اردو
و
سیاست

(در سه دههء اخیر افغانستان)

در دوجلـد

نویسنده: سترجنرال محمدنبی «عظیمی»

اردو و سیاست

(در سه دههء اخیر افغانستان)

در دو جلد

نویسنده : ستر جنرال محمد نبی عظیمی

شناسنامهء کتاب

نام کتاب		اردو و سیاست در سه دههء اخیر افغانستان

نویسنده	:	ستر جنرال محمد نبی عظیمی

کمپوز و دیزاین	:	حمـــید نـــور

تیراژ		۱۰۰۰ نسخه

سال چاپ	:	۱۳۷۶خورشیدی

ناشر: سبا کتابخانه، ڈهکی نعلبندی، قصه خوانی بازار پشاور

فهرست

سخنی چند در باب این اثر

کتاب حاضر به آن امید نگارش یافته که خوانندگان و محققان علاقمند به تاریخ معاصر کشور را به کار آید و چشم انداز تاریخی درستی برای مرحله خاصی فراهم کند. بدیهی است تکیه گاه نویسنده بیشتر اندوخته ها و تجربه های شخصی و دست اول خودش بوده است که بیگمان تأمل در حوادث تلخ و غمبار آن سود و ثمری بسیار در برخواهد داشت.

اگر یك نظر اجمالی به فهرست کتاب بیندازیم، در مییابیم که اکثر مطالب و موضوعات آن به دلیل تازگی و غرابت بسیار مغتنم و موجب سپاس است و تاکنون در کدام کتاب و اثری ندیده ایم. علاوتاً نویسنده با حوصله و خونسردی به شرح وقایع پشت پرده پرداخته و ما را به افقهای وسیع و مناظری بدیع رهنمون میشود که توجه به هرگوشهٔ آن موجب انتباه و آگاهیهاست.

نویسنده در این دفتر هم از بزرگان و قدرتمندان و جنرالان و فرماندهان و کرسی نشینان فراخ حدیثی دارد و هم از سربازان و ضابطان و پیادگان و سیاهی لشکر. هم از حرمت و حشمت و شکوه و جلال و فتوحات سخن میراند. هم از ضعف و فترت و شکست و فرار و ذلت. از هر بابی سخن میگوید. رسوم و آیین لشکری و مملکتداری و گرم و سرد روزگار و نفاق و شقاق و دوستیها و دشمنی ها را شرح و بسط میدهد. ترکتازیها و

امرونهی بیگانگان و مستشاران را عیان و آفتابی میکند. از جنگهای ذلت خیز و حرص و آز سیری ناپذیر و تپاهکن شیفته گان کرسی و قدرت پرده برمیدارد و به حق کتاب حاضر آیینه یی است از حقایق تلخ و شیرین روزگار او.

نویسنده در بیشترین فصلها با بینایی و فراست لازم به سیر و سفر مشغول است و دیده ها و شنیده هایش اندك نیست و به هنگام نگارش سخت در تکاپو است و ما همیشه حضور فعالش را مشاهده و احساس میکنیم.

کتاب جنرال عظیمی از لحاظ منابع تاریخی و تذکر زمان و مکان و جزئیات زندگی شخصیتها و ارائه رخداد ها و از لحاظ کثرت اشخاص و بازیگران تاریخی غنی است و بر رغم پاره یی کمرنگیها و تکرارها و اطنابهایی که چند جایی خودنمایی میکند، هنوز میتواند مقنع و رضائیت بخش باشد. فصول متعددش پر است از خاطرات و معلومات مستقیم و دست اول نویسنده که در حین نگارش به خاطرش بازآمده است و از صلح تا جنگ و از حضر تا سفر همه را شامل میشود و به اثبات میرساند که عظیمی تجربهء مسلکی و نظامیش به مراتب وسیع است. با سیاستمداران و رجال ملکی و نظامی بیشماری آشنا بوده، به اسناد محرم دولتی دسترسی داشته و با دلگرمی و صمیمیت کار کرده و جنبه های تاریخی و حرفوی کتاب خویش را قوت بخشیده است.

نویسنده در ارائه غالب صحنه ها خویشتندار است. تعادل و توازن و حزم و احتیاط را نگهمیدارد. به افراط و تفریط نمیگراید. شان و مرتبهء خود و دیگران را درست میشناسد و نگهمیدارد. ارزیابیها نیز در بیشترین حالات با معیارهای قابل قبول صورت میگیرد. مهمتر از همه آن که انصاف و سخن شناسی کمیاب نیست و بسیاری از رخداد ها و حوادث خالی از غرض و مرض عرضه میگردند.

عظیمی وقوف زیاد بر روحیه و طبیعت بازیگران تاریخش دارد و نهاد

و سرشت همگان را به خوبی میشناسد. از روابط خصوصی افراد آگاهی دارد. رابطه یی که انباشته از جاروجنجالها و کشمکشهاست و او اطلاعات کافی و وافی از آن دارد و همه از نوك قلم او میتراود. نویسنده از بازنمایی مضامین و صحنه های ناخوشایند هم اجتناب نمیکند تا ابتذال سیاسی را هجو کند و بدسگالیهای پشت پرده را افشاء سازد و به اثبات برساند که هیچ کسی در نزد او به کلی معصوم و طیب و طاهر نیست.

با این همه باید به یادداشت که اکثر رخدادهای کتاب هنوزهم آکنده از پیچیدگیها و سرشار از رمز و راز اند و در هاله یی از ابهام قرار دارند و سالهایی که هنوز گذشت آنها را به یاد داریم چنان انباشته از عناصر تاریخی و مملو از تضاد و تناقض اند که گاه راه را از چاه باز نمی شناسیم و حیرانیم که از کدام سو برویم تا به ترکستان نرسیم.

تاجایی که من نویسنده کتاب را میشناسم و به ذهنیات و تفکرات او وقوف دارم، نویسنده ادعا ندارد که کتابش یك اثر فاضلانه است. یا کتاب تاریخ به معنای دقیق کلمه است. یا چطور است و چنان است. به پنداشت من نویسنده وظیفهء خطیر و گاه ناراحت کننده یی را در اوضاع و احوالی بر عهده گرفته است که در آن هنگام بیشتر مردم دست از کار میکشند. به عوضِ مشغولیت در طرح مسایل جنجال برانگیز به تفریح وتفرج میپردازند و چند روزه عمر را غنیمت میشمرند و در سواحل آرام خوش میگذرانند.

آنچه در واقع جنرال عظیمی را به تألیف کتاب حاضر برانگیخته است، اعتقادش بدین باور است که عصر ما عصر بزرگترین کشمکشها و بحرانهاست. زمانی که طی آن خطیر ترین تصمیمات را باید اتخاذ کرد و چون چنین است گزارشی از احوال دردناك سالهای اخیر باید تحویل هموطنان گردد تا آنان را در فهم و درك تاریخ معاصر یاری رساند و نیز در این که دریابند که اینك کجا هستند و چگونه بدینجا رسیده اند و تصریح گردد که بذرهای اساسی جنگ که هر یك بعدها و در زمان خاص

خود میشگفد، سالها پیش در اعماق دور از دسترس چیزهای ناشی از حوادث سیاسی کشور افشانده شده است.

من که این اثر را دقیقاً به خوانش گرفته ام این حق را به خود میدهم که از خوانندگان عزیز بخواهم که محدودیتها و فشارها و تضیقات فراوان زمانی و مکانی و روحی و روانی را که بر نگارش این کتاب تأثیر افگنده، بپذیرند. بسا اوقات کار نویسنده پیشرفت یکسان نداشته، و بهرصورت اذعان میداریم که به کلی از عیب و کاستی خالی نیست. اما بر این نکته هم تأکید میورزیم که نویسنده در بیشتر موارد لفاظی و تفاخر و تبختر و تفرعن و فرار و گریز و ندانم کاریها را در صفحات تاریخش راه نداده است.

در پایان گفتار خویش را با تذکر جملات فخیم و نغز دبیر فاضل بیهق به فرجام میبرم که گفته است «عمر من به شصت و پنج آمده و به اثر آن می باید رفت و در تاریخی که میکنم، سخن نرانم که آن به بغضی و تربدی بکشد و خوانندگان این تصنیف گویند : شرم باد این پیر را. بلکه آن گویم که تا خوانندگان با من موافقت کنند و طعنی نزنند.» و چه خوب میشد که غالب مؤرخان و خاطره نویسان زمانه ما با سبك کار دبیر بیهق آشنا میبودند تا آثارشان احساساتی و آشفته و غمبار نمیگشتند و بر ملالت نمیافزودند.

غلام حسین غزنوی

حمل ۱۳۷۷ خورشیدی

جلد اول

عروج

از کودتای سردار محمد داؤد
الی
ریاست جمهوری دوکتور نجیب الله

بسم الله الرحمن الرحیم

از اینجا ...
در افق های دور دست و خونین مشرق
ستاره های فراوانی
در آسمان شسته و آبی سرزمین مقدسی
به چشم میخورند ...
آنجا، زادگاه من است ... سر زمین خونین!
جائیکه بر اساس حق تولد
در خوشی های اندك و رنجهای بیکران و پایان ناپذیر ...
فراموشم نمی گردد ...
سر زمین محبوب من، عشق من،
ما درمن!
قصه های درد ، غم و اندوه «مان» را ...
بتو تقدیم می کنم.

[نبی عظیمی]

نه شبم، نه شب پرستم که حدیث خواب گویم
چو غـــلام آفتـابـم، هـمـه ز آفتـاب گـویم
«مولوی»

بنام خداوند بخشاینده و مهربان

پیشگفتار

می گویند دروغ گوئی، شایعه پردازی و افسانه سرائی هنگامی در تاریخ جاگزین واقعیت وحقیقت می گردد که کسانیکه در کوران حوادث و وقایع سهم داشته اند لب فروبندند و نظر به علل و عواملی سکوت را ترجیح دهند. از زمانیکه جمهوری افغانستان سقوط کرد و اردوی نیرومند آن مضمحل گردید سالیان درازی می گذرد در طول این سالها به گونه عبثی سکوت کرده و به این باور بودم که روزی قلم بدست وارسته یی حقایق آن «سقوط بزرگ» و این «اضمحلال کبیر» را از زبان شاهدان عینی برون بکشد و رازهای سربسته و نهفته را که مردم ما تشنهء فهمیدن و دانستن آن هستند، افشاء و بر ملا سازد کتاب های زیادی بدستم رسید اما آن عطش، انتظار و آرزو هرگز بر آورده نشد زیراکه عده یی حوادث نظامی و سیاسی سه دههء اخیر کشور را فقط از یك زاویه و یك طرز دید نگاه کرده و به تحلیل گرفته بودند از زاویه بغض، کینه و دشمنی با کمونیستها و روسها... بعضی ها منافع شخصی، خانوادگی، گروهی، سمتی، لسانی و تنظیمی خویش را ارجحیت داده و از همان چند سطر اول، سخن شان بارگران تعصب را بر دوش می کشد و به دل نمی نشیند. نویسندگان بی خیالی هم بدون هیچگونه ترسی، قصه های «سرچوك» کابل را شاخ و پنجه داده اند و تاریخ نوشته اند که خواه ناخواه در پیشانی آثار شان چلیپا گذاشته اند. درین اواخر نوشتن خاطرات مُد شده است، بعضی ها با چشم های بسته می نویسند و بعضی ها باوجدان خفته دروغهای شاخدارمی گویند و از کاه کوه میسازند، به امید آنکه «مجاهدین سابق» از آنها راضی گردند و یا «طالبان امروز» از آنها خشنود. این عده از مداحی باکی ندارند و از دشنام پراگنی خوفی نه، که مایهء خجلت و شرمساری «قلم» و «آدم ها» می گردد ولی بدون تردید به آثاری نیز بر خورده ام که اگر چه انگشت شمار و اندك اند ولی سرشار از راستگوئی و حقیقت جوئی.

من، معتقدم که نوشتن تاریخ کار ساده یی نیست دانش و حرفهء مشکلی است و هر کس

نمیتواند تاریخ بنویسد و مؤرخ گردد. زیرا که تاریخ نباید بر مبنای شایعات و آوازه های کوچه و بازار تحریر گردد. مؤرخ باید با صدر وسیع، وجدان بیدار و ضمیر تهی از ریا و تلویر به نقل حوادث بپردازد . او باید انگشتان پاکیزه، بی طرفی کامل و بی تعلقی ناب و راستین داشته باشد. تاریخ نویس امروز با مؤرخ دیروز که وقایع و حوادث را از ترس شاهان، امرا و سرداران جنگی وارونه جلوه میداد، فرق دارد. او باید با شهامت، جرئت و بصیرت بنویسد و با ارائه اسناد و دلایل معتبر و غیر قابل انکار به مردم پیشکش نماید. نقل قصه ها، داستان های تخیلی، فانتازی گونه و من درآوردی کار او نیست بلکه به گذشته های بسیار دور که وقایع از سینه یی به سینهء دیگر انتقال میافت و درین نقل و انتقال محتوی قصه کاملاً تغییر می نمود، تعلق دارد. او نباید مداهنه گر باشد و به دروغ گوئی و کذب حقایق بپردازد. درینصورت آنچه می نویسد، بدل می نیشند، خواننده اقناع می شود و پله پله تا مرز واقعیت ها بالا میرود.

من ادعا ندارم که در نوشته هایم ، تمام حقایق و واقعیت های تلخ و شیرین گذشته و دوران اقتدار «ما» انعکاس یافته و بدون اشتباه است. زیرا که خاطرات من در این ایام مانند حوادثی است که از یك خواب آشفته و هول انگیز در ذهن انسان باقی میماند. طبیعی است که اکثر این خاطرات در مغز، روح و افکار آدمی به وضع فراموش ناشدنی اثر می گذارند و هیچ وقت برجستگی خود را از دست نمیدهند. ولی در فاصله های حوادث، درین خواب هولناك بسی چیزها اتفاق میافتند که انسان از آن آگاهی نمییابد و امکان اشتباه در قضاوت های او پیدا می شود. سعی فراوان من این بوده است که با مطالعه آثار نویسندگان فوق همان فاصله ها را کمتر سازم و این کتاب را که چیز بیشتری از واقعه نگاری نیست بحیث تحفه ناچیزی برای کسانیکه در آینده می خواهند در بارهء عروج و سقوط اردوی قبلی افغانستان و نقش آن در تحولات سیاسی و نظامی سه دههء اخیر، تحقیق نمایند، تقدیم نمایم.

درین کتاب با امانت داری کامل از زبان همکاران، رفقا و دوستانم. از زبان بعضی از رجال درجه اول کشور مانند سردار محمد داؤد، دوکتور نجیب الله، ببرك کارمل و غیره صحبت شده است. که با استفاده از یاد داشت های دوران خدمتم که مانند گنجینهء بزرگی در دوران مهاجرت با من است غنا یافته است. درونمایهء اصلی نوشته ها را خاطرات شخصی ام تشکیل میدهد که دربازگو کردن آن با قلب و وجدان یك سرباز صادق بوده ام.

در بخش مقدمهء کتاب تصویر مختصری از سیر تکاملی اردوی افغانستان و نقش سیاست در آن ارائه گردیده است، بدون تردید این تصویر کامل نیست و خلاء های زیادی دارد که من برآن معترفم!

بعد از آن، از اولین کودتای اردوی افغانستان الی آخرین تحولات سیاسی، حوادث و وقایع را

چنانکه خود می دیدم و در درون آن شنا می کردم و حتی در برخی موارد نقش کلیدی و محوری داشته ام، بیان نموده ام اگر خوانندگان «من» را درین کتاب بیشتر میبابند بحکم اجبار است و بخاطر تسلسل و بافت دیالکتیکی و منطقی قضایا و نقل حوادث. نه بخاطر خود پسندی و تظاهر.

این نوشته بازتاب دهندهٔ نظریات و افکار هیچ حزب، سازمان، گروه و فرد نیست و از هیچ کسی دفاع نمی کند، همانطوریکه هیچ کسی را آماج تعرض قرار نمیدهد. ولی اگر در بارهٔ خصوصیات فردی بعضی از چهره های مهم (!) آن وقت در آن مکث صورت گرفته است، بخاطر همان «اجبار» و ناگزیری است. زیرا که با شناخت آنها، سوالات زیادی حل می گردد و پاسخی پیدا می شود برای آنکه چرا چنین شد؟

نگارش این کتاب در ایامی خاتمه یافته است که دوکتور نجیب الله رئیس جمهور قبلی افغانستان به وسیله «طالبان» اعدام شد و ببرک کارمل نیز به فاصله کوتاهی از آن درگذشت. دریغ و حیف بزرگ که آنها هرگز لب به سخن نمی گشایند و نمیتوانند درستی و یانادرستی این نوشته ها را بر ملا سازند. اما خوشبختانه بزرگان زیادی از دوران اقتدار «ما» هنوز زنده اند و میتوانند لب به سخن بگشایند و از درستی یا نادرستی این نوشته ها حرف بزنند.

من، مسؤلیت حرف هایم را به عهده دارم و حاضرم از آن دفاع نمایم. امید قوی دارم که دوستان، مخالفان صاحب نظران و مردم شریف کشورم با ارائهٔ نظریات، انتقادات و پیشنهادات شان درغنی بخشی این اثر برای چاپ دوم آن مرا یاری فرمایند. به امید صلح و ثبات دایمی در کشور محبوب مان افغانستان.

با عرض حرمت

و من الله التوفیق

ستر جنرال محمد نبی «عظیمی»

تاشکند :

۲۵/ حوت / ۱۳۷۵ هـ ش

مقدمه

اردوی افغانستان در مسیر تاریخ

الی

کودتای ۲٦ سرطان ۱۳۵۲

-۱-

تاریخ افغانستان که از سپیده دم تمدن جهانی آغاز می شود با تاریخ تشکل و پیدایش لشکرها، افواج و اردوهایی که یکی بعد از دیگری زاده می شدند و در امر دفاع از مردم، آزادی و استقلال این سرزمین در برابر جهانگشایانی که بسوی سرزمین ثروتمند و افسانوی هندوستان در حرکت بودند، می رزمیدند ارتباط پیوسته و عمیقی داشته است، که نمی توان یکی را از دیگری مجزا دانست. همینکه از مقاومت و ایستادگی مردم، در برابر تهاجمات سکایی ها، پارتها، هون های سفید، مغول ها، تاتارها، ازبك ها صحبت می کنیم در واقع از لشکرها، افواج، سپاه ها و اردوهای مردمی پی صحبت می کنیم که با گردهم آمدن جوانان سلحشور، بیباك و آزادی خواه تشکیل میبافتند و صفحات زرین تاریخ را از حماسه و پایمردی های خویش مزین می نمودند. با گذشت زمان قوماندانان نخبه و سرداران جنگی در آن تولد میبافتند، رشد می کردند و به پهلوانان پیل تن با نام و اعتباری تبدیل می شدند و قیادت سپاه را بر عهده می گرفتند، این اردوها از ساده ترین تشکیلات برخوردار بودند و بنابر مقتضیات عصر و زمان با تیر و کمان، سنگ و فلاخن، نیزه و شمشیر مجهز می گردیدند و به مقابل دشمنان آزادی کشور خویش می رزمیدند و اما دریغ و حیف بسیار که هنوز تاریخ روشنی در بارهء این راد مردان دلیر و این اردوهای مقاومت و آزادی بخش در دست نداریم. بدون شك از ایجاد اولین اردوهای مقاومت الی تشکیل یك اردوی نیرومند و سربلند در قرن هژدهم که قیادت آنرا میرویس خان هوتکی در دست داشت قرن ها و سده های زیادی سپری می گردد. قرن ها و سده هایی که رزم ها و نبردهای افغانها علیه نیروهای متجاوز و اشغالگر در آن تجلی داشت و خونهای پاك سپاهیان عاشق آزادی و انسان دامن قرون را شسته بود. اما بازهم حیف و درد که ما در روز گار خود، در بارهء این جان های فدا شده و این سرهای به خون نشسته چیزی نمیدانیم و هرگز طوریکه آرزو هست

نخواهیم دانست.

در قرن هژدهم اولین آثار و علایم یك اردوی متشکل منسجم و با کمیت و کیفیت چشمگیری در تاریخ کشورما ثبت می گردد که تحت فرماندهی میرویس نیکه شمشیر میزند و در برابر اردوی بزرگ و اشغال گر ایرانی به پا خواسته است. تاریخ و لو به صورت مختصر، اما با امانت و صداقت از پیروزی ها و افتخارات بزرگ این اردو سخن می زند، از سلاح و تجهیزات ابتدایی و تشکیلات ساده و مختصر آن حکایت می کند و چهره های بعضی از سرداران مشهور آنرا معرفی میدارد.

شاه محمود هوتکی سردار جنگی دیگریست که ۲۸ هزار نفر سپاه دارد و در گلنا آباد می جنگد، اصفهان را متصرف می شود و حتی دایرهء رزم ها و نبردهایش پشت استعمارگران روس و ترك را میلرزاند. او با اردویی به این امر مؤفق می گردد که تمام تجهیزات مؤثر و ثقیل حربی او را فقط چند ضرب توپ سبك معروف به "زنبورك" تشکیل میدهد.

تاریخ را ورق میزنیم و به احمد شاه (بابا) این سپه سالار و نظامی جسور بر میخوریم، کسیکه اساس و بنیاد دولت باثبات و متمرکز را در کشور نهاد که ایجاد یك اردوی مقتدر و جدید در تحکیم پایه های سلطنت و کشور گشایی های وی رول عظیمی بازی کرد. او بود که لشکر قومی و سپاه دایمی را با هم در آمیخت و با آنها ده بار برای جنگ به هندوستان لشکر کشید. در جنگ "پانی پت" پیروز شد. به هرات و مشهد تاخت و بلخ و بدخشان را از دست امرای محلی بیرون نمود. گرچه خصوصیت جنگهای وی در هندوستان، جنگهای غیر عادلانه بود ولی این مقتضی عصر و زمان بود. او بود که یك اردوی ۷۰ هزار نفری را با تجهیزات کافی توپ های سنگین و سپه سالار جسور و بیباك مانند سردار محمد جان خان برای پسرش تیمور شاه به ارمغان گذاشت. تیمورشاه از یمن و برکت این اردو توانست قیام ها و شورش ها را سرکوب نماید و شیرازهء سلطنت نوبنیاد ابدالی را حفظ کند. او هم به نیشاپور و مشهد لشکر کشید، با پادشاه بخارا جنگید همه را مطیع و منقاد ساخت و متصرفات پدر را حفظ نموده و از تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کشور صیانت نمود، تا جائیکه حیثیت و اعتبار کشور به اندازهء بلند رفت که دولت سدوزایی در نیمه دوم قرن هژدهم از جملهء قدرت های بزرگ شرق محسوب می گردید.

متأسفانه این اردوی عظیم، با تجربه و نیرومند بعد از مرگ وی به اثر نفاق، خانه جنگی ها، برادرکشی ها و جاه طلبی های پسرانش به زودی قطعه، قطعه و پارچه پارچه شد، و از آن در جنگ و ستیز علیه همدیگر استفاده کردند، وحدت ملی خدشه دار شد و کار به سقوط دولت سدوزایی ها منجر گردیده، زمینهء دخالت و نفوذ اجانب مهیا گردید. عدم موجودیت یك اردوی واحد الی زمان امارت امیر دوست محمد خان باعث هرج و مرج و ملوك الطوایفی گردید.

امیر دوست محمد خان در دورهء دوم امارت خود کوشید تا یك اردوی منظم را بوجود آورد. در آن وقت عساکر منظم افغانستان را دفتری یعنی سپاهی تنخواه خور یاد می کردند که شامل سواران افغان، فارسیوان و پیادهء افغان، فارسیوان هزاره و ازبك بود و تعداد آن از سی هزار نفر تجاوز نمیکرد. از این اردو امیر موصوف صرف برای تحکیم قدرت و حفظ جان خود و خانواده اش استفاده می کرد و نتوانست یا نخواست که از اردوی مذکور در جنگهای عادلانه علیه انگلیسها برای استرداد استقلال کشور، تحکیم وحدت ملی و حراست ارضی افغانستان استفاده کند.

به قول میر غلام محمد غبار در دوران امارت امیر شیر علی خان یك اردوی منظم و دایمی بوجود آمده، انکشاف نمود و تحت تعلیم و تربیت نظامی قرار گرفت. اردو با یونیفورم نظامی ملبس گردید و از نظم و دسپلین عسکری برخوردار شد. صنوف ثلاثهء پیاده، سواری توپچی در آن ایجاد گردید و در قلعهء تازه بنیاد شیر پور وضع الجیش گرفت.

مرحوم غبار می نویسد.(۱) «اردو مشتمل بود بر ۵۷ غند پیاده، بیست غند سوار، ۲۶ بطریه کوهی، سواری و فیلی که مجموعاً یك اردوی پنجاه هزار نفری را که به شکل دایمی و عصری استخدام می شد، در بر میگرفت. در امور سوق و ادارهء اردو بر علاوهء افسران افغانی از افسران و جنرالان هند و انگلیس استفاده می گردید. از آنجمله بودند.-سردار بهادر خان، فتح علی خان، غلام نقشبند خان، افسران هندی معاش افراد پیاده هفت روپیه و معاش افراد سوار ۱٤ روپیه بود.» اردوی امیر شیر علی خان با وصف آنکه تعلیم دیده و مجرب بود به نسبت ضعف اراده و عدم تعادل مزاجی امیر شیر علی خان که نسبت وفات پسر دلخواهش شهزاده ولیعهد عبدالله به آن مواجه گردیده بود. در جهادی که بر علیه انگلیس ها اعلان شده بود، اشتراك داده نشد و امیر شیر علی خان با دستپاچگی و تذبذب خاطر به تاشقرغان و بعداً به ترکستان رفت، و شیرازهء اردوی وی از هم پاشید.

امیر عبدالرحمن خان مقام خاصی برای تشکیل یك اردوی منظم دایمی در بین دیگر امور دولتی قایل بود، و هفته یك روز را برای امور لشکری تخصیص داده بود. میر محمد صدیق فرهنگ در کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر تعداد اردوی آن وقت افغانستان را به شرح آتی بیان می کند. (۲)

«قوای پیاده، هشتاد دسته، هر دسته ۷۰۰ نفر جمعاً ۵٦۰۰۰ نفر
قوای سوار، چهل دسته، هر دسته ٤۰۰ نفر جمعاً ۱٦۰۰۰ نفر
قوای توپخانه یکصد بطریه هر بطریه ۱۰۰ نفر جمعاً ۱۰۰۰۰ نفر

۱- افغانستان در مسیر تاریخ، نوشته میر غلام محمد غبار.
۲- افغانستان در پنج قرن اخیر نوشته میر محمد صدیق فرهنگ ج اول صفحه، ٤۳۰.

محافظین شاهی :

پیاده چهار دسته هر دسته ۱۰۰۰ نفر جمعاً ۴۰۰۰ نفر

سوار سه دسته هر دسته ۸۰۰ نفر جمعاً ۲۴۰۰ نفر

جمله پرسونل اردوی امیر عبدالرحمن خان ۸۸٤۰۰ یا نود هزار نفر بود. این نیرو غیر از نیروی امنیت و پولیس بود و بزرگترین اردوی منظم دایمی را در تاریخ افغانستان تشکیل میداد. بر علاوه وی ماشین خانهء کابل را که مرکب از شعبات ریخته گری، توپ سازی، تفنگ سازی، تولید باروت و کارتوس، اسلحه سرد، ضراب خانه و غیره بود جهت انکشاف و رفع حوایج اردوی جدید بنیان گذارد. امیر در قسمت اسلحه نیز تنها بر کمك انگلیس ها اتکاء نداشت، بلکه یکتعداد توپ و تفنگ را توسط عمال خود از فابریکه های آلمان و فرانسه خریداری نموده و رویهمرفته یك اردویی را که از نگاه قوه آتش، نظم و دسپلین بر لشکرهای قومی تفوق داشت بوجود آورد.» اما امیر عبدالرحمن خان، هرگز از این اردو، برای رهایی کشورش از یوغ استعمار استفاده نکرد، بلکه آنرا به مقابل مردم هزاره جات، نورستان و سایر اقوام بی دفاع و بی پناه کشور بکار برد...

در زمان امیر حبیب الله خان بعضی انکشافات در اردو بوجود آمد. از آنجمله در سال ۱۹۰۹ مکتب حربیه برای اکمال کادر افسری اردو در کابل تأسیس شد که در آغاز ۱۵۰ نفر شاگرد داشت، و بعدها الی ۹۰۰ نفر در آن مشغول فراگیری علوم و دروس عملی و نظری نظامی گردیدند. این مکتب از رتبهء تولیمشری الی کندك مشری فارغ التحصیلان را در اردوی افغانستان تقدیم می کرد که تحت نظر سپه سالار محمد نادرخان نشأت می نمودند. امیر مذکور تشکیلات قبلی اردو را که در زمان پدرش بوجود آمده بود، برهم زد و سپاه پایتخت را به دو لوا تقسیم کرد. هر لوا مرکب از سه غند و هر غند مشتمل بر چهار هزار عسکر بود که جمعاً ۲٤ هزار سپاه دایمی را در کابل تشکیل می داد و وظیفهء آن بیشتر از همه امنیت شخص شاه و خانواده و تحکیم نظم و امنیت داخلی بود.

در زمان امیر امان الله خان به غرض تقویهء اردوی افغانستان اسلحهء جدید از آلمان، انگلستان، ایتالیا و بلجیم توسط برگد محمد عظیم خان نمایندهء خاص اعلیحضرت امان الله خان خریداری گردید که عبارت بودند از تفنگ های ۱۲ تکه انگلیسی، تفنگ های دوازده تکهء مچلك آلمانی برای پیاده و سواری، تفنگ های پنج تکهء ایتالوی برای پرسونل و مرتبات توپچی، تفنگ های پنج تکهء بلجیمی برای ژاندارم و پولیس، توپ های ٦ پن، توپ های ۹ پن قاطری که (از روسیه خریداری شده بود) توپ های ۱۰۵ م م صحرا که موسوم به ۳٦ پن و جلوی بود و توسط شش راس اسپ کش می شد و توسط وی از فرانسه خریداری شده بود. مزید بر آن

اطریشی ها چهار ضرب توپ برای امیر غازی بخشش کرده بودند که در محاربهء تل شرکت کرده و هر سال در جشن استقلال گل پوش می شدند. بر علاوه فابریکهء کروپ آلمان یك میل تفنگ نفیس برای برگد موصوف تحفه داده بود و نامبرده آنرا به اعلیحضرت امان الله خان تقدیم کرده و شاه آنرا برای ولی خان دروازی بخشش کرده بود که بالاخره بدست حبیب الله کلکانی رسیده بود.

بعد ها برای دومین مرتبه سلاح جدید از راین میتال جرمنی و فابریکهء سکودای چکوسلواکی «توپها و تانکهای سبك» توسط جنرال محمد عارف خریداری گردید. در سالهای بعدی سلاح و مهمات عسکری طوریکه میدانیم از اتحاد شوروی وقت خریداری گردید که در فصول بعدی به آن پرداخته خواهد شد.

میر غلام محمد غبار می نویسد که اردو در زمان امان الله خان انکشاف چندانی ننمود تنها ایجاد قطعه نمونه، استخدام افسران و معلمین ترکی، اعزام بعضی افسران جهت تحصیلات عالی نظامی به ترکیه و کشور های خارجی و خریداری چند باب محدود طیاره و چند توپ دور برد را میتوان نام گرفت. او می نویسد که شاه به عوض آنکه اردوی منظم و قدرتمند را بوجود آورد، با استخدام خارجی های مسلمان در اردو مانند محمود سامی و دادن صلاحیت سوق و ادارهء اردو به آنها آگاهانه و یا نا آگاهانه اردو را تضعیف نمود، (محمود سامی قوماندان قول اردوی کابل بود).

محمد صدیق فرهنگ به تائید سخنان غبار می افزاید که : (۱) «امان الله شاه که بعد ها از جنگ منگل میبایست به تقویهء اردو که شرط اول تطبیق برنامهء اصلاحات وی بود می پرداخت توجه لازم مبذول نداشت. هرچند که یکمقدار سلاح جدید به شمول طیاره از خارج وارد گردید. اما اقدام ضروری جهت تربیهء افرادی که سلاح مذکور را به کار ببرد صورت نگرفت.»

بدینسان از اردوی افغانستان مؤرخین آهسته آهسته نام می گرفتند و از نقش و رول آن در رزم ها و جنگ های عادلانه و آزادی بخش یاد می نمودند. از اردوئیکه گاهی از آن برای سرکوب مخالفین استفاده می کردند. زمانی شورش ها، قیام ها و رزم های مردمی و خلقی توسط آن سرکوب می شد و به مقاصد ضد مردمی و حفظ منافع طبقات حاکم و ستمگر وسعت و انکشاف میبافت و طوریکه گفته شد روزگاری هم توسط آن خونهای بیگانگان به منظور منافع ملی و تمامیت ارضی کشور ریخته می شد.

اما اردو در تمام این دوران از سیاست دور نگهداشته شده بود. اطاعت کورکورانه از اجرای اوامر قوماندانان و مافوقان کاملاً رعایت می شد. افکار و عقاید مترقی و نوین در اردو در نطفه

۱-افغانستان در پنج قرن اخیر ص ٥٤٦ ج ۱. چاپ اولی.

خفه می گردید، و تمایلات آزادیخواهانهء جوانان اردو، که گاهی به صورت تکروانه و گاهی به صورت گروپی تبارز می کرد با شدت، خشونت و سبعیت خاصی پاسخ میبافت. نفوذ افسران و مشاورین خارجی (هندی و ترکی) در اردو اندك بود و سربازان و افسران اردو، پارساترین مسلمانان دیار خویش تلقی می گردیدند، و مظاهر زندهء اعتماد و وفاداری نسبت به ولینعمتان خویش شمرده می شدند.

اردوی افغانستان بارها بارها در جنگهای عادلانه و رهایی بخش اشتراك نموده، نقش وطنپرستانه خویش را در جنگهای افغان و انگلیس بازی نمودند. شرح تمام این جنگها و نبردها درین نوشته ها ناممکن و از طرف دیگر از هدف اصلی کتاب حاضر بدور است زیرا که هدف من دادن تصویر مختصری برای خوانندهء گرامی که مشتاق دانستن نقش و رول اردوی افغانستان در حوادث گوناگون، کودتا های پی در پی و تغییرات شگرف سیاسی در سالهای اخیر است میباشد. زیرا که خود افسر اردو بوده ام و شاهد زندهء وقایع و حوادث گوناگون. بناءً بعد از مرور مختصری بر جنگهای آزادی بخش استرداد استقلال کشور و حوادث نظامی زمان اعلیحضرت امیر امان الله خان غازی و امیر حبیب الله کلکانی و محمد نادر خان می پردازیم به انکشاف اردو در زمان سلطنت محمد ظاهر شاه و داخل شدن اردو، در سیاست.

-۲-

افغانستان در آغاز قرن نزدهم هنگامیکه استعمار انگلیس در جهان و خاصتاً در شرق ملیونها انسان را در نیم قارهء هند به اسارت و بندگی کشانیده بود کشوری بود مستقل و آزاد که در خانه جنگی ها، برادرکشی ها و ویرانگری های بی موردی دست و پا میزد. رقابت بین دو قدرت بزرگ «انگلیس ها و روس ها» جریان تاریخ افغانستان را در قرن نزدهم شکل داد، و افغانستان را در بازی خطرناکی درگیر ساخت. قوای بریتانیا دو مراتبه بر کابل تاخت و تاز کردند و در هر دو مراتبه به زور اخراج گردیدند. بدین شرح که هنگامیکه آثار پیشقدمی قوای روسیه تزاری در سواحل آمو مشاهده شد، انگلیس ها در شهر کلکته برای خنثی ساختن پلان تهاجمی روسیه و پیش گرفتن به آن، به طرح اشغال نظامی افغانستان پرداختند. در سال ۱۸۳۹ م پنجاه و چهار هزار نفر لشکر «اندوس» به قوماندانی جنرال کین و رهنمایی نماینده سیاسی «مکناتن» از طریق دریای سند، کویته و گذرگاه کوژك بر قندهار حمله برده، قندهار و کابل را متصرف شدند و در بالاحصار کابل و قشله عسکری شیرپور منزل گرفتند و دست نشاندهء خود شاه شجاع را بر تخت شاهی نشاندند. انگلیسها ادعا می کردند که شاه شجاع و هوادارانش را پشتیبانی کرده و، از افغانستان بعد از استقرار اوضاع در پایتخت و سرحدات کشور خارج می گردند. اما

موجودیت قوای انگلیس در افغانستان افغانها را به خشم آورده شورشها و قیامهای مجاهدین و غازیان علیه انگلیس ها آغاز گردید.

جورج آرنی که خود انگلیس است در مورد چنین می گوید : «در ماه جنوری سال ۱۸۴۲ ارتش سند که باری خیلی نیرومند بود به رهبری جنرال الفنستون حملاتش را آغاز کرد. از جمله شانزده هزار و پنجصد نفر عسکر و همراهان آنها که به حمله آغاز کرده بودند، فقط تعداد انگشت شماری از افراد هندی و یك تن جراح ارتش بریتانیایی خود را به گارنیزیون کشورشان در جلال آباد رسانیدند، دیگران یا کشته شدند و یا اینکه گرفتار گردیدند. بعد ها آبروی ارتش بریتانیا در اواخر همان سال زمانی اعاده گردید که نیروهای اعزامی کابل را اشغال و بازار معروف «چارچته» را به هوا پراندند. مگر با آنهم برای هند بریتانیایی ماجرای مذکور خیلی گران تمام شد. تحقیقات نشان دهنده‌ء آنست که درمورد مصارف زیاد صورت گرفت، پانزده هزار تن انسان کشته شد. پنجاه هزار شتر از بین رفت که از دست رفتن کرکتر پیروزی و بدست آوردن دشمنی مسلمانان نیز در آن شامل بود.»

در باره‌ء جنگ دوم افغان انگلیس می نویسد که این جنگ بیشتر بر مبنای هوس استوار بود. «نیروهای بریتانوی کابل و قندهار را مؤقتانه تسخیر کردند. آنها امیر کابل را وادار به استعفی ساختند. ارتش شوروی بعداً عین عمل را انجام داد. با رشد مقاومت قبایل همراه با سران خاندان شاهی زمینه‌ء تجمع نیروها در شمال و غرب کشور فراهم گردید در نتیجه انگلیسها بار گران رقت انگیز اشغال نا محدود افغانستان را احساس کردند. حکومت لیبرال گلدوستون، که به تازگی انتخاب شده بود، بعد از هشت ماه به عساکر انگلیس هدایت داد تا از کابل بیرون شوند. سخنان سکرتر دولت برای هندوستان در زمینه چنین است : «به مشابه نتیجه دو مبارزه‌ء مؤفقیت آمیز، استخدام نیروهای بزرگ و مصرف زیاد پول، آنچه بدست میآید عبارت از تجزیه‌ء دولتی است که آرزو برده می شد، قوی، دوست و آزاد باشد» (۱)

انگلیس ها بالآخره با بی میلی عبدالرحمن خان را که از روسیه آمده بود و برادر زاده‌ء امیر شیر علی خان بود به حیث امیر افغانستان شناختند ولی با این توافق که سیاست خارجی افغانستان را انگلیس ها تعیین کنند. آنها بعد از لشکرکشی جدید در کندهار نیروهای شان را از خاك افغانستان خارج کردند.

طبیعی است که خروج قوای انگلیس که برای اشغال نا محدود کشور ما هزاران تن کشته داده بود، به سادگی و میل و آرزوی خود آنها صورت نگرفت، بلکه نتیجه‌ء منطقی جهاد افغانهای سر

۱- افغانستان گذرگاه کشور گشایان - ص ۸ و ۹ تاریخ چاپ حمل ۱۳۷۰ - چاپ پشاور.

به کف گرفته و شهدای گلگون کفن اردوی با شهامت افغانستان بود که علم بردار آزادی و استقلال در مشرق زمین بودند. با به قدرت رسیدن اعلیحضرت امان الله غازی، این قهرمان آخرین نبرد و معرکهء آزادی خواهی و استقلال افغانستان، احساسات استقلال طلبی افغانها وارد مرحلهء تعیین کننده و قاطع خود گردید و صدای جهاد مقدس، بخاطر آزادی محراب پاکیزهء وطن به اوج خود رسید.

این قوماندان آزادی خواه اردوی افغانستان یعنی قوای نظامی مختصر کشور را به سه دسته تقسیم کرد که بخش بزرگتر آن به قوماندانی سپه سالار صالح محمد خان در استقامت شرق «مدخل خیبر و دکه» دستهء دوم تحت قوماندهء جنرال محمد نادر خان به خوست و پکتیا و دسته سوم به قیادت و رهبری صدراعظم عبدالقدوس خان به قندهار گسیل شدند. در عین زمان دسته جات مردم و قبایل آزادهء افغانستان که فراخوانی دولت را برای جهاد لبیک گفته بودند، با این اردو پیوستند. در محاربهء «تل» شکست ننگین بر انگلیسها وارد آمد و جنگ در سایر جبهات نیز روزگار انگلیس ها را که با عصری ترین سلاح و تخنیک و طیاره مجهز بود. سیاه کرد بالاخره انگلیس ها به نامهء مؤرخ ۲۴ ماه می اعلیحضرت امان الله جواب مثبت داده پیشنهاد متارکه را قبول و در نهایت استقلال افغانستان در ۸ اگست سال ۱۹۱۹ از طرف انگلستان برسمیت شناخته شد.

افغانستان سر بلند و پیروز از این جنگها بدر آمد و به آرزوی قلبی اش که بدست آوردن استقلال دوبارهء خویش بود به همت اردوی فداکار و غازیان سلحشور کشور نایل گردید.

در مورد شرح و بسط مفصل این جنگها، در تاریخ زیاد نوشته اند، که ضرورت مکث بیشتر دیده نمیشود. اما در بارهء دوران پادشاهی اعلیحضرت امان الله خان، این شاه مترقی و تحول پسند و مشکلات نظامی وی در آن دوران ضرور است تا نظر کوتاهی انداخته شود.

اعلیحضرت امان الله خان غازی، مردی بود که به وطنش عشق میورزید و آرزو داشت تا کشورش هر چه زود تر شاهراه ترقی و تعالی را بپیماید و در قطار ممالك پیشرفته و صنعتی جهان قرار گیرد. وی جوانی بود پر شور، انقلابی و با غرور، پر احساس، مهربان و دلسوز. قد متوسط، سیمای نیکو و نگاه نافذ داشت، خوش ترکیب، خوش لباس و نیکو محضر. اما کمی جاه طلب و عجول. مسلمان صادق و مخالف بنیادگرایی در اسلام، طرفدار تمدن و فرهنگ نوین و پیشرفته و دشمن خرافات، کهنه پرستی و عقب گرایی. او پیشتاز زمان خود بود و پیشآهنگ نهضت و تجدد. با ناموس و با تقوی بود، و بر خلاف پدر و نیاکان در حرمسرایش فقط یك ملکه میزیست، ثریا دختر محمود بیگ طرزی.

ولی آیا او کمونیست بود؟ ناسیونالیست بود؟ ملحد و بی دین بود؟ طرفدار شوروی بود؟ یا

خیر؟ اینها سوالاتی اند که تاکنون ملیونها مردم افغانستان که علاقمند مسایل تاریخی اند، توقع دارند که بر آنها پاسخ واقعی و حقیقی بیابند. در زمان ما، نویسندگانی مانند دوکتور ش، ن، حق شناس و حتی بعضی از رجال فرهنگی و ادبی کشور او را با بی پایه ترین مدارك و اسناد تاریخی سر سپرده روس می دانند و کافر و ملحد می شمرند، و از اینکه با انگلیسهای اشغالگر دشمنی داشته است محکوم می نمایند.

حق شناس می نویسد : (۱) «...اینکه باندهای پرچم و خلق از وی ستایش می کنند و علی الرغم تضاد کمونیزم با سلطنت و نظام شاهی، تزشان در بارهء او توجیه و تفسیر دیگری میبابد، همه ناشی از نزدیکی امان الله خان با روس و مساعد ساختن زمینهء ره یابی و نفوذ بلشویك ها به وسیله اوست، و در واقع او بود که برای اولین بار با انعقاد پیمان دوستی با روس کلید محاصره و استثمار کشور را در دست کثیف ترین مردم دنیا داد و فتح بابی شد برای تطبیق نقشه های استعماری روس که «پطر» آن را طرح و لنین بروی صحه گذاشته بود.»

بلی، حق شناس، که ایکاش حق را می شناخت. چشمان خود را بسته و هیچگونه نظری بر جهان پیرامون خود نینداخته، شاه را محکوم می کند که چرا با روسیه (شوروی) عقد دوستی ریخته بود و چرا لنین را در یکی از نامه هایش «والاگهر» نامیده بود، بناءً همین او بود که باعث شد تا پای روسیه به افغانستان کشانیده شود. او قهر است، غضب است که چرا پرچمی ها و خلقی ها از وی ستایش می کنند، ولی آیا او نمیداند که امروز و حتی همان دیروز که پرچمیان و خلقیان وجود نداشتند، شاه امان الله مورد ستایش عام و خاص مردم افغانستان بود و اگر دسایس این حق ناشناس ها در برابر نهضت های دلیرانه و متهورانهء وی موجود نمی بود، امروز افغانستان یکی از پیشرفته ترین ممالك جهان و منطقه بود. او باید در کتاب خود به نهضت ها و ترقیات دو ملت مسلمان دیگر ایران و ترکیه که در اوایل سالهای ۱۹۲۰ م آغاز شده بود، اشاره می کرد و چگونگی پیروزی آن دو ملت را و شکست امان الله را به تحلیل می گرفت. همه میدانیم که در اوایل سالهای ۱۹۲۰ در ترکیه رهبر مترقی و مسلمان به نام اتاترك عرض اندام کرد که از خرابه های کشور نیمه ویران عثمانی کشور متمدن ترکیه را بنا نهاد و بر ضد امپریالیزم جهانی جبهه گیری داشت. او توانست با حمایت مردم و اردوی مقتدر و نیرومند خویش مقاومت ملهبی در برابر تغییرات و ریفورمها را از بین ببرد، خلافت را رسماً منسوخ نماید و بدون آنکه به دین اسلام و ارزشهای والای معنوی آن صدمه یی برساند ترکیه را از یك کشور عقب مانده و مخروبه به یك کشور عصری و متمدن تبدیل نماید. در ایران مثال ترکیه از طرف رضا

۱- دسایس و جنایات روس در افغانستان ص ۵۶. نویسنده : داکتر ش. ن. حق شناس. چاپ اول میزان ۱۳٦٤ - ناشر کمتیهء فرهنگی دفتر مرکزی جمعیت اسلامی افغانستان - تهران.

خان پادشاه ایران پیاده شد، و این سرلشکر دلیر توانست با زور و تدبیر اصلاحات و ریفورم های نوین را ایجاد کند. که عبارت بودند از منع کردن چادر و حجاب برای زنان، بیروکراسی مرکزی و عصری شدن کشور.

چرا در افغانستان که همسایهء ایران بود، اصلاحات به ناکامی انجامید؟ در سال ۱۹۲۸ ذهن پادشاه با بازدید از ترکیه و ایران باز شد و در صدد بر آمد تا افغانستان نیز همراه با آنها کاروان ترقی و تمدن را بپیماید. اما همین حق ناشناس ها هنگامیکه او هنوز در خارج بود دست به مخالفت با او زده و او را غرب زده خواندند ریفورم هایش را غیر اسلامی توصیف کردند و شایعات پخش کردند که شاه جدید تمام عنعنه های افغانی و اسلامی را نابود می سازد.

این ریفورمها کدام ها بودند؟

ریفورم های مذکور ایجاد شاهی مشروطه و شورای انتخابی، سیستم قضایی مستقل، آزادی زنان، جلوگیری از تعدد زوجات، تعلیم و تربیه اجباری برای دختران و پسران، افزودی بر مالیات، مکاتب مشترک پسران و دختران، رفع حجاب، فرستادن تعدادی از دختران و بانوان غرض تحصیل به خارج کشور، مجبور ساختن مردم به پوشیدن لباس های خارجی به عوض پیراهن و تنبان و منع کردن نسوار، قمار، چرس و الکل. ترویج وسایل تفریح و سرگرمی مانند سینما، تیاتر و غیره.

در برابر این ریفورم ها و اصلاحات که شاه امان الله آنرا در لویه جرگه در پغمان در برابر نمایندگان مردم، اقوام و قبایل اظهار داشت مخالفت های پنهانی و آشکار آغاز گردید.

جورج آرنی می نویسد : [۱] «... مگر کاستی آخرین پادشاه برنامه ریفورم بود که به پیشگاه سران قبایل آنرا تقدیم کرد. خشم آنها زمانی بالا آمد که شاه در دریشی و نکتایی سیاه ظاهر شد. مذاکرات پنج روز را در برگرفت. امان الله بیانیهء طولانی در مورد عقب ماندگی و مزخرفات جاری کشور ارائه کرد و هم فلمی را از سفر خارجی خود به نمایش گذاشت. لیندی همفری خانم وزیر بریتانوی (فرانسیس همفری) در کابل که در میان حاضرین نشسته بود بعداً در خاطرات خود نوشت :

"لحظه یی دراماتیك زمانی بود که امان الله دستانش را با احساسات گره داد و از مردم تقاضا بعمل آورد تا زنان شانرا آزاد بگذارند و باز با دست طرف ملکه ثریا اشاره کرده گفت، به هرحال شما خانم مرا خواهید دید و خانمش در برابر حاضران پرده را از رویش پائین کرد."

یك بی حرمتی تمام عیار بود، زیرا موسسه های مذهبی دیگر نمیتوانستند تحمل کنند.»

۱- جورج آرنی. افغانستان گذرگاه کشورگشایان ص ۱۹.

غبار می نویسد : (۱) «بعد از تشکیل دولت امانیه تقریباً تمام طبقات مختلف کشور بحمایت دولت برخواستند و در جنگ با دولت انگلیس اکثریت فیودال و روحانی و دهقان در صف دولت قرار گرفتند، ولی بعد از اختتام جنگ و آغاز ریفورم بتدریج صفوف مردم از نظر منافع طبقاتی از هم جدا شدند... ولی تمام قضایای مذکور مانع تطبیق ریفورم های دولت شده نمیتوانست، اگر جبههء دولت در داخل خود شگاف نمی برداشت و تناقص ایجاد نمیکرد. زیرا ملت هنوز به پشتیبانی شاه و دولت ایستاده بود... از مدتی بود که کابینه و دربار درز اساسی برداشته بود، به این معنی که کابینه مرکب از دو دسته عناصر متباین العقیده تشکیل شده بود که یکی طرفدار پروگرام اصلاحی به شکل سریع آن در سیاست داخلی و تثبیت روش استقلال و بی طرفی مثبت در سیاست خارجی بود و آن دیگری طرفدار اصلاحات تدریجی و روش نرمش و سازش یك جانبه با یکی از دول قوی همسایه. لهذا این دو دسته سعی در خنثی نمودن نظریه های همدیگر داشتند و درین میانه به شاه تلقین می شد که موجودیت دو دسته مخالف در نفس حکومت، سبب اصلاح امور و در عین زمان باعث سلامت شاه است... این فساد اداره با ضعف زمامدار کل، مردم افغانستان را از حمایت و پشتیبانی دولت بازداشت، و از طرف دیگر نقشه های نهانی توطیه و دسیسهء عناصر ارتجاعی داخلی، با اقدامات و فعالیتهای جاسوسی استعماری یکجا شده، باردیگر افغانستان در آستانهء یك تحول اجتماعی تاریخی واژگونه گردید.»

شورش ها و اغتشاش ها، دستآورد همین وابستگی ها و شقاق در دستگاه دولت و دربار بود. حضرت نور المشایخ و سپه سالار محمد نادر خان که از رهبری عملیات نظامی علیه ملاي لنگ سرباز زده بودند دو هستهء قوی مخالفت را یکی در داخل و دیگری در خارج علیه شاه تشکیل میدادند. شاه مجبور گردید تا محمد ولی خان را به وزارت حربیه عوض محمد نادرخان تعیین کرده و در رأس نیروهای دولتی علیه شورشیان بفرستد. در ولایت جنوبی وزیر حربیه توانست قوای شورشیان را بعد از جنگهای طولانی و شدید منهزم ساخته و قشله نظامی خوست را متصرف شود. گرچه شورشیان یکبار دیکر سعی کردند که از طریق لوگر و یا وردك کابل را تحت فشار قرار دهند اما کوشش های آنها به نتایج چشمگیری منجر نشد. در نیمه ماه نومبر ۱۹۲۸م قبایل شنوار قصر شاهی و قنسلگری بریتانیا در جلال آباد را آتش زدند، شاه در ابتدا شیر احمد خان رئیس تفتیش عمومی را بعنوان رئیس تنظیمه به جلال آباد فرستاد ولی چون وی مؤفق نگردید غلام صدیق خان وزیر خارجه را مؤظف ساخت تا شورش را درهم بکوبد. وی مؤفق شد با مومند ها مذاکره کند، و در میان قبیله شنوار رفت تا با شینواری ها صحبت نماید. اما اقدامات

۱- افغانستان در مسیر تاریخ. ص ۸۰۵.

وی نیز بی نتیجه ماند، زیرا که نارضایتی به تحریك همان دسته های بالا چنان توسعه یافت که حتی نیروهای دولتی نیز به اغتشاشیون پیوستند. درین میان آخوند زاده، تگاب که در ابتداء با امان الله خان همکاری کرده بود و از وی صاحب عنوان فخرالمشایخ گردیده بود مانند سایر روحانیون بزرگ در برابر اصلاحات امانی از در مخالفت پیش آمد. وی دسته، نظامی را که جهت بردن وی به کابل سوق شده بود با شبیخون از بین برد. کسی که کابل را باز و بدون دفاع یافت حبیب الله کلکانی بود که در تاریخ به اسم "بچه سقاء" معروف است. در کابل که هرج ومرج فزونی یافته بود، و درباریان متملق شاه به وحشت افتاده از آینده، خویش در هراس بودند، شاه امان الله را در تجرید و انزوا قرار دادند. اما متأسفانه عدم توجه شاه جوان به تقویت اردو و نداشتن قوماندانان برجسته و معتمد باعث گردید که حمله، دوم حبیب الله که در شب ۲۳ و ۲٤ جدی ۱۳۰۷ هـ ش صورت گرفت، به شکست قوای شاه منجر گردیده و شاه به نفع برادر بزرگ خود سردار عنایت الله استعفی داده و با عجله به قندهار عزیمت نماید. در تاریخ آمده است که افراد اردو در کوتل خیرخانه بهترین موقعیت نظامی داشتند ولی به نسبت ضعف سوق و اداره و تزلزل و تردید و نداشتن مورال رزمی اکثر افسران مواضع دفاع خود را ترك گفته و بطرف خانه هایشان براه افتیدند.

پوهاند عبدالحی حبیبی مؤرخ چیره دست کشور در "جنبش مشروطیت در افغانستان" علل ناکامی و سقوط دولت امانیه را به تفصیل به بحث گرفته و بعد از انتقاداتی در باره، عدم تطبیق نخستین قانون اساسی افغانستان که در ۷۳ ماده تدوین شده بود متذکر می شود. «که در ماده، ۲۸ آمده که صدراعظم و دیگر وزراء از طرف پادشاه انتخاب و تعیین می شوند و در ماده، ۳۱ مسئولیت وزرا هم تنها پیش پادشاه است و این مواد پادشاه را که غیر مسئول میباشد بطور یك دیکتاتور مطلق قرار میدهد زیرا او و وزیرانش مسئولیتی پیش مردم و یا مجلس نماینده، مردم ندارند، و نه در انتخاب تعیین مقام ایشان رای دیگری جز شخص شاه دخیل است... درینصورت گویا طرح کننده، قانون و تصویب کننده و امضاء کننده آن برای اجرا فقط یك مقام شاهی است و عملاً نیز چنین بود که این وضع، نظام مشروطه را از بین می برد... اگر چه عملاً خود شاه امان الله در سالهای نخستین شاهی خود سخت پابند قوانین بود و درین قانون اساسی هم حقوق عامه تا مصئونیت مکاتیب و مراسلات گنجانیده شده و نخستین اقدام مفید و نیکو در تاریخ افغانستان بود ولی چون نظام مسئول در اصل این قانون وجود نداشت، تنها نیت خیر و خلوص پادشاه نتوانست از فساد رژیم جلوگیری کند و بعد از چند سال ما دیدیم، که عناصر نادان فاسد العمل به دور دربار فراهم آمدند و مملکت را به اغتشاش زمستان ۱۳۰۷ هـ ش کشانیدند و دیده شد که آن شاه وطندوست قربانی اعمال ناروای عمال فاسد دربار و

همکاران مغرض او گردید...» (۱)

اما این ها تنها عوامل سقوط نبودند. اغتشاش ها و شورش ها در اثر تحریک اجانب، دسیسه سازی نمایندگان انگلیس در کابل دسایس قشر روحانی و مذهبی، سازش و بندوبست سپه سالار محمد نادرخان و برادرانش با انگلیس ها، شتاب و عجله‌ء شاه در تطبیق اصلاحات، عدم موجودیت یك حزب نیرومند و طرفدار اصلاحات، عدم تقویه‌ء اردو و فقدان قوماندانان با اعتماد و با تجربه و عدم توجه شاه به این امر مهم، عقب ماندگی قرون و بیسوادی مردم افغانستان و ده ها عامل دیگر عوامل سقوط را تشکیل میدهند. شاه امان الله بدون توجه به مشوره های اتاترك که در جامعه‌ء قبیلوی و خانخانی مرکب از اقوام و قبایل مختلف با زبان های جداگانه و موجودیت ملهب شیعه و سنی که زیربنای فرهنگی کشور را تشکیل میداد، اصلاحات و همه‌ء ریفورم ها را الی سازماندهی مجدد اداره به آینده موکول سازد توجه ننموده و با شتاب خاصی به برنامه ریزی و تطبیق ریفورم ها آغاز کرد. دخالت خارجی ها، و تضاد در بین اصلاحات و منافع قشر حاکمه مانند روحانیون بزرگ، فئودال ها، ملاکان و اعیان از جمله‌ء عوامل عینی و خوی و خصلت و کرکتر شخصی شاه که در آن افراط و شتابزدگی رول بارزی داشت، عوامل ذهنی این سقوط را تشکیل میدادند.

بهر حال این شاه نجیب، دلاور و وطندوست که در بین بازار تنها گشت و گذار می نمود، با مردم جوش میخورد و می آمیخت، مکاتب را از نزدیك معاینه می کرد، عرایض اهالی را می شنید. از نرخ و نوا با خبر بود و شخصاً آنرا مراقبت می کرد، دشمن رشوه خوار بود و مردم او را صمیمانه دوست داشتند، قربانی عشق جنون آمیزش نسبت به وطن و ده ها دسیسه و خیانت را علیه ریفورم های نوپا و نو خاسته اش برانگیخت و نا چار شد که کشور را برای همیش ترك بگوید. پوهاند عبدالحی حبیبی مشاهداتش را در لشکر کشی بهار ۱۳۰۸ ش از قندهار به طرف غزنی که شخص شاه قیادت ده هزار لشکر قومی قندهاری و هزاره را داشت در کتاب جنبش مشروطیت نوشته است که ما به عنوان حسن ختام این دوره‌ء طلایی مشاهدات وی را باهم می خوانیم. (۲)

«... شهدالله که مردم به شاه ارادت داشته و می کوشیدند که او را واپس به تخت شاهی برگردانند. ولی در بین مُقر و غزنی هنگامیکه برخی از عناصر مشکوك با اسناد پولیتکل ایجنت انگلیس دستگیر شده و ثابت گردید که دست برخی از روحانیون نماهای داخلی هم در انگیزش و آویزش قبایل دخیل است و میخواهند از اختلاف قبیلوی (درانی و غلجی) کار بگیرند و برای

۱- جنبش مشروطیت در افغانستان: ص ۱۶۰-۱۶۱.

۲-عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت ص ۱۰۷-۱۷۱.

اشتعال نایره، فساد، در حدود بیست تن از طلایه سواران کشاف فراهی (درانی) را در منطقه، سکونت غلجیان کشته و لاشهای کشتگان را هم دو پله نموده و بر پایه های کج کرده تیلفون انداخته و با خط بد آخوندی برکاغذکی نوشته بودند: «این مهمانی اقوام غلجی برای درانیان و پادشاه است.» امان الله خان مرحوم چون این منظر فجیع بدید، قندهاریان را به دورخود فراهم آورد و گفت : «اکنون ثابت شد که دشمنان اجنبی میخواهند در بین قبایل ما فساد و جنگ اندازند، تا ما به دست خود یکدیگر را بکشیم و سبب این عمل ناجایز من خواهم بود، که برای بازستانی تاج و تخت من، کشت و خون روی خواهد داد. پس ای مردم عزیز من، به یقین بدانید که من این مناظر دل شکن جنگ داخلی و قبیلوی را تحمل کرده نمیتوانم و نمیخواهم شما برای بازگشت تخت و تاج من به چنین کارها دست یازید. پس باید از بین شما بروم، تا من موجب چنین کشتار و خونریزی نباشم.

شما ملت عزیزم زنده و افغانستان باقی خواهد ماند ولی روسیاهی ابدی، مسئولیت این هنگامه، ناشایست به نام من ثبت می شود. در حالیکه من از روز اول شاهی خود تعهد سپرده بودم که برای حفظ استقلال و تمامیت مملکت و سعادت و وحدت شما مردم تمام افغانستان کار کنم. ببینید علت بدبختی مردم ما در دوره های سابق تاریخ این بود که شهزادگان برای بدست آوردن مقام شاهی باهم جنگها داشته اند و درین بین شما مردم را با یکدیگر به جنگ و عداوت های قبیلوی برانگیخته اند، من میخواستم دوره، شاهی من چنین نباشد و بجای اینکه مرم را به جنگ یکدیگر سوق دهم، باید منادی دوستی و وحدت، سعادت و اخوت تمام مردم افغانستان باشم. چون اکنون می بینم که شما به جنگ قبیلوی گرفتار میآیید اینك من میخواهم میدان را به مردم خود افغانستان اعم از موافقان و مخالفان خود بگذارم... یك اودرزاده، من در پاره چنار رسیده و دیگر برادر روحانی من در همینجا نشسته و جنگ خانگی را در میدهند ولی من مرد این کار نیستم و توصیه، من به شما اینست : که با همدیگر کنار بیائید، اتفاق کنید، استقلال خود را نگهدارید و وطن خود را به دشمنان خارجی مسپارید! من فردی از شما هستم، اگر شما سعادت مندید، عین سعادت و مسرت منست، ولی اگر چنین به خاك و خون بغلطید، موجب بدبختی و ملال دایمی من خواهد بود.

جنگ تو صلح و صلح تو جنگ است من به قربانت این چه نیرنگ است
میروم تا تو نشنوی نامم اگر از نام من، ترا ننگ است

شاه نیکدل حساس و خیرخواه این دو بیت واقف لاهوری را با سوز دل، اشکریزان با صدای گرفته خواند و گفت فی امان الله...»

بدینترتیب، این شاه غازی، این ابر مرد نستوه، این جوان مخلص و انقلابی، این عاشق

عدالت و حقیقت این طرفدار صلح و دیموکراسی، در آخرین دقایقی که میتوانست پیروز شود، فقط بخاطر جلوگیری از جنگ برادرکشی و ریختن خون هموطنان عزیزش، دست از قدرت کشید و گوشه‌ء عزلت را برگزید. روانش شاد باد!

-۳-

در باره‌ء حبیب الله کلکانی که خود را خادم دین رسول الله نام نهاد، قضاوت های گوناگونی از طرف مؤرخین صورت گرفته است، عده‌ء او را دزد، جاهل و درخور سرزنش تاریخ دانسته اند و بعضی ها او را یك ابرمرد بزرگ یك رستم داستان، یك "روبن هود" ثانی، یك عیار وارسته شمرده اند و حتی تمایلات قومی و محلی بعضی از نویسندگان چنان غالب گردیده است که با گفتن افسانه ها، نوشتن داستان ها و قصیده ها کوشیده اند تا روی وی را در تاریخ سپید گردانند.

ولی انچه از لحاظ نظامی ما را علاقمند میسازد، خصوصیات و خصایل قوماندانیت، قدرت سازماندهی، جذبه‌ء جلب و نفوذ بر روح و روان مردم و محیط جسارت و مهارت وی در تفنگ زنی و تعلیمات انفرادی عسکری وی میباشد. حبیب الله جوان در بین سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۲۳ در قطعه‌ء نمونه که به کمك افسران ترکی در عصر اعلیحضرت امان الله خان "رح" تشکیل شده بود، به طور داوطلب شامل خدمت گردید. در سال ۱۹۲٤ در اغتشاش و شورش "منگل" اشتراك کرده و بعد از بازگشت از وظیفه، نسبت دسیسه‌ء ایکه از طرف یکی از حکمرانان وقت برایش ترتیب یافته بود. علیه ظلم و بیدادگری به پا خواسته و ترك وظیفه کرده بود. وی تفنگ بدست و نشانزن ماهری بود، همکار نزدیکش سید حسین نام داشت و آنها با وسعت بخشیدن ساحه عملیات نظامی شان در کوهدامن و کوهستان و اجرای یك سلسله عملیاتهای جسورانه به پایتخت دست یافتند و حبیب الله با لقب خادم دین رسول الله بر اریکه‌ء پادشاهی تکیه زد. می گویند وی اسیران قطعه‌ء شاهی را که در برابر وی با رشادت جنگیده بودند، دشمن با غیرت و نمك به حلال خطاب نموده مورد عفو قرار داد و به همین سبب یکی از خصوصیات "عیاری" را که در روح و روان وی حاکم بود، بروز داد... جوانمردی و گذشت!

حبیب الله بسرعت اردوی خویشرا که متشکل از همراهان و هم پیمانان و تفنگ بدستان کوهدامن و کوهستان و بقایای اردوی قبلی بود، تشکیل داد و شخصاً امور سوق و اداره‌ء آنرا بدوش گرفت. سید حسین همرزم و هم پیمان مشهور وی با لقب و عنوان نایب السلطنه در پُست وزارت دفاع (حربیه) مقرر شد، که معاونیت وی را حبیب الله خان یکی از شخصیت های معروف نظامی زمان امان الله خان به پیش می برد و بعدها بدون اثبات جرم اعدام گردید. تعداد

اردوی حبیب الله را مؤرخین در حدود بیست هزار نفر تخمین زده اند. حمیدالله برادر حبیب الله با لقب معین السلطنته و پردل و غیاث الدین با رتبه های نایب سالاری وعده، دیگر با عناوین جرنیل خود مختار و کرنیل خود مختار در رأس قطعات اردو که بیشتر از داوطلبان کوهدامن و سایر نقاط سمت شمال مرکب بود قرار گرفتند ملك محسن ملك قریه، کلکان کوهدامن بحیث والی کابل و برادرش سید محمد با عنوان قطعه بیگی مامور دفاع از ارگ کابل گردیدند. همچنان محمد عمر خان سورجرنیل عبدالقیوم خان پغمانی و عبدالرحیم خان غند مشر کوهستانی از صاحب منصبان اردوی امان الله خان با رژیم جدید همکار شدند. (۱)

در باره، دوره، نه ماهه، پادشاهی امیر حبیب الله کلکانی جورج آرنی می نویسد : (۲)
«...بهرحال حبیب الله شرایط پادشاهی را نداشت، حتی روحانیون به وجد آمده که آمدنش را در کابل خیر مقدم گفتند علی الرغم تصمیم تقرر دانشمندان مذهبی در مقامات حکومتی، بزودی علیه او قرار گرفتند، زندگی عادی در شهر متوقف گردید مکاتب بسته شد و افراد بچه، سقاء مصروف چپاول و کشتار شدند. کابل و اطراف آن در حکمروایی نه ماهه، ترور زوزه می کشید؛ در حالیکه سایرنقاط کشور حکمروایی او را به مثابه یك فرزند تاجیك رد کردند.»

غلام نبی خان چرخی سفیر امان الله خان غازی در ماسکو، بعد از سقوط شاه از سرحدات شمال افغانستان گذشته و نیروهایی را برای جنگ با حبیب الله کلکانی گرد آورده مزار شریف را تصرف کرده و تا ایبك پیش رفت. گفته می شود که عده یی از عساکر شوروی نیز او را درین لشکرش همراهی کرده اند. اما همینکه از سفر اعلیحضرت امان الله غازی و ترك گفتن وی از قندهار واقف گردید، و پیام اعلیحضرت را که گفته بود، بخاطر اعاده، سلطنت برای من نباید خونهای مردم بی گناه ریخته شود، استماع کرد، از جنگ دست کشیده ولی در جنوب کشور برادران مصاحب که در رأس آنها محمد نادرشاه سپه سالار قرار داشت. در اوایل سال ۱۹۲۹ همراه با شاه محمودخان و شاه ولی خان برادرانش به هندوستان آمده و پشتیبانی انگلیس ها را برای گرفتن مجدد کابل بدست آوردند. جورج آرنی می نویسد که «برای بریتانیه چنین فرصت را فقط خداوند داده بود.» سپه سالار محمد نادرخان در ماه سپتامبر ۱۹۲۹ لشکر مختلطی از اقوام جاجی و وزیری را تشکیل داده بسوی کابل حرکت کرد تا غایله، حبیب الله را دفع کرده و کابل را بدست آورد. برادرش شاه ولی توانست که با فریب دادن اردوی سقاوی در گردیز و لشکر دیگر سقاوی به رهبری سورجرنیل در لوگر علیا آنها را دور زده و به عقب بگذارد و با پیوستن افراد سمت مشرقی به رهبری محمدگل خان مهمند از طریق تنگی واغجان و محمد آغه، افراد

۱- افغانستان در پنج قرن اخیر. ص ۵۷۶-۵۷۷-۵۷۸.
۲- افغانستان گلرگاه کشور گشایان. ص ۲۱.

حبیب اله را تار و مار کرده، خود را به چهار آسیاب و بالآخره به کابل رسانیده، ارگ را به محاصره بکشاند. بخت با حبیب الله یاری نکرد. توپ های محمد نادر خان ارگ را به گلوله بستند انبار مهمات آتش گرفت وزیر حربیه سید حسین در رسانیدن قوای کمکی تعلل ورزید. طیاره های دولتی به آسمان پرواز نکردند و توپچیان دولتی نخواستند و یا نتوانستند مواضع سپه سالار را به توپ ببندند حبیب الله مجبور به ترك ارگ گردید و به چهاریکار فرار کرد. نادر خان کابل را بدون کدام مانعی متصرف شد افراد همراه با وی شهرکابل و شهریان بی دفاع آنرا چور و غارت کردند. نادرخان که به تاریخ ۱۵ اکتوبر ۱۹۲۹ به کابل رسیده بود، در مجلس مرکب از سران لشکر سمت جنوبی و وزیری، ریش سفیدان و متنفذین کابل و ارکان دولت امانی در سلام خانهء ارگ، فی المجلس بحیث پادشاه افغانستان خود را اعلان نمود. وی بلافاصله هیأتی را به نزد حبیب الله فرستاد و پیغام داد که اگر دست از مقابله بکشد، جرایم گذشتهء وی عفو می گردد. می گویند این تعهد در حاشیهء قرآن عظیم الشان نگارش و امضاء شده بود. حبیب الله بنابر تشویق سید حسین پیشنهاد محمد نادر خان را قبول و همراه با سید حسین، شیرجان و برادرانش و عدهء دیگر از سران حکومت خویش به کابل آمده و تسلیم شد. به تاریخ اول نوامبر حبیب الله همراه با شانزده تن از یارانش به قتل رسیدند و اجساد آنها را برای چند روزی در چمن حضوری به دار آویختند تا مایهء عبرت (!) دیگران گردد.

باری با حبیب الله کلکانی این سپاهی سرکش، علمبردار دهشت، اختناق و ترور، مظهر ساده لوحی و پاك دلی، تلخان خور بی بضاعت و سردار جنگی با مناعت، مرد کریم و مسلمان معتقد که میخواست دروازهء صندل را به ارمغان آورد و بخارا را فتح کند، قصاص پس داد و دست انتقام غیب گلوله های ناجوانمردانهء را بر پیکر تنومند چهل ساله اش جا داد. این انتقام خونهای پاك بی جهت ریخته شده یی بود که دست فلك از وی می ستانید. این بهای عصیان علیه پادشاه جوان و محبوب خاص و عام مردم افغانستان بود که او پس میداد.

- ۴ -

محمد نادرشاه، پس از فراغت خاطر از مهم حبیب الله "کلکانی" که خلاف تعهد خویش وی را به قتل رسانید متوجه امنیت کشور شد و بزودی قندهار را توسط برادرش محمد هاشم خان فتح کرده و نامبرده را بعنوان صدراعظم کشور مامور تشکیل کابینه نموده و برادر دیگرش شاه محمود خان را به حیث وزیر حربیه تعیین کرد. محمد نادر خان قبل از همه متوجه ایجاد و تشکیل یك اردوی قوی و نیرومند گردید که با آن بتواند هرج و مرج را در کشور از بین برده و یك امنیت قابل اعتبار را قایم سازد.

فرهنگ می نویسد (۱) : نادرخان به ایجاد یك اردوی منظم همت گماشت، مکتب حربیهء جدید در بالاحصار کابل تعمیر نمود و در حالیکه قبایل سمت جنوبی را با بعضی از قبایل سمت مشرقی و قندهار از خدمت نظام معاف ساخته بود، وظیفهء مذکور را بالای سایر مردم از طریق قرعه بشدت تطبیق نمودو در اندك مدت اردوی منظم تر و نیرومند تری از اردوی امان الله شاه بوجود آورد و آنرا با اسلحهء عصری که بخشی از آنرا از انگلستان به اعانه گرفته و بخش دیگر را از سایر کشورها خریداری کرده بود مجهز ساخت، توضیح آنکه دولت انگلستان به پاس تعهدات خویش در قبال تسخیر کابل و کشتن حبیب الله کلکانی و عدم استرداد سلطنت به امان الله غازی بتعداد ده هزار تفنگ ۳۰۳ بور، پنج ملیون کارتوس و مبلغ یکصدوهشتاد هزار پوند انگلیس محمد نادر شاه را کمك نمود و وعدهء کمك های سیاسی و معنوی به وی سپرده بود که کماکان ادامه داشت. تعداد افراد اردوی وی را جورج آرنی چهل هزار نفر قید نموده است. ص ۱۱٤.

از لحاظ نظامی محمد نادرخان، مشکل چندانی نداشت زیرا که خود قوماندان با تجربه و سپه سالار آزموده بود و اشتراك وی در جنگ سوم افغان و انگلیس و رفع اغتشاش نه ماههء زمان پادشاهی امیر حبیب الله کلکانی او را در بین نظامیان و افراد اردو صاحب شهرت و اعتبار خاصی ساخته بود. بناءً هنگامیکه در سال ۱۹۳۰ م قیام مسلحانهء بزرگی در کوهدامن رخ داد که انگیزهء اصلی آنرا بدبینی مامورین و رجال دولتی نسبت بمردم شمالی و تاراج هستی و دارایی اهالی آنجا تشکیل میداد نادرخان قسمتی از اردوی نو تشکیل خود را تحت قوماندانی نایب سالار عبدالوکیل خان نورستانی جهت سرکوب مردم شمالی فرستاد اما نایب سالار مذکور به قتل رسید و اردوی وی هزیمت اختیار کرد. محمد نادرخان سراسیمه شد و این بار قبایل سمت جنوبی را همراه با اردو برای مقابله با آنها سوق داد. شورشیان مغلوب شدند. مال، دارایی و هستی آنها تاراج گردید و عده یی از افراد خانواده های مردم کوهدامن و کوهستان بطور یرغمل به جنوبی برده شدند که تا روزگار ما خاطرات تلخ آن فراموش نمی گردد.

برخورد دیگر نظامی در زمان محمد نادرشاه عبارت از قیام مهاجرین به رهبری ابراهیم بیگ "لقی" آزادی خواه ازبك بود که ار دریای آمو گذشته و در افغانستان فعالیت می کرد. در سال ۱۹۳۱ شاه محمود خان وزیر حربیه برای مقابله با آن توظیف گردید. ابراهیم بیگ مغلوب شد و دوباره به شوروی رفت و در آنجا توسط اردوی شوروی گرفتار گردیده اعدام شد.

با استقرار وضع و پیشرفت صلح در کشور محمد نادر شاه توفیق یافت که اساس یك دولت متمرکز و یك سلسله پایدار را در افغانستان بجا بگذارد. نخستین قدم او را پشتیبانی و حمایت

۱- افغانستان در پنج قرن اخیر ص ۶۰۵ جلد ...

از رهبران مذهبی تشکیل میداد که در ناکامی ریفورم ها و اصلاحات عهد امانی نقش بسزا وررول رهبری کننده داشتند. محمد نادرشاه با اصلاحات امانی روش منفی اختیار کرد و در "خط مشی دولت" به اطلاع مردم رسانید. وی قانون اساسی سال ۱۳۰۲ هـ ش را کنار گذاشت و اداره‌ء محاکم را دوباره به عالمان دینی سپرد. زنان را به پوشیدن حجاب مکلف ساخت و با آزادی های قلم و بیان بنای دشمنی گذاشت. شورای ملی خود ساخته‌ء وی در ماه اکتوبر ۱۹۳۱ قانون اساسی جدید را با عنوان "اصول اساسی دولت علیه افغانستان" مرکب از ۱۱۰ ماده به تصویب رسانید. این قانون اساسی که به ظاهر شکل مشروطه داشت صلاحیت های آخرین کشور را بین شاه و قشر روحانی تقسیم می کرد. نظام جدید با وجود داشتن کابینه، قانون اساسی، مجالس شورای ملی واعیان در واقع ماهیت خانوادگی داشت که برادران مصاحب و نزدیکان ایشان در آن نقش اساسی را بازی می کردند. قبل از پادشاهی، محمد نادرخان با انگلیسها تعهد داده بود که در زمینه‌ء سیاست خارجی با آنها مشوره نماید. این امر در حقیقت استقلال افغانستان را صدمه میزد و مخالفت عناصر مترقی و آزادی خواه افغان را باعث می گردید. نادرخان را که در تاریخ بحیث زمام دار سفاک یاد کرده اند، بدان جهت بود که هسته‌ء هر گونه مخالفتی را علیه خویش در نطفه سرکوب می کرد.

نادرخان، بخوبی میدانست که اردو باید از سیاست دور نگهداشته شود. او مخالف هرگونه تنور و ترقی بود و با افکار انقلابی و تند روانه‌ء افسران و سپه سالاران اردو مانند محمد ولی خان، غلام نبی خان چرخی، محمود سامی، احمد شاه خان، سید محمد خان و غیره که گاه به صورت گروپی و خواه به صورت انفرادی در اردو تبارز می نمود. برخورد فاشیستی داشت و آنها را در نطفه خفه می کرد. او چنان اردویی را اساس گذاری می کرد که مطلقاً به فرمان او عمل می کردند و هیچگونه احساسات و هیجانات تند و آتشین در آن راه پیدا نمی کرد.

اما همانطوریکه شاعری گفته است :

آه مظلومان به سرهان میماند

گر خود نبرد برنده را تیز کند

به زودی در سال ۱۹۳۳ محمد عزیز خان برادر بزرگ محمد نادرشاه وزیر مختار در برلین به ضرب گلوله‌ء یکنفر محصل افغانی بنام سید کمال به قتل رسید و شخص شاه به تاریخ ۱۷ عقرب سال ۱۳۱۲ مطابق با ۸ نوامبر ۱۹۳۲ در محفلی که به غرض توزیع شهادتنامه های متعلمین لیسه ها در باغ ارگ ترتیب شده بود به ضرب گلوله‌ء یك نفر از متعلمین لیسه نجات بنام عبدالخالق به قتل رسید. قاتل گرفتار شد و در همان روز محمد ظاهر پسر نزده ساله‌ء محمد نادرشاه بعنوان شاه جدید بر تخت سلطنت افغانستان جلوس کرد.

در بارهء عبدالخالق نوشته اند (۱) : «ونامبرده فرزند خدا داد یکی از مهاجرین دهراودی ارزگان بود که در عهد عبدالرحمن خان از آنجا فراری شده و از آنجا به غزنی و سپس به لوگر نقل مکان کرده و در زمین های خانوادهء غلام حیدرخان چرخی سپه سالار قهار عبدالرحمن خان به دهقانی پرداخته و از این طریق امرار معاش می نمودند. عبدالخالق در سال ۱۳۱۲ متعلم صنف یازدهم لیسهء امانی بوده و هنگامیکه مبادرت به قتل و یا ترور محمد نادرشاه می نمود به بلوغ و رشد فکری رسیده بود زمینهء تحصیل برای عبدالخاق از اثر ارتباط پدر و خانواده اش با فامیل چرخی پنداشته می شود.

مهمترین اهداف عبدالخالق و یارانش در ترورهای پیهم و از جملهترور محمد نادرشاه عبارت بوده است از :

- اعلام مخالفت با سیاست انگلیس و وابستگی به قدرتهای خارجی و دفاع از استقلال.
- مقابله با استبداد و دیکتاتوری رژیم نادری و دفاع از حقوق اساسی و آزادی های مشروع.
- مبارزه بر ضد سیاست تبعیض قومی و ستم ملی و تصمیمات خطرناك نادر بر ضد مردم هزاره.

ولی بعضی از مؤرخین مانند صدیق فرهنگ و سید مهدی فرخ حرکت انقلابی عبدالخالق را از اثر تحریکات خانوادهء چرخی و وفاداری عبدالخالق به این خانواده وانمود می کنند. بهرحال به تاریخ ۱۶ عقرب ۱۳۱۲ عبدالخالق در مراسم توزیع شهادتنامه های شاگردان مکاتب که در چمن ارگ "دلکشا" توسط محمد نادر صورت می گرفت، با خونسردی کامل سه گلوله، بر دهان، قلب و مغز نادرخان خالی کرد و گلوله چهارم هم به یکی از نوکران پادشاه اصابت کرد و نادرشاه فوراً نقش زمین گردیده، دیگران پا به فرار گذاشتند. حتی محمد ظاهر و شاه محمود نیز گریختندو شمشیر و کلاه شاه محمود به زمین افتاد و صدای گریهء ظاهر شنیده شد. ولی عبدالخالق با صلابت و استواری بدون اینکه کمترین هراسی در خود راه بدهد و یا فرار کند، تفنگچه اش را که دیگر خالی شده بود، بشدت بر فرق ازهم پاشیدهء نادرخان کوفت و در همانجا توسط جلادان و دژخمیان دربار دستگیر شد.»

در رسالهء «شهید عبدالخالق» آمده است که طره باز خان قوماندان کوتوالی، عبدالحکیم قوماندان پولیس، میرزا محمد شاه رئیس ضبط احوالات، سید شریف سرباور، فیض محمد ذکریا، عبدالغنی قلعه بیگی و افراد دیگر، بعد از گرفتاری عبدالخالق می کوشیدند با اعمال

۱- رسالهء یادنامهء : مبارز راه آزادی و قهرمان ضد استبداد شهید عبدالخالق تخلیص از صفحات ۴۰ ای ۶۰. نویسنده یاناشر رساله - مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان. تاریخ انتشار ٤ جدی ۱۳۷۲ - چاپ اول - ایران.

شکنجه و زجر از قبیل تیل داغ کردن، ناخن کشیدن، سوزن فرو بردن، قوغ آتش زیر بغل گذاشتن، قین وفانه از وی اعتراف بگیرند و اسامی سایر همکاران و همرزمان او را کشف کنند. ولی عبدالخالق همچنان ساکت و استوار بود و می گفت که «کسی با من شریك نیست، من خودم این کار را کردم.»

به تاریخ ۲٤ قوس محاکمهء عبدالخالق دایر گردید. در نتیجه هفده نفر در رأس عبدالخالق محکوم به اعدام گردیدند که عبارت بودند از : ۱- عبدالخالق، ۲- مولاداد عموی عبدالخالق، ۳- خدا داد پدر عبدالخالق، ٤- محمود رفیق او، ٥- قربان علی یخ آب فروش مامای عبدالخالق، ٦- ربانی، ۷- لطیف از خانوادهء چرخی، ۸- محمد زمان، ۹- علی اکبر خان غند مشر، ۱۰- محمود کارگر مطبعه انیس، ۱۱- میر مسجدی، ۱۲- سید عزیز، ۱۳- میرزا محمد، ١٤- محمد ایوب معاون مکتب امانی، ۱٥- میر سید قاسم خان که اسمای دو نفر دیگر معلوم نیست.

حکم اعدام بعد از ظهر ٤ جدی ۱۳۱۲ در عقب زندان دهمزنگ اجرا شد : ابتدا بینی و دماغ عبدالخالق توسط چاقوی محمد حیدر خان پسر عبدالقدوس خان معاون وزارت دربار بریده شد. شخص دیگری گوش های وی را قطع کرد، بعداً سربازان نیزه ها را به بدن وی فرو بردند و بالاخره وی توسط نیزه ها و برچه ها پاره، پاره شد و به دار آویختن نرسید. با محمود رفیق او نیز عین عمل را انجام دادند.

بدینسان عبدالخالق به اسطوره ها پیوست و قهرمان شهید ضد استبداد و مبارزه راه آزادی نام گرفت ومحمد نادر چهره و سیمای نامطلوبی دریافت نمود.

-٥-

ظاهر شاه که بعد از قتل پدر به سلطنت رسید مدتهای طولانی حیثیت یك سمبول را دارا بود قدرت واقعی را محمد هاشم خان کاکایش بخود اختصاص داده بود و حاضر نبود که آنرا به شخص دیگری بسپارد. محمد هاشم خان که از خود فرزندی نداشت، در خشونت و بی رحمی، ترور و اختناق، قساوت و سنگدلی معروف بود و سمبول سلطه، زور، ارعاب و قدرت مطلقه شمرده می شد. ضدیت خاصی با افکار و عقاید انقلابی و مترقی داشت و با کینه و دشمنی نامحدودی با آزادی خواهان، مشروطه طلبان و طرفداران دموکراسی و عدالت اجتماعی برخورد می کرد. زندانها و سیاه چال های مخوف، سرد و عفونتبار وی همواره انباشته از آزادی خواهان و تحول پسندان بود و انواع شکنجه های غیر انسانی از کشیدن چشم و ناخن تا کباب کردن انسانها در تیل و روغن جوشان را در آستین داشت. نام او موها را بر بدن راست می کرد و صدای او

آورنده مرگ و نیستی بود. با گذشت هر روز شکنجه های تازه تر و قصابان و مجریان وحشی تر عرض اندام می کردند و با فرا رسیدن هر شب آدمهای معصوم و بی گناه دیگر به پرتگاه عذاب، شکنجه و مرگ نزدیك می شدند.

اما محمد هاشم خان، مرد با کفایت و با درایتی بود، وی مساعی خویش را برای تأمین امنیت عام و تام، حفظ مقام و منافع خانواده، استحکام و انکشاف اردو و رشد اقتصاد ملی بکار می بست. اوخویشتن را بالا تر از قانون می شمرد و دستگاه عریض و طویلی بنام ضبط احوالات "استخبارات" داشت که از هر جا سر در میآورد و از احوال همه کس و همه چیز حتی از فیل مرغ های (!) مردم آگاه بود. او در برابر اقوام و قبایل روش تبعیضی داشت و به اقلیت های هزاره، ازبك و غیره با حقارت می نگریست، به لسان پشتو ارجحیت می گذاشت و آموزش آنرا اجباری ساخته بود. پول دوست بود، بطوریکه سرمایه اش را ملیونها تخمین میزدند و او را "راکفلر" افغانستان می شمردند.

اردو در زمان محمد هاشم خان تابع دستورات و اوامر وی بود. ولی پادشاه قانوناً بحیث قوماندان اعلی قوای مسلح افغانستان شمرده میشد ودارای اختیارات و صلاحیت های ذیل بود :

اعلان حرب و ختم متارکه. اعلان سفر بری. طرح و تائید دوکتورین نظامی کشور "تعرض یا تدافعی" تزئید و یا تنقیص تشکیلات اردو، خریداری اسلحه جدید و تخنیك پیشرفته و تعویض سلاح و تخنیك، عزل و نصب افسران بزرگ رتبه قوای مسلح، ترفیع، تقاعد، طرد و برطرفی افسران اردو، اعطای نشان ها و مدال ها، اعلان حالت اضطرار و انفاذ حکومت نظامی و غیره.

اردوی افغانستان بنام اردوی شاهی افغانستان و به اختصار بنام اردوی "شاهانه" یاد می گردید. پادشاه مکتب را در فرانسه تمام کرده و هم صنفی محمد داوّد خان بود. آنها همراه با هم در تعلیمگاه عسکری کابل دروس نظامی را فرا گرفته و هر دو در مراسم رسم گذشت استرداد استقلال افغانستان مانند سایر سربازان اشتراك می کردند. شاه در مراسم رسم گذشت سوار بر اسپ و بعدها سوار بر موتر سرگشاده قطعات عسکری را معاینه کرده و سلام اردو را پاسخ می داد و بعد از خطابه کوتاه وی مراسم رسم گذشت اجرا می شد. در یکی از خطابه هایش در باره انکشاف و ترقی اردوی افغانستان چنین ابراز نظر کرده بود : [1] «... امروز جای شکر است که اردوی افغانستان اصلاح وترقیات زیادی را نایل گردیده است، و هنوز هم میخواهیم که اردوی ما بیشتر از پیش ترقی کند و افراد ملت عزیز ما از تعلیمات و تربیه عسکریه کافی بهره مند شوند و اردوی افغانستان با آلات و ادوات عصری مجهز باشند. امنیت داخلی و مدافعه مملکت

۱- سالنامه کابل - سال ۱۳۱۳ - ص ٦٦ - ٦٧.

منحصر به اردوی با نظم و تربیه است، امسال اوامر اکیدی به وزارت حربیه و کابینه داده ایم که در خریداری آلات و ادوات حربی مساعدت کنند. روح اردو، صاحبمنصبان با علم و تدبیر اردوست و افغانستان به صاحبمنصبان با علم و تدبیر احتیاج زیاد دارد. برای حصول این مقصود به مکتب حربیه توجه زیاد داریم و میخواهیم که معلمین و تمام ضروریات مکتب حربیه فراهم شود. تعلیم گاه های عسکری تشکیل شده اند که به تعلیم و تربیه عسکری به جد و جهد تمام خدمت می کنند. ما از اهالی وطن عزیز خود خیلی ممنون هستیم که در عصر ما به ذوق و شوق تمام حاضر خدمت نظام می شوند. البته خدمت به نظام، خدمت به دین و خدمت به ناموس وطن است و بر هر فرد مسلمان این خدمت فرض عین است...»

اما، هنوز اردو کاملاً در اختیار پادشاه قرار نداشت زیرا که صدراعظم محمدهاشم خان حتی صلاحیتها و اختیارات و زیر حربیه شاه محمود خان را نیز محدود نموده و به تدریج آنرا برای سردار محمد داؤد خان که در برابر وی رشد داده می شد، می سپرد. ولی با وصف تمام این اختلافات خانواده‌گی و کشمکش های درونی بتدریج اساسات یك اردوی منظم و عصری بنابر خواست و شرایط زمان و منطقه، با در نظرداشت روحیه‌ء دوستی و یا خصومت با همسایگان افغانستان پی ریزی می گردید. با درنظر داشت این امر که هدف اساسی تقویه‌ء اردو را تحکیم هر چه بیشتر نظام شاهی، سرکوب عناصر ناراضی، قیام ها، اغتشاش ها و حفظ منافع خانواده سلطنتی و طبقه‌ء حاکم تشکیل میداد.

نگاهی بر تشکیلات اردو و تمرکز قوتها در مرکز "کابل" میرساند که چگونه برای امنیت پایتخت و حفظ تاج و تخت قسمت عمده‌ء نیروهای در شهر کابل و اطراف آن جابجا شده بود. چگونه سرحدات طولانی شمال کشور تقریباً بی محافظ بود و در مقابل سرحدات جنوبی کشور چگونه دفاع می گردید. این نگاه مختصر میتواند، دیدگاه های نظامی و سیاسی بزرگمردان آن زمان را بخوبی روشن نماید و تصویر روشنی از درجه‌ء دوستی و دشمنی آنها با همسایگان افغانستان بدهد :

تشکیلات اردو و هیأت سوق و اداره‌ء آن در سال ۱۳۱۳ چنین بود :

وزیر حربیه سردار شاه محمود خان سپه سالار

مدیر استخبارات محمد عمر کندك مشر

ریاست ارکان حربیه عمومیه : (ستردرستیز)

رئیس ارکان حربیه ع. ش. محمد عمر خان فرقه مشر ثانی

معاون رئیس ح. مصطفی خان غند مشر اول

- دایره‌ء عمومی حرکات : (اوپراسیون)

مدیر دایره، عمومی حرکات ح. سراج الدین خان غند مشر ثانی
- دایره، عمومی تعلیم و تربیه :
مدیر عمومی ح. سید محمد اکبر خان غند مشر ثانی
- ریاست اردو (پیژنتون)
رئیس اردو - ع. ش. س. ع. احمد علی خان فرقه مشر اول
مدیر عمومی مامورین - ح. عبدالخالق خان غند مشر ثانی
مدیر اخذ عسکر - ح. حبیب الله خان غند مشر اول
- مدیریت عمومی نقلیه ح. محمد یعقوب خان غند مشر اول
- ریاست حربیه :
رئیس ع. ش. سید حسن خان فرقه مشر ثانی.
- رئیس عمومی لوازم ع. ع. ش. شیر احمد خان نائب سالار
- رئیس عمومی قبایل ح. سید محمد حسین خان غند مشرثانی
- ریاست عمومی محاکمات ح. سید علی خان غند مشر اول
- رئیس انجمن اصلاح و ترقی ع. ش. محمد عمر خان فرقه مشر اول
- شفاخانه عسکری :
سر طبیب عزتمند داکتر سید عبدالغنی شاه خان
- قوماندانی طیاره :
قوماندان ح. محمد احسان خان غند مشر اول
مدیر دسته ح. غلام دستگیر خان غند مشر ثانی
- قوماندانی مکتب حربیه :
قوماندان ع. ش. س. ع علی شاه خان فرقه مشر اول
معلم صنف پیاده ح. لطیف احمد خان غند مشر ثانی
معاون معلم صنف توپچی ح. علی احمد خان غند مشر ثانی
سر معلم صنف استحکام عزت مند مکی احمد بیگ افندی (ترکی)
سرمعلم صنف توپچی عزت مند ظفر حسن خان (هندی)
معلم لسان روسی عزت مند عبدالرحمن
معلم جوجید سو عزت مند عبدالله خان (جاپانی)
- مکتب رشدیه :
مدیر مکتب ش. احمد شیر خان کندک مشر

- مکتب احضاریه :

نگران ع. ش. عبداللطیف خان فرقه مشر ثانی

- مکتب خورد ضابطان :

وکیل مکتب ضابطان ش. آقا محمد خان کندك مشر.

- مکتب موزیك :

وکیل مکتب موزیك غ. شیرین خان تولیمشر.

- کورس عالی :

وکیل کورس عالی ح. محمد عمر خان غند مشر ثانی.

- ریاست فابریکه های حربی :

رئیس ع. ع. ش سید عبدالله خان فرقه مشر اول

- فابریکه آلات حربی ح. نور محمد خان غند مشر

قوماندان های عسکری مرکزی :

- فرقهء شاهی :

قوماندان ع. ش. سردار اسدالله خان فرقه مشر اول

- قول اردوی مرکزی

قوماندان قول اردو ع. ع. ش. س. ا. محمد غوث خان نائب سالار

قوماندان فرقه اول قول اردو ع. ش. عبدالغنی خان فرقه مشر اول

وکیل قوماندان فرقه دوم اردو ع. ش. عبدالله خان فرقه مشر ثانی

قوماندان فرقه سوم قول اردو ع. ش. نور محمد خان فرقه مشر اول

قوماندان فرقه توپچی ع. ش. عبدالقیوم خان فرقه مشر اول

- قوماندان های عسکری اطراف :

قوماندان عسکری غزنی ع. ش. خان زمان خان فرقه مشر ثانی

قوماندان عسکری قندهار ع. ش. سردار محمد داؤد خان فرقه مشر ثانی

قوماندان عسکری فراه و چخانسور ع. ش. سردار محمد داؤد خان فرقه مشر ثانی

قوماندان عسکری هرات ع. ش. عبدالاحد خان فرقه مشر ثانی

وکیل قوماندان عسکری مزار و میمنه ح. الله داد خان غند مشر اول

وکیل قوماندان عسکری قطغن و بدخشان ح. محمد علم خان غند مشر اول

قوماندان عسکری مشرقی ع. ش. محمد جعفر خان فرقه مشر ثانی

قوماندان قول اردوی جنوبی ع. ش. س. ع. محمد افضل خان فرقه مشر اول

قوماندان فرقه، اول قول اردو ع. ش. پیر محمد خان فرقه مشر ثانی
قوماندان فرقه دوم قول اردوی جنوبی ع. ش. عبدالقیوم خان فرقه مشر ثانی
همچنان در سالنامه، مذکور لیستی از رجال و افسران عالیرتبه، اردو که محمد نادرخان را در گرفتن تاج و تخت کمک کرده بودند بدین شرح درج شده است :

ع. ع. ش مهردل خان نائب سالار قندهاری
ع. ع. ش. محمد نعیم خان نائب سالار بدخشی
ع. ع. ش. محمد عمر خان نائب سالار ناصری
ع. ع. ش. غلام نبی خان نائب سالار ناصری
ع. ع. ش. سر بلند خان نائب سالار جاجی
ع. ع. ش. رزخان نائب سالار وزیری
ع. ع. ش. عبدالغنی خان نائب سالار محمدزایی
ع. ع. ش. زلمی خان نائب سالار منگلی
ع. ش. اعظم گل خان فرقه مشر طوطاخیل
ع. ش. غلام نبی بیگ خان فرقه مشر هزاره، دره صوفی
ع. ش. محمد ابراهیم بیگ خان فرقه مشر احمدزایی
ع. ش. نور احمد خان فرقه مشر هراتی
ع. ش. فضل احمد خان فرقه مشر فوفل زایی
ع. ش. داؤد شاه خان فرقه مشر تره خیل
ع. ش. محمد هاشم خان فرقه مشر لوگری
ع. ش. سعادت خان فرقه مشر احمد زایی
ع. ش. محمد اصیل خان فرقه مشر منگلی
ع. ش. عبدالله خان فرقه مشر وردگی
ع. ش. سرکی خان فرقه مشر احمدزایی
ع. ش. امیر خان فرقه مشر مسعودی
ع. ش. رمضان خان فرقه مشر مسعودی
ع. ش. محمد اسماعیل خان فرقه مشر وزیری
ع. ش. عبدالغنی خان فرقه مشر احمد زایی
ع. ش. محمد شاه خان فرقه مشر تره خیل
ع. ش. علی دوست خان فرقه مشر هزاره

ع. ش. غلام محمد خان فرقه مشر تگابی
ع. ش. عبدالغفور خان فرقه مشر محمدزایی
ع. ش. عبدالرؤف خان فرقه مشر اوریاخیل

اکثر این افسران عالیرتبه بی سواد بودند و از فنون و مسللک عسکری چیزی نمیدانستند. اما چون همراه با محمد نادرخان درگرفتن تاج و تخت کمک نموده بودند، به رتبه های اعزازی از تولیمشری الی نائب سالاری به اساس فرمان شاهی نایل گردیده و تمام امتیازات یک افسر بر حال را دارا بودند. اولاد و احفاد این شخصیت ها در دوران حکمفرمایی محمد ظاهرشاه حتی تا زمانه، ما از جمله، نورچشمی ها بودند و از امتیازات و ملاحظات خاصی مانند شمولیت در لیسه ها و پوهنحی های عسکری، بورس های خارج، شمولیت در وزارت خارجه و کندرهای قوماندانیت اردو، بخششی ها، گرفتن نشان ها و مدال ها و غیره روبهمرفته بدون در نظر داشت استحقاق بهره مند می گردیدند.

بدعت دیگر آن بود که اکثر این آقا زاده ها که به اساس فرمان پادشاهی از خدمت عسکری معاف بودند، بالای سایراقوام و ملل تحت ستم، بحیث قوماندان، والی و حاکم مقرر می گردیدند و با خشونت، تعصب و حتی نفرت فرمان میراندند. این در واقع ستم ملی بود. بهره کشی قوم حاکم از اقوام و اقلیت های محکوم بود. استبداد طراز فاشیستی که محمد نادر آغاز کرده بود و هاشم خان دنباله رو آن بود.

تعداد [1] اردوی افغانستان بدون قوت های ژاندارم و پولیس به ۹۰ هزار نفر میرسید اردو تجارب جنگهای خارجی را نداشت و مسایل مربوط به اجرای جنگ و تکتیک های محاربه را در میدان های تعلیم و تربیه فرا میگرفت و در تطبیقات های عسکری و بازی های حرب آنرا پخته میساخت. افسران انگشت شماری جهت فراگرفتن تعلیمات نظامی به خارج فرستاده می شدند. از معلمین ترکی، هندی به پیمانه، وسیعی جهت آموزش طلاب مکتب حربیه استفاده می گردید. تکتیک محاربه بیشتر با تکنیک ترکها شبیه بود، که خود اقتباسی بود از تعلیم نامه های حربی انگلیسی و امریکایی و با شرایط اراضی کهسار افغانستان کمتر مطابقت داشت.

با وصف آنکه مشروطه خواهان و مخالفین دولت و طرفداران امان الله غازی درین دوران تارومار شدند و زندانها و سیاهچال های مخوف هاشمی را پر کردند، با آنهم اینجا و آنجا

۱- افغانستان و اتحاد شوروی، نویسنده هانری براداشر چاپ اول - جوزای ۱۳۷۰ ترجمه شورای ثقافتی افغانستان. او می نویسد که شاه محمود تشکیل یک قوای امنیتی داخلی کوچک اما تربیت شده را در نظر داشت. تا سال ۱۹۵۵ در حالیکه تعداد قوای مرکزی پولیس به ۲۰۰۰۰ نفر توسعه یافت، اردو به نصف تعداد خود تقلیل یافت. یعنی به ۴۵ هزار نفر. صفحه ۱۰.

شورش هایی رخ میداد. مثلاً شورش زمین داور قندهار که انگیزه، آن تحریک مردم از جانب متنفذین آن سامان علیه معارف بود. این شورش توسط اردو و بمباردمان قوای کوچک هوایی کشور خاموش گردید. برخورد کوچیان سلیمان خیل در سالهای ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ که بالای متون درخوست حمله کرده بودند با کمک قوای هوایی دولت انگلیس خاموش گردید و آنها را مجبور به بازگشت در منازل و مناطق شان ساخت.

در زمینه، سیاست خارجی در بین سالهای ۱۹۳۶ و ۱۹٤۰ افغانستان سیاست تجرید شده، قبلی را در صحنه بین المللی ترک گفته و سعی در گسترش مناسبات خود با کشورهای خارجی داشت. سفرهای شاه محمود خان وزیر حربیه جهت اشتراک در بازی های المپیک برلین و سفر محمد هاشم خان غرض معالجه به آلمان، رفت و آمدهای فیض محمد خان وزیر خارجه وعبدالحمید خان زابلی وزیر اقتصاد به منظور مذاکره درباره، خرید اسلحه، ماشین آلات صنعتی، استخدام کارشناسان آلمان روابط دو کشور را حسنه ساخت و بنابر ادعای محمد صدیق فرهنگ این تماسها اثرات عمیق و مثبتی در ذهن رجال دولتی افغانستان گذاشت و آنان دریافتند که نظام جدید هیتلری بر سه نکته برتری خواهی نژادی، دیکتاتوری شخصی و همکاری دولت با سرمایه داران بنا یافته است که هر سه عنصر فوق با پندارهای شخصی رجال افغانی موافق بود از جمله با پندارها و ذهن محمد داؤد و سردار محمد نعیم و عبدالمجید زابلی. در مسایل اقتصادی همچنان روابط با جاپان و ایتالیا گسترش یافت و حکومت سعی کرد تا علاقمندی کشور بزرگ دیگر جهان یعنی امریکا را نیز جلب کند. در دوران جنگ جهانی دوم محمد هاشم خان صدراعظم مؤفق شد تا سیاست خارجی افغانستان را به نحوی که سلامتی کشور ایجاب می کرد اداره کند و از مداخله کشورهای خارجی به ویژه ممالک درگیر در جنگ در افغانستان جلوگیری نماید.

-۶-

محمد هاشم خان صدراعظم بعد از هفده سال یعنی شام روز نهم ماه می ۱۹٤٦ به اثر فشار خانواده و شخص پادشاه که اکنون بیشتر از سی سال داشت و میخواست از تندروی های کاکایش بنابر انعکاسات نامطلوب سیاست داخلی وی در عرصه، بین المللی جلوگیری کند مجبور به استعفا گردید و این در حالتی بود که قصر محل اقامت وی از طرف افراد اردو محاصره شده بود و وی چاره، جز تعمیل امر پادشاه نداشت. شاه، کاکایش شاه محمود خان را مامور تشکیل کابینه نمود.

شاه محمود خان صدارت خویش را با روش ملایمتری نسبت به برادرش محمد هاشم خان در قبال مردم آغاز کرد و تا حدودی محبوبیت یافت. وی در سال ۱۹٤۷ قانون جدید بلدیه ها را که

بر مبنای انتخابات استوار بود بوجود آورد و زمینه را برای انتخابات سری وکیلان شورا فراهم ساخت و در سال ۱۹۵۰ قانون مطبوعات را که برای جراید غیر دولتی اجازهء انتشار و آزادی محدود میداد به تصویب رسانید اما با مخالفت محمد داؤد و محمد نعیم خان مواجه گردید. ولی بهرحال او موقع یافت که دیموکراسی محدود را تمرین کند. [۱] جورج آرنی می نویسد : «در پارلمان قبلی آدم های بی روح شرکت داشتند و از محافظه کاران، زمین داران، افراد خانوادهء شاهی، سران قبایل و روحانیون تشکیل گردیده بود. انتخابات بالنسبه آزاد در سال ۱۹۴۹ نوع دیگری از اعضای پارلمان را بوجود آورد. بیشتر از یك سوم اعضای پارلمان به نوع ریفورم های لیبرال که از طرف طبقهء متوسط حمایت می شد، متعهد بودند. آنها گروه جوانان تحصیلکرده در غرب بودند که به نام جنبش ویش زلمیان یاد می گردیدند. برنامهء جنبش که در سال ۱۹۴۷ چاپ گردید. اعادهء حقوق زنان، از بین رفتن رشوت و فساد، رشد صنایع، عدالت اجتماعی و استفاده از منابع ملی را تقاضا می کرد بنابر گفتهء راجا انور سوسیالست آزاد اندیش پاکستانی برنامهء مذکور گلی را آب میداد که امیر امان الله خان بیست سال قبل تخم آنرا افشانده بود. با انتخابات پارلمان لیبرال در سال ۱۹۴۹ اخبار آزاد شبانه پخش می گردید که مطالب انتقادی را در برداشت. اتحادیهء محصلان در دانشگاه جایی که جوانان از دیموکراسی تا الحاد را به بحث می گرفتند تشکیل گردید محافظه کاران سنت گرای اسلامی هدف خوبی بود، مگر در عین زمان خانوادهء شاهی نیز به گونه طنز آمیز خود را در میان نوشته ها یافت. بعد از دو سال با فریاد های آزادی بیشتر و بوجود آوردن احزاب سیاسی حوصلهء مؤسسه های حاکم بسر آمد و اتحادیهء محصلان بسته شد. چاپ نشریه های غیر حکومتی ممنوع گردید و مخالفان افراطی روانهء زندان شدند.

اگر چه انتخابات تازه وضع را عادی ساخت مگر نارضائیتی در حلقه های تحصیلکردهء کابل باید برای مدتی فرونشانده می شد که رویهمرفته نمیتوانست امیدوار کننده باشد. بعد از بخش های مخفیانه در خانوادهء شاهی توافقی بوجود آمد که نسل کهن جایش را به نسل نو بگذارد. به این ترتیب شاه محمود استعفاء داد و جایش را محمد داؤد پسر کاکای شاه که با انرژی بود اختیار کرد.»

سردار محمد داؤد خان به تاریخ ٦ سپتامبر ۱۹۵۳ به تشکیل کابینه مؤظف شد. داؤد خان به سبك یك مستبد روشن بین بدون آنکه با آزادی های دیموکراتیك فرمان شاه محمود خان موافقه کند تصمیم به مدر نیزه کردن کشور گرفت، خط مشی دولت او را تقویت اردو، حل مسئله پشتونستان، کاهش خود مختاری قبایل و استفاده از کمك های خارجی به منظور توسعهء

۱- افغانستان در گذرگاه کشور گشایان ص ۳۲۰-۳۳۰.

اقتصاد کشور تشکیل میداد.

داؤد خان در رأس امور دفاعی کشور نیز قرار داشت، سیاست خارجی حکومت وی را برادرش محمد نعیم حل و فصل می کرد و مسایل اقتصادی و مالی توسط دوست نزدیکش عبدالملك عبدالرحیم زی که هم وزیر مالیه و هم وزیر تجارت بود به پیش برده می شد.

عبدالملك عبدالرحیم زی، یکی از افسران لایق و برجسته‌ء اردو در مسلك لوژستیك بود و بحیث رئیس لوازم اردو در زمان وزارت دفاع محمد داؤد خان با وی همکاری داشت. عبدالملك عبدالرحیم زی سیاست نوین اقتصادی محمد داود را با مهارت و پیگیری خاص به پیش می برد و برای جلب کمك های خارجی به بعضی از کشورها و از جمله به امریکا سفر کرد. اما به زودی مورد حسادت در بار قرار گرفت، زیرا که امور دخل و خرج خانواده‌ء شاهی را نیز تحت کنترول خویش در آورده بود. نامبرده بنابر سعایت سردار عبدالولی وسید کریم جگرن افسران فرقه ۸ بجرم کودتای ضد سلطنتی گرفتار و زندانی شد به اساس راپور مذکور میبایست در اولین روز عید سعید اضحی سال ۱۹۵۷ م. جنرال خواجه خلیل از قلعه‌ء جنگی که بنام فرقه ۸ یاد می گردید تحت رهبری عبدالرحیم زی به کودتا دست میزد، و اعلان کودتا از طریق رادیو توسط مهدی ظفر متعلم لیسه حبیبه صورت می گرفت درین حادثه ده ها نفر گرفتار شده و سالهای طولانی در زندان بسر بردند گفته می شد که عبدالرحیم زی مذکور شخص صادق و کاملاً به محمد داؤد وفاداربود. ولی اگر این ادعای کودتا حقیقت داشته باشد، میتوان آنرا اولین حرکت ناکام نظامی علیه سلطنت توسط اردوی افغانستان تلقی کرد.

بهرحال تقاضا های کمك های نظامی که از آمریکا صورت گرفته بود بی نتیجه ماند زیرا که امریکا در ماه دسامبر ۱۹۵۳ کمك نظامی خویش را به پاکستان وعده داده بود. این امر داؤد خان را متأثر ساخته و تحقق آنرا برای امنیت افغانستان خطرناك تلقی نمود. تلاش های دیپلوماتیك داؤد خان همچنان بی نتیجه بود، تا آنکه این تقاضا از ریچاردنیکسون که در سال ۱۹۵٤ به افغانستان آمده بود رسماً صورت گرفت ولی نیکسون قانع نگردیده و به امریکا برگشت.

درینمورد ش. حق شناس می نویسد [۱] : «در اوایل قوس ۱۳۳۲ نیکسون که در آن ایام سمت معاونیت رئیس جمهور امریکا را به عهده داشت وارد کابل گردید و از کوچه ها و بازار های کابل دیدن نمود قصد وی آن بود تا نظام و اجتماع ما را ارزیابی کند و سیاست های آینده‌ء کشور خود را بر اساس آن پایه گذاری نماید. محمد داؤد حین مذاکراتش بانیکسون حرفی از

۱- جنایات و دسایس - ص ۹۲-۹۳.

پسمانی و بدبختی مردم افغانستان و توجه و کمك به کشور ها بر زبان نیآورد و بجای تمام مسایل و مشکلات قضیهء پشتونستان را در میان کشید و نامه ای هم در همین موضوع تسلیم وی نمود. تا به آیزنهاور رئیس جمهور امریکا تقدیم کند. او در یکی از مصاحبه های خود گفته بود که در افغانستان از حیات اثری نیست و هر آنچه از داخل و خارج بدست میآید صرف خود کامگی و عیاشی چند دزد و رهزنی می گردد که بر این مملکت فرمانروایی دارند. نیکسون گرچه قد بلندی داشت، اما در این داوری اش منطقی و آگاهانه عمل کرده است.»

ش. حق شناس که تمام مردان بلند قد جهان را ساده لوح می پندارد، مگر آقای نیکسون را معتقد است که داؤد خان در مذاکراتش یك حرفی هم از پسمانی و بدبختی مردم ما به میان نیاورده و کمکی از وی مطالبه نکرده است. در حالیکه در اعلامیه مشترك بین دو جانب تقاضای رسمی دولت افغانستان ذکر شده است. محمد نعیم برادر محمد داؤد به همین خاطر به امریکا سفر نموده و کوششهای وسیع دیپلوماتیك جریان داشت.

بگذریم ! محمد داؤد چارهء نداشت مگر آنکه به اتحاد شوروی روی آورد. اتحاد شوروی بدون شك تمایل و آرزومندی شدیدی داشت که همسایهء جنوبی اش از لحاظ اقتصادی و نظامی به وی مربوط باشد. تا به رقیب بزرگش امریکا کسانیکه به این مناسبت محمد داؤد را وابسته به ماسکو می پندارند و بدون مطالعهء تاریخ او را سرزنش می کنند. بدون تردید یکی از آن خطاهای بزرگ تاریخ را مرتکب می شوند، و آب به آسیاب آنانی که به مسخ کردن تاریخ و کتمان حقایق مصروف اند ناآگاهانه میریزند.

اتحاد شوروی تقاضای افغانستان را لبیك گفت و اعتباری بالغ بر سه و نیم مليون دالر به افغانستان سپرد. گرفتن این قرضه که توسط آن سیلوی مرکز و گدام های غله ساخته شد وسرکهای کابل قیرریزی گردید، نامبرده را از همراهی شوروی مطمئن ساخته و روحیه اش را در مقابل پاکستان بالا برد.

پس از آنکه در سال ۱۹۵۵ ولایات سرحدی شمال به یونت غربی پاکستان ملحق گردید، صدای اعتراض حکومت افغانستان برخاست و بحران دیپلوماتیك در فضای مناسبات دو کشور سایه افگند. تظاهرات علیه سفارت پاکستان به اشارهء محمد داؤد در مقابل سفارت پاکستان و نمایندگی های آن براه انداخته شد و بیرق سفارت مذکور در کابل و قنسلگری های آن در قندهار و جلال آباد پائین کشیده شده و به آن توهین صورت گرفت که با عمل بالمثل در مقابل ادارت سیاسی افغانستان پاسخ گفته شد، جنگ سرد تبلیغاتی و دیپلماتیك بین هر دو کشور فزونی گرفت اما پاکستان در مقابل اذهان جهانیان حق بجانب وانمود شده و حکومت افغانستان مجبور شد تا بعد از مدتی با تشریفات لازم دوباره بیرق پاکستان را برفراز سفارت آن در کابل، قندهار

و جلال آباد بر افرازد، پاکستان هم با حرکت بالمثل بیرق افغانستان را نیز برفراز نمایندگی های سیاسی افغانستان برافراشت.

این وقایع به سردار محمد داؤد اجازه داد تا جهت مقابله با خطرات ناشی از جانب پاکستان به تقویت و نیرومندی اردوی افغانستان از لحاظ سلاح، تخنیک محاربوی، تعلیم و تربیه پرسونل همت گمارد. پس لویه جرگه را دایر نموده و موضوع پشتونستان را با ضرورت خریداری اسلحه از خارج جهت تقویهء اردو پیشنهاد کرد. که از طرف لویه جرگه دنبال کردن مسئله یی پشتونستان و خریداری اسلحه از هر کشوری که ممکن باشد تصویب گردید و فیصلهء لویه جرگه مورد تائید پادشاه قرار گرفت.

هیأت دولتی و حزبی اتحاد شوروی به رهبری خروشچف و بولگانین که در ماه دسامبر ۱۹۵۵ از افغانستان بازدید کردند، قرارداد یکصد ملیون دالر به شکل اعتبار را برای امور اقتصادی وعده داد و کمک های نظامی که مقدار و اندازهء آن اعلان نگردید در سال ۱۹۵۸ با ورود آولین دستهء سلاح و تخنیک شوروی به افغانستان تحقق یافت.

سردار محمد داؤد با ورود سلاح و تخنیک جدید جان تازه یی یافت و کوشید تا اردوی افغانستان را که در مقابل اردوهای همسایه ضعیف و بی قدرت بود به یک اردوی عصری و مدرن تبدیل نماید.

تشکیلات اردو در آن زمان به گونهء ذیل تغییر یافت :

وزارت حربیهء به نام وزارت دفاع ملی تغییر اسم یافت که دارای معاونیت، ریاست های پیژنتون، تشکیلات، لوژستیک و ریاست های اکمال، قوماندانیت عمومی توپچی، قوماندانیت هوایی و مدافعه هوایی، ریاست تعلیم و تربیه، صحیه، قوماندانیت حربی پوهنتون، لیسه عسکری، مکتب خوردضابطان، مکتب موزیک و فابریکه حربی و غیره بود.

ستردرستیز که در رأس آن لوی درستیز قرار داشت با داشتن شعبات و ریاست های اوپراسیون، مخابره، استحکام و غیره، مقام پلان گذاری و تطبیق اوامر و احکام وزیر دفاع بالای قطعات اردو محسوب می گردید و لوی درستیز در حقیقت معاون اول وزیر دفاع محسوب می شد. اردو عبارت بود از :

سه قول اردو، فرقه ها، لواها و غندهای مستقل به شرح ذیل :

۱- قول اردوی مرکزی یا (۱) که وضع الجیش آن در شهر کابل بود و دارای سه فرقه ۷، ۸ و ۱۱ که بالترتیب در ریشخور، قرغه و ننگرهار موقعیت داشتند، قول اردوی ۱ بنام قول اردوی تیپ A یاد می شد و فرقه های آن نیز تیپ A بود. یعنی مطابق تشکیل خویش پرسونل سلاح و تخنیک محاربوی را دارا بودند و صد فیصد اکمال شده بودند.

۲- قول اردوی قندهار که قول اردوی تیپ B بود و از جملهء سه فرقه آن یك فرقه اش که دارای نمبر ۱۰۰ بود فعال بود و دو دیگر آن بحال کادر گرفته شده بود.
۳- قول اردوی پکتیا، قول اردوی تیپ B بود، و فرقه های ۱۲ در گردیز، ۱٤ در غزنی و ۲۵ در خوست که همه فرقه های تیپ B بودند در تشکیل آن بود.
فرقه های مستقل وزارت دفاع را فرقه ۱۷ در هرات، فرقه ۱۸ در مزار شریف و فرقه ۲۰ در نهرین تشکیل میداد همچنان بعضی از لواها و غندها بنابر اهمیت ستراتیژیکی استقامت ها ایجاد گردیده بود.
این قطعات و جزوتام های بزرگ اردو در استقامت های مهم ستراتیژیکی و سوق الجیشی کشور جابجا و وظیفهء ستر سرحدات کشور و دفاع از استقلال ملی و تمامیت ارضی افغانستان را بدوش داشتند. تقسیمات این قول اردوها و فرقه ها به اساس حسن مناسبات یا سؤ مناسبات با کشورهای همسایهٔ صورت می گرفت، به همین مناسبت در استقامتهای سرحد با پاکستان سه قول اردو جابجا شده بود.
کمیت اردو در زمان صدارت محمد داؤد خان ارتقاء یافت و تا حدود ۸۰ هزار نفر بالا رفت. که در شرایط سفربری و زمان جنگ ظرفیت جذب همین مقدار دیگر را داشت و میتوانست قول اردوها وفرقه های اضافی را از ذخایر احتیاط خویش تشکیل دهد. سفربر شدن قطعات و جزوتامهای بزرگ اردو به اساس نورماتیف های معینه صورت می گرفت. برای سفربر شدن مثلاً یك فرقهء تیپ "ب" ۷۲ ساعت زمان تعیین شده بود، تا فرقهء مذکور به تیپ الف "A" تبدیل شده و به صورت مکمل در محلات "تجمع" حاضر گردد.
تکتیك محاربه در درس خانه ها و میدان های تعلیم توسط افسران و خوردضابطان به پرسونل اردو به صورت نظری و عملی تدریس می گردید و به صورت عموم تکتیك نظامی غربی بود، که کشور های عضو پیمان ناتو از آن استفاده می کردند، و چندان با شرایط اراضی افغانستان و اسلحهء قدیمی آن سازگاری نداشت. اسلحهء اردو عمدتاً انگلیسی، ایتالوی و جرمنی بود. در تشکیل اردو، قطعات سواری نیز شامل بودند که از آن در اراضی کوهسار استفاده بعمل می آمد و قدرت مانور اردو را ازدیاد می بخشید و همچنان جر نمودن توپ های ارابه دار ثقیل مانند ۱۸ پن و غیره توسط اسپها صورت می گرفت و تشکیلات وسیع و پر خرچی داشت.
اساس تعلیمات عسکری را آگاه شدن از خدمات داخله و جزای عسکری تشکیل میداد که مبانی ضبط و ربط عسکری و تحکیم دسپلین و نظم آهنین در اردو بود. سربازان در اولین روزهای ورود خویش به عسکری جمع نظام، تکتیك دلگی و تخنیك سلاح و بکار بردن اسلحهء خویش را می آموختند و در سال دوم خدمت بعد از فراگرفتن تکتیك بلوك و تولی بحیث خورد ضابط

قطعه و افراد با تجربه به خدمت خویش ادامه میدادند. استحقاق یك سرباز عبارت بود از مبلغ سی افغانی بحیث معاش ماهوار و اعاشهء بیست و چهار ساعته (نان خشك یك هزار گرام، گوشت ٤۰۰ گرام) صابون یك کلچه ۲۰۰ گرام در یك ماه رنگ بوت یك بوتل، زیردریشی دو جوره در یك سال، دریشی عسکری یکجوره در دو سال که به مقتضی فصل، زمستانی و تابستانی می گردید. سرباز در طول دو سال برای یك مرتبه مدت بیست یوم بعد از سال اول خدمت مستحق رخصتی میگردید و مسافه رفت و آمد راه به آن اضافه میشد. بعد از انقضی دو سال به سرباز ترخیص داده میشد، و دورهء اول خدمت وی ختم گردیده در جملهء سربازان ذخیره و احتیاط گرفته می شد و در صورت سفربر شدن اردو، دوباره جلب می گردید. جلب سربازان از طریق علاقه داری ها و ولسوالی ها اجرا می شد. ملك و قریه دار یك ده و یا قریه بعد از آنکه لست افراد واجد شرایط توسط یك نفر سرباز حکومتی که معمولاً سربازان ژاندارم و پولیس می بودند به آنها داده می شد. افراد مذکور را در مدت کمتر از یك شبانه روز اطلاع میداد و همه همراه با سرباز حکومتی به محلات سوق میرفتند. در ولایات و ولسوالی های کلان برای سوق سربازان محلات خاصی به نام مدیریت های مکلفیت وجود داشت که در حقیقت شعباتی از ریاست تشکیلات اردو بودند. اجتناب از رفتن به محلات سوق نا ممکن بود و جلبی حتی بدون دریافت حکم و پارچهء جلب، داوطلبانه به خدمت عسکری حاضر می شد. سربازان جدید در آن وقت همراه با خود بستره (لحاف، دوشك) و بعضی ضروریات دیگر مانند بشقاب، گیلاس، کاسه، و غیره را از منازل شان میآوردند زیرا که هنوز اردو نمیتوانست این ضروریات سربازان را اکمال کند آنها در اتاق های تنگ و تاریك زندگی می کردند، زیرا که هنوز (کاغوش ها) یا اتاق های خواب با چپرکت ها، اتاق های طعام خوری، تشناب ها و حمام وجود نداشت. برق نبود و زندگی سرباز به دشواری می گذشت خودش غذا می پخت و به ندرت موقع مییافت تا لباس خود را بشوید و تنش را تمیز نماید. شپش، کیك، مگس و پشه، حتی غندل و گژدم زندگی سرباز افغان را به جهنم تبدیل کرده بود. مسایل مذهبی توسط امامانی که خود انتخاب میکردند، پیش برده می شد وقت ادای نماز و اجرای فرایض دینی در پروگرام های بیست و چهار ساعته گنجانیده می شد سرباز مکلف به اجرای مطلق و بدون چون و چرای اوامر بود. افراد کهنگی روزگار سربازان جدید را سیاه می کردند و هرچه از خانه میآوردند، نصیب آنها می شد. تفریح و تفرجی وجود نداشت، و از سیاست خبری نبود.

در محیط افسران نیز وضع چندان فرق فاحشی نداشت همان شرایط ابتدایی زندگی، همان معاش بخور نمیر و همان فضای مسلط وحشت و اختناق. به افسران ماهانه هفت سیر آرد (غله گی) داده می شد و قانوناً حق داشت یکنفر از سربازان را بحیث نفر خدمت (شخصی) مانند نوکر

خویش استعمال نماید میتوانست او را به منزل خویش بفرستد و یا در محیط کارش او را به کارهای شخصی خویش استخدام نماید، افسران خورد رتبه و جوان از بام تا شام در میدانهای تعلیم عرق میریختند و تمام مصروفیت های بعدی آنها را پاك نمودن سلاح ها ، ترتیب نمودن سلاح کوت ها ، پاکی وصفایی مناطق مربوطه، حفظ و نگهداری تخنیك و مراقبت از وضع سربازان تشکیل میداد. از روز نامه، مجله و کتاب، خبری نبود. رادیو به ندرت پیدا می شد و کسی به مسایل سیاسی علاقه نمی گرفت. دوری از سیاست نه به میل آنها ، بلکه بنابر پالیسی موضوعهٔ دولت بود ترس از تعقیب و پیگرد نیز نقش داشت. زیرا که ضبط احوالات و اخذ خبر قوماندان قطعه و قوماندانان بزرگ فعال بود و در همه جا و در هر مکان حضور داشت. پس محیطی بود خشك، بی روح و بشدت مختنق. تعلیم و تربیه افسران طوریکه قبلاً اشاره شد، در مکاتب رشدیه، احضاریهٔ عسکری اجرا می شد، عده یی به مکاتب خوردضابطی، موزیك، صحیه و غیره جلب می شدند و عده یی به مکتب حربیه و پوهنحی حربی. در قطعات توسط مشق و تمرین ها ، تطبیقات ها ، آموزش تعلیمنامه ای نظامی معلومات افسران را ارتقا می بخشیدند و نخبه گان را در کورس عالی نظامی بالا می کشیدند، تعداد انگشت شماری غرض تحصیل علوم و فنون نظامی به خارجه میرفتند، که عموماً کشور ترکیه بود و فارغان صنوف مختلفهٔ قوتها را به نام "ارکان حرب" یاد می کردند. گرچه این امر بعد ها ، بعد از کشته شدن نادرشاه، در زمان پادشاهی محمد ظاهر شاه انجام یافت. اما این فارغان بسیار اندك بودند و نتیجه و تأثیر آنها در حصهٔ بلند رفتن سطح احضارات محاربوی قوتها بسیار اندك بود خلاصه هنوز اردویی بود ، بدون سیاست، مانور اندك، فقدان تجربه، امکانات محدود ، دست نگر چند معلم خارجی، اردویی بی روح، خام و جوان، سردار محمد داؤد همهٔ این نیازها را درك می نمود و چون ادعای مقابله با پاکستان را داشت و از داعیهٔ پشتونها حرف میزد ، بناءً ناگزیر بود تا از لحاظ کمی و کیفی در مدت کوتاهی آنرا تغییر دهد ...

-۷-

اردوی افغانستان در اولین روزها در سال ۱۹۵۸م، در مرحلهٔ اول سلاح و تخنیك ذیل را از روسها دریافت نمود : تفنگ های پنج تکهٔ کره بین، تفنگچه های ماشیندار پ پ شه. (ППШ)، ماشیندارهای گرینوف، بعدها تفنگ ها و ماشیندارهای کلاشینکوف (خودکار)، راکت اندازهای سبك دستی (РПК) راکت انداز های وسط و ثقیل ضد تانك. بعداً ماشیندارهای (ПК)، هاوان های ۸۲ مم برای جزوتام های پیاده، زرهپوش های ب-ت-ار ٤٠ (БТР-40) و ب، ت، ار ۱۵۲ (БТР-152) برای قطعات مکانیزه، تانکهای T-34 برای لواهای

تانک و کندک های تانک فرقه ها توپ های ام، س (M-30) و دی. سی (D-30)، هاوان های ۱۰۷ م م، توپ های ۵۷ م م ضد تانک و ۳۷ م م ضد طیاره ماشیندارهای ٤ میله برای قطعات توپچی و توپچی دافع هوا، طیاره های محاربوی سو-V (CY-7) میگ ۱۹، هیلکوپتر های ترانسپورتی و محاربوی (Mu-18) می ۸ برای ایجاد قوای هوایی نیرومند و مقتدر. اما اکثر این سلاح ها و تخنیک های محاربوی در جنگ عمومی دوم استعمال شده بودند و تقریباً در شوروی و کشورهای سوسیالیستی از مد افتاده و در برخی موارد حتی فابریکه های تولیدات آنها مسدود شده بود و پرزه جات آن به ندرت در شوروی پیدا می شد. این سلاح ها، رنگ آمیزی شده بود، بخوبی روغن زده شده و بسته بندی گردیده بودند، تعدادی از آنها واقعاً جدیداً تولید و چون در اردوی شوروی از آن استفاده نمی شد. به افغانستان، ویتنام، مصر و سایر کشورها فروخته می شد و یا بعنوان کمک های بلاعوض و یا قرضه های طویل المدت تمویل داده می شد، تا برای تولیدات سلاح و تخنیک جدید تر شوروی که با سلاح و تخنیک ناتو همسری کرده بتواند، امکانات پولی و اقتصادی تکاپو گردد. اسلحه و تخنیک فوق به پرسونل فنی، مسلکی و تخنیکی ضرورت داشت. پس، کورسهای عاجل و قصیرالمدت افسری در اردو تأسیس شد، ماهران و نظامیان روسی فرا خوانده شدند و افسران اردو، بعد از سپری کردن امتحانات کانکور جهت فراگرفتن علوم فنی و مسلکی (در مرحله اول) به شوروی فرستاده شدند. این افسران معمولاً خورد رتبه بودند و در آغاز کار صنف هوایی (پیلوت و تخنیک) خورد ضابطان و افسرانی را که نسبت به سایرین ممتاز بودند به شوروی گسیل داشتند. تکتیک محاربه نیز تغییر خورد و باعث تغییرات در تعلیمنامه ها گردید. تعریف نامه های سلاح ها تغییر کردند و ترجمه شدند. دگرگونی وسیعی در تمام عرصه های نظامی ایجاد گردید. کورس های مستعجل که متعلمین صنوف دهم مکاتب معارف در آن به صورت داوطلبانه و جبری پذیرفته می شدند. بوجود آمد، فارغان ممتاز صنوف دوازدهم لیسه های مرکز به حربی پوهنتون به صورت جبری جلب شدند. حربی پوهنحی به حربی پوهنتون ارتقا یافت و پوهنحی های پیاده توپچی، دافع هوا، مخابره، استحکام، لوژستیک در آن ایجاد شد و جهت تعلیم و تربیه صنف هوایی پوهنحی هوایی بوجود آمد و برای تعلیم و تربیهء قوماندانیت (صنوف مختلفه قوتها) و سایر مسالك افسران جوان اردو، به اتحاد شوروی فرستاده و مشاورین نظامی شوروی به افغانستان فراخوانده شدند.

کار ساختمان میدان های هوایی در اسفزار شیندند (در سال ۱۹۵۹) وضع الجیش برای قوای راکت، قطعات تانك (لواهای ٤ و ۱۵ زرهدار) و سایر تأسیسات مهم و ضروری از قبیل ورکشاپ های تخنیك و طیاره بنابر ایجابات و تخنیك جدید و ایجابات نظامی یکی پی دیگر

آغاز گردید.

جهت سوق و اداره‌ء اردوی نوین سردار محمد داؤد خان به صورت عموم از قوماندان و جنرالاتیکه بیشتر به شخص وی و منافع خانواده‌ء سلطنتی وفادار بودند، استفاده می کرد، ترجیحاً به مردم و رجل نظامی پشتونها و محمدزایی ها حق اولیت میداد و پُستهای حساس اردو به آنها تعلق می گرفت. کمترین حقوق را در سوق و اداره‌ء اردوی افغانستان، اقلیت های هزاره و ازبك داشتند در حالیکه بیشتر از پنجاه فیصد افراد و سربازان اردو را فرزندان این اقلیت های ستم کش تشکیل میکردند. بطور نمونه از قوماندانان و جنرالان وطن دوست اردوی افغانستان که بعد از کشته شدن محمد نادرشاه و پادشاهی محمد ظاهر شاه، در تقویت اردوی افغانستان نقش داشتند و زحمات خستگی ناپذیری را متحمل شدند، میتوان از رجل نظامی ذیل نام گرفت :

دگر جنرال محمد عارف خان، ستر جنرال خان محمد خان، دگر جنرال خان محمد خان مرستیال، دگر جنرال غلام فاروق خان، دگر جنرال عبدالکریم خان مستغنی، دگر جنرال نذیر خان سراج، دگر جنرال عبدالرزاق خان "هوایی" دگر جنرال عبدالرزاق میوند، دگر جنرال سید حسن خان، دگر جنرال سعدالله خان، تورنجنرال عبدالرؤف رسول، دگر جنرال حسین خان، تورنجنرال نیك محمد خان منگل، تورنجنرال محمد صدیق خان، دگرجنرال مراد علی خان ناصری، دگرجنرال محمد نعیم وزیری، دگر جنرال عبدالعظیم خان، دگر جنرال محمد عیسی نورستانی و غیره که نسل قدیمی، ملاحظه کار تیپیك نظامی را تمثیل می کردند.

رجل دیگر نظامی که در این دوران پرورش یافتند و عده زیاد آنها در ترکیه تحصیل کرده و بعداً سوق و اداره‌ء اردو را بدوش گرفتند و در اردو از شهرت و اعتبار خاص برخوردار شدند، اینها بودند :

تورن جنرال نیك محمد خان سهاك، تورنجنرال محمد اسماعیل خان، تورنجنرال عبدالشکور خان عظیمی، تورنجنرال محمد آصف خان "مهر"، تورنجنرال محمد رحیم ناصری، تورنجنرال محمد ظاهر خان لغمانی، تورنجنرال غلام نبی خان فراهی، تورنجنرال سید کریم خان، جنرال مرزا وزیر، تورن جنرال ذکریا خان ابوی، جنرال سردار عبدالولی، دگروال سردار عبدالعظیم، جنرال عبدالعلی وردگ، جنرال محمد یحیی نوروز، جنرال محمد یونس، جنرال محمد آصف لغمانی، جنرال نظیم خان، جنرال نواز خان، جنرال محمد عثمان، جنرال عبدالله روکی، تورنجنرال عبدالعزیز "سیاه"، جنرال میر احمد شاه خان، جنرال گلبهار خان، تورنجنرال عبدالله محمد خان، تورنجنرال عبدالقادر خان، تورنجنرال قمرالدین خان، تورنجنرال شاهپور احمدزی، جنرال عبدالحکیم کتوازی، جنرال عبدالقدیر خلیق، تورنجنرال بابه جان خان، تورنجنرال میر طهماس خان رؤف، دگروال عبدالحنان وردك، دگروال جمال الدین عمر. از تغییرات دیگر، تعویض اسم رتبه های عسکری بود که به

شکل ذیل عوض شد :

(پرکمشران) به خورد ضابطان و بعدها به بریدگی، (بلوکمشران) به دریم بریدمن، دوم بریدمن و لمری بریدمن، (تولیمشران) به تورن و جگتورن، (کندك مشر) به جگرن، (غند مشر ثانی) به دگرمن، (غند مشر اول) به دگروال، (فرقه مشر ثانی) به برید جنرال، (فرقه مشر اول) به تورنجنرال، (نایب سالار) به دگرجنرال، (سپه سالار) به سترجنرال و آخرین رتبهء نظامی مارشال.

نشان ها و مدال های دولتی که برای پرسونل اردو نیز توزیع می گردید عبارت بودند از:

نشان سردار اعلی، نشان لمر اعلی، نشان های ستور درجه سوم، ستور درجه دوم و ستور درجه اول، نشان خدمت، نشان صداقت، نشان معارف و غیره.

ولی این نشان ها و مدال ها در سطح نظامی صرف برای کسانی داده می شد که وفاداری آنها به سلطنت و رژیم شاهی، مشهود می بود و یا برای بعضی افسرانیکه قطعات شان در تعلیم و تربیه و یا سپورت در سطح فرقه ها و قول اردوها ممتاز می شدند. مدال و نشان صرف به اساس فرمان پادشاه داده می شد و در سینه های محدودی از افسران و جنرالان یکی، دو نشان دولتی برق میزد. بعضی از این نشان ها دارای وجوه نقدی یا زمین، باغ و غیره بود که به گیرندهء آن تعلق می گرفت. برخی ازدیاد در معاش را شامل می شد که مادام العمر نصیب شخص می گردید.

در پهلوی مکافات، مجازات نیز وجود داشت. مجازات از جزای اعدام شروع می گردید که در موارد خیانت به وطن، بغاوت علیه پادشاه، سؤ قصد علیه پادشاه و خانواده اش، جاسوسی برای کشورهای خارجی و غیره تطبیق می شد. سایر جزا ها نیز شدید بودند، مانند حبس ابد، طرد از وظیفه، خلع رتبه، ترفیع نکردن، تقاعد پیش از وقت و غیره. افسران اردو مجبور بودند که جهت گرفتن سجل مساعد برای ترفیع تمام جور و ستم و اوامر مشروع و یا نامشروع، عادلانه و یا غیر عادلانهء قوماندانان و آمرین خودها را اجراء کنند. موریانه زدگی میل سلاح، جاغور وگیت آن، باعث می شد که شخص سالها و سالها ازترفیع بازماند، رسم تعظیم نکردن عمدی یا غیر عمدی. ناکام شدن قطعه مربوطه در امتحانات و تفتیش های تعلیم و تربیه، نرفتن دو روز پی در پی در کورس پشتو، ناکامی سربازان در کورسهای اکابر، باعث می گردید تا سجل افسران سالهای طولانی لکه دار گردد و از ترفیع باز مانند حتی اسباب و موجبه مسخره یی مانند چونه نکردن (سفید نکردن) تنهء درختان، خشك شدن درختان در منطقهء قطعهء مربوطه، پیدا شدن شپش در یخن سربازان، نعل نکـردن سم اسپان، قشـونه نمودن و رنگ نکردن زین و افسار و ده ها برهان و دلیل و اسباب کافی و ناکافی میتـوانست شخص را از نعـمت ترفیع محروم نماید.

دیوان های حرب عسکری که در قطعات اردو وجود داشتند و شعبات ریاست محاکم وزارت دفاع را تمثیل می کردند. در مورد اختلاس ها، رشوه ستانی ها، باقیداری ها و حتی همان مسایل بسیار عادی زندگی افسری که نمونه، کوچك آنرا در بالا نوشتم دوسیه های قطوری تشکیل میدادند و تا جیب افسر را خالی نمیکردند، حکم برائت وی صادر نمی نمودند. طبیعی است که چنین افسران بی پناه چاره، جز رشوه ستانی و زدن کیسه، کورگره خورده، سرباز مظلوم خویش را نداشتند. پس معاش، صابون، کرباس، رنگ بوت سرباز داده نمی شد، افسری را که رتبه اش تورن بود و به نام مسافرخان یاد می شد، بخاطر دارم که حق ذغال سنگ سرباز را که توسط آن اعاشه پخته می شد، به جیب میزد و می فروخت. جگتورن کریم خان ملقب به کریم (کل) افسرفرتوت دیگری بود که در غند ۵۵ فرقه ۷ خدمت می کرد و فکر و ذکری جز دزدي و رشوه ستانی نداشت و ده سال در همان رتبه، جگتورنی خدمت می کرد. هیچ آرزویی جز ادامه، خدمت نداشت و در قصه، ترفیع نبود شطرنج باز بود کرمبورد بازی می کرد و تنبور می نواخت، زندگی برای وی و امثالش دیگر هیچگونه مفهومی، جز پوشیدن لباس چرك وکثیف افسری، خشونت و بی رحمی لایزالی با سربازان و زیردستان و اطاعت کورکورانه و نوکرمآبانه از آمران و مافوقان نداشت. عقده مند، چلمبر، سادیست و وحشی.

-۸-

نگارنده بعد از فراغت از صنف دوازدهم لیسه، حبیبیه، کابل، بنابر امر سردار محمد داؤد از جمله، ده ها تن فارغان لیسه های مرکز بودم که به طور اجباری شامل حربی پوهنتون شدم و در ماه قوس ۱۳۴۳ هـ ش آنرا ختم کرده به صفت افسر در غند ۵۵ فرقه ۷ ریشخور شامل خدمت شدم. پدرم غلام حیدرخان لوامشر از جمله، همکاران نزدیك محمد داؤد خان درقندهار و مشرقی بود و اکثراً در غیاب نامبرده وظایف کفالت قطعات مذکور را بدوش داشت و بعدها قوماندان مکتب لیسه، عسکری و همچنان متصدی امور فابریکه حربی (ماشین خانه) و قوماندان سایر قطعات عسکری گردید. بناءً از آوان طفولیت تا مرحله، شباب در فامیل ما که بیشتر آنها افسران و رجل مشهور نظامی بودند از محمد داؤد و کارنامه های آن یاد می شد و جهات مثبت و منفی شخصیت وی را می شنیدم و تقریباً نامبرده را بحیث یك پهلوان سترگ نظامی و یك سردار بزرگ جنگی مجسم می نمودم در لیسه، حبیبیه که کانون فرا گرفتن علوم و دانش های نوین بود در آن وقت و زمان به احساس عنعنه از گذشته ها "مشروطیت اول و دوم" هنوز هم حلقه ها و کانون های جر و بحث بالای مسایل ملی و بین المللی وجود داشت که گاهگاهی رنگ و چهره، سیاسی بخود می گرفت، مثلاً حضرت صبغت الله مجددی که معلم تفسیر شریف و عقاید

بود بخاطر ضدیت با سیاست نزدیکی با روسها و مخالفت با رفع حجاب عده یی از استادان وهیأت اداری مکتب را بدور خود جمع نموده بود و همفکرانی در بین استادان و شاگردان داشت، با طاهر بدخشی، نظام الدین تهذیب که علوم منطق، اقتصاد و شرعیات را درس میدادند. معلمین جوانی بودند که افکار مترقی و تازه یی را که برای همهء نوجوانان در آن وقت، پرکشش، گیرا و با جذبه بود ، پخش می کردند و جوانانی مانند محمود بریالی، اکرم عثمان، حبیب الرحمن نیازی و غیره که از متعلمین چیز فهم و آگاه آن دوران بودند، با این حلقه روابط داشتند. پسران اعیان و اشراف به وفرت در حبیبیه درس می خواندند و به ندرت گوش به تبلیغات این گروه و یا آن گروه میدادند. دروس انگلیسی توسط معلمین آمریکایی تدریس می شد و عده یی از این جوانان شکار آمریکایی ها می شدند و از همان دوران جوانی و نوباوگی خط تسلیمی به آنها میدادند. همصنفان زیادی داشتم. ولی دوستان نزدیك مرا ، محبوب الله کوشانی، لطف انصاف، اکبر شیبا ، اسحق توخی تشکیل میدادند که با هم جریدهء هفتگی "پیام حبیبیه" را نشر می کردیم. مدیر این جریده محبوب الله کوشانی، معاون آن نگارنده و خطاط و منشی آن خلیل الله رستاقی بود. ما گاهگاهی برای استماع صحبت های طاهر بدخشی، رحیم الهام، نسیم نگهت سعیدی، تهذیب که دوستان هم بودند و در منزل حاجی دهقان کابلی "شاعر" با هم به مباحثه، می پرداختند، می رفتیم. آن صحبت ها که رنگ و بوی سیاسی داشت ولی معمولاً با شعر و ادب آغاز می شد، ما را جلب می نمود ، حظ می بردیم و بدون آنکه متوجه باشیم ساعتها ، دربارهء آن به تفکر می پرداختیم و یا در مورد بحث و جدل می نمودیم. اما آن افکار، در آن مقطع زمان هیچگونه رنگ و بوی مارکسیستی نداشت و به نظر ما ، معصوم، پاکیزه و سچه معلوم می شد، درین افکار از آزادی انسان، عدالت اجتماعی، و وارستگی مردم وطن از ظلم و بیدادگری سخن میرفت حکایت دهقانان وطن بود که با دستان پر آبله حاصل خویش را جمع می کردند ولی هنوز به کندو نا رسیده، ده ها تقسیم می شد و چیزی برای وی باقی نمی ماند، قصهء کارگران زحمتکش بود که با عرق جبین و زور بازو چند پولی را بدست می آوردند و مفاد سرشاری به جیب سرمایه داران میریختند. حکایت چوپان، شکم گرسنه فقیر و پای لچ و انسان های مریض و مظلوم وطن بود که نه خانه ای داشتند نه لقمهء نانی و نه کوزه آبی. یا صحبت در بارهء مامور بی پناه و تهیدست دولت بود که معاش وی کفایت نمی کرد و مجبور بود بخاطر اهل و اولادش به هر ملت و ادباری تن دهد. این افکار و بحث دربارهء آنها ، نوشتن در مورد آنها ، خوش آیند بود دلچسپ بود و ما را ناخود آگاه بطرف خود می کشانید. در آن موقع هنوز کدام حزب و جریان سیاسی متشکل وجود نداشت، جراید "آزاد" نبود و از آزادی بیان و اجتماعات خبری و اثری دیده نمی شد. نام های بعضی از آزادی خواهان مشهور مانند محمودی، غبار، که

هنوز در زندان بودند، از صحبت های مردم شنیده می شد که نمایانگر اختناق و محیط پر از رعب و دهشت آن دوران بود.

در حربی پوهنتون که از لحاظ آزادی اندیشه، بیان و عملکرد، مختنق ترین محیط جهان محسوب می شد و شدید ترین انضباط ها و خشن ترین دسپلین ها بر آن حکومت می کرد، حتی فضا برای تنفس کردن کفایت نمی کرد علی الرغم میل و خواهش مان، بنابر حکم سردار مستبد مجبور به ادامهء تحصیل و فراگیری علوم و فنون نظامی شدیم. قوماندان حربی پوهنتون دگر جنرال غلام فاروق خان بود که یکسال بعد لوی درستیز شد و جایش را به دگروال ارکان حرب نیك محمد خان سهاك سپرد. دگروال رحیم گل پشتون مل قوماندان پوهنحی پیاده بود که هنوز هم سوار بر گادی به حربی پوهنتون میآمد و یك خوستی ملی گرا و سخت متعصب بود. سایر افسران وقوماندانان اداری نیز به تمام معنی عسکر بودند و خشونت در دستورالعمل روز شان قرار داشت سرزده و بی خبر وارد می شدند و با طمطراق و افاده سرکشی میکردند و با بی رحمی سیلی میزدند و یا از رفتن خانه در شبهای جمعه "محروم" میساختند. اگر چند ثانیه یی بعد از "طرم" جمع سی در میدان اجتماع حاضر نمی شدی و اگر به موقع و به حال دوش از برابر ضابط صنف نمی گذشتی و اگر فقط یك دقیقه دیرتر به درس خانه میرسیدی اگر قیافه ات خوب نمی بود یعنی یك دکمه جمپر و یا جیب باز می بود و اگر در اثنای "مذاکره" حرف میزدی و یا به آنچه دلگیمشر در بشقابت می انداخت ایراد می گرفتی و یا صدای قاشق و پنجه ات بر میخواست، اگر ساعت نه شب کاملاً غرق در خواب نمی بودی و یا چهار صبح بر نمیخواستی و در تشناب منتظر نوبت نمی بودی، سروکارت با امام الدین "اسپ"، زمان "سرکاتب"، اسحق "بچه لعلی" و یا حبیب الله "دافع زره" می افتاد که انواع و اقسام عقوبت ها را در آستین داشتند. از محرومیت به رفتن خانه که بزرگترین مصیبت ها بود تا حبس زیر خیمهء پر آب، پهره های جزایی دوساعته و سه ساعته، ضعف و پروت کردن در برف و باران و یا حمل چانته های ریگ بحال دوش الی بگرامی [1] خواندن روزنامهء اصلاح، انیس و مجلهء اردو، ژوندون، پشتون ژغ آزاد بود ولی دور از چشم ضابط صنف و در اثنای تفریح. اما اگر ترا گیر میآوردند، ده ها سوال و پرسش را میبایست جواب می گفتی و بحیث یك عنصر مشکوك، تحت نظر قرار می گرفتی. ما، با ترس و لرز بسیار با خود کتاب های خواندنی میآوردیم و در ساعات مذاکره، گو اینکه تعلیمنامه میخوانیم، با آنها سرگرم می شدیم. اتفاقاً طاهر بدخشی که دوران خدمت احتیاط را

۱- برای تشخیص بعضی افسران که اسم های شبیه داشتند و یا بیشتر از دیگران خشن و با انضباط بودند، محصلین در بین خود القابی بالای آنها می گذاشتند و بعداً به همین اسم و لقب مشهور می گردیدند. اما این القاب جنبهء تحقیر و توهین نداشت و اکثر آنها افسران وطن دوست و با وجدانی بودند که دوست داشتند نظم و دسپلین کاملی بر محیط کارشان مسلط باشد.

سپری می کرد به حربی پوهنتون آمد، و ذبیح الله "زیارمل" افسر دوره، دوم مستعجل نیز شامل پوهنتون شد. موجودیت آنها و معاشرت با آنها در اثنای تفریح و فراغت موجب گردید تا آثار مترقی و نشرات حزب توده، ایران در بین ما وعده، زیادی از محصلین معارف پخش شود و جهان بینی و دید سیاسی ما را تغییر دهد. شمولیت شاگردان معارف در حربی پوهنتون و محصلین احتیاط در آنجا، بعد از مرور زمان کوتاهی باعث گردید که آهسته آهسته یخ ها آب شود و انضباط خشن و شدید نظامی، ملایم تر و قابل قبول گردد و افکار و اندیشه های افسران جوان تغییر یافته و در سطح اردو با رفتن آنها گسترش پیدا کند.

در فرقه ۷ ریشخور که ابتدا جنرال عبدالشکور عظیمی و بعداً جنرال نیک محمد سهاک یکی بعد از دیگری بحیث قوماندانان تعیین شدند، نیز همان محیط اختناق، دهشت و وحشت حکمفرمایی داشت و نمایانگر عقب ماندگی فرهنگی اردو بود. در بین افسران جواسیسی وجود داشت که هر موضوعی را به قوماندانان مافوق و یا شعبات مربوط گزارش میدادند. خواندن کتابی به نام "خر مگس" که روزی نیک محمد خان سهاک سر زده به اتاقم آمد و من که دستپاچه شده بودم نتوانستم آنرا پنهان کنم، چشمان وی را از حدقه کشید. کتاب را ورق زد، تاوبالا کرد و با نفرت روی میز انداخت و به من گفت «ضابط صاحب! این خر، مگس چه است که میخوانی، چرا تعلیم نامه نمی خوانی.» این موضوع قدر و منزلت من و دوستانم را به نزد او پائین آورد، بخصوص هنگامیکه دانست در شعبه، ما «جریده، خلق» که تازه منتشر شده بود بچشم خورده است چنان به خشم آمد که در محضر اجتماع فرقه به ما دشنام داد و به حبس زیر خیمه محکوم نمود. اما علی الرغم میل و خواهش وی ما نسل جدیدی بودیم، زمان تغییر می کرد، اردو وسعت و تکامل مییافت و افکار تازه، نوین و مترقی در آن جوانه میزد. زایش و پیدایش مییافت و تا قطعات دور دست آن گسترش پیدا می نمود.

- ۹ -

در طول این سالها در وطن فقر، مرض، بیسوادی، ظلم و استبداد حکومات خودکامه و سلطنت مطلقه بیداد می کرد و زندگی را بر مردم افغانستان سیاه کرده بود، رشوه خواری، بیروکراسی، کاغذپرانی، فساد اداری روز افزون می شد، توهین و تحقیر توده ها توسط حکام ظالم و مامورین ملکی و عسکری جابر و مستبد آن زمان، مردم را و صفوف سربازان بی پناه را به ستوه آورده بودند. مرجعی نبود که داد مظلومان را بخواهد و دادگاهی نبود که به قضاوت و کیفر خواست بپردازد. روشنفکران و آزادی خواهان که گاهگاهی اینجا و آنجا در زمان صدارت شاه محمود خان صدای اعتراض بلند می کردند، و صدای خشم و نفرت توده ها را به کرسی

نشینان و حکمروایان میهرسانیدند خود در غل و زنجیر بودند و یا مورد پیگرد و منتظر عقوبت.

در جهان کشورهای مستعمره و استعمار شده که به خاطر آزادی و استقلال خویش مبارزه می کردند و یکی پی دیگری به استقلال سیاسی دست میبافتند و ثمره، مبارزات و قربانی های مردم خویش را می چشیدند. دموکراسی در کشورهای پیشرفته و متمدن جهان مورد حمایت و پشتیبانی ملیارد ها انسان قرار میگرفت، آزادی بیان، اندیشه، مطبوعات، اجتماعات حتی دین و مذهب، حتی تا سطح عقب مانده ترین کشورهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین گسترش میبافت، بساط سلطنت های مطلقه و استبدادی روز تا روز برچیده می شد ونظام های جمهوری منحیث آرمان های والای انسان ها و جامعه، بشری رونق میگرفت. جهان که دیگر به دو قطب سرمایه داری و سوسیالیستی تقسیم شده بود با سرعت شگرفی بسوی صنعتی شدن میرفت و دانش ها و بینش های محیرالعقول علوم و تخنیک در تمام عرصه های زندگی بشری چیره می شدند، تمدن با شتاب وحشتناکی عقب ماندگی قرون را می بلعید و طبیعت قهار و سرکش را لگام میزد و راه بسوی فضای بیکران و تسخیر آن می گشود.

اما، در افغانستان حکومت سردار محمد داؤد خان پلان پنج ساله، اول اقتصادی را به سر رسانیده و پلان پنج ساله، دوم اقتصادی آغاز شده بود ۱۹۶۱ م در پلان اول اقتصادی مصارف بودجه، انکشافی در امور زیر بنائی مخصوصاً سرك سازی و تولید برق صورت گرفت ولی به زراعت کمتر توجه بعمل آمد. درین مدت سرکهای بین کابل وقندهار و سپین بولدك، کابل و تورخم، کابل و قزل قلعه در کنار رود آمو، تونل سالنگ در هندوکش، سرك قندهار و هرات و قره تپه یا تکمیل گردید و یا به مرحله، تکمیل نزدیك شد. کار تأسیس دستگاه های برق آبی نغلو به ظرفیت شصت و شش هزار کیلو وات، ماهی پر به ظرفیت ده هزار کیلو وات، درونته به ظرفیت یازده هزار کیلو وات و مزار شریف به ظرفیت ده هزار کیلو وات پیشرفت نمود. برمه کاری برای تفحص نفت وگاز در ولایات شمالی روی دست گرفته شد و تولید ذغال سنگ به پیمانه، قابل ملاحظه افزایش یافت. در بخش صنایع کار ساختمان کود کیمیاوی آذوتی به ظرفیت سالانه صد هزار تن در مزار شریف، کارخانه سمنت سازی در غوری، دستگاه های متعدد ترمیم موتر در نقاط مختلف کشور آغاز یافته، بعضاً آماده، بهره برداری گردید. بر علاوه توسعه، مناسبات با اتحاد شوروی به دو بخش اقتصادی ونظامی محدود نماند بلکه در بخش های مانند معارف، مطبوعات، هنر و فرهنگ گسترش یافت. رفت و آمد مکرر پادشاه افغانستان که از ۱۹۵۶ الی ۱۹۶۳ دوبار و سردار محمد داؤد چهار بار به شوروی صورت گرفت، نمایانگر علاقمندی هر دو کشور در تحکیم بیشتر مناسبات بود. اما دولت آرزوی حفظ توازن را در بین دو بلاك شرق و غرب داشت و سعی می نمود تا با امریکا روابط حسنه داشته و کمك های اقتصادی کشور مذکور

را جلب نماید. چنانچه سردار محمد داؤد در سال ۱۹۵۸ به امریکا سفر کرد و با مقامات آن کشور دیدار نمود، اما به علت پافشاری در مسئله پشتونستان نتوانست مناسبات نزدیك با آن کشور قایم نماید. همچنان سیاست حکومت را سیاست عدم انسلاك تشکیل میداد که افغانستان به پیروی از آن در سالهای ۱۹۵۵ و ۱۹۶۱ در کنفرانس های باندونگ و بلگراد شرکت کرد.

در همین ایام که آرامش نسبی بین مناسبات سیاسی پاکستان و افغانستان وجود داشت، برخورد میان دو نفر فئودالان محلی، خان جندول مربوط افغانستان وخان شامی که از طرف پاکستان حمایه می شد، صورت گرفت و مناسبات دوکشور را تا آستانهء جنگ گرم تیره میساخت. زیراکه پاکستان از مداخله افراد اردوی افغانستان که با لباس ملکی به طرفداری خان جندول داخل آن کشور شده بودند، شکایت کرد و بر مسافرت کوچیان افغانستان قیود پاسپورت را وضع نمود. در ماه اکتوبر همان سال زدوخورد هایی در منطقه سرحد بین کنر و باجور رخ داد. در یکی از این برخورد ها افراد به ظاهر ملکی اما مسلح افغانستان که جهت اشتراك در جرگهء قومی به باجور رفته بودند مورد حملهء قبایلیان طرفدار پاکستان قرارگرفته با دادن تلفات پنجصد نفر به افغانستان باز گشتند. قبایلیان مذکور آنها را تعقیب نموده و الی منطقهء اسمار پیش آمدند. حکومت مجبور شد خان محمد خان معاون رئیس ارکان حربیهء را به مشرقی بفرستد و نامبرده توانست بدون خونریزی بیشتر، پاکستانی ها را از خاك افغانستان بیرون کند. این حوادث نظامی باعث گردید تا سردار محمد داؤد سفر بری را اعلان نماید زیرا حملهء احتمالی پاکستان را در مناطق سرحدی کشور پیش بینی می نمود. در سفر بری مذکور در ظرف ۴۸ ساعت در مناطق و محلات تجمع و مکلفیت های عسکری در حدود یك ملیون نفر سرباز دورهء احتیاط حاضر گردیدند این امر یعنی رویارویی نیروهای نظامی افغانستان و پاکستان، برخوردهای سرحدی، بسته بودن سرحدات دو کشور، مطلق العنانی و سیاست خارجی عجولانهء محمد داؤد نه تنها در بین مردم افغانستان، موجبات نارضایتی را فراهم ساخت، بلکه مناسبات درداخل خانوادهء شاهی را نیز تیره نمود. سردار عبدالولی داماد پادشاه هسته ای قوی مخالفت را علیه محمد داؤد خان بوجود آورده همراه با پدرش علیه سیاست تندروی سردار محمد داؤد در مسئلهء پشتونستان و کشیدگی دایمی با پاکستان، وابستگی اقتصادی افغاستان با اتحاد شوروی و انزوای سیاسی افغانستان خاصتاً از دول غربی در رأس آمریکا، صدای اعتراض خودها را بلند نمودند.

جورج آرنی به ارتباط عوامل استعفی سردار محمد داؤد می نویسد (۱): «... سیاست خارجی

۱- افغانستان گذرگاه کشورگشایان - ص ۴۴.

عجولانهء داود موجب نارضایتی ها گردید، تحریك آگاهانه تمایل پشتون جنوب خط دیورند از سال ۱۹۵۲ به بعد دوبار کشور را به طرف جنگ با پاکستان کشانید، افغانستان را محاصرهء اقتصادی نمود، در نتیجهء در سال ۱۹۶۱ چیزیکه خودش بر خود تحمیل کرد به اثر آن کمك های ایالات متحد هم فرستاده شده نتوانست و بودجه همه وزارت خانه ها بیست فیصد تنقیص گردید. در عین زمان قیمت ها صد فیصد بالا رفت. عوامل فوق دست به دست هم داده، زمینهء استفاده خطرناك اتحاد شوروی را فراهم ساخت. در فرجام حوصلهء اقلیت تحصلیکرده و خواهان ترقی و پیشرفت کشورهم سر رفت. در اواخر درك نمود که افغانستان باید به تدریج تحول مییافت. او در سال ۱۹۶۲ به پسر کاکایش محمد ظاهرشاه، پادشاه افغانستان، به نوعی از نمایندگی مردم در قدرت تأکید کرد. او شاید قلباً طرفدار آن بود که قدرت دولتی در آینده تحت قانون جدید فعالیت کند. به هر حال، پلان آیندهء او هر چه بود، موصوف در اوایل سال ۱۹۶۳ درك نمود که او کشور را در کوچه های تاریك سیاسی رهبری میکرده است بنابر آن به تاریخ ۳ مارچ استعفایش را به پادشاه تقدیم کرد.»

طرح پیشنهادی سردار محمد داود که طی نامهء مفصلی به شاه تقدیم شده بود به صورت خلاصه حاوی نکات ذیل بود :

۱- تبدیل نمودن حکومت به حکومت حزبی بر مبنای تشکیل یك حزب واحد و سپردن تمام صلاحیت ها به آن.

۲- منع نمودن اعضای خانوادهء شاهی از مداخله و اشتراك درکارهای سیاسی و امور دولتی.

سوال دیگر برای مؤرخینی که تاریخ این دوره را مطالعه کرده و می نویسند اینست که آیا محمد داؤد مانند کاکایش محمد هاشم خان و شاه محمودخان جبراً به استعفا مجبور شد یا به میل و رغبت خود از مقام صدارت استعفی نمود.

صباح الدین کشککی می نویسد (۱) : «سردار مذکور به رضاء و رغبت خودش استعفاء کرد. اگر چه موازی با آن دلایل کافی وجود دارد که پادشاه خودش نیز خوشنود بود تا محمد داؤد از صحنه کنار برود.» ولی کشککی ذکر می کند که محمد داؤد گمان میکرد و در نظر داشت که مؤقتاً از صحنهء سیاست کنار برود و امیدوار بود بعداً در رأس یك حزب سیاسی قرار گرفته و امور کشور را اداره کند. در نامه هائیکه سردار محمد داؤد به شاه نوشته بود طرح اولی او، دایر ساختن ریفراندمی بود تا خود مردم شکل حکومت را تجویز نمایند. ولی چون بدون جواب ماند. طرح دوم خویش را که ایجاد دولت شاهی مشروطه، دیموکراسی پارلمانی و حکومت یك

۱- دههء قانون اساسی - ص ۱۱.

حزبی بود، پیشنهاد نمود ولی این مکتوب نیز بدون جواب ماند.

بهرحال چه نامبرده به میل و رغبت خود استعفا کرده باشد و چه وی را مجبور ساخته باشند شاه استعفی وی را قبول نموده و دوکتور محمد یوسف را مامور تشکیل کابینه نمود. دوکتور محمد یوسف ده روز بعد از استعفی محمد داؤد کابینه اش را به تاریخ ۱۳ مارچ ۱۹٦۳ معرفی کرد. در کابینهء محمد یوسف پنج تن از اعضای کابینه محمد داؤد (به اشارهء وی) نیز اشتراک داشتند که عبارت بودند از : عبدالله ملکیار، علی احمد پوپل، علی محمد، سید عبداله وسید شمس الدین مجروح. علاوتاً جنرال خان محمد خان بحیث وزیر دفاع مقرر شد که شورش مردم قندهار را در مخالفت با رفع حجاب درهم کوبیده بود و از جملهء جنرالان مقرب و طرفدار محمد داؤد خان شمرده می شد. در خط مشی حکومت دو نکتهء نوین وجود داشت : اول تغییر دادن قانون اساسی قبلی کشور و دوم رفع کشیدگی ها با پاکستان، در سیاست خارجی، سیاستی مبنی بر عدم انسلاک، دوستی و همجواری با سایر ملل، اقتصاد مختلط و رهبری شده از طرف دولت و بازهم تکیه اقتصادی بالای شوروی مسایلی بودند که از حکومت قبلی پیروی می گردید.

درین میان ظاهرشاه بعد از سی سال سلطنت بحیث (شخصیت فاقد صلاحیت و تصمیم) برای نخستین بار قدرت را در دست گرفت و مزهء آنرا چشید. عواملی مانند اختناق سیاسی، حکومات خود کامه، تجارب گذشتهء تروریزم در کشور، آزادی و استقلال ملل از بند رسته، صدا و سیمای دیموکراسی در جهان، انتظار تحصلیکرده ها و هواخواهان مشروطیت، ترقی و پیشرفت کشور، شاه را به این امر وادار ساخت که به سیطرهء ۳۵ سالهء خانوادهء سلطنتی پایان ببخشد و به اصطلاح از گاو غدودی به مردم افغانستان که در حال انفجار بودند، بدهد و زمینهء تطبیق نظام دموکراسی را در کشور فراهم نماید.

پس کمیتهء برای تهیه و ترتیب مسوده قانون اساسی جدید به ریاست سید شمس الدین مجروح وزیر عدلیه اعلان گردید که در حکومت محمد داؤد عهده دار ریاست مستقل قبایل بود. در کمیته صرف سید شمس الدین مجروح از جملهء هواخواهان محمد داؤد بود ولی اعضای کمیته را شخصیت های ضد محمد داؤد مانند سید قاسم رشتیا و برادرش میر محمد صدیق فرهنگ تشکیل میدادند که طرفدار پادشاه بودند. سایرین عبارت بودند از محمد موسی شفیق مدیر قوانین وزارت عدلیه، دوکتور میر نجم الدین انصاری، عبدالصمد حامد و حمیدالله استاد پوهنحی حقوق. در سال ١٩٦٤ متن قانون اساسی از مجلس وزرا گذشتانده شد و لویه جرگه در ۹ سپتامبر ١٩٦٤ مصادف با ۱۸ سنبله ١٣٤٣ بالای آن غور نمود. لویه جرگه با بیانیه پادشاه به حیث رئیس لویه جرگه افتتاح گردید. در روز نهم میزان ١٣٤٣ متن جدید قانون اساسی

توسط ٤٥٤ تن نمایندگان لویه جرگه امضاء شد و بعد از توشیح پادشاه در محل تطبیق قرار گرفته دورهء انتقالی آغاز یافت. نظریات جهان در مورد لویه جرگهء ١٩٦٤ مثبت و حاوی از امیدواری برای نظام جدید بود. درین قانون اساسی بازهم در اکثر موارد برای شاه اختیارات و صلاحیتهای وسیع داده شده بود، اما چون دست خانوادهء شاهی را از مداخله در امور دولتی کوتاه می کرد، مصئونیت فردی و آزادی های اولی مردم را تضمین می نمود و قوای تقنینی وقضایی را از تأثیر قوای اجرایی خارج می ساخت گام بزرگی بسوی دیموکراسی و مشروطیت تلقی می گردید. همچنان درین قانون مواد مربوط به حقوق بشر، لغو کار اجباری، انتخابات آزاد سری گنجانیده شده بود. در پرتو قانون اساسی قوای دولت به قوای مقننه، قضائیه و اجرائیه تقسیم و تفکیك گردید. قوهء مقننه دارای دو مجلس، ولسی جرگه (شورای ملی) و مشرانو جرگه (مجلس سنا) بود. که قبلاً آنرا بنام مجلس اعیان یاد می نمودند. اعضای ولسی جرگه از طرف مردم انتخاب می شدند ولی ثلث اعضای سنا از طرف شاه انتصاب می گردید و دو ثلث دیگر انتخاب می شدند. انتخابات برای دورهء دوازدهم شورا به تاریخ نهم سپتامبر ١٩٦٥ آغاز یافت وبعد از انتخاب ٢١٧ تن در اولین جلسهء خود دوکتور عبدالظاهر را در ولسی جرگه بحیث رئیس مجلس و در مجلس سنا، عبدالهادی داوی را برگزیدند. درین انتخابات تا حدود زیادی سعی گردید تا خصلت دموکراتیك انتخابات حفظ شده و از وسایل فشار و اعمال غیرقانونی جلوگیری گردد. با وصف تبلیغات وسیع حکومت، اکثریت مردم اطراف و اکناف کشور در آن سهم نگرفتند. حتی در کابل صرف چهل فیصد افراد واجد شرایط رای دهی در انتخابات اشتراك ورزیدند. جورج آرنی می نویسد: «یکی از آثار مهم تحولات سیاسی انتخاب چهار زن درپارلمان ٢١٦ عضوی و نمایندگان مارکسیستها تحت رهبری ببرك کارمل بود.» (١)

در بارهء اینکه ببرك کارمل کی بود و چگونه اسم و رسم و نام وشهرت یافته در فصول بعدی این کتاب مفصلاً روشنی خواهیم افگند، ولی عجالتاًبرای اینکه بافت منطقی وتسلسل حوادث به گونهء نیکو ادامه یابد، توضیح مختصری را در بارهء جریانهای سیاسی آن وقت ضروری می پندارم.

در دوران صدارت محمد داؤد خان که جوانان تحول طلب و آزادی خواه از فضایی مختنق و جو سیاسی تاریك و مبهم کشور به ستوه آمده بودند، حلقه های کوچك مطالعه و مباحثه را در شهر کابل بوجود آوردند. که دور از نظر ضبط احوالات و دستگاه های جاسوسی وی، گردهم مخفیانه جمع می شدند و در بارهء جهان بینی علمی و ایدئولوژی مارکسیزم، لینینیزم به بحث و تبادل نظر

١- افغانستان گذرگاه کشور گشایان. ص ٤٥.

می پرداختند. سردمداران این گروپ را نور محمد تره کی، ببرک کارمل، میر اکبر خیبر و طاهر بدخشی تشکیل میدادند. آنها بلافاصله بعد از انفاذ قانون اساسی جدید اولین کنگره، حزب خویش را که به نام کنگره، مؤسس یاد می شد، تأسیس نموده و حزب خویش را به نام حزب دیموکراتیك خلق افغانستان مسمی ساختند.

شرکت کنندگان کنگره، مؤسس از اشخاص ذیل تشکیل می شد : ۱- آدم خان جاجی رئیس جلسه، ۲- نورمحمد تره کی، ۳- ببرك کارمل، ٤- صالح محمد زیری، ۵- محمد طاهر بدخشی، ٦- سلطان علی کشتمند، ۷- دستگیر پنجشیری، ۸- شهرالله شهپر، ۹- ظاهر افق، ۱۰- نور احمد نور، ۱۱- محمد اسماعیل دانش، ۱۲- دوکتور شاه ولی، ۱۳- دوکتور ظاهر، ١٤- عبدالکریم میثاق، ۱۵- عبدالکریم شرعی جوزجانی، ۱٦- سلیمان لایق، ۱۷- اناهیتا راتب زاد، ۱۸- محمد حسن بارق شفیعی، ۱۹- نظام الدین تهذیب، ۲۰- عیسی کارگر، ۲۱- دوکتور درمانگر، ۲۲- قدوس غـوربندی، ۲۳- یاور شیرزی، ۲٤- هــادی کریم، ۲۵- عبدالحکیم هلالی.

در جلسه، مذکور اساسنامه، حزب به تصویب رسیده و کمیته ای به نام پلینوم کمیته مرکزی مرکب از ۱۸ نفر انتخاب شد که از بین خود کمیته مرکزی حزب را مرکب از هفت عضو اصلی و چهار عضو علی البدل قرار ذیل انتخاب کرد : اعضای اصلی، نورمحمد تره کی، ببرك کارمل، صالح محمد زیری، طاهر بدخشی، سلطان علی کشتمند، شهرالله شهپر و دستگیر پنجشیری. اعضای علی البدل : دوکتور شاه ولی، ظاهر افق، دکتور ظاهر، نور احمد نور. کمیته مرکزی نور محمد تره کی را بحیث منشی عمومی حزب و ببرك کارمل را بحیث معاون حزب انتخاب نمود. میر اکبر خیبر به نسبت داشتن وظیفه در قوای مسلح آن وقت در هیچ یك از این مقامات حزبی قرار نگرفت. مرام حزب را تشکیل جبهه، ملی و دیموکراتیك، تعقیب راه رشد غیر سرمایه داری، اقتصاد رهبری شده دولتی، اصلاحات ارضی، حل مسأله، ملی، امحای بیسوادی، بسط و گسترش معارف، فرهنگ ملی، حقوق و آزادی های سیاسی اتباع، از جمله زنان، جلوگیری از فساد اداری، بیروکراسی و ارتقای سطح زندگی مردم افغانستان تشکیل میداد که در سال ۱۹٦٤ م در اولین شماره، جریده خلق ارگان نشراتی حزب د. خ. ا. انتشار یافت. این نشست در اول جنوری سال ۱۹٦۵ در خانه نور محمد تره کی صورت گرفته بود. درست پنج هفته بعد از اعلان قانون اساسی سال ۱۹٦٤ م. در ماده، اول اساسنامه، حزب بیان شده بود که : «حزب د. خ. ا. عالیترین سازمان سیاسی و پیشآهنگ طبقه، کارگر رهمه، زحمتکشان افغانستان است. ح.د.خ.ا. که آیدئولوژی آنرا مارکسیزم لینینیزم تشکیل میدهد، براتحاد داوطلبانه مردم، اعم از کارگران، دهقانان، پیشه وران و روشنفکران کشور استوار است.» همچنان در اساسنامه از

مرکزیت دیموکراتیك صحبت شده بود که اعضای حزب را مکلف میساخت تا از مقامات بالایی حزب اطاعت کنند. شرط عضویت در حزب گذشتاندن دورهء آزمایشی بود، این دوره شش ماه بود، اعضای حزب مکلف به پرداخت حق العضویت بودند.

تقریباً در همان زمان عده یی به رهبری انجنیر غلام محمد فرهاد گردهم جمع شده، حزب نیمه مخفی و نیمه علنی سوسیال دموکرات ها را که بعداً با نشر جریدهء افغان ملت به صاحب امتیازی غلام محمد فرهاد و مدیریت مسئول قدرت الله "حداد" عنوان افغان ملت را بخود گرفت تشکیل دادند. مرام آنها را ملیت خواهی قومی پشتون ها در داخل و ادعای سرحدات سابق افغانستان تشکیل میداد. این حزب ادعا می کرد که بعضی قسمت های پاکستان امروز، ایران و اتحاد شوروی جز خاك افغانستان میباشد و ادعای "افغانستان کبیر" را داشت. فرهاد در انتخابات پارلمانی ۱۹۶۹ بحیث وکیل ولسی جرگه انتخاب شد، و متهم گردید که در یکی از بیانیه های پارلمانی اش بیانیهء غیر مسئولانه ایراد نموده است. این امر باعث انشعاب در حزب مذکور شد. در رأس انشعاب کنندگان فدامحمد فدایی قرارداشت که جریدهء را بنام "ملت" منتشر می ساخت. کشککی در بارهء این حزب می نویسد (۱) : «حزب سوسیال دیموکرات را اکثر حلقه های سیاسی افغانستان یك حزب طرفدار برتری نژادی می شناختند که به برتری پشتونها بر سایر ملل و اقوام افغانستان قایل بود. اکثر اعضای این حزب پشتون بودند. قدرت الله حداد، مدیر جریده افغان ملت و برادر اندر پاپا "غلام محمد فرهاد" بعداً گفت که محمد اسلم وطنجار، شیر جان مزدوریار و یکعدهء دیگر کمونیستهای دو آتشه، که بعداً در حکومات کمونیسی به عهده های مهمی مقرر شدند. چندین بار تقاضای عضویت را درین حزب می کردند. ولی ما به اصطلاح سلام شان را وعلیکم نمی گفتیم.»

در همین آوان استاد خلیلی دست به تأسیس حزبی به نام وحدت ملی که به "زرنگار" معروف است، زد. این حزب بنام اتحاد ملی نیز یاد می شد. اعضای حزب را اشخاصی تشکیل میداد که پُستهای دولتی داشتند، او حزب خود را طرفدار شاه میخواند. اسحق عثمان وکیل کابل در ولسی جرگه نیز عضو این حزب بود. عبدالحمید مبارز، گل احمد فرید، دوکتور امان الله رسول اعضای فعال رهبری حزب را تشکیل میدادند.

باری ! در هنگامیکه انتخابات برای دورهء دوازدهم شورای ملی افغانستان آغاز شد. این سه حزب نیمهء مخفی کاندیدهای خود را معرفی کردند. از حزب د.خ. ا. ببرك کارمل و اناهیتا راتب زاد، از کابل، و نور احمد نور از پنجوایی قندهار برنده شدند. نورمحمد تره کی که خود را از

۱- دههء قانون اسی ص ۱۵۴.

ناوه، مقر کاندید کرده بود ناکام ماند. کامیابی بیشتری نصیب حزب وحدت ملی استاد خلیلی شد که در آن اشخاص صاحب نفوذ و ملاکان طرفدار شاه برنده شدند. در این امر عبدالقیوم وزیر داخله همکاری کرده بود.

در جریان رأی اعتماد بر حکومت دوکتور محمد یوسف صدراعظم، هنگامیکه ولسی جرگه به مباحثه پیرامون طرق رأی دهی به حکومت اظهار عقیده می کردند، تعدادی از تماشاچیان در تالار شورا حضور بهمرسانیدند که بیشتر آنها را محصلین دختر و پسر پوهنتون کابل و شاگردان معارف تشکیل میداد. در روزی که دوکتور محمد یوسف در برابر وکلا بیانیه داد، عده، آنها بیشتر شد پس از آن تعداد مستعمین افزایش یافت.

محمد صدیق فرهنگ می نویسد [1] : «...چون هیأت اداری شورا، قیدی از نظر تعداد و گنجایش تالار در آنروز وضع نکرده بود در روز ۲٤ اکتوبر هنگامیکه کابینه، جدید به مجلس حاضر شد، صحن مجلس و دهلیز های اطراف آن چنان از مستعمین پر و مالامال بود که یک تعداد از وکیلان جای نشستن نداشتند، و چوکی های وزیران که برای گرفتن رأی اعتماد حاضر شده بودند همه احراز شده بود بنابر این اعضای کابینه که از در ورودی تالار وارد شدند پس از مشاهده، اوضاع از دریچه خارج شدند و جلسه برای روز بعد به تعویق افتاد. در جریان این هرج و مرج ببرک کارمل خود را به مکروفون رسانیده و با لحن اشتعال بر انگیز خطاب به جوانانی که شورا را اشغال کرده بودند ایشان را تبریک گفت و حرکت ایشانرا حق مسلم جوانان در نظام دموکراسی شمرد و توصیه کرد که در برابر ارتجاع ایستادگی نموده از موضعی که بدست آورده اند عقب نروند. در حالیکه این حوادث در تالار رخ میداد، یکعده اشخاص که بیشتر از مخالفان حکومت گذشته و کاندیدهای ناکام تشکیل شده بودند در صحن شورا و اطراف آن جمع شده و با ایراد بیانیه های تحریک آمیز علیه حکومت گذشته فضا را بیشتر مشوب و برای پیشآمدهای تشدد آمیز آماده ساختند»

فرهنگ ادامه می دهد :روز ۲۵ اکتوبر برابر با سه عقرب صدراعظم مؤظف و اعضای حکومت به مجلس حاضر شدند و خط مشی قرائت گردید، هر وکیل بخاطر نیازمندی های محیطی خویش صحبت کرد. ببرک کارمل در بیانیه ای که بر مبنی مارکسیزم خط ماسکو برای کشورهای در راه رشد ترتیب شده بود راجع به مرام حکومت بطور کل بحث نموده آنرا ارتجاعی خواند و برنامه، حزبی خود را به جای آن پیشنهاد کرد. اما به استثنی عده، محدودی از مخالفان سر سخت صدراعظم و وکیلان وابسته به گروه های سازمان یافته، روحیه، اکثریت این بود که هر

۱- افغانستان در پنج قرن اخیر. ج اول قسمت دوم ص ۷٤۱.

شخصی را که شاه بعنوان صدراعظم معرفی کند قابل قبول است بطور تخمینی بیش از سه ربع به حکومت رأی موافق دادند.

اما در خارج تالار چه می گذشت ؟

در خارج تالار از شروع روز تظاهرات آغاز شده بود، محصلین و شاگردان تحت رهبری حزب دیموکراتیک خلق افغانستان سری بودن رأی اعتماد را بر حکومت محمد یوسف مورد انتقاد قرار داده و بطرف شورا در حال حرکت و دادن شعارهای ضد حکومتی بودند، به زودی تعداد دیگری از شاگردان، محصلین پوهنتون، مامورین دولت و عناصر ناراضی به ایشان پیوسته جمعیت بزرگی را که بیشتر از پنج هزار نفر می شد، تشکیل دادند. تعداد آنها پیوسته افزایش میبافت و در بعد از ظهر آنروز لااقل به ده هزار نفر می رسید. آنها موتر دوکتور محمد یوسف را توقف داده و از وی توضیح خواستند که چرا جلسهء رای اعتماد سری است. دوکتور محمد یوسف گفت این امر به من مربوط نیست و از جملهء صلاحیتهای شورا است. محصلین و شاگردان به موتر وی اجازه دادند که راهی عمارت شورا گردد ولی موترهای وکلا و بعضی از جنرالان اردو، از جمله دگر جنرال محمد عیسی نورستانی قوماندان قوای مرکز را توقف داده، شیشه های بعضی ازین موترها را شکستاندند و به هر کدام فحش و دشنام نثار کردند. جمعیت مذکور خشمگین و هیجان زده در مقابل لیسه حبیبیه با انسداد پولیس که تمام سرک های اطراف شورا را بسته بودند مواجه گردیدند. بناءً شیشه های لیسه حبیبیه را شکستانده، چند نفر پولیس را لت و کوب کرده و با سنگ و چوب مسلح گردیدند.

در آن موقع ساعت ۱۰ صبح ۳ عقرب ۱۳٤۳ به تمام قطعات مرکز، از جمله فرقه ۷ ریشخور امر احضارات درجه یك داده شد و کندك اول غند ۵۵ فرقه ۷ که من نیز افسر آن کندك بودم به حالت آمادگی در قراول غند قرارگرفت. به قطعات فرقه ۷ امر حرکت داده شد و کندك ما نیز حرکت کرده و در امتداد خط شفاخانهء "نور" به حال قطار رفتار متوقف گردید. ساعت حوالی چهار بعد از ظهر بود که صدای فیرها شنیده شد. قوماندان کندك بمن وظیفه سپرد تا جهت کشف موضوع به شورا نزدیك شوم. من جریان را از نزدیك مشاهده می کردم. تصادم بین افراد اردو و تظاهر کنندگان در نزدیکی منزل صدراعظم و ماموریت پولیس کارته ٤ رخ داده بود. فیرهای اول هوایی صورت می گرفت و برای ترسانیدن مظاهره چیان انجام می شد. محصلین با اولین فیرها عقب نشستند، ولی چون دانستند که بالای آنها مستقیماً فیر صورت نمی گیرد بار دیگر برفشار و ازدحام خود افزودند. از سردار عبدالولی که در آن موقع رئیس ارکان قوایمرکز بود کسب تکلیف شد و نامبرده امر داد که بالای آنها آتش گشوده شود سربازان که چاره یی جز اجرای اوامر را نداشتند و از طرف دیگر ترس از دست رفتن سلاح شان وجود داشت، به امر سردار عبدالولی

بالای مردم و جوانان بی دفاع آتش گشودند و چندین نفر را به قتل رسانیده، عدهء زیادی را مجروح ساختند. تظاهر کنندگان متفرق گردیدند و حادثهء مذکور بنام حادثهء خونین ۳ عقرب در تاریخ کشور ثبت گردید. در بارهء اینکه امر فیر را کی داده بود صباح الدین کشککی با میر محمد صدیق فرهنگ وعده زیادی از مؤرخین هم عقیده اند که قوماندهء را سردار عبدالولی داده بود. کشککی می نویسد [۱] : «... بعد از اینکه از ورود مظاهره چیان به عمارت شوری جلوگیری شد، آنها بسوی خانهء داکتر محمد یوسف بحرکت افتادند. عبدالولی قوماندان قوایمرکز مواظبت امور را در مناطق اطراف عمارت شوری شخصاً بعهده گرفته بود. او در آنجا با یکتعداد تانکها حضور داشت به اساس همه شواهد دست داشته عبدالولی بود که فیر را اجازه داد.»

این امر به مخالفان حکومت اجازه داد تا کابینهء جدید را مسئول حوادث خونین ۳ عقرب بدانند و تعیین هیأت تحقیق را از شورا مطالبه کنند. در روز ۲۹ اکتوبر رادیوی کابل خبر استعفی دوکتور محمد یوسف را اعلان نمود و به عوض او محمدهاشم میوندوال را بحیث صدراعظم جدید از طرف پادشاه اعلان کرد.

محمد هاشم میوندوال که شخصی لیبرال و از تحصیل یافتگان امریکا بود با سهولت از شورا رأی اعتماد بدست آورده سعی کرد تا قلوب محصلین و شاگردانی را که به خاطر واقعهء سوم عقرب متألم و متأثر بود، بدست آورد. او شخصاً به پوهنتون رفت و به آنها وعده داد که موضوع را تحقیق و مسئولین را بمیدان بکشد، و به عنوان سوگواری و ماتم بازوبند سیاهی را که محصلین در بازویش بستند باز نکرد و از جانب خود و شاه ایشان را تسلیت گفت. زیرا که پادشاه نیز در واقعهء سوم عقرب نتوانسته بود، با تدبیر و درایت عمل کند و به خواست قانونی محصلین با دور اندیشی پاسخ گوید. می گویند وزیری که پادشاه را بعد از حادثهء فیر دیده بود، قصه می کرد که «او می لرزید و نمیتوانست افکارش را متمرکز و منسجم بسازد» نقل از کشککی. میوندوال فکر می کرد که محصلین بزودی این حادثه را فراموش خواهند کرد. اما محصلین که دیگر مزهء پیروزی را چشیده بودند، بر مطالبات خود می افزودند و تظاهرات تازه تر با ابعاد وسیع تر و مطالبات بیشتر گسترش میبافت. میوندوال، حزبی را بنام حزب دیموکراتیک مترقی اعلان کرده و سوسیالیزم را نیز شامل برنامهء خود ساخته بود. اما چون در ادعای خود صداقت نداشت، چندان مورد پشتیبانی و حمایت جوانان و محصلین قرار نگرفت. اعضای رهبری حزب نامبرده را عمدتاً وزراء، رؤسا و مامورین عالیرتبهء دولت تشکیل میدادند. اعضای برجستهء حزب او را عبدالحی حبیبی، عبدالرؤف بینوا، محمد ابراهیم خواخوری محمد اشرف ایوب، عبدالشکور رشاد، صباح الدین

۱- دههء قانون اساسی، ص ۴۱.

کشککی و غیره تشکیل میدادند. دوره‌ء حکومت میوندوال با کشمکش های سیاسی، درگیری های وی با محصلین و تظاهرات همه روزه‌ء آنها و غوغای جراید آزاد، از جمله جریده‌ء افغان ملت گذشت. جریده افغان ملت که با اقتباس از مقاله‌ء عبداللطیف هوتکی که محصل افغان در امریکا بود، میخواست ثابت کند که میوندوال عضو «سی. آی. ای» سازمان جاسوسی امریکا است.

توضیح آنکه یکنفر محصل افغانی بنام عبداللطیف هوتکی در امریکا ادعا کرد که از وی و سایر محصلان افغانی و خارجی سی آی ای دعوت کرده است تا بعداز بازگشت به کشورهای شان به نفع آن مؤسسه "سی آی ای" فعالیت کنند. او گفت که سازمان استخباراتی سی آی ای امریکا با مقامات عالیرتبه‌ء افغانستان تماس دارد و این مقامات عالیرتبه بحیث جاسوسان این اداره در افغانستان فعالیت دارند و بحیث نمونه از ضیاء نوروزی مامور وزارت مالیه که در امریکا تحصیل کرده بود نام گرفت "افغان ملت" این خبر را نشر کرد و مدعی گردید که صدراعظم میوندوال وعده یی از وزرای کابینه‌ء وی نیز با سازمان مذکور همکاری دارند. اتهامات اوج گرفت. جریده‌ء افغان ملت مصادره شد، میوندوال در ملل متحد رفت و بیانیه‌ء ضد امریکایی ایراد کرد و هنگامیکه در جون ۱۹۶۷ جنگ شرق میانه در گرفت او طوری رفتار کرد که به اذهان مردم عدم تمایل خود را به امریکا و غرب تلقین کند. با وصف آنکه میوندوال سیاست مدار زیرك و زرنگ بود و هنر حکومت داری را میدانست، اما با وصف آنهم اتهامات بالا، مخالفت های احزاب چپی، تظاهرات روزافزون محصلین معارف و خرابی وضع صحی وی باعث شد تا نامبرده استعفی کند. میوندوال مبارزه‌ء حاد و شدیدی را علیه حزب دیموکراتیك خلق افغانستان و سایر سازمان های سیاسی چپ آغاز کرده بود. ضد شوروی بود، و اتهام افغان ملت در مورد ارتباط او با سی آی ای سوال های زیادی را در مورد گذشته های سیاسی وی در نزد جوانان کشور ایجاد کرده بود.

بعد از استعفی محمدهاشم میوندوال، شاه نور احمد اعتمادی را مؤظف به تشکیل کابینه ساخت. او در ماه نوامبر ۱۹۶۷ از ولسی جرگه رای اعتماد گرفت و توانست مدت سه سال و هشت ماه این کرسی را حفظ نماید. وی همچنانیکه با پادشاه نزدیك بود. روابط خود را با محمد داؤد و برادرش نیز حفظ نموده بود. در عین زمان احساس می گردید که روابط نزدیکی با اتحاد شوروی دارد، و حمایت غیر محسوس وی از اعضای پرچم حزب د. خ. ا. تا حدود زیادی در بین روشنفکران و جوانان شایع بود. دوران صدارت اعتمادی را پرابلم های متعددی احتوا می کند که مهمترین آن اعتراض ملایان و روحانیون مرکز و اطراف کشور بود که در مسجد پل خشتی و سایر مساجد کشور جمع شده و تحصین اختیار کرده بودند، آنها روش و اغماض حکومت را در برابر احزاب چپ، خصوصاً حزب پرچم که در جریده‌ء خویش به مناسبت سالگرد لنین، عکس

بزرگ او را چاپ کرده و به وی درود فرستاده بود، مورد انتقاد شدید قرار داده ومیخواستند تا جریده، مذکور توقیف گردد و مسئولین آن جریده مجازات شوند. همچنان ملاهای مذکور در مورد نمایش فلم های مخالف معتقدات دینی مردم مانند فلم حضرت یوسف و چاپ کاریکارتوری به کنایه به حضرت پیغمبر اسلام در باره، تعدد زوجات به "نقل از مطبوعات خارجی" در جریده، اصلاح، خشم و نا رضایتی خویش را بدانوسیله بیان می کردند.

حرکت ملاهای مذکور توسط اقدامات اردو خنثی گردید. سردار عبدالولی به قطعات اردو، از جمله قطعه انضباط شهری که نگارنده نیز در آن وقت بحیث قوماندان تولی آن قطعه ایفای وظیفه می کردم، امر داد تا هنگام شب ملاهای مذکور را به جبر وزور به سرویس هایی که قبلاً برایشان آماده شده بود، سوار نموده و به صوب مناطق مربوطه، شان حرکت دهیم. قطعه، ما ساعت ۲ بجه، شب در مسجد پل خشتی رسید. بر علاوه، قطعه انضباط شهری، قطعه ٤٤٤ کوماندو، نیز همراه با زرهپوش ها و تانك های خود که در رأس آن دگروال رحمت الله صافی قرار داشت، به این وظیفه توظیف شده بود. ملاها همه پیراهن و تنبان دستار سفید در بر کرده بودند. در صحن مسجد و در بیرون مسجد هزارها نفر، پهلو به پهلو بدون کدام بستره و لحاف و دوشك دراز کشیده بودند و مست خواب بودند : سربازان آنها را از خواب بیدار می کردند، آنها حاضر نبودند که مسجد را ترك بگویند، ولی توسط قنداق تفنگ، مقاومت آنها از بین میرفت. به مشکل حاضر شدند که بطرف جاده، میوند، جائیکه سرویس ها جهت انتقال آنها حاضر بود، بروند. در اثنای حرکت، صفوف منظم یافتند، الله اکبر گویان راه میرفتند و شعار میدادند : مرگ بر کمونیستها، مرگ بر لنین، مرگ بر اعتمادی، سردار ولی و غیره. ما آنها را الی منطقه، "سراجی" در جاده، میوند بدرقه کردیم، با خشونت و زور حاضر شدند که در سرویس ها بنشینند و به جبر و عنف روانه، منازل خویش گردیدند. تعداد مجموعی آنها، بنابر تخمین من سه هزار نفر بود.

در سال ۱۹٦۹ دوره، دوازدهم ولسی جرگه به پایان رسید و انتخابات برای دوره، سیزدهم آغاز یافت. درین انتخابات روشنفکران و مشروطه خواهان ناکام مانده و در عوض محافظه کاران و متنفذین محلی در شورا اکثریت بزرگ را تشکیل دادند. از شهر کابل ببرك کارمل و از پغمان حفیظ الله امین به وکالت رسیدند. اعتمادی بار دیگر رأی اعتماد حاصل کرد. درین دوره نیز تظاهرات مزمن، برخوردها بین محصلین و پولیس، تصادمات میان سازمان های چپ و راست رخ داد که منجر به کشته شدن عده، از فعالان این جریانها و افراد پولیس گردید اعتمادی که مدتی مریضی روحی پیدا کرده بود، نتوانست بیشتر از آن در مقابل فشار و تهدید شورا و مخالفین خود دوام بیآورد و مجبور به استعفا گردید.

بعد از نامبرده، دوکتور عبدالظاهر مکلف به تشکیل کابینه شد، بنیان حکومت کوتاه وی را پرابلم لسان پشتو و فارسی، آمدن قحطی در مناطق شمال و شمال غرب افغانستان مانند غور، بادغیس، بدخشان و هزاره جات، برخورد غیر عاملانه‌ء وی با این مسئله و اختلافات نامبرده با وکلای شورا لرزانید و منجر به استعفی وی در ۲٤ سپتامبر ۱۹۷۲ شد. رقم مرگ و میر قحطی سال های ۷۱-۱۹۷۲ از پنجاه هزار نفر الی نیم ملیون نفر میرسید که بیشتر مناطق هزاره نشین را متأثرمیساخت. (۱)

محمد موسی شفیق آخرین صدراعظم دهه‌ء قانون اساسی و دموکراسی است. وی به سهولت رای اعتماد را از شوری بدست آورد، و وکلا را با خود ساخت. در دوره‌ء وی مسئله فروش آب هلمند به دولت ایران مشکلات زیادی را برای وی خلق کرد، و شخصیت او را در بین مردم و عوام الناس پائین آورد. اما موسی شفیق بسیار زرنگ بود و توانست با توضیح جنبه های مثبت قرارداد، اعضای شورا را قانع ساخته و قرارداد را از هردو مجلس بگذراند. موسی شفیق که در مصر تحصیل کرده بود از لحاظ مفکوره پیرو اخوان المسلمین بود، رهایی گلبدین حکمتیار و همرزمان اخوان وی از زندان، توسط موسی شفیق صورت گرفت. او دشمنی آشتی ناپذیری با چپی ها داشت. ولی از حمایت شخص پادشاه برخوردار بود و سعی داشت تا از مداخلات اعضای خانواده‌ء شاهی در امور مملکت جلوگیری کند.

کشککی درین مورد می نویسد (۲) : «... مداخله در امور حکومت از طرف خاندان شاهی یك اخلال و مانع عمده در کارهای کشور گردیده بود فراکسیون سردار عبدالولی درین خاندان فیصله کرده بود تا قدرت خود را بیشتر سازد. احساس ضد شفیق در میان اعضای خاندان سلطنت قوی و حاد شده بود.» کشککی ادامه میدهد که شفیق از قدرت و صلاحیتی که پادشاه به وی داده بود به حد اعظم استفاده کرد. بعضی از اعضای خاندان سلطنت و چپی ها از این انکشاف بهراس افتادند. آنها تبارز یك دوره‌ء جدید زعامت قاطع و مصمم را در جلو خود می دیدند که به تمنیات شان مبنی بر غصب قدرت آینده خاتمه میداد. محمد موسی شفیق به مسئله زبان خاتمه بخشید و قانون مامورین ملکی را تصویب کرد. موافقت پادشاه را مبنی بر انفاذ قوانین احزاب سیاسی، ولایت جرگه ها و بلدیه ها اخذ نمود ولی به نسبت سقوط حکومتش به انفاذ آن توفیق نیافت. او در نشرات رادیو افغانستان پنج بار آذان دادن را جا داد و امر کرد تا رستوران "شهر غلغله" که در مقابل مسجد جامع حاجی یعقوب قرار داشت بسته شود.

۱- جورج آرني، افغانستان گذرگاه کشورگشایان ص ٦٤.

۲- دهه‌ء قانون اساسی ص ۸۰-۸۱.

در تابستان سال ۱۹۷۳ شاه که از ناحیهء قرارداد آب هلمند اطمینان حاصل کرده بود برای استراحت به اروپا رفت و به اساس حکم قانون اساسی پسر ارشدش شهزاده احمد شاه نیابت او را به عهده گرفت. در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ کودتای سردار محمد داؤد، بساط سلطنت را پیچید و نظام جمهوری در کشور مستقر گردید.

- ۱۰ -

نکاتی چند در مورد وضع عمومی کشور در دههء مشروطیت:

اردو:

در دههء مشروطیت سردار عبدالولی اولاً بحیث رئیس ارکان قوایمرکز و بعداً قوماندان قوایمرکز با رتبهء برید جنرالی منحیث یگانه صاحب اختیار و مالك بلامنازع اردوی افغانستان تبارز کرد. در حالیکه ستر جنرال خان محمد خان در هر پنج کابینهء دورهء مشروطیت، پُست وزارت دفاع را در اختیار داشت ولی فاقد صلاحیتهای اجرائیوی بود. سردار عبدالولی در اولین سالهای قدرت خویش مخالفین خود را که هواخواهان محمد داود خان را در اردو تشکیل میدادند، از وظایف فعال گوشه ساخت و در عوض هواخواهان شاه و پدر خود شاه ولی خان را که منافع وی را در نظر داشتند در پستهای حساس قوماندانیت نصب و تعلیق نمود.

درینمورد کشککی می نویسد (۱) : « در مارچ ۱۹۶۳، سه روز بعد از اینکه محمد داؤد از صدارت استعفا کرد محمد ظاهر شاه یك محفل صاحبمنصبان عالیرتبه را دایر کرد. جنرال سید حسن که در آن وقت لوی درستیز بود، به صاحب منصبان این محفل گفت که پادشاه قوماندان عالی اردو میباشد. یعنی بیرون شدن محمد داؤد از نظام حکومت دارای اهمیتی برای اردو نمی باشد. به قول یك خبرنگار نیویارك تایمز "در آن وقت چندان تردیدی نبود که شهزاده 'محمد داؤد در اردو' حتی نسبت بخود پادشاه بالقوه یك شخصیت قوی تر بود" پادشاه و عبدالولی هر دو سعی بلیغ شانرا بخرج میدادند تا این قدرت را از محمد داؤد سلب کنند. بسی از شخصیتهای طرفدار محمد داؤد چون جنرال خان محمد خان مرستیال و سید حسن از وظایف شان سبکدوش شدند، برای دیگران وظایف غیر مهم داده شد. سردار عبدالولی بحیث جانشین محمد داؤد در اردو تبارز کرد. وی مخصوصاً بر صاحب منصبان ولایت پکتیا اعتماد می کرد .. ترفیعات در اردو همه بر اساس نظر و میل عبدالولی و شخصیتهای نزدیك به او صورت می گرفت. این نوع

۱- دههء قانون اساسی، ص ۱۶۰.

روشهای تبعیض سبب عدم رضایت میان افسران و ایجاد نفرت علیه دستگاه برسر اقتدار گردید...»

ولی این تنها نبود، سردار عبدالولی با ایجاد شبکهء وسیع جاسوسی و استخباراتی و دادن امتیازات مادی و معنوی به عمال خویش، نه تنها طرفداران محمد داؤد را مورد پیگرد قرار داده بود، بلکه فعالیتهای احزاب نیمه مخفی چپی را که از برکت قانون اساسی کشور در حالت علنی شدن بودند و روز تا روز نیرومند می گردیدند، تحت کنترول و تعقیب خویش قرار داده بود. رئیس اخذ خبر وزارت دفاع جنرال عبدالقادر و رئیس ضبط احوالات (ملکی) جنرال اسماعیل خان که در گذشته قوماندان پوهنځی پیاده حربی پوهنتون و از جملهء ارکانحربان ترکیه بود. ظاهراً با وی ولی در حقیقت بنفع داؤد خان فعال بودند. سردار عبدالولی شبکهء اطلاعاتی و جاسوسی خاص داشت که عمدتاً از هواخواهان وی تشکیل یافته بودند. از جملهء سرسپردگان و هواخواهان وی، شخصیت های آتی بیشتر معروف بودند : دگروال رحمت الله صافی [1]، دگروال ماما زرغون شاه، دگروال نواب خان معروف به "سوته"، جگرن مرزا محمد خان "شخلک"، جگرن شاه محمود، جنرال مرزا وزیر، خوازک خان زلی، عزیز خان زلی، علی احمد جلالی، لمری بریدمن عزیز الرحمن برادرزادهء عارف خان جنرال، دگرمن حبیب الله قوماندان قطعه پاراشوت، جگتورن شاه میرخان، جنرال عبدالعلی وردگ، جگرن عبدالرحیم وردگ، دگرمن جان نثار، عبدالحنان دگرمن، جگرن احمد منگل، تورن حسین منگل، لمری بریدمن عبدالله "سور" از فامیل سورجرنیل، شوکت لمری بریدمن، خان جان مقبل، جگرن حضرت از قوای ٤ زرهدار، جگرن عبدالباقی یاور شهزاده محمد نادر، تورن غلام فاروق حاجی، جگرن شمس الدین یاور پادشاه، فرهاد لبیب، عتیق الله لمری بریدمن یاور مذکور، لمری بریدمن محمد اسماعیل بریدمن قطعه انضباط، دگروال کوهات خان، عنایت مایار، تورن شیر محمد و غیره که نوشتن اسمای آنها لست عریض و طویلی را در بر می گیرد و از حوصلهء این کتاب خارج است. این ذوات و شخصیت های بالا را در اردو همه می شناختند و از آنها حساب می بردند. وظیفهء مشخص آنها تشخیص نمودن عناصر چپی و کشف نمودن اسرار و فعالیت های گستردهء سازمان های سیاسی چپ در اردوی افغانستان بود. هنگامیکه بعدها، منزل سردار عبدالولی در حادثهء کودتا تلاشی گردید،

۱- جنرال رحمت الله صافی در سال ۱۳۷٤، بعد از آنکه مقام معاونیت وزارت دفاع احمد شاه مسعود را به رسم اعتراض ترک گفت و از افغانستان خارج گردید، کتابی به نام «افغانستان جنگه تباه شو؟» در پشاور به چاپ رسانید. درین کتاب در بارهء شخصیت خویش افکار و نظریات ضد کمونیستی اش، ارتباط و وفاداری اش به سردار عبدالولی و خانوادهء شاهی، تائید نهضت طالبان و بعضی پیشنهادات در بارهء ساختمان و تشکیلات آینده اردوی افغانستان و وضع الجیش قطعات آن در آینده، ضرورت دوستی با پاکستان و ادامهء این دوستی مطالبی تحریر داشته است.

کتابچه های یادداشت وی بدست آمد. در آن یادداشت ها اسمای فعالین پرچمی ها در اردو مانند ذبیح الله زیارمل، عبدالعزیز عازم، گل آقا، نورالحق علومی، اسحق توخی، بسم الله «برادر میر اکبر خیبر» نورالله تالقانی، ذاکر، آصف الم و غیره درج شده بود در باره، تماس ها و فعالیت های «مشکوک» آنها علایم و اشارات استفهامیه بکار رفته بود.

سردار عبدالولی که مخالفت داؤد خان و هواخواهانش را با خود و پادشاه کاملاً احساس می کرد و از کودتای احتمالی داؤد خان نیز هراس داشت، به گروپ و فرکسیون خویش وظیفه، تعقیب و پیگرد هواخواهان محمد داؤد را در اردو نیز سپرده بود. نامبرده بخاطر سرکوب تظاهرات، اغتشاش ها و کودتا ها در مرکز (کابل) دست به تشکیل و ایجاد قطعاتیکه دارای مانور سریع و قابلیت حرکت عالی بودند زده، حربی پوهنتون را از بالاحصار به پلچرخی منتقل کرد و در بالاحصار که در یک کیلومتری ارگ شاهی فاصله داشت، قطعه ۴۴۴ کوماندو را که در رأس آن رحمت الله خان صافی قرارداشت ایجاد و مستقر ساخت. این قطعه دارای زرهپوش های سبک، تانکها و وسایط عالی مانور و حرکت بود و پرسونل آن خاصتاً افسران آن قطعه از جمله، پسران اعیان و نزدیکان، سردار عبدالولی انتخاب می گردیدند. تولی انضباط شهری قوایمرکز به همین منظور به قطعه انضباط شهری که دارای کندک های پیاده، زرهپوش و سواری بود، ارتقا پیدا کرد و در شیرپور جابجا گردید. قطعه پراشوت نیز جدیداً تشکیل و در شیرپور اخذ موقع کرد. بر علاوه گارد شاهی نیز از لحاظ سلاح، وسایط تخنیکی و تانکها تقویه گردید. افسران گارد شاهی، قطعه انضباط، کوماندو و پراشوت از طرف شخص سردار عبدالولی انتخاب می شدند. تعداد مجموعی پرسونل گارد شاهی در آن موقع به دو هزار نفر می رسید. بر علاوه در فرقه ۷ ریشخور، فرقه ۸ قرغه، قواهای ٤ و ۱۵ زرهدار، قوماندانی هوایی ومدافعه هوایی، قوتهای توپچی معمولاً با تجربه ترین و معتمدترین قوماندانان و جنرالان مقرر می گردیدند.

بعد از آنکه اولین هیأت نظامی اتحاد شوروی در سال ۱۹۵۹ بریاست جنرال شوروی در جنگ عمومی دوم مارشال "دی. دی سولوفسکی" به کابل رسید تا در مورد عصری ساختن ومجهز نمودن اردوی افغانستان به محمد داؤد کمک کند و مدت سه سال درین زمینه تلاش کرد، هیأت های نظامی زیادی به افغانستان خاصتاً در دهه، مشروطیت از اتحاد شوروی چه به شکل مخفیانه و چه به شکل علنی آمدند و رفتند. زیرا که به اساس فیصله، محمد داؤد خان اکنون سیستم تکتیکی اردوی افغانستان به اساس مودل شوروی تنظیم شده بود و سردار عبدالولی در برابر عمل انجام شده یی قرار گرفته بود. در یکی از این هیأت ها مارشال گریچکو وزیر دفاع اتحاد

شوروی بحیث رئیس هیأت شامل بود. هیأت در قصر چهلستون اقامت داشت و مدت دو هفته از قطعات و جزوتام های بزرگ اردوی افغانستان در مرکز و اطراف دیدن نمود، و همچنان از جریان یکی از تطبیقات های آتشدار غند پیاده بازدید بعمل آورد. من «نگارنده» و برید من جان محمد برای تأمین امنیت مارشال مذکور همراه با سربازان قطعه انضباط شهری قوایمرکز توظیف گردیدیم و در تمام این دید و بازدیدهای مارشال مذکور با قوماندانان، جنرالان اردوی افغانستان با وی همراه بودیم. مارشال مذکور کدام تغییرات برجسته یی را در تشکیلات اردوی افغانستان وارد ننمود ولی بعضی از جزوتام های تأميناتی بنابر توصیهء وی در تشکیل اردو گنجانیده شد. بعد از رفتن مارشال مذکور، یکبار دیگر سیل کمک های نظامی در افغانستان سرازیر گردید.

در دههء دیموکراسی، تعمیرات حربی پوهنتون، اکادمی تخنیك، ترمیم خانهء مرکزی اردو که توسط چکوسلواکیا اعمار می گردید به پایهء اکمال رسید، ترمیم خانهء مرکزی یکی از مجهزترین فابریکه های نظامی کشور بود که به سرعت جای فابریکه حربی قدیمی کابل را گرفته و توانایی آنرا داشت که احتیاج تمام قطعات اردو را ازلحاظ ترمیم وسط و اساسی تمام سیستم های تانك ها، زرهپوش ها، ماشین های محاربوی، موترها، توپ ها، ماشیندارها و اسلحهء پیاده در شرایط حضر و همچنان در زمان جنگ مرفوع نماید. جهت ترمیم طیارات و هلیکوپترها در میدان های هوایی شیندند و بگرام ورکشاپ های مجهز و عصری ترمیم طیاره به کمك متخصصین شوروی ساخته شد که قادر بودند موتور ساعت طیارات یا ریسورس آنها را بعد از کنترول و چك نمودن دقیق تمام سیستم های الکترونیکی و برقی آن تجدید نموده و به آنها اجازهء پرواز بدهند. در مواردیکه ترمیم اساسی ضرورت می بود، طیارات مذکور به اتحاد شوروی "شهر کیف" فرستاده می شدند.

تکمیل شفاخانهء مجهز چهارصد بستر اردو، در دورهء مشروطیت یکی دیگر از بزرگترین اقدامات در جهت تقویهء اردوی افغانستان در دههء دموکراسی شمرده می شود.. مخصوصاً در زمان جنگ رول و نقش آن در تداوی پرسونل اردو و ارتقاء سطح احضارات محاربوی اردوی افغانستان بسیار بارز و برجسته بود.

ایجاد لوای ۹۹ راکت، که دارای سیستم های راکت های ضد هوایی "پیچورا" و "دوینا" جهت ستر حریم هوایی کشور بود، و در قرغه وضع الجیش برای آن اعمار گردیده بود، از پیشرفت و مدرنیزه شدن اردوی افغانستان درین دهه نمایندگی می کند، اکمال میدان هوایی قندهار، ایجاد مفرزه ها و غندهای هوایی در قندهار، مزارشریف انکشاف وتوسعهء تأسیسات هوایی درین میدان ها، که در آنجا عده زیادی از پیلوتان و تخنیکران در داخل کشور به تعلیم و تربیه و

تمرینات پیلوتی میپرداختند. همچنان انکشاف پوهنحی هوایی به پوهنتون مستقل هوایی در خواجه رواش کابل در اقدامات نظامی این دوره شامل می گردد.

اکنون در اردوی افغانستان بر علاوه، تانکهای T-34، تانکهای T-54، T-54A، T-55 عرض اندام کرده و در ترکیب و لواهای زرهدار در پلچرخی که نمبر های ٤ و ١٥ را دارا بوده و در جنب یکدیگر موقعیت داشتند، متمرکز گردیده بود و تانکهای T-34 به کندك های تانك فرقه های تیپ B تقسیم شده بود. در ترکیب فرقه های تیپ A غندهای مکانیزه بوجود آمد که دارای زرهپوش های ب. ت. ار. ٤٠ "БТР-40" ب، ت، ار ١٥٢ "БТР-152" بیردیم و زرهپوش های جدید "شصت پی بی" (60 ПБ) بودند، ایجاد این غند ها و کندك های تانك در فرقه ها، قدرت مانور و آتش فرقه ها را بالا میبرد و فرقه بحیث یك جزوتام بزرگ مستقلانه وظایف خویش را پیش برده می توانست.

جهت سوق و اداره، اردو، وسایط و تخنیك جدید مخابره خریداری شده بود. غند ٥٢ مخابره، ستر درستیز بحیث ارگان تأمین ارتباط قوماندانی اعلی و وزارت دفاع با تمام قطعات و جزوتامهای بزرگ اردو عرض اندام کرده بود. قوماندان قطعات با استفاده از وسایل مذکور می توانستند در اثنای محاربه قطعات و جزوتامهای خود را تا سطح (تولی پیاده و بطریه توپچی) سوق و اداره کنند، و همچنان با دستگاه های دارای طاقت بالاتر با مراکز فرماندهی خویش در ارتباط باشند. تشریك مساعی قطعات زمینی و قوتهای هوایی از طریق بیسیم ها دارای طاقت های عالی اجرا می شد در طول این سال ها میزان کمك های نظامی اتحاد شوروی به افغانستان بالغ بر یکهزار ملیون دالر می گردید. به تخمین منابع امریکایی از سال ١٩٦٥ الی ١٩٧٨ میزان این کمك ها به ١٢٥٠ ملیون دالر امریکایی رسیده بود. در حالیکه درین بخش "نظامی" از امریکا و دول غربی هیچگونه کمکی به اردوی افغانستان صورت نگرفته بود.

نخستین گروپ افغانها برای فراگیری تحصیلات نظامی در پوهنتون ها و اکادمی های نظامی اتحاد شوروی در سال ١٩٦٠ به آن کشور اعزام گردیدند. که تعداد مجموعی آنها [1] تا سال ١٩٧٩ به ٣٧٢٥ نفر میرسید. در حالیکه رقم محصلین نظامی را در امریکا ٤٨٧ نفر تشکیل میداد. جورج آرنی می نویسد که «بین سالهای ١٩٥٦ و ١٩٧٧ تقریباً ثلث افسران افغانی در اتحاد شوروی آموزش دیدند.» [2] اما این ادعا کاملاً از حقیقت بدور است. زیرا که تعداد افسران اردوی افغانستان در آن سالها اقلاً به بیست و پنجهزار نفر بالغ می گردید و تا جائیکه

١- افغانستان و اتحاد شوروی، هانری براداشر، صفحه ١٦.

٢- افغانستان گذرگاه کشور گشایان. ص. ٤٠

نگارنده بخاطر دارم، رفتن جهت تحصیل به ممالك خارجی و از جمله اتحاد شوروی کار ساده یی نبود. کاندید رفتن به شوروی، بائیست ده ها امتحان رامی گذرانید تا بالاخره مؤفق می شد. عموماً افسران انگشت شماری از قطعات زمینی مؤفق به رفتن خارج می گردیدند. معمولاً نخبه گان از حربی پوهنتون و مؤسسات علمی عسکری و یا از قوای هوایی افغانستان مؤفق به تحصیل درخارج می شدند. معیارهای زیادی برای رفتن بخارج طرح و تصویب کرده بودند، مانند سجل مساعد، فقدان نظریات و افکار مترقی، گذشتاندن مؤفقانه امتحان کانکور، و سن که نباید از ۳۵ سالگی تجاوز می کرد. ولی اینها تنها نبود، تعلقات قومی و ملی رول بارزی داشت. که معمولاً پشتو زبانها و به صورت اخص مردم پکتیا، بنابر سیاست سردار عبدالولی چانس رفتن میبافتند. بر علاوه واسطه و وسیله، اعمال نفوذ و رشوه نیز نقش بارزی را در رفتن به تحصیل بازی می کرد.

محصلین نظامی در اکادمی های شوروی بر علاوه، فراگیری علوم نظامی، به فراگیری مضامین سیاسی مانند مبانی فلسفه، مارکسیزم، لیننیزم و جهان بینی علمی بحیث یك مضمون مستقل می پرداختند و تاریخ حرب عمومی دوم جهان و غلبه بالای فاشیزم هیتلری تدریس می گردید. لکچرهای متعددی در باره، برتری سیستم شوروی نسبت به نظام سرمایه داری داده می شد و محصلین گاهگاهی جهت سیر علمی به موزیم ها، فابریکه ها و تأسیسات صنعتی برده می شدند و به آنها مزایای سوسیالیزم به نمایش گذارده می شد. این ادعا که محصلین مذکور به جبر و عنف از طرف کا. جی. بی استخدام می شدند کاملاً نادرست است. اما همانطوریکه سازمان استخباراتی امریکا سی. آی. ای شخص مطلوب خود را از میان محصلین ملکی ونظامی با دادن امتیازات خاصی پیدا می کرد. کی. جی. بی هم چنین اشخاص را می جست و بعد از ده ها امتحان، نامبرده را به عضویت خویش می پذیرفت، و چنین اشخاص در میان محصلین اندك بودند.

فراگیری فلسفه، مارکسیزم، لیننزم در اتحاد شوروی به معنی کمونیست شدن شخص تلقی نمی گردید. فقط عده، محدودی از افسران تحت تأثیر قرار می گرفتند. زیرا که هضم این فلسفه مشکل بود و فراگرفتن آن در هفته، یك ساعت "درسی" نا ممکن. تشبثات شخصی افسران در هنگام فراغت موجب فراگیری این علوم می شد نه توسل به زور و فشار، که بعضی از مؤرخین با تعصب در مورد قلمفرسایی کرده اند.

اما بدون شك، هر محصلی که چه از شوروی، چه از امریکا و چه از هند و یا ترکیه باز می گشت، طرز تفکر و جهان بینی اش تغییر مییافت و با دید نوین نسبت به وقایع و حوادث پیرامون وطن خویش می نگریست.

فعالیت سیاسی در اردو،

به صورت فعال در دوره‌ء دیموکراسی آغاز گردید. اکثر افسران اردو نظام سلطنتی را بحیث مظهر بیعدالتی اجتماعی میدانستند و نسبت به شاه و مخصوصاً سردار عبدالولی ذهنیت خوب نداشتند، این احساس بیشتر از سیاست تبعیضی سردار عبدالولی منشأ می گرفت که به مرور ایام باعث تولید عقده های بزرگی در روح و روان افسران جوان می گردید. از طرف دیگر آموزش اندیشه های نوین عصر، رشد سریع جامعه، آزادی های سال های مشروطیت، بوجود آمدن جریانهای چپی و مترقی و رادیکال های اسلامی جراید آزاد از یکطرف و از طرف دیگر لغو سیستم ها و نظام های سلطنتی و شاهی آزادی کشور های مستعمره و صدا و سیمای دموکراسی در جهان و صادر شدن سیل اندیشه ها و افکار نوین از خارج درکشور، باعث گردید که افسران اردو به سیاست تمایل پیدا کنند.

قبل از ایجاد حزب دیموکراتیک خلق افغانستان و جریانهای سیاسی دیگر، حلقات کوچك و انگشت شمار روشنفکری در اردو وجود داشت که به صورت بسیار مخفیانه و با ترس از پیگرد و تعقیب، فعالیتهای مستقلانه و غیر مسئولانه را به پیش می بردند، این فعالیتها به مبادله کتاب، روزنامه و جراید و بحث و تبادل افکار مربوط می شد و در آن موقع خصوصیت فعالیتهای سازمان داده شده را نداشت. بعد از ایجاد حزب د. خ. ا. و نشر جریده‌ء خلق، اولین هسته های مخفی حزبی در اردوی افغانستان گذاشته شد، میر اکبر خیبر که خود یك فرد نظامی بود ولی از جمله‌ء ایدئولوگ های برجسته‌ء مارکسیزم لینینیزم در افغانستان شمرده می شد، مسئولیت ترتیب و تنظیم بخش نظامی حزب د.خ. ا. را داشت و بعد از انشعاب حزب، به دو بخش پرچم و خلق، در رأس بخش نظامی پرچم قرار گرفت. مسئولیت بخش نظامی خلق بعد از انشعاب و شهرت یافتن حفیظ الله امین بدوش وی گذارده شد. تا جائیکه من میدانم در جناح پرچم، بعدها، نوراحمد نور، عبدالوکیل، ذبیح الله زیارمل، گل آقا، مسئولین نظامی را تشکیل میدادند، سازمان مخفی نظامی حزبی در اردو، الی پیروزی کودتای ۷ ثور به شکل حوزه های در الی سه نفری کاملاً مخفی عرض اندام کرد، که معمولاً جلسات خویش را خارج از قطعه و جزوتام عسکری، در منازل یکدیگر، در کافه ها، رستورانت و غیره تشکیل میدادند و از همدیگر بازدید بعمل میآوردند. یکی از این سه نفر با مقامات بالایی نظامی حزب ارتباط داشت و دستورات حزبی را به دو نفر دیگر میرسانید. حوزه های حزبی از وجود همدیگر بی اطلاع بودند و اکثراً بجز از عضو رابط، مقام بالایی را کسی نمی شناخت، پذیرش در حزب، بعد از مدت ها مطالعه و امتحان کاندید صورت می گرفت و کاندید بعد از گذرانیدن دوره‌ء آزمایشی

حزب، به عضویت حزب پذیرفته می شد، و در حوزه های حزبی در مدت شش ماه "دوره‌ء آزمایشی" عضو حزب، اساسنامه‌ء حزب ومرام نامه‌ء آن را میآموخت و با آثار و مبانی فلسفه‌ء مارکسیزم لیننیزم آشنا می شد. جریانهای سیاسی دیگر نیز اعم از چپ و راست افراطی در سالهای دموکراسی، سعی کردند در درون اردو نفوذ کنند و سازمان های مخفی خویش را بوجود آورند. رادیکال های اسلامی بنام مبارزه با کمونیزم و الحاد، تصفیه مذهب از ارزشهای ماتریالیستی و فعالیتهای مربوط به آن را در اردو تبلیغ می کردند و ضدیت آشکار خود را با مظاهر تمدن مانند سینما، رفع حجاب، مود و فیشن و رستورانت های رنگارنگ در شهر کابل بروز می دادند. جلب و جذب آنها، شعله‌ء جاوید، افغان ملت بعد از حزب دموکراتیك خلق افغانستان، نسبت به سایر جریانهای سیاسی مانند مساوات، حزب وحدت یا زرنگار و غیره بیشتر بود.

بدینسان، اردو، در دهه‌ء دموکراسی آماج افکار گوناگون و عقاید مختلف سیاسی قرارگرفت و برای اولین بار در تاریخ افغانستان، نظامیان به صورت کتلوی با سیاست آشنا شدند و در حوادث بعدی در کشور نقش قاطع و تعیین کننده را بازی نمودند.

مختصری در مورد وضع اقتصادی کشور درین مدت:

در بخش اقتصادی سیاست حکومت ها را روش پلان گذاری و اقتصاد رهبری شده که از دوران صدارت محمد داؤد بمیراث مانده بود، تشکیل میداد، سهمگیری سرمایه داری خصوصی در آن اندك وکم فروغ بود. زیرا که در طول تمام این سالها صرف فابریکه‌ء نساجی گلبهار به کار آغاز کرده بود و کدام دستگاه صنعتی عمده‌ء دیگر بنابر عدم تشبث بانك ملی تأسیس نشده بود. در بخش دولتی در پلان های اول و دوم اقتصادی قسمت بزرگ منابع مالی، در طرح های زیربنایی مانند سرك سازی، تولید برق و آبیاری بکار رفته بود. در زمینه‌ء تولیدات زراعتی بنابر استعمال کودکیمیاوی و تخمانه‌ء بهتر و بهبود شبکه‌ء آبیاری در بعضی از نقاط کشور محصول غله افزایش یافته بود. در بخش صنایع نیز اقدامات حکومت ها در قسمت ایجاد صنایع سبك مانند پارچه جات و اشیای پلاستیکی به چشم میخورد. از قروض اتحاد شوروی که بالغ به ۵۷۲ میلیون دالر امریکایی و کمك بلاعوض آن بالغ به یك صد میلیون دالر امریکایی میشد (بدون کمك های نظامی آنکشور) در تعمیر سیلو ها، میدان های هوایی بگرام و خواجه رواش، سرك های شیرخان بندر، کابل، پلخمری، مزار شریف، هرات، قندهار، پروژه آبیاری ننگرهار بند آبیاری سرده، دستگاه بند برق نغلو و درونته، فابریکه خانه سازی کابل، پلیتخنیك کابل،

تخنیکم های کابل و مزار شریف، دستگاه دوم برق پلخمری، تفحص و استخراج نفت و گاز شبرغان، پایپ لاین و انتقال گاز، تعمیر تانکهای ذخیرهء پترول استفاده بعمل آمد.

از مدرك قروض امریکا (۹۹۲ ملیون دالر) وکمك بلاعوض آن (۳۱۳ ملیون دالر) عمدتاً در طرح آبیاری وادی هیرمند و ارغنداب، برق کجکی، گرشك، سرك کابل قندهار، قندهار سپین بولدك، هرات اسلام قلعه استفاده بعمل آمد. قروض آلمان غرب الی سال ۱۹۷۳ به اندازهء دوصد ملیون دالر و کمك بلاعوض آن ۳۱ ملیون دالر امریکایی بود که در طرح پروژهء جنگل داری در ولایت پکتیا بمصرف رسید و همچنان برای انکشاف ستیشن های رادیو، مخابرات، تجهیزات و تربیه پولیس، پلان گذاری، معارف و پروژه برق ماهی پر مصرف شد. در نتیجهء این کمك ها، چهرهء شهرکابل و شهرهای عمدهء کشور تغییر یافت و در آن ها ساختمان های بلند منزل، مؤسسات دولتی فابریکات، سینماها، هوتل ها، مغـازه ها و سرك های اسفلت، برق و تیلفون و آب آشامیدنی صحـی، سرویـس های یکی پس از دیگری پدید آمد و مورد استفاده قرار گرفت.

در عرصهء سیاست خارجی درین دههء با وصف سرد نگهداشته شدن مسئلهء پشتونستان، اختلافات اساسی با پاکستان حل نگردید و مسئلهء خط دیورند و تقسیم قبایل آنطرف و اینطرف آن خط کذایی روابط دوکشور را همچنان در فضای شك و بی اعتمادی متقابل نگهداشته بود. روابط با ایران بخاطر مسئله آب هلمند، تا دوران حکومت شفیق حل نشده بود و حکومات نتوانستند، قناعت امریکایی یا دول غربی را جهت جلب کمك های اقتصادی و نظامی آنها فراهم سازند. بر عکس وابستگی اقتصادی و نظامی افغانستان را با اتحاد شورروی و کشورهای سوسیالستی بیشتر ساختند.

احزاب سیاسی :

در دههء مشروطیت، با وجود فقدان قانون احزاب سیاسی و استنکاف پادشاه از توشیح این قانون، احزاب و جریانهای متعدد سیاسی یکی پی دیگری بوجود آمدند و به شکل نیمه مخفی و حتی علنی به فعالیت های سیاسی و سازمانی دست زدند. تمام این احزاب و جریانهای سیاسی، بجز از حزب اتحاد ملی، با رژیم سلطنتی به مخالفت پرداختند، اما در پیشاپیش همهء آنها حزب د. خ. ا. وجریانهای چپی قرارداشت. این احزاب و جریانهای سیاسی مختصراً معرفی می شوند :

حزب دیوکراتیك خلق افغانستان که مختصراً در مورد آن صحبت کردیم و در بحث های آینده در بارهء رول و نقش آن در جامعهء افغانی مکرراً و به تفصیل خواهیم نوشت. ولی عجالتاً باید ذکر کرد که این حزب در ماه جولای ۱۹۶۷ به دو جناح خلق و پرچم منشعب گردید، که هر کدام

کمیتهء مرکزی، برنامه عمل و اساسنامهء جداگانه برای خود ساختند با جدا شدن طاهر بدخشی از رهبری پرچمی ها، یکسالی بعد از انشعاب اول ح. د. خ. ا. شاخهء دیگری بنام "محفل انتظار" بوجود آمد که بعد ها نام "ستم ملی" از طرف مخالفین آن، بر آن گذارده شد.

شعلهء جاوید نشریهء حزب دیموکراتیک نوین و یا سازمان جوانان مترقی (س. ج. م) بود که از اپریل ۱۹۶۸ الی جولای ۱۹۶۹ به نشر می رسید. بنیاد گذار اصلی حزب که در جامعه به نام شعلهء جاوید یاد می گردید و هواخواهان و اعضای آنرا شعله یی ها یاد می شدند، دکتر عبدالرحیم محمودی برادر مرحوم عبدالرحمن محمودی انقلابی و روشنفکر شهیر وهمرزم مرحوم غبار می باشد. در معرفی این جریان سیاسی تند رو چپی خط پیکنگ، در کتاب به نام (۱) "شناسنامهء احزاب و جریانات سیاسی افغانستان" تألیف بصیر احمد دولت آبادی چنین میخوانیم:

«معرفی این حزب را از نشریهء مشعل رهایی "سازمان رهایی افغانستان" انتخاب کردیم که چنین نگاشته است : ... پس از علنی شدن اختلافات جنبش بین المللی (۱۹۶۳م) و تأسیس باند "دموکراتیک خلق" نخستین هسته "سازمان جوانان مترقی" در برابر رویزیونیزم معاصر و تزارهای آن موضع گرفت و جلب برخی از روشنفکران چپ و بقایای "ندای خلق" در میزان ۱۳۴۴، س. ج. م. را بنیان گذاشتند. همزمان با اعلام دموکراسی در سال ۱۳۴۲ پلمیک جنبش بین المللی کارگری علنی گردید. در زمستان ۱۳۴۳ تقریباً اکثریت روشنفکران محافل سیاسی تمایل به چپ به مشی رویزیونیستی گرائیده بودند. در همین سال باند "دموکراتیک خلق" ایجاد شد و در انتخابات سال ۱۳۴۴ شرکت کرد و نمایندگانی به پارلمان فرستاد و در بهارسال ۱۳۴۵ با بیرون دادن جریدهء خلق رویزیونیسم را به طور سیستماتیک ارائه کرد. علت پیوستن روشنفکران را به باند نامبرده باید در عقب ماندگی فرهنگی سیاسی استبداد شرقی هیئت حاکمه در نخستین بر آمد های سیاسی ضد رژیمی به وسیلهء رویزیونیتها، آنهم زیر نام سوسیالیزم علمي و با سؤ استفاده از اعتبار گذشته کشور شورا ها و همچنین باید در نطفه ای بودن جنبش مارکسیستی کشور دید. متقابلاً روشنفکران انقلابی در برابر رویزیونیسم شوروی موضع گرفتند، دست به افشای باند "دیموکراتیک خلق" در میان حلقه های محدود روشنفکری زدند و در خزان ۱۳۴۴ در جریان این مبارزه (س.ج.م.) را بنیاد گذاشتند و مبارزهء خود را چنان سازمان دادند که «... مبارزه علیه رویزیونیسم معاصر در محراق همهء آنها قرارداشت».

اوج گیری جنبش روشنفکری خردهء بورژوایی علیه رژیم به مثابه واقعیت اجتماعی، سیاسی

۱- شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، تألیف بصیر احمد دولت آبادی. چاپ اول زمستان ۱۳۷۱ چاپ قم، فروردین صفحات ۲۸۹-۲۹۱.

موجود تأثیر عمیقی در مشی، راه و بنا، شکل گیری و تکامل فعالیت عملی (س. ج.م). و جریان شعله جاوید تحت رهبری آن بجا گذاشت. س. ج. م که بر اساسات محکم تیوریك سیاسی و سازمانی بنا شده بود تا این جریان را تابع مشی و راه مارکسیستی خود سازد، بعکس خود تحت تأثیر آن قرار گرفت و به مثابه سازمان تنظیم فعالیتهای انقلابی روشنفکری و علنی در آمد، به جای پهن ساختن ریشه در عمق، در سطح گسترش یافت. بخصوص آنکه باند دموکراتیك خلق با انتشار جریده خلق در سال ۱۳٤۵ و "پرچم" در سال ۱۳٤۶ جمعیت زیاد روشنفکران را در راه رفرمیستی و رویزیونیستی بسیج کرده بودند.

متقابلاً س. ج. م. در جهت مخالفت و افشای آن به طور پراگنده در فعالیت های علنی و روشنفکری شرکت ورزید تا اینکه در سال ۱۳٤۷ امتیاز هفته نامه شعله جاوید را بدست آورد.

شعله جاوید که تحت رهبری س. ج. م انتشار یافت باردتزهای رویزیونیستی خلق و پرچم و افشای فعالیتهای اعتصاب شکنانه و ضد انقلابی آنها به تبلیغ م. ل اندیشه مائوسته دون طی مبارزه علیه روند رویزیونیسم و رفرمیسم و دفاع از انقلاب قهری پرداخت که به این صورت نقش مهم تاریخی را در جنبش انقلابی و مارکسیستی کشور ایفا کرد و از لحاظ ایدئولوژی راه را برای مارکسیسم و گسترش بعدی آن در جامعه ما باز کرد.

"س. ج.م." قادر نشد در جریان مرز بندی با رویزیونیسم مسایل حاد جنبش مارکسیستی را از لحاظ تئوریك و سیاسی روشن سازد، و مطابق نقشهء دقیق برای یك مدت طولانی فعالیت خود را معین نماید، خصلت و چگونگی پروسه ایجاد حزب را از لحاظ تئوریك و سیاسی روشن کند و عملاً در راه ایجاد حزب بکوشد. موضع، سیاست و تاکتیك های خود را در قبال مسایل اساسی جنبش ارائه دارد.

"س.ج.م." پس از توقیف "شعله جاوید" نتوانست مبارزات ایدئولوژیك منظم و سازمان یافته را علیه رویزیونیزم معاصر در جامعه به پیش برده و مارکسیزم را میان روشنفکران هرچه بیشتر و عمیقتر تبلیغ کند. س.ج.م. همچنین در زمینه های تشکیلاتی قادر نشد سازمان را به سازمان هرچه پنهان تر پر شاخه تر و به یك سازمان انقلابی حرفه ای تکامل دهد، تا بتواند سازمان اداره کار در جنبش باشد.

بنابر عوامل بالا، تضاد های نهفته در سازمان و جریان در سال ۱۳٤۹ طی انشعاباتی نخستین تبارز خود را یافت. انشعابیون با ارائه نظریات و انتشار "پس منظر تاریخی" قادر نشدند اشتباهات سازمان، جریان و علل اساسی آنرا بر همگان از طریق یك مبارزه سالم بر ملاساخته و آلترناتیوی به جنبش ارائه دهند...»

این حزب، همانطوریکه خود اعتراف می کنند، بیشتر از هر حزب دیگر دچار انشعاب

گردیده و به نام های گوناگونی در اروپا، هند و کویته، پاکستان فعالیت می نماید. مدتی تصور می شد که رهبری شعله، جاوید را عثمان "لندی" استاد فاکولته، ساتنس پوهنتون کابل بعهده دارد. در سال ۱۹۷۸ ادعا گردید که مجید کلکانی رهبر این حزب است و همچنان دکتر فیض که رهبری سازمان رهایی افغانستان منشعب شده از شعله، جاوید را بعهده دارد از فعالین بنام این حزب میتوان از دوکتور عبدالرحیم محمودی، دوکتور عبدالهادی محمودی، محمد عثمان لندی، صادق یاری، اکرم یاری، عبدالله رستاخیز، مجیب، عبید، نسیم ولد سیف الدین، لیلاقیض، سید عبدالحفیظ، مینا و لطیف محمودی یاد نمود.

در داخل کشور حزب مذکور در میان هموطنان هزاره، خاصتاً قشر روشنفکر آن نفوذ نمود و همچنان در هرات وکوهدامن طرفداران و هواخواهان زیادی داشت.

حزب مذکور آمریکایی ها و غربی ها را "امپریالیستها" و روس ها را "رویزیونیست" میخواند و از نهضت های آزادی بخش جهان حمایت می کرد به تقبیح مفکوره، زیست باهمی می پرداخت و سقوط رژیم های سلطنتی را از طریق توسل به زور و اسلحه، گرم تقاضا می کرد و معتقد بود که انقلاب های اجتماعی باید قهر آمیز باشد آنها خشونت، مجادله، غضب آلود و مظاهرات تشدد آمیز را علیه رژیم ها توصیه می کردند و از اعتصاب های ضد دولتی حمایت می نمودند، مبارزات پارلمانی و مسالمت آمیز در نظر آنها محکوم بود، می گفتند که انقلاب باید از دهات آغاز و به شهرها راه یابد. آنها را پیروان مائوتسه دون و خط فکری شانرا مائوئیزم می شمردند، برخی از آنها حتی چین را نیز کوبیدند و طرفدار انور خواجه رهبر مارکسیست های آلبانی بودند.

حزب مذکور، احزاب چپی، خاصتاً پرچم را متهم به تجدید نظر طلبی در اساسات عمده، کمونیزم می کرد و می نوشت «پرچم پر از پروپاگند دروغین است و تا گلویش در لجن زار تجدید طلبی غرق می باشد» و کارمل جواب می داد : «یك موضوع عمده، اختلاف میان پرچمی ها و چپی ها که با طریقه های طفلانه، خود همواره علیه پرچم شعله ور اند، مخالفت در باره، نحوه، مجادلات انقلابی است. چپی ها در تحت شرایط فعلی، نه تنها با مجادله، مضحك غضب آلود انقلابی سر بالا کرده اند و این کار را یگانه شعار خود گردانیده اند، بلکه موضوع را به چنان شکل طفلانه عرضه میدارند که طبق آن، اطفال مکاتب و محصلان پوهنتون را مجبور میسازند، تا شعار بدهند که تظاهرات شان تشدد آمیز است، در حالیکه حتی یك طفل مکتب هم میداند که این نوع مبارزه که حالا در افغانستان صورت می گیرد یکنوع مجادله، مسالمت آمیز بحساب میرود. یقیناً برای این شعله وران جنگجو و پر تشدد مضحك می باشد که ادعا کنند که دادن

شعارهای قهرآلود، بالا کشیدن ابروها، اعصاب خرابی و دشنام دادن در هنگام مظاهرات روزمره حکم یکنوع انقلاب تشدد آمیز را دارد.»

شعله یی ها سازمان نظامی خویش را داشتند ولی آنها در جهت جلب وجلب افسران وسربازان اردو و پولیس نسبت به حزب دیموکراتیک خلق افغانستان توفیق کمتری داشتند.

صدای عوام : نام جریده، حزبی بنام "جمعیت عوام" بود که از ماه مارچ الی جون ۱۹۶۸در کابل به نشر می رسید. رهبر این حزب عبدالکریم فرزان بود. حزب مذکور کدام برنامه و پروگرام مشخصی نداشته، در بین مذهب و اصلاحات مترقی درگیر مانده بود و طرفدار ریفورم های سطحی بود از جمله، فعالین این حزب معصومه عصمتی وردگ و شوهرش عبدالقیوم وردك و ذبیح الله عصمتی را میتوان نام گرفت. این حزب در سطح قوای مسلح آن وقت کدام نام و نشانی نداشت و متأسفانه کادرها و فعالین نظامی حزب مذکور را نگارنده نمی شناخت.

افغان ملت : رهبر این حزب انجنیر غلام محمد فرهاد از تحصیل یافتگان آلمان غرب بود که مدتی عهده، ریاست بلدیه کابل را بعهده داشت و خدمات زیادی در عرصه، تغییر چهره و سیمای کابل انجام داد و بعدها وکیل دوره، دوازدهم شورای ملی گردید که به حزب خویش نام "افغان سوسیال دموکرات" را داد و جریده، افغان ملت را با مرام ملیت خواهی قومی پشتون در داخل و ادعای سرحدات سابق افغانستان در خارج نشر کرد. بعدها این حزب در بین مردم به نام افغان ملت مشهور گردید.

معتقدات سیاسی افغان ملت بر اساس روحیه، ناسیونالیزم تعصب آمیز، استوار بود و پروگرام های اقتصادی آن بر مبنی موازین سوسیالیزم پی ریزی گردیده بود. آنها در مورد مسئله، پشتونستان بیشتر از هرکس دیگر ابراز احساسات می کردند و به زودی مردم آنها را به داشتن اندیشه های نژاد سالاری و داشتن تعصبات قومی و زبانی متهم کردند.

افغان ملت نیز دچار انشعاب گردیده و به سه شاخه، ملت، سوسیال دموکرات و افغان ملت تقسیم شدند و بعدها به شاخه های بیشتری منشعب گردید که یکی از این شاخه ها بنام حزب ملی و مترقی افغان ملت یاد می شود.

تعداد زیادی از اعضای این حزب بعدها به حزب حاکم دیموکراتیک خلق افغانستان پیوستند و پروگرام های سیاسی و اقتصادی حزب حاکم را پذیرا شدند.

افغان ملت در اردو نیز رخنه کرده بود و بعد از کودتای ثور شکل زیر زمینی را اختیار نموده و بعضی از عناصر آن با رژیم جدید به مبارزه پرداختند.

بصیر احمد دولت آبادی می نویسد : (۱) «... صاحب منصبان و خورد ضابطان وابسته و متمایل به این حزب در اکثر قیام های نظامی این دوره بخصوص در قیام فرقه ۷ ریشخور و حرکت فرقه جلال آباد به شکل انفرادی و دسته جمعی، اما با حفظ استقلال سازمانی خود شرکت نمودند، به اثر این اقدامات دولت در ماه میزان غلام محمد فرهاد رهبر حزب را با عده‌ء دیگری از سران گرفتار نمود و مؤسسین حزب را مورد تعقیب قرار داد.» از جمله‌ء فعالین این حزب در اردو می توان از عبدالقادر میاخیل، میر احمد شاه، عبدالواسع روئین، غلام نبی و غیره یاد کرد.

مساوات صرف در هنگام صدارت محمد هاشم میوندوال چند نفر هوا خواه محدود در اردو داشت و آن ها چون در کادرهای عالیرتبه‌ء نظامی مصروف خدمت بودند، نتوانستند با افسران جوان جوشش و آمیزش پیدا کنند.

محفل انتظار : یکسال بعد از انشعاب اول ح.د.خ.ا. محمد طاهر بدخشی با همراهانش بنابر موجودیت حفیظ الله امین و بالا کشیدنش به سطح رهبری جناح خلق از طرف نورمحمد تره کی جدا شدند و با طرح مسئله ملی در کشور کثیر الملهء افغانستان شاخه‌ء دیگری را بنام "محفل انتظار" ایجاد نمودند. ظهورالله "ظهوری" یکتن از اعضای کادر رهبری این حزب، در نامه‌ء به نگارنده در باره‌ء اهداف و نقاط نظر این حزب چنین توضیح داد (۲) : «... این شاخه معتقد بودند که در افغانستان افزون بر تضاد طبقاتی، تضاد ملی نیز وجود دارد، ملت برادر پشتون که پس از احمد شاه ابدالی ۱۷٤۷ م تاج و تخت کشور را تصاحب نموده است به ملت حاکم تبدیل شده و صاحب امتیازاتی چند گردیده است. از پرداخت مالیه معاف است، خدمت عسکری انجام نمیدهد، کرسی های بالای دولتی را انحصار کرده، بورس های خارج را قبضه نموده، امکانات وسیع اقتصادی به شمول زمین های زراعتی، تسهیلات تجارتی و صنعتی را به اختیار گرفته است و غیره. بدین ترتیب ملیتهای غیر پشتون که از این همه امتیازات محروم اند از دو، ستم رنج می کشند. یکی ستم طبقاتی و دیگری ستم ملی. بنابرین کانون خیزش قیامهای انقلابی به درجه اول مناطق ملت های غیر حاکم میباشد که باید کار تهیج و سازماندهی مردم در آنجاها متمرکز شود.

با این تحلیل متعصبینی چون افغان ملتی ها و شوونیستهای مختلف نام "ستم ملی" را بر همراهان طاهربدخشی بر چسپ زدند و وسیعاً آنرا تبلیغ نمودند. بعدها این محفل انتظار به دو شاخه‌ء دیگر جدا شد که یکی به نام سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان به مخفف (سازا) و دیگری به نام سازمان فداییان زحمتکش افغانستان به مخفف (سفزا) که دومی با پیوستنش در

۱- شناسنامه‌ء احزاب و جریانات سیاسی افغانستان صفحه ۱۱۵.

۲- نامه‌ء مورخ ۲٤ جون ۱۹۹۵ ظهورالله ظهوری به نگارنده در شهر تاشکند.

سال ۱۳٦۰ هـ ش به حزب حاکم در آن منحل گردید و اولی تا آخرین روزهای پیروزی مجاهدین موجود بود." حزب مذکور نیز در بین افسران و سربازان صفحات شمال نفوذ کرده بود.

همزمان با احزاب بالای چپی و میانه رو، رادیکالیزم اسلامی یا بنیادگرایی اسلامی، یکی از ایدئولوژی هایی بود که در پوهنتون کابل راهش را گشود و جمعیت "جوانان مسلمان" را که در شهر کابل به نام اخوان المسلمین شهرت یافتند تحت رهبری غلام محمد نیازی استاد فاکولتهء شرعیات پوهنتون کابل، اساس گذاردند. در بارهء علل و عوامل زایش و پیدایش این حزب که بعدها به شاخه ها و احزاب متعددی تبدیل گردید و جنبش مقاومت مردم افغانستان را در برابر قشون سرخ رهبری می کردند. در مباحث بعدی این نوشته ها، با تفصیل بیشتر روشنی انداخته شده است. در اینجا همینقدر یادآور می شوم که در دههء مشروطیت این حزب ایجاد گردید و در سال ۱۹٦۵ م بخش نظامی سازمان جوانان مسلمان را ایجاد کردند که در اردو در ابتدا طرفداران چندانی در بین افسران جوان نداشتند و بخش نظامی آنرا گلبدین حکمتیار رهبری می کرد.

جراید و مطبوعات آزاد در دههء مشروطیت یکی بعد از دیگری پا به عرصهء وجود گذاردند که در بیداری افکار جوانان و مردم افغانستان نقش قاطعی را بازی نمودند. در آن وقت در شهر کابل کم از کم در حدود بیست و پنج روزنامه و جریده نشر می شد، که هر کدام طرح ها و نظریات خاصی در مورد نجات سیاسی افغانستان داشت. درین نشریه ها انتقادات بی شماری به چاپ میرسید مطالب گوناگونی نشر می شد، جنگهای قلمی تند و تیز، بحث های روشنفکر مآبانه، انشاء گری های سیاسی، مخاصمت های عقیدوی و منکوروی، اشعار، داستان ها، دیالوگ های رنگارنگ، کارتون ها، کاریکاتورها، اعلان های تجارتی، فکاهیات، مدیحه سرایی ها، هذیان گویی ها همه چیز از آسمان تا ریسمان. مهمترین این نشریات آزاد را جراید ذیل تشکیل می داد :

جریدهء خلق : که صاحب امتیاز آن نورمحمد تره کی و مدیر مسئول آن بارق شفیعی بود، ارگان نشراتی ح.د.خ.ا. را تشکیل داده وکلمهء خلق به رنگ سرخ در پیشانی آن تحریر یافته بود، این جریده بعد از نشر شمارهء ششم خود، بنابر سفارش شورای ملی از طرف محمد هاشم میوندوال مصادره گردید.

جریدهء پرچم بعد از انشعاب اول حـزب در سال ۱۹٦۸ به صاحب امتیازی میر اکبر خیبر و مـدیریت مسئـول سلیمـان لایق نشـر شد و تا سال ۱۹٦۹ م به نشـرات خـود دوام داد.

جریدهء مساوات از جانب صدراعظم محمد هاشم میوندوال تمویل می گردید، صاحب امتیاز جریده عبدالشکور رشاد و مدیر مسئول آن محمد شریف ایوبی بودند که پروگرام سیاسی و

اجتماعی میوندوال را که نکات عمده، آنرا احترام به دین اسلام، شاه پرستی، دموکراسی و ملی گرایی تشکیل میداد، تبلیغ می نمود.

جریدهء شعلهء جاوید در سال ۱۹۶۸ به صاحب امتیازی دوکتور عبدالرحیم محمودی که ناشر افکار مارکسیستی خط پیکنگ بود، توفیق نشر یافت.

جریدهء گهیخ که مؤسس آن مولانا منهاج الدین گهیخ بود، ناشر افکار و اندیشه های جمعیت اسلامی "جوانان مسلمان" بود. سایر جراید را کاروان به صاحب امتیازی صباح الدین کشککی و مدیریت مسئول عبدالحق واله، افغان ملت، به صاحب امتیازی غلام محمد فرهاد و مدیریت مسئول قدرت الله حداد تشکیل میداد، جراید دیگر عبارت بودند از ترجمان، پیام وجدان، وحدت مردم، خیبر، مژده، شوخك، هدف، ندای حق، افغان ولس و غیره.اردو مجلهء ماهانه خویش را به نام مجله اردو نشر می کرد که محتوی آنرا عمدتاً مسایل مسلکی، فنون حرب، تاریخ حرب، جنگهای کلاسیك و معاصر تشکیل میداد ولی از مسایل سیاسی در آن خبری نبود. اردو روزنامه نداشت و نشرات مطبعهء اردوی کشور را که مطبعهء بزرگ و مجهزی بود، نشر تعلیمنامهء تعریف نامه ها و مسایل مختص عسکری احتوا می کرد. بعدها در هنگام ببرك کارمل اردو صاحب روزنامه شد که به نام حقیقت سرباز چاپ ونشر می شد.

اما و ضع اجتماعی درین دوره:

مردم افغانستان با وصف برخورداری از مزایای دیموکراسی و شرکت فعال در امور سیاسی، هنوز هم در فقر و تیره روزی جانکاهی بسر میبردند، خشکسالی های پی در پی و عدم توجه و کار آیی حکومات باعث گردید که در طول آن سالها بیش از یك نیم ملیون انسان هموطن ما، مخصوصاً در مناطق هزاره نشین و صفحات شمال و شمالغرب کشور، طعمهء مرگ گردند. دموکراسی جز تولید هرج و مرج، تظاهرات مزمن و خسته کننده، جنگ احزاب، توهین و تحقیر حکومات، عدم استقرار این حکومات، نوسانات در سیاست خارجی، حاد نمودن مسئله زبان پشتو و فارسی، بسته شدن مراکز تعلیمی و تحصیلی کشور، چیز قابل لمسی برای مردم نداده بود. مردم نان میخواستند، که نبود و اگر بود بخور ونمیر بود پوشاك میخواستند، که وجود نداشت و اگر پیدا می شد جز البسهء لیلامی امریکایی و لباس های ژنده بدون پاپوش بدسترس نبود اطراف و روستا ها، مردمانی هم بودند که بوت را نمی شناختند، پا برهنه و عریان بودند و سقفی برای زندگی و چراغی برای روشنایی در اختیار نداشتند دهقان با اجاره کردن زمین ارباب و فیودال به مشکل شکم خود واعضای خانواده اش را سیر می کرد و بدون گرفتن قرضه دوام دار نمیتوانست به زندگانی اش ادامه بدهد، دسترنج سالانهء او، ده ها تقسیم می شد تا به کندو

پرسد او وابسته به زمین، ارباب و طبیعت بود طبیعت که همیشه جفا می کرد زمین که گاهی بار می داد و گاهی ناز می کرد و ارباب که همیشه ظالم و ستمگر بود دهقان چیزی از دموکراسی نمیدانست او در بند و اسیر سنت های قبیله و روستا بود و حتی نمیدانسبت که کی پادشاه است و کی صدراعظم. زیرا بحال او فرقی نمیکرد از حکومت صرف تصویری از ماموران مالیه و حکام جابر بخاطر داشت که دسترنج او را به بهانه ها و نام های گوناگون به جیب میزدند و رحم و مروتی از آنها انتظار نمیرفت داشتن کندوی پر، تنور گرم و گاوشیرده، ایدآل او بود، پنج بار نماز خواندن روح و روان او را صیقل میداد و زندگی اش را پر برکت ومیمنت میساخت. کارگر، که در دوران دموکراسی، از آنها بحیث دورانسازان تاریخ نام گرفته می شد و به خاطرش دستها و پاها می شکست و گلوها پاره می شد، کی بود؟ شخصی که کمتر از یك هزار افغانی معاش داشت و یك سر عایله. بزرگترین امتیاز وی داشتن کوپون بود. همین و بس. کسیکه از سپیده شفق براه می افتاد و عقب ماشین ایستاده می شد و حق نداشت برای لحظه یی تنفس کند زندانی دستگاه ها، ماشین ها و اجیر چرخ ها ومیله ها. با قامت خم شده، چشمان گودافتاده و رخسار زرد و رنجور و دستان پر آبله. مامور دولت که از بام تا شام قلم میزد و جنگ اعصاب داشت و در دخمه های سرد بنام دفتر نشسته بود قادر نبود که با گرفتن ۱۲۰۰ افغانی معاش ماهوار زندگی خود و فامیلش را پیش ببرد. زندگی در شهر برای مامور پائین رتبه، عذاب جاودان بود. کرایهء منزل، کرایهء برق، صفایی از همین معاش تادیه می شد، مریضی اعضای فامیل، مصارف ترانسپورت حوادث غیر مترقبه برای بخور و نمیر زندگی او چیزی بجا نمی گذاشت مجبور بود که لباس ژنده یی به ارزان ترین قیمت ها بیابد و پا پوش کهنه یی به پا نماید و به دفتر برود چگونه او میتوانست چشم به دست و جیب عارضین نیندازد و با گرفتن چند پولی بنام (قلمانه) غرور و عزت نفس را نفروشد؟

بلی، اینها، همان "بینوایان" قرن هژدهم بودند، بینوایان ویکتورهوگو، که بار دیگر سر از گورهای تاریخ بیرون کرده بودند در افغانستان و در قرن بیستم. هیچ حکـــومتی سعی نکرد تا فکـــری به حـــال این بینـــوایان نمـــاید و با اتخاذ راه و روش های نوین، تدابیر اضافی، پروژه هـــای پر ثمر، جلب کمك های تمام مؤسسات بین المللی، لااقل شکم های گرسنهء آنها را سیر نمـــاید و عـــاید سـرانهء ملـی [1] را که ســـالانه ۱۱٦ دالر بـود

۱- جنگ افغانستان (دخالت شوروی و نهضت مقاومت) صفحه ۳۱ تألیف آندره بریگوا و اولیویه روآ، چاپ دوم ۱۳٦۷ ایران.

بالابرد [۱] و همچنانکه مرض بیداد می کرد و کسی در فکر تداوی مردم نبود و همچنانکه هیچکدام در فکر رفع بیسوادی نبودند.

در عوض، همانطوریکه قانون زندگی در چنین کشورها است، غنی، غنی تر شده میرفت، سرمایه داران بزرگ بوجود میآمدند. فیودال های کلان که حتی شاه را برسمیت نمی شناختند عرض اندام می کردند. تجار کلانترین پول ها را با وارد نمودن غیر ضروری ترین اشیاء به جیب میزدند رجال دولتی عسکری و ملکی، وزرا، رؤسا، حکام، قضات، قشر مرفه و ثروتمند جامعه را تشکیل میدادند. قصرها، منازل قشنگ، مغازه ها، ویلاها، موترهای آخرین سیستم، زمین ها، باغ ها خریداری می گردید، در شهر کابل محلهء وزیر اکبر خان مینه، شهرنو، کارته ۳، کارته ٤ یکی بعد دیگری خط فاصل روشنی بین اشراف اعیان و مردم تهیدست که در شهرآرا، شهر کهنه، خیرخانه، شاه شهید، یکه توت، گذرگاه میزیستند، می کشید. خانوادهء سلطنتی، محمد زایی ها، سرمایه داران، تجار، جنرالان، وزیران، قضات قشر جدیدی را که اشرافیت و اریستوکراسی نامیده می شد، پی می نهادند. در شهر کابل، کافه ها، رستورانت ها، سینما ها یکی بعد دیگری گشوده می شدند شهر غلغله، ماکسیم، پروانه و غیره از جملهء کافه ها و رستورانت های مفشن و گران قیمتی بود که در آن دختران زیبا و نیمه برهنه با عرضه کردن جامهای بلورین ویسکی و شامپانی ولاس زدن با مشتریان ثروتمند و اشراف خویش با کافه های تهران هم سری می کرد. سینما های پارک و آریانا خاصتاً در شب های جمعه پاتوق عده یی از ما بهتران بود، که شیك ترین لباس ها، گران ترین عطرها و لوکس ترین موترها را داشتند. شب های جمعه و روزهای رخصتی در پغمان و جلال آباد، این قشر نو به پا خواسته، شاد، راحت و شنگول در بهترین ویلاها و قشنگترین قصرها بسر می بردند و غم دوران را از دل بیرون می کردند. شاه، حتی در روزهای رسمی به کاریزمیر و پغمان میرفت در حالیکه چند نفر از خاصگان مانند رحیم غلام بچه، مراد علی خان جنرال و غیره او را همراهی می کردند و ثنا می گفتند، به عبث روزگار می گذرانید، در دره های آجر و سیغان و کهمرد طی طریق می کرد و یا آهو شکار می نمود یا در سفرهای عنعنوی خویش بنام تداوی در اروپا میرفت و ملت مظلوم و رنج کشیدهء خود را فراموش می کرد. توریستهای کشورهای غربی که از هرات داخل و از جلال آباد خارج می گردیدند و یا بر عکس، شهر کابل و شهرها و دره های زیبای کشور را بهترین مناطق برای دستیابی به چرس و افیون یافته بودند. شهرکابل به هتل و مهمانخانه جهت پذیرش این جلمبرهای

۱- میزان مرگ و میر بزرگ سالان ۲۳ نفر در یك هزار، کودکان ۲۰۵ نفر در یك هزار. یك داکتر برای ۲٦۰۹۰ نفر و یك نفر و یك تخت در شفاخانه برای ۷۰۵۱ نفر، تعداد افراد مکتب رو (تحصیلات ابتدایی) ۳۰ در صد.

زردموی، کاوبای پوش تبدیل شده بود. آنها، این ژولیده مویان بی فرهنگ همه چیز، حتی شرف خود را به خاطر یافتن و دودکردن توته‌ء چرس و افیون می فروختند و کسی را به آنها کاری نبود آنها متعفن، ژولیده، چرکین و بد لباس بودند شبها خمار و روزها نشه و سرمست. بی بندوبار، بی ادب، فاسد و ریشو هیچگونه قیدی بر آمد ورفت آنها گذارده نشد و حدود و ثغوری بر اعمال و حرکات آنها و معاشرت شان با مردم افغانستان وضع نگردید.

خلاصه آنکه چنان آزادی لجام گسیخته و دور از وقت در کشور شیوع میافت که حتی دست امریکا و اروپا را از پشت می بست و کسی را با آن کاری نبود گوئی کشوری بود بی پاسبان و دولتی بود بی سلطان.

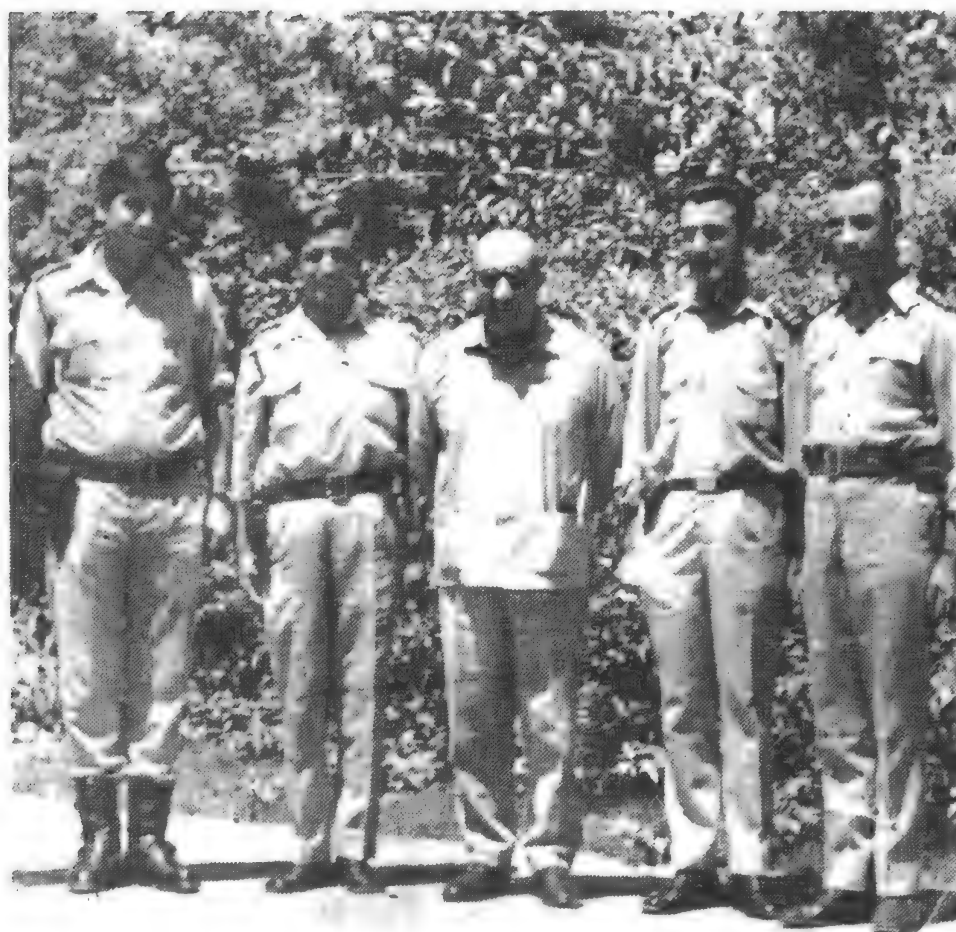


اردو و سیاست در سه دهه‌ء اخیر

بخش اول

اولین کودتای اردو

-۱-



سحرگاهان سه روز بعد از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ خورشیدی
از راست به چپ : صاحب جان خان رئیس ارکان قوماندانی گارد جمهوری، عبدالستار رئیس ارکان قطعه ۷۱۷، سردار محمد داؤد، احمد ضیاء مجید قوماندان گارد جمهوری و نگارنده قوماندان قطعه ۷۱۷

سردار محمد داؤد در زمان دهه دموکراسی و دگرگونی های عظیم سیاسی در کشور، در حالت انزوا و تجرید بسر می برد زیرا که دیگر حتی یاران و نزدیکان صمیمی اش او را ترک گفته بودند دیگر نام او ازیاد ها رفته بود و چهره اش از خاطره ها. در آن باغ و قصر بزرگ تنها بود و یگانه مصاحبش "زینب" خواهر پادشاه. دیگر در آن سالون بزرگ منزلش صدای بهم خوردن مهمیزها و خش خش سردوشی ها بگوش نمیخورد، دیگر از قامت های خم شده، تعظیم های نوکرمآبانه، والاحضرت گفتن ها و تملق گویی ها خبری نبود. خانه متروك به نظر میخورد و باغ بدون باغبان.

وزراء، جنرالان، قوماندانان، والامقامان، کاسه لیسان، همه و همه او را ترک گفته بودند، با وصف آنکه پادشاه گاهگاهی از او عیادت میکرد و حتی هنگام [1] مریضی اش، پاهای او را مالش میداد با آنهم وی تنهایی، حقارت و بی اعتنایی را نسبت به خود احساس می کرد و در درون وی دیگ انتقام خموشانه در حال جوشش بود او طعم تلخ شکست را احساس میکرد فکر می کرد نسبت به او بی لطفی، بی مهری و بیعدالتی خاصی صورت گرفته است راستی چه کسی به او این سیمای پیر و از هستی ساقط شده و این شخصیت خودخواه خشن و مغرور احتیاج داشت؟ برادرش سردار محمد نعیم و تنی چند که انگشت شمار بودند و زنگ دروازه منزل او را به صدا در میآوردند نمیتوانستند به او آرامش ببخشند و او را اقناع نمایند، او شیفته و مفتون قدرت بود و میخواست بالاتر از همه باشد. خانه ساکت بود و در طول این ده سال طولانی چهره های داکتر علی احمد پوپل، عبدالله ملکیار، نوراحمد اعتمادی، سید شمس الدین مجروح، حیدرعدالت و جنرالان یخن سرخ مانند مستغنی، سید حسن خان، خان محمد خان مرستیال که گاهگاهی از وی احوال می گرفتند برایش جذابیت و تازگی خود را از دست داده بود و آرامشی از صحبت های آنها برایش فراهم نمی گردید دوکتور حسن شرق دیگر جزء اشیا و لوازم آن خانه بزرگ شده بود که اکثراً وجود و عدم او فراموشش می گردید. بازمحمد منگل و عبدالکریم که یکی دربان و دیگری پیشخدمت بودند نمایانگر بقایای ابهت و شکوه گذشته دربار وی بودند که هنوز هم با وفاداری و اخلاص خاصی به او خدمت می کردند.

سردار محمد داود با انضباط سختگیر، مستبد و مغرور که عشق جنون آمیزی نسبت به ترقی و اعتلای کشورش داشت، مردی بود خدا پرست، پرهیزگار، مومن و متقی، کله طاس، قامت متوسط و اندام فربه او مظهر تشخص و اشرافیت وی بودند. زندگی ساده و بی تجملی داشت و از بدمستی ها و عربده جویی ها و عیاشی های "خانواده" بدور بود و پرهیز می کرد. عیاشی

۱- دهه قانون اساسی. کشککی، صفحه ۱۵.

و فحاشی را ملامت می کرد و با عاملین آن کینه میورزید دارای استقلال رای بود و مرد صاحب عمل.

این مرد مارکسیست و کمونیست نبود، مسلمان ساده یی بود که خط فکری او را نوعی ناسیونالیزم ناب و سچهٔ افغانی تشکیل میداد که قبل از همه تعصب نسبت به مسئلهٔ پشتونستان آنرا متبارز میساخت. از لحاظ سیاسی دیدگاه او با افغان ملتی ها، مشابهت و نزدیکی داشت، نه با پرچمی ها و خلقی ها، بیهوده سعی کرده اند که او را با چپی ها، خاصتاً با پرچمی ها، همفکر و هم نظر بشمارند. او حتی با شوروی ها، طوریکه اکنون ادعا می کنند نزدیك نبود. او در عالم یأس و نومیدی از کمك های امریکا و غرب در کمال مجبوریت به شوروی روی آورده بود زیرا که او نمیتوانست از ادعایش در برابر پاکستان بگذرد. می گویند، او فاشیست بود و طرفدار افکار و نظریات نازی ها، و ده ها القاب و صفاتی که غرض آلود، میان تهی و دور از حقیقت است.

ولی اگر او را که جاه طلبی در نهادش بود و با او رشد میبافت و برای رسیدن به قدرت به هر ورطه یی گام می نهاد و به هر ریسکی تن میداد، ماجراجو بنامند، انتقام جو بپندارند و عقده مند بشمارند، شاید چنین قضاوتی با حقیقت نزدیك باشد. عوالم روحی و فکری چنین مردی را در آن سالها گرفتن انتقام از سردار عبدالولی و طرفدارانش که فرکسیون نیرومند ضد داؤدی را رهبری می کردند تشکیل میداد. از پادشاه نیز آزرده خاطر بود زیرا که از وی انتظار تفقد، دلجوئی و سپاسگذاری را داشت و چون بی اعتنایی دید پس دست بکار شد و تصمیم گرفت، مگر نه آنکه "تصمیم شرط اول مؤفقیت است"؟

(۱) «... لذا همهٔ وطنپرستان خصوصاً اردوی وطنپرست افغانستان تصمیم گرفت که دیگر به این نظام فاسد خاتمه داده شود، ووطن از این ورطهٔ بدبختی رهایی یابد.»

-۲-

دوکتور محمد حسن شرق در مورد تهیه مقدمات کودتا در خاطرات خود می نویسد که محمد داؤد اندیشهٔ خود را در مورد کودتا و تغییر نظام شاهی به نظام جمهوری در سالهای اخیر حکومت نوراحمد اعتمادی با من "شرق" در میان گذاشت و من او را تشویق کرده و به اساس هدایت او قبل از همه یك گروپ اطلاعاتی را تشکیل داده تا نتیجهٔ فعالیت های خویشرا بررسی نمائیم که عبارت بودند از محمد هاشم مدیر قلم مخصوص امنیت دولتی، مهر دل خان خانه سامان سردار عبدالولی، جگرن محمد جان خان مدیر ریاست اخذ خبر وزارت دفاع ملی،

۱- بیانیهٔ رادیویی ۲٦ سرطان محمد داؤد.

همچنان ایجاب می کرد تا با تمام احزاب روابط خویشرا جهت اخذ معلومات توسعه بخشیم.

او می نویسد [۱] : «... زیاد ترین تشویش ما از همه بیشتر از گروه تحت رهبری ببرك کارمل بود و باید با اینها در تأمین روابط همه جانبه بیشتر توجه نموده نزدیکی که با هدایت و رهبری محمد داؤد بوجود آمده بود به آنانیکه از اصل هدف بی خبر بودند تصور می کردند که با این نزدیکی گویا من عضو حزب پرچم باشم ولی تمام این نزدیکی برای جلب اعتماد آنها برای کسب معلومات بود. بناءً با میر اکبر خیبر هفته، یکبار، با سلیمان لایق... ملاقات کرده و بعضاً کارمل را هم میدیدم. نتایج ملاقات ها برای اعضای جلب شده، کودتا نهایت مفید بود و محمد داؤد را مرتباً در جریان می گذاشتم، از جناح خلق از دو جهت اطلاع گرفته می شد، از مخالفت های پرچم و دیگری گاهی شخصاً با تره کی در خانه، شان ملاقات می کردم. با اطمینان و معلومات کامل واضح گردید که اینها با تعهد خود به شاه در عدم مداخله و جلب در میان صاحب منصبان اردو صادق بودند.»

از این نوشته ها بر میآید که تا هنگامیکه کودتای ۲۶ سرطان پی ریزی نشده بود، احزاب پرچم و خلق به شاه اطمینان داده بودند که در امور اردو دخالت نکنند و جهت جلب و جلب افسران اردو اقدامی بعمل نیآورند در حالیکه چنین نبود و حزب از همان آوان تأسیس خود به طور فعال در اردو کار می کرد. همچنین او ارتباط خویش را با کارمل و تره کی انکار نمی کند ومی نویسد که صرف برای گرفتن اطلاعات به این کار مبادرت ورزیده است.

بهرحال چه این موضوع راست باشد یا دروغ، نمایانگر یك حقیقت است و آن اینکه ماجراجوئی داؤد خان آغاز شده بود وبرای رسیدن به پیروزی حاضر بود با همه بسازد وبدون ترس و تشویش به پیش برود وی ادامه میدهد، برای جلب افسران سه فورمول مورد قبول واقع شده بود :

۱- صحبت در مورد آینده، کشور "نکات اساسی بیانیه، خطاب بمردم"

۲- بی طرفی فعال در سیاست خارجی.

۳- شخصیت شناخته شده، محمد داؤد بحیث رهبر.

وی می نویسد که ما به این باور رسیده بودیم تا با افسرانی که در خارج تحصیل نکرده و پائین رتبه باشند تماس حاصل کنیم ما اولتر از همه در قطعات تانك به فعالیت آغاز کردیم. دگروال غلام حیدر رسولی که ازتانکیست های سابقه دار بود به ما پیوستهٔ بود بعداً تورن سرور نورستانی بود که به هیچ سازمانی مربوط نبود و توسط خودم جلب شد توسط وی مولا داد خان جلب گردید که وی نیز غیر وابسته بود . اکنون ما یك گروپ چهار نفری را تشکیل داده

۱- خاطرات حسن شرق، صفحه ۹۲.

بودیم و بعدها با پیوستن محمد یوسف و حبیب الله زرمتی بعد از دو ماه در قوای ٤ و ۱۵ زرهدار تعداد تانکیست های طرفدار محمد داؤد به ۲۰ نفر میرسید. محل کار خود را در منزل سید عبدالاله تعیین نمودیم قدیر خان نورستانی نیز به جمع ما پیوست. ما چند نفر را بنام سرگروپ تعیین نمودیم و به انها هدایت دادیم تا در حصه‌ء جلب و جلب افراد مطمئن کار کنند ما تشکیل ذیل را تا آن موقع داشتیم :

محمد داؤد و حسن شرق "رهبری" غلام حیدر رسولی، محمد سرور نورستانی، مولاداد، محمد یوسف (تانکیست ها و سرگروپ ها) پاچا گل و فادار، عبدالحمید محتاط (الجنیران قوای هوایی سرگروپ ها) سید عبدالاله، عبدالقدیر، غوث الدین فایق (اعضای رابط میان سرگروپ ها) ضیاء مجید توسط محمد داؤد که با پدرش جنرال عبدالقادر رئیس استخبارات وزارت دفاع آشنایی داشت جلب گردید او بعد از صحبت با رفقایش در قطعه انضباط شهری همکاری آن ها را وعده داد مولاداد، با فیض محمد خان افسر قطعه کوماندو (ضربه) صحبت کرد و بعد از ملاقات با من، قطعه ضربه نیز بما پیوست. او به ادامه می نویسد (۱) : «من در ماه ثور ۱۳۵۲ زمینه‌ء ملاقات ببرك كارمل را با محمد داؤد فراهم کردم بعد از صحبت هائیکه بعمل آمد ببرك كارمل به محمد داؤد چنین گفت : چون شما مطابق قانون اساسی کشور حق فعالیت سیاسی ندارید اگر بخواهید میوانید از سه طریق استفاده کنید.

۱- یك روزنامه یا جریده به نام شخص دیگر امتیاز بگیرید و نظریات خود را به مردم برسانید تا زمینه‌ء فعالیتهای سیاسی شما میسر و مساعد گردد.

۲- اگر امکان داشته باشد با اعلیحضرت راه مفاهمه را باز نمائید و بهترین خدمت گذاری به شما این خواهد بود که شما در صورت امکان نائب السلطنه شوید.

۳- کودتا روش و مبارزه‌ء ما با کودتا متضاد بوده و آنرا یك عمل خائنانه و ضد ملی میشماریم و هرکس به این راه اقدام کند ما طرف مقابل آنها خواهیم بود.

محمد داؤد از توصیه های ببرك كارمل رنجیده خاطر شده بود تشکر نموده گفت، من هم بشما می گویم اگر شما عقیده‌ء مارکسیزم را به قوه‌ء برچه داخلی و یا خارجی به مغز مردم افغانستان داخل نمودید به زنده ام تف و به مرده ام نفرین نمائید. پیروی و پیوند شما را به سلطنت همه میدانند، خدا کند به وعده های خود به اعلیحضرت وفادار باقی بمانید و از اینکه بخانه ام آمده اید از ملاقات و نظریات شما متشکرم. خدا حافظ.»

معلوم نیست، تا کدام حدود نویسنده‌ء سطور بالا در نوشتن حقایق صادق بوده است، اما اگر فیصدی اندکی حقیقت در آن نهفته باشد، میرساند که قبل از کودتا، حرف های آخرین بین ببرك كارمل و محمد داؤد زده شده بود و هرکدام با خاطر آزرده از همدیگر جدا شده بودند بناءً این

۱- حسن شرق، ص ۱۰۷.

ادعا که در کمیته، مرکزی داؤد خان هیأت رهبری پرچم وجود داشت یك ادعای خیالی و کذب حقایق به نظر میخورد معهذا جور آرنی می نویسد[۱] : «رهبران برجسته، ملکی پرچم که ببرك کارمل، اناهیتا راتب زاد و نور احمد نور در آن شامل بودند نیز عضویت کمیته مرکزی و حلقه، داخلی رهبری داؤد را داشتند.»

-۳-

در ماه حوت سال ۱۳۵۱ هـ ش هنگامیکه من "نگارنده" بحیث قوماندان تولی در قطعه انضباط شهری قوایمرکز ایفای وظیفه می کردم روزی بعد از اجرای وظیفه "گزمه توسط موتر سایکل در شهر کابل" ضیاء مجید برای صرف چای مرا به رستوران خیبر دعوت کرد هنگام صرف چای شخص خوش قیافه و خوش لباسی که موهای سفید کوتاه داشت به میز ما نزدیك شد ضیاء مجید وی را بنام غلام حیدر رسولی دگروال صاحب متقاعد به من معرفی کرد معلوم می شد که وی با فامیل ما آشنایی کامل داشت زیرا که از احوال همه با گرفتن اسم و القاب پرسش بعمل میآورد بعد از تعارفات (حس کردم که این ملاقات اتفاقی نیست و قبلاً زمینه سازی گردیده است) رسولی به صورت کاملاً غیر طبیعی و احساساتی در مورد شخصیت ملی و بین المللی سردار محمد داؤد خان صحبت مفصلی کرد و از پاکی، تقوی وطنپرستی و عشق آتشین وی نسبت به مردم افغانستان، قصه ها وداستان ها حکایه کرد بعد صحبت را در مورد بدبختی و تیره روزی مردم افغانستان کشانیده و از بی نظمی، هرج ومرج و ناکامی حکومات متعدد حرف زد و گفت اکنون کار به جایی رسیده است که دیگر ادامه، وضع قابل تحمل برای هیچ وطنپرستی نیست، باید این نظام سرنگون شود و عوض آن یك نظام جمهوری مطابق خواست عصر و زمان جاگزین شود. او گفت مناسب ترین شخصیت برای این کار، سردار محمد داؤد خان است وی بی مهابا و بدون هراس حرف میزد و در قید آن نبود که حرفهایش را دیگران می شنوند او گفت، سردار محمد داؤد به من وظیفه داده است تا با شما ملاقات کنم و شما را با همکاران تان درین راه مقدس که آرمان همه مردم است دعوت نمایم. من که تقریباً شوکه شده بودم از اعتماد وی تشکر کردم قرار شد فکرهایم را بکنم و چند روز بعد به وی جواب بگویم.

در آن موقع من هیچگونه تعلقیتی با هیچ سازمان سیاسی نداشتم اما به نسبت روابط در محیط کار با بعضی از افسران حزبی و نشست و برخواست با آنها در حربی پوهنتون، فرقه ۷ و اکنون در قطعه انضباط بعضی اشخاص فکر می کردند که من عضو حزب هستم. ضیاء مجید نیز عضو حزب نبود، در قطعه انضباط هیچکس عضو حزب نبود وهیچکس به شوروی جهت تحصیل نرفته بود اما بعضی از افسران قطعه، ما درمورد ایجاد یك تحول در کشور و دگرگونی

۱- افغانستان گلرگاه کشور گشایان - ص ۶۹.

های عمیق اقتصادی و اجتماعی بیعلاقه نبودند، گرچه اکثریت این افسران را اشخاصی تشکیل میدادند که سردار عبدالولی و عمال وی از قطعات اردو بخاطر تعلقات فامیلی،قومی، لسانی ودرجهء وفاداری آنها و خانواده هایشان به پادشاه وفرکسیون خویش با وسواس خاصی انتخاب کرده بودند.

من از صحبتهای حیدر رسولی و مشوره با بعضی از دوستانم به این نتیجه رسیدم که در حال حاضر وطن تشنهء یك تحول و دگرگونی بزرگ است و در صورتیکه بساط رژیم شاهی برچیده شده و رژیم جمهوری مستقر گردد، بسی خواستها و تمنیات مردم ما بر اورده می گردد، تحلیل من در آن موقع بسیار ساده و مانند اکثر جوانان احساساتی بود. من فکر میکردم که بالآخره داؤد خان، روزی جایش را در نظام جمهوری مجبور است که به شخص دیگری واگذار شود، این شخص دیگر، پسر وی، و کاکایش نخواهد بود، بلکه شخصی خواهد بود از بین مردم که به اساس انتخابات بر اریکهء قدرت تکیه خواهد زد. من با حیدر رسولی ملاقات کردم و همکاری خود و رفقایم را به او وعده دادم. در قطعه انضباط، با سرعت و حرارت خاصی به جلب و جذب افسران مربوط پرداختم. ستارخان لمری بریدمن قوماندان بلوك خـود را در اولین صحبت قانع ساختم. بسم الله خورد ضابطم نیز قانع شد و بعد از صحبت های طولانی با لمری بریدمن صاحب جان و لمری بریدمن جان محمد که اولی قوماندان تولی انضباط و دومی قوماندان بلوك وی بود آنها نیز حاضر به همکاری شدند. از گارد شاهی تورن عبدالوکیل نورستانی و چند نفر افسر دیگر به جمع ما پیوستند. سربازان تولی مانند طراب خان و جانان که یکی کاتب تولی و دومی مسئول سلاح کوت (کوته احوال دار) ما بودند بخاطر سهولت در کارها جلب گردیدند ما بعد از مدت کوتاهی به یك قوت بزرگ تبدیل شدیم ما میتوانستیم قطعه انضباط شهری را به هر شکلی که خواسته باشیم استعمال کنیم در تمام این مدت ضیاء مجید که مدیر پیژند قطعهء ما بود حیثیت یك عضو رابط را بین ما و سردار محمد داؤد داشت.

قوماندان قطعهء ما دگروال محمد انور که مدتها بحیث مدیر پیژند و سفر بری قوایمرکز خدمت می کرد. شخص خوش قلب، مهربان و ساده یی بود، او آنقدر به ما اعتماد داشت که نمیتوانست حتی در تصور خود به وفاداری ما نسبت به سردار عبدالولی شك پیدا کند حتی بر خلاف وی از ما می ترسید و بیم داشت که نسبت نزدیکی با سردار ولی روزی برایش توطئه بچینیم و موجبات برطرفی او را فراهم کنیم اما در واقع او هراس بی موجب داشت زیرا که من جز در اثنای اجرای وظایف، هیچگاهی نمیخواستم با سردار مواجه گردم اما جاسوسان و عمال سردار در قطعه ما کم نبودند، آنها هر روز به شکلی از اشکال جلو سردار ولی سبز می شدند و راپور میدادند.

افسران علاقمند به سردار ولی در قطعه انضباط در آن وقت عبارت بودند از لمری بریدمن محمد اسماعیل عزیز برادرزاده جنرال عارف خان پسر کاکای عمر شهید، عبدالله "سور" و غیره که برای خوش خدمتی به سردار سخت علاقه مند بودند.

-۴-

ترکیب قوا و وسایط کودتای ۲٦ سرطان چنین بود :

اسم قطعات و جزوتامهای زمینی	تعداد پرسونل	تعداد تانکهاووسایط‌تخنیکی	شخص مسئول و یا قوماندان
لواهای ٤ و ۱۵ زرهدار	۲۰۰ نفر	۷۰ عراده	سرورنورستانی-محمدیوسف‌ومولاداد
قطعه ٤٤٤ کوماندو	۱۲۰۰ نفر	باسلاح‌وتخنیک‌محاربوی‌قطعه	فیض محمد خان - هدایت الله
قطعه ۷۱۷ انضباط شهری	٤۰۰ نفر	رر	ضیاء مجید - نبی عظیمی
قطعه پراشوت وگاردشاهی	۳۰۰ نفر	۱۰ عراده تانك	عبدالقادرمیاخیل-حبیب‌اللهزرمتی
افسران از شعبات و ریاست‌های اردو	۱۰۰ نفر	یکصد میل اسلحه پیاده	حسن شرق - غوث الدین فایق
جمع کل	۲۲۰۰ نفر	با ۸۰ عراده‌تانک‌ووسایط‌تخنیکی‌و سلاح‌داخل‌تشکیل‌قطعات	

بر علاوه‌ء قطعات زمینی بعضی از افسران و پیلوتان و تخنیکران قوای هوایی و مدافعه هوایی میدان های خواجه رواش و بگرام تحت قوماندهء لمری بریدمن عبدالحمید محتاط و لمری بریدمن پاچا گل وفادار، تعهد سپرده بودند که در صورت ضرورت طیارات را از میدانهای فوق الذکر به نفع قوتهای کودتا چی پرواز دهند. در لوای ۸۸ توپچی (مهتاب قلعه) تورن خلیل الله نیز با کودتا چیان پیوسته بود او تعهد کرده بود که لوای ۸۸ را کاملاً به نفع کودتا استعمال نماید. سلاح قوت ها و گروپ های گرفتاری را می بائیست قطعه انضباط شهری تهیه کند و من آنرا بعهده گرفته بودم برای تانکسیتها نیز میبایست من سلاح توزیع می کردم. ارتباط مخابره با سرگروپ ها و مسئولین میبایست توسط وسایل مخابره‌ء پورتاتیف که از میدان هوایی خواجه رواش توسط محتاط و پاچا گل وفادار تهیه می شد صورت می گرفت محل قوماندهٔ منزل محمد داؤد بود.

وظیفهء اساسی را گرفتاری مسئولین درجه اول و قوماندانان فعال قوای مسلح افغانستان تشکیل میداد. بدست آوردن مراکز رادیو، تلفن و فلج نمودن ارتباطات مخابروی در شهر کابل نیز از جملهء همین وظایف اساسی بودند. تکتیك کودتا را ناگهانی بودن و غیر منتظره بودن کودتا تشکیل میداد. نام سردار محمد داؤد و شهرت و اعتبار آن قوت الظهر کودتا بود.

این پلان بسیار ساده، سطحی و ضعیف بود، وریسك کردن و ماجراجویی در آن بیشتر رول

داشت. تا محاسبات دقیق و منظم نظامی و حل و فصل پیچیدگی های یك پلان منظم، که میبائیست برای تعرض بالای یك اردوی منظم و وفادار طرح می شد.

در پلان مذکور نقاط ضعف بسیاری وجود داشت، یکی ازین ضعف ها، حل نشدن تشریك مساعی بین قوت ها بود. قطعات به صورت مستقل عمل می کردند هیچکس اوامر محل قوماندہ را نمی شنید و در لحظات ضروری نمیتوانست از طریق بیسیم به آن اطلاع دهد. جهت دفع و طرد حملات احتمالی فرقه های ۷ و ۸ که در قرغه و ریشخور وضع الجیش داشتند، هیچگونه تدابیری اتخاذ نشده بود. به رول و نقش قطعات ژاندارم و پولیس که میتوانستند با مقاومت خود، زمان برای سردار عبدالولی کماهی کنند کم بها ، داده شده بود. خاصتاً مسئله‌ء تأمین ارتباط بین قوت های کودتا چی از یکطرف و افراد منفرد "گروپ های گرفتاری" بسیار سطحی بود و حتی وجود نداشت. چنانچه در شب دهم سرطان در حالیکه امر حرکت داده شده بود و حتی بعضی از قطعات کودتاچی از جا کنده شده بودند "به نسبت استقرار یك قطعه از قرغه در بالاحصار" نزدیك بود کودتا انشا و عاملین آن دستگیر شوند. تهیه‌ء چنین پلان بسیط و ساده یی نمیتوانست کار روسها باشد. زیرا که آنها نمیتوانستند با چنین پلان ساده یی به مؤفقیت آن اطمینان داشته باشند.

ممکن است شبکه‌ء استخباراتی روسها وکا جی بی، معلوماتی در مورد وقوع یك کودتا حاصل کرده باشند. اما این به معنی آن نبود که در تهیه و ترتیب پلان و دادن مشوره به محمد داؤد خان و در مورد اجرای کودتا نقشی را ایفا کرده باشند. ادعای میر محمد صدیق فرهنگ که نوشته است. (۱) «از قول دین محمد برادر احمد شاه مسعود قوماندان معروف جهاد در پنجشیر روایت شده است که به تاریخ ۱۸ سرطان ۱۳۵۲ یعنی تقریباً یك هفته پیش از کودتا یکصدوبست تن از تانکیست شوروی به کابل وارد شده، شایع گشت که جهت آموزش کار برد تانکهای ٢٦ روسی آمده اند. اینها بودند که تانکها را بالای ارگ و کابل رادیو سوق دادند.» عاری از حقیقت است. زیرا که اولاً که تانکهای ٢٦ در اردوی افغانستان و حتی در شوروی وجود نداشت. شاید مقصود تانکهای (T-26) روسی باشد. ثانیاً که مدت یك هفته برای آموزش تانکهای عصری و پیشرفته بسیار کم است. این تانکها می بائیست در طول این یك هفته از کانسرویشن کشیده می شدند، خصوصیات تخنیکی و تکتیکی آنها را پرسونل فرا می گرفت. بالای آنها انداخت صورت می گرفت، با آنها دریوری مشق و تمرین می شد و بعد توسط تانکیست های افغانی بجانب کابل مارش داده می شدند زیرا که ٤ بجه‌ء صبح هوا روشن می

۱- افغانستان در پنج قرن اخیر ص ٥ جلد دوم.

شد و دربوران روسی را همه می شناختند. ثالثاً برای شهر کابل چه فرقی می کرد که تانکهای T-51 بالای چهارراهی های آن ایستاده شوند و یا تانکهای T-62؟ از طرف دیگر به تاریخ دهم سرطان اگر همان قطعه در بالاحصار جابجا نمی شد، کودتا اجرا شده بود. در حالیکه به قول دین محمد تانکهای شوروی به تاریخ ۱۸ سرطان وارد کابل شده بودند.

فرهنگ به ادامه می نویسد [۱] «همچنان نصرت الله ملکیار وزیر مخابرات در حکومت محمد موسی شفیق در مصاحبه ای که تفصیل آن بعداً خواهد آمد، اظهار داشته است که در شب وقوع کودتا، هنگامیکه میخواست به سوی خانهء وزیر داخله برود، موتری را با یك تعداد سرنشین، احتمالاً روسی مشاهده کرد که در موقع عبور از یکی از چهار راهی های شیرپور روشنی افگنی از آن به هوا پرتاپ شد»

این امر ممکن است اتفاق افتاده باشد. زیرا که کلاشینکوف های روسی دو نوع مرمی دارند. مرمی عادی و مرمی رسام. که چنانچه امروز همه میدانند، مرمی های رسام خط زرینی جهت نشان دادن هدف و یا استقامت حمله، به دنبال خود رسم می کند. همچنان راکت های روشنی انداز جهت نشان دادن استقامت حمله و یا تشخیص محل موقعیت جزوتام فیر می شود. از طرف دیگر آقای وزیر وجود روسها را در موتر کنایی احتمالی خوانده و آقای فرهنگ عیناً آنرا برای قوی ساختن کتابش نقل کرده است. قرینه دیگر مؤلف کتاب تاریخ افغانستان در پنج اخیر را، اطلاع یافتن وی از یك نقشهء عملیات تروریستی که هدف آن ربودن آقای نیومن سفیر کبیر امریکا در کابل و برهم زدن امنیت در افغانستان بود تشکیل میدهد. نفهمیدیم که این قضیه را با کودتای محمد داؤد خان ونقش روسها در آن چه مناسبتی ارتباط می بخشد. مگر همان ذهنی گرایی و مسخ حقایق.

وی ادامه میدهد [۲] : «...قرینهء دیگر شرکت اعضای نظامی گروه پرچم مانند رفیع، محمد اسلم وطنجار، عبدالحمید محتاط و عبدالقادر پیلوت در کودتا بود که بدون اطلاع قبلی مقامات شوروی امکان نداشت بخصوص با در نظرگیری این نکته که رهبر این گروه ببرك کارمل از سابق از عمال کا.جی.بی. بود. بالآخره نظم و نسقی که در اجرای کودتا مشاهده شد واضح ساخت که نقشهء مذکور توسط اشخاص و مقامات حرفه ای و با تجربه طرح و تطبیق گردیده که درین مورد جز مقامات شوروی نمی توانست باشد.»

درین مورد بازهم او اشتباه می کند. محمد اسلم وطنجار هیچوقت پرچمی نبود و در کودتای ۲۶ سرطان نقش بزرگی نداشت. عبدالحمید محتاط نیز همچنان پرچمی نبود و عبدالقادر پیلوت

۱- افغانستان در پنج قرن اخیر ص ۵ جلد دوم.

۲- همان اثر ص ٦ جلد دوم.

نیز هیچگاهی پرچمی نبود همانطوریکه خلقی نیز نبود او مانند دستگیر پنجشیری گاهی با این حزب و زمانی با آن حزب می بود، هر کسی که قوی بود و به او امتیاز بیشتر می بخشید. رول و نقش رفیع نیز در کودتا بسیار کم بود او در آن موقع صرف قوماندان یك بلوك تانك بود که همراه با شوهر همشیره اش شیرجان "با شیرجان مزدوریار اشتباه نشود" توسط حیدر رسولی در کودتا جذب شده بودند و هنوز عضو حزب نبودند. در بارهٔ عضویت ببرك کارمل و اتهام بستن به افراد مشخصی بحیث عامل کا.جی.بی اسناد و شواهد قانع کننده ضرورت است و نمی توان او را با یك حرف عضو کا.جی.بی دانست. از طرف دیگر او از نظم و نسق کودتا حیران است و آنرا کار روسها می داند و باور کرده نمیتواند که هموطنان خودش قادر به انجام عملیاتهای مهمی از این قبیل باشند و به استعداد و قابلیت افغانها بی باور است.

بلی، اینگونه قرینه سازی ها و نقل قول ها ارزش حقیقی کتاب آقای فرهنگ را تا سطح اتهام بستن بر روی حقایق تاریخی پائین میآورد زیرا که تاریخ با قرینه سازی نوشته نمی شود و اگر نوشته شد هیچگاهی به دل نمی نشیند و خواننده را اقناع نمی نماید.

این پلان آنقدر ساده و عاجزانه از لحاظ نظامی طرح شده بود و چنان برتری نیروهای طرفدار پادشاه و سردار عبدالولی در آن بوضوح مشاهده می گردیدکه حتی طراح آن به مؤفقیت آن ایمان نداشت و به محمد حسن شرق وصیت کرده بود [۱] «... در صورت ناکامی بخداوند بزرگ ترا قسم میدهم که اگر من قادر به خودکشی نشدم مرا از بین بردارید، زیرا زندگی ارزش اسارت را ندارد...»

باری، وظایف اساسی همانا، گرفتاری سردار عبدالولی، وزیر دفاع، ستر جنرال خان محمد خان، شهزاده احمد شاه، محمد موسی شفیق، جنرالان و قوماندانان فعال، فلج ساختن مرکز مخابرات و کنترول آن، اشغال رادیو و شهر کابل بود.

تقسیم وظایف به شکل ذیل بود :

- گرفتاری سردار ولی و خلع سلاح نمودن پرسونل گاردشاهی و اشغال میدان هوایی کابل، توسط قطعه ٤٤٤ کوماندو.
- گرفتاری وزیر دفاع، مارشال شاه ولی خان و اشغال رادیو افغانستان، تقسیم سلاح برای گروپ های گرفتاری و تانکیست ها توسط قطعه انضباط.
- گرفتاری شهزاده احمد شاه، توسط گروپ های گرفتاری، به کمك قطعه ٤٤٤ کوماندو.
- گرفتاری قوماندانان فعال اردو توسط افسران کودتاچی همان قطعات و در صورت ضرورت

۱- خاطرات حسن شرق - ص ۱۱۵.

جلب کمك از قطعه انضباط یا پراشوت.

- اشغال شهر کابل توسط تانکها و وسایط لوای ٤ و ۱۵ زرهدار.

من، وظایف قطعه انضباط را طور ذیل تقسیم نمودم :

گرفتاری خان محمد خان وزیر دفاع و اشغال رادیو افغانستان، تأمین امنیت جادهء وزیر اکبرخان، از صحت عامه الی ارگ توسط تولی مربوطه ام و گرفتاری مارشال شاه ولی خان توسط تولی مربوط به لمری بریدمن صاحب جان.

جریان کودتای ۲٦ سرطان :

عصر روز ۱٦ جولای ۱۹۷۳ برابر با ۲۵ سرطان ۱۳۵۲ هـ ش. ضیافتی در سفارت عراق در کابل به مناسبت روز ملی آن کشور بر پا گردیده بود و یکتعداد از رجال بزرگ به شمول سردار عبدالولی و وزیر دفاع ستر جنرال خان محمد خان در آن اشتراك کرده بودند. بعد از ختم مجلس، عده یی در شام آن روز در منزل سفیر امریکا جهت معرفی آتشه نظامی امریکا جمع شدند که خان محمد خان نیز شخصاً در آن اشتراك کرده بود آنها بعد از خوردن غذاهای مکلف و نوشابه های گوارا، مست و شنگول از بادهء بی خبری و بی اعتنایی در بستر راحت غنوده بودند و عرش برین را سیر می کردند.

ساعت یکنیم بجه شب امر شروع حرکت توسط سردار محمد داؤد ابلاغ گردید، ما بسرعت دست بکار شدیم لمری بریدمن محمد اسماعیل در آن شب نوکریوال قطعه انضباط بود و میتوانست با یك تلفن موضوع را به سردارعبدالولی برساند. من به بهانه یی وی را اغفال کرده و به اصطلاع عقب نخوذ سیاه فرستادم تولی ما مسلح گردید حسن شرق، غوث الدین فایق، مولاداد به نزد ما آمدند و برای شان سلاح توزیع نمودیم. گرچه حسن شرق نوشته است که سلاح کوت های قطعه انضباط را شکستانده و سلاح را تسلیم شدند مگر واقعیت ندارد سلاح توسط خود ما توزیع گردید. صاحب جان نیز تولی خویش را مسلح ساخت تولی ما به سرعت حرکت کرد و ساعت یك و چهل و پنج دقیقهء شب، منزل وزیر دفاع را مکملاً محاصره کردیم زنگ منزل وی را فشردم بعد از دقایق طولانی افراد محافظ وی بیدار شدند و از قول من به خان محمد خان اطلاع دادند که بائیست به همراهی من به نزد سردار عبدالولی برود این یك بهانه بود منظور من آن بود که اگر به سادگی حاضر به رفتن شود ضرور نیست که سربازان داخل منزل او شوند و فامیل وی اذیت گردند. اما خان محمد خان تعلل کرد چراغ های تعمیر یکی پی دیگری روشن شد، هنوز تلفون کار می کرد و ما حتی در بیرون منزل صدای زنگهای ممتد آنرا می شنیدیم. زمان می گذشت و اگر خان محمد خان با یکی از قطعات اردو تماس حاصل می کرد، مثلاً قطعه ایکه در قلعه جنگی جابجا بود کارما زار می شد به ناچار امر دادم که سربازان داخل منزل وی

شوند. در زینهء منزل تفنگ شکاری وی افتاده بود و در منزل دوم تفنگ شکاری دیگری که کارتوس های آن اینطرف و آنطرف تیت و پراکنده شده بود معلوم می شد که کسی از وقوع کودتا به وی اطلاع داده است ولی او نتوانسته با قطعات اردو ارتباط تأمین کند و چون مأیوس گردیده بناءً به غرض دفاع خود و خانواده اش از تفنگ های شکاری خویش استفاده می کرد که موقع نیافته است ما بعد از جستجوی اتاقهای منزل نامبرده را در تاکوی "زیرزمینی" منزلش ملبس با پیراهن و تنبان با پاهای برهنه و موهای ژولیده در حالیکه در عقب بوجی های مواد غذایی و پخته پنهان شده بود پیدا نمودیم او سخت دستپاچه وحشتزده شده بود و وجودش می لرزید سربازان به ابتکار خود دستانش را از پشت بسته کردند و ساعت قاب طلای او را از دستش کشیدند زیرا که او را اذیت می کرد گیلاس آب به وی خورانده شد حالش خوب شده و بالای خود مسلط گردید و پرسید شما کی هستید چه میخواهید؟ من گفتم شما بنابر امر رهبر انقلاب توقیف شده اید وی گفت کدام رهبر، کدام انقلاب؟ من برایش گفتم، همه چیز را بعداً خواهید دانست او سعی کرد سربازان ما را تهدید و تطمیع نماید او می گفت به حرفهای این تورن بازی نخورید او فردا گرفتار و اعدام می گردد و شما که شریك جرم وی هستید، کمترین جزای شما، حبس ابد خواهد بود اگر مرا رها سازید من تعهد می کنم که برای همهء شما پاداش داده شود و ترخیص گردید ولی سربازان به حرفهای وی اعتنایی نکردند. ما او را در یکی از لاری های تولی خویش که در آن موقع سقف نداشت سوار کردیم من در پهلویش نشستم ضابطم ستارخان دریوری می کرد برای حفاظت فامیل و ناموس وی افراد مطمئن را توظیف نموده و خود به طرف منزل محمد داؤد خان حرکت کردیم باز محمد خان منگل درب منزل را گشود و جهت مطلع ساختن سردار محمد داؤد خان شتافت ساعت دقیقاً دو و ده دقیقهء شب بود بعد از لحظهء کوتاهی سردار محمد داؤد خان که با پیراهن و تنبان سفیدی ملبس بود، همراه با سردار محمد نعیم و حسن شرق به دهن دروازه آمده و با من مصافحه نمود و پرسید شما کی هستید؟ من خودم را معرفی کردم و از گرفتاری خان محمد خان وزیر دفاع او را مطلع ساختم. او بسیار خشنود گردید مرا در بغل گرفت رویم را بوسید و گفت شما اولین افسری هستید که وظیفهء خود را در وقت و زمانش انجام داده اید برای شما و سایر رفقا و همکاران تان تبریك می گویم پرسید وظیفهء بعدی شما چیست؟ من گفتم، اشغال رادیو افغانستان. گفت از سردار عبدالولی اطلاع دارید که گرفتار شده و یا خیر؟ من اطلاعی نداشتم، ولی صدای فیرها را هم محمد داؤد خان می شنید و هم ما. گفت فوراً وزیر دفاع را در سرای شمالی بمنزل عبدالقدیر نورستانی مامور ترافیك برسانید و بعداً به وظیفهء دوم خویش شروع کنید. در صورتیکه برای گرفتاری سردار عبدالولی از شما کمك خواسته شود، کمك برسانید. وی در حالیکه سعی می

کرد، از لرزش صدایش جلوگیری نماید، بازهم نمیتوانست هیجان، تشویش و اضطراب خود را مخفی سازد. من او را اولین بار از نزدیك می دیدم او تفاوت چندانی با عکس ها و فوتوهای خویش نداشت اما بقدر کافی پیر و فرتوت معلوم می شد فربه شده بود و طراوت و شادابی ایام جوانی در وی مشاهده نمی شد...*

ما خان محمد خان را به منزل قدیر خان رسانیدیم در راه با بعضی از گروپ های گرفتاری برخورد کردیم ولی چون نام شب را می گفتند مزاحم نمی شدیم اسم شب "انقلاب" تعیین شده بود و جوابیهء آن "پیروزی" بود ما هنگامی به منزل سردار عبدالولی رسیدیم که درب منزل و گوشه یی از تعمیر وی توسط فیر تانك های قطعه ٤٤٤ کوماندو تخریب شده بود و سردار عبدالولی بعد از مقاومت کوتاهی تسلیم شده در حالیکه لباس جنرالی خود را پوشیده بود و دستها را بعلامت تسلیم بالا گرفته بود از زینهء منزل دوم عمارت خویش پائین می شد و می گفت یگانه خواهش من اینست که همراه با فامیلم مانند افغان ها برخورد کنید فیض محمد خان به او وعده داد، و وی را در تانك سوار کرده بطرف منزل قدیر خان حرکت کرد سربازان فیرهای شادمانی نمودند و هزاران مرمی های فشنگ فیر شد و شهر چراغان گردید تولی ما بسرعت بطرف رادیو افغانستان حرکت کرد حملهء برق آسا بالای افغان فلم، رادیو افغانستان، کلوپ عسکری، توان مقاومت را از مدافعین و افراد محافظ این نقاط سلب کرد و ما به سهولت به رادیو افغانستان دست یافتیم سلاح افراد ژاندارم و پولیس و محافظین و پهره داران کلوپ عسکری بدست آمد و پهره داران ما به عوض آنها مستقر گردیدند ما، سربازان خویش را از چهار راهی آریانا الی صحت عامه جابجا کردیم و به جمع آوری افسرانیکه جهت اشتراك در پروای رسم گذشت بصوب پل محمد خان روان بودند پرداختیم و با عزت و احترام زیاد از آنها خواستیم تا الی روشنی صبح و روشن شدن وضع با ما باشند آنها بسیار متعجب و غافلگیر شده بودند باور نمی کردند که کودتا به این سرعت به پیروزی رسیده باشد ساعت ٤ صبح اولین تانکهای قوتهای زرهدار از مقابل رادیو افغانستان گذشتند و در شهرکابل پراگنده گردیدند. سرور و شعف ما و سربازان ما و افسرانیکه در رادیو جمع شده بودند، انتها نداشت بعد از دستگیری سردار عبدالولی، مارشال شاه ولی خان و خانمش در پغمان گرفتار شده و با عزت و احترام توسط صاحب جان و جان محمد خان به قصر صدارت زندانی گردیدند شهزاده احمد شاه در منزلش بعد از مقاومت کوتاهی گرفتار شد، محمد موسی شفیق را از قرغه گرفتند، سایر توقیف شدگان را اشخاص و رجل آتی تشکیل میداد : ملکه حمیرا و اعضای خانواده شاهی، محمد موسی شفیق صدراعظم، گلبهار خان جنرال قوماندان هوایی، جنرال غلام محمد خان قوماندان گاردشاهی، تورنجنرال قمرالدین خان قوماندان عمومی توپچی، دگروال رحمت الله

صافی قوماندان قوت های کوماندو، جنرال عبدالحکیم خان کتوازی قوماندان فرقه ۷ ریشخور، تورنجنرال نواز خان قوماندان فرقه ۸ قرغه، برید جنرال شیر محمد خان "معروف به شیر بادرنگ" قوماندان قوای ٤ زرهدار، جنرال محمد حسین خان قوماندان قوای ۱۵ زرهدار، جنرال محمد طاهر قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس، قوماندانان غند ها و مغزره های میدان های هوایی کابل و بگرام و بعضی از مهره های مهم در سطوح پائین مانند عبدالحنان دگرمن قوماندان امنیه و گل نبی خان سر مامور پولیس.

ساعت ۷ صبح متصدی رادیو از من توضیح خواست که بعد از تلاوت قرآن کریم چه پروگرامی را نشر کنیم من گفتم نغمه های اتن ملی و موسیقی شادی بخش را مانند روزهای عید و جشن پخش کنید رادیو به نشرات خود آغاز کرد ضیاء مجید به عجله به نزدم آمد و گفت امنیت ستدیو ها را بگیرید زیرا که اکنون رهبر تشریف می آورند من اولین بار که کلمهء رهبر را می شنیدم چندان به دلم ننشست گویی لقب عاریتی بود که به این مرد مُسن، کله طاس، فرتوت چسپانیده بودند ولی بهر حال من چنان کردم که ضیاء میخواست ساعت ۷ وبیست دقیقه سردار دیروز و رهبر امروز در حالیکه پیراهن و پتلون بهاری به رنگ عسکری در برداشت همراه با حسن شرق، ضیاء مجید، حیدر رسولی وعدهء از رهبران و سرگروپ های کودتا به رادیو رسید و بعد از قبول احترام پرسونل قطعهء ما، وارد ستدیو شد، مهدی ظفر نطاق رادیو میخواست بگوید که اکنون سردار محمد داؤد بیانیه میدهد اما سردار محمد داؤد گفت برادر، دیگر مرا و هیچکس را سردارخطاب نکنید سرداری برای همیش از افغانستان رخت بسته است مهدی ظفر بعد از انانس کوتاهی، رشتهء صحبت را به محمد داؤد سپرد و وی نطق قبلاً آماده شده یی خود را شروع نمود که فشردهء آن تقدیم می شود :

« بسم الله الرحمن الرحیم

خواهران و برادران عزیز سلام !

بنده درطول مسئولیت های مختلف در خدمت وطنم، همیشه در جستجوی هدفی بودم که برای مردم افغانستان، مخصوصاً طبقات محروم و نسل جوان مملکت ما یك محیط مثبت و واقعی نشو و نمای مادی ومعنوی میسر گردد و در آن همه افراد وطن ما بدون تبعیض و امتیاز در راه تعالی و عمران وطن خود سهم گرفته و احساس مسئولیت نماید مدتها سپری شد و مساعی زیادی بعمل آمد تا عواملی را که نظر به تجارب به شکل های مختلف مانع رسیدن به چنین هدفی می شد تدریجاً از بین برداریم.

من برای سعادت آیندهء وطن خود، جز قایم ساختن یك دموکراسی واقعی و معقول که اساس آن بر خدمت به اکثریت مردم افغانستان برقرار باشد راه دیگری سراغ نداشتم و ندارم به نظر بنده

تهداب اصلی چنین یك وضع اجتماعی تأمین کامل حقوق مردم و اعتراف کامل به اصل مالکیت ملی است که باید به دو اصل فوق ظاهر یا پوشیده خللی وارد نشود این آرزوهای مقدس بود که مرا وادار ساختند ده سال قبل من و رفقایم پیشنهاد آخرین خود را بحضور شاه پیش و تحقق آنرا برای خیر و سعادت ملت افغانستان تمنا کنم. بهر صورت نتیجه آن شد تا آن امیدهای دیرینه و آن آرزوهای نیك به یك دموکراسی قلابی که از ابتداء تهداب آن بر عقده ها و منافع شخصی و طبقاتی، بر تقلب و دسایس، بر دروغ و ریا و مردم فریبی استوار گردیده بود مبدل گردید. خلاصه آنکه دموکراسی یعنی حکومت مردم به یك انارشیزم و رژیم سلطنت مشروطه به یك رژیم مطلق العنانی مبدل شد و هر کدام از این قدرت ها بجان همدیگر و بجان مردم افتادند و به پیروی از فورمول تفرقه انداز و حکومت کن، آتشی را در سرتاسر مملکت افروختند تا بتوانند در سایهء این فضای ملوث و تیره و تار و پر از بدبختی، فقر، فلاکت، مقاصد شوم مادی و ممکن سیاسی خود را حاصل نمایند. لذا همهء وطنپرستان، خصوصاً اردوی وطنپرست افغانستان تصمیم گرفت که دیگر به این نظام فاسد خاتمه داده شده و وطن ازین ورطهء بدبختی رهایی یابد.

هموطنان عزیز! باید به اطلاع شما برسانم که دیگر این نظام از بین رفت و نظام جدیدی که عبارت از نظام جمهوریت است و با روحیهء حقیقی اسلام موافق است جاگزین آن گردید.

سیاست خارجی افغانستان به اساس بیطرفی، عدم انسلاك در پیمان های نظامی، قضاوت آزاد خود مردم افغانستان استوار خواهد بود. سیاست بین المللی افغانستان بر اساس تمنیات ملی کشور، برای حیات مادی و معنوی مردم ما مطرح گردیده است. این نظام با اساسات منشور ملل متحد را که هدف آن سعادت و آرامش دنیای بشری است ملحوظ و محترم می شمارد. در مورد روابط با پاکستان که یگانه کشوری است که روی قضیهء پشتونستان با آن یك اختلاف سیاسی داریم و تاکنون به حل آن مؤفق نشده ایم سعی دایمی ما برای یافتن راه حل قضیهء پشتونستان دوام خواهد کرد. در خاتمه یکبار دیگر این مؤفقیت بزرگ ملی را به هموطنان عزیز خویش تبریك گفته و از همه اولتر وطنپرستان، خاصتاً اردوی فداکار افغانستان که از هیچگونه سعی و کوشش مقدور و خالصانه دریغ ننموده اند از صمیم قلب اظهار تشکر و امتنان خود را تقدیم می کنم چون سعی و آرزومندی ما نقطهء انجام ندارد دوام این همکاری از طرف همهء افراد خاصه طبقهء جوان کشور از تمنیات قلبی ما است و به دریافتن آن امید قوی دارم. زنده باد افغانستان، پاینده باد جمهوریت.»

بعد از ختم بیانیه، محمد داؤد خان درراه رفتن بمنزلش با استقبال بی نظیر هزاران نفر از اهالی شهر کابل که قبل از شنیدن سخنان وی، هیجان زده، متعجب، سرگردان و پریشان بودند، مواجه گردید. وی برای مردم دست تکان میداد، مردم برایش کف میزدندو او را گل باران می نمودند،

معلوم نبود که آنهمه گل در آن صبح زود، از کجا پیدا شد، زیرا که مردم نه تنها او را بلکه ما را، سربازان را، موترها، زرهپوش ها و تانکها و اسلحه ها را غرق در گل و برگ میساختند، آنها ما را در بغل می گرفتند، سربازان را می بوسیدند، تانکها را می بوسیدند و اشك شادی، رضائیت و سپاس از گونه هایشان جاری بود. مردها، زنها، پسران، دختران به یکسان عمل می کردند، بالای تانکها ایستاده می شدند، نطق ها و صحبت های هیجان انگیز و انقلابی، شعارهای تند و آتشین، هورا گفتن ها کف زدن ها به اوج خود رسیده بود و تمام نقاط شهر کابل را در بر گرفته بود. آنها تانك ها و اسلحه ها را لمس می کردند به چشمان ما و سربازان ما می نگریستند، گویی باور شان نمی شد که در طی یکشب رژیم چندین صد سالهء پادشاهی و سلطنتی به رژیم جمهوری تبدیل شده باشد، دست فروشان، کراچی بانان، دوکانداران متاع خود ها را بدون پول به ما عرضه می کردند، تکسی ها، سرویس ها از کسی پول نمی گرفت، سینما ها رایگان شده بودند، شهر غرق در خوشی، شادمانی و سرمستی بود. در ولایات نیز کسی دست از پا خطا نکرد، همینکه صدای محمد داؤد استماع گردید، سوال ها حل شد و تلگرام های تبریکیه عنوانی محمد داؤد خان از هرگوشه و کنار مملکت مواصلت می نمود. کودتا پیروز شده بود، امنیت قایم گردیده بود گویی آب از آب تکان نخورده است، "برگشتی" بود اسفبار و "آمدی" بود نیکو و بدون انتظار.

کودتا سفید بود. زیرا که تلفات آن بسیار اندك بود، حبیب الله زرمتی لمری بریدمن، افسر تانکیست گارد همراه با سه نفر افراد نمبر "مرتبات" تانك به دریای کابل نسبت سرنگون شدن تانکش افتاده و همه شهید شده بودند. همچنان ٦ - ٧ نفر سربازان امنیتی رژیم قبلی نسبت مقاومت کشته شده بودند به نسبت همین تلفات اندك و پیروزی بزرگ بعدها مخالفین محمد داؤد، آنرا کودتای ساختگی میدانستند و نتیجهء سازش بین اودرزاده ها و پسر عموها.

در همانروز، غلام حیدر رسولی لباس جنرالی در بر کرد وعوض سردار عبدالولی بحیث قوماندان عمومی قول اردوی مرکزی تعیین شد و اعلان گردید که برای افسران کودتاچی دو رتبه ترفیع و برای کسانیکه در امر کودتا در شب ۲٦ سرطان همکاری کرده اند یك رتبه ترفیع داده شده است همچنان تمام خوردضابطان اردو به رتبهء دریم بریدمن ترفیع کردند که چون تصمیم عاجل احساساتی بود بعدها اردوی افغانستان را از ناحیهء کمبود خوردضابطان بسیار صدمه زد و با مشکلات زیادی مواجه ساخت عصر همانروز محمد داؤد کمیته مرکزی دولت خویش را تشکیل کرد، کمیته مرکزی از اشخاص ذیل ترکیب یافته بود.

سردار محمد داؤد رئیس، دوکتور محمد حسن شرق منشی، اعضای کمیته مرکزی عبارت بودند از جنرال غلام حیدر رسولی، دگروال محمد سرور نورستانی ، دگرمن عبدالقدیر نورستانی

افسر ترافیک، دگرمن محمد یوسف، جگرن مولاداد، جگرن خلیل الله، دگروال غوث الدین فایق، جگرن فیض محمد، جگرن پاچا گل وفادار، جگتورن ضیاء مجید، جگتورن عبدالحمید محتاط و سید عبدالاله جمعاً ۱٤ نفر. از جملهء این ۱٤ نفر تنها فیض محمد خان رسماً عضویت جناح پرچم حزب د. خ.ا.ا. را داشت و بعدها جگرن خلیل الله. عبدالحمید محتاط بعدها ستمی گردید و پاچا گل وفادار خلقی.

کمیته مرکزی در همان اجلاس خویش، بر علاوهء ترفیعات افسران کودتاچی و معاش بخششی سربازان شامل کودتا، در بارهء تعیینات در سطح اردو و دولت تصامیم اتخاذ نمود. محمد داؤد خان بر علاوهء ریاست دولت بحیث صدراعظم، وزیر دفاع و وزیر خارجه تعیین شد. دوکتور محمد حسن شرق بحیث معاون صدراعظم مقرر شد، عده یی از اعضای کمیته مرکزی در همان جلسه بحیث وزرا تعیین شدند، مانند فیض محمد خان بحیث وزیر داخله عبدالاله وزیرمالیه، غوث الدین فایق وزیر فواید عامه، پاچا گل وفادار وزیر سرحدات، عبدالحمید محتاط وزیر مخابرات، عبدالقدیر بحیث قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس ضیاء مجید بحیث سریاور رئیس دولت و قوماندان گارد جمهوری، خلیل الله رئیس ارکان لوای ۸۸ توپچی. سرور نورستانی قوماندان قوای ٤ زرهدار، یوسف قوماندان قوای ۱۵ زرهدار، مولاداد رئیس ارکان قوای ۱۵ زرهدار.

من نیز دو رتبه ترفیع کردم. جگرن شدم و قوماندان غند ۷۱۷ انضباط شهری قول اردو و ستارخان بحیث رئیس ارکان قطعهء مذکور، عبدالقادر میاخیل قوماندان قطعه پراشوت، جگرن هدایت الله قوماندان قطعه ٤٤٤ و جگتورن یعقوب بحیث رئیس ارکان وی. در فرقه ۷ جنرال غلام نبی فراهی بحیث قوماندان فرقه، در قوای هوایی و مدافعه هوایی دگروال سید امیر، دگروال عبدالقادر بحیث رئیس ارکان هوایی و مدافعه هوایی در همانروز جنرال خان محمد خان مرستیال به وزارت دفاع رفته و خود را بحیث سرپرست وزارت دفاع معرفی کرده و شروع به امر و نهی نموده بود که از همان آغاز احساس بدبینی و شك را نسبت به خود، در بین کودتاچیان دامن زده بود جنرال مذکور بنابر توصیهء محمد داؤد خان به منزل برگشت در روز ۲۷ سرطان شخص محمد داؤد خان به وزارت دفاع رفته و امور دفاعی را شخصاً زیر کنترول گرفته در روز دیگر دگر جنرال کریم مستغنی بحیث لوی درستیز مقرر گردید.

در همان اولین روزها، اتحاد شوروی جمهوری جوان افغانستان را به رسمیت شناخت و متعاقب آن سایر کشورهای بزرك و کوچك جهان با فرستادن تلگرام های تبریکیه، تائید و حمایت از ایجاد نظام نوین در کشوررا صحه گذاشتند. محمد ظاهر شاه، پادشاه افغانستان که در شهر ناپل ایتالیا مصروف استراحت بود صبح کودتا در حالی از تغییر نظام اطلاع یافت که در کالسکهء

مفشنی با اسپ های اصیل از سرکهای ایتالیا می گذشت به سفارت افغانستان در روم رفت و در آنجا مسکن گزید اما نوراحمد اعتمادی او را قانع ساخت که استعفی خود را به محمد داؤد تقدیم کند و در عوض ملکه حمیرا سردار احمد شاه و سایر اعضای فامیل خویش را تسلیم گردد شاه که به گفتهء جورج آرنی از شنیدن خبر کودتا خم بر ابرو نیاورده بود چنان کرد و متن استعفی وی در جراید کشور نشر شد :

متن استعفاء محمد ظاهر شاه از سلطنت افغانستان :

۲۱- اسد ۱۳۵۲

روم

بسم الله الرحمن الرحیم

برادرم جلالتمآب رئیس جمهور !

از موقعیکه خبر جریانات اخیر را شنیدم تا اینم فکرم متوجه وطن من بود و برای آینده آن نگران بودم.

مگر همین که دریافتم مردم افغانستان بغرض ادارهء آینده امور ملی خود از رژیم جمهوریت با اکثریت کامل استقبال نموده اند، به احترام ارادهء مردم وطنم خودم را از سلطنت افغانستان مستعفی می شمارم و بدین وسیله از تصمیم خود به شما ابلاغ می کنم.

در حالیکه آرزوی من سعادت و اعتلای وطن عزیز من است خود را بحیث یك فرد افغان زیر سایه بیرق افغانستان قرار میدهم.

دعای من اینست که خداوند بزرگ و توانا همواره حامی و مددگار وطن و هموطنان من باشد.

محمد ظاهر

ملکه حمیرا و اعضای خانوادهء شاهی ذریعه طیاره آریانا به روم سفر کردند و به ظاهر شاه پیوستند سردار عبدالولی مدتی را در زندان دهمزنگ بسر برد. رنج و عذاب بسیار دید و توسط ضیاء مجید به محمد داؤد شکایت کرد...

او برای ضیاء گفته بود که به رئیس بگوئید که به لحاظ خداوند مرا از شر این شپش ها و کیك ها نجات دهید. رئیس دولت به رحم آمد و او را در کوتی باغچهء ارگ زندانی ساخت بعد از مدتی مارشال شاه ولی خان و خانمش که در صدارت تحت نظر بودند نیز به کوتی باغچه زندانی شدند اما بطوری که پدر و پسر یکدیگر را دیده نمی توانستند مارشال شاه ولیخان و همسرش بعد از انقضای یك ماه به منزل شان برگردانیده شده و رفع اتهام گردیدند اما مارشال مذکور از

رفتن بخارج الی تعین سرنوشت پسرش سرباز زد.
و همچنان در کابل میزیست.

جهت محاکمهء سردار عبدالولی واشخاصیکه علیه رژیم جمهوری دست به فعالیت میزدند، محکمهء نظامی تشکیل شد، در ترکیب این محکمه دگر جنرال غلام فاروق خان و بعدها دگرجنرال محمد نعیم وزیری یکی بعد دیگری بحیث رئیس محکمه نظامی قرار داشتند. اعضای محکمه عبارت بودند از جنرال عبدالرحیم معاون ریاست محاکمات اردو، دگروال محمد سرور نورستانی قوماندان قوای ٤، دگروال محمد عثمان عضو ریاست محاکمات اردو، جگتورن مولاداد رئیس ارکان قوای ۱۵، جگرن محمد آصف الم عضو ریاست محاکمات اردو و نگارنده. جگتورن ستارخان رئیس ارکان غند ۷۱۷ نیز به صفت همکار دایمی این محکمه تعین گردید ولی در ترکیب محکمه نبود. رئیس دولت قبل از محاکمهء سردار عبدالولی من و آصف الم را به نزد خود خواست و گفت، وظیفهء شما دو نفر که نسبت به دیگران به من نزدیك تر هستید، اینست که دلایل و اسناد کافی علیه سردار ولی فراهم نمائید تا در محکمه به جزای اعدام محکوم شود. گرچه ما هر دو نفهمیدیم که به کدام علت به وی نزدیك تر هستیم اما بر روی خود نیآوردیم و کار خویش را با جدیت آغاز نمودیم.

محمد داؤد خان در عرصهء سیاست خارجی مجبور بود تا روابط خویشرا با اتحاد شوروی توسعه بخشد و کمك های بیشتر آن کشور را جلب کند این اجبار بخاطر آن بود که ایالات متحده امریکا و کشورهای غربی هنوز هم محمد داؤد را با دیدهء شك و تردید نگریسته و چون پاکستان را حمایت می کردند بناءً افغانستان برای ایالات متحده و متحدینش ارزش کمتر ستراتیژیك داشت و دارای اهمیت سوق الجیشی نبود. پس اگر حتی محمد داؤد صادقانه هم میخواست خود را از وابستگی اقتصادی با اتحاد شوروی برهاند، ایالات متحده با درنظر داشت تعهد شخصی او نسبت به مسئله پشتونستان بالای وی بی اعتنا بود و نمیخواست کشوری را که با پاکستان در حال مناقشه است کمك نماید. روابط سیاسی با ایران بهبود یافت و ایران بعدها سعی کرد تا افغانستان را از حالت قمر بودن اتحاد شوروی نجات دهد شاه ایران به محمد داؤد کمك یك ملیارد دالر را پیشنهاد ووعده داد که در سال ۱۹۷۸ آنرا به دو چند یعنی دو ملیارد دالر ارتقا بخشد. روابط با هندوستان نیز بهبود یافت و حتی هیأت های نظامی آن کشور به کابل مواصت کردند همچنان محمد داؤد، روابط خویشرا با کشورهای نفت خیز منطقه مانند عراق، کویت و عربستان سعودی توسعه بخشید ولی مناسبات با پاکستان هنوز بهبود نیافته بود وسایهء تاریکی بر مناسبات هر دو کشور افکنده بود تا هنگامیکه صدراعظم پاکستان ذوالفقار علی بوتو به کابل دعوت گردید هنوز هم این سردی در روابط هر دو کشور محسوس بود.

اردو با آمدن مجدد سردارمحمدداود درراس دولت و وزرات دفاع کشور، بازهم بطرف عصری شدن گام نهاد وبا گذشت هر روز از کمك های بیشتر نظامی اتحاد شوروی مستفید گردید. هنوز مدت کوتاهی از پیروزی کودتا نگذشته بود که یك هیأت بزرگ اتحاد شوروی مرکب از جنرالان و مقاما ت عالیرتبه نظامی اتحاد شوروی تحت ریاست مارشال وی .دي. سولوفسکی بنابه دعوت محمد داود خان به افغانستان آمد. مارشال مذکور که در جنگ عمومی دوم جهانی رتبهء جنرالی داشت؛ این دومین باری بود که به افغانستان می آمد. این هیأت در قصر چهلستون اقامت گزید. از طرف افغانستان غلام حیدر رسولی "قوماندان قول اردوی مرکز" رئیس هیأت افغانی تعیین شد. من نگارنده نیز به صفت منشی هیأت افغانی بنابر امر محمد داؤد خان شامل گردیدم. هیأت مذکور بعد از ملاقات با محمد داؤد و استماع نقاط نظر نامبرده که مجهز ساختن هرچه بیشتر، تحرك بخشیدن و ارتقا بخشیدن قابلیت رزمی اردو بود به کار خویش آغاز کرد. این هیأت از گارد جمهوری افغانستان در ارگ دیدن نمود. از قطعات و جزوتامهای بزرگ مرکز، مانند فرقه های ۷، ۸ قوتهای ٤ و ۱۵ زرهدار، قول اردوی سوم در گردیز، میدان های هوایی خواجه رواش و بگرام بازدید نموده، کمبودی ها، کاستی ها و پرابلم های قطعات و جز و تامهای بزرگ قوای زمینی و هوایی کشور را یادداشت نموده و همراه با هیأت افغانی مشترکاً بالای تشکیل جدید اردوی افغانستان بیشتر از دو هفته کار نمودند. نتیجه کار آنها این بود که مطابق تشکیل جدید اردوی افغانستان باید دارای یکصدهزار نفر پرسونل مرکب از افسر، خورد ضابط و سرباز باشد و قابلیت جذب دو صد هزار نفر را در اثنای سفر دارا باشد. بعضی جز و تام های علاوگی محاربوی و تأميناتی در تشکیل اردو گنجانیده شد و اسلحه و تخنیك جدید و جدید تر در تشکیل اردو اضافه گردید مانند راکتهای سبك دافع هوای "ستریلا-یك" و "ستریلا-دو" در تشکیل فرقه های پیاده، ایجاد لواهای تانك در تشکیل قول اردوهای قندهار و گردیز، اکمال لواهای ٤ و ۱۵ با تانکهای T-62، تشکیل کندك ها و مفرزه های هوایی با طیارات نوع سو ۲۲ و میگ ۲۱ در قوتهای هوایی افغاستان و غیره. همچنان هیأت قراردادی را در زمینهء فرستادن متخصصین و مشاورین بیشتر نظامی الی سطح قول اردو ها و قطعات زرهدار قوای زمینی با جانب افغانی عقد نموده و متعهد شد که در خصوص تربیهء کادرهای مسلکی نظامی اردوی افغانستان سعی و اهتمام بیشتر بخرج داده تکتیك محاربه در اراضی کوهسار افغانستان را به آنها آموزش دهد و مطابق شرایط اقلیمی و اراضی تناتر محاربوی شرق میانه، خصوصیات تدریسی خود را عیار سازند و تعداد بیشتر محصلین نظامی افغانی را بپذیرند.

در همان سال یك هیأت نظامی بزرگ هندی تحت ریاست لوی درستیزهای قوتهای زمینی و

هوایی آنکشور برای یك بازدید رسمی به افغانستان آمد و از بعضی از قطعات و مؤسسات تحصیلی اردو در مرکز دیدن نموده به جلال آباد سفر کرد و از کار و فعالیت قطعات و جزوتام های فرقه ۱۱ قول اردوی مرکزی بازدید به عمل آورد. برای هیئت مذکور یك تطبیقات آتشدار غند پیاده ترتیب گردید. هیئت بعد از عقد قرارداد های پذیرش محصلین نظامی افغان، دوباره به کشورش بازگشت. این اولین هیأت عالیرتبهء نظامی یك کشور خارجی بود که بعد از اتحاد شوروی به افغانستان وارد می شد و خبر رسمی آن پخش گردیده بود. آمدن این هیأت که بیشتر جنبهء تشریفاتی داشت مناسبات با پاکستان را هنوزهم تیره تر ساخت و باعث آن گردید تا ذوالفقار علی بوتو، در مقابل درخواست کمك برای مخالفین دولت افغانستان که تازه به پاکستان گریخته بودند، جواب مساعد بدهد و آمدن آنها را موهبت عظیم تلقی نماید.



هیأت نظامی هند در فرقه ۱۱ ننگرهار که توسط حیدر رسولی و جمال الدین عمر، البسهء محلی به لوی درستیز قوتهای زمینی هند پوشانیده می شود. سال ۱۹۷٤ م

اردو بعد از کودتا شامل تصفیه های کوچکی از وجود طرفداران و هواخواهان شاه و سردار عبدالولی گردید و بعضی از جنرالان و قوماندانان در سطح بالای اردو، از وظایف قبلی شان برکنار شدند و یا در وظایف پاسیف توظیف گردیدند. اما در هستهء رهبری اردو که آنرا محمد داؤد، مستغنی و حیدر رسولی تشکیل میدادند، بزودی اختلافاتی به نسبت رقابتهای شخص

مستغنی و رسولی به میان آمد و مستغنی طی ورقهء استعفی نامه اش را به داؤد خان سپرد و از خدمت در اردو برکنار گردیده به حیث سفیر در ترکیه مقرر گردید. داؤد خان که نمیتوانست تمام امور وزارت دفاع را شخصاً وارسی و مراقبت نماید بناچار تمام امور وزارت دفاع را برای رسولی رها کرد و بالآخره در سال ۱۹۷۷ رسماً او را بحیث وزیر دفاع تعیین نمود. رسولی تورنجنرال عبدالعزیز را بحیث لوی درستیز تعیین کرد اما صلاحیتهای او را محدود نمود و شخصاً، هم به صفت وزیر دفاع، لوی درستیز و قوماندان قوایمرکز صاحب اختیار تمام اردو گردید. اطرافیان و مقربان حیدر رسولی را در اردو، عبدالعزیز خان لوی درستیز، جنرال عبدالعلی وردگ رئیس ارکان قول اردوی مرکز، جنرال یحیی نوروز رئیس اوپراسیون وزارت دفاع، جنرال محمد یونس قوماندان فرقه ۱۱، دگروال سرور نورستانی، دگروال جمال الدین عمر، جنرال نظیم گل قوماندان فرقه ۸، دگروال جان نثارخان رئیس استخبارات وزارت دفاع تشکیل می دادند. بر علاوه عبدالقدیر نورستانی وزیر داخله، عبدالاله وزیر مالیه یاران نزدیك وی بودند به طوریکه این سه نفر از همدیگر جدایی نداشتند و در امورات وزارت خانه های همدیگر به مشوره میپرداختند.

حیدر رسولی در قریهء تاجکان جبل السراج ، شخص محاسن سپیدی را یافته و به نزد وی مرید شده بود. آن شخص که بنام "پیر" [۱] رسولی معروف بود، چنان مورد توجه و حرمت وی قرار گرفته بود که اکثراً همراه با عبدالعزیز لوی درستیز، امور کشور را رها می کرد و به جبل السراج در منزل پیر خویش (خاصتاً شبهای جمعه) میرفت و در خانقاه وی به شنیدن موسیقی و رقص و سماع می پرداخت. آن مرد، در شهر کابل مشهور شد، چنانکه اکثر رجال دولتی به خاطر خوش آمد رسولی به نزد وی می شتافتند، دستانش را می بوسیدند تحفه و تارتق میدادند تا پیر مذکور آنها را دعای خیر بدهد و به رسولی سفارش کند. این پیر و مرشد رسولی در همه امور حتی رفتن به خارج و بورس های تحصیلی دست داشت و به یك اشارهء او همه چیز به کام انسان می گردید. هنگامیکه نامبرده در شفاخانه صدری کابل بستر شد رسولی از بام تا شام در بالین وی می نشست، دستان و پاهایش را مالش می داد می گریست و جنرالان، قوماندانان، حتی وزراء به خاطر خوشنودی رسولی در گوشه و کنار شفاخانه پرسه می زدند. غلام حیدر رسولی، نه تنها مرتباً به جبل السراج در رفت و آمد بود بلکه بارها و بارها به غزنی میرفت و در زیارت ها و اماکن مقدس غزنی سر به سنگ می نهاد و عفو تقصیرات میخواست. دوستان نزدیك و مقربانش به عوض اینکه وی را بخود آورند و او را متوجه مسئولیت های وظیفوی وی گردانند، بیشتر تشویقش می نمودند تا میدان برای تاخت و تاز و چپاول آنها خالی گردد. این

۱- نام وی غلام علی شاه و بنام آغا صاحب رستاق مشهور بود.

جنرال موسپید، لاغر و کوته فکر که تا حدود فراوانی احساساتی بود، بزودی آله‌ء دست قدیر و عبدالاله قرار گرفت و هر سه با هم فرکسیون ضد چپی ها را در دولت بوجود آوردند که آماج اساسی آنها، پرچمی ها بود.

وجود چنین هیأت رهبری ضعیفی در اردو، در آن هنگامیکه اردو علناً در سیاست داخل شده بود و سهم عظیمی در سرنگونی نظام شاهی داشت، موجب آن گردید تا احزاب سیاسی نیمه مخفی دوران دموکراسی متوجه اردو شوند و به جلب و جذب افسران جوان اردو همت بگمارند. پرچمی ها، خلقی ها، شعله جاوید و احزاب بنیاد گرای اسلامی یکی بعد دیگری وارد صحنه‌ء عمل گردیدند. بازار سیاست در اردو داغ شد، کتاب ها، جراید، حتی اسناد و اوراق حزبی، دست بدست می گشت و مبلغین و فعالین ملکی و نظامی این جریانهای سیاسی آزادانه و بدون ترس در درون قطعات و جزوتامهای اردو نفوذ می کردند و رفت و آمد داشتند بدون آنکه کسی مزاحم آنها گردد و بپرسد که برای چه منظور و نزد کدام شخصی آمده است. بدون تردید، پرچمی ها در مراحل اول، قبل از آنکه محمد داؤد به خود آید و قطعات اردو را از وجود آنها تصفیه کند، در حصه‌ء جلب و جذب افسران پیشتاز بودند، زیرا افسران اردو تحت تأثیر آنها قرار گرفته و فکر می کردند که با دولت سهیم هستند و در پیروزی کودتا شریك. اشخاصی مانند ذبیح الله زیارمل بحیث مدیر قلم مخصوص وزارت داخله که صلاحیتهای زیاد اجرائیوی را کسب کرده بود مرتباً در قطعات مرکز، رفت و آمد داشتند و به جلب و جذب افسران می پرداختند، اما خلقی ها در آن مرحله بسیار پاسیف بودند و به ندرت موقع جلب و جلب را می یافتند و حتی از طرف رقبای پرچمی خود اذیت و آزار میدیدند. اما بعد از تصفیه‌ء پرچمی ها، جناح خلق اکتیف گردید و کار بی امان را در عرصه‌ء جلب و جذب افسران خاصتاً در قوای هوایی و زرهدار کشور انجام داد. شعله یی ها و سازمان های راست افراطی توفیق کمتری در اردو داشتند زیرا که آنها دیر جنبیده بودند و اکثر جوانان اردو شکار خلقی ها و پرچمی ها گردیده بودند.

موجودیت روز افزون مشاورین شوروی و پخش و پلا شدن آنها تا قطعات و جزوتامهای دور دست اردو و مراجعت فارغ التحصیلان از اکادمی های شوروی و کشورهای دیگر نیز باعث تکانه‌ء نیرومندی در جهت راه یابی افکار نوین و عقاید مختلف سیاسی در اردو گردیده بود و نتیجه‌ء قانونمند بی تفاوتی و اهمال هیأت رهبری اردو، خاصتاً محمد داؤد و حیدر رسولی بود، که آن یکی در امور مملکت داری مستغرق و این یکی در امور ساختمانی "رستورانی بنام حلمو رستورانت در تپه های تاج بیگ" و امور مذهبی منهمك.

بهرحال، اردو را رها کنیم و بر گردیم به اولین روزها و ماه های پیروزی کودتای ۲۶ سرطان. در برج سنبله محمد داؤد رئیس دولت بیانیه یی رادیویی معروف خویشرا بنام "خطاب به مردم

افغانستان" ایراد کرد که مورد حمایت و پشتیبانی جریان های مترقی و احزاب چپی، خصوصاً حزب پرچم قرار گرفت، حمایت بیدریغ و صادقانهء پرچمی ها از بیانیه، باعث آن گردید که در حلقه های ملی و بین المللی ذهنیت نزدیکی و همکاری بین محمد داؤد و ببرک کارمل تبلیغ شود ودولت بحیث آلهء دست پرچمی ها و شوروی در انظار معرفی گردد. در بیانیهء خطاب به مردم آمده بود : که حقوق و آزادی های دیموکراتیك مردم در وجود قانون اساسی بسط و توسعه میبآبد. سکتور دولتی اقتصاد نیرومند می گردد. مبارزه با ارتشأ و فساد اداری صورت می گیرد، اصلاحات ارضی و تقسیم اراضی و ایجاد کوپراتیف های زراعتی یکی بعد دیگری تطبیق می شود، سواد آموزی عمومیت میبآبد، تعمیم معارف و بسط و گسترش آن تا نقاط دور دست عملی می شود، خدمات و تأمینات صحی به سود اهالی در تمام نقاط کشور صورت می گیرد. ازدیاد معاشات و تأمینات اجتماعی جهت رفاه عامه عملی می شود.

این پروگرام با برنامهء عمل حزب دیموکراتیك خلق افغانستان، شباهت داشت. پروگرامی بود مترقی ولی میبایست به تدریج عملی می گردید و داؤد خان که در اینگونه موارد تجارب لازم داشت، به این امر متوجه بود و آنرا کاملاً میدانست. وی برای تائید حرف خویش، در قدم اول ملی شدن بیمه ها و بانکها را اعلان نمود و به ارتباط اصلاحات اراضی دو قانون را که یکی قانون اصلاحات ارضی و دیگری قانون مالیهء مترقی زمین بود به تصویب رسانید. بموجب این قوانین ملکیت شخصی زمین آبی به یکصد جریب زمین معادل ۲۰ هکتار و دو صد جریب زمین للمی معادل (۲٤۰ هکتار) محدود می گردید. فیصله شده بود که املاك اضافی اشخاص در بدل قیمت عادلانه، در طول بیست و پنج سال به اقساط به مالك زمین پرداخته شود و دولت زمین های مذکور را بالای دهقانان بی زمین به اقساط بفروش برساند. همچنان مالیهء مترقی زمین، زمین دارهای بزرگ را وادار به فروش املاك شان می نمود زیرا که این مالیه بسیار سنگین بود و حاصل زمین به تناسب آن ناچیز. به تعقیب انفاذ این دو قانون و شروع کار اصلاحات ارضی، فرمانی در زمینهء منع فروش زمین های مزروعی شخصی الی انجام اصلاحات ارضی صادر گردید. در کابل شایع شد که سردار محمد نعیم خان برادر رئیس دولت، قوانین مذکور را نادیده گرفته و باشتاب هرچه تمام تر زمین های خود را بفروش میرساند. این امر باعث گردید تا بدبینان ومخالفین رئیس جمهورمانند سید قاسم خان رشتیا و میر محمد صدیق فرهنگ از آن برضد وی استفاده کنند و حتی در تاریخ کشور آنرا به ثبت برسانند. اصلاحات ارضی زمان داودی که به صورت مرحله وار پلان گذاری شده بود، با شرایط کشورما، جنبهء تطبیقی داشت ولی برای تطبیق آن میبایست دفاتر ثبت املاك تصحیح می شد، احصائیه ها دقیق می گردید و ولسوال های جوان و مامورین بی حوصلهء اصلاحات ارضی زحمات فراوان را متقبل می

گردیدند.

ولی چنین نشد، این ولسوال های جوان که بنابر پیشنهاد ذبیح الله زیارمل مدیر قلم مخصوص وزارت داخله تعیین می گردیدند، و تعداد آنها در اوایل جمهوری محمد داؤد در حدود ۴۵-۵۰ نفر تخمین زده می شد، اکثراً عضو حزب دیموکراتیک خلق افغانستان "بخش پرچم" و یا از جمله، هواخواهان این حزب بودند وکارکنان اصلاحات ارضی نیز که توسط وزیر زراعت غلام جیلانی باختری تعین می گردیدند اغلب اعضای همین حزب را تشکیل میدادند. تعداد آنها را مؤرخین در حدود ۱۳۰-۱۶۰ تن ذکر کرده اند ولی به نظر من این تعداد به کمتر از یکصد نفر می رسید. این جوانان صادقانه میخواستند زمین به دهقان برسد و اصلاحات ارضی پیروز شود، در عین زمان مایل بودند تا افکار انقلابی خودها را در بین مردم پخش نمایند. بعضی از آنها بی حوصله بودند و میخواستند، قدرت عنعنوی ملاکان و فیودال ها در یك روز مورد ضربات قرار گیرد و عدالت اجتماعی تطبیق گردد. در نتیجه در اثر استملاك زمین های زمین داران، آنها متضرر شدند، و وعده های آنها در مورد کمك به دهقانان که در خط مشی دولت گنجانیده شده بود، جنبه، تطبیقی نیافت، زمین داران بزرگ احساس خطر کردند و شروع به مقاومت علیه ریفورم ها و اصلاحات داؤدی نمودند. به درجه، اول آنها سعی نمودند تا این جوانان پاك و بی تجربه را با انواع دسایس وحیل از خود بسازند و یا موجبات بدنامی آنها را فراهم سازند.

باری ! محمد داؤد خان علی الرغم گفتار و اظهارات خویش مبنی بر حل عادلانه، قضیه، پشتونستان در اولین سالهای نظام جمهوری آگاهانه و یا نا آگاهانه، عده یی از رجال و شخصیت های معروف پشتونستان مانند خان عبدالولی خان، اجمل ختك و غیره را به کابل دعوت نموده و برای آنها پول و اسلحه، فراوان تادیه کرد. عده یی از جوانان و شورشیان بلوچ را در نواحی کندهار، تحت تعلیم و تربیت نظامی قرار داد و یك کمپ تعلیم و تربیه، نظامی برای جوانان پشتونستانی در دامنه، کوه ولایتی، نزدیك سیاه بینی کابل، تحت نظارت گارد جمهوری بر پا نمود. آنها، مدت دو ماه درین کمپ تحت تعلیم و تربیه، نظامی قرار می گرفتند و بعداً به پاکستان فرستاده می شدند. مسئول تعلیم و تربیه، این کمپ جگرن ظاهر آمر تعلیم و تربیه، گارد جمهوری بود. ضیاء مجید همراه با نگارنده و عبدالحق علومی بارها از جریان تعلیم و تربیه، نظامی در کمپ مذکور بازدید بعمل می آوردیم. ظاهراً کمپ مذکور را به نام مرکز تعلیمی گارد جمهوری یاد می کردند و کسی از کیف و کان آن اطلاع نداشت. اکثراً در اوقات شب، بنابر دستور محمد داؤد از مخزن های ارگ سلاح قدیمی توسط آمر اوپراسیون گارد عبدالحق علومی کشیده می شد و توسط موترهای لندرور از ارگ خارج گردیده به نماینده ولی خان تسلیم داده می شد و مسئولیت امنیت آن را الی سرحد گارد جمهوری متقبل می گردید.

بدین ترتیب همان طوریکه بدبینیها و شکاکی ها در سطح ملی نسبت به سیاست اصلاحات و ریفورم های داؤدی آغاز می گردید، حرکات تحریك آمیز محمد داؤد خان در قبال قضیهء پشتونستان، موجبات بدگمانی همسایه ها، خصوصاً پاکستان و پشتیبان نیرومند آن ایالات متحده امریکا را افزایش میداد که آنرا نمایانگر سیاست کاخ نشینان کرملین می پنداشتند. پس، هرگز انرا نبخشیدند و به عمل بالمثل که جریان آنرا در سطور بعدی میخوانیم دست یازیدند.

اولین تحریکات پاکستانی ها و مخالفت آنها با رژیم جمهوری محمد داؤد در طرح توطئه یی نمایان گردید که توسط محمد هاشم میوندوال و همکاری یکتعداد از همفکران او می بائیست انجام میبافت. شام ۲۲ سپتامبر ۱۹۷۳ رادیو کابل اعلامیه یی را مبنی بر مداخله و تحریکات پاکستان در امور داخلی افغانستان پخش نمود و به تعقیب آن ابلاغیهء مربوط به گرفتاری محمد هاشم میوندوال، خان محمد خان مرستیال، دگر جنرال عبدالرزاق خان قوماندان هوایی و مدافعه هوایی رژیم شاهی را با همکاری عده یی از وکلای اسبق شورا جنرالان و افسران اردو، بجرم توطئه علیه دولت جمهوری افغانستان پخش نمود. گرچه محمد حسن شرق در خاطرات خویش نوشته است که میوندوال بالفعل دستگیر شد ولیَ من "نگارنده" که همانروز مامور گرفتاری میوندوال بودم، موضوع گرفتار شدن بالفعل وی را رد می کنم. جریان از این قرار بود که من بنابر امر مستقیم محمد داود روز پنجشنبه حوالی ساعت دو بجهء بعد از ظهر به منزل محمد هاشم میوندوال رفته و مؤظف بودم تا نامبرده را با خود به ارگ ریاست جمهوری برسانم. من افراد امنیتی را در مدخل ذروازهء [(۱)] منزلش که در شهر نو جنوب چهار راهی شهید شهر نو واقع بود جابجا نموده و به نفر خدمت وی گفتم که چه کاره هستم و چه میخواهم؟ وی بعد از چند لحظهء کوتاهی مرا بداخل منزل دعوت کرد در محیط منزل او خاموشی و سکوت عجیبی حکمفرما بود. مرا در یك اتاقك کوچکی که در جنب عمارت اصلی واقع بود رهنمایی کردند لحظاتی گذشت و بالاخره محمد هاشم میوندوال در حالیکه موهای ریشش را چند روزی نگرفته بود با چشمان سرخ و آماس کرده و ظاهر نه چندان خوش آیند به اتاقك مذکور داخل شد و از دیر آمدن خود معذرت خواست. احساس کردم که نامبرده سخت مضطرب گردیده است پرسید برادر چه کار داشتید؟ من خودم را معرفی کردم و گفتم رئیس صاحب دولت آرزو دارند تا همین لحظه شما را ملاقات نمایند او گفت امروز رخصتی است شما بروید و به رئیس صاحب دولت بگوئید که روز شنبه مشرف می شوم. اضطراب او وقتی بیشتر شد که من برایش گفتم، صدراعظم صاحب! چون

۱- الف هارون نویسنده کتاب داؤد خان د کی جی بی په لومولکی می نویسد که منزل میوندوال در وزیراکبر خان مینه بود، ص ٥٦ اما من نامبرده را در منزلش واقع در جنوب چهار راهی شهید شهرنو ملاقات کردم.

به من امر داده شده است که شما را همین اکنون به نزد رئیس صاحب دولت ببرم بناءً من نمی توانم خلاف امر عمل نمایم زیرا که من یك فرد نظامی هستم. نمیدانم در آن لحظات او به چه می اندیشید دقایقی به فکر فرو رفت. به ریش خویش دست کشید و به سروپای خویش نظاره کرده و بالاخره گفت، برادر پس اجازه دهید تا ریش خود را بگیرم و دریشی بپوشم. من گفتم بسیار خوب، من همینجا منتظر شما هستم. خیال من در مورد اینکه او فرار کرده نمیتواند، راحت بود، زیرا که بصورت غیر محسوس منزل او را محاصره کرده بودم. بعد از چند دقیقه او که دریشی سرمه یی رنگی پوشیده بود و تر وتازه معلوم می شد مرا صدا زد و به سواری موتر به طرف ارگ ریاست جمهوری حرکت کردیم. محمد هاشم میوندوال در طول راه پرسید، قوماندان صاحب من بارها خواهش ملاقات با رئیس دولت را کرده بودم و همکاری بیدریغ خود را حین مسافرتم در خارج به ایشان اعلان نمودم، نمیدانم چرا نپذیرفتند و اکنون که روز پنجشنبه است، بدون اطلاع قبلی و به این شکل مضحك مرا خواسته اند؟ من که جوابی برای گفتن نداشتم خاموش بودم. موتر ما در مقابل کوتی باغچهء ارگ توقف کرد میوندوال گفت، رئیس صاحب دولت در گلخانه هستند شما چرا مرا به اینجا آورده اید من چارهء نداشتم، برایش گفتم که شما بنابر امر رئیس دولت توقیف شده اید. او پرسید به کدام جرم؟ من گفتم نمیدانم. با وی خدا حافظی کرده و نامبرده را به ضابط مؤظف سپردم. این بود جریان گرفتاری میوندوال و از اینکه حسن شرق جملهء بالفعل گرفتار شد را در مورد نامبرده استعمال کرده بود، ناگزیر به نقل این حادثه گردیدم. نمیدانم منظور شرق چه بوده است؟ زیرا که او به ادامه می نویسد (۱) : «...هیأت تحقیق از منزل مولوی سیف الرحمن همکار میوندوال اسنادی را بدست آورده بودند که در آن به پاکستان نوشته بود که ماهر قدر می کوئیم، مردم کافر بودن محمد داؤد وهمکارانش را باور ندارند. جواب داده بودند : تبلیغ کنید که آنها «پرچمی خداناشناس اند» ممکن منظور حسن شرق از کلمهء بالفعل همان سند فوق باشد که از منزل سیف الرحمن بدست آمده بود.

همراه با میوندوال ٤۲ تن دیگر نیز گرفتار و زندانی شدند. اشخاص مهم و نظامیان آنها را خان محمد خان مرستیال، دگرجنرال عبدالرزاق خان، سیف الرحمن وکیل شورا، محمد عارف ریکشا، دگروال زرغون شاه خان، دگروال کوهات خان، دگروال امین الله، جنرال محمد رحیم ناصری، جنرال نیك محمد سهاك، دگرمن نقیب الله، دگرمن نوراحمد خان، جنرال گلبهار، جنرال عبدالسلام ملکیار، جنت خان غروال رئیس بانك پشتنی دو برادر حکیم کتوازی، سعدالله کمال وکیل مومند، حاجی الله گل و برادرش مولاگل هودخیل، حاجی حنان خاحی، دگرمن محمد

۱- پرلیس های مذکور عبارت بودند، از نصرالله عمرخیل، نبی قوماندان اکادمی پولیس، غلام فاروق یعقوبی، غلام رسول اکبر، باقی، عبدالله همکار، قطره، سیدکاظم، محمد عیسی و غیره.

هاشم کامه وال، دگرمن محمد اکبر، دگرمن محمد اکرم دگروال هوایی، دگرمن ممتاز و حاجی فقیر محمد خان، الله نظر دستوخیل تشکیل میدادند.

هیأت تحقیق (۱) که اکثریت آنها را پولیس های تحصیلکرده در آلمان غرب تشکیل میداد و صرف صمد اظهر در مصر تحصیل کرده بود متهم به شدت عمل و ضرب و کوب متهمین می سازند. اکنون برخی از مؤرخین می نویسند که میوندوال به زور دندهء برقی مجبور به اعتراف گردیده است و بعداً به اثر ضربات وارده به قتل رسیده است. جراید رسمی اعلان کردند که نامبرده بعد از اعتراف توسط نکتایی اش خود را حلق آویز نموده است. عبدالقدیر که در آن وقت قوماندان ژاندارم و پولیس بود در محضر ما، به نزد محمد داؤد، قسم خورد که نامبرده خودکشی کرده است ولی چون خودکشی با نکتایی غیر طبیعی معلوم می گردد بناءً احتمال اینکه وی به قتل رسیده باشد وجود دارد. احتمال دیگر اینست که چون میوندوال در گذشته بحیث جاسوس سازمان استخباراتی امریکا، سی.آی.ای متهم بود، ممکن ترس وی از افشای بیشترحقایق او را مجبور به خودکشی کرده باشد که ما هرگز به آن پی نخواهیم برد. هیأت تحقیق بر مبنای اعترافات محمد هاشم میوندوال از سایر متهمین نیز اعترافاتی گرفته و دوسیه را به محکمهء نظامی سپرد. در محکمه نظامی، اعترافات آنها برایشان قرائت می گردید آنها قسم میخوردند که در هیچ دسیسه و کودتایی سهم نداشته اند. بعضی ازآنها می گریستند و از ما میخواستند تا وسایل ملاقات آنها را با محمد داؤد فراهم کنیم و یا از وی بخواهیم تا ایشانرا مورد عفو قرار دهد. اما، ما مجبور بودیم به دوسیه های آنها مراجعه کنیم آنها به قلم و شصت خویش در پای اعترافات خود امضاء کرده بودند. به اساس قوانین نظامی آن وقت، محکمه نظامی برای پنج نفر آنها جزای اعدام مطالبه کرد که عبارت بودند از خان محمد خان مرستیال، دگروال ماما زرغون شاه، سید امیر دگروال "هوایی" سیف الرحمن وکیل ومحمد عارف ریگشا. متباقی به جزای حبس ابد الی پنج سال زندان محکوم گردیدند. حکم اعدام بالای پنج تن فوق الذکر در منطقهء پلچرخی اجرا شد.

الف، هارون در کتاب خویش داؤد خان د کی جی بی په لومبکی در صفحه ۶۷ ترکیب اعضای محکمه نظامی را چنین معرفی می کند «په نظامی محکمه کی هم همدا وحشیان ناستور. د کودتا چی او د مرکزی کمیتی د ملگری په نامه د حلورمی زعروزی قوا سرور نورستانی نفوذ او رول تر تولو دیر ؤ. همدا پرچمیان ور چی د داود خان سره راغلل او په مسایلو کیسی به یی یو بل ته پلمی ورکاوه. تورجنرال عبدالقدیر خلیق هم ددیوان حرب غریتوب او دد

۱- پولیس های مذکور عبارت بودند از نصرالله عمرخیل، نبی قوماندان اکادمی پولیس، غلام فاروق یعقوبی، غلام رسول اثمر، بالی، عبدالله همکار، قطره، سیدکاظم، محمد عیسی و غیره.

یوان په سرکی دگرجنرال غلام فاروق خان ژ چی دوی هم د سرور نورستانی خولی ته کتل. »

ا. هارون، ادامه می دهد : «... حه کسانو کولای شوای د بدیو د شیندلو په واسطه برائت واخلی. د کورونو د تلاشی په نامه حینو د رانده تاوانونه گالل. سعدالله کمالی د حان د خلاصون د پاره خپله د "باختر" سینما خرحه کرل»

باید نوشت که در ترکیب محکمه نظامی تورنجنرال عبدالقدیر خلیق عضویت نداشت. اعضای محکمه نظامی هفت نفر بودند. رول سرور نورستانی و صلاحیت وی در محکمه مانند سایر اعضا بود صرف رئیس محکمه در بعضی موارد حق دادن دو رأی را داشت. سرور نورستانی پرچمی نبود و شخص مستقل و غیر وابسته بود در محکمه هر عضو حق داشت به صورت مستقلانه اظهار نظر نماید و برای متهم سوالات متعددی مطرح نماید. دوسیهء متهمین قبل از شروع محکمه در دسترس اعضای محکمه قرار می گرفت دقت کافی برای مطالعهء آن داده می شد. موضوع گرفتن رشوه یك اتهام محض و کاملاً بی اساس است تا جائیکه من بحیث عضو محکمه نظامی شاهد بوده می توانم اعضای محکمه مردم با تقوی بودند و هر کدام آنها عمری را به پاکی و درستکاری در اردو بسر رسانیده بودند. جملهء «در محکمهء نظامی هم همین وحشیان نشسته بودن.» فکر می کنم که نمایانگر خشم، غضب و عدم بیطرفی نویسنده باشد که خلاف مبانی عفت قلم ونویسندگی است.

بعد از این حوادث، قیام های ضد دولتی تحت شعار "جهاد" بر ضد رژیم "کافر" محمد داؤد توسط رادیکالیستهای اسلامی مانند گلبدین حکمتیار سازمان داده شد و مدتی دولت داؤدی را مشغول ساخت اما قبل از آنکه جریان این قیام را با هم بخوانیم ضرور است که در بارهء ریشه های تاریخی این جمعیت و اینکه آنها کی بودند وچه میخواستند چگونه به یك نیروی بزرگی تبدیل شدند کمی مکث کنیم.

راستی ما در بارهء آنها چه میدانیم؟ در بارهء ریشه های تاریخی این جریان؟ تاریخ را ورق بزنیم چنین می خوانیم : برای اولین بار شخصی به نام شیخ حسن البنا در مصر، جمعیت "اخوان المسلمین" را در سال ۱۹۲۸ م اساس گذاشت، هدف از ایجاد این نهضت، مبارزه با نفوذ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دول شرق و غرب در کشورهای اسلامی بود که یکی از تیوریسین های برجستهء آن سید قطب نام داشت. نامبردهء فلسفهء کارل مارکس و نظریات فلاسفهء غرب را مبنی بر آزادی های فردی و اقتصاد آزاد رد می نمود و معتقد بود که افکار مذکور جوانان را بسوی بی دینی و فساد اخلاقی سوق می دهد. در پاکستان یکی از عالمان دینی بنام ابوالعلاء مودودی مرام همانندی را تبلیغ می کرد و در ایران دوکتور علی شریعتی.

در افغانستان مسایل مذهبی به صورت سنتی توسط ملاهای کم سوادی پیش برده می شد،

که وظیفهٔ تدریس قرآن کریم و مسایل ضروری شریعت اسلامی را برای اطفال و جوانان به پیش می بردند. در مساجد معمولاً صبح وقت، بعد از ادای نماز صبح، اطفال روستاها "پسر و دختر" گرد میآمدند و ملای ده برای آنها مسایل مذهبی را تدریس می کرد و در عوض اعاشه و اباطه می گردید. ملا شخصیت محترم بود، درمجالس فاتحه گیری، تدفین و ختم قرآن کریم اشتراك می کرد و نکاح می بست و حتی در حل و فصل منازعات بین اهالی قریه جات و دهات تحت سلطهٔ خویش، میانجی و مصلح می گردید. مولوی ها با داشتن سواد و دانش بیشتر در علوم صرف و نحو، فقه و مسایل پیچیده تر مذهبی یك سرو گردن بالاتر از ملاها در جامعه محسوب می شدند و به تدریس طلبه های علوم دینی میپرداختند بر علاوه شیخ ها، مرشد ها، پیرها و روحانیون بزرگ و جود داشتند که به مثابهٔ شخصیت های بزرگوار و والاتبار در جامعه شناخته می شدند و همیشه مورد احترام بی چون و چرای مریدان و طرفداران خویش قرار داشتند. این مریدان معمولاً مورد بهره کشی آنها قرار می گرفتند و مجبور به اطاعت محض از اوامر و ارشادات شان بودند.

جورج آرنی می نویسد [1] «... یکی از پیرهای مشهور جنبش مقاومت سید احمد گیلانی است. موصوف در دههٔ ۱۹۷۰ امتیاز موترهای "پیوجو" را داشت او هنوز هم اجازه میداد تا آب شستشوی پاهایش به بیماران خورانده شود.» پیرهایی بودند که از غیب سخن می گفتند، پیشگویی می نمودند ومریدان خود را مات و حیران میساختند. چنان اعتقاد خالصانه و صمیمانه یی نسبت به آنها وجود داشت که واقعاً نوشیدن آب پاهای یك پیر و روحانی شفا بخش دردها و تسکین دهندهٔ غم ها ورنج ها بود. توسط همین روحانیون بود که شاه امان الله خان غازی "ملحد" و کافر اعلان گردید و به کمك همین ها بود که حبیب الله کلکانی قدرت را بدست گرفت.

بهرحال، بعد از آنکه همکاری فرهنگی بین مصر و افغانستان شروع گردید عده یی از جوانان جهت تحصیلات عالی دینی به مصر فرستاده شدند، آنها در بازگشت به وطن تحت رهنمایی اخوان المسلمین مصر و با الهام از اندیشه های شیخ حسن بنا و سید قطب و همفکران آنها، در سال ۱۹٦٥ گروپ مشابهی را بوجود آوردند درین سال در فاکولتهٔ شرعیات کابل به ابتکار رئیس فاکولته پروفیسور غلام محمد نیازی حلقه یی بوجود آمد که اعضایش آنرا بنام اخوان المسلمین یاد می کردند. آنها پلان و نقشهٔ تولد دوبارهٔ اسلام را در کشوریکه به سوی بی دینی و الحاد رهبری می شد بررسی نموده و تعهد سپردند تا این کشور در آینده نیز اسلام باقی بماند.

۱- افغانستان در گذرگاه کشورگشایان ص ٤٧.

آنها اصول و موازین دولت را که بزعم آنها از شریعت و اساسات مذهبی صدر اسلام تخطی نموده مورد انتقاد قرار می دادند در نظر آنها، رفع نمودن حجاب زنان، بکار گماشتن آنها در ادارات دولتی در زیر یك سقف همراه با مردان، یکجا بودن پسران و دختران در پوهنتون و فاکولته ها در یك صنف، ایجاد رستوران های رنگارنگ در شهر کابل، صرف مشروبات الکلی، اشاعهء افکار کمونیستی در بین جوانان و روشنفکران کشور، همه و همه بدعت تلقی می گردید و دولت میبائیست هرچه زود تر در صدد اصلاح آن برآید. آنها از همان اولین روزهای تأسیس خود با جریانات سیاسی آن وقت مانند پرچم، خلق، شعله جاوید، ستم ملی در نزاع و کشمکش های لفظی و حتی فزیکی بودند. گرچه در مراحل اول نسبت تعداد کمی که داشتند از ترس در سطح پوهنتون ظاهر نمی شدند، اما به تدریج اعضای آنها در تظاهرات ضد دولتی حصه می گرفتند.

در ترکیب این حلقه ایدیولوگ های آینده، ربانی، عبدالرسول سیاف، مولوی حبیب الرحمن، گل محمد، سید عبدالرحمن، موسی توانا، و یکی از محصلین فاکولتهء طب به نام محمد عمر عضویت داشتند. رهبر عمومی این حلقه رئیس فاکولته شرعیات غلام محمد نیازی بود.

در عین زمان در فاکولتهء انجنیری نیز حلقهء دیگری بوجود آمد که در رهبری آن، گلبدین حکمتیار، سیف الدین نصرت یار و حبیب الرحمن شامل بودند. از اثر انستیاتیف محصلین فاکولته انجنیری بود که در سال ۱۹۶۹ ملاقات بین نماینده های این دو گروپ در منزل پروفیسور برهان الدین ربانی صورت گرفت دربن ملاقات از فاکولتهء شرعیات عبدالرحیم نیازی و از فاکولتهء انجنیری گلبدین حکمتیار و سیف الدین نصرتیار اشتراك کردند در نتیجه هردو حلقه یا گروپ با هم وصل شدند و اولین سازمان بنیادگرایی را بنام (جوانان مسلمان) بوجود آوردند که اساس و تهداب جنبش بنیادگرایی افغانستان گردید. بعدها همهء این اساس گذاران اسلامی بجز از ربانی، حکمتیار و سیاف یا در زندانها و یا در جنگها شهید شدند و اسم شهدای راه عقیده و ایمان را بخود گرفتند تنها غلام محمد نیازی به اثرمرگ طبیعی خود درگذشت.

کاندید علوم تاریخ شوروی و. سپالنیکوف در مقالهء خویش منتشرهء شماره ۹ در مجلهء آسیا، افریقا در سال ۱۹۹۳ م برهان الدین ربانی را اینطور معرفی می کند: (۱)

«برهان الدین ربانی پسر ملا محمد یوسف از یفتل بالا درگذر کفشدوزی شهر فیض آباد در یك فامیل متوسط الحال بدنیا آمده است. اوتوانست تحصیلات خویشرا در فاکولته شرعیات پوهنتون کابل ختم نماید و بعداً در یونیورستی شرعیات الازهر مصر تحصیل نماید او اندیشه های بنیادگرایی را از اخوان المسلمین مصر فرا گرفت ودر ختم سال ۱۹۶۰ به کابل بازگشت و

۱- ایزاد اسم پدر و محل تولد در نوشته‌ء و. سپالنیکوف از نگارنده است.

بحیث پروفیسور فلسفه در فاکولتهء شرعیات، ادبیات و علوم سیاسی پوهنتون کابل به تدریس پرداخت. وی نویسندهء آثاری در مورد شریعت اسلامی است و او را به خاطر این آثارش در خارج کشور نیز می شناسند. ارتباطات وی با روحانیون مصر، عربستان سعودی، ایران و پاکستان ادامه داشت و در لحظات ایجاد نهضت جوانان مسلمان یکی از چهره های معروف در یونیورستی کابل بود. »

گلبدین حکمتیار در رساله ای که توسط گل محمد خروتی نوشته شده (۱) صرفنظر از تذکار مجدد هویت و شهرت مکمل وی که در رساله مذکور مفصل آمده است، پسر قادرخان ولد حکمت خان که تخلصش را به اساس آن حکمتیار گذاشته است در سال ۱۹۵۶ م شامل مکتب ابتدایه و بعداً به حربی شوونحی شامل گردیده و در قطار شاگردان ممتاز درس می خوانده است.

حربی شوونحی آغاز تلاطم در زندگی پر ماجرای حکمتیار است. او در اینجا با سیاست آشنا شد و در ایام رخصتی های زمستانی در مدار سیاسی میان کابل، کندز، بغلان در حرکت افتاد. در آن زمان او با نظام الدین تهذیب و سلیمان لایق معرفت حاصل نمود... منابع امریکایی ضمن بررسی فعالیت های سیاسی حکمتیار طی آن سالها گفته اند که او عضویت جناح پرچم حزب د.خ.ا. را داشته و در توطئه های سیاسی مانند نفوذ در گروپ های بنیادگرا همچو اخوان المسلمین و در ایجاد نفاق بین شان دخیل بود ... حکمتیار در بارهء اتهام مبنی بر عضویت حزب کمونیست می گفت [فقط برای بیست روز خودش بین حزب پرچم بوده است]. خانم دومی اش را که خانم برادرش و خواهر نظام الدین تهذیب بوده بعد از کشته شدن پدر و برادرش در زمان تره کی به حباله نکاح در آورده است.

و. سپالنیکوف در مورد وی می نویسد : «حکمتیار که به نسبت بی انضباطی از حربی شوونحی اخراج گردیده بود، دوباره به قندوز رفت و تحصیلات خود را از صنف نهم "شانزده سالگی" در لیسهء شیرخان بندر قندوز ادامه دادوبعد از فراغت در فاکولتهء انجنیری کابل شامل شد. او در سازمان "جوانان مسلمان" مسئولیت بخش نظامی آنرا بعهده گرفت به صورت عموم وی سازماندهی تظاهرات را علیه رژیم شاهی اجرا می کرد و علیه محصلین و سازمان های چپی مبارزه می کرد. در یکی از این تظاهرات خشونت بار بر روی تعدادی از دختران محصلان، بجرم آنکه روی لچ بودند تیزاب پاشید و در سال ۱۹۷۲ در زد و خورد با محصلین شعله جاوید به قتل یکی از محصلین بنام "سیدال" متهم ومحبوس شد و هنگامیکه محمد موسی شفیق بصدارت رسید اورا از محبس رها نمود. او دوباره به فعالیتهای سیاسی آغاز کرد و در سال ۱۹۷۳ فعالیت

۱- رسالهء بنام انجنیر گلبدین حکمتیار.

خویش را بر ضد دولت محمد داؤد که به زعم وی حامی و پشتیبان کمونیستها بود به شدت آغازکرد.»

بدینسان در مقابل دو چهره معروفترین فیگورهای سیاسی جنبش بنیادگرایی افغانستان قرار می گیرد که تا همین اکنون برای رسیدن به قدرت در جنگ و ستیز بی امان با همدیگر هستند. برهان الدین ربانی، پروفیشنل حرفوی، انسانی دارای فهم معین، محصور در محیط روحانی و تحصیلی، یك پراگماتیست محافظه کار از قوم تاجك و گلبدین حکمتیار که فاکولته، انجنیری را به اتمام نرسانید. فاقد بیز روحانیت، اما مبارز فورم ها و اشکال مختلف مبارزه از قوم پشتون در صفحات شمال، که کدام تأثیری از لحاظ قومی بالای قبایل پشتون شرق، جنوب شرق و جنوب کشور نداشت.

و سپالنیکوف می نویسد (۱) : «اولین تضادهای آشکار بین ربانی و حکمتیار در سال ۱۹۷۲ درمبارزه برای احراز پُست رهبری "جوانان مسلمان" بوقوع پیوست. دربهار سال ۱۹۷۲در پوهنتون کابل، منازعات و کشمکش های سیاسی مسلحانه بین گروپ های محصلین بوقوع پیوست در یکی از این منازعات سه نفر از جوانان فعال رهبری جوانان مسلمان یعنی حکمتیار، نصرت یار و دوکتور محمد عمر دستگیر و هر کدام به یکنیم سال حبس محکوم و به زندان انگنده شدند. در همان سال در حالیکه هنوز این سه تن در زندان بودند انتخابات برای رهبری سازمان براه انداخته شد برای بررسی ما نتایج این انتخابات مهم نیست ولی این موضوع اهمیت دارد که چگونه این لیدرهای بنیادگرایی دلایلی را جهت بالاکشیدن خود به مقام رهبری عنوان می کردند و چگونه آنها خود ها را بحیث وارثان قانونی رهبری جوانان مسلمان معرفی می کنند :

دلایل ربانی ... شورای جدید بوجود آمد که از بین خود امیر جمعیت را برگزید. من به اتفاق آراء بحیث رهبر جمعیت تعیین شدم. به اثر پیشنهاد من، پروفیسور سیاف بحیث معاون و انجنیر حبیب الرحمن بحیث منشی شورا و نصرتیار معاون منشی انتخاب شدند و این بدان معنی نبود که رول پروفیسر غلام محمد نیازی بحیث مؤسس سازمان ختم می شد بلکه وی بحیث یك چهره، معروف و مسئول در تمام تدابیر اشتراك می کرد. با این ادعا برهان الدین ربانی بحیث رهبر سازمان مسجل می گردد. اما سیف الدین از وی جدا می گردد وحکمتیار این ادعا را قبول نکرد و سازمان مذکور را برسمیت نشناخت.

سیاف طرح دیگری داشت. مطابق طرح وی باید انجنیر حبیب الرحمن بحیث رهبر تنظیم و

۱- مجله، آسیا، آفریقا، شماره، نهم سال ۱۹۹۳.

خویش را بر ضد دولت محمد داؤد که به زعم وی حامی و پشتیبان کمونیستها بود به شدت آغازکرد.»

بدینسان در مقابل دو چهره معروفترین فیگورهای سیاسی جنبش بنیادگرایی افغانستان قرار می گیرد که تا همین اکنون برای رسیدن به قدرت در جنگ و ستیز بی امان با همدیگر هستند. برهان الدین ربانی، پروفیشنل حرفوی، انسانی دارای فهم معین، محصور در محیط روحانی و تحصیلی، یك پراگماتیست محافظه کار از قوم تاجك و گلبدین حکمتیار که فاکولته، انجنیری را به اتمام نرسانید. فاقد بیز روحانیت، اما مبارز فورم ها و اشکال مختلف مبارزه از قوم پشتون در صفحات شمال، که کدام تأثیری از لحاظ قومی بالای قبایل پشتون شرق، جنوب شرق و جنوب کشور نداشت.

و سپالنیکوف می نویسد [۱] : «اولین تضادهای آشکار بین ربانی و حکمتیار در سال ۱۹۷۲ درمبارزه برای احراز پُست رهبری "جوانان مسلمان" بوقوع پیوست. دربهار سال ۱۹۷۲در پوهنتون کابل، منازعات و کشمکش های سیاسی مسلحانه بین گروپ های محصلین بوقوع پیوست در یکی از این منازعات سه نفر از جوانان فعال رهبری جوانان مسلمان یعنی حکمتیار، نصرت یار و دوکتور محمد عمر دستگیر و هر کدام به یکنیم سال حبس محکوم و به زندان افگنده شدند. در همان سال در حالیکه هنوز این سه تن در زندان بودند انتخابات برای رهبری سازمان براه انداخته شد برای بررسی ما نتایج این انتخابات مهم نیست ولی این موضوع اهمیت دارد که چگونه این لیدرهای بنیادگرایی دلایلی را جهت بالاکشیدن خود به مقام رهبری عنوان می کردند و چگونه آنها خود ها را بحیث وارثان قانونی رهبری جوانان مسلمان معرفی می کنند :

دلایل ربانی ... شورای جدید بوجود آمد که از بین خود امیر جمعیت را برگزید. من به اتفاق آراء بحیث رهبر جمعیت تعیین شدم. به اثر پیشنهاد من، پروفیسور سیاف بحیث معاون و انجنیر حبیب الرحمن بحیث منشی شورا و نصرتیار معاون منشی انتخاب شدند و این بدان معنی نبود که رول پروفیسر غلام محمد نیازی بحیث مؤسس سازمان ختم می شد بلکه وی بحیث یك چهره، معروف و مسئول در تمام تدابیر اشتراك می کرد. با این ادعا برهان الدین ربانی بحیث رهبر سازمان مسجل می گردد. اما سیف الدین از وی جدا می گردد وحکمتیار این ادعا را قبول نکرد و سازمان مذکور را برسمیت نشناخت.

سیاف طرح دیگری داشت. مطابق طرح وی باید انجنیر حبیب الرحمن بحیث رهبر تنظیم و

۱- مجله، آسیا، آفریقا، شماره، نهم سال ۱۹۹۳.

پاکستان گریختند. آنها در پاکستان مورد حمایت ذوالفقار علی بوتو صدراعظم پاکستان قرار گرفتند و حزب جماعت اسلامی به رهبری مولانا ابوالعلا مودودی از ایشان طرفداری کرد. در سال ۱۹۷۵ جوانان مسلمان که اکنون بنام جمعیت اسلامی یاد می شدند نقشه عملیاتی بزرگی را برای تحریک یك قیام عمومی روی دست گرفتند.

و. سپالنیکوف می نویسد (۱) : «در برابر جوانان مسلمان، در پاکستان سوال انتخاب نمودن راه ها و شیوه های آینده مبارزه در شرایط نوین بوجود آمد. یکی از این جراید بنیادگرایی در پاکستان به نام "پیام حق" نوشت : جنبش اسلامی در آستانهء تباهی و تجزیه قرار دارد. دلیل آن شهادت کادر های رهبری، بوجود آمدن تضادهای تیوریکی، در یکتعداد اهداف و مرام ها و تضادهای عملی و پراکتیکی در بین مسئولین نهضت است. پس سوالی در بین رهبران تنظیم ها بوجود آمد که "چه کنیم"؟

جوانان مسلمان قیام مسلحانه را که هدف آن سقوط دادن دولت داؤد خان که متمایل به نیروهای چپ و دموکراتیك بود و همچنان بوجود آمدن دولت تیوکرات اسلامی را که باید در مدت کوتاه ایجاد می گردید. بحیث هدف خویش انتخاب کردند.

پراگماتیستهای سالخورده که رهبری آنها را برهان الدین ربانی بعهده داشت فکر می کردند که این عمل ممکن به ناکامی بیانجامد و آنرا یك عمل ماجراجویانه تلقی می کردند. ولی حکمتیار قیام ضد دولتی را تحت شعار جهاد بر ضد رژیم کافر اعلان نمود.

حکمتیار در سال ۱۹۷۸ گفت، «ما فیصله کردیم، هر قدر که ممکن است افراد زیادی را تحت تعلیم و تربیت نظامی در پاکستان قرار دهیم که بعداً آنها عملیات نظامی را علیه دولت آغاز نمایند. کار در بین اهالی و اردو شروع شود، پلان گذاری شده بود که قیام مردم را اردو حمایت خواهد کرد، و بعد از آن عملیات در تمام کشور شروع می شد.»

اخبار فرانتر پوست مؤرخ ۲۲ اکتوبر ۹۵ می نویسد : «ذوالفقار علی بوتو صدراعظم پاکستان در سال ۱۹۷٤ پنج هزار نفر را تحت فرماندهی یك شخص متعصب اسلامی گلبدین حکمتیار قرار داد تا بر علیه نظم عامه در داخل افغانستان و انصراف داؤد از داعیه پشتونستان فعالیت نماید. در سال ۱۹۷۹ سی آی ای امریکا از پاکستان خواست تا یکی از رهبران را که قابل اعتماد بیشتر باشد برایش معرفی نماید پاکستان گلبدین حکمتیار را یکی از مشهورترین و با استعداد ترین معرفی کرد.»

در تابستان سال ۱۹۷۵ کوشش ها برای قیام در چند نقطهء کشور آغاز شد که به صورت

۱- مجله آسیا، افریقا، شمارهء نهم سال ۱۹۹۳ به لسان روسی به قلم و. سپالینکوف.

عمومی ناکام گردید که نه مردم و نه اردو آنرا حمایت کردند. به صورت عموم اکثر مؤسسین جنبش بنیادگرایی که حکمتیار از آنها یاد نمی نمود کشته شدند ولی خاطره‌ء آنها برای حکمتیار موقع داد که حزب اسلامی افغانستان را بوجود آورد. در عین حال ربانی نیز تمام شهدای مؤسسین جوانان مسمان را اعضای پر افتخار جمعیت اسلامی خویش وانمود و بخود وابسته میدانست. قیام ناکام شده جدایی کامل را بین مسلمانان را دیکال تیپ حکمتیار و مسلمانان بنیادگرای محافظه کار مانند طرفداران ربانی بوجود آورد که به اساس آن دو حزب، حزب اسلامی و جمعیت اسلامی عرض اندام نمودند.

کسانیکه بعد از قیام زنده مانده بودند، از جمله بقایای رهبری الی حوادث سال ۱۹۷۸ در پاکستان پناهنده شدند... در تمام این مدت در شرایط تنظیمی آنها یکدیگر را بخاطر عدم مؤفقیت قیام ملامت می کردند. حزب اسلامی تائید می کند که کوشش برای قیام، تمرین عمومی من بود. بخاطر انقلاب اسلامی در افغانستان حکمتیار اعلان نمود : «... اگر قیام اسلامی، حزب اسلامی افغانستان "حکمتیار دیگر کلمه‌ء جوانان مسلمان را استعمال نمی کند" نمی بود، مقاومت کنونی ما وجود نمیداشت. یعنی قیام برای او اکنون مفهوم آنرا دارد که آنرا حزب اسلامی رهبری کرده است. حکمتیار می گوید بودند مردمی که "منظور ربانی" ما را به کودتا متهم می کردند، و بودند کسانی که ما را ماجرا جو می گفتند، و حتی کسانیکه قیام قهرمانانه‌ء سر بکف گرفته را چیزی جز مقاومت ماجراجویانه نمی شمردند، ولی امروز همه کس میداند که اگر در آن مرحله قیام صورت نمی گرفت، هیچوقت مقاومت امروزی وجود نمیداشت.»

و. سپالینکوف ادامه میدهد، (۱) « در سال ۱۹۷٦ در خاک پاکستان دو تنظیم بنیاد گرا به صورت کامل و قطعی ایجاد شد. حزب اسلامی افغانستان تحت رهبری گ. حکمتیار و جمعیت اسلامی افغانستان تحت رهبری ب. ربانی. که هر کدام این تنظیم ها خودها را ثمره و وارثان نهضت جوانان مسلمان میدانستند. تاریخچه‌ء بعدی روابط این دو تنظیم را کشمکش ها و جنجال های سیاسی بین همدیگر و بعضاً سازش های مؤقتی تشکیل میداد. اما آنها همیشه در باره‌ء میتودها و روش های مبارزه‌ء مسلحانه در مورد انتخاب متحدین سیاسی، در مورد ترکیب ارگانهای رهبری در دولت مؤقت، گرفتن و جلب بیشتر کمک های خارجی، در مورد تعیین مدل و نمونه‌ء دولت اسلامی آینده و بسی مسایل دیگر همیشه با هم اختلاف داشته و در جنگ و ستیز بودند.

هر دو تنظیم در موضع بنیادگرایی اسلامی قرار گرفتند. ولی برهان الدین ربانی موضع سرد

۱- مجله آسیا، افریقا، شماره‌ء نهم سال ۱۹۹۳ به لسان روسی به قلم و. سپالینکوف.

تری داشت تا جائیکه در آن موقع حمایت لیدرهای میانه رو مانند حضرت صبغت الله مجددی، محمد نبی محمدی، گیلانی را فراهم و اکنون در روزهای (سال ۱۹۹۳) با رهبر ازبك های شمال جنرال دوستم یکجا شود.»

از مطالعهء سطور بالا به این حقیقت بر می خوریم که حکمتیار چهرهء بود جاه طلب و ناسازگار، فاقد اوصاف و خصوصیات یك شخصیت محوری، ولی بر عکس، ربانی روحانی، محافظه کار جاه طلب، میتوانست سازش کند ، از ماجراجویی پرهیز کند و نقش محوری داشته باشد.

بدینسان قیام اسلامی که آغازگر آن گلبدین حکمتیار بود ناکام ماند، دستاوردهای آنها عبارت بود از خاموش شدن چراغ های منطقه جشن "۲۶ سرطان" بدست گرفتن ولسوالی پنجشیر برای چند ساعت و ایجاد بی نظمی ها ، در بعضی از مناطق کشور مانند پلخمری، بغلان و غیره که بزودی تحت کنترول در آمد. اما دستآورد مهم آنها ، همانا ایجاد دو حزب بنیادگرا در پاکستان بود که بعد از کودتای ۷ ثور، معادلهء دو مجهوله و سادهء بنیادگرا ها را به یك معادلهء چند مجهوله مشکل مبدل ساخت که در موقعش به آن می پردازیم.

-۵-

دوسیهء سردار عبدالولی تکمیل شد. اتهام اساسی علیه وی آن بود که به تاریخ ۳ عقرب سال ۱۳٤٦ حکم فیر را بالای محصلان پوهنتون کابل صادر نموده که منجر به کشته شدن سه نفر و مجروح گردیدن تعدادی از شاگردان و محصلین معارف و پوهنتون شده بود. اتهامات دیگر علیه وی، کوشش های او را در سردنگاه داشتن مسئله پشتونستان، دخالت در امورات ملکی و اداری مملکت، قتل یکنفر عابر در حصهء هودخیل کابل که با موتر وی تصادم کرده و کشته شده بود، به دربوری خودش، تشکیل میداد. می گویند هیئت تحقیق که در رأس آن عبدالصمد اظهر بود، با زور، فشار، تهدید، لت و کوب و استعمال دندهء برقی از وی اعتراف گرفته بودند. در دوسیهء وی که سوال های طولانی مستنطقین وجوابات مختصر با خط ناخوانا و کج و معوج سردار عبدالولی به چشم میخورد، فقط همین یك جمله وی "بلی من حکم فیر را دادم" کفایت می کرد که محکمه برایش حکم اعدام را تقاضا نماید. سردار عبدالولی در برابر محکمه نظامی، خونسرد و متین نشسته بود و با لکنت خاصی صحبت می کرد. او تمام اتهامات وارده را رد کرد و خود را بی گناه معرفی کرد. او گفت که اعترافات، در طول شبهای طولانی به اثر شکنجه ها و دندهء برقی از وی گرفته شده است.

شبی سردار محمد داؤد من و آصف الم را در منزل خویش احضار کرد و بر خلاف هدایت قبلی

شان که امر نموده بودند دوسیه سردار ولی طوری ترتیب شود که محکمه حکم اعدام را برایش صادر نماید هدایت دادند که چون دوسیه مذکور به اثر لت و کوب و شکنجهء پولیس های پرچمی ترتیب گردیده و اعتراف گرفته شده و دگرجنرال فاروق خان رئیس محکمه نظامی این جریان را تائید می کند بناءً دوسیه مذکور حفظ و نامبرده را برائت بدهید. تا خواستم چیزی بگویم، سردار با برآشفتگی مخصوص شان مشت بر سر میز کوبیده و گفتند که «برادر به زور دنده برقی هر کس اعتراف می کند حتی خود من و خود شما» وی ادامه داد «اکنون هرچه شده، شده است امر می کنم که این دوسیه را از بین بردارید دگرجنرال صاحب در جریان است. عبدالولی شخص نافهمی بود فقط یك کلاه و یك چوب زیرقول پایه های غرورش را تشکیل میداد اکنون به قدر کافی جزا دیده است من هیچوقت به وطن پرستی وی شك نداشتم.» بنابرآن دوسیه سردارولی همانطوریکه به اثر امر شفاهی سردار داؤد ترتیب شده بود بازهم در اثر امر شفاهی شان عوض شد و محکمهء نظامی اتهامات وارده را بی اساس خوانده حکم به برائت وی صادر نمود و سردار عبدالولی همراه با پدر و مادرش به روم پرواز نموده و با محمد ظاهر شاه پیوست. ولی معلوم نشد که این تغییر اراده در تصمیم سردار داؤد ناشی از فشار فامیلی بود و یا کشش های قومی و هم خونی عواطف او را بر انگیخته و احساسات انتقام جویی و عقده های قبلی اش را نسبت به وی فروکش داده بود.

قبل از جریان عبدالولی من "نگارنده" که هنوز در دستگاه دولت مقرب بودم، در ماه ثور سال ۱۳۵۳ در ترکیب هیأتی تحت ریاست حبیب الرحمن "نیازی" معاون علمی پولیتخنیك کابل جهت توضیح اهداف و مرام بیانیهء "خطاب به مردم" به شوروی رفتیم. در شوروی از چند شهر بزرگ مانند ماسکو، لیننگراد، کیف و باکو دیدن نموده و با محصلین ملکی افغانی در آنجا ملاقات نمودیم. در رأس محصلین مربوط به حزب پرچم، محمود بریالی برادر ببرك کارمل قرار داشت؛ پرچمی ها از بیانیه های من "نگارنده" با شور و حرارت استقبال می کردند. اما سایر جریانهای سیاسی خاموش بودند. نور احمد اعتمادی سفیر کبیر افغانی و سردار عبدالعظیم آتشه نظامی در ماسکو به ما اظهار کردند که پرچمی ها از جمهوریت محمد داؤد خان صادقانه دفاع مینمایند و با شعله ئی ها و اخوانی ها بالای این مسئله همیشه در تصادم اند. در بازگشت، این موضوعات را به محمد داؤد گزارش دادم اما، بعداً معلوم شد که وی گزارش متذکره را دستوری از جانب کارمل دانسته و مرا هم در گروه پرچمی ها حساب کرده است.

بدنبال گرفتاری مولینا فیضانی و قیام ناکام اخوانی ها، تغییراتی در هیأت وزرا صورت گرفت، بدین شرح که عبدالحمید محتاط وزیر مخابرات با عده یی از افسران قوای هوائی به رئیس دولت پیشنهاد کرده بودند تا در صورت کدام واقعه برای رئیس دولت، جانشین وی قبلاً تعیین

گردد. که طبیعی است، رئیس دولت بر آشفته گردیده، نامبرده را از کمیتهء مرکزی جمهوری اخراج و مقام وزارت مخابرات را به عبدالکریم عطایی می سپارد و پاچا گل وفادار نیز که همراه با وحید عبدالله علیه دوکتور محمد حسن شرق شروع به مخالفت کرده بودند نیز به سرنوشت حمید محتاط گرفتار و به بلغاریا سفیر می گردد. به دنبال آنها قرعه بنام جیلانی باختری وزیر زراعت که عضو حزب پرچم بود و از طرف حسن شرق در کابینه وزرا راه پیدا کرده تصادف نموده بود سبکدوش می شود. فیض محمد خان وزیر داخله نیز مشمول این تصفیه می شود و عبدالقدیر نورستانی بحیث وزیر داخله، عزیز الله واصفی بحیث وزیر زراعت به کابینه راه میبابند. حیدر رسولی به رتبهء دگرجنرالی ارتقاء کرده بحیث وزیر دفاع با حفظ پست قوماندانی قوایمرکز تعیین شده و تورنجنرال عبدالعزیز بحیث لوی درستیز تعیین می گردد.

این تصفیه ها در کابینه به معنی دور نگهداشتن دولت از وجود کمونیستها پنداشته می شد و بعد نوبت تصفیه اردو که دیگر از وجود تندروان اسلامی، مائوئیستها و طرفداران میوندوال پاک شده بود فرا می رسد تا پرچمیان نیز از آن رانده شوند. داؤد، دیگر واضحاً بالای تمام جریانهای چپی خط چلیپا رسم می کند و پیشنهاد نور محمد تره کی را که طی نامه یی به او فرستاده شده بود. (۱) «تا پرچمی های مفسد را به افراد آن جناح تعویض نماید.» نادیده می گیرد و به آن وقعی نمی گذارد. قطعه انضباط شهری که من قوماندان آن بودم لغو می گردد. من به صفت آمر کیمیا در قرارگاه قوایمرکز تعیین می شوم و تمام افسران غند ۷۱۷ انضباط شهری به قطعات اطراف فرستاده می شوند. افسران پرچمی در قطعات ٤٤٤ کوماندو، لواهای ٤ و ١٥ زرهدار، قطعه پراشوت فرقه های ۷ و ۸، به تشخیص دستگاه های استخباراتی تبدیل و به اطراف کشور در وظایف پا سیف غیر موثر فرستاده می شوند. در گارد ریاست جمهوری جگرن صاحب جان به حیث قوماندان تعیین و ضیا مجید بنابر خواهش خودش بحیث آتشه نظامی در هند فرستاده می شود. قوماندان های قطعات مرکز نیز تبدیل می گردند و افسران قابل اعتماد رسولی نصب می گردند. وزارت داخله و زراعت از وجود پرچمی ها پاکسازی می شود و این نتیجه بمیان میآید که داؤد میخواهد به شیوهء گذشته مطلق العنانی و خودکامگی را دوباره احیاء کند. بالاخره از اثر تحریکات وحید عبدالله معاون وزارت خارجه انشعاب در کمیته مرکزی داؤد خان بوقوع می پیوندد. در گروه اول، رئیس دولت، حیدر رسولی، عبدالاله ، عبدالقدیر، سرور نورستانی و غوث الدین فایق شامل بودند که از قدرت و صلاحیت های اجرائیوی زیادی برخوردار بودند. گروه دوم را که در رأس ان دوکتور محمد حسن شرق بود. جگرن مولاداد،

۱- جورج آرنی ص ۷۰.

دگرمن محمد یوسف، جگرن خلیل الله، جگرن ضیاء مجید و فیض محمد خان تا هنگامیکه هنوز در کابل بود، تشکیل میدادند تا اینکه محمد حسن شرق به صفت سفیر کبیر در جاپان و فیض محمد در اندونیزیا تعیین و از کشور خارج شدند. کمیتهء مرکزی جمهوری نیز از بین رفت و همان گروه اول اهرم قدرت مطلقه را در دست گرفت. محمد داؤد با این اقدامات خویش با گذشت زمان یگانه پشتیبان خود، یعنی جناح پرچم ح. د.خ. ا. را از دست داد و در حالیکه در فضای سیاسی کشور روز بروز اعتماد خود را از دست میداد زیرا که نه بالای چپی ها و نه راستی ها اعتماد داشت، اساسات ایجاد حزب خود به نام "انقلاب ملی" را گذاشت. حزبی که میبایست یگانه حزب سیاسی در کشور باشد، از کارمندان و مامورین دولت بوجود آید از بالا رهبری شود مقامات رهبری آنرا عمدتاً کودتاچیانی مانند رسولی، قدیر و عبدالاله تشکیل دهد، مرام نیشنالیستی داشته باشد، با ماسکو دشمنی ورزد و در سیاست خارجی خود با چرخش ۳٦۰ درجه طرفدار غرب گردد، تا افغانستان را از وابستگی هایش با کریملین برهاند. این کار میبائیست در چوکات قانون انجام میبافت، تا اینکه در ۲٦ جنوری ۱۹۷۷ قانون اساسی در جراید انتشار یافت و انتخاب اعضای لویه جرگه جهت بررسی و تصویب آن اعلان شد. در مادهء چهلم همین قانون بود که نظام حزبی در کشور به حزب واحد دولتی به نام انقلاب ملی یا ملی غورحنگ اختصاص داده شده بود.

هنگامیکه در ماه جون ۱۹۷٤ محمد داؤد به ماسکو سفر کرد، بعد از تبادل افکار با مقامات کریملین و گرفتن کمك معادل ٤۲۸ مليون دالر، سیاست سردتری را در قبال مسئلهء پشتونستان اتخاذ کرد و حاضر گردید تا با مقامات پاکستانی به مذاکره بنشیند. پس از تماس های دیپلوماتیك توسط سردار محمد نعیم خان به تاریخ ۷ جون ۱۹۷٦ ذوالفقار علی بوتو بدعوت محمد داؤد خان به کابل وارد شد. مذاکرات در فضای تفاهم صورت گرفت. آنها حل موضوع مورد-مناقشه را بر اساس اصول همزیستی مسالمت آمیز قبول کردند. فرمول حل این مسئله عبارت از آن بود که پاکستان رهبران حزب عوامی ملی را از زندان رها ساخته، حقوق فدرال ولایت های سرحد شمال غرب و بلوچستان را تصدیق نماید و در مقابل افغانستان پایان یافتن ادعایش را در بارهء پشتونستان از طریق لویه جرگه اعلان کند و خط دیورند را برسمیت بشناسد.

سردار محمد داؤد که از نتایج مذاکراتش باذوالفقار علی بوتو راضی بود و بالآخره در مقابل مسئله پشتونستان وواقعیت تلخ خط دیورند تسلیم گردیده بود، در سال ۱۹۷۵ به تهران سفر کرده و با استقبال گرم محمد رضا پادشاه ایران مواجه شد و همانطوریکه گفته آمدیم، بعد از مذاکرات صمیمانه و پذیرایی شاندار با گرفتن مبلغ دو ملیارد دالر قرضه به شکل اعتبار به

افغانستان بازگشت. قرار شد که از جمله‌ء این قرضه مبلغ یك ملیارد و هفتصد ملیون دالر آن به غرض اعمار خط آهن از سرحد ایران به هرات، قندهار و سپین بولدك مصرف شود. معلوم نبود که ایران این مبلغ هنگفت را تادیه کرده میتوانست یا خیر؟ البته شرط این سخاوت بزرگ از طرف پادشاه ایران گفتگو و مذاکره با پاکستان بود و چنانچه خواندیم محمد داؤد آنرا پذیرفت و توافقی بین دو کشور بعمل آمد. سردار محمد داود که دیگر دنیا را بکامش میدید در بازگشت از ایران علیه ایدئولوژی های وارداتی بیانیه‌ء معروفش را در برابر شهریان هرات ایراد کرد.

در ماه قوس سال ۱۳۵۵. دسامبر ۱۹۷٦ توطئه ضد دولتی به رهبری جنرال میراحمد خان رئیس توپچی وزارت دفاع از طرف پولیس داؤد کشف گردید که از لحاظ تعداد اشتراك کنندگان بسیار محدود بود و به تحریك راست افراطی و ناسیونالیستها طرح ریزی گردیده بود که به دستگیری چند نفر منجر شد. گفته می شد که نام اسلم وطنجار نیز در لست پولیس بوده است. ولی نسبت سهم گیری او در کودتای ۲٦ سرطان از گرفتاری او صرف نظر شده است.

بعد از تصفیه‌ء پرچمی ها از دستگاه دولت، جناح خلق که کمترین آسیب را از تصفیه‌ء اردو دیده بود با سرعت روز افزونی شروع به جلب و جذب نمودن افسران اردو نمود. حفیظ الله امین که مسئول بخش نظامی جناح خلق بود با تجربه از کودتای ۲٦ سرطان کار خود را در قوای ٤ و ۱۵ زرهدار و قوای هوایی مدافعه هوایی آغاز کرد.

جورج آرنی درین زمینه می نویسد [۱] : «... اگر چه پرچمی ها نخستین جناحی بود که در قوای مسلح به جلب و جذب پرداخته بود، مگر در اواسط سال ۱۹۷۷ نفوذ خلقیها بیشتر گردید، پیروزی کودتای سال ۱۹۷۳ چشمهای خلقیها (و تندروان اسلامی) را به این حقیقت باز کرد که دست یابی به قدرت تنها از راه استفاده از ارتش ممکن میباشد»

حفیظ الله امین با زیرکی ومهارت، از سرخوردگی و تأثر تعدادی از کودتاچیان ۲٦ سرطان که دیگر از نزد محمد داؤد خان رانده شده بودند استفاده کرد و هسته های حزبی را در قطعات نظامی ایجاد کرد. وی بیشتر به احساسات ناسیونالیستی، قومی ولسانی افسران توجه کرده و کار لاینقطع و بدون ترس و واهمه را در شرایط دشوار پولیسی و اختناق سیاسی به پیش برد. لمری بریدمن سید حبیب که قبلاً از جمله‌ء افسران در غند ۷۱۷ انضباط شهری بود و بعد از "تصفیه به قوای ٤ زرهدار تبدیل شده بود، روزی به منزلم آمد و گفت که از من دعوت شده است که به حزب خلق بپیوندم. او گفت بسیاری از همکاران دیگرم نیز جذب شده اند. همه‌ء ما با حفیظ الله امین ملاقات کرده ایم و تعهد حزبی سپرده ایم. سید حبیب که از اهالی چهار آسیاب

۱- افغانستان گذرگاه کشور گشایان (ص۷٤).

کابل بود و در واقعهء دفع حمله بالای میدان هوایی کابل در وقت امین به قتل رسید. گفت من به این علت به نزد شما آمده ام که اگـــر مایل باشید زمینهء ملاقات شما را با حفیظ الله امین آماده میسازم.

مانند سید حبیب عدهء دیگری نیز که با من شناخت داشتند، از سایر قطعات اردو به من مراجعه می کردند و در بارهء کار وسیع و خستگی ناپذیر حفیظ الله امین اطلاع میدادند. سرعت عمل خلقی ها در جلب و جذب افسران اردو باعث گردید، تا تکتیك فعالیت پرچمی ها نیز تغییر یابد و آنها نیز به جلب و جذب افسران اردو که قبل از آن بسیار با تأنی صورت می گرفت و کاندید مورد نظر می بائیست از هفت خوان رستم بگذرد سرعت بخشند. دورهء آزمایشی تقلیل یافت، سطح فرهنگی، جهان بینی علمی، سویه سواد کاندید کم اهمیت شد، تعلقات فامیلی و قومی مد نظر گرفته نشده و یا بهای کمتری به آن داده شد و بر خلاف گذشته اکنون مسئولین سازمان نظامی که قبلاً با هزارناز و نزاکت حاضر می شدند تا کسی را از نزدیك ببیند و با وی هم صحبت شوند ویا ده ها عیب وعلت بالای وی می گذاشتند، اکنون خود در جستجوی داوطلبان به عضویت حزب، در قطعات اردودست بکار شدند.. مسئولین بخش نظامی افزایش یافت، بر علاوهء میر اکبر خیبر که در رأس این بخش قرار داشت، نوراحمد نور، عبدالوکیل، ذبیح الله زیارمل، گل آقا، حکیم، نورالحق علومی و غیره توظیف گردیدند که کار وسیعی را در اردو آغاز کنند. در تابستان سال ۱۳۵۵ روزی عبدالوکیل به نزدم آمد. ما سابقهء آشنایی داشتیم در یك مکتب درس خوانده و در یك ولسوالی بزرگ شده بودیم او گفت که ما "حزب" مدتها ترا مورد مطالعه قرار دادیم ما، میدانیم که در کودتای ۲۶ سرطان خودت نقش اساسی داشتی و یك افسر تحول پسند و مترقی هستی، رژیم محمد داؤد دیگر به غرب متمایل شده است و با ساختن حزب حاکم "انقلاب ملی" چهرهء ضد ترقی و ضد دیموکراسی خویش را افشاء نموده است. وی گفت اکنون تلاشهای وسیعی برای وحدت هر دو جناح حزب دیموکراتیك خلق افغانستان صورت می گیرد که در آن صورت با داشتن یك سازمان وسیع و نیرومند نظامی در اردوی افغانستان، داؤد خان نخواهد توانست به اهداف خویش که عبارت از سرکوب قطعی احزاب چپ، روشنفکران و ترقي پسندان است نایل گردد. بناءً باید به این مسایل بیندیشی و اگر خواسته باشی رسماً عضویت حزب را بپذیری. بالاخره من همراه با آصف الم و ستارخان بعد از روزهای طولانی دودلی و تردید، در حالیکه سرخوردگی ها و عقده های شخصی ما، نسبت به دست اندرکاران رژیم بالای ما غالب گردیده بود و پیوستن در یك سازمان سیاسی مترقی را یگانه راه ترقی و تعالی کشور می پنداشتیم به گروه پرچم حزب دیموکراتیك خلق افغانستان پیوستیم و شروع کردیم به جلب و جذب سایر همکاران و رفقای نزدیك خود به حزب دیموکراتیك

خلق افغانستان.

در آن موقع اردوی افغانستان خواسته یا ناخواسته در سیاست داخل شده بود. اردویی که روزی در آن خواندن اخبار اصلاح و انیس جرم تلقی می شد اکنون با نفوذ دسته جات گوناگون سیاسی و تبلیغ اندیشه ها و ایدئولوژی های رنگارنگ چه از داخل کشور و چه از طریق محصلین که تحصیلات خویش را در شوروی، آمریکا، هند، مصر، انگلستان (در بخش پولیس در آلمان غرب) به پایان میرسانیدند و به قوای مسلح می پیوستند یا از طریق مشاورین روسی، دیگر نمیتوانست مانند گذشته، در بند انضباط و دسپلین آهنین نظامی باشد و یا مجبور به اطاعت کورکورانه و اجرای اوامر دولت ها و حکومات. خاصتاً که در رأس اردو و هیأت رهبری آن اشخاص بیسواد و بی معرفتی مانند غلام حیدر رسولی قرار داشت و نمیتوانست با درایت و کارآیی و تحلیل دقیق اوضاع و احوال، حفظ و هوای سیاسی در اردو را که با گذشت هر روز به ضرر رژیم تغییر می کرد، تمیز بدهد. دستگاه جاسوسی اردو که در رأس آن شخص بی دانشی بنام جان نثار خان قرار داشت چنان انباشته از افراد نافهم، غیر مسلکی و رشوه خوار شده بود که حتی در روز کودتای ٦ ثور، در خواب غفلت بودند و ساعتها بعد از حرکت تانکها از پلچرخی و ایجاد بی نظمی در آنجا واقف گردیدند تا چه رسد به تعقیب، پیگرد و تشخیص اعضای حزب در اردو که در ان موقع هزاران نفر را تشکیل میدادند.

از شروع سال ۱۹۷٦ کوشش هایی برای وحدت بین جناح های خلق و پرچم چه در سطح ملی و چه در سطح بین المللی آغاز یافت، در سطح ملی، فعالین هر دو حزب، خاصتاً جناح پرچم طرفدار وحدت بودند و میخواستند وحدت سازمانی بین هر دو جناح بوجود آید. در سطح بین المللی، اتحاد شوروی در طول ده سال انشعاب بی علاقگی خود را ابراز کرد ولی هر دو حزب توانستند در احزاب کمونیستی بعضی از کشورها حامیان و طرفدارانی را برای خود دست و پاکنند. از اثر کوشش های احزاب کمونیستی هند، عراق و آسترالیا و نشرات حزبی آنها که تقاضا داشتند اختلافات خویشرا کنار زده و باهم وحدت کنید. فعالین هردو حزب زمینه، ملاقات دو رهبر حزب را فراهم کرده و موجبات آشتی دوباره، حزب را بوجود آورده و اتحاد دوباره، هردو حزب در ماه جولای سال ۱۹۷۷ تحقق یافت.

نورمحمد تره کی بحیث منشی عمومی و ببرک کارمل بحیث معاون وی تعیین گردیدند. هر دو جانب اسناد وحدت را امضا کردند. از همان آغاز وحدت به صورت مکانیکی بوجود آمده بود زیرا که هر دو حزب حوزه های حزبی خود را به طور جداگانه دایر می کردند، و سازمان های نظامی خویش را از همدیگر مخفی نگاه میداشتند. اعضای هردو حزب باهم مخلوط نشده بودند جوشش وصمیمیت حزبی بین شان وجود نداشت و هنوز هم مخالفت های گوناگونی بین آنها

وجود داشت. حفیظ الله امین یکی از چهره های معروف ضد وحدت، خاصتاً در بخش نظامی حزب گردیده بود و با میر اکبر خیبر که طرفدار ادغام هر دو بخش بود مخالفت می ورزید.

علت اختلاف بین این دو نفر مسئولین نظامی بخش های خلق و پرچم را مؤلفین کتاب "حقایق پشت پرده، تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان" آقای دیگوکوردو ویز وسلیگ هرسین در صفحه ٤٤ کتاب خویش چنین شرح میدهند :

«خیبر بحیث تنظیم کنندهء افسران در پرچم با حفیظ الله امین که مسئول شبکه نظامی خلق در قوای مسلح بود رقابت مستقیم داشت. خیبر و امین اکثراً سعی می کردند که عین صاحبمنصبان را جلب و جذب نمایند، این دو در وقت مذاکراتیکه برای اتحاد خلق و پرچم صورت می گرفت بر سر کنترول هستهء حزب در قوای مسلح، شدیداً تصادم نموده بودند. طبق اظهارات منابع متعدد حزب کمونیست، خیبر در زمان مذاکرات تا اخیر به خاطر امتزاج هسته های نظامی پرچم و خلق مبارزه کرد. هدف وی این بود که به نقش امین در ساحهء نظامی که خیلی حساس بود پایان دهد.»

پس از آنکه قانون اساسی جدید توسط لویه جرگهء انتصابی از ۳۱ جولای تا ۱۳ اگست در ۱۳۶ ماده به تصویب رسید و محمد داؤد خان بنابر احساسات و شور و هیجان مجلس در حالیکه ظاهراً ابا می ورزید و از کاندید شدن خویش انکار میکرد، حاضر شد که خود را کاندید نماید و فی المجلس رئیس جمهور گردید.

داؤد خان، به انتظارات مردم مبنی بر کنار گذاشتن کودتاچی ها از پُستهای وزارت پاسخ مثبت نداد وامید مردم را به یأس مبدل ساخت. به طوریکه حتی محمد نعیم برادرش و محمد عمر پسرش از وی آزرده گردیدند. حزب حاکم وسیلهء رقابت بین کودتاچیان مانند حیدر رسولی، عبدالاله، عبدالقدیر از یکطرف و تکنوکراتانی مانند وحید عبدالله، وفی الله سمیعی، عبدالله عمر، محمد خان جلالر و غیره از طرف دیگر گردید. کشمکش ها و رقابت ها فزونی یافت و مقارن آن بی امنیتی نیز در شهر کابل شیوع پیدا کرد. پولیس در همه جا حاضر اما بی کفایت تحت قوماندانی محمد عیسی سرمامور پولیس که یکی از نزدیکترین دوستان وهواخواهان عبدالقدیر بود چنان در فساد اداری، خویش خوری، رشوه ستانی غرق گردیده بود که نمیتوانست جلو حوادث و واقعات روز افزون را بگیرد و مصئونیت و امنیت جان و مال مردم را تأمین نماید.

در گسترش بی امنیتی یکی از چهره های معروف آن وقت مجید کلکانی نیز دست داشت، که پیرو افکار و نظریات شعلهء جاوید بود و بعد از دستگیری رهبران حزب مانند رحیم محمودی، عثمان "لندی" و سایرین، حیثیت رهبری شعله جاوید را بخود داده بود. مجید کلکانی میخواست تا از طریق مبارزهء مسلحانه دولت داؤد را به سقوط مواجه سازد و یا مشکلات بزرگی روبرو

نماید. وی با تشکیل دادن دسته یی مسلحانه در قریه جات کوهدامن و یورش بردن بالای پوسته های حکومتی در اینجا و آنجا ظاهر می شد و گاهگاهی به مؤفقیتهایی دست میبافت. در نزد عوام وی و طرفدارانش بنام سامایی ها (۱) یاد می گردیدند.

در ماه اگست ۱۹۷۷ انعام الحق گران پیلوت آریانا افغان هوایی شرکت، در هنگام شب موقعیکه به طرف منزل خویش درمکروریان میرفت، به ضرب گلوله، شخص ناشناسی کشته شد و در محیط شایع گردید که هدف قاتل کشتن ببرك کارمل بوده است. هنوز قاتل گران پیدا نشده بود که در ماه نوامبر همان سال علی احمد خرم در حالیکه در دفتر کارش مشغول مذاکره با هیأت تجارتی جاپان بود، توسط شخص مسلحی به نام مرجان از دفتر کارش (وازرت پلان) جبراً خارج ساخته شده و در پیشروی همان وزارت با گلوله، تفنگچه به قتل رسانیده شد و قاتل در روز روشن فرار کرد و علت قتل به روشنی و وضوح معلوم نگردید. ولی داؤد خان آنرا به سازمان های راست افراطی نسبت داد. در همان آوان شیر آقا مهندس رئیس فابریکه سمنت جبل السراج که دوست نزدیك محمد داؤد خان بود نیز توسط اشخاص ناشناسی در منزلش واقع فابریکه سمنت جبل السراج کشته شد.

در شام یکی از روزهای ماه اپریل ۱۹۷۸ میر اکبر خیبر عضو بیوری سیاسی حزب دموکراتیك خلق افغانستان، قربانی این بی امنیتی شده و هنگامیکه نامبرده در جاده، بین وزیراکبر خان و مکروریان قدم میزد و میخواست به طرف منزلش به مکروریان برود توسط دو شخصی ناشناس که در موتر جیب روسی نشسته بودند به ضرب گلوله از پا در آورده شد و قاتلین آن فرار کردند. در محیط شایع گردید که نامبرده توسط دونفر از همکاران حفیظ الله امین به اسم صدیق عالمیار و عارف عالمیار بنابر دستور وی به قتل رسیده است. دوکتور محمد حسن شرق مرگ وی را مربوط به دستور سازمان استخباراتی ك.ج.ب. شوروی میداند می نویسد : (۲) «مرگ میر اکبر خیبر توسط یکی از کوماندوهای کا.ج.بی مؤظف در سفارت شوروی به همکاری عبدالقدوس غوربندی که میر اکبر خیبر را از خانه، او برای قدم زدن بیرون کشیده است، صورت گرفته باشد. در حالیکه میر اکبر خیبر در همان روز قرار گفته، عبدالهادی مکمل معین وزارت خارجه وعده داشتند تا ٤ عصر با یکدیگر به سینما بروند. میر اکبر خیبر که به گفته، تعدادی از اعضای حزب خصوصاً پرچمی ها سرسختانه مخالفت می کردند، ساعت سه و پانزده دقیقه از خانه به بهانه، قدم زدن و اشتراك به جلسه، رفقای حزبی به شهرنو میروند و از

۱- ساما- یعنی سازمان انقلابی مائوئیست های افغانستان.

۲ - خاطرات دوکتور محمد حسن شرق ص ۵۹.

آنجا آقای غوربندی با او تا دو صد قدمی جای قتل او یکجا آمده و از آنجا خدا حافظی کرده پس می گردند و چند دقیقه بعد از یك موتر جیب روسی بالایش فیر می گردد و به زمین می غلطند. به گفته و شهادت رهگذری چند».

سران حزب کشته شدن اورا در آن موقع به دولت محمد داؤد نسبت دادند ولی بعدها اناهیتا راتب زاد حین به قدرت رسیدن ببرك كارمل، دست حفیظ الله امین را درین ماجرا دخیل دانست. جورج ارنی درین مورد می نویسد (۱) : «... یقین است که عمل قتل پیش از پیش طرح ریزی گردیده اتفاقی نبود، هویت قاتلان به صورت قطع روشن نشد. رژیم داؤد تندروهای اسلامی را متهم کرد، در حالیکه ح.د.خ.ا. مسئول آن سی. آی.ای را میدانست، به عقیدهء بسیاری از مردم قتل توسط رئیس پولیس و رژیم داؤد صورت گرفته بود اما بعدها پرچمی های برجسته انگشت ملامتی را طرف امین دراز کردند که شاید توضیح خیلی مناسب باشد.»

بلی. با وصف تمام این ادعا ها، اتهامات و شایعات بازهم تا روزگار ما، قاتل میر اکبر خیبر ناشناس ماند و در دوران پادشاهی تره کی، امین، ببرك كارمل و نجیب الله هیچگونه توضیحی برای اعضای حزب درین زمینه داده نشد و هیچگونه پیگرد و تعقیبی جهت بازشناسی قاتل صورت نگرفت. (۲) میر اکبر خیبر یکی از نخبه گان، صاحب نظران و پیش کسوتان ایدئولوژی مارکسیزم، لیننیزم در افغانستان بود شخصی که در هنگام تحصیل در پوهنحی حربیه به اتهام ترور شاه محمود خان صدراعظم گرفتار و زندانی شده بود و سالها در محبس ولایت کابل تقاص این عمل خود را پس میداد. ببرك كارمل نیز که اتفاقاً در همان سالها با وی هم زنجیر شده بود، با وی دوست و رفیق گردید و به قول بسیاری از مؤرخین توسط میر اکبر خیبر با این ایدئولوژی مجهز گردید. وی یکی از ایدئولوگ های برجستهء حزب دیموکراتیك خلق افغانستان "پرچم" بشمار میرفت که لقب "استاد" از طرف اعضای حزب، بیشتر به همین مناسبت به وی داده شده بود، تا حرفهء معلمی اش در پوهنحی پولیس وزارت داخله. وی یك چهرهء شناخته شده و یك کمونیست پر شور و انقلابی بود که روشها و میتودهای مبارزهء كلاسيك را بخوبی میدانست و به نیکویی بکار می بست. بعد از انشعاب اول حزب، او جانب ببرك كارمل را گرفت، مسئول بخش نظامی پرچم و عضو بیوروی سیاسی حزب بود و در بین رهبری و اعضای حزب از محبوبیت و احترام خاصی برخوردار بود.

شبی در منزل ذبیح الله زیارمل که در آن موقع سال ۱۳۵٦ عضو رابطه گروپ حزبی ما بود،

۱- افغانستان گذرگاه کشورگشایان ص ۷۵.

۲- گفته می شد که در قتل میر اکبر خیبر یکی از کارمندان سفارت شوروی در کابل بنام "اوپلوف" دست داشت و قتل توسط شخص خودش اجرا شده بود.

با میر اکبر خیبر برای اولین مرتبه آشنا شدم. در آنشب سلیمان لایق نیز در آنجا بود، آنها مدتی را در مورد شعر تازه، لایق به بحث و اظهار نظر سپری کردند و سپس میر اکبر خیبر با من به صحبت پرداخت. او قد متوسط، موهای جو گندمی، نگاه نافذ و حرکات مطبوعی داشت. متین و آرام بود کمتر حرف میزد و بیشتر می شنید. انسان در برابر او جرئت مییافت که ساعتها حرف بزند و رازهای دلش را برای او باز گو نماید. لباس بسیار ساده و ارزان قیمتی در برداشت فارسی را به لهجه، مردم لوگر صحبت می کرد ترجیح میداد به پشتو حرف بزند ولی نه از روی تعصب. من او را، شخص صمیمی، مهربان و بی پیرایه یافتم، نمونه ومظهر یك انقلابی وطن دوست و با ایمان.

شهادت میر اکبر خیبر، بگفته، ببرك كارمل سكوت سیاسی را که در کشور حاکم بود درهم شکست و توفانی از خشم، قهر و غضب هزاران عضو حزب و هواخواه او را موجب گردید. در مراسم تشییع جنازه بیشتر از چهل هزار نفر اعم از اعضای حزب. د.خ.ا. احزاب چپی، روشنفکران، منورین و دوست داران وی حاضر گردیدند. جنازه بعد از ادای نماز در مسجد پل خشتی کابل، با پای پیاده الی شهدای صالحین تشییع گردید، این جمعیت انبوه که همه گلهای سرخ بدست داشتند، در حالیکه شعار های ضد دولتی میدادند، قاتلین خیبر را محکوم میساختند و گلهای سرخ را در هوا تکان میدادند، لشکر شکوهمند و فوج بزرگی را که از قدرت و نیرومندی خویش واقف بود، تمثیل می کرد، این حرکت بیشتر به نمایش دادن قدرت شبیه بود، تا به تشییع جنازه. در مراسم تدفین نور محمد تره کي، ببرك كارمل و عده زیادی از رهبران حزب صحبت نمودند و قتل او را مربوط به دسایس و توطئه های سی.آی.ای و دولت افغانستان شمردند. آنها برای جلوگیری از هرگونه دسایس و توطئه های آینده دولت به اعضای حزب دستور آماده باش صادر کردند و برای فاتحه گیری فردا آمادگی گرفتند. مراسم فاتحه گیری نیز چنان بی نظیر و پر طمطراق بود که تا امروز نظیر آنرا کسی بیاد ندارد.

در برابر این نمایش قدرت که رژیم نمیتوانست با آن مخالفت کند، عوض آنکه محمد داؤد از صبر حوصله و درایت کار بگیرد، بسیار عصبانی گردید و امر داد تا اردو به احضارات درجه یك در آورده شود و تصمیم گرفت تا کار را با حزب د.خ.ا. یکطرفه سازد. او تصمیم خوفناك و عجولانه یی گرفت، تصمیمی که در آن لحظات با سرنوشت خودش و نظامش بازی نمود. در شام روز ۲۵ اپریل رادیو افغانستان خبر توقیف نمودن هفت نفر آتی را به نشر رسانید: نور محمد تره کی، ببرك كارمل، حفیظ الله امین، دوکتور شاه ولی، دستگیر پنجشیری، عبدالحکیم شرعی جوزجانی، ضمیر صافی، اتهام آن ها، نقض نمودن قانون و مقررات دولتی و خیانت به وطن بود. معلوم نشد که چرا ضمیر صافی که یك كادر درجه سوم و چهارم حزب بود، زندانی گردیده و

حفیظ الله امین گرفتار نشده بود... بعدها گفته می شد که بعضی از دوستان حفیظ الله امین (۱) در دستگاه پولیس و دولت به وی کمک کرده بودند تا مدت دوازده ساعت آزاد باشد و بعداً توقیف گردد. حفیظ الله امین دستور قیام مسلحانه‌ء را توسط عبدالرحمن پسرش به سید محمد گلاب زوی خورد ضابط و میخانیك در قوای هوایی مدافعه هوایی، به سرگروپ های نظامی بخش خلقی ها صادر نمود. او قبلاً به هواداران خود دستور داده بود که در صورتیکه دستگیر شود خلقی ها باید قیام مسلحانه را از قوای ٤ و ۱۵ زرهدار و قوتهای هوایی و مدافعه هوایی آغاز کنند. وی متذکر شده بود که بخش نظامی پرچمی ها نباید از ساعت شروع قیام واقف باشند زیرا هنگامیکه پیروزی بدست آید، پرچمی نیز امتیازات مساوی با خلقی ها در دولت آینده مطالبه خواهند کرد. ولی در صورتیکه حوادث به طرف منفی انکشاف نماید، در آن صورت باید پرچمی ها نیز در حوادث کشانیده شده، خلقی ها خود را از صحنه بکشند و گناه را بر گردن پرچمی ها بگذارند. اما در قوای ٤ زرهدار که محمد اسلم وطنجار بحیث قوماندان کندك اجرای وظیفه می کرد و رهبری قیام کنندگان آنجا را بعهده داشت، نمیتوانست بدون تفاهم با جگرن محمد رفیع که هم رئیس ارکان لوا بود و هم در غیاب محمد سرور که به شوروی رفته بود کفالت قوا را بعهده داشت، عمل نماید. در قوای ٤ زرهدار و قوای ۱۵ زرهدار در سطوح قوماندان تولی و بلوك افسران پرچمی نیز وجود داشتند که تعداد آنها کم نبود و وطنجار نمیتوانست آنها را نادیده بگیرد و مستقلانه عمل نماید. همچنان در بعضی از قطعات دیگر نیز مثلاً در لوای ۸۸ توپچی که جگرن خلیل الله رئیس ارکان آن بود ، خواه ناخواه، پرچمی ها در جریان قرار داده شده بودند، اما در اکثر قطعات اردو و حتی گارد جمهوری ساعتها بعد از کودتا، در جریان قیام مسلحانه پرچمی ها در جریان قرار گرفتند و صادقانه و صمیمانه به کمك خلقی ها شتتافتند.

-۶-

در آن هنگام من از آمریت کیمیا قوایمرکز تبدیل و به حیث آمر کشف قرارگاه قول اردوی مرکز ایفای وظیفه می کردم رتبه ام دگرمن بود و مسئولیت کار حزبی و سیاسی را با تعدادی از افسران قرارگاه، مانند جگرن ستار، تورن حمیدالله، تورن عبدالله صدیق، دگرمن غلام نبی و غیره که تعداد آنها در حدود ده نفر می شد و سازمان حزبی نظامی پرچمی ها را در قوایمرکز تشکیل میداد بعهده داشتم. روابطم با افسران سابقه دار اردو نیکو و حسنه و از صمیمیت و

۱- در کتاب شبهای کابل، نوشته جنرال عمرزی که اسم فامیلی و یا شاید اسم مستعار جنرال غنی افسر پولیس است شرح مبسوطی در مورد گرفتاری امین آورده است. او نوشته است که عامل دوازده ساعت تأخیر در گرفتاری امین شخص خودش بوده است که بنابر عواطف و احساسات حزبی اش با قبول هرگونه مسئولیت بعدی در طول شب به امین اجازه داده بوده است تا در منزلش بسر ببرد و همچنان عبدالرحمن پسرش را اجازه‌ء خارج شدن از منزل داده بوده است.

تفاهم متقابل برخوردار بود. حیدر رسولی روابط سردی با من داشت و ماه ها می گذشت که همدیگر را نمیدیدیم گویی هیچ وقت با هم آشنا نبوده ایم. احساس می کردم که همیشه مورد تعقیب عمال وی قرار دارم. یکی از آن افسران یاور وی محمد هاشم از فامیل ببرك خان حاجی بود ، شخص دیگر تورن حبیب الله نام داشت که در دفترم کار می کرد. سومی جمال الدین خان عمر بود که گرچه با من دوست بود ولی همیشه حرکات مرا زیر نظر داشت، معاون وی در آمریت اوپراسیون قول اردو، دگرمن عبدالعظیم از اهالی غزنی بود که در گروپ حزبی ما در قوای مرکز دورهء آزمایشی خود را می گذرانید و اغلباً در بارهء سوءظن های جمال الدین عمر نسبت به ما معلومات می داد عبدالعظیم مذکور، بعدها بحیث قوماندان غند در قلات و بعد از مرحله جدید بحیث قوماندان فرقه ۸ مقرر شد جنرال گردید و از اثر اصابت راکت در هلیکوپترش در منطقه لوگر، زنده، زنده سوخت و شهید گردید.

بعد از استماع ابلاغیهء رادیو و اخبار گرفتاری رهبران حزبی، اسناد ، اوراق و کتابهای مترقی و خواندنی را که در منزلم داشتم، جمع کرده به یکی از دوستان شخصی ام سپردم تا آنرا مخفی نماید و در حالیکه باران سیل آسا می بارید بمنزل بعضی از رفقا سر زده و آنها را از جریان مطلع ساختم و گفتیم اسناد حزبی تانرا مخفی کنید و از لحاظ روحی خودها را با هر نوع حوادث و پیشآمد های احتمالی آماده بسازید هیچگونه دستوری توسط عضو رابط برایم نرسید و بی خبر از قیام مسلحانه آینده ما صبح فردا به وظیفهء خویش رفتیم. در قرارگاه قوایمرکز قطعات و جزوتام های مستقل قرارگاه، زندانی شدن رهبران ح.د.خ.ا. را جشن گرفته بودند و صدای دهل و نقاره از هر طرف بگوش میرسید. افسران قرارگاه باهم سرگوشی صحبت نموده با نگاه های مشکوکی به طرف ما می نگریستند. ساعت یازده روز قطعات و جزوتام های امنیتی قصر تاج بیگ "قرارگاه قوایمرکز" احضارات گرفته و در حالیکه غرق اسلحه و تجهیزات بودند در اطراف قصر تاج بیگ و قصر دارالامان موضع گرفتند و خط مدافعه را بوجود آوردند. صدای انفجار مرمی های تانك از شهر کابل بگوش میرسید در قرارگاه قول اردو، رئیس ارکان قوایمرکز جنرال عبدالعلی وردگ، همراه با دگروال جمال الدین "عمر" آمر اوپراسیون قوایمرکز مضطرب و سراسیمه به دادن امر و نهی مصروف بودند. فامیل حیدر رسولی در منزل مجید خان زابلی نزدیك قصر تاج بیگ سکونت داشتند و بسیار پریشان و مضطرب شده به هر شعبهء قرارگاه تلفون می کردند و سراغ رسولی را می گرفتند. نان چاشت در طعام خانهء افسران با سکوت کاملی صرف شد. از تپهء تاج بیگ مرکز شهر دیده نمی شد زیرا که کوه های آسمایی و شیر دروازه مانع بودند اما دود و غبار ناشی از فیر تانکها ، ماشین های محاربوی، راکت اندازها ، هاوان ها به وضاحت به مشاهده میرسید. وضع نمایانگر برخورد شدیدی بین دولت و مخالفان آن

بود اما هنوز کسی در دارالامان نمیدانست که کی علیه کی می جنگد. اکنون دیگر افسران قرارگاه بلند بلند حرف میزدند و آن سکوت ترسناك قبل از ظهر را شکستانده بودند. حوالی ساعت سه ونیم عصر عده، زیادی از سربازان با وسایط و تخنیك محاربوی را مشاهده کردیم که در اطراف قصر دارالامان داخل موضع گردیده و یك قطار کشف را بجانب مرکز شهر گسیل نمودند اما بعد از مدت کوتاهی دوباره مراجعه کرده و در اطراف قصر دالارمان جابجا شدند. گفته شد که توپچی و اسلحه، ریاکتیف مهتاب قلعه و قطعات زرهدار داخل عمل گردیده و با دادن تلفات به آن قطعات از پیشروی شان به طرف مرکز جلوگیری به عمل آورده اند درست در همین ساعات پرواز طیارات بم افگن و شکاری برفراز ارگ جمهوری بمشاهده میرسید طیارات مذکور از ارتفاع پست مانور می کردند و ارگ را می کوبیدند. بمباردمان ارگ. برای ما، نظامیان که از دور شاهد آن بودیم و نمیدانستیم چه واقع شده است نمایانگر مقاومت و دفاع بسیار شدید گارد جمهوری بود. لمری بریدمن عبدالله به من راپور داد که شعبه، استخبارات قوایمرکز لست افراد حزبی (ح.د.خ.ا) را در اختیار عبدالعلی وردگ قرار داده است پیشنهاد وی آن بود که به صورت عاجل قرارگاه قوایمرکز را ترك بگوئیم من به آنها دستور دادم که چون وضع معلوم نیست و ما نمیدانیم در مرکز چه می گذرد، بناءً با هوشیاری تمام مترصد وضع باشند در صورتیکه عبدالعلی اقدام به گرفتاری ما نماید در آنصورت با سرعت و چابکی باید افراد امنیتی را خلع سلاح کرده و اسلحه، آنها را تصاحب نمائیم ما میتوانستیم به این کار دست بزنیم زیرا که در تولی قرارگاه قوایمرکز تعدادی از سربازان و افسران را می شناختیم که در موقع ضروری به ما کمك کنند. ساعت ٦ یا ٧ شام اعلامیه، کوتاهی به زبان های پشتو و دری به ترتیب توسط محمد اسلم وطنجار و عبدالقادر از طریق رادیو افغانستان نشر گردید به این شرح :

متن دری :

«اعلامیه، شورای نظامی قوای مسلح افغانستان»

«سردار محمد داؤد آخرین فرد خاندان مستبد نادرخان، این عوام فریب بی نظیر تاریخ وخاین به اراده، خلق افغانستان برای همیشه از میان رفت، حاکمیت ملی بعد از این به شما خلق نجیب افغانستان تعلق دارد. دفاع از دستآوردهای انقلاب، از بین بردن هواخواهان این سردار مستبد و ستمگر وظیفه، فرد فرد مردمان شرافتمند افغانستان است.»

انتشار این اعلامیه به تمام سوال های ما پاسخ گفت. برداشت های مختلف و عکس العمل های گوناگونی در قرارگاه قوایمرکز بین افسران بوجود آمد. عده یی شادمان بودند و عده یی خشمگین و غضبناك. هنوز چیزی واضح نشده بود و من کاره یی نبودم، اما در آن لحظات احساس می کردم که تقریباً نصف افسران قرارگاه با من هستند و هرچه بخواهم انجام میدهند. اکنون از

فیر های اسلحه‌ء ثقیل و شدت بمباردمان در شهر کابل کاهش بعمل آمده بود و بعد ازساعتی تقریباً هیچگونه صدایی بگوش نمیرسید. ما که مضطرب و پر تشویش در اتاق های کار خویش نشسته بودیم، ذریعه‌ء رفقای قرارگاه خبر شدیم که حیدر رسولی همراه با لوی درستیز عبدالعزیز و چهار پنج نفر سربازان امنیتی با پای پیاده از فرقه ۸ قرغه حرکت و از طریق بیراهه خود را به دارالامان رسانیده اند. رسولی عده یی از افسران نزدیك قرارگاه را جمع کرده بود و بعد از خواندن نماز خفتن، میخواست با آنها صحبت کند. من فکر می کردم که او اکنون دارالامان را که با ریشخور (فرقه ۷) و یا گردیز قول اردوی سوم وصل بود بحیث محل سوق و اداره اوپراتیفی کشور تعیین نموده از همین محل مقاومت را شروع خواهد نمود و جنگ ادامه خواهد یافت در حقیقت او میتوانست جنرال عبدالعلی وردگ رئیس ارکان قوایمرکز و دگروال جمال الدین عمر را که هردوی آنها افسران تعلیم یافته و نخبه‌ء نظامی بودند به این وظیفه بگمارد و خودش در فرقه ۷ ریشخور که راه آن باز بود رفته و از آن محل عملیات تعرضی را سازمان دهد اما وی جلسه‌ء وداعیه با افسران خویش ترتیب داده بود روحیه‌ء خویش را باخته بود و برای رهایی شخص خود و فامیلش فکر می کرد زیرا همینکه توپچی لوای ۸۸ (مهتاب قلعه) بالای دالارمان آتش گشود ومرمی ها مستقیما به قصر اصابت کردند وی با عجله به سواری موتر جیب (لندرور) در حالیکه لوی درستیز و رئیس ارکان قول اردوی مرکزی با وی همراه بودند قصر را ترك گفت و در تاریکی شب ناپدید گردید. ضربات توپچی شدید شد، منزل سوم قصر تخریب گردید سوق و اداره در قرارگاه برهم خورد، هر کسی به طرفی دوید و ما هم مجبور شدیم از قصر خارج شده به بیشه‌ء کوچکی که در شمال قصر قرار داشت و دارای درختان غلو بود پناه ببریم. همراه با من در حدود چهل نفر افسران قرارگاه یکجا شده بودند در آنجا تاریکی و وحشت از مرگ حکمفرما بود. توپچی لاینقطع قصر را می کوبید و مرمی هائیکه کوتاه می شدند، در اطراف و اکناف ما اصابت می کردند. هنوز دمی نیاسوده بودیم که طیارات محاربوی شکاری خود را به دارالامان رسانیده بعد از به آتش بستن قصر اطراف قصر را به رگبار بستند. مقصد پیلوتان معلوم بود، آنها حیدر رسولی را می پالیدند زیرا که به آنها گفته شده بود وی از قرغه به تپه تاج بیگ رسیده است و همراه افسران قرارگاه قصر را ترك گفته است بناءً پیلوتان از آن بالا، بالاها، همینکه اشباح و سایه های انسانی را مشاهده می کردند با قساوت، بی رحمی و مهارت خاصی، با مانورهای عالی، اقدام به از بین بردن آنها می نمودند. گروپ ما نیز کشف شد یك بال طیاره‌ء میگ ۲۱ قسم خورده بود که تا ما را کاملاً از پا نیندازد دست از سر مان برندارد او دیوانه شده بود چنان با سرعت سرسام آور و حرکات محیرالعقولی در جستجوی ما بود، که فکر می کردیم همین اکنون همراه با طیاره‌ء خویش به درختان اصابت می

کند و طعمهء آتش می گردد. ما را فقط یك چیز نجات داد، تاریکی شب درختان قطور و انبوه، و استفاده از چقوری ها، جویچه ها و عوارض اراضی. طیاره که بارها بالای این اهداف زندهء انسانی آتش گشود و نیمی از جنگل را سوزانید بعد از آخرین حملهء خویش بسوی فضای بیکران اوج گرفت و بار دیگر باز نگشت. ما ساعت پنج صبح در "ده مسلم" یك کیلو متری غرب تپه تاج بیگ خود را رسانیدیم در آنجا بر علاوهء ما، تعداد کثیری از پرسونل اردو را مشاهده کردیم که عده یی با سلاح و عده یی بدون سلاح در بین کوچه های تنگ و کثیف آن قریه در حال گشت و گذار بودند، در مساجد خوابیده بودند یا درسایهء درختان غنوده مردم ده برای آنها نان خشك و چای تلخ میرسانیدند آنها چنان بی نظم، بی دسپلین، عصبانی و خشمگین بودند و چنان فحش ها و دشنام های رکیکی را نثار همدیگر می نمودند که گویی از کشور دیگری آمده اند و هیچگاهی در صفوف اردوی افغانستان، شمشیر نزده اند. از ساعت ۷ صبح الی ۱۰ صبح روز ۷ ثور یکبار دیگر طیارات قوای هوایی افغانستان از ارتفاع بلند بار دیگر ما را یافتند. باغ ها، مزارع، کوچه ها و خانه های ده مسلم، قرأ همجوار، سرك بین دارالامان و ریشخور، قطعات مستقل قول اردو، همه جا و همه چیز را که رنگ و بوی مقاومت از آن بر می خواست با وحشیگری و قساوت می کوبیدند. به یکی از طیارات مرمی اصابت کرد طیاره سرنگون شد و در ده مسلم افتاده حریق گردید. (۱)

مقاومت فرقه ۷ ساعت ده صبح در هم کوبیده شد. فیرها، کاهش یافت و ساعتی بعد، تانك ها و ماشین های محاربوی کودتاچیان در فراز تپه تاج بیگ (قرارگاه قول اردوی مرکزی) بمشاهده رسیدند توسط بلند گوها، خطاب به پرسونل و افسران در ده مسلم که تعداد آنها به دو الی سه هزار نفر میرسید ابلاغ گردید که تسلیم شوند و به صفوف انقلابیون بپیوندند. ما بعد از ظهر آن روز بحال گروپ های ۲-۳ نفر به طرف تپه تاج بیك رفتیم در آنجا مرا شناختند تبریك و تهنیت گفتند افسر جوانی به من گفت که ما دربارهء سرنوشت شما رفقای حزبی بسیار پریشان بودیم. او تعارفات دوستانه یی کرد و توسط موتر جیپی مرا به منزلم فرستاد.

۱- یك بال طیاره میك ۲۱ (Mig-21) شکاری به پیلوتی جگرن عبدالوهاب معاون غند بگرام و جگرن محمد اسحق "سنگی" قوماندان کندك آن غند توسط توپچی دافع هوای فرقه ۷ در فضای ریشخور سقوط داده شد طیاره مذکور از بین رفته ولی پیلوتان طیاره شکاری تعلیمی توسط پاراشوت به ساحه دارالامان به صورت سالم فرود آمدند (۸ ثور ۱۳۵۷).

۲- یك بال طیاره سو ۷(Cv-7 یا Su7) شکاری بمبارد به پیلوتی جکتورن شیر احمد در ساحه فرقه ۷ ریشخور به تاریخ ۸ ثور بار دیگر توسط دافع هوای ریشخور مورد اصابت قرار گرفته و طیاره آتش گرفت. پیلوت مذکور در حصه دوسرکه بگرام توسط پاراشوت بر زمین فرود آمد و طیاره به زمین سقوط نموده حریق شد. فکر میکنم این واقعات هوایی مستند برای رد اتهامات دکتور شرق، حق شناس و دیگران که مدعی شده اند طیارات شوروی از تاشکند با پیلوتان روسی پرواز کرده و در کودتا سهم داشته اند کافی باشد.

دومین کودتای اردو
یا
قیام مسلحانهٔ ۷ ثور

- ۱ -

ترکیب قوتهای اشتراک کننده در قیام مسلحانه ۷ ثور :

الف- قوتهای متعرض در کابل :

اسم و نمبر قطعات	تعداد پرسونل اشتراک کننده	تعداد تانکها، ماشین های محاربوی و زرهپوش ها	تعداد توپچی مختلف النوع	تعداد طیارات	قوماندانان ومسوولین
لوا های ٤ و ۱۵ زرهدار	٤۰۰ نفر	٦۰ عراده تانک ۲۰ عراده ماشین محاربوی ۲۰ عراده زرهپوش			جگرن محمد اسلم وطنجار جگرن محمد رفیع
لوای ۸۸ توپچی	۳۰۰ نفر		D-30، M-30، ۷٦ کری و توپچی [illegible] جمعاً ٤۰ ضرب		جگرن خلیل الله
قطعهٔ ٤٤٤ کوماندو	۵۰۰ نفر	۱۰ عراده تانک ۱۵ عراده زرهپوش	توپچی دست داشته		جگرن محمد یعقوب
قندهای شکاری وبمبارد (بگرام)	۱۰۰ نفر			۳٦ فروند سو ۲۲ و میگ ۲۱	عبدالقادر پیلوت
مجموع	۱۳۰۰ نفر	۱۲۵ عراده تانک BMR ۱۲۵ زرهپوش	٤۰ ضرب	۳٦ فروند	

مسئول و قوماندان عمومی قیام حفیظ الله امین عضو کمیته مرکزی ح.د.خ. افغانستان.

ب : قوتهای مدافع در کابل :

اسم و نمبر قطعات	تعداد پرسونل اشتراک کننده	تعداد تانکها، ماشین های محاربوی و زرهپوش ها	تعداد توپچی مختلف النوع	تعداد طیارات	قوماندانان ومسوولین
لوای گارد جمهوری	۱۵۰۰ نفر	۱۰ عراده	۳٦ میل هاوان راکت انداز وسط ۹ میل		جگرن صاحب جان
فرقه ۷ ریشخور	۵۰۰۰ نفر	۳۱ عراده	۱۲ ضرب اوبوس		حکیم کتوازی
فرقه ۸ قرغه	۵۰۰۰ نفر	۳۱ عراده	۱۲ ضرب اوبوس		محمد نظیم
قطعات مستقل قول اردو انضباط، پراشوت و غیره	۱۰۰۰ نفر	۲۰ عراده زرهپوش			
جمله	۱۲۵۰۰ نفر	۷۲ عراده تانک ۲۰ زرهپوش	۲٤ ضرب اوبوس		

از مقایسهٔ جداول بالا، تناسب ذیل را بوجود آورده می توانیم :

از لحاظ پرسونل، دوازده به مقابل یك بنفع قوتهای مدافعه کننده یا دوازده بار نیروهای پیادهٔ حیدر رسولی نسبت به امین تفوق داشتند.

از لحاظ تانکها، ٧٤ در مقابل ٧٠ که تناسب یك به مقابل یك را نشان میدهد.

از لحاظ اسلحهٔ توپچی ٢٤ اوبوس در مقابل ٣٦ اوبوس، فقط یك اعشاریه سه به نفع قوتهای متعرض. البته تفوق قوای هوایی صرف درمرکز و در لحظات اول محاربه به نفع قوتهای متعرض بود، اما تجارب نشان داده است که قوای هوایی به تنهایی هیچگاهی مؤثریت نداشته است.

بدینترتیب، قوتهای نامساوی از لحاظ پرسونل ولی همگون و هم سان از لحاظ تخنیك جنگی در برابر هم قرار گرفتند که اگر قوتهای مدافع بخوبی، کاردانی، مهارت و شایستگی سوق و اداره می شدند قادر بودند که جانب متعرض را شکست دهند و یا با کمایی کردن زمان، احتیاط های نیرومند خویش را از سایر نقاط کشور فرا خوانند و جنگ را ابعاد وسیعتری ببخشند که در نهایت پیروزی دولت مسلم و قطعی بود.

تکتیك قیام :

استفادهٔ وسیع از یورش سریع و ناگهانی قوتهای زرهدار (خاصتاً تانکها)، برای بدست آوردن ممر و به محاصره کشیدن مراکز مهم و کلیدی، مانند ارگ ریاست جمهوری، وزارت دفاع مخل چنار (محل سوق و ادارهٔ قوای هوایی و مدافعه هوایی) فلج نمودن سیستم مخابرات و ارتباطات و اشغال رادیو افغانستان.

- بکار بردن و استعمال مانور و آتش نیرومند این قوا (زرهدار) و هماهنگ نمودن آن با آتش های قوتهای توپچی و راکتی.
- حمایه نمودن تعرض تانکها به وسیله قوتهای هوایی.
- تاکتیك حملهٔ ناگهانی و برق آسا در روز روشن.
- اغفال نمودن جانب مقابل.
- سرکوب بی رحمانهٔ هرگونه مقاومت و موقع ندادن به تقرب و استعمال احتیاط های طرف مقابل.

چهره های اساسی قیام :

دگروال عبدالقادر پیلوت رئیس ارکان قوای هوایی (خلقی) تحصیل یافته شوروی

جگرن محمد اسلم وطنجار قوماندان کندك در قوای ٤ زرهدا (خلقی) -

جگرن محمد رفیع رئیس ارکان قوای ٤ و سرپرست آن قوا (پرچمی) -

جگرن شیرجان مزدوریار ق. کندك قوای ٤ (خلقی) -

جگتورن فتح محمد افسر تانکیست قوای ٤ (خلقی) تحصیل یافته شوروی
تورن محمد داؤد عزیزی قوماندان تولی قوای ٤ (پرچمی) -
جگرن خلیل الله رئیس ارکان لوای ۸۸ توپچی (پرچمی) -
جگرن اسدالله سروری افسر قوای هوایی (خلقی) تحصیل یافته شوروی
جگرن سید داؤد ترون میخانیك قوای هوایی (خلقی) تحصیل یافته شوروی
خورد ضابط، سید محمد گلاب زوی میخانیك قوای هوایی (خلقی) -
جگرن نظر محمد پیلوت افسر قوای هوایی (خلقی) از تحصیل یافتگان شوروی
جگرن غوث الدین پیلوت افسر قوای هوایی (خلقی) از تحصیل یافتگان شوروی
تورن وهاب پیلوت افسر قوای هوایی (پرچمی) از تحصیل یافتگان شوروی
تورن اسدالله پیام آمر مخابره، گارد جمهوری (خلقی) در شوروی تحصیل کرده بود.
جگرن گل آقا آمر اوپراسیون گارد جمهوری (پرچمی) در شوروی تحصیل کرده بود
جگرن عبدالحق علومی افسر گارد جمهوری (پرچمی) در شوروی تحصیل کرده بود
تورن مهمند افسر قوای ٤ زرهدار (خلقی) در خارج کشور تحصیل نکرده بود
تورن عمر شهید افسر قوای ٤ زرهدار (پرچمی) در خارج تحصیل نکرده بود
جگتورن محمد یعقوب رئیس ارکان قوای ٤٤٤ کوماندو (خلقی) در شوروی تحصیل کرده بود
لمری بریدمن امام الدین افسر قطعه ٤٤٤ کوماندو (خلقی) در شوروی تحصیل کرده بود
جگرن محمد امین افسر قوای زرهدار (خلقی) در خارج از کشور تحصیل نکرده بود
جگرن عبدالحق صمدی میخانیك قوای هوایی (خلقی) در شوروی تحصیل کرده بود

از جمله، این افسران، صاحب منصبانیکه در گارد جمهوری خدمت می کردند در روز قیام مسلحانه در جریان قیام قرار گرفتند و بلادرنگ به قیام کنندگان پیوستند. بدون شك چهره های زیادی در قیام مسلحانه ۷ ثور اشتراك داشتند اما معروفترین آنها چهره های بالا بوده اند.

از جانب مدافعین ذوات آتی پُستهای کلیدی را در دست داشتند ولی در میان همه، آنها جگرن صاحب جان خان قوماندان گارد جمهوری مظهر و نمونه، پایمردی، مقاومت و فاداری و ایثار بود.

آنها عبارت بودند از : جگرن صاحب جان خان، دگر جنرال غلام حیدر رسولی وزیر دفاع و قوماندان قوایمرکز. تورنجنرال عبدالعزیز لوی درستیز، برید جنرال عبدالعلی وردگ رئیس ارکان قوایمرکز، قوماندان فرقه ۷ تورنجنرال محمد نظیم قوماندان فرقه ۱۱ تورنجنرال محمد یونس، قوماندان هوایی و مدافعه هوایی دگر جنرال محمد موسی، قوماندان دافع هوای ۸۸ توپچی برید جنرال ظریف میدانی، قوماندان حربی پوهنتون تورنجنرال شاهپور احمدزی، رئیس مصئونیت

ملی تورنجنرال محمد اسماعیل، قوماندان ژاندارم و پولیس برید جنرال محمد طاهر، قوماندان قوای ۱۵ قندهار تورنجنرال غلام نبی فراهی قوماندان قول اردوی پکتیا دگر جنرال سراج الدین، قوماندان فرقه ۲۵ خوست برید جنرال فرح الدین (سیف)، درستیزوال قوای هوایی ومدافعه هوایی دگروال عبدالقادر، قوماندان قوای هوایی بگرام دگروال غلام سخی، قوماندان قوای هوایی شنیدند دگروال عبدالرحیم نورستانی، قوماندان انضباط شهری جگرن خان محمد، قوماندان مفرزه هوایی خواجه رواش جگرن خان جان "مقبل".

جریان حادثه :

قوماندان قوای ٤ زرهدار دگروال سرور نورستانی در آن هنگام به اتحاد شوروی سفر نموده و در استراحت بسر می برد.

کفالت وی را جگرن محمد رفیع رئیس ارکان قوای ٤ زرهدار بعهده داشت. جگرن رفیع در شام روز ٦ ثور از حیدر رسولی اجازه خواسته بود که مطابق پروگرام های تعلیم و تربیه، قوای ٤ باید مشق و تمرین دریوری و انداخت را اجرا نمایند وتانکها و وسایط زرهی باید آمادگی گرفته، از گاراژها و پارك ها وسایط خارج ساخته شوند و مشق و تمرین را مطابق پلان ها و تقسیم اوقات خویش اجرأ کنند و حیدر رسولی بدون کدام سوال و پرسش پیشنهاد او را منظور کرده بود. رفیع و وطنجار پلان خویش را طوری عیار ساخته بودند که اولاً قوای ٤ زرهدار به حرکت آماده گردیده، قوای ۱۵ زرهدار را محاصره نمایند در صورتیکه قوای ۱۵ مقاومت نماید افسران مخالف آنرا از بین برده و بعداً جانب مرکز شهر حرکت نمایند. پلان آنها در قوای ٤ زرهدار با دستگیری چند نفر افسر مخالف کاملاً عملی می گردد. اما در قوای ۱۵ با مخالفت بعضی از افسران مواجه می شود که در رأس آنها غلام حضرت جگرن قوماندان کندك قوای ۱۵ قرارداشت.

رفیع و وطنجار، هسته های مقاومت در قوای ۱۵ را با سرعت می کوبند. غلام حضرت به قتل میرسد و قوای ۱۵ زرهدار آمادگی حرکت را به طرف شهر کابل می گیرد. ستون های زرهی مرکب از تانکها، ماشین های محاربوی و زرهپوش ها بسرعت فوق العاده یی دیوانه وار به طرف شهر به حرکت می افتند. بساعت ۱۱ صبح سه تانك که در پیشاپیش این ستون ها قرار دارد در چهار راهی پشتونستان، مقابل وزارت دفاع و مقابل ارگ می ایستند سایر تانکها به طرف میدان هوایی خواجه رواش، رادیو، مخابرات، چهار راهی های عمده، محبس دهمزنگ وزارت داخله، محبس ولایت کابل و ارگ جمهوری هجوم می برند. ارگ و وزارت دفاع در محاصرهء تنگ و فشرده، تانکها و وسایط زرهدار قرار می گیرد. جگرن فتح از چهار راهی پشتونستان بالای گارد ریاست جمهوری، وطنجار از مقابل ارگ بالای وزارت دفاع و شیرجان مزدوریار از جوار ارگ، اولین فیرها را بالای اهداف مذکور انجام می دهند.

اما قبل از آنکه وارد جریان کودتا گردیم بهتر است کمی به عقب رویم و ببینم تا این ساعت در اردو چه می گذشت و وزیر دفاع در کجا بود و چه می کرد؟

وزیر دفاع، شب قبل بعد از صدور اعلامیهء دولت مبنی بر گرفتاری رهبران حزب دیموکراتیك خلق افغانستان بخاطر خوش خدمتی بیشتر امر داده بود که تمام قطعات و جزوتامهای بزرگ اردو، چه در مرکز و چه در اطراف، بخاطر زندانی شدن خائنین به دولت جمهوری افغانستان فردا اول وقت به برگزاری محافل، میتنگ ها، اتن های ملی، دهل و سرنا بپردازند و از این روز تاریخی به مشابهء یك جشن بزرگ ملی تجلیل کنند با این قومانده در حقیقت احضارات درجه یك را که به اردو داده بود شکستاند و خودش فارغبال، آسوده، راحت و مغرور به بستر خواب رفت. در حوالی ساعت ۷ صبح به وی اطلاع دادند که یکی از افسران پائین رتبه و جوان فرقه ۷ ریشخور بنام عبدالعلی میخواست قوماندان فرقه را به قتل برساند ولی قوماندان فرار کرده و عوض وی رئیس ارکان فرقه به قتل رسیده است عبدالعلی نیز توسط افراد امنیتی قوماندانی فرقه جابجا کشته شده است. جنرال مغرور و سر لشکر (بیباك!) حیدر رسولی که در همه کارها احساساتی بود شخصاً به سواری موتر جانب فرقه ۷ حرکت می نماید تا چون و چرای قضیه را بررسی نماید و از جریان به محمد داؤد رهبر انقلاب راپور دهد. او بعد از بررسی ذریعهء تیلفون جریان رابه محمد داود گزارش داده و آنرا عمل کوچکی توصیف می نماید. بعداً از محمد داؤد عذر می خواهد که در جلسهء کابینه حاضر شده نمی تواند. وی به ساعت ۹ صبح خود رابه دفتر کارش میرساند و از وضع اوپراتیفی در سایر قطعات راپور می گیرد در گزارش ها همه چیز آرام و مطابق پلان گزارش داده می شود به او می گویند که در تمام قطعات مرکز و اطراف جشن و سرور بر پا است و نظامیان از اعلامیهء دولت کاملاً پشتیبانی کرده اند. از قول جنرال جان نثار خان رئیس اخذ خبر وزارت دفاع که یکی از نزدیکان و سر سپردگان رسولی است می نویسد «که بروز ۶ ثور شخصاً به رسولی اطلاع دادم که فعالیت های تخریبی در اردو توسط حفیظ الله امین جریان دارد و از وی خواهش کردم که به قوای ٤ زرهدار اجازه ندهد که به روز ۷ ثور از قشله خارج گردند اما وی نپذیرفت همچنان خواهش مرا در مورد به حال احضارات در آوردن قطعات قبول نکرد و با یك نوع تمسخر مرا توصیه به آرامش اعصاب و خاطر جمعی نمود. بساعت ده صبح بازهم به او اطلاع دادم که تانکها برخلاف هدایت شما، بطرف شهرکابل در حرکت میباشند. وزیر دفاع گفت اطلاع دارم. آمادگی گرفته می شود.»

اگر حرفهای جنرال جان نثار خان راکه حسن شرق در کتاب خود نقل کرده است، جدی بگیریم، بازهم الی رسیدن تانکها از پل چرخی به مرکز شهر، یکساعت وقت در اختیار وزیر دفاع قرار داشته است یکساعتی که کافی بود و به وی فرصت میداد تا تدابیر امنیتی را بخوبی اتخاذ

کند از نزدیکترین فرقه ها کمك بخواهد قوای هوایی را استعمال نماید اقلاً محمد داؤد و فامیلش را در یکی از قطعات بزرگ ومطمئن اردو جابجا نماید، تانکهای گارد را در اطراف ارگ مستقر بسازد و ده ها کار و وظیفهء دیگر. ولی او معلوم نیست بعد از اطلاع از حرکت قوای ٤ و ۱۵، درین مقطع زمانی به چه فکر می کند؟ و به کدام عملی دست میزند؟ بیخود نبود که ما به وی "گنگس" (۱) می گفتیم. اکنون دیگر وی واقعاً لقب گنگس کبیر را از خود ساخته بود. می گویند وطنجار توسط مکروفون به وی گفت تسلیم شود ولی او که هنوز در حالت خلسه و نیایش بود وقعی به گفتار وی ننهاد، بناءً تانك غرید و وزارت دفاع را در آتش کشید رسولی از خواب پرید و همراه با عبدالعزیز لوی درستیز از در عقبی وزارت دفاع بیرون شد و توسط موتر جیپی که از فرط عجله و شتاب با یك تاکسی تصادم کرد خود را به قرغه رسانید.

در کتاب "تجاوز" تألیف داویدگالی ولادیمیر سنیگیرف مؤلفین روسی چاپ ماسکو، سال ۱۹۹۱ در بارهء همین مقاطع زمانی به کشور مستقل و جنگ اعلان ناشده چنین می خوانیم (۲) : «...قسمی که بعداً فهمیده شد، اولین حملهء انقلابیون بالای تعمیر وزارت دفاع آغاز گردید. وزیر دفاع دگر جنرال حیدر رسولی همهء مشاورین را جمع کرد. تعداد ما در وزارت دفاع مانند همیشه ۳۰ نفر بود، وزیر دفاع گفت، آقایان، وضعیت خیلی ها خطرناك است، سرویس برای شما حاضر است به منازل خویش بروید، و مشاورین از وزارت دفاع خارج گردیدند...»

-۲-

اما داؤد خان چه می کرد؟

شهاب الدین فرخ یار یك نویسنده ایرانی در سفرنامه اش به نام سرزمین دره ها درین مورد می نویسد : (۳) «همه چیز در یك صبح زیبای بهار سال ۱۹۷۷ آغاز شد آن روز هفتم اردی بهشت ماه بود و داؤد خان رئیس جمهور کشور تازه خودش را آماده می کرد تا به دفتر کارش برود که بناگاه در باز شد و یکی از اعضای دفترش او را از اغتشاشی که در یکی از پادگانهای نظامی شهر کابل رخ داده بود آگاه کرد. داؤد خان بسرعت به دفتر کارش رفت و از منشی مخصوص خواست تا شمارهء رئیس ستاد ارتش را بگیرد و او طی ده دقیقه تلاش پیگیر، نه رئیس ستاد ارتش و نه هیچك از رؤسای قوای سه گانه را نیافت، دقیقهء یازدهم تلفون دیگر کار نمی کرد و چند دقیقه بعد صدای مهیبی کاخ ریاست جمهوری را به لرزه در آورد. شلیك مداوم

۱- گیج. ۲-تجاوز - ص ۱۵.

۳- سرزمین دره ها، (شهاب الدین فرخ یار) ص ۱۱٤، چاپ اول ۱۳۷۱ تهران.

تانکها پانزده دقیقه ادامه یافت و بعد همه چیز به پایان رسید و جمهوری افغانستان داؤد خان که چهار سال و نه ماه و نوزده روز پیش با کودتای علیه ظاهرشاه آنرا انقلاب ملی نامیده بود به تاریخ پیوست...»

اما اینطور نبود. کودتا با مقاومت روبرو شده بود و در طی یك روز جنگ پیروز نگردیده بود. ببینیم جورج آرنی درین زمینه چه می نویسد (۱) : «ساعت ۹ روز ۲۷ اپریل، داؤد فکر نمی کرد که توفانی او رَا حلقه می کند، او در ارگ جمهوری جلسهء کابینه را رهبری می کرد تا روی سرنوشت رهبران حزب دموکراتیك خلق افغانستان تصمیم بگیرد رهبران به شمول امین، سه صد متر دور تر از ارگ قرار داشتند در عین زمان در مرکز فرمان دهی قوای ٤ زرهدار که در ساحهء پلچرخی موقعیت دارد محمد اسلم وطنجار افسران ورزیده را دور خود جمع کرد تا در موقع ضرورت از حکومت دفاع نمایند به هر صورت او قوماندهٔ عملیات زمینی را صادر کرد. لازم بود تا تأسیسات کلیدی از قبیل میدان هوایی بگرام و مرکز گارنیزیون شهر کابل نیز تحت کنترول در آورده شود. در بگرام قضایا حسب دلخواه پیش نمیرفت، علایم قیام عمومی، یورش جنگنده های قوای هوایی بر قصر ریاست جمهوری بود. در بگرام افسر ورزیده عبدالقادر خود را در دفتر کارش قفل کرده بود و بعد از آمدن تانك های قوای ٤ زرهدار به میدان هوایی وادار به همکاری گردید.

نخستین جنگندهء هوایی ساعت ٤ عصر وارد عمل گردید، مگر تا آن فرصت وطنجار حملات خود را بدون کمك قوای هوایی آغاز کرده بود. اگر چه تانکها از طرف صبح ارگ را احاطه کرد، مگر در حوالی چاشت بود که وطنجار دستور نخستین فیر را صادر کرد. داؤد جلسهء کابینه را متوقف ساخت. وزیر دفاع و وزیر داخله هر دو بیرون شدند تا وفاداران خویش را جمع کنند. در حالیکه قطعات زرهدار و ضد تانك با شورشیان در قصر ریاست جمهوری مصروف نبرد بودند با شنیدن فیرها، خلقی ها در هر جا تشویق شدند تا قوماندہ را بدست گیرند، افسران بلند رتبه کشته و یا خلع سلاح گردیدند و با این امکان قطعات تحت کنترول شورشیان به طرف صحنهء جنگ یورش بردند مگر درین جای شك وجود ندارد که هیچکسی نمیدانست به طرفداری کیست. حتی بعضی از هواداران پرچم در قوای مسلح به مقاومت پرداختند. شاید سؤ تفاهمی صورت گرفته باشد که گویا کودتای راست در حال پیشرفت است...»

آنتونی های من در کتاب خویش به نام افغانستان در زیر سلطهء شوروی می نویسد : که در نتیجهء بازداشت هایی که در شب ۲۶ آوریل صورت گرفت، طرح کودتا بنابر فشار حوادث به جلو

۱- افغانستان گلزگاه کشورگشایان صفحه ۷۶-۷۷.

آورده شد زیرا رهبران حزب می دانستند که دولت داؤد در سرکوب کردن آنها از تمام امکانات خود استفاده می کند زیرا قرار بود که کودتا در ماه اسد انجام شود. بحران در اثر قتل سیاسی میر اکبر خیبر تیوریسین و نویسنده نام دار شاخه پرچم بوجود آمده بود تعداد تظاهر کنندگان در مراسم تشییع جنازه میر اکبر خیبر باعث ترس محمد داؤد گردید. حفیظ الله امین که ده ساعت بعد از دیگران توقیف شد توانست نیروهای خویش را برای کودتا آماده سازد.

او می نویسد (۱) : «... ترکیب، جرأت و جسارت و آماده شدن و شانس افسران جوانی که رهبری کودتا را داشتند باعث شد که بر مشکلات (که یقیناً غیر قابل حل به نظر می آمد) فایق شوند بر خلاف آنچه سیاستمداران پس از کودتا اعلان کردند ح.د.خ.ا. طرفداران زیادی در ارتش نداشت و فقط چند صد نفر طرفدار مومن در ارتش داشت ولی این افراد در جاهای مناسب و در واحد هایی خدمت می کردند که برای این موقعیت مناسب بود، همچنین یك نیروی دیگر به آنها یاری میداد، این نیرو عدم علاقمندی و پابند نبودن افسران به دولت داؤد بود زیرا داؤد سعی داشت که نیروی افسران عالیرتبه را فلج کند و در نتیجه وقتیکه از افسران مذکور دعوت می شد که نیروهای خود را به طرفداری دولت بیآورند از این کار عاجز می ماندند فقط نیروی برجسته ارتش که عبارت بود از لشکر هفتم و گارد جمهوری آن اندازه قوی و وفادار بودند که به طرفداری از داؤد برخیزند و با تصمیم قاطع برای حفظ او مقاومت کنند اما البته مقاومت آنها کوتاه بود و فقط چند واحد کوچك بیش از همه مقاومت کردند... وطن جار فرمانده واحد چهارم زرهی در پل چرخی که در بیرون کابل است بود. در حالیکه عبدالقادر توانسته بود کنترول پایگاه هوایی بگرام را پس از اینکه سرگرد داؤد ترون خودش با مسلسل سی نفراز افسران نیروی هوایی را که تسلیم شده بودند کشت به تصرف خود در آورد. ظهر روز بیست و هفتم آوریل وطنجار تانکهای سنگین خود را برای وزارت دفاع آورد و وزارت دفاع بسرعت تصرف شد، در نتیجه عده زیادی از افراد که میبایستی برای وفاداری به دولت به حمله پی متقابله بپردازند، از بین رفتند. در تمام مدت بعد از ظهر جنگهای شدیدی در اطراف کاخ ریاست جمهوری، وزارت خانه ها، در ریشخور جنوب کابل ادامه داشت، لشکر هفتم تحت فرماندهی افسران عالیرتبه از داؤد دفاع می کردند، اما در بعد از ظهر روز ۲۷ آوریل نیروی هوایی که یاغی شده بود توانست صف آنها را بشکند وقتی که سربازان میخواستند به مرکز شهر بروند مورد حمله نیروی هوایی قرار گرفتند در کاخ ریاست جمهوری (ارگ) داؤد شخصاً فرماندهی را بعهده داشت و درین جا مقاومت سرسختانه تا صبح روز بعد ادامه یافت و گارد ریاست جمهوری در برابر حملات دایمی

۱- افغانستان در زیر سلطه شوروی ص ۱۱۲-۱۱۴- چاپ اول ۱۳٦٤، چاپ تهران.

تانکها و بمباران های هوایی با سرسختی مقاومت کردند. پر زیدیت داؤد و برادرش محمد نعیم همراه تمام خانواده، آنها که هفده نفر بودند در یکی از اتاق های ارگ تیرباران شدند زیرا داؤد حاضر به تسلیمی نبود».

سید محمد گلاب زوی یکی از قهرمانان کودتای ثور، رازهای تاریك آن ساعات و لمحات تاریخی را که باعث دگرگونی و تحول عمیق بنیادي در کشور گردید در کتاب "تجاوز" باز گو و افشا نموده است.[1] «یکسال پیش از انقلاب اپریل همه در کمیته مرکزی فیصله کردند که هرگاه رهبران ح.د.خ.ا. گرفتار شوند باید همه به پا خیزند در روز ۲۶ اپریل به تمام اعضای حزب در اردو هوشدار داده بودند تا همه برای جنگ علیه داود آماده باشند من هم صبح وقت همانروز از آن مطلع شدم خبر مذکور را پسر هفده ساله امین بنام عبدالرحمن آورد او خبر آورد که رهبران را به جرم توطئه در سرنگون ساختن رژیم داؤد گرفتار کرده اند در آن موقع بالای اعضای حزب که در اردو بودند نهایت حساب می گردید آنها دست به اسلحه بردند پلان گذاری این که قوتها در کجا و چه زمانی مکلفیت دارند و وظیفهء آنها چیست مفصلاً نوشته شد. الی ساعت یازده ظهر تماماً وظایف قوتها در برابر کار مهم و دشوار به صورت دقیق داده شد.

داؤد در قصرش اعضای کابینه را ملاقات نمود و در بارهء گرفتاری رهبران ح.د.خ.ا. برایشان اطلاع داد تانکی به قوماندهء فتح از قوای ٤ زرهدار درقسمت چهارراهی پشتونستان ایستاده شد و بالای گارد آتش نمود. این اولین فیر و آغاز کودتا بود. تانك مزدوریار در آغاز بالای خانهء که داؤد و برادرش زندگی میکرد فیر نمود و بعداً بالای گارد مذکور اتش کرد تا جائیکه من میدانم بالای تانك مزدوریار توسط راکت انداز فیر می کردند.

اگر اشتباه نکنم در طول تمام مدت جنگ تقریباً (٦٠) شصت چین تانك اشتراك کرده بود. وزیر تجارت جلالر که مدت بیست سال در رژیم های مختلف بحیث وزیر کار کرده و با تجربه است می گوید : داؤد خان زمانی که صدای میر تانك را شنید به اعضای کابینه گفت که میترانید از ارگ خارج شوید بعضی وزرا خارج شدند اما بعضی دیگر که جلالر هم از جملهء آن بود از ترس مرمی ها در جاهای امنی در داخل ارگ پنهان شدند. داؤد با اعضای فامیلش، برادرش، وزیر داخله وزیر مالیه و بعضی افراد دیگر در همانجا ماندند در گارد که برای محافظت ریاست جمهوری بود افرادی که به حزب د.خ.ا. تعلق داشتند نیز موجود و کم نبودند آنها بالای کسانیکه حمله نموده بودند فیر نمی کردند و شاید به همین خاطر تعداد قربانیان از طرف ح.د.خ.ا. کم بود. در غرب می نوشتند که تعداد کشته شدگان به صدها تن میرسید ولی این دروغ است

۱- تجاوز ص ۱۹.

تعداد کشته شدگان از هردو طرف زیاتر از ٤۰-۵۰ نفر نبود.

قوماندان گارد صاحب جان بود وی با بسیاری از افسران ما دوست بود و ارتباط نزدیك با رهبران حکومت داشت زمانی از وی نیز برای داخل شدن به ح.د.خ.ا. دعوت کرده بودند او با بسیاری از نظریات ما هم عقیده بود در روز انقلاب صاحب جان مانند یك پشتون پاك و وفادار تا سرحد اخیر از دولت دفاع کرد وی گرفتار شد و اعدام گردید بسیار افسوس برای این شخص که کشته شد. الی ساعت یك شب ۲۸ اپریل گارد دفاعی تقریباً به شکست مواجه شد حمله کنندگان داخل اتاق که داؤد با اعضای فامیلش بودند، گردیدند و به آنها امر کردند که تسلیم شوند. داؤد خان جواب داد که من تسلیم کمونیست ها نمی شوم. او با فیر تفنگچه امام الدین را زخمی ساخت بعد ازین عمل داؤد خان تمام حمله کنندگان دست به سلاح بردند و همه گی را از بین بردند، یکی پس از دیگری.»

مؤلفین کتاب "تجاوز" در مورد حادثه‌ء ۷ ثور از قول لیف، نیکلا یوویچ گوریلو سرمشاور نظامی شورروی در افغانستان چنین می نویسند [۱] : «من از اول صبح به وظیفه نرفتم و در مکروریان استراحت داشتم، سفیر شوروی برای مشایعت نمیدانم چه کسی به میدان هوایی رفته بود که ناگهان صدای فیر تانك ها شنیده شد. این تانك کی است و بالای کی فیر می کند؟ هیچ جوابی برای سوال های ما پیدا نشد بعد از چند لحظه سفیر آمد و با بسیار مشکل توانست با مرکز ارتباط پیدا کند من هم از طریق تیلفون با مشاور قوای ٤ صحبت کردم، وی گفت رفیق جنرال! تانك هایی به سرکردگی وطنجار در شهر کابل به محاصره‌ء وزارت دفاع و قصر ریاست جمهوری پرداخته همچنان میدان هوایی را بدست آورده اند. مشاور قوای ۱۵ زرهدار هم تلفون کرد و گفت که از قوای پانزده نیز تانکها به طرف شهر حرکت کرده اند. روشن گردید که سران ح.د.خ.ا. در میدان هوایی به دادن وظیفه و سوق و اداره‌ء قوتها مصروف هستند. قومانده برای عساکر را دگروال عبدالقادر میداد بزودی معلوم گردید که اولین حملات انقلابیون بالای قصر (ارگ) از جانب گارد داؤد دفع گردیده است... ساعت چهار تعمیر وزارت دفاع کاملاً اشغال گردید حیدر رسولی مؤفق گردیده بود تا خود را به قوای ۸ که در قسمت پغمان و نزدیك کابل است برساند.

در شروع ساعت ۱۵ و بیست دقیقه روز ۲۷ اپریل قصر داؤد با بمباردمان های پی در پی مواجه شد. درین بمباردمان طیاره های افغانستان از (C-76) سو - ۷۶ و (میگ-۲۱) از بگرام پرواز می کردند ولی در همان روز سعی و کوشش انقلابیون برای گرفتن ارگ و یا تسلیم

۱- تجاوز ص ۱٦ - ۱۷.

نمودن مدافعین آن بی فایده بود.

وزیر دفاع در فرقه ۸ تمام افسران را جمع کرده و برایشان وظیفه میدهد که تمام نقاط مهم کابل را بدست آورده و دولت را نجات دهند. حیدر منتظر آماده شدن افسران جهت حمله به کابل نمی شود و برای آماده نمودن سایر افسران اردو به نقاط دیگر میرود. ولی در قوای هشتم در عدم موجودیت وی واقعهء دیگری صورت می گیرد : هنگامیکه قطعات از فرقه می بر اید، ناگهان یکتعداد تانکها عقب گرد می کنند و بالای قطعات خود فیر می نمایند قوای جمع شده از هم می پاشد و هرکس به طرفی فرار می کند، بعداً روشن گردید که تانکیست های مذکور عضو ح.د.خ.ا. بوده اند.

حیدر تا وقت شب به ریشخور رسید و قوای ۷ را به طور عاجل برای دفاع آماده ساخت در روز ۲۸ اپریل هنوز قوای مذکور کاملاً حاضر نشده بود که از هوا با آتش مواجه شدند در ضربات هوایی که چهار ساعت ادامه یافت به تعداد ۲۰ طیاره همزمان اشتراک کرده بودند. وزیر دفاع کشته شد و افسران به هر طرف فرار کردند.

عساکری که ارگ را محاصره کرده بودند، در صبح ۲۸ اپریل داخل قصر شدند، جنگ بین آنها و مدافعان در گرفت. داؤد و اعضای فامیلش کشته شدند.

من توسط تیلفون با مشاورین دیگر که در سایر شهرهای افغانستان مانند هرات، قندهار گردیز و غیره وظیفه داشتند، ارتباط گرفتم، آنها گفتند که قوماندانان این قطعات توسط افسرانیکه عضو ح.د.خ.ا. بودند گرفتار گردیده و به کابل فرستاده شدند. به نظر من آنها با احترام رها شده و به خانه هایشان فرستاده شدند.

در همین جا میتوانم بگویم که تحول خاتمه یافت، بلی من آنرا تحول نظامی می نامم، تحولی که بجز از درد سر برای ما روسها چیز دیگری به ارمغان نیآورد...»

بدینترتیب قیام مسلحانه ضد داؤد ونظام جمهوری اش از زبان ها و دیدهای متفاوت تا امروز نیز بازگو می شود که به صورت عمومی با حقیقت نزدیك است اما اگر همهء این حکایات و قصه ها را جمع بندی نمائیم تصویر ذیل را در مقابل خویش خواهیم یافت : در روز مذکور محمد داؤد خان جلسهء کابینه را به صورت فوق العاده دایر کرده و میخواست در مورد رهبران ح.د.خ.ا. و سر نوشت ح.د.خ.ا. با آنها مشوره و تصمیم بگیرد. محمد داؤد قبلاً با سفیر کبیر امریکا در کابل نیز در ینمورد مشوره کرده بود و هر دو به این عقیده رسیده بودند که باید با ح.د.خ.ا. تصفیهء حساب صورت گیرد. وزیر دفاع در جلسه نبود و بعد از آنکه تلفونی راجع به قضیهء فرقه ۷ به رئیس جمهور راپور داد و آنرا بی اهمیت تلقی کرد محمد داؤد با اطمینان خاطر به پیش بردن جلسه ادامه داد. ساعت یازده بجهء روز جگرن صاحب جان قوماندان گارد

جمهوری وارد اتاق مجلس گردید و به محمد داؤد اطلاع داد که ستون های تانك و زرهپوش از پلچرخی به طرف ارگ و شهر کابل در حال حرکت است. در همین موقع اولین فیر تانك که وزارت دفاع را تحت آتش گرفته بود. محمد داؤد را بی اختیار تکان داد و دیگر برای وی شك و شبهه یی از وقوع یك درگیری نظامی باقی نگذاشت. وی دستور داد که افراد خانواده اش را از خارج ارگ جمع آوری کرده و به ارگ بیآورند. مجلس وزرا را تعطیل کرد و گفت اگر کسی میخواهد از ارگ بیرون شود مختار است، به صاحب جان دستور داد که دروازهٔ های ارگ را بروی کودتاچیان بسته کند و تدابیر قوی و دفاعی اتخاذ نماید. خودش همرا با سردار محمد نعیم، سید عبدالاله و افراد خانواده اش در یکی از اتاقهای گلخانهٔ ارگ مسکن گرفتند.

تانکها و ماشین های محاربوی ارگ را به محاصره گرفتند و بالای آن آتش گشودند. از طرف ارگ نیز توسط راکت اندازهای ضد تانك سبك و وسط، بالای این تانکها آتش گشوده شد و توسط هاوان های وسط و ثقیل و تانکهای دست داشته، کودتاچیان مورد ضربات پیهم قرار گرفتند. ماشین محاربوی (BPK) لمری بریدمن محمد عمر [۱] توسط انداخت راکت انداز دستی حریق گردید. نامبرده با تمام مرتبات ماشین مذکور به قتل رسیدند. مقاومت گارد جمهوری استفاده از راکت اندازهای دستی و وسط که از مسافهٔ نزدیکی از بالای برج ها و باروهای ارگ تانکها را به سادگی شکار می کردند. فزونی یافت. افسران پرچمی که هنوز نمیدانستند. طرف مقابل کی است. و تعداد آنها در گارد کم نبود. صاحب جان را در دفاع از گارد یاری میرسانیدند. مقاومت این افسران بی نهایت زیاد و شدید بود. آنها حمله را از جانب گروپ های راست و اسلام گرایان فکر می کردند و به هیچصورت حاضر نبودند. دست از مقاومت بکشند. تنها در بعد از ظهر بعد از اینکه با دگرمن گل آقا به شکلی از اشکال از طریق کودتاچیان تماس گرفته شد. آنها دانستند که در بیرون چه می گذرد. بناءً آنها همکاری خویش را با صاحب جان قطع کردند و خواستند تا نامبرده را وادار به تسلیم نمایند. اما صاحب جان تسلیم نشد و مقاومت دوام یافت. اما نه، به آن شدت قبلی. زیرا که پانیك بوجود آمده بود و افسران پرچمی و خلقی در داخل گارد به کار شکنی و پخش شایعات پرداخته بودند. ظهور طیارات در فضای کابل و بمباردمان گارد ریاست جمهوری این پانیك را کامل میساخت و بعد از ساعت دوازده شب مقاومت گارد درهم شکست. صاحب جان اسیر گردید و جنرال گل آقا، عوض وی سوق و ادارهٔ گارد را بعهده گرفت. اما داؤد و همراهانش مسلح بودند و هنوز هم به فکر آن بودند که جنرال حیدر رسولی برای آنها کمك میرساند. پس هر کس که به اتاق وی نزدیك می شد بالایش فیر

۱- عمر، برادرزادهٔ عارف خان جنرال بود و بعد از مرگش مکتب نادریه بنام وی "عمر شهید" یاد می گردید.

می کردند. دستگیری داؤد به فردا به تعویق افتاد.

اما در استقامت قوای هوایی، در ساعت ده و نیم صبح یك ستون دیگر تانك حرکت کرده، در نظام قراول قوای هوایی توسط جگرن نظر محمد پیلوت و سید محمد گلاب زوی به سوی قرارگاه هدایت شده بالای قرارگاه قوای هوایی آتش می گشایند. قوماندان مفرزه محافظ میدان هوایی خواجه رواش دگرمن خان جان مقبل (شاعر) قطعه خویش را که مصروف اتن ملی و جشن و سرور است بسرعت جمع نموده مسلح میسازد و بالای تانکها آتش می کنند. اما تانکیستها به وی امان نداده او را به قتل میرسانند و افراد وی پراگنده می شوند. تانکها به کمك افسران خلقی قرارگاه قوای هوایی و مدافعه هوایی (محل چنار) را بدست میآورند. عدهء از افسران غیر وابسته بدون کدام جرمی به قتل رسانیده می شوند و عبدالقادر سوار بر هلیکوپتری خود را به بگرام می رساند.

در میدان هوایی بگرام سید داؤد ترون مسلط گردیده، تعدادی از افسران غیر وابسته را به نام مخالفت با کودتا، در نزدیك خط رنوی بدون کدام جرمی به قتل می رساند، طوریکه خواندیم آنتونی هایمن تعداد آنها را سی نفر قید کرده است. عبدالقادر بعد از ترتیب و تنظیم امور مربوط فرماندهی عملیات را بر عهده می گیرد و خودش نیز در بمباردمان های هوایی شرکت می ورزد. بگفتهء منابع شوروی تعداد طیارات اشتراك کننده ۲۰ طیاره از نوع سو ۷٦ و میگ ۲۱ بودند که به ساعت سه و نیم بعد از ظهر برفراز کابل ظاهر گردیدند. قادر می گوید که هفده بار ارگ را بمباردمان نموده است. بمباردمان فرقه ۷ ریشخور و قرارگاه قوامرکز در حدود ٦ ساعت دوام کرد. (چونکه من خود شاهد آن بودم) پس از محاصرهء ارگ، قطاری از تانکها در همان آغاز عملیات، بسوی وزارت داخله و ولایت کابل با سرعت حرکت می کنند. مقاومت پولیس در اطراف وزارت داخله و ولایت کابل درهم کوبیده می شود. تانکها دیوار احاطه ولایت کابل را تخریب کرده، رهبران ح.د.خ.ا. را رها نموده و بالای تانکهای خویش ارکاب می نمایند. در طول راه تانکی در یکی از چهار راهی ها توقف می کند. امین از دریچهء تانك در حالیکه دستانش با "اولچك" بسته شده است سر خود را بیرون کرده و دستانش را برای سربازان و افسران کودتاچی و رهگذران تکان میدهد. این ژست در آن لحظات حساس محبوبیت وی را در بین طرفداران خلقی اش بالا میبرد. تانکها حرکت می کنند و بسوی رادیو افغانستان براه می افتند. رهبران بعد از ساعتی به طرف قرارگاه قوای هوایی و مدافعه هوایی حرکت می کنند در آنجا کمیته مرکزی ح.د.خ.ا. تشکیل جلسه می دهد و حفیظ الله امین مؤظف می گردد تا اعلامیه شورای نظامی را که در آن خبر سقوط دولت محمد داؤد خان بمردم اطلاع داده می شود ترتیب نماید. متن اعلامیه را در صفحات قبلی خواندیم طبیعی است که نشر آن بالای اعضای حزب

د.خ.ا. در تمام اردو تأثیرات گوارا بجای می گذارد و باعث می گردد تا آنها قوماندانان خویش را در قطعات اطراف خلع سلاح و گرفتار نموده قدرت را بدست گیرند. بعد از نشر اعلامیهء افسران بخش پرچمی حزب کلاً فعال می گردند و همراه با رفقای خلقی خویش کار همآهنگ و مشترك را پیش میبرند.

ساعت یك بجهء شب گارد جمهوری سقوط می کند جگرن صاحب جان و بعضی از افسران نزدیك به وی دستگیر می گردند. امر دستگیری سردار محمد داؤد به لمری بریدمن امام الدین افسر قطعه کوماندو و داده می شود. امام الدین همراه با دگرمن گل آقا آمر اوپراسیون گارد به نزد داؤد میرود و به وی می گوید : «نظر به امر کمیته مرکزی ح.د.خ.ا. شما سلاح خود را به زمین گذاشته تسلیم شوید.» داؤد جواب میدهد «برای کمونیست ها تسلیم نمی شوم» و به سرعت بالای امام الدین آتش می نماید. امام الدین از ناحیهء باز و مجروح می شود ولی با وجود مجروح شدن آتش جناحی را توسط کلاشینکوف دست داشته اش بالای محمد داؤد و همراهانش باز می نماید. زد و خورد شروع می گردد و در نتیجه سردار محمد داؤد، سردار محمد نعیم، عبدالاله، زینب داؤد همسر محمد داؤد و خواهر محمد ظاهرشاه، پسران و اعضای خانوادهء محمد داؤد که تعداد آنها جمعاً به هفده نفر میرسد، جابجا کشته می شوند و ارگ نفرین شده تسخیر می گردد.

غلام حیدر رسولی وزیر دفاع، پس از آنکه از فرقه ۸ حرکت می کند و کوششهایش جهت رسانیدن فرقه۸ به ارگ در حصهء پولی تخنیك کابل از طرف کودتاچیان به شکست مواجه می شود وفرقه ۸ هزیمت می نماید با همراهی تورنجنرال عبدالعزیز لوی درستیز و دو، الی سه نفر افراد محافظ از طریق بیراهه با پای پیاده حوالی ساعت دونیم بجهء شب به قرارگاه قوایمرکز رسیده و بعد از ادای نماز خفتن و وداع با بعضی افسران نزدیك خویش میخواهد به طرف فرقه ۷ حرکت کند اما در طول راه، با موانعی بر میخورد و مجبور می گردد که موتر را رها کرده به قلعهء غیبی خود را برساند و در منزل باغبان باشی قوایمرکز خود را پنهان نماید پسر باغبان باشی در روز ۲۸ اپریل کودتاچیان را از موقعیت وی آگاه می سازد. سردار حیدر رسولی که مردم او را "سردار جان" می گفتند، همراه با لوی درستیز عبدالعزیز و عبدالعلی وردك گرفتار می گردند و در پولیگون های پلچرخی از طرف آنها بقتل می رسند.

قسمتی از فرقه یازده قول اردوی مرکزی که تحت قوماندهء جنرال محمد یونس بنابر امر وزیر دفاع در روز ۲۷ اپریل از جلال آباد حرکت و به ماهیپر رسیده بود توسط قوای ٤ و قوای ۱۵ زرهدار توقف داده شد، بعد از درگیری مختصری، رو به هزیمت می نهد همچنان قوماندان کندك انضباط شهری قوایمرکز جگرن خان محمد نیز در گیر و دار روز ۲۷ اپریل گرفتار و از بین برده می شود.

بدینسان الی ساعت ده صبح روز ۸ ثور، بعد از ۲٤ ساعت، قیام مسلحانه خونین ۷ ثور به پیروزی میرسد. نظام کهن از بین میرود و نظام جدید جاگزین آن می گردد.

تلفات کودتا :

مطبوعات رسمی تلفات کودتا را بین ۱۰۰ الی ۱۵۰ نفر وانمود می ساخت، اما واقعیت اینست که عدهء تلفات بمراتب بیشتر بود، خاصتاً در گارد جمهوری صدها تن کشته شدند، تلفات در میدان های هوایی خواجه رواش و بگرام نیز عدد درشتی را تشکیل میداد در بگرام قصداً می کشتند بدون جرم و به اساس مخالفت های شخصی، در فرقه ۷، قرارگاه قوایمرکز، قطعات مستقل قوایمرکز، در دارالامان عده زیادی در اثر بمباردمان طیاره و آتش توپچی از بین رفتند، در فرقه ۱۱ و کندك انضباط قوایمرکز که در شیرپور موقعیت داشت نیز عده یی به قتل رسیدند. مجموعاً در حدود یك هزار، الی یك و نیم هزار انسان از هر دو جانب کشته شدند. اهالی ملکی زیادی نیز به قتل رسیدند و یا مجروح گردیدند که دولت نتوانست و یا نخواست آمار درستی در زمینه ارائه نماید. یکنیم هزار انسان با خون های سرخ خویش جاده های کابل را رنگین نمودند تا اینکه نظام جدیدی بوجود بیآید ولی این خونریزی آغاز گر ریختن خون های بیشتر و بیشتر بود... تا جائیکه در این وطن بلاکشیده زمین، آسمان و تمام اشیای پیرامون رنگ سرخ بخود گرفت.

-۳-

آیا شوروی در تهیـه و پلان گذاری کودتای ۷ ثور دست داشت؟

بعضی از نویسندگان مانند ش.ن. حق شناس معتقد است که «طیارات روسی از تاشکند به پرواز در آمدند و ارگ جمهوری محمد داؤد خان را تا حوالی سه بجهء شب، پی هم و بشدت بمبارد کردند.»

این ادعا کاملاً غلط است، زیرا که گارد جمهوری محمد داؤد الی ساعت یك بجهء شب سقوط کرده بود ومحتاج به بمباردمان دوباره نبود. حق شناش، درین مورد که طیاره های مذکور از تاشکند پرواز کرده باشند، هیچگونه سند و مدرکی ارائه نمی نماید فقط با ذهنیگری و تعصب، بیش از حد و حصر سخن می گوید.

فرهاد لبیب از جملهء افسرانی است که در زمان خلـقی ها از کابل گریخته است او می نویسد (۱) : «دستور کودتا در سفارت شوروی در کابل تهییه و توسط صاحب منصبی به نام

۱- افغانستان در پنج قرن اخیر.ج ۲- ص. ۸۱.

سرور منگل به حفیظ الله امین فرستاده شد و وی آنرا همدست گلاب زوی به صاحب منصبان وابسته ارسال نمود.»

سرور منگل صاحب منصب نبود بلکه یکی از کدرهای ملکی بخش پرچم ح.د.خ.ا. بود و با حفیظ الله امین هیچگونه ارتباطی نداشت و از طرف دیگر، کدام سند ومدرك دال بر این موضوع که دستور کودتا در سفارت شوروی تهییه شده باشد از طرف لبیب نام ارائه نگردیده است.

نویسندگان کتاب "تجاوز" می نویسند (۱) : «... ما بالآخره به این نتیجه رسیدیم که تحول ۲۷-۲۸ اپریل برای دولت شوروی به کلی غیر منتظره بود و آنها هیچگونه پلانی را درین مورد ترتیب نداده بودند، طوری که سفیر شوروی در کابل پوزانف می گوید «من با کارمل، تره گی و امین بعد از تحول ۷ ثور معرفی شدم». داؤد پیش از انقلاب تقریباً ۳۰۰ نفر مشاور روسی را در اردوی افغانستان استخدام کرده بود امکان دارد که دولت شوروی برای همین مشاوران وظیفه داده بود تا علیه رژیم مبارزه نمایند.

درین مورد مصاحبه، با ل.ن. گوریلو داریم. به گفته، وی، هیچ نوع ارتباط با اعضای حزب وی و افسرانش نداشتند و نمیتوانستند داشته باشند بر عکس روابط ما با داؤد خان بسیار خوب بود طوریکه داؤد خان گفته بود : «اگر حتی موی سر یکی از مشاورین روسی کم شود، مجرم را از بین می برم.» در سال ۱۹۷۲ زمانی که مشاورین روسی به افغانستان آمدند آنها بدون محافظ و سلاح داخل شهر شدند و با استقبال شادیانه، مردم مواجه شدند به گفته، مشاور ما، داؤد خان بسیار بالای مشاورین شوروی و کمك های نظامی آن اتکاء می نمود.»

سلیگ هریسن-و- دیگو کوردو ویز در مورد اینکه درین کودتا شوروی ها نقش داشتند یا خیر و پلان کودتا توسط آنها تنظیم شده بود یا نه، مطالبی در صفحه ٤٧ کتاب خویش تحریر کرده اند (۲) : «...مطالعه جزئیات کودتای هفت ثور نشان میدهد که کودتا در آخرین فرصت توسط خود افغانها تنظیم شد، اگر ادارات استخباراتی شوروی در زمینه کمکی کرده باشد، کمك ایشان بعد از آغاز عملیات صورت گرفته است، یعنی شوروی ها اساساً در مقابل کار انجام شده قرار گرفتند.»

در صفحه، دیگری می نویسند (۳) : «واز شواهد یکه موجود است به صورت عمومی چنین برداشت می شود که اتحاد شوروی به یك حادثه غیر مترقبه به صورت آنی و بالبداهه پاسخ گفته است. به قول الکساندر موروزوف که دوره، ماموریتش بحیث معاون کی جی بی ماه ها و هفته های قبل از ۲۶ اپریل را نیز شامل می شود، ماسکو می دانست که کودتایی در شرف وقوع است

۱- تجاوز ص -۱۵. ۲-۳- حقایق پشت پرده، تهاجم شوروی به افغانستان صفحات ٤٧-۵۲ و ۵۳.

و مقامات مسکو شدیداً توصیه نمود که از آن خود داری شود. لیکن کی.جی.بی نتوانسته بود کشف کند که بعد از آنکه یکی از جواسیس سازمان استخباراتی نظامی شوروی به سازمان مذکور از پلان امین اطلاع داد، نامبرده ساعت ۹ و یا ده شب ۲۵ اپریل را برای آغاز عملیات کودتا تعیین کرده بود بعداً کی جی بی دریافت که در هدایت امین در مورد کودتا این دستور هم شامل بود که موضوع از روسها جداً مخفی نگهداشته شود. آیا او در هراس بود که ما مداخله خواهیم کرد؟ یکی از توطئه کنندگان که وفاداری اش به حزب کمونیست اتحاد شوروی و دولت اتحاد شوروی نسبت وفاداری اش به امین به مراتب زیاد تر بود، این راز را بما افشا نمود. می شد که داؤد را از موضوع باخبر ساخت ولی نه در سفارت شوروی در کابل و نه در ماسکو کسی در فکر آن بود که با حزب دیموکراتیک خلق خیانت کند.

موروزوف به من گفت که اندکی بعد از نیمه شب پیامهایی از وزارت خارجه و دفتر مرکزی کی جی بی مواصلت کرد که در آن بما توصیه نشده بود که امین را از ماجراجویی اش منصرف سازیم.

این موضوع که اتحاد شوروی در کودتا نقش بالبداهه و آنی داشت، به صورت خاص زمانی هویدا گردید که بعد از به میان آمدن رژیم جدید در بین ارکان آن بر سر قدرت مبارزه و مجادله آغاز یافت.»

بدین لحاظ قیام مسلحانهٔ ۷ ثور را میتوان یك قیام و کودتای افغانی شمرد، زیرا که تاکنون هیچگونه سند و مدرکی از آرشیف های وزارت دفاع، داخله، امنیت دولتی و خارجهٔ اتحاد شوروی بدست نیامده و منتشر نشده است که دست شوروی ها را در پلان گذاری، ترتیب و تنظیم، تشویق و ترغیب کودتا، دخیل بداند. بناءً این قیام که کار خود افغانها بود، به صورت غیر منتظر و دراماتیك که در آن جوشش و عواطف ظریف جوانی افسران اردو رول بارزی داشت براه انداخته شده بود. قیامی بود ماجراجویانه، بدون سنجش های لازم نظامی، بدون در نظر گرفتن پی آمد های سیاسی، قیامی ناپخته و خام. قیامی که در آغاز در سطح یك بغاوت و یك شورش کوچك توسط بزرگ مردان رژیم داؤدی تلقی گردیده بود.

- ۴ -

عوامل سقوط دولت محمد داؤد خان:

از دیدگاه نظامی، "ناگزیری" وابستگی های شدید اردوی افغانستان به وسایل و وسایط و تجهیزات جنگی و نظامی اتحاد شوروی سبب گردید تا سیل مشاورین و متخصیصن شوروی به افغانستان و محصلین و افسران جوان افغانی به اتحاد شوروی سرازیر گردیده و باعث پدیدار

شدن افکار و اندیشه های پر کشش و با جاذبه انقلابی و نوین در بین جوانان اردو گردد. همچنان نقش و رول احزاب و جریانات سیاسی چپ و راست که از برکت دهه‌ء دموکراسی در اردو فعالانه به جلب و جذب پرداخته بودند کاملاً مشهود وبرجسته بود. در آن زمان قطعات اردو به کانون های پرشور بحث و تبادل افکار در باره‌ء مسایل سیاسی و اجتماعی روز مبدل شده بود. از جمله‌ء جریانات سیاسی آن وقت حزب د.خ.ا. مبارزه‌ء بی امان را خاصتاً بعد از سفر محمد داؤد به ایران به خاطر جلب و جذب افسران اردو آغاز و ادامه داد که از اثر این تلاش ها بالآخره اردو روحیه‌ء یکپارچگی، همبستگی نظامی، انضباط و دسپلین خویش را از دست داده و اطاعت کورکورانه و مطلق از اجرای اوامر، آمرین و مافوقان کاملاً از بین رفته و در عوض آهسته، آهسته نشانه ها و تمایلات، سرکشی، طغیان و بغاوت و نوعی از دموکراسی که برای اردو کاملاً خطرناک شمرده می شود پدیدار گردید. افکارو اندیشه های جدید، نوین و مترقی که با احساسات، عواطف و تمایلات افسران جوان که از اثر کودتای ۲٦ سرطان از خواب بیدار شده بودند نزدیک بود، روز تا روز نفوذ می یافت و برقلب ها و افکار شان حکومت می کرد.

برای اداره‌ء چنین اردویی متأسفانه داؤد خان هیأت رهبری بسیار ضعیفی را که در رأس آن مرحوم دگرجنرال غلام حیدر رسولی بود، مؤظف ساخته بود. این هیأت رهبری از یکطرف در کشمکش های گرفتن قدرت بیشتر در بین خود در جنگ و ستیز بودند و از طرف دیگر فاقد بصیرت لازم سیاسی، شناخت محدود سوق و اداره بودند و حتی دانش نظامی آنها نیز بسیار اندك بود که نمیتوانستند به صورت عاملانه اردویی را که آماج حملات روز افزون گروه ها و سازمان های گوناگون سیاسی شده بود رهبری نمایند.

درین میان ایجاد حزب انقلاب ملی که به صورت مصنوعی بالای مردم تحمیل شده بود. اسباب نفرت و انزجار در حلقه های حزبی و روشنفکری اردو گردیده و آنرا آماده‌ء انفجار ساخته بود.

طرد افسران جوان کودتاچی، تجزیه و تصفیه قطعات کودتا، مانند قطعه انضباط شهری، کوماندو، گارد جمهوری، پراشوت، قوتهای هوایی از وجود عناصر هواخواه به حزب د.خ.ا. و جذب سریع آنها توسط ح.د.خ.ا. موجب گردید که محمد داؤد تجرید گردد و در پشت دیوارهای کاخ خویش محبوس شده و صدای ملت و مخالفان خویش را نشنود.

حمله‌ء قبل از وقت و ناشیانه‌ء رژیم که ناشی از غرور، تکبر و کوتاه نگری داؤد و هیأت رهبری رژیم بود بالای ح.د.خ.ا. بدون هیچگونه سنجش ها و محاسبات نظامی انجام یافت. احضارات وآمادگی کافی برای حمله‌ء مخالفین صورت نگرفت، تناسب قوتها مد نظر گرفته نشد و استخبارات و کشف ملکی و نظامی نتوانستند بموقع و با شایستگی وظایف خویش را انجام و

فعالیت مخالفین خویش را کشف و افشاء سازند.

یکی از عوامل اساسی دیگر سقوط دولت داؤد خان را میتوان در تغییرات غیر منتظرهء سیاست خارجی و داخلی رژیم مطالعه کرد. داؤد خان بعد از سفر ایران و گرفتن اعتباری معادل بر دو ملیارد دالر، بلافاصله در هرات از ایدئولوژی های وارداتی صحبت نمود و بر تمام جریان های سیاسی چپ در داخل کشور چلیپا کشید، در سفر خویش در ماسکو، ژست و پوزیشن یك حکمران غیر وابسته به شوروی را اتخاذ کرد و وانمود ساخت که میخواهد برای همیشه افغانستان را از وابستگی های نظامی و اقتصادی اتحاد شوروی رهایی بخشد.

سفرهای وی به عربستان سعودی، ترکیه، مصر و کشورهای خلیج که یکی بعد دیگری انجام یافت، مناسبات تازه و عادی با پاکستان مظهر بی ثباتی و بی موازنگی سیاست او را تشکیل میداد که ناظران خارجی و داخلی را متحیر ساخته و در شك و تردید فرو برده بود.

عوامل داخلی، مانند دو دستگی و انشعاب در کمیتهء مرکزی جمهوری، کشمکش ها برای احراز قدرت جهت رخنه نمودن در رهبری حزب غورځنگ ملی از طرف جناحین کابینهء که دولت را تا سرحد استعفی تهدید نموده بودند، ایجاد یگانه حزب حاکم سیاسی و نادیده گرفتن سایر احزاب و جریانهای سیاسی خاصتاً محروم ساختن افسران اردو و روشنفکران کشور از حقوق سیاسی شان، تداوم سیاست نظامی گر و حکومت مطلقه، رجوع دوباره و تشویش برای حفظ منافع خانواده و طبقه حاکمه، فقر و تیره روزی روز افزون کتله های وسیع مردم، عدم تغییر مثبت در شرایط اقتصادی و اجتماعی آنها، ناکامی پلان های اصلاحات ارضی و غیره که عناصر زیربنایی سقوط را تشکیل میدادند به اضافهء خصوصیات فردی منفی محمد داؤد، مانند کله شقی، سختگیری، یکدندگی و عصبانیت که بعضاً با بی رحمی، کینه توزی و انتقام گیری عجین می شد و خشك و تر را می سوزانید.

بدینترتیب نظام جمهوری محمد داؤد سقوط کرد و آغازی شد برای تباهی و ویرانی کشور.

* * *

بخش دوم

فصل اول

در دوره ٔ نور محمد تره کی

-۱-

کابل، این مام مقدس، این شهر گرامی، این عروس شهرها، این زادگاه قهرمانان و دلیران که شاهد ده ها تاج پوشی، پادشاه گردشی و تغییرات بزرگ در قلب خویش (ارگ) در طول سالها و سده ها است، یکبار دیگر شاهد بزرگترین نوزایی تاریخ که در قیاس، ذهن و تصور انسان نمی گنجید، گردیده است کابل شاهد انهدام و فروپاشی یك رژیم نیرومند، یك سلاله ٔ مستبد، یك اردوی عظیم و مدرن شده است که توسط عده یی از افسران با چند عراده تانك و چند بال طیاره صورت گرفته است. کابل، آغاز یك دوره ٔ نوین، یك عصر طلایی را به فال نیك گرفته است تن زخمی اش را که در طول بیست و چهار ساعت گذشته خونین بود، تمیز کرده است و با امید های اوج گیری به آینده می نگرد آفتاب جهانتاب، این خون های ریخته شده را خشکانده است و باد صبحگاهی و نسیم روحپرور، عطر مشك بیز خواجه صفا را سخاوتمندانه نثار قدوم کابلیان نموده است دیگر از فیرهای تانك ها، صفیر گلوله ها، بمبارد طیارات خبری نیست و کوی و برزن کابل را نمی لرزاند وحشت و دهشت از بین رفته اند و یکبار دیگر صلح کاذبی، آرامش و سکوت خوش آیند را بر این شهر جنت مکان عرضه کرده است.

امروز نهم ثور ۱۳۵۷ است مردم از خواب برخواسته اند، دو روز و دو شب پر از عذاب، تشویش و دلهره دیگر سپری شده است، رادیو موزیك های ملی و نغمه های شادمانی پخش میکند. بسیاری از افراد برگزیده، روشنفکران، مامورین ملکی و نظامی و دارای مشاغل مهم در شك و تردید قرار دارند که آیا به وظایف شان حاضر گردند یا خیر؟ ولی توده ٔ اصلی شهر، زحمتکشان، بی نوایان و بی پناهان که مدت دو روز در خانه هایشان خود ها را حبس کرده بودند تك تك به سوی قلب شهر روان شدند و چون کسی مزاحم آنها نگردید دیگران نیز جرأت یافتند سرکها و خیابانها را انبوه جمعیت دربرگرفت در شهر نظامیان مسلط بودند، مردم به

ایشان می نگریستند و از خود می پرسیدند انقلاب دیگر برای چه؟ این انقلاب با انقلاب قبلی چه تفاوت دارد؟ اما، مردم شریف اند، سپاسگذار، قدردان خوش قلب و کریم زیرا به زودی از شك و تردید بیرون می آیند و باور می کنند که نظم نوین به آنها خوشبختی، رفاه و ترقی را به ارمغان میآورد پس بازهم به امید فردای بهتر و زندگی خوبتر، تانك ها را، توپ ها را، اسلحه ها را و سربازان را گل باران می کنند بازهم اشك شادی و سرور میریزند و بازهم صحبت ها، شعارها و نطق های آتشین و انقلابی سر میدهند اکنون دیگر مردم میدانند چه واقع شده است و عاملین اصلی این تغییر کی ها اند دیگر معلوم شده است که حزب. د.خ.ا. که سالها و سالها برای خوشبختی، رفاه و ترقی افغانستان مبارزه می کرد و به آنها وعده و وعید های گوناگون میداد در مبارزه برای کسب قدرت پیروزشده است شام می شود و مردم با قلبهای پر از امید و آرزو به خانه هایشان بر می گردند از رادیو اعلامیه های گوناگون در باره‌ء برقراری حکومت نظامی، قیود شب گردی، منع اجتماعات افشاء نمودن عناصر تخریب کار و غیره پخش می گردد و مطالبی علیه خاندان نادری، محمد هاشم خان سفاك، محمد داؤد مستبد، کودتای ساختگی ۲۶ سرطان و دولت مردان آن پخش می کنند آنها می گفتند «... برای حمایت از مردم افغانستان و قرار گرفتن کشور در راه حقیقی ترقی، پیشرفت و سعادت و برای نجات هموطنان از چنگال ظالمان و بیدادگران ما دست به یك عمل قطعی و فوری زدیم و این کار را نیروهای مسلح شجاع افغانستان با تدبیر و مهارت انجام دادند سقوط داؤد و از بین بردن بقایای رژیم سلطنتی برای مردم افغانستان رویایی بود که ما بر آن جامه‌ء عمل پوشانیدیم. اکنون تمام ملت سر تعظیم در برابر افسران و سربازان شجاعی که جان خود را به خطر انداختند و این عمل بزرگ تاریخی را انجام دادند فرود میآورند انقلاب هفتم ثور نوید بخش آینده‌ء جدید برای مردم ما است، آینده ای که در آن به دین، ارزشها، سنن و آرمان های مردم ما احترام گذارده می شود... »

سرانجام در اول ماه می خبر انتقال قدرت از شورای نظامی، به شورای انقلابی پخش گردید و اسم دولت افغانستان به نام دولت جمهوری دموکراتیك افغانستان مبدل شد خطوط اساسی عملکرد دولت جمهوری د.ا. به زبان های پشتو و دری توسط نور محمد تره کی و ببرك کارمل از طریق رادیو انتشار یافت که محتوی آن فرق چندانی با مرام ح.د.خ.ا. منتشره در اولین شماره‌ء خلق نداشت. هیأت رهبری دولت به شرح ذیل اعلان گردید :

نور محمد تره کی بحیث رئیس جمهور، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دیموکراتیك افغانستان.

ببرك کارمل بحیث معاون اول رئیس جمهور، معاون اول درمقام های شورای انقلابی وصدارت.

حفیظ الله امین بحیث معاون صدراعظم و وزیر خارجه.

محمد اسلم وطنجار بحیث معاون صدراعظم و وزیر مخابرات
عبدالقادر بحیث وزیر دفاع
نور احمد نور بحیث وزیر داخله
دوکتور شاه ولی بحیث وزیر صحت عامه
صالح محمد زیری بحیث وزیر زراعت و اصلاحات ارضی
غلام دستگیر پنجشیری بحیث وزیر معارف
سلطان علی کشتمند بحیث وزیر پلان گذاری
عبدالکریم میثاق بحیث وزیر مالیه
محمد حسن بارق شفیعی بحیث وزیر اطلاعات و کلتور
سلیمان لایق بحیث وزیر رادیو و تلویزیون
اناهیتا راتب زاد بحیث وزیر امور اجتماعی و گرحندوی
عبدالکریم شرعی جوزجان بحیث وزیر عدلیه و ٔلوی حارنوال
محمد اسماعیل دانش بحیث وزیر معادن و صنایع
نظام الدین تهذیب بحیث وزیر سرحدات و قبایل
محمد منصور هاشمی بحیث وزیر آب و برق
عبدالقدوس غوربندی بحیث وزیر تجارت
علم گل سوما بحیث وزیر تعلیمات عالی
محمد رفیع وزیر فواید عامه

سیاست خارجی دولت را گسترش و انکشاف روابط نزدیك و حسنهء سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی با اتحاد جماهیر اشتراکیه شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی تشکیل میداد. توسعهء روابط با هندوستان و کشورهای همسایه آرزو برده می شد و مناسبات متقابله دوستی وهمکاری با امریکا و دول غرب سیاست خارجی دولت جوان افغانستان را تشکیل میداد. اتحاد شوروی نخستین دولت خارجی بود کـه رژیم جدید را برسمیت شناخت، کاسیگین و بریژنیف تبریکات خویش را به تاریخ سوم ماه می برای تره کی فرستادند. ایالات متحده امریکا نیز بعد از کمی تعلل و تردید رژیم را برسمیت شناخت. حکومت رئیس جمهور کارتر در آن روز ها اظهارمیداشت که هر چند دولت جدید در نتیجهء کودتا، بیشتر به شوروی متمایل شده است اما گمان نمیرود که این دولت حیثیت یك دولت دست نشانده را پیدا کند.

باری! بیانیهء اساسی دولت جمهوری دیموکراتیك افغانستان، بازتاب مختلفی در بین طبقات و اقشار گوناگون داشت. روشنفکران، جوانان مترقی، تحول پسندان که آنرا مظهر آمال و آرزوهای

شان تصور می کردند، از آن پشتیبانی کردند و تحقق آنرا در عمل بهترین و مؤثر ترین راه بیرون رفت از فقر و تیره روزی ملیونها مردم افغانستان می شمردند. بعضی از سازمان های چپی مانند شعله جاوید، ستم ملی و غیره هنوز حزم و احتیاط را نگه میداشتند و منتظر اقدامات عملی دولت و برخورد آنها با سازمان های چپی و دیموکراتیک و ملی بودند. نهضت ها و سازمان های راست و اسلامی، بیروکراتان، تکنوکرات ها، ملاکان بزرگ، سرمایه داران جامعه‌ء روحانیت از همان اولین روزها علیه دولت جبهه گرفتند عده یی به فکر فرار ازکشور افتادند وعده یی به فعالیتهای زیر زمینی، تبلیغات و پروپاگند های زهرآگین دست یازیدند عوام الناس منتظر ماندند که چه وقت گیر و گرفت تمام میشود، چه وقت احساسات و هیجانات این فاتحین جوان فروکش می کند و چه وقت ادعای بزرگ آنها مبنی بر دادن نان، مسکن و تأمین صحت و لباس تحقق مییابد و چه موقع احترام به انسان که شعار هر روز انقلاب بود در عمل پیاده می شود و انسان زحمتکش وطن حقوق و آزادی های از دست رفته اش را باز مییابد. پس عوام الناس، امیدوار بودند و پر توقع.

گرفتاری ها، زندانی کردن ها، اعدام نمودن های بدون محاکمه‌ء ناشی از تب و تاب انقلابی (!) روزهای آغازین بزودی خاتمه یافت. وزرای جدید شروع به کار نمودند. تره کی ارگ نشین شد و کارمل صدارت نشین و امین در وزارت خارجه، جاخوش کرد. تره کی گفته بود که ما برای تعویض کارمندان اسبق، کادرهای کافی داریم و میتوانیم بدون استفاده از آنها چرخ دولت را بحرکت درآوریم. وزراء با الهام از این حرف های غیر واقعی و اصولی سعی نمودند که اعضای حزبی بخش مربوطه‌ء خویش را در وزارت خانه ها نصب کنند و کارمندان مسلکی، تعلیم یافته و با تجربه‌ء گلشته را بیکار ساخته و روانه‌ء منزل نمایند. نتیجه چنان شد که در وزارتخانه‌ء خلقی، از «الف» تا «ی» کدرهای خلقی که اکثراً معلمین بودند و در وزارت خانه ایکه پرچمی درراس آن بود، از رأس تا آخر، پرچمی ها نصب گردیدند این امر موجبات برهم خوردن توازن نظام اداری و عدم اعتماد و اطمینان مردم را سبب گردید و باعث آن شد که کارشکنی ها رقابت ها، سؤ تفاهمات در اولین فرصت ها بین ادارات دولتی بوجود آید و اولین زمزمه های اختلاف و عدم همانگی و تشتت و پراگندگی در امور روزمره بین وزارت خانه ها و مؤسسات دولتی ظهور نماید. اکنون بعد از گلشت اندك زمان مردم میدانستند که در کدام وزارت خانه خلقی ها و در کدام وزارت خانه پرچمی ها قدرت را بدست دارند، همچنانیکه آنها سه رقیب و سه نفر سیاستمدار را در رأس حزب و دولت تشخیص کرده بودند. در میان سیاستمداران سه نفر بودند که از همان ماه های اول به عنوان رقیب شناخته شدند. تره کی سیاستمدار جناح چپ و از همه مسن تر بود، زیرا شصت و یك سال از عمر او می گلشت. اما ببرك کارمل به علت سخنرانیهای آتشین خود

بسیار مشهور تر بود زیرا در دوره‌ء وکالت خود به مردم شهر کابل خود را شناسانده بود. درین زمان کارمل چهل و نه ساله و همسن رقیب مورد نفرتش یعنی امین بود نفر سوم از مثلث سیاستمداران حفیظ الله امین بود و در بدو امر در مقامی پائین تر از سایرین قرار داشت اگر چه او نیز مانند ببرک کارمل معاون نخست وزیر بود. بدون شك این تقسیم بندی از این رو شده بود تا بتواند دو جناح خلق و پرچم را جز و حزب د.خ.ا. بودند بهم پیوند دهد... و برای برقراری تعادل سعی گردیده بود تعدادی مساوی وزراء از هر یك از شاخه ها به وزارت انتخاب شوند، درین کابینه سیزده وزیر خلقی و هشت وزیر پرچمی بودند. عده یی از مؤرخین عبدالقادر وزیر دفاع آن وقت را نیز پرچمی حساب کرده و نوشته اند که تعداد خلقی ها دوازده نفر و پرچمی ها نه نفر بوده اند. در حالیکه عبدالقادر با وجود دلبستگی به پرچم، از آغاز تا انجام دوران سیاسی اش خلقی بود. بناءً از همان آغاز پرچمی ها در کابینه نسبت به خلقی ها اندك بودند و پُستهای کلیدی از آن خلقی ها بود. این تقسیم بندی قدرت، به معنی عدم اعتقاد بخش خلق، "خاصتاً حفیظ الله امین" به وحدت و یگانگی حزب تلقی گردید و خاصتاً که امین حاضر نبود بخش نظامی حزب را در دسترسی اتحاد قرار دهد. پس منازعات و کشمکش های روز افزونی بین پرچمی ها و خلقی ها آغاز شد، رقابت ها اوج گرفت، انتقاد ها فزونی یافت و جنجال های سیاسی بین رهبران به نقطه‌ء اوج خود رسید. امین، کارمل را متهم می ساخت که در روز کودتا و در لحظات پیروزی، پیش بینی ناکامی کودتا را کرده و به آن اعتراض کرده بود و معتقد بود که یأت رهبری به اطراف و ولایات بگریزند. وی کارمل را مبلغ ترس و شکست خوانده و وی را فرصت طلب یاد کرده بود. گرچه در رساله‌ء "راجع به انقلاب ثور" مستقیماً اسمی از ببرک کارمل گرفته نشده بود ولی تلویحاً منظورببرک کارمل بود. ببرک کارمل امین را ماجراجو، ضد وحدت ویکپارچگی حزب می شمرد وپیروزی کودتای ثوررا محصول اشتراك مستقیم هردوجناح نظامی حزب وبعداً پشتیبانی وسیع پرچمی ها دراردوتلقی میکرد ومیخواست هردوجناح دراردوپستهای حساس را باهم تقسیم کنند این افکارمتضادبین این دورقیب قدرتمند وسرشناس به کشمکش های بزرگی انجامید جورج-آرنی درین زمینه می نویسد (۱) : «در جلسات بیروی سیاسی دردو ماه اول بعد از کودتا، کشمکش های روز افزونی بین ببرك کارمل و امین به مقابله انجامید. رهبر پرچمی ها طوریکه یك دهه‌ء قبل سرلوحه‌ء سرخ را برای جریده خطرناك می پنداشت، بیرق سرخ را که خلقی ها به جای بیرق سه رنگ پیشنهاد می کردند، مورد انتقاد قرار داد. اگرچه رژیم به آن وقعی نگذاشت مگر مردم با آن به مخالفت پرداختند. رویهمرفته عدم سازگاری بین هر دو جناح

۱- افغانستان گذرگاه کشور گشایان چاپ پشاور سال ۱۳۷۰ ص - ۸۰.

نخست به توسعه، کمیته مرکزی و سپس میانجیگری بریژنف انجامید. در نتیجه به تاریخ ۱۷جون در کمیته مرکزی به اکثریت آرا، توافق بعمل آمد که سیاست دولت را جناح خلق وضع نماید. در کابل قبل برین آوازه ها بود که گویا ببرك در خانه، خود نظر بند است و هم تصویر او از روزنامه ها ناپدید گردید.»

سلیگ هریسن در مورد مخالفت های کارمل و امین (۱) می نویسد : «... امین به این نتیجه رسیده بود که در صورتی می تواند قدرت شخصی خویش را تحکیم نماید که در ج.د.خ. ا به تنهایی قدرت را در دست داشته باشدوی نتوانست که بروز های ۲۸ و ۲۹ اپریل به کمك شبکه نظامی اش که از پشتونها مرکب بود در یك مجادله، نهایت شدید درون حزبی کارمل را مغلوب سازد ولي استدلال می کرد که ح. د. خ. بنام "انقلاب موفقانه خلق" قدرت را به صورت انحصاری در دست خویش بگیرد. لیکن کارمل با پیروی از دستور کمیته مرکزی می گفت که کودتا نمایانگر کامیابی قوتهای دموکراتیك ملی است و نمیتوان آنرا انقلاب خواند» این رجز خوانیهای امین، اولین علایم شقاق و انشعاب دوباره، حزب بود. آغاز تراژیدی عظیم افغانها!»

-۲-

من برای مدت کوتاهی بنابر دستور حزب در قرار گاه قوایمرکز وظایف رئیس ارکان قوایمرکز را به پیش میبردم در آنجا بر علاوه، من تورن جوانی به اسم مهمند که فاتح قصر تاج بیگ بود! با ماشین های محاربوی، زرهپوش ها و دم و دستگاه خاصی فرمان میراند و موجودیت من باعث دلخوری وسلب استقلال وی گردیده بود. شایع گردید که عظیمی "نگارنده" قوماندان قوایمرکز تعیین شده است، روز دیگر امین مرا در نزد خود در وزارت خارجه خواست، همراه با من، آصف الم و جگرن ستار نیز بودند، قبل از شرفیابی (!) به نزد وی، سراپا از طرف محافظین غرق در اسلحه که در هر کنج وکنار تعمیر پاس میدادند، تلاشی گردیدیم. امین در اتاق وزیر خارجه نشسته بود و بیدرنگ ما را پذیرفت. او از جایش بلند شد، از پشت میز بیرون گردید و با تأنی و کراهت بطرف من دست دراز کرد ادا و اطوارش ساختگی معلوم می شد و ژست وی به مرد مغروری شبیه بود که حریف خود را "مغلوب" کرده باشد. من او را برای اولین بار از نزدیك میدیدم، اما صدایش برایم آشنا بود وی مرد متوسط القامه، خوش قیافه و خوش تیپی بود صحبت و حرف زدنش تا حدودی عامیانه و بازاری بود، اما نوعی صراحت و رگ گویی را افاده

۱- حقایق پشت پرده، تهاجم اتحاد شروری به افغانستان ص ۵۵.

می داد. صدایش محکم و لهجه اش غلیظ بود، دری را به روانی و سلامت کلام صحبت می کرد. اما معلوم می شد که پشتو زبان است او ما را به نشستن دعوت نکرد بعد از تعارفات به آصف الم گفت، من شما را قبلاً می شناختم شما از پغمان هستید؟ آصف الم جواب مثبت داد امین گفت شما را بحیث رئیس محکمه عالی قوای مسلح تعیین کرده ام راضی هستید؟ "الم" تشکر کرد و رخصت شد بعد روی خود را به طرف من نمود گفت شما در کودتای داؤد سهم داشتید و قوماندان قطعه انضباط شهری قوایمرکز بودید چه فکر می کنید اگر اکنون در یکی از پُستهای قوماندانیت در اطراف کشور شما را توظیف کنیم؟ من گفتم در صورتیکه لازم دانید و ضرور باشد مخالفتی ندارم. ستارخان را نیز می شناخت به وی گفت شما چی پُستی را آرزو دارید؟ او گفت هر چه شما و رهبران لازم میبینند. وی تبسم معنی داری نمود و بعد از مکث مختصری با ما خدا حافظی نمود. روز بعد جنرال عبدالقادر وزیر دفاع مرا به نزد خود خواست و گفت ترا بحیث قوماندان در فرقه‌ء ۱٤ غزنی مقرر کرده ایم برایت تبریك می گویم. همین امشب خود را باید به غزنی برسانی، و وظیفه‌ء را از قوماندان اسبق تسلیم شوید. من بلافاصله حرکت کردم و شب در غزنی از طرف افسران و پرسونل آنجا استقبال شدم.

من بزودی با پُست عالی و کار پر مسئولیت در غزنی آشنا شدم و همکاری افسران حزبی و افسران غیر وابسته را به سادگی و سهولت بدست آوردم. افسران غیر حزبی اکثراً مرا می شناختند، دلسوزی، تفقد و احترام عمیق و صمیمانه‌ء من نسبت به آنها و استماع مشکلات و پرابلم های روزمره‌ء آنها، مراقبت دوام دار از وضع زندگی آنها و سربازان قطعات دور دست فرقه، روابط صمیمانه و نیکویی بین ما ایجاد نمود. گرچه در فرقه ۱٤ افسران مربوط به بخش خلق بیشتر بود. اما، سعی و کوشش من در خصه‌ء جوشش آنها با افسران پرچمی که تعداد آنها در آن فرقه کم نبود، نتیجه داد و وحدت امر و قومانده در اولین هفته ها تأمین گردید. اهالی غزنی که مردم بسیار نجیب و شریف اند نیز با من بیشتر نزدیك شدند تا با عبدالاحد ولسی والی غزنی. دلیل ان تکبر و نخوت غیر ضروری والی بود که تقریباً بین خود و مردم دیوار پولادینی بوجود آورده بود. اما من، بر عکس برای حل مشکلات اهالی ساعتی را تعیین کرده بودم مردم میآمدند مشکلات خود را بیان می کردند و من حتی المقدور سعی می کردم آنرا برطرف و حل نمایم هنگامیکه سیل مدهشی در غزنی آمد تمام پرسونل فرقه را همراه با وسایط تخنیکی فرقه جهت کمك و نجات مردم شهر فرستادم و شخصاً در میان گل و لای در نجات بخشیدن اطفال، اموال و مواشی مردم کمك کردم، و آب آشامیدنی، نان خشك برای اهالی توزیع نمودم جوی ها و کاریز ها بسته شده بود و تخنیك فرقه به کمك و امداد عاجل با مردم همت گمارید درو کردن مزارع

گندم توسط اشتراك داوطلبانه‌ء افسران و سربازان فرقه، اشتراك در مراسم جنازه و فاتحه گیری، اشتراك در محافل خوشی، نشست و برخواست ما را با مردم غزنی بیشتر ساخت و موجبات حسادت و کینه توزی "ولسی" را فراهم نمود. او روزی به من گفت قوماندان صاحب، شما قوماندان فرقه هستید یا والی ولایت؟ البته جواب وی چیزی جز خاموشی نبود. وی بالای مردم اعتماد نمیکرد و فکر می نمود که اگر در بین مردم ظاهر شود، حتماً ضرر و اذیت می بیند و کسر شأنش می شود.

در فرقه ۱٤ که در آن وقت یك فرقه‌ء تیپ "ب" بود، رویهمرفته تخنیك و وسایط محاربوی کهنه و قدیمی انبار شده بود که قابلیت تحرك و مانور فرقه را بسیار ضعیف ساخته بود. عدم توجه قوماندانان قبلی درینمورد کاملاً محسوس بود. همچنان عدم دلچسپی آنها در مورد اسکان و اباطه افسران و سربازان که در خانه های گلی و پخسه یی زندگی می کردند، طعام خانه اتاق های خواب، سینما و سایر ضروریات زندگی نداشتند بخوبی نمایان بود حتی مسجد برای عبادت وجود نداشت، تنها غند مکمل و مجهز فرقه در غزنی غند ۵۸ فرقه بود که در بالاحصار غزنی وضع الجیش داشت سایر قطعات آن در مقر کتواز و بند سرده موقعیت داشتند هنوز فرقه جدید ساخته نشده بود و امور ساختمانی آن به آهستگی پیش میرفت سرباز، بستره نداشت، البسه‌ء کهنه و پوسیده توزیع می شد و به ندرت بوت های جدید برایشان توزیع می گردید استحقاق قانونی آنها نیز کم و کسر می گردید سرباز از موقعیکه داخل خدمت می گردید تا وقتیکه ترخیص می شد، رنگ بوت، صابون کالاشویی، زیرجامه (زیردریشی)، کمربند را به چشم نمیدید صرف مبلغ ۳۰ افغانی معاش برایش توزیع می شد آنهم در صورتیکه قوماندان تولی از خدا میترسید. غذای آنها بسیار بی کیفیت و بدمزه بود اکثراً شلغم را جوش میدادند و یا نخود را،از میوه خبری نبود. آشپزخانه ها و آشپزها، بوی گند و کثافت میدادند بیت الخلاء کثیف و اندك بود حمام برای استحمام وجود نداشت خلاصه چهره‌ء فرقه ۱٤ در آنروز ها شباهت به یك بیغوله و مخروبه‌ء داشت که از یاد همه رفته بود. متروك، مخروب، کثیف با انسانهای جلمبر و بدلباس و تخنیك قراضه و زنگ زده.

برای دست و پنجه نرم کردن با این همه مشکلات و سوالهای حیاتی آماده شده و با شور و اشتیاق خاصی شـــروع به کار نموده بودم من میخواستم که آن فــرقه در ردیف بهترین قطعات و جزوتامهای بزرگ نظامی قرار گیرد امکانات وسیعی برای تغییرات اساسی وجود داشت کار ما، آغـــاز شـــده بود و سرباز و افـــسر اولین نتایج آنرا در تغییر غذای روزمره، بهبود اباطه و توزیع لباس ها و بوت های نو و استحقاق تعیـــین شده‌ء شان احساس می کـــردند تلاشهای مـــن، در حصـــه تغییر در سایر عرصـــه ها ادامه داشت و سخت مصروف بودم که روزی یکی

از دوستانم از کابل تلفن کرد و گفت مادرت مریض است فوراً به کابل بیا.
آنروز ۲۸ ماه جون بود منزلم در خیرخانه مینه بود باشتاب خود را به آنجا رسانیدم. مادرم را کاملاً صحتمند یافتم. برادرم توضیح داد که رهبر آرزوی ملاقات را با تو دارد. بعد از ساعتی عبدالوکیل که در آن موقع معین وزارت خارجه بود به منزلم آمد. وکیل عذر خواست که باعث تشویش و ناراحتی من شده است. او گفت وضع بسیار خفقان آور و متشنج است، خودم نمیتوانستم تلفن کنم. مجبور شدیم با چنین بهانه یی ترا به مرکز بخواهیم و در جریان حوادث قرار دهیم. او گفت متأسفانه آرزوها و کوششهای صادقانهء رهبری ما، در راه ایجاد وحدت و یکپارچگی ح.د.خ.ا. به اثر دسایس و توطئه های حفیظ الله امین و همدستانش با شکست مواجه شده و وی با گرفتن صلاحیت و اختیارات روزافزون از نزد نور محمد تره کی به مرکز و کانون قدرت فردی در حزب تبدیل گردیده است و هرچه بخواهد انجام میدهد. او در نظر دارد تا تمام پرچمی ها را از رهبری الی صفوف از صحنهء خارج و حتی به صورت فزیکی به نام خائنین به انقلاب ثور از بین ببرد. او گفت همین اکنون تصمیم وی در مورد سفیر شدن رفیق کارمل در پراگ، نور احمد نور به واشنگتن، اناهیتا راتب زاد به بلگراد اینجاب (عبدالوکیل) به لندن، محمود بریالی در کراچی، و دوکتور نجیب در تهران از حلقه های وزارت خارجه و منابع دیپلوماتیک بگوش میرسد، و همچنان در نظر دارد که رفیق ما فیض محمد را در بغداد، پاچاگل وفادار را به دهلی جدید، راز محمد پکتین را به ماسکو و انجنیر نظر محمد را در بن بحیث سفرا تعیین نماید. راز محمد پکتین از جملهء طرفداران تره کی است و بنابر نظر و تصمیم تره کی در آن سفارت مهم مقرر شده است. او گفت، این به معنی کودتای سیاسی علیه حزب ما است. اما رفیق کارمل فعلاً مقاومت می کند، و تصمیم ندارد که کشور را ترک بگوید. ما با اکثر افسران و اعضای حزب صحبت کرده ایم. نظر ها مختلف است، اما نظر تمام اعضای حزب (پرچم) اینست که در صورتیکه امین در تصمیم خود پافشاری نماید، باید اردو قیام مسلحانه را علیه امین آغاز نماید. وی گفت، من میخواهم آمادگی خودت و رفقای فرقه ۱٤ را به رفیق کارمل در مورد قیام مسلحانهء اردو اطلاع بدهم. چه فکر می کنی؟ آیا میتوانی در آنجا استقلال فرقه را اعلان و در صورت درخواست ما، به طرف کابل مارش نمایی؟ لحظاتی بخود فرو رفتم، زیرا که اولین بار نغمهء انشعاب و عدم سازش وجوشش را با خلقی ها می شنیدم. احساسات و هیجانات آن لحظه را هیچ وقت فراموش نمی کنم. ولی چارهء نبود واقعیت تلخی بود که میبایستی قبول می کردیم. من به وکیل گفتم اگر راه و وسیله ها دیگری سراغ ندارید، من حاضرم، اما تاکید می کنم که انتخاب این راه، خون های بسیاری را خواهد ریخت و فرجام آن بسیار تاریک است. وکیل خشنود گردید. رمزی بین ما تعیین شد و قرار گذاشته شد تا توسط تلفون یا به وسیلهء شخصی آن رمز

به من گفته و یا رسانیده شود، و من به کار خویش آغاز کنم. رمز مذکور چنین بود «وضع مریض وخیم است، به صورت عاجل کمك کنید.» بعدها فدا محمد ده نشین برایم قصه کرد که در صورتیکه از طریق تیلفون و مخابره امکان ارسال رمز و پیام مذکور ناممکن می شد، او وظیفه داشت تا خود را به غزنی رسانیده و برایم رمز مذکور را بیان کند.

من شب به غزنی رسیدم و بلافاصله بعضی از پرچمی ها را به نزدم طلبیدم. آنها عبارت بودند از، جگتورن عبدالرزاق قوماندان غند ۵۸، جگرن عبدالصبور قوماندان غند توپچی، جگتورن آصف دلاور قوماندان مفرزه در بند سرده، دگر من عبدالعظیم قوماندان غند در مقر، سکندر قوماندان تولی انضباط فرقه. من موضوع را به آنها توضیح دادم آنها بدون کدام تردید حاضر گردیدند که در صورت رسیدن دستور بخاطر گرفتن انتقام از امین و حمایت از ببرك کارمل داخل اقدام شوند. در فرقه ۱٤، تورن نصرالله آمر سیاسی فرقه بود. وی شخص هوشیار و با ادبی بود و از لحاظ تعلقات نزدیك خویش با تره کی، هوادار و هواخواه وی بود. در اطراف وی تعدادی از افسران خلقی وجود داشتند، اما آنها نمی توانستند مانع اقدام من گردند، در صورتیکه ابتکار عمل را ما بدست می گرفتیم. افسران غیر وابسته نیز بیشتر اوامر مرا اطاعت می کردند، تا اوامر رفقای خلقی را. از جمله، هواخواهان امین در فرقه لمری بریدمن عبدالخالق و تورن تواب افسران تانکیست بودند، که دایماً تحت مراقبت و کنترول قرار داشتند. ما پلان دقیق اما ساده یی طرح کردیم. که نکات اساسی آنرا، گرفتاری افسران مخالف، مسلح ساختن فرقه و ترك نمودن وضع الجیش فرقه به خاطر جلوگیری از بمباردمان های هوایی تشکیل می داد از شرح و تفصیل پلان مذکور و توضیح عناصر نظامی پلان بخاطر جلوگیری از قطور شدن و تورم این کتاب صرف نظر می کنم.

اما، هیچگاه نه مخابره، تلفنی و نه شخصی که حامل پیام و رمز بالا باشد. برای ما نرسید. ما سخت منتظر بودیم، تشویش و هیجان داشتیم، رفقائیکه به مرکز میرفتند و میآمدند. وضع را بسیار متشنج و مأیوس کننده میخواندند تا سر انجام از طریق رادیو خبر مقرری رفقا را به سفارت خانه ها شنیدیم و چند روز بعد خبر رهسپار گردیدن بدون سروصدای آنها را، بخاطر اشغال نمودن وظایف شان. گویا، آنها در آخرین لحظات از تصمیم خویش مبنی بر مقاومت مسلحانه صرف نظر کرده بودند، یا اینکه از طریق دوستان شوروی خویش متوجه عواقب این اقدام گردیده بودند.

هنوز مدتی از رفتن رهبری حزب پرچم سپری نشده بود که در روز ۱۷اگست خبرگرفتاری جنرال عبدالقادر، سلطان علی کشتمند، محمد رفیع، جنرال شاهپور و میر علی اکبر سر طبیب

شفاخانه‌ء جمهوریت یکی بعد دیگری بجرم اجرای دسیسه علیه دولت جمهوری دیموکراتیک افغانستان پخش گردید و در ۲٤ سپتامبر از کشف دسیسه با ابعاد وسیع تری صحبت شد.

آنتونی هایمن درینمورد می نویسد که [۱] : «درست معلوم نیست که توطئه‌ء کودتای هفدهم اگست به چه مرحله ای رسیده بود، همینقدر میدانیم که درین روز یعنی هفده اگست وزیر دفاع عبدالقادر همراه بقیه افراد پرچم و رئیس ستاد ارتش سرلشکر شاهپور احمد زی بازداشت شدند. با اعمال شکنجه از باز داشت شدگان اقرار گرفته شد، البته بدرستی نمیتوان دلیل قابل اعتمادی در باره‌ء علل بازداشت و خصومت آنها بدست آورد. اما این عمل بهانه یی برای بازداشت مخالفین دیگر که در ماه سپتامبر انجام شد بدست حکومت داد، درین تاریخ و زیر برنامه ریزی سلطان علی کشتمند و یکی از قهرمانان انقلاب ثور محمد رفیع از کابینه اخراج شدند. آن کسانی که تا همین اواخر به میهن پرستی معرفی می شدند، حالا مورد سرزنش وملامت و اتهام به خیانت گردیده بودند و رادیو و مطبوعات آنها را به باد انتقـــاد می گرفتند. آن پنج وزیری که در ماه ژوییه به سفارت اعـــزام شده بودند نیز از حـــزب اخـــراج شدند. بنابرین از این پـــس دولت یك دولت مؤتلـف نبود و به جای آن حـزب خلق به صـورت دیکتاتوری در کشـــور مسلط شد.»

جورج آرنی در همین زمینه چنین اظهار عقیده می کند [۲] : «توطئه ظاهراً توسط کارمل و همراهانش، چهار هفته قبل از اشغال وظیفه اش در پراگ طرح ریزی شده بود. پلان چنان بود که سفیران ناراضی چند روز قبل از عید به کـــابل برگردند و از رخصتی عید استفاده کرده، آنها مظاهرات را تحریك نمایند. ارتش ناگـــزیر به مداخله گردد. در نتیجه افسران ارشد نظامی به شمول قهرمانان انقلاب ثور چون عبدالقادر وزیر دفاع، جنرال محمد رفیع و لوی درستیز جنرال شاهپور، قدرت را بدست خواهند گرفت، و حکومت جبهه‌ء مـلی را مســـتقر خواهند ساخت. بر اساس اظهارات رادیوی کابل تعدادی از نیشـــنالیستهای مســـلمان و افراد غیر از حزب د.خ.ا. مگر چپی مانند طاهر بدخشی از سازمان ضد پشتون ســـتم ملی، نیز در آن شامل بودند.»

محمد صدیق فرهنگ نیز داستانی مشابهی درینمورد تحریر کرده است. اما آنچه حقیقت دارد و بر نگارنده روشن است همانا، آمادگی پرچمی ها جهت قیام مسلحانه، قبل از عزیمت ببرك كارمل به جانب ماموریتش میباشد که جریان آنرا در بالا خواندیم. اما در مورد ادعای مؤرخین بالا و

۱- افغانستان در زیر سلطه شوروی ص - ۱۲۲-۱۳۲. چاپ اول - ۱۳٦٤- تهران.

۲- افغانستان گذرگاه کشورگشایان ص ۸۲.

اتهام امین مبنی بر آمدن دوباره ببرک کارمل از طریق ایران و پاکستان و اقدام به کودتا، باید گفت که برای هر نوع اقدامی بعد از عزیمت آنها از کشور دیر شده بود. زیرا که فقط بلافاصله بعد از رفتن آن تصفیه اردو از وجود پرچمی ها آغاز گردیده و دیگر کسی برای کودتا باقی نمانده بود.

بدینترتیب بعد از مدت کوتاهی از رفتن آنها، من از فرقه ۱۴ غزنی تبدیل گردیدم و به حیث قوماندان پوهنځی پیاده در حربی پوهنتون تعیین شدم. این بزرگترین گذشت و بخششی بود که امین در طول زندگی خویش انجام داده بود زیرا که من انتظار زندان و یا اعدام را داشتم. عوض من جگرن جعفر سرتیر بحیث قوماندان فرقه ۱۴ غزنی مقرر شد.

-۳-

قبل از بررسی تحولات اقتصادی و اجتماعی دوره نور محمد تره کی واوضاع آشفته ترور و اختناق آنوقت نظر کوتاهی به تحولاتیکه در اردوی افغانستان در اولین ماه های بعد از کودتا رخ داد می افگنیم:

در آن موقع اردوی افغانستان دارای ده فرقه بود. تعداد پرسونل اردوی افغانستان را ۱۴۵ هزار نفر تشکیل میداد. تعداد تانکهای ۶۵۰ عراده، ماشین های محاربوی ۷۸ عراده زرهپوش ها ۷۸۰ عراده، و تعداد توپ ها ۱۹۲۰ ضرب قوای هوایی کشور دارای ۱۵۰ پال طیاره محاربوی و ترانسپورتی، ۲۵ بال هلیکوپتر و سه کمپلیت راکت های دافع هوا بخاطر ستر نمودن حریم فضایی کشور بود.

در ماه جولای معامله ۲۵۰ ملیون دالر خریداری اسلحه بین کابل و ماسکو امضاء شد و بزودی مشاوران نظامی اتحاد شوروی جهت بلند بردن کمیت و کیفیت اردوی افغانستان برای مقابله با جنگ داخلی و مخالفین کودتا به افغانستان سرازیر شدند وتا سطح غند ها به کار گماریده شدند.

اما، سطح اکمال اردو، بخصوص بعد از قیام هرات پائین آمد، سربازان و افسرانیکه به رژیم علاقه نداشتند وتحت تأثیر تبلیغات کشورهای غربی و مخالفین دولت در آمده بودند، با گذشت بهار و آمدن تابستان، بطور روز افزونی شروع به ترک نمودن قطعات شان کردند. آنها یا به پاکستان فرار می کردند و از طرف مخالفین دولت و گروه های تازه به پا خواسته مجاهدین جلب می گردیدند و یا به خانه های شان در قریه ها و دهات بر می گشتند و علیه دولت مسلح می

گردیدند. استخبارات غرب در اوایل جون تخمین نمودند که بیشتر از ده هزار عسکر افغانی ترک وظیفه کرده اند. البته این ادعا دور از واقعیت نبود. در هیأت رهبری اردو جنرال عبدالقادر وزیر دفاع و جنرال شاهپور احمدزی لوی درستیز از صلاحیت های کمتری برخوردار بودند تمام تعیینات اردو تحت نظر مستقیم حفیظ الله امین صورت می گرفت ومحمد اسلم وطنجار بنابر دستور نور محمد تره کی درین تعیینات رأی مشورتی میداد که گاهگاهی از طرف امین قبول می گردید. بناً بدرجه اول پُستهای حساس، قوماندانیت های قول اردو ها، فرقه ها، لواهای مستقل، غندها، به نزدیکترین دوستان وهواخواهان امین تقسیم شده بود و بدرجهء دوم به هواخواهان تره کی. بخش نظامی پرچمی ها تقریباً در آن تعیینات در نظر گرفته نشده بودند و نقش بسیار ضعیفی در رهبری اردو به آنها داده شده بود. بزرگترین پُستها را، دگرمن گل آقا بحیث والی هرات و قوماندان فرقه ۱۷، نگارنده (قوماندان فرقه ١٤ غزنی)، جگرن خلیل الله قوماندان لوای ۸۸ توپچی، جگرن سید جان قوماندان غند ۲۱ محافظ، دگرمن شیرجان قوماندان قطعه پراشوت، آصف الم رئیس محکمه عالی قوای مسلح، دگرمن هدایت الله رئیس اوپراسیون وزارت دفاع بعهده داشتند. در وزارت داخله تنها برای مدت کوتاهی عبدالصمد اظهر بحیث قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس مقرر گردیده بود. اما، قبل از تصفیهء پرچمی ها از اردو امین با زیرکی و مهارت خاص به بهانهء تعیین نمودن، بخش نظامی پرچمی ها در پُستهای حساس، لست سازمان نظامی بخش پرچم را از عبدالوکیل و سایر مسئولین نظامی پرچم بدست آورد و حتی تا سطح کندك و تولی افسر و سرباز پرچمی را نشانی کرده بود. ارائه لست از طرف پرچمی ها بزرگترین اشتباه آنها بود. زیرا که بعد از انشعاب دوم، برای تصفیه پرچمی ها در اردو، امین هیچگونه مشکلی نداشت. امین با زیرکی و مهارت خاص عمل کرده بود و مسئولین نظامی پرچم با خوشباوری و سادگی بدون حد و حصری. اما حتی بعد از تصفیه هنوز هم در اینجا و آنجا در اردو پرچمی ها باقیمانده بودند که یا امین وجود آنها را خطرناك نمیدانست و یا آنها را نمی شناخت. مثلاً در غزنی، هیچگونه تصفیه و گرفتاری پرچمی ها بوقوع نپیوست. اما سایر احزاب و سازمان های راست و چپ در اردو کمترین صدمه ها را دیدند. زیرا که دشمن شماره یك، پرچمی ها بودند و «اگسا» مصروف تصفیه آنها. به همین خاطر بود که در بعضی از قطعات اردو، شورش ها و قیام های خورد و بزرگی صورت می گرفت که گاهی شعله یی ها و زمانی اخوانی ها آنرا توسط عمال خویش سازماندهی می کردند. در آن موقع ایوان گریگورویچ پاولوفسکی (سترجنرال) قوماندان عمومی قوتهای زمینی اتحاد شوروی و معاون وزیر دفاع،

مسئولیت انسجام امور نظامی و ترتیب وتنظیم اردوی افغانستان را برای مقابله با مخالفین دولت بعهده داشت. تورنجنرال لیونیکلایوویچ گوریلوف بحیث لوی مستشار نظامی شوروی در افغانستان کارمی کردند، و بوریس سمیونوویچ ایوانوف (تورنجنرال نماینده) کی.جی. بی. در افغانستان بود. بعدها عوض پاولوفسکی، دگر جنرال سلطان کیگزویچ موگاتیف در نوامبر ۱۹۷۹ به عوض، گوریلوف مقرر گردید. آنها همراه با هیأت های نظامی شوروی برای تشکیل یك اردوی دارای کمیت و کیفیت عالی محاربوی که بتواند از دستآوردهای انقلاب ثور دفاع نماید دست بکار شدند، و تشکیل ذیل را برای اردوی آینده افغانستان پیشنهاد کردند :

تعداد افسران	- ۳۳۲۳٦ نفر
تعداد خوردضابطان مکتبی	- ۱٤٦۸۲ نفر
تعداد خورد ضابطان قطعه و سربازان	- ۱٦۱٤۹۹ نفر
جمع کُــــل	= ۲۱۹٤۱۷ نفر

این تشکیل منظور گردید و جانب اتحاد شوروی تعهد سپرد که سلاح، تخنیك، مهمات و ضروریات لازم این اردوی دو صد هزار نفری را به افغانستان به صورت عاجل کمك نماید. (۱)

«فقط یك هفته بعد از خاموش شدن شورش هرات هواپیماهای باربری اتحاد شوروی که محموله های آنها تانك، نفر بر زرهی و هلیکوپتر توپ دار بود به مرکز افغانستان سرازیر گردیدند. گام دوم کاربرد وسایل مذکور به گونه‌ء دقیق بود. جنرال الکسی یپیشف مسئول امور سیاسی قوای مسلح شوروی همراه با شش جنرال دیگر غرض ارزیابی روحیه و نظم ارتش افغانی به کابل مواصلت نمودند. آنها دریافتند که روحیه ارتش پائین و نظم آن سست است. از اینرو بعد از ارزیابی ضرورت مشاوران بیشتر نظامی پیش بینی گردید.»

اما در باره‌ء بلند رفتن مورال، روحیه و ترتیب و تنظیم امورات حزبی و سیاسی قبل از آمدن الکسی یپشیف تدابیر خاص از همان اولین روزها در اردو اتخاذ شده بود. در تشکیل جدید اردو شعبه سیاسی که بنام ریاست عمومی امور سیاسی اردو یاد می گردید و مطلقاً از اردوی اتحاد شوروی کاپی شده بود گنجانیده شد در حقیقت این شعبه در اردو، یکی از شعبات کمیته مرکزی حزب بود که اهداف و مرام حزب، وظایف حزبی و سازمانی را در اردو استقامت میداد و

۱- افغانستان گذرگاه کشور گشایان ص ۹٤.

در بین پرسونل اردو، کارسیاسی و تبلیغی را پیش میبرد. با پروپاگندهای مخالفین حزب و دولت مبارزه می کرد، در جهت بلند رفتن مورال و معنویات سرباز و افسران اردو تلاش می کرد و به وزیر دفاع، یا قوماندان مربوطه مشوره ها و کمک های لازم را در موارد فوق می نمود. رئیس سیاسی اردو معاون وزیر دفاع شمرده می شد و مانند لوی درستیز و معاون اول وزیر دفاع، یکی از فیگورهای برجسته و آمر مستقیم اردو تلقی می گردید. استاد اقبال بحیث رئیس عمومی امور سیاسی اردو، این وظیفه را پیش میبرد. نامبرده سابقه نظامی نداشت و در گذشته معلم بود. بیشتر به امین متمایل بود و به نفع وی کار می کرد.

شعبات سیاسی در قول اردو ها، فرقه ها، لواها، غندها، کندك ها، تولی ها و بطریه ها وجود داشت که بنام آمرین سیاسی و معاونین سیاسی و کارکنان سیاسی یاد می شدند. ایجاد این ایرات در اردو فقط در اولین هفته های پیروزی کودتا صورت گرفته بود و اردوی افغانستان را عملاً به یك اردوی حزبی تبدیل نموده بود. بر علاوه مشاورین سیاسی نیز از بالا تا پائین یعنی از وزارت دفاع الی سطح غند در اردو سرازیر گردیدند که در تمام امورات روزمره قطعات و جزوتامهای بزرگ اردو، حتی تعیینات و تبدلات مستقیماً دخالت می نمودند.

ارگان مقتدر دیگری نیز در اردو ایجاد شد که به نام خارنوالی قوای مسلح یاد می گردید. این ارگان در هر سه جزء قوای مسلح یعنی اردو، وزارت داخله و وزارت امنیت دولتی دارای تشکیلات و اختیارات و صلاحیت های وسیعی بود. در رأس این تشکیلات دگرمن محمد هاشم قرار داشت که تا هنگام کودتای شهنواز تنی پُست خویش را حفظ نمود و خارنوالی قوای مسلح را از "الف" تا "ی" به افسران خلقی سپرده بود. همچنانکه آصف الم در محکمه عالی قوای مسلح عمل بالمثل را انجام داده بود. از "الف" تا "ی" پرچمی.

باری! جهت بکار برد سلاح و تخنیك جدید و جدیدتر امورات سوق و اداره، آموختن مسایل سیاسی و حزبی عده زیادی از افسران به اتحاد شوروی فرستاده شدند، آنها در کورسهای قصیرالمدت دو ماهه، سه ماهه، شش ماهه و یکساله فرستاده می شدند وعاجلاً به افغانستان گسیل می شدند تا در پُستهای حساس و کلیدی جابجا شوند.

ستر درستیز اتحاد شوروی در نظر داشت، تا با بلند رفتن کمیت اردو، فرقه های تیپ "ب" را به تیپ "الف" تبدیل نماید و در صورت ضرورت به ایجاد جز و تامهای بزرگ و مستقل دیگر نظر به استقامت های حساس اوپراتیفی اقدام نماید.

ستردرستیز اتحادشوروی با علاقمندی خاصی جریان تجهیز و تکمیل اردوی افغانستان را تعقیب می کرد. مارشال اگارکوف لوی درستیز هر روز در باره‌ء وظایف انجام شده از طریق لوی مستشار نظامی خویش راپور می گرفت و هدایات جدید و جدیدتر صادر می کرد درین امر مارشال اخرامییف معاون اول ستردرستیز شوروی مسؤل بود بعدها مارشال سرگی سکولوف معاون اول وزیر دفاع اتحادشوروی، بحیث مسؤل درجه یك در امور نظامی افغانستان تعیین شد و هنگام داخل شدن اردوی ٤٠ شوروی (قطعات محدود) در افغانستان عملیات مذکور را مستقیماً سوق و اداره می نمود. این مارشال، قد متوسط، اندام فربه، چشمان بزرگ و ادا و اطوار شاهانه داشت، صدایش غور و کلفت بود و خود پسندی، غرور و خود خواهی در سرتاپایش به چشم میخورد. در مسلك خود وارد و با تجربه بود. شخص با انضباط و با دسپلین بود و حافظه‌ء قوی در تشخیص افسران اردو از لحاظ تعلقیت حزبی شان داشت و هیچگاه خلقی را با پرچمی به اشتباه نمی گرفت. من در هنگامیکه قوماندان فرقه ۷ ریشخور و بعداً قوماندان فرقه ۱۷ هرات پس از ٦جدی ۱۳۵۸بودم مارشال مذکور را چندین بار از نزدیك ملاقات کرده و هربار ساعتی با وی (در موجودیت ترجمان) صحبت کرده و همدیگر را شناختیم. مصیبت بزرگ این مارشال این بود که چشم دیدن پرچمی ها را نداشت و از اثر معاشرت در روز های اول کودتا با افسران و رهبران خلقی و مشاورین آن وقت به یك خلقی دو آتشه تبدیل شده بود. همانطوریکه مارشال اخرامییف و بعدها سترجنرال وروونیکوف معاونین لوی درستیز به این مصیبت گرفتار شده بودند ...

با وصف فرار روز افزون در اردو هنوز اردو دارای فیصدی اکمال خوب بود و میتوانست قابلیت محاربوی، تحرك و مانور خود را در جنگهای روزمره نشان دهد و مستقلانه در جهت سرکوب مخالفین دولت عمل نماید. جلب و احضار سربازان در اردو هنوز مطابق موازین و عنعنه های قبلی انجام مییافت و جلبی با دیدن پارچه جلب خویش به مراکز مکلفیت ها می شتافت. اما بتدریج کاهش قابل ملاحظه یی در امر جلب و احضار پدید آمد که اردو مجبور گردید سیستم جلب و احضار اجباری را تطبیق کند که درین مورد در مباحث بعدی روشنی خواهیم افگند.

در پهلوی وسایل مجهز و تسلیح قوای مسلح و پیشبرد کار سیاسی و حزبی پروگرام مبارزه با بیسوادی به نحو شتاب انگیز و عجولانه طرح و تطبیق می شد. گرچه این کار در گذشته نیز جزء پروگرام ۲٤ ساعته سربازان بود اما اقدام جداگانه برای سواد آموزی و تعلیمات سیاسی اردو جزء ستراتیژی و هدف حزب در جهت باسواد ساختن پنجاه فیصد مردم افغانستان در عرض سه سال آینده بود. جهت بالابردن سویه معلومات و دانش آفاقی سربازان لکچر و بیانیه در باره انقلاب، در باره تاریخ جدید افغانستان، قوماندان شجاع انقلاب (امین) در باره اتحاد شوروی، شناخت زمین، آسمان و دنیای پیرامون، درباره سوسیالیزم، کمونیزم، درباره امپریالیزم، اخوان، نقش ورول مذهب در جوامع عقب مانده، استعمار، استثمار، صحبت می گردید، شعارهای تند سرخ و آتشین انقلابی(!) داده می شد و سربازان مکلف به شنیدن، کف زدن و هورا کشیدن می شدند. در هر قطعه و جزوتام، تلویزیون های ساخت روسی، جهت تماشای سربازان گذاشته شده بود، سینما های سیار و ثابت در قطعات اردو فعال گردیده بود و بعد از میتنگ های با موقع و بی موقع جهت تفریح و سرگرمی سربازان، دسته های موزیک و رقاصه های صحنه دعوت می شدند تا مورال سربازان بلند برود!! در بعضی از قطعات مساجد را میخکوب کرده بودند و یا به سلاح کوت های اسلحه و مهمات تبدیل ساخته بودند. اما هنوز مخالفتی در مورد اجرای فرایض مذهبی سربازان صورت نمی گرفت. در حالیکه افسران جوان نماز خوان، نشانی می گردیدند این اردو را هیأت سوق و اداره جوان خلقی ها و مشاورین آنها رهبری می کردند.

جنرالان سابقه دار و با تجربه، زندانی یا خانه نشین شده بودند و یا به جوخه اعدام سپرده شده بودند، تا جائیکه بخاطر دارم، جنرال بابه جان در ریاست اوپراسیون اردو، جنرال عبدالغفور نیز در همان ریاست مصروف اجرای وظایف بودند و این بخاطر آن بود که آنها در اتحاد شوروی تحصیل کرده بودند. در حربی پوهنتون جنرال عبدالغفور رایض قوماندان بود وجنرال صمدی قوماندان مدافع هوایی بود و تنی چند از جنرال تا دگروال هنوز هم در اردو وجود داشتند.

اما چهره های مشهور افسران خلقی که در حقیقت امور رهبری و سوق و اداره اردو را تشکیل میدادند، و وظایف حساس و کلیدی را بدست داشتند، عبارت بودند از :

محمد اسلم وطنجار، شیرجان مزدوریار، سید محمد گلاب زوی، سروری، داؤد ترون، یعقوب وبعداً لوی درستیز، استاد اقبال وزیری، غلام جیلانی "رئیس لوژستیک"، غوث الدین پیلوت

مشهور به گاگارین، عبدالقادر "وزیر دفاع"، اسدالله پیام، کبیر کاروانی، جعفر سر تیر، نورمحمد سرروضه وال، نادر دهقان، نظام الدین "رئیس اداری وزارت دفاع" محمد هاشم "حارنوال قوای مسلح" و فتح محمد "ریاست لوژستیک"، نقیر محمد گلرنگ، آصف شور، احمد علی، بهرام الدین، نظرمحمد پیلوت، شهنواز تنی، فتح "پیژندوال" امین "مشهوربه بروت" جمعه، فاروق "هراتی" فاروق "قوماندان فرقه ۷"، محمد زی نیکمل، محمد هاشم مهمند، عبدالودود وزیر، جانداد ، روزی، اقبال، قاسم، غلام نبی "مدتی لوی درستیز" اسدالله، امام الدین، تواب، خان آقا باندیحی، علاؤالدین، سید مکرم و غیره.

- ۴ -

انشعاب دوم در حزب دیموکراتیک خلق افغانستان با اخراج شش نفر از رهبری بخش پرچم از عضویت حزب، گرفتاری سلطان علی کشتمند، محمد رفیع، عبدالقادر، شاهپور احمدزی، میرعلی اکبر و محکومیت آنها به اعدام و حبس ابد تنزیل رتبه حزبی، مجید سربلند، فدامحمد ده نشین، نظام الدین تهذیب، سرور یورش از عضویت کمیته مرکزی به نامزدی عضویت حزب و همچنان طرد شدن سلیمان لایق و بارق شفیعی از بیروی سیاسی حزب عملاً صورت حقیقت بخود گرفت. این امر در اثر گزارش مؤرخ ۲۸ ماه نوامبر سال ۱۹۷۸ نورمحمد تره کی در برابر کمیته مرکزی ح . د. خ . ا شکل قانونی بخود اختیار کرد و میدان را برای فعالیتهای خصمانهٔ حفیظ الله امین بر ضد پرچمی ها کاملاً مساعد نمود چنانکه کار در همین جا پایان نپذیرفت و بدنبال گزارش مذکور صدها تن از اعضای نظامی و ملکی پرچم و تعداد زیاد و بی شمار مردم عادی، رجال سابق، عناصر غیر وابسته، روحانیون، متنفذین، روشنفکران و هر کس که سرش به تنش می ارزید بدون هیچگونه دلیل، سند و مدرکی گرفتار می گردیدند. به زندان پلچرخی افگنده می شدند و یا بدون محاکمه درشبهای سیاه و ظلمانی در پولیگون پلچرخی اعدام می گردیدند و در چقوری های قبلاً آماده شده سر به نیست می گردیدند.

ترور و اختناق در آغاز با کشتن بدون موجب و بی دلیل سردار محمد داؤد و هفده نفر اعضای فامیل وی در اولین روزهای کوتاه بحیث پالیسی ارعاب و وحشت رژیم عرض اندام کرد و چهرهٔ خشن، سیمای هولناک و طراز فاشیستی دولت را با تیرباران نمودن بدون محاکمه محمد موسی شفیق" غلام حیدر رسولی" عبدالعزیز لوی درستیز" عبدالعلی وردگ، ولی الله سمیعی" وحید عبدالله " جنرال عبدالقدیر خلیق" صلاح الدین غازی، غلام نقشبند "دشتی" معین وزارت داخله و

خالد سکرترش چه در سطح ملی و چه در سطح بین المللی عریان افشاء نمود، و سپس گرفتاری ها و پیگردهای جهنمی و پایان ناپذیری آغاز گردید. دولت برای سازمان بخشیدن هر چه بهتر سیاست ترور و اختناق خویش سازمان پولیسی موسوم به "اگسا" (۱) را که دارای تشکیلات خاصی بود، بر بنیاد ریاست ضبط احوالات گذشته ایجاد کرد و یکی از چهره های قسی القلب و خون آشام بنام اسدالله سروری را در رأس آن مقرر نمود.

جورج آرنی می نویسد (۲) «سازمان پولیس سیاسی - موسوم به اگسا سازمان مخصوص بود اتباع خارجی به زودی دریافتند که دوستان افغانی شان از حرف زدن با آنها در هراس اند. بعداز کودتا به زودی محکمه انقلابی تأسیس گردید که توسط آن افراد به جرم فعالیت علیه دولت محاکمه می شدند. اکثر زندانیان سیاسی بدون کدام مجوزه قانونی دستگیر می شدند و هر گونه تماس شان با بیرون قطع می گردید و با سادگی از بین میرفتند. البته باید گفت که تنها هواداران پرچم در معرض خطر قرار نداشتند. در میان گرفتار شدگان ٧٤ زن و طفل خاندان سلطنتی نیز شامل بودند، باگذشت زمان، گروه های مختلف مردم چون رهبران مذهبی، کارمندان ملکی، داکتران، پروفیسوران و دیگر روشنفکران، که از منافع خود سخن می گفتند نیز روانه زندان می شدند. مراکز تحقیق در تمام نقاط کابل تأسیس گردیده و حتی نظامیان حزب که هنوز در مکتب درس میخواندند اجازه داشتند که در آزار و اذیت زندانیان سهم بگیرند. به گزارش سازمان عفوبین المللی، شوکهای برقی، شلاق زدن، ناخن کشیدن و غیره شکنجه های رژیم را تشکیل میداد.»

جورج آرنی می نویسد که حداقل چهار صد نفر پرچمی صرف در روز های بعد از کشف توطئه به اصطلاح روز های عید وارد زندان و ۲۵۰ نفر پرچمی و ستمی اعدام گردیدند. ولی احصائیه های دیگر این تعداد را بسیار زیاد میداند. بنابر گزارش سازمان عفو بین المللی در سال ۱۹۷۸ تعداد زندانیان سیاسی چهار هزار نفر تخمین شده بود که هر شب در حدود پنجاه و یا صد نفر آنها اعدام می گردیدند.

دگرمن هدایت الله رئیس اوپراسیون وزارت دفاع " جگرن عارف، جگرن خلیل رئیس ارکان قطعه پراشوت" جگرن شیرخان افسر قطعه پراشوت " سید زمان الدین جگرن قطعه پراشوت جگرن عبدالباقی تورن محمد کریم جگرن عنایت یاور، محمد موسی قوماندان هوائی و مدافعه هوائی که ارکان حرب امریکا بود، جنرال محمد یونس قوماندان فرقه ۱۱ مشرقی در اثر مقاومت

۱- اگسا افغانستان دکتر ساتلو اداره.

۲- افغانستان کلرگاه کشور گشایان - ص ۵۸.

و نورزی قوماندان غند ۵۵ فرقه ۷، سید عبدالغنی خان جنرال، محمد صفرخان نورستانی جنرال، جنرال احمد شاه گردیزی، دگرجنرال محمد عیسی نورستانی و تعداد زیاد دیگری از افسران مسلح بدون محاکمه اعدام گردیدند.

محمد طاهر بدخشی یکی از مؤسسین حزب دیموکراتیک خلق افغانستان درین لست سیاه شامل بود و بدون محاکمه اعدام گردید.

خانواده، حضرت مجددی روحانی بزرگ کشور در همان اولین روزها هنگامیکه سید داؤد ترون قوماندان عمومی ژاندام و پولیس بود بزرگترین تلفات را متحمل گردید. می گویند. شبی نامبرده در قلعه جواد حمله کرده و تمام مردان و زنان و اطفال خانواده، حضرت شوربازار کابل را دستگیر و تمام دارائی شان را ضبط نمود. مردان خانواده را به قتل رسانیده و زنان و اطفال را به محبس پلچرخی انتقال میدهد. امر دستگیری اعضای باقیمانده، خاندان مجددی در تمام ولایات کشور صادر می گردد و مورد سرکوب و قصابی قرار می گیرند.

خانواده های و کیل نورستانی " محمد اسماعیل خان غرزی " جنرال محمد صفر خان غرزی و بعضی از سرشناسان و متنفذین نورستان نیز سرنوشت مشابهی با خانواده، حضرت مجددی پیدا می کنند و یکی بعد دیگری سر به نیست می گردند.

مشهور ترین آدم کشان و قصابان آن دوره را که مردم تاهمین اکنون با خوف و وحشت از آنها یاد می کنند، اشخاص ذیل تشکیل میداد : عبدالله امین برادر حفیظ الله امین" اسدالله امین برادر زاده و داماد امین " اسدالله سروری، عزیز خواهر زاده، اسدالله سروری" سیدمنصورهاشمی " سید عبدالله قوماندان محبس پلچرخی " غلام جیلانی رئیس لوژستیك وزارت دفاع " کبیر کاروانی " تورن اورنگ " سید داؤد ترون، روزی ، اقبال و جانداد و البته شخص امین، مردم می گفتند که عبدالله امین حتی در محضر عام آدم می کشت و مردم را زنده، زنده زیر خاك می نمود. محمد علی دریور بلدوزر مؤسسات صنعتی پلخمری برایم چنین قصه می کرد :

«از استقامت پلخمری بطرف بغلان، جائیکه پل هاشم خان قرار دارد گذشته بطرف راست دشتی بنام بایسقال که قبلاً برای تربیه گوسفندان قره قل اختصاص داده شده بود و چند اتاق بدین مقصد در آنجا اعمار گردیده بود ، به امرعبدالله امین گودال بزرگی بوسیله بلدوزر توسط اینجانب حفر گردید که در آنجا انسانها را زنده به گور می ساختند و من مجبور بودم که روی آنها را با خاك بپوشانم آن انسانها مانند مور در زیر خاك روز های طولانی شور میخوردند. ولی من از ترس نمی توانستم هیچ اقدامی نمایم. دیدن این منظره، فجیع بالای من تأثیرات منفی فوق العاده بی بجا گذاشت تا جائیکه سالها بحیث بلدوزر کار دیوانه معروف بودم و مریضی های سختی را گذشتاندم»

قصه ها و حکایت های خونناکی از شکنجه دادن پرچمی ها و مخالفین توسط اسدالله سروری که هر روز شکنجه های تازه تری اختراع می کرد و به زیر دستانش میآموخت بر سرزبان ها بود. می گفتند سید منصورهاشمی آدم کش تهاری بود و سید عبدالله قوماندان زندان پلچرخی هم با الهام از گفتار رهبران خویش محبوسین و محکومین را زجر و شکنجهء فراوان میداد، کبیر کاروانی در قندهار و هرات با بیرحمی و قساوت بیمانندی با مردم رفتار میکرد و شخصاً قربانیان خویش را به رگبار می بست. اورنگ جنرال یونس و عبدالخالق رفیقی والی ننگرهار را ساده و آسان و به امر خود به قتل رسانید ...

-۵-

سیاست اقتصادی رژیم را اقتصاد رهبری شده توسط دولت تشکیل میداد که به کمك و همکاری گسترده اتحاد شوروی بنا یافته بود. در مدت یکماه بعد از کودتا، افغانستان یك سلسله قرارداد ها را با اتحاد شوروی امضاء کرد و تعهد نمود تا در تطبیق پلان پنج ساله بیش از یك بیلون دالر به افغانستان کمك نماید. سایر کشورهای سوسیالستی مانند چکوسلواکیا، آلمان دیموکراتیك نیز درین کمك ها سهیم بودند. اما هیچگاه پلان پنج ساله اقتصادی رژیم به سرنرسید و آن کمك ها سرازیر نشد، زیرا که در وطن جنگ بود، کشت و کشتار بود و عمر دولت کوتاه.

اما، بعد از اولین هفته ها : فرمان های شورای انقلابی که یکی بعد از دیگری صادر می شد، نمایانگر تصمیم جدی حزب د.خ.ا. در مورد تغییرات بنیادی و اساسی مناسبات اقتصادی و اجتماعی جامعهء سنتی افغانی بود. نشر این فرمانها بر روابط سنتی، اقتصادی و اجتماعی مردم ضربهء شدیدی وارد کرد.

جورج آرنی می نویسد (۱) : «در افغانستان ثبت دقیق زمین وجود ندارد. گر وی و قرضه ندرتاً به اساس سند تحریری صورت می گیرد. نخستین سرشماری که توسط دولت خلقی صورت گرفت، یك کمی بیشتر از تخمین های قبلی بود، تعداد کوچیها به اساس تخمین ها بین یك تا سه ملیون نشان داده شد. همچنان معاملات قرضه، گروی زمین و نداشتن زمین یك امر عادی بود، زمینی که در اطراف یك محل قرار داشت به افراد انگشت شماری متعلق بود که خودشان در آنجا حضور نداشتند، به همین گونه زمین های بیابانی از یکجا تا جای دیگر فرق می کرد. در مناطق قبایلی زمین بین افراد مشترك بود، مطابق رسوم آنها کشت می شد و اتخاذ تصمیم در مورد دهکده از طرف ملك صورت می گرفت. مارکسیست ها، با پیشگیری اصلاحات ناسنجیده،

۱- افغانستان گلرگاه کشورگشایان - ص ۸۸.

طبقه‌ء استثمار گر زمیندار افغانستان را علیه خود بر انگیختند. در ماه جولای معاملات قرض و گروی در روستا ها منسوخ قرار داده شد. قطعات کوچك زمین، که برای پنج سال و یا بیشتر از آن به گرو گذاشته شده بود، به صاحبان اصلی آن مسترد گردید، در ماه نوامبر نصاب زمین به ۱۵ جریب محدود گردید. رژیم معتقد بود که باساس معیار فوق ۵۰ فیصد زمین قابل زرع برای توزیع مجدد وجود خواهد داشت. در عین زمان سیستم آبیاری نیز ملی گردید. فرمان دیگری که در همان سال صادر گردید در مورد ازدواج بود. برای "طویانه" سنتی که والدین داماد برای حفظ مقام و حیثیت زن آنرا می پرداختند حدودی تعیین گردید. در فرمان سال ازدواج برای دختر ۱۶ سال و برای پسر ۱۸ سال تعیین گردید. همچنان تأکید بعمل آمد که هیچکس حق ندارد تا فرزند خود را به ازدواج اجباری وادار سازد.»

بدون تردید، تمام این فرمان ها، انقلابی و مترقی بودند، زمین باید به کسی میرسید که در آن زحمت می کشید. دادن سود به ارباب به ضرر دهقان بود و او را در بند دایمی ارباب قرار میداد، لغو نمودن طویانه که در آن موقع نقداً پرداخته می شد وشیربهای دختر تلقی می گردید، برای هزاران هزار خانواده‌ء دهقان کمر شکن بود و بر وابستگی دهقان به زمین و ارباب تا اخیر عمر مهر تائید می زد، تعیین سن قانونی ازدواج نیز از ازدواج های غیر قانونی جلوگیری می کرد و عمل بدی نبود.

اما تطبیق جبری این فرمان ها و تحمیل آن به وسیله‌ء فشار و زور برچه، مخالفت وسیع مردم را برانگیخت، کمیسیون های اصلاحات ارضی که در رأس آن معمولاً ولسوال ها، علاقه دارها، منشی های حزبی این واحدهای اداری می بودند، معمولاً از جوانان پرشور، احساساتی و کم تجربه که معلمین بخش اعظم آنها را تشکیل میدادند، بوجود میآمد. آنها با سربازان حکومتی و علاقداری در محل مورد نظر میرفتند. تمام اهالی دهکده را جمع می کردند. زمین دار بزرگ و دهقانان وی را نیز می طلبیدند، زمین گز و پل می شد بهترین و حاصل خیز ترین تکه های زمینرا جدا می کردند و به مالك زمین می گفتند، این زمین ها دیگر مال شما نیست، بلکه به فلان دهقان شما تعلق دارد. سند مالکیت زمین را امضاء می کردند و به دهقانان می سپردند. بعد از آن منشی یا ولسوال نطق غرا و آتشین انجام میداد. از فیودالیزم، سیستم ارباب رعیتی، از استثمار فرد از فرد، از مظلومیت دهقانان در طی قرون و سده ها، از امپریالیزم، استعمار، استبداد، از ریشه کن ساختن خانواده‌ء نادری، از کشف دسایس علیه دولت خلقی توسط کارمل و پرچمی ها، از جنگ و سرکوب اخوان الشیاطین، ساعتها و ساعتها صحبت می کردند. مردم را مجبور میساختند که کف بزنند و هو را بگویند. بعد از آن دهل ها نواخته می شد، کاکل ها و کفل ها می جنبید، صدای شادمانی و هلهله اوج می گرفت و شب در اخبار رادیو خبر میتنگ

عظیم با اشتراك هزاران نفر دهقان و زحمتکش کشور و توزیع زمین به آنها گوش مردم را کر میساخت. اگر ملا امام ده توزیع این چنین زمین را که بدون اشتراك قاضی، محکمه و شریعت اسلامی انجام داده می شد، غیر قانونی و خلاف شریعت میخواند و یا اگر زمیندار اعتراض می کرد و یا اگر دهقان از گرفتن سند زمین اباء میورزید سرو کارش با همان منشی دو آتشهء انقلابی بود که حتی فی المجلس به حکم انقلاب! وی را به دیار عدم می فرستاد. دهقانان زیادی بودند که بعداز مراسم جشن و پایکوبی سند مالکیت زمین را دوباره به مالك آن بطور مخفیانه رد می کردند و حاضر نمی شدند که خلاف شریعت اسلامی ملك و زمین ارباب خویشرا بدست آورند . از طرف دیگر دهقانان نمی توانستند بدون داشتن قلبه گاو، تخمانه، کود، آب وپول زمین را کشت کنند. وابستگی آنها به مالك زمین یك امر قبول شده برای آنها تلقی می گردید.

مبارزه با بیسوادی یکی از پروگرام های مترقی دولت بود که رژیم برای آن بودجه یی در حدود ۲،۲۰۰ ملیون افغانی در سال ۱۹۷۹ تخصیص داده بود زیرا، رژیم آنرا راه میان بری بسوی انقلاب اجتماعی می دانست. اما متأسفانه علاقه دار، ولسوال، منشی حزبی، کاتب ها ، معلم ها، حتی پولیس های حزبی درین کمپاین بزرگ بسیج شدند.، آنها تجربه و خرد کافی برای بسیج داوطلبانه مردم درین امر نداشتند. با شتاب و عجله کورس های سواد آموزی را در سطح قریه ها بوجود آوردند. تباشیر و تخته سیاه حاضر کردند وزن مردم را به اجبار وادار به فراگیری سواد نمودند. خشم مردم وقتی بالا گرفت، که زنها و دختران جو ان آنان با تهدید و فشار مجبور به حاضر شدن درین کورسها گردیدند. هر قدر مـردم به این مامورین و علمبرداران علم و معرفت (!) حالی می کردند که زنان ما، مطابق به عنعنات و رسوم قرون با نا محرم در یك اتاق نمی نشینند به گوش آنها فروغیرفت. بناً آنها متوسل به زور و فشار می گردیدند و اینان متوسل به عدم اطاعت و مقاومت، و کار به جائی میرسید که یا آن معلمین و مبلغین سواد و سویه را سر می بریدند و یا با اهل وعیال خویش فرار را بر قرار ترجیح میدادند.

این جوانان تازه بدوران رسیده ، و این انقلابی های سرخ و بروتی ، در مراسم فاتحه گیری، عروسی ، سنتی ، نامزدی ، شیرینی خوری، شب شش و غیره مردم سرزده و نا خوانده داخل می شدند، بنام عمل خرافی دیگ های پخته شدهء غذای مردم را چپه می کردند. ساز و سرود یا فاتحه و سوگواری اهالی را برهم میزدند و آنرا خلاف قانون وانمود می کردند. آنها با موجب و یا بدون موجب بنام کار دسته جمعی ، میتنگ ، مارش و غیره مردم را جمع می کردند و از کار می کشیدند. از بام تا شام برای آنها در باره انقلاب، در بارهء شخصیت آموزگار انقلاب، دربارهء نابغهء جهان و ستارهء شرق که آثاری مانند" دبنگ مسافری" آفریده بود و یا در بارهء شخصیت قوماندان شجاع و دلیر انقلاب، در بارهء سوسیالیزم و کمونیزم ، اتحادشوروی و همسایه بزرگ

شمالی و دیکتاتوری پرولتاریا، ساعتها و ساعتها حرف میزدند، در حالیکه نه خود ایشان و نه مردم چیزی از آن درک نمی نمودند. کسی نمی دانست که حرف بر سر چه است ؟ ولی همه مجبور بودند بشنوند . کف بزنند، هورا بگویند زیرا که سر هیچکس بوی قورمه نمیداد تغییرات در تمام سطوح و عرصه ها یکی بعد دیگر رخ میداد ، شتاب و عجله، بیموردی بکار میرفت. شاید این شتاب بخاطر آن بود که خلقی ها به ماسکو نشان دهند که نسبت به پرچمی ها بیشتر انقلابی اند و مرد عمل، و ماسکو باید می دانست که حزب خلق لایق ترین و بی نظیر ترین حزب حاکم در افغانستان است.

پس گرفتند و رنگ بیرق ملی را سرخ ساختند وعوض نشان محراب و منبر، نشان عجیبی را که در آن چرخ و چکش به وضاحت دیده می شد در بیرق افزودند. در روز بالاشدن بیرق حتی کبوتران را رنگ سرخ کرده و به هوا رها ساختند، فرزندان خلق و تاریخ بر علاوه، رنگ بیرق، میز ها را، چوکی ها را، دیوارها را، دروازه ها و کلکین ها را، تنه های درختان را، شعار ها و پلاکات ها را ، تریبون ها را به رنگ سرخ در آوردند رنگ سرخ مظهر انقلابی بودن بود و بزودی نایاب گردید. تکه و اطلس و بخمل سرخ حکم کیمیا را پیدا کرد. بالاخره چنان سرخی از درو دیوار میبارید که انسان را به سر گیجه دچار میساخت، پس عوام الناس که به سرگیجه دچار شده بودند بر هر چه سرخی بود لعنت می فرستادند و بر هر چه سبز می بود رحمت !! رفقا به این اکتفا نکردند، در ماه اکتوبر ۱۹۷۸ تصمیم گرفتند که آیه بسم الله الرحمن الرحیم را از آغاز اعلامیه ها ، ابلاغیه ها، اظهار نامه ها ، خطابه ها، سخنرانی ها، پیشنهاد ها و سر آغاز هر حرف وعملی حذف کنند و به مخالفین اسلام گرای دولت،" اخوان الشیاطین " خطاب نمایند . نشستند و فکر کردند که دیگر چه کنیم ؟ پس امر کردند که در هر دوکان ، مغازه سماوارچی، مؤسسات دولتی ، مدارس ، مکاتب ، پوهنتون ها ، قشله ها قاغوش های نظامی در سینماها ، تیاتر ها شفاخانه حتی در سرویس ها عکس ها و فوتو های "پیشوا" نصب گردد.

آنتونی هایمن می نویسد (۱) : «نه تنها در تمام ادارات دولتی عکس این "پدر نیک منظر" که لباس آبی رنگ سه تکه آبی برتن داشت دیده می شد. بلکه صفحات اول رسانه های گروهی نیز پر از عکس های تره کی بود. صفحه ای اول روزنامه ها به عکس "پیشوای محبوب و پدر ملت یا معلم بزرگ" اختصاص داده شده بود. رادیو و روزنامه غالباً تره کی را معلم بزرگ معرفی می کردند که از قدیم مشروب خوار قهاری بود و اکنون تحت فشار نیز قرار داشت، کم کم این تبلیغات خود ساخته را باور کرد و آنها را کاملاً "به خود گرفت". وقتی وزرای برجسته، دیگر در

۱- افغانستان در زیر سلطه ی شوروی ص ۱۶۳ - ۱۶۵.

تلویزیون ظاهر می شدند، درست پشت سر آنها بازهم تصویر تره کی نمایان می گردید. اعتقاد شدید پیروان تره کی بحدی بود که در روزهای تظاهرات او را به پایهء الوهیت میرساندند. هفته یی سه یا چهار بار در ماه مارش ۱۹۷۹ تظاهرات بر پا می کردند... عکسهای خیلی بزرگی از تره کی پیشاپیش به وسیله یی عده ای از راه پیمایان حمل می شد. این تظاهرات و راه پیماییها با تصویر عظیم معلم بزرگ مانند تصویر مسیح ومریم که در اروپا حمل می شد تشابه داشت. این تظاهرات فقط ارزش ظاهری داشت و منظور از آنها این بود که به مردم و خارجیها بگویند که ملت افغان پیشوای محبوب خلقی خود را می پرستند. تصویر این تظاهرات در رسانه های گروهی کشور های سوسیالیست نشان داده می شد. اما این تظاهرات با انتقاد و عکس العمل مردم کابل روبرو بود، زیرا آنها بخوبی میدانستند که زمینهء این تظاهرات به اصطلاح ملی چیست؟ قبل از انقلاب ثور تظاهرات جنبهء حقیقی داشت و می شد از روی آنها عقاید مردم کابل را دانست. تظاهرات غالباً به وسیله دانشجویان برای امور سیاسی برپا می شد و بیشتر آنها جنبهء مخالفت با دولت را داشت. اما پس از آوریل ۱۹۷۸ حزب خلق انجام تظاهرات را فقط حق مسلم خود دانست و فقط حزب می توانست برای کشور خلقی تظاهرات راه بیندازد.

سازمان های جوانان خلقی قسمت اعظم راه پیمایان را تشکیل میدادند، اما روش های دیگری برای وادار کردن هزاران نفر به راه پیمایی به کار برده می شد. به غیر از وزارت دارایی ماموریِن تمام وزارت خانه ها، بیمارستانها و دبیرستانها مجبور بودند یك یا دو و بعضی اوقات سه بعد از ظهر در هر هفته را برای شرکت در تظاهرات تعطیل کنند. کادرهای حزبی با دقت افراد اداره ها و بیمارستانها را کنترول می کردند تا مبادا کسی از شرکت در راه پیمایی غیبت کند. در نتیجه این کار برنامه های مدارس به هم خورد... کودکان دبستانی غالباً در اثر فشار و زیادی راه پیمایی و گرمی تابستان از پا در می آمدند.»

اشتباهات، نارسایی ها، نواقص یکی دو تا نبود. فراموش شده بود که افغانستان یك کشور اسلامی است ومردم آن به خداوند "ج" ایمان دارند. رژیم به صورت رشد یا بنده یی از محبوبیت خود در بین مردم کاسته بود زیرا که حتی زندگی شخصی مردم در معرض مداخلهء رژیم واقع شده بود.

بعد از آنکه مخالفین سیاسی و حزبی تره کی، امین یعنی پرچمی ها کاملاً از صحنه رانده شدند، نوبت به سایر اقشار اجتماع رسید. دامنهء گیر و گرفت و بزن و ببند توسعه یافت و اشخاص مختلف از ماموریِن دولت تا محصلان و شاگردان معارف، افسران، سربازان، جنرالان، تجار، دوکانداران، اهل کسبه، متقاعدین، خوانین، متنفذین، زمین داران، کارگران، دوکتوران، انجنیران، آوازخوانان همه و همه با موجب یا بدون موجب به دوایر پولیس کشانیده شده و بعد از

آزار و شکنجه های جسمی و روحی به زندان ها و یا کشتارگاه ها فرستاده‌ء می شدند. یا بنام اخوان الشیاطین، شعله یی، ستمی، افغان ملتی، سامایی و هزارویك نام دیگر از طیاره ها به زمین پرتاب می گردیدند. زیرا که امین فرموده بود!! «کسانیکه علیه ما در تاریکی دسیسه کنند در تاریکی سرکوب می گردند.» آنها شب هنگام در شهر کابل و سایر شهر های کشور به خانه های مردم بنام تلاشی داخل می شدند، افراد خانواده را که هراسان و وحشت زده و لرزان از خواب برخواسته بودند با پرسش های بی مفهوم و سوالهای بیمورد و تحقیر آمیز مورد استنطاق و بازخواست قرار میدادند. اگر کسی برخلاف میل آنها حرفی میزد و یا لب می جنبانید با مشت و لگد و قنداق تفنگ مورد لت و کوب قرار می گرفت. پرسیده می شد، با فلان کس چه مناسبتی دارید؟ دیروز دو ساعت... کجا رفته بودید؟ پسر خانواده کجا است؟ این کتابها را چرا نگاه داشته اید. عکس ظاهرشاه، داؤد، کارمل را برای چه در منزل نگهداری می کنید. رادیوی بی بی سی را چرا می شنوید؟ و پرسش های سخیفانه یی از این قبیل. بعد از آن مال و منال فامیل مذکور را برای یافتن سند و یا مدرکی زیر و رو می کردند. همه چیز را بهم میریختند، با نیش برچه سوراخ می نمودند. بعضاً اشیای سبك و قیمتی را غارت می نمودند و منزل را ترك می دادند. این عمل در سرویس، در سینما، دز اداره در همه جا مجاز بود زیرا که انقلاب ثور میبایستی پیروز می شد و مخالفین خود را مرعوب می نمود.

پس، فرار بزرگ آغاز گردید. هزاران هزار نفر خانه، کار، جای و هستی خویش را رها کرده و بجانب کشورهای همسایه با زن و فرزند خویش روی آوردند. این بینوایان و ستم دیدگان تاریخ با شکم گرسنه، تن برهنه در گرما و سرما، شب و روز منزل میزدند یا با دادن رشوه و مبالغ گزاف پول به قاچاقبران انسانها، خودها را به پاکستان و ایران میرسانیدند. روشنفکران کشور اعم از داکتر، انجنیر، مهندس، استاد، معلم، پروفیسور، نویسنده، شاعر، افسر، محصل، متعلم، پرستار، آواز خوان همه و همه از ترس ترور و اختناق رژیم و عدم احساس "مصئونیت قانونیت و عدالت" راهی کشورهای همسایه و کشورهای غربی گردیدند و اکثر آنها مادام العمر در آن کشور ها بحیث پناهنده‌ء سیاسی و مهاجر رحل اقامت افگندند و عده‌ء دیگر آنها در سازمان های نو ظهور و نوپای احزاب اسلامی جذب شدند. فرار مغزها آغاز یافته بود. دولت تجرید می گردید و شهرهاو روستاها بی سکنه می شدند. دولت حکم محکومیت خود را صادر کرده بود و این آغاز مقاومت بود.

با وصف تمام این نابسامانی ها هنوز در شهر کابل زندگی به پیش میرفت، تجارت و کسب و کار کساد نشده بود، رفت و آمد در شاهراه ها ادامه داشت و کسی اذیت نمی گردید. رابطه و پیوند روستا و شهر قطع نگردیده بود، مواد اولیه نایاب نبود، و فرت تیل، شکر و غله، صابون،

گوگرد از برکت کمک های سخاوتمندانهء اتحاد شوروی بچشم میخورد. مواد کوپونی به نرخ ارزان توزیع می گردید. اما زندگی قیمت بود، زیرا که معاش کارمندان پائین رتبهء دولت یعنی کاتب، سرکاتب و مامور از ۱۶۰۰ افغانی تا دو هزار افغانی بود، که نمیتوانست مخارج بخور و نمیر یك فامیل را تکافو نماید. کارگر و دهقان که برایشان گلوها پاره می شد، همچنان در فقر و فلاکت زندگی می کردند. فقط تاجران هوشیار، سودخوران، محتکرین و قاچاقبران که دولت را مصروف کشت و کشتار های سیاسی و مشکلات داخلی میدیدند، از فرصت استفاده کرده و پول های کلانی به جیب میزدند. در نتیجه قشر تازهء بدوران رسیده یی بوجود آمد که از برکت دزدی و دستبرد به مال و منال مردم به دم و دستگاهی رسیدند و صاحب قصرها، مغازه ها، هتل ها و اتوموبیل های مجلل و قیمتی گردیدند، و جای خانوادهء محمدزایی ها و اشرافیت را در کابل و سایر شهرهای بزرگ پر نمودند. منتهی با کلتور و فرهنگ دیگر.

بعضی از رجال برجسته رژیم با داشتن معشوقه ها و مترس های قشنگ کوس بدنامی را به نام رژیم خویش می کوبیدند فارغبال و بدون اندیشه به عیاشی و فحاشی میپرداختند و در غم آن نبودند که مردم همه چیز را می بینند و همه چیز را می شنوند مردم داستان هایی از شب نشینی ها و عیاشی های بعضی از والی ها و وزرا را نقل می کردند و قصه ها می گفتند. آنهائیکه در تلویزیون کابل به نغمهء اتن ملی با حرکات سبك موزون و دلپذیر شامل با سایر دختران مکتب میرقصیدند شادی بخش محافل بزرگان آن عصر بوده اند. گرچه اینها همه شایعه بود ولی حقایقی نیز در پشت آن وجود داشت. زیرا که همهء این اتهامات که از چپ و راست و از هر زبانی وارد می گردید ودر هرمحفلی نقل می شد، بدون پاسخ باقی می ماند. گوئی دولت در گوش های خود "پنبه" گذاشته بود.

در تلویزیون و سینما ها فلم های پاکستانی به نمایش گذاشته می شد، در تیاتر و ننداری ها، کلوپ های سرباز خانه ها و اماکن مشابه آن دختران هنر پیشه که لباس های سرخ و سبز وزری دوزی شدهء پنجابی به تن می کردند، با آرایش غلیظ سرخاب و سفید آب و چهره های مسخ شده، چسپیده در زرك های طلایی و نقره یی، با زنگ و جامن، ظاهر می شدند، میرقصیدند و میخواندند، و باران پول از چپ و راست بر آنها میبارید و معلوم نبود که اینهمه اسکناس های درشت بی زبان از کجا شده اند، در شهر کابل، پوشیدن لباس های پنجابی و چادرهای حریر و ابریشمی سرخ، سبز و زرد علامت تعلقیت صاحبش به قشر نوبه پا خواستهء حاکم تلقی می گردید. در تلویزیون امین به صورت دوام دارو ملال انگیز و مزمن ظاهر می شد. صفحهء تلویزیون بازتاب دهندهء مارشها و میتنگ های خسته کننده و پایان ناپذیر می گردید که مایهء رنج و عذاب بیکران بینندگانش بود.

رادیو از ۷ صبح الی ۱۲ بجه، شب نشرات داشت ولی آدم بیکار پیدا نمی شد که به آن گوش بسپارد. مردم همه به اخبار و نشرات بی بی سی و جهان دیگر گوش می سپردند و با کوچکترین خبری که بر ضد دولت انتشار می داد، علاقمندی وافری ابراز می داشتند.

محمدزایی گری های رژیم را پایانی نبود و سالگرد تولد نورمحمد تره کی آنرا مسجل ساخت. می گویند که ابتکار از امین بود. بخاطر مفتضح ساختن رهبرش. جشنی بود که نظیر آن را هرگز کسی به یاد نداشت. مردها با لباس های سورمه یی و خانمها و دختران مکاتب با لباس های سرخ و سبز پنجابی، بازار ویسکی و ودکا داغ و بزن و بشکن گرم. ساقها، سرین ها و کاکل ها می جنبیدند و صدای موزیك موزون و دلپذیر بود. کیك بزرگ که چشم ها راخیره و دهانرا پر آب می نمود، در صدر مجلس و تره کی در پهلوی آن مانند خاقان چین برجسته و پر فروغ، بازار تملق و ستایش پر رونق.

این تنها نبود : منزل تره کی را به موزیم انقلاب تبدیل کردند. تاریخ قدیم ملغی گردید و تاریخ جدید و انقلابی (!) بر رشته، تحریر در آمد، حقایقی (!) در باره، انقلاب ثور نوشته شد و فلم های هنری که امین را بحیث "بچه فلم" در حالیکه قوماندہ، قیام مسلحانه را میداد، با دستهای ولچك شده بعد از پیروزی کبیر نشان میدادند. "دختر فلم" معلوم نبود ولی آقای "هورا" صمیمانه هورا می کشید و اشك های شادی خویش را پاك می کرد، عده یی کف میزدند شعار میدادند. شور و شعف نشان میدادند. شعر میسرودند. هر کس به اندازه، استعداد و مهارتش ازین بازار مکاره سود می جست. هدف معلوم بود : کرسی عالیتر و بقای بیشتر...



مقاومت در برابر اعمال و کردار رژیم در آغاز بسیار اندك و کم فروغ بود و تقریباً خصوصیات محلی داشت. مثلاً در یك قریه خصومت ونفرت، در روستای دیگر بی تفاوتی و بی اعتنایی و در محل دیگر حتی خوش بینی و همکاری به تناسب رنج، درد و یا الطافی که بر مردم عاید می شد، ظهور می نمود. این نفرت، خصومت، بدبینی و یا خوش بینی مربوط بود به مجریان تطبیق فرامین اگر در دهی خوش بینی و همکاری نسبت به دولت ظهور می کرد (متأسفانه چنین دهاتی بسیار کم بود) نمایانگر آن بود که هیأت اداری آن واحد اداری، مردم واقع بین، دلسوز و با فرهنگ اند و نمی خواهند مردم اذیت گردند، و برعکس خصومت و نفرت در آن جایی وجود داشت که آمران و قوماندانان و صاحبان صلاحیت و اختیار، مردم را مانند مال و متاع خویش فکر می کردند و به ایشان استحقاق زندگی کردن را نمیدادند.

این مقاومت که در ده و شهر همزمان شکل می گرفت، بتدریج سراسری می گردید و خصلت

ملی پیدا نمود و صبغت الله مجددی در اواخر سال ۱۳۵۷ به آن اسم "جهاد" گذاشت. جهاد به مقابل حکومت کفر و الحاد. جهاد به مقابل کمونیستهای خدا ناشناس.

کشته شدن آدولف دابس سفیر کبیر ایالات متحده امریکا در صبح روز ١٤ فبروری ۱۹۷۹ توسط پولیس بی کفایت رژیم که توسط حزب ستم ملی ربوده شده و بخاطر رهایی رهبر آن جریان "عبدالله باحث" در هتل کابل زندانی شده بود، باعث آن گردید که روابط امریکا با دولت ج.د.افغانستان تیره گردد. از طرف دیگر در آن موقع در پاکستان جنرال ضیاء الحق به اثر یك کودتای نظامی به قدرت رسیده بود و در ایران رژیم شاهی سرنگون و رژیم جمهوری اسلامی توسط آیت الله خمینی ایجاد گردیده بود. رژیمی که بنیادگرایی اسلامی را پیشه و عمل خود ساخته بود، نه شرق را می شناخت و نه غرب را و مخصوصاً با کمونیستها و رژیم های مترقی و مردمی پدرکشی داشت ولی هنوز آنها بیشتر بخود و پرابلم های داخلی شان مبنی بر تحکیم نمودن پایه های قدرت مشغول بودند. اما گروه های اسلامی بنیادگرا در داخل این کشور ها و کشورهای عربی مانند جماعت اسلامی، جمعیت العلمای پاکستان، جنبش اخوان المسلمین در مصر و غیره کشورهای عربی و همسایه، اوضاع داخل افغانستان را با دلچسپی و علاقمندی خاصی تعقیب نموده و همدردی نشان میدادند. با اعلان "جهاد" دیگر مقاومت نه تنها در سطح ملی، بلکه در سطح بین المللی بر ضد رژیم جوان و تازه بپا خواسته یی افغانستان آغاز گردید و در نتیجه بجز از اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی و هندوستان به تمام کشورهای جهان بر علیه دولت ج.د.ا. به پا خواستند و در حشر بزرگ بخاطر سقوط رژیم سهم گرفتند :

۱۲۰ کشور جهان همراه با دوزخی ترین سازمان های جاسوسی مانند سی.آی.ای، انتلیجنت سرویس، موساد، آی.اس.آی، ساواك و غیره که بزرگترین امکانات مادی و مالی را دارا بودند.

جنبش اسلامی اخوان المسلمین جلو دار و علم بردار این مقاومت گردید. این جنبش که در مصر و ترکیه بوجود آمده و حافظ منافع و نظریات فیودالیزم بود علیه ترقی و تنور قد علم کرده بود، و در پاکستان به دو تنظیم جهادی، حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار و جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی به صورت خاص و روز افزونی توجه و کمك نموده و آنها را به با نفوذ ترین و مقتدر ترین احزاب و تنظیم های اسلامی افغانی در پاکستان مبدل نمودند. سایر تنظیم ها توسط مولوی محمد نبی محمدی به نام حرکت انقلاب اسلامی، مولوی محمد یونس خالص بنام حزب اسلامی خالص که در نتیجهء انشعاب با حکمتیار بود، یکی پی دیگری بوجود آمد. در ثور ۱۳۵۸ پیر سید احمد گیلانی تنظیم محاذ ملی را ایجاد کرد و حضرت صبغت الله مجددی جبههء نجات ملی را اساس گذاشت. عبدالرسول سیاف نیز پس از رهایی از زندان آرام ننشست و از کسی پس نماند، و حزبی به نام اتحاد اسلامی تأسیس کرد. این

هفت نفر در حقیقت از یك سرچشمه الهام می گرفتند. افکاری که اخوان المسلمین جهانی آنرا از مدتها قبل عنوان کرده بود. این هفت تنظیم درمیان مردم به هفت گانه شهرت یافتند. اهل تشییع تیز که تا آن موقع بیشترین آزار ها و شکجنه ها را تحمل کرده بودند و قربانیان زیادی داده بودند، در خارج و داخل کشور سازمان ها و تنظیم های خویش را بوجود آوردند که مراکز آن در ایران قرار داشت. احزاب اسلامی شیعه به نه تنظیم بالغ می گردید که در میان مردم به نه گانه ها شهرت یافتند. نه گانه ها عبارت بودند، از سازمان نصر افغانستان، پاسداران جهاد اسلامی افغانستان، نهضت اسلامی افغانستان، جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان، حزب دعوت اتحاد اسلامی افغانستان، حزب الله افغانستان، حرکت اسلامی افغانستان، سازمان نیروی اسلامی افغانستان و سازمان مجاهدین مستضعفین که شورای ائتلاف اسلامی اهل تشییع را در ایران بوجود آورده بودند.

اما عجالتاً باید گفت که در اولین مقاومت ها، تنش ها و قیام ها، رول و نقش این تنظیم ها محسوس نبود، زیرا که آنها دارای نیروی کافی در مسایل پیشبرد جنگ نبودند و هنوز امورات سازماندهی آنها بسیار ضعیف بود. در قیام ها و رزم های نخستین عوام الناس نقش عمده را بازی می کردند. آنها که با ابتدایی ترین وسایل حربی مانند تفنگ های شکاری، موش کش، دهن پر، کارد، شمشیر، نیزه، بیل و شاخی مجهز می شدند و با خصومت و نفرت از مجریان تطبیق قوانین و فرامین دولت انتقام می گرفتند. آنها را سر می بریدند و خود با سلاح و تجهیزات جنگی آنها مجهز گردیده، دسته جات کوچك مسلح را بوجود میآوردند که بعدها به اثر خوش بینی و یا ارتباط قومی، قبیلوی و لسانی توسط یکی از تنظیم های خارج کشور جلب می گردیدند و استعمال می شدند. بناءً هنوز جنگهای منظم تنظیمی بر علیه دولت وجود نداشت و قیام های محلی و کوچك که صرفاً ماهیت آشوب و طغیان علیه دولت را داشت، توسط خود اهالی، بدون دستور تنظیم ها انجام مییافت ولی به شدت سرکوب می گردید.

اولین مخالفت ها و قیام ها توسط پرچمی ها بر ضد رژیم حاکم آن وقت صورت گرفت. این مخالفت ها در اولین روز کودتای ۷ ثور توسط ببرك کارمل در قرارگاه قوای هوایی کشور با مخالفت وی در به قتل رسانیدن محمد داؤد و اعضای خانواده و کشتار خانواده‌ء سلطنتی و رجال دولتی ابراز گردیده بود. همچنان مخالفت وی با شیوه های تند و شتاب زده‌ء طرز فاشیستی امین در تطبیق اصلاحات و ریفورم ها بود. او مخالفت خود و مکتب خود را در باره‌ء شیوه های مبارزه‌ء عجولانه در امر به پیروزی رسانیدن کودتا، صریحاً بیان کرده بود. او معتقد بود که باید در ساختار جدید دولت نه تنها حزب حاکم، بلکه تمام جریان های سیاسی، ملی و دیموکراتیك اشتراك داده شوند و جبهه‌ء متحد ملی برای اداره‌ء کشور بوجود آید.

آنتونی هایمن تضادها و مخالفت ها بین کارمل، تره کی امین را چنین خلاصه می کند [۱] : «... شاید علت قطعی شکاف در کابینه پس از کودتای ثور مربوط به مسألهٔ حیاتی خط مش آنها بود، اختلاف آنها در این بود که حالا با مؤفقیت انقلاب چگونه نقشه های خود را پیش ببرند. پرچمی ها از دیر باز طرفدار پیشرفت تدریجی بودند و معتقد بودند باید از راه سیاسی و با ظرافت امور را پیش ببرند تا پشتیبانی مردم بدست آید، اما از سوی دیگر رهبران خلق به خصوص امین، طرفدار اقدام شدید و قاطع در بارهٔ تمام مسایل کشوری بودند و هیچ گذشتی نمی کردند. امین مانند بسیاری از خلقی های دیگر لنین و ستالین را بمیزان زیاد می ستود. زیرا آنها دارای ارادهٔ آهنین و انعطاف ناپذیر بودند، آنها شك نداشتند که انقلاب ثور به نوبه یی خود مانند انقلاب کبیر (در روسیه) حرکتی عظیم و برگشت ناپذیر خواهد بود.»

کارمل خاطر نشان می کرد که بین آرزوهای خلقی ها و واقعیت های جامعه افغانی فاصله زیادی وجود دارد. برای ببرك کارمل و پیروانش دانش مارکسیزم که انقلاب اجتماعی را توصیه می کرد و از لحاظ تیوری با کودتا ها مخالف بود بیشتر مورد توجه بود تا احساسات. او میدانست که کودتا را هرگز نمیتوان به انقلاب تبدیل کرد. دیکتاتوری پرولتاریا توسط یك حزب و یك ارتش خواب و خیال بود و محال بود و جنون.

جورج آرنی می نویسد [۲] «... زمانیکه او به قدرت رسید، در عمل برخورد محتاطانه یی را در پیش گرفت، اما دیگر دیر شده بود، زیرا جناح خلق حزب قبلاً ضدیت مردم را علیه کمونیزم ایجاد کرده بود. رویکار آمدن ببرك به کمك تانکها و هلیکوپترهای توپ دار شوروی مانع آن گردید که دهقانان را قناعت دهد که بین دو جناح حزب فرق دارد. حتی امروز، که ده سال از حکمروایی پرچم می گذرد، هنوز هم حزب از بابت تند روی فعالین خلقی با مشکلات مواجه میباشد...»

بدین ترتیب میتوان نتیجه گرفت که تحلیل و تجزیهٔ جامعه سنتی افغانی در بین خلقی های آن وقت وجود نداشت، آنها بیشتر شورشی و عصیانگر بودند تا انقلابی. آنها میخواستند همه را با فشار و زور در طول چند سال آینده با سواد بسازند ولی حزب مذکور اطلاع زیادی در بارهٔ جامعهٔ سنتی، قومی و قبیله یی خویش نداشت و هیچگونه رابطه یی با دهقانان و کارگران کشور برقرار نکرده بوده آنتونی هایمن متذکر می شود [۳] : «عقیدهٔ عمومی در میان خلقیها این بود که امین نقش پرولتاریا را به حزب داده بود. اما بطور آشکار اثری از آن در حزب دیده

۲- افغانستان در زیر سلطهٔ شوروی ص ۱۲۰.	۲- افغانستان گذرگاه کشور گشایان ص ۶۰.

۳- افغانستان در زیر سلطهٔ شوروی ص ۱۳۹.

نمی شد. امین همیشه اعلام می کرد که کودتای ثور یك انقلاب واقعی زحمتکشان بود. ظاهراً این گفتار، حزب کوچك خلق را نماینده‌ء زحمتکشان افغانستان معرفی می کرد. شاید به علت ابراز همین نظریات بود که حزب خود را مجبور می دید تمام وسایل قدرت کشور را در دست خود داشته باشد و به دیگران اختیار ندهد و مردم را در امور اداره‌ء روستایی تشویق نکند.»

این اختلافات تیوریکی بین رهبران باعث گردید تا صدای اعتراض و نا رضائیتی ببرك کارمل و پیروان حزبی وی بلند گردد و اختلافات روز افزون در همان ماه های اول درز و شکاف عمیقی در وحدت حزبی ایجادکند. جبهه گیری و مقاومت پرچمی ها در برابر بی عدالتی ها، زورگویی ها، ترور و اختناق، کشتار بی رحمانه‌ء مردم، ببرك کارمل را واداشت تا در اردو و قوای مسلح افغانستان داخل اقدامات گردد و تحریك مسلحانه را سازماندهی نماید. اما طوریکه قبلاً گفتیم هیچگاه دستور وی برای ما، بنابر ملحوظاتی که روزی افشاء خواهد شد و نگارنده از آن بی خبر است، نرسید. اقدامات برای قیام مسلحانه افشاء گردید، و صدها تن پرچمی جان خود را از دست دادند و هزاران تن آنها بعد از تحمل بدترین و بی رحمانه ترین شکنجه ها، به زندان پل چرخی افتادند. این واقعه در حقیقت اولین قیام مسلحانه و اولین عکس العمل گروه های چپی را به مقابل رژیم ترور و اختناق تشکیل میداد.

ولی پرچم، تنها مبارزه نمی کرد. سازمان های چپی دیگر مانند ستم ملی و شعله‌ء جاوید نیز بر ضد رژیم جبار آن وقت علم مبارزه را بلند کرده و فعالیت های چریکی مخفی را در شهرها و روستاها براه انداخته بودند. ستم ملی خاصتاً در شمال کشور نفوذ بیشتری داشتند. شعله جاوید در مناطق کوهدامن و پروان و مناطق مرکزی افغانستان (هزاره جات) و هرات طرفداران زیادی برای خود دست و پا کرده بود. مائوئیست ها در بهار سال ۱۹۷۹ انشعاب کرده بودند و به نام های ساما (سازمان آزادی بخش مردم افغانستان) به رهبری مجید کلکانی و ساوا (سازمان وطنپرستان واقعی افغانستان) به رهبری دوکتور محمودی یاد می گردیدند. در حقیقت مؤسس ساما، مجید کلکانی بود که در زمان جمهوری محمد داؤد به یك چهره‌ء سرشناس و زیرك و کاردان در عملیات چریکی بر علیهٔ رژیم جمهوری داؤد مبارزه می کرد و روزگار پولیس داؤدخان را سیاه کرده بود. آنتونی هایمن در مورد بیوگرافی او می نویسد: «مجید کلکانی را تا اندازه یی با "روبین هود" مقایسه می کنند. وی رهبر دست چپی و با هوشی بود، سابقه و شخصیت وی با هم توأم شده وی را به صورت شخصیت ملی و معروف در مقاومت در آورده بود. در میان پشتونهای قندهار پرورش یافت. وی فرزند یك قاضی معروف کوهستان بود که قاضی ظهیر نام داشت. او در دانشگاه کابل به تحصیل الهیات مشغول بود که از طرف سازمانهای محمدزایی تحت تعقیب قرار گرفت. در نتیجه بلایی که برسرش آورده بودند. مجید از مخالفین سرسخت خانواده

سلطنتی شد و با شخصیتهای دست چپی روابط نزدیك برقرار کرد. در اوایل دهه‌ء ۱۹۶۰ مخصوصاً با ببرك کارمل روابط صمیمانه یی داشت از سال ۱۹۶۸ او عهده دار سرپرستی دسته ای درکوهستانهای شمالی شد و به تدریج شخصیتی اسطوره یی گردید. او در سال ۱۹۷۹ در سن چهل سالگی آخرین مرحله یی رهبری خود را بعهده گرفت و به صورت یك رهبر ملی در آمد. دوره رهبری او کوتاه اما با شکوه و برجسته بود. دوره‌ء قدرت او مانند دوره‌ء قدرت هم شهری اش بچه سقا کوتاه بود.»

و اما موصوف پسر عبدالرحیم ولد ملك عبدالحکیم که شخص مردمدار بوده مسکونه قریه کلکان شمالی کابل میباشد که بعد از اعدام پدر و پدرکلانش در زمان صدارت هاشم خان جبراً در حالی که کودکی بیش نبوده به قندهار تبعید گردیده و بعداً در وقت شاه محمود خان در لیسه امانی «نجات» تحت رهنمایی و توجه قاضی ظاهرخان که از اهل پغمان و از جمله‌ء استادان نخبه آن لیسه بود قرار گرفتند. برادرش عبدالقیوم «رهبر» درست ده سال بعد از اعدام وی از طرف مخالفین سیاسی در حیات آباد پشاور ترور شد.

محبوبیت و شهرت مجید، در جلب و جذب مردم تأثیر فراوانی داشت و توانست در بین اردو نیز نفوذ نماید. تکتیك فعالیت این سازمان دست چپی را قطع خطوط ارتباطی اردو، دستبرد زدن به کاروانهای حمل و نقل اسلحه و مهمات نظامی، حمله بر پایگاه ها و پست های نظامی، ترور نمودن افسران حزبی های وابسته به رژیم و پرچمی ها، ایجاد بلوا و آشوب در قطعات نظامی "آنها ادعا داشتند که در قیام هرات و بالاحصار در عهد تره کی - امین سهم داشتند" تبلیغات و تحریکات ضد رژیم، تظاهرات و بی نظمی ها، تشکیل میداد. آنتونی هایمن تعداد اعضای ساما را از چند نفر به اثر کاروایی های مؤفقانه مجید کلکانی به هشت هزار نفر حساب کرده است. ولی مجید در کابل دستگیر شد و در ماه جولای ۱۹۸۰ محاکمه و تیرباران گردید و محمد صدیق فرهنگ نیز تائید میکند که مجید بعد از محاکمه اعدام شد غلام حضرت که مامور دستگیری وی از طرف عبدالقدیر وزیر داخله داودی شده بود. عرصه را به خود تنگ دیده به خارج رفت و پس از کودتای ۱۹۷۸ به افغانستان برگشت. او می نویسد (۱) : «مجید مردم کوهدامن را علیه دولت بسیج کرد تا اینکه در سال ۱۹۸۱ در وقتی که جهت فاتحه خوانی به خانه‌ء نیك محمد وکیل سابق کوهدامن و خویش نجیب الله رئیس خاد رفته بود، غافلگیر شده، اعدام گردید.»

بهمین طریق سازمان دست چپی ملی که مخصوصاً در بدخشان نفوذ وحضور فوق العاده

۱- افغانستان در پنج قرن اخیر. ص ۵۱.

داشت، با وصف عدم توانایی کافی نظامی در مرکز کشور، فعال بود و علیه رژیم مبارزه می کرد. طور نمونه، ربودن سفیر کبیر دابس، در روز روشن در شرایط ترور و اختناق امین گواه روشنی بر فعال بودن چریکهای شهری آن سازمان بود.

اما (۱) «اولین درگیری های نظامی بین دولت و مخالفین به تاریخ ۱۲ میزان سال ۱۳۵۷ در دره‌ء کامدیش نورستان شرقی رخ داد که رهبری آنرا لطیف خان مهردیش، ملاحضرت علی و رحمت نبی بعهده داشتند» این حمله بالای کاروان تدارکاتی و اکمالاتی قول اردوی یك که از کامدیش به بریکوت بازمیگشت صورت گرفت.

ولی صدیق فرهنگ اولین قیام مسلحانه‌ء مردم را به تاریخ ۳۰ جولای ۱۹۷۹ در فلوکی دره پیچ و به قوماندانی انور امین میداند و می گوید که در آن برخورد در حدود دوهزار نفر مردم نورستانی پایگاه نظامی دولت را تصرف کرده ومدت سه روز حوزه‌ء نظامی دولت را به تصرف داشتند.

بعد از آن شورش ها و قیام های خورد و کوچکی در بعضی از نقاط کشور صورت گرفت، شورش در زمینداور توسط بمباردمان طیارات خاموش و سرکوب شد. شورش قبیله‌ء حدران به رهبری خانواده‌ء ببرك خان نیز با اهمیت بود، زیرا که اهالی و اقوام پکتیا مؤفق شدند تا نیروهای دولتی را از دره‌ء حدران به عقب برانند شورش های دیگر در صفحات شمال کشور بوقوع پیوست که مهمترین آنها درگیری های دولت در دره‌ء صوف بود. اما مهمترین این شورش ها که از لحاظ کمیت، کیفیت، ابعاد و وسعت خویش دارای اهمیت سیاسی و نظامی بود، قیام ۲٤ حوت مردم در هرات است :

درین قیام علت عمده مخالفت مردم و اهالی با پروگرام های اصلاحات اراضی و برنامه‌ء سواد آموزی، خود سری ها و عیاشی های والی هرات نظیف الله نهضت و بی کفایتی قوماندان فرقه ۱۷ سید مکرم بود. دولت به بهانه مخالفت با پروگرام های خویش در ابتدا حضرت عبدالباقی مجددی و سید معظم پسر حضرت کرخ را با تمام اعضای خانواده‌ء شان که در حدود ٦٠ نفر می گردید دستگیر نمودند و از سرنوشت آنها کسی واقف نگردید. پس مولوی عبدالعزیز خطیب مسجد جامع هرات، قاری ابوبکر مدیر معارف، سید اسحق دلجو و چند تن دیگر مردم را به مخالفت علیه دولت تحریك نمودند. از تاریخ نهم الی هژدهم حوت مردم در قریه های سلیمی، گذره و ولسوالی غوریان جمع گردیده. هیأت های اصلاحات ارضی و مؤظفین کورسهای سواد آموزی را به قتل رسانیده و یا از محلات مذکور بیرون راندند. در همین آوان حضرت صبغت الله مجددی

۱- پیام زن، نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان شماره ۳۷ سال ۱۹۹٤ ص ۸۹.

طی نامه یی مردم را به قیام عمومی دعوت کرد و قیام آنها را به مشابهء "جهاد" علیه رژیم کفر و الحاد توصیف نمود مردم نامه را به یکدیگر نشان می دادند و از متن آن با سواد و بی سواد واقف می گردیدند. به روز ۲۳ حوت در جنگل روضه باغ جوار پل پشتون هرات، مردم جابجا گردیدند. اهالی در طول شب درختان قطور را از جنگل مذکور اره نموده و توسط آن راه سرك عمومی هرات، میر داؤد را مسدود ساختند. رهبران و محرکین قیام، مولوی عبدالعزیز، اصراری، مولوی صالح محمد و گل احمد تیزابی بودند. فرقه ۱۷ که از قیام عمومی مردم اطلاع قبلی داشت، برای سرکوب قیام به حالت احضارات در آمده بود و همچنان طیارات نظامی و محاربوی در شنیدند و بگرام برای اجرای وظایف محاربوی آمادگی داشتند. مردم در صبح روز ۲٤ حوت با برافراشتن بیرق های سبز به طرف شهر روان شدند و در طول راه دسته جات دیگر اهالی از دهات و قریه جات نزدیك با آنها پیوستند. فرقه ۱۷ جهت سرکوب قیام حرکت کرد ولی نسبت مسدود بودن راه، وسایط آنها توقف نمود. در همین اثنا از چهار طرف بالای ایشان انداخت صورت گرفت. سید مکرم و نهضت والی هرات، سر مشاور فرقه ۱۷ دگروال کتاچوف از باغ فرامرز خان قرارگاه فرقه عملیات را سوق و اداره می کردند. زد و خورد با قوای دولتی ادامه یافت. در طول روز ۲٤ و ۲۵ حوت مردم با دلیری و رشادت جنگیدند، تانکها و زرهپوش ها را با وسایل دست داشته مانند بوتل های تیل خاك، بمب های دستی، انداختن مواد مشتعل از فراز بامها و عمارات از کار انداختند و جنگ را از شهر کهنه به داخل شهرنو کشانیدند. طیارات دولتی دروازهء قندهار را تحت بمباردمان شدید قرار داد. قیام کنندگان دو نفر از مشاورین روسی را که در حال گریز بطرف میدان هوایی بودند در حصهء پل جکان به آتش بسته و به قتل رسانیدند. نظیف الله والی هرات و سید مکرم دست پاچه شده از مرکز تقاضای کمك و بمباردمان تمام شهر را نمودند.

قوماندان غند ٥ توپچی عطا محمد خان دگرمن برایم گفت : «من در دفترم نشسته بودم، توپ ها آتش می کردند. هدف معلوم نبود، در یك لحظه ده، الی بیست هدف داده می شد، من نمی توانستم بالای مردم بی گناه فیر کنم. بهمین خاطر در کنج دفترم نشسته بودم و قوماندهای سید مکرم را با اکراه می گرفتم و ذریعهء تیلفون به قوماندان کندك میرسانیدیم. من از وقایع داخلی فرقه چندان واقف نبودم. دفعتاً چند نفر افسر مسلح داخل اتاقم شده و گفتند ما به مجاهدین پیوسته ایم، تو نیز با ما یکجا شو! زیرا میدانیم که حزبی نیستی. آنها قومانده را بدست خود گرفتند و به یك بطریه امر دادند که به صورت انداخت دیرکت باغ فرامرز خان را تحت آتش بگیرد. آن شخص جگتورن محمد اسماعیل افسر کندك ۱۷۷ دافع هوای فرقه بود از اثر فیرهای توپچی والی، قوماندان فرقه و سر مشاور فرقه گریختند و از بیراهه خود را به میدان هوایی رسانیده بعداً به طرف شنیدند پرواز کردند.»

افسران مذکور که انستیاتیف حرکت را در فرقه ۱۷ بدست آورده بودند، در یکی از اتاق های غذا خوری فرقه تعدادی از افسران حزبی و مشاورین را که در حال مشوره و تبادل نظر بودند. غافلگیر نموده همه را به آتش بستند. سپس سلاح کوت ها را به تصرف در آورده، دروازه های فرقه را بر روی مردم باز نمودند و مردم را مسلح ساختند. روز ۲۷ حوت مردم سایر نقاط مانند ادرسکن، ولسوالی او به، کشک، کرخ و غیره به قیام کنندگان پیوسته و شهر را سقوط دادند.

در فلم مستندی که اکنون از طرف روسها تهیه شده است و در تلویزیون سراسری شوروی اسبق (کانال "۱") نمایش داده شد. در باره‌ء تشویش و اضطراف مرکز و تقاضاهای مکرر نور محمد تره کی برای فرستادن کمک های نظامی و امتناع ماسکو ازین امر صحبت می گردد. همچنان مارشال گروموف در صفحه ٤٤ کتاب (سري لښکري په افغانستان کې) مکالمه تیلفونی تره کی و کاسیگین را چنین نقل کرده است :

« "اشد محرم. ځانگري دوسیه "

کاسیگین : ملگری تره کی ته وواياست چی د لیونید ایلیچ او د سیاسي بیرو د ټولو غړو سلامونه ورته ورسوم.

تره کی : ډیره مننه.

کاسیگین : د ملگري تره کي روغتیا څنگه ده. ډیر خوبه ستړی شوی نه ږي؟

تره کی : نه، ستړی کیږم نه. نن دانقلابي شورا غونډه وه.

کاسیگین : ډیر ښه. له ملگري تره کي نه وغواړئ (دا خبری د ژباړونکي په مرسته سرته رسیدلي ب.گ.) د افغانستان د حالاتو یو تصویر راکړي.

تره کی : حالات ښه نه دي، مخ په خرابيدو روان دي. د وروستی یوی نیمی میاشتی په اوږدوکی ایراني لوري خپل څلور زره پوځیان په ملکي کالوکی زموږ خاوری ته رالیږلي چی د هرات ښار او پوځي چونی ته یی نفوذ وکړ. اوس توله اوولسمه پلی فرقه د یوه توپچي غوند او د هوایي مدافعی د یوی لوا په گډون د هغوی په لاس کی دي او پرله پسی زمونږ په سرتیرو دزی کوي. په ښارکی اخ و دب روان دی.

کاسیگین : د فرقی د منسوبینو شمیر څو دی؟

تره کی : شمیریی تر پنځو زروتنو رسیږي. ټول مهمات او جبه خانه د هغوی په لاس کی ده. خپلو ملگروته چي له هغوی سره په جگره اخته دي، له کندهاره په الوتکه کی خواره او مهمات لیږدوو.

کاسیگین : هلته ستاسی د پلویانو شمیر څودی؟

تره کی : ۵۰۰ تنه. هغوی د فرقی د قوماندان په مشری په هوایي دگر کی ځای پر ځای

دي. د هغوی مرستی ته مو له کابله په الوتکو کی اوپراتيفي دلی ورواستولی. نن سهار هغوی هوایی دګرته ور رسیدلي دي.

کاسیګین : آیا د فرقی افسرانو هم خیانت کړی؟ که کومه برخه یی د فرقی له قوماندان سره په هوایي دګر کی دی؟

تره کی : یوه وړه ډله له موږ سره ده خونور ټول غلیم ته وراوښتي دي.

کاسیګین : آیا د هرات د کارګرو، ښاري کسب ګرو او مامورینو په منځ کی ملګري لرئ؟ ایا کوم ځوك لاستاسی ملاتړکوي که نه؟

تره کی : خلك زموږ فعال ملاتړ نه کوي. هغوی تقریباً ټول د شیعه ګانو د مذهبي شعارونو تر اغیزی لاندی راغلي دي. د هغوی تبلیغات پردی بنسټ بناوی چی : "په ملحدانو باور مه کوئ، په موږ پسی راځئ"

کاسیګین : هرات څومره نفوس لري؟

تره کی : له ۲۰۰ نه تر ۲۵۰ زرو تنو پوری هغوی د وخت د تقاضا له مخی عمل کوي. هغوی ته چی کومی خواته لارښوونه کیږی، هماغی لوری ته ځي. اوس اوس هغوی د غلیم تر څنګه ولاړدي.

کاسیګین : او کارګران هلته ډیر دي که نه؟

تره کی : ډیر لږدي، ټول ټال یو یا دوه زره تنه.

کاسیګین : ستاسی په عقیده د هرات د پیښو لرلید څه دی؟

تره کی : زموږ په عقیده نن ماښګر یا سبا سهار به هرات سقوط وکړي او بشپړ به د غلیم لاس ته ورسي.

کاسیګین : وراندی به څه کیږی؟

تره کی : شك نه شته چی غلیم به نوي پوځي ټولګي جوړوي او مخ په وراندی به یرغل پیل کوي.

کاسیګین : د هغوی د ماتولو لپاره کافي ځواك نه لرئ؟

تره کی : که چیری مودرلودلی...

کاسیګین : په دی موضوع کی ستاسی وړاندیزونه څه دي؟

تره کی : موږ غواړو چی تاسی له موږ سره د سرو او وسلوله لاری عملي او تخنیکي مرسته وکړئ.

کاسیګین : دا ډیره ستونزمنه لانجه ده.

تره کی : له دی پرته به غلیم د کندهار او وروسی د کابل خواته راوړاندی شي هغوی به نیم

ایران د هرات د فرقی تر بیرغ لاندی په ځان پسی را روان کړي. پاکستان ته تښتیدلي افغانان به هم راستانه شي. ایران او پاکستان زموږ خلاف په گډه منسوبه کارکوي. له همدی امله که تاسی په هرات یو ریښتینی گوزاروکړئ، نو د انقلاب د ژغورلو امکان شته دی.

کاسیگین : له دی خبری نه سمدستي تر وله نړی خبریږي. یاغیان د بیسیم د ستگاوی لري او سمدلاسه به خبر ورکړي.

تره کی : هیله کوم چی له موږ سره مرسته وکړئ.

کاسیگین : موږ مجبور یو په دی اړوند (په خپل منځ کی) سلامشوره وکړو.

تره کی : تر هغی چی تاسی مشوری کوئ، هرات به یی نیولی وي او هله به نوهم د شوروي اتحاد او هم د افغانستان لپاره نوری ستړی ستونزی رامنځته شي.

کاسیگین : اوس نو د پاکستان او په جلاتوگه د ایران په هکله خپل وړاندیزونه راته ووایاست. آیا تاسی د ایران له مترقی عناصرو سره اړیکي نه لرئ. آیا نه شی کولی هغوی ته ووایئ چی ستاسی گدغلیم امریکا ده. ایرانیان امریکایانو ته سخت په غوسه دي او له دی خبری نه تبلیغاتی گټه اخیستل کیدای شي.

تره کی : موږ همدا نن د ایران پر حکومت، د هرات په چاروکی د لاس وهنو له امله اعتراض وکړ او دراديوله لاری موخپورکړ.

کاسیگین : ایا نه غواړئ پر پاکستان ورته اعتراض وکړئ؟

تره کی : سبا، بل سبا به پرپاکستان هم ورته اعتراض وکړو.

کاسیگین : ایا تاسی پر خپل پوځ دا ده باست. دغه دا د څومره باوري دی، آیا په هرات باندی د گوزار کولو لپاره ځواك نه شئ تولولی؟

تره کی : زموږ په نظر پوځ ډاډمن دی، خو د نوروساړونو د پوځونو ایستل او هرات ته لیږل یی ممکن نه دي، ځکه چی دا کار په نوروساړونو کی زموږ دریځ کمزوری کوي.

کاسیگین : که موږ په بیړه نوی الوتکی او وسله درکړو، تاسی، د نویو پوځي تولگیو د جوړولو وس نه لرئ؟

تره کی : ددی کارلپاره ډیر وخت په کار دی او هرات به سقوط وکړي.

کاسیگین : ستاسی په عقیده که هرات سقوط وکړي، نو پاکستان به هم په خپله توله پوله کی په ورته اقدامات لاس پوری کړي؟

تره کی : ددی خبرې امکانات ډیر زیات دي. له دی پیښی وروسته به د پاکستانیانو جرأت زیات شي. امریکایان په دی برخه کی له هغوی سره مرسته کوي. د هرات له سقوط وروسته به پاکستانیان هم خپل عسکر په ملکی کالو کی راولیږي او د ساړونو نیول به پیل شي او ایرانیان

به هم خپلی لاس وهنی چتکی کري. په هرات کی بری له مبارزی سره د ترلو نوروتولو لانجو کرنجي گنل کیږي.

کاسیگین : د نړیوال سیاست په دگر کی تاسو له موږ نه د کومو اقداماتو یا اعلامیو تمه لرئ؟ تاسی له تبلیغاتي پلوه په دی برخه کی کومه طرحه یا وراندیز لرئ؟

تره کی : په کار ده چی تبلیغاتي او عملي مرسته یو د بل په څنگ کی ترسره شي. زما په نظر کی تاسی په خپلو تانکونو او الوتکو افغاني نښانونه ولگوئ، هیڅوك به پری پوه نه شي. ستاسی لښکری د کوشك او کابل له لار کولی شي، پر مخ لاړی شي.

کاسیگین : لومړی خو باید سړی کابل ته ورسیږي.

تره کی : کوشك خو هرات ته ډیر لنډ دی او کابل ته لښکری دالوتکو په وسیله رالیږل کیدای شي. زموږ په عقیده کی تاسي کابل ته پوځ راولیږئ او هغوی بیا له کابله د هرات پر لوروخوځیږي، هیڅوك به خبر نه شي، فکر به کیږي چی دا حکومتي عسکر دي.

کاسیگین : زه نه غواړم تاسی خوابدی کړم، خو ددی خبری پټول ممکن نه دي، تولِه نړی به دوه ساعته وروسته ترې خبره وي.

چیغی به وهل کیږي چی شوروي اتحاد پر افغانستان یرغل پیل کړی دی.

ملگری تره کی ! دا راته روایاست که موږ په الوتکوکی کابل ته د تانکونو په گډون وسله دوروسو، آیا تاسی به تانکستان پیدا کړای شئ که نه؟

تره کی : ډیر کم شمیر.

کاسیگین : نو څومره؟

تره کی : شمیر یی راته پوره معلوم نه دی.

کاسیگین : که په الوتکوکی په بیړه سره تانکونه، د اړتیا وړ مهمات او هاوانونه درولیږو، ددغی وسلی د کارولو پاره به فني پرسونل ومومئ که نه؟

تره کی : دی پوستنی ته زه ځواب نه شم ویلی، دی ته شوروی پوځی سلاکاران ځواب ویلی شي.

کاسیگین : (ستاسی له خبرونه) داسی نتیجه اخیستل کیدی شي چی په افغانستان کی سه چمتو پوځي کادرونه نشته او یا ډیر لږ دی په سلگونو افغاني افسرانو په شوروي اتحاد کی زده کړی کړي دي، هغوی تول په کومه سوړه ننوتي دي؟

تره کی : د هغوی زیات شمیر مرتجع مسلمانان یا اخوانیان دي. موږ پر هغوی تکیه نه شو کولای. باورنه پرې لرو.

کاسیگین : د کابل نفوس څومره دی؟

تره کی : نږدې يو ميليون.

کاسيګين : که چيرې له هوايي لارې په بېړه وسله دروړسوو، آيا نه شي، کولای نور پنځوس زره عسکر راپيدا کړئ؟ څومره عسکر پيدا کولی شئ؟

تره کی : موږ کولای شو، يوازې د ځوانانو له منځه يو شمير کسان را پيدا کړو، خو د هغوی روزنه ډير وخت نيسي.

کاسيګين : او محصلين جلبيدای نه شي؟

تره کی : له محصلينو او د ليسو د پورولسمو او دولسمو ټولګيو له زده کوونکو نه يوڅه جوړيدای شي.

کاسيګين : آيا د کارګری طبقې له منځه څوك نه شئ غوره کولی.

تره کی : د افغانستان کارګره طبقه ډير لږ شمير لري.

کاسيګين : او نادار بزرګران څنګه؟

تره کی : د ښوونځيو د پاسنيو ټولګيو په شاګردانو، محصلينو او يو کم شمير کارګرو حساب کيدای شي، خو د هغوی روزل اوږده کيسه ده، خوکه اړشو نو بيا به هرڅه ته لاس اچوو.

کاسيګين : موږ پريکړه کړې چې پوځي مهمات په بېړه دروليږو، ستاسې هلکوپترې او الوتکې به دترميم لپاره ومنو او دا ټول په وړيا توګه. دغه راز مو پتيبيله سل زره ټنه غنم دروليږو او د هرو زرو مکعب متروګاز بيه له ۲۱ دالرونه ۹،۸۳و ۳۷ دالرو ته لوړه کړو.

تره کی : دا خو ښه خبره ده، خو راځئ د هرات په هکله وغږيږو.

کاسيګين : ښه ده آيا نه يوازې د کابل، بلکه د نوروښارونو له مترقي عناصرو څخه چې تاسې پرې تکيه کولی شئ يو څونوې فرقې نه شئ جوړولی. موږ به دا ړتيا ورروسله درکړې وای.

تره کی : افسران نه لرو. ايران خپل پوځيان په ملکي کالوکي رالیږي. پاکستان هم خپل افسران او سړي په افغاني جاموکي رالیږي، شوروی اتحاد ولې نه شي کولی تاجکان، ازبکان او ترکمنان په ملکي کالو کې راوليږئ هيڅوك به هغوی ونه پيژني.

کاسيګين : د هرات په هکله نور څه ويلی شئ؟

تره کی : غواړو چې تاسې د ټانکونو د چلولو لپاره ازبکان، ترکمنان او تاجکان راوليږئ. دغه ټول مليتونه زموږ په خاوره کې هم شته. د افغانانو جامې دې واغوندي. افغاني نسانونه دې ووهي، هيڅوك به يې و نه پيژني زموږ په نظر دا يو ډير آسان کار دی. د ايران او پاکستان تجربه سيي چې دا کار په آسانی سره کيدلی شي. هغوی زموږ سرمشق دی.

کاسيګين : بې شکه تاسې دی ستونزې ته په ساده سترګه ګورئ، دا يوه ستونزمنه نړيواله مسأله ده. خو له دې سره سره موږ به بيا سره جرګه شو او هله به تاسې ته ځواب درکړو. زما په

عقیده تاسی باید د نویو قطعو د جوړولو هڅی پیل کړي وای. له بله څایه په راغلیو خلکو تکیه کول په کار نه دی. د ایران په انقلاب کی مو ولیدل چی خلکو څه دول امریکاییان او ټول هغه کسان ایسته وغورځول چی ځانونه یی د ایران د مدافعانو په جامو کی نغستي وو.
راځی داسی پریکړه به وکړو : موږ مشوره کوو او بیا به تاسی ته ځواب ووایو، او تاسی په خپل وار له خپلو پوځیانو او زموږ له سلاکارانو سره جرگه شئ ایا په افغانستان کی داسی وگړي نشته چی له تاسی څخه ملاتړ وکړي او دسر په بیه ستاسو لپاره وجنگیږي؟ همدا ځواکونه باید وسله وال کړای شي.
تره کی : زغره وال گادي را ته په الوتکه کی راولیږئ.
کاسیگین : تاسی یی د چلولو لپاره وگړي لرئ؟
تره کی : د ۳۰-۳۵ گادو لپاره چلوونکي پیدا کیدای شي.
کاسیگین : په هغوی داده یاست؟ آیا له گادي سره یوځای به غلیم ته ورنه شي. زموږ چلوونکی خو په ژبه نه پوهیږی.
تره کی : تاسی گادی له هغه چا سره راولیږی چی زموږ په ژبه پوهیږی منظور می ازبکان او تاجکان دی.
کاسیگین : ما له تاسی نه د همدغسی یوه ځواب تمه درلوده. موږ سره ملگري یو. مبارزه موشریکه ده. یو له بله شرم کول نه دي په کار، تولو شیانو ته باید له همدی زاویی وکتل شي.
موږ به بیا تلفون درته کوو. خپل نظر به درته وایو.
تره کی : زموږ درناوي او د زړه له کومی هیلی ملگري برژنیف او تولی سیاسي بیوروته ورسوئ.
کاسیگین : مننه، تاسی هم خپلو تولو ملگروته زموږ سلامونه ورسوئ، او تاسی ته د ستونزو په غوڅولو کی متین عزم، په ځان باور او هوسایي غوارم. په مخه مو ښه. »
بریژنیف تره کی را به ماسکو خواست او به طور عاجل پرواز کرد در آنجا او را قانع ساختند که در حال حاضر روسها نمی توانند در افغانستان مداخلهء نظامی نمایند. امین قطعات تانك و کوماندو را امرداد که از کابل حرکت کنند و همراه با قطعات قول اردوی قندهار داخل شهر هرات گردند آنها با افراشتن بیرق های سبز و سفید در بالای تانکها و وسایط خویش قیام کنندگان را فریب دادند قیام کنندگان فکر می کردند که قول اردوی قندهار نیز قیام نموده و برای آنها کمك رسانیده است. قوتهای دولتی بدون کدام برخوردی با همین حیله و خدعه های جنگی خود را به داخل فرقه ۱۷ هرات رسانیدند و عملیات سرکوب را آغاز نمودند در روزهای ۲۸ و ۲۹ جنگهای خونین بین قوتهای دولتی و قیام کنندگان بوقوع پیوست یکی از رهبران نظامی قیام نورمحمد

دگرمن در همین روز کشته شد بباردمان طیارات، آتش تانك ها و توپ ها که لاینقطع و دوام دار صورت می گرفت، مقاومت قیام کنندگان را از بین برد و شهر و مراکز حساس دولتی دوباره بدست آمد. تلفات و ضایعات قوتهای دولتی بسیار سنگین بود زیرا که فرقه ۱۷ سقوط کرده وعده زیادی از افسران حزبی و غیر حزبی و سربازان فرقه در آن گرماگرم جنگ کشته شدند و یا زخمی گردیدند پرسونل فرقه گریختند و به خانه هایشان برگشتند افسران حزبی و یا هواخواهان آنها افسران غیر وابسته و سایر جریانهای مترقی به منازل خویش خود ها را حبس نمودند و با بیم و وحشت منتظر سرنوشت خویش بودند. ضایعات تخنیك و اسلحه ثقیل فرقه بسیار نبود زیرا که قیام کنندگان نتوانسته بودند در آن موج خوشی و هیجان درینمورد فکر کنند و انها را به محلات دورتری انتقال دهند. اکثر تانکها و توپ هائیکه در شهر برده شده بودند بعد از تصفیه شهر دوباره بدست آمد. شایع بود که تعداد کشته شدگان به ۵۰ هزار نفر میرسید اما این مبالغه بود.

دوکتور ش.حق شناس می نویسد [۱] : «... دو روز بعد در حالیکه مردم سرشار از باده‌ء پیروزی و غافل از دشمن مکار و نامرد، در خیابان ها و پارکها اجتماع کرده بودند، طیارات روسی که از تاشکند پرواز می کردند، صدها تن بم را برفراز قشله‌ء عسکری و بازارها و خیابان های شهر پرانبوه مردم ریختند که در نتیجه این اعمال وحشیانه و ضد انسانی بیش از ۲۵ هزار مرد و زن و کودك به شهادت رسیدند.»

اما، آنتونی هایمن تعداد کشته شدگان را به میزان بسیار کمتری وانمود می سازد. [۲] او می نویسد : «بیش از پنجهزار نفر از مردم در نتیجه بباران شهر و سرباز خانه های یاغی شده کشته شدند.»

جگتورن محمد عمر ظریف که آمر دایره مرکز فرقه ۱۷ در آن موقع بود برایم گفت که تعداد کشته شدگان اعم از ملکی و نظامی بیشتر از دو هزار و پنجصد نفر نبوده است. وی که در آن موقع یك افسر غیر حزبی بود اما تحصیلات مسلکی خویش را در رشته‌ء لوژستیك در لیننگراد به اتمام رسانیده بود در تمام این رویدادها و حوادث در هرات وجود داشت و ناظر کشته شدن سه، چهار نفر مشاورین روسی همراه خانم هایشان از طرف قیام کنندگان بود. جگتورن محمد اکبر افسر غیر حزبی قرارگاه فرقه نیز اظهارات مشابهی داشت و تعداد تلف شدگان حادثه را در همین حدود تخمین می کرد. افسران مشهور قیام کنندگان هرات را اشخاص آتی تشکیل میداد :

۱- دسایس و جنایات روس در افغانستان چاپ اول ۱۳۶۳ تهران. صفحه ۳۹۱.

۲- افغانستان در زیر سلطه‌ء روس ص ۱۴۵.

جگتورن محمد اسماعیل، جگتورن علاؤالدین، جگتورن نور محمد، دگرمن محمد انور نصرتی، جگرن عبدالعزیز، جگرن سید اسدالله، جگرن شایسته، جگرن شمشیرخان، ضابط خلیل الله، ضابط سلطان احمد، جگرن غلام رسول بلوچ، ضابط شیرین گل و ضابط بصیر خان.

رژیم از شروع جنگ در هرات ابلاغیه های متعددی را یکی پشت دیگر پخش نموده و قیام ۲٤ حوت هرات را مربوط به نفوذ دادن سه هزار نفر عساکر ایرانی در خاك افغانستان وانمود کرد. حفیظ الله امین صاف و ساده آنرا از اثر تحریکات ایران و مداخلهء ملایان ساخت پاریس و آخوندهای ساخت لندن می دانست و شب و روز از طریق رادیو و تلویزیون و رسانه های گروهی با بی شرمی عجیبی تبلیغ می کرد و سرکوب قیام را نتیجه تدبیر، کاروایی و مهارت خویش قلمداد می نمود. این حادثهء بسیار مهم (قیام هرات) جرقه های اغتشاش را بین اردوی افغانستان پخش نمود. قیام نشان داد که وفاداری نسبت به رژیم تحت سوال قرار دارد. قیام هرات بزودی سرمشقی شد برای قیام های مردم بادغیس، جوزجان، سمنگان و در ماه ثور مردم غور و غیره. اما چون هنوز قیام کنندگان دارای اسلحه کافی نبودند و از سازماندهی لازم بی بهره بوده تجربه کافی نداشتند و اکثر نقاط و واحدهای اداری یا مفرزه ها و گارنیزیون های عسکری بدون ارتباط با یکدیگر، بدون همآهنگی ویکپارچگی قیام می کردند بناءً این قیام ها خصوصیت سرتاسری و ملی را بخود نمی گرفت. قیام های کوچك محلی بودند که با خشونت و کاردانی سرکوب می گردیدند.

قیام مردم در چنداول کابل :

رژیم مطلق العنان، بعد از گرفتاری و سر به نیست کردن خانوادهء مجددی و به غل و زنجیر کشیدن هزاران انسان بی گناه شروع کرد به گرفتاری عده زیادی از روحانیون، متنفذین، واعظان و روشنفکران اهل تشیع و مردم هزاره که مشهورترین آنها را سید سرور واعظ، شیخ محمد امین افشار، شیخ محمد علی، محمد اسماعیل مبلغ، سید ابراهیم عالمشاهی، محمد یوسف بینش، نادرعلی جاغوری، سید عبدالحمید ناصر و آقای عالم تشکیل می داد. گرفتاری و مفقودی این عده از بزرگان قوم انگیزه اصلی قیام چنداول بود. مفکورهء عمومی شورش این بود که مردم هزاره از چندول حرکت نموده، بالای عمال دولتی حمله کرده و وارد جادهء میوند شوند و اهالی کابل با آنها پیوسته مظاهره عظیمی را سازمان دهند. در همین هنگام از طرف جنوب کابل حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار نیز وارد کابل شده و توسط عمال خود قطعه نظامی بالاحصار را متصرف شده و به مظاهره چیان بپیوندند و بعد از آنکه تمام مردم کابل به این

۱- افغانستان در زیر سلطه شوروی ص ۲۱٤.

مظاهره پیوستند، اسباب سقوط دولت تره کی را فراهم سازند.

روز دوم سرطان ۱۳۵۸ مردم شیعه ساکن چندول به حرکت خویش شروع کرده، اولاً بالای ماموریت پولیس چندول حمله نموده، بسرعت آنرا اشغال نمودند و اسلحه و مهمات آنرا غارت کردند و کسانی را که مقاومت کردند، جابجا تیرباران نمودند. آنها با برافراشتن بیرق های سبز داخل جاده‌ء میوند شده و تظاهرکنان با دادن شعارهای ضد دولتی در امتداد جاده‌ء میوند بسوی آبده‌ء گمنام به پیش رفتند. حزب اسلامی به عهد خویش وفا نکرد و مردم هزاره را تنها گذاشت. اردو نیز به آنها نپیوست. دریتمورد آنتونی هایمن چنین می نویسد [۱] : «در حدود سه هزار نفر که بیشتر شان هزاره بودند، در جاده‌ء میوند با پرچم های سبز راه افتادند. سازماندهندگان جزوه هایی بر ضد حکومت پوشالی کمونیست دست نشانده تره کی، بین مردم پخش می کردند. بدنبال تظاهر کنندگان دواتوبوس با پنجره یی باز در حرکت بود و از پنجره های اتوبوس عده ای از مخالفین و مشتاقان مخالفت، مسلسل و تفنگ خارج ساخته، برای شلیك کردن آماده بودند... چندین هزار نفر از مردم به تظاهر کنندگان پیوستند. اما این افراد فقط مسلح به کارد و چماق بودند. سپاهیان سر رسیدند و به مدت چهار ساعت سربازانی که تا بن دندان مسلح بودند به تظاهرکنندگان و عابرین تیرخالی کردند، و عده یی زیادی را کشتند. افرادی که زنده مانده بودند به کوچه های تنگ جاده‌ء میوند پناه بردند.»

در شهر کابل در آنروز خونین، صدها تانك، زرهپوش و ماشین های محاربوی، نقاط کلیدی و ستراتیژیك را محاصره کرده و هزاران نفر سرباز اردو و پولیس جاده میوند، مندوی کابل، مسجد پل خشتی، پل باغ عمومی، پل آرتل، شاه دوشمشیره، اخیر جاده‌ء میوند، پل محمود خان را انسداد نموده بودند. صدای فیرهای اسلحه خفیف و ثقیل شنیده می شد، دوکانها بسته شدند، و عابرین از ترس و وحشت به منازل شان پناه بردند. امین امر کرده بود که این تظاهرات با قساوت و بی رحمی سرکوب گردد تا برای آینده موجب عبرت گردد. در آنروز به گفته‌ء شاهد عینی بیشتر از دوهزار نفر افراد هزاره از جاده‌ء میوند جمع آوری گردیدند. با گناه و یا بی گناه، تشخیص داده نمی شد. پس هر کس که هزاره بود، از سقاً گرفته تا جوالی میبایست گرفتار می شدند و در گورهای دسته جمعی دولت دفن میشدند.

دولت افغانستان در تبلیغات رسمی خود، بازهم دولت ایران را متهم به دخالت در امور داخلی خویش کرد و گفت که تظاهر کنندگان هزاره همه دشمنان متعصب انقلاب بوده و از ایران کمك مالی می گرفته اند. پس دایره‌ء گیروگرفت هزاره ها و جامعه‌ء قزلباش که اکثر آنها مردم روشنفکر و تحصیلکرده بودند وسیع گردید و خشك و تر را سوزانید.

شاید این قیام میتوانست به حرکت بزرگی تبدیل شود و موجبات درد سر مهمی برای رژیم

گردد، در صورتیکه حزب اسلامی به وعدهء خویش وفا می کرد و از جنوب شهر به آنها می پیوست و یا سایر تنظیم های جهادی وارد و همزمان با این حرکت، چه در شهر کابل و چه در سایر شهرها، دست به آشوب می زدند.

با گذشت زمستان و فرا رسیدن بهار و تابستان نارضایتی در صفوف اردو روز افزون گردید و گریز سربازان از قطعات فزونی گرفت. به طوریکه قطعات و جزوتام های اردو، از تولی گرفته الی غند به شورشیان می پیوستند و باعث تضعیف روحیه ومورال اردو می شدند. برای جبران تضعیف روحیه رژیم، اسلحه زیادی از اتحاد شوروی فرستاده شد که میتوان تانکهای ت. ٦٢، طیارات محاربوی میگ ۲۱ و ۳٤ بال هلیکوپترهای می-۱۷ را نام برد.

به تاریخ ۲۱ مارچ سال ۱۹۷۹ در فرقه ۱۱ قول اردوی مرکزی که در جلال آباد موقعیت داشت از طرف افسران غیر سازمانی مانند تورن عبدالله "سور" ناصری، رحمت الله وردك و چند نفر افسر دیگر به مقصد کشتن جگرن "بهرام" قوماندان فرقه ۱۱ و بدست گرفتن سوق و اداره فرقه مذکور، حرکتی انجام گرفت که در نتیجهء آن قوماندان فرقه و عدهء از افسران خلقی کشته شدند. اما چون سازماندهی این حرکت ضعیف بود، فعالان حرکت مذکور نتوانستند افسران و سربازان فرقه را با خود همراه بسازند. درین حادثه عبدالله "سور" گرفتار و اعدام گردید و سایرین به آن طرف سرحد گریختند. تعداد دستگیر شدگان را مؤرخین بیشتر از دو صد نفر وانمود می سازند.

قیام در بالاحصار کابل، به تاریخ ۵ اگست سال ۱۹۷۹ رخ داد. در مجلهء پیام زن، نشریهء جمعیت اسلامی زنان افغانستان، چاپ کویته پاکستان شماره مسلسل ۳۷ جون ۱۹۹٤ ص، ۸۸ مائوئیستها این قیام را بخشی از قیام عمومی ای میدانند که توسط جبهه مبارزین مجاهد افغانستان "متشکل از پنج سازمان منجمله سازمان رهایی و حرکت انقلاب اسلامی" صورت گرفت. دربنمورد می نویسند :

«...قرار بود همزمان در بسیاری نقاط دیگر کابل و ولایات حرکت های مسلحانه جهت براندازی دولت امین بوجود آید. ولی متأسفانه قیام به علت خیانت تنی چند نتوانست به مؤفقیت بیانجامد، و فقط در بالاحصار خالد و گل احمد از سازمان رهایی توانستند اکثر خلقی ها را تیرباران و خود هم پس از شش ساعت درگیری به شهادت برسند. علاوتاً تعداد دیگر از رهبران قیام که دستگیر شدند زیر شکنجه های روسها و جلادان امین جان باختند. از آن جمله بودند داؤد استاد اکادمی پلیس و محسن یکی از روشنفکران نام دار هزاره که هر دو خارج از بالاحصار قرار داشتند.»

این قیام را که از ساعت ۱۱ ظهر شروع و الی تاریکی شب دوام کرد همهء مردم کابل از جمله

"نگارنده" بچشم سر ملاحظه کردیم. ما می دیدیم که چگونه هلیکوپترها برفراز بالاحصار مانور می کنند و چگونه بالاحصار و تپه های شهدای صالحین و قرب وجوار بالاحصار را بمبارد و به گلوله می بستند. گفته می شد که دو الی سه عراده‌ء تانک قیام کنندگان به طرف ارگ حرکت کرده بودند و آنها سعی داشتند تا به تعقیب این تانکها قطعات بالاحصار را به استقامت ارگ (خانه خلق "ا") سوق دهند. اما تانکهای مذکور مورد هدف راکتهای هلیکوپتر قرار گرفته و توقف داده شده بود. شعله یی ها بر خلاف صدیق فرهنگ که قیام مذکور را عکس العمل برطرفی یك تن از صاحبمنصبان مورد احترام افراد قطعات مقیم بالاحصار می داند معتقد اند که رهبری قیام ١٤ اسد را سازمان آنها موسوم به "گروه انقلابی خلق های افغانستان" بعداً "سازمان رهایی افغانستان" بعهده داشت و اغلب رهبران آن مانند محسن، داؤد افسر پلیس، همایون، ضیاء گوهری، پهلوان داود، داکتر نعمت و غیره نیز وابسته به آن سازمان (شعله) و از شعله یی های سرشناس بودند. نویسنده مضمون قتل نینواز آهنگساز مشهور کشور و حبیب ذکریا را با قیام مربوط می داند و متذکر می گردد که آنها برای تفریح و هوا خوری به اطراف بالاحصار نرفته بودند بلکه برای شرکت در قیام از آنها دعوت شده و وظایف خاصی را بایست انجام میدادند.

آنتونی هایمن در مورد قیام ١٤ اسد مطابق ٥ اگست ١٩٧٩ می نویسد که (۱) : «به تاریخ ٥ اوت واحد های برجسته یی ارتش کابل در پادگان بالاحصار در حاشیه مرکزی کابل در پای تپه هایی که بر پایتخت مشرف بودند، سر به طغیان برداشتند. از ١٢٠٠نفر افراد پادگان درین قلعه یك واحد کوماندویی به همراهی تانك در ظهر روز پنجم اوت به حرکت در آمدند تا مقر دولت را متصرف شوند و تصمیم داشتند که علیه کابینه تره کی - امین که درین ساعت در کاخ (خلق) تشکیل جلسه داده بودند کودتا کنند. رهبری بعهده افسران جوان بود که برای اولین بار همراه با چریکها عمل می کردند. وقت ظهر بود محل این یاغیگری کوچك، آن را جنبه یی یك عمل زود رس و مایوسانه داد که می توان آن را خودکشی دانست. زیر اقدام نیروی هوایی و واحد های وفادار به ارتش ممکن بود به سهولت بر ضد آنها وارد عمل شوند و به مرکز کابل برسند.»

بدینترتیب، قیام بالاحصار ساعت پنج بعد از ظهر کاملاً سرکوب گردید. زیرا که قطعه مذکور در محیط تنگ و محصوری اقدام به قیام کرده بود و نتوانسته بود به سرعت سوق و اداره را از نزد افسران وفا دار به رژیم بدست گیرد و با سایر قطعات و جزوتام های اردو در کابل ارتباط تأمین نماید. درگیری بین افسران کودتاچی و افسران خلقی، باعث افشاء گردیدن قیام شد و قیام

۱- افغانستان در زیر سلطه یی شوروی ص ٢١٨.

کنندگان در محوطه‌ء تنگ بالاحصار مجبور به دفاع گردیدند. آنتونی هایمن تعداد کشته شدگان این حادثه را ۴۰۰ نفر تخمین می کند. امین ادعا کرد که قیام را ایران و عمالش رهبری و تحریك کرده‌است.

شورش های دیگری در ولایت پکتیا بروز ۱۱ اگست در ناحیه‌ء زرمت اتفاق افتاد که در نتیجه‌ء آن فرقه ۱۲ گردیز متحمل تلفات سنگین شد، همچنان به تاریخ ۲۰ جولای در منطقه گردیز، اهالی پکتیا شورش نموده بودند که در نتیجه دو نفر مشاورین روسی به قتل رسید و قیام مذکور توسط قوای هوایی و قطعات فرقه ۱۲ و قول اردوی ۳ سرکوب شد. شهر صنعتی پلخمری برای مدت کوتاهی بدست مخالفین افتاد ولی باز پس گرفته شد. علاقداری های حصه اول و حصه دوم پنجشیر نیز مورد حمله اهالی قرار گرفت. حزبی ها به قتل رسانیده شده و سلاح و مهمات آن به تصرف احمد شاه مسعود در آمد.

از لحاظ نظامی مهمترین و برجسته ترین قیام ها در دوران تره کی همانا قیام مردم هرات بود که در نتیجه‌ء آن شهر سقوط کرد، و یکی از فرقه های مستقل و بزرگ اردو بدست مردم هرات افتاد و هزاران میل اسلحه خفیف و ملیونها فیر مهمات غارت گردیدو نزدیك بود که یکی از مهمترین میدان های هوایی کشور سقوط نماید و به دولت تره کی ضربه‌ء مهلکی وارد گردد.

-۷-

قیام ها، شورش ها و عصیان های پی در پی در سرتاسر کشور و قوای مسلح افغانستان، باعث گردید تا اتحاد شوروی در باره‌ء ضرورت یك دولت دارای قاعده های وسیع در افغانستان بیندیشد و در مورد طرز العمل خشونت بار و بی رحمانه‌ء رژیم حاکم و عدم کارایی و لیاقت رهبری کردن زعمای آن وقت کشور تصمیم اتخاذ نماید. برای سرکوبی قطعی مخالفین و چریکها باید اردو کاملاً تقویت می گردید و حتی مشاورینی در امور جنگهای پارتیزانی و چریکی از کیوبا و ویتنام درخواست می شد زیرا که اردو بسرعت در حال فرسایش بود و جنگ چریکی با گذشت هر روز ابعاد و سیعتری کسب می نمود. پاکستان و ایران به مراکز مخالفین دولت افغانستان تبدیل شده بودند و هزاران نفر افغان بحیث مهاجر در آن کشور ها پناه میگزیدند. در ایران، آیت الله خمینی انقلاب اسلامی را به پیروزی رسانیده بود و به پیروی از سیاستش قنسلگری افغانستان در مشهد به آتش کشیده شده بود و مظاهرات خشونت بار در تهران بر علیه رژیم تره کی سازماندهی گردیده بود. اما هنوز نه ایران و نه پاکستان در وضعی نبودند که با افغانستان که تحت حمایت بزرگترین قدرت جهانی یعنی اتحاد شوروی قرار داشت وارد جنگ شوند، در مطبوعات غربی پیش بینیهایی درباره خط مشی شوروی مبنی بر شکست عمل فشار

و تهدید مردم و مخالفین و سیاست کشتار، ترور و اختناق وحشیانه‌ء مخالفین انعکاس می یافت. غربی ها نیز معتقد شده بودند که بزودی اتحاد شوروی دولتی را که سیاست ملایم و سازش کارانه یی را با اهالی به پیش ببرد، بوجود خواهد آورد.

اما با وصف تمام این پیش بینی ها، در داخل، حفیظ الله امین قدرتش روز افزون بود و با استفاده از حسن نیت تره کی و خوش قلبی وی در کابینه تغییراتی بوجود آورده، خود را بحیث لمری وزیر اعلان و نظارت تمام شئون قوای مسلح کشور را به عهده گرفت. طرفداران تره کی در تغییر کابینه که در ماه جون بوقوع پیوست پُستهای خود را ازد ست دادند. یکی از این وزرا دستگیر پنجشیری بود که به ماسکو رهسپار گردید.

ا.م. پوزانوف سفیر کبیر شوروی در افغانستان "از ۱۹۷۲-۱۹۷۹" می گوید، بعد از حادثه‌ء هرات متوجه گردیدیم که امین روزبروز دارای قدرت و صلاحیت می گردد و تمام مسایل و امورات نظامی را قبضه کرده است. او می گوید روزی به نزد تره کی رفتم و برای رهبر افغانستان گفتم : «رفیق تره کی وضع در کشور خراب شده است، جنگهای داخلی آغاز گردیده است. درین بازی پاکستان، آمریکا و کشورهای عربی نیز دخیل شده اند. وضع ایجاب می کند که درین حالت شما باید تمام امور و رهبری کشور را در دست بگیرید.... شما چرا بازهم امین را بحیث مسئول امورات نظامی در کشور تعیین نمودید؟ او که گویا به حرفهایم گوش نداده باشد برایم گفت که بلی، بنابر تصویب شورای انقلابی امین را بحیث وزیر دفاع تعیین کرده ایم وی وظایف خود را بدرستی به پیش خواهد برد. فردا، فرمان را امضاء می کنم.»

سید محمد گلاب زوی نیز در همین کتاب شکایت کرده است که «هرقدر به نورمحمد تره کی می گفتیم که امین روز به روز بر قدرت و قوت خود می افزاید و قوای مسلح را کاملاً از وجود طرفداران خود پر کرده است. باور نمی کرد و می گفت من امین را با همین دستهایم بزرگ کرده ام. تا حدی که دستانم آبله کرده است. او هیچ وقت علیه من کدام عمل منفی انجام نمی دهد.»

ولی بالآخره این شاگرد "کم زاد"، قدر استاد خویشرا ندانست، سپاسگذاری و شکران وی در قبال تره کی و کمک های وی سرانجام با وقیحانه ترین وجهی به مبارزه برای گرفتن قدرت بین آندو منجر گردید.

معلوم نیست بخاطر کدام مسئله اعتماد و باور امین نسبت به تره کی و یا برعکس متزلزل گردید. اما همینکه کابینه ترمیم شد و امین صلاحیتها و اختیارات وزارت دفاع را بخود تخصیص داد در کابل شایعه‌ء اختلافات بین رهبری حزب خلق پخش گردید و در بین مردم، طرفداران تره کی به نام "تره کیست ها" و طرفداران امین بنام "امینست ها" و طرفداران زرغون بنام "زرغونیستها" یاد می گردیدند. شایعه‌ء سازش و آشتی نور محمد تره کی با ببرک کارمل و

پرچمی ها نیز بعد از همین اختلافات و ایجاد درزها بین رهبری خلق در کابل اوج گرفت و این، درست قبل از سفر رئیس جمهور تره کی به کیوبا بود.

در اخیر ماه اگست حفیظ الله امین در یکی از اجتماعات حزب خلق اعلان کرد که نور محمد تره کی برای شرکت در کنفرانس کشورهای غیر متعهد به کیوبا سفر می نماید. وتره کی را با وصف آنکه سفیر کبیر شوروی پوزانف ودوستان نزدیکش مانند گلاب زوی و اسلم وطنجار از مسافرت به کیوبا منع کرده بودند، وادار ساخت که علی الرغم اراده، دوستان و هواخواهانش به کیوبا مسافرت کند.

پوزانف می گوید (۱) : «همه، ما قبل از سفر وی به کیوبا او را مانع گردیدیم و گفتیم که موجودیت نفر اول در کشور حتمی است. اما تره کی نپذیرفت و برای سفر از ما طیاره خواست»

نور محمد تره کی بعد از شرکت در کنفرانس هاوانا، در ماسکو توقف کرد و با استقبال گرم بریژنف و سایر رهبران شوروی قرار گرفت. آنها در باره، ابعاد و پس منظر جنگهای سرتاسری و مزمن مجاهدین با دولت افغانستان صحبت کردند و بریژنف او را متوجه خطری ساخت که در بازگشت از طرف امین متوجه وی خواهد بود. گفته می شود که در همین هنگام ببرک کارمل نیز در شوروی بود و نور محمد تره کی با وی ملاقات و آشتی نمود. قبل از آمدن تره کی، اسدالله سروری ذریعه، تلفون تره کی را از توطئه امین آگاه ساخته بود.

جورج آرنی می نویسد (۲) :«سروری همچنان ماسکو را از توطئه آگاه ساخته بود که بعدها بریژنف تصدیق کرد که موصوف تره کی را هم هشدار داده بود. معلومات سروری کافی بود تا ماسکو را متقاعد سازد که امین را بر طرف کند زیرا از قبل در مورد وی شك وجود داشت. رهبر در حال تبعید پرچم که ببرك کارمل نام داشت. هنگام آمدن تره کی از هاوانا به ماسکو در همانجا بود. بریژنف و آندری گرومیکو بین این دو رهبر افغانی مذاکرات مخفی یی را سازمان دادند.»

درین مذاکرات در باره، وحدت دوباره، حزب و تشکیل یك جبهه، متحد توافق بعمل آمد که مطابق آن میبایستی امین برطرف و ببرك کارمل بحیث صدراعظم مقرر شده و اشخاص غیر حزبی در کابینه، دولت شامل شوند.

در سفر تره کی به هاوانا دوکتور شاه ولی و داؤد ترون که از جمله، هواخواهان حفیظ الله امین بودند، با زیرکی خاصی در ترکیب هیأت توسط امین شامل ساخته شده بودند، و وظیفه، آنها این بود که تمام حرکات، رفتار و گفتار تره کی را تحت مراقبت قرار داده، در صورت لزوم به

۱- تجاوز بر افغانستان ص ۳۵.

۲- افغانستان گذرگاه کشور گشایان. ص ۹۶.

امین تلفون کنند. سید داؤد ترون از مذاکرات نور محمد تره کی با بریژنف و ملاقات وی با ببرک کارمل و همچنان از صحبت هایش در برابر محصلان افغانی که گفته بود : «وقت آن است تا از شر پشه یی خود را نجات داد که خواب شبانه، حزب را ناراحت می سازد.» به حفیظ الله امین ذریعه، تیلفون راپور داده و حفیظ الله امین را متوجه ساخته بود.

بعدها در محیط چنین شایع گردید که نور محمد تره کی برای اسدالله سروری دستور از بین بردن حفیظ الله امین را از ماسکو صادر کرده بود. پلان سروری این بود که امین را حین حرکت به طرف میدان هوایی کابل، در طول راه توسط گروپی از افراد مطمئن خویش که در حالت کمین بودند، از بین ببرد. اما حفیظ الله امین نیز که مراقب اوضاع بود از این پلان آگاه گردیده قبل از حرکت بسوی میدان هوایی محافظین خویش را تبدیل و مسیر حرکت را تغییر داده، با اطمینان خاطر به میدان هوایی رفت. تا هنگامیکه امین به میدان هوایی نرسیده بود، طیاره نور محمد تره کی به فضای میدان سرگردان ماند و اجازه، نشست فقط هنگامی برایش داده شد که امین صحیح و سالم به فرودگاه رسید.

نور محمد تره کی با اعزاز و اکرام خاصی (!) در میدان هوایی از طرف حفیظ الله امین استقبال شد. هنگام مصافحه تره کی با امین، اولین سوال تره کی خطاب بوی چنین بود که همه آمده اند؟ "همه؟" تره کی بازهم می پرسد که تمام رهبران قبلی در پُستهای شان هستند؟ امین جواب میدهد، بلی "همه". بعداً تره کی می گوید که من در حزب "درد" را پیدا کرده ام. باید آنرا معالجه نمود. با شنیدن این کلمات امین را بیش از پیش متوجه خطری که متصور بود می سازد و در صدد طرح دسایس مرگباری می افتد. این حرف ها را سید محمد گلاب زوی برای مؤلفین کتاب "تجاوز" حکایه می کند.

گلاب زوی می گوید (۱) : «بعد از دیدار میدان هوایی روز سه شنبه بازهم تره کی و امین به تنهایی در قصر گلخانه ارگ ملاقات کردند و ما صرف از طرف شب مؤفق شدیم تا تره کی را تنها ببینیم و از خطری که از ناحیه امین بود او را آگاه سازیم من و سروری به وی گفتیم که امین میخواهد او را به قتل برساند و از بین ببرد. ما پلان از بین بردن امین را برای او تشریح کردیم. تره کی حرفهای ما را شنید و با تأثر گفت، من تمام عمر او را بزرگ کرده ام و او را از دشواری های زندگی حفظ نموده ام. ببینید دستانم آبله نموده است، ولی شاید شما واقعیت را می گوئید.» گلاب زوی می افزاید که ما باید روز پنجشنبه پلان خویش را در مورد امین تطبیق می کردیم. ولی متأسفانه یکنفر در بین ما خائن پیدا شد و پلان ما را برای امین افشا ساخت. حفیظ الله

۱-تجاوز صفحه ۳۸.

امین آنروز برای صرف نان چاشت نیآمد و به دروغ گفت که دخترم مریض است. تره کی برایش تلفن کرد که چرا جهت صرف نان چاشت نیامدی، او می افزاید که به نزدم گلاب زوی و اسدالله سروری نشسته اند، شما باید مانند مردها با هم صحبت کنید، ولی امین در جواب می گوید، تا زمانیکه گلاب زوی و سروری در آنجا باشند من نخواهم آمد. سید محمد گلاب زوی پیشنهادات خویش را در مورد خلع قدرت نمودن و یا از بین بردن فزیکی امین به تره کی ارائه می کند که از طرف تره کی با گفتن این جمله رد می شود : [1] «رفقا، گوش کنید! بخاطر نجات زنده گی خود حتی مگس را نخواهم کشت. بگذارا که تقدیر و سرنوشت مرا حزب و مردم تعیین کنند.»

در باره، پلان سید محمد گلاب زوی و سروری که چگونه میخواستند امین را از بین ببرند، در کتاب حقایق پشت پرده، تهاجم شوروی بر افغانستان چنین می خوانیم : [2] «قرار پلان وقتیکه امین داخل ارگ می شد، دست و پایش را می بستند و در تشنابی محبوسش می ساختند. بعداً بم ساعتی ای را در تشناب مذکور انفلاق میدادند.»

سلیگ هریسن در همان صفحه می افزاید :

«امین اطلاع نداشت که سروری به دو نفر از محافظین تره کی دستور داده بود که هر که سعی کند که به اقامتگاه رئیس جمهور برود باید فوراً به قتل برسد. وقتیکه امین به ارگ رسید، داؤد ترون که شخص مورد اعتماد وی بود و بحیث سریاور رئیس جمهور ایفای وظیفه می کرد به نامبرده اخطار کرد که رفتنش به داخل شاید خطری را در برداشته باشد.»

سفیر پوزانف می گوید که ما در باره، وجود اختلافات جدی بین تره کی و امین به ماسکو اطلاع دادیم و وزیر داخله، کورنینکو Koorninko جواب شفر ما را داد که توصیه، کرملین اینست تا به صورت عاجل تره کی را ملاقات کنید و در باره، آینده خوفناکی که اتفاق خواهد افتاد وی را مستحضر سازید، پوزانف می گوید، من با پاولوفسکی Pavloveski، گوریلوف Gorilov، ایوانف Ivanov و ترجمان به نزد او رفتیم و گفتیم که حامل پیام رهبری شوروی هستیم و باید رفیق امین نیز حضور داشته باشد. امین در همان لحظه پیدا شد و ما توصیه، ماسکو را در باره، وحدت بین آنها برایش انتقال دادیم. تره کی گفت بلی در حزب ما مخالفت هایی وجود دارد. ولی در کجا این مخالفت ها وجود ندارد؟ برای رهبران تان بگوئید که همه چیز خوب خواهد شد. پوزانف می گوید که چهره، امین حق بجانب بود و در اخیر او گفت حرفهای رفیق تره کی کاملاً درست است. اگر بمیرم با نام تره کی که در لبانم خواهد بود، خواهم مرد و اگر تره کی قبل از من بمیرد من تمام پلانهایش را به سر می رسانم.

۱- تجاوز صفحه ۳۸. ۲- حقایق پشت پرده، تهاجم شوروی ص ۸۳.

پوزانوف می گوید همینکه به سفارت برگشتیم دیدیم که موتر لیموزین با نمبر پلیت افغانی در دهن سفارت ایستاده است. دربان گفت، چهار وزیر، سروری، مزدوریار، وطنجار، گلاب زوی نزد دگروال کا جی بی ولادیمیرایلین آمده اند. این چهار نفر چون متوجه خطری که از ناحیه امین برایشان وجود داشت، شده بودند، به سفارت شوروی آمده بودند.

پوزانوف در صفحات بعدی کتاب می گوید که بار دیگر بنابر دستور گرومیکو [۱]، با همان چند نفر قبلی به نزد تره کی رفتیم و برایش گفتم که شما خبر دارید که چهار وزیر برطرف شده اند؟ او میدانست. قرار شد از امین نیز دعوت بعمل آید تا در مذاکرات ما شرکت کند. پوزانوف ادامه میدهد [۲] : «تره کی برای امین تلفن کرد و با زبان پشتو با او صحبت نمود. گوشی را گذاشت و گفت حالا خواهد آمد. تره کی فقط در همین لحظات در باره، پلان های امین برای ما صحبت کرد و گفت که میخواهد قدرت را از دستش بگیرد. خیلی با تأثر از امین یاد می کرد وبه حرفهای ما که چندین بار برایش گفته بودیم و تاکنون بی نتیجه بود پی می برد. ناوقت ! خیلی ناوقت چشمانش باز شد.

در همین لحظه صدای فیر از پائین شنیده شد. گوریلوف به طرف کلکین دوید و چیغ کشیده گفت که امین می گریزد. همه، ما بطرف کلکین دویدیم. از همه اولتر تره کی، زیرا نزدیك بود من او را به گوشه یی کشیدم. بادی گاردهای تره کی به نزدش آمدند و به پشتو چیزی برایش گفتند. تره کی گفت که سریاورم سید داؤد ترون کشته شده است. تره کی گوشی را برداشت ولی تلفون قطع بود. بعداً ما از همه چیز مطلع شدیم، و دانستیم که بعد از آنکه تره کی با امین صحبت کرد. امین با سه نفر بادی گارد خویش به ارگ آمد. موتر وی در پهلوی موترهای ما ایستاده شد. او با یکی از دریوران روسی ما، مصافحه کرده و یکی از بادی گاردهایش را در موتر باقی گذاشت و با دو نفر بادی گارد دیگر در قصر داخل شد. در داخل او را سریاور ترون ملاقات کرد که یکی از نزدیکان صمیمی امین بود. امین، ترون و یکی از بادی گاردهای دیگر خویش را جلو تر از خود فرستاد و خودش با بادی گارد دیگر به عقب آنها، به یك فاصله، معین حرکت کرده و به طرف زینه هائیکه به منزل دوم منتهی می شود براه افتادند و همینکه دو نفر او تقریباً در منزل دوم رسیده بودند فیرها آغاز شد. ماشه را چه کسی اول کشید؟ جواب آنرا گفته نمیتوانم. ولی احتمالاً ترون میخواست بادی گاردهای تره کی را از نزدیك دروازه، تره کی دور کند. بالای آنها قهر شده بود میخواست تفنگچه های آنها را بگیرد همان بود که آنها تاب نیآورده و آتش نمودند.»

۱- اشغال تجاوز ص ٤١. ۲- اشغال تجاوز، ص ٤١.

پوزانوف شرح میدهد که بعد از حادثهء مذکور به نزد امین رفتیم و به وی گفتیم باید وضع بررسی شود و اختلافات حل گردد، در همین وقت آواز تانك ها شنیده می شد که به سرعت ارگ را محاصره می کردند. امین پیشنهاد کرد که باید تره کی از تمام پُستهای خویش سبکدوش شود ولی ما مخالفت کردیم. او می گفت تره کی باید لااقل از یکی از پُستهای خویش منشی عمومی حزب، یا رئیس دولت برکنار شود، ولی ما نپذیرفتیم. مشاجره بین ما و امین نتیجه نداد. قرار شد فردا وقت به بحث خویش دوام بدهیم. ولی امین وقت را ضایع نکرد و در طول شب تمام رهبران و اعضای شورای انقلابی را قانع ساخت که تره کی برایش توطئه ترتیب کرده بود و میخواست او را از بین ببرد. فردا صبح ما با یك حقیقت مواجه گردیدیم. تره کی از تمام پُستهای خویش برکنار شده و عوض وی امین خود را تعیین کرده بود.

در همان صفحات کتاب کریم میثاق از زبان امین حکایه می کند. که هنگامیکه تره کی وی را به قصر دعوت کرد. او از داؤد ترون پرسید که در صورتیکه به نزد تره کی برود برایش خطر دارد یا خیر؟ ترون برایش گفته بود که چون دوستان شوروی نیز حضور دارند، بناءً هیچگونه خطری نیست. در قصر داؤد ترون و "وزیر زیرك" پیشاپیش ترون در زینه ها بالا شدند. در منزل دوم دو نفر یاوران تره کی با کلاشینکوف ها ایستاده بودند. ترون برای آنها گفت که راه را باز کنید که رفیق امین با ما است. آن دو نفر فیر نمودند. ترون جابجا کشته شد و زیرك زخمی گردید. زیرا که با بدن خود را ستر کرده بود.

مشکل است که انسان درك کند. کی برای کی توطئه چیده بود. رازی است بسیار تاریك و مبهم. بعضی ها معتقد اند که امین همه را گول زده و با تحریك نمودن احساسات ترون علیه یاوران تره کی چنین درامه یی را ترتیب و چون خودش در منزل اول قصر قرار داشت و هنگامیکه فهمید ترون کشته شده است بسرعت در موتر نشست و گریخت و مطابق پلان خویش بسرعت ارگ را محاصره کرد و ارتباطات تره کی را با خارج ارگ (خانه خلق) قطع نمود زیرا بهانه یی برای این امر بدست آورده بود.

باری! امین بمجرد رسیدن به محل کار خویش به طرفدارانش امر احضارات میدهد. به قوماندان گارد، "جگرن جانداد" امر میدهد که رابطهء تره کی با خارج قطع شود و محل سکونتش محاصره گردد. همانشب نامبرده شورای انقلابی را جمع کرده و از توطئه تره کی بر علیه خویش انها را واقف میسازد و قناعت ایشانرا مبنی بر سبکدوشی تره کی از وظایفش فراهم میسازد. در آن جلسه هیچگونه اعتراضی صورت نمی گیرد. امین به اتفاق آراء بحیث منشی عمومی کمیته مرکزی و رئیس شورای انقلابی تعیین می گردد. همه برایش کف میزنند و هورا می گویند و همه مهر صحت و تائید را بر اجرات وی می گذارند. این خبر از طریق رادیو وتلویزیون در شب بعدی

پخش می گردد و علت استعفای تره کی را از پُستهای متذکره مریضی غیر قابل علاج تره کی اعلان می کنند. همزمان جلسه مذکور اخراج و سبکدوشی سید محمد گلاب زوی، شیر جان مزدوریار، وطنجار و سروری را از تمام مقامات حزبی و دولتی تصویب می نمایند.

"جانداد" اقامتگاه تره کی را محاصره می کند. امین به سرعت قوماندان فرقه ۸ پیاده، قوماندان های غند توپچی، کندك مستقل تانك فرقه مذکور، رؤسای ارکان قواهای ٤ و ۱۵ زرهدار و عده زیادی از افسران و هواخواهان تره کی را برکنار و زندانی میسازد. با مهارت و سرعت چشمگیری بالای وضع نظامی و سیاسی در کشور مسلط می گردد.

در قتل تره کی بنابر اعترافات آمر مخابره گارد تورن عبدالرؤف، بر علاوه خودش، محمد یعقوب لوی درستیز، جان داد قوماندان گارد، روزی معاون سیاسی گارد، اقبال امر اطلاعات گارد اشتراك داشتند. آنها، تره کی را همراه با خانمش در کوتی باغچه انتقال داده و بعد از آنکه خانم وی را به بهانه تداوی اش از وی دور می کنند، توسط روزی و اقبال افسران گارد در محضر عبدالودود ذریعه بالش خفه ساخته و به قتل میرسانند و شب هنگام جسد وی را در قول آب چکان دفن می کنند.

عکس العمل های اردو در مقابل این حادثه ضعیف بود. زیرا که شیرجان مزدوریار قبل از آنکه مؤفق به پناه بردن به سفارت شوروی گردد، در پغمان توسط عمال حفیظ الله امین دستگیر و به زندان افگنده می شود. سه نفر دیگر بعدها از سفارت شوری به وسیله تابوت های چوبی راساً به میدان هوایی انتقال و با موتر عامل تابوت ها به طیاره داخل می گردند. اولاً به صوفیه و سپس به ماسکو انتقال می گردند. سایر هواخواهان تره کی نیز نسبت عدم سازماندهی و نداشتن رهبری نمیتوانند دست به کدام اقدام نظامی بزنند صرف به تاریخ ۱۶ اکتوبر ساعت یازده روز در فرقه ۷ شورشی از طرف هواخواهان تره کی صورت می گیرد که توسط قطعات فرقه ۸، لوای ۳۷ کوماندو، غند تعلیمی و قوای هوایی سرکوب می گردد، و بدینسان حفیظ الله امین، با کاردانی، زیرکی، مهارت و شجاعت می تواند مخالفین خویش را از بین برده و بر سریر قدرت تکیه بزند و اسم خود را در تاریخ بحیث دیکتاتور صد روزه افغانستان ثبت نماید.

-۸-

نور محمد تره کی کی بود؟

نور محمد تره کی پسر نظر محمد خان، شخصی که در قبیله‌ء تره کی در ناوه‌ء مقر به دنیا آمده و خود را پسر چوپان میخواند و به قبیله‌ء غلزایی پشتونها از همان غلزایی هائیکه امیر عبدالرحمن خان آنها را به زور در مناطق هزاره نشین مرکزی افغانستان مستقر ساخته بود تعلق داشت. پدر تره کی با وصف آنکه از سواد بی بهره بود و به گونه‌ء کوچی ها شبانی میکرد، پسرش را به مکتب فرستاد. او در کودکی در کویته الی صنف چهارم ابتدایی تحصیل کرد و بعداً به عنوان کاتب در شرکت پشتون تریدنگ کمپنی تندهار شامل کار شد. سپس بحیث نماینده‌ء همین شرکت به بمبیی رفت، در آنجا با لسان اردو و انگلیسی آشنا شد. در بازگشت مدتی دروزارت فواید عامه کار کرد و سپس بحیث محرر مجله‌ء اقتصاد توسط عبدالمجید خان زابلی که هم قبیله‌ء وی بود مقرر گردید. وی بعداً به صفت مدیر پترول در شرکت انحصارات پترول و شکر نیز کار می کرد [1] «اما از اثر دستبازی در کوپونهای پترول از کار برکنار شد و زابلی او را به تجارتخانه‌ء شخصی خود گماشت. اما بنا به روایتی از آنجا هم به علت اختلاس در مصارف تعمیر رانده شد.» اما این گفته مخالفان تره کی بود. تره کی در دوران شاه محمود خان به حزب ویش زلمیان پیوست و بعد از آنکه تعدادی از اعضای حزب مذکور حبس شدند. تره کی از وفاداری خویش به صدراعظم شاید به وسیله‌ء زابلی اطمینان بخشید و بحیث آتشه‌ء مطبوعاتی در واشنگتن مقرر شد. اما سردار محمد نعیم، به خاطر سخنان تند و تیزی که علیه محمد داؤد بر زبان رانده بود، وی را برطرف کرد و به کابل فرستاد. در کابل او در نمایندگی ملل متحد و اداره‌ء همکاری های اقتصادی امریکا مشغول به کار شد، و به تأسیس دارالترجمه‌ء نور پرداخت. مدتی در ولایت تطغن وبدخشان وظیفه اجرا کرد و در آنجا به نوشتن داستان های کوتاه و دراز ادبی که بیانگر زندگی مردم بود پرداخت.

نور محمد تره کی در هند، با افکار کمونیستی آشنا شد و روابطی با اعضای حزب جدید التأسیس کمونیست هند پیدا کرد. این روابط تا سال ۱۹۷۶ با آن حزب ادامه داشت. او در کابل کورس حقوق و علوم سیاسی را نیز خارج از وقت رسمی تعقیب می کرد. ناظرین معتقدند که روابط تره کی با سفارت اتحاد شوروی در سال ۱۹٤۸ تأمین شده باشد، زیرا که در همان سال سفارت شوروی پولی به عنوان حق الزحمه‌ء یك ناول برایش پرداخت که به زبان روسی ترجمه شده

۱- افغانستان در پنج قرن اخیر ص ۷۳۲ ج اول.

بود. نور محمد تره کی به زودی با روشنفکران کابل آشنا شد و در اشاعه‌ء افکار مارکسیستی از جمله‌ء یکی از سه چهار نفری بود که بعدها موفق به تأسیس حزب د.خ.ا. شدند. نور محمد تره کی، ببرک کارمل و میر اکبر خیبر.

نور محمد تره کی، مرد خود ساخته یی بود که در آوان جوانی با انرژی و فعالیت خاصی در راه کسب معاش و تحصیل از هیچگونه تلاشی دریغ نمی کرد. شخص مهذب، مهربان و خوش قلبی بود استعدادی در سطح متوسط داشت. درون گرا و تا حدود زیادی ساده بود. خوش باوری و اعتماد نمودن بالای اشخاص و افراد نزدیکش منفی ترین خصوصیات وی را تشکیل میداد. موهای جوگندمی، اندام بلند و باریک داشت که هنگامیکه دریشی سرمه یی واسکت دار می پوشید به شخصی تازه به دوران رسیده یی یک سروگردن بلند تر از دیگران شبیه می گردید. کینه توز و عقده مند نبود و خصوصیات سازش و آشتی پذیری در روحیات وی به مشاهده میرسید. می گویند به خرافات نیز باور داشت اما دارای هیچگونه نبوغ، خلاقیت و قدسیت نبود. ببرک کارمل را بعد از انشعاب اولی، جنرال زاده میخواند و اعضای وابسته به حزب پرچم را اشراف زاده از فصاحت و بلاغت کلام کارمل رنج می برد و او را همیشه بحیث رقیب خویش تصور می کرد. می گویند در مجلسی که او می نشست، بعد از ساعتی سخن گفتن، سکوت مستولی می گردید، زیرا که مضمونی برای سخن گفتن وجود نمیداشت. اما شوخی ها و طنزهای زیادی می گفت و مستمعین خویش را مشعوف میساخت. جاه طلبی و خویشتن بزرگ بینی را حفیظ الله امین در وجود او پرورش داد، تا به جنون کیش شخصیت تبدیل گردید. هنگامیکه او را نابغه گفتند، ستاره‌ء شرق خواندند، آموزگار توانا شمردند، پدر ملت خطاب کردند خود را مقدس شمرد مغرور و مست گردید، و چون کیک بزرگ بدید و دختران در پیرامونش حلقه زدند و حواریون آغـــاز به کفـل جنبانیدن و کاکل شوراندن کردند فکر کرد که جهان به کام است و عیش تمـــام. هنگـــامی بخود آمـد که همه چیـز را باخته بود : قدرت را، مقام را و زندگی را.

آخرین روز های تره کی بنابر گفته خانم ٦٢ ساله اش " نور بی بی تره کي" بسیار تلخ و دردناک گذشته ولی او هنوز باور نمی کرد که امین او را از بین ببرد. وی به کمک دوستان شوروی که حتماً او را نجات میدهند باور داشت. او می گفت امین به چنین کار احمقانه یی دست نمی زند. او به احساس رفیقانه و کمونیستی امین باور داشت. زیرا که امین را بسیار دوست داشت. نور بی بی می گوید ، من به تاریخ ۹ اکتوبر در زندان پلچرخی شنیدم که تره کی فوت کرده است بعد از سه ماه "بمن گفتند که در یکی از شب ها سه نفر امینیست به اتاق تره کی رفتند. او ایستاده شد کوت خواب را برداشت و آرام بود افسران پیشنهاد کردند با آنها برود او آب خواست

جواب دادند وقت آب خوردن نیست. از دستان تره کی گرفتند و از پاهایش و او را برروی زمین خوابانیدند، و بالای رویش بالش را گذاشتند و خفه اش کردند. قوماندان گارد شخصاً شاهد این ماجرا بود. کجا شوهرم را دفن کردند، من نمیدانم. بعداً من پرسیدم چرا شوروی ها شوهرم را نجات ندادند زیرا که هم سفیر وهم جنرالان وعده کرده بودند اما هیچکس برایم جواب نداد."
بدینسان مؤسس حزب دیموکراتیک خلق افغانستان، اولین رئیس جمهور دولت جمهوری دیموکراتیک افغانستان، کمونیست و مبارز پرشور انقلابی به ابدیت پیوست، و فصل نوینی آغاز شد برای جنگهای جدید وسرکشیهای دیگر جهت بدست آوردن قدرت و عوض کردن تاریخ!

* * *

فصل دوم
حفیظ الله امین
- ۱ -

بعد از گرفتن قدرت اولین حرفهای حفیظ الله امین برای مردم افغانستان، وعده نمودن سه اصل مهم. "مصئونیت، قانونیت و عدالت" بود که هر چه زود تر جامهء عمل خواهد پوشید. او می گفت که گذشته گذشته است. دوران کشتار انسانهای بی گناه، شکنجه های دوزخی اگسا، دوران بگیر و ببند، بی قانونی و بی سروسامانی دیگر تکرار نخواهد شد. او که از تلویزیون افغانستان صحبت می نمود می گفت که تمام فجایع گذشته را نور محمد تره کی و همراهانش انجام داده اند. با پر رویی و وقاحت خاصی خود را بی گناه و حق بجانب می شمرد، او آینده مصئون و مسعودی را برای مردم وطن وعده می داد. در صحبتهایش از افغانستان بزرگ صحبت می کرد. نوعی استقلالیت از سخنانش استشمام می شد. اکتها و ژستهایش دکتاتورمآبانه بود. دهنش کف کرده بود و با چشمان بخون نشسته اش چنان می نگریست، که گویی دنیا را فتح کرده است.

بمجرد گرفتن قدرت، حفیظ الله امین متوجه اردو گردید. دگرمن یعقوب را بحیث لوی درستیز و صاحب اختیار اردو تعیین کرد و اردو را از وجود افسران وفادار به تره کی تصفیه نمود. طرفداران تره کی یا زندانی گردیدند و یا از بین برده شدند. سازمان دوزخی اگسا را به نام "کام" [1] اسم گذاشت، در آغاز عزیز اکبری خویشاوند سروری را بحیث رئیس آن تعیین نمود. اما بزودی وی را برطرف نموده داماد و برادرزاده اش اسدالله امین را درین پست مقرر کرد. کابینه اش را از اشخاص هواخواه و طرفداران تره کی پاك ساخت. به برادرش عبدالله امین قدرت طاغوتی در صفحات شمال کشور بخشید. به دستور امین لست بزرگی که نام هزاران تن زندانی سیاسی در آن درج بود ترتیب گردید و در دیوارهای وزارت داخله و ولایت کابل نصب شد. وی اعلان کرد که بنا به دستور نور محمد تره کی همهء آن اشخاص کشته شده اند. در لست مذکور نام زن، مرد، پیر و جوان یافت می شد که بی رحمانه از بین برده شده بودند. مردم با این اطلاع

۱- کام - کارگران امنیت ملی.

به ولایت کابل و وزارت داخله یورش بردند. قیامتی بر پا گردید. صدای شیون وزاری مردم که اسم عزیزان و وابستگانهخود را پیدا می کردند گوش فلك را کر می کرد. همه به تره کی و امین دشنام می دادند. لست ها را به زودی از ترس قیام مردم از دیوارها برداشتند و با استفاده از موقع و فرصت مناسب کسانیکه میتوانستند در آینده باعث درد سر برای امین گردند در همان شب و روز به صورت مخفیانه از بین برده شدند. یکی از آن چهره ها، شادروان طاهر بدخشی بود و شخص دیگر نوراحمد اعتمادی فقید، که با بی رحمی و قساوت خاصی کشته شدند.

در روزهای آینده عده یی از زندانیان سیاسی که اکثراً اشخاص بی گناه و غیر سازمانی بودند رها گردیدند. بعضی از اعضای پرچم نیز در آن روزها از زندان مرخص شدند. امین قول داد که بعد از تصفیهء دوسیه ها تمام زندانیان سیاسی را رها خواهد کرد. ولی هرگز به قولش وفا ننمود.

امین ستراتیژی ساده یی را تعقیب می کرد. ملامت کردن تره کی و انداختن بارتمام گناهان به دوش وی. او عکس ها و پوسترهای تره کی را از دیوار ها پائین کرد و وعده داد که به کیش شخصیت و دیکتاتوری یك فرد پایان بخشد. او نماینده هایی را که غیر سازمانی بودند به خاطر طرح قانون اساسی جدید تعیین کرد و سازمان ملی دفاع از انقلاب را بوجود آورد. هدف وی این بود تا افراد غیر وابسته به رژیم با او همکاری کنند. وعده داد که خدمت به دین اسلام را بجا آورد و مساجد را به مصارف دولت ترمیم و رنگ آمیزی نماید.

اتحاد شوروی رژیم امین را به رسمیت شناخت و پیام های تبریکیهء نیم گرم لیونیدبریژنیف و گرومیکو عنوانی وی مواصلت کرد. اما سردی محسوس در روابط شوروی با امین بوجود آمده بود. هرکس احساس می کرد که ماسکو غضبناك و خشمگین شده است. از همه بیشتر شخص امین این خنکی و کاهلی را لمس می کرد به همین خاطر بود که او تلاش کرد تا با واشنگتن باب مذاکره را باز کند و از شارژدافیر سفارت امریکا در کابل بخواهد که کمك های امریکا از سر گرفته شود و روابط بین دوکشور دوباره تأمین و توسعه یابد و در عین زمان شاه ولی وزیر خارجهء خویش را به نیویارك فرستاد تا با مقامات آمریکایی مذاکره کند. آمریکایی ها نیز یکی از دیپلمات های مهم خود را به کابل فرستادند تا امین را ملاقات کند. در اسناد «لانه جاسوسی» شرح مبسوطی مبنی بر تلاش امین برای جلب اعتماد امریکا آمده است. وی سعی کرد با پاکستان نیز روابط بهتری تأمین نماید و کشیدگی های بین دو کشور را از طریق مذاکرات حل نماید. امین میخواست بدینوسیله به اتحاد شوروی تفهیم نماید که وی یك شخص مستقل است و میتواند در سیاست خارجی خویش با هر کشوریکه او را کمك نماید نزدیك گردد و کابل توانایی اتخاذ پالیسی مستقل را دارا است.

بنابر تقاضای وی پوزانوف را تبدیل کردند زیرا که امین او را پرچمی و طرفدار ببرك کارمل

می شمرد و گـنـاه شکسـتن تمـــام کاسـه ها و کوزه ها بدوش وی بود عــوض نامبرده "فکرت احمد جانوویـچ تابییف" بحیث سفیـر در افغانسـتان تعیین گردید و خاطر امین آسوده شد.

ترس امین این بود که روسها بالآخره او را از بین برداشته و ببرک کارمل را جانشین وی خواهند ساخت. بهمین خاطر او از دولت چکوسـلواکیا تقاضا کرده بود تا هرچه زود تر ببرک کارمل را به وی تـسلیم کنند. اما چکوسـلواکیا به تقاضای امین پاسخ مساعد نداد و مناسبات امین با دولت مذکور به تیره گی گرایید. "واسیلی بلاك" عضو عالیرتبه حزب کمونیست چکوسلواکیا بهمین مناسبت به کابل آمد و حامل پیشنهاد ببرك کارمل مبنی بر تشکیل حکومت ائتلافـی بود ولی امین به خشـم آمد و بعد از چهـار روز وی را با سردی و خشونت پذیرفت.

شایعات در کوچه و بازار پخش گردید که امین عضو سی.آی.ای است و بزودی با آمریکا و غرب آشتی کرده و همراه با مجاهدین، دولت طرفدار آمریکا را در افغانستان ایجاد خواهد کرد. این شایعات بیشتر بازتاب شب نامه هایی بود که از طرف طرفداران تره کی پخش می گردید در شب نامه ها گفته می شد که جاسوس شناخته شدهء امریکا (امین) بزودی تمام کمونیستها را از بین برده و دولت را با مجاهدین شریك خواهد ساخت. در شب نامه ها به ضرورت وحدت و همبستگی حزب خلق و پرچم بخاطر از بین بردن امین تأکید می گردید. عده یی را عقیده بر آن بود که برخی از این شب نامه ها در سفارت شوروی ترتیب و از طریق اعضای سفارت مخفیانه از طرف شب پخش می شدند.

بزودی کار ترمیم قصر دارالامان و قصر تاج بیگ پایان یافت و حفیظ الله امین قصر تاج بیگ را محل کار و رهایش خویش تعیین نموده به آنجا نقل مکان کرد و قصر دارالامان را برای صدارت افغانستان اختصاص داد. دلیل این امر معلوم نبود اما می گویند امین میخواست مانند اعلیحضرت امان الله غازی که در اواخر پادشاهی خویش به تجمل پرستی گرایش پیدا کرده بود متمایل به ارسطو کراسی، اشرافیت و تجمل پسندی گردیده بود و در قصر مذکور مجلل ترین مهمانی ها و شب نشینی ها را ترتیب میداد و با جلال و جبروت خاصی زندگی می کرد و بعضی ها می گفتند که این هم به دستور روسها و مطابق پلان آنها صورت گرفته بود که امین از شهر دور شده و در اثنای عملیات نظامی شهریان کابل آسیب نبینند.

-۲-

در طول این مدت من (نگارنده) در حربی پوهنتون بحیث قوماندان پوهنحی پیاده مصروف اجرای وظیفه بودم ومضمونی بنام قوماندانیت و مورال را درس میدادم. افسران "امینی" با بدبینی و بی اعتمادی خاصی به من می نگریستند و سعی داشتند با رفتار و حرکات تحریك آمیز خویش من وعده ء از افسران دیگر را که یا پرچمی بودند و یا غیر وابسته، بی حوصله و عصبانی بسازند و مدرکی برای به زندان انداختن و یا از بین بردن ما بیابند. آنها در حضور ما، ببرك کارمل، اناهیتا و سایر رهبران پرچم را دشنام میدادند، در تظاهرات پوهنتون ما را زیر نظر می گرفتند که با آنها شعار هایی علیه پرچمی ها تره کی، کارمل میدهیم و یا خیر، به افسران جوان که میبایست مطابق آئین نامه نظامی یعنی خدمات داخله و جزای عسکری برای ما رسم تعظیم کنند. تفهیم می کردند که برای ما سلام ندهند و گستاخانه از برابر ما بگذرند تا عصبانی گردیم و کس را جزا بدهیم. بدون نوبت و دلیل ما را نوکریوال میساختند. در اثنای تدریس در صنف حاضر می شدند و با گستاخی و بی اعتنایی جریان درس را اخلال می کردند و محصلین را از صنف بیرون می ساختند. افسری بنام جمعه تورن آمر شعبهء استخبارات حربی پوهنتون بود که سخت مراقب من و بعضی افسران دیگر مانند دگرمن عبدالقادر میاخیل، تورن فاروق ظریف، دگرمن سیر، دگرمن عبدالغنی، دگرمن حکیم، دگرمن لطیف، تورن معصوم و سایرین بود. او حق و نا حق ما ها را به نزد خود میخواست ساعتها منتظر می نشسیتم و بعد از ان که باریاب می شدیم پرسش های احمقانه یی از ما می نمود. می پرسید دیشب شما در کجا بسر بردید. دیروز فلان محصل را برای چه احضار کرده بودید. فلان افسر یا محصل را چرا جزا داده اید؟ اسم یکی از رفقای پرچمی زندانی ها را می گرفت و می گفت با او چه مناسبت دارید. آیا هنوز هم ارتباط دارید یا خیر؟ شب نامه ها را کی پخش کرده است؟ چرا در تظاهرات دیروز شما مانند سایرین به ببرك کارمل، رفیع، کشتمند، قادر و غیره فحش نمیدادید. چرا در کار داوطلبانهء دیروز حربی پوهنتون اشتراك نکرده اید و غیره. این افسر دارای قامت کوتاه، بروت های بزرگ و پهن و چشمان محیلی بود وی از اهالی هرات بود و لهجهء غلیظی داشت معمولاً هنگامی ما را میخواست که موقع رخصتی می بود و آنقدر معطل می نمود تا موترهای سرویس حربی پوهنتون حرکت کنند وما نتوانیم از آن استفاده نماییم. وی مظهر و قاحت، گستاخی و بی تربیه گی بود روح شریر داشت و آدم بیرحمی بود.

تلاش های وی برای ترتیب نمودن اسناد منفی علیه ما، بی فایده و بیمورد بود. من روزی به وی گفتم که تورن صاحب، بی جهت تلاش می نمائید. اگر منظور زندانی کردن من است. دلیل و

سند در کار نیست. من پرچمی بودم و هستم. بگوئید خودم به پلچرخی میروم. بیمورد خود را و مرا اذیت می کنید. گویی حرف های من به جای حساس خورده بود. مدتی به من خیره شد و بعد گفت، راست می گویی، اگر بخواهم همین لحظه ترا به زندان می فرستم. حرف هایت را ثبت کرده ام، ولی، چون با جرئت اعتراف نمودی، منبعد شما را آزار نمیدهم. مانند کودکی خشنود شد و از کرم بزرگی که بمن روا میداشت للت می برد. نامبرده بعد از آن تاریخ مزاحم من نشد. اما من، از لحاظ روحی کاملاً آمادگی داشتم که به زندان بروم و یا در شکنجه گاه های اگسا و کام به دست جلادان خونخوار بیفتم و یا در پولیگون های پلچرخی سر به نیست شوم زیرا که سرنوشت خاصی سوای سرنوشت هزاران رفیق و مردم خویش نداشتم و نمیتوانستم داشته باشم.

در یکی از شب های اوایل جدی ۱۳۵۷ همراه با فامیلم از منزل یکی از خویشاوندانم حوالی ساعت نه و نیم شب بازگشت می نمودیم. منزل ما در قریه، یکه توت بود هوا سرد و جاده یخبندان بود. موترم تصادم کرد و پایم شکست. مدت سه ماه در شفاخانه، چهارصدبستر اردو تحت تداوی بودم و بعداً یکماه برایم تبدیل هوا داده شد. بعد از چهارماه هنوز با عصا چوب راه میرفتم. در حربی پوهنتون مرا از پُست قومانداني پوهنحی تبدیل کرده بودند و با تنزیل مقام بحیث آمر پلان پوهنحی پیاده و زرهدار تعیین شده بودم که وظیفه ام را پلانگذاری دروس و ترتیب نمودن و تقسیم اوقات ها تشکیل میداد هنوز یکماهی از اشغال این پُست جدید نگذشته بود که جشن ۷ ثور سال ۱۳۵۹ فرا رسید و کارت تقاعدم برایم داده شد. همراه با من، عبدالقادر میاخیل، دگرمن عبدالغنی و چند افسر دیگر نیز به تقاعد سوق شدند. در دوران تقاعد با مبلغ دو هزار و دوصد افغانی معاش ماهوار زندگی می کردیم. این مبلغ به اندازه یی ناچیز بود که حتی برای خوردن نان خشک و چای تلخ کفایت نمی کرد. اما تقاعد یك حسن داشت که دیگر از توهین و تحقیر و شکنجه روحی رهایی یافته بودیم و میتوانستیم مطابق میل خویش زندگی کنیم. ریش انبوهی گذاشتم تا شناخته نشوم و برای تماس گرفتن با رفقای حزبی به تلاش خستگی ناپذیری آغاز کردم زیرا که مبارزه ادامه داشت و تقاعد پایان زندگی نبود.

درمنزلم یك میل ماشیندار تیراتی داشتم و دو میل تفنگچه، دستی. آنها را درلای دیوار حویلی جاسازی کرده بودم که به نظر نمیخورد ولی با عقب زدن چند خشت خام به سهولت به آن دسترسی پیدا می کردم، وجود اسلحه، مذکور از یکطرف خطرناك بود و میتوانست مرا بدون سوال و جوابی به پولیگون پلچرخی بفرستند و از طرف دیگر تسلی خاطری بود برای دفاع از شرف و ناموسم.

من بزودی با عبدالودود "وفامل" یکی از کادرهای ملکی پرچم برخوردم و از طریق وی توانستم ارتباط خویشرا با حزب تأمین نمایم. در آن موقع کار مخفی حزب را ظهور رزمجو و

برادرش غفور، نجم الدین کاریانی، جمیله پلوشه در شهرکابل پیش میبردند و سخت فعال بودند. به من وظیفه داده شد تا با سازمان های نظامی مخفی پرچم در مرکز و اطراف ارتباط تأمین نمایم. من ذریعهء دوم بریدمن گل احمد افسر فرقه ۱٤ غزنی، توانستم با جگرن عبدالرزاق، جگرن عبدالصبور، جگتورن سکندر، جگتورن محمد آصف دلاور که خوشبختانه همه زنده بودند و موقف های حساسی در فرقهء ۱٤ داشتند بزودی تماس حاصل نمایم و از آمادگی آنها برای فعالیت های بعدی مطمئن شوم. توسط دوم بریدمن محمد صابر و دوم بریدمن وهاب نورستانی ارتباط من با رفقای فرقه ۱۵ قندهار تأمین شد. با فرقه یازده و رفقای آنجا دوم بریدمن محمد امین ارتباط را برقرار می کرد. سعی ما این بود که سازمان های برهم خوردهء نظامی حزبی را در قطعات اطراف دوباره احیاً کنیم و ارتباطات آنها را سر از نو تأسیس نمائیم. در آن موقع ناراضی های خلقی در اردو حاضر بودند که با ما وحدت نمایند و همراه با ما (پرچمی ها) یکبار دیگر جهت برانداختن امین و رژیم خود کامه اش به انتقام برخیزند. در مرکز نیز افسرانی مانند رحمت الله همدرد، جگرن عبدالتواب عظیمی، جگتورن عبدالعزیز حساس، جگتورن محمد یعقوب، جگتورن محمد سلیم، و عده زیادی که هنوز مخفی و در زندان افگنده نشده بودند با من ارتباط داشتند. اطلاعات زندان پلچرخی مرتباً توسط کریم مجید که یکی از کادرهای فعال و قابل قدر حزب بود مرتباً برای ما میرسید و در پارهء اوقات از سروسامان یافتن سازمان های نظامی حزبی به رفقای زندانی اطلاع می فرستادیم. مصروفیت های حزبی اغلباً از طرف شب صورت می گرفت تغییر آدرس میدادیم و میدانسیتم که گرفتاری یك نفر به قیمت گرفتاری صدها رفیق حزبی و حتی برهم خوردن سازمان های حزبی نظامی و ملکی تمام می شود. عجیب آن بود که ما این همه تلاش ها را با شور و شوق خاصی انجام میدادیم و هیچگونه ترس و بیمی احساس نمی کردیم.

-۳-

زمان به سرعت و با شتاب خاصی می گذشت و همراه با خود تغییرات بزرگی را به ارمغان میآورد رژیم امین که با وعده و وعید زیادی کار خود را آغاز کرده بود هنوز هم مورد اعتماد و باور مردم نبود و مخالفان دولت با اجرای عملیات ها، کودتا ها و مقاومت ها، عرصه را بروی تنگ کرده بودند. فقط بعد از گذشت مدت کوتاهی، ناظران اوضاع افغانستان، در بارهء سقوط رژیم صحبت می کردند.

مهمترین حادثهء نظامی در دوران امین، قیام لوای کوهی اسمار بود که آغازگر و ترتیب دهندهء آن دگرمن عبدالرؤف صافی قوماندان لوای مذکور بود. نامبرده در یکی از روزهای ماه

اکتوبر والی کنرها و افسران خلقی لوا را غافلگیر کرده و همه را تیرباران نمود و همراه با پرسونل، اسلحه و مهمات لوا به داخل دره، شیگل به منظور پیوستن به مجاهدین مارش کرد. ولی در آنجا در محاصره، قوماندانان آن منطقه افتاده از برخورد با ایشان خودداری کرد و گذاشت تا اسلحه و مهمات لوا را قوماندانان مذکور تصرف نمایند.

مردم تره خیل نیز بصورت ناگهانی بر میدان هوایی خواجه رواش کابل یورش بردند جنگ بین مردم و قوای دولتی حوالی ده صبح شروع شد دولت جهت سرکوب شورش از قوای هوایی بگرام استفاده کرد و قوای ٤ زرهدار و قطعه کوماندو را داخل محاربه نمود درین جنگ عده، زیادی از افسران خلقی کشته شدند و تعدادی طیاره، تانك و تخنیك طعمه، حریق گردیدند. یکی ازین افسران قوماندان کندك تانك در قوای ٤ زرهدار جگرن سید حبیب که زمانی ضابط من بود نام داشت. که با تانك خویش زنده در آتش سوخت و کباب شد. شورش در همانروز به شدت سرکوب گردید و اشك و خون از خود به یادگار گذاشت بر علاوه، این جنگها در سطح کشور فعالیتهای مخالفین شدت مییافت و بالای قطارهای اکمالاتی نظامی پوسته های امنیتی، گارنیزیون های کوچك نظامی، پوسته های ژاندارم و پولیس یا حارندوی درینجا و آنجا حملات خورد و بزرگی انجام مییافت اما کنترول شاهراه ها ، شهرهای بزرگ، ولسوالی ها ، علاقداری ها ، نقاط عمده و ستراتیژیك در دست دولت بود .

در آن موقع جنرال پاولوفسکی با افسران همکار خود از مدت بیشتر از یکماه در مورد تجهیز نمودن اردوی افغانستان و بلند رفتن قابلیت محاربوی آن مصروف بود . به عقیده، آنتونی هایمن او و شش نفر جنرال همراهش برای مطالعه اراضی و شناسایی کامل منطقه وارد شده بودند تا مراحل نهایی پلان گذاری برای مداخله یی شوروی را از طریق هوا و زمین فراهم نمایند. اما برای این مطالعات خویش ماسك کمك های بیشتری در جنگ با پارتیزان ها را بخود زده بودند. اما دولت و اردوی افغانستان واقعاً به کمك ضرورت داشت، جنگهای چریکی و پارتیزانی شدت مییافت. فرار سربازان روز افزون می شد، احساسات ناسیونالیستی افسران تحریك می گردید. افسران طرفدار امین تجرید می گردیدند و کنترول اردو از نزد آنها خارج می شد. جنگهای چرینکی به شوروی این امکان را داد که مستشاران خویش را افزایش دهد، مهمات و اسلحه بیشتری به افغانستان سرازیر نماید و در ماه های بعدی نیروهای خود را در میدان هوایی بگرام مستقر سازد. علاوتاً قسمتی از فرودگاه بین المللی کابل را نیز در اختیار خود قرار دهند. تحقیقات و مطالعات امروز ثابت می کند که تنها شوروی علاقمند به پیاده کردن نیروهای خود در افغانستان نبود ، بلکه رهبران دولت ج.د.ا. تره کی و امین بارها و بارها ، شوروی را برای پیاده کردن نیروهای شان تشویق و تحریك کرده و بارها تقاضای رسمی به آن دولت ارائه کرده اند.

در یکی از روزنامه های ماسکو بنام کراسنایا زویزدا چاپ ماسکو در سال ۱۹۹۰ و نیز در کتاب "تجاوز شرح مسبوطی در مورد لشکر کشی اردوی سرخ به افغانستان حقایقی با استفاده از اسناد محرم آرشیف ستردرستیز و اظهارات جنرالان و مشاورین دست اندرکار شوروی در افغانستان تحریر گردیده است که به وضاحت اعتراف می گردد چگونه زمام داران افغانستان خاصتاً حفیظ الله امین با اصرار و ابرام تقاضای پیاده کردن قوای شوروی را به افغانستان نموده اند.

از آنجمله تورن جنرال متقاعد «کریلوف [۱] نیکولایچ» که از سال ۱۹۷۵ الی نوامبر ۱۹۷۹ بحیث سرمشاور نظامی در افغانستان کار می کرد می نویسد : «در ماه اگست سال ۱۹۷۹ جلسه یی در ماسکو دایر شد که اعضای بیوروی سیاسی گرومیکو، آندروپوف، اوستینوف "وزیر دفاع" و آگارکوف لوی درستیز، کرنینکوف معاون وزارت خارجه اشتراك داشتند. تورنجنرال ایوانوفُ نیز حضور داشت جلسه در بارهء اوضاع سیاسی، نظامی افغانستان و قابلیت رزمی اردوی آن بود سوالات زیادی از طرف گرومیکو و اندروپوف داده می شد گرچه در آن جلسه سوال ارسال قوا مطرح نشد ولی من آنرا حس کردم و با قاطعیت نظر خویش را در رابطه با حضور نظامی ما در افغانستان که عاقلانه نخواهد بود بیان داشتم. من درینمورد که اردوی افغانستان با وصف عدم مورال پس از تجدید سازمان قابلیت دفاع از دستاورهای انقلاب و تحول اپریل را دارد بحث زیاد کردم بعد از من تورنجنرال ایوانف صحبت کرد نظریات وی در مورد قابلیت رزمی اردوی افغانستان، درست نقطهء مقابل نظریات من بود متأسفانه نظریات ایوانوف و همکارانش مورد قبول رهبری سیاسی ما قرار گرفت.» در روزنامهء کرسنایا زویزدا "ستارهء سرخ" ارگان نشراتی قوای مسلح شوروی آمده است :

«اغتشاش در اردو مانند غسل در آب سرد ، برای رهبران ح.د.خ.ا. بود. پس از اغتشاش هرات در ماه مارچ ۱۹۷۹ ، رهبری افغانستان با استمرار زیاد خواستار فرستادن قوای شوروی به کشورشان گردید. در آرشیف ستردرستیز قوای مسلح اتحاد شوروی چنین تقاضا ها به امضای تره کی و امین موجود است. این تقاضا ها از طریق نمایندگان ما در کابل، سفیر کبیر پوزانف تورنجنرال کا.جی.بی ایوانف و سرمشاور نظامی ما تورنجنرال گوریلوف فرستاده می شد...

نور محمد تره کی دوبار این مسئله را با منشی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بوریس پاناماریوف، و حفیظ الله امین با سترجنرال پاولوفسکی به میان گذاشتند. بخشی از این اطلاعات را درینجا تذکر می دهیم :

۱- Gavyilov Nikolayuvich.

" نزد حفیظ الله امین مهمان بودم به دستور نور محمد تره کی وی تقاضا نمود تا ده الی ۲۰ هلیکوپتر همراه با مهمات و پیلوتان اتحاد شوروی به افغانستان فرستاده شوند تا در صورت وخامت اوضاع در مناطق سرحدی و مرکزی کشور جهت سرکوبی مخالفین که از پاکستان فرستاده میشوند مورد استفاده قرار گیرند همچنان به من اطمینان داده شد که حضور پیلوتان شوروی در کابل کاملاً مخفی نگهداشته می شود." امضاء گوریلوف ۱٤-٤-۱۹۷۹. مارشال اتحاد شوروی آگاه کوف (لوی درستیز) در زیر راپور نوشت : ضرورت به چنین کاری نیست. حفظ شود.»

نویسنده می افزاید که این دو رهبر افغانستان بارها و بارها در مورد حضور نظامی شوروی و افزایش آن در افغانستان تماس می گرفتند آنها تقاضای فرستادن تقریباً دو فرقه شوروی را به ج.د.ا. داشتند و می گفتند که در صورت ایکه این دو فرقه به افغانستان بیآید اعلان می گردد که دعوت قوا بنابر درخواست حکومت قانونی افغانستان صورت گرفته است. البته در مقابل این درخواستها به رهبری افغانستان گفته می شد که اتحاد شوروی به چنین عملی مبادرت نخواهد ورزید ولی آنها نمی فهمیدند و تقاضا ها تکرار می گردید :

«به تاریخ ۱۱ اگست رئیس اگسا سروری تقاضای امین را مبنی بر فرستادن سه کندك کوماندو و هلیکوپتر ها با عمله، آن به اطلاع ما رسانید.» پوزانوف، ایوانف، گاوریلوف ۱۲-۸-۱۹۷۹»

«۱۱ اگست به اساس تقاضای امین با وی مصاحبه صورت گرفت، در جریان صحبت توجه، روی فرستادن قطعات شوروی به ج.د.ا. معطوف گردید. امین قاطعانه ضرورت فرستادن قطعات شوروی به کابل را از هیأت رهبری اتحاد شوروی خواهش نمود او چندین بار تکرار کرد که ورود قطعات شوروی باعث افزایش مورال ما می گردد. و زمینهء اعتماد به نفس ما را فراهم میسازد. او اضافه کرد : امکان دارد که هیأت رهبری اتحاد شوروی به خاطر این مسئله نگران گردند و دشمنان جهانی ما این مسأله را به مشابه مداخله اتحاد شوروی در امور داخلی ج.د.ا. تلقی نمایند. اما من بشما اطمینان میدهم که دولت افغانستان آزاد و مستقل است و تمام مسایل را مستقلانه حل و فصل می نماید قطعات شما در فعالیتهای نظامی سهم نخواهد گرفت از آنها صرف در شرایط دشوار و مشکل استفاده خواهد شد فکر می کنم آمدن قطعات شوروی الی بهار برای ما ضرورت است.» گوریلوف ۱۲-۸-۱۹۷۹.

سند دیگر :

«۳ دسامبر ملاقات با امین صورت پذیرفت، او گفت ما تصمیم گرفتیم که از فرقه های ۱۸ و ۲۰ مزار شریف و بغلان یك قسمتی از اسلحه شانرا گرفته برای ایجاد جزوتام های حارندوی از

آن استفاده کنیم. درینصورت بجای فرستادن قطعات منظم خوب خواهد بود که قطعات ملبس (داخله) شوروی به سمت شمال کشور فرستاده شود تا با حارندوی مردمی ما، نظم را تأمین کند.» مگامیتوف [۱] سر مشاور شوروی در افغانستان ١٤-١٢-١٩٧٩.

بدین ترتیب اسناد و شفرهایی به ماسکو که توسط حفیظ الله امین و تره کی تقاضای ارسال صنوف مختلفه‌ء قوای مسلح شوروی منجمله قطعات کوماندو، فرقه های پیاده، جزوتام های دافع هوا، هلیکوپترها و حتی بخش هایی از پلیس شوروی شده است وجود دارد این تقاضا ها توسط حفیظ الله امین هژده بار رسماً صورت پذیرفته است. هم چنان اسناد محرم زیادی در این ارتباط در کتاب جنرال گروموف که توسط داؤد جنبش به پشتو ترجمه شده است مبین اصرار تره کی و حفیظ الله امین در ارتباط ارسال قوا به افغانستان و امتناع رهبران شوروی از تقاضاهای مکرر ایشان است.

از مطالعه و تحلیل اسناد فوق الذکر بر میآید که الی کودتای امین علیه تره کی با وصف تقاضاهای مکرر جانب افغانستان، رهبران اتحاد شوروی با قاطعیت و داشتن دلایلی موجه، تصمیم نداشتند که به افغانستان قوای نظامی خویشرا بفرستند. از جمله‌ء نظامی های شوروی در افغانستان گاوریلوف مخالف ارسال قوا بود و توانسته بود مارشال آگارکوف لوی درستیز اتحاد شوروی و عده یی از جنرالان ستردرستیز را با خود همنوا سازد. او می گفت اردوی افغانستان بیشتر از یکصدهزار نفر پرسونل دارد و تخنیك و اسلحه کافی و عصری در اختیار آن قرار داده شده است که باسازماندهی بهتر و آموزش و پرورش کادرهای جوان ملکی و نظامی قادرخواهد بود از دستاوردهای کودتای ثور دفاع نماید. اگارکوف [۲] می گفت اگر حتی ۷۵ هزار نفر سرباز به افغانستان جهت سر و سامان دادن وضع نظامی و سیاسی آن فرستاده شود کافی نیست زیرا اراضی افغانستان کهسار و دشوار گذار و بزرگ است و سرحدات طولانی با پاکستان و ایران دارد که مسدود ساختن آن به صدها هزار نفر سرباز نیاز دارد از طرف دیگر وی معتقد بود که اعزام قوا به افغانستان باعث تسریع فعالیتهای مسلحانه مخالفین علیه قوتهای شوروی خواهد شد او می گفت اگر رهبری سیاسی اعزام قوت ها را به افغانستان لازم می شمرد در چنین حالت نظر ستردرستیز آنست که صنوف مختلف قوتها تحت هیچگونه بهانه یی نباید در فعالیتهای نظامی سهم بگیرند. طرفداران نظریه‌ء آگارکوف را مارشال اخرامییف [۳] معاون اول ستردرستیز

۱- دگر جنرال مگامیتوف، عوض تورنجنرال گاوریلوف به صفت سرمشاور نظامی در افغانستان مقرر شد. گاوریلوف در کتاب تجاوز علت تبدیلی اش را سخنان تند و تیزی که در جلسه‌ء بیوروی سیاسی، علیه فرستادن قوا به افغانستان اظهار داشته بود، واغود می کند.

۲- Agarkov. ۳- Akhramiuov.

(بعدها لوی درستیز قوای مسلح شوروی)، ستر جنرال وروونیکوف معاون لوی درستیز اتحاد شوروی، سترجنرال پاولوفسکی (۱) قوماندان قوتهای زمینی اتحاد شوروی و تورنجنرال گاوریلوف سر مشاور نظامی شوروی در افغانستان وعده‌ء از جنرالان دیگر تشکیل میدادند.

دسته‌ء دیگر رئیس استخبارات نظامی و اسیلی ایوشوتین (۲)، رئیس سیاسی قوای مسلح شوروی جنرال ایوان یپیشوف (۳) و تورنجنرال ایوانوف (٤) مشاور سیاسی و امنیت دولتی کا.جی.بی در افغانستان و طرفداران وی بودند که با تحلیل وضع دراماتیك نظامی، سیاسی ماه اکتوبر، یعنی کشته شدن تره کی و به قدرت رسیدن امین صورت می گرفت آنها می گفتند، پایه های اجتماعی حاکمیت تضعیف و در حالت استحاله شدن قرار گرفته است از اهداف حزب سلب اهمیت گردیده است، حزب به حربه فشار مبدل شده و در بین خود به مبارزه شروع کرده است. تنش بین اعضای خلقی حزب، روز بروز بیشتر می شود، افغانستان به پرتگاه جنگ داخلی پیش میرود، در سیاست خارجی اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا زورگویی، عدم اعتماد و مظنون بودن حکمفرما گردیده است. آمادگی امریکا برای مداخله نمودن در ایران پس از سقوط شاه دیده می شود. ایوانوف، اردوی افغانستان را بی روحیه، غیر کافی و دارای فقدان مهارت و تجربه‌ء لازم جهت دفاع از دستآوردهای انقلاب میدانست. گزارش های مبسوط وی در برابر گرومیکو، اوستینیوف و آندروپوف، در باره‌ء تحلیل رفتن روز افزون اردو و متلاشی گردیدن قوای مسلح افغانستان که با فرار روز افزون مواجه بود به نظر آنها تا حدودی واقعبینانه بود و گزارش های گاوریلوف تا حدود زیادی خوشباورانه ولی هنوز هم تا هنگامیکه بریژنیف خشمگین نشده بود، هیچکدام از آن سه نفر در باره‌ء ارسال قوا به افغانستان تصمیم نگرفته بودند. غضب بریژنف در مورد مرگ تره کی معلول حادثه‌ء بزرگ تصمیم ارسال قوا به افغانستان بود نه علت. زیرا که به هر حال شوروی خود را مکلف میدانست کشور همسایه اش که انقلاب کرده بود و از آن رنج می برد، کمك نظامی نماید.

به هر حال هجوم شوروی چه بخاطر ناگذیری از بین بردن حفیظ الله امین که تمایلات و ارتباطاتش با پاکستان و امریکا روز بروز قابل تشویش شده و مزید بر آن با قتل تره کی خشم بریژنف را بر انگیخته بود و چه بخاطر پیش قدمی از دست یابی امریکا به ایران و افغانستان و عدم موافقت نامه سالت دو و تحقق پلان موشك های بورد متوسط در اروپا که باعث برهم خوردن

۱- Pavlovcki.
۲- Ivashutin.
۳- Yapishov
٤- Evanov

فضای دیتانت شده بود و یا جلوگیری از اضمحلال انقلاب افغانستان که میخائیل سوسلوف از آن حمایت می کرد. [۱] هر قدر این دلایل مهم و با اهمیت باشد، نمی تواند وسیلهٔ جهت تبرئه زمام داران آن وقت شوروی در گرفتن این کنش سیاسی تلقی گردد.

مقدمات ارسال قوا به افغانستان از ماه نوامبر در قوای مسلح اتحاد شوروی آغاز گردیده بود، اما اوامر در مورد آمادگی و احضارات قوتها توسط مارشال اوستینوف و مارشال اگارکوف به صورت شفاهی داده شده و هیچگونه دایرکتیفی که معمولاً در چنین شرایط برای آمادگی قوتها داده می شود، صادر نشده بود. تورنجنرال بگدانف [۲] معاون نظامی، علمی ستردرستیز شوروی در آن موقع بود. او در مورد آمادگی و احضارات قوتها چنین می نویسد: «در اوایل ماه دسامبر ۱۹۷۹ وزیر دفاع اوستینوف، برای جنرال ها و معاونان در مورد امکان تصمیم گیری رهبری سیاسی در مورد استفادهٔ احتمالی قوا در افغانستان معلومات ارائه نمود و به تاریخ ۱۵ دسامبر به بخش اوامر ستردرستیز در بارهٔ آمادگی پیاده نمودن یك فرقهٔ پراشوتی و قطعات لازم تأمنیاتی دستور داد. همچنان در حوزهٔ نظامی ترکمنستان احضار نمودن دو فرقه موتوریزه و اکمال نمودن قطعات انجنیری وظیفه داده شد. بدینگونه گروپی از قوتهایی که بعدها به نام "اردوی ٤٠" مسمی گردید ایجاد شد و قوماندان آن تورنجنرال "توفارنیوف" تعیین گردید. در جریان ماه دسامبر به اساس رهنمود های شفاهی مارشال اوستینوف که درینمورد اسناد گواهی میدهند، ستردرستیز بتعداد سی قطعه دیرکتیف صادر نمود که به خاطر اکمال قطعات به شکل سرتاسری در جمهوریت های آسیای میانه صادر شد که به اساس آن ده هزار نفر افسر و خورد ضابط به حالت آماده باش در آورده شدند. از عرصهٔ اقتصاد ملی برای قوای نظامی هشت هزار عراده موتر و وسایل تخنیکی انتقال یافت... و اکمالات و احضارات تکمیل شد.

به تاریخ ٢٤ دسامبر مارشال اوستینوف با هیأت رهبری وزارت دفاع جلسه نمود که در آن معاونین وزیر دفاع، قوماندانان زمینی، هوایی و مدافعه هوایی، دیسانت و بعضی از رؤسای عمومی ستردرستیز حضور داشتند. درین جلسه وزیر دفاع تصمیم رهبری سیاسی را مبنی بر اعزام قطعات به افغانستان اعلام داشت. در آرشیف وزارت دفاع، تیزس های صحبت اوستنیوف که به قلم سرخ نشانی شده و در آن تحریر گردیده "خاص"، "مهم و محرم" موجود است. درهمین روز اوستینوف و آگارکوف دیرکتیف اعزام قطعات را به افغانستان مشترکاً امضاء نمودند. در مقدمهٔ دیرکتیف هدف اعزام قطعات محدود شوروی به افغانستان عبارت از کمك

۱- حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان صفحه ۹۱ تصمیم مداخله.

۲- Bagdanov.

انترناسیونالیستی و جلوگیری از مداخلات ضد افغانی که از طرف کشورهای امپریالیستی براه انداخته شده، برای مردم دوست افغانستان جهت ایجاد شرایط مساعد تذکر داده شده است. زمان عبور یا "س" یعنی گذشتن از مرز دولتی شوروی به افغانستان ساعت سه بجهء روز ۲۵ دسامبر انتخاب گردیده بود.»

روز سیزدهم دسامبر قوماندان عمومی گروپ قوتهای حوزه نظامی ترکستان دگرجنرال یو. پ ماکسیموف معاون اول خود تورنجنرال ی.و. توخارنیوف را به نزد خود خواسته و گفت قوتها را برای اعزام و حرکت آماده سازید. نامبرده به ترمز پرواز کرد، جائیکه قوتهایی به نام اردوی ٤٠ گرد آمده بودند. یو.و. توخارنیوف بحیث قوماندان برید جنرال ا.و.تکایوف بحیث آمر سیاسی، برید جنرال ل.ن. لوبانوف بحیث رئیس ارکان. برید جنرال ا.ا. کرچاگین بحیث آمر کشف این اردو تعیین شدند. این قوتها که تازه سفر برشده و اکمال می گردیدند دارای یك صد قطعه وجزوتام بودند و بر علاوه قوتهای مختلف هوایی، ترانسپورتی و محاربوی در تشکیل آنها گنجانیده شده بود. اردوی ٤٠ دارای چهار فرقه موتوریزه، لوای دیسانت هجومی، غند مستقل موتوریزه، لوای توپچی، لوای راکت و دافع هوا، قطعات مخابره، قوای انجنیری و جزوتامهای لوژستیکی و تأمنیاتی شد، برای اکمال صد فیصد این اردو، ده هزار نفر افسران، سربازان و خورد ضابطان از احتیاط جلب گردیده بود. در ماه دسامبر صرف سه فرقه، دو فرقه موتوریزه از طریق ترمز و کشك و یك فرقه دیسانت هجومی از طریق هوا به کابل، یك لوای دیسانت هجومی و دو غند مستقل به افغانستان رفتند. یك فرقهء موتر ریزه شده بعدها در سال ۱۹۸۰ اردوی ٤٠ را اکمال کرد. برای گذشتن از دریای آمو توسط قطعات انجنیری پل پانتونی بسته شد، و مشکلات سربازان در مورد کمبود خیمه، لباس، بخاری، چوب و غیره به تدریج حل گردید. افسران و سربازان با آرامی و سکوت رفتن خود را به افغانستان و کشور بیگانه می پذیرفتند و کدام عکس العمل نشان نمیدادند. اکثر سربازان از جوانان آسیای میانه انتخاب و جلب شده بودند. لباس ویونیفورم اردو، لباس محاربوی بود برای کنترول مواد مادی و رسپورس ها و ترتیب و تنظیم دخول قطعات شوروی به افغانستان معاون اول وزارت دفاع اتحاد شوروی مارشال سرگی سکولوف [۱] تعیین گردید. تحت نظر همین مارشال پلان از بین بردن امین ترتیب شد و یکی از جزوتامهای فرقه دیسانت مؤظف به تطبیق آن گردید.

تعداد مجموعی این قوتها در سال ۱۹۷۹، هشتاد هزار نفر بود که بعدها الی یکصدو پانزده هزار نفر بالا رفت.

۱- Sargi Sarkolov.

به ساعت موعود وقت "س" یعنی ساعت ۳ بجهء وقت ماسکو روز ۲۵ دسامبر مؤظفین سرحدی شوروی چوب دروازهء سرحد را بلند کردند و اولین کندك بحیث پیشدار قوای شوروی از پل پانتونی برفراز دریای آمو گذشت و به حیرتان رسید. در همین زمان طیارات غول پیکر اتحاد شوروی نیز که حامل سربازان فرقه دیسانت هجومی و تخنیك محاربوی آن بودند وارد فضای افغانستان گردیده و کورس پروازی را بطرف کابل گرفتند این یك لحظهء بزرگ تاریخی بود این به معنی اشغال، تجاوز و تهاجم یك کشور بزرگ به کشور فقیر و کوچك همسایه بود و از همان لحظات نخست نفرت و مخالفت هموطنان را برانگیخت و سرآغاز فاجعه بود.

در آنروزیکه سربازان شوروی در میدان هوایی خواجه روش پیاده شدند، هیچگونه مقاومتی از طرف مخالفین میدان و قوتهای امینی در برابر آنها انجام نیافت. کابل در آنروز سرد بود و مردم پرواز لاینقطع طیارات غول پیکر روسی را با حیرت و تعجب می نگریستند و همه از یکدیگر می پرسیدند چه واقع شده است. صدای انجن های نیرومند این طیارات شب و روز در فضا پیچیده بود و آرامش و راحت را از شهریان کابل سلب کرده بود فقط یك روز بعد ۲۶ دسامبر، کسانیکه از میدان هوایی می آمدند با ترس و خوف می گفتند : روسها آمده اند، افغانستان را اشغال کرده اند اما هنوز تمام شهریان کابل چیزی نمیدانستند وضع در شهر عادی بود رادیو و تلویزیون پروگرام های همیشگی خود را پخش می کرد و مردم به کسب و کار خود مشغول بودند تنها یك تفاوت با روزهای قبلی وجود داشت و آن این بود که رهگذران اغلباً به آسمان می نگریستند و با انگشتان خود این طیاره های نقره یی بال را به همدیگر نشان میدادند.

پیاده شدن دسته جات دیگر اردوی ٤۰ در میدان هوایی شنیدند، بگرام وقندهار نیز بدون کدام مانع و رادعی انجام یافت زیرا قبلاً جنرال ویکتور پاپوتین معین وزارت خارجه و عضو بلند رتبهء ك.ج.ب. که دررأس هیأتی به افغانستان آمده بود، مقدمات استقرار تعدادی از سربازان و گروپ های کوچك شوروی را در میدان هوایی بگرام، شاهراه سالنگ و سفارت شوروی در کابل فراهم نموده و آنها را مستقر ساخته بود و جهت استقرار در میدان های شنیدند، قندهار موافقه امین قبلاًتوسط پاپوتین مذکور اخذ گردیده بود. پاپوتین دوباره به شوروی برگشته و اکنون به تاریخ ۲۵ دسامبر با سربازان اتحاد شوروی یکبار دیگر به کابل آمده بود تا پلان از بین بردن امین را که همرای تابییف سفیر کبیر شوروی طرح کرده بود، تطبیق نماید.

تجاوز قطعات اردوی شوروی به افغانستان عمدتاً با بی قیدی، سکوت، تحیر و حتی بی اعتنایی قوای مسلح افغانستان مواجه شد. بعضی از هوا خواهان امین اینجا و آنجا متوسل به اسلحه شدند ولی بزودی توسط مشاورین شوروی ویا قطعات اردوی ٤۰ خلع سلاح گردیدند. مثلاً در فرقه ۱۷ هرات کوشش های محمدزی نیکمل رئیس ارکان فرقه یا در قوای ٤ زرهدار

مقاومت کوتاه جگرن علاؤالدین و غیره و سایرین سودی نداد.

بناءً در مجموع اردوی افغانستان که رهبران و قوماندانان آن از مقام وزارت الی تولی و بلوک خلقی های طرفدار امین بودند به صورت اگاهانه و عاجزانه، اسلحه در دست ناظر آمدن قوتهای بیگانه در سرزمین پدری شان گردیدند...

آمدن قوتهای نظامی اتحاد شوروی بروز بیست و هفتم دسامبر در کابل تکمیل گردید در صبح آنروز رادیوی صدای امریکا اعلان کرد که قطعات رزمی شوروی به کابل پایتخت افغانستان از طریق هوا پیاده شدند و سرحدات دولتی افغانستان را در حیرتان و کشک به تاریخ ۲۵ دسامبر عبور کردند. امریکایی ها در آنروز این عمل را مداخلهء مستقیم در امور داخلی افغانستان تلقی کردند و بعد از مدت کوتاهی آنرا اشغال نظامی نامیدند.

-۴-

چگونه امین کشته شد؟

روز بیست و هفتم دسامبر ۱۹۷۹ حفیظ الله امین در قصر تاج بیگ دعوتی ترتیب داده بود که در آن اعضای بیوروی سیاسی، وزرا با خانمهایشان و عدهء از مستشاران شوروی دعوت شده بودند این دعوت ظاهراً بخاطر عودت دوبارهء دستگیر پنجشیری از شوروی ترتیب شده بود. زیرا که وی بعد از تغییر کابینه در وقت تره کی خود را در ماسکو پنهان کرده بود و اکنون با وساطت روسها و تعهد امین مبنی بر دادن پُستهای قبلی به وی دوباره برگشته بود. دلیل دیگر این بودکه امین میخواست قصر زیبای تپه تاج بیگ را که به طرز مجللی آراسته و دیکور شده بود به مهمانانش نشان بدهد.

د.گای.و وی. سنیگیروف. مؤلفین کتاب تجاوز یا اشغال درینمورد می نویسند (۱) : «دعوت در فضای آزاد جریان داشت، صاحب خانه "امین" مسرور و خوشبخت بود و شیرین زبانی می کرد زمانی که پنجشیری از خوردن سوپ اباء ورزید و معذرت خواست "زیرا بنا به توصیهء داکتر باید پرهیز می کرد" امین مسرورانه شوخی کرد و گفت که ترا آشپز های کرملین نازدانه بار آورده اند و به همین خاطر از خوردن سوپ اباء میورزی پنجشیری لبخند کوتاهی زد و لبانش را پاك نمود و باردیگر حرفهایی را که برای امین گفته بود تکرار کرد : دولت شوروی خشنود است از اینکه حقیقت دربارهء واقعه مرگ تره کی برایشان گفته شده و همچنان در بارهء اینکه رئیس جمهور تعویض گردیده است و از اینکه دیدار من "پنجشیری" از ماسکو روابط را با اتحاد شوروی

۱- تجاوز یا اشغال ص ۶-۷.

تحکیم بیشتر نموده صحبت کرد. پنجشیری متذکر شد که در ماسکو باردیگر برای وی گفته اند که اتحاد شوروی در جنگ داخلی افغانستان کمک های عظیمی با دولت ح.د.خ.ا خواهد نمود. امین شکوهمندانه اعلان نمود که "قشون شوروی، اکنون درینجا است. من همیشه برایتان می گفتم که همسایهء بزرگ ما، هیچگاهی در روز بد ما را تنها نمی گذارند اکنون همه چیز طور عالی پیش میرود. من هر روز از طریق تیلفون با رفیق گرومیکو ارتباط می گیرم و باهم در بارهء اینکه چطور برای جهانیان کمک های نظامی اتحاد شوروی را در جنگ داخلی افغانستان توجیه نمائیم، صحبت می نمائیم."

بعد از غذا همه به اتاق دیگری که در آنجا چای آماده بود رفتند بعضی ها بخاطر اجرای کار های ضروری خدا حافظی نمودند در همین موقع واقعه یی رخ داد : تقریباً همزمان همه خود را بسیار بد احساس نمودند، آنها از چوکی های خویش می افتادند و بیهوش می شدند پیشخدمت هراسان به طرف تلفن دوید تا از سفارت شوروی و یا از شفاخانهء اردو داکتر بخواهد مریضی عجیبی همزمان همگی را از پا انداخت بجز از پنجشیری.

امین مانند سایرین حالش بد بود بادی گاردهایش جسم بی حال و بیهوش او را گرفته و به خوابگاهش بردند و امین در همان دقایق بخواب رفت زمانی که داکتر ها از سفارت شوروی به کمک رسیدند و معده اش را معاینه نمودند وی اندکی بهوش آمد و پرسید چرا این واقعه در خانهء من صورت گرفته است.

روز به آخر رسید و امین نمیدانست که چه چیزی او را شوکه کرده و آینده اش چه خواهد شد؟ تا آن موقع تقریباً تمام مهمانان بخود آمده و از هم جدا شده. قصر را ترک گفته بودند. درست ساعت هفت و سی دقیقه که تاریکی همه جا را فرا گرفته بود چندین انفجار شدید رخ داد و قصر را لرزانید. خاك از سقف ها فروریخت و همه جا را فرا گرفت صدای شکستن شیشه ها و صدای شیون و فریاد نوکران و عملهء قصر خاموشی را برهم زد درین لحظات روشنی مرمی هائیکه از چهار طرف بر قصر فرو میریختند تاریکی شب را بهم میزد صداهای انفجار اکنون لحظه به لحظه بیشتر می شد همه چیز که وجود داشت تا اینزمان بدون کدام مقاومت از بین رفت. در قصر یکنوع پانیك بوجود آمد که هیچ مهلتی برای فکر کردن در بارهء اینکه ممکن است این کار مربوط به باندهای تروریستی باشد نمی داد.

چه واقع شده بود؟ آشوب، خیانت یا یك خواب وحشتناك؟

امین با سرگیچ و گرنگ از خواب برخواست و گفت سلاح به من بدهید خانمش پرسید بالای کی فیر می کنی؟ وی جواب داد بالای روسها! لحظه یی بعد همه چیز تمام شد پارچه های بم دستی، امین را در همان "باری" که صبح به مهمانانش با بسیار غرور نشان داده بود از بین برد.

بعد از چند دقیقه بالای جسد بی جان امین، آدمی ملبس با یونیفورم نظامی ولی بدون علایم نظامی پیدا شد و امین را به پشت خوابانید عکاسی نمود. او میخواست متیقن شود که آیا این شخص واقعاً امین است و آیا او اشتباه نکرده است؟ او باردیگر بالای جسدش فیر کرد اکنون دیگر رئیس جمهور اسبق افغانستان از بین رفته بود.

تا وقت شب در رادیو اعلان کردند که حفیظ الله امین را به جرم خیانت ملی به اعدام محکوم نمودند رادیو گفت که اکنون منشی عمومی جدید ح.د.خ.ا. رفیق ببرک کارمل میخواهد برای مردم افغانستان صحبت نماید. جهان هنوز چیزی نمیدانست جهان به امید خوشبختی بود و به صلح فکر می کرد.»

آیا این داستان دلچسپ حقیقت داشت؟ مؤرخین زیادی چه افغانی و چه غربی درینمورد که امین بوسیلهء زهریکه توسط آشپزهای روسی اش در "سوپ" ریخته شده بود مسموم گردیده و بعداً با هجوم قطعات دیسانت و کوماندوی شوروی به تپهء تاج بیگ به حیات وی پایان داده شده است هم عقیده اند اما پلان را کی طرح کرده بود؟ کسی به صراحت اظهار نمی کند عقیده بر آنستکه جنرال پاپوتین [1] همراه با سفیر کبیر تابییف، تحت نظر مارشال شوروی سکولوف معاون اول وزارت دفاع اتحاد شوروی، این پلان را طرح کرده بودند. امین می بائیست بی سروصدا می مرد و قدرت به ببرک کارمل تعلق می گرفت. هجوم در قصر دارالامان باعث خونریزی و احتمالاً تحریك اردوی افغانستان می گردید و ممکن بود که طرفداران امین به مقاومت دست بزنند. از طرف دیگر در حدود دو هزار نفر افراد گارد محافظ امین در اطراف قصر جابجا بودند و دارای تانکها و وسایط کافی برای دفاع از امین. اما تصادفاً مقدار زهر کم بود و کارگر نیفتاد. امین میتوانست به هوش بیآید و همهء کارها خراب گردد. پس به طور ناگهانی و غیر منتظره باید از بین میرفت. به کندکی واز کندك های فرقه دیسانت هجومی که در ترکیب آن بیشتر افسران و کارکنان کا.جی.بی داخل بود وظیفه داده شد تا بالای قصر هجوم بیآورند و کار امین را یکسره کنند. مطابق پلان در همان ساعت در تمام شهر کابل قطعات این فرقه به حرکت در آمدند و نقاط کلیدی شهر را بدست آوردند این نقاط عبارت بودند از رادیو، تلویزیون، مخابرات، ارگ، وزارت دفاع، داخله، چهار راهی های مهم، پل ها و غیره.

کندك هجومی ساعت ۳۰ : ۷ شب تعرض خود را بالای قصر آغاز کرد. گارد امین در کاغوش های خود مصروف استراحت بودند. آنها غافلگیر شدند و بدون کدام مقاومتی یا از بین رفتند یا اسیر گردیدند. چند عراده تانکی که در اطراف قصر بودند بالای مهاجمین آتش گشودند

۱- Papootin.

ولی آنها نیروی کافی نداشتند. فقط توانستند دو، سه عراده ماشین محاربوی مهاجمین را به آتش بکشند و چند نفر سرباز شوروی را به قتل برسانند.

مهاجمین که با بم دستی وماشیندارهای کلاشینکوف مسلح بودند، اولاً بم دستی را به اتاق انداخته و سپس توسط کلاشینکوف داخل اتاق انداخت می کردند. آنها تشخیص نمی دادند که کی ملکی و کی نظامی است در عقب آنها بعضی از وزرای معزول مانند گلاب زوی، وطنجار، وکیل قرار داشتند که همراه با سربازان شوروی داخل کابل شده و اکنون میخواستند به چشم سر مشاهده کنند که امین مرده است یا زنده؟

جنرال یعقوب لوی درستیز با عده یی از بادی گاردها و نزدیکانش در دفترکارش به قتل رسیدند. بزودی تپه تاج بیگ قصر دارالامان و شهرك دارالامان از وجود امینی ها تصفیه گردید و هر که مقاومت کرد، کارش زار شد. ساعت ۹ بجهء شب، شهر کابل آرامش دوباره، خود را باز یافت گویی اصلاً چیزی واقع نشده بود. در حالیکه درین مدت کوتاه یکنیم ساعت امین، این دیکتاتور خون آشام و تعداد زیادی از افسران و سربازان با گناه و بی گناه به قتل رسیده بودند و پادشاهی صد روزه اش که با عروج خونین آغاز شده بود با سقوط خونین خاتمه یافت.

امین کی بود؟

حفیظ الله امین پسر حبیب الله بود که در قریهء قاضی خیل پغمان تولد یافت تحصیلات ابتدایی را درمکاتب پغمان بسر رسانیده شامل فاکولتهء علوم (ساینس) کابل گردید و پس از فراغت از آنجا مدتی بحیث معلم و بعداً بحیث مدیر لیسه ابن سینا اجرای وظیفه می کرد. وی دو مراتبه به امریکا سفر کرد و درجهء "ام.ای" را در تعلیم و تربیه بدست آورد. باردیگر کوشید تا به اخذ درجهء "پی.آچ.دی" نایل شود، ولی مؤفق نشد. در سال ۱۹٦٥ درخواست عضویت به ح.د.خ.ا. داد وبحیث عضو عادی حزب، بعد از گذرانیدن دورهء آزمایشی پذیرفته شد. به کمك نور محمد تره کی به زودی نردبان ترقی را در حزب پیمود و بالآخره مسؤول بخش نظامی حزب شد. در دورهء سیزدهم بحیث وکیل ولسی جرگه از پغمان انتخاب شد و در مبارزات پارلمانی با فرکسیون چپ که در رأس آن ببرك کارمل بود سهم گرفت. بعد از انشعاب حزب و وحدت دوباره، آن از طرف نور محمد تره کی بحیث عضو بیوروی سیاسی حزب پیشنهاد شد ولی با مخالفت ببرك کارمل مواجه گردید و نتوانست در بیوروی سیاسی راه یابد اما عضو کمیته مرکزی حزب گردید. در انقلاب ثور به گفتهء خودش نقش قاطع داشت و در مدت کوتاهیکه هنوز توقیف نگردیده بود امر قیام مسلحانه را صادر کرد. بعد از به قدرت رسیدن، رقیب بزرگ سیاسی خویش ببرك کارمل را از صحنهء سیاسی دور نمود و همرزمانش را کشت و یا روانهء زندانها

ساخت. تا اینکه بعد از کشتن آموزگار و پیشوای خود نور محمد تره کی، رئیس جمهور شد و قدرت را از آن خود ساخت.

امین مردی بود، زیرك، جسور و محیل خوش سیما، نیکو منظر و خوش لباس. نگاه هرزه یی داشت و حرکات وسکناتش جلف و بازاری بود. او انسان خود خواهی بود و برای رسیدن به اهداف شخصی اش از تمام وسایل کار می گرفت. قدرت سازماندهی عالی داشت و برای دست یافتن به قدرت به انسان بی رحمی مبدل می شد. وی توطئه گر ماهر و فطری بود. بدگمان، بی باور و بی اعتماد بود. او ناسیونالست سرسخت، آزاد منش، مغرور و متکی به نفس بود. دوستانش می گفتند که او هیچگاه اجنت سی.آی.ای نبوده است ولی زندگی سیاسی وی آشفته و مرموز بود. ژستها و اکتهایش مخصوصاً در آدم کشی و قساوت ستالین را بیاد انسان می انداخت، فیدل کاسترو محبوب وی بود و حتی نسبت به او حسد می برد. عکس فیدل را همیشه بالای میزش می گذاشت و با غرور می گفت فیدل دوست من است. وی بازیگر ماهری بود به تئاتر علاقه داشت و در دو فلم هنری بازی کرده بود که رول و نقش او را به حیث قوماندان انقلاب نشان میداد. او استعداد خاصی در دگرگون ساختن تاریخ (!) داشت، به امر او تاریخ خود ساخته‌ء حزب را نوشتند و به امر او دستبردهای زیادی در تاریخ جدید کشور زدند. تجمل پرست بود و در زندگی شخصی، زندگی به طرز و سلیقه‌ء امریکایی ها را می پسندید وی خود را سوویتیست میخواند و به هر کس با فخر و افاده می گفت «رفیق... من روسی تر از شما هستم» او دشمن هزاره ها، ازبك ها بود و پرچمی ها را مانند "اودرزاده" بد می دید و بد می گفت. راستی در پشت امین کی ایستاده بود؟ سیاست وحشتناك دیکتاتوری؟ ترس؟ تشنگی برای قدرت؟ و یا سادسیم، مرض و جنون آدم کشی و زمام داری. با همه‌ء این حرف ها ایا او یك فاشیست طر از نوین نبود؟

* * *

بخش سوم

ببرك كارمل

تجاوز شوروی بر افغانستان

- ۱ -

شب ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ بیانیه‌ء رادیویی ببرك کارمل پخش گردید. گفته می شود که این بیانیه قبلاً تهیه شده و از شهر تاشکند یا شهر ترمز مطابق امواج و فریکونسی های رادیوی افغانستان پخش می گردید اما مردم کابل برای یك لحظه به این مسئله اهمیت ندادند که بیانیه از کجا پخش می شود برای آنها آنچه مهم، دلچسپ و قابل تعجب بود شنیدن آواز پر طنین، گرم و آشنای ببرك کارمل بود که اکنون بعد از گذشت تقریباً دو سال از ورای امواج رادیو می شنیدند خاصتاً هنگامیکه او به مردم تبریکی گفت و از نابودی فزیکی حفیظ الله امین این عوام فریب و جلاد تاریخ و باند جنایتکار او حرف زد، اشکهای سرور و خوشحالی اکثر باشندگان کشور خاصتاً مردم ستمدیده‌ء کابل را که در دوران قدرت این مرد خون آشام عزیزان شان را از دست داده بودند بی اختیار سرازیر ساخت. ببرك کارمل گفت که امین و باند او چگونه "شادروان نور محمد تره کی" اولین مؤسس حزب دیموکراتیك خلق افغانستان را به قتل رسانیدند چگونه و چطور ده ها هزار انسان بی گناه کشور اعم از زن، طفل، پیر و جوان را در زندان ها شکنجه گاه ها و پولیگون ها، بدون محاکمه از بین بردند و چگونه پلان داشتند تا موجبات نابودی نصف نفوس کشور را فراهم سازند. او از افشای پلان های بعدی حفیظ الله امین که قصد داشت تا با مخالفین دولت سازش نموده و موجبات سقوط و نابودی دولت دیموکراتیك افغانستان را فراهم نماید صحبت نمود و گفت که قطعات محدود اتحاد شوروی، بنابر دعوت دولت ها و حکومات قبلی افغانستان بر افغانستان آمده اند تا با مردم افغانستان در حصه‌ء دفاع از تمامیت ارضی، استقلال ملی و دفاع از سر زمین پدر وطن آنها کمك نمایند. او گفت آنها به وظیفه‌ء انترناسیونالیستی شان عمل کرده و بعد از تأمین صلح و امنیت در کشورما، افغانستان را ترك گفته و دوباره به کشور شان برخواهند گشت و در سخنانش به آمدن روسها به افغانستان

مشروعیت داد.

روز ۲۸ دسامبر طیارات روسی که از ارتفاع پست پرواز می کردند و سربازان، تانك ها، ماشین های محاربوی روس که در چهار راهی ها پاس میدادند مردم کابل را که وحشت زده، متعجب و حیران به این کاسکت ها، کلاشینکوف ها، خود روها و نفربرهای روسی نگاه می کردند با یك حقیقت تلخ مواجه ساخت و آن موجودیت مردم بیگانه در کشورشان بود. سربازان روسی نیز که خود را در کشور بیگانه میبافتند، به همان اندازه متعجب و حیرت زده به چهره های تازه، لباس های گوناگون تعمیرها، مغازه ها، موترها و آدم ها می نگریستند و هر لحظه آماده بودند تا دست به ماشه ببرند ولی در چهار راهی های عمده ومراکز پر جمعیت شهر، بخش مخفی حزب "پرچم" از شب قبل همراه با سربازان روسی ایستاده بودند و مردم پریشان و گریزان را که هزاران سوال داشتند با شادمانی و سرور رهنمایی می کردند و ضرورت آمدن مهمانان ناخوانده را برای آنها باز گو می نمودند. این بخش حزب در شام ۲۷ دسامبر فعال گردیده بود و مرکز آن در لیسهء امانی بود. از شب گذشته تا صبح روز ۲۸ دسامبر ، آنها افراد فعال مربوط به امین را دستگیر و خلع سلاح می کردند و در لیسهء نجات "امانی" محبوس می نمودند. در لیسهء امانی، مرکز رادیو و تلویزیون، مخابرات، ارگ، قصر چهلستون در سرکها و پارك ها، مکروریان ها، پرچمی ها دیده می شدند. قیافه های شاد و لبان پر خندهء آنها دلیل بر پیروزی و اقناع آنها بود و شعارهای زنده باد ببرك کارمل و هورا های بی پایان این جمعیت هیجان زده و مغرور دلیل رهایی و خوشبختی شان. ببرك کارمل همراه با دوکتور اناهیتا راتب زاد و نور احمد نور به کابل بازگشت و در میان موج احساسات طرفداران و هواخواهان خویش زمین مقدس کشور را بوسید و در قصر چهلستون منزل گزید. بلافاصله کنفرانس های مطبوعاتی، یکی پی دیگری دایر شد و او به پرسش آنها مبنی بر علت آمدن قطعات شوروی به افغانستان پاسخ گفت. او وانمود ساخت که مطابق مواد معاهدهء ۹ دسامبر ۱۹۷۸ که بین سران دو کشور امضاء شده است آمدن این قشون یك امر موجه است و به آزادی و استقلال افغانستان هیچگونه صدمه یی نمیزند. وی از دولت شوروی و سربازان انترناسیونالیست ان که در روزهای دشوار به کمك همسایهء خویش شتافتند اظهار سپاس و امتنان کرد.

بزودی پروگرام جدید دولت توسط وی از طریق رسانه های گروهی نشر شد این پروگرام که خطوط اساسی آن با پروگرام های دولت های تره کی و امین فرق چندانی نداشت اما ستراتیژی واقعی آن را ایجاد حکومت با اشتراك تمام مردم توسط ایجاد جبههء ملی پدروطن تشکیل میداد

که سیاست سازش، مذاکره و کمپرمایز برای پایان بخشیدن به جنگ داخلی در آن برجسته بود. وی از نقش نیرومند اسلام در جامعهء افغانی بخوبی آگاهی داشت و در همان اولین بیانیه ها، این مسئله را با احترام و ادب فراوان یاد می نمود. وی وعده داد که به زودی زندانیان سیاسی دوران امین را آزاد خواهد ساخت و روزی را بنام عزای ملی اعلان خواهد کرد. وی گناه تمام خرابی ها، جنایت ها و کشتارهای گذشته را بالای امین و باند او انداخت و وعده کرد که به زودی چهره های اصلی و عاملین جنایت و کشتار محاکمه خواهند شد. او دگرگونی نوین را، مرحلهء نوین و تکاملی انقلاب یاد نمود.

در اولین روزها کمیتهء مرکزی جدید و شورای انقلابی جدید که در ترکیب آن سران حزب پرچم اکثریت داشتند بوجود آمد. اسدالله سروری بحیث معاون شورای انقلابی و معاون رئیس جمهور تعیین شد لایق و بارق شفیعی که چند روزی در زندان بودند نیز بحیث اعضای کمیته مرکزی و شورای انقلابی پذیرفته شدند. سید محمد گلاب زوی، اسلم وطنجار، شیرجان مزدوریار نیز بحیث وزرا در کابینهء سلطان علی کشتمند شامل گردیدند وزارت دفاع برای رفیع و ریاست عمومی خاد برای دوکتور نجیب اله تفویض گردید. تعیین سروری در پُست معاون رئیس جمهور و تعیین گلاب زوی در پست وزارت داخله نمایانگر آن بود که ببرک کارمل به این وسیله میخواهد به خلقی های ناراضی خصوصاً طرفداران تره کی امتیاز بدهد و پشتیبانی آنها را کمائی کند و از طرف دیگر گامی عملی بشود در جهت وحدت حزبی. اما، مردم این حرف ها را نمی فهمیدند بخصوصاً پرچمی ها، سروری را قصاب سیاه دل و سیاه کرداری میدانستند که بدست خود صدها انسان را شکنجه کرده بود و با یك امضایش صدها نفر در اطراف و اکناف کشور سر به نیست شده بودند حتی کشتمند قادر و رفیع را شخصاً شکنجه داده و از آنها اعتراف گرفته بود، و اکنون وی بحیث آمر و مافوق آنها پدیدار گردیده بود این اولین نشانه و علامت نا رضائیتی مردم و بخشی از اعضای حزب بود.

اما در اردو تعیینات در سطوح بالا برای پرچمی ها ایده آل بود: رفیع وزیر دفاع، دگرمن گل آقا بحیث رئیس عمومی امور سیاسی اردو، تورنجنرال بابه جان لوی درستیز، دگرمن خلیل الله قوماندان قول اردوی مرکز، دگرمن نورالحق علومی رئیس ارکان قول اردوی مرکز، نگارنده قوماندان فرقه ۷، جگرن شهنواز تنی قوماندان فرقه ۸، دگرمن عبدالقادر میاخیل قوماندان فرقه ۱۱ ننگرهار. جنرال میر طهماس رؤف قوماندان قول اردوی قندهار، جنرال غلام نبی فراهی قوماندان قول اردوی پکتیا.

-۲-

زندانیان سیاسی بعد از شنیدن سخنان ببرک کارمل مبنی بر رهایی شان، امید دوباره به زندگی یافتند و هنوز روزی نگذشته بود که هزاران نفر مرد و زن کابل به امید باز یافتن وابستگان و عزیزان شان در برابر محبس پلچرخی دست به تظاهرات زدند و محیطی پر انتظار و امید را بوجود آوردند. بالآخره به تاریخ یازدهم جدی بیش از پنجهزار نفر زندانی سیاسی آزاد شدند هزاران نفر از شهریان کابل در زیر سرمای کشنده، ماه جدی به این امید که عزیزان و همبستگان خود را بازیابند در بیرون زندان گرد آمده بودند. شور و شعف کسانیکه وابستگان خود را باز میبافتند پایان نداشت همچنانکه غصه و اندوه، ناله و ضجه، بینوایانیکه عزیزان خود را گم کرده بودند و دیگر هرگز نمی دیدند بی پایان بود صحنه یی بود رقت انگیز و ماتم زا. هزاران انسان مفقود شده و در کام زمین فرو رفته بودند هزاران انسان با هزاران آرزو و امید در صدد یافتن زندانیان لاغر، زرد انبوه و چرکین زنده بودند. موهای کثیف، ناخن های چرکین، لباسهای ژولیده، ریش های رسیده و انبوه نمایانگر اوج ظلم، ستم و فشاری بود که بر آنها تحمیل گردیده بود. آنها می گریستند و حکایت های وحشتناکی را با اشك و اندوه قصه می کردند. از شکنجه گاه های اگسا، از اقسام شکنجه ها، زجرها، توهین ها، تحقیر ها داستان ها می گفتند. از سفاکی و بی رحمی سید عبدالله آمر زندان که خود را خداوندگار زندان و جهان میدانست و بدست خود هر شب انسان ها را روانه، دیار عدم می ساخت. از کشتار دیشب در صحن زندان و از زنده به گور کردن امروز در پولیگون پل چرخی، قصه ها بیان میداشتند می گفتند هیچکس امید رهایی نداشت و هیچکس نمیدانست چه وقت به زندگیش، به هستی اش پایان می بخشند.

این زندانیان تنها پرچمی ها نبودند. از هرگروه و از هر قشر، از هر جریان و سازمان سیاسی، از اهل کعبه، از مردم متوسط، وزرای سابق، جنرالان سابق، خانواده، شاهی، روحانیون، ملاها، حتی پروفیسور سیاف درین جمله شامل بودند که بدون هیچگونه تبعیضی رها می گردیدند. مردمی که بخت با آنها همراه بود وطالع مددگار.

در ولایات نیز زندانیان بسیاری بودند که حق و نا حق بنام های "مرتجع"، "افراطی"، "سکتاریست" "اخوان"، "تنگ نظر"، "منحرف"، "لومپن"، "سرمایه دار"، "غرب زده"، "جاسوس"، "طرفدار امریکا"، "انتی سویتست" در محابس تنگ، تاریك و فاقد شرایط زندگی انسانی، انبار شده بودند. آنها نیز بروزهای ۱۲ و ۱۳ جنوری رها گردیدند. بتاریخ ۱۳ جنوری روز یاد بود شهدا اعلان گردید و در سرتاسر کشور بنام روز عزای ملی رخصتی عمومی شد. مردم به فاتحه

گیری و فاتحه خوانی پرداختند. ببرک کارمل شخصاً در یکی از مساجد شهرکابل رفت و در غم و اندوه مردم خود را شریك ساخت.

سازمان کام منحل گردید و عده یی از گردانندگان و عاملین جنایت و کشتار مردم محاکمه و اعدام گردیدند. سازمان جدیدی به نام خدمات اطلاعات دولتی "خاد" بوجود آمد و همانطوریکه نوشیتم رئیس عمومی آن دوکتور نجیب الله مقرر گردید.

این ها، همه خوب و آغاز نیکویی بود برای ترمیم و تداوی داغها و زخم های قلوب خون چکان مردم. ولی بزودی گیجی و هیجانات اولیهء مردم فروکش کرد. تلخی ها و دردهای قبلی فراموش شد سرگوشی ها و زمزمه ها آغاز گردید زیرا که مردم به خود آمدند و صدای پاشنه های آهنین بیگانه را در سنگفرش های کوچه هایشان شنیدند پس زمزمه ها و سرگوشی ها به اعتراض تبدیل شده، نیرومند و پر طنین گردید و به فریاد و نعره مقدس "الله اکبر" مبدل شد. الله اکبر به مشابهء فریاد اعتراض، خشم و نفرت یك ملت مسلمان، علیه روسهای کافر و ملحد.

آتش است این بانگ نای و نیست باد
هر که این آتش ندارد نیست باد

-۳-

کمی از خود بنویسم :

منزل برادرم اسدالله عظیمی در شهر نو واقع بود، اپارتمانی در جوار چهار راهی انصاری. شب ۲۷ دسامبر مهمان وی بودم ساعت ۷ شام صداهای ماشین های محاربوی، تك فیرها، فیرهای اسلحهء ثقیل به وضاحت بگوش می رسید و صدای انفجارات مرمی ها، و شراپیل های توپچی و تانك که در غرب شهر منفجر می گردیدند تشخیص داده می شد. از پنجرهء اپارتمان جابجا شدن تخنیك و سپاهیان کلاه خود پوش روسی را در چهارراهی حاجی یعقوب و انصاری مشاهده کردیم و دیدیم که چگونه دکانها بسرعت بسته می شدند مترها هارن کنان دور می شدند و مردم پر تشویش و هراسناك می گریختند. هوا و فضا آگنده از ترس، وحشت و اضطراب بود. همسایه های برادرم می آمدند، میرفتند، هر کدام به نحو خاصی اظهار عقیده کرده و گاهگاهی مرا سوال پیچ می کردند من نیز که بی خبر و بی اطلاع بودم نمیدانستم به آنها چه بگویم و چگونه این حرکات نظامی مردم بیگانه را برای آنها توضیح بدهم. رادیو و تلویزیون گویا عمداً خبری نمیدادند و مصرانه به پخش پروگرام های عادی خویش ادامه میدادند. در بیرون خنکی و سردی ماه جدی بیداد می کرد. چهرهء ماهتاب گرفته بود و ستاره ها دیگر مستی نداشتند و چشمك نمیزدند تیلفون ها هنوز کار می کردند ومرتباً زنگ میزدند زنگهای لاینقطع و دوام

دار که کسی به آن توجه نمی کرد. بزودی سرکها از عابرین و شبگردان تهی شد و سرما، سکوت و سیاهی شب بر شهر چیره گردید. اضطراب، شب، سیاهی، سرما و سکوت و بی خبری مطلق.

ناگهان گوینده رادیو با هیجان اطلاع داد. حفیظ الله امین این جلاد تاریخ همین اکنون محاکمه و اعدام شد و اینک رفیق ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی ح.دخ.ا میخواهند با مردم افغانستان صحبت کنند. ذوق زده خشنود، متعجب و ناباور به رادیو گوش دادیم. صدای بم و پر طنین کارمل را که به مردم در بارهٔ تحول جدید و مرحلهٔ نوین انقلاب تبریکی می گفت و از نابودی حفیظ الله امین و باند جنایتکارش مژده میداد شنیدیم. ما همدیگر را در بغل گرفتیم و بوسیدیم برادرم عضو حزب نبود ولی دوران وحشت و سفاکی گذشته چنان بر روح و روان او اثر تلخ و عمیقی گذاشته بود که بی اختیار می گریست و با اندوه خشم آلودی احساس گنگ و غیر قابل توصیف خود را بروز میداد. راستش شادی بزرگ آن لحظات هرگز فراموشم نمی گردد. آخر کسی به خواب تصور کرده نمی توانست که آن دیکتاتور به چنین سهولت و سادگی نیست و نابود گردد و تقاص خون هزاران انسان بی گناه و بی پناه کشور را با خواری و مذلت پس بدهد. شب نخوابیدیم شاید در آنشب هزاران نفر دیگر نیز نخوابیده باشند مردمی که در برابر این دگرگونی نمی توانستند بی تفاوت باشند و به آرامی و سادگی سر بر بالش گذارند.

صبح فردا، رفقا مرا پیدا کردند بهتر است بگویم همدیگر را پیدا کردیم بوسیدیم در بغل گرفتیم و اشك شادی و خوشبختی سردادیم در لیسهٔ امانی هزاران نفر رفقای حزبی ما جمع شده بودند هر کس در پی انجام وظیفه یی میرفت و با سرعت و مهارت آنرا انجام میداد.

من دو سه روزی در خانه ام بسر بردم در خارج خانه کاری نداشتم وقتم را با رفقا و دوستانیکه اینك از هر گوشه یی پیدا می شدند می گذرانیدم خورسند و اقناع شده بودم کارها بخوبی پیش میرفت و تشویشی وجود نداشت رفیع مرا به نزد خویش خواست او با مارشال سکولوف در یکی از اتاق های موزیم ملی که مؤقتاً قرارگاه وزارت دفاع بود کار می کرد در اتاق انتظار او رفقا و افسران نظامی که تازه از زندان رها گردیده بودند، دسته دسته و گروه گروه میآمدند و میرفتند آنها پر عقده متأثر و حتی مریض بودند در عمق چشمان آنها، شرح جانسوز ده ها و صدها شکنجه، تعذیب، تحقیر و موحش ترین قصه ها و حکایت ها خوانده می شد. هر کدام با علاقمندی و محبت مرا در آغوش گرفتند و از اینکه بار دیگر در زندگی با هم میدیدیم خورسند بودند رفیع مرا پذیرفت و از اینکه لباس ملکی داشتم و عصا چوبی در دست، متعجب گردید چشمان بزرگ مارشال نیز از حدقه خارج گردید چیزی به ترجمان گفت ولی رفیع گویا حرفی نشنیده باشد مرا به مارشال معرفی کرد. مارشال گفت چرا به حضور وزیر دفاع کشور با لباس ملکی و با این عصا آمده یی من گفتم افسر متقاعد هستم و چون پایم شکسته است

بدون عصا نمیتوانم راه بروم. رفیع گفت رفیق عظیمی، شما بحیث قوماندان فرقه ۷ ریشخور تعیین گردیده اید همین اکنون به آنجا رفته و از اشغال وظیفه اطمینان دهید و دستش را به عنوان خدا حافظی دراز کرد مارشال با تردید و اکراه به من دست داد و تبریک گفت در بیرون رفقا از سروکولم بالا شدند و برایم تبریکی گفتند موتر جیپی من و گل احمد یاورم را به ریشخور رسانید در آنروز برف باشدت بی سابقه یی میبارید و آسمان و زمین را بهم پیوند داده بود. سربازان روسی در داخل خیمه ها و در بیرون در فضای آزاد و سرد آتش افروخته بودند و با پوستین های کلفت، کلاه های نمدی، موزه های بی ریخت و سلاح های حاضر و آماده اینطرف و آنطرف در امتداد سرك ریشخور، پوسته های امنیتی را حفاظت می کردند.

ما به اتاق قوماندان فرقه که در قصر شاه محمود خان در جوار فرقه قرار داشت رفتیم. قوماندان فرقه دگرمن فاروق نام داشت سرمشاور فرقه روس سپیدی بنام شینکوف [۱] بود. فاروق گویی مرا می شناخت از جایش برخواست و احترام کرد بعد از دانستن هدف آمدن من به فرقه و بعد از آنکه شك و تردید مشاورین رفع گردید، فاروق فرقه را ترك گفت و من كار خود را شروع کردم در همانروز با افسران فرقه آشنایی حاصل کردم، و همانروز بار دیگر یونیفورم نظامی پوشیدم دوباره بر حال گردیدم و در یکی از حساسترین پستهای نظامی کشورم قرار گرفتم هنوز روزی نگذشته بود که به چهلستون دعوت گردیدم و در جلسهء شورای انقلابی بحیث عضو شورای انقلابی ج.د.ا. عضویت یافتم در همان جلسه ببرك كارمل مرا پذیرفت و گفت از اینکه در اثنای قوماندانی فرقه غزنی آمادگی برای اجرای یك حرکت نظامی گرفته بودی و صدای رفقایت را لبیك گفته بودی کاملاً اطلاع دارم و سپاسگذارم. اما، بنابر دلایلی ما نخواستیم در آن موقع به این کار اقدام کنیم زیرا که قناعت بخشیدن به مردم و افکار عامه و دوستان شوروی دشوار بود او گفت، اکنون وظیفهء تو بسیار دشوار است خاصتاً بعد از آنکه قطعات محدود نظامی اتحاد شوروی به وطن شان برگردند تا آن موقع باید فرقه ۷ یکی از نیرومند ترین، با اعتماد ترین فرقه های افغانستان گردد که در هر کجا وظایف خویش را به نفع مرحلهء نوین و تکاملی آن انجام داده بتواند. من از این حرف ها شاد و مسرور شده بودم زیرا می شنیدم که قوت های نظامی شوروی بزودی به وطن شان بر می گردند و ما مستقلانه از کشور خویش دفاع می کنیم.

فرقهء ۷ در پانزده کیلومتری جنوب غرب کابل، شمال چهار آسیاب در محلی بنام "ریشخور" موقعیت داشت و یکی از فرقه های بزرگ قول اردوی مرکزی را تشکیل میداد بر علاوهء وظیفه

۱-Shinkov.

اصلی اش که عبارت بود از دفاع سرحدات شرقی کشور در اثنای تجاوز خارجی، نقش بزرگی را در تأمین امنیت داخلی در کشور خصوصاً شهر کابل بازی می کرد و دارای تاریخچهء پر افتخاری بود.

در اولین هفته ها، غند ۷۵ این فرقه جهت کمک به فرقه ۲۰ نهرین در تخار به وظیفهء محاربوی سوق شد در آن موقع دگرمن سید جان مشهور به "لالا" بحیث قوماندان فرقه ۲۰ تعیین گردیده بود و در اثر یکی از جنگها و حملات گسترده یی مجاهدین یکی از غندهای فرقه ۲۰ متحمل تلفات و ضایعات سنگین اسلحه و تخنیک محاربوی شده و تعداد زیادی از پرسونل آن شهید، زخمی و اسیر گردیده بودند. مرکز ولایت نیز بدست مجاهدین افتاده بود این اولین عکس العمل جدی مخالفین دولت در اولین روزهای آمدن قطعات محدود نظامی شوروی به افغانستان بود. برای من نیز وظیفه داده شد تا به تخار بروم و با سید جان کمک کنم. ما به مشکل توانستیم تا مرکز ولایت را بدست آوریم اما چون فرقه ۲۰ تلفات داده بود امر گردید تا غند ۷۵ فرقه ۷ به فرقه ۲۰ تسلیم داده شود. ما این کار را انجام دادیم. قوماندان غند ۷۵ دگرمن عبدالحمید نام داشت و با وصف آنکه مسلک وی مخابره بود در آن عملیات بسیار خوب درخشیده بود در بازگشت از قندوز به سواری موتر جیپ روسی، در حالیکه آمر اوپراسیون فرقه جگرن نظام الدین (۱) آمر سیاسی جگرن واحد و یکی از یاورانم با من همراه بودند در حصه "جرخشك" ولایت بغلان هنگام عصر با کمین مجاهدین مواجه گردیدیم. مشاورین و سید جان قوماندان فرقه ۲۰ به سواری زرهپوش چند لحظه قبل از ما از این منطقه گذشته بودند که دفعتاً از چهار طرف توسط مخالفین مذکور بالای موتر جیپ ما آتش گشوده شد فیرها از اسلحهء خفیفه و ماشیندارهای دستی اجرا می شد و لحظه به لحظه شدت مییافت یکی از مرمی ها به گوش دریور اصابت کرد و خون گردن و چهرهء او را پوشانید مرمی دیگر به کلاشینکوفی که در دستم بود اصابت کرد و شاجور آنرا منفجر ساخت دستانم سوختند ولی صدمه یی به من نرسید مرمی ها ترپال و بدنهء راست و چپ و عقب موتر را سوراخ، سوراخ کردند و تایر ها را از کار انداختند اما موتر هنوز هم میدوید و دریور با مهارت خاصی آنرا به شکل مارپیچ میراند و فاصلهء تیر رسی را زیاد می نمود بعد از مدتی موتر ایستاده شد مانزدیك فابریکهء قند بغلان رسیده بودیم و زنده و سلامت بودیم معجزهء ما را نجات بخشیده بود و میبائیست شکر گذار می بودیم و سپاس گذار که بودیم.

در بازگشت به کابل که اواخر ماه دلو بود وضع شهر و بازار دگرگون بود در غیاب ما،

۱– جگرن نظام الدین، بعدها در فرقه ۱۲ قول اردوی ۳ از اثر انفجار ماین شهید گردید.

احساسات ضد روسی به اوج خود رسیده بود دکانها بسته بود شبها صدای الله اکبر شنیده می شد، در مکاتب و پوهنتون اعتصابات و مخالفت ها اوج می گرفت. ادارات دولتی به ندرت فعال بودند و مردم در همه جا، زمزمه های مخالفت و صدای اعتراض خشم خود را علیه اقامت قوتهای شوروی بلند کرده بودند. در همین روز ها، مرا ببرک کارمل به نزد خود خواست و بعد از صحبت مفصلی به من گفت که باید به هرات بروم و بحیث قوماندان فرقه ۱۷ هرات وظیفه‌ء تأمین امنیت ولایت هرات، غور و بادغیس را انجام دهم. او گفت شهر هرات دومین شهر بزرگ افغانستان است و ثبات و امنیت در آنجا برای دولت اهمیت بسیار زیادی دارد من، میرطهماس رؤف بحیث والی و نبی شوریده بحیث رئیس امنیت هرات در قبل از ظهر روز سوم حوت ۱۳۵۸ به طرف هرات پرواز کردیم.

-۴-

اردوی ٤۰ همینکه از مهم امین فراغت حاصل کرد و رسیدن قطعات و جزوتامهای بزرگش از طریق حیرتان و تورغندی تکمیل گردید در اولین و نخستین روزها، میدان های هوایی تمام ولایات و شهرهای بزرگ را بدست آورده و در مراکز شهرها و ولسوالی های بزرگ جابجا شدند شاهراه های عمده‌ء کشور، خاصتاً شاهراه کابل، حیرتان، تورغندی، هرات، قندهار و کابل را با افراز نمودن گارنیزیون ها و پوسته های امنیتی تحت مراقبت قرار دادند، و یك خط دفاعی دورانی به مسافه‌ء صد الی یکصدوپنجاه کیلومتری دور از سرحدات دولتی افغانستان در عمق کشور ایجاد نمودند آنها اعلان کردند که در فعالیتهای محاربوی علیه مخالفین دولت اشتراك نخواهند کرد و ظیفه‌ء آنها را تأمین امنیت نقاط ستراتیژیك و کلیدی کشور و اهداف بزرگ نظامی و اقتصادی جمهوری دیموکراتیك افغانستان تشکیل میدهد.

در کابل، قرارگاه اردوی ٤۰ در قصر تاج بیگ جائیکه امین را از بین برده بودند، جابجا گردید و قطعات مستقل اردو در قرب و جوار تپه‌ء تاج بیگ، اردو زدند. فرقه ۱۰۵ دیسانت هجومی در میدان هوایی، خیرخانه، بالاحصار کابل، کلوپ عسکری، حتی ارگ ریاست جمهوری جزوتام دار جابجا شد و در بعضی از این نقاط کارساختمان بارك های چوبی برای استراحت سربازان، دیپوهای مهمات و مواد مادی لوژستیکی، طعام خانه، سینما، کلوپ، میدان های تعلیم و سایر تأسیسات نظامی به سرعت و شدت آغاز گردید. لوله کشی آب، تمدید برق و حتی اسفلت نمودن سرکهای این شهرك های نظامی که نه تنها در کابل، بلکه در سایر شهرهای کشور همزمان شروع گردیده بود، خبر از اقامت طولانی این اردو میداد و باعث نفرت و خشم مردم می گردید.

در آغاز فرقه ۱۰۵ در کابل فرقه ۵ موتوریزه درشیندند و یک فرقه، موتو ریزه، دیگر در قندوز جابجا گردیدند. یک لوا در مشرقی، یک لوا در گردیز و یک غند مستقل در قندهار. فقط درخوست و بعضی از ولایات مانند کنرها، بدخشان و هزاره جات بنابر ملحوظات نظامی و شاید کمبود و غیر کافی بودن پرسونل و تخنیک و نبودن خطوط مطمئن اکمالاتی قطعات اردوی چهل جابجا نشدند.

سوق و اداره، اردوی ٤۰ که تعداد پرسونل آن بعد از جنگهای پنجشیر در سالهای ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲ به یکصدوبیست هزار نفر میرسید از کابل انجام می گرفت اما ستردرستیز اتحاد شوروی شب و روز با این اردو به تماس بود و مستقیماً آنرا قومانده می کرد ارتباط با اردوی افغانستان از طریق سرمستشاریت نظامی شوروی در اردوی افغانستان تأمین می گردید. سرمستشاریت اتحاد شوروی متشکل از "اپرات" یا گروپ بزرگی بود که تعداد آنها لااقل به هشتاد نفر میرسید و در مقر وزارت دفاع، در قصر دارالامان جابجا شده بود جائیکه وزیر دفاع، لوی درستیز، رئیس عمومی امور سیاسی و سایر رؤسای وزارت دفاع (قرارگاه) دفتر داشتند مشاورین یونیفورم محاربوی اردوی افغانستان را می پوشیدند و فاقد علایم نظامی بودند. قصر وزارت دفاع را بر علاوه، سربازان کندک محافظ ستردرستیز، جزوتامی از اردوی ٤۰ نیز محافظ می کرد و در مقابل دروازه، وزیر دفاع پهره داران روسی پاس میدادند. سرمسشار نظامی اتحاد شوروی در اردوی افغانستان دگر جنرال "مکماتیف" بود؛ او بعد از مدتی جایش را به سترجنرال مایورف سپرد.

قبل از حرکت بسوی افغانستان ابلاغیه، ذیل به پرسونل اردوی ٤۰ صادر شده بود که فشرده، آن تقدیم می شود [۱] : «جنگاوران شوروی که در سرزمین افغانستان دوست قرار دارید! به خاطر داشته باشید که شما نمایندگان اردویی هستید که دست کمک به کشوری دراز کرده اند که در آنجا جنگ علیه امپریالیزم و دخالت آنها ادامه دارد بیاد داشته باشید آنطوریکه خود را درین کشور نشان میدهید مردم افغانستان به اساس آن در باره، اردوی شوروی قضاوت خواهند کرد و همچنان در مورد کشور و میهن کبیر ما اتحاد شوروی هنگامیکه در جمهوری د.ا. هستی خود را مطابق نورم ها و موازین، قوانین، حقوق و عادات این کشور مطابقت بده و با حوصله مندی و استقامت عادات و عنعنه مردم را احترام بگذار مطابق خصوصیات و کرکتر خویش، مردم افغانستان به صورت بسیار ظریفانه بی مهربانی و ستم را احساس می کنند و میدانند. ارتباطات نیکو و انسانی را آنها به صورت بسیار عمیق احترام می گذارند. مخصوصاً

۱- اگر ترجمه دقیق نیست معذرت می خواهم. اما مفهوم آن با متن مطابقت دارد. ترجمه از مؤلف است.

آنها توجه و مهربانی را در مورد اطفال، زنان، ریش سفیدان بسیار ارزش میدهند همیشه با احساس انسان دوستی، عدالت پسندی نیك خواهی با زحمتکشان ج.د.ا. برخورد نما.
مشوره های دوکتوران خویش را در مورد خوردن غذا و نوشیدن آب بصورت جدی عمل کن. از آب دریاها، کانال ها، چاه ها که میتوانند ناقل امراض باشند، استفاده نکن و همچنان هر غذایی را مخور هیچ چیزی را عوض نکن و هیچ چیزی را مفروش این بصورت مطلق منع است بدون ضرورت وظیفوی هیچگاه در مؤسسات ، مغازه ها، بازارها نرو، و از ترانسپورت های شخصی استفاده نکن ضرور است بدانی که جنایات انفرادی و برهم زدن نظم بالای اتوریته دولت شوروی تاثیر بسیار منفی وارد می نماید، و مایهء خجلت و سر افکندگی نظامیان پاك و راستین شوروی می گردد »

اردوی ٤٠ هنگامیکه به افغانستان داخل می شد در پیشاپیش قطعات خویش مفرزه های تبلیغاتی را که هدف آن ترجیع دادن ضرورت آمدن قطعات نظامی شوروی به افغانستان بود تشکیل کردند درین مفرزه های تبلیغاتی که معمولاً بازرهپوش ها و بیردیم های مجهز با بلند گو بودند جوانان تاجك و ازبك، ترجمان ها، کارکنان سیاسی و مسؤلین کی. جی. بی توظیف میشدند و در هر جائی که اجتماع مردم را می دیدند برا ی آنها سخنرانی می نمودند این مفرزه ها معمولاً با خود مقادیر آرد، روغن، صابون، بوره و تیل دیزل انتقال میدادند و برای اهالی توزیع می نمودند آنها در سخنرانی های کوتاه خویش می گفتند ما برای اجرای وظایف انترناسیونالیستی خویش به افغانستان آمده ایم ما می خواهیم درین جا صلح و امنیت بر قرار باشد ما برای همیشه در کشور شما نیآمده ایم اما همیشه با یك سوال مشکل مواجه می شدند: مردم می پرسیدند بنابر خواهش چه کسی به افغانستان آمده اید؟ و آنها می گفتند به اساس خواهش دولت قانونی افغانستان بعداً در ترکیب این مفرزه. فعالین ح د . خ . ا و کارکنان " خاد" نیز داخل شدند و کیفیت تبلیغ آنرا ارتقاء بخشیدند.

در سال اول اقامت، اردوی ٤٠ در فعالیتهای محاربوی اشتراك نکرد و اردو معمولاً به ترتیب و تنظیم پلان های تدافعی پوسته های امنیتی در شاهراه ها اهداف عمدهء اقتصادی مانند بندهای برق ، پلها واهداف نظامی مانند میدان های هوائی، تأسیسات مهم دولتی و حفاظت ولایات و شهرها مصروف بود و از آنها نگهداری می کرد هم چنان در وضع الجیش های خویش مصروف تعلیم و تربیه محاربوی و سیاسی بوده وقت خویش را به اعمار تأسیسات ضروری برای زندگی بهتر سربازان و پرسونل خویش می گذرانید. اردو با مجاهدین که در آنموقع "اشرار" لقب یافته بودند صرف در اثنای عبور دادن قطار های اکمالاتی شان مواجه می شد و آن هنگامی بود که دشمنان کمین می گرفتند و بالای این قطارهای اکمالاتی آتش می گشودند. اردوی ٤٠

نیز سلاح های ثقیل، تانك ها و ماشین های محاربوی خود را دور میداد و بالای آنها آتش می گشود ، و در پاره، اوقات از بماردمان های هوائی کار میگرفت و هم در صورتیکه بالای گارنیزیون های آنها انداخت می شد جواب متقابله میداد. اردو سعی میکرد تا خود را از اجرای فعالیتهای محاربوی و مواجه شدن با مجاهدین دور نگهدارد. گاه گاهی، سربازان شوروی دردهات و قریه جات اطراف خویش میرفتند و به داد و ستد با اهالی می پرداختند و معمولاً در معاملات زیان کرده ، اکثراً کشته و یا اسیر می گردیدند و قوماندان مربوط بعداز اطلاع حادثه قریه ، مذکور را به آتش و خون میکشید، ارتباط با اهالی محل کم کم در صفوف سربازان شوروی بحیث یك عادت تبدیل می گردید. آنها در بدل مقدار کمی مواد مخدره، سلاح و مهمات خویشرا می فروختند و اکثراً به دام مجاهدین می افتادند و مجاهدین آنها را شقه شقه می نمودند.

بعضی از مؤرخین غربی نوشته اند که اردوی ٤٠ در حادثه، سوم حوت سال ۱۳۵۹ در جهت سرکوب مردم کابل سهم گرفته بود اما این موضوع حقیقت ندارد، زیرا که اردوی ٤٠اولین بار در سال ۱۳٦۰در فعالیت محاربوی بخاطر استرداد غند توپچی فرقه ۲۰ در ولایت بغلان به اساس خواهش دولت سهم گرفت که جریان آنرا بعداً خواهیم خواند.

عجالتاً همین قدر باید دانست که اردوی ٤٠ با وصف اتخاذ تدابیر برای اقامت طولانی هنوز نمی دانست که تا چه موقعی در افغانستان خواهد بود و به همین خاطر نمی خواست خود را در جنگ های داخلی افغانستان داخل سازد.

-۵-

عکس العمل و واکنش های جامعه، افغان و دنیای خارج در برابر داخل شدن نیروهای شوروی به افغانستان بسیار شدید بود. کارتر رئیس جمهور امریکا اتحاد شوروی را متهم کرد که "بصورت آشکار قوانین پذیرفته شده بین المللی را نقض کرده است" او میخواست که استقلال افغانستان را که با تجاوز شوروی خدشه دار شده بود بحیث یك قضیه، اساسی و سر نوشت ساز برای دنیای غرب و جهان اسلام خصوصاً همسایه های افغانستان در آورد و با تحریك افکار عمومی جهان، اتحادشوروی را محکوم و در مضیقه قرار دهد. او بزود ی گفت که اشغال نظامی افغانستان توسط اتحاد شوروی بحران عمیقی بین شوروی و کشور های غربی بوجود آورده است و این عمیق ترین بحرانی است که پس از جنگ عمومی دوم بوجود آمده است. باپیروی از سیاست امریکا، تمام کشور های غربی، جنبش کشور های غیر منسلك، ممالك عربی و همسایگان افغانستان، پاکستان، ایران و چین تبلیغات نیرومند و پیوسته یی را علیه ج . د . ا و اتحاد شوروی براه انداختند و دولت رئیس جمهور کارمل را دولت دست نشانده قلمداد نمودند. رادیوی

بی بی سی صدای امریکا، صدای آلمان، رادیوهای پاکستان، ایران ، عربستان سعودی ، چین اسرائیل و غیره بصورت دوام دار و همیشه ، زهرآگین ترین تبلیغات را پخش می کردند و راست یا دروغ، چپ و راست اتحاد شوروی و دولت ج . د . ا . را می کوبیدند . احزاب کمونیست اروپا نیز تحت تاثیر تبلیغات غرب قرار گرفته تجاوز شوروی را به افغانستان محکوم نمودند و یوگوسلاویا و رومانیا نیز خصمانه با آن بر خورد نمودند. امریکا و دول غربی سیاست تحریم اقتصادی را علیه اتحاد شوروی در پیش گرفتند به اساس این سیاست غله و تکنالوژی پیشرفته به شوروی فرستاده نمی شد. لغو دیتانت یا لغو شدن سیاست تشنج زدایی یکی دیگر از تدابیر جیمی کارتر بود و سنای امریکا را مجبور ساخت تا قرار داد تهدید سلاح های استراتیژیك از جمله سالت ۲ را به تعویق بیندازد این امر به ضرر اتحادشوروی بود زیرا که نمی توانست با آن اقتصاد ضعیف خویش در مسابقهء تسلیحاتی همگام با امریکا و دول غربی باشد و در زمینه رقابت کند. تحریم بازی های المپیك ماسکو از اقدامات دیگر امریکا بود که به حیثیت و پرستیژ جهانی شوروی لطمه میزد.

اما در منطقه نیز تغییرات بزرگی بوقوع پیوسته بود در هندوستان خانم ایندیرا گاندهی دو باره زمام امور را بدست گرفته و به قدرت رسیده بود. ایندیرا دشمن دولت پاکستان و دوست اتحاد شوروی بود و با رژیم افغانستان روابط دوستانه داشت در ایران انقلاب اسلامی پیروز گردیده بود حضرت آیت الله خمینی رهبر و همه کارهء ایران بود و امریکا در مشکل نجات گروگانهای خویش که در سفارت امریکا در تهران بوسیلهء دانشجویان ایرانی گرفته شده بودند، دست و پنجه نرم می کرد و راه نجاتی نمی یافت.

در پاکستان جنرال ضیاالحق بعداز به دار کشیدن ذوالفقار علی بوتو، بحیث حکمران نظامی قدرت را در دست داشت و از توسعهء نفوذ اتحاد شوروی در افغانستان و منطقه سخت هراسان بود و آنرا تهدید ی برای تمامیت ارضی پاکستان تلقی می کرد. بطوریکه حتی افغانستان را خط اول تعرض شوروی بر علیه پاکستان تصور می کرد و از جانب دیگر کشمکش های سرحد ی پاکستان با هندوستان داغتر گردیده بود و اندیرا دوست کابل بود ولی ضیاالحق که خود هنوز پایه های لرزان دولتش را مستحکم نکرده بود و با مخالفت مردم پاکستان مواجه بود، تعرض شوروی را بر افغانستان بهانه قرار داد و از آن بصورت زیرکانه جهت تغییر دادن افکار عمومی پاکستان و جهان بنام خطر تهدید تمامیت ارضی و استقلال ملی پاکستان استفاده کرد و کمك های مادی و معنوی امریکا را برای تقویت ارتش، اردو و بنیهء دفاعی کشور خویش بدست آورد.

کنفرانس کشور های اسلامی در جنوری ۱۹۸۰ که در آن بجز از افغانستان و مصر، چهل کشور اسلامی اشتراك کرده بودند، متحد شدند که با کمال قوت از پناهنده گان افغان حمایت

کنند و برای مجاهدین کمک برسانند در راس این کشور عربستان سعودی قرار گرفت.
اما، هنوز هم در جهان احساسات ضد امریکائی وجود داشت و با وصف تمام تعذیرات و تحریکات اقتصادی هنوز هم به شوروی غله میرسید و المپیک ماسکو بدون کدام مشکلی دایر شده بود.
این بود سیمای مختصر سیاسی و عکس العمل جهان و کشور های منطقه در اولین روزها و ماه های بعداز آمدن قوتهای شوروی به افغانستان .
اما، کشور امریکا و دول غربی از افغانستان بسیار دور بودند نزدیکترین کشور ها پاکستان و ایران و چین بود که میتوانستند نقش سر نوشت ساز در پیروزی نهضت مقاومت و ناکامی دولت ج . د . ا بازی کنند.
در پاکستان چه می گذشت ؟
جنرال ضیاالحق حکمران نظامی پاکستان ، از همان نخستین روز های ورود قطعات شوروی به افغانستان به صرافت افتاد تا با کمک بیدریغ خود به تنظیم های افغانی مقیم در پاکستان ، و انکشاف داد ن جنگهای پارتیزانی و چریکی توسط آنها جنگ را در افغانسعان طولانی ساز د و دولت ج . د . ا را که دست نشانده، روسها میدانست، مصروف دست و پنجه کردن با آنان بسازد. در نتیجه اردوی افغانستان را ضعیف و اقتصاد آنرا ور شکست نموده، مانع ترقی و پیشرفت این کشور مترقی و جوان گردد. ترس او این بود که اگر دولت افغانستان در پروگرام های خویش مؤفق گردد و برای مردم رفاه و آسایش را به ارمغان آورد، در آنصورت مجال خواهد یافت تا انقلاب را به پاکستان صادر نماید. خاصتاً که هنوز ادعای تاریخی افغانها، در مورد تعیین حق سر نوشت برای مردم پشتونستان در سرخط سیاست خارجی آن کشور قرار داشت.
جنرال ضیاً همراه با جنرال اختر عبدالرحمن رئیس تازه استخبارات پاکستان و عده یی از جنرالان نزدیك وی موقف پاکستان رادر برابر افغانستان به بررسی گرفتند و آنرا خطر اول دفاعی پاکستان تلقی نموده و تصمیم تاریخی خویش را مبنی بر کمك جهاد به افغانها مخفیانه اتخاذ کردند.
ضیاً الحق به جنرال اختر گفت (۱) : «دوسال وقت ضرورت است تامن در پاکستان و جهان به موقف خویش استحکام بخشیم و برای این منظور در افغانستان باید آب تا بحد لازم بجوشد»
بناً جنرال اختر عبدالرحمن دست بکار گردید. در آی. اس. ای. شعبه، علیحده با امکانات بزرگ مالی و صلاحیت های وسیع بخاطر کمك به مجاهدین افغان بوجود آمد و تمام این امور

۱- مجاهد خاموش. تالیف دگروال محمد یوسف همکار جنرال اختر. طبع پشاور ص ٤٠.

مستقیماً تحت نظر رئیس آی . اس . آی جنرال اختر عبدالرحمن قرار گرفت. «افغانستان را باید آهسته آهسته به آتش کشانید» گفتنی رئیس جمهور پاکستان ضیاء الحق به دگر جنرال اختر عبدالرحمن (۱) به تأسی از این امر رئیس جمهور، جنرال اختر چنین امر داد «کابل را باید به آتش کشانید» امریهء برید جنرال اختر عبدالرحمن رئیس عمومی ISI پاکستان ۱۹۸۰-۱۹۸۷.

«جنرال اختر تمام گدام های اردوی پاکستان را زیر و رو کرد و از آنها تفنگ های ۳۰۳ بور و ماین های ضد تانك انگلیسی و راکتهای چینائی فراهم کرد... اداره مسؤل آی. اس.آی با استفاده از تاریکی شب سلاح را بداخل افغانستان انتقال میداد. بعضی از قوماندان و بعضی از تنظیم ها شامل لست انتقال سلاح گردیدند. جریان انتقال سلاح به جبهه جنگ و سروسامان دادن جنگ بمیان آمد. این امکانات بحدی وسعت یافت که در سال ۱۹۸۶ می شد، با استفاده از این کانال هفته یك هزار تن سلاح را انتقال داد» (۲)

دگروال یوسف مطالب افشأ کنندهء زیاد در مورد اولین کوشش های جنرال ضیأ والحق و جنرال اختر در مورد سروسامان بخشیدن به جهاد درین رساله، کوچك خویش بیان داشته و اعتراف می کند که چگونه آنها در باره تیوری و تکتیك جنگی جهاد افغانها تصمیم گرفتند و بهترین راه ها و روش های از پادرانداختن حکومت کابل را یافتند او ادامه میدهد .(۳)

«جنرال اختر همیشه جهت دادن سلاح ثقیل و تربیت نظامی به مجاهدین اطراف کابل پا فشاری می کرد در جمله سلاح ثقیله، راکت انداز های ۱۰۷ م م نیز شامل بود که در آغاز دوازده بیرل و دبل ساخت چین بود . ما می خواستیم که وزن راکت کم باشد که به تقاضای ما آنرا به شکل سبك ساختند.

منظور اساسی ما این بود که کابل دوازده ماه تمام زیر حملات راکتی باشد. میدان هوایی و شهر ها بخصوص شاهراه شمال تا دریای آمو مسدود و شاهراه سالنگ هدف دایمی باشد. علاوه از نشانه گیری مراکز مهم نظامی و دولتی با حملات راکتی، با فرستادن افراد تخریب کار، فابریکه های مهم نیز آماج حملات واقع شوند. تخریب کابل محور و هسته مرکزی پلان جنرال اختر بود. در سال ۱۹۸۰ آی . اس . آی هزاران تن سلاح و مهمات را به گروه های مختلف مجاهدین تحویل داد و به همین ترتیب هزاران مجاهد بخاطر کسب تربیت نظامی به پاکستان میآمدند از سال ۱۹۸۰ الی ۱۹۸۷ تیم های اردوی پاکستان از طریق آی. اس. آی بخاطر کمك و رهنمایی مجاهدین به افغانستان میرفتند».

۱- تللك خرس - پاورقی صفحه ۲۹. ۲- همان اثر ص ٤۲.

۳- منظور از راکت اندازهای ۱۲ بیرله، دستگاه های پرتاپ راکت است که ما آنرا بنام های بی ام-یك و بی ام-۱۲ یاد می کردیم.

در صفحه ۱۲۰ کتاب "تلك خرس" می خوانیم : «من بحیث رئیس، شعبه افغانی در آی.اس.آی نه تنها مسوولیت آموزش و تسلیح مجاهدین را بعهده داشتم، بلکه عملیات ایشانرا در داخل افغانستان نیز پی ریزی مینمودم ... هدف من این بود تا افغانستان را بحیث ویتنام شوروی ها در آورم.. افغانستان را باید آهسته آهسته به آتش کشانید ... ما در طی سال ۱۹۸۳ تقریباً (۱۰۰۰۰) تن اسلحه و مهمات را تسلیم شدیم، در حالیکه این مقدار در سال ۱۹۸۷ به ٦٥۰۰۰ تن رسید ... قسمت عمده و بیشتر این اسلحه از چین، مصر و بعدها از اسرائیل سرازیر میشد. بنای فیصدی تخصیص عمده ای که در سال ۱۹۸۷ به احزاب داده میشد ازین قرار بود.

حکمتیار ۱۸-۲۰ فیصد، ربانی ۱۸-۱۹ فیصد، سیاف ۱۷-۱۸ فیصد، خالص ۱۳-۱۵ فیصد، نبی ۱۳-۱۵، گیلانی ۱۰-۱۱ و مجددی ۳-٥ فیصد ... در ۱۹۸٤ به تعداد بیست هزار مجاهدین از پروگرام آموزشی ما مستفید شده اند. ما در سال ۱۹۸٥ به تعداد ۱۷۷۰۰ و در سال ۱۹۸٦ به تعداد ۱۹٤۰۰ نفر را آموزش نظامی داده ایم ... تا ۱۹۸۷ یعنی در مدت زمان چهار سال دست کم (۸۰۰۰۰) مجاهدین در پاکستان تربیه نظامی شده در حالیکه تعداد بیشتر ازین در خود افغانستان تحت چنین آموزش قرار گرفته اند ... هدف ما ... نه تنها خروج شوروی ها از افغانستان بلکه طرد و مفرور ساختن کمونیست های افغان از کابل نیز بود ... جنرال اختر عین همین عقیده ای داشت در حالیکه آرمان ما نیز چنین بود. روی همین ملحوظ بود که کابل باید مشتعل و تباه میگردید ... این بود سرمنزل مقصود ما.»

دگروال یوسف و مارك ادکین در همان اثر شان می نویسند : «ما در اواخر ۱۹۸۳ در پاکستان صرف دو کمپ آموزشی داشتیم که در هر کدام آن بتعداد دو صد نفر اشتراك داشت، این تعداد تا اواسط ۱۹۸٤ به یك هزار نفر درماه رسید، در حالیکه در سال ۱۹۸۷ تعداد این کیمپ ها به هفت ارتقاء نمود که چهار کیمپ آن در مجاورت پشاور و سه متباقی در نواحی کوئیته استقرار یافتند. این پروگرام پول و پرسونل زیادی را ایجاب مینمود که خوشبختانه جنرال اختر هر دو ضروریات را بزود ترین فرصت مرفوع ساخت، معذالك قوس صعودی این پروسه نیز آغاز یافت، چنانچه در سال ۱۹۸۱ بتعداد بیست هزار مجاهد ازین پروگرام ما مستفید گردیده اند. ما در سال ۱۹۸٥ بتعداد ۱۷۷۰۰ و در سال ۱۹۸٦ بتعداد ۱۹٤۰۰ نفر را آموزش نظامی داده ایم. این مبالغه نخواهد بود که اگر بگویم که تا زمان انفصال من از I.S.I در ۱۹۸۷ یعنی در مدت زمان چهار سال کم از کم هشتاد هزار مجاهد در پاکستان تربیه نظامی دیده در حالیکه تعداد بیشتر ازین در خود افغانستان تحت چنین آموزش قرار گرفته اند.»

ولی پاکستان نه تنها اداره‌ء آی . اس . آی و جنرال اختر را بلکه اردوی پاکستان را نیز در جنگ علیه دولت افغانستان شامل ساخت و بعدها در جنگهای جبهوی جلال آباد، خوست، گردیز

و غیره نقش عمده را ملیشه های پاکستانی و لوژستیک آن اردو به عهده داشتند.

جنرال ضیاء علایق زیادی با نیروهای مقاومت افغان، خاصتاً سازمان های اسلامی رادیکال بیشتر نشان میداد زیرا که با مفکوره و رسالت او در پاکستان مطابقت و سازگاری داشت. او در سال ۱۹۷۹ یك رژیم تند رو اسلامی را اعلان کرده بود. وی مسلمان سر سخت، سختگیر و یك جنرال متعصب، ضد کمونیزم بود. او جنرالی بود که دستانش تا آرنجهابه خون مردم آغشته بود. خاصتاً بعداز اعدام ذوالفقار علی بوتو، مایه نفرت و انزجار افکار عامه پاکستان بود در میان رهبران تنظیم ها بیشتر با گلبدین حکمتیار رابطه داشت و محبت و عنایتش شامل حال او و حزبش بود.

«در مدت زمان تقریباً هر چهار ماه پیامی را تسلیم میشدیم که بر طبق آن تاریخ «گرد هم آیی سران» را بازگو مینمود. این بدین معنی که رئیس جمهور ضیاء در هر ربع سال با آمرین هفت تنظیم جلسه ای میداشت که در آن جنرال اختر، وزیر امور خارجه اکثراً، اینجانب و یکنفر ترجمان نیز اشتراك میورزید، این نشست مطلقاً مخفی دایر میشد. در آن رهبران سیاسی پاکستان به همراه مشاورین نظامی خویش با اشخاص هدایت کننده جهاد مذاکراتی میداشت. به هیچکس اجازه تقرب و دسترسی به جزئیات این ملاقات نبود، چون پاکستان همواره تحت انتقاد قرار داشت که آن کشور جنگ افغانستان را کنترول و به آن اسلحه میفرستد، لیکن دولت ما آنرا مسلسل تکذیب مینمود. تدابیر اکید و دقیق امنیتی به خاطر انعقاد چنین ملاقاتها اتخاذ میگردید.

من مؤظف به آوردن این رهبران در موتر ها بودم. ایشانرا در حالکیه پرسونل I.S.I منحیث گارد امنیتی توظیف میبودند، به یك محل امن در راولپندی جهت تبدیل نمودن موترهایشان هدایت مینمودم. آنها سپس به خانه جنرال اختر راهنمایی و وقتیکه همه میرسید جنرال اختر ایشانرا در موتر خویش به مقر رئیس جمهور در فاصله تقریباً نیم کیلو متر میبردند. ما پرسونل امنیتی را در لباس های ملکی بداخل موترها در ساحه جا به جا مینمودیم. ضیاء همواره به چنین گردهمایی تنها و بدون کدام بادی گارد و یا سکرتر نظامی و یا غیره میرسید. وی حتی به اشخاص و دستیار نزدیك خویش نیز نمی گفت که بدیدن کی میرود.» (۱)

اما جنرال ضیاً خود را ناگزیر می دید که با احتیاط فوق العاده گام بردارد. او از ترس اقدامات تلافی جویانه از جانب ماسکو مخصوصاً در مناطق بلوچستان و صوبه سرحد و کمك با حزب ولی خان، و هم از ترس بی ثباتی سیاسی در پاکستان، کمك های مالی زیادی در اختیار

۱- تلك خرس صفحه ۱۵۲.

مجاهدین قرار نمیداد، و کمک هائیکه صورت می گرفت، سعی می گردید که کاملاً مخفی و سری باشد. اما کابل و ماسکو از آن خبر داشتند و آنرا افشاء می ساختند و ضیاء هم پیوسته انکار می کرد.

جورج آرنی می نویسد (۱) «در ماه های پیش از تجاوز شوروی، کمک پاکستان بارهبری مقاومت افغانی در پشاور در مقایسه با فعالیتهای چریکی خود جوش در داخل افغانستان از اهمیت کمتری بر خوردار بود. زیرا سلاح هائیکه مجاهدین مستقر در پشاور در آن هنگام بدست میآوردند از جمله سلاح های قدیمی ارتش پاکستان بود. اما خود پاکستان زراد خانه های خود را با آن سلاح های بسیار پیشرفته چینائی انباشته میساخت که به پول عربستان سعودی و امارات متحد عربی برای مجاهدین خریداری می گردید»

سازمان جاسوسی مرکزی ایالات متحده امریکا "سیا" نیز قبل از ورود قطعات شوروی بداخل افغانستان به مجاهدین افغان کمک می کرد. در ماه اپریل ۱۹۷۹ مامورین عالیرتبه "سیا" با رهبران تنظیم ها در پاکستان ملاقات نمودند و از ماه سپتامبر همان سال کمک های نقدی امریکا به حسابات بانکی رهبران شورشی مخفیانه انتقال میبافت برژنسکی مشاور امنیتی کارتر در شورای امنیت ملی فیصله نامه یی را به تصویب رسانید که در آن گفته شده بود، امریکائی ها باید بیشتر به افغانهایی همدردی نشان بدهند که مصمم اند استقلال کشور خود را حفظ کنند ولی موقف امریکا و پاکستان ایجاب می کرد که سلاح های امریکائی در آنموقع به اختیار مجاهدین قرار نگیرد. (۲)

جارج آرنی می نویسد(۳) : «... درعوض معاملات تهیه اسلحه از طرف کشور سوم یعنی مصر به شکل کاملاً پیچیده یی تنظیم می گردید. زیرا ماسکو تا سال ۱۹۷۲ تهیه کننده عمده اسلحه آن کشور بود ومصر میتوانست هرنوع اسلحه مورد نیاز را در اختیار مجاهدین قرار دهد. در مصر ذخایر بزرگ سلاح های ساخت شوروی از قبیل سلاح های خود کار، ماین های زمینی راکت انداز ها ومرمی های ضد هوا پیما وجود داشت. انور سادات رئیس جمهور مصر در سال ۱۹۸۱ .

قبل از شهادت خود افشاء نمود که پس از تهاجم شوروی بر افغانستان از او تقاضا بعمل آمد که «لطفاً درهای ذخایر اسلحه خویش را بر رخ ما باز کن تا ما سلاح هایی را در اختیار افغانها قرار داده بتوانیم که برای پیشبرد جنگ علیه روسها به آن احساس نیازمندی می شود.» در برابر

۱- افغانستان گلرگاه کشور گشایان ۴۹- ۵۲.

۲ - مجله کهان چاپ لندن به شماره ۶۹۲ مؤرخ ۲۹ جنوری ۱۹۹۸ شرحی را در مورد افشای مداخله امریکا در افغانستان شش ماه قبل از مداخله شوروی از زبان رابرت گیتس رئیس سازمان «سیا» و تائید زبنیگو برژنسکی مشاور امنیت ملی جیمی کارتر به نشر رسانده است.

۳- افغانستان گلرگاه کشور گشایان ص ۱۴۸.

این همکاری به اواز طرف ایالات متحده وعده داده شد که قوای نظامی مصر با اسلحه جدید امریکا مجهز خواهد شد. سادات به این معامله موافقه کرد و "انتقال اسلحه توسط هواپیماهای امریکایی از قاهره به افغانها آغاز گردید."

افزون بر مصر، کشور پهناور چین نیز منبع تهیه سلاح برای مجاهدین بود زیرا سلاح هائیکه از نزد مجاهدین در جنگها بدست می آمد، اکثراً مارك چینایی داشتند.

جورج آرنی می نویسد که سیا در حصه تهیه سلاح از کشور های دیگر یا حیثیت دلالی را داشت و یا مستقیماً به خرید می پرداخت او می نویسد (۱) : «برای مثال . اسرائیل سلاح هایی را که در جنگ ۱۹۸۲ در لبنان از عساکر سوریه به غنیمت گرفته بود بالای سیا به فروش رسانید. حتی از پولیند که از اعضای پیمان نظامی وارسا بود، در سال ۱۹۸۶ اسلحه خریداری شده و مستقیماً به پاکستان ارسال گردید. برای اینکه قیود تهیه اسلحه امریکائی نقض نگردیده باشد، حکومت ایران تشویق می شد تا مرمی های ضد تانك نوع تی او دبلیو"T.O.W" ساخت امریکا را در اختیار مجاهدین بگذارد. چنانچه برای اجرای این مأمول اولیورنایت و ماموران مافوق او در سال ۱۹۸۶ یك معامله مخفی تهیه سلاح را با ایران مورد مذاکره قرار داد. در صورتیکه اسلحه ساخت شوروی به اندازه کافی از کشورهای دیگر تهییه شده نمی توانست سیا ترتیبات تولید انرا می گرفت. به اساس معلومات منابع استخباراتی ایالات متحده قسمتی از سلاح هایی که از مصر بدست آورده شده به یك فابریکه تحت کنترول سیا که در نزدیکی قاهره قرار داشت برده شده در آنجا کاپی آنها ساخته شد. هم چنان فابریکه های غرب و سطای امریکا توپهای بی پس لگد و راکتهای زمین به زمین پیمان وارسا و کمپنی هواپیما سازی هیو، راکت های ضد هوائی نوع سام ۷ ساخت شوروی را با کیفیت بهتر کاپی می نمود. افزون برآن سیا به بهای ملیونها دالر نوتهای جعلی افغانی چاپ و منتشر میکرد و بین مجاهدین توزیع می نمود تا با آن مصارف ترانسپورتی و دیگر امور خود را تکافو نمایند.»

عربستان سعودی نیز پس از ایالات متحده امریکا. بزرگترین کمك کننده و حامی مجاهدین و جنبش مقاومت بود. شاهزاده گان و شیوخ ملیاردر عربستان سعودی تصمیم گرفته بودند که درین جنگ مقدس بر علیه روسها در برابر هر دالر امریکائی ها، یك دالر مصرف کنند.

اخبار فرانترپوست مؤرخ ۲۲ اکتوبر ۹۵ می نویسد : «مشاور امنیت ملی امریکا جیمی کارتر در حالیکه در خیبر پاس پاکستان تفنگ را بسوی افغانستان نشانه گرفته بود بخاطر وعده دادن به دولت ضیا الحق و حمایت از مجاهدین به پاکستان آمد. امریکا در مدت ۱۰ سال

۱- افغانستان گذرگاه کشور گشایان. ص ۱۴۹.

بیشتر از ۳ بلیون دالر را برای حمایه مجاهدین افغان بر علیه قشون سرخ پرداخته است. برعلاوه کشورهای دیگر چون انگلستان اسرائیل، عربستان سعودی، کویت، مصر، چین و ایران برای تقویت مجاهدین تقریباً معادل همین مبلغ را پرداخته اند.» در همین اخبار می نویسد : «هنگامی که در جنوری ۱۹۸۱ رونالدریگن در امریکا رئیس جمهور شد، اهداف امریکا در ارتباط افغانستان تغییر کلی پیدا کرد چنانچه امریکا صرف به صدمه زدن قشون سرخ در افغانستان قناعت نمی کند بلکه برای بیرون کشیدن وی از آن جا دست به یك سلسله اقدامات کلی می زند. برای عملی کردن چنین طرح تقریباً بیشتر از ۱۵۰,۰۰۰ سرباز تعلیم یافته و مجهز ضرورت بود، برای این کار کوشش ها در جهت استخدام سربازان از تمام جهان آغاز یافت که از افغان های تبعید شده مقیم اروپا شروع و تا به افریقای شمالی و دیگر قسمت های مسلمان نشین جهان، که توسعه آن الی سرك های امریکا گسترش یافت.»

بدینسان از پنتاگون تا قاهره از ریاض تا پیکنگ و از تل ابیب تاوارسا و تهران و از شرق تاغرب، جهان با دولت نو پا و جوان ببرك کارمل چنگ و دندان نشان میدادند، زراد خانه جهانی دهان گشوده بود. دنیا غضبناك بود، تخت ها می لرزیدند و فرمانروایان از جنگ بزرگ سخن میراند ند و تشنهء خون ، آتش و انتقام بودند، و خدایان جنگ و جنایت براین کشتار بیرحمانه، این جوهای خون و این سر های بر باد رفته مهر تائید می زدند و پنهانی می خندیدند.

-۶-

در کابل هم تخت پادشاهی می لرزید زیرا که زمزمه ها و همهمه های خفته اینك به تظاهرات خود جوش مردم تبدیل شده بود و تبلیغات و تحریکات جهان آزاد آنرا به موج خروشانی از احساسات و هیجانات ضد روسی تبدیل ساخته بود. عمال وفعالین تنظیم ها، سازمانهای اطلاعات سیا و آی. اس. آی و سایر سازمان های جاسوسی جهان نیز شهریان هیجانی و پاکدل کابل را تحریك و تشجیع کرده بودند.

آنروز جمعه سوم حوت سال ۱۳۵۹ بود شب سوم حوت در تمام شهر شب نامه هایی بصورت مخفیانه پخش گردید و مردم را به تظاهرات دعوت کردند. هزاران نفر مرد و زن صبح زود در مرکز شهر گرد آمدند در مساجد شهر نیز جمعیت موج میزد بلند گوها مردم را به قیام دعوت می کردند علم های سبز برافراشته بودند و مردم در پناه آن راه پیمایی می کردند مردم با "سوته" بیل، کارد، تفنگنچه. ماشیندارهای سبك، بم های دستی که در زیر پتو ها مخفی کرده بودند مسلح بودند سلاح گرم، در همان روز های گیجی و بی سروسامانی آغازین از بیرون داخل شهر شده بود دختران مکاتب را در پیشاپیش این صفوف هیجان زده به راه پیمایی وادار

کرده بودند، یکی از این دختران ناهید، دیگر سلطانه، سومی آمنه و چهارمی سلما نام داشتند. دخترانی که برایشان گفته شده بود بر ضد روسها مظاهره کنید آنها کشور مارا اشغال کرده اند و با خون های مقدس خویش به آن قیام عظمت و بزرگی بی نظیری بخشیدند. صرف این چهار نفر نبودند دختران دیگری نیز با خون خویش سرکهای کابل را رنگین کردند و صمیمانه و معصومانه جان باختند.

مردم به سوی ارگ روان بودند چهار طرف فشار میآوردند که به این دژ مستحکم و این قلعه منحوس نزدیك شوند در آنجا چه چیزی را بدست میآوردند؟ ببرك کارمل را؟ تاج و تخت زرین و جادوئی قدرت را؟ آنها که در طول راه بالای بعضی از ماموریت های پولیس حمله کرده وسلاح و مهمات آنها را تصاحب کرده بودند با انسداد نمودن راه توسط سربازان گارد و قول اردوی مرکزی مواجه گردیدند. طیارات و هلیکوپترهای نیروی هوائی افغانستان برای ترسانیدن و متفرق ساختن مردم شروع به پرواز کردند و سعی نمودند تا با پرواز از ارتفاع پست رعب و وحشت در قلبهای تظاهر کنندگان ایجاد کنند اما تظاهر کننده گان در سرك هاو کوچه ها برای خود سنگر هایی با سنگ و چوب ساختند. ناگزیر تانکها یورش بردند سنگرها تخریب شد و مردم به گریز مجبور شدند. بعضی از مؤلفین تلفات آنروز را در حدود سه صد نفر شهید و چندین هزار نفر زخمی وانمود میسازند و می نویسد که بسیاری از اهالی کابل را بطور دسته جمعی و بدون محاکمه کشتند و پس ازاین قیام در حدود پنجهزار نفر را باز داشت کردند و گروهی که مرکب از ۱۶ نفر پاکستانی دو نفر چینی دونفر امریکائی و یك نفر مصری بود نیز دستگیر شدند ...

ولی تلفات مجموعی هر دو جانب را در آنروز در حدود نود نفر در ستر درستیز افغانستان ثبت کرده اند اما نعره تکبیر کشیدن و الله اکبر گفتن، از پشت بامها. بستن دکانها، و بی رونق ساختن بازارها و فلج نمودن ادارات وزارت خانه ها روز های پی هم هم چنان ادامه داشت. این امر در قندهار، هرات و بعضی از شهر های بزرگ دیگر نیز تقلید گردید. اما دولت اعلان کرد که قیام در کابل و سایر شهرهای کشور نتیجه عملکرد عمال خارجی و بیگانه بوده که موجبات قتل و خونریزی مردم را بار آورده است. دولت تهدید کرد که در صورتیکه کارمندان دولت به وظایف شان حاضر نگردند از وظایف شان بر کنار می گردند و در صورتیکه دوکانها باز نشود قفل دکانها شکسته خواهد شد. پس از یك هفته بار دیگر شهر کابل پراز مردم شد و رونق اولیه را باز یافت.

قیام کابل تجرید و انزوای دولت ببرك کارمل را از مردم نشان میداد و نمایانگر وابستگی دولت به قوت های شوروی بود. بدنبال قیام سوم حوت یکبار دیگر سعی گردید تا با تحریکات محصلین پوهنتون کابل فاجعه ٔ سوم حوت را تکرار کنند. دختران محصل بیشتر تأثر پذیر

بودند آنها در پیشاپیش تظاهر کننده گان جای می گرفتند و چپ و راست دولت را می کوبیدند.

ببرك كارمل را دست نشانده، روس می خواندند و توهین می کردند. می گفتند بچه های لنین چرا به کشور ما آمده اید وطن مارا ترك گوئید. آنها سعی کردند تادر ماه ثور از برگزاری سالگره انقلاب ثور جلوگیری نمایند. مدتی نگذشت که اهل کسبه و بازار نیز به آنها پیوستند و باردیگر شهر کابل را، از صدای اعتراض و مخالفت با گفتن الله اکبر به شهر غلغله و شهر نعره ها و فریاد ها مبدل کردند. در ماه جوزا مخزن آب مکاتب آریانا و بلقیس توسط عناصر مخالف دولت مسموم ساخته شد و گناه آن بدوش اعضای حزب د. خ. ا گذاشته شد و تبلیغ گردید.

درست در همین ماه ها بود که خانواده های کابل به فکر ترك گفتن کابل افتادند و آنهائیکه امکانات بیشتر داشتند و سر شان به تن شان می ارزید با فروش اموال منقول وغیر منقول خویش به کشور های غربی پرواز کردند آنهائیکه مال و متاع اندکی داشتند به پاکستان و ایران پناهنده شدند و کسانیکه در آسمان ستاره و در زمین سایه نداشتند مانند سنگ سنگین بجای خود باقی ماندند و به مشیت الهی گردن نهادند زیرا که آنها مالکین اصلی این سرزمین بودند.

-۷-

اردوی افغانستان در طول دوسال، از زمان تره کی تا ببرك كارمل دستخوش تصفیه ها و پاکسازی های گوناگونی گردیده بود. در آغاز تصفیه هواداران سردار محمد داؤد، اخوانی ها، شعله ئی ها، افغان ملتی ها و ستمی ها و حتی عناصر غیر وابسته که به نام ها و بهانه های گوناگونی زندانی می گردیدند و یا مجبور به فرار می شدند و یا در پولیگون های پلچرخی سر به نیست می گردیدند باعث تضعیف قابلیت محاربوی اردو گردید تعداد این افسران که به صورت عموم افسران مسلکی و ماهرین بر جسته اردو را در شقوق زمینی و هوائی اردوی افغانستان تشکیل میداد کم نبود و به هزاران نفر میرسید. تصفیه بعدی در زمان تره کی، توسط حفیظ الله امین صورت گرفت، دربن تصفیه مخصوصاً پرچمی ها آسیب دیدند. افسران تحصیلکرده، در امریکا نیز شامل تصفیه بودند و افسران بی هویت سیاسی دیگر هم چنان. بطور مثال در قوای هوایی و مدافعه هوایی اشخاص آتی که از جمله، کدرهای برجسته، اردوی وقت بحساب میرفتند از طرف جناح خلقی ها دستگیر و بعداً به شهادت رسانیده شدند :

۱- دگر جنرال محمد موسی خان پیلوت قوماندان عمومی قوای هوایی و مدافعه، هوایی (اکادمسین در شوروی و فرانسه)

۲- تورنجنرال عبدالستار خان انجنیر مرستیال قوای هوایی و مدافعه هوایی.

۳- دگروال ارکانحرب محمد احسان خان پیلوت مدیر پیژند قوای هوایی و مدافعه هوایی

(تحصیلات عالی در هندوستان و شوروی)

٤- جگرن ارکانحرب عنایت الله خان پیلوت مدیر تعلیم و تربیه‌ء قوای هوایی و مدافعه هوایی (تحصیلات عالی در امریکا)

٥- دگروال تیمورشاه خان آمر لوژستیک قوای هوایی

٦- دگرمن ارکانحرب محمد نادر ایوبی قوماندن توپچی دافع هوا.

۷- دگرجنرال ارکانحرب عبدالعزیز خان سابق قومادان رادار. (تحصیلات عالی در ترکیه)

۸- دگروال شاه ولی خان پیلوت قبلاً بحیث قوماندان غند بگرام (ماستر علوم عسکری در شوروی)

۹- دگروال سید محمد خان پیلوت ارکانحرب قوماندان گارنیزون شیندند (تحصیلات عالی در امریکا)

۱۰- دگروال شیر محمد خان پیلوت ارکانحرب قوماندان غند شیندند (تحصیلات عالی در امریکا و هندوستان)

۱۱- دگرمن ارکانحرب حبیب الرحمن پیلوت مدیر تعلیم و تربیه‌ء مدافعه هوایی (تحصیلات در هندوستان)

۱۲- دگرمن محمد اکبر پیلوت قوماندان غند ترانسپورت هوایی (تحصیلات در امریکا)

۱۳- جگرن محمد معروف پیلوت ارکانحرب (تحصیلات در امریکا)

۱٤- دگرمن محمد وزیر پیلوت قوماندان غند تعلیمی مزار شریف (تحصیلات در شوروی)

۱٥- جگرن ضیاء الدین پیلوت (تحصیلات در امریکا و شوروی)

۱٦- جگرن عبدالکافی پیلوت (تحصیلات در امریکا و شوروی)

۱۷- جگتورن غلام محمد پیلوت (تحصیلات در امریکا و شوروی)

۱۸- جگتورن عبدالله پیلوت (تحصیلات در امریکا و شوروی)

۱۹- دگرمن خدای نظر پیلوت (تحصیلات در شوروی)

۲۰- دگرمن محمد وکیل پیلوت (تحصیلات در شوروی)

۲۱- جگرن سلطان محمد پیلوت عضو مدیریت تعلیم و تربیه مدافعه هوایی (فارغ پوهنحی هوایی خواجه رواش کابل)

۲۲- جگرن انجنیر مرتضی قُل سرانجنیر قوای هوایی (تحصیلات عالی در شوروی)

و عده‌ء زیادی از انجینران و تخنیکران کشته و یا بزندان پل چرخی افتیدند و به عوض شان اشخاص ذیل در قوای هوایی و مدافعه‌ء هوایی مقرر گردیدند.

۱- دگروال غلام سخی پیلوت بحیث قوماندانی عمومی هوایی و مدافعه هوایی (از جناح خلق)

۲- دگروال عبدالطیف لکن وال پیلوت درستیزوال قوای هوایی و مدافعه هوایی (از جناح خلق)
۳- دگرمن نظر محمد پیلوت بحیث قوماندان قوای هوایی (از جناح خلق)
٤- دگرمن حاجی محمد پیلوت بحیث درستیزوال قوای هوایی (از جناح خلق)
٥- جگرن محمد اکرم الجنیر بحیث سرالجنیر قوای هوایی (از جناح خلق)
٦- جگرن محمد سرور بحیث آمر لوژستیك قوای هوایی و مدافعهء هوایی (از جناح خلق)
۷- جگرن دوست محمد الجنیر بحیث سرپرست پوهنحی هوایی (از جناح خلق)
۸- دگرمن عبدالقادر (آکا) الجنیر بحیث قوماندان گارنیزیون بگرام (از جناح خلق)
۹- جگرن میر حمزه پیلوت بحیث قوماندان غند ترانسپورت (از جناح خلق)
۱۰- جگتورن محمد اعظم پیلوت بحیث قوماندان غند تعلیمی مزار شریف (از جناح خلق)
۱۱- جگتورن تورخان پیلوت بحیث قوماندان غند قندهار (از جناح خلق)
۱۲- دگرمن محمد حسین پیلوت بحیث قوماندان گارنیزیون هوایی شیندند (از جناح خلق)
۱۳- جگرن محمدحکیم پیلوت بحیث قوماندان غند شکاری بمبارد (طیارات سو)(از جناح خلق)
١٤- جگرن میرغوث الدین پیلوت بحیث ق. غند شکاری بگرام (طیارات میگ-۲۱) (رر)
۱۵- دگرمن عبدالحق بحیث قوماندان رادار (از جناح خلق)
۱٦- بریدجنرال عبدالقیوم صمدی بحیث قوماندان دافع هوا (از جناح خلق)
۱۷- جگتورن گل سعید تخنیك طیاره بحیث مدیر استخبارات ق.هوایی ومدافعه هوایی(رر)

در نتیجه اردو عمدتاً بدست خلقی ها افتاد که در آنموقع متحد و یکپارچه عمل می کردند. اما خلقی ها تعدادی از معلمین ملکی را که کادرهای حزب خلق بودند با تحت تعلیم و تربیه قرار داده مستعجل در داخل و خارج کشور بحیث افسر در اردو شامل ساختند و تا یك فیصدی نازل کوشیدند کمبود افسران و خرد ضابطان مسلکی اردو را جبران کنند. بعداز کودتای امین علیه تره کی، بازهم عده ئی از کادر های با تجربه افسری اردو (خلقی ها) مشمول تصفیه گردیدند. بعضی ها گریختند و بعضی ها اعدام شدند و اردو بدست طرفداران امین افتاد که از کمبود کادر های مسلکی و ماهر رنج می کشید.

با بقدرت رسیدن ببرک کارمل، برای چهارمین بار اردو مشمول تصفیه شد. این بار نوبت امینی ها بود، که از اردو توسط رقبای پرچمی و خلقی خویش رانده شوند. پس برای ببرک کارمل تقریباً یك اردوی متلاشی شده بی روحیه و معتاد به فرار و شورش باقی مانده بود که افسران ناراضی خلقی سعی بیشتر در جهت از هم پاشیده شدن آن مبذول می داشتند.

در اولین روز های دخول قطعات شوروی به افغانستان به نحو دراماتیکی در قطعات و

جزوتامهای اردو خاصتاً در قطعات مرکز فرار های انفرادی و دسته جمعی مسلحانه و غیر مسلحانه افزایش یافت.

در غند ٤٥ فرقه ۷ که دگرمن عبدالباقی پسر جنرال عبدالرزاق خان، تازه بحیث قوماندان آن مقرر شده بود فقط در یك شب دو صدوبیست نفر سربازان با سلاح دست داشته خویش فرار کردند. (من در آن موقع قوماندان این فرقه بودم) تبلیغات مجاهدین تشویق خانواده ها و بستگان، وعظ و نصیحت ملا امام ها و بزرگان دین، سخن پراگنی های رادیوی بی بی سی، صدای امریکا و غیره، ترس از کشته شدن توسط نیروهای مخالف دولت و هم ننگ خدمت کردن برای رژیم کافر و ملحد که اتفاقاً همزمان با آمدن قطعات نظامی شوروی به افغانستان به قدرت رسیده بود. احساسات و عواطف ناسیونالیستی و افغانی این افسران و سربازان، عوامل و اسباب این فرار هـای دراماتیك را تشکیـل میدادند در اولین ماه ها سطح اکمال اردو تا چهل و پنجاه فیصد سقـوط کرد که مطـابق نورم های نظامی نمـی توانسـت به محاربه داخل گردد.

برای مقابله با این وضع تغییراتی در قوانین جلب و احضار و مکلفیت عسکری بوجود آمد و جلب و احضار اجباری تطبیق شد که معمولاً در مناطق پرنفوس، یعنی شهر ها انجام می گرفت و مایهء دلسردی و بی زاری مردم می گردید. به علاوه برای سربازان و افسران فراری که تعداد شان به هزاران نفر میرسید فرمان عفو عمومی صادر گردید وبرای شاگردان معارف و محصلین پوهنتون وعده ها و امتیازهای فراوانی داده شد تا به خدمت سربازی بشتابند.

برای بالا بردن سطح احضارات محاربوی و تصرف قوا و سایط اردو و قوای مسلح افغانستان فعالین حزبی و کارکنان دولتی مجبور ساخته شدند که به اساس نوبت چه از طرف روز و چه شب در ادارات و مؤسسات خویش پاسداری کنند، بدینسان مفکوره قوای مدافعه ملکی و دفاع خودی بوجود آمد و بعداً انکشاف داده شد و تا سطح ده و قریه عملی شد. قوتهای قوی منطقوی و ملیشه ها، بنابر همین ضرورت ها عرض اندام کرد و در بعضی از مناطق کشور خاصتاً صفحات شمال و شمال غرب کشور گسترش روز افزون یافت.

اما پائین آمدن سطح اکمال اردو صرف مربوط به فرار پرسونل آن نبود بلکه عوامل دیگر نیز در آن رول داشتند. در جنگها معمولاً افسران توسط سربازان تحت امر خودشان، از پشت گلوله و مرمی میخوردند در میدان کار زار تنها رها می شدند.

مجروحین به ندرت به شفاخانه ها انتقال میبافتند و یا بعداز روزهای طولانی خونریزی و مجادله با مرگ، در نتیجه عدهء زیادی میمردند و جای آنها خالی میماند. توهین و تحقیر

سربازان وافسران از طرف قوماندانان بزرگ جزوتام ها ، عدم مراقبت و توجه به حال آنها، عدم اعتماد بالای افرادیکه به زور و جبر بخدمت عسکری آورده می شدند همه و همه در کاهش تعداد اردو تأثیر داشت.

ترکیب ملی پرسونل اردو بدین طریق بود: افسران را بیشتر از پشتونهای زمیندار تشکیل میداد که از زندگی مرفه برخورداربودند ، عده یی از افسران از تاجکهای تحصیل کرده و روشنفکر تشکیل می یافتند تعداد کمی از ازبك ها و نورستانی ها، بلوچ ها نیزبحیث افسر خدمت می کردند ولی هنوزهم افسران هزاره در اردوی افغانستان اندك بودند سربازان را عمدتاً دهقانان تهیدست و کم زمین تشکیل میداد که بیشتر از هشتاد فیصد آنها را تاجکها، ازبکها، هزاره، نورستانی ها و مردم غیر پشتون تشکیل میدادند و فیصدی کمی که پشتونها را در بر می گرفت مردم جلال آباد، لغمان، کنرها، واهالی پشتو زبان غزنی ، بلغ ، هرات ، قندهار وغیره بود. اما مردم پکتیا وپکتیکاو قسمتی از قندهاریان را خداوند معاف کرده بود که هیچگاهی خدمت سربازی را انجام ندهند در اردو همانند گذشته هنوز هم اختلافات قبیله ای و تعصب لسانی و فرقوی حاکم بود همانطوریکه در جامعه و در حزب حاکم وجود داشت و هرگز حل نمی گردید. از لحاظ ایدیالوژی افسران علاقمندی شدید ملی داشتند و اگر با اندیشه های مترقی و سوسیالیستی سروکله می جنبانیدند، بازهم عمیقاً ملی گرا و ناسیونالیست باقی میماندند.

نارضایتی و ناراحتی افسران خلقی بزودی بعداز آمدن قوت های نظامی شوروی به افغانستان آشکار گردید عده یی از آنها گریختند و به صفوف مجاهدین پیوستند و عده یی هم ترك وظیفه گفتند و به مشاغل آزاد پرداختند.

بدون تردید ، در سال ۱۹۸۰ در همه جا سخن از جنگ زده می شد و همه جابوی خون و آتش میداد. بنابران دورنمای انضباط خشن نظامی، معاش ناچیز، مرگ رقتبار و موهش، آینده ای مبهم و تاریك کمتر جوانی را علاقمند می ساخت که به انجام اعمال قهرمانی دست بزند و به صفوف اردو بپیوندد پس اردو حتی تاسالهای ۱۹۸۳ فقط در حدود چهل هزار نفر پرسونل داشت و تدابیر دولت و رهبری اردو، هنوز هم ناکافی شمرده می شد.

-۸-

بازهم کمی در مورد سر گذشت راوی :

من به هرات رسیدم در هرات ۲٤ حوت را پیشواز می کردند دوکانها بسته بود ادارات دولتی فلج و نیمه تعلیق بود درب های مکاتب ذکور و اناث بسته بود درشهر مردم به ندرت دیده می شدند صداهای فیرهای اسلحه خفیفه و ثقیله بگوش میرسید و شب تا صبح صداهای الله اکبر از فراز بامها و خانه ها استماع می گردید در شهر چنان وحشت و دهشتی مستولی بود که گوئی شهر هرگز سکنه یی نداشته است و هرگز در آن جنبنده یی بچشم نمی خورده است شهری بود ساقط شده از هستی و زندگی که تنها قطعات نظامی آن نفس می کشیدند و مظهر حیات و هستی بودند.

در فرقه ۱۷ که در ۳- ٤ کیلو متری جنوب شرق شهر در محلی بنام "زلی کوت" وضع الجیش داشت و یکی از فرقه های نیرومند اردوی افغانستان بشمار میرفت، اکثریت مطلق افسران حزبی را افسران مربوط به بخش خلق حزب دیموکراتیك افغانستان تشکیل میداد که بعداز قیام ۲٤ حوت بحیث قوماندانان آمرین سیاسی و مسؤلین شعبات قرارگاه تعیین شده بودند این افسران به گروپ های تره کی، زرغون وامین مطابق ذوق، سطح دانش و فرهنگ خویش وابستگی داشتند اما در مقابل دشمن مشترك یعنی پرچمی ها، یك پارچه و متحد بودند. این گروپ ها بدور افسر جوان، لاغر و کوتاه قامتی که بروت های پهنی داشت ویکی دوسالی را در اتحاد شوروی درس خوانده بود، جمع بودند و در حقیقت او را بحیث قوماندان فرقه و سالار خویش میدانستند. اسم او محمد زی نیکمل رتبه اش جگتورن و وظیفه اش ریاست ارکان فرقه بود. افسر دیگری بنام محمد هاشم که از زرمت بود بحیث مدیر خاد فرقه فعالیت می کرد و قوماندان قبلی فرقه بنام خان آقای باندیحی یاد می گردید که معطل من بود، تا فرقه را بمن تسلیم دهد و عوض من به فرقه ۷ ریشخور بحیث قوماندان جدید رهسپار گردد. آمر سیاسی فرقه جگرن عبدالمختار نام داشت وی در زمان شورش هرات در فرقه نبود زندانی شده بود و در پهلوی وی که جدیداً تعیین گردیده بود صرف پنج نفر افسران پرچمی که در فرقه موجود بودند قرار داشتند قوماندان خارندوی ولایت هرات دگرمنی بود بنام حسام الدین که در گذشته پیلوت بود و در بی رحمی دست امین را از پشت بسته بود.

سرمشاورفرقه دگروال کتاچوف (۱) نام داشت. مردی بود بلند بالا، خوش اندام و موهای

۱- Katachov.

جوگندمی آشفته و پریشانی داشت دائم الخمر، عیاش، پول پرست، رشوه خوار وشله. می گفتند در هنگام شورش هرات و حوادث بعداز آن همراه با هاشم مدیر خاد فرقه در هیلوکوپترمی نشست، مردم را نشانه می گرفت و می کشت. گوئی از آن بالا بالاها مجرم و خرابکار را تشخیص میداد، وهمین که پائین می شد با مباهات با انگشتان دستش تعداد به خون نشسته گان را حساب می کرد کتاچوف مردی بود از دودمان روسهای سفید، در حدود ۵۰ ساله. دارای خوی و عادات سرکش، اتوریته و انضباط خشن نظامی، بطوریکه بدون اشاره او کسی آب خورده نتوانستی و بدون اجازه او دست به هیچ کاری نیازیدی، مغرور و بی باك بود و در سفاکی و شرارت شهیر و نام آور. از همان اولین بر خورد ها تحمل دیدن مرا نداشت و من نیز چشم دیدن او را.

آنها مرا در مدخل فرقه استقبال کردند، و بزودی با فرقه و اوضاع و احوال هرات بلد شدم. تشریح تدابیر علاوگی و اقدامات برای آرامی و آرامش را به خاطر قطور ساختن این کتاب ، زاید می دانم. ولی بطور خلاصه باید گفت که اولین درگیری های نظامی بین من و مخالفین در اولین روزها بعد از کشف دقیق هسته های مخالفین در قریهء هندوان ولسوالی انجیل رخ داد. از صبح تاشام مخالفین محاصره شده را چنان کوبیدند که بزودی بیرق سپید بلند کردند و عده ئی در حدود پنجاه نفر آن ها تسلیم گردیدند. روز بعد که دروازه های شهر، دوکان و سرای باز گردید و مردم برای ادای نماز به مسجد جامع هرات رفتند، من نیز در آنجا نماز گذاردم و بعداز ادای نماز و توبه بدرگاه خداوند همرای مردم صحبت کردم و از آنها خواستم تا همرای من همکاری کنند. اشتراك در محافل غم و خوشی اهالی و دراز کردن دستگنقد و کمك به آنها نتایج خوبی داشت و توانست در امر نزدیکی من با مردم مفید واقع شود، دوکانداران را با و عده و تهدید مجبور به باز نمودن دوکانهایشان کردم و عده ام آن بود که برای مراقبت جان آنها در طول روز افراد اردو را در بازار توظیف کنم و تهدیدم آن بود که اگر دوکانها را باز نکنند، قفل دوکانها را شکستانده و افراد فرقه را بحیث دوکاندار به عوض آنها توظیف خواهم کرد بزودی دوکانها باز شدند و در اثر تدابیر دیگری صدای الله اکبر دیگر از طرف شب شنیده نمی شد زیرا که من معلوم کرده بودم که اکثر مردم شب بخواب میروند ولی تایپ ریکارد های آنها فعال و از بامها، صدای الله اکبر را پخش می کنند. از یکی دو محله تایپ ریکار درها جمع گردید و در شهر خاموشی شد مکاتب باز گردید ادارات فعال شد و شهر هرات دو باره شروع به نفس کشیدن کرد و زنده شد.

از کابل دستگیر پنجشیری همراه با هیأتی که در ترکیب آن رسول سرده معاون وزارت امنیت دولتی "خاد" شامل بود برای کمك بادالی و ارگان های دولتی و حزبی بخاطر خنثی ساختن سالگرد قیام ۲٤ حوت به هرات آمدند پنجشیری که شخص شاعری بود و از خوب و بد مسایل نظامی

چیزی نمی فهمید شبی با میر طهماس رؤف والی هرات گذرانید و بعداز آنکه تبلیغات وسیع و شایعات کوچه و بازار را در مورد قیام دو باره هرات شنید، هراسان و ترسان خود را به فرقه ۱۷ رسانید و در آنجا متحصن شد. او در آن موقع چنان به سقوط دو باره هرات باور کرده بود که با هر فیری از جا تکان میخورد و سوالات پانیك گونه پی طرح می کرد. اما در ۲٤ حوت مخالفین به جز از فیر نمودن چند ماین هاوان و توپ بی پس لگد که در اطراف ولایت منفجر می گردید، کار دیگری انجام داده نتوانستند. زیراکه فرقه ۱۷ در آن موقع در حدود ٦٥ فیصد اکمال بود و نسبت به تمام فرقه های اردو قابلیت محاربوی آن بیشتر بود. فرقه تدابیر گرفت، روز ۲٤ حوت بخیر گذشت و پانیك پنجشیری صاحب نیز رفع ورجوع گردید.

در آن موقع جهت ترتیب و تنظیم و همآهنگ ساختن امورات نظامی و ملکی و کمك نظامی به ولایات درجه دوم وسوم افغانستان به چندین زون نظامی تقسیم گردیده بود. مانند زون شمال ، زون شمالغرب، زون شرق ، زون جنوب، زون جنوب غرب و زون مرکز. یعنی مانند دوران دولت های شاهی به نایب الحکومتی ها تقسیم گردیده بود در راس هر زون آمر زون که در حقیقت حیثیت نائب الحکومه های فعلی و صلاحیت های اجرائیوی مانند سابق داشت مقرر گردیده بود.

زون شمالغرب عبارت بود از ولایات هرات، غور و بادغیس که ساحه مسؤلیت فرقه از لحاظ نظامی بود قوماندان فرقه مجبور بود که در ولایات مذکور امنیت را تأمین کرده، قطارهای اکمالاتی راسال ۳- ٤ مراتبه به ولایات متذکره با تدابیر خاص امنیتی رسانیده و در امر سرکوبی عناصر ضد دولتی بنابر پیشنهادات والی های ادارات متذکره اجرأت بدارد.

بزودی بارق شفیعی بحیث آمر زون شمالغرب تعیین گردید و خلیل احمد ابوی به عوض میر طهماس رؤف والی شد. ما خلیل احمد ابوی را با گرمی پذیرفتیم و بارق شفیعی را با اکراه. ولی بارق شفیعی با رها بخاطر گذشته خویش عفو خواست و از من تقاضای همکاری نمود او ترکیب کمیته حزبی ولایتی هرات را که در آن اکثراً خلقی های متعصب عضویت داشتند تغییر داد. "ذهین" منشی کمیته ولایتی را بنابر دلایل و اسناد غیر قابل انکار روانه زندان ساخت و "چوپان" عضو دیگر کمیته ولایتی را که در آدم کشی و قساوت نظیر نداشت ، جزای اعدام پیشنهاد و حکم اعدام بالایش تطبیق شد. بارق شفیعی شخص ساز مانده و فهیمی بود ابتکارات او در جهت نزدیکی با اپوزیسیون با الهام از پالیسی های سازش و مذاکره مرکز در هرات پرنتیجه بود و از اثر آن شیر آغا چونگر یکی از قوماندانان معروف ضد دولتی به دولت پیوست.

وضع با گذشت هر روز در فرقه بهبود میبافت. اکنون رفقای خلقی در فرقه که اکثریت مطلق داشتند، بامن زبان مشترك یافته بودند و همکاری بیدریغ خود را ابراز می کردند. از آن جمله بودند جگرن عبدالله قوماندان غند ۲۸، دگرمن پیر محمد قوماندان غند ۷۰، جگرن شهزاده

معاون سیاسی غند ۷۰، جگرن جانداد رئیس ارکان غند ۲۸، تورن عبدالغفور قوماندان کندك کشف فرقه و غیره. بی طرفان و غیر وابسته ها نیز که در راس آنها دگرمن عطا محمد خان بودند و جگتورن محمد ظریف صمیمانه و بدون شایبه مرا کمك می کردند. جگتورن نیکمل و جگرن هاشم بنابر در خواست و تقاضای من، از مارشال سکولوف که به هرات آمده بود، جهت ادامهء تحصیل به شوروی رفتند، زیرا نه تنها من بلکه مشاورین نیز آنها را مانع وحدت حزبی می شمردند. حسام الدین قوماندان حارندوی تبدیل شد و عوض وی دگرمن عبدالغنی [۱] مشهور به "زنبور" مقرر شد. کتاچوف سر مشاور نیز به اثر تقاضای من به شوروی اعزام گردید و شنیدم که در آنجا محاکمه گردید. بتدریج مرکز دست و پای خود را باز یافت و بعضی از افسران جوان پرچمی را به هرات فرستاد. اما هنوز توازن حزبی در سطح فرقه وجود نداشت.

عملیات های محاربوی در آن موقع به صورت مستقلانه بر اساس اوامر کدرهای نظامی و حزبی از طرف فرقه ۱۷ اجرامی شد. اولین عملیات مستقلانه بزرگ فرقه برای آزاد سازی ولسوالی زنده جان و غوریان و کهسان اجرا گردید. در آن موقع تحصیلات نظامی من اندك بود و بعداز حربی پوهنتون چیزی به آن افزوده نشده بود تکتیك عسکری را تاسطح غند می فهمیدم و در تیوری و پراکتیك مسایل تکتیکی خام، نا آزموده و بی تجربه بودم، می ترسیدم که اعضای قرار گاه و قوماندانان غند ها به این نقایصم پی ببرند و در خفا ریشخندم کنند. اما همه چیز بخوبی انجام یافت.

مشاور جدید فرقه، دگروال "کابین" نظامی آزموده، تحصیل یافته و با تربیتی بود او به من همه چیز را میآموخت و با علاقمندی و احساس مسؤلیت کادر ها و قوماندانان قطعات فرقه را کمك و رهنمائی میکرد. عملیات مؤفقیت آمیز بود، هر سه ولسوالی دوباره بدست آمد و به اصطلاح آنزمان "آزاد" شد. هسته های دولتی و حزبی و قوای امنیتی در آن واحد های اداری فعال گردید و بیرق ملی جمهوری د . ا بر فراز ولسوالی ها به اهتزاز در آمد. به تعقیب این عملیات ها، رسانیدن قطار های اکمالاتی به بادغیس و غور مؤفقانه انجام گرفت و مقاومت های خورد و ریزه در طول راه از بین برده شد.

مشکل ترین وظیفه فرقه، گرفتن امنیت سرك عمومی که از میدان هوائی هرات تا شهر هرات، همیشه آسیب پذیر می گردید، بود. با وصف تدابیر قوی و ایجاد پوسته ثابت و اره کردن درختان غلوی جوار راه، بازهم پیشرفتی در تأمین امنیت سرك پیدا نمی شد و در نتیجه اهالی ملکی و افراد نظامی با کمین های مجاهدین گرفتار می گردیدند و با تعدادی از موتر و وسایط

۱- نویسنده کتاب شبهای کابل - با اسم مستعار جنرال عمرزی.

باردار حامل شکر، کود ، گندم و یا تانکرهای تیل حریق می گردیدند و یا بدست مخالفین دولت می افتادند. افراد اسیر گردیدند و یا توسط آنها قطعه قطعه می گردیدند بدترین نقطه این سرك محلی بنام کوچه هندوان بود که شخصی بنام "عارف" مربوط به جمعیت اسلامی، قوماندانی آنرا به عهده داشت.

در یکی از وظایف اکمالاتی که قطار اکمالاتی بطرف بادغیس توسط غند ۳۳ فرقه ۱۷ بدرقه می شد، غند مذکور در منطقه کوتل سبزك مورد حملات وسیع و غافلگیرانه مجاهدین واقع گردید. قوماندان مخالفین در آن منطقه حاجی وزیر نام داشت. غند ۳۳ ، تلفات زیادی را متقبل شد و تقریباً تمامی موتر های حامل مواد غذایی و تانکر ها، روغنیات و مر بدست حاجی وزیر افتاد. غند در حدود ۷۵ نفر شهید داشت و بیشتر از یکصد نفر زخمی شده و یا اسیر گردیده بودند. قوماندان غند دگرمن دولت بود در آن روز ها من در هرات نبودم و در جلسه قوماندانان به کابل دعوت شده بودم. مرا مقام وزارت دفاع با عجله فرستادند و برای اولین بار با قطعات نظامی شوروی عملیات مشترکی جهت تصفیه کوتل سبزك با آن ها انجام گرفت. حاجی وزیر ظاهر نشد، قطعات ما بدون کدام برخوردی به سبزك دست یافتند. اجساد شهدا این طرف وآن طرف افتاده بود و بوی نامطبوعی در فضای دره استشمام می شد اجساد را با دست و پای بریده شده، چشمهای از حدقه کشیده شده، گوش ها و بینی های قطع شده یافتیم . بعضی از این اجساد طعمه‌ء درندگان شده بودند و زاغ های سیاه و کلاغان خون آشام نیز که به رمقی رسیده بودند، در تمام طول و عرض دره پرواز داشتند.

صحنه‌ء فجیعی بود بیرحمی، قساوت و نامردی بیداد می کرد وبی قانونی، بربریت و خشونت به حد کمال رسیده بود. فرقه ۵ موتر ریزه اردوی ٤۰ شوروی تحت قومانده‌ء قوماندان فرقه جنرال یوری شتالین (۱) در شیندند ، جوار میدان هوایی قوای هوائی اردوی افغانستان جابجا گردیده بود. یکی از غند های فرقه غند ۱۰۲در میرداود جوار میدان هوائی هرات وضع الجیش داشت. کندك استحکام در ادرسکن، یك کندك پیاده در فراه، کندك دیگر پیاده در دلآرام موقعیت داشت، و یك غند پیاده، غند تانك، غند توپچی بحیث قوتهای ریزرف قوماندان فرقه بود برعلاوه فرقه دارای یك غند طیارات مختلط هوائی بود که دارای طیارات CY-22m سو ۲۲ ام، میگ ۲۳ . هیلوکوپتر های می ۱۷ و می ۲۱، طیارات ان ۱۲ و ان ۳۲ بود. در ترکیب فرقه قطعات دافع هوا قطعات رادار، کشف، مخابره وقطعات لوژستیکی شامل بود. ساحه مسؤلیت فرقه مذکور را ولایات هرات، غور، بادغیس ، فراه ، نیمروز تشکیل میداد و مؤظف

۱- Shtalin.

بود قطار های اکمالاتی را از تورغندی به قطعات شورروی در هلمند و قندهار برساند. رئیس ارکان این فرقه دگروال "بوریس گروموف" (۱) بود که بعداز انقضای مدتی بحیث قوماندان فرقه مذکور تعیین شد این همان گروموف معروف بود که در هنگام عودت قطعات نظامی شورروی از افغانستان، آخرین فرد نظامی شورروی بود که از پل دوستی "حیرتان" با حسرت و اندوه عبور نمود وحتی به عقب خود نگاه نکرد! و کتابی نوشت بنام (سری لسکری په افغانستان کی) که داؤد جنبش آنرا به زبان پشتو ترجمه و چاپ کرده است.

جنرال شتالین شخص مهذب و تحصیلکرده بود و با افغانها محبت و علاقمندی خاصی داشت. دلسوز و مهربان بود و در هرحالت و شرایط حاضر بود مسئولیت را قبول کند و دوستان افغانی اش را کمك نماید. جنرال شتالین بزودی با من دوست شد، و با وصفیکه من درآن هنگام یك کلمه لسان روسی را نمیدانستم. نقاط نظر مشترك و تفاهم مشترك یافتیم، ما هردو به این عقیده بودیم که تا هنگامیکه راپورهای دقیق و موثق در بارهء تعداد ترکیب، گروپ بندی و اهداف طرف مقابل بدسترس ما قرار نگیرد ، نباید به عملیات های پر خرج و بیمورد نظامی دست بزنیم. او مطلقاً مخالف بمبارد مان شهر ها و دهات بود و در عملیات های محاربوی تا هنگامیکه اطمینان نمییافت که اطفال و زنان قریه را ترك گفته اند، امر و قوماندهء عملیات را نمیداد. اما عملیات ها اکثراً برای من و او از کابل و یا از ماسکو پلان می گردید عملیات های پلان شده میبایست اجراء گردد ، و خشك وتر را بسوزاند. یکیَ از این عملیات های پلان شده از طرف ستردرستیز قوای مسلح شورروی در اطراف زون سبز هرات بود که مناطق پشتون زرغون، زیارت جاه، ولسوالی گذره و ولسوالی انجیل را دربر می گرفت. محل قوماندهء فرقه‌های ما در میدان هوایي هرات تعیین شده بود. قطعات جنرال شتالین در تاریکی شب ذریعهء وسایط زرهی و تخنیکی تمام این قریه جات را محاصره کردند. اما جبهه و عمق عملیات بسیار وسیع بود و فرقه ۱۷ نمیتوانست تمام این قریه جات را در یك روز تصفیه کند. از همان آغاز عملیات من مخالفت خود را نسبت وظیفه داده شده ابراز کردم و گفتم این عملیات به عوض اینکه به دشمن ضربه بزند قوتهای ما را متضررمیسازد اما کسی به حرف من گوش نداد زیراکه نمایندگان ستردرستیز شورروی نیز درمحل قوماندہ حاضر بودند آن ها با شك و تردید بمن می نگریستند واز اینکه من با پلان ستردرستیز شورروی مخالفت کرده ام، متعجب و تا حدودی غضبناك بنظر می خوردند قطعات ما که همراه با قطعات جارندوی و امنیت دولتی به قریه جات داخل شده بودند در آغاز با قریه های خالی از سکنه مواجه گردیدند پیشرفت ادامه داشت بعد از ظهر در

۱- Boris Gromov.

قریه زیارت جاه مقاومت آغاز گردید. جنگ شدید شد و ارتباط من با جزوتام هایی که تیت و پراگنده بودند قطع گردید در آنشب فرقه ۱۷ بیشتر از پنجاه نفر شهید داشت و یکصد نفر آن اسیر گردیده بود پلان های محاربوی مستقلانه را نیز به اساس هدایات واوامر قوماندانیت اردوی ٤۰ و ستردرستیز شوروی فرقهء مذکور پیش می برد بعضاً این عملیات ها بنابر تقاضای مقامات دولتی افغانستان که از طریق سرمستشاریت نظامی اردوی افغانستان ارائه میشد پلان گذاری می گردید اما بصورت عموم در پلان گذاری ها از منابع کشفی اردوی افغانستان به صورت اندك استفاده میشد. زیرا که اجنت های کشف افغانی را قابل اعتماد نمیدانستند و بیشتر به معلومات کی. جی. بی. متکی بودند به همین خاطر مؤثریت عملیات های محاربوی آنها کم بود و جز کشتار مردم و تخریب کشور، نتیجهء بهتری نمیداد.

اوامر تحریری راجع به اجرای عملیات ها واپراسیون های محاربوی برای قطعات اردوی افغانستان داده نمی شد ویا تقریباً بعد از چندین روز از شروع عملیات مواصلت می کرد آنچه سرمشاور فرقه می گفت در حکم امر وزیر دفاع افغانستان تلقی می گردید و قانون بود. عملیات های مشترك طوری که در بالا گفتم، با محاصره کردن دهات و قریه جات از طرف روسها و داخل شدن قطعات افغانی بداخل ساحهء محاربه آغاز می شد قبل از شروع عملیات بمباردمان طیارات آغاز می گردید و آتش احضارات توپچی توسط توپچی نیرومند روسها ادامه میبافت، گروپ های تصفیه و تلا شی داخل قریه ها می شدند و جنگ آغاز می یافت. اگر مخالفین دارای استحکامات قبلاً احضار شده و کشتزارهای ماین و سلاح های آتشی ثقیل می بودند روز ها مقاومت می کردند و در صورت ضعف قوای دولتی به حمله متقابله و یا اجرای کمین ها دست میزدند در صورتیکه ضعیف می بودند. بهر شکلی که می بود تا تاریکی روز می جنگیدند و شب هنگام با استفاده از عوارض وخلاء بین تانکها و وسایط زرهی قوتهای شوروی از صحنهء محاربه خارج می شدند. آنها حتی در اثنای گریز نیز در بسیاری از موارد، جوانان بی خبر و غافل روسی را می کشتند و اسلحه شانرا به غنیمت می گرفتند. قطعات شوروی را در آنموقع قطعات "دوست" و روسها را " دوستها" یاد می کردند مخالفین را اشرار و شوروی ها آنها را "دشمن" و یا "باسمه چی" می نا میدند که بعد از انقلاب اکتوبر بر آسیای میانه در مقابل نیروهای ضد دولتی مصطلح شده بود.

روسها از افراد و اجنت های خاد به حیث رهنما کار می گرفتند. به اساس معلومات های آنها اکثراً عملیات توپچی و هوایی صورت میگرفت و محلات قوماندهء مراکز تجمع و نقاط آتش مخالفان کوبیده میشد قطعات دوست داخل قریه می شدند و نسبت عدم شناخت با محیط و عدم اطلاعات مؤثق اکثراً با قریه هائیکه از آن دود و آتش به هوا بلند می گردید و از سکنه

خالی بود مواجه می گردیدند. روسها در بازگشت از قریه اکثراً به کمین مواجه می گردیدند و تلفات بی موجب میدادند. تلفات خشم آنها را بار می آورد. پس روی تانک ها و توپ ها را دور میدادند و بازهم همان قریهء بخون وخاك نشسته را آنقدر می کوبیدند که جزتلی خاکستر چیزی از آن باقی نمی ماند مخالفین که با مهارت خود را از صحنه زد و خورد بیرون کشیده میبودند برحماقت و سادگی آنها میخندیدند. قطعات "دوست" خسته و عصبانی به وضع الجیش خویش مراجعت می کردند و چارهء جز دروغ گفتن و مسخ نمودن حقایق به ماسکو نداشتند. آنها عملیات در فلان و بهمان منطقه را پر نتیجه و مثبت گزارش داده و در بارهء تلفات دوست و دشمن مبالغه و اغراق می نمودند. قوماندان مادون به قوماندان مافوق کشته دشمن را ده نفر. زخمی ها را ۵۰ نفر، سلاح بدست آمده را ده قبضه گزارش میداد. قوماندان مافوق همراه با مشاور روسی قطعه افغانی به مشوره می نشست و بعداً چنین راپور میداد : کشته دشمن ۳۵ نفر، زخمی ۲۲۰ نفر، سلاح بدست آمده ٦۵ میل - مواضع تخریب شده خپوری ۷۳ موضع - مواضع مستحکم تخریب شده ۲۲ موضع، توپ بی پس لگد تخریب شده ۷ ضرب، هاوان تخریب شده ٤ میل، زرهپوش دو عراده، موتر لاری ٦ عراده و غیره ونیز چند اسم افغانی را بنام اسمای قوماندانان مخالفین درج راپور می کردند و گزارش میدادند. راپور ها در ماسکو در ژورنال ریاست عمومی اوپراسیون بخش افغانستان درج می گردید و با خط سرخ نقاطی که در آن عملیات انجام یافته بود نشانی می شد. معنی آن این بود که این منطقه پاکسازی شده و تا سال آینده به عملیات در آن ضرورت نیست. پس عملیات های تازه و تازه تر در مناطق جدید و آباد پلان می شد و به منصهء تطبیق قرار می گرفت. اما اگر فردا ی روز عملیات قبلی در همان منطقه مجاهدین ظهور می کردند. وحتی توسط خود روسها دیده و کشف می شدند، دیگر هرگز در آنجا پای عسکر شوروی داخل نمی شد. زیرا که پلان شده نبود. هفته بعد در عملیات تازه، مجاهدین را در جایی می جستند که اصلاً وجود نمی داشتند.

در پارهء موارد گناه عدم موفقیت بدوش قوماندانان و قوتهای افغانی اندلخته می شد و به ماسکو گزارش می نوشتند که فلان قطعه افغانی به دشمن موقع داد که بگریزد. فلان قطعه به صورت قاطع با دشمن نجنگید و اکتیف نبود. فلان قوماندان ترسو بود و در مقابل مجاهدین از ترحم کار می گرفت. آن قوماندان صدای قوماندانی ندارد. محبوب نیست و سربازان حرف اورا نمی شنوند و او امرش را اجرا نمی کنند. این قوماندان به نسبت آنکه پرچمی است از نفوذ کمتری بالای افسران خویش که همه خلقی اند بر خوردار است و یا بر عکس قوماندان خلقی است و اکثریت پرسونل آن پرچمی. بهانه ها زیاد بود و گوناگون و وجدان ها سیاه و دوزخی اگر کس بمن بگوید که مثال بزن. ده ها و صدها مثال دارم. مثلاً جنرال شکرودنیف معاون سر مستشار نظامی

اردوی افغانستان در عملیات های محاربوی. جنرال گریشین مشاور ستردرستیز. جنرال کیبل مشاور مدافعه ملکی و غیره که در موقعش از آنها صحبت خواهم کرد ولی اگر کسی به من بگوید که همه مشاورین و یا جنرالان و قوماندانان اردوی ٤۰ چنین بودند ، بطور قاطع جواب خواهم داد که هرگز !! انسانهای شریفی مانند تورنجنرال دوبینن که بعدا قوماندان اردوی ٤۰ شد جنرال میاچین مشاور قول اردوی ۳. جنرال پتاکوف مشاور نظامی زون شمالغرب جنرال دوارنیچنکو مشاورریاست اوپراسیون و غیره فراوان بودند و نمونه های زنده انسان روسی و مظهر پاکدلی و خوش قلبی این قوم بزرگ. بدینترتیب قوماندانانیکه قربانی این گونه اتهامات سراپا دروغ قرار می گرفتند به فوریت تبدیل می شدند فقط یك اشاره‌ء کوتاه ماسکو و یا قوماندانی اردوی ٤۰برای سر مستشار اردو، کفایت می کرد که قوماندانان زبده و برجسته اردوی افغانستان اعم از خلقی و پرچمی بنام های مختلف مانند "انتی سوروتیست " ضد شورروی "تنبل" ، مشکوك و "ضعیف" و غیره تبدیل و یا حتی به زندان بیفتد و دیگر رنگ اردو را نبیند و یادر پاسیف ترین و غیر مؤثرترین پستها مانند عضو شعبات در کارهای اداری مصروف گردد و عوض نامبرده غیر مستحق ترین فرد بحیث قوماندان قطعه و جزوتام مقرر شود. این مسئله باعث تضیعف قابلیت محاربوی اردوی افغانستان می گردید و باعث ایجاد عقده ی ضد روسی در بین افسران و کادر های بلند رتبه آن می شد ولی چون ماسکو امر می کرد ، باید اجرا می شد و کس حق نداشت که صدای اعتراض خود را بلند نماید در عملیات مشترك محاربوی، محلات قومانده روسها و افغانها عموماً جدا از همدیگر تأسیس می گردید لوی مستشار، وظیفه داده شده از طرف اردوی ٤۰ را در خریطه اش رسم می کرد و از روی خریطه مذکور وظیفه محاربوی به قرارگاه و قوتهای افغانی ابلاغ می شد. جهت تشریك مساعی یکنفر افسر افغانی که لسان روسی را میدانست به قرارگاه روسها میرفت و یا این وظیفه توسط مشاورین که در آن قرار گاه توظیف می گردید انجام میبافت اما موجودیت دو محل قومانده ، به معنی موجودیت دو امر و قومانده بود و وحدت امر و قومانده را تأمین نمی کرد و بدون موجودیت این عنصر مهم در محاربه مؤفقیت کمتر می گردید. چنین وضعی حتی تا هنگام خروج قطعات و جزوتام های شورروی از افغانستان ادامه داشت و با وصف تجارب گرانبهائی که بدست آمده بود کدام تغییری در آن ایجاد نگردید.

تکتیك روسها ، در ابتدا استعمال نمودن قوت های فراوان پیاده و تانك و محاصره نمودن دشمن بود که با آتش های شدید و متکاثف قوتهای توپچی و هوایی و راکتی حمایه می گردید. این تکتیك در حقیقت تکتیك فعالیت محاربوی در تیاتر های محاربوی اروپائی بود ولی در شرایط اراضی کوهسار افغانستان، یعنی تیاتر محاربوی آسیای میانه و مشرق زمین مطابقت نداشت. خاصتاً که درین تئاتر در آن سالهای آغازین جنگهای جبهوی از طرف مخالفین پیشبرده نمی شد و

تمام جنگها چریکی بوده به استعمال نیروهای بزرگ «مانند فعالیت محاربوی در پنجشیر» ضرورت احساس نمی شد بعدها سه چهار سال بعد روسها پی بردند که با استعمال نیروی زیاد تلفات بیشتر می دهند و مخارج بیهوده و کمر شکن را متحمل می گردیدند و تکتیک جنگی خود را عوض نمودند.

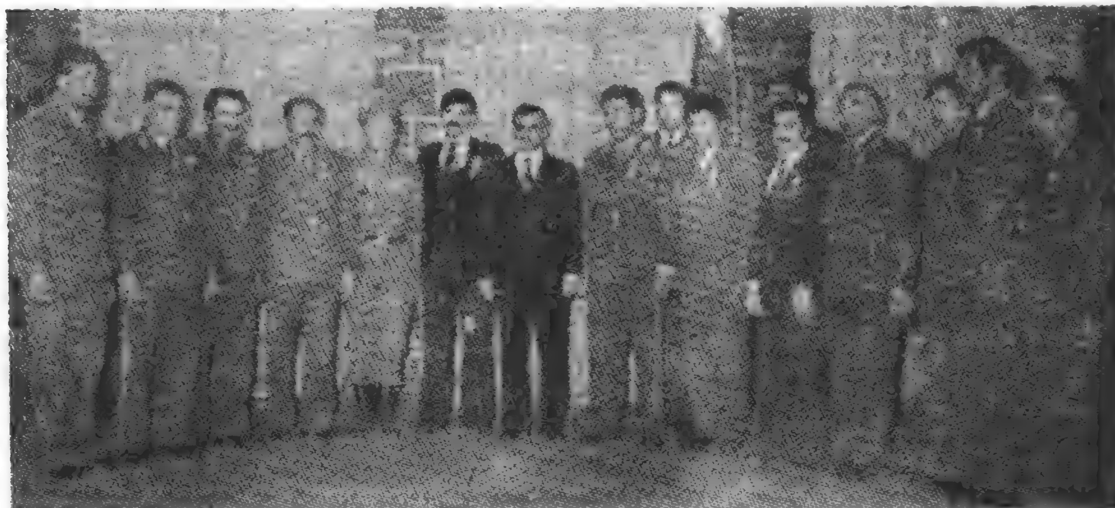
قوماندانان قطعات افغانی نیز تجارب جنگی نداشتند. معلومات ما در باره، جنگ مربوط می شد به تعلیمنامه ها و تکتیک عمومی که در حربی پوهنتون فراگرفته بودیم افسران پرچمی نسبت به افسران خلقی کمتر در جنگ اشتراك کرده بودند و کمتر جهت تحصیل به اکادمی های نظامی شوروی فرستاده شده بودند آنها لسان روسی را نمی داستند بناً در نزد مشاورین روسی، افسران خلقی، کاردان تر و ماهر تر، نسبت به افسران پرچمی وانمود گردیدند و صاحب اتوریته و اعتبار بیشتر گردیدند. اما آنها نیز جنگها را به صورت شاپلونی و مطابق قواعد جنگهای منظم پیش می بردند و هیچگونه نو آوری و ابتکار نداشتند معمولاً عملیات ها از تاریك و روشن صبحگاهی با آتش های توپچی (آتش احضارات توپچی و هوائی) آغاز می گردید. بعداز آتش احضارات قطعات به حمله دست میزدند پیاده به حمایه تانکها پیش میرفتند و همینکه به کشتزار های ماین مواجه می گردیدند و یکی دو تانك منفجر می گردید حملات دشمن شروع می شد و محاربه آغاز می گردید برای دشمن که از خود مدافعه می کردند ودر مواضع مستحکم بدرستی ستر واخفاً شده بودند، درو کردن این افراد که قدراست و آشکارا به حمله دست زده بودند کار مشکلی نمی بود مخصوصاً در محلات مسکون و اراضی جنگل زار قطعات ما نسبت عدم داشتن تجربه و مهارت کافی در آن سالها، تلفات و ضایعات زیاد می دیدند و اکثراً بدون نتیجه بر می گشتند. هنوز تکتیك جنگی روسها و تکتیك جنگی افغانها تغییر نیافته بود.

بهر حال، اگر از جنگ عجالتاً بگذریم، قوماندانان قطعات افغانی ، ده ها و صدها پرابلم و مشکلات دیگری داشتند که در محراق آن مسئله جلب واحضار و جلوگیری از فرار وجود داشت. این مسئله آنقدر مهم و با اهمیت بود که در شورای عالی دفاع وطن بررسی می گردید و شخص ببرك کارمل به آن توجه مبذول میداشت. فرقه ما (فرقه ۱۷ هرات) پلان جلب و احضار خویشرا، همیشه به اندازه ۷۰ الی ۸۰ فیصد اکمال می کرد. زیرا که منابع پرسونل وجود داشت و ما می توانستیم نقاط مرزی با ایران را که جوانان واجد شرایط جلب و احضار شبانه به ایران فرار می کردند، با اجرای کمین ها و تدابیر دیگر زیر کنترول بگیریم و پلان را مؤفقانه تکمیل کنیم. ولی این مسئله برای قوماندانان بعضی از ولایات دیگر مانند، قندهار، غزنی، پکتیکا، پروان، مشرقی ، فراه وغیره، همیشه مایه سرشکستگی و انکساربود. آنها تعجیز و تحقیر می گردیدند. والی ها، منشی های حزبی، آمرین زون نیز بی نصیب نمی ماندند و هر کدام به

گونه یی ازین مسئله رنج می بردند.

مشکلات دیگر، جلوگیری از فرار بود که نمی شد از آن جلوگیری کرد. عساکر چنان می گریختند و چنان به سادگی و سهولت "جیم" می شدند که گونی دست شیطان را از پشت بسته اند مانند ارواح و اجنه در یك چشم بهم زدن غایب می گردیدند با وجود تدابیر گوناگونی مانند ماین گذاری اطراف قشله ها و گارنیزیون ها، توظیف نمودن پیره داران، تحت مراقبت قرار دادن آنها توسط اعضای حزب و کارکنان سیاسی، توظیف نمودن جاسوسان در میان آنها بازهم فرار می کردند و قوماندانان خویش را به امان خدا رها می کردند.

پیروزی های اندك من به مقایسه با سایر ولایات کشور بزودی موجب شد، تا نظر مشاورین و قوماندانی اعلی قوای مسلح آنها نسبت به من تغییر مثبت نماید در همان سال که برای اولین بار نشان درفش سرخ توزیع می گردید برای من نیز منظور شد و چندی نگذشت که به رتبه دگروالی نایل شدم و سری گردیدیم در بین سران !!!



ببرك کارمل بعد از توزیع مدالهای درفش سرخ به عده یی از جنرالان، افسران و سربازان.(۱۱-۱۰-۱۳۵۹)

فعال نگهداشتن مؤسسات صنعتی مثلاً در هرات، معادن ذغال سنگ سبزك و بیرایت، فابریکه پخته، سیلو و پیشرفت کار ساختمان و مونتاژ فابریکه سمنت هرات، تحت امنیت داشتن راه ها و کاروان های دولتی، فعال نگهداشتن پروژه سلما، باز بودن مکاتب، دوکانها، ادارات دولتی، از جمله وظایف قوماندان فرقه ۱۷ بود و بدابحال کسیکه نمی توانست از عهده این همه کارها موفق بدر آید در آنصورت سروکارش با آقای جنرال "چرمنیخ" مشاور لوی درسیتز

«بابه جان » می افتاد که در محضر تمام هیأت رهبری و حزبی کشور او را بی رحمانه می کوبید و دلش را خنك می کرد.

در هرات دریکی از عملیات های ما، شخص بنام " غفار کل" که یکی از قوماندانان مشهور و بی رحم جمعیت اسلامی بود در قریه هندوان ولسوالي انجیل کشته شد و تعداد زیادی از افراد وی کشته و اسیر گردیدند. در نتیجه فشار بالای سرك میدان هوائی و هرات کم شد و اولین تماس ها با "شیرآغا چونگر" قوماندان دیگر جمعیت در مورد پیوستن به دولت نتیجه داد.

این موفقیت ها در حلقه های مجاهدین به رهبری امیر اسماعیل خان تورن که در همه جا ضرب شصت فرقه را خورده بود بازتاب نامیمونی داشت، اسماعیل خان خشمگین شد و دستور داد که قوماندان فرقه ۱۷ ترور گردد : روزی ساعت ۷:۳۰ صبح به سواری موتر والگاه از منزلم به طرف فرقه در حرکت بودم. در نزدیکی پل چکان، هفتصد متری فرقه ۱۷ (زلی کوت؟)، ناگهان جوان ریشویی که با پیراهن و تنبان ملبس بود و ماشیندار کلاشینکوف را در زیر پتوی خود پنهان کرده بود بالای موتر ما آتش گشود او از عقب موتر می دوید و لاینقطع فیر می کرد از جویچه های کنار سرك نیز دو نفر دیگر برخواستند و آتش گشودند از کفترخانه یی که در همان نزدیکی بود شخصی دیگری فیر می کرد در ظرف ثانیه های محدودی تمام شیشه های موتر شکست، تایرها مرمی خورد و همه سیستم های موتر از کار باز ماند بادی گارد ها که یکی در پیشرو و دومی در عقب پهلوی من نشسته بودند بیحرکت و بدون عکس العمل باقی ماندند یکی از مرمی ها پوست سربادی گارد (محافظ) جلوی را خراش داد و خون چهره اش را پرشانید اسم او عبدالله بود دریور که از اهالی کابل بود کمی دستپاچه شده بود اما موتر را بخوبی میراند موتر بالآخره سرعت اولیه را از دست داد و در پهلوی درختی متوقف شد من، بسرعت از موتر خارج شدم و بحالت خزیده خود را در پناه یکی از درختان قرار دادم بادی گاردها و دریور نیز چنان کردند ماشیندارهای ما نیز به کار افتاد و از نظام قراول فرقه چندین عراده زرهپوش بسوی ما حرکت کردند. کمین کنندگان با مشاهده، این وضع، عقب نشستند و من برای دومین بار از کمین جان سالم بدر بردم و زنده ماندم رفقایم شادمان گردیدند و دشمنانم متأثر و ملول شب رادیو بی بی سی و رادیوی تهران با آب و تاب بسیاری خبر کشته شدن مرا پخش کردند بعدها معلوم شد که کمین مذکور بخاطر انتقام کشته شدن "غفار کل" ترتیب گردیده بود.

اسماعیل خان تورن، اکنون بنام امیر جمعیت اسلامی در حوزه، شمالغرب کشور شناخته می شد و یکی از چهرة های معروف جهاد گردیده بود. یکی از معاونین او به نام ذبیح الله مشهور به "گرگ" مناطق غوریان، کهسان و زنده جان هرات را در تحت نفوذ خود داشت و معاون دیگرش

جگتورن علاؤالدین نام داشت که قبلاً افسر فرقه ۱۷ هرات بود. ساحه‌ء تحت تسلط اسماعیل خان تورن، شهر کهنه هرات و درب قندهار بود او آن قسمت شهر را با کندن زیرزمینی ها، تونل ها، چقوری ها به دژ مستحکمی مبدل ساخته بود و همیشه در آن منطقه نسبت به دولت دست بالا داشت ولی هنگامیکه خطر را احساس می کرد و با نیروهای فایق دولت مواجه می شد، به ایران می گریخت جنگ و گریز یکی از تکتیك های مخصوص او بود ولی خصوصیت گریختن از معرکه در وی قویتر بود مردم شهر هرات هم از اسماعیل خان و هم از دست ما به ستوه آمده بودند زیرا که ما می جنگیدیم شهر تخریب می شد و انسانهای بی گناه از بین می رفتند و هستی شان برباد می رفت مردم هم او را و هم ما را به یکسان لعنت می کردند و به یکسان ما را سزاوار سوختن در آتش جهنم می شمردند.

-۹-

در کابل و سایر ولایات کشور نیز وضع نظامی پیچیده و دشوار شده بود کابل تقریباً در محاصره‌ء مجاهدین قرار گرفته بود، در جنوب شهر حتی تا مناطق شیوه کی، ولایتی، سهاك، محمد زایی های پائین و بالا، رفت و آمد مامورین دولتی و قطعات نظامی ناممکن شده بود. تمام این مناطق تحت تسلط نیروهای مقاومت قرار گرفته بودند، جوانان این مناطق، چاره یی جز اطاعت کردن از دستور آنها نداشتند همه اسلحه گرفته و به کوه بالا شده بودند در قریه جات صرف زنان، اطفال و پیرمردان زندگی می کردند از همین نقاط بالای شهر کابل انداخت های اسلحه ثقیله صورت می گرفت. رابطه‌ء دهات با شهر ها قطع گردیده بود، و مواد غذایی، میوه جات، سبزیجات، بدون اجازه‌ء مجاهدین به شهر نمی رسید. دهاقین میبایستی به مجاهدین باج میدادند و متاع خود را به شهر ها عرضه می کردند در نتیجه قیمت های مواد غذایی بالا میرفت و قحطی این مواد محسوس می گردید در شمال شهر دولت فقط تا ولسوالی میربچه کوت و مناطق کاریزمیر تسلط داشت در غرب ساحه امنیتی بعد از به آتش کشیده شدن ولایت وردك و میدان شهر الی کوتل ارغندی محدود بود پغمان بدست مجاهدین افتاده بود و در شرق کابل راه سروبی وکوتل لته بند همیشه معروض به حملات آنها بود و پایه های برق، اکثراً انفجار داده می شد و شهر کابل در تاریکی و سیاهی فرومیرفت.

دگروال یوسف مسوول ISI پاکستان می نویسد : «پایه های برق آسیب پذیر ترین اهداف ما را تشکیل میداد، لین های کش شده بر پایه ها یك مثلث عظیمی را در قسمت شمال و شرق کابل ساخته بود، چنانچه از حصص شرق کابل تا بند سروبی و از آنجا در سمت شمال غرب به جبل السراج رسیده و سپس تا کابل ممتد بود، ما مجاهدین را در مورد واژگون ساختن و انهدام

این پایه ها تحت آموزش گرفتیم. شورروی ها ماین های ضد پرسونل را در اتصال پایه ها فرش نمود ولی ما نیز مجاهدین را هدایت دادیم تا سنگ های کلان را بدانجا بیاندازند تا در نتیجه آن ماین های فرش شده منفلق و سپس مواد انفجاری کار گذاشته شود. این روش ساده ولی بسیار مؤثر بود. عظیم ترین موفقیت ما در سال ۱۹۸٤ بود که ضمن آن بتعداد هشت پایه برق را در مسیر سروبی-کابل طی یك شب انفجار دادیم در اثر این حمله شهر کابل دچار تاریکی محض گردید. صحنه های این عملیات ذریعه چندتن ژورنالیستهای امریکایی فلمبرداری و تحت عنوان «عملیات خاموشی و سکوت» در صفحات تلویزیون نشانداده شد.

در فصل دوم دلایل عدم محبوبیت چنین تخریبکاری مجاهدین را بر شمردیم. در مورد منفجر ساختن پایپ لاین تیل باید گفت که شورویها در فواصل مختلف بر آن شیردانها بخاطر توزیع رایگان تیل به دهاقین نصب نموده بود. پس جای تعجب نیست که مبادرت به انهدام آن محبوبیتی بدنبال نداشته و هیچ قوماندان حاضر نبود تا پشتیبانی دهاقین خویش را از دست بدهد. حتی اگر وی دست به چنین حمله در منطقه دیگری میزد، قوماندان آن ناحیه نیز اجازه چنین عمل را نمیداد چنانچه بارها این ممانعت ها رخ داده است، ولی با وجود آن پایپ لاین تیل یگانه هدفی بود که چندین حملات موفق بر آن اجرا گردید. انفجار آن حریقی مدهشی را تولید نموده که برای مدت یك الی سی دقیقه خاموش نشدنی بود. لیکن متأسفانه آلات کنترول کننده در نزدیکی محل قادر به مسدود ساختن خود بخودی جریان تیل گردیده که این خود باعث خسارات و حریق کمتر میگردید.

ما مجاهدین را در ارتباط به پایپ لاین گاز با شیوه های گوناگون تحت آموزش قرار میدادیم. این لوله بر خلاف لوله نفت در زیر زمین ممتد بود حتی اینکه در بعضی حصص تا یك متر نیز زیر خاك گسترده بود. پایپ لاین مذکور حتی اینکه در قسمت تحتانی دریای آمو بدانسوی مرز جریان داشت، ولی به آن هم تعیین موقعیت آن نسبت موجودیت راهروهای کوچك در سطح آن به آسانی قابل تشخیص بود. ما برمه های بزرگی را در اختیار مجاهدین قرار داده تا ذریعه آن زمین را سوراخ و به پایپ لاین دسترسی حاصل نموده به تعقیب آن مواد انفلاقی را در زیر لوله کار میگذاشت، بدنبال انفجار حریق برای یك مدت کم شعله ور گردیده ولی کم شدن فشار ناحیه خساره مند را خود بخود بیخطر میساخت.

من در سال ۱۹۸۵ یك سلسله حملات را هدایت دادم که به موجب آن پایپ لاین در چندین محل منهدم گردید. نظر به راپورهای واصله در اثر آن تعدادی از مؤسسات صنعتی برای چندین هفته غیر فعال ماند، ما همچنان حملات راکتی را بر مراکز تفحصات گاز طبیعی نیز صورت دادیم که در یك مورد دو چاه آن طعمه حریق گردید. آتش آن شدید و برای چندین روز شعله ور

بود که استحصال گاز از آن برای همیشه خاتمه یافت.» (۱)

در ۷۰ کیلو متری شمال شرق کابل جوانی به نام احمد شاه مسعود که زادگاهش دره‌ء پنجشیر بود با حملات خورد و بزرگ سر بلند کرده بود، او توانسته بود با این حملات علاقداری های بالا و پائین پنجشیر را سقوط داده، سلاح و مهمات آنرا متصرف و کارمندان نظامی و ملکی آنرا سربریده. آهسته آهسته بر دره‌ء پنجشیر تسلط بیابد و به یکی از چهره های مشهور جهاد تبدیل گردد نامبرده در فاکولته‌ء پلتخنیك کابل تحصیل کرده در وقت رژیم محمد داؤد یاغی شده بود و به پاکستان فراری بود وی که از لحاظ قومیت با ربانی تاجك و دری زبان وجوه مشترك داشت بعد از کودتای ۷ ثور بحیث قوماندان عمومی جبهات کاپیسا و پروان مقرر گردیده بود او مرد لاغر و استخوانی بود ریش نه چندان انبوهی داشت. چشمهایش مؤرب بود، کلاه پکول به سر میگذاشت و چشمانش را سرمه می کرد همرزمان او را روشنفکرانی مانند دوکتور عبدالرحمن، دوکتور عبدالله، محمد یونس قانونی، ملا فهیم، همایون و غیره تشکیل میدادند که دارای گرایش ها و پیوندهایی با سازمان ساما تحت رهبری مجید کلکانی بودند و در جامعه به نام شعله یی ها یاد می شدند. احمد شاه مسعود ظاهراً جوان مهذب و خوش برخوردی به نظر میخورد تظاهر به روشنفکری می نمود در دشمنی و کینه توزی بی رقیب بود، به وعده‌ء خویش وفا نمیکرد و از زیر بار تعهداتش همیشه شانه خالی می نمود شخص زیرك و محیلی بود که هیچگاهی دوبار در یك محل نمی خوابید و در جنگ همیشه از خدعه و تذویر بهره می جست مؤفقیتهای آشکار و پنهان وی در اینطرف و آنطرف دره پنجشیر موجب تبلیغات و غوغای غرب به نفع او گردید ژورنالیستان جهان آمدند با او عکس گرفتند، به وی کمك کردند و بالآخره لقب "شیر پنجشیر" را به وی دادند که در پیشاپیش این دوستان و مشتاقان خارجی فرانسویان صف بسته بودند.

مسعود با تاکتیك های ساده‌ء چریکی یعنی جنگ و گریز در دره‌ء سالنگ یك سلسله عملیات های مؤفقانه یی را در سال ۱۹۸۰ آغاز کرد و توانست قطارهای اکمالاتی روسها را به آتش بکشد. حملات بالای فابریکه‌ء نساجی گلبهار، نساجی جبل السراج، انداخت های متواتر و پیوسته بالای میدان هوایی بگرام کار هر روزه‌ء مسعود گردید این حملات روسها را به خشم آورد و عملیات محاربوی در اواسط سال ۱۹۸۰ در دره‌ء پنجشیر پلان گذاری گردید درین عملیات سه کندك از اردوی ٤۰، دو کندك از اردوی افغانستان اشتراك داشتند که توسط بمباردمان طیارات و آتش های توپچی تقویه می گردیدند عملیات در طول دره‌ء پنجشیر

۱- تلك خرس صفحه ۱٤۲.

مؤفقانه پیش برده شد و مسعود که هنوز تدابیر دفاعی کافی نداشت، شکست خورد و گریخت و تعدادی از افراد او اسیر شدند و غنایم جنگی بدست آمد مسعود حاضر گردید که با روسها آتش بس نماید ولی حاضر نگردید که دولت ببرک کارمل را برسمیت بشناسد قراردادی برای مدت دو سال یعنی تا ماه می ۱۹۸۲ بین مسعود و اردوی ٤۰ به امضاء رسید که به اساس آن مسعود حاضر گردید تا متعهد بالای قطارهای اکمالاتی شوروی در دره‌ء سالنگ حمله نکند و در عوض روسها قبول کردند که دره‌ء پنجشیر و کاروان های پنجشیری ها را درین دره بمبارد ننموده و در صورتیکه مسعود با حزب اسلامی در جنگ درگیر شود نامبرده را از لحاظ مهمات و ضربات توپچی و طیاره کمک کنند اما مسعود بارها این موافقتنامه را نقض می کرد و حزب اسلامی را متهم می ساخت در مدت دو سالیکه موافقت نامه‌ء مذکور قابل اجرا بود، مسعود بیکار ننشست و پنجشیر را به دژ مستحکمی تبدیل ساخت که همیشه مایه‌ء آزار دولت کابل بود.

بدینترتیب "جهاد" قوماندانان صاحب نام، آوازه و شهرت و اعتباری را در داخل افغانستان پرورش داد این قوماندانان نسبت به رهبران تنظیم ها که در پشاور بودند در نزد مردم همان مناطق از وجه و اعتماد بیشتری برخوردار شدند و به نزد مردم به تناسب آنها، محبوب تر گردیدند. این قوماندانان عبارت بودند از احمد شاه مسعود در پنجشیر، تورن اسماعیل در هرات، مولوی جلال الدین حقانی در پکتیا، عبدالحق در اطراف کابل، سید جگرن در غزنی، ملا نسیم آخوندزاده در هلمند، معلم فرید در کاپیسا و پروان، مولوی شفیع الله در کوه های صافی، ملا عزت در پغمان، حاجی نقیب الله در قندهار، استاد ذبیح الله و آمر عطا در مزار و امیر چوغه یی در قندوز و غیره که یکی بعد از دیگری به ظهور میرسیدند تجربه میآموختند محبوب می گردیدند و جهاد را وارد مرحله‌ء نوینی میساختند که در آن تشکیلات منظم عسکری، افراد تعلیم و تربیه دیده شده، سلاح و مهمات مدرن شامل شده میرفت و تقریباً سرتاسر افغانستان بزرگ را در آتش خویش می سوزانید و زندگی و هستی مردمان آنرا به خاکستر مبدل میساخت.

قابلیت جنگی و تهاجمی مجاهدین هنوز محدود بود تکتیک جنگ و گریز و وارد نمودن ضربه های کوچك هنوز به مشابه‌ء یگانه تکتیك در تمام کشور عملی می گردید مقاومت هنوز فاقد رهبری قاطع و کار آمد بود آنها باهم ارتباط و هماهنگی نداشتند و وحدت بین تنظیم ها همیشه ضعیف و آسیب پذیر بود از سال ۱۹۷۸ سعی بعمل آمد که جریانهای تازه متشکل شده بهم گره بخورند و به تنظیم های بزرگ مدغم گردند ولی چنین نشد هر اتحادی رقیب تازه برای این احزاب اولیه گردید در سال ۱۹۸۱ سعی بعمل آمد تا پنج حزب تحت ریاست پروفیسور سیاف متحد شوند ولی این کوشش در حقیقت اولین اقدام در راه شقاق و نفاق تلقی گردید زیرا

که خط سیاه درشتی بین احزاب بنیادگرا و احزاب میانه رو ایجاد کرد و دو دسته گی را بین احزاب پشاور به میان آورد فضای شك، تردید و بی اعتمادی بین این احزاب روز افزون شد تا جائیکه حتی در همان سالهای آغازین جنگ، در بسیاری از موارد بعوض آنکه به جنگ علیه دولت بپردازند. بجان هم می افتادند و آنقدر همدیگر را می کشتند که از کشته پشته ساخته می شد.

دیگر پای شوروی در جنگهای افغانستان کشانیده شده بود، اولین بار این مداخله در بغلان صورت گرفت، جائیکه مجاهدین بالای غند توپچی فرقه ۲۰ حمله کرده و تمام توپ ها و ذخایر غند را غارت کرده بودند. این مداخله به تاریخ دهم و یازدهم جنوری ۱۹۸۰ به اثر تقاضای قوماندانی قوای مسلح افغانستان از اردوی ٤۰ صورت گرفت از قندوز یك کندك موتوریزهء شوروی که با بطریهء توپچی و تولی تانك مجهز بود و از بغلان جز و تام دیگر شوروی به قوت یك تولی پیادهء درین عملیات سهم گرفتند همچنان قطعات فرقه ۲۰ و قوای هوایی شوروی درین عملیات اشتراك کردند در روز دیگر غند توپچی بدست آمد و تلفات مجاهدین درین جنگ بیشتر از یکصد نفر بود در حالیکه روسها دو نفر کشته و دو نفر زخمی داده بودند.
بدینسان مرحلهء اول جنگی روسها در افغانستان که از دسامبر ۱۹۷۹ شروع شده بود به تاریخ دهم جنوری خاتمه یافت. مرحله ایکه قوت های رزمی شوروی در جنگ ها اشتراك نمی کردند، و سعی می نمودند تا صرف به حفاظت و نگهبانی شاهراه ها، میدان های هوایی و اهداف مهم ستراتیژیکی و دولتی مصروف باشند. تقریباً یکسال شاید آنها فکر می کردند که بزودی به وطن شان بر می گردند و نباید در کاریکه به آنها مربوط نیست دخالت کنند اما چنین نشد ضعف روز افزون اردوی افغانستان و نیرومند گردیدن قوت های مقاومت که از طرف تمام جهان کمك می گردیدند از یك طرف و اذیت شدن گاه و بیگاه آنها، توسط انداخت ها، کمین ها، حملات بالای قطار های اکمالاتی پوسته ها و گارنیزیون های شان توسط مجاهدین، از طرف دیگر، پای آنها را به جنگ کشانید. در نتیجهء این جنگها که معمولاً بالای دهات و قریه جات تحمیل می شد، قریه جات می سوختند و خالی از سکنه می گردیدند، و مردم فرار را بر قرار ترجیح میدادند و به دعوت حکمتیار و سایر رهبران تنظیمها مبنی بر هجرت مهر تائید می زدند.

فرار مردم از اثر تبلیغات مخالفین و مطبوعات غربی بیشتر بود، تا از اثر مصیبت ها و فشارهای واردهء. در آغاز روشنفکران که تازه از زندان پلچرخی رهایی یافته بودند می گریختند، و با رسیدن به کشورهای غربی و جهان آزاد شروع به پخش نمودن تبلیغات منفی علیه دولت می کردند و سایرین را تشویق به فرار می نمودند. اهالی قریه جات و دهات که بیشتر مورد آزار و اذیت مجاهدین بودند و شب و روز مجبور به اعاشه و اباطهء آنها و هم در زیر بمباردمان های گاه و

بیگاه دولت، ناگزیر گردیدند که یا طرف شهرهای بزرگ رو آورند و یا از کشور بگریزند زیرا مجاهدین آنقدر از گرده، آنها کار کشیده و آنقدر از خورجین شان نان، که چاره یی جز ترک کشور نداشتند از سال ۱۹۸۰ الی ۱۹۸٤ نظر به احصائیه های رسمی دفتر مهاجرین ملل متحد در حدود سه ملیون نفر به پاکستان و دو ملیون نفر به ایران و سایر کشورهای جهان فرار کردند. بعدها این ارقام افزایش یافته بزرگترین رقم مهاجرت را به تناسب نفوس در جهان تشکیل داد.

- ۱۰ -

ببرک کارمل در چنین حالاتی به قدرت رسیده بود : اردوی متلاشی شده، حزب پارچه پارچه شده، اقتصاد ور شکسته و کشور برباد رفته. او میبائیست بر همه، این مشکلات فایق آید و به مردم افغانستان صلح، ثبات و رفاه را به ارمغان آورد و از طرف دیگر وجهه، ملی اش راکه با همزمان بودن ورود روسها وبقدرت رسیدن او، خدشه دار گردیده بود دوباره اعاده نماید. اغلب مردم افغانستان با وصفیکه او را بخوبی می شناختند ودر آن شرایط خاص یگانه شخصیتی می دانستند که با تدبیر و کاردان بود با آنهم با او آشتی نکرده بودند، زیرا که اومیبائیست روسها رادوباره به وطن شان برمی گردانید کاریکه درآن شرایط ناممکن بود.

ببرک کارمل که به گفته، آنتونی هایمن دارای استعداد سرشار جلب وجذب مردم بود، می توانست که در ملت روح بدهد. آنتونی هایمن می نویسد (۱) : «... به علاوه رهبران انقلابی، افغانها شخصیت برجسته ای نداشتند که در ملت روح بدهند. تره کی و امین دارای آن نفوذ و برجستگی نبودند. درین زمان ببرک کارمل در تبعید بود او در میان این سه نفر تنها کسی بود که میتوانست در مردم نفوذ کند یا آنها را جذب نماید.»

در جای دیگر می نویسد (۲) : «... رئیس جمهور دارای قابلیت است، اما وابستگی مطلق او به روسها قدرتش را محدود می کند. حتی افرادکابینه، او را نیز روسها بر او تحمیل کرده اند. زیرا می بینیم که مجبور شده است پرچمی ها و خلقی ها را با هم در کابینه جا بدهد... چگونه ممکن بود اسدالله سروری که جزء شاخه، خلق است به معاونیت نخست وزیری انتخاب شود و مورد قبول پرچمی ها باشد آنهم پس از آنهمه شکنجه که بر سر پرچمی ها آورده است؟...»

بلی، ببرک کارمل دارای قابلیت بود و میتوانست آنرا امتحان کند او ساختار دولت را با کابینه، نیرومندیکه قبلاً اشاره کردیم و شورای انقلابی که عالیترین و با صلاحیت ترین مقام

۱- افغانستان در زیر سلطه شوروی ص ۱٦۸.

۲- همان اثر ص ۲۵۲.

تصمیم گیری بود بنا نهاد و جبههء ملی پدر وطن را بنام حامی و پشتیبان این ساختار اساس گذاری نمود منظور وی آن بود تا تمام روشنفکران سازمانی و غیر سازمانی مانند افغان ملت، شعله جاوید، سازا، ستم ملی، گروه کار، مساواتی ها، بقایای داؤد و سلطنت، روشنفکران منفرد درداخل و خارج، روحانیون، صاحبان نفوذ، تاجران، پیشه وران، همه و همه درین جبهه متحد گردانیده شوند او می گفت که اشتراك همهء این گروه ها و اقشار حاکمیت را در کشور تضمین می کند. به جنگ وجدال خاتمه می بخشد و زمینهء خروج نیروهای بیگانه را از افغانستان فراهم می سازد. در آغاز کار جبهه بخوبی پیش میرفت، روشنفکران زیادی مانند صدیق فرهنگ، روان فرهادی، سید قاسم رشتیا، ستارشالیزی، دوکتور عبدالحکیم ضیایی، محمود حبیبی، ولید حقوقی، فضل ربی پژواك، نعمت الله پژواك، سعید افغانی، عزیزالله واصفی، گل احمد فرید، محمد آصف آهنگ، محمد خان جلالر، دوکتور محمد حسن شرق، خلیل احمد ابوی، دیپلوم انجنیر سید امان الدین «امین»، عبدالحمید مبارز و غیره همکاری شانرا با دولت ببرك كارمل آغاز کردند عدهء زیادی از افغان ملتی ها، ستم ملی و احزاب دیگر به دولت پیوستند و حمایت و پشتیبانی شانرا اعلان نمودند که دولت میتوانست با این چهره های شناخته شده و روشنفکر بخویشتن چهره و سیمای یك دولت ملی و غیر سازمانی ببخشد. چنانچه دیپلوم انجنیر سید امان الدین امین در مکتوب مؤرخ ۱٤ حمل ۱۳٦٥ مطابق ۲٤ مارچ ۱۹۸٦ خویش عنوانی یکی از دوستانش که بعد از امضا در ختم مکتوب مذکور نمبر پُست بکس خود را ۲۰۱۸ کابل معاون شورای وزیران تحریر کرده است برای جلب و جذب و همکاری دوستانش با دولت ج.د.ا چنین مینگارد : «با پلان تیزسس های ده گانهء رهبر محبوب ما مصوبه پیلنوم ۱٦ کمیته مرکزی ح.د.خ.ا و اعلامیه شورای انقلابی ج.د.ا. توسعه پایه های اجتماعی انقلاب در عمل پیاده شده و یکتعداد اشخاص غیر حزبی عضـــویت شورای انقلابی را حاصل نموده و برای افراد غیر حـــزبی مانند من امکـــان سهم گـــیری فـــعالانه در رهبری ارگـــان های حکومتی داده است.

محترم رئیس شورای انقـــلابی ج.د.ا فرمودند، که پُست های دولتی در انحصار اعضای حزب نخواهد ماند و همه افراد این کشور حق سهم گیری در آبادانی کشور خویش دارند در اعلامیه بیوروی سیاسی کمیته مرکزی ح.د.خ.ا آمده است که هر کس و هر ارگانی که مانع فعالیت و رشد بخش خصوصی شود نه تنها مورد بازخواست قرار خواهد گرفت بلکه تعقیب قانونی به عمل خواهد آمد.

اگر واقع بین باشیم از این بیشتر حمایت و تشویق گنجایش ندارد و بنابر تسهیلات و فضای مطمئن که برای همه افراد این کشور فراهم شده است پشتیبانی همه گانی از تصامیم حزب و

دولت در همه اقشار به مشاهده رسیده و فعالیت متشبثین تجاری و صنعتی در ماه های اخیر رشد امیدوار کننده را نشان میدهد...»

معهذا آقایانی همچو عبدالحمید مبارز که در توصیف و مدح انجنیر امین در کتاب "تحلیل وقایع سیاسی افغانستان" قلمفرسایی کرده اند ولی همکاری و ایفای وظایف خود شان را با دولت ج.د.ا که تا آخرین سال های رژیم دوام داشت به گونهء ابن الوقت «ناگذیری و مجبوریت» توجیه و وانمود می کنند!!

اما، متأسفانه جبهه پدر وطن، مؤفقیت چندانی پیدا نکرد و به علت آنکه رول و نقش حزب حاکم و دخالت شوروی ها در تمام امور و عرصه های اداری، سیاسی، اقتصادی و حتی فرهنگی کشور روز افزون گردید بعضی از افراد فوق دلسرد شدند و کشور را ترک گفتند و بعضی هم از سیاست کناره گیری نموده، به کنج عزلت پناه بردند جبههء ساخته شدهء پدر وطن بزودی ماهیت تبلیغاتی پیدا کرد و تهی از مضمون گردید جبهه با بایکوت نهضت مقاومت قرار گرفت و دسایس بیشمار ملی و بین المللی آنرا محکوم به فنا ساخت اما این امر به تدریج صورت گرفت، روزهایی بود که جبهه در حدود یکصدهزار نفر عضو داشت و ریشه های خود را تا سطح ولسوالی، علاقداری و قریه دوانیده بود و روزهایی رسید که جبهه دیگر اعتباری نداشت و کسی انگشت به دروازهء آن نمی کوبید.

در رسالهء کوچکی بنام نگاهی به افغانستان امروز که از طرف مرکز مطالعات و تحقیقات انقلاب اسلامی در ایران در سال ۱۳۶۳ چاپ شده است. مخالفین جبهه چنین نوشته اند که قسمت های مهم آن نقل می شود (صفحات ۲۷ و ۲۸ رساله مذکور) :

«آیا واقعاً چنین حزب و یا جبهه یی وجود دارد؟... هدف روسها از تأسیس جبههء به اصطلاح پدروطن فریفتن کسانی است که ظاهراً در جامعه نفوذ و نشانی دارند و یا جزء روشنفکران فرصت طلبی هستند که میخواهند به اصطلاح مثل اسب ترکمنی هم از توبره بخورند و هم از آخور. ترکیب این مجموعه از چنین افراد سست عنصر، وطنفروش، بی ایمان، محافظه کار و جاه طلب سازمان یافته است. در رأس مجموعهء به اصطلاح جبههء پدروطن که کلمهء ملی را هم در آغاز آن چسپانیده اند یک عضو حزب خلق قرار دارد مقام های مهم آن بدست کمونیستها است بعد نوبت به کسانی میرسد که ملک و زمین دارند و یا هم کسانی هستند که در جامعهء از هم پاشیده خود شهرت دروغین کسب کرده اند و دولت با جلب آنان ازین شهرت دروغین استفاده می کند تا نشان دهد که چنین افراد با سابقه و سالم با آن همکاری دارند.»

اساسنامه جبهه ملی پدروطن اعضای جبهه را مکلف می ساخت که توده های وسیع مردم را برای سهم گیری فعالانه و شعوری جهت اعمار یک افغانستان دموکراتیک و مترقی جلب و جذب

نماید. جبهه میبایست از گروه های جوانان، معلمین، زنان، نویسندگان، شعرا، روحانیون، روزنامه نگاران، دهقانان و کارگران صنعتی تشکیل می گردید اما جبهه از بالا به پائین ساخته می شد، مانند حزب غورحنگ ملی محمد داؤد خان، و از طرف دیگر جبهات پیشرو و پیشآهنگ آنرا اعضای حزب د.خ.ا تشکیل میدادند بناءً نمی توانست از مردم اطراف و ولایات کشور، از مردم ده و قریه نمایندگی کنند عمده ترین فعالیت های جبهه را اجرای تظاهرات به طرفداری رژیم و ارسال تلگرام های اعتراضیه به ملل متحد تشکیل می داد.

دولت سعی کرد تا با اقوام و قبایل ایکه در مناطق سرحدی کشور میزیستند کنار بیاید و آنها را با دادن سلاح و پول نقد بطرف خویش بکشاند سیاست صلح نمودن با قبایل یکی از سیاست های قابل قبول و زیرکانه یی بود که ببرک کارمل برای توسعهء پایه های حاکمیت خویش اتخاذ کرده بود و برای این منظور سیاسی حتی تا سطح خویشاوندی با قبایل آزاد پیش رفت و دخترش (اناهیتا) را به حباله نکاح (صفدر) عضو نشنل عوامی پارتی در آورد. اما این سیاست در سپتامبر ۱۹۸۰ با شهادت ناگهانی فیض محمد خان وزیر اقوام و قبایل که برای مذاکره و ایجاد صلح به قبیلهء خویش حدران رفته بود با بن بست مواجه شد، و فیض محمد با پنج نفر از همراهانش ناجوانمردانه و مخالف تمام شئون و عنعنات افغانی توسط اقوامش در حدران به ضرب گلوله کشته شدند. عوض وی سلیمان لایق وظیفه گرفت که سیاست صلح با قبایل را پیش ببرد پشتونهای مناطق شینوار، بیشتر از این خوان نعمت استفاده کردند در میان قبایل مهمند که در هر دو طرف مرز قرار دارند متحدین برای کابل بوجود آوردند آنها تا مدتها با رژیم کابل همکاری داشتند و مانع دخول و خروج مجاهدین به جمهوری د.ا. می گردیدند عده یی از این اقوام و قبایل در سمت مشرقی به تأسیس قطعات و جزوتامهای ملیشه و قومی پرداختند که از طرف فرقه ۱۱ ننگرهار، به آنها معاش داده می شد و اعاشه و اباطه می گردیدند یکی ازین سران قوم فردوس خان مهمند بود که بعد ها از جملهء نزدیکترین دوستان دوکتور نجیب الله محسوب می گردید و در چوکات قول اردوی ۱ قطعه ملیشه برایش منظوری داده شده بود.

ببرک کارمل دست به ابتکارات گوناگونی میزد تا با مردم نزدیک گردد او اداره یی را بنام شئون اسلامی و اوقاف و شورای علما و روحانیون بوجود آورد. اعمار، مساجد، ترمیم مساجد و اماکن مقدسهء کشور، احترام او را به دین اسلام و حرمت وی را به قشر روحانیت و مذهبی افغانستان میرسانید و باعث می گردید تا فاصله های ایجاد شده بین دولت و روحانیون و ملاها، کم گردد.

ببرک کارمل برای بهبود وضع زندگی کارمندان دولت به افزودی معاشات آنها همت گماشت و معاشات کارمندان دولت کارگران صنعتی، آموزگاران به اندازهء سی فیصد بالا برده شد. مواد

اولیهء ارتزاقی بوسیلهء کوپراتیف های دولتی به قیمت بسیار نازل برای آنها تادیه می گردید. نرخ، گندم، تیل و شکر تحت کنترول دولت بود و اتحاد شوروی به صورت سخاوتمندانه یی این احتیاجات را رفع می کرد. اما مشکل اساسی، بالا رفتن سریع قیمت ها بود زیرا که رابطهء ده و شهر قطع بود مخالفان نمی گذاشتند تا مواد مورد ضرورت به شهر ها برسد.

دولت کابل دست به اقدامات وسیع و موزونی زد تا به عطف توجه به محصلین، کارگران، سربازان و کارمندان دولت، سروسامانی به سکنهء شهری بدهند و حمایت آنها را جلب کنند. پس سازمان دیموکراتیك زنان تحت ریاست اناهیتا راتب زاد که از سال ۱۹۶۵ فعال و توسط وی تأسیس شده بود، سازمان دیموکراتیك جوانان که در حقیقت بدنهء اساسی حزب شمرده می شد. تحت ریاست غیاثی، سازمان اطفال خوردسال و پسران و دختران یتیم، تحت سرپرستی محبوبه کارمل و سازمان پیشآهنگان افغانستان، فعالتر گردیدند و سعی نمودند تا افراد بیشتری را بدینوسیله بدور حزب دیموکراتیك خلق افغانستان جمع نمایند.

دولت سعی کرد تا با استراتیژی طویل المدت مذاکره و سازش با اپوزیسیون مسلح کنار آید. این امر در ولایات غربی و شمالی افغانستان مؤفقانه پیشرفت نمود و عدهء زیادی از قوماندانان مسلح مخالف، جانب دولت را گرفتند و با جهاد قطع رابطه نمودند. الی سال ۱۹۸۳ در ولایت هرات، لااقل بیشتر از سه هزار مخالف مسلح بدولت پیوسته و به امنیت مناطق مربوطهء شان، به طرفداری دولت، مصروف بودند.

اما ببرک کارمل در یك منجنیق دیگری، بجز از جنگ هم گرفتار مانده بود و آن تنش روز افزون بین جناح های سابقهء حزب بود. وحدت حزبی میبائیست صورت می گرفت، اتحاد شوروی آنرا از ببرک کارمل میخواست و اعضای پاك نهاد و اصولی حزب، توقع داشتند که این امر هر چه زود تر عملی گردد. خلقی ها از نکوهش امین بمثابهء نماینده "سیا" و قاتل مردم افغانستان ناراضی بودند. اما تعداد پرچمی ها منزجر شده از امینی ها نیز کم نبود. اسدالله سروری خواهان گرفتن قدرت از نزد ببرک کارمل بود. اسدالله سروری استدلال می کرد که بخش بزرگ افسران قوای مسلح افغانستان را خلقی ها تشکیل میدهند و تعداد اعضای خلق بیشتر است. او می گفت روسها باید قدرت را به وی بسپارند اما ببرک کارمل نمی خواست و یا نمیتوانست به صورت عجولانه علیه خلقی ها اقدام نماید زیرا که دلایل بالا مانع وی می گردیدند او اکت وحدت را نموده بود و میبائیست تا اخیر این سیاست خود را ادامه میداد. اما آیا دیگر باطن وی مانند سایر اعضای حزبش از کینهء خلقی ها نمی جوشید؟ پرچمی ها و خلقی ها هر دو تشنهء گرفتن انتقام از همدیگر بودند. بالآخره ببرک کارمل توانست در ماه جون ۱۹۸۰ سیزده نفر اعضای بلند پایهء دوران امین را محاکمه و اعدام نماید و سروری را به حیث سفیر در مغولستان بفرستد. در همان

ماه ها، یکصد نفر فعالین خلقی زندانی و یا خلع قدرت گردیدند این امر بازهم بر عوامل نفاق و شقاق افزود تا جائیکه تابستان ۱۹۸۱ را مؤرخین اوج رقابت های خلقی ها و پرچمی ها وانمود ساختند.

جورج آرنی می نویسد که (۱) : «دیپلومات های غربی اکثر آدم کشی ها، انفجار بم هایی را که در شهر کابل صورت می گرفت به رقابت های دوجناح حزب بر سر اقتدار نسبت میدادند نه به مجاهدین. بین جنوری ۱۹۸۰ و فبروری ۱۹۸۱ دیپلوماتها افواهاتی را هم گزارش دادند که طبق آنها پلان چهار کودتای خلقی ها کشف گردید.»

شاید این ادعاها، راست باشد یا دروغ، راوی نمی داند. اما بدون تردید هر دو جناح برای بدنام ساختن یکدیگر و گرفتن کریدت به نزد روسها، از تمام انواع و اقسام مبارزه استفاده می کردند. بعد از سفیر کبیر و رانده شدن اسدالله سروری، قدرت و رهبری خلقی ها را سید محمد گلاب زوی بدست آورد. گلاب زوی در گذشته میخانیك طیاره بود و رتبهء خورد ضابطی داشت. او با وصف نداشتن دانش کافی برای بعهده گرفتن پُست بزرگ وزارت داخلهء کشور به صورت وزیر داخله قوی و سازمانده برجسته یی تبارز کرده و با سخت کوشی، پیگیری و انرژی جوانی اما با اتکاء بر تعصبات ملی، قومی و زبانی خویش توانست، عده یی از افسران متعصب و ملی گرای پشتون را بدور خویش جمع نماید و با حمایت و پشتیبانی روسها وزارت داخله را به سنگر دفاع از منافع هواداران خلقی خویش مبدل سازد. او بتدریج از پله های شهرت و اعتبار بالا رفت و به فیگور برجسته یی در حزب د.خ.ا. مبدل گردید.

دوکتور نجیب الله که بحیث رئیس عمومی خدمات امنیت دولتی تعیین شده بود، نیز در همین هنگام با پختگی، مهارت و کاردانی به نزد روسها مقرب شد و در بین خلقیها و پرچمی ها، با اعتبار گردید، نجیب الله سازمان استخباراتی کشور را که قبلاً در هر وزارتی خاصتاً وزارت داخله مستقل بود و مطابق اوامر وزیر داخله عمل می کرد. با مانور زیرکانه یی به اداره "خاد" مربوط ساخت و به رقابت با حارندوی، خصوصاً وزیر داخله که دعوی همسری با ببرک کارمل را داشت، آغاز کرد.

به زودی وزارت داخله که تحت قیمومت وزارت داخلهء اتحاد شوروی قرار داشت، از لحاظ سلاح محاربوی مجهز گردید. گلاب زوی توانست، زرهپوش ها، تانکها، ماشین های محاربوی، توپ های ۷۶ مم. فی، اوبوس و طیاره از وزارت دفاع و داخله شوروی برای تجهیز نمودن قوت های رزمی حارندوی که بنام قطعات دفاع از انقلاب اولین بار در تشکیل حارندوی گنجانیده شده بود،

۱- افغانستان گلزرگاه کشور گشایان - ص ۱۹۰.

کمك بگیرد و وزارت داخله را از حیث نیرو و توانمندی نظامی با وزارت دفاع آن وقت تقریباً در یك سطح قرار دهد. گلاب زوی افسران کادری اردو را با لطایف الحیل و نشان دادن باغ های سرخ و سبز راضی می ساخت که داوطلبانه به وزارت داخله بپیوندند و بدینوسیله افسران ورزیده و مسلکی اردو را جلب می نمود.

اما رقابت های حارندوی و خاد تمامی نداشت و اکثراً تا سرحد جنگ مسلح تمام می شد. این رقابت ها سید محمد گلاب زوی و نجیب الله را به دشمنان قسم خورده یکدیگر تبدیل کرده بود. همچنانکه افراد پولیس (حارندوی) و خاد چشم دیدن یکدیگر را نداشتند. در همین هنگام جنرال عبدالقادر وزیر دفاع قبلی که اکنون بحیث مسؤول شعبه عدل و دفاع کمیته مرکزی ح.د.خ.ا. ایفای وظیفه می کرد و شخص خود خواه و قدرت طلبی بود و لسان روسی را بخوبی می دانست. خود را هواخواه ببرك کارمل جا زد، و با روسها طرح دوستی ریخت، و خود را مستحق بلامنازع پُست وزارت دفاع افغانستان دانست. زیرا که جنرال رفیع نسبت فقدان تجربه، کارایی لازم و تعصب حزبی در شرایط جنگی کشور نتوانسته بود، بدرستی بدرخشد و از عهدهء این وظیفه مؤفقانه بدر آید. جنرال قادر که هم با خلقی ها سابقه داشت و هم در پروپای ببرك کارمل خود را بسته بود. بهترین کاندید برای پُست وزارت دفاع تشخیص داده شد پس تصمیم گرفتند که جنرال رفیع را برای تحصیل به اتحاد شوروی بفرستند و عوض وی جنرال عبدالقادر بحیث سرپرست وزارت دفاع تعیین شود.

- ۱۱ -

جنرال رفیع به مقابل این تصمیم با سادگی و صداقت گردن نهاد و هیچگونه مخالفتی اظهار نکرد. همراه با جنرال رفیع، جنرال نظر محمد قوماندان هوایی، دگروال فتح محمد رئیس لوژستیك وزارت دفاع، دگروال خلیل الله قوماندان قوایمرکز، دگروال خیرمحمد شیرزی رئیس مخابره، دگروال محمد اکرم از ریاست عمومی امور سیاسی دگرمن محمد سلیم رئیس تبلیغ و ترویج ریاست عمومی امور سیاسی اردو، دگرمن محمد هاشم رئیس ارکان فرقه ۱۸، دگروال احمد الدین عضو ریاست اوپراسیون و نگارنده "قوماندان فرقه ۱۷ هرات" عازم اتحاد شوروی گردیدیم. در آن موقع مدت تحصیل را ده ماه تعیین کرده بودند. تحصیل می بایست در اکادمی جنرال شتاپ شوروی انجام میبافت. قرار بود که هم وزیر دفاع و هم هیأت همراهش در مدت تحصیل، پُستهای قبلی خود را حفظ کنند. اما در حقیقت به این بهانه روسها، پرچمی ها را از رهبری وزارت دفاع دور می کردند و به عوض آنها خلقی ها را جابجا می ساختند. پُستهای جنرال نظر محمد و فتح محمد حتی بعد از دو سال برای آنها حفظ گردیده بود. در حالیکه من و

همه رفقای پرچمی در ترکیب هیأت، از وظایف قبلی سبکدوش گردیده بودیم. این به منزلهء کودتا بود که بدون سرو صدا و به سادگی انجام یافت و ببرك کارمل نتوانست جلو آنرا بگیرد. زیرا که خواست روسها بود. بزودی بعوض خلیل الله، دگروال عبدالودود که یك نفر خلقی متعصب بود و طرفدار امین، بحیث قوماندان قول اردوی مرکزی تعیین شد. شهنواز تنی در فرقه ۸، خان آقا باندیحی در فرقه ۷، بابه جان در ستر درستیز. پس بار دیگر وزارت دفاع در دست خلقی ها افتاد. کبیر کاروانی رئیس عمومی تفتیش وزارت دفاع گردید. محمد هاشم جارنوال عمومی قوای مسلح و دوست محمد معاون وزیر دفاع در امور مدافعه ملکی بود. صرف در پیژنتون محمد انور و در ریاست عمومی امور سیاسی اردو محمد یاسین صادقی که از جملهء کادرهای ملکی بود نمایندگی از پرچمی ها را در سطح رهبری وزارت دفاع داشتند.

ما به تاریخ ۲۸ اگست ۱۹۸۱ به ماسکو رسیدیم در اکادمی ارکانحربی اتحاد شوروی معمولاً افسران بلند رتبهء داخلی و خارجی، بعد از تحصیل در اکادمی های مسلکی و اکادمی فرونز و سپری کردن دورهء سه ساله ستاژ در قطعات عسکری، در صورتیکه از امتحانات کانکور کشورهایشان مؤفقانه بدر شده می توانستند و رهبری قوای مسلح این کشورها شایستگی آنها را تشخیص میدادند، اعزام می گردیدند. مدت تحصیل دو سال بود و درین مدت محصلین مسایل پیچیدهء جنگ را به مقیاس جنگ بین اردوها، کشورها و تیاتر های مختلف محاربوی میآموختند، مجبور به نوشتن دیپلوم و دفاع آن می گردیدند و بعد از اخذ امتحانات مشکل نهایی به صفت ارکانحرب نشأت می کردند. درین اکادمی از کیوبا و از کشورهای پیمان وارسا مانند چکوسلواکیا، بلغاریا، آلمان دیموکراتیك، پولیند، ویتنام، منگولیا، رومانیا، محصلین پذیرفته می شدند و در زمان محمد داؤد از افغانستان نیز افسران بلند رتبه مانند میر طهماس خان رؤف، بابه جان خان و غیره درین اکادمی تحصیل کرده بودند و بنام ارکان های شوروی در اردوی افغانستان شناخته می شدند. گروپ ما اولین گروپی بود که بعد از کودتای ثور به این اکادمی پذیرفته شد در گروپ ما فقط سه نفر لسان روسی را میدانستند نظر محمد، فتح محمد و شیرزی اما سایرین به شمول "نگارنده" حتی یك کلمه نیز روسی نمیدانستیم. قرار شد که دروس از طریق ترجمان های روسی که لسان دری را بسیار بد می دانستند، ترجمه گردد، در ماه های اول تقریباً چیزی از گفته های معلم نمی فهمیدیم خود ها را تقریباً بیگانه احساس می کردیم گیج و منگ بودیم. جنرالان و استادان اکادمی سعی می کردند تا دروس خویشرا بیشتر با خصوصیات اراضی کهسار و شرایط کشور ما همآهنگ سازند و آنرا با لسان ساده برایمان باز گو نمایند. برخورد آنها با ما، بسیار محترمانه بود به جنرال رفیع احترام زیادی می کردند و هنوز هم وی را "وزیر صاحب" خطاب می کردند بتدریج ما هم علاقه گرفتیم و اندك اندك از دروس

اکادمی سر در آوردیم. در جشن ۷ ثور خلیل الله، فتح محمد و من "نگارنده" به رتبهء جنرالی نایل گردیدیم. چندی نگذشت که جهت اشتراک در اولین کنفرانس حزبی برای چند روزی به کابل رفتیم و دوباره عودت کردیم منظور از برپا کردن کنفرانس حزبی آن بود که چون ببرک کارمل در زمان تره کی از حزب اخراج شده بود اشغال پست منشی عمومی بعد از بازگشت به وطن، از طرف او غیر قانونی شمرده می شد و رفقای خلقی به آن اعتراض داشتند. در آجندا مسایل دیگری مانند تغییرات در اساسنامه و برنامهء عمل حزب و مسایلی مربوط به وحدت حزبی نیز گنجانیده شده بود. جهت انتخاب نمایندگان قبل از تدویر کنفرانس، کشمکش های زیادی بین خلقی ها و پرچمی ها چه در قطعات اردو و چه در سطوح ملکی رخ داده بود که حتی در بعضی موارد به جنگ و جدال فزیکی انجامیده بود نماینده کنفرانس حق رأی برای انتخاب کردن داشت. هر دو جناح حزب سعی کرده بودند که در کنفرانس اکثریت داشته باشند اما تعداد نمایندگان پرچمی بیشتر بود درین کنفرانس نمایندگان حزب کمونیست اتحاد شوروی و بعضی از کشورهای سوسیالستی و غربی نیز اشتراک کرده بودند کنفرانس در تالار کنفرانس های پلیتخنیک کابل برگزار شده بود.

ببرک کارمل در میان کف زدن های شدید و هورا گفتن های ممتد علاقمندان خویش وارد تالار گردید. دوکتور نجیب الله نامبرده را از عقب تربیون پولیتخنیک چنین مدح کرد :

موی سفید را فلکش رایگان نداد

این رشته را به نقد جوانی خریده است

استقبال بی سابقه از ببرک کارمل و احساسات پایان ناپذیر نمایندگان، بعضی از خلقی هایی را که میخواستند جلسه را برهم بزنند و برای تعیین منشی عمومی کمیته مرکزی ح.دخ.ا. نظر خواهی کنند خواهی نخواهی تحت تأثیر قرار داد و مجبور گردیدند تا با ابراز نارضائینی خموشانه و سکوت مرگباری به یك امر انجام شده گردن نهند. ببرک کارمل دیگر احتیاجی به رأی گیری نداشت و عملاً بحیث منشی عمومی کمیته مرکزی ح.د.خ.ا تعیین گردیده بود.

در کنفرانس مسایل وحدت حزبی نیز طرح گردید. ببرک کارمل گفت «باید آنرا مانند مردمك چشم حفظ کرد.»

کنفرانس حیثیت و اتوریته ببرک کارمل را بالا برد زیرا که بعد از تأسیس ح.د.خ.ا. برای اولین بار بیشتر از دوهزار نماینده منتخب از هر دوجناح حزب در زیر یك سقف گرد آمدند و به اتفاق آرا ببرک کارمل را بحیث رهبر حزب انتخاب کردند. ما، اسناد وحدت حزبی را امضاء کردیم و تعهد سپردیم که به وحدت حزبی صادق باشیم. اما، هر کدام ما، در قلب خویش نقشه هایی برای برهم زدن وحدت داشتیم و بارها و بارها آنرا در عمل به اثبات می رسانیدیم تا جائیکه

موجبات بدبختی، آوارگی و ذلت خود و مردم خود را فراهم کردیم اما در آن وقت پرچمی و یا خلقی خوب بودن متناسب به درجهٔ تعصب و تنفر ما از همدیگر مربوط بود و به تخریب، جفاکاری و عناد پایان ناپذیر و بی انتهای هردو طرف نسبت به همدیگر. این بیماری قدرت بود. اوج بی دانشی بود و حکم خودکشی را داشت.

بعد از ختم سال اول تحصیل در آخرین روزها از مرکز دستور رسید که جنرال رفیع، نظر محمد، فتح محمد و عظیمی "نگارنده" یکسال دیگر نیز به تحصیل خویش ادامه دهند و بعد از پایان رسانیدن دورهٔ مکمل دوساله اکادمی به وطن برگردند. سایرین به کابل بازگشتند، خلیل الله در پُست غیر مؤثر معاونیت اول وزارت دفاع که در اردوی افغانستان سابقه نداشت برگزیده شد و دیگران در پُست های نه چندان حساس دیگر.

در سال دوم تحصیل ما کمی با لسان روسی آشنایی حاصل کردیم و میتوانسیتم از مواد کمکی برای پیشبرد و فراگیری دروس استفاده کنیم. برید جنرال اکسانیچیف (۱) استاد مضمون علوم تکتیك و اپراتیفی ما بود که در جنگ عمومی دوم همرزم ل. بریژنیف بود او انسان ساده، صمیمی و خوش قلبی بود و صادقانه میخواست برای ما همه چیز را بیآموزاند.

بهرحال، هر چه بود گذشت، دو سال سپری شد. ما، دیپلوم های خود را نوشتیم و از آن در محضر مارشالان و ستر جنرالان شوروی دفاع کردیم. موضوع دیپلوم من را استعمال خط دوم گروپ قوتها (قول اردو) در اوپراسیون تعرضی در شرایط اراضی کهسار تشکیل میداد ما به لسان روسی شکسته یی از دیپلوم دفاع کردیم هیچکسی در بین ما مؤفق به اخذ دیپلوم سرخ نشد. دیپلوم های همهٔ ما به رنگ آبی بود اما اکنون دیگر میدانستیم جنگ یعنی چه؟ به تمام رازها و خصوصیات جنگ پی برده بودیم پروفیشنل شده بودیم و از کسی پس نمی ماندیم!

عبدالقادر اکنون رسماً وزیر دفاع شده بود و حاضر نبود جای خود را به رفیع بدهد رفیع ناگزیر بحیث معاون اول صدراعظم تعیین گردید. اما عقده مند شد و سردی خاصی در روابطش با ببرك كارمل بوجود آمد. نظر محمد و فتح محمد هر دو به وظایف قبلی شان که مدت دو سال از طرف عبدالقادر و مشاورین برای آنها حفظ شده بود برگشتند و شروع به کار نمودند. مرا ستر جنرال سروکین (۲) لوی مستشار نظامی به نزد خود خواست و گفت باید پُست معاونیت اول قول اردوی مرکزی را که قوماندان آن شهنواز تنی، بعد از خودکشی عبدالودود، تعیین شده بود، قبول کنم. قادرخان نیز چنین گفت: به وظیفهٔ مذکور رفتم و به مجرد اشغال وظیفه، از طرف تنی ماموریت یافتم تا به کنرها و مشرقی برای انجام وظایف بروم در بازگشت ببرك كارمل که

۱- Aksanichev. ۲- Sorokin.

تازه از شوروي برگشته بود، مرا احضار كرد وبحيث آمر زون شمالغرب (هرات، غور، بادغيس) تعيين نمود. من روز ديگر همراه با صالح محمد زيري منشي كميته مركزي به هرات پرواز كردم.

در هرات كدام مشكل خاص نداشتم، زيرا كه با مردم، محيط ووضع آنجا كاملاً آشنا بودم و وظايف دشوار خود را بخوبي ميدانستم در آن وقت قوماندان فرقه ۱۷ هرات دگروال محمد احسان و قوماندان قواي ٤ زرهدار دگروال علاؤالدين بودند دگروال احسان قوماندان جسور و از جمله افسران وفادار نسبت به ببرك كارمل بود. علاؤالدين از جملهء اشتراك كنندگان در كودتاي ۷ ثور بود و به وطنجار علاقمندي داشت سر مشاور نظامي زون كه تحصيل كردهء اكادمي فرونز و شخص مهذب و با كلتوري بود، جنرال پتوخوف [۱] نام داشت او يكي از آن افراد و جنرالان بيشمار روسي بود كه نفرت خاصي از جنگ داشت و نظامي شدن خود را امر اتفاقي و خلاف ميل و خواهش خويش وانمود مي كرد اكنون كه كمي لسان روسي را ميدانستم، بزودي با وي لسان مشترك يافتم و همكاري وسيع او را با خود جلب نمودم وضع پيچيدهء نظامي هرات با اجراي عمليات هاي پيهم و مانورهاي دقيق نظامي تحت كنترول در آمد و با ايجاد كمربندهاي امنيتي از اصابت و انفجار مرمي هاي هاوان و توپ هاي بي پسلگد در شهر جلوگيري شد. در آن موقع هنوزهم راكت لنكچرهاي دوازده ميله به ندرت درقوت، هاي مقاومت ديده مي شد و انداخت ها از مسافات دور بيشتر از ٤ تا ٥ كيلو متري را دربر نمي گرفت. ما، با اجراي كشف دقيق و كمين هاي بموقع توانستيم نقاط و مواضع ايرا كه از آنجا بالاي شهر فير مي شد، تشخيص دهيم و با افراز پوسته هاي علاوگي باريدن مرمي هاي اسلحه ثقيله را بالاي شهر هرات قطع نمائيم. يكبار ديگر مؤسسات صنعتي و اقتصادي هرات فعال شدند و امور مونتاژ فابريكه سمنت هرات از سر گرفته شد. سرك جديد از منطقهء رباط پريان الي فابريكه سمنت احداث گرديد و رفت و آمد به فابريكه سمنت آسان شد. گروپ هاي زياد مخالفين به دولت پيوسته بودند و پروسهء پيوستن آنها ادامه داشت از جمله شير آغا چونكر، آمر سيد احمد، ارباب سيدو، حاجي وزير، پسران صوفي عبدل مانند آدم خان و وزير، عارف و آصف كه با هم برادر بودند و در قريهء هندوان ميزيستند و تاكنون غندها، كندك ها و تولي هاي را بوجود آورده بودند. منطقهء شرق ولسوالي انجيل توسط شيرآغا چونكر كاملاً تحت امنيت قرار گرفته بود و در مطنقهء مذكور مكاتب فعال گرديده مراكز صحي بوجود آمده و كوپراتيف هاي دهقاني ايجاد شده بود. كورس هاي سواد آموزي بنابر خواهش خود وي بوجود آمده و فعالين حزبي در منطقه اش آزادانه رفت و آمد داشتند. به طوريكه مخالفين منطقهء شيرآقا را بنام ماسكو كوچك ياد مي كردند.

۱- Potokhov.

چند کلمه یی در باره این قوت ها :

قطعات و جزوتام های قومی نه تنها در هرات، بلکه در مزار شریف، شبرغان، میمنه، سرپل، بدخشان، قندوز، بغلان، مشرقی، لغمان کنرها و سایر شهرهای کشور بنام های مختلفی ایجاد می گردید. اردو، حارندوی و خدمات امنیت دولتی، هر کدام سعی داشتند. تا با ایجاد این قطعات در جنب و جوار جزوتامهای بزرگ خویش بنام قطعات قومی و ملیشه، قدرت و قابلیت محاربوی خویشرا بلند ببرند و ساحه، مسؤولیت خویش را تحت امنیت بیشتر قرار دهند. هدف دولت هم معلوم بود که میخواست با ایجاد این قطعات، فشار جنگ را کمتر ساخته و مجاهدین را تجرید نماید. در آغاز در سمت غرب کشور این قطعات بنام مدافعه، ملکی که ریاست جدیدی در وزارت دفاع بود و رئیس آن یکنفر دگروال هوایی بنام دوست محمد از جمله هواخواهان حفیظ الله امین بود، بمیان آمدند. مشاور ریاست مدافعه ملکی تورنجنرال "کیبل" (۱) قهرمان دو مرتبه یی اتحاد شوروی در جنگ عمومی دوم بود که میخواست برای مراتبه، سوم در جنگ افغانستان قهرمان شود. وی در عین زمان معاون لوی مستشار نظامی نیز شمرده می شد و در بین مشاورین و اردوی ٤٠ از حرمت و عزت خاصی برخوردار بود او در تأسیس قطعات مدافعه ملکی از خود انرژی و پیگیری خاص نشان داد نامبرده شخصاً با قوماندانان متمایل به دولت تماس می گرفت و در محلات خطرناك با آنها ملاقات می نمود و هیچگونه ترس و واهمه یی بروز نمیداد نامبرده در طول یکماه، به هرات و سایر نقاط کشور چندین بار پرواز می کرد و به سازماندهی این امر بزرگ می پرداخت اما، متأسفانه وی نیز مانند بعضی از مشاورین دیگر، دارای حرص و آز اندوختن پول و طلا بود او همینکه درخشش طلا را در دست و گردن قوماندان مربوطه مشاهده می کرد، از خود بیخود می گردید و با شرایط بسیار سهل و ساده یی برای قوماندان مذکور منظوری ایجاد قطعات قومی، ملیشه و مدافعه، ملکی را میداد.

روزی در حضور من در هتل هرات ارباب سیدو را که میخواست در جنب قوای ٤ زرهدار قطعه، قومی بسازد با وقاحت بی نظیری "گپا" داد و ساعت بند دستی اش را که طلا بود گرفت و بعنوان یادگار بدستش بسته کرد. یکروز بعد ارباب سیدو، عوض تولی قومی، کندك قومی ساخت و از آن منفعت ها برد.

وظایف قطعات مذکور را تأمین امنیت مناطق بود و باش آنها، فعال نگهداشتن تأسیسات دولتی در منطقه، تحت نفوذ شان تأمین جاده هائیکه از نواحی آنها می گذشت، اشتراك در فعالیتهای محاربوی دولت، اکمال پلان و سهمیه، جلب و احضار آنها و جلوگیری از نفوذ

۱-Kacbal.

مجاهدین به مناطق مربوطهء شان تشکیل میداد. در مقابل دولت تعهد می سپرد تا به آنها، منظوری تشکیل یك قطعه و جزوتام را بدهد، و سلاح، تخنیك، مهمات، تجهیزات، البسه اعاشه و معاش آنها را مطابق تشکیل شان توزیع کند. بعضی از این قطعات صادقانه با دولت پیوسته بودند ووظایف خویشرا به صورت مکمل اجرا می کردند ولی عده زیادی از آنها ظاهراً با دولت، اما در باطن با مخالفان پیوستگی داشتند درین قطعات نیز تمایلات و گرایش های پرچمی گری و خلقی گری وجود داشت البته نه از لحاظ ایدئولوژی چنین تمایلاتی ایجاد میگردید بلکه بیشتر مربوط می گردید به قوماندان و یا ارگانیکه آنها را جلب نموده بود مثلاً آمر سید احمد که از طرف خاد جلب شده بود و تقریباً یك لوای قومی داشت به پرچمی ها علاقمندی نشان میداد و ارباب سیدو که از طرف قوای چهار زرهدار جلب شده بود یا داؤد جوان که از طرف څارندوی ما به خلقی ها متمایل بودند. چنین تمایلاتی که بدون تردید در نتیجهء کارسیاسی با آنها بعمل میآید، حتی باعث جنگها و کشت و خون در بین این قطعات می شد چنانکه بعدها در هنگام نجیب الله، آمر سیداحمد روزی در شهر کابل داؤد جوان را ترور کرد، و برادر داؤد جوان آمر سید احمد را هنگام ادای نماز در مسجد جامع هرات به گلوله بست.

قطعات قومی معاش می گرفتند، اعاشه می شدند و در طول یك ماه بارها برای اکمال مهمات خویش مراجعه می کردند. آنها موجود پرسونل خویش را ۲ الی ۳ مراتبه بیشتر نشان میدادند. راپور دقیق موجود پرسونل آنها را بجز خودشان کسی نمیدانست. مدیران سفر بری و معتمدین معاش اجازه نمی یافتند که برای توزیع عادلانهء معاش بداخل این قطعات بروند پس معاش را که بوجی های پول می شد، شخص قوماندانان تسلیم می گرفتند و به منزل خویش می بردند. به سربازان خویش به اندازه ناچیزی پول توزیع می کردند و متباقی را انبار می کردند کسی حق شکایت کردن نداشت ما این موضوع را می فهمیدیم ولی کاری از دست ما ساخته نبود.

این قطعات با افسران و سربازان روسی نیز معاشرت پیدا کرده بودند، آنها را دایماً به قریه جات خویش دعوت می کردند ویا اینان بداخل قطعات شوروی آزادانه رفت و آمد داشتند آن عده سربازان و افسران روس که در طول این سالها به چرس، تریاك و هیروئین عادت کرده بودند، بهترین دوستان آنها شمرده می شدند مواد مخدره، تایپ ریکاردرها، ویدیوها، کرچ ها و سلاح های عتیقه خریدار داشت و در بدل آن اسلحه های سبك راکت اندازها، حتی موترهای جیب، لاری و زرهپوش فروخته می شد عارف و آصف آن دوبرادری که قبلاً از آنها یاد کردم، یك عراده تانك و دو عراده زرهپوش را از نزد قوماندان تولی مقیم غند ۲۰۱ میرداؤد بنام سرگی تینانوف (تورن) بدست آورده بودند و سرگی راپور داده بود که این وسایط در یکی از وظایف محاربوی راکت خورده و طعمهء حریق گردیده است. در مقابل کدام قیمت؟ مسلماً بسیار ناچیز.

من مدت شش ماه را در هرات گذشتاندم کارهایم پیشرفت داشت و با مؤفقیتهای نسبی، نسبت به دیگران قرین بود. با گذشت هرروز احساس تازه یی در درونم جوانه میزد گرچه با اقامت طولانی شوروی ها عادت کرده بودم، اما آن احساس نوعی بدبینی نسبت به بیگانه ها بود. من میدیدم که در هر کاری آنها دخالت می کنند و در هر مورد تصمیم آخرین با آنها است. من بخود آمده بودم و خود را تحقیر شده احساس می کردم. من دلایل کافی برای بدبینی چنین قضاوتم را در آن مرحله داشتم دلایلی که اکثر افسران و جنرالان دیگر نیز داشتند من میدیدم که چگونه آنها نا آگاهانه مردم را بنام دشمن به گلوله می بندند چگونه دهات و قریه جات را به آتش و خاکستر تبدیل می کنند چگونه با گرفتن تحفه و هدایا، طلا و پول و آثار عتیقهء کشور، حق را نا حق و سیاه را سفید می سازند و چگونه حتی با مجاهدین زدوبند می کنند و نسبت به سرنوشت صلح و ثبات بی علاقه هستند شاید در ماسکو و در کریملین رهبران شوروی در آرزوی برقراری صلح و ثبات بی قرار بودند و شاید در رهبری قوماندانی اردوی ٤٠ و لوی مستشاریت شوروی در افغانستان نیز تمایلات صمیمانه یی وجود داشت اما عدهء از آنها آلوده شده بودند. سقوط کرده بودند واین موضوع را همه می دانستیم و میدیدیم. ما، یگانه راه فروکش کردن جنگ را در آن سالها، عودت این قطعات به کشورشان می پنداشتیم این به معنی ضدیت با شوروی نبود، به معنی انتی سویتیزم نبود من همچنان به ایدئولوژی انقلابی خویش مجهز بودم، و راه بیرون رفت از تمام بدبختی های کنونی کشورم را، پیروزی انقلاب ملی و دیموکراتیک و تحقق خواستها و آرمانهای صمیانه حزب ما، میدانستم.

بهرحال در روز ۱۸ حوت سال ۱۳٦۲ که در کنفرانس علمی و تیوریکی قوماندانان قوای مسلح در کابل اشتراك کرده بودم. ببرك کارمل مرا بحیث معاون اول وزیر دفاع و جنرال نظر محمد را بحیث لوی درستیز معرفی کرد و سپکدوشی جنرال بابه جان را از پُست لوی درستیز اعلان نمود در وزارت دفاع جنرال عبدالقادر هنوز هم در پُست وزارت دفاع قرار داشت و اکنون دگر جنرال شده بود عبدالقادر پیلوت بود و مسایل سوق و ادارهء صنوف مختلفهء قوتها را نمیدانست یگانه خصوصیت وی که خوش روسها آمده بود، مشت کوبیدن و با تحکم سخن گفتن وی بود و یگانه کرامتی که نشان داده بود، همانا سهم عمدهء وی در پیروزی کودتای ۷ ثور بود. وی از لحاظ حزبی موضعگیری مشخصی نداشت. عصبانی بود و مزاج سرکشی داشت کاهی خوش و زمانی غمگین می شد از لحاظ عقیدتی ناسیونالیست و ملی گرا بود و مرض وطنداری کردن داشت. او خود را سوویتست میخواند، تحفه های قیمتی، شب نشینی ها و مهمانی های پر خرج که از بودجهء وزارت دفاع پرداخته می شد برای مشاورین و روسها تهیه و ترتیب می داد. شخصی بد دهنی بود و هنگامیکه قهر می شد، دشنام می داد.

هر روز صبح به دفتر لوی مستشار شوروی (ستر جنرال سروکین و بعد ها سترجنرال سلمانوف) میرفت و از آنها هدایت می گرفت. بعد از آمدن در دفترش جلسهء اوپراتیفی تشکیل می داد و وظایف داده شده را بدون حذف حتی یك حرفی دیکته می کرد. بعد از دادن این وظایف کارش را ختم شده تلقی می کرد.

پُست معاونیت اول وزارت دفاع در افغانستان کاملاً یك پُست جدید بود و از اردوی شوروی تقلید شده بود. همچنانکه پُست های معاونین اول در قول اردوها، فرقه ها، لواها، غند ها جدید بودند و کسی وظایف این اشخاص را نمیدانست. در لایحهء وظایف جدیداً ترتیب شدهء وزارت دفاع آمده بود که معاون اول وزارت دفاع آمر عمومی پرسونل اردو دانسته می شود و در غیاب وزیر دفاع وظایف او را اجرا می کند. اما کار مشخص او را مسؤولیت تعلیم و تربیه اردو و اشتراك در فعالیتهای محاربوی به عوض وزیر دفاع تشکیل میداد. پُستی بود تا حدودی تشریفاتی و فاقد صلاحیتهای امر و قوماندە. اولین بار جنرال خلیل الله بعد از فراغت از اکادمی جنرال شتاب درین وظیفه کار می کرد. اما، بعد از مدت کوتاهی با عبدالقادر وزیر دفاع در مورد گرفتن صلاحیتهای بیشتر گفتگو نمود و حتی مشت و یخن شد و خانه نشین گردید. تا اینکه بعد از تقرر من به آن وظیفه نامبرده بحیث آمر زون شمالغرب مقرر گردید.

من بعد از آشنایی با وظیفهء جدیدم بعد از مدت کوتاهی از مقام سرقوماندانی اعلی ببرك کارمل مؤظف شدم که عملیات محاربوی را که در آن سه فرقه از اردوی ما اشتراك داشت و درولایت پکتیکا انجام می گرفت، شرکت نمایم. از طرف لوی مستشاریت، تورنجنرال شکروونیف معاون وی در امور عملیات های محاربوی بحیث مشاور من تعیین شده بود. این شخص از اهالی قفقاز بود و خون گرم مردمان گروزین شوروی در عروق و شرائین او جریان داشت. عاشق جنگ و خونریزی بود و با استقلال رأی و خود سری عجیبی به وظایف خویش دوام میداد. از هیچکس و هیچ چیز نمی هراسید و شخص عصبی و تند مزاجی بود. شناخت و اطلاعاتش از محیط و شرایط افغانستان غیر کافی بود. لجاجت و یکدندگی خاصی داشت. برخوردش با افسران افغانی، زشت، تحقیر آمیز و آمر مآبانه بود. با مادونان روسی خویش نیز رویهء بهتری نداشت. روسها وی را کاکا (دادیا) می گفتند و افغانها او را شکرالدین اوف صدا می کردند. در دروغ گفتن، لاف زنی و مسخ حقایق ثانی نداشت. تلفات دوست را اندك و تلفات وضایعات طرف مقابل را بی شمار نشان میداد. صاف و ساده دروغ می گفت. دروغهای شاخ دار. قرارهای غلط محاربوی صادر می کرد و از اثر یکی از همین قرارهایش لوای ۳۸ کوماندو را در منطقهء حدران محو ساخته بود. مشروب خور قهاری بود. بدون نوشیدن خمی از شراب و بلعیدن سینی ای از مرغ بریان سر به بالین نمی گذاشت. عاشق اسلحهء قدیمی بود. آنچه انتیك بود مانند کارد، پیش قبض، کرچ، سپر،

تفنگچه و تفنگ که در عملیات های محاربوی بدست میآمد. از آن او بود حتی در وسلتون اردو دستبرد می زد و با بی حیایی خاص اسلحهء نفیس و قدیمی را جمع می کرد و به شوروی انتقال میداد. خلاصه شخص قلدر و زورگویی بود. اما بنابر حکم اجبار مجبور بودیم منبعد با هم محشور باشیم و حتی در پارهء اوقات در زیر یك سقف بخسپیم.

عملیات در ولایت پکتیکا بیشتر از ۲۰ روز طول کشید ما تمام ولسوالی های پکتیکا را تصفیه نمودیم در اکثر مناطق جز با اطفال، زنان و پیر مردان مواجه نگردیدیم. بعضی قریه جات کاملاً از سکنه خالی بودند خانه ها و قلعه ها سوخته و تخریب شده بودند. زمین های زراعتی به دشت های سوخته و خارزاری تبدیل شده بودند. گویی هرگز دست انسان به آن نخورده است. لاشه های سوخته و سیاه شدهء موترها، تانکها و زرهپوش ها در اطراف دهکده ها که نمایانگر جنگهای خونین اهالی با شوروی ها و دولت بود، حاکی از مقاومت های اولیهء مردم بود. فقط در منطقهء یحیی خیل با مقاومت مجاهدین مواجه شدیم جائیکه تا مرز افغانستان و پاکستان چند کیلومتری فاصله نبود. آنها فقط تا، تاریکی شب مقاومت کردند زیرا که با قوای نیرومند مواجه بودند. ما یحیی خیل را بدست آوردیم. من شخصاً به آنجا رفتم. بازار پر از اموال و امتعهء پاکستانی بود. مردم غریب و بیچاره بودند. پاهای اکثر مردم لچ بود. اطفال ژنده پوش کثیف و گرسنه بودند. پیر مردان جمع شدند و من با لسان پشتوی نه چندان خوب با آنها صحبت کردم.

صحبت های من در بارهء ببرك کارمل، در مورد ضرورت آمدن روسها به افغانستان، در بارهء برقراری هرچه زود تر صلح، در بارهء جلب همکاری آنها با دولت میچرخید. تأثیر سخنانم تقریباً صفر بود آنها چیزی از آنهمه مقدمه چینی و استدلال و سخنرانی من درك نکرده بودند. متأثر و غمگین شدم. یکی از ریش سفیدان برایم گفت قوماندان صاحب، ما مردم غریب هستیم، به کار شما و دولت تان غرض نداریم. اکثر مردم ما با آوردن مال از پاکستان و فروش آن زندگی می کنند. بازار ما رونق دارد. خوش هستیم اما اگر میخواهید که مانند شرن، کتواز و سایر نقاط پکتیکا مردم را بکشید و خانه ها را خراب کنید. بسم الله، در غیر آن بگذارید راحت باشیم. مجاهدین می آیند و میروند. شما نیز بعد از یکسال درینجا آمده اید و بعد از یکسال بار دیگر خواهید آمد. همینکه شما رفتید. تا یکسال دیگر مجاهدین با ما هستند. به لحاظ خدا، ما را تباه نکنید. بگذارید زندگی کنیم.

من همانروز دستور دادم که قوت ها به شرن برگردند. "شکرودنیف" مخالفت کرد و به لوی مستشار راپور داد. اما من به قوماندانان خویش بار دیگر دستورم را تکرار کردم. قوتها در شرن جمع شدند و روابط من، با شکرودنیف تیره گردید. عملیات مذکور تقریباً بی نتیجه بود، در

حالیکه مصارف مهمات، مواد و غیره به ملیونها میرسید ما صرف یك مارش نظامی را انجام داده بودیم و پلان ستردرستیزهای افغان-شوروی را تطبیق نموده بودیم چنین عملیات ها یکی پشت دیگـــری پلان گـــذاری میگـــردید و به صورت مستقـــلانه یا همراه با قطعات شوروی انجام میبافت. در اکثـــر این عملیات ها من به صفت مسئول سوق و اداره از طرف اردوی افغانســـتان تعیین می شـــدم و تقریباً نصف زندگانیم را در دشت، کوه و صحـــرا می گذرانیدم.

یکی از بزرگترین عملیات های مشترك افغان - شوروی در سال ۱۹۸۲ در درهٔ پنجشیر صورت گرفت. بعد از آنکه احمد شاه مسعود در نتیجهٔ عملیات سال ۱۹۸۰ با روسها موافقت نامهٔ آتش بس را امضاء کرد، بیکار ننشست و منطقهٔ خود را از لحاظ انجنیری و تأسیسات تدافعی تحکیم نمود زیرا که فکر می کرد قوتهای شوروی و افغانی بعد از ختم متارکه بار دیگر به حملات آغاز میکنند و پنجشیر را تصاحب مینمایند بناءً روز تا روز خود را تحکیم می کرد و آماده می شد. شوروی ها و اجنت های کشف نظامی آنها همراه با خدمات امنیت دولتی از این آمادگی واقف بودند. قوماندانی قوتهای شوروی تصمیم گرفت که یك عملیات بزرگ را به خاطر تسخیر درهٔ پنجشیر پلان گذاری نموده و مسعود را گرفتار کند.

ضربهٔ اصلی در امتداد دریای غوربند- پنجشیر وارد می گردید و عملیات ساحهٔ بزرگی را که تمام وادی پنجشیر را احاصه می کرد در بر می گرفت، رول اساسی را باید دیسانت تکتیکی به قوت ۲۰ کندك شوروی و افغان انجام میدادند که با فعالیت قوتهای زمینی همزمان شروع می گردید. تعداد دوازده هزار نفر درین عملیات سهم داشتند که از جمله ۴۲۰۰ نفر آن قوت های دیسانت بودند. عمق عملیات ۲۲۰ کیلو متر و عرض آن ۶۰ کیلو متر بود و مدت اجرای عملیات پانزده شبانه روز را در بر می گرفت. عملیات مخفیانه پلان گذاری گردید و شایع ساخته شد که قوتهای شوروی به طرف بامیان حرکت می کنند. در پانزدهم ماه می قسمتی از قوتها در چهاریکار تجمع کردند و در همین وقت از میدان هوایی بگرام قوت های دیسانت شونده پرواز می کردند. در شب ۱۶ می قوت ها بدون جنگ، تقریباً تمام قله ها و ارتفاعات را بدست آوردند. در شب ۱۷ می به عمق ده کیلومتر ارتفاعات مهم بدست آمد. از ساعت ٤ صبح تاریخ ۱۷ می عملیات با مقیاس بزرگ در درهٔ پنجشیر آغاز گردید که برای مسعود و قوتهایش ناگهانی بود.

عملیات مذکور با اجرای آتش های قدرتمند احضارات توپچی و هوایی آغاز گردید که تمام ساحهٔ پنجشیر را دربر می گرفت و در استقامت های مختلف اجرا می شد. در عملیات ۱۰٤ بال هلیکوپتر و ۲۶ بال طیاره اشتراك کرده بودند به اضافهٔ قوای هوایی افغانستان قوتهای زمینی با حمایه توپچی و هوایی پیشرفت داشتند. آنها بحال پیاده نقاط مرتفع را اشغال می کردند و با

استفاده از ماشین های محاربوی، زرهپوش و تانکها در امتداد دره پیش میرفتند. در طول راه خود، دره ها، تپه ها، ارتفاعات گوناگون را اشغال می نمودند. سرعت عملیات روزانه ۷-۸ کیلو متر بود. اما مسعود نیز مقاومت می کرد. او که در مقابل قوت های فراوان و فایق دشمن مواجه شده بود، چاره‌ء جز تاکتیك های جنگ و گریز نداشت. از ماین های ضد پرسونل به پیمانه‌ء وسیعی استفاده می کرد. در تاریکی شب و بالای قطعات دیسانت که در عمق موجود بود حمله می کرد. چندین بار نزدیك بود گیر بیفتدو اما با تردستی و مهارت می گریخت و ذخایر ماین و مهمات خویش را عقب می کشید. هدف عملیات که گرفتن مکمل وادی پنجشیر بود بدست نیامد. اما در این عملیات بزرگ جبهوی هزاران نفر بنام دشمن کشته شدند و یکتعداد اسیر گردیده به کابل فرستاده شدند. غنایم زیاد جنگی بدست آمد که راکت اندازهای دافع هوای ستریلا-۲ ساخت شوروی در آن شامل بود. همچنان ذخایر زیاد گندم و شکر بدست آمد، از مواضع و کمیته ها مقادیر زیاد لاجورد و سنگ های قیمتی پیدا شد که به گفته‌ء جنرال ن.گ تیرگزیکوریان به کشتمند سپرده شد. (۱)

قوت های شوروی درین عملیات کشته ندادند ولی تعداد زیادی از آنها از ناحیه‌ء پای مجروح گردیده بودند. در دره‌ء پنجشیر غند ٤٤٤ کوماندو جابجا گردید که بزودی به لوا تبدیل شد. اما تقریباً در محاصره‌ء مسعود قرار داشت.

چنین عملیات ها و اوپراسیون های بزرگ و پر خرج قوتهای مشترك افغان - شوروی در بسی از مناطق کشور صورت گرفت یکی از آنها در مناطق پروان، کاپیسا، کابل و لغمان صورت گرفت. قوت های افغانی عبارت بودند از فرقه‌ء ۸، لوای ۳۷ کوماندو، قسمتی از لوای ۱۵ زرهدار، فرقه ۱۱ ننگرهار و توپچی لوای ۸۸، همراه با قوای هوایی افغانستان. هدف عملیات را پاکسازی تمام این ساحات از وجود مجاهدین و جابجا ساختن هسته‌ء ولسوالی کاپیسا در تپه های محمود راقی تشکیل میداد. در آن موقع قوماندان اردوی ٤٠ تورنجنرال "دوبینن" بود و جنرال دوارنیچنکو از ستردرستیز توظیف شده بود. قوت های "دوست" تمام ساحه را محاصره کرده بودند. قوتهای افغانی میبائیست تمام این ساحه را که حدود ٦٠ کیلو متر عرض و بیشتر از ۸۷ کیلو متر عمق داشت با قوتهای خویش تصفیه می کرد. کاریکه هرگز امکان نداشت. عملیات بسیار پاسیف و غیر مؤثر انجام می گرفت. قوت ها همینکه داخل منطقه‌ء سبز پروان می شدند، با هزاران فیر مرمی سلاح ثقیل و خفیف مواجه می شدند و صدها ماین ضد پرسونل به استقبال شان می شتافت. قوماندانان قطعات نمی توانستند با قاطعیت عمل کنند. زیرا که تلفات

۱- ارقام در باره‌ء این عملیات از کتاب لیاخوز ص ۱۲۵-۱۲٦ گرفته شده است.

میدیدند یگانه تصفیه ایکه از میربچه کوت الی چهاریکار صورت گرفت در امتداد اراضی، باغچه های انگور و منازل اطراف سرک عمومی به عمق ۲۰۰ الی ۵۰۰ متر بود، در عمق بیشتر قوتها گم می شدند و از بین میرفتند. با جنرال دوبینن راجع به غیر مؤثر بودن این اوپراسیون بزرگ و پر خرچ صحبت کردم او جنرال فهمیده و با سوادی بود، من به او گفتم درین مناطق که شما محاصره کرده اید، هزاران نفر زندگی می کنند بدون تردید ده ها باند گروپ مخالف در بین ایشان وجود دارد تشخیص آنها از مردم عادی هرگز ممکن نیست و از طرف دیگر کمیت محدود قوتهای افغانی اجازه نمیدهد تا تلاشی وتصفیه به صورت درست انجام گیرد بهتر است چنین عملیات ها در ساحهء محدود که عمق و عرض آن از ۵-۶ کیلو متر تجاوز نکند انجام گیرد دوبینن موافقت کرد ما جابجا کردن هستهء اداری ولسوالی محمد راقی (کاپیسا) قناعت کردیم و عملیات بدون نتیجه خاتمه یافت.

بعد از آن عملیات، تکتیک محاربهء روسها در مناطق سر سبز و مسکون تغییر خورد و مقیاس های عملیات های مشترک اندک گردید. (ماه مارچ ۱۹۸٤)

یکی از عملیات های موفقانه مشترک افغان-شوروی در هرات در ماه میزان سال ۱۳٦۲ اجرا گردید آن عملیات در شهر کهنه هرات انجام یافت مقاومت های تورن اسماعیل سودی نبخشید و قوتها توانستند شهر را تصفیه و کمربندهای خارجی و دورانی امنیتی را در اطراف هرات بوجود آورند عملیات مذکور را یکی از مؤفقانه ترین عملیات های مشترک افغان-شوروی محسوب می کردند.

-۱۲-

اردو :

در طول این سالها اردوی افغانستان که تقریباً متلاشی شده بود به اثر توجه دولت و تدابیر روز افزون آن یکبار دیگر سروسامان گرفت و تا حدودی بر پا ایستاد. آنتونی هایمن می نویسد (۱) : «...در تجدید ارتش افغان تا اندازه یی پیشرفت حاصل شده است. بر طبق آمار مؤثق تعداد نفرات ارتش افغان در سال ۱۹۸۳ به پنجاه هزار نفر رسید که به این ترتیب نسبت به سال ۱۹۸۱ دوبرابر شده است. با وجود این روحیهء ارتش هنوز ضعیف است و سربازان از وظیفه همچنان به تعداد زیادی فرار می کنند. تعداد فراریان را در هر ماه بیش از هزار نفر گزارش میدهند. فقط فعالیت دایمی دستهء فشار توانسته است عده یی از آنها را در ارتش نگاه دارد. این دسته ها مرتب در شهرها و نواحی اطراف در گشت هستند از لحاظ نظری به قدری افراد قابل خدمت نظام وجود دارد که میتوان ارتش افغان را به پانصد هزار نفر رساند زیرا بنابر قانون اگست ۱۹۸۲ دوره یی خدمت نظام وظیفه تمدید شده است. دوره خدمت نظام وظیفه از ۱۹ سالگی تا ۳۹ سالگی تمدید شد. بعلاوه ذخیره ها به خدمت ارتش فراخوانده شدند و دوره خدمت قانونی به سه سال افزایش یافت اما بیشتر آنهایی که به سربازی دعوت می شدند خارج از کنترول دولت مرکزی بودند و یا در اعداد پناهندگان و فراریان از کشور قرار داشتند.»

اما، تعداد افراد اردو نه پنجاه هزار نفر بلکه در حدود ۷۰ هزار نفر تا سال ۱۹۸۳ رسیده بود و آن هم از برکت جلب و احضار اجباری و ده ها تدابیری بود که اتخاذ می گردید اردو از یکطرف اکمال میگردید ولی از طرف دیگر ضایعات بسیار داشت پرسونل در جنگها شهید می شدند زخمی ومعلول می گردیدند و فرار می نمودند آنها تحت تأثیر تبلیغات گروپ های مقاومت که در همه جا بودند قرار می گرفتند و هنگامیکه در وظیفهء محاربوی سوق می شدند، دوباره بر نمی گشتند زیرا که راه فرار برای شان مساعد می گردید وهمینکه به ساحهء تحت کنترول مجاهدین می رسیدند، با اسلحهء خویش یا به آنها می پیوستند و یا اسلحه را تسلیم کرده وخود بهرجایی که میخواستند میرفتند نظر به نورماتیف های قبول شدهء نظامی سطح اکمال قطعات وجزوتامهای اردو که در فعالیتهای محاربوی اشتراك داده شوند میبائیست ۱۰۰ فیصد و یا لااقل ۷۰ فیصد باشد پائینتر از ۷۰ فیصد قابلیت محاربوی خویش را از دست میدهد و باید حتماً اکمال گردد و یا به قطعات دیگر مدغم شود اما ما مجبور بودیم همراه با آن قطعاتی به جنگ برویم که سطح اکمال آنها حتی تا ۴۰ فیصد میرسید. سطح اکمال اردودر آن سالها قرار ذیل بود :

فیصدی اکمال افسران - ۹۵,٦ فیصد
فیصدی اکمال خورد ضابطان مکتبی - ۵۲ فیصد
فیصدی اکمال قطعه و سرباز ۵۵,۵ فیصد
فیصدی اکمال اردو ٦۱ فیصد

این درجهء اکمال نوسان داشت، گاه بالا و گاه پائین می شد مربوط بود به شدت و ضعف جنگها، فرار پرسونل، ضایعات و تلفات در عملیات ها و تداوی زخمی ها در شفاخانه های دولتی و جلب و احضار. فرار سربازان روز افزون بود و کاهشی در آن مشاهده نمی گردید. جدول زیر فرار سربازان اردو را در سال ۱۳٦۲ نشان میدهد :

تعداد فراریان اردو در سال ۱۳٦۳

در ربع اول سال ٦۲	۷۰۱۰ نفر
در ربع دوم سال ٦۲	۱۰٤۵۳ نفر
در ربع سوم سال ٦۲	۸۹۰۵ نفر
در ربع چهارم سال ٦۲	۷۷۷۵ نفر
مجموع فرار سال ٦۲	۳٤۱٤۳ نفر

این رقم در حقیقت نصف موجود اردو را در بر می گرفت. در سال ۱۳٦۱ مجموع فرار ۲۵٤۰۰ نفر بود اگر ارقام فوق را مقایسه کنیم در سال ٦۲ به اندازهء ۹۰۰۰ نفر افزایش یافته بود و سال به سال بیشتر می گردید علت های فرار بی شمار بودند اما علت اساسی را جنگ تشکیل میداد بدون تردید نه افسر و نه سرباز هیچکدام حاضر نبودند خود را به کشتن بدهند. جنگ بیداد می کرد و همه را می بلعید و مجاهد و غیر مجاهد را نمی شناخت.

جهت اکمال اردو میتود ها و روش های مختلف جلب و احضار بکار بسته می شد، مقررات، لوایح و قوانین جلب و احضار یکی بعد دیگری بمیان میآمد و پیوسته در حال تغییر بود. سن شمولیت به خدمت مکلفیت عسکری از ۲۲ سال به ۲۰ سال، ۱۹ سال و حتی ۱۷ سال تقلیل یافت و در بعضی موارد حتی پسران ۱۵ و ۱٦ ساله نیز توسط همان گروپ های فشار (اجباری) گرفتار می شدند، اصلاح سن می گردیدند و به عسکری سوق می گردیدند. بتدریج سربازان احتیاط تا سن ٤۰ ساله و حتی ٤۵ ساله جلب شدند دورهء خدمت سربازی از ۲ سال به ۳ سال ارتقا یافت و حتی در برخی از موارد پایان دورهء خدمت معلوم نبود. کورس های افسران احتیاط لغو شد و مقرر گردید که تمام فارغان مکاتب قبل از شمول به پوهنتون ها دورهء عسکری

را طی کنند. شاگردان مدارس که سن ۱۸ سالگی را تکمیل می کردند میبایست به خدمت عسکری میرفتند و در پایان دوره، خدمت شهادتنامه، بکلوریا را بدست می آوردند و بدون گزرانیدن امتحان کانکور به پوهنتون شامل می شدند سربازانیکه مجدداً به صورت داوطلبانه میخواستند خدمت کنند مَعاش آنها حداقل الی پنجهزار افغانی میرسید و امتیاز کوپون راکمایی می کردند بعد از خدمت به هر اداره و موسسه یی که میخواستند شامل می گردیدند دولت عفو عمومی را شامل کسانی ساخت که با اسلحه، یا بدون اسلحه گریخته بودند و در صورت بازگشت و پیوستن به قطعه مربوط معاف می شدند مهاجرینی که دوباره به وطن بر می گشتند برای شش ماه از خدمت عسکری معاف می گردیدند و بعد از انقضای شش ماه جلب می شدند. اما تمام این تدابیر کم نتیجه بود و مؤثریت چندانی نداشت. دولت مجبور بود که جوانان را به صورت اجباری جلب کند.

جلب و احضار اجباری بدترین پدیده بود و تأثیرات ناگواری بالای جامعه گذارده بود زیرا که در همه جا جوانان را می پالیدند و با جبر و فشار به خدمت سربازی سوق می کردند گروپ های جلب و احضار در هر قطعه و جزوتام اردو، حارندوی، امنیت دولتی وسازمان های حزبی تشکیل می شد. آنها در قریه جات، در محلات، در داخل شهرها، در سرویس ها، سماوارچی ها، دوکان ها، رستورانت ها، سینماها، منازل، ادارات دولتی، مساجد، تکیه خانه، در عروسی ها، فاتحه ها، در همه جا حاضر می شدند و جوانان راجستجو میکردند برای بدام انداختن آنها، کمین ها ترتیب می شد، عملیات های محاربوی تنظیم می گردید، جاسوسان استخدام می شدند و ده ها وسیله و میتود اختراع می گردید قبیح ترین عمل اصلاح سن جوانان و پیر مردان بود این گروپ ها برای اکمال پلان، جوانان ۱۵، ۱٦ ساله و پیر مردان ۵۰ ساله را دستگیر می کردند و به جبر و عنف به مراکز کمیساری ها «مکلفیت های عسکری» می بردند و سن آنها را ۱۸ ساله و یا ۳۹ ساله اصلاح می کردند و فامیل های آنها مجبور بودند که ادارات عریض و طویل دولتی را با آن بیروکراسی حاکم روز ها گز و پل کنند تا تصدیق شاگرد بودن و متعلم بودن اطفال خویش را بدست آورند بعداً رنج سفر وخطرات ناشی از جنگ را متحمل گردند مثلاً به خوست یا ارگون بروند و اگر تا آن موقع اطفال آنها زنده مانده باشد به رهایی ایشان توفیق یابند. جنگ و فشارهای ناشی از آن سبب شیوع انحرافات اخلاقی و بروز جرایم دیگر از قبیل اخاذی و رشوت در قطعات میشد و با گذشت هر روز به مرض ساری و مزمنی مبدل میگشت.

فرار از صفوف مجاهدین نیز صورت می گرفت آنها نیز کشته میدادند و معلول می شدند. آنها مانند ما مجبور به اکمال صفوف خویش می شدند و سرباز گیری می کردند جلب و احضار اجباری شیوه، قبول شده برای آنها نیز گردیده بود و این امر چه در آنجا و چه در اینجا مایه،

رنج و عذاب مردم بود و مردم هم ما را و هم مجاهدین را به یکسان دشنام میدادند و از خداوند برای سرنگونی مان کمك می خواستند.

تلفات مجاهدین الی ۲۵ جدی ۱۳٦۵ از روی احصائیه گیری و اسناد ستر درستیز اتحاد شوروی یکنیم ملیون نفر شهید و یك ملیون نفر معلول و معیوب گزارش داده می شود. تلفات اردوی شوروی تا آن تاریخ دوازده هزار نفر و تلفات قوتهای دولتی و حزبی الی ۳۸ هزار نفر که جمعاً ۵۰ هزار نفر می شد حساب می گردید یعنی در مقابل هر نفر از قوتهای شوروی و افغانی ۳۰ نفر مجاهد شهید و ۲۰ نفر معلول گردیده بود اما این ارقام واضحاً مبالغه آمیز بود زیرا که من قبلاً علل آنرا بررسی کردم و آن عبارت بود از راپورهای خلاف واقعیتهای قوماندانان اردوی ٤۰ ومشاورین آنها در اردوی افغانستان واقعیت این بود که تعداد کثیری از طرفین در نتیجهء جنگها کشته می شدند زخمی و معلول می گردیدند و هر دوجانب قابلیت محاربوی معینی داشتند.



صحنه یی از مراسم رسم و گذشت قطعات قوای مسلح افغانستان

اردوی افغانستان با وصف تمام این مشکلات و موانع وظایف داده شدهء محاربوی را با مؤفقیتهای معینی انجام میداد، قابلیت حرکت و مانور اردو عالی بود، مثلاً یك فرقه در ظرف

یك ساعت برای اجرای حرکت آماده می گردید در حالیکه نورم های گذشته و شرایط قبل از جنگ ۷۲ ساعت بود. قوماندانان اکنون تجارب جنگی کافی آموخته بودند و بیشتر از ۵۰ فیصد قوماندانان در اکادمی های نظامی و یا کورس های قصیرالمدت نظامی در اتحاد شوروی، چکوسلواکیا، آلمان دیموکراتیك و سایر کشورهای سوسیالستی آموزش نظامی یافته بودند. تعداد زیادی از کادرهای ملکی حزب نیز جهت اکمال کادر افسری اردو و امنیت دولتی به قوای مسلح پیوسته بودند. وزارت های داخله و امنیت دولتی اکنون پرقوت و نیرومند شده بودند و در اکثر عملیات های محاربوی در پهلوی اردو فعالیت داشتند. در قوای هوایی ومدافعه هوایی نیز پیلوتان و افسران ورزیده، مسلکی روبه افزایش بودند مهارت مسلکی پیلوتان افغان کمتر از روسها نبود و درشجاعت و شهامت بی نظیر بودند. در استعمال محاربوی قوای هوایی با پیدا شدن راکتهای پیشرفته، ضد هوایی مانند بلوپایپ انگلیسی و ستریلا-۲ روسی تغییر زیادی بوجود آمده بود. پیلوتان ما مانورهای مشکلی انجام می دادند. کورس های پروازی همیشه در حالت تغییر بود ونظر به حرارت و روشنی آفتاب بخاطر انحراف دادن راکتهای ضد هوا، تغییر می کرد. در بالای میدان هوایی معمولاً ارتفاع مصئون و خالی از خطر گرفته می شد و در نشست نیز بعد از چندین دور در بالای میدان عملیه، فرود صورت می گرفت. استعمال فشنگ های ضد راکتهای دفاع هوایی نیز رایج گردیده بود اکنون هلیکوپترها ارتفاع نمی گرفتند و از سطح زمین به ارتفاع ۲۰ الی ۵۰ مترپرواز می کردند.

اردوی افغانستان دیگر آموخته بود که چگونه مهمات و مواد سوخت خویش را بیهوده مصرف نکند و چگونه بعد از کشف دقیق هدف، بعد از اجرای آتش های تنظیم، هدف را از بین ببرد. اکنون قطارهای اکمالاتی بعد از تصفیه، کامل دره ها و تپه ها ونقاط مشکوك عبور داده می شد. بعضی از قوماندانان افغانی نسبت به مشاورین خویش خوبتر و بهتر "قرار" میدادند و مستقلانه عمل می کردند آنها امورات پلان گذاری و سوق و اداره، قوتها را بخوبی دانسته و فراگرفته بودند. اردو باردیگر جان می گرفت، وسعت میبافت و نیرومند می گردید.

در تکتیك محاربه، مجاهدین نیز تغییرات زیادی بوقوع پیوسته بود. آنها اکنون در یك جبهه وسیع نمی جنگیدند تاکتیك جنگ و گریز بحیث اساسی ترین شیوه های جنگ تثبیت گردیده بود. آنها قوت های بزرگ دولتی را بسوی خود جلب می کردند و بعد از مقابل آنها می گریختند و در محلاتی ظاهر می شدند که نیروهای دولتی به محاصره کشانیده شوند. انها توسط مفرزه های کوچك ۲۰ الی ۲۵ نفری عقب قطعات را مسدود می ساختند و از راست و چپ، از تنگی ها، دره ها، شیله ها جناحین قطعات دولتی را می کوبیدند و در بازگشت قطعات دولتی از ماین های ضد وسایط به پیمانه، وسیع استفاده می کردند آن ماین ها اکثراً اداره

شونده بودند واز مسافات دور انفجار داده می شدند. ماین های چند طبقه ئی را که از خول های خالی مهمات توپچی و بم های هوائی ساخته می شد بکار می بستند. کشتزارهای ماین معمولاً در پیشروی قریه جات و محلات مسکون، کشت می گردید و از آن حمایه می کردند. چنین ماین ها یك تانك را چندین متر به هوا پرتاپ می کرد وقطعه قطعه میساخت. ماین های ضد پرسونل به نام ماین های شب پرك دار، پروانه یی در هر گوشه و کنار به وفرت فرش می شد و با عث قطع گردیدن پاهای سربازان می گردید. در شهر ها نیز از انواع و اقسام ماین ها استفاده می کردند. چریك های شهری چنین ماین ها را در بازیچه، اطفال، ترموزهای چایخوری، بکس های "دیپلمات"دستی، راْدیوها، تیپ ریکاردرها، قلم های خودکار و غیره تعبیه و جاسازی می کردند. در سرویس ها، سینماها، محلات مزدحم بمب ها گذاشته می شدند و با عث کشته شدن و مجروح گردیدن صدها تن می گردیدند. قربانیانیکه نظامی نبودند و باجنگ هیچگونه ارتباطی نداشتند. این ماین ها اکثراً ساخت ایتالیا، فرانسه، انگلستان، چین و مصر بودند. ماین های پلاستیکی نیز به وفرت پیدا می شد. کشف ماین های پلاستیکی مشکل بود و قوتهای انجینری اردو به مشکل مؤفق به کشف آن می گردیدند. مجاهدین اکنون صاحب سلاح های دور منزل گردیده بودند که از مسافات ده کیلو متری به راحتی هدف را از بین می برد. این سلاحها را آنها راکت لنچر مینامیدند و به اصطلاح نظامی ما 5M-1 نامیده می شد. این راکتها ساخت چین و قطر آن ۱۰۷ملی متر بود و دوازده آشیانه برای پرتاپ راکت داشت. با استفاده از این راکتها قدرت آتشی آنها افزون شده بود ومیتوانستند میدان های هوایی، قرارگاه ها، تأسیسات و اهداف اقتصادی و نظامی را هدف قرار دهند. در ترکیب جزوتام های پیاده، آنها راکت اندازهای دستی ازدیاد یافته بود. تقریباً در هر دلگی یك میل راکت انداز دستی گنجانیده شده بود که توسط همین راکت اندازها بالای پوسته های امنیتی به پیمانه، زیاد انداخت می کردند. بعد از آنکه پوسته آتش می گرفت آنرا تسخیر می نمودند. انداخت بالای هلیکوپترها توسط راکت اندازهای دستی نیز معمول شده بود و اکثراً مؤثریت به بار میآورد. مؤثریت این راکتها در جنگهای تعرضی بیشتربود، قطعات و جزوتام های آنها اکنون تقریباً دارای تشکیلات منظم گردیده بودند و دارای اسم و نمبر بودند. البسه و تجهیزات جنگی آنها نیز فرق کرده بود و بعضی از جزوتام های آنها با البسه، کوماندویی ملبس گردیده بودند. خلاصه اینکه جنگ به آنها نیز تجربه، مهارت، سرعت عمل و کارآیی لازم جنگی را آموخته بود که با خشونت، قساوت و نفرت آنها نسبت به آدم ها توأم گردیده و خشك و تر را می سوزانید.

در چنین اوضاع و احوال بود که متأسفانه بازهم بنابر ملاحظات تنگ نظرانه، مقام وزارت و رهبری قوماندانی عمومی هوایی و مدافعه هوایی نظر به پیشنهاد قادر «آکا» قوماندان عمومی

هوایی و مدافعه هوایی، دگروال دوست محمد آمر سیاسی قوای هوایی تورن جنرال ماسلوف و جنرال قادر وزیر دفاع، تشکیل گارنیزیون میدان هـوایی شینـدند که در رأس آن دگروال رحمت الله پیلوت که شخص سابقه دار و فعال بود لغو گردید و زمینه برای نفوذ و مین گذاری مجاهدین در حریم میدان مساعد ساخته شد، در نتیجه ۱۹ فروند طیاره (٦ بال سو ۷ و ۱۳ بال میگ - ۲۱) منفجر گردید.

در اردوی افغانستان اینك قوتهای سرحدی که شامل لواهای مستقل بودند بوجود آمده بود. قوماندان قوتهای سرحدی تحت امر وزیر دفاع و بحیث یکی از معاونین او اجرای وظیفه می کردند. قوماندانی عمومی قوای سرحدی را تورنجنرال پیر محمد و بعدها تورنجنرال فاروق سوق و اداره می نمودند. اما این قوتها هنوز بسیار جوان بودند ونمی توانستند تمام نقاط صعب العبور و مناطق کوهستانی کشور را که شامل گذرگاه ها، کندوها، دره ها، شیله ها و غیره بود،بپوشانند. مخالفان کماکان از این مناطق با عبور دادن کاروان های خویش توفیق میبافتند و همانطوریکه جنرال اختر عبدالرحمن پلان کرده بود در طول هر ماه بیشتر از پنجهزار تن سلاح و مهمات بداخل کشور انتقال داده می شد. در زمستان سال ۱۳٦٤، هنگامیکه وضع نظامی در دره، پنجشیر روبه وخامت نهاد برای من وظیفه داده شد تا همراه با قوماندان اردوی ٤٠ تورنجنرال "جنرالوف" و عده یی از مشاورین وزارت دفاع به پنجشیر بروم و بعد از مطالعه وضعیت تدابیر لازم اتخاذ نمایم. من در عملیات های قبلی که در پنجشیر صورت گرفت و در آن قطعات ٤٤٤ کوماندو، فرقه ۸، لوای ۳۷ کوماندو و قطعات اردوی ٤٠ اشتراك کرده بودند ومنجر به گرفتن محلات بازارك، بارك، آشابه و پشغور از نزد احمد شاه مسعود شده بود، در کابل نبودم اما بعد از اشغال پُست معاونیت اول وزارت دفاع کشور بارها و بارها جهت کنترول وضعیت این قطعات وجزوتامهای به آنجا سفر کرده بودم و با وضعیت آن دره کاملاً آشنا بودم در منطقه، بارك قرار گاه لوای ٤٤٤ کوماندو وضع الجیش داشت و در سه نقطه، دیگرکندك های این لوا بحال پوسته های امنیتی جبهجا بودند در این محل مردم زندگی نمی کردند خانه ها ویران بود و مزارع از بین رفته بود قطعات فقط کوه ها در دره های خشك و خالی و بدون سکنه را نگهبانی می کردند تا از نفوذ مسعود بداخل شاهراه سالنگ جلوگیری کرده باشند. ما در بارك پنجشیر به زمین نشستیم و جنرال شهنواز تنی را که در آن وقت قوماندان قول اردوی مرکزی بود و لوای ٤٤٤ مربوط او، با خود گرفتیم و ذریعه، هلیکوپتر های اردوی ٤٠ به طرف پیشغور پرواز نمودیم. در همانروز در منطقه، پل آشابه بین قطعات دولتی (شوروی و افغان) و مجاهدین احمد شاه مسعود جنگ شدیدی جریان داشت و راه اکمالاتی بطرف پشغور قطع شده بود. هلیکوپترها هنوز چند کیلومتری نرفته بودند که از دو طرف دره بالای هلیکوپتر ها توسط اسلحه پیاده و

ماشیندارهای د.ش.ك "دشکه" آتش های شدید و دوام دار شروع گردید من در پهلوی کلکین نشسته بودم و جنرال تنی در اخیر هلیکوپتر موقعیت داشت قوماندان اردوی ٤٠ داخل کابین بود مرمی ها بشدت و سرعت دیوارهای راست و چپ هلیکوپتر ها را سوراخ، سوراخ کرده و همچنان در پروانه و انجن آن اصابت کرده بودند سرمشاور قومانداني عمومی توپچی تورنجنرال "بیبکوف" که در اصل مشاور جنرال انحرگل قوماندان عمومی توپچی بود همراه من آمده بود. او شخص قوی هیکل و نیرومندی بود. در آن هیاهوی بزرگ و وحشتناك از عقب مرا کش کرد و بر کف هلیکوپتر انداخت و با جثهء بزرگش مرا پوشانید بعضی از مشاورین می گریستند. فیرها ادامه داشت و امکان انفجار هلیکوپتر در هر لحظه متصور بود جگرن صابر یاور من نیز در طیاره بود و خود را بالای شهنواز تنی انداخته بود تا آسیب نبیند من خود را در آن اوضاع وخیم برای هر حالتی از لحاظ روحی آماده کرده بودم. زیرا که با مرگ چند قدم بیشتر فاصله نداشتم. اما طیاره سقوط نکرد به پرواز خویش ادامه داد و ما بعد از لحظات کوتاهی به



در دره، پیشغور پنجشیر، شهنواز تنی قوماندان قول اردو، جنرال جمال الدین عمر، دگروال عبیدالله و جگرن محمد صابر. ۱۹۸۵ م

پیشغور نشستیم بمجرد خروج ما هلیکوپتر آتش گرفت فیرهای هاوان دشمن ما را در پیشغور استقبال کرد در پناه سنگری نشستیم و خداوند بزرگ را شکر گفتیم قوماندان قطعه کشف قول اردوی مرکزی که محمد نعیم جگرن بود و قطعه اش در پیشغور جابجا شده بود به

استقبال ما آمد. ما بعد از بازدید پُسته ها و سنگرهای مذکور به بارك ذریعهء هلیکوپترهای افغانی پرواز کردیم. قطعه کشف، با وصف باز شدن راه پل آشابه و اکمال گردیدن مواد مادی و مهمات بعد از یك هفته بدست دشمن افتاد نعیم اسیر شد و پیشغور سقوط کرد بعدها دولت دوباره پیشغور را بدست آورد.

اینبار جنرال احمدالدین رئیس ارکان قول اردوی مرکزی در پیشغور محاصره شد و مجبور گردید که بارشادت و قهرمانی بی نظیری مرگ را بر اسارت ترجیح دهد او که مشاهده می کرد مجاهدین تمام سنگرهای پیشغور را تصرف کرده اند و دیگر هیچگونه کمکی از جانب قول اردو به وی صورت نمی گیرد، پن امنیتی بم دستی را کشیده وخود را بالای آن می اندازد و منفجر می گردد احمدالدین مظهر و نمونه یك جنرال وطن دوست، شجاع و با حیثیت افغان بود در مرگ او همه می گریستند او تورنجنرال و قهرمان جمهوری افغانستان شد وحماسه آفرین مقاومت، پایمردی و شهامت افغانی گردید.

بدینطریق من برای سومین مرتبه بطور معجزه آسایی از دام مرگ رهایی یافتم از مرگی که هر جا سایهء شوم خویش را گسترانیده بود و پیر و جوان، زن و طفل را در کام خود فرو میبرد. وحشتناك ترین مرگ ها سوختن و کباب شدن و به جز غاله تبدیل شدن در درون طیاره و هلیکوپتر بود انسان در کمترین زمان حتی در چند ثانیه مختصر به جاودانگی می پیوست، خاکستر می شد و یا از ارتفاع بیشتر از پنجهزار متر سقوط می کرد و قطعه قطعه می گردید. در آن سالها ما شاهد زنده، زنده سوختن صدها پیلوت و افسر بودیم که به وسیله راکتهای ضد هوایی طیارات شان آتش می گرفت و تقریباً هر ماه و هر هفته یی فامیل و بستگان شانرا به غم و اندوه و اشك و ماتم فرو میبرد. جنرالان و قوماندانان، پیلوتان و افسران و سربازان زیادی درین سالها زنده زنده سوختند هچیکسی نشانی از آنها بدست نیآورد از آن جمله بودند : جنرال عبدالعظیم قوماندان فرقه ۸، جنرال عبدالاحد رزمنده، جنرال عبدالرحمن رئیس مالی وزارت دفاع، سر انجنیر قوای هوایی و مدافعه هوایی وعدهء کثیر دیگری که ذکر نام آنها مایه رنج و اندوه من است.

درین میان از شفاخانهء چهارصد بستر اردو نیز باید یاد کرد این شفاخانه را که قبل از جنگ عده یی مانند میر محمدصدیق فرهنگ علیه ساختمان آن در شورا مخالفت داشتند. میتوان یکی از بزرگترین و مهمترین مراکز صحی کشور حساب کرد که نقش و رول آن در اثنای جنگ در جهت تداوی مریضان و زخمی های جنگ بسیار برجسته و چشم گیر بود شفاخانه ٤ الی ده مراتبه بیشتر از ظرفیت خویش مریض می پذیرفت یعنی تا حدود ۱۵۰۰ نفر زخمی همیشه درین شفاخانه تخلیه می گردید و تداوی می شد برای این منظور در دهلیز ها، سالون

ها ، اتاقهای کنفرانس و نمایش فلم و تلویزیون و اتاقهای غذاخوری، تخت های خواب و چپرکت گذاشته بودند زخمی ها که با مرگ دست به گریبان بودند در طول شب و روز به شفاخانه آورده می شدند، دوکتوران با حوصله مندی و جبین گشاده آنها را می پذیرفتند تداوی می کردند و دوباره به جبهه می فرستادند دوکتوران و پرسونل صحی شفاخانه شب و روز مصروف تداوی بودند آنها خستگی نمی شناختند و در پیوند زدن، بخیه کردن اعضای وجود انسانها اعجاز می نمودند قوماندان شفاخانه جنرال حبیبی بود که ابداً خسته نمی شد و به وظیفهء خویش عشق میورزید. خدمات جنرال موسی ورد گ، جنرال رامکی، دوکتور سوری، سهیلا صدیق، رحمت الله همدرد ، پروفیسور قاسم احمدی، داکتر نورالحق و سایر جراحان و دوکتوران مهربان شفاخانه، نرس ها و عملهء صحی آن همیشه ورد زبان منسوبان قوای مسلح بود و آنها کار عظیم و انسانی این انسانهای کریم ومهربان را هرگز فراموش نمی کردند.

-۱۳-

ببرک کارمل با وصف تمام مصروفیت های خویش وقت پیدا می کرد که گاهگاهی مسایل قوای مسلح خاصتاً اردو را زیر نظر خود قرار دهد. او معمولاً از طریق شعبه عدل و دفاع کمیته مرکزی و از طریق شورای عالی دفاع وطن یا از طریق ریاست های سیاسی هر سه قوا و یا از اثر تماس های مستقیم با قوماندانان و آمرین سیاسی قطعات و جزوتام های بزرگ اردو در جریان کار و پیکار قوای مسلح قرار می گرفت ونظریات و هدایات خود را در زمینهٔ ابراز می کرد در جلسات بر علاوهء اعضای بیوروی سیاسی و وزرای قوایمسلح، لوی مستشار و مشاورین دیگر حتی بعضاً سفیر شوروی نیز اشتراك می کردند. آنها درین جلسات قوماندانان، آمرین سیاسی، رؤسای زون ها ، والی ها و منشی های حزبی کمیته های ولایتی را احضار می کردند و به استجواب آنها می پرداختند. اولین سوال همیشه در مورد جلب و احضار و تکمیل پلان ها و سهمیه های مربوط به آن بود. سوال دوم سطح فرار و چگونگی مبارزه با آنرا تشکیل میداد. سوالهای بعدی در بارهء وضعیت و حالت دشمن و سرکوب آنها ، در بارهء درجهء احضارات محاربوی قوتها ، در بارهء عملیات های محاربوی، آزادسازی قرا و قصبات، انکشاف دادن ساحات امنیتی و غیره بود که یکی پشت دیگر قطار می گردید و انسان را تحت فشار قرار میداد بعداً پیشنهادات قوماندان و مسئولین استماع می گردید و در آخر نتیجه گیری می شد. در نتیجه گیری قوماندانان یا مکافات میدیدند و با بهترین کلمات و جملات ببرک کارمل جلسه را ترک می گفتند و یا مجازات می شدند اما مجازات مطابق شرایط جنگی و نظامی داده نمی شد شدید ترین مجازات سبکدوشی از وظیفه بود در موارد بسیاری که گناه تا سرحد خیانت صورت می

گرفت اغماض بعمل میآمد که تأثیرات منفی در جهت نقض دسپلین و انضباط خشن و آهنین نظامی از خود بجا می گذاشت.

در آن سالها جنرال خلیل رئیس کشف وزارت دفاع به اتهام خیانت علیه دولت اعدام شد و در طول تمام سالهای جنگ این اولین و آخرین نمونه‌ء شدت عمل دولت علیه خائنین در مورد افسران عالیرتبه‌ء قوای مسلح بشمار می رفت.

در ماه میزان سال ۱۳٦٤ اولین کنفرانس علمی نظامی بخاطر نتیجه گیری از کار و فعالیت اردو و تعمیم تجارب در جنگها با قوماندانان عالیرتبه‌ء قوای مسلح، آمرین سیاسی، مشاورین، کادرهای فعال حزبی مرکز و اطراف در وزارت دفاع برگزار گردید. درین کنفرانس ببرک کارمل شخصاً اشتراک نمود و ساعتهای طولانی مطابق عادتش سخنرانی کرد در آغاز صحبت خویش چنین گفت :

«... واقعیت اینست که اکنون با سربلندی میتوان اعلام داشت که قوای مسلح و عمدتاً اردوی جمهوری دیموکراتیک افغانستان خاصتاً در جهت رشد و تکامل است که در آینده‌ء نه چندان دور، به صورت مستقل از وطن و از انقلاب کبیر ثور جانانه و فداکارانه دفاع خواهند کرد.»

وی هدف کنفرانس را توضیح نموده گفت. این تجارب گرانبها و پر ارزش است و خون بهای شهیدان قوای مسلح ج.د.ا. شمرده می شود. وی به بحث تیوریك پیرامون عمل، تجربه، نظریه و تئوری پرداخت و عناصر مذکور را با علم و دانش پیوند زده و مقولاتی از لنین در زمینه بازگو کرد. ببرك کارمل گفت که حزب نیز از تجارب کهنه آموخته است و ما جهات مثبت و منفی آنرا در سند "وحدت" انعکاس داده ایم وی متذکر شد که ما دیگر حق نداریم بگوئیم که جنگیدن را یاد نداریم بعد از این هرگونه علت تراشی ها، بهانه گیری ها از لحاظ اصول و قاعده شنیدنی نیست. او پرسید به چه علت ما در بعضی از جبهات شکست میخوریم در حالیکه انقلابی هستیم؟ قوماندانان زیادی را نام گرفت که کارشان ضعیف بود و عملیات های شان بی نتیجه و غیر مؤثر تلقی گردیده بود وی راجع به اوضاع پیچیده‌ء بین المللی ساعتها صحبت کرد و گفت آمریکا میخواهد توازن خویشرا از لحاظ نظامی با شوروی برهم بزند و تفوق نظامی داشته باشد امریکا میخواهد چیزی را که دستور میدهد بشریت اجرا کند اما شوروی اجازه نمیدهد از لحاظ منطقه وظیفه‌ء ما است که با تأثیرات انقلابی و نظامی خویش در آن تأثیر وارد کنیم وضع را بهتر سازیم و مانع تطبیق پلان های امریکا گردیم.

ببرك کارمل در آنروز در مورد ستر سرحدات به جنرال فاروق قوماندان قوای سرحدی تاخت به او گفت که «راپور شما خوش بینانه بود، واقعیت اینست که هنوز سرحدات ستر نگردیده است به واقعیت و حوادث که می نگریم باید به صراحت بگوئیم که با این وضع و این سرحدات باز

سالها و سالها خواهیم جنگید و با گذشت هروز ده ها باند ایجاد خواهد شد.» ببرک کارمل گفت کمیته مرکزی باید قوماندانان فرقه های ۹ دگروال حضرت و فرقه ۲۵ دگروال آصف شور را جزا بدهد زیرا که کار آنها ضعیف ارزیابی گردیده است ببرک کارمل گفت ستراتیژی عظیم ما آنست که انقلاب ملی و دیموکراتیک به پیروزی برسد و اساس مادی سوسیالیزم ایجاد شود وی در مورد جنگها چنین گفت : «وظایف تکتیکی ما علیه جنگهای "داره ماری" ضعیف است برای جنگ علیه چنین دشمن ما نباید اردوی خود را پارچه پارچه کنیم ما باید تکتیک درست علیه این جنگها را بیآموزیم.» چند نکته خاطر نشان میشود :

- نظر به سال گذشته امسال مؤفقیتهای ما بیشتر است.
- مسایل سوق و اداره و تشریك مساعی مهم است.
- افزایش شدت گلوله باری بالای گارنیزیون ها جدی تلقی گردد.
- انسیاتیف و ابتکار عمل باید در دستان ما باشد.
- انواع کشف اجرا گردد دیرکتیف نیرومند در مورد کشف صادر شود و شب و روز کمین ها افراز شود.
- مسئله محرمیت اسناد مهم است ما سیاست فاسد ساختن را باید از بیخ وریشه برکنیم.

قوماندان ها باید همهء این مسایل را تحت کنترول داشته باشند مسایل سطح اکمال قطعات، جلب و احضار و جلوگیری از فرار مهم است او از برید جنرال خلیل الله رئیس کشف وزارت دفاع و عده یی از افسران ریاست کشف و آمریت های کشف قطعات اردو که بنابر اجراات ریاست امنیت نظامی بجرم ارتباط با مجاهدین "احمد شاه مسعود" دستگیر شده بودند یادآوری کرد وی گفت آنها قبل از اجرای عملیات های محاربوی، پلان های عملیات، مناطق عملیات، تعداد قوا و وسایط شامل عملیات، تاریخ و روز عملیات ها را به "اشرار" معلومات میدادند بهمین خاطر آنها متهم به خیانت ملی گردیده، اعتراف نمودند . خلیل تحصیلات نظامی خود را در پوهنتون های امریکا و هند و تحصیلات ارکانحربی خویشرا در اکادمی جنرال شتاپ شوروی به انجام رسانیده بود . او در اثنای تحقیقات اعتراف کرد که از سال ۱۹۷۷ بدینطرف عضو سازمان جاسوسی سیا بوده است دگرمن میر تاج الدین آمر شعبه کشف اجنتوری نیز همراه با خلیل اعدام گردید و سایرین از ۱۵ الی ۲۰ سال حبس گردیدند یکی از آنها جگرن نعیم نام داشت که از اهالی وردك بود و بعدها در زمان ادارهء ربانی، مسعود به یکی از وظایف مهم در وزارت دفاع مقرر گردید. شخص دیگر دگروال سلطان شاه معاون ریاست کشف بود که به ۱۵ سال حبس محکوم شد.

بدینسان ببرک کارمل گاهگاهی امور قوای مسلح را ارزیابی و کنترول می کرد و رهنمودهای مشخصی در جهت تقویت و اکمال آن میداد اشخاص را جزا میداد، اخطار میداد اعدام می کرد

و هنوز هم بالای خود اعتماد داشت و معتقد بود که بالآخره اردو مستقلانه از دستاوردهای انقلابی دفاع می کند و شورروی ها بالآخره به وطن شان بر می گردند.

در سطح قوماندانان عالیرتبهء اردو، در طول این سالها تغییرات پیوسته یی صورت گرفته بود. پُستهای حساس و کلیدی بیشتر بدست پرچمی ها بود. مثلاً در پیژنتون جنرال محمد انور، در معاونیت تخنیکی جنرال صدیق ذهین. در ریاست عمومی امور سیاسی یاسین صادقی، در ریاست عمومی امنیت نظامی، جنرال حسام الدین حسام، در ریاست عالی محاکمات قوای مسلح جنرال آصف الم، در ریاست مخابره جنرال محمد حسن شیرزی، در ریاست اوپراسیون محمد انور دگروال، در قول اردوی نمبر ۱ تورنجنرال محمد افضل لودین، در قول اردوی نمبر۲ تورنجنرال نورالحق علومی، در قول اردوی نمبر ۳ برید جنرال محمد آصف دلاور، در فرقه ۱۷ هرات جمعه احک، در فرقه ۱۸ مزار شریف جنرال فاروق، در فرقه ۱۱ ننگرهار جنرال بارکزی. در فرقه ۸ جنرال محب علی تعیین گردیده بودند که در تناسب پرچمی ها نسبت به خلقی ها در پُستهای قوماندانی بیشتر بودند. رفقای خلقی ذیل بحیث قوماندانان فرقه ها اجرای وظیفه می کردند. دگروال محمد آصف شور قوماندان فرقه ۲۵، دگروال حضرت قوماندان فرقه ۹، دگروال فقیر محمد قوماندان فرقه ۷، دگروال علاؤالدین قوماندان لوای ٤ زرهدار، دگروال عبدالوهاب قوماندان فرقه ۲۰ و غیره. آمرین سیاسی فرقه ها و قول اردوها نیز بیشتر پرچمی ها بودند اما با وصف تمام این حرفها در سطح اردو تا حدودی جوشش بین خلقی ها و پرچمی ها بوجود آمده بود زیرا که هر دو در یك سنگر می جنگیدند و هردو با همدیگر شهید می شدند و خون هردو صخره ها، دشت ها و جویبارهای وطن را رنگین میساخت هردو با هم اردو را اکمال می کردند و بسوی پختکی و تکامل رهنمون میساختند ...

درین میان جنرال عبدالقادر که دیگر رسماً وزیر دفاع افغانستان شده بود و به اوج آرزوهایش رسیده بود با غرور و تبختر خاصی وزارت می کرد ولی متأسفانه کمتر به امورات وزارت دفاع علاقه می گرفت و بسیار به ندرت به عملیات های محاربوی سرمیزد و یا به قطعات اطراف سفر می نمود.

فقط یکبار او در یکی از عملیات های محاربوی فرقه ۲۵ خوست که جهت اشغال کوه توری غاری غر برای مدت ۲٤ ساعت انجام یافت اشتراك کرده بود در یکی از شبها نامبرده برای اسلم وطنجار وزیر داخله در دفتر کارش ضیافتی بر پا نموده و مصروف باده گساری گردیده بودند. بعد از ساعتی معانقه این دو نفر با هم گفتگو و بالآخره مشاجرهء لفظی نموده و به جنگ مشت و یخن می پردازند وطنجار از ناحیه چشم آسیب بر میدارد و مدتی در منزل بسر می برد در حادثهء دیگری جنرال قادر در شفاخانهء زایشگاه کابل دوکتوران و نرس ها را با مشت و لگد و

فحش و دشنام تحقیر و توهین می کند و در حادثات مشابه دیگر در اینجا و آنجا با مسئولین "خاد" امنیت دولتی از تشدد و خشونت کار می گیرد دوکتور نجیب الله که در آن موقع رئیس خدمات امنیت دولتی بود و در نزد شوروی ها از اعتبار و اتوریته خاصی برخوردار بود با رفتار و گفتار قادرخان مخالفت داشت و آنرا شایسته یك وزیر دفاع نمیدانست بالآخره روسها قانع شدند و نامبرده را بحیث سفیر در بلغارستان مقرر کردند عوض نامبرده نظر محمد پیلوت که در آن موقع لوی درستیز بود و همراه با من در اکادمی جنرال شتاب "وروشلیوف" تحصیل کرده بود، بحیث وزیر دفاع تعیین شد وی شخص مهذب، آرام، ساده و مهربانی بود در مسلك هوایی وارد و معلومات کافی داشت، اما در بارهء صنوف مختلفهء قوتها و سوق و ادارهء آن کمتر می فهمید دانش عمومی و سیاسی اش در سطح متوسط بود اما آنقدر هوشیاری و زرنگی داشت که خود را با هرگونه شرایطی وفق دهد در گذشته همصنفان و همردیفانش به وی "ملا نظر" می گفتند، این بخاطر اعتقاداتش نبود بلکه چون هیچگونه عملی نداشت به این لقب مفتخر شده بود شخصی فقیری بود و وضع اقتصادی ضعیفی داشت زیرا که درستکار و با ایمان بود امتیاز خاص او دانستن لسان روسی بود که معاشرت با روسها را برایش آسان ساخته بود تورنجنرال گریشین مشاور او بود شخصیکه یکی از عمال خاص سترجنرال و رونیکوف بشمار میرفت و قدرت کامل در آن موقع در دستان نیرومند این جنرال خودخواه و ویرانگر روس بود گریشین بود که نظر محمد را رشد داد و به چوکی وزارت دفاع رسانید اما برای نظر محمد نیز که پیلوتی بیش نبود مانند عبدالقادر پیلوت، پیشبرد امورات وزارت دفاع بصورت مستقلانه کار دشواری بنظر می رسید همچنانکه برای یاسین صادقی که شخص ملکی بود کار نظامی و سروکله زدن با نظامیان ساده نبود.

محمد یاسین صادقی قبلاً منشی حزبی کمیته ولایتی بلخ بود و تحصیلات خویشرا در اتحاد شوروی به پیش برده بود او از قریهء کمری ولسوالی بگرامی کابل بود و از جملهء وطنداران و هواخواهان ببرك کارمل بشمار میرفت وی واقعاً شخصی صادقی بود زیرا که چنان خوش قلب و نجیب بود که نمیتوانست دروغ بگوید بهمین خاطر صراحت داشت و بی پروا بود راز دل خود را به هرکسی بازگو میکرد لسان روسی را بهتر از روسها می دانست و آیاتی از قرآن کریم را حفظ نموده بود در صحبت هایش در برابر سربازان همیشه به آیات قرآن استناد می جست در حرکاتش شتاب زدگی و عجلهء خاصی بمشاهده میرسید آرام و قرار نداشت و کمتر به حرف طرف مقابل گوش میداد، هنگامیکه او را میدیدم فکر می کردم که نه تنها در وطن، بلکه در تمام جهان در تمام آفاق وانفس خیر و خیریت است و حتی برگی تکان نمیخورد زیرا که همیشه لبخند میزد و شادمان بود.

عوض نظرمحمد، جنرال شهنواز تنی بعداً در مدتها انتظار تعیین گردید. دلیل آن این بود که ببرک کارمل نمیخواست دو بست کلیدی وزارت دفاع یعنی ستردرستیز و مقام وزارت به خلقی ها واگذار گردد. او گاهی مرا و گاهی نورالحق علومی را کاندید این پست معرفی می کرد اما بالاخره ورونیکوف و گریشین پیروز شدند و جنرال تنی لوی درستیز کشور شد. متأسفانه من (نگارنده) اکثراً در مرکز نمی بودم و بحیث اداره کننده فعالیتهای محاربوی در وظایف مختلفی سرگردان بودم گاهی جهت رسانیدن قطار اکمالاتی به چمکنی و جاجی میرفتم. زمانی در اورگون عملیات می کردم و مدتی در غزنی، لوگر مشرقی، لغمان، کنرها و اسمار. هفته یی نمی گذشت که بسوی پروان، کاپیسا، پنجشیر میرفتم و بعداز مدتها که بر می گشتم بار دیگربصوب قندهار، هرات، فراه و میمنه رهسپار می شدم. رهبری اردو در غیاب من تعیینات و ترفیعات می نمودند و نقش و رول من در آن کاملاً اندك بود. صادقی تنها بود و به سادگی مجاب می گردید. فورمول اساسی در تعیینات اردو، حفظ توازن بین خلقی ها و پرچمی ها بود. این یك امر قبول شده بود که در قطعه ایکه قوماندان آن خلقی بود، میبائیست آمرسیاسی پرچمی تعیین می شد و بر عکس اگر قوماندان پرچمی می بود آمرسیاسی حتمی خلقی می بود یا اگر تصادفاً هم قوماندان و هم آمر سیاسی خلقی می بودند، رییس ارکان و معاون اول قوماندان پرچمی تعیین می شدند. تعیینات به اساس خوشی بینی ها و بدبینی ها صورت می گرفت و ترفیعات هم چنان. هیچگونه پرنسیب های کادری در نظر گرفته نمی شد. مثلاً پیلوت وزیر دفاع می گردید و یا انجنیر قوماندان فرقه، سمپاتی ها و خوش بینی ها عبارت بودند از تعلقات حزبی ، فرکسیونی، قومی، ملی، لسانی، قبیلوی، محلی، حتی مسلکی، در تعیین کادر ها چهره های ذیل رول داشتند: قوماندان، آمرسیاسی، آمرا امنیت، سرمشاور و مشاور سیاسی قطعه و جزوتام و مدیر پیژند. این چندنفر می نشستند. جروبحث می کردند، همدیگر را فحش باران می کردند. از هم آزرده می شدند، برای هم وسیله میساختند و کار را به جا های باریك می کشانیدند. آنها حتماً میبائیست در پای فورمه تعیینات، ترفیعات و مستحقین دریافت نشان ها ومدال ها امضاء می کردند. فورمه به پیژنتون می رفت و در صورتیکه یك امضا کم می بود، مسترد می شد. پیژندوال تشخیص میکرد که کاندید خلقی است یا پرچمی؟ ویابی طرف؟ و در مقابل اسم مذکور حروف "پ" خ" و "ب" را با پنسل می نوشت. یعنی پرچمی، خلقی و بیطرف. مشاور پیژنتون فورمه را امضاء می کرد و یك کاپی ترجمه شده آنرا به لوی مستشارارائه می کرد. وزیر دفاع نیز به اساس همان پرنسیپ های تنگ نظرانه بالا، بالاخره اظهار رأی می کرد و در صورتیکه تقرر کاندید در صلاحیتش می بود آنرا امضاء می نمود و یا به نزد ببرك كارمل جهت منظوری می برد. برای پست های عالی اردو معمولاً دو الی سه نفر کاندید عنوان می شد.

مشاورین به آنان کرکترستیک «خصوصیات» میدادند و بالاخره بعداز فراز و نشیبهای زیاد، شخص به وظیفه ئی مقرر میشد متأسفانه این روش منفی سالها و سالها دوام کرد در حالیکه شاخص های اصلی در تعیینات کادرها، لیاقت، شایستگی، استعداد، کاردانی، تجربه، وفاداری و صداقت بودند اما چنین قضاوتی در آن موقع حکم کیمیارا داشت و هرگز تحقق پیدانکرد.

بهر حال من در طول این مسافرت های بیشمار، گر چه از سهمگیری در امورات مهم وزارت دفاع تقریباً محروم می گردیدم اما امکان شناختن ودیدن تمام نقاط کشور و زمینه آشنایی با خصوصیات، عادات، کلتور، فرهنگ اقوام مختلف کشور برایم مهیا میگردید که من از آن حظ می بردم و راضی بودم از طرف دیگر امکان تماس با رفقای خلقی بیشتر شد زیرا که مجبوریت های وظیفوی هم برای آنها و هم برای من این زمینه را مساعد میساخت من که در آغاز یك حزبی کاملاً متعصب بودم به تدریج پی بردم که چقدر تابع احساسات و عواطف بی مقدار و تنگ نظرانه یی بوده ام و چطور نصف پیکر حزب را که هرروز قربانی میدهند و خون خود را نثار می کنند نادیده می گرفتم من درك می نمودم که آنها نیز نه کمتر ازپرچمی ها مردم باوجدان، شجاع و وطنپرستی هستند و بخاطر مردم خویش از همه چیز خود می گذرند من متوجه گردیدم که اگر رهبران بخواهند و فداکاری کنند، بسیار به سادگی این موضوع حل می گردد وحدت ارگانیك بین هر دو بخش حزب بوجود میآید ولی کسی را حاضر به قربانی شدن نمیدیدم، همه برای کسب قدرت بیشتر، شهرت و اعتبار روز افزون و تشکیل دار و دسته یی برای خود در مبارزه بودند اما من، تنها نبودم که چنین فکر می کردم ده ها ، صدها و حتی هزاران نفر اعضای حزب تشنهء وحدت بودند همه برای تأمین آن می سوختند همچنانکه من نمی توانستم چشمانم را رویهم بگذارم و عمل بد پرچمی را خوب و عمل خوب خلقی ها را بد بگویم. ده ها و صدها نفر کادر نظامی و ملکی حزب نیز چنین می اندیشیدند راستی چراوحدت عملی نمی شد. آیا روسها مانع آن بودند این مسئله امروز در روزگار ما، تاحدودی افشا گردیده است. جریان چنین است : دگروال الکساندر مرزوف که مدت چهار سال را بحیث معاون شعبهء استخبارات در سفارت شوروی سپری کرده است در روزنامهء "ایزوسیتیا" چاپ ماسکو بمناسبت سی سالگی حزب د . خ . ا درین اواخر مقاله ای را به چاپ رسانیده ادعا کرده است که [1] «در افغانستان تأثیرات سیاسی و ایدیالوژیکی چین که ماسکو از آن مانند شعلهء آتش می ترسید در حال توسعه بود در سدهء ۷۰ ماسکو فیصله کرد که باوصف رهنمائی های کی . جی . بی مانع وحدت خلق و پرچم گردد. میروزوف می نویسد که کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد

۱- پروگرام بخش پشتوی رادیوی بی بی سی. بوسیلهء داود جنبش خبرنگار بی بی سی ترجمه و باز گو گردید.

شوروی به این خاطر که یکتعداد دوستان و هواخواهان افغانی شان در حال گرایش بطرف شعله‌ء جاوید بودند به کی. جی. بی هدایت داد که مانع و حدت بین خلق و پرچم شوند. مفاد این عمل آنبود که اگر یکی از این دو گروپ مائوئیست می شدند، خواه ناخواه گروپ دیگر به ماسکو وفادار میماند : او می نویسد که در وقت ظاهر شاه و محمد داؤد اعضای کی. جی. بی و دیپلوماتهای شوروی با تعدادی از رهبران خلقی و پرچمی ارتباطات مخفیانه داشتند ولی دستور آن بود که کسی از آن واقف نشود. او می نویسد که ببرك کارمل با ماسکو بسیار نزدیك بود اما دو مراتبه از طرف شوروی با وی خیانت شد یکی در وقت تره کی و دیگر هنگام نجیب الله‌ء شاید چنین بوده باشد کسی چه میداند ممکن است در آینده راز های بسیاری در این زمینه فاش گردد اما آنچه مسلم است در امر وحدت و یکپارچگی حزب از طرف سردمداران حزبی جفا صورت می گرفت آنها نمی گذاشتند تا این امر تحقق پیدا کند، نفاق و شفاق دامن زده می شد و آب به آسیاب دشمنان سرازیر می گردید.

در بیروی سیاسی حزب که همه چشمها و گوش ها متوجه آن بود هنوز این بیماری شفا نیافته بود بلکه مزمن ترشده میرفت . نور احمد نور یگانه و بهترین دوست و رفیق ببرك کارمل، قربانی درك نادرست و توطئه های درونی حزبی گردید هم دست روسها برای کوبیدن و دو رساختن او از آستین بیرون شد و هم دست پرچمی و خلقیها و دیری نگذشت که نامبرده را به گونه تحقیر آمیزی جهت کسب معلومات سیاسی و حزبی به انستیتوت علوم اجتماعی در ماسکو فرستادند و شایع ساختند که نامبرده به تکلیف اعصاب دچار گردیده و یگانه شخصی بود که مانع وحدت می شد و به ببرك کارمل دشنام میداد. عبدالوکیل نیز که نه تنها رفیق حزبی ببرك کارمل بود بلکه خویشاوند نزدیك او و از جمله‌ء پیش کسوتان"مکتب" کارملی ها شمرده می شد بناءبر همین سؤ تفاهمات و زدوبندهای سیاسی رانده شد و بحیث سفیر در وتینام مقرر گردید. می گفتند علت این امر آن بود که وکیل با سیدمحمد گلاب زوی نزدیك شده بود و چند نفری مانند خلیل الله و دگروال صدیق و غیره هم با وی همراه بودند خلیل الله به همین خاطر از چشم ببرك کارمل افتاده بود و در آن مدت خانه نشین شده بود و صدیق که از قریه کمری بود نیزمورد غضب قرار گرفته بود سید محمد گلاب زوی که اکنون بحیث عضو بیروی سیاسی ح . د . خ . ا بالا رفته بود بعداز ببرك کارمل به فیگوردوم و برجسته حزب تبدیل شده و دم و دستگاه مجللی برای خود حاضر کرده بود او با مهارت و زیرکی خاصی هوا داران تره کی را بدنبال خویش می کشانید و فرکسیون نیرومندی در ح . د . خ . ا داشت. نظر محمد وزیر.قاع بحیث عضو علی البدل بیروی سیاسی ارتقأ کرده بود و دنباله رو گلاب زوی بود تنی ، کاروال، مهمند، صالح محمد زیری، دستگیر پنجشیری در همین دسته شامل بودند وطنجار و پکتین فرکسیون دیگری

داشتند آنها واقعاً خود ها را پیروان اندیشه های ناسیونالیزم سمتی و محلی میدانستند و روزگار خویش را با بیهودگی و اتلاف وقت صرف مسایل تنگ نظرانه قومی و لسانی می کردند وطنجار مانند همیشه به هر کسیکه در راس قدرت بود وفاداری خود را ابراز می کرد و در قیدو بند افکار و اعلام قهرمانانهء تاریخی اش بود.

دوکتور نجیب الله شخصیت دیگری بود که به سرعت و متوازن از نردبان ترقی بالامیرفت او اکنون بحیث منشی کمیته مرکزی حزب د . خ . ا ارتقاً کرده بود و امورات وزارت امنیت را به معاون خویش یعقوبی سپرده بود. نجیب در بیروی سیاسی حزب از جمله هوا خواهان کارمل شمرده می شد اما در باطن با کارمل نبود او همراه با رفیع که اکنون از ببرک کارمل ناراضی بود و همراه با سلطان علی کشتمند حتی کاریانی نزدیك شده بود و دردرون خویش این اندیشه را پرورش میداد که چگونه روزی بر مسند قدرت تکیه زند ظهور رزمجو جوان خود ساخته و پر انرژی دیگری بود که تا سطح بیوروی سیاسی حزب بالا رفته بود کاویانی و ظهوررزمجو را که مدتی با جوانان پلتخنیك سروکار داشتند به فرکسیون دیگری متعلق میدانستند فرکسیون پلتخنیکی ها و ببرک کارمل اناهیتاراتب زاد، محمود بریالی به مکتب خویش میبالیدند به مکتب کارملی ها.

آری، چنین دسته بندی وانقطاب ها در حزب وجود داشت و ببرک کارمل بتدریج با مخالفت های پنهانی و آشکار مواجه می گردید و پایه های دربارش با کارشکنی ها، بدعهدی ها، بی وفائی ها و دسیسه های پیوسته تضعیف می گردید اما او شخصی نبود که چنین بیندیشد او هنوز هم رهبر و پیشوای حزب بود شوروی هنوز هم به او باور داشت قوای مسلح در دستش بود، توانائی و استعداد داشت و خود را هنوز هم محبوب هزاران نفر اعضای حزب و صدها هزار روشنفکر و تحصیلکرده میدانست.

اما همانطوریکه خوانده آمدیم مبارزه برای گرفتن قدرت داغ شده و مریضی ها حاد شده میرفت سه فیگور اساسی و عمده عرض اندام کرده بودند : ببرک کارمل، سید محمد گلاب زوی و دوکتور نجیب الله. برنده و بازنده معلوم نبود همه چیز در ابهام و تاریکی فرورفته بود و خدایان عدالت و ترقی نیز بطور وحشتناکی خاموش بودند ولب ها را از هم نمی گشودند.

- ۱۴ -

اکنون در شوروی سالها از مرگ لیونید بریژنیف می گذشت. مرگ بریژنیف در سالهائیکه مادر شوروی مصروف تحصیل بودیم، رخداد. از طرف اکادمی از ما دعوت کردند که در مراسم گل گذاری و تدفین وی شرکت کنیم جسداو که از برابرش ملیونها نفر می گذشت غرق در گل

بود در حقیقت او از لحاظ کلینیکی سالها قبل مرده بود، مغزش کار نمی کرد وافکارش منسجم نمی گردید فقط لبهایش می لرزید اما صداهائی نامفهوم و گنگی از آن خارج می شد این مرد که نشان "خورشیدآزادی" کشور ما و دهها نشان دیگر در تابوتش قرار داده شده و میدرخشید با لباس سیاه، آراسته و پیراسته دراز کشیده بود و هنوز هم پرابهت و با شکوه بنظر میخورد. او دوست ببرک کارمل بود و به همین جهت ببرک کارمل، سلطان علی کشتمند و نوراحمد نور مانند سایر سران کشورها، در مراسم گل گذاری و بخاک سپردن وی شرکت کرده بودند تشییع کنندگان جنازه، روز دیگر، مرد خود کامه و دیکتاتور مقدس خویش را که در حدود دو دهه بر نصفی از جهان حکومت کرده بود به پای دیوار کرملین بردند توپ ها به صدا درآمد فابریکه ها خاموش شدند کشتی ها متوقف گردیدند و طیاره ها از حرکت و پرواز باز ماندند، لحظه یی سکوت میدان کرملین را فراگرفت و نامبرده بخاک سپرده شد در همان روز مرد دیگری که پیرو خط سیاسی او بود و در پیری و کهولت و فرتوتی دست کمی از وی نداشت جانشین او شد این مرد که آندروپوف نام داشت از یك دروازه کریملین داخل شد و هنوز مدتی نگذشت که جسدش را از دروازه دیگر کریملین خارج کردند. بعد از او چرنینکو به مسند قدرت تکیه زد اما در بهار سال ۱۹۸۵ چرنینکو این آخرین دنباله روستالین نیز در گذشت و میخائیل گرباچف پا در صحنهء سیاست جهانی گذاشت و مرد اول کشورش گردید.

در افغانستان جنگ همچنان بیداد می کرد وابعاد تازه میبافت سربازان روسی با گذشتن هرروز با تلفات و ضایعات بیشتری مواجه می شدند . کشته، زخمی، اسیر و مفقودالاثرتقریباً راپورهای هر روزهء قرارگاه اردوی ٤٠ را زینت ا می بخشید مصارف جنگی کمر شکن بود و بر اقتصاد ناتوان شوروی فشار فوق العاده ئی وارد می نمود. شیوارد نادزی وزیر خارجه شوروی در جون ۱۹۹۰ افشاء کرد که هر سال مبلغ ده ملیارد دالر در جنگ افغانستان به مصرف میرسد و این بزرگترین ضربهء اقتصادی بود که بر پیکر شوروی وارد میشد. انتقال اجساد سربازان و افسران شوروی که اکثراً دست و پای نداشتند و یا گوش و بینی، ماتم ها بر پامی کرد و قصه های هول انگیز و وحشتناك اسرائی که تبادله می گردیدند موها را در بدن راست میساخت. همه اینها خشم خاموش و نهفتهء توده های زبان بسته را موجب می گردیدو اشکهای داغ ملتی را سرازیر میساخت آنوقت زمزمه های خفته یی از گلوها بر میخواست و به فریاد تبدیل می شد و به فریاد ملتی که بر گور هر چه وظایف انترناسیونالیستی بود لعنت جاودان نثار می کردند و بر هر که افغان بود نفرین و درد بی پایان. همه اینها برای گرباچف وحشتناك بود.

این ها عوامل داخلی بودند ودر کوتاه مدت خطرناك تلقی نمی گردیدند زیرا که ملت دیگر عادت کرده بود چگونه خشم خود را فروبخورد لب فروبندد اگر انسان های روشنفکری مانند

سخاروف سربلند می کردند، تهدید در سیبریه به انتظار شان بود اما عوامل بین المللی نیز که با گلشت هر روز ابعاد تازه یی میبافتند نیز پشت میخائیل را میلرزانید، زیرا که غرب و امریکا قسم خورده بودند که او را به زانو در آورند آنها انتقام و یتنام را در جنگ افغانستان می ستانیدند احساسات پوشیده امریکائی ها توسط چارلز ولسن راجع به شوروی ها که در کانگریس امریکا بروز داد نمایانگر کینه و خشم و نفرت امریکائی ها بود [1] «به عقیدهء من اکنون فرصت آن رسیده که میتوانیم شوروی ها را در میدان جنگ شکست دهیم ما در جنگ ویتنام ۵۸ هزار نفر تلفات دادیم روسها ممکن است در افغانستان تا حال ۲۵ هزار نفر از دست داده باشند آنها هنوز ۳۳هزار نفر دیگر قرضدار ما می باشند»

میخائیل گرباچف حاضر نبود که فاجعه به این جاها بکشد او در بهار سال ۱۹۸۵ سیاست معروف بازسازی یا "پروسترویکا" را عنوان کرد و برای بهبود روابط خویش با آمریکا و جهان آزاد در اندیشهء خارج ساختن عساکر خویش از افغانستان گردید او جنگ در افغانستان را محکوم کرد و آنرا زخم خونین نام گذارد که باید هر چه زود تر تداوی و مداواگرد به تدریج افکار تازه تر و ابداعیتری را در سر پرورانید افکاریکه موجبات فناونیستی نصف جهان را فراهم ساخت از جمله کشور جنگ زده و داغدیدهء افغانستان را با پیروی از سیاستهای نوین و تازه بازسازی ، در افغانستان نیز مانند سایر کشورهای سوسیالیستی و اقمار شوروی بصورت علنی وآشکار حرف از بازسازی در صحبت های ببرك كارمل و رهبران حزبی و دولتی بمیان آمد و آهسته ، آهسته در تمام دوایر وادارات ملکی و نظامی پذیرفته شد و سیلی از ابتکارات در کابل به جریان افتاد این ابتکارات بیانگرآن بودند که ببرك كارمل حاضر است دیگران را نیز در قدرت سهیم سازد در ماه اپریل جرگه اقوام و قبایل و در اگست همان سال انتخابات ارگان های محلی آغاز شد. عبدالرحیم هاتف در مارچ ۱۹۸۵ بحیث رئیس جبهه ملی پدروطن انتخاب شد و ببرك کارمل تیزس های خود را مبنی بر توسعه پایهء های اقتصادی و اجتماعی انقلاب اعلام داشت. در پهلوی گرایش ها و نمایش های غیر حزبی، قطع مالیه از سکتورخصوصی اعلان شد تعداد اعضای شورای انقلابی دو چند ساخته شد تانمایندگان روحانیون، علما دانشمندان و تاجران خصوصی رانیز دربر گیرد.

از آنطرف گرباچف به جنرالان خویش دستور داده بود تا در یك زمان کوتاه کمرمقاومت افغانستان را بشکنانند و فشار نظامی را بیشتر کنند. بتاریخ ۲۸ جولای ۱۹۸۶ در یکی از بیانیه های خویش در وادی واستك گفت که شوروی در نظر دارد تا مطابق تقسیم اوقات مرتبه

۱- افغانستان گلرگاه کشورگشایان ص ۱۵۶.

خروج قطعات شورروی را از افغانستان مطابق جدول زمانی مرتبه تطبیق کند و بزودی ٦ غند از قطعات شورروی از افغانستان خارج می گردند. این به مثابه تصمیم گیری قاطع میخائیل گرباچف در امر خروج قوای نظامی اش از افغانستان محسوب می گردید.

گرباچف به این عقیده بود که چون ببرک کارمل همزمان با دخول قوتهای شورروی به افغانستان به قدرت رسیده است و مورد احترام مردم نیست زیرا که او را دست نشاندهء شورروی میدانند لذا باید وی از صحنهء سیاسی بیرون گردد به نظر گرباچف اعادهء اعتبار ملی و بین المللی برای ببرک کارمل دیگر دیر شده بود.

درین مورد جورج آرنی نیز می نویسد : (۱) «جنرال ضیأ رئیس جمهور پاکستان هرگونه تماس مستقیم با کارمل را رد می کرد».

به نظر می رسید که مجاهدین حاضر نبودند باحکومتی به رهبری ببرک کارمل پس از بیرون شدن قوای نظامی اتحاد شورروی ائتلاف نمایند و یا حاضر به مصالحه و سازش گردند.

-۵-

در سال ۱۹۸۵ جرگه اقوام و قبایل که در حدود سه هزار نفر از بزرگان، متنفذین، صاحب رسوخان این طرف و آنطرف سرحد دعوت شده بودند دایر گردید. آنها به سخنرانی های ببرک کارمل که در مورد تحکیم سرحدات دولتی با حمایت و پشتیبانی اقوام و قبایل کشور جنبهء عملی پیدا کرده میتوانست و بسیج همگانی آنها را در مورد بستن مناطق تحت نفوذ شان بر روی عناصر ضد انقلاب در برمی گرفت، گوش میدادند و خود نیز صحبت می کردند. رئیس این جلسه چمکنی بود در همین جلسه بود که ولی خان کوکی خیل با بیشتر از پنجصد نفر افراد خویش از آنطرف سرحد به افغانستان آمده بود داخل تالار پلتخنیک کابل شد و از برابر ببرک کارمل به رسم احترام رژه رفت درهمین جلسه اعمال جنگ افروزانه مخالفین محکوم گردید. به پاکستان اخطار داده شد تا جلو مداخلات خود را بگیرد. به ملل متحد اعتراضیه یی مبنی بر دخالت خارجی ها بصورت قطع نامه یی ترتیب گردید در همین جرگه شاملین آن اعلام نمودند که سرحدات و مناطق بود وباش خود را برروی مخالفین میبندند.

جلسه ختم شد ولی من در غم آن ماندم، زیرا قرار شد که عملیات محاربوی بخاطر گذشتاندن افراد کوکی خیل که اکنون تا دندان از طرف وزارت امنیت دولتی مسلح شده بودند از یکی از "کنداوها" گذرگاه های نزدیک مرز با پاکستان در درهء نازیان انجام بگیرد عملیات مذکور در

۱- افغانستان گذرگاه کشورگشایان ص ۱۹۹.

آغاز توسط فرقه های ۹ و ۱۱ اجرا گردید و تقریباً یکماه طول کشید ما با وصف دادن تلفات و ضایعات در حدود ٤٠کیلومتر در عمق دره، پیش رفته بودیم مؤثریت عملیات بخاطری کم بود که تعداد پرسونل هر دو فرقه از چهارصد نفر تجاوز نمی کرد و گروپمان دشمن درین دره، بیشتر از یکهزار نفر بود که دارای تحکیمات و خطوط قوی مدافعه بودند بالاخره "ورونیکوف" به دره، نازیان آمد روسها نیز در عملیات سهم گرفتند و ما توانیستم بعداز مدت چهل روز در سرمای زمستان، افراد کوکی خیل را به آنطرف سرحد عبور دهیم ولی همینکه آنها از سرحد گذشتند قول و قرار های خود را با دولت افغانستان فراموش کردند و به دولت پاکستان تسلیم شدند ما بودیم که مفت باخته بودیم و ده ها نفر سرباز و افسر خویش را درین عملیات کذایی پر خرج از دست داده بودیم.

در زمستان همان سال عملیات محاربوی در خوست به منظور رسانیدن قطارهای اکمالاتی به خوست و تقویه، فرقه ۲۵ و لوای ۲ سرحدی و اجرای یك سلسله عملیات های محاربوی به منظور بدست آوردن بیز اکمالاتی «ژوره» و وسیع ساختن ساحه مدافعه خوست ترتیب گردید. قطار میبائیست از طریق دره، چمکنی و جاجی میدان به خوست میرسید قوتهای افغانی مستقلانه عمل می کردند و عبارت بودند از قول اردوی سوم یعنی فرقه های (۱۲- ١٤٠) فرقه ۸ لوای ۳۷ کوماندو، لوای ۸۸ توپچی ، قوتهای انجینری، که توسط قوای هوائی ج . د . ا حمایه می گردید مسؤل رسانیدن قطار مذکور شهنواز تنی لوی درستیز بود لوی درستیز مدت تقریباً یکماه در بین دره، چمکنی و جاجی میدان در گل ولای بند ماند و شب و روز با مخالفین که او را اجازه نمیدادند حتی یك متر جلو برود در حالت جنگ بود در اثر این جنگها بیشتر از ۳۵ الی ٤٠ فیصد به قوتها تلفات وارد گردید و سطح محاربوی آنها پائین آمد اما به هر شکلی که بود. با فداکاری و جانبازی قوماندانان و افسران قطار به جاجی میدان و بالآخره به خوست رسید در آن موقع ستر جنرال سلمانوف لوی مستشار که آخرین روزهای خدمت خویش را در افغانستان می گذرانید تصمیم گرفت تا عوض جنرال تنی مرا به خوست بفرستد، من تازه از نازیان برگشته بودم و وضع صحی ام خوب نبود نظر محمد گفت این امر ببرک کارمل است میتوانی اجرا نکنی؟ چاره، نبود به خوست پرواز کردم گروپمان جدیدی از قوتها را بوجود آوردم. تشریك مساعی بین صفوف مختلفه، قوتها را بالای میزریگ ترتیب کردم و قرار شد تا وظایف قوتها را در بالای میز ریگ بعد از تدقیق همه جانبه بدهم سلمانوف تبدیل شد و عوض نامبرده دگرجنرال "ستروف" بحیث لوی مستشار تعیین و به خوست آمد وی و نظر محمد وزیر دفاع طرح خویش را در باره، پیاده کردن دیسانت تکتیکی در عقب بیز "ژوره" ابراز کردند همان تکتیکی که در پنجشیر بکار رفته بود و یکبار هم در هرات پیاده شده بود اما، "ژوره" در دو سه کیلو

متری سرحد دولتی قرار داشت و در صورت کوچکترین اشتباه قوت های ما در خاك پاکستان پیاده می شدند من این افکار خود را که به معنی مخالفت با دیسانت تکتیکی بود برای آنها بیان کردم ولی دگر جنرال ستروف پافشاری کرد قرار شد لوای ۳۷ کوماندو بعد از ضربات شدید هوایی و توپچی در عمق دشمن دیسانت شوند. وظایف قوتها تغییر خورد و ما یکبار دیگر شروع به پلان گذاری و ترتیب و تنظیم محاربه کردیم در بالای میز ریگ به جنرال فتاح قوماندان هوایی آن وقت مکملاً وظایف قوای هوایی را تشریح کردم او وظیفه گرفت تا کشف هوایی را انجام دهد از محل عملیات عکس برداری کند ومیدانچه های نشست برای هلیکوپتر ها را انتخاب کند شب عملیات به من راپور داد که همه چیز مطالعه شده و پیلوتان وظایف خود را بدرستی میدانند. عملیات شروع گردید. هلیکوپترها فقط سه الی چهار دفعه مؤفق شدند که دیسانت را در زیر باران مرمی و راکت دشمن پیاده کنند. تقریباً نصفی از لوای ۳۷ کوماندو که ۱۵۰ نفر می شدند دیسانت گردیدند. یکی دو هلیکوپتر آتش گرفت و عملیه دیسانت نمودن لوای ۳۷ کوماندو متوقف گردید. لوای ۳۷ کوماندو بعوض اینکه در عقب بیز "ژوره" دیسانت گردد، در عمق ۲-۳ کیلو متری خاك پاکستان دیسانت شدهٔ بودند. این اشتباه نابخشودنی پیلوتان ما بود که نسبت همرنگ بودن اراضــی کـهســار آنجا انجام گرفته بودند قرار بود قوتهای جبهه با سرعت تعرض خویشرا انکشاف دهند و در طول ۲٤ ساعت به لوای ۳۷ ملحق گردند. قول اردوی سوم بیز "کان و کترغی" را اشـغال کرد و تعرض خود را به اندازهء ٥ کیلو متر انکشاف داد. قوماندان قول اردو جنرال آصف دلاور بود اما فرقه ۸ که تحت قوماندهء برید جنرال محب علی بود با مقاومت شدید مواجه شد و بیشتر از ۵۰۰ متر پیشرفت نکرد. بلکه به عقب نشینی وادار شد و دستخوش پانیك گردید همین فرقه میبایست به لوای ۳۷ وصل شود. ننیجه آن شد که لوای ۳۷ کوماندو که در محاصره قرار داشت و تعداد پرسونل آن غیر کافی بود، با شهامت و مردی مقاومت کند و تا هنگامیکه آخرین مرمی های خویش را تمام می کرد، با دشمن بجنگد افراد دیســانت شدهء لوا کــاملاً از بین رفتــند و عملیات به شکست منجر گردید.

سترجنرال ورونیکوف همراه با جنرال گریشین به خوست آمدند و بعد از شنیدن توضیحات قراردادند که قوتهای دوست را از طریق هوا به خوست دیسانت کنند و عملیات مشترك با قوای دوست پیش برود. روز بعد جنرال عبدالغفور مرحوم معاون لوی درستیز همراه با یاسین صادقی به خوست آمدند و معلوم شد که مرکز تصمیم گرفته است تا آنها عملیات را سوق و اداره کنند. اما در حقیقت شخص ورونیکوف که اینك در خوست بود عملیات را سوق و اداره می نمود. من به کابل بازگشتم و چون مریض بودم بستر شدم. عملیات بعد از دو، سه روز از آمدن من مؤفقانه به

پایان رسید و بیز ژوره بدست آمد از بیز مذکور هزاران میل سلاح و ملیونها فیر مهمات بدست قوتهای دولتی افتاد. دربازگشت قطعات از خوست که از طریق هوا صورت گرفت دوکتور نجیب الله به عوض ببرک کارمل که اکنون در شوروی بود رسم گلشت پیروزی قطعات را قبول کرد. با این حرکت دیگر همه می فهمیدند که او صاحب اختیار کشور است و بزودی رسماً جاگزین ببرک کارمل می گردد. این عملیات در ماه های اپریل و می ۱۹۸٦ انجام گرفت.

جنرال یوسف می نویسد: «سعی و کوشش من سه ماه را در بر گرفت تا اینکه جنرال اختر و رئیس جمهور ضیاء تدابیر ما را پذیرفتند من بالآخره پس از اخذ منظوری رئیس جمهور در سپتامبر اکتوبر ۱۹۸۵ عازم نواحی علی خیل و ژوره شدم تا بدینوسیله آن پایگاه ها را به یك حالت کاملاً دفاعی برگردانم.» نامبرده ضمن تشریحات مفصل راجع به تشریك مساعی ISI و اردوی پاکستان و اصدار هدایات رهبری و قوماندہ برای حقانی، سیاف و حکمتیار و سایرین تحت قوماندہ مستقیم خودش و ارائه نقشه های جنگی متعدد شکست و تلفات شانرا معترف شده تا بالآخره در اثر تحلیه قبلی قوت ها دوباره آنرا بدست آورده اند، ارائه داشته است. (۱)

اما در ماسکو، دیگر فیصله گردیده بود که ببرك کارمل از صحنهء سیاسی برکنار گردد. آنها میخواستند در افغانستان کسی به قدرت برسد که اوامر ماسکو را بدون چون و چرا انجام دهد و به هر شکلی که باشد زمینهء خروج نیروهای شوروی را از افغانستان فراهم نماید. برای ماسکو دیگر اهمیتی نداشت که بعد از عودت قطعاتش از افغانستان چگونه وضعی بوجود خواهد آمد. ماسکو فکر می کرد که اگر یکی از رهبرانی را که پشتون باشد و گوش بفرمان در رأس قدرت قرار دهد، میتواند، زمینهء خروج نیروها را فراهم کند. ماسکو میخواست که در کابل یك دولت ضد روسی بوجود نیاید و با هر دولتی که از ائتلاف حزب د.خ.ا. و نیروهای مقاومت تشکیل می گردید روابط عادی سیاسی و دیپلوماتیك داشته باشد.

چنین شخصی نمی توانست سید محمد گلاب زوی باشد، زیرا که او هیچگاهی با اپوزیسیون سازش نمی کرد دیگران نیز مانند لایق، کشتمند، زیری کاندید نبودند و بنابر دلایل عدیده یی نمی توانستند به چنین پُست و وظیفهء مشکلی مطابقت داشته باشند. یگانه شخص مطلوب از نظر کا.جی.بی. دوکتور نجیب الله بود کسی که صریحاً طرفداری خود را مبنی بر خروج عساکر شوروی از افغانستان اظهار میداشت و معتقد بود که فقط در مهلت کوتاهی قوای مسلح افغانستان را حاضر خواهد ساخت تا به صورت مستقلانه از تمامیت ارضی و استقلال ملی کشور

۱-صفحات ۱۸۵-۱۹٤ کتاب تلك خرس.

دفاع نماید.

باری ! ببرک کارمل را بیشتر از سه ماه در شوروی نگاه کردند این مدت ضروری بود زیرا دوکتور نجیب الله میبائیست با استفاده از این فرصت در حزب، قوای مسلح و دولت از اتوریته بیشتر برخوردار می گردید و بحیث شخص با صلاحیت و درجه اول در کشور تبارز می کرد. ببرک کارمل بسیار دیر کرد، همه می پرسیدند که چه وقت میآید؟ عده یی فکر می کردند که هرگز باز نمی گردد. طرفداران نجیب شایع ساخته بودند که در آنجا زندانی شده است زیرا که با خروج قوتهای شوروی در شرایط موجود مخالفت می کرد. در حقیقت در حزب دو دستگی ایجاد شده بود، عده یی خروج قوت های شوروی را آرزو می بردند و برخی می پنداشتند که در صورت خروج نیروهای شوروی از افغانستان، دولت نمی توانَد مقاومت کند و در همان اولین روزها از هم پاشیده و تسلیم خواهد شد.

ببرک کارمل بالآخره به کابل رسید اعضای بیروی سیاسی نامبرده را با سردی استقبال کردند در مسیر راه حرکت او اعضای حزب و هوا خواهانش فریاد های شادی و هورا های شادمانی سردادند و او را با شور وهیجان استقبال کردند عودت وی از طریق مطبوعات انعکاس کوتاهی داشت و مایه‌ء تعجب همگان گردید روز دیگر هواخواهان وی به ارگ جمهوری رفتند، شعارها دادند، هورا ها گفتند، بیانیه ها دادند و ابراز احساسات نمودند. اناهیتا راتب زاد در مکاتب دخترانه‌ء شهر کابل تظاهرات را سازماندهی کرد، میزها و چوکی ها را دختران شهر شکستاندند، بنفع کارمل و بر علیه نجیب و گرباچف شعارها دادند، اعتراض های غضب آلود و خشماگین آنها نتایجی ببار نیآورد. بیوروی سیاسی حزب دوکتور نجیب الله را بحیث منشی عمومی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان انتخاب نمودند زیرا که اکثریت به نفع دوکتور نجیب الله رأی داده بودند افراد مخالف شخص کارمل و اناهیتا راتب زاد بودند همراه با محمود بریالی. ببرک کارمل بحیث رئیس شورای انقلابی باقی ماند این خبر از طریق رادیو و تلویزیون پخش گردید و آب سردی بالای آتش احساسات هواخواهان ببرک کارمل ریخته شد.

اردو آرام بود، هیچگونه عکس العملی نشان داده نشد گرچه مؤرخین می نویسند که شوروی ها و مشاورین آنها، قوماندانان طرفدار، ببرک کارمل را خلع سلاح کرده بودند اما این حقیقت نداشت در اردو هیچکسی به فکر عکس العمل نبود زیرا مدتها قبل افسران عالیرتبه‌ء اردو از این امر اطلاع داشتند و آنرا یك امر انجام شده تلقی می کردند.

کودتای دوکتور نجیب الله و میخائیل گرباچف علیه ببرک کارمل به سادگی و بدون خونریزی در ۱۴ ثور ۱۳٦۵ به پیروزی رسید و دوکتور نجیب الله چهره‌ء نوین کشور شد و بر کرسی زرین و آبنوس قدرت تکیه کرد.

- ۱۵ -

از نقطهء نظر اقتصادی افغانستان از سال ۱۹۷۸ گرایش های بیشتر به سوی بازار اروپای شرقی پیدا کرد. کشورهای غربی و کشورهای نفت خیز خلیج بعد از سال ۱۹۸۰ کمك های خویش را به بهانهء اشغال افغانستان قطع کردند وابستگی روز افزون اقتصادی افغانستان به اتحاد شورروی بیشتر گردید شورروی ماشین آلات صنعتی و وسایل نقلیه افغانستان را تقریباً به خود انحصار داده بود و ٦٥ فیصد پارچه های نخی و ۹٦ فیصد محصولات نفتی را به افغانستان صادر می کرد. بیش از ۷۰ فیصد تجارت افغانستان با بازار اروپای شرقی در سال ۱۹۸۳ صورت می گرفت الی سال ۱۹۸۵ تجارت افغانستان با شورروی سه برابر بیشتر گردید و الی سال ۱۹۸۱ تجارت افغانستان با شورروی به اندازهء يك مليارد دالر بالغ می گردید. تولید گاز طبیعی شبرغان الی سال ۱۹۸٤ به ٦ ملیون متر مکعب افزایش یافت که قسمت عمدهء آن به شورروی صادر می گردید اما قیمتی که روسها برای گاز افغانستان معین کرده بودند، بسیارنازل بود.

تحلیل و ارزیابی تطبیق پلان های انکشاف اقتصادی و اجتماعی جمهوری دیموکراتیك افغانستان در سال ۱۳٦۰ میرساند که با وصف مشکلات جنگ و نفقدان کمك های کشورهای غربی و عربی، بازهم موفقیتهایی ولو اندك بدست می آمد.

عاید ملی تولید شده و محصول نا خالص داخلی سال ۱۳٦۰ در مقایسه با رقم حقیقی سال ۱۳۵۹ (به قیمت های مقایسوی سال ۱۳۵۷) باالترتیب ازدیاد ۲,۲ ملیارد افغانی و ۲ ملیارد افغانی رانشان میداد این ازدیاد عمدتاً ناشی از بلند رفتن سطح تولیدات بخش زراعت و مالداری از ۸۳,٦ ملیارد افغانی سال ۱۳۵۹ به سطح ۸٦,۲ ملیارد افغانی در سال ۱۳٦۰ میباشد استفاده از عاید ملی در قسمت مصرف و انباشت با اندك تفاوت تقریباً در سطح سال قبل قرارداشت اما محصول نا خالص ملی استفاده شده در سال ۱۳٦۰ به رقم ۱۵٤,۳ ملیارد افغانی در مقایسه با رقم ۱۵۵,٤ ملیارد افغانی سال ۱۳۵۹ کاهش در حدود يك فیصد را نشان میداد.

در ساحه اصلاحات ارضی تدابیر و اقدامات مؤثر در جهت رفع اشتباهات گذشته، تهیه و تنظیم استفاده اززمین و آب و توسعه جنبش کوپراتیف ها اتخاذ گردید. قانون آب نافذ شد و پلان مرحله دوم اصلاحات ارضی مورد تطبیق قرار گرفت.

ولی محصول نا خالص صنایع که میبائیست مطابق پلان بالغ بر ۳۲,٦ ملیارد افغانی می شد به ۲۷,٦ ملیارد افغانی یا ۸۵ فیصد تحقق یافت، یعنی ۱۵ فیصد کمتر تطبیق شد و به

اندازهء ٤ فیصد نسبت به سال ۱۳۵۹ کاهش یافت. اما تولیدات قابل ملاحظه در تعداد تولید گاز طبیعی شبرغان حاصل شد و پلان تولید ذغال سنگ و کودکیمیاوی صد در صد تحقق یافت. تولید سمنت از ۸۷ هزار تن سال ۱۳۵۹ به ۹۵،۵ هزار تن، محصولات آهن کانکریتی از ۱۵،۲ هزار تن متر مکعب به ۱۹ هزار متر مکعب، آرد گندم از ۱۱۸ هزار تن به ۱۲۱ هزار تن، کانسر و میوه از ۱۰۳۳ هزار تن به ۱٤۰۰ تن، استخراج نمك از ۳۷ هزار تن به ٤۳ هزار تن و تولید انرژی برق از ۹۵٦ ملیون کیلو وات ساعت به ۱۰۱۰ ملیون کیلووات ساعت بلند رفت.

در سال ۱۳٦۰ توسعه ترانسپورت و حمل و نقل زمینی و انتقال مواد ارتزاقی، محروقاتی و صنعتی برای سکتور دولتی انسجام بیشتر یافت و با تورید ٤۰۰ عراده موترهای کاماز از مدرك کمك های بلاعوض شوروی مؤسسه جدید ترانسپورتی به فعالیت آغاز نمود. ترانسپورت مواد نفتی نیز با خریداری و استفاده ۳۸٦ عراده موتر "تاترا" و "ماز" از چکوسلواکیا و اتحاد شوروی در توسعه ترانسپورت زمینی رول قابل ملاحظه یی پیدا کرد.

ساختمان پل حیرتان در بالای دریای آمو به اندازهء ۹۸ فیصد تکمیل شد. در ساحهء مخابرات بکار افتیدن دستگاه شمشاد عملی شد اما اهداف تعیین شدهء توسعه لین های اتومات تحقق نیافت.

در سال ۱۳٦۲ محصول ناخالص داخلی و عاید ملی تولید شده (مطابق قیمت های سال ۱۳۵۷) و در مقایسه با ارقام سال ۱۳٦۱ افزایش ۸،۳ ملیارد افغانی یا ٦ فیصد و ٤،۳ ملیارد افغانی یا ٤،۵ فیصد را نشان میدهد که عمدتاً از بلند رفتن سطح تولیدات سکتور زراعت و مالداری و افزایش قابل ملاحظه در محصولات صنعتی، توأم با ازدیاد ساختمان ها ناشی می گردد. افزایش در محصول نا خالص ملی استفاده شده ٦،٤ فیصد یعنی ۱٦۸،۳ ملیارد افغانی و عاید ملی استفاده شده به پیمانه ٥،٤ فیصد یعنی ۱۱۸،۷ ملیارد افغانی از اثر ازدیاد حجم واردات مواد استهلاکی از مدرك کمك های اتحاد شوروی و کاهش حجم صادرات از اثر به تعویق افتیدن قسمتی از تادیات قروض و تکتانه خارجی منجانب اتحاد شوروی تأمین گردیده بود.

محصول ناخالص سکتور زراعت، مالداری و جنگلات ٥۹،٥ فیصد محصول نا خالص سال ۱۳٦۲ را ترکیب نموده که در مقایسه با سال ۱۳٦۱ به اندازهء ۱،۹ ملیارد افغانی افزایش داشت. تولید حبوبات ٤٥۹۰ هزار تن و از آن جمله گندم، ۲۹۲۷ هزار تن ارزیابی می گردید.

در سال ۱۳٦۲ با تأسیس و ثبت ٤۰ کوپراتیف ابتدایی زراعتی، تعداد مجموعی کوپراتیف های زراعتی کشور به ۱۲۷٤ باب ارتقا یافت.

ارزش تولیدی سکتور صنایع و انرژی، اعم از دولتی و مختلط خصوصی و صنایع دستی، با تحقق ۹۸,۹ فیصد پلان مطروحه ۳۲,۱٤ ملیارد افغانی ارزیابی می گردید که به مقایسه سال ۱۳٦۱ به اندازهء ۲,٦۷ ملیارد افغانی رشد نموده بود. از جمله یازده رشته صنعتی شامل پلان، بخش دولتی ومختلط رشتهء صنایع، مواد ساختمانی با تحقق ۱۷۷,۷ فیصد پلان مطروحه بهترین حالت را داشت، اما وضع در صنایع خفیفه به علت نبودن مواد خام و فرار مردم از کشور قناعت بخش نبود. در بخش تفحص نفت و گاز در سال ۱۳٦۲ از اثر توحید و انسجام ساناد جیولوجیکی و جیوفزیکی ساختمان های "جمعه" و "باشیکورد" اضافه رشد ۱,۷ ملیارد متر مکعب گاز تحقق یافت.

صادرات کشور در سال ۱۳٦۲ به ٦٥٦ ملیون دالر رسید که ۹٤ فیصد پلان را نشان میدهد و نظر به سال ۱۳٦۱ کاهش ۷,۲ فیصد یا وضع منفی را میرساند. واردات تجارتی با رقم ٦۸۰,۷٥ ملیون دالر با تحقق ۱۰۱,٤ فیصد پلان پیش بینی شده به مقایسه سه سال ۱۳٦۱ کاهش ۱٤,٤٥ ملیون دالر یا ۲,۱ فیصد حالت مثبت را باز گو می نماید. عامل اساسی آن تعویض واردات تجارتی به واردات غیر تجارتی و اعطای کمك های بلاعوض مواد استهلاکی و اشیای مورد ضرورت منجانب اتحاد جماهیر شوروی بود. عمده ترین پروژه هایی که الی سال ۱۳٦۲ تکمیل و به بهره داری آغاز کردند، عبارت بودند از اعمار ۱۰۲۸ باب اپارتمان رهایشی در شهر کابل، تأسیسات بندری حیرتان به ظرفیت ۸۳۰ هزار تن اموال، انستیتوت کیمیا به ظرفیت ٤۰۰ محصل،اتاق های درسی پوهنتون کابل به ظرفیت ۲٥۰۰ محصل، دستگاه اتومات خیرخانه به ظرفیت ابتدایی ۸۰۰ لین، دستگاه های امواج متوسط در شهرهای فراه و نیمروز، موسسات ترانسپورتی کاماز به ظرفیت ۳۰۰ عراده موتر، دستگاه برق آبی اسعد آباد، اکمال قسمتی از استیشن خدمات تخنیکی در حیرتان، نصب ومونتاژ دستگاه کوچك اتومات در شهر چاریکار بظرفیت ٤۰۰ لین و اکمال تعمیر انستیتوت دولتی طب کابل. (۱)

بدینترتیب با وصف جنگ تباه کن و ویرانگر، در زمان ببرك کارمل وضع اقتصادی کشور هنوز نیمه جانی داشت و با وصف آنکه مواد خام قلت داشت، راه ها بسته بود، کارگران تهدید و ممانعت می گردیدند و متخصصین و کارشناسان ماهر و مسلکی مهاجر می گردیدند با آنهم چرخ صنعتی کشور می چرخید و تفاوت اندکی با زمان قبل از کودتای ثور داشت تولیدات کشاورزی که از اثر انقلاب سبز دوران داود در کشور ما جان تازه یی می گرفت با وصف سوختن کشتزار

۱- ارقام و معلومات در بارهء وضع اقتصادی از سال ۱۳٥۹ الی ۱۳٦۲، از سالنامهء افغانستان طبع سال ۱۳٦۲ گرفته شده است. صفحات ۲۹۹ الی ۳۰۲ و سالنامه سال ۱۳٦۰ صفحات ٤۱۷ الی ٤۲٤.

ها و فرار دهقانان نابود نگردیده بود. مواشی هنوز هم زنده بودند و علف چرهای وسیعی در اختیار داشتند. تجارت بی رونق نبود زیرا که در عقب کشور فقیر ما، اتحاد شوروی ایستاده بود در حالیکه افغانستان از شوروی آنروزی در حدود سه هزار ملیون دالر قرضدار بود بازهم حاضر بود که حتی معاش کارمندان دولت افغانستان را بپردازد. زیرا که تمام نهادهای اقتصادی کشور یعنی صنعت، تجارت و زراعت در حال متلاشی شدن بود و توسط عناصر مخالف، ویرانی های بزرگی در تمام این عرصه ها بوجود آمده بود. در عرصه فرهنگی، پوهنتون کابل به کمتر از پنجهزار نفر محصل در سال ۱۹۸۳ کاهش یافت، علت عمده این کاهش را فرار جوانان از کشور تشکیل میداد همچنان مسایلی مانند فراگرفتن مضامینی در پوهنتون کابل بنام جامعه شناسی علمی، ماتریالیزم دیالکتیك و غیره باعث اکراه محصلین واجد شرایط از تحصیل می گردید. پروفیسوران و استادان غیر وابسته می گریختند و از همکاری با دولت سرباز می زدند عوض آنها فعالین حزبی مقرر می گردیدند که در قالب یك استاد دانشگاه کمتر چانس محبوبیت داشتند. علت دیگر کاهش جوانان در پوهنتون کابل اعزام تعداد زیادی از آنها غرض فراگیری تحصیلات عالی به اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالستی بود در سال ۱۹۸۳ بتعداد ۱٤۰۰ محصل غرض تحصیل به شوروی اعزام شده بودند تعداد شاگردان در مکاتب شامل سیستم جدید به یکصدوچهل و پنجهزار نفر میرسید. در سال ۱۹۸۳ بتعداد دو صد و سی هزار نفر در ۱۱۱۰۷ باب کورس سواد آموزی درس میخواندند، تعداد کودکستانها و شیر خوارگاه ها به ٤٤ باب بلند رفته بود که تعداد ۷۲۹٤۰ طفل در آن شامل بودند. سیستم تعلیمی اتحاد شوروی تدریجاً در افغانستان نفوذ می یافت و ریشه های آن در معارف کشور پی می گرفت، پروگرام های درسی شاگردان صنوف ابتدائیه و متوسط تغییر خورده بود. لسان روسی در بعضی از مکاتب به عوض لسان های دیگر خارجی جانشین می شد و تحصیلات متوسطه از صنف ۱۲ به صنف ۱۰ کاهش یافته بود. اطفال و کودکان تشویق می گردیدند که در سازمانهای مؤسسه خود ثبت نام کنند. در سال ۱۹۸۳ ادعا شد که در افغانستان چهل هزار پیشآهنگ وجود دارد. برای پیشآهنگان کاخ پیشآهنگی در شهر کابل ایجاد شد. اطفال وادار می شدند که هفته یی دوبار به آنجا بروند، عضویت در سازمان پیشآهنگان اجباری نبود اما منظور آن بود که طفل از همان آوان طفولیت گرایش هایی برای پیوستن به سازمان جوانان که ذخیره گاه حزب د.خ.ا. بود، پیدا کند بیشتر این اطفال و نوجوانان که به سازمان های پیشآهنگان و یا جوانان می پیوستند، فرزندان اعضای حزب دیموکراتیك خلق افغانستان بودند اما کسانیکه از پیوستن به این سازمان ها سر باز می زدند، کماکان با زبان، فرهنگ و تاریخ شوروی در مکاتب آشنا می گردیدند.

وزارت اطلاعات و کلتور افغانستان اکنون به چهار بخش عمده، فعالیتهای خویش را پیش

می برد. آژانس اطلاعاتی باختر، کمیته های فرهنگی، رادیو، تلویزیون سینما و تیاتر و مطبوعات. تمام این امورات تحت نظر مشاورین روسی اجرا می گردید و سیاست ضد غربی و امپریالیستی از سرو پای این چهار نهاد کلتوری کشور میریخت متخصصین آلمان شرقی از سال ۱۹۸۳ نیز در همین عرصه ها در کابل دست بکار شدند.

روزنامه، حقیقت انقلاب ثور آغاز بکار کرد که ارگان نشراتی حزب.د.خ.ا. بود روزنامه، انیس، کابل تایمز، درفش جوانان، هیواد، مجله، کار، پیغام وطن، ژوندون هفته و غیره کماکان منتشر می شدند که ماهیت دولتی داشتند ولی از روزنامه های آزاد خبری نبود، مطبعه، دولتی کابل به چاپ و نشر بعضی از کتاب های مترقی که در افغانستان کمیاب بود، مبادرت ورزید، مانند کتاب های مادر، خرمگس، پاشنه آهنین، گنراز رنجها، دن آرام و غیره، در عین حال آثار مارکسیستی و نشرات حزب توده، ایران در کتاب خانه ها و کتاب فروشی ها جای کتاب های غیر مترقی، آثار کلاسیك و نشریات ایرانی را گرفت. اخبار و مجلات ایرانی و خارجی سانسور می گردید و اجازه نمی یافت که به کشور وارد شود. جلو نشر و پخش هر خبری که از دنیای غرب، از پاکستان و ایران درز می کرد گرفته می شد و شوروی ها بخاطر اخلال نمودن مردم درجهت شنیدن اخبار بی بی سی و صدای امریکا، پرازیت پخش می کردند.

هنرمندان نیز همراه با سایر مردم مهاجر می شدند و از رادیو های غربی و همسایه به مذمت و انتقاد دولت میپرداختند اما جای آنها پر می شد و چهره های نوین و تازه کاری در صفحه تلویزیون ظاهر می گردیدند. پروگرام های تلویزیون را معمولاً مصاحبه ها با مردان، زنان و سربازانیکه به دولت وفادار بودند تشکیل میداد که هر روز تکرار می گردید و دل آزار شده بود در اخبار صرف مسایل مربوط به دید و بازدیدهای رهبرلن ورجال دولتی، ملاقات ها، گردهم آیی ها، میتنگ ها پخش می شد. ساعتی برای "آشنایی با کشور همسایه، شمالی ما" تخصیص داده شده بود. همه، این تبلیغات اسباب اذیت و آزار و اندوه مردم را فراهم میکرد.

در عرصه، خدمات اجتماعی دولت سعی داشت که حد اقل وسایل رفاه و آسایش مردم رااگر در قریه جات نمی تواند در شهرها تأمین کند اما شهرها، با شهرهای قبل از کودتای ثور فرق داشتند و پر نفوس تر شده بودند نفوس شهر کابل دو برابر و سه برابر شده بود. دولت امکانات محدود برای تأمین رفاه همگانی در شهر ها داشت، برق کفایت نمی کرد، زیرا که هر روز خانه های جدید ساخته می شد و از طرف دیگر آسیب پذیر بود و شهر ها در تاریکی فرو میرفتند آب صحی آشامیدنی هنوز بقدرکافی وجود نداشت و ترانسپورت شهری ناکافی بود.

کمبود منازل رهایشی محسوس بود ۱۲۰۰۰ باب اپارتمان که سالانه از طرف دستگاه ساختمانی افغانی ساخته می شد فقط برای یك هزار و دوصد فامیل کفایت میکرد در توزیع اپارتمانها

عدالت اجتماعی رعایت نمی شد. زیرا که اکثراً اعضای حزب و حتی روسها در آن جاگزین می شدند. به فامیل های شهدا و معلولین جنگ به ندرت اپارتمان توزیع می شد. پس مردم در جوار شهر کابل به ساختن خانه های خودسر که مخالف پلان شهر سازی کابل بود دست میزدند و شهر کابل با سرعت عجیبی توسعه میبافت. سرکهای کابل و سایر شهرها و شاهراه های کشور را آفت جنگ صدمه رسانیده بود، سرکها پر از چقوری ها، دست اندازها، کندوها و خاك آلود و گل آلود بودند. شاروالی کابل بودجهء مختصری داشت که نمی توانست با تدابیر گوناگون جلو گردوخاك را در شهر کابل بگیرد.

وضع مواد ارتزاقیه و خوار و بار نیز تعریفی نداشت. زیرا که جنگ ارتباط شهر و ده را قطع کرده بود، مواد اولیه باسبسایدی یی که دولت میپرداخت یا به صورت قرضه و یا بلاعوض از شوروی کمك می گردید تا حدودی در شهرهای بزرگ تحت کنترول بود. اما میوه جات، سبزیجات، لبنیات، تخم مرغ و سایر اقلامیکه از دهات میبایستی وارد شهرهای می شد، قیمت بود و قیمت ها هر روز صعود می کرد. ببرك كارمل بالآخره گفت که "کمبود غذا و سؤ تغذیه در افغانستان وجود دارد" او در اکتوبر ۱۹۸۲ اعلان کرد که هر سال دو صد هزار تن گندم، سی هزار تن برنج و هفتاد هزار تن شکر، روغن، شیر خشك، صابون، گوگرد و غیره از شوروی وارد می شود. بر علاوه احتیاجات مواد نفتی دولت را اتحاد شوروی تأمین می نماید.

برای رفع نیازمندی های کارگران فابریکات، کارمندان دولت سیستم کوپونی که از زمان پادشاه و داؤد برقرار بود وسعت یافت و برای مامورین و کارگران توزیع شد، به اساس این کوپون ها سهمیهء مثلاً آرد یك مامور یا کارگر مجرد (زن یا مرد) در هر ماه ۲۸ کیلو گرام آرد و برای اشخاص متأهل ۵٦ کلیو گرام آرد بود. قیمت دولتی هر ۵۰ کیلو آرد ۱۷ افغانی بود. بر علاوه برای نانوایی های کابل به همین نرخ روزانه صد تن آرد توزیع می گردید. سیلوی مرکزی نیز فعال بود و نان خشك مورد ضرورت قطعات قوای مسلح مستقر در شهر کابل و موسسات دولتی، شفاخانه ها و غیره را تهیه می کرد. اما تمام تدابیر دولت صرف برای ٤۰۰ هزار نفر مامورین دولت که در کابل و سایر شهرهای کشور بودند نفع میرسانید. زیرا که صرف آنها از مواد کوپونی استفاده می بردند. افسران و خوردضابطان قوای مسلح نیز ماهانه ۵۰ کیلو گرام آرد را به قیمت ۱۷ افغانی از دولت بدست می آوردند. غله گی از زمان های قبل در اردو توزیع می شد و مجموع افسران قوای مسلح در هر سه ارگان یکصدهزار نفر بود. گرچه شورای وزیران سعی کرد تا آرد، نان، شکر و روغن نباتی را به قیمت دولتی برای سایر باشندگان شهرکابل عرضه کند. اما چون تعداد عرضه شده غیر کافی بود، باعث پائین آمدن قیمتها نگردید و این چهار مادهء اولیه و اساسی کمیاب بود.

خدمات صحی با وصف فرار دوکتوران و جراحان حاذق از کشور کماکان ادامه داشت در آن سالها بتعداد ۱۶۵ مرکز صحی اساسی و ۱۰۳ مرکز صحی فرعی در سطح ولسوالی ها و علاقداری ها فعالیت داشت. مرکز احیای مجدد معیوبین ومعلولین جنگ در سال ۱۳۶۰ تأسیس شده بود. تداوی در کشور مجانی بود و دولت سالانه در حدود پنجاه ملیون افغانی ادویه را طور مجانی توزیع می کرد. تداوی مردم ملکی در شهر کابل، عمدتاً در شفاخانه های مستورات، علی آباد، جمهوریت، وزیر اکبر خان و شفاخانهء صدری کابل صورت می گرفت. اما پرسونل قوای مسلح در شفاخانهء ۴۰۰ بستر اردو و پل محمود خان تداوی می شدند. شفاخانهء قوایمرکز در شهرآرا اکنون دراختیار قوتهای اردوی ۴۰ قرار داده شده بود اما سکنه روستایی با مشکلات زیادی مواجه بودند. زیرا که امکان تداوی آنها از طرف دولت به نسبت ادامهء جنگ ومسدود بودن راه ها ناممکن بود در طول همین سالهای جنگ ۱۱۲ مرکز اساسی صحی و ۳۱ شفاخانه تخریب شده بود باشندگان این مناطق به مشکلات زیاد و با دادن باج و خراج خود را به شهرها میرسانیدند و تداوی می شدند. زخمی های، ناشی از بمباردمان دولت و شرانپل های توپچی طرفین در مناطق روستایی نسبت همین معاذیر تلف می شدند و کمک های اولیهء صحی با آنها بعمل نمیآمد. مؤسسات خیریهء بین المللی شامل دوکتوران و استادان فرانسوی، انگلیسی دنمارکی آلمانی و غیره در سال ۱۹۸۰ به افغانستان میآمدند و به مردم این مناطق کمک های صحی مبذول میداشتند. طبق نوشتهء آنتونی هایمن الی سالهای ۱۹۸۳ به تعداد ۳۰۰ نفر دوکتوران و پرستاران برای ماموریت های کوتاه صحی به افغانستان اعزام شده بودند. تیم های صحی منظم فرانسوی در پنجشیر جائیکه مسعود فرمانروایی داشت مستقر می گردیدند. اتحادیهء دوکتوران افغانی که در پاکستان مهاجر شده بودند. پنج مرکز صحی اساسی و ۲۱ مرکز فرعی صحی را در مناطقی که زیر کنترول دولت نبود تأسیس کرده بودند. اما مرگ ومیر ناشی از کمبود دوکتور، دوا و شفاخانه وجود داشت و با گذشت هر روز، اضافه می گردید. درین میان درمانگاه ها ومراکز سیار صحی شوروی نیز در تداوی مردم دهات و قصبات سهم می گرفتند، جالب آن بود که اکثر زخمی هائیکه به آنها مراجعه می کردند. از اثر بمباردمان های خود آنها مجروح شده بودند.

بدینترتیب زندگی می گذشت، زمان به پیش میرفت. جنگ ابعاد وسیع و وسیع تر میبافت و پایان آن معلوم نبود. جنگ اعلان ناشده. نه تنها بین مجاهدین و دولت بلکه بین دو ابرقدرت ادامه داشت. جنگی که در آن فقط مردم افغانستان نابود می شدند و هستی شان برباد می رفت.

-۱۶-

اکنون به پایان جلد اول این کتاب نزدیك می شویم و صفحات زندگی سیاسی ببرك کارمل را می بندیم. اما قبل از پایان این جلد بهتر است کمی در باره، او و زندگی نامه، مملو از نشیب و فرازش سخن گوئیم :

ببرك کارمل پسر ارشد دگرجنرال محمد حسین خان یکی از رُجل برجسته، زمان شاهی است که در قریه، کمری ولسوالی بگرامی ولایت کابل تولد یافت. او بعد از ختم تحصیلات متوسطه در لیسه نجات "امانی" کابل شامل فاکولته، حقوق و علوم سیاسی کابل گردید. ... هنوز تحصیل را به اکمال نرسانیده بود که در یکی از مظاهرات به طرفداری وکلای آزادی خواه آن وقت، دوکتور محمودی و غبار گرفتار شد و به زندان ولایت کابل محبوس گردید. ببرك کارمل به قول فرهنگ در اتحادیه، آزادی پشتونستان که بنیان گذار آن غلام حیدر عدالت بود و در سال ۱۹۵۰ فعالیت می کرد، عضویت داشت و بقول حسن شرق «او از جمله، محصلین تندرو و از پیروان دوکتور عبدالرحمن محمودی که در آن زمان مخالف شناخته شده حکومت بود، بشمار میرفت. چنانچه در تظاهرات به طرفداری دوکتور عبدالرحمن محمودی بسال ۱۳۳۱ از فاکولته، حقوق اخراج و محبوس گردید.» در سالهای حبس ببرك کارمل با میر اکبر خیبر که به جرم توطئه قتل صدراعظم وقت در اثنای شهادت نامه گرفتن از حربی پوهنتون ۱۳۳۰، (شاه محمود خان) گرفتار و محبوس گردیده بود، هم زنجیر شد. این دونفر در یك دخمه زندگی می کردند، هر دو روشنفکر بودند و نقاط نظر مشترکی در باره، ترقی و تعالی کشور خویش داشتند. اما میر اکبر خیبر در آن زمان کمونیست بود در حالیکه به اساس گفته های شرق و فرهنگ ببرك کارمل هنوز کمونیست نبود. اما ببرك کارمل دیگر یك چهره، جوان، ترقی پسند، آزادی خواه و مخالف زورگوئی و استبداد بود. خیبر و کارمل هر دو باهم در زندان به عقاید مارکسیزم-لینینیزم گرویدند و مدت طولانی حبس و زندان را با فراگرفتن عمیق این تئوری انقلابی، بسر رسانیدند. آنها بعد از زندان هم روابط خویشرا حفظ کردند و بعضی از روشنفکران کابل را درین حلقه پذیرا گردیدند. ببرك کارمل به خدمت عسکری "احتیاط" شتافت و بعد از ختم آن بار دیگر تحصیلات خویش را در پوهنځی حقوق و علوم سیاسی دنبال کرد و بعد از فراغت در وزارت پلان به کار اداری و دفتری مشغول گشت. تلاشهای کارمل، خیبر، نور محمد تره کی، آصف آهنگ و طاهر بدخشی در جهت ایجاد یك حزب مترقی دست چپی نتیجه داد و همانطوریکه میدانیم اولین کمیته، مرکزی این حزب که بعضی ها آنرا بنام کمیته، اول یا کانگره اول یاد می کنند در سال ۱۳۴۳ در منزل نور محمد تره کی تحت ریاست آدم خان جاجی پیلوت و نظامی سابق برگذار

گردیده ۲۷ نفر در آن کنفرانس بحیث اعضای کمیته مرکزی حزب انتخاب شدند. نور محمد تره کی بحیث منشی اول حزب و ببرک کارمل بحیث منشی دوم حزب برگزیده شدند. نام آن حزب، حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بود.

تاریخ نویسان زیادی ببرک کارمل، نورمحمد تره کی و میر اکبر خیبر را اولین کسانی میدانند که خود کمونیست بودند و در اشاعهء افکار کمونیستی و عقاید مارکسیستی در بین جوانان و روشنفکران نقش برجسته یی داشتند.

ببرک کارمل در آوان جوانی اش به نسبت داشتن عقاید سیاسی کمونیستی با مخالفت پدر و فامیل خویش مواجه بود. او در زندگی شخصی اش قبل از رسیدن به قدرت،شخص ساده یی بود. لباس ساده در بر می کرد، پیراهنش معمولاً رنگ سیاه میداشت و نکتایی بسته نمی کرد. اما خوش لباس و نیکو منظر معلوم می شد. قامت متوسط، سیاه چهره، بینی برجسته. نگاه نافذ از جملهء مشخصات فزیکی او بودند که مهذب، با فرهنگ خوش برخورد، سخنور و سخن سنج بود. قریحهء روشنی داشت که کلامش را پر جذبه، گرم و شیوا میساخت. هنگامیکه در دورهء دوازدهم و سیزدهم شورای ملی در دههء مشروطیت وکیل کابل گردید، دیگر به یك چهرهء مشهور ضد حکومتی و به یك چهرهء آشتی ناپذیر با نظام طبقاتی حاکم تبدیل شده بود. سخنرانی های او چه در تالار شورا، چه در تظاهرات خیابانی و چه در حلقات حزبی و چه از ورای امواج رادیو، هزاران شنونده را بخود می کشانید. او با جسارت و شجاعت با صدای رسا و محکم و با کلمات گرم وآتشین حرف میزد. از رنج های بیکران خلقهای ستمدیدهء افغانستان حکایت ها می نمود، از تن برهنه، پای به خون نشسته و شکم گرسنهء بینوایان قرن بیستم صحبت می کرد و نان سیاه و خشك جوین را که خورش روزانهء ملیونها نفر گرسنهء این سرزمین بود در مجلس پارلمان از جیبش در آورده به همه نشان میداد. او همچنانکه خوب حرف میزد، خوب می نوشت. به لسان آلمانی و انگلیسی آشنایی داشت. مقالات متعدد وی در جریدهء پرچم نشر می شد که علاقمندان شیفتهء او را ارضاء می کرد. ظریف و خوش معاشرت بود، در مجالس وی کسی کسل نمی گردید. زیرا که عادت داشت ساعتها صحبت کند و از دانستگی هایش شنوندگان را مستفید بگرداند به لسان پشتو آشنایی داشت و فراگرفتن آنرا به همه توصیه می کرد. به وحدت ملی علاقمند بود. داعیهء پشتونستان را داعیهء ملی افغانها می پنداشت و خط دیورند را نفرین می کرد. سیاستمدار برجسته یی بود زیرا که بخوبی از سروته سیاست سر بدر میآورد و آنرا به تحلیل می گرفت. پیرو خط عقیدتی و سیاسی ماسکو بود و دوستی با اتحاد شوروی را به همه توصیه می کرد و آنرا وظیفهء هر افغان وطن دوست می شمرد.

دشمنی و کینه توزی وی با اخوان المسلمین ملی و بین المللی و افراطی های چپ یعنی شعله

پی ها و سکتاریست ها را پایانی نبود. سرتاسر زندگی سیاسی و مبارزاتش قبل از رسیدن به قدرت در همین کشمکش ها و مجادلات سپری شد. با حفیظ الله امین کینه میورزید و نامبرده را تحقیر می کرد. او امین را عضو سازمان جاسوسی سیا می شمرد و گاهگاهی به تره کی نیز چنین اتهاماتی وارد می کرد. اما بعد ها تره کی را بنیاد گذار حزب نامید و شادروان تره کی خطاب کرد. هیچگاهی در امر وحدت حزبی مؤفق نشد. در حالیکه به آن تظاهر می کرد ولی هواخواهان خود را ترجیع میداد و آنها را پیروان "مکتب سیاسی" خویش یاد می کرد.

بعضی از مؤرخین او را یکی از نزدیکان و هواخواهان ظاهرشاه یاد می کردند. زیرا که روزی در شورای ملی شاه افغانستان را از جملهء مترقی ترین پادشاهان جهان یاد کرده و ستوده بود که در مجله "اشترن" آلمانی نیز انعکاس یافته بود. عده یی او را هواخواه محمد داؤد می دانستند و می گفتند که در فراهم آوری پیروزی کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ به دستور وی پرچمیان با محمد داود کمک کردند وکودتا را پیروز ساختند. همچنان مثال میزدند که وی در روز ۷ ثور مخالف کشتن محمد داؤد و افراد خانواده اش بوده است. مخالفینش وی را جنرال زاده اشرافی میخواندند و پیروان مکتبش را اشرافی ها و جنرال زادگان.

مخالفین همچنان او را متهم به عضویت در سازمان جاسوسی کا.جی.بی شوروی می کردند ومعتقد بودند که نامبرده قبل از کوتای ثور با سفیر و اعضای دیپلوماتیك شوروی روابط مخفی و محرمانهء داشته است. برای ببرك کارمل داشتن و فهمیدن درست دانش مارکسیزم، لیننزم بیشتر مطرح بود تا احساسات تند انقلابی به همین خاطر پیروان او بیشتر با این دانش مجهز می گردیدند. روش محتاطانه ببرك کارمل بعد از بقدرت رسیدن او در مقابل ملهب، عقاید، کلتور وفرهنگ جامعه نمایانگر این امر بود. او بود که مخالف نوشتن کلمهء خلق برنگ سرخ در پیشانی جریدهء خلق بود وهم او بود که مخالفت خویش را با رنگ سرخ بیرق در دوران زمام داری تره کی اعلان کرد وخود بعد از بقدرت رسیدن بیرق سه رنگ ملی گذشتهء افغانستان را به اهتزاز در آورد.

بعضی از مؤرخین او را محکوم می کنند که ببرك کارمل بود که از روسها تقاضا کرد تا به افغانستان لشکر بکشند و امین را از بین برده او را بعوضش نصب کنند. اما در اسنادیکه امروز منتشر می شود و یکی بعد از دیگری به افشاگری می پردازد از تقاضاهای مکرّر تره کی و امین مبنی بر پیاده ساختن عسکر شوروی در افغانستان پرده بر میدارد. در اسناد منتشر شده گفته می شود که امین به صورت رسمی هژده بار تقاضای پیاده شدن قطعات نظامی را کرده بوده است. در آن اسناد یك کلمه هم در مورد ببرك کارمل گفته نمی شود. اسناد نمایانگر آنست که حتی مدتها قبل از سقوط امین عسکر شوروی در میدان هوایی بگرام و دارالامان، تپه تاج بیگ در سفارت خانهء شوروی پیاده شده بودند.

رویکار آمدن ببرک کارمل، همزمان با داخل شدن قطعات نظامی شوروی به افغانستان، بدترین رویداد زندگی سیاسی ببرک کارمل بود. روسها خواه ناخواه به افغانستان لشکر میکشیدند، زیرا که انقلاب ثور را در خطر میدانستند و مرزهای جنوبی کشور پهناور شان را نامطمئن و نا امن. اما درین میانه وجهه، ملی ببرک کارمل صدمه دید. مخالفین سیاسی او چه در سطح ملی وچه در سطح بین المللی سعی نمودند تا به چهره وسیمای ببرک کارمل بر چسپ عنصر دست نشانده را بچسپانند. در این امر بیشتر از کلمات و جملات او که درمورد دوستی افغان -شوروی بنابر ضرورت و اقتضای زمان گفته می شد، سود می جستند و آنرا ملاك عمل او قرار میدادند.

و من الله التوفیق

تاشکند ۲۵ سنبله ١٣٧٤

پایان جلد اول



ببرك کارمل بعد از سقوط دولت نجیب الله در شهرك حیرتان افغانستان، هم مرز با ازبکستان یکه و تنها زندگی می کرد و حاضر نبود به هیچ قیمتی، افغانستان را ترك بگوید. ولی بعد از انقضای سه و نیم سال به سختی مریض گردید و بعد از عمل جراحی غرض تداوی به روسیه رفت. در آنجا تحت درمان بود تا اینکه بتاریخ اول دسامبر ۱۹۹۶ م از اثر مریضی سرطان به سن شصت و هفت سالگی در شهر ماسکو وفات کرد و طبق وصیتش در افغانستان و در شهرك حیرتان بخاك سپارده شد.

جلد دوم

اردو در زمان دوکتور نجیب الله

بخــش اول

فصل اول

مذاکرات ژنیو و عودت قطعات شوروی از افغانستان

- ۱ -

نجیب الله در سال ۱۹٤۷م در یك فامیل کارمند دولتی در قریهء میلن گردیز ولایت پکتیا تولد یافت. پدرش اختر محمد از قبیلهء احمدزایی غلجایی های پکتیا در سال های ۱۹٦۰م کنسول تجارتی افغانستان در پشاور بود، که بر علاوهء نجیب الله دارای پسران و دختران متعددی بود. نجیب در سال ۱۹٦٤ لیسهء حبیبهٔ کابل را به اتمام رسانیده، شامل فاکولتهء طب پوهنتون کابل شد و در سال ۱۹۷۵ بحیث دوکتور طب از آنجا فارغ گشت. در سال ۱۹٦۵ عضویت حزب دموکراتیك خلق افغانستان را حاصل کرده و بزودی از جملهء کادرهای فعال این حزب گردید و در طول مدت عضویتش در حزب دوبار به زندان افتاد. تا قیام مسلحانهء ثور ۱۳۵۷ بحیث رئیس اتحادیهء محصلین انجام وظیفه می کرد. در سال ۱۹۷٦ نامبرده منشی کمیته حزبی شهرکابل در بخش پرچم بود. وی در سال ۱۹۷۷ عضو کمیته مرکزی حزب د.خ.ا. گردید، و در اپریل ۱۹۷۸ بحیث سفیر جمهوری دموکراتیك افغانستان در ایران مقرر شد. از سال ۱۹۸۰ الی ۱۹۸۵ خدمات امنیت دولتی "خاد" را رهبری می کرد. در چهارم ماه می ۱۹۸٦ بحیث منشی عمومی کمیته مرکزی حزب و سپس در نوامبر سال بعدی رئیس جمهور افغانستان گردید.

نجیب الله مردی بود تنومند و قوی هیکل. دارای قامت بلند و استخوان بندی محکم و پولادین. چشمانش از بدوخلقت عیب داشت و به اصطلاح "تودار" بود و هنگامیکه رئیس جمهور کشور گردید، این نقص طبیعی باعث می گردید که عکاسان برای گرفتن عکس بی نقص از وی در رنج و تعب فراوان باشند. چنانچه اگر کسی عکس مناسب و درخوری از او نمیگرفت،

سروکارش با دستیار وی محمد اسحق توخی می افتاد و آب خنك از گلویش پائین نمی رفت.

هنگامیکه در مکتب و پوهنتون تحصیل می کرد، از برکت جثهٔ بزرگ و نیرومندش نوعی خشونت در وجود او رشد و تکامل میبافت که گاهگاهی با خصوصیات جوانمردی و عیاری در روح سرکش او تظاهر می کرد و به تدریج به عادت ثانوی او مبدل می شد. بنابر همین دلایل هم نشینانی از همین طراز داشت و در جیب هایش کارد، چاقو و پنجه بکس یافت می شد.

او در آوان جوانی با سیاست آشنا گردید، حزب پرچم را برگزید و شیفتهٔ ببرك کارمل شد. نجیب شخص با استعداد و خوش قریحه یی بود و توانست با سرعت ادبیات مترقی و آثار مارکسیتی را فرا گرفته، از جملهٔ کدرهای برجستهٔ حزب پرچم محسوب گردد. در تظاهرات سخنرانی می کرد و در پوهنتون اکثراً در زدوخورد های فزیکی با اخوانی ها و شعله یی ها سهم فعالی داشت و ضرب شصت نیرومندش را همه چشیده بودند. به همین جهت گاهگاهی به حیث بادی گارد و محافظ ببرك کارمل اجرای وظیفه می نمود. در تظاهرات بر ضد اگنیو که از طرف ح.دخ.ا. براه انداخته شده بود و هدف آن ضدیت با سیاست استعماری و استثماری آمریکا و مخالفت با سیاست نزدیکی با آمریکا بود، سهم برجسته یی داشته، زندانی گردید. همراه با او محمود بریالی، وکیل، فاروق، اسماعیل محشور، حشمت اورنگ و بعضی از کدرهای دیگر حزب نیز زندانی شده بودند. جوانی و دوران تحصیل داکتر نجیب الله با رفاه و تنعم نسبی گذشت و این از برکت ماموریتهای پدرش در شهر پشاور پاکستان بود که زندگی نسبتاً راحتی را برای فرزندانش در شهر کابل دست و پا کرده بود. نجیب الله با دختری از فامیل سراج که با خانوادهٔ شاهی پیوند داشت، آشنا گردید و با وی ازدواج کرد. اسم این دختر فتانه بود، خواهر شهلا جیلانی، حاصل ازدواج سه دختر بود. نجیب از لحاظ فامیلی خویشتن را خوشبخت احساس می کرد و از ازدواج خویش راضی بود.

دوکتور نجیب الله از قبیلهٔ احمدزایی و مربوط به قوم غلزایی بود، امتیازی که برای رهبری کردن جامعهٔ افغانی ضروری پنداشته می شد. او امتیاز دیگری نیز داشت و آن تسلط وی برزبان دری و شناخت او از کلتور و فرهنگ شهری بود، به هر دو لسان ملی پشتو و دری فصیح و روان صحبت می کرد. به انگلیسی کاملاً آشنا بود، و آیات چندی از قرآن مجید را از حفظ داشت. بعدها از برکت همین حافظهٔ قوی اش به لسان روسی نیز آشنا گردید. او سخنور و نطاق برجسته یی بود. در صحبتهایش تحلیل و استدلال و نتیجه گیری از قضایا و رویدادهای زندگی سیاسی و اجتماعی را چنان با آب و تاب و روان و عمیق انجام میداد که بالای مستمعین تأثیر می گذاشت. ساده و مختصر صحبت می کرد اما مفاهیم زیادی را القأ می نمود. منطق قوی داشت و از دید و فلسفهٔ دیالکتیك با قضایا برخورد می کرد. دست پاچه نمی شد و خود را گم نمیکرد.

او مرد شجاعی بود. قاطعیت داشت و با هوش، زیرك و حیله گر بود. هرگاه شخصی مورد اعتماد او قرار میگرفت تمام امکانات و صلاحیتهای لازم را در اختیار او قرار میداد و از هیچ چیزی دریغ نمی ورزید و هرگاه از کسی بدش میآمد، عقده می گرفت، کینه میورزید و تا آخر با او بد می بود و بالآخره زهرش را میریخت.

برادرش، صدیق که در هنگام زمام داری او بنابر خصومت های فامیلی و عقیدتی با او، از کابل گریخته و به احمدشاه مسعود پناه برده بود، تحت فشار دشمنانش رساله‌ء کوچکی در باره‌ء خصوصیات اخلاقی نجیب نوشته است. صدیق در نوشته هایش نجیب الله را به مرد جهنمی از لحاظ اخلاقی توصیف کرده بود. او با بی پروایی و بدون در نظر داشت عفت قلم، برادرش را به انواع انحرافات و جرایم متهم کرده است. اما نجیب الله چنان شخصی نبود. آن رساله نه تنها شخصیت نجیب را پائین نیآورد، بلکه به شخصیت و محبوبیت او افزود.

نجیب گاهگاهی چنان انسان ساده و بی پیرایه .به نظر میرسید که انسان او را بهترین و صمیمی ترین دوست خویش حساب می کرد و به وی اعتماد می نمود و میخواست راز دلش را به او باز گو نماید، و زمانی وی به چنان شخصیت مرموز، ناشناس و بیگانه یی تبدیل می شد که هر کس از وی دوری می جست و سعی می کرد با او برخورد نکند. این خصوصیات شگفت انگیز بودند و خاصه‌ء شخصیت نجیب الله. نجیب به سختی بالای رفقایش اعتماد می کرد. همیشه انگیزه‌ء خاصی برای بی اعتمادی داشت، جاه طلبی و قدرت طلبی یکی از این انگیزه ها بود. او برای گرفتن قدرت و امتیاز همه چیز را فدا می کرد و به هر کاری دست میزد. اگر از کسی چیزی میخواست برای بدست آوردن آن حتی از چرب زبانی و تملق ابایی نداشت. اما همین که مقصودش را حاصل میکرد دیگر طرف را نمیشناخت. کسیکه مانع و سد راه مؤفقیت و پیشرفت او می گردید روز خوب نمی دید. زیرا که با یك ضربه‌ء او از میان برداشته می شد. او درین راه مصمم و قاطع و با اراده بود.

دوکتور نجیب شخص سخن سنج و ظریفی بود. فی البداهه چنان طنز ها و لطایفی قطار می کرد و چنان کنایه هایی میزد که همه قاه قاه می خندیدند و خودش نیز از ته‌ء قلب می خندید. گویی جنگی در میان نیست و غمی در جهان وجود ندارد. او نسبت به رهبران قبلی حزب، بیشتر با ماسکو نزدیك شده بود، روسها از وی ستایش می کردند، گرباچف نازش را میخرید و با کا. جی. بی هم پیاله بود. مردی بود با انرژی و فعال، شب تا صبح در پشت دستگاه تلفن می نشست و با انرژی پایان ناپذیری احوال جبهات جنگی را می گرفت. مستقیماً با قوماندان ها حرف میزد و رفع مشکل می نمود. صبح اول وقت در دفتر کارش ظاهر می شد و باردیگر به وظایف پایان ناپذیر خویش ادامه میداد. گویی اصلاً بیدار خوابی نکشیده است.

نجیب الله در آغاز مبارزه اش با خلقی ها روابط صمیمانه یی نداشت و با تعصب با آنها برخورد می کرد. اما بعد از اشغال پُست ریاست جمهوری با آنها کنار آمد و در عوض دشمن آشتی ناپذیر کارملی ها گردید. به طوریکه این دشمنی را پایانی نبود و هرگز بخشیده نمی شد.

نجیب سازمانده برجسته یی بود، قدرت و توانمندی خلاقه، او در ساختمان و ایجاد نیروهای خاد، و بعداً متشکل ساختن و بسیج نمودن اعضای حزب در سالهای دفاع مستقلانه نمایانگر این امر بود. او زبان مردم را می فهمید و با هر کس به سلیقه، لازم سخن می گفت. مردم را با پول، مقام، ترفیع، خانه، زمین، ماموریت خارج، نشان و مدال می خرید و طرفدارانش را فزونی می بخشید.

وی شخص کله شخ، یکدنده، لجوج، عصبانی و سختگیر بود. هنگام عصبانیت اختیار از دستش میرفت، بی اراده می گردید. حتی فحش های رکیکی نثار می کرد، کار منفی را برخ شخص می کشید و هیچگاهی مقصر را نمی بخشید. بازخواست و مطالبه اش شدید بود و وظایف داده شده را شخصاً کنترول می کرد. نجیب صراحت لهجه، خاص داشت،معنویات و مکنونات قلبی اش را در صورت ضرورت، بدون هیچگونه آزرمی ابراز می کرد و درین گونه موارد به اصطلاح از شیر نمی ترسید.

شایعه بود که وی به پول و ثروت زیادی در هنگام ریاست امنیت دولتی رسیده بود و هنگامیکه رئیس جمهور شد و آخرین روزهایش را می گذرانید. مقدار زیاد اسعار خارجی را به هندوستان ذریعه، خانمش انتقال داده بود. حرف ها و صحبت های خودش که شبی با من در میان گذاشت و جریان آنرا در فصول آخرین خواهم نوشت، تا حدودی به این شایعات صحه می گذاشت. پس با تردید میتوان گفت که دستانش پاکیزه بوده است.

شهامت، جرئت، افسون کلام، هوشیاری، زیرکی و آبدیدگی سیاسی او را حتی دشمنانش و رقبای سیاسی اش چه در سطح ملی و چه در سطح بین المللی می ستودند. مهدی دعاگوی یکی از این مخالفین است که در کتاب خودش بنام "نگاهی به دموکراسی دوران دوکتور نجیب" طبع پشاور سال ۱۳۷٤ صفحه ٦٦ نتوانسته است از خصوصیات عالی رهبری نجیب چشم پوشی نماید. او می نویسد : «روسها می دانستند که غیر از نجیب الله کس دیگری که برخوردار از زیرکی و هوشمندی سیاسی باشد در اختیار ندارند. روسها در تشخیص نجیب الله بحیث یك سیاستمدار دچار اشتباه نشده بودند، تشخیص بسیار سالم بود. حقیقتاً دوکتور نجیب در طول مدت کارش دارای تمرین قوی سیاسی شده بود. اوضاع را خیلی با مهارت سیاسی تحلیل و تفسیر می کرد. خطیب بسیار خوب بود. کلیه خطابه هایش آگنده از تحلیل سیاسی و اجتماعی بوده، مسایل و رویدادها را با همدیگر ممزوج نموده، بعد از بافت بسیار قوی سیاسی و احساس به مردم

تحویل می داد. او دقیقاً روان شناسی مردم را در نظر میگرفت، او به دفعات از اشتباهات بزرگ حزب به صراحت سخن می گفت، او از مظلومیت مردم با ظریفترین کلمات دقیق و حساب شده یاد میکرد. او پرده از فجایع و خراب کاری ها و خود غرضیهای رفیق های حزبی خود بر میداشت. او در رابطه به حاکمیت ملی و دسپلین حزبی از احترام به خواسته های مردم و از اعتقاد قوی به دین و عقاید و عنعنات پاکیزهء مردم بیانیه های طویل و مفصل ایراد می کرد. بدون هرگونه تعصب و بدبینی و خوش بینی او صاحب گفتار نافذ و رسوخ کننده به دلها بود.»

بلی! نجیب الله با چنین طوماری از سجایا و خصوصیات اخلاقی و ذهنی که معجون مرکبی از خوبی ها و بدی ها بود به قهرمان دیگری در کتاب ما تبدیل می گردد، و چه خوب شد که قبل از بررسی کار و پیکار اردوی افغانستان درزمان او، تا حدودی این چهرهء معروف و این بازیگر ماهر تاریخ وطن را شناختیم. این شناخت اگر چه سطحی است، با آنهم کمکی خواهد بود برای درك درست وقایع و بافت منطقی و دیالکتیکی قضایا و حوادث بعدی، که «قهرمان دوران ما» در همه جای آن رول و نقش محوری داشته است.

-۲-

دوکتور نجیب الله در زمان دشواری به قدرت رسید. جنگ خانمانسوز هنوز بیداد می کرد، اردو هنوز هم ضعیف بود. وحدت حزبی خدشه دار بود، قحطی و قیمتی بیداد میکرد، زمزمهء خروج نیروهای شوروی برسرزبانها بود، و کنار آمدن با مجاهدین از طریق مذاکره و دیالوگ در سرخط وظایف او قرار داشت.

فقر، تیره روزی مردم روز افزون بود و ناتوانی اقتصاد کشور کاملاً محسوس و ملموس. پرابلم و دشواری دیگر موجودیت ببرك کارمل در افغانستان بود که هنوز هم گوشه یی از قدرت را چسپیده بود و به هیچوجه رها نمی کرد.

نجیب مردی نبود که از دشواری ها بهراسد، قبل از همه او به تحکیم پایه های قدرت خویش نیاز داشت. پس اولین کار او تفقد و تسلی کادرهای برجسته حزبی و قوای مسلح یعنی "ناراضی ها" بود که عمدتاً بخش پرچم حزب را تشکیل میداد.

مرا "نگارنده" نیز از جملهء ناراضی ها میدانست. من در هنگام این کودتا در شفاخانه چهار صد بستر اردو تحت تداوی قرار داشتم، داکتر نجیب الله مرا به نزد خود خواست. با گشاده رویی از علت بستر شدنم و صحتمندی ام سوال نمود و بلافاصله شروع نمود به توضیح دادن وضع پیچیده و دشوار نظامی و سیاسی کشور. او گفت که هنوز هم دوست و هواه خواه ببرك کارمل است و به او احترام دارد. اما اکنون دوران وی گذشته است، وظایف او بسیار زیاد شده است و به تنهایی

نمیتوانست از عهده‌ء آن بدر شود. در شوروی تبدلات و تحولات بزرگ بوقوع پیوست، رهبری نوین شوروی مرا برای اداره‌ء کشور برگزید. زیرا که آنها در نظر دارد، بهر صورتی که شود قوتهای خود را از افغانستان بیرون بکشند ما باید به قوای مسلح کشور خویش متکی باشیم و در جنگ پیروز شویم. ما باید با اپوزیسیون صلح و آشتی کنیم. (عوض کلمه‌ء اشرار، کلمه‌ء اپوزیسیون را استعمال می کرد) و به هر صورتی که شود الی خروج مکمل نیروهای شوروی، توانمندی دفاع مستقلانه از کشور خویش را حاصل کنیم. او گفت من چه کار بدی کرده ام که شما پرچمی ها علیه من موضع گیری نموده اید، گاهی مظاهره می کنید. زمانی اطفال و دختران مکاتب را تشویق کرده به سرکها میفرستید و گاهی علناً اینجا و آنجا به تخریب من می پردازید. سپس لست مطولی را از کتابچه‌ء یادداشتش برایم خواند که در آن اسمای یکتعداد افسران مانند دگروال لطیف، دگروال عزیز عازم، دگروال عزیز حساس، دگروال عالم رزم، دگروال عبدالکریم عریزی، دگرمن رحیم، جگرن صابر (یاور نویسنده) و غیره در آن شامل بود. نجیب از من خواست تا آنها را از نزدیك ملاقات کنم، زیرا که به نظر او سازماندهندگان تظاهرات در روز آمدن ببرك کارمل از شوروی و در روزهای بعدی آنها بودند. او گفت آنها باید قانع ساخته شوند و به این حقیقت پی ببرند که دوران حکمفرمایی ببرك کارمل ختم شده است. او از من حتی نپرسید که چه عقیده یی دارم، طرفدار او هستم یا طرفدار ببرك کارمل؟ واقعیت آن بود که در آن موقع نه تنها من، بلکه احساسات و عواطف عده کثیری از اعضای حزب جریحه دار شده بود. پرچمی ها، به صورت عموم ناراضی بودند، زیرا که ببرك کارمل را مانند پدر معنوی خویش دوست داشتند. در آن روزها، هیچکسی حاضر نبود که عکس کارمل را از دیوار اتاق خود پائین کند و عکس نجیب را به عوضش نصب نماید. هیچکس نمی خواست در کنفرانس ها و جمع آوری هائیکه به ببرك کارمل گوشه و کنایه زده می شد، اشتراك نماید و با گرفتن نام نجیب اظهار احساسات نماید. هیچکس حاضر نبود فریب نیرنگ نجیب را بخورد و او را به خاطر کودتای ضد کارمل ببخشد... به جز تعدادی از خادیست ها و در آغاز اشخاصی مانند : منوکی منگل، ذبیح الله زیارمل، اسحق توخی، مقیم پیکار، شیر بهادر، سرفراز مهمند، بشیر لایق، رشید وزیری، سلیمان لایق، پیکارگر، عمر معلم، حسام الدین حسام، رفیع، اسلم وطنجار، نظر محمد وزیر دفاع، نظر محمد وزیر ساختمانی، پکتین، یعقوبی، جنرال خلیل الله، عبدالوکیل، بشیر رویگر، فرید مزدك، کاویانی، کبیر رنجبر، تاج محمد، نورانشاه سنگر، احمدزی (برادرش)، باقی ریاست پنج، جنرال باقی "لنگ"، حمید روغ و غیره، که به اصطلاح خودش "تیم" او را تشکیل میدادند، تیمی که خود معروض آشفتگی ها، نفاق ها و تضادهای گوناگونی شد. در ماه های اول که دوکتور نجیب الله به حیث رهبر حزب، ببرك کارمل بحیث رئیس دولت و سلطان علی کشتمند

بحیث رئیس شورای وزیران ایفای وظیفه می کردند. تأکید بیشتر بالای رهبری دسته جمعی بعمل آورده شد. اما چنین امری نا ممکن بود. زیرا که در یك کشور دو پادشاه وجود داشت، و همانطوریکه گفته اند "دوپادشاه در اقلیمی نه گنجد" در کارهای روزمرهء دولت یکنوع سکتگی، عدم همکاری و کارشکنی ها روغما گردید.



جشن اردو : دوکتور نجیب الله به صفت منشی عمومی حزب. د. خ.ا. هنگامیکه ببرك کارمل رئیس شورای انقلابی بود.

بعد از برگزاری مراسم جشن استقلال و اولین سالگرد اردوی جمهوری افغانستان پلینوم هژدهم کمیته مرکزی حزب. د.خ.ا. دایر گردید در آن پلینوم کارمل تا سطح عضو کمیته مرکزی حزب تنزیل داده شد. به تقاعد سوق شد و نشان درفش سرخ برایش اعطاء گردید. صالح محمد زیری و ظهور رزمجو نیز از پُستهای بیروی سیاسی حزب سبکدوش شدند. در پلینوم نورالحق علومی، مجید سربلند، اناهیتا راتب زاد، محمود بریالی، نجیب الله معاون وزارت امنیت دولتی، یاسین صادقی مخالفت خویشرا را با تصامیم پلینوم اظهار کردند. اما در رأی گیری عمومی اکثریت آرأ به نفع دوکتور نجیب الله بود، زیرا که قبل از پلینوم نامبرده اعضای کمیته مرکزی حزب را به صورت انفرادی دیده بود و توافق هر کسی را بدست آورده بود. بعد از همین تاریخ کسانیرا که طرفداران دوکتور نجیب الله بودند. طرفداران پلینوم هژده و مخالفان نجیب را

مخالفین پلینوم هژدهم کمیته مرکزی حزب یاد می کردند.

در فرجام در ماه نوامبر ۱۹۸٦ ببرک کارمل از تمام عهده های قبلی اش سبکدوش گردید و به بهانهء "معاینات صحی" به ماسکو فرستاده شد. در میدان هوایی عده یی از هواخواهان ببرک کارمل که اکنون مخالفین پلینوم هژدهم کمیته مرکزی یاد می شدند، با نامبرده وداع نمودند و نجیب یکه تاز میدان گردید.

در سطح کابینه نیز تغییرات بوجود آمد، جنرال رفیع بحیث وزیر دفاع تعیین شد و نظر محمد به عوض وی بحیث معاون اول صدراعظم مقرر شد. عبدالوکیل از ویتنام برگشت و وزیر خارجه شد، شاه محمد دوست بحیث نمایندهء دایمی افغانستان در ملل متحد به نیویارک رفت، گلاب زوی بحیث سفیر کبیر افغانستان به ماسکو عزیمت کرد و محمد اسلم وطنجار وزیر داخله شد. خلیل الله از برکت موضع گیری خصمانه اش علیه ببرک کارمل در پلینوم هژدهم بحیث وزیر ترانسپورت مقرر شد. صادقی گوشه نشین شد و ذبیح الله زیارمل بحیث رئیس عمومی سیاسی اردو جایش را گرفت. منوکی منگل، به عوض فاروق بحیث رئیس عمومی امور سیاسی وزارت داخله عز تقرر یافت.

تعیینات دیگری نیز در سطح کابینه و قوای مسلح کشور صورت گرفت که به صورت عموم برکنار ساختن مخالفین پلینوم هژدهم کمیته مرکزی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان هدف آنرا تشکیل میداد که به نسبت جلوگیری از قطور شدن کتاب از گرفتن آن نامها خودداری ورزیده می شود.

-۳-

در پلینوم های کمیته مرکزی حزب که یکی بعد از دیگری دایر می گردید مخصوصاً در پلینوم نزدهم کمیته مرکزی حزب تصمیم دوکتور نجیب مبنی بر دعوت از تمام نیروهای درگیر در جنگ و روشنفکرانی که در غرب زندگی می کردند بخاطر اشتراک در ساختمان یک دولت ائتلافی با پایه های وسیع اجتماعی، مورد قبول تمام اعضای پلینوم قرار گرفت و به سیاست جاری حزب و دولت جمهوری افغانستان تبدیل گردید. کلمهء مصالحه ملی که اساسات آن توسط کارمل در تیزس های ده گانه از موضع قدرت مطرح شده بود برای اولین بار از موضع ضعف و سازش که کارمل با آن مخالفت می کرد توسط وی استعمال شد. و پروگرام مصالحه ملی مقدمات سازش دوکتور نجیب الله را با رهبران مجاهدین تشکیل داد. این پروگرام در روز اول جنوری سال ۱۹۸۷ اعلام شد که نکات اساسی آن قرار ذیل بود :

- آتش بس یك جانبه شش ماهه.
- تشکیل یك دولت "وحدت ملی" که نمایندگان اپوزیسیون نیز در آن اشتراك می کردند.
- بازگشت پنج ملیون مهاجر از پاکستان وایران.

مصالحه ملی را دوکتور نجیب الله بحیث یك طرز دید جدید سیاسی در منطقه میدانست و هدف اساسی آن را سازش یا کمپرمایز با اپوزیسیون تشکیل میداد.

برای تطبیق مصالحه ملی، کمیسیون عالی مصالحهٔ تأسیس شد که دارای شعبات متعدد در سرتاسر افغانستان بود. تبلیغات وسیع مطبوعات و رسانه های گروهی بکار افتاد. وزارت عودت کنندگان تأسیس شد. به کمیسیون های مصالحه وظیفه داده شد تا از طریق مذاکرات، فرستادن نامه ها، پیام ها با دوستان و خویشاوندان در حال جنگ و تبعید خویش پیام صلح حکومت به آنها رسانیده شود. دوکتور نجیب الله آماده گردید تا با رهبران در حال جنگ با دولت خویش در یك کشور بیطرف ملاقات نماید.

مسودهٔ قانون اساسی را به نشر سپرد و از مردم و اپوزیسیون دعوت بعمل آمد تا پیشنهادات خود را در مورد ارائه کنند در ماه نوامبر ۱۹۸۷ قانون اساسی جدید در لویه جرگه به تصویب رسید. دین اسلام به حیث دین رسمی افغانستان پذیرفته شد و اسم جمهوری دیموکراتیك افغانستان به جمهوری افغانستان تعدیل یافت. سیستم سیاسی کشور از دموکراتیك به دموکراسی پارلمانی تعدیل شد. حزب دیموکراتیك خلق به اساس قانون هنوزهم نقش رهبری کنندهٔ خود را حفظ کرده بود و در رأس احزابی قرار می گرفت که از اتحاد دهقانان و روحانیون وطن دوست بوجود میآمد. به اساس قانون به گروه های انشعابی احزاب چپ اجازه داده شد که بصورت سازمان های سیاسی مستقل عرض اندام کرده و در انتخابات پارلمانی اشتراك کنند. پنج ماه بعد انتخابات براه افتاد. کرسی های پارلمان هدف مبارزهٔ جبههٔ ملی پدروطن و احزاب جدیدالتأسیس قرار گرفت. ربع کرسی های پارلمان برای اپوزیسیون محلی خالی نگهداشته شد. کاندیدان و نمایندگان حزب د.خ.ا. صرف ۲۲ فیصد کرسی های پارلمانی را بدست آوردند.

اما تمام این تدابیر در دو سال اول دورهٔ زمام داری دوکتور نجیب الله از طرف مجاهدین و کشورهای غربی با مخالفت و استهزأ استقبال شد و لوی جرگه و انتخابات، مصالحه ملی به حیث اعمال نمایشی و تشریفاتی رژیم، به غرض اغوا و فریب مردم و جلب توجه خارجی ها، مورد شماتت و نکوهش قرار گرفت.

این تغییرات سریع و برق آسا انجام می گرفت. با گذشت هر روز و هر هفته، ابتکارات تازه یی از طرف حزب و دولت ارائه می گردید در ماه اکتوبر ۱۹۸۷ به صورت مشخص از تنظیم های هفت گانهٔ مقیم پشاور دعوت شد تا در یك حکومت ائتلافی در کابل اشتراك کنند و دفاتر حزبی

خود را در شهر کابل مشروط به پایان بخشیدن مبارزه شان علیه دولت بگشایند.

آمادگی روسها برای عودت بخشیدن ٦ غند که از آنجمله ۳ غند آن پیاده و ۳ غند آن دافع هوا بود و از ۱۵ الی اخیر ماه اکتوبر ۱۹۸۷ عملی گردید، ابتکار دیگری بود در جهت تصمیم قطعی دوکتور نجیب الله و میخائیل گرباچف مبنی بر رسیدن به یك راه حل سیاسی معضلهٔ افغانستان.

به مناسبت خروج قسمتی از قطعات شوروی از افغانستان، کنفرانس مطبوعاتی در قصر ستور وزارت خارجه تشکیل شد. درین کنفرانس شاه محمد دوست وزیر خارجه، تورنجنرال تسیسکوف نمایندهٔ اردوی ٤٠ و ستردرستیز شوروی و نگارنده اشتراك نموده بودیم. درین کنفرانس ژورنالیستان کشورهای زیادی اشتراك داشتند. سوالها مختلف و گوناگون بود. از من پرسیدند که اگر این غند ها خارج شود، اردوی افغانستان جای خالی آنرا پر کرده می تواند و وظایف آنرا انجام داده می تواند. یا خیر؟ می پرسیدند که آیا تلفات بی شمار و روز افزون اردوی شوروی موجب شده است که غندهای مذکور از افغانستان خارج گردند. سوال می دادند که اگر خروج مکمل نیروها ممکن گردد. اردوی افغانستان توانایی مقاومت را در برابر حملات مجاهدین خواهند داشت و غیره. بدون تردید ما جواب هایی میدادیم که قبلاً از طرف سرمشاور دوکتور نجیب پطر پطروویچ دیکته شده و در اختیار ما قرار داشت، و ما مجبور بودیم مطابق آن جواب دهیم.

پطر پطرویچ شخصی بسیار فربه و قوی هیکلی بود و از لحاظ جسامت شباهت زیادی به دوکتور نجیب الله داشت، حتی بزرگ جثه و فربه تر بود، این شخص در تمام مسایل و شئون زندگی و ماشین دولتی دوکتور نجیب الله دخالت می کرد وی شخص زورگوی و خود خواهی بود. این مشاور شکم پرور برای خویش حیثیت و اتوریتهٔ خاص قایل بود و خویشتن را بالاتر از سفیر کبیر شوروی میدانست. به طوریکه بدون اجازه و دستور وی مقامات ریاست جمهوری هیچ کاری انجام داده نمی توانستند. پطر پطروویچ مدعی بود که در بعضی از کشورها کودتاهای ضد دولتی را به پیروزی رسانیده است. او می گفت که در ماسکو از او میترسند و حتی میخائیل گرباچف از او حساب می برد (۱)، او لافزن قهاری بود و این موضوع را نه تنها افغانها بلکه بعضی از اعضای کوردیپلوماتیك نیز میدانستند و میخندیدند.

در اثنائیکه ٦ غند از افغانستان خارج می شدند، ببرك کارمل هنوز هم در کابل بود. یکی از این غندها قرار بود از بالاحصار کابل خارج گردد. در مراسم تودیع دوکتور نجیب الله، سلطان علی کشتمند، و افسران عالی رتبهٔ قوای مسلح در بالاحصار جمع شده بودند. مراسم دوام داشت که ببرك کارمل نیز آمد. روسها و نجیب با نامبرده با بی اعتنایی برخورد کردند. کارمل لوژ را

ترك گفته و به طرف شهر حرکت کرد. وی به خیرخانه میرفت و میخواست عودت قطعات را مشاهده نماید. در طول راه طرفداران کارمل و مردمی که برای مشایعت، با گل ها و بیرق ها ایستاده بودند. ببرك را شناختند و برای او ابراز احساسات کردند. در حصه باغ زنانه شهرآرا کارمل را توقف دادند و از وی خواستند تا در مورد خارج شدن این قطعات برایشان صحبت کند. ببرك کارمل برای آنها صحبت کرد و در اوج احساسات مردم به طرف خیرخانه حرکت کرد...

دوکتور نجیب الله سخت عصبانی گردید و از همان لحظه تصمیم گرفت که نامبرده را به اتحاد شوروی اعزام نماید.

بعد از عودت ٦ غند، دوکتور نجیب الله شورای انقلابی جمهوری افغانستان را لغو کرد، زیرا که به اساس قانون اساسی، وظیفه آن ختم شده بود. در پلینوم نزدهم کمیته مرکزی حزب را توسعه بخشید و تعدادی از افسران عالیرتبه قوای مسلح را به حیث عضو کمیته مرکزی حزب ارتقاء بخشید. من نیز در همان پلینوم عضو کمیته مرکزی حزب د.خ.ا. گردیدم.

به تاریخ ۲۵ جدی سال ۱۳٦۵ به صورت یك جانبه از طرف دولت آتش بس نافذ گردید و مطابق اعلامیه دولت، قوای مسلح افغانستان می بائیست در مدت آتش بس در بارك های نظامی خویش بسر برده و مصروف تعلیم و تربیه نظامی خویش گردند. آنها نمی بائیست به فعالیتهای محاربوی اکتیف دست میزدند، و در صورتیکه با حملات دشمن مواجه می گردیدند. صرف در آن صورت حق داشتند بجواب متقابله بپردازند.

اما مجاهدین یکبار دیگر این ابتکار دولت را نادیده گرفتند و حتی بیشتر از پیش حملات خویش را شدت بخشیدند. نظر به احصائیه هائیکه در آن موقع از ستر درستیز گرفته بودم، در طول ۵۲ روز بعد از انفاذ آتش بس یك جانبه، حملات اپوزیسیون چهار مراتبه افزایش یافته بود. آنها ۱۱۳۸۳ بار درین مدت آتش بس را نقض کرده بودند که در نتیجه آن ٤۰۰ نفر شامل زنان و اطفال شهید، ۹۱۰ نفر زخمی، ۲٤۲ باب منزل منهدم، ۵۳ دوکان تخریب، سه محراب مسجد از بین رفته و دوباب شفاخانه کاملاً منهدم، گردیده بود. بعد از انقضای شش ماه، نجیب الله یکبار دیگر آتش بس یك جانبه را اعلان کرد. ماه جون ۱۹۸۷ که به عقیده جارج آرنی [۱] «هدف از امتیاز دادن های نجیب بدون شك و تردید تجزیه نیروهای مقاومت و حصول نقش مسلط حزب دموکراتیك خلق در آینده بود... با آنکه برنامه مصالحه رژیم یك فریبکاری ماهرانه بود، رهبری مجاهدین و حامیان غربی شان باردمفکوره هرنوع مذاکرات، از واقعیتهای مهمی اغماض می نمودند.»

۱- افغانستان گذرگاه کشور گشایان ص ۲۰٦.

-۴-

اردو :

اما در پهلوی اینهمه، تغییرات، ابتکارات و مانورهای سیاسی ماهرانه در بخش نظامی نیز تغییرات و تحولات عمده، بوقوع پیوسته بود :

قرارگاه سرقوماندانی یا (ستافکا) :

دوکتور نجیب الله که اینك قوماندان اعلی قوای مسلح افغانستان شمرده می شد، قبل از همه به منظور ترتیب و تنظیم و سازماندهی درست مسایل جنگی و نظامی و کنترول و مراقبت از وظایف داده شده و تحت قوماندهء واحد در آوردن هر سه بخش قوای مسلح یعنی اردو، وزارت داخله و امنیت دولتی، ارگان جدیدی بنام قرارگاه قوماندانی اعلی قوای مسلح بوجود آورد. این قرارگاه عالیترین ارگان سوق و ادارهء قوتهای مسلح افغانستان بشمار میرفت و تمام تصمیم گیری های نظامی، سیاسی از همین اداره اتخاذ می گردید. قرارگاه مذکور در آغاز دارای چند دفتر کوچك و تعداد معینی از جنرالان و افسران بود که اوامر و پروتوکول های جلسات را به ارگان های مادون خبر میداد و تغییرات وضعیت را در ٢٤ ساعت گذشته به رئیس قرارگاه راپور میداد. اما بعدها که جنرال رفیع بحیث رئیس قرارگاه تعیین شد، تشکیلات مذکور را چنان وسیع ساخت و چنان بیمورد عرض و طول بخشید که قرارگاه مذکور شباهت به یك قطعهء نظامی پیدا کـرد و محل امنی شد برای آنعده از افسـرانیکه به دلایل گوناگون از اردو رانده می شدند. این افسران که تعدادی از آنها از دوستان شخصی جنرال رفیع بودند. شب و روز خود را در کابل سپری می کردند و کسی را به کار آنها کاری نبود. درحالیکه وظیفهء آنها را رهبری و کنترول مسایل نظامی و جنگی تشکیل میداد.

رئیس قرار گاه داکتر نجیب الله قوماندان اعلی قوای مسلح کشور بود. اعضای قرارگاه را رئیس ارکان، وزرای دفاع، داخله و امنیت دولتی، لوی درستیز، قوماندان عمومی گارنیزیون کابل، قوماندانان قوای هوایی و مدافعه هوایی و گارد خاص و رئیس شعبه عدل و دفاع کمیته مرکزی ح.دخ.ا. تشکیل میداد. لوی مستشار نظامی وزارت دفاع نیز در قرارگاه شرکت می کرد و حیثیت مشاور نظامی رئیس قرارگاه را بخود می گرفت. در عین زمان لوی مستشار مشاور

وزیر دفاع نیز می بود. در روزهائیکه ستر جنرال ورونیکوف در کابل حضور میداشت وی نیز در کار قرارگاه حاضر می شد و حرف های آخر را میزد. مشاورین وزیر داخله و امنیت دولتی نیز اعضای غیر رسمی قرارگاه بودند. محل تدویر جلسات در داخل ارگ گاهی در منزل احمد شاه، زمانی در گلخانه و گاهی هم در زیر زمینی قصر ریاست جمهوری در مقابل ارگ، بود. جلسات قرارگاه هر روزه دایر می گردید، حتی در روزهای جمعه و رخصتی نیز قرارگاه دایر می شد. اما سالهای بعد یعنی اواخر سال ۱۳۶۹ نسبت سبك شدن وظایف محاربوی، بروز های دوشنبه و پنجشنبه جلسات مذکور تدویر می گردید.

در جلسه ابتدا لوی درستیز وضع اوپراتیفی را در ۲٤ ساعت گذشته گزارش میداد و راپورهای کشفی را نتیجه گیری نموده، پلان و مفکورهء دشمن را واضح میساخت. بعداً به ترتیب هر وزیر و هر قوماندان در بارهء اجرای وظایف داده شده، گزارش ارائه می کرد و پیشنهادات خود را تقدیم می نمود. سپس بار دیگر لوی درستیز دربارهء استعمال محاربوی قوتهای هوایی، توپچی و راکتی و اجرای فعالیتهای محاربوی در ۲٤ ساعت آینده پیشنهادات خود را به قوماندان اعلی تقدیم می کرد. مثلاً می گفت که جهت حمایهء عملیات محاربوی در لوگر یك پرواز غند هوایی شکاری و بمبارد در حدود ۶۰ پرواز برای تحت تأثیر آتشی در آوردن نقاط آتشی دشمن در اطراف کابل بیست پرواز، برای کوبیدن مواضع دشمن در اطراف خوست ۲۵ پرواز و ۲۰ پرواز در احتیاط ستر درستیز، دوکتور نجیب الله که بعد از اظهار نظر لوی مشاور صحبت می کرد، مختصری در مورد پلان ها و مفکورهء دشمن صحبت می کرد، وظایف قبلی را کنترول می نمود و وظایف جدید به اعضای قرارگاه سپرده، پیشنهادات فوق لوی درستیز را منظور می نمود و یا تغییرات مختصری در آن وارد نموده جلسه را ختم می کرد. بعضاً درین جلسات، بر علاوهء مسایل اوپراتیفی، مسایل جلب و احضار، جلوگیری از فرار، اکمال نمودن قوای مسلح از لحاظ تأمینات مادی و لوژستیکی، ترتیب نمودن قطارهای اکمالاتی، تشکیل و منظوری قوتهای قومی و منطقوی، پلان گذاری عملیات های تازهء محاربوی، تعینات قوماندانان عالیرتبه، حتی والی ها و منشی ها و غیره مسایل مبرم نظامی، سیاسی و حتی اقتصادی مورد بحث قرار می گرفت و والیان، منشی ها، آمرین زون ها، وزراء و حتی صدراعظم دعوت می گردیدند.

اعضای قرارگاه با خود خریطهء کار داشتند و از حالت ایستاده مطابق آئین نامه عسکری گزارش میدادند. با مرور سالها این قرارگاه آنقدر اتوریته پیدا کرد و صاحب صلاحیت شد که اعضای آن می توانستند وزرای ملکی را برای توضیح بعضی از مسایل و یا دادن وظایف به دفاتر کارشان احضار کنند.

در پهلوی این ارگان، شورای عالی دفاع وطن قرار داشت که شخص دوکتور نجیب الله بحیث رئیس و لوی درستیز منشی آن بود. اعضای شورای دفاع را اعضای بیوروی سیاسی و دارالانشأ کمیته مرکزی، رؤسای سیاسی وزارت خانه هآی قوای مسلح و رئیس شعبه عدل و دفاع کمیته مرکزی حزب تشکیل میداد. این جلسات در هر پانزده روز به طور نوبتی دایر می شد. درین جلسات سفیر کبیر اتحاد شوروی، لوی مستشار و مشاورین وزرای قوای مسلح و لوی درستیز اشتراك می کردند. صحبت ها به لسان روسی ترجمه می شد و ساعتها وقت را در بر می گرفت. درین جلسات نیز مسایل مبرم نظامی مانند جلب و احضار، فرار، عملیات های محاربوی، توسعه زون های امنیتی، کار با باند گروپ ها، مسایل مربوط به عودت مهاجرین به کشور و غیره مورد بحث و مناکره قرار می گرفت. قوماندانان ضعیف درین جلسه مجازات می شدند و قوماندان برجسته و مؤفق مکافات میدیدند.

مختصر اینکه دوکتور نجیب الله با فعال ساختن و رونق بخشیدن این ارگانها، مخصوصاً قرارگاه قوماندانی اعلی قوای مسلح، نظارت و کنترول مستقیم خویش را در کار و پیکار قوای مسلح افغانستان برقرار نموده و ارتباطات نزدیك با اطراف و اکناف کشور تأمین کرد. هر قوماندان ـ هر آمر سیاسی و هر مسئول امور را از نزدیك شناخت. با خصوصیات و ویژگی های وظایف نظامی و محاربوی آشنا شد و در تاروپود و هستی امورات نظامی نفوذ نموده، خود نیز بحیث يك قوماندان نیرومند و برجسته، نظامی تبارز نمود.

دوکتور نجیب الله بعد از عودت ٦ غند نظامی اتحاد شوروی متوجه گردید که بعد از خروج مکمل این نیروها اردوی افغانستان به شکل موجود نمی تواند در مقابل حملات روز افزون مجاهدین مقاومت نماید. زیرا که اردوی افغانستان تقریباً پارچه، پارچه بود و در گارنیزیون های دوردست بحال محاصره و مدافعه قرار داشت. از آن جمله قوتهای سرحدی تازه تشکیل شده، اردوی افغانستان بود که تقریباً شصت هزار نفر در اصل بست آن بود و در آن موقع ٥٠ فیصد اکمال بود. قوتهای سرحدی در آن موقع دارای ١٤ لوا بود که در مناطق ذیل جابجا بودند :

لوای يك سرحدی در ننگرهار، لوای ۲ سرحدی در خوست. لوای ۳ سرحدی در قندهار، لوای ٤ در نیمروز، لوای ٥ در هرات، لوای ٦ در وازه خوا، لوای ۷ در شنیندند، لوای ۸ در چمکنی، لوای ۹ در ارگون لوای ده در کنرها، لوای ۱۱ در هلمند، لوای ١٤ در بیان خیل جاجی و لوای ۱۲و ۱۳ نو تشکیل بودند.

قوماندانان این لواها عبارت بودند از دگروال سرور فراهی، عجب خان مزاری، زمان وزیری، مومن اندرابی، نادر، مهمند کتوازی، دگروال صهور، جنرال قیام الدین و غیره.

دوکتور نجیب الله به ستر درستیز هدایت داد که در موجودیت قوتهای شوروی، پلان گذاری

تخلیهء این لوا ها از مناطق سرحدی کشور تکمیل و تخلیهء مناطق مذکور صورت گیرد. در حقیقت با یك تیر دو نشان زده می شد، یکی آنکه خطر محاصره و سقوط این قطعات از بین می رفت و با ادغام نمودن بعضی از این لواها در تشکیل اردو سطح اکمال قطعات اردو بالا می رفت و قطعات اضافی برای حفظ امنیت شاهراه های اساسی کشور پیدا می شد. از طرف دیگر تخلیهء بعضی از این لواها بر پروگرام مشی مصالحه ملی تأثیر مثبت می گذاشت. زیرا هر قطعه ایکه از مناطق سرحدی بیرون می شد آن مناطق بنام مناطق صلح از طرف دولت اعلان می گردید. بزودی قطعات مذکور از مناطق ارگون، چمکنی، بیان خیل جاجی، کنرها، اسعد آباد، پنجشیر و سایر نقاطی که اهمیت اقتصادی و ستراتیژیك نداشتند کشیده شد و از ترکیب آنها قطعات مستقلی بوجود آمد. مانند فرقه ۲ که بر بنیاد لوای ٤٤٤ کوماندو ایجاد شد و در چهاریکار وضع الجیش گرفته مؤظف گردید که امنیت سرك کابل، حیرتان را از بگرام الی سالنگ شمالی بعهده بگیرد. یا فرقهء ۹ و لوای ۱۰ که از کنرها و اسعدآباد تخلیه شده، همراه با فرقه جدید التأسیس ٦۰ که از قوتهای سرحدی تشکیل شده بود. مصروف تأمین امنیت شاهراه کابل، جلال آباد گردید که جهت سوق و ادارهء این قوتها در سرویی گروپ اوپراتیفی بوجود آمد، و آن را جنرال گلرنگ سوق و اداره می نمود.

برای تأمین امنیت شاهراه عمومی از حیرتان الی دو شاخ سالنگ، یك فرقه از ترکیب قوتهای قوی سید منصور نادری منظوری داده شد. فرقهء مذکور بنام فرقه ۸۰ یاد می شد و قوماندانی آنرا سید جعفر نادری پسر وی بعهده داشت. برای تأمین امنیت میدان هوایی بگرام از ترکیب قوتهای وزارت امنیت دولتی و افسران کادری اردو، فرقه ٤۰ تأسیس شد. درین فرقه افراد تسلیم شده به امنیت دولتی از مناطق شمالی و اطراف بگرام داده شده بود. اما هنوز قوای سرحدی کاملاً تجزیه نشده بود و در بعضی از مناطق مانند خوست، ننگرهار، هرات، قلات و غیره لواهای آن وجود داشت.

دوکتور نجیب الله بزودی در چوکات وزارت امنیت دولتی گارد قبلی ریاست جمهوری را که یك لوای پیاده بود. توسعه بخشید و گارد خاص را ایجادکرد. گارد خاص دارای پنج لوا بود، لوای پنجم که نام لوای خاص یاد می شد در داخل ارگ ریاست جمهوری و تحت امر اوپراتیفی ریاست حفاظت امنیت دولتی که رئیس آن جنرال احمدزی برادر رئیس جمهور بود اجرای وظیفه می کرد. وظیفه لوای مذکور را تأمین امنیت شخص رئیس جمهور، صدراعظم و اعضای بیوروی سیاسی و شورای وزیران رؤسای مجلسین شورای ملی و غیره تشکیل میداد. لواهای دیگر گارد از حساب جلب و احضار وزارت امنیت دولتی بسرعت اکمال گردیدند. قرارگاه عمومی گارد خاص در بالاحصار بود که جنرال افضل لودین در ابتدا بحیث قوماندان عمومی گارد خاص تعیین شده

بود. پرسونل قطعات گارد خاص از امتیازات بیشتر معاش، کوپون، اعاشه و البسه نسبت به افراد اردو برخوردار بودند. معاش افسر و سرباز گارد یکنیم برابر معاش پرسونل قوای مسلح بود اعاشه، آنها نیز اعاشه، تیپ A بود که با اعاشه، پیلوتان همسری می کرد. برای آنها کوپون داده می شد، بعد از جلب به گارد، مدت شش ماه به محاربه نمی رفتند. این امتیازات به گارد مذکور فرصت داد تا بسرعت سطح اکمال خود را الی ۸۰ فیصد بالا ببرد. اما ایجاد این قطعات و دادن چنین امتیازات به آنها واکنش های منفی را در قوای مسلح بوجود آورد. مخالفین نجیب آنرا گارد شخصی اش می شمردند و آنرا به منظور جلوگیری از کودتاها و وقوع حوادث غیر مترقبه بعد از خروج نیروهای شوروی وانمود میساختند. گلاب زوی تا هنگامیکه در مرکز بود. تشکیل قطعات گارد را به مشابه، قطعات خاص که منظوری جز سرکوبی مخالفین ندارد وانمود میساخت و بر علیه آن تبلیغ گسترده یی را شروع کرده بود، چنانچه یکی از دلایلی شد که جنرال تنی در کودتای خویش علیه نجیب از آن استفاده می کرد. اما نجیب الله بعد از انقضای مدت کوتاهی گارد مذکور را به عملیاتهای محاربوی گسیل داشت و نام آنرا گارد ملی گذاشت و عجالتاً سروصدا ها را خاموش ساخت. این قوتها بعد از چند فعالیت محاربوی تجارب زیادی آموختند و از جمله، با انضباط ترین و موفق ترین قوتهای نظامی جمهوری افغانستان گردیدند.

نجیب گارنیزیون کابل را که قبلاً ارگان کوچکی بود و وظیفه، قبلی آنرا تعمیم بخشیدن نظم و نسق عسکری در شهر و بازار و حل و فصل منازعات و مناقشات پرسونل قوای مسلح با شهریان کابل تشکیل میداد، انکشاف و توسعه بخشید و آنرا به قوماندانی عمومی گارنیزیون کابل تبدیل کرد. وظیفه، این قوماندانی اکنون تأمین نظم و امنیت عام و تام در شهر کابل بود. همچنان وظیفه داشت تا از فیر راکتها بالای شهر کابل جلوگیری بعمل آورد. از نفوذ اپوزیسیون در داخل شهر ممانعت کند، به کودتاها و مظاهرات ضد دولتی موقع ندهد. از انفجار بم ها در شهر جلوگیری بعمل آورد. عملیات های تصفیوی را در شهر و اطراف آن سازمان دهد. از دخول سلاح و خروج آن به شهر کابل ممانعت به عمل آورد. وحتی مواد ارتزاقی را که از شهر کابل خارج می گردید، تحت کنترول خویش قرار دهد. خلاصه قوماندان عمومی گارنیزیون شهر کابل با داشتن چنین وظایف و صلاحیتها در حقیقت همه کاره، کابل بود و مالك شهر شمرده می شد. ولی قوماندان عمومی گارنیزیون کابل برای تطبیق این وظایف و صلاحیتها کدام قوتی در اختیار نداشت. صرف یك غند پیاده بنام غند ۷۱۷ تحت امر مستقیم قوماندان عمومی گارنیزیون کابل بود که دارای ۶۰۰ نفر سرباز بود و اسلحه، و تخنیك ثقیل در اختیار نداشت.

برای تأمین امنیت شهر کابل، سه زون امنیتی وجود داشت. هر زون به یکی از وزارت خانه های قوای مسلح تعلق داشت. هر وزارت مکلف بود تا برای تأمین امنیت زون امنیتی مربوطه،

خود، یك فرقه را بوجود آورد، فرقه ۸ وزارت دفاع مسئول زون ۱ که عمدتاً مناطق شمال و شمال شرق کابل را در بر می گرفت، بود. فرقه ٥ که جدیداً در وزارت داخله ایجاد شده بود. مسئول زون ۲ در جنوب کابل شد و فرقه ده نیز که جدیداً در چوکات وزارت امنیت دولتی عرض اندام کرده بود. مسئول زون ۳ و از مناطق غرب کابل دفاع می کرد. این فرقه ها تابعیت دوگانه داشتند. یعنی از یك طرف تحت امر مستقیم وزرای مربوطه‌ء خویش بودند و از طرف دیگر تحت امر اوپراتیفی قوماندان عمومی گارنیزیون کابل بودند. به معنی اینکه در اجرای وظایف محاربوی و وظایف ۲٤ ساعته‌ء تدافعی مجبور به اطاعت از اوامر قوماندان گارنیزیون می شدند. اما چون تعیینات، تبدلات، ترفیع، تقاعد، مکافات، مجازات و معاش آنها از طرف وزرای مربوطه اجرا می شد. بیشتر به وزارت خانه های خویش وابسته بودند و طبیعی است که هر امریکه وزیر مربوط می داد بدون چون و چرا از طرف قوماندانان این فرقه ها انجام میبافت. سایر قطعات و مؤسسات نظامی مستقر در شهر کابل نیز عین حالت را داشتند و دارای تابعیت دوگانه بودند. همه‌ء این قطعات در پلان امنیتی شهر کابل وظایف تدافعی را انجام میدادند و در کمر بند های داخلی و خارجی امنیتی شهر توظیف می گردیدند. مراد من از ذکر جزئیات آنست که خوانندگان گرامی تصویر روشنی از حدود صلاحیت ها و امکانات نظامی قوماندانی عمومی گارنیزیون کابل داشته باشند، زیرا که در سقوط کابل همین فاکت ها و حقایق تلخ دخیل بود و با آگاهی از آنها میتوانیم دلایل سقوط نظامی کابل را بهتر درك کنیم.

در زمانیکه قوماندانی عمومی گارنیزیون کابل توسعه میبافت و مسئولیت های تازه را متقبل می گردید. تورنجنرال محمد افضل لودین بحیث قوماندان عمومی آن تعیین گردید. جنرال لودین نخواست و یا نتوانست، این سه فرقه را بحیث یك قول اردو تنظیم و تحت امر مستقیم خویش در آورد. در نتیجه قوماندانی عمومی گارنیزیون کابل فقط صاحب یك غند ٦۰۰ نفری پیاده شد که حتی برای تنظیم، نظم و دسپلین داخلی شهر نیز کفایت نمی کرد. گرچه مفکوره‌ء تشکیل قول اردوی گارنیزیون کابل توسط من بارها به دوکتور نجیب پیشنهاد گردید، اما ایشان بنابر همان خصوصیات خاص خویش که یکی از آنها بی اعتمادی مطلق بالای کارملی ها مخصوصاً نورالحق علومی، افضل لودین و اینجانب بود، از منظوری آن به بهانه های گوناگونی سرباز می زد.

برعلاوه‌ء این قطعات جدید، در هرات قول اردوی ٤ بر بنیاد فرقه ۱۷ هرات، لوای ۲۱ فراه و لوای ٤ زرهدار، تشکیل گردید. لوای ۲۱ به فرقه ۲۱ ارتقاً یافت و قطعات و جزوتامهای قومی و ملیشه‌ء بیشماری که در هرات موجود بودند. این قول اردوی جدید التشکیل را نیرومند ساختند. منظور از ایجاد این قول اردو را انسجام بخشیدن و تحت قومانده‌ء واحد در آوردن

قوتهای نظامی زون شمالغرب کشور تشکیل میداد. که وظیفهء آن نه تنها ستر نمودن استقامت ستراتیژیکی و اوپراتیفی غرب کشور بود. بلکه تأمین امنیت میدان هوایی شنیدند شاهراه تورغندی، قندهار و تأمین امنیت شهر هرات و حومهء آن بود. قوماندان قول اردو داؤد عزیزی مقرر گردید.

هم چنان گروپ اوپراتیفی در پروان جهت سوق و اداره نمودن فرقه های ۲ و ۴۰ ایجاد گردید که در ابتداء جنرال عبدالرؤف بیگی و بعدها جنرال امین آنرا سوق و اداره می نمودند. سعی می گردید تا این قوتها نیز قول اردوی پنجم کشور را بوجود آورند. اما چون کمبود وسایط و تخنیك نظامی وجود داشت و وجوه مالی نیز کفایت نمی کرد. به گروپ اوپراتیفی اکتفاء گردید.

دوکتور نجیب الله غند ۵۳ پیادهء جوزجان را که مربوط به جنرال عبدالرشید دوستم بود، بنابر تقاضای وزارت دفاع به فرقه ۵۳ ارتقاً بخشید. جنرال "دوستم" قبلاً شخصی ساده و جوان دهقان زاده یی بود که در ابتداء انقلاب در زمان ببرك کارمل گروه مدافعین را در قریهء خویش واقع در جوزجان ایجاد کرده و در آغاز در چوکات وزارت امنیت دولتی منظوری ایجاد یك مفرزهء قومی را اخذ کرده بود. او که در وظایف محوله اش بعد از زمان کوتاهی بخوبی درخشیده بود و توانسته بود با هوشیاری و خردمندی مردم زیادی را به طرفداری دولت مجاب نماید و از مقابله با دولت آنها را منصرف بسازد. بزودی صاحب جزوتام بزرگتری در سطح یك کندك شد و چون وظایف محاربوی خویش را با مؤفقیتهای بسیاری انجام داد. لقب قهرمان جمهوری افغانستان را کمایی کرد. بعدها جزوتام او، در چوکات اردو به غند ارتقاً یافت و اینك صاحب یك فرقهء نیرومند گردید. این فرقه بر بنیاد غند ۵۳ و لواهای رسول پهلوان در میمنه و غفار پهلوان در سرپل، دو تن از همرزمان شهیر "دوستم" ایجاد شد.

"دوستم" که درین نوشته ها بعد از این یکی از قهرمانان حوادث کشور است، در مکتب ابتدائیه قریهء خویش واقع در شبرغان خواندن و نوشتن را فراگرفت و تا سطح تعلیمات متوسطه پیش رفت. بعد به خدمت عسکری پرداخت و بالآخره در زمان انقلاب به یکی از مدافعین آن تبدیل گردید. از لحاظ عقیدتی، شخص مسلمان و خدا پرستی بود و هنگامیکه هنوز شهرتی نداشت، صادقانه در راه تحقق صلح، آرامی و رفاه مردم خویش مبارزه می کرد. او دارای جثهء تنومند و استخوان بندی محکمی بود، زیرا که پهلوان و چاپ انداز دلاوری بود. چشمان بزرگ، ابروی برجسته، قامت بلندش، او را نسبت به دیگران متمایز می ساخت. دوستم را افراد تحت امر او بسیار دوست میداشتند، تا جائیکه حتی بعضی از آنها اسم وی را در سینه ها و بازوان خویش خالکوبی نموده بودند. قطعات وی در جنگها دلاورانه و با رشادت می جنگیدند و هنگامیکه قوماندهء شخص "دوستم" را می شنیدند و قد راست می رفتند و از هیچکس و هیچ

چیزی ترسی بخود راه نمیدادند. به طوریکه مخالفین و قوتهای مجاهدین به آنها لقب گلم جمع "گلم جم" دادند. اما گلم جم شخص دیگری بود که بنام امان الله یاد می شد. نامبرده نیز از ولایت بلخ بود و در چوکات وزارت امنیت دولتی قطعهء قومی داشت. شایعه بود که مخالفین تمام اعضای خانواده اش را کشته، خانهء او را چور و چپاول کرده و حتی گلیم های منزل او را برده بودند. امان الله بعد از مشاهدهء منزل خویش گفته بود، گلم من جمع شد و بعد از آن به "گلم جم" معروف گردید.

دوکتور نجیب برای حفظ توازن بین اقوام ازبك و پشتون در ولایت جوزجان شخص دیگری را در پهلوی جنرال "دوستم" رشد داد. این شخص عبدالرسول نام داشت. حربی پوهنتون را خوانده بود و بعد از کشته شدن سید عبدالله قوماندان محبس پلچرخی، مدتی بحیث قوماندان محبس ایفای وظیفه می کرد. در همانجا به وی لقب "بی خدا" را داده بودند. که معنی آن خشونت، بی رحمی و قساوت قلبی بود. رسول بنابر پیشنهاد وزارت داخلهء آن وقت بحیث افسر ثارندوی در جوزجان مقرر و در آنجا صاحب حوزه و سپس غند نظامی گردید. این سیاست تفرقه اندازی و حکومت کردن، خاصهء نجیب الله بود. زیرا که رسول هیچگونه پایگاه مردمی در جوزجان نداشت. فقط شخصی بود که بنابر دستور مرکز در آنجا نازل شده بود و علیه "دوستم" استعمال می شد. روزی نبود که رسول بالای تقسیم مناطق، انسداد نمودن راه ها و سایر مسایل خورد و بزرگ با "دوستم" در جنگ و ستیز نباشد.

در قندهار یکی از افراد مشهور دیگری بنام عصمت الله مسلم بحیث قوماندان قطعات قومی وملیشه به جاه و مقام رسید. این شخص که پسر جنرال حیات الله خان یاور پادشاه اسبق بود، حربی پوهنتون را ختم کرده و مدتی در کورس عالی افسران اردو "کورس A" بحیث استاد خدمت می کرد و مدتی را در اتحاد شوروی نیز سپری کرده بود. او وظیفهء تأمین امنیت جادهء سپین بولدك و قندهار را بعهده داشت و از مدرك باج و خراجی که از وسایط و ترانسپورت های دولتی و شخصی می گرفت، صاحب کانتینرهای پول، تعمیرهای متعدد، زن های رسمی و غیر رسمی فراوان، مالك نوکر و چاکر و دم و دستگاه بزرگ گردیده بود. همین او بود که در زمان تدویر لویه جرگه در وقت نجیب الله بالای تعمیر پلیتخنیك کابل توسط راکتهای ب. ام یك فیر نمود و در روز بعد نزدیك بود توسط کمینی که از طرف امنیت دولتی در حصهء باغ بالا برایش ترتیب گردیده بود از بین برود. عصمت مسلم، شخص دیوانه مزاج، دائم الخمر و عیاش بود و از صبح تا شام ویسکی می نوشید. دریشی مارشالی به تن می کرد و پروای هیچکس و هیچ مقامی را نداشت. کاروبارش تاحدی بالا گرفت که عضو شورای انقلابی شد و جنرال گردید. وی از هواخواهان ببرك کارمل بود. خط عقیدتی مشخصی نداشت، و در بند هیچگونه پرنسیپ و

قاعده و قانون نبود. هنگامیکه مست می شد، لجوج، فرومایه، فحاش و گستاخ می گردید. موتر "پیجارو" که دارای راکت اندازهای نصب شده بود، سوار می گردید و تفنگداری های بی بندوبار ژولیده موی، چرکین و تفنگ بدست بسیاری او را بدرقه می کردند. به هر منزلی که دختر جوان و زیبایی سراغ می کرد، میرفت و با پول، زر و تهدید دختر را به چنگ میآورد و به زنی می گرفت، ولی هنوز مدتی نمی گذشت که او را به سربازان خویش می سپرد و سراغ دیگری را می گرفت. تا جایی کار او بالا گرفت که حاضر نمی شد با دولت مستقیماً مذاکره کند. روسها و مشاورین ریاست پنج امنیت دولتی اکثراً بین او و دولت میانجی می شدند و وساطت می کردند. پادشاهی بود خودساخته و مارشالی بود لجام گسیخته.

جبار قهرمان یکی دیگر ازین چهره ها بود که در ولایت هلمند صاحب قطعه قومی گردید و بالآخره به اثر پیشنهاد جنرال شهنواز تنی صاحب لوای قومی گردید. این شخص پای لچ تمام عیاری بود و تمایل به زرغونی ها داشت. متعصب و ناسیونالیست بود. ویسکی نمی نوشید، اما نصوار دهن و چلم چرسش را در همه جا عقب وی نقل میدادند. در زمان کودتای شهنواز تنی در استقامت پل چرخی کابل مستقر شده بود و نقش خاصی بعهده داشت. در هنگام سقوط کابل نیز همراه با تعدادی از جنرالان و افسران طرفدار تنی و پکتین، سعی کرد تا حزب اسلامی را بداخل شهر نفوذ دهد. که در موقعش مفصلاً در مورد صحبت می کنیم.

دوکتور نجیب الله در حیرتان نیز فرقهء دیگری را بخاطر حفاظت و نگهداری دیپوی سلاح، مهمات و تخنیك قوای مسلح ایجاد کرد. این فرقه را جنرال مومن قوماندہ می کرد و به نام فرقهء ۷۰ یاد می شد. فرقه ۷۰ نیز در چوکات وزارت امنیت دولتی بوجود آمده بود. مومن قبلاً قوماندان لوای ٤ سرحدی در نیمروز بود. در آنجا نسبت اختلاس دوسیه پیدا نمود و در بست احتیاط وزارت دفاع گرفته شده بود. او از اهالی اندراب و در آن موقع پرچمی متعصبی بود.

بدینترتیب هفت فرقهء جدید، دو گروپ اوپراتیفی و یك قول اردو در همان سالهای آغازین ایجاد گردید. بعدها ایجاد فرقه ٥٤ در قندوز و گروپ اوپراتیفی شمال تحت قوماندانی جنرال جمعه اتَك، تعداد فرقه های جدید را به هشت فرقه و گروپ های اوپراتیفی را به سه گروپ اوپراتیفی جهت سوق و ادارهء این فرقه ها و قوتها تغییر داد.

تخلیهء نقاط سرحدی که توسط رژیم صورت گرفت از طرف مخالفین به عقب نشینی تعبیر گردید، اما در حقیقت پلان دقیقی بود برای تحکیم سنگرها و تصرف پرسونل. گرچه عساکر مستقر در سنگرهای سرحدی به عقب کشیده شدند اما درعوض منابع عمده و حیاتی و خطوط ارتباطات به سنگرهای مستحکم تبدیل گردید. این به معنی آن بود که رژیم نجیب الله خود را برای جنگ دوام داری آماده می ساخت و عساکر خود را برای همین مقصد ومواضع مستحکمتری

جابجا ساخته بود.

در اوایل سال ۱۹۸۹ تحلیل گران نظامی غرب محاسبه کردند که اردوی افغانستان دارای یکصدوپنجاه هزار افسر و سرباز بود. اما جنرال وارنیبیکوف معاون اول ستردرستیز شوروی ادعا می کرد که نیروهای مسلح افغانستان در حدود سه صد هزار نفر است که معادل به تعداد مجاهدینی است که استخبارات نظامی پاکستان آنرا تخمین می کرد.

اما دوکتور نجیب الله پرسونل قوای مسلح افغانستان اعم از اردو، څارندوی، امنیت دولتی، اعضای حزب، قطعات سرحدی، قوتهای قومی و منطقوی، قوتهای دفاع خودی و ملیشه ها را که در مجموع قوای مسلح افغانستان یاد می شدند با تبختر و غرور خاصی پنجصدهزار نفر اعلام می کرد یعنی دو برابر نیروهای اپوزیسیون.

-۵-

بازهم کمی در باره اردو :

با تقرر جنرال رفیع بحیث وزیر دفاع، خوش بینی و امیدواری برای ساختمان یك اردوی نیرومند و ملی که بتواند وظایف دشوار زمان جنگ را انجام دهد. بیشتر گردید. زیرا که فکر شد نامبرده تجربهء یك دوران وزارت دفاع را در گذشته داشته و اکنون که اکادمی ارکان حربی را ختم کرده بود و شناخت وسیعی از کادرهای نظامی وطن دوست و مسلکی را دارد، بخوبی از عهدهء پر مسئولیت فوق بدر آمده می تواند. بناءً در همان اولین روزها به دفترش رفتم. بمن گفت، خوشوقتم که باهم همکار هستیم. او خواهش کرد تا طرح هایی را در جهت بالا بردن قابلیت محاربوی اردو و آمادگی آن جهت دفاع مستقلانه برایش ترتیب کنم. من و جنرال انور رئیس اوپراسیون، شبها و روزهای زیادی را صرف کردیم، تا بالآخره مسایل مبرم، ضروری و فوری اردو را بمیدان کشیدیم و به وی ارائه نمودیم. در یکی از پیشنهادات ما، مسایل تعیین کادرهای قوماندانیت در اردو طرح گردیده بود. ما برایش نوشته بودیم که دیگر با پرنسیپ های قبلی تعیین کادر ها باید وداع کرد و نباید بخاطر توازن بین خلقی و پرچمی و پرنسیپ های پنجاه فیصد خلقی و پنجاه فیصد پرچمی، کار اردو را زار ساخت. مشورهء ما این بود که تعیینات به اساس وفاداری، شایستگی و لیاقت مسلکی صورت گیرد و از بالا دیکته نشود. خاصتاً تقرر قوماندان های لوا، فرقه و ترفیعات آنها، در هیأت مشورتی وزارت دفاع مطرح گردد. رفیع که اکت حزبی های مستقل را می کرد و میخواست به شوروی ها نشان دهد که نه پرچمی است و نه خلقی، بعد از خواندان همان اولین پیشنهاد، دوسیه را قات کرد و با تندی گفت، بسیار خوب، در فرصت انرا مطالعه می کنم. نتیجه فقط دو روز بعد معلوم شد. وی چنان اشخاص و افسرانی

را از گوشه و کنار مکروریان ها پیدا کرد و به وظایف خطیر و دشواری گماشت، که همه رؤسا و جنرالان قرارگاه، خود را تحقیر شده احساس می کردند. این اشخاص که ضرورتی به گرفتن اسمای شان دیده نمی شود، چنان لجام گسیخته، عقده مند، شرور و نادان بودند که همه آنها را با انگشت نشان میدادند وتمسخر می نمودند. آنها خود را در محیط مکروریان بنام کمونیستان جوان افغانستان "کجا" جازده بودند. کمونیستهای جوانی که کاری جز نوشیدن مشروب، عربده کشیدن، فحش باران کردن ببرك کارمل و دوکتور نجیب نداشتند. بیکار و بی عار بودند و هیچ کدام آنها به چوکی های ریاست و سفارت راضی نمی گردیدند ... رفیع فکر می کرد که اکنون دوران جبران اشتباهات گذشته فرا رسیده است. اکنون نباید بالای پرچمی های متعهدی مانند سلیم، رشاد، گل آقا، کریم عزیزی، لودین، علومی، لطیف، فتاح، انور پویان، عزیز عازم، حسن شیرزی، عالم رزم، رحمت الله پیلوت، صدیق ذهین و غیره حساب کرد و با آنها روابط داشت. بلکه اکنون دوران دگروال هادی یاورش، یعقوب برادرش، اکرم، بشیر، غلام نبی کوشان وظاهر اتل شوهران همیشره اش و غیره بود که توانسته بودند مورد اعتماد قرار گیرند.

بی تفاوتی و بی قیدی رفیع و یارانش نسبت به موضوع تعیینات و ترفیعات اردو، کمر اردو را شکستاند زیرا که شهنواز تنی با گذشت هر روز حدود صلاحیتهای خویشرا بالا می برد و با گستاخی رفقای خویش را بدون کسب اجازت از وی در پُستهای حساس و کلیدی قوماندانیت های تولی، کندك و غند در مرکز و اطراف نصب می نمود، و حتی به تعیینات رفیع ایراد می گرفت. تقرر دگروال بشیر را بحیث رئیس اداری وزارت دفاع در جلسه عمومی افسران وزارت دفاع انتقاد کرد و گفت، وزیر دفاع حق ندارد د پُستهایی را که در حدود صلاحیت ستردرستیز است، بدون مشوره با وی کسی را عزل و یا نصب نماید.

جنرال رفیع بزودی به حدی تحت تأثیر لوی درستیز خویش واقع گردید که بعوض اینکه لوی درستیز را در فعالیتهای محاربوی اعزام کند، لوی درستیز وی را به اینگونه فعالیتها می فرستاد. بارها رفیع به قندهار رفت، عملیات های بی نتیجه، پر خرج و دوام دار انجام داد. اکثراً رؤسای وزارت را با خود می برد و درین مدت مرا نیز از مرکز دور میساخت. میدان برای شهنواز خالی می شد و رفیع با موجب و بدون موجب در نزد مشاورین و ورونیکوف ونجیب تخریب می گردید. جنرال رفیع متأسفانه سواد کافی نیز نداشت خط کج و معوجی داشت، احکام وی در پاره یی از عرایض به آدرس های غلط تحریر می گردید و باعث سرگردانی عارضین و تمسخر رؤسای وزارت دفاع قرار می گرفت. سخنرانی های وی که معمولاً از روی کاغذ و نوت های ریاست عمومی امور سیاسی صورت می گرفت، معمولاً با اشتباهات، لکنت ها و اغلاط زیادی انجام میبافت که مایهء شرمساری خودش و شنوندگانش می گردید. رفیع جوان خوش اندام و خوش

ترکیبی بود. خوش تیپ و خوش لباس بود و منظر نیکویی داشت. اما بهیمن تناسب فاقد آن صفاتی بود که بتواند در کارش مؤفق گردد. یگانه امتیاز او در رسیدن به مقام وزارت دفاع، اشتراك او در کودتای ثور بود که تا هنگامیکه زنده بود. اردو، حزب و دولت جور او را باید می کشیدند و پاداش میدادند.

من و رفیع در هنگام کودتای محمد داؤد باهم آشنا گردیدیم. بعدها هم صنفی شدیم و بهم نزدیك گردیدیم، من صادقانه میخواستم به وی کمك کنم. اماهنگامیکه او دروازهء اتاقش را بروی من بست و من مجبور بودم، غرض شرفیابی بحضور وی، اولاً از یاورها و بادی گاردهای گوناگون و متعدد اجازه بگیرم و از هفت خوان رستم گذشته خود را به وی برسانم. با خود اندیشیدم که وظیفه ام انجام یافته است. بناءً هفته ها و روزها می گذشت و ما همدیگر را نمیدیدیم بجز از جلسات اوپراتیفی در آن موقع رفیع، زیارمل و هواداران نجیب الله مرا از جملهء سازمان دهندگان برجسته کارملی ها در وزارت دفاع می پنداشتند و سعی آنها این بود تا از مرکز دور باشم ولی هنگامیکه درمرکز می بودم دروازهء دفترم بر روی هر کسی باز بود، افسران، سربازان و عارضین می آمدند و به سادگی مرا می دیدند. افسر خورد رتبه ایکه از ارگون و یا خوست و یا قلات میآمد. برای مدت کوتاهی رخصتی گرفته بود. نمی توانست منتظر روز دوشنبه و یا چهارشنبه گردد. ساعتها بنشیند و منتظر بماند و بالاخره اگر وزیر در جلسات بیروی سیاسی مصروفیت نمی یافت به زیارت جمالش مؤفق گردد. این افسران که موهای دراز، بوت های کرمچ، قیافه های مضحکی داشتند وبیشتر به ملکی ها شبیه بودند، معلول زمان جنگ و نتیجهء منطقی آن دوران بودند. آنها از انضباط، دسپلین، تعلیمنامه، نظام نامه، موی کوتاه و قیافه مرتب چیزی نمیدانستند. اگر یك تولی در نظام صف، مثلاً در کوتل "نری" یا بیان خیل جاجی صف می بست، ده نوع دریشی، ده قسم بوت و کلاه از کرمچ گرفته تا موزه، چپلی، چپلك، بوت، سلیپر و از پتلون کاوبای، جیم، پتلون کوماندویی، پلنگی، برجس، برتیه که با جمبرهای چرمی، کاوبای، کوماندویی، شکاری و کلاه های گوناگون پیك دار، بی پیك عسکری، ترافیکی، پولیسی روسی و غیره ملبس بودند، مشاهده می گردید که هیچگونه تشابه و تجانسی با یك قطعه عسکری که در مرکز بنظرمی خورد، نداشتند. آن بینوایان شب ها و روزها در پوسته ها و سنگرهای خویش سینه را سپر کرده و دفاع می نمودند و آنچه دم دست شان بود می پوشیدند. اگر سخت می گرفتی و انضباطا می کردی، به ضرورت تمام می شد زیرا یا ترا می کشتند و یا خود می گریختند. بدون تردید شیرازهء اردو در هر حالتی و هرگونه شرایطی انضباط و دسپلین است، و من آنرا بدرستی و بیشتر از هر کسی درك می کردم. اما در آن شرایط که نصف اردو را ملکی ها، حزبی ها، افراد قومی، ملیشه ها، جلب احضار اجباری

تشکیل میداد و جنگ آنها را می بلعید، غر زدن و عربده کشیدن بالای آنها که چرا کرمچ پوشیده ای و یا چرا موهایت دراز است، با منطق من جور نمی آمد. پس آنها بدون هیچگونه تشویشی به نزد من میآمدند، عریضه ها معمولاً درمورد گرفتن قرضه از شورای وزیران، معاش پیشگی، درخواستی اپارتمان، درخواستی تبدیلی و غیره می بود که آنچه در حدود صلاحیتم می بود، می نوشتم. آنها تسلی میبافتند و میرفتند و چیز بیشتری نمی خواستند، نه چوکی مرا می گرفتند و نه چوکی رفیع را.

این برخورد ها و پیشآمدهای صمیمانهء من با پرسونل اردو، باعث شد تا کرکترستیك بسیار منفی از طرف مشاورین برایم ترتیب گردد. روزی یکی از ترجمانان که دوست من بود، یك کاپی آنرا که به لسان روسی نوشته شده بود و به ماسکو فرستاده می شد برایم آورد. اسم آن ترجمان ویکتور بود. جوان لاغر روسی با عینك های ذره بینی. در آن یادداشتها چنین آمده بود :

«عظیمی تحصیلات خود را در اکادمی جنرال شتاپ در سال ۱۹۸۳ ختم کرده است. تورنجنرال است. از طرفداران ببرك کارمل است. جنرال آرام و خوش برخوردی است. قهر نمی شود و همیشه در فعالیت های محاربوی مصروف است. در مسلك خود وارد و با تجربه است. با هر کس معاشرت دارد. در بین رؤسا و افسران قرارگاه مورد احترام است. اما بسیار محجوب است و صدای قوماندانی ندارد. کسی را جزاً نمی دهد و در اردو کمتر از وی می ترسند. برخوردش با مشاورین کاهلانه ولی دوستانه است، و در بعضی موارد مستقل از نظر مشاورین عمل می کند. ولی ما معتقدیم که در وظیفهء موجودش مطابقت دارد.»

خصوصیات وزارت به نظر روسها قبل از همه داشتن صدای قوماندانی، برخورد خشن بامادونان و رویهء ستالین مآبانه بود؛ در نظر آنها دروغ گفتن، خودسری، گستاخی نیز اوصاف خوبی شمرده می شدند. تملق گفتن و مدح و ثنا گفتن آنها نیز در مجالس شب نشینی و در دعوت های سفارت روسیه کار انسان را آسان می ساخت. در آن دعوت ها که انسان ها تا حدود سطح یك نوکر تنزل می کردند. چنان توست ها و سخنانی گفته می شد که گویی هستی و موجودیت توست (شعار) دهنده در دست سفیر و لوی مشاور روس است. رفیع می گفت «جناب سفیر من یك سوویتسیت هستم. یك کمونیست هستم و از خون خود برای شما دوستها می گلرم» کاریکه هرگز از دست من پوره نبود. ولی کسیکه میتوانست نانش در روغن بود.

بهرحال در میدان جنگ امکانات و زمینه های نزدیکی بیشتری با افسران و سربازان اردو، څارندوی و امنیت دولتی برایم پیدا می شد. من بتدریج با آنها نزدیك شدم. هنر جنگ کردن را از آنها آموختم. مجذوب صداقت، وطن دوستی و احساسات پاك آنها که در برابر وطن داشتند، گردیدم. به آنها اعتماد نمودم و توفیق یافتم تا اعتماد آنها نیز نسبت به من جلب شود. بالآخره

روزی رسید که هنگامیکه من بحیث اداره کننده‌ء عملیات محاربوی توظیف می شدم، پرسونل قوای مسلح شادمان می گردیدند و با دل و جان به من کمك می کردند. عملیات ها معمولاً با نتیجه و با تلفات اندك صورت می گرفت. البته که من تنها نبودم قوماندانان پر افتخار دیگری نیز اعم از خلقی و پرچمی وجود داشتند. که بهتر از من عمل می کردند و محبوب القلوب سربازان و افسران خویش گردیده بودند.

از خود زیاد نوشتیم، بهتر است بسراغ مجاهدین "اپوزیسیون" برویم که در آن دو سال اول رژیم دوکتور نجیب الله و بعد از آنکه ٦ غند شوروی از افغانستان خارج گردید، در کدام حالت و وضعیت بودند.

-۶-

بعد از آنکه عودت شش غند پیاده و دافع هوای شوروی به کشور شان تحقق یافت. زمزمه‌ء خروج مکمل این نیروها که همزمان با مساعی ملل متحد جهت یافتن راه حل سیاسی در ژنیو همراه بود، اوج فزاینده یی یافت. دیگر نه تنها مجاهدین، بلکه تمام جهانیان بخصوص همسایگان، عربستان و آمریکا به پیروزی قطعی "جهاد" باور و اطمینان قطعی حاصل نمودند و در صدد آن گردیدند تا با دادن سلاح های کشنده و پیشرفته‌ء خویش سقوط دولت کابل و خروج روسها را از افغانستان قطعی سازند. «ارنی رافل» سفیر امریکا در پاکستان بی پرده اظهار کرد که [1] «ما به آنهایی بیشتر اسلحه میدهیم که بیشتر روسها را می کشند.»

رئیس جمهور امریکا با استشمام پیروزی احتمالی مجاهدین اولین بار راکت های نوع بلوپایپ ضد هوایی ساخت انگلیسی را به مجاهدین عرضه کرد، و در سال ۱۹۸٦ راکت های نوع ستنگر امریکایی در اختیار استخبارات نظامی پاکستان قرار داده شد. خصوصیات تکتیکی و تخنیکی ستنگر سبك بود، از شانه‌ء خپوری فیر می گردید، وزن آن ۳٤,۵ فونت و انداخت اعظمی آن ۳,۱ میل بود. به قرار احصائیه از ماه سپتامبر الی ماه فبروری ۱۹۸۹ یك هزار میل راکت ستنگر به مجاهدین سپرده شده بود. مؤثریت آن بقدری بود که مجاهدین ۲٦۹ بال هلیکوپتر و طیاره های افغان و شوروی را توسط ۳٤۰ فیر آن سرنگون کرده بودند یعنی ۷۹ فیصد مؤثریت داشت. این راکتها وضع جنگ را تغییر داد و به مجاهدین توان آنرا بخشید که هوا پیما ها و هلیکوپترهای شوروی و دولت افغانستان را از صحنه‌ء جنگ بیرون سازند و باعث آن گردند که گارنیزیون های دور افتاده و کوچك زمینی اعتماد شان را بالای قوای هوایی از دست بدهند.

۱- افغانستان گلرگاه کشور گشایان ص ۱۵۷.

همچنان قرار گرفتن هاوان های دور منزل، توپ های اوئرلیکون با مرمی های ضد زرهی و قوهء آتش هزار گلوله در یك دقیقه، وسایل ماین پاکی، مرمی های ضد تانك نوع "T.O.W" خصلت جنگ را تغییر داده بحیث سلاح های فیصله کن و کشنده و مخرب جنگ شناخته شدند. (۱)

«هنگامیکه در سال ۱۹۸٦ راکت ضد طیارهء ستنگر امریکایی بما تحویل داده شد، جهت بکار بردن آن امریکایی ها به نظامیان پاکستانی آموزش دادند، به امریکایی ها اجازه داده نشد تا مستقیماً به تربیت نظامی مجاهدین بپردازند.» این سخنان دگروال یوسف نویسنده کتاب مجاهد خاموش است. که به افشاگری پرداخته است ورازهای درون پرده را درحصهء اخذ سلاح، کمك های مالی و وجوه پولی فاش می سازد.

به اثر گزارش ویلیام کیسی رئیس سازمان استخباراتی امریکا "سیا" در سال ۱۹۸۵ وجوه خاص نظامی امریکا برای جنگ افغانستان دو چند گردید. جارج آرنی می نویسد که پس از سال ۱۹۸۵ چك سفیدی در اختیار "سیا" گذاشته شد تا هر نوع و هر مقدار اسلحه ایکه میخواهد تهیه کند. او می نویسد که در سال ۱۹۸۷ مبلغ ٦٦۰ ملیون دالر برای این منظور تخصیص داده شد که یك افزایش ٤۰۰۰ فیصد را نشان میدهد، به قول او در سال ۱۹۸۸ به ارزش یکصد ملیون دالر برای مجاهدین سلاح جدید خریداری گردیده بود (ص ۱٥٤) اما این سلاح و تخنیك پیشرفته بیشتر به زراد خانه های پاکستان ذخیره می گردید زیرا که کار توزیع و تقسیم این اسلحه بدوش پاکستانی ها و ادارهء نظامی استخبارات پاکستان قرار داشت.

«پس از آنکه نمایندهء سیا به مقدار و نوعیت سلاح های واردهء صحه می گذاشت، آنها به کمپنی های بارچالانی ادارهء استخبارات نظامی سپرده می شدند. سپس توسط لاری های بزرگ کانتینر دار به تحویلخانه های نظامی پاکستان واقع در سرحد شمال غربی و بلوچستان انتقال میيافت. تجهیزات نظامی بسیار پیشرفته از قبیل هاوان های دور زن و راکت های ضد هوایی مستقیماً به پایگاه های هوایی راولپندی و پشاور نقل داده شده و از آنجا به دیپوهای تحت کنترول استخبارات نظامی مانند کمپ روجهری واقع در حومهء اسلام آباد برده می شد.» (۲)

اما راکت های ستنگر که برای مجاهدین توزیع می گردید، تا زمانی که آنها اسناد معتبر در مورد استعمال به جا ومفید آن برای ادارهء استخبارات نظامی پاکستان ارائه نمی کردند. ستنگر اضافی به آنها داده نمی شد. بر علاوه امریکا و کشورهای غربی عربستان سعودی نیز کمك های مالی خویش را درین مقطع زمانی شدت بخشید، و آنرا تا سطح کمك های آمریکا بالا برد.

۱- مجاهد خاموش - ص ۸۱.

۲- افغانستان گذرگاه کشورگشایان ص ۱٥٦.

سرمایه داران و شهزادگان کشورهای عربی بر خلیج نیز کمك می نمودند. ترکی الفیصل رئیس اداره اطلاعات عربستان سعودی اکثراً به پاکستان سفر می نمود و با جنرال اختر و رهبران مجاهدین ملاقات می کرد.

دگروال یوسف می نویسد [۱] : «این نکته قابل ذکر است که مجاهدین مساعدت های سخاوتمندانهء عربستان سعودی راهیچگاه فراموش نکردند. ترکی الفیصل نماینده خاص سعودی برای جهاد افغانستان بود و سالانه حد اقل دوبار جهت مذاکره با جنرال اختر و رهبران افغانی مخفیانه به پاکستان سفر می نمود. من از او بحیث شخص مهربان و پروقار و بحیث کسی که با مسأله افغانستان دلچسپی داشت همیشه یاد خواهم کرد. او با اینکه همیشه در محیط شاهانه زندگی می کرد. یك شاهزادهء حلیم و شکسته نفس عرب بود.»

در همان صفحه می نویسد که اختر عبدالرحمن، در آماده ساختن چین بخاطر تهیه اسلحه و مهمات به پیمانه وسیع کار نمود و چین رول بزرگی را در تهیه و ساختن مهمات و سلاح به جهاد افغانستان بازی کرد.

بدینسان جهاد وارد مرحلهء نوینی گردید. مرحله ای که بوی پیروزی از آن استشمام می گردید و ۱۲۳ کشور جهان به نحوی از انحا درین مرحلهء تازه به جهاد کمك می کردند و قسم خورده بودند که رژیم دوکتور نجیب را با شکست مواجه سازند. در حقیقت رژیم دوکتور نجیب الله با تمام جهان می جنگید.

«ویتنام ثانی : در ویتنام ۵۸۰۰۰ امریکایی کشته شده و ما در زمینه مقروض روسها هستیم... من بخاطر ویتنام به آن یك عقده روانی گرفته ام و شورویها نیز باید مزه آنرا بچشد. "چارلس ویلسن نماینده کنگره امریکا، سابق هواه خواه جدی پشتیبانی امریکا به مجاهدین." که از جریده دیلی تلگراف مؤرخه ١٤ جنوری ۱۹۸۵ نقل شده است.

من سفر ویلسن را در ۱۹۸۷ به افغانستان صورت نهایی دادم. این همواره هدف وی بود. چون برای چندین سال در مجلس نماینده گان بحیث سخنگوی پر انرژی و تشویق کننده قضیه مجاهدین شهرت یافته بود. وی خود را بحیث پشتیبان صمیمی جهاد به اثبات رسانیده و با رئیس جمهور ضیاء که از رفتن ویلسن به افغانستان جداً تکان خورد شناسایی خوبی داشت. وی از پایگاه مجاهدین "در ژوره" پنج کیلو متری داخل افغانستان به صورت مخفی بدانسوی میرانشاه دیدن به عمل آورد.

من اینرا بخاطری فاش ساختم که ویلسن رویه عده زیاد مامورین عالیرتبه امریکایی را بدین

۱- مجاهد خاموش صفحه ۹۰ و ۹۱.

خلاصه میکند از قرار اینکه من بچشم سر دیده ام افغانستان باید مبدل به یك ویتنام شوروی گردد. شوریها بخاطر جنگیدن و کشتن امریکاییها ویتکانگها را تسلیح مینمود ازینرو امریکا نیز اکنون باید چنین نموده و شورویها را به واسطه مجاهدین نیست و نابود سازند. این نظر همچنان در بین افسران (CIA) بخصوص رئیس آن ویلیام کیسی بخوبی متداول بود. چنین استنباط میکنم که آنها از ناکامی خویش در ویتنام که عظیم ترین شکست نظامی ابرقدرت جهانی را تشکیل میداد عمیقاً اندوهناك بودند. به نظر من جلب مساعدت ایشان درین بود که ایالات متحده باید بدلیلی با پرداخت پول هنگفت از جنگ پشتیبانی نماید. من درین شك ندارم که وزارت خارجه یك سلسله دلایل معتبر ستراتیژیکی و سیاسی بخاطر پشتیبانی امریکا داشتند، لیکن صرف برین تأکید میورزم که اکثر مامورین عالیرتبه امریکایی این را منحیث یك چانس خدا داده تلقی مینمود که در اثر آن شورویها بدون اینکه آسیب به امریکایی ها برسد از دم تیغ بگذرند. جنرال اختر با آنها متفق بود که این کار به کلی امکان پذیر است. آری، دیگر این بر عهده من بود تا آنرا تحقق دهم.

یقیناً هم بین این دو جنگ شباهت های کلی وجود داشت. چنانچه در سطح سیاسی هر دو جنگ قدرت های عظیم را در کشوری خارجی واقع در قاره آسیا درگیر نبرد ساخته بود، در هر دو حالت آنها سعی داشتند تا از حکومتی پشتیبانی نماید که مفسد و در نزد اکثریت عوام بدنام و منفور میبود؛ در ویتنام و هم در افغانستان قوای عظیم عصری، مجهز و منظم در پی جستجوی قوای چریکی قرار داشت. بالآخره در هر دو مورد ابرقدرتی دشمن خود را کم اهمیت شمرده و در اولین وهله گمان میکرد که پیروزی را خیلی زود به چنگ خواهد آورد.

از نگاه ستراتیژیکی عوارض زمین در هر دو کشور به چریکها دست میداد یعنی کوه های پر از جنگل در ویتنام و کوه های مرتفع، خشك و پر صلابت در افغانستان به قیام کننده گان جایگاه و ستر و اخفا در مقابل هوا میداد. هر دو قدرت یعنی ایالات متحده و اتحاد شوروی نسبت اینکه در رویارویی بر مقیاس برابری با دشمنان خویش در زمین قاصر آمده پس بخاطر جبران آن برقدرت هوایی خویش وسیعاً اتکاء مینمود. در برابر این اردوهای عظیم جنگ در زمین یك حالت تدافعی داشت. چنانچه هم در آنجا و هم درینجا آنها سعی میورزید تا کنترول پر شهرها، مراکز تجارتی و ارتباطی، شهرهای عمده و پایگاههای ستراتیژیك نظامی را نگهداشته و از مناطق روستایی به نفع چریکها دست بردار شوند. هر دو جنگ شاهد اختناق و یکسره بمباردمان قریه جات بود، چون احیاناً بحیث پناهگاههای دشمن تلقی میگردید. چریکهای ویتنام نفرات تازه دم، اکمالات و سر پناه را بدانســوی مرز در لاؤس و کمبودیا در اختیار داشت در

حالیکه برای مجاهدین اینگونه سهولتهاد ر پاکستان مهیا بود . » (۱)

در ماه جون ۱۹۸۶ دولت رونالد ریگن رهبران جهاد افغانستان را بخاطر توضیح و تشریح اهداف جهاد و مبارزهء آنها با روسها به امریکا دعوت کرد. هدف آمریکا آن بود که مردم آمریکا با این رهبران آشنا گردند و مداخلهء آمریکا در جهاد افغانستان به نزد سنای آمریکا توجیه گردد و سنا حاضر گردد تا وجوه بیشتر برای کمك به مجاهدین منظور نماید. در عین زمان ریگن میخواست شخصاً این رهبران را ببیند و آنها را در مبارزهء شان تشویق و ترغیب نماید. درین سفر که ربانی بحیث رئیس هیأت، صبغت الله مجددی. پیر سید احمد گیلانی و محمد نبی محمدی بحیث اعضای هیئت شامل بودند به امریکا رهسپار گردیدند. اما گلبدین حکمتیار از رفتن خودداری نمود.

این سفر بسیار با اهمیت بود ، زیرا که تمام این رهبران در طول سالهای جنگ کمك های آمریکا را دریافت نموده بودند. امریکا می خواست تا آنها از دریافت این کمك ها اظهار سپاس و قدردانی نمایند و امریکا را در انظار جهان بحیث حمایتگر و پشتیبان خویش معرفی کنند و از طرف دیگر امریکا میخواست تا روابط و پرابلم های بعدی خود را با اسلامیست ها و بنیادگراها ، معتدل ها و رادیکال های مسلمان ارزیابی نموده و به نتیجه گیری نهایی برسد.

این سفر بازتاب و گفتگوهای ضد و نقیضی را بهمراه داشت که حتی در داخل افغانستان تأثیرات آن مثبت نبود. اولین ضربه را بالای ربانی بعد از سفر وی به امریکا خمینی و طرفدارانش وارد کردند، کسانیکه به ربانی بیشتر از دیگران کمك نموده و حزب جمعیت را در شرایط خوبتر در سرزمین ایران اجازهء عملکرد داده بود. ربانی در آنجا بیزها و پایگاه های نظامی داشت و کمپ هایی را جهت تعلیم و تربیه جنگجویان جمعیت در خاك ایران بوجود آورده بود. بتاریخ ۳۰ دسامبر ۱۹۸۶ روزنامهء "جمهوری اسلامی" یکی از مصاحبه های ربانی را نشر کرد و نوشت که زندگی ربانی جهات تاریك دارد ، و بعداً به صورت مفصل بیان داشت که چگونه ربانی از خط امام عدول کرده است. بعضی از نکات مصاحبه :

س : شما پرنسیپ های انقلاب اسلامی ما را میدانید و آگاه هستید که امام خمینی قبلاً در نجف و بعداً در پاریس زندگی کرده و تعداد زیاد پیشنهادات و گفتگو ها را با آمریکایی ها و غربی ها رد نمود. او برای ما سیاست واضح و آشکاری را تعین کرد که ما به اساس آن میتوانیم در استقامتی عمل کنیم که مؤفقیتهای انقلاب ما را تضمین می کند. یکی از قسمت های برجستهء این سیاست دور نگهداشتن ایالات متحده از عرصهء سیاسی ایران بود. شما در روشنی

۱- تلك خرس صفحه ۷۳.

این سیاست رفتن خود را به امریکا چگونه توجیه می کنید؟

ب. ربانی : طوریکه شما فرمودید انقلاب باید خط سیاسی واضح داشته باشد، چیزیکه مربوط می شود به افغانستان باید گفت که سفر ما را به امریکا میتوان روی این مفکوره ارزیابی کرد که در افغانستان بعضی افراد و گروه ها سعی می کنند که با مقاومت مسلمانان کشور ما، مقاومت مسلمانان آسیای میانه کمایی گردد. در آنوقت که تمام عملکرد های ما در ساحهء نظامی متمرکز شده بود، در عرصهء سیاسی اشخاصی ظهور کردند که بنام دولت خود را ضد مجاهدین وانمود ساختند و همین ها افکار جامعهء جهانی را در مورد ما تغییر می دادند. در سفر خویش ما به صورت عملی انسیاتیف را بدست گرفتیم، پرزیدنت ریگن مطابق تمام قوانین و پروتوکول های رسمی ما را پذیرفت و گفت که مردم امریکا افتخار می کنند که ما این دعوت را پذیرفتیم. ما در آنجا اعلان کردیم. به هیچکس اجازه نمیدهیم که به سرنوشت مردم مسلمان ما دخالت کند یگانه منظور سفرما، وارد نمودن فشار بالای روسیه بود.

سوال : اجازه بدهید به شما بگویم که ریگن بعد از ملاقات با شما گفت «امروز صبح من نمایندگان مقاومت افغانستان را قبول و ملاقات کردم، از آن جمله پروفیسور ربانی را. من به آنها تاکید نمودم که مردم امریکا در پهلوی شما ایستاده اند و ما هر دوجانب سیاست و موضع گیری امریکا را تائید نمودیم.» برای هر خبرنگاریکه این سخنان را می شنود واضح می گردد که بین شما و ریگن توافقاتی صورت گرفته است. در غیر آن او بخود چنین اجازهء نمیداد.

ب. ربانی: این حرف ها جنبهء پروپاگندی دارد ...... امریکایی ها در انقلاب اسلامی افغانستان می خواهند خود را ذیدخل نشان بدهند.

سوال : فکر نمی کنید که این سفر ضربه ایست بالای انقلاب اسلامی افغانستان که از طرف شما و دیگر رهبران وارد شده است. آیا این رهبران بخاطر تسکین مجاهدین نباید از آنها معذرت بخواهند؟ زیرا طوریکه می بینید در روزهای اخیر تظاهرات صورت گرفت مجاهدین به صورت آشکارا شما را تقبیح نمودند.

ب. ربانی : مجاهدین افغانستان قلباً به رهبری خویش باور دارند. هیچکدام معامله یی با امریکا صورت نگرفته و به همین خاطر ما هیچگونه دلیلی برای ترسیدن نداریم. برادران ما در ایران باید اطمینان داشته باشند که ما نیز در افغانستان به این پرنسیپ "نه شرق، نه غرب" معتقدیم و تحت هیچگونه شرایطی به آن تغییر وارد نمی کنیم.

این حرفها تا حدودی آخوندهای ایرانی را آرام ساخت. اما مخالف اصلی او حکمتیار حقایق سفر و فکتورهای ملاقات او را با ریگن تعابیر مختلفی نمود و سعی کرد تا موضع ربانی در شورای رهبری مجاهدین به مخاطره افتد.

در تاکتیك جنگی مجاهدین نیز درینمرحله تغییرات زیادی بوقوع پیوست. در قدم نخست استعمال اسلحهء ضد هوایی، مانند بلوپایپ و ستنگر بود. دگروال یوسف می نویسد که بعد از سال ۱۹۸٦ جنرال اختر به استعمال این اسلحه به صورت کتلوی ارجحیت بخشید و تیم های انداخت ستنگر که در پاکستان تربیه شده بودند در اطراف میدان هوایی مستقر ساخت. آنها برای طیارات کمین می گرفتند تا هنگامیکه مجاهدین قصداً روسها و قوتهای دولتی را به میدان جنگ می کشانیدند طیارات شان را شکار کنند. او می نویسد [1] : «برای اینکه طیارات روسی به حمله تشویق شوند، مجاهدین بتعداد وسیع در صحنه ظاهر می شدند تا طیارات بخاطر بمباردمان حاضر شوند و باینوسیله طیارات دشمن را در تهلکه می انداختند. این یکی از تکتیك های مؤفق بود»

حملات کتلوی توسط راکتهای زمین به زمین نوع سکر بیست و سکر سی و هاوان های دور منزل بالای شهرها، میدان های هوایی، اهداف نظامی و اقتصادی کشور یکی از تغییرات دیگر در سالهای ۸۵ و ۱۹۸٦ بود، مخصوصاً حملات بالای شهر کابل شدت پیدا کرده بود اختر می گفت که کابل باید به صورت دوام دار زیر آتش باشد. پس ازچهار طرف شهر، از عقب کوه های صافی، بالای میدان هوایی کابل. از پغمان، بالای دارالامان، قرغه ولوای راکت، سیلو، پوهنتون کابل، از مناطق دانشمند و خیرخانه بالای ارگ، وزیر اکبر خان (رادیو و تلویزیون) مکروریان ها و مرکز شهر، و از جنوب بالای بالاحصار، ارگ و نقاط عمدهء دیگر انداخت می شد این راکتها که هنوز دقیقتاً هدفگیری نمیتوانستند و توپچی مجاهدین برای چنین وظایفی جوان ونوپا بود معمولاً بالای اهداف غیر نظامی و سیاسی اصابت می کرد و باعث کشته شدن و زخمی گردیدن صدها نفر طفل، زن و مرد می گردید. اما بعد ها که داوطلبان مصری، سودانی، الجزایری، عربی بحیث ماهرین توپچی به پیمانهء روزافزونی در ترکیب قوتهای توپچی مجاهدین شامل شدند. توپچی آنها قادر گردید که بعد از چند فیر "آتش های تصحیح" بالای اهداف مطلوبه شرانپل های خود را اصابت دهند.

شدت حملات بالای پوسته های امنیتی در شاهراه ها، خصوصاً شاهراه سالنگ و جلال آباد به منظور اخلال نمودن اکمالات مواد اولیه به کابل و جلال آباد یکی از تاکتیك های دیگر مجاهدین را درین سالهای تشکیل میداد. آنها در طول راه از فرش نمودن ماین ها، اجرای کمین ها، خریداری پوسته ها، آتش "آر پی جی ۷" بالای پوسته های امنیتی استفاده می کردند و مؤفق می شدند تا مدتی در اکمالات قوتهای روسی و دولتی اخلال وارد نمایند.

۱- مجاهد خاموش – ص ۱۸.

جنگ جبهوی هنوز در تاکتیك جنگی آنها عرض اندام نکرده بود و هنوز هم از جنگ و گریز به پیمانه وسیعی استفاده می کردند. قدرت و نیرومندی آنها را درین سالها، استعمال ماهرانه راکتهای ضدهوایی، آتش های قوی و کتلوی توپچی و استعمال ماین های گوناگون به پیمانهٔ وسیع تشکیل میداد.

بر علاوه اکنون تمام جهان علیه نیروهای نظامی شوروی به پا خواسته بودند. نیروهانیکه بنام اردوی ٤۰ یاد می شدند و به زعم آن ها افغانستان را اشغال کرده بودند. اکنون مجاهدین دارای رسانه های گروهی شده بودند، رادیویی بنام (صدای افغانستان آزاد) که به خرج بخش استخباراتی آلمان فدرال توسط جگرن آلمانی "اریك کونتی" (۱) فعال گردیده بود، تبلیغات خصمانه یی را علیه جمهوری افغانستان پخش می کرد. رادیو "آزادی" نیز که مربوط به حکمتیار بود، شب و روز راست و دروغ می گفت، در رادیوی بی بی سی مقدمات پخش اخبار و تبلیغات علیه ج.ا. بزبان پشتو اتخاذ می گردید و گوردن آدامز مسئول بی بی سی درین راه سخت پافشاری داشت و حتی تا پشاور نیز سفر کرد. صدای آمریکا، صدای آلمان، رادیوی پاکستان، تهران، مشهد، زاهدان، چین، اسرائیل، عربستان، آزادی روسیه از رادیوهایی بودند که هم بزبان دری و هم بزبان پشتو فعال بودند و دولت و اهداف و پلانها و اجرااتش را همواره و پیوسته تخریب میکردند و میکوبیدند. در پاکستان ده ها روزنامه و مجله چاپ می شد که مربوط به تنظیم های مختلف بود. در ایران نیز احزاب شیعه (۹ گانه) هر کدام اخبار مربوط خود را نشر می کردند. جزئی ترین مؤفقیتها، بسیار بزرگ نشان داده می شد و از بزرگترین شکستها، اسمی به میان نمیآمد و کلمهٔ یی ذکر نمی گردید. کتاب های گوناگونی منتشر می شد، کنفرانس ها، سیمینارها تدویر میبافت، تاجرها و فیصل ها به پشاور میرفتند و حمایت بیدریغ خود را از مجاهدین اعلان می نمودند. پس اپوزیسیون نیز مانند دولت بیکار ننشسته بودند و برای مرحلهٔ جدید جنگ آمادگی می گرفتند.

-۷-

بتاریخ ۲۱ سنبله ۱۳٦۷ دوکتور نجیب الله وضع نظامی و سیاسی کشور را در جلسه قرارگاه قوماندانی اعلی قوای مسلح به شکل زیر توضیح داد. در آنروز وزیر دفاع در جلسه حاضر نبود و عوض وی من اشتراك کرده بودم و این یادداشت ها تا هنوز نزدم باقیمانده است :

۱- جگرن اریك کونتی آمر شعبهٔ مخفی بخش افغانستان در استخبارات آلمان فدرال بود. کمك های آلمان در سال های ۸٤ و ۱۹۸۵ سالانه مبلغ ٦۰ ملیون مارك به مجاهدین افغان بود. در سالهای بعدی این کمك ها بیشتر گردید. "مولف".

- به اساس معلومات های کشف و استخبارات، در آینده نزدیك احمد شاه مسعود بالای تخار و قندوز حمله می کند.
- امروز بالای شهر قندهار تصمیم حمله وجود داشت، گروپ های میانه رو (سه گانه) که با دولت هم تماس دارند تصمیم گرفته اند که در قندهار دولت ظاهرشاه ، پادشاه اسبق افغانستان را اعلان کنند. قوت های سه گانه با درانی ها یکجا شده اند. آنها علیه باند گروپ های حزب اسلامی گلبدین و سیاف که غلزایی ها را تشکیل میدهند. جنك را شروع کرده اند، حزب اسلامی از آی.اس.آی پاکستان کمك بیشتر مطالبه کرده است. ضیاء الحق با آمدن ظاهرشاه مخالفت دارد و حکمتیار را که یك بنیاد گرای تیپ خودش است برای زمام داری آیندهء افغانستان رشد می دهد و درین جنگ نیز کمك خواهد کرد. عجالتاً ما اقدامی نمی کنیم و منتظر انکشاف وضع در قندهار می شویم.
- گارنیزیون اسمار در محاصره است، از دو، سه روز به اینطرف شهدا و زخمی های آن گارنیزیون تخلیه نشده اند گارنیزیون در وضع بدی قرار دارد و تصمیم "اشرار" آنست تا آنرا سقوط دهند.
- وضع امنیتی ارزگان قابل اندیشه است.
- موضوع سپین بولدك و مفرزهء "بالا بلوك" را یادداشت کنید، بعداً وظیفه میدهم.
- اطراف کابل همچنان متشنج است، انور "دنگر" مربوط جمعیت اسلامی میخواهد با قوت پنجصد نفری خویش بالای پوسته های کاریزمیر حمله کند.
- در تمام این موارد، ستر درستیز، ریاست کشف، وزارت امنیت دولتی، منابع کشفی و اطلاعاتی خود را ایقاذ نمایند و هرچه زود تر کرکتر، مفکوره و پلان های آینده "مخالفان" را بمیدان کشیده، فردا بمن راپور دهند.

وظایف :

- ارتباط تخار از ده روز به این طرف قطع است، ستردرستیز و وزارت داخله مکلف می گردند تا به هر ترتیبی که می توانند ارتباط را با آنها تأمین نموده ووضع آنجا را تدقیق و مطالعه نمایند. با بشیر بغلانی که در محل است تماس گرفته شود. وضع قطعات "صمد" در خواجه غار ارزیابی گردد. ثارندوی از طریق خود در مورد ارتباط کوشش نماید.
- در قندوز قوت ها نباید پاسیف باشند. کمین ها تأسیس گردد. اگر تغییر و تبدیلی افسران فرقه و سربازان ضرور باشد، به صورت کل مطرح قرار داده شود. شاید بتوانیم فرقهء دیگری را با فرقهء ٥٤ عوض کنیم. ستردرستیز پیشنهاد مشخص ارائه کند. زیرا که در راپور ها، ارتباط بعضی از افسران آن فرقه با احمد شاه مسعود به چشم میخورد.

فرقه ۱۸ بحالت احضارات دایمی در آورده شود. گروپ اوپراتیفی [۱] قندوز کوردنیات های محلات تجمع دشمن را عاجلاً تهیه کرده و به ستردرستیز و قوای هوایی مخابره کند و بدون معطلی تحت ضربه قرار داده شود.

- یك جوره هلیکوپتر برای سازایی ها به تخار فرستاده شود.

- در مورد قندهار : قرار علومی (قوماندان قول اردوی قندهار) در مورد سپین بولدك استماع گردد، در صورتیکه موافق بود، مفرزه از بالا بلوك تخلیه گردد. ضربات هوایی در بولدك متکاثف گردد. همچنان ضربات هوایی در اطراف قندهار، بالای مواضع حزب اسلامی تشدید یابد. برای ارزگان بعد از ضربات هوایی، مواد مورد ضرورت از طریق پراشوت دیسانت گردد. در صورتیکه جنگ بین باند گروپ ها ادامه یابد، به آنها موقع داده شود. رفیق علومی نباید دخالت کند. در صورت لزوم به درانی ها کمك صورت گیرد.

- موضوع بریکوت، کتواز مطالعه شود. شهدأ و زخمی ها تخلیه گردند. همچنان اکمالات خوست برای یك لحظه نباید فراموش گردد.

- قوت های ریزرف از زرمت کشیده شوند، در ظرف چهار روز آینده ولسوالی "اوبه" در هرات تخلیه شود.

- قطارهای اکمالاتی برای گردیز توسط ستردرستیز پلان گذاری شود. نیمروز تخلیه شود و درآنجا صرف یك کندك کوماندانتور قوای سرحدی باقی بماند.

- لوای ۳ سرحدی لغو شود و تمام پرسونل آن اعتبار از همین لحظه به فرقه ۷ داده شود.

- تخلیه، قطعات غور و ولسوالی شهرك از طریق فضأ عملی گردد.

- محمود راقی نیز تخلیه شود. تخلیه، گلبهار نیز مطالعه گردد. در مورد تخلیه، غزنی از وجود قوت های قوای مسلح باید فکر کرد. آیا مفید است و یا به ضرر ما تمام می شود. ستردرستیز مطالعه نماید.

- فرقه های جدید در تخار و کندوز ایجاد شود.

- ترخیص از همین لحظه معطل گردد.

- موضوع لوای ۹۹ راکت تحقیق شود. «توضیح آنکه از اثراصابت راکتهای سکر توسط مخالفین که از پغمان فیر شده بود، در یکی از دیپو های مهمات و سلتون واقع در لوای ۹۹ راکت در قرغه حریق مدهشی بوقوع پیوسته بود که منجر به ضایع گردیدن پنج هزار تن مهمات

۱- بعد از سقوط قندوز که در تابستان سال ۱۹۸۸ برای مدت مؤقتی صورت گرفته، در آنجا گروپ اوپراتیفی تحت اداره، جنرال رؤف بیگی بوجود آمده بود که بعد از مدت کوتاهی لغو شد.

گردیده بود. در آن موقع جنرال صدیق ذهین معاون تخنیکی وزارت دفاع بود.»

مسئولین این حادثه بمیدان کشیده شوند. برید جنرال صدیق ذهین نسبت غفلت درین مسئله به رتبهء دگروالی تنزیل رتبه گردد.

- متخصصین کوچك «پرتبات یا افراد غیر توپچی، راکت، تانك و وسایط مخابره گفته می شد.» در ظرف ده روز آینده ازحساب جلب و احضار، و از سر جمع قطعات انتخاب و به ترمز فرستاده شود.

- مهمات هوایی "بمب" در تمام میدان ها کمبود است. از حیرتان اکمال شود.

- در مصرف مهمات و مواد مم صرفه جویی گردد.

این وظایف میبائیست در ظرف ۲٤ ساعت آینده توسط قوای مسلح افغانستان اجرا می گردید. حجم وظایف نشان می داد که جنك در سرتاسر کشور بشدت جریان دارد و وضع نظامی و سیاسی چه در مرکز چه در شمال، چه در غرب، مشرق و جنوب کشور پیچیده و دشوار است. از خلال وظایفی که او به رهبران قوای مسلح داد. مفکورهء ستراتیژیك وی مبنی بر تخلیهء نقاط و گارنیزیون های دور دست و منزوی که کدام منفعت نظامی و اقتصادی نداشت. معلوم می گردد. همچنان متوجه می گردیم که با وصف آنکه راکت های ستنگر بیداد می کند و هر هفته یی طیارهء یی را سقوط می دهند. با آنهم نقش قاطع را در تمام وظایف داده شده از وظیفهء محاربوی گرفته تا تخلیهء شهدا، زخمی ها و تخلیه قطعات، قوای هوایی افغانستان بعهده دارد. نکتهء دیگر اینست که همهء این وظایف به صورت مستقلانه توسط ستردرستیز افغانستان، پلان گذاری، اجرا و کنترول می گردد. این امر بیانگر آنست که قوت های نظامی شوروی در آن سالها آهسته آهسته از درگیری با مجاهدین سرباز می زدند و خود را برای عودت بدون درد سر ازناحیهء مجاهدین آماده می ساختند.

قطعات نظامی شوروی اکنون از دور ناظر کارآیی اردوی افغانستان بودند و به اصطلاح دست به سیاه و سفید نمیزدند. موقعیکه مورد حمله قرار می گرفتند دست به حملهء متقابل میزدند ولی اغلباً در بارك های نظامی یا پوسته های امنیتی خویش مصروف تعلیم و تربیهء نظامی بودند و تقریباً برای عودت به کشور خویش روزشماری می کردند. بعضی از پوسته های قطعات مذکور در شاهراه ها، درطول سالها با مردم محل آشنایی پیدا کرده و ازطریق آنها با گروپ های مسلح مخالف در حال مذاکره و آتش بس بودند. مردم تائید می کردند که در بسیاری از نقاط شاهراه ها در پهلوی پوسته های امنیتی روسها، مجاهدین نیز دارای پوسته های مؤقتی بودند. روسها و مخالفین پهلو به پهلو در سایهء درختان و یا در پیتاو ها نشسته، صحبت می کردند. می خندیدند، چای می نوشیدند و سگرت و چرس دود می کردند و حتی نصوار به دهن می

انداختند. مسافرین توسط اپوزیسیون درین محلات از سرویس ها پیاده می گردیدند و بعضی از آنها بنامهای "حزبی"، "کمونیست"، "دولتی" و غیر مورد اذیت و آزار قرار می گرفتند و یا ربوده می شدند. اجناس و اشیای قیمتی مسافرین و پول نقد آنها به زور اخذ می گردید. در برخی موارد در پهلوی همین پوسته ها، مسافرین تیر باران می گردیدند، اما افراد روس خم به ابرو نیآورده وهیچگونه عکس العملی نشان نمیدادند برای آنها بوتلی از ودکا یا تلی یی از چرس کفایت می کرد و در عالم نشه فرو میرفتند. بعضی از آنها چنان معتاد گردیده بودند که به کارهای قبیحی تن میدادند.

بزرگترین عملیات نظامی مشترک افغان- شوروی که میتوان آنرا آخرین عملیات بزرگ ومشترك بحساب آورد، فعالیت محاربوی جهت گشودن راه گردیز، خوست، از طریق دره‌ء ځدران بود. این عملیات از ماه دسامبر ۱۹۸۷ الی جنوری ۱۹۸۸ دوام داشت و تمام قوتهای گارنیزیون مرکز و قول اردوی ۳ در آن اشتراك کرده بودند. از جانب اردوی ٤٠ هزاران سرباز، افسر، صدها تانك و ماشین محاربوی و زرهپوش، توپ ها، هاوان ها، هلیکوپتر ها و طیارات محاربوی اشتراك داشتند. سوق و اداره‌ء قوتهای افغانی بدوش لوی درستیز جنرال تنی و سوق و اداره‌ء قوت های شوروی را شخصاً ستر جنرال ورونیکوف انجام میدادند، اما در حقیقت آنچه ورونیکوف پلان می کرد و امر میداد هر دو جانب عملی می کردند. درین عملیات برای اولین بار طیارات بمب افگن سو - ۲۷ که وظایف اوپراتیفی، ستراتیژیکی را می توانستند انجام دهند و از اتحاد شوروی پرواز می کردند سهم گرفته بودند. طیارات مذکور چهار تن بمب را با خود انتقال می دادند چهارتن فلز که از آسمان از ارتفاع ٦-٧ هزار متر بالای کوه ریخته شود. هر صخره یی را آب می کند وهر سنگی را دوشقه می سازد.

خلاصه چنان آتش قوی و متکاثف توپچی و هوایی درین عملیات پیش بینی و پلان گذاری گردیده بود که گویی کشوری در مقابل نصفی از جهان برخواسته است و خیال تعرض دارد.

طرف مقابل را جلال الدین حقانی رهبری می کرد. او دره‌ء ځدران را در طول تمام سالهای جنگ در اختیار داشت و آنرا مستحکم کرده بود. راه اساسی در داخل ماین گذاری شده بود و در هر ارتفاع و پشته یی موضعی ساخته شده بود و راکت بدستی آنرا مدافعه می کرد. حقانی در آن موقع گفت که «اگر پای یکنفر دولتی از طریق ځدران به خوست برسد من چادری زنم را بسر می کنم و از جهاد دست می کشم» زیرا که او مستقیماً از طرف ملیشاهای پاکستانی حمایه می گردید و خصوصیات اراضی به نفعش بود و همچنان مردم خویش را به زور و یا رضا با خود داشت.

جنگ مدت طولانی ادامه یافت. تقریباً از اواخر ماه نوامبر تا اواسط جنوری ۱۹۸۸ مقاومت

شدید بود و به گفتهء حقانی مهر تائید می گذاشت. سربازان افغان اولاً قله ها را تسخیر می کردند و بعداً آنرا به روسها سپرده، روز دیگر بازهم با درهء تازه و ارتفاع بلند تری برخورد می کردند. تلفات و ضایعات متی دیدند، عقب می نشستند. طیارات روسی و افغانی کوه های بمب را فرو میریخت. فلز گداخته سنگها را آب می کرد و مقاومت ها را در هم می شکست. قله های تازه فتح می گردید و به موازات آن سرك اساسی از وجود ماین ها پاك می شد.

فرقهء ۲۵ و لوای ۲ سرحدی نیز که گروپمان جنوبی قوتهای عملیاتی را تشکیل میدادند از منطقهء نادرشاه کوت به تعرض خویش آغاز نمودند. بالآخره هر دو گروپمان باهم وصل شد و حقانی فرار را برقرار ترجیح داد. قطار اکمالاتی با سروصدای زیاد تبلیغاتی به خوست مواصلت کرد.

در آن موقع نه تنها من، بلکه عدهء زیادی از رُجل و افسران عالیرتبهء نظامی جانب افغانی، حتی بعضی از رهبران حزبی طرفدار آن بودیم که با استفاده از این موقع خوست تخلیه گردد. زیرا که بعد از خروج قوتهای شوروی از افغانستان امکان گشودن دوبارهء سرك از طریق درهء گدران ناممکن می شد. نگهداشتن و محافظهء این سرك نیز مقدور نبود وخوست همچنان در محاصره باقی می ماند. در آن موقع شهر خوست تقریباً بدون سکنه بود. تعدادی از خانواده های اعضای مخفی حزب، دوکانداران و بعضی از قوت های قومی و ملیشه ساکنین آنرا تشکیل میدادند. بدون تردید در دست داشتن خوست از لحاظ سیاسی واجد اهمیت بسیاری بود و خط اول دفاعی کشور را تشکیل میداد. اما احتمال سقوط آن منتفی نبود. زیرا که با پاکستان بسیار نزدیك بود و از کابل بسیار دور. خوست فقط میتوانست به کمك هوایی حساب کند. کمکی که نظر به عوامل مختلفی میتوانست حتی قطع گردد و هرگز صورت نگیرد.

من، این مفکورهء خود را با مرحوم یعقوبی وزیر امنیت دولتی بمیان گذاشتم و از وی خواهش کردم تا آنرا با دوکتور نجیب الله و مشاورین خویش طرح نماید. یعقوبی با من موافق بود، اما گفت برادر، من و تو هر دو تاجك هستیم و دری زبان، نشود که سخن گفتن در بارهء خوست و ترك قوتها از آنجا به منزلهء جنایتی از طرف رفقای پکتیا وال تلقی گردد. من به او گفتم، این یك مسئله یی شخصی نیست. مسأله ملی است. یعقوبی روز دیگر به من گفت، داکتر صاحب بسیار عصبی شد و گفت خوست از لحاظ سیاسی برای ما اهمیت دارد. با ترك دادن آن ما، مخالفین را یك قدم دیگر به شهر کابل نزدیك میسازیم و به مجاهدین موقع می دهیم تا حکومت مؤقت خویش را در خوست تشکیل دهند.

قوتها از خوست برگشتند و با اجرای رسم گذشت که در پیشاپیش آنها جنرال تنی قرار داشت. از برابر دوکتور نجیب الله گذشتند. جنرال تنی به اخذ نشان درفش سرخ نایل گردید و در جشن

ثور همراه با جنرال رفیع، گلاب زوی و یعقوبی و نظر محمد به رتبهء دگر جنرالی نایل آمد. اما صحت نظریات ما، در مورد تخلیهء خوست، یکی بعد از دیگری به اثبات رسید.

-۸-

همراه با این تغییرات، نو آوری ها، و مانورها که توأم با پیروزی ها و شکستهای گذرا و مؤقتی بود، در عرصهء سیاسی و اجتماعی کشور نیز تغییرات و دگرگونی های عمیقی بوقوع می پیوست.

مصالحهء ملی اکنون بحیث مهمترین رویداد در عرصهء سیاسی کشور تبارز نموده بود و خط مشی دولت جمهوری افغانستان را تشکیل میداد. مصالحه ملی عنوان می کرد که دولت حاضر است، با اپوزیسیون مخالف مسلح خویش از طریق مذاکره، دیالوگ و تفاهم بین الافغانی به توافق برسد و سازش نماید، مصالحه می گفت که در ساختار دولت آیندهء افغانستان تمام نهادهای ذیدخل اشتراك نمایند و دولت ائتلافی با پایه های وسیع اجتماعی را بهوجود آورند. نجیب الله حاضر بود تمام پست های عالی دولتی را به استثناء پست ریاست جمهوری، وزارت خارجه وزارت های قوای مسلح در دولت ائتلافی آینده به مخالفین واگذار نماید. او می گفت برای این منظور لازم است تا مجاهدین از عملیات محاربوی علیه دولت دست کشیده و به آتش بس احترام بگذارد و آن را مراعات کنند، او مطرح می کرد که جهت استقرار یك صلح وثبات دایمی در کشور باید خلع سلاح عمومی درکشور آغازگردد و انتخابات در فضای عدم زور و فشار، در فضای آزادی و دیموکراسی کامل صورت گیرد. به اساس همین نظریات به تاریخ ٦جوزای ۱۳٦۷ دوکتور محمد حسن شرق را که بعد از سفارت در هندوستان مدتی بحیث وزیر عودت کنندگان ایفای وظیفه می کرد، بحیث صدراعظم، بعنوان یك شخصیت غیر وابسته و غیر حزبی تعیین نمود. در کابینهء محمد حسن شرق بعضی از چهره های غیر حزبی و تکنوکرات های قبلی ظاهر شدند اما، پُستهای وزارت خارجه، داخله و امنیت دولتی حفظ گردید. نجیب الله حاضر شد که حتی پُست وزارت دفاع را به یکی از چهره های معروف مجاهدین، احمد شاه مسعود واگذار نماید. جنرال رفیع خاموشانه و بدون کدام عکس العمل از این وظیفه دست کشید و بحیث رئیس ارکان قوماندانی اعلی قوای مسلح کشور تعیین شد. پُست وزارت دفاع مدت سه ماه بی صاحب ماند. زیرا که نمایندگان حکومت جهت جلب رضائیت مسعود بین کابل و پنجشیر در رفت آمد بودند. تا نامبرده را وادار به قبول این پُست و همکاری با دولت بسازند. این نمایندگان عبارت بودند از محبوب الله کوشانی رئیس سازمان سیاسی سازا (معاون صدراعظم) و عبدالحمید محتاط (معاون رئیس جمهور) که چندین مراتبه جهت مذاکره با مسعود در بین کابل و پنجشیر در رفت

و آمد بودند. مسعود به آنها گفته بود که ما با رژیم دست نشاندهٔ روسها حاضر به مذاکره نیستم و اگر داکتر نجیب الله صادقانه طرفدار ختم جنگ است. باید هرچه زودتر قبل از خروج نیروهای شوروی استعفاء دهد و جای خود را الی زمان انتخابات به شخص دیگری که متهم به خیانت نباشد واگذار نماید.

رئیس جمهور هنوز هم نا امید نبود و اعلان می کرد که احمد شاه مسعود با سید جعفر والی بغلان و قوماندان فرقه۸۰ پروتوکولی را مبنی بر عدم حمله بالای شاهراه سالنگ، بعد از خروج نیروهای شوروی امضاء کرده است، و این امر نمایانگر تمایل مسعود به آشتی و مذاکره با دولت است.

سلطان علی کشتمند، بحیث معاون اول رئیس جمهور در وظیفهٔ پاسیفی گماشته شد و دوکتور حسن شرق شروع بکار کرد. او بعضی تغییراتی مانند لغو قیود شب گردی، لغو جلسات سازمان های حزبی در هنگام وظایف رسمی، از بین بردن اتاق های دوستی افغان شوروی، لغو اداره های مشاورین روسی در دوایر و دفاتر رسمی، لغو مقام معاونیت صدارت در شمال، لغو جرگه های مختلف مانند جرگهٔ کوچی ها، جرگهٔ مردم هزاره، حق گرفتن پاسپورت از طرف اتباع کشور را بحیث برنامهٔ اصلاحی حکومت خویش اعلان و آنرا تطبیق نمود. مراد وی آن بود تا بدینوسیله گامهایی در جهت نزدیکی با اپوزیسیون برداشته شود و خود را بحیث چهرهٔ ملی و ضد روسی به مجاهدین معرفی نماید. اما اصلاحات او در شرایط جنگی کشور زمینهٔ تطبیقی نمی یافت و با شرایط عینی کشور در تضاد وتصادم دایمی بود.

هنگامیکه در ماه اسد ٦٧ دوکتور "کوردوویز" نمایندهٔ خاص سرمنشی ملل متحد که جهت حل سیاسی و عادلانه مسئله افغانستان مذاکرات ژنیو را پیش می برد، به افغانستان آمد، دوکتور شرق به نامبرده پیشنهاد کرد تا حکومت از اشخاصی تشکیل گردد که نه متعلق به ح.دخ.ا. و نه متعلق به رهبری احزاب اسلامی باشد. این حکومت از بی طرفان و اشخاص غیر وابسته تشکیل و تحت نظر ملل متحد زمینهٔ انتخابات عمومی را فراهم نماید. منظور شرق واضح بود زیرا میخواست عجالتاً رئیس جمهور شود و بعداً در انتخابات نیز خود را کاندید نماید. معلوم نیست که کوردوویز با این طرح موافقت داشت یا مخالفت. اما پس از افشای این مطلب دوکتور شرق با عکس العمل شدید رئیس جمهور مواجه گردید و مقامش متزلزل شد. در آن مقطع زمانی دوکتور شرق نمی توانست در دولتی که تمام نهادهای آن بر سیستم یك حزبی استوار و جنگ تمام شئون و عرصه های جامعه را بسوی نظامی گری سوق میداد، با اینگونه پیشنهادات و طرح های خویش مؤفق شود. این امر از جملهٔ محالات بود زیرا که او حزب د.خ.ا. را کاملاً نادیده می گرفت. پس تضادها و برخوردها بین او و دوکتور نجیب الله عمیق گردید. دوکتور

شرق چاره یی نیافت جز اینکه خود را به دامن سید محمد گلاب زوی که چهرهء دوم در کشور شده بود، بیندازد وحمایت طرفداران او را جلب کند. در قسمتی از یادداشتهای دوکتور شرق چنین می خوانیم [۱] : «... سید محمد گلاب زوی وزیر داخله که رهبر جناح خلق را بعهده داشتند، به نزدم آمده گفت، ما رفقای خلقی به پیروی از پیشنهاد شما به نمایندهء سرمنشی ملل متحد، پشتیبانی همه جانبهء خود را اعلان می داریم او علاوه کرد ما سهوهایی در باره مردم خود انجام داده ایم که برای جبران آن به هر قربانی ایکه لازم شود حاضریم. هر منظوری که نزد جناح خلق بود خودشان. اما از پروگرام ها و طرح های حکومت برای صلح سرسختانه طرفداری و پشتیبانی می کردند. همچنان جنرال رفیع معاون رئیس جمهور اظهار نمود که او نظریات حکومت را به نمایندهء سرمنشی ملل متحد بهترین راه ختم جنگ پنداشته و حتی اگر لازم باشد با قیام مسلحانه از آن پشتیبانی خواهد کرد. متأسفانه رئیس جمهور با تعدادی از رفقای بیروی سیاسی سرسختانه پیشنهاد شما را نمی پذیرند و آنرا مخالفت جدی شما با حزب تلقی کرده اند.»

شاید این ادعای شرق تا حدودی حقیقت داشته باشد. زیرا که هم سید محمد گلاب زوی و هم جنرال رفیع موقف های خویشرا در دولت دوکتور نجیب الله متزلزل می دیدند. خاصتاً جنرال رفیع که با مانور بسیار ماهرانه یی از پُست وزارت دفاع کنار زده شده بود. اما معلوم نیست که رفیع باکدام قوتی و توسط کی به قیام مسلحانه دست میزد. در اطراف او بجز چند نفر افسر لومپن کس دیگری دیده نمی شد.

این مخالفت ها بین دولت و حکومت ادامه یافت و با رفتن و برگشتن دوکتور شرق به ماسکو و ملاقاتش با میخائیل گرباچف تشدید گردید.

دوکتور شرق می نویسد [۲] : «...گرباچف گفت شما فکر نمی کنید. اگر با احمد شاه مسعود حکومت شما، با یك خود مختاری ساحه وسیع تری در سمت شمال همکاری وموافقه نماید. او جنگ را کنار بگذارد؟ زیرا بعضی از اطرافیان او چنین آرزویی دارند.. گفتم. جلالتمآب، رفقای حزبی درین باره آخرین تلاشهای خود را توسط آقای کشتمند تحت رهبری رئیس جمهور برای خودمختاری سمت شمال، خود مختاری مردم هزاره به خرج داده اند، و هم جناب رئیس جمهور با فرامین جداگانه از قوماندان های داخلی خواهش کرده اند که هرکدام در مناطق تحت تسلط خویش حکومت خود مختاری با همکاری و کمك حکومت مرکزی تأسیس کرده می توانند، بشرط آنکه از جنگ دست برداشته و بمذاکره حاضر باشند. اما جواب آنها یکی بود، و آن اینکه ما با رهبران

۱- خاطرات شرق ص ۲٥۰.

۲- خاطرات شرق ص ۲٥۷.

ح.دخ.ا. مذاکره نخواهیم کرد و تا استقرار حکومت مورد قبول مردم و سرنگونی کمونیستها خواهیم جنگید. آقای گورباچف گفتند بایستی درین راه مساعی بیشتر ادامه داشته باشد. وی گفتند ما به کمك های اقتصادی و سیاسی بیدریغ خود ادامه داده و چندی قبل که وزرای قوای مسلح حکومت شما به ماسکو آمده بودند، حین ملاقات با اوشان در بارهء کمك های وسیع نظامی توافق بعمل آمده است.» [۱]

او می نویسد که از جریان رفتن سه وزیر قوای مسلح به ماسکو خبر نداشه است اما سید محمد گلاب زوی بعد از بازگشت جریان سفر را برایش افشأ و بازگو کرده است و او می نویسد که سید محمد گلاب زوی برایم گفت [۲] : «روز اخیر با گرباچف ملاقات کردیم. اوشان در بارهء حل قضیهء افغانستان از راه مذاکره نهایت علاقمندی نشان میداد. من و شهنواز تنی که (هنوز لوی درستیز بود) پوست کنده و آشکارا گفتیم که مجاهدین و مردم افغانستان با رهبران حزبی ما، خصوصاً محترم داکتر نجیب الله رئیس جمهور بمذاکره نمی نشینند و نه مصالحه می کنند.

گرباچف پرسید، آیا شما بعد از بر آمدن عساکر شوروی چقدر مقاومت کرده میتوانید. گفتم تا یك نفر ما حزبی ها زنده باشند. تسلیم نمی شویم. او گفت باید کوشید تا جنگ ختم گردد. پیشنهاد کردیم برای رسیدن به این هدف لازمی است تا دوکتور نجیب الله استعفی دهد و داکتر محمد حسن شرق مؤقتاً وظیفه دار مقام جمهوریت شوند. حزب از وی ترسی ندارد، و ما فکر می کنیم مردم بدبین او نیستند. گرباچف گفت تمام راه هایی را که بایستی برای آتش بس و مذاکره و قطع جنگ که به صورت شرافتمندانه باشد جستجو نمائیم. وزیر امنیت دولتی فاروق یعقوبی خاموش نشسته بود. وقتیکه آمدیم از گفتار مشاورین ما بر می آمد که آقای شوارنادزی وزیر خارجه ازاین پیشنهاد نا آرام شده بودند.»

چقدر این ادعا ها حقیقت دارد. معلوم نیست. از سر تاپای نوشته های بالابر می آید که چگونه شرق و بعضی از مهره های مهم و طراز اول کشور در صدد تخریب و بدنام کردن دوکتور نجیب بودند و هر کدام سعی می نمودند تا خویشتن را طرفدار صلح و ناجی ملت شمرده و حمایت گرباچف را بدست آورد.

در کابل یوری ورانتسوف با حفظ مقام معاونیت وزارت خارجه اتحاد شوروی بحیث سفیر مقرر گردید. او که از جملهء دوستان وزیر خارجهء شیوارد نادزی بود. با پیدا کردن زبان مشترك با دوکتور نجیب الله، موجبات سبکدوشی سید محمد گلاب زوی را از وزارت داخله فراهم کرد و

۱- خاطرات شرق ص ۲۵۹ - ۲٦۰.

۲- مهدی دوهاگری در کتاب خویش در مورد این سخنان و نقل قول های دوکتور شرق، با وضاحت و تفصیل بیشتر روشنی انداخته است.

گلاب زوی بدون سروصدا کابل را ترک و به حیث سفیر در شوروی احراز مقام نمود.

حکومت دوکتور شرق نیز سقوط کرد. زیرا دوکتور نجیب الله با آن سر دشمنی گرفت و از طرف دیگر این حکومت بسیار ناتوان و ضعیف بود. سازماندهی و ابتکار نداشت و بیشتر تشریفاتی بود. در شرایط جنگی و شهرهای تقریباً محاصره شده کشور، تمام نیازهای قوای مسلح ومردم به فراموشی گذاشته شده بود. مواد اولیه به شهر کابل نمی رسید. قوای مسلح گرسنه بود. مردم مواد کوپونی خویش را اخذ نکرده بودند. تیل نبود، برق محدودیت داشت وزمستان سختی در پیش بود که هیچگونه تدابیر و عملکرد دولت برای تأمین احتیاجات مردم محسوس نمی گردید. وزراء باکف و کالر ساعت ۸ صبح به وظیفه، می آمدند و ساعت ٤ عصر، به خانه بر می گشتند. تشریفات و کش و فش داشتند ورفتار و کردارشان به وزرای دوران صلح مشابهت پیدا کرده بود. امری که با واقعیات موجود کشور منافات داشت. ذخایر مواد غذایی نه کشیده بود، مواد سوخت پیدا نمی شد وماشین حکومت از کار افتاده بود، و حسن شرق از مسوولیت شانه خالی میکرد و گناه همه نابسامانی ها را بر دوش جنگ و فعالیتهای مخالفان بار میکرد. پس، دوکتور نجیب الله که از عدم موثریت و ادعاهای بلند پروازانه دوکتور شرق به ستوه آمده بود، او را برطرف ساخته و باردیگر سلطان علی کشتمند را بحیث صدراعظم تعیین کرد. این تغییر و تحول چنان به سادگی و بدون سروصدا انجام گرفت که حتی آب از آب تکان نخورد.

-۹-

در پهلوی تمام این تحولات سیاسی، در شهر ژنیو سویس در باره، خروج قطعات نظامی اتحاد شوروی از افغانستان و پیدا شدن فورمول قابل قبول صلح برای تمام افغانها، فعالیت های داغ سیاسی در جریان بود این مذاکرات از سال ۱۹۸۲ آغاز گردیده بود. در آن موقع پاکستان با مشاهده، تمایلاتی از جانب ماسکو برای خروج نیروهایش از افغانستان، از ملل متحد خواستار شد تا نماینده یی را تعیین نماید که زمینه، مذاکرات سه جانبه افغانستان، پاکستان و ایران را مساعد گرداند. در نتیجه، "پریزدیکوبار" در فبروری ۱۹۸۱ نماینده، خاص از طرف "کورت والدهایم" سرمنشی ملل متحد تعیین گردید. تهران به نسبت عدم حضور نماینده، مجاهدین از شرکت در مذاکرات ابا ورزید. پاکستان به مذاکرت غیر مستقیم از طریق نماینده، ملل متحد با نماینده، افغانستان تن داد.

پیشنهادات پاکستان آن بود که قوتهای شوروی بصورت عاجل از خاک افغانستان خارج شوند و حق تعیین سرنوشت برای مردم افغانستان داده شود. ولی دولت افغانستان خواهان مذاکرات مستقیم و دوجانبه با پاکستان بود و بر نقش سازمان ملل متحد چندان توجه نمی کرد، و تلاش

داشت که کمک های پاکستان و جهان به نیروهای مجاهدین کاهش یابد و در بارهء خروج قوای شوروی از افغانستان چیزی نمی گفت.

در سال ۱۹۸۲ "کوردویز" بحیث نمایندهء خاص ملل متحد در قضیهء افغانستان انتخاب شد زیرا که پریزدکویار بحیث سرمنشی ملل متحد انتخاب شده بود. کوردویز در ماه جون ۱۹۸۲ توانست نماینده گان پاکستان و افغانستان را جهت مذاکرات غیر مستقیم به ژنیو فراخواند و هر دو کشور در حالیکه نمایندگان شان در اتاق های علیحده نشسته بودند از طریق کوردویز به مذاکرات غیر مستقیم خویش آغاز کردند.

در آغاز سال ۱۹۸۳ امیدواری هایی بچشم می خورد که مذاکرات نتیجه دهد. زیرا که آندروپوف بحیث رهبر شوروی عرض اندام کرده بود و او به کوردویز گفته بود که تقسیم اوقات خروج قوتهای شوروی از افغانستان ضمن موافقت نامهء جامع ترتیب شده میتواند. پاکستان نیز اظهار آمادگی کرد که فعالیتهای مجاهدین را متوقف سازد. در دور اول مذاکرات خروج شوروی از افغانستان مستقیماً مطرح نمی شد. زیرا که کریملین آنرا موضوع خاص میدانست که میبایست بین کابل و ماسکو حل گردد. پاکستان ادعا می کرد که نمایندهء مهاجرین و مجاهدین است در حالیکه طرف مقابل او درین مذاکرات دولت کابل بود. این امر کابل را وجه و صبغهء قانونی می بخشید، چیزیکه سیاستمداران کابل به آن نیاز داشتند. از طرف افغانستان در ابتداء شاه محمد دوست وزیر خارجه و بعدها جانشین وی عبدالوکیل وظیفهء پیشبرد مذاکرات را بدوش داشتند. نمایندهء پاکستان یعقوب خان و بعد ها آغاشاهی وزیر خارجهء آن کشور بود.

در دور دوم مذاکرات پاکستان وعده داد تا مادهء عدم مداخله در امور داخلی افغانستان را عملی بسازد و در عوض شوروی ها می بایست تقسیم اوقات خروج قوای خود را که از شش ماه تجاوز نکند ارائه نمایند و ببرک کارمل را تعویض کنند. نمایندهء افغانستان احتمال خروج عساکر شوروی را بعد از ترتیب تقسیم اوقات در مدت یکنیم سال وعده داد، و اصرار ورزید تا مذاکرات آینده رویاروی و مستقیماً صورت گیرد. نمایندگان در دور دیگر مذاکرات به بهانهء مشورت با دولت های خود و نظر ثانی بالای تقسیم اوقات خروج عساکر شوروی به کشورهای خویش برگشتند و مذاکرات به بن بست انجامید.

مؤرخین دلیل عدم پیشرفت مذاکرات را در کنار رفتن آندروپوف از صحنهء سیاسی و طفره رفتن چرنینکو و گرومیکو از خروج عساکر آن کشور در برابر یعقوب خان وزیر خارجه پاکستان در ماسکو می شمارند. همچنان خود داری چرنینکو از پذیرفتن جنرال ضیاء الحق در مراسم بخاک سپردن آندروپوف و استقبال گرم از ببرک کارمل دلیل دیگری برای سوظن های شدید پاکستان در حل صادقانه یی مسأله افغانستان تلقی گردید.

مذاکرات چهارم که با کوشش های خستگی ناپذیر دیکوکوردویز برای فبروری ۱۹۸۵ در نظر گرفته شده بود، دوبار به تعویق افتاد. ولی در اواسط ۱۹۸۵ علایمی مشاهده گردید که ابر قدرت ها خواستار حرکتی بجانب صلح می باشند. در دور پنجم مذاکرات شوروی گفت حاضر است تحت تضمین های بین المللی قوای خود را از افغانستان خارج سازد. به شرط آنکه اعتبار از روز خروج نیروهای شوروی از خاك افغانستان. کمك برای مجاهدین افغانی از طرف آمریکا وکشورهای حامی آنها قطع گردد. آمریکا این شرط را پذیرفت و اعلام کرد که باید تمام جوانب مسأله در نظر گرفته شود.

در دور هشتم مذاکرات بالاخره دولت افغانستان حاضر شد تا به مذاکرات غیر مستقیم با پاکستان تن دهد و بالای تقسیم اوقات خروج عساکر شوروی از افغانستان با پاکستان به موافقه برسد. علت این نرمش ابرقدرت ها مرگ چرنینکو و رویکار آمدن میخائیل گرباچف بود. گرباچف در فبروری ۱۹۸٦ افغانستان را زخم ناسور توصیف کرد و در کنگرهء بیست و هفت حزب کمونیست اتحاد شوروی اعلان نمود که تقسیم اوقات خروج قوای شوروی با همکاری کابل ترتیب گردیده است. او در ولادی واستك در بارهء خروج ٦ غند شوروی از افغانستان سخن گفت. این به معنی آن بود که گرباچف تصمیم قاطع برای خروج تمام سربازان خویش از افغانستان اتخاذ کرده بود. جورج آرنی می نویسد: «کابل در مذاکرات ژنیو بیهوده تلاش می کرد تا جلو یك راه حل را بگیرد، در ماه می ۱۹۸٦، هیأت کابل پیشنهاد گنگ خروج شوروی را در طی چهار سال نمود، که با پیشنهاد پاکستان که این زمان را صرف ۳ الی ٤ ماه میخواست فرق قاطع داشت. ماسکو در خزان همین سال به نجیب اخطار داد که وی صرف یك سال وقت دارد تا به مفکورهء تقسیم قدرت به مفهوم واقعی آن، پیش از آنکه قوای شوروی افغانستان را ترك بگوید جامهء عمل بپوشاند. مگر، با آنکه پراودا در سپتامبر ۱۹۸۷، تقسیم اوقات خروج را دوازده ماه پیشنهاد نمود کابل به موعد کمتر از ۱٦ ماه اعتراض نمود.»

سوال مهم دیگر این بود که چه کسی بعد از خروج نیروهای شوروی از افغانستان، بر کابل حکومت کند تا هم از طرف ح.د.خ.ا و هم از طرف مجاهدین قابل قبول باشد. کوردویز ضرورت مذاکره را بین مجاهدین، حکومت کابل و افغانهای خارج از کشور را تأکید می نمود و ماسکو کوردویز را تشویق می کرد تا با ظاهرشاه مذاکره نماید. ماسکو طرفدار آن بود تا در کابل دولت ائتلافی بوجود آید و حکومت غیر کمونیستی و بی طرف باشد. آنها بهترین شخص برای این منظور ظاهرشاه را میدانستند ضیاء الحق به ادامهء سهم حزب د.خ.ا. در تشکیل دولت آینده قانع گردیده بود، اما قلباً طرفدار دولت اسلامی بنیادگرا در افغانستان تحت رهبری پسر خوانده اش گلبدین حکمتیار بود. تعدادی از مجاهدین بنیادگرا مخالف آمدن ظاهر شاه بودند و ضیاء الحق

نیز وقتی که هند را در این بازی ذیدخل یافت، نمایندهء خاص خود را به روم اعزام داشت. در نتیجه رقابت آشکار هند و پاکستان، به قول جورج آرنی آخرین میخ به تابوت سیاسی ظاهر شاه کوبیده شد.

مساعی کوردویز برای تشکیل یك دولت ائتلافی متشکل از هر دو طرف و روشنفکران مقیم در غرب به جایی نرسید. با وصف آنکه ضیاء الحق در طرح خویش یك سوم کرسی های دولت ائتلافی را برای اعضای رژیم وعده داد. مگر عملاً درین جهت با دولت کابل به مذاکره ننشست. زیرا که فکر می کرد بمجرد خروج نیروهای شوروی از افغانستان دولت کابل سقوط می کند. اما نیروهای مجاهدین چه در داخل و چه درخارج مصروف کشتن و بستن یکدیگر خود بودند و اختلاف میان زهبران آنقدر زیاد بود که توقع برای حل قضایا و تصامیم عمدهء ملی از طریق آنها انتظار نمی رفت. فقط در یك مسئله با هم توافق داشتند که آن خروج فوری و بدون قید و شرط نیروهای شوروی از افغانستان بود و دولت نجیب الله میبایست به آنها تسلیم می گردید.

در اواخر اکتوبر ۱۹۷۸، گرباچف اعلان نمود که نیروهای شوروی بتاریخ ۱۵ می به ترك افغانستان عملاً آغاز می کنند و در ظرف ده ماه خروج آنها تکمیل می گردد. او گفت که شوروی منتظر تشکیل دولت ائتلافی باقی مانده نمی تواند و مسئله تقسیم قدرت مربوط به پاکستان خواهد بود. به تاریخ ١٤ اپریل یعنی درست قبل از مراسم امضای توافقات ژنیو، امریکا به سرمنشی ملل متحد طی فرستادن یادداشتی تأکید نمود که امریکا حق فرستادن اسلحه به مجاهدین را برای خود محفوظ میدارد. زیرا که شوروی اظهار نموده بود که فرستادن مهمات و اسلحه مطابق قرارداد های سال ۱۹۲۰ بعد از خروج نیروهای شوروی به دولت کابل همچنان ادامه خواهد داشت.

سرانجام به تاریخ ١٤ اپریل ۱۹۸۸ وزرای خارجه افغانستان، پاکستان، اتحاد شوروی و الایات متحده امریکا در ژنیو گرد آمدند و توافق نامه های آماده شده را امضاء کردند. درین توافقات مسایل ذیل شامل بود :

خروج نیروهای شوروی از افغانستان در ظرف نه ماه آینده، حل سیاسی معضلهء افغانستان از طریق مذاکرات، عدم مداخله پاکستان و افغانستان در امور داخلی همدیگر و بازگشت داوطلبانه مهاجرین به کشور شان، آمریکا و شوروی موافقتنامهء دیگری را مبنی بر تضمین تطبیق موافقتنامهء ژنیو امضاء نمودند.

مگر بمجرد امضاء این توافقات، نتیجه منفی بود، زیرا که عملاً توافقات از بین رفته بود و ارسال سیل اسلحهء امریکا به مجاهدین همچنان جریان داشت. پاکستان هیچگونه کوششی برای بیرون راندن مجاهدین از خاك خود نشان نداد، و از طرف دیگر مجاهدین آنرا خیانت به جهاد

افغانستان می دانستند. زیرا درین توافقات که از عوامل خارجی صحبت شده بود. به رژیم کابل نوعی مشروعیت می بخشید دیگر چانسی برای ایجاد حکومت ائتلافی وجود نداشت، و دوکتور نجیب در حقیقت درهمان روز سند مرگ رژیم خود را امضاء کرده بود.

-۱۰-

بالآخره روز موعود فرا رسید، یکصدو بیست هزار جنرال، افسر و سرباز قشون سرخ پس از تقریباً نه سال اقامت در افغانستان به تاریخ ۱۵ فبروری ۱۹۸۹ افغانستان را ترک گفتند، و آخرین فرد آنها جنرال بوریس گروموف قوماندان عمومی اردوی ٤۰ به تاریخ ١٦ فبروری پل دوستی حیرتان را عبور کرد، در نیمهء پل باریس گروموف پسر جوانش را ملاقات کرد هردوی آنها به حال پیاده پل دوستی را عبور کردند. با رفتن وی خروج نیروهای شوروی که از هفتهء ها وماه ها بدینسو ادامه داشت تکمیل گردید. معلوم نیست هنگام عبور از فراز رود آمو، جنرال گروموف به چه می اندیشید به افغانستان تنها و ویرانه. به نخلستان ها، تاکستانها و کشتزارهای سوخته و نیم سوخته، به کوه ها، تپه ها و ماهورهای به خون نشسته، به منازل و کلبه های متروك و تخریب شده به کشتزار های پر از ماین، رودخانه های پر از فلز و جاده های مملو از تانك ها وموتر های سوخته و حریق شده، به ملیونها مهاجر و هزاران نفر معلول و قربانی بی رحمانهء شراپنل ها و بم ها به کشور برباد رفته و یا به انجام پیروزمندانهء یك وظیفهء نظامی و انترناسیونالیستی؟ شاید هم در فکر سردوشی های جدید و ستاره های تازه و تازه تر بود.

بلی، نه سال گذشته بود، نه سال که به نظر نمی رسید پایانی داشته باشد. نه سالی طولانی برابر با ابدیت! نه سالیکه در حدود یك ملیون سرباز شوروی با آمدن و رفتن و جا عوض کردن خویش در افغانستان، هزاران خاطرهء دردناکی با خود به ارمغان بردند در جریان این سالها بیشتر از ۱۵۰۰۰ نفر این قشون به خاك و خون کشانیده شدند. بیشتر از چهل هزار نفر زخمی و معیوب گردیدند و هزاران نفر اسیر ولادرك شدند. نه سالیکه مصارف جنگی آن به ۷۰ بلیون دالر بالغ گردید. ۷۰ بلیون دالر که بیشتر از ۲۵ فیصد عواید خالص شوروی بود.

راستی، آنها برای چه به افغانستان آمده بودند، آیا میخواستند حکمروایی متزلزل دوستان خویش را درین سوی سرحد نجات دهند؟ از نفوذ بنیادگرایان اسلامی به آسیای میانه شوروی جلوگیری کنند؟ برای خاموش ساختن جنگ خانگی افغان ها آمده بودند؟ یا برای کشورگشایی ویا توسل به آرمانها یا شاید فکر می کردند که بعد از سرکوبی امین و استقرار دولت ببرك کارمل در ظرف حداکثر شش ماه، مخالفین دولت را سرکوب و دوباره به وطن شان بر می گردند. که چنین نشد! پای قشون سرخ در تلهء افغانستان گیر ماند و با سختی ها و دشواری های بیشماری مواجه

گردید. تا اینکه توافقات ژنیو بینی خمیری شد و از منجلاب بدنامی و تباهی نجات یافت.

در نجات قشون سرخ، بدون شك دو نفر رول سازنده و اساسی بازی کـردند. گـرباچف و نجیب الله. آن یکی که دنباله رو راه و روش سیاسی آندروپوف بود، و دیگر نمیتوانست در مقابل فشار افکار عامه شوروی و مردم جهان بیشتر از این مقاومت نماید، دیگری را با وعده و وعید وادار ساخت تا ابتکار دفاع مستقلانه را به نام خود در تاریخ ثبت کند و مسئولیت این تصمیم بزرگ تاریخی را بدوش خود بگیرد. در یکی از مصاحبه های دوکتور نجیب الله گفته شده است که هنگامیکه به همراهی ببرك کارمل به شوروی رفته بود. آندروپوف از ببرك کارمل خواست تا آمادگی برای دفاع مستقلانه بگیرد. زیرا که اردوی ٤٠ بیشتر از این در افغانستان مانده نمیتوانند و شما باید خودتان پرابلم های خویش را حل نمائید. ببرك کارمل گفته بود «من شما را درك می کنم. ولی ما هنوز هم به وقت ضرورت داریم تا طوریکه لازم است به اردوی خود جنگیدن را بیآموزیم» ولی آندروپوف قاطعانه جواب رد داده بود. در ماه اکتوبر ۱۹۸۵ دوکتور نجیب الله در ترکیب هیأت حزبی-دولتی به ماسکو رفته بود، در مصـاحبهء با مجلهء "زندگی بین المللی" در آن موقع دوکتور نجیب الله چنین گفت (۱) : «من در آن موقع اولین چهرهء دولتی و حزبی کابل نبودم. نفر سوم و یا چهارمی بودم که از مرکز میز دور نشسته بودم. در یکی از لحظات مذاکرات میخائیل گرباچف گفت " باید با هم فکر کنیم که قوتهای شوروی از افغانستان عودت کنند." وقتیکه این سوال مطرح شد، عکس العمل رهبران افغانی منفی بود. چهرهء ببرك کارمل تیره تر گردید او گفت " اگر اکنون شما بروید، دفعهء دیگر ضرورت می افتد تا یك ملیون سرباز را به افغانستان داخل کنید." من در آن موقع چیزی نگفتم ولی هنگامیکه در سالن تفریح شد، به همکارانم گفتم که ببرك کارمل حق بجانب نبود، و نباید حرفهای او بحساب موضعگیری تمام رهبران افغانی در قبال این مسئله تلقی گردد.» این همان لحظه یی بود که دوکتور نجیب الله بزرگترین مسئولت را بدوش خود گرفت. روسها از افغانستان بیرون شدند. ما چند سال دیگری هم جنگیدیم، خوب جنگیدیم ولی بالآخره چه شد؟ کی حق بجانب بود؟ ببرك کارمل؟ یا میخائیل گرباچف و داکتر نجیب؟

بهر حال، قشون شوروی به کشور خویش برگشت، در حالیکه در عقب خود صدها شهر و روستا بخاك و خاکستر کشیده شده و صدها هزار افغان خشمگین را جا گذاشته بود. تأثیرات جنگ بالاتر از حدس ها و تخمین هایی بود که ستراتیژسیت های شوروی قبل از دخول به افغانستان فکر می کردند. جنگ انسان های زیادی را از آنها گرفت و قربانیان زیادی بر جا

۱- مجاورص ٣٦٤-٣٦٥.

گذاشت. جنگ اگر از یکطرف به تجربه‌ء جنگی اردوی شوروی افزود. از طرف دیگر اتوریته و حیثیت این اردوی شکست ناپذیر را نه تنها در افغانستان، بلکه در جهان پائین آورد. این اردو همانطوریکه ادعا می شد و جهان فکر می کرد دارای اسلحه‌ء پیشرفته نبود. در حالیکه متخصصین، ماهران وکارگران شوروی در بخش صنایع نظامی مصروف شدند و در سالهای جنگ به صنایع مصرفی کمتر توجه شد. با آنهم اسلحه غرب و صنایع نظامی آمریکا، برتری خود را در جنگ نشان داد. اردوی شوروی با وصف قهرمانی ها و جانبازی ها و آفریدن حماسه ها در هر کوی و برزن کشور ما، با فدا کردن جان های خویش، بازهم بحیث یك اردوی دارای دسپلین عالی تبارز نکرد. احصایه‌ء ها نشان میدهد که چگونه با گذشت زمان در این اردو عناصر خیانت و جنایت رشد میبافت وچگونه افسران، خورد ضابطان و سربازان را جنگ، جانی، دزد و دروغگو بار میآورد. به اساس احصائیه گیری تخارنوالی عمومی قوای مسلح شوروی در طول نه سال جنگ ۱۲،۶ فیصد پرسونل در اعمال بدمستی و بدماشی، ۱۲،٤ فیصد در اختلاس، ۱۱،۹ فیصد در دزدی، ۱۱،۸ فیصد در عمل تجاوز، ۸،٤ فیصد در اتهام قتل، ۷،۳ فیصد در تخلف از مقررات ترافیکی و ۸،٤ فیصد پرسونل آن اردو در اتهام اختلاس اموال دولتی محاکمه گردیده اند. اگر تعداد اردو را یکصدوبیست هزار نفر قبول کنیم بناءً هر فیصدی فوق ارقام درشتی را نشان میدهد. این اردو بعد از بازگشت خویش برای اولین بار، حدود صلاحیت و نیرومندی قوت های شانرا درکشور بیگانه درك نموده و دانستند که هنوز نمیتوان قوای نظامی روسی را شکست ناپذیر خواند و همطراز با تخنیك و تکتیك غرب دانست.

اردوی شوروی بدون تردید قوی و نیرومند بود و در هیچ جنگی عقب ننشست. اما تحلیل میرفت، به ستوه آمده بود. به گونه‌ء روزافزونی قربانی میداد، و اگر عقب نشینی نمی کرد، فرجام نا خوشآیندی در انتظارش بود.

فرانتیر پوست نوشت: «بطور فشرده میتوان گفت که تجاوز روس بر افغانستان نتیجه توطئه انگلستان بود، ۱۵ سال بعد وقتی که مجاهدین "بینی مسکو را خون کرد" یعنی مسکو را شکست داد همین مجاهدین به نیروی تروریستی بین المللی تبدیل شد و چنانکه عملیات خود را در سرك های امریکا روبروی دفتر CIA انجام میدهند. یك افسر CIA اعتراف می کند که در سالیان ۱۹۷۰-۱۹۸۰ وقتی که امریکا بلیون دالر را برای حمایه مجاهدین می پرداخت هیچوقت پیش بین بوده نمی توانست که روزی همین نیرو بر علیه امریکا بر می خیزد در فکر هیچ یکی از تحلیل گران نظامی و سیاسی امریکا خطور نکرده بود ولی شاید استخبارات انگلیس این مطلب را می فهمیدند زیرا تقریباً بیش از ۲۰۰ سال با افغانستان در بازی بزرگ در تماس بوده اند. بنابرین انگلیس ترجیح داده بود که امریکا را جلو بیندازد.»

«به گمان اغلب که ربایندگان اصلی جنگ افغانستان همانا امریکایان بوده است. آن ها بدینگونه انتقام ویتنام شان را گرفتند. شوروی ها را ذریعه چریکهائیکهس مورد پشتیبانی ایشان بود، معتوب و مقهور ساختند.

بازندگان اصلی این جنگ یقیناً مردم افغانستان بوده اند این کاشانه های ایشان بود که مملو از مخروبه ها و آجر شده اند. این سرزمین ها و کشتزارهای آن ها بوده که سوخته، لم یزرع و میلیون ها ماین در آن فرش گردیده اند و بالآخره این شوهران، پدران و پسران آن ها بوده که در چنان یك جنگی که باید ربوده می شد کشته شدند.»[1]

* * *

۱- تللك خرس ص. ۲٦٠.

فصل دوم

دفاع مستقلانه

-۱-

دوکتور نجیب الله اکنون واقعاً تنها مانده بود، دیگر در کشور سرباز روسی وجود نداشت قابلیت وصلاحیت قوای مسلح افغانستان، هنوز آزمایش نگردیده بود، پرابلم ها و دشواری های بی شماری در مقابل او قرار داشت. که از همه مهمتر روحیهء پانیك و نا امیدی اعضای حزب د.خ.ا. بود. نوعی بی تکلیفی، یأس و عدم اطمینان نسبت به آینده در جامعه حکمفرما شده بود. هیچکس نمیدانست فردا چه واقع می شود؟ اندیشهء سقوط رژیم دوکتور نجیب الله بر افکار و عقول حزب ومردم چیره می گردید و باگذشت هر لحظه قوت میبافت. جهان تصور می کرد که رژیم ما، دیگر در آستانهء سقوط است وهیچکس و هیچ معجزه یی آنرا نجات بخشیده نمیتواند مجاهدین سر از پا نمی شناختند. با عجله و شتاب دولت عبوری خود را در پشاور تشکیل دادند و حضرت صبغت الله مجددی را بحیث رئیس دولت مؤقت انتخاب نمودند. لاف و گزاف های آنها گوش فلك را کر می کرد. خودستایی های آنها را حدودی نبود و بی قراری هایشان را برای گرفتن تاج و تخت پایانی نه!

عوام الناس که در دل بر مرگ رژیم خوش بودند و سقوط آنرا مایهء و پایهء صلح و آرامش می پنداشتند، نیز برای این سقوط دقیقه شماری می کردند و آب در آسیاب دشمنان رژیم میریختند. بعضی ها تن به مهاجرت دادند زیرا که وقوع جنگ شدید را در کابل ناگزیر می دانستند. بزودی دوکانداران و اهل کسبه، تجار تحت تأثیر این تبلیغات و هیاهوی پایان ناپذیر واقع شدند و بخاطر منفعت بیشتر شروع به احتکار نمودن مواد غذایی و امتعهء بازار نمودند. قیمتها بالا رفت، مواد اولیه نایاب شد، تجارت از رونق افتاد، پول افغانی سقوط کرد و نرخ دالر به بلندترین قیمت ها در آن زمان رسید سفارت خانه ها بسته شدند و دیپلمات های خارجی به کشورهایشان برگشتند. بعضی از اعضای ترسو و نامرد حزب نیز برای نجات خویش در جستجوی راه های فرار شدند. عده یی از اعضای سفارت خانه های ما به کشورهای خارجی پناه

گزیدند. بعضی از اعضای حزب کابل را ترک داده به ماسکو یا کشورهای آسیای میانه شوروی گریختند. بعضی ها راه و چاره دیگری در پیش گرفتند و به شکلی از اشکال با تنظیم های هفت گانه و نه گانه ارتباط قایم کرده، به عضویت آنها در آمدند، حتی عده یی سه، چهار کارت عضویت از سه، چهار تنظیم بدست آوردند. این کارت های کذایی را در جیب های راست خویش مخفی می کردند و کارت سرخ حزب د.خ.ا. را در جیب چپ حمل می کردند. شاید آن ها که امروز این یادداشتها را می خوانند، و ذره وجدان داشته باشند، برخود بلرزند، زیرا همانها بودند که بعدها مانند مار آستین رژیم خود را نیش میزدند و موجبات سقوط آنرا فراهم می کردند. آنها در هر سطحی بودند، از وزیر تا جنرال، از سپاهی تا رئیس اداره. از عضو بیوروی سیاسی تا یک حزبی ساده. وعده یی هم در فرکسیون های بیمار حزبی در همان مریضی های کشنده و غیر قابل علاج دیروزی منهمک گردیدند و تا توانستند آگاهانه یا ناآگاهانه تیشه بر ریشه حاکمیت لرزان خویش کوبیدند.

این فرکسیون ها برای روز مبادا در تلاش بودند، بعضی از آنها حتی تا سطح قوماندانان تولی و کندک قومی تنزل مي نمودند و برای نجات خود و فامیل خود ماوا و ملجایی جستجو می نمودند.

این فرکسیون ها چه در بخش خلقی حزب و چه در بخش پرچمی آن رو به افزایش بود. بطوریکه شخصی مستقلی در حزب یافت نمی شد و اراده جمعی حزب به فراموشی سپرده شده بود. نجیب الله "تیم" خود را داشت و دیگران دسته، گروپ و دلگی خود را.

بعضی از اعضای کمیته مرکزی، اعضای دولت و کارمندان عالیرتبه بنام های استراحت، تداوی، دیدن اقارب و هزار و یک بهانه دیگر به کشورهای آسیای میانه رفتند، پول های کلانی را انتقال دادند، شرکتها و مغازه ها تأسیس کردند و برمبارزه گذشته خویش خط بطلان کشیدند. هرج و مرج فضا و هوای کشور را فراگرفت، بطوریکه دست و دل هیچکس به هیچکاری نمی رفت. دیگر هیچکس در فکر مقاومت نبود. در هرنگاهی، نگاه وحشتزده و سرشار از یأس و نا امیدی نگاه مرگ و نیستی آشیانه کرده بود. پانیک روز افزون می شد.

دگروال یوسف مسئول ISI پاکستان در کتاب تلك خرس صفحه ۲٤۹ می نویسد: «ما قبل از انفصال جنرال اختر از I.S.I یك ستراتیژی عملیاتی ایرا رویدست گرفتیم که در عرصه ما قبل و ما بعد خروج شورویها جریان داشت. هدف این ستراتیژی سقوط کابل بود. اگر مردمان کابل و اگر نیروهای افغانی مقیم کابل راه میداد، در آن صورت ما ربایندگان جنگ بودیم ولی امکان آنرا در حمله مستقیم جستجو نمی کردیم، بلکه شهر کابل باید بحال یك محاصره کامل در آورده میشد، یعنی با قحطی آرد، مواد غذایی و مواد سوخت و همچنان با قلت پرسونل عسکری باید

به انحطاط سوق داده شده و از وسایلی که به واسطه آن می رزمید باید محروم ساخته میشد. صرف و صرف در نتیجه همین اقدامات بود که آنها باید تسلیم میشدند و یا اینکه برهبران کمونیست شان هجوم می بردند. ما در فکر این نبودیم که مجاهدین آماده یك حمله "منظمی" اند و یا در آوردن آن لازم باشد. ما متفق بودیم که ستراتیژی "مرگ از هزار جناح" باید در تاکید بیشتر شان بر کابل و خطوط اکمالاتی آن همچنان ادامه یابد.

نقشه بیست و دوم نشان میدهد که ما چه طرح های در نظر داشتیم. کابل باید ذریعه پایگاههای مجاهدین که وقتاً فوقتاً حملات نیز از آن صورت میگرفت، بحال محاصره در آورده میشد. منطقه کوه صافی بحیث پایگاه عمده علیه میدان هوایی کابل در نظر گرفته شد تا آنرا به گونه ای غیر فعال بسازد. تأسیس یك تعداد مواضع بازدارنده در سرتاسر راههای ارتباطی از سرحد شوروی تا کابل و از جانب کندهار به کابل در نظر گرفته شد تا از انتقال سهولت های لوژستیکی به رژیم جلوگیری نماید. قویترین انسداد راه در نواحی تونل سالنگ که نقطه اصلی اختناق کابل پنداشته میشد ایجاد میگردید. ما باید این نقاط را تهدید مینمودیم که در نتیجه آن قوای بیشتر غرض تصفیه راه از کابل شتافته و آنرا بدینگونه اسیر دام خویش میساختیم. مجاهدین بالاخره از طریق حمله و دستگیری افراد کلیه قشله های افغانستان آنها را از دسترسی به کابل باز میداشتند.»

در چنین اوضاع و احوالی در حالیکه همه چیز از دست رفته معلوم می شد، دوکتور نجیب الله یکی از آن خصوصیات نادر و برجسته یك رهبر را از خود تبارز داد و به ظهور رساند. او لباس رزم در برکرد، اسلحه بدست گرفت، قامت برافراشت و تمام اعضای حزب را در یك فراخوانی بزرگ بخاطر دفاع مستقلانه بسیج نمود. درین بسیج عمومی و همگانی، اعضای حزب، متحدین سیاسی حزب، سازمان های اجتماعی، مردان و زنان، قوت های قومی و منطقوی، قوت های دفاع خودی اشتراك کردند، و به شعار مشهور دوکتور نجیب الله "وطن یا کفن" لبیك گفتند. این خطابه جان تازه یی به اعضای حزب بخشید. روحیه ها تقویت شد، احساسات ملی و وطنی به غلیان آمد، آنها در حالیکه کلاشینکوف ها، راکت اندازها ماشیندارها را در هوا تکان میدادند و شعار وطن یا کفن را مانند سرود مقدسی زمزمه می کردند. مارش کنان از برابر وی گذشتند. این یك معجزه بود. نجیب خصوصیت عالی سازماندهی خویش را تبارز داده بود. وحشت و دهشت درهم می شکست و همه برای دفاع مستقلانه آماده می شدند.

پس از آن در طول یك ماه دشمن از هرگوشه یی سر بلند می کرد. تفنگها و راکت ها دهان گشوده بودند و زبانها از گفتار بازمانده بودند، گلوله های سنگین و شراپنل های کور در حالیکه ترانهء مرگ را زمزمه می کردند بر شهرها، شاهراه ها و تأسیسات دولتی فرود میآمدند. به نظر

می رسید که امروز یا فردا پیکر این کشور مقدس هزاران تکه و پارچه می شود. چنین گمان می رفت که تاریخ و گذشتهء پر افتخاروطن همچون پردهء مه آلود یك دکوراسیون محو و ناپدید می گردد. اما، قوای مسلح افغانستان با روحیهء تازه پا به عرصهء نبرد گذاشته بود، در همه جا حملات دشمن را مؤفقانه دفع و طرد می کرد و با هوشیاری، حوصله مندی و متانت مترصد اوضاع بود.

-۲-

تهاجم بزرگ مجاهدین در جلال آباد فقط به فاصلهء یك ماه بعد از خروج نیروهای شوروی از افغانستان آغاز گردید. در آن موقع جنرال شهنواز تنی وزیر دفاع شده بود و تورنجنرال آصف دلاور که بحیث لوی درستیز اجرای وظیفه می کرد. با تعدادی از قوتهای محاربوی و اکمالاتی در راه رسیدن به جلال آباد بود. هدف او را رسانیدن قطار و تثبیت وضع در گارنیزیون جلال آباد تشکیل میداد.

آنروز که شانزدهم حوت سال ۱۳۶۷ بود، در وزارت دفاع جلسهء مشورتی وزارت ادامه داشت. ساعت یازده روز یادداشت کوتاهی را محمد شاه دگرمن یاور جنرال تنی برایش آورد. تنی آرام و خونسرد از جایش برخواست و به من که در پهلویش نشسته بودم گفت که جلسه را پیش ببرم و اتاق را ترك گفت. بعد از دقایقی چند مرا به نزد خود خواست و گفت بالای جلال آباد تعرض مجاهدین آغاز گردید، تمام پوسته ها سقوط کرده و شهر در آستانه سقوط است. او گفت جلسه را ختم کن و الی آمدن من با جلال آباد تماس گرفته از وضع و حالت قطعات احوال گرفته و الی آمدن من قرار وزیر دفاع را بالای خریطه ترسیم کن. خودش با عجله و شتاب به طرف قرارگاه عالی قوماندانی اعلی قوای مسلح حرکت کرد.

من "نگارنده" به سختی با جنرال حبیب آمر سیاسی قول اردوی ۱ به تماس شدم، نامبرده پریشان و مضطرب بود. او گفت "امروز ساعت ۷ صبح در حدود ده هزار نفر از باندهای مختلف مجاهدین بالای پوسته های امنیتی سرخ دیوار از طریق فارم بریکوت، کامه، رودات، ثمرخیل، کان و کترغی با اجرای انداخت های شدید راکت و توپچی حملات خویش را آغاز کرده و در حمایت همین آتشها به پوسته های امنیتی تقرب کرده، پوسته های خط اول را به سقوط مواجه ساختند. قوماندان جدید فرقه دگروال محمد احسان که بعوض جنرال نجیب الله [1] از مدت یك

۱- جنرال نجیب که از اهالی شیوه کی کابل بود، بنابر اتهامات خاد نظامی مبنی بر ارتباط داشتن با مجاهدین زندانی گردیده بود.

هفته به اینطرف فرقه را سوق و اداره می نمود. از موضوع به قوماندان قول اردوی ۱ تورنجنرال بارک زی راپور داد و احتیاط فرقه را که در حدود یك تولی پیاده (۶۰ نفر) بود جهت اشغال مجدد پوسته های از دست رفته استعمال کرد. احتیاط ها نتوانستند وضع را تثبیت کنند و اسیر یا سرکوب شدند. مجاهدین حوالی ساعت ۹ صبح توانستند به طرف قرارگاه فرقه تقرب و آنرا اولاً راکت باران نموده، به تصرف آن اقدام کردند. در قرارگاه فرقه عده یی تحت رهبری قوماندان فرقه مقاومت نمودند. اما بعد از کشته شدن تعداد زیادی از افسران و سربازان، قوماندان فرقه مجبور به ترك ثمرخیل "قرارگاه فرقه ۱۱" شد، احسان قوماندان فرقه با ۳۰ نفر از افسران و محافظین خویش از دریا عبور کرده به کامه رفتند و میخواهند خود را به جلال آباد برسانند. معلومات ندارم که آنها زنده اند یا مرده. قوماندان قول اردو همین الآن با عده یی از افسران و سربازان به طرف محل حادثه حرکت کرد. اکنون شدیدترین آتش های توپچی، راکت های ریاکتیف و انداخت های تانکها بالای میدان هوایی، قرارگاه قول اردو و شهر جلال آباد جریان دارد. تعداد زیادی از وسایط، مهمات و روغنیات در قول اردو و در میدان هوایی جلال آباد حریق شده است. پرسونل روحیه جنگی را از دست داده اند. خط اول مدافعه از طرف مجاهدین شکستانده شده، پوسته های امنیتی کمربند دوم شهر نیز در استقامت ثمرخیل در حال گریز است. وضع متشنج است. هیچگونه نظم و ترتیبی وجود ندارد.

پیشنهادات ما اینست که هرچه زود تر قوای هوایی بخاطر اجرای ضربات متکاثف به پرواز در آید و اعتبار از جنوب میدان هوایی بمباردمان خویش را آغاز نماید. اگر امکان داشته باشد از اتحاد شوروی نیز خواهش گردد تا طیارات محاربوی آنها نیز از ترمز و یا تاشکند به پرواز در آیند مناطق ثمرخیل، سرخ دیوار و فارم غازی آباد را بمبارد نمایند. در غیر آن سقوط جلال آباد حتمی است.

من از وی پرسیدم که لوی درستیز و قطعات همراه او فعلاً در کجا موقعیت دارد. گل حبیب جواب داد لوی درستیز صاحب امروز صبح در منطقه فابریکه برق رسیده و همینکه از جریان مطلع شد. داخل شهر گردیده و خودش را به میدان هوایی رسانیده اند. آنها سعی دارند تا یك خط جدید مدافعه را "مدافعه عاجل" در محل مناسب بوجود آرند. من نفس راحتی کشیدم. زیرا میدانستم که آصف دلاور، جنرال با تجربه، جنگ دیده و بیباکی است که فقط خداوند درین لحظات او را برای نجات جلال آباد فرستاده است.

جلسه قرارگاه قوماندانی اعلی قوای مسلح افغانستان تحت ریاست دوکتور نجیب الله بلافاصله دایر گردید. قوماندانی اعلی راپور گرفته بود که از ساعت ۰۰: ۱۹ الی ۰۰:۲۲ روز گذشته چهار هزار نفر افراد ملیشه پاکستانی با گروپ های مجاهدین همراه شده و این حمله را

سازمان بخشیده اند. در راپور تذکر بعمل آمده بود که توپچی پاکستان مستقیماً مجاهدین را کمك می کند و شهر جلال آباد را می کوبد. همچنان تعداد زیاد افراد عربی طور داوطلبانه در صفوف مجاهدین پیوسته و مسایل لوژستیکی آنها را نیز اردوی پاکستان بدوش گرفته است. هدف آنها سقوط دادن شهر جلال آباد که خط اول دفاعی کابل است میباشد. آنها تصمیم گرفته اند که ظرف سه، چهار روز آینده سقوط شهر را حتمی سازند و دولت مؤقت خویش را در جلال آباد تأسیس کنند و بعداً به طرف سروبی و کابل حملات تازه یی را براه اندازند.

دگروال یوسف و مارك ادکین در کتاب تلك خرس صفحه ۲۵۱ درین باره می نویسند : «شورویها در اواسط ماه فبروری ۱۹۸۹ پروسه خروج را تکمیل و مجاهدین نیز در ماه مارچ در چوکات یك جنگ "منظم" متوسط به یك حمله بزرگی البته نه بر کابل بلکه بر علیه جلال آباد شدند.

چرا چنین یك حمله براه انداخته شد؟ چرا غرض خاتمه جنگ به تعقیب خروج شورویها کدام ستراتیژی ای طرح نگردید؟ پاسخ به این سوالات خیلی ها مشکل بوده است. بخشی ازین مشکل در شادمانی بی موجب و همچنین در قلمداد کردن بالا دستی مجاهدین نهفته بود که همه کس در فکر فتح آسان و قریب الوقع آنها بودند. به یقین کامل باید گفت که رهبران تنظیم ها و قوماندانان نسبت اینکه در فکر سقوط دولت کمونیستی در اواسط ۱۹۸۹ بودند و گمان میکردند که شکست آن در عدم موجودیت شورویها حتمی بوده مرتکب یك اشتباه خطرناکی شدند. یکی از علل این فضیحت سرگرم بودن اکثر مجاهدین بخاطر ایجاد کدام دولت و مانورهای سیاسی در پشاور دانسته میشود. حکومت مؤقت افغان در ماه دسامبر ۱۹۸۸ تشکیل و در پشاور اقامت گزین شد. اعضای این دولت با وصف اینکه از طرف جامعه بین المللی برسمیت شناخته نشده، در پی این بودند تا زمام امور را در افغانستان طی صرف چند ماه اشغال نمایند.

"دولت مؤقت افغانستان" که اساساً هفت حزب آنرا تشکیل داده بود از طرف پاکستان و ISI پشتیبانی میگردید. این دولت بخاطر پیشبرد ستراتیژی بعد از خروج شورویها شهر جلال آباد را منحیث هدف عمده شان انتخاب نمود. بدین ترتیب یك حمله منظم و غیر چریك بر یك شهر مستحکم (در عوض شهر کلیدی کابل) براه انداخته شد. آنها شیوه جنگ چریکی را درین حمله قدغن نمودند. جلال آباد آنها را به این دلیل فریفته خود ساخت که موقعیت آن در درون رفتگی "منقار طوطی" در مرز پاکستان صرف ۵۰ کیلو متر فاصله داشت. این بدین معنی که تقویت نیروها و اکمالات مجاهدین به خط مقدم جبهه با آسانی و بدون وقفه صورت گرفته میتوانست. جاده عمومی از گردنه خیبر تا پشاورمیرسید که دولت مؤقت افغان در صورت فتح جلال آباد قادر بود به آسانی وارد این شهر شود. آنها در چنین صورت یك قسمت افغانستان را مستقل

اعلان نموده و حکومت را در آن تأسیس مینمود. این هدف سیاسی تا اندازه ای موجه به نظر میرسید ولی تحقق آن متناسب به یك پیروزی صرفاً نظامی ای بود. آیا مجاهدین این شهر را محاصره و بز آن کدام حمله سریعی انجام داده میتوانست؟ اگر چنین میشد آیا در آن صورت ارتش افغان به سقوط مواجه میشد؟ و یا اینکه آنها بالاجبار دست به انداخت و بمباری شدیدی میزد؟ با آن همه آیا سقوط جلال آباد به مفهوم سقوط کابل پنداشته میشد؟

من معتقدم که جنرال حمید گل بدین باور شده بود که این اقدام از نگاه عسکری پیشنهاد خوبی خصوصاً از طرف پرسونل عملیاتی جوان او، از طرف رهبران تنظیمها و همچنان در اثر فشار دولت پاکستان بود که میکوشید کلیه سیاسیون و پیروان بیشمار آنها بدینگونه از پشاور به افغانستان منتقل شوند. تصرف آسان قشله های نسبتاً خورد بریکوت، اسمار و اسعد آباد واقع در دره، کنر اعتماد بالنفس مجاهدین را بیشتر از پیش ساخت.

مجاهدین تا ماه مارچ ۱۹۸۹ در حدود پنج تا هفت هزار تن افراد خویش را در تپه های اطراف جلال آباد جمع نمودند. چه، حمله قریب الوقع آنها موجب کدام حیرتی نبود چون احتمال آن از طریق وسایل دسته جمعی بکثرت شنیده میشد.

حمله مجاهدین در اوایل مارچ از شرق تا به وادی کابل به هر دو کنار شاهراه نمبر یك به قسم یك حمله مستقیم آغاز گردید. نخستین هدف آنها موضع ثمرخیل بود که در دوازده کیلومتری جنوب شرق جلال آباد بروی جاده موقعیت داشت. حمله آوران در تحت شلیك و انداخت مسلسل راکتها، هاوانها و ماشیندارهای خفیف و ثقیل طرف مقابل به پیش تاختند. حرکت تند و احساسات گرم ایشان باعث شد تا آنها بجلو یورش ببرند. جناح شرقی ثمرخیل سقوط نمود و اندکی بعد قریه آن نیز به تصرف در آمد. پایگاه هوایی واقع در سه کیلومتری شهر در لابلای فریاد های رزمی جنگ آوران ظفر آفرین اشغال شد. این پیشروی از طریق بجلو انداختن چندین چین تانك های T-55 غنیمت شده تحقق پذیرفت. بنابر عقیده من این یگانه جنگ علیه تانك بوده است. پیشروی و پیروزی مجاهدین زود گذر ثابت شد چون تشریك مساعی قوای زرهی، توپخانه و قوای هوایی دولت آنها را وادار به عقب نشینی ازین باریکه کردند.

درگیری مذکور بتدریج وارد مرحله بن بست گردید، بیشتر مجاهدین به حال محاصره در آمد، آنها در هماهنگ ساختن تلاشهای شان قاصر آمدند، ازینکه تلفات زیادی میداد نتوانستند خلای مذکور را با ارسال داشتن قوای تازه دم پر نماید. با وصف اینکه هشت قوماندان ورزیده و گروپهای آنان در حال نبرد بودند.»

"قرار" قوماندان اعلی قوای مسلح ما چنین بود : هرچه عاجلتر خط مساعد از طرف لوی درستیز اشغال شود. این خط مساعد باید از میدان هوایی جلال آباد به مسافه، ۲-۳ کیلو متر

به طرف جنوب و جنوب شرق اتخاذ شود. مدافعه عاجل به مدافعه احضار شده تبدیل شود. اعتبار از همین لحظه تمام پرواز های محاربوی با حجم و کثافت اعظمی به نفع جلال آباد صورت گیرد. در ظرف ۲٤ ساعت آینده حد اقل ده فیر راکت های "سکات" به جلال آباد پرواز نماید. غند ٦١ ضربتی از پوسته های دارالامان کشیده شده و جای آنرا موسسات دیگر اشغال کنند. غند فردا ساعت ٦ صبح قطار اکمالاتی مهمات و روغنیات را از کابل به جلال آباد انتقال داده و بحیث احتیاط جبهه قرار گیرد. گروپ اوپراتیفی سرویی با تمام نیرو و امکانات خویش از بازبودن راه کابل - جلال آباد مسئولیت دارد. در صورت سقوط حتی یك پوسته گلرنگ و مسئولین آن محاکمه شوند. قوماندان عمومی جبههء شرق، لوی درستیز آصف دلاور تعیین گردد. تمام نیروهای مسلح کشور بحالت احضارات درجه یك آورده شوند. از تعرض و تهاجم پاکستانی ها و مجاهدین استفاده وسیع تبلیغاتی صورت گیرد و طی اعلامیهء دولتی به اطلاع عامه رسانیده شود.

تنی ساعت یك بجه به وزارت دفاع برگشت، و به هر کس وظایف خاص سپرد. مرا مامور حاضر کردن غند ٦١ ضربتی ساخت. کاریکه در مدت ۲٤ ساعت امکان پذیر نبود. من با سرعت و حرارت زیادی کارم را شروع کردم. شب تا صبح بیدار ماندم. مشکلات حد و مرزی نداشت. پوسته های غند در ارتفاعات بلند کوه کرخ در اطراف دارالامان پخش و پلا بودند. حربی پوهنتون، غند تعلیمی ۴۹ ، غند ۵۷ تعلیمی و سایر مؤسسات تعلیمی امکانات محدودی برای عوض کردن پوسته ها از لحاظ اسلحه، تخنیك و وسایط محاربوی داشتند. اما ، با وصف تمام دشواری ها و حتی کار شکنی ها ، غند ٦١ ساعت شش صبح به صورت مکمل حاضر شد و قطار اکمالاتی را با خود گرفته به جانب جلال آباد حرکت کرد. گرچه تعداد افراد آن غند از سه صد نفر تجاوز نمی کرد ، و بجز از یك بطریه توپچی و پنج عراده تانك سلاح موثری نداشت، اما در آن شرایط یك موهبت بزرگ تلقی گردید.

طیارات در طول همانروز و شب بعدی، دوصد پرواز محاربوی را انجام دادند، دستگاه های پرتاب "سکاد" یا راکت های اوپراتیفی P-300 "آر-۳۰۰" ده بار به غرش در آمدند و خطوط نورانی وزرینی را به استقامت شرق کشور در فضای کابل، بارها ، و بارها رسم نمودند. آصف دلاور تحت حمایت همین آتشها توانسته بود خط جدید مدافعه را در دو الی سه صد متری جنوب، شرق و غرب میدان هوایی جلال آباد بدست آورد و در طول شب به تحکیم این خط بپردازد. محل سوق و ادارهء او ترمینل میدان هوایی جلال آباد بود.

راپور روز دوم محاربه :

محل قوماندهٔ میدان هوایی جلال آباد، خریطه ۱/۵۰۰۰۰ جلال آباد ساعت هشت صبح ۱۷ حوت ۱۳۶۷ :

گزارش دهنده : تورنجنرال آصف دلاور لوی درستیز و قوماندان عمومی جبههٔ شرق :

«دیروز بیشتر از ده هزار نفر مخالفین همراه با ملیشه های پاکستانی و داوطلبان کشورهای عربی، در حالیکه ریسمان ها را به کمر بسته، ترنگن ها وجوال ها را برای غارت شهر به پشت انداخته و کلاشینکوف ها، راکت اندازها، ماشیندارها را بدست گرفته بودند، بعد از انداخت های مکرر و تکاثف توپچی، به نحو برق آسایی از سه استقامت بالای خطوط اول دفاعی شهر جلال آباد حمله ور شده، هرگونه مقاومت را درهم کوبیده، قرارگاه فرقه یازده را متصرف و افراد اسیر آن را سر بریده الله اکبر گویان به طرف میدان هوایی بحال دویدن، هجوم و پیشروی کردند. ساعت ۱۲ بجهٔ روز جنرال بارکزی قوماندان قول اردوی ۱ توانست با قوت های احتیاط خویش خود را در حوالی ثمر خیل برساند و برای چند لحظهٔ از فرار سربازان جلوگیری کند. اما ناگهان مورد اصابت مرمی ایکه توسط یکی از افراد امنیتی او به طرفش فیر شده بود قرار گرفته و به شهادت رسید. در نتیجه فرار بیشتر شد و پانیك ادامه یافت. من به مشکل توانستم قطعات در حال گریز را متوقف بسازم.

فعلاً خط مدافعه در ۵۰۰ متری جنوب، جنوب شرق، شرق و غرب میدان هوایی اتخاذ شده است. راقم ها و کوردنیات های این خط را از طریق شعبهٔ اوپراسیون خویش گزارش میدهم. محل قومانده را قصداً در میدان هوایی انتخاب کرده ام. تا پرسونل موجودیت من و قوماندانان خویش را در پهلوی خویش احساس نمایند و روحیهٔ پانیك آنها از بین برود.

تعرض دشمن در طول مدت دیروز و دیشب در استقامت های دشت گمبیری، چپرهار، کامه دفع و طرد گردید و ما در آن استقامت ها خطوط مساعد را بدست آوردیم. لوای ۳۷ کوماندو و لوای ۸ که در استقامت جنوبی ترین میدان هوایی جابجا گردیده اند. تحت فشار زیاد قرار دارند و تاکنون چندین بار به محاربهٔ مشت و یخن با بعضی از باندهای دشمن مجبور شده اند. حملات راکتی و توپچی دشمن بالای تمام خطوط جبهه، محل قومانده، قول اردو و شهر جلال آباد دوام دارد. تاکنون بیشتر از ۵۰۰۰ فیر مرمی سلاح های ثقیله بالای این اهداف اصابت کرده است. اهالی ملکی بسیار تلف شده اند. تلفات قوتهای ما در حدود ۲۰۰ الی ۲۵۰ نفر است. اما اسیر ولادرك زیاد داریم، تخنیك و اسلحه زیادی بدست دشمن افتاده است. چون هنوز ارقام درست بدست نیآمده و انداخت های متکاثف دشمن موقع نمیدهند تا قوماندانها را برای گزارش دهی بخواهم. بناءً رقم دقیق تلفات وضایعات را در راپورهای بعدی عرض می کنم. مقاومت ما دوام دارد.

پیشنهادات من اینست که سعی شود تا هر چه زود تر قوتهای جنگ دیده لااقل یك هزار نفر برای تقویت جبهه به جلال آباد فرستاده شود. مهمات توپچی دی سی "D--30" رو به خلاصی است. اکمال نمائید، هلیکوپتر ها را به صورت عاجل جهت انتقال جنازهء مرحوم جنرال بارك زی و تخلیهء زخمی ها بفرستید. تعداد پروازهای محاربوی کم است. سکاد بیشتر بفرستید ...

تورنجنرال آصف دلاور قوماندان جبههء شرق.

در جلسهء قرارگاه عمومی قوای مسلح، بعد از استماع راپور "دلاور" پیشانی ها کمی باز گردید و نفس های حبس شده آزاد شد. در آن موقع دگر جنرال گرییف که بعدها سترجنرال شد. لوی مستشار نظامی اتحاد شوروی در افغانستان بود، اما با وصف لیاقت و تجارب جنگی اش، از وجود او کمتر استفاده می شد. تصامیم را شخصاً دوکتور نجیب الله می گرفت و به اظهارات مشاورین دیگر چندان اهمیتی داده نمی شد. وجود آنها در جلسات قوماندانی اعلی، فقط بخاطر آن تحمل می گردید تا بوسیلهء آنها، کمبود مهمات، روغنیات، پرزه جات و غیره ضروریات اردو و قوای مسلح با شوروی حل و فصل گردد.

دوکتور نجیب بعد از جلسه گفت، رفقای قهرمان ما، در جلال آباد دیروز بخوبی مقاومت کرده اند. توقف دشمن در خط فعلی انتظار برده نمی شد. این به معنی شکست تهاجم به نزد ما تلقی می گردد. بناءً ما باید برای مدتی خود را چنان درخاك گور کنیم که آنها نتوانند با ده ها هزار مرمی ما را از مواضع مان حرکت دهند. این مربوط است به همین قرارگاه که چگونه با خستگی ناپذیری و صرف تمام مساعی به جلال آباد کمك می رسانند. او در همان جلسه مرا مؤظف ساخت تا بلافاصله به میدان هوایی بگرام پرواز کنم. وظیفه ام آن بود که امنیت همه جانبهء میدان هوایی بگرام را اتخاذ نموده و تعداد پروازهای محاربوی را بیشتر نمایم. راپور قوماندانی اعلی میرسانید که مجاهدین میخواهند از طریق انداخت ها و در صورت توفیق سقوط بگرام، مانع بمباردمان قوتهای شان در جلال آباد شوند. یا لااقل با به خطر مواجه ساختن مصئونیت های پروازی، تعداد پرواز ها را کم سازند.

در بگرام سراسیمگی و آشفتگی به نظر می رسید، تشویش از ناحیهء نفوذ مخالفین در درون قوتهای فرقه ۴۰ بود که اکثراً از قوت های قومی محل تشکیل شده بودند. در بارهء جنرال صنعت الله آمر حوزهء هوایی بگرام نیز سوالهای زیادی وجود داشت که گویا نامبرده با تعدادی از پیلوتان به جمعیت اسلامی افغانستان گرایش پیدا نموده اند. من به سرعت پلان امنیت و مدافعه میدان هوایی را تدقیق نمودم از پوسته های امنیتی بازدید کردم، به کمك خاد نظامی و ملکی قوماندانان و عناصر مشکوك را تبدیل و یا به وظایف پاسیف دورتر از پوسته های امنیتی گماریدم. توپچی تنظیم شد و محل قوماندهء خودم را در قرارگاه فرقه ۴۰ تأسیس نمودم. پیلوت

ها را به صورت منفردانه بازدید و مورد تشویق قرار دادم و در نتیجهء تعداد پرواز ها در آن شب ها و روز ها حتی تا سطح ۲۳۰ پرواز محاربوی بالا رفت. یکی از این پیلوت ها که قوماندان کندك بود و در آن موقع نام ونشانی نداشت مصطفی پیلوت طیارات بمباردمان سو ۲۲ ام بود. نامبرده در طول بیست و چهار ساعت دوازده بار پرواز می کرد، که مخالف تمام نورم های پروازی بود و هیچکسی تاکنون به چنین ریکوردی دست نیافته بود. نه پیلوت افغان و نه پیلوت شوروی، بعدها این پیلوت قهرمان جمهوری افغانستان گردید. سایر پیلوت ها نیز از چهار الی شش پرواز را با خوشی و مهارت کامل انجام میدادند. جارج آرنی قهرمانی این پیلوت ها و تأثیرات قوای هوایی افغانستان را در جنگ جلال آباد چنین توصیف می کند: «نیروی هوایی افغان با شجاعت تمام در حملات از ارتفاع کم بمبارد می کردند و مجاهدین می گفتند که پیلوت های آن روسی است. ولی عدم موجودیت پناهگاه ها نیروی هوایی رژیم را مؤثر ساخته بود.»

اکمالات مهمات طیاره و روغنیات آن بعد از مدت کوتاهی مشکلات ببار آورد. اما ماشین دولتی وجنگی دوکتور نجیب الله چنان فعال گردیده بود که بر تمام این مشکلات فایق می شد و همهء این پرابلم ها را حل می نمود. دوکتور نجیب الله در چنین مواقعی همانند شطرنج باز ماهری، حرکت مهره ها را در خانه های سیاه و سفید آن بیشتر از هر کسی دیگر مشاهده می کرد و تمام تدابیر را می گرفت. تا حریف خود را مات نماید.

فقط بعد از یك هفته مقاومت قوای مسلح افغانستان در خطوط جدید مدافعه، واضح شد که مجاهدین درین تهاجم بزرگ شکست خورده اند و نمی توانند به شهر جلال آباد دست یابند. آنها در همان روز اول از خط سرخ دیوار و کان وکترغی به اندازه ۶-۷ کیلو متر در عمق پیشروی داشتند و سلاح ومهمات و تخنیك زیادی را به غنیمت گرفته بودند ولی هدف اساسی یعنی شهر جلال آباد که چندان دور نبود. همچنان در دست دولت بود.

-۳-

عیب کار در کجا بود ؟

نخست از همه کم بهادادن ماشین جنگی دولت و در نظر نگرفتن توازن قوتها، از طرف جنرال حمیدگل و بی نظیربوتو بود که بعدها یکدیگر خود را ملامت می کردند. مجاهدین برای جنگ منظم و جبهوی آماده گی نداشتند. تاکتیك جنگی آنها، جنگهای داره ماری و چریکی بود. آنها تاکنون هیچگاهی به صورت آشکار در یك دشت وسیع و بدون پناهگاه در مقابل قوای مسلح افغانستان نه جنگیده بودند و هیچگاهی به چنین ریسك بزرگ که معنی نابودی و زوال حتمی آنها را داشت، دست نزده بودند. حتی در همان جنگهای چریکی نیز بعد از مدت کوتاهی مقاومت

کرده نمی توانستند و می گریختند. آنها نیروی هوایی نداشتند. ستنگرهای امریکایی را به ایران فروخته بودند و قوماندان اندکی به آن دسترسی داشتند. تعداد تانکهای آنها نیز کم بود. وحدت امر و قومانده بین آنها وجود نداشت. این کم بهادادن نیروی نظامی رژیم که به زعم ژورنالیستان و دیپلوماتها، قوای مسلح افغانستان را تحلیل رفته نشان میداد، با خوش بینی های دیگری از قبیل آنکه به مجرد خروج قوای روسی از افغانستان، سربازان وظایف خویش را ترك خواهند گفت، و به اردوی مقاومت خواهند پیوست. به آن طرز تفکر نادرست در مورد قوای مسلح افغانستان دامن میزد. آنها قوای هوایی ما را به هیچ گرفته بودند که تعداد آن در سال ۱۹۸۹ در حدود سه صد طیاره بود یعنی ۹۰ طیاره بمب افگن و شکاری، ۲۰ طیاره میگ، ۹۰ فروند هلیکوپتر می ۱۷ و می ۲٤ و طیاره های سو-۷، الوشن، مسافر بردار ان ۳٤، ان ۱۲ و غیره. راکت های غول پیکر سکاد، لونا، اورگان، بی ام ۱۲ قوای توپچی نیرومند قوای مسلح افغانستان نیز محاسبه نشده بود. آنها فکر می کردند که رژیم منفور است و نجیب الله منفورتر.

جورج آرنی از قول حاجی دین محمد معاون یونس خالص و وزیر اطلاعات در حکومت مؤقت مجاهدین می نویسد «که او عقیده داشت همهء ارتش افغانستان جهت خود را تغییر می دهند و در حملهء نهایی بالای کابل سهم می گیرند. "شهرها زمانی سقوط خواهند کرد که از داخل مقاومت آغاز شود. ما به آن تکیه می کنیم در همه سالهایی که گذشت شهریان کابل ما را اطمینان داده اند که با ما هستند. اکنون زمان آن رسیده است که گفته های شانرا در عمل قرار داده، شورش را آغاز کنند و کارما را آسان سازند.»

عقیدهء رحیم وردك مسئول شورای نظامی محاذ ملی آن بود که مجاهدین باید از عملیات عمدهء نظامی دست بردار شوند وبر "عملیات سایکولوژیکی" تکیه نمایند. تا زمینه فرار از اردو، تش مساعد گردد. در غیر آن رژیم برای زنده ماندن خود خواهد جنگید که برای ما هم جنگ شدید خواهد بود.

مسعود در سال ۱۹۸۹ توقع داشت که برای حرکت به طرف کابل چهار سال دیگر ضرورت است.»

این حرف ها نمایانگر اختلافات رهبران مجاهدین بالای ستراتیژی جنگی شان برای سقوط کابل بود. زیرا رهبران تند رو بخصوص گلبدین حکمتیار بر ضرورت عمل نظامی سریع تأکید می ورزید و در "شهادت" ارگان نشراتی حزب خویش لاف زده بود که بتاریخ اول جون ۱۹۸۸ در مسجد جامع جلال آباد ادای نماز خواهد کرد.

سایر رهبران مجاهدین نیز بارها و بارها در طول یك هفتهء جنگ از طریق رادیو های غربی مانند بی بی سی و غیره صدای خویش را بلند کردند و با خوش بینی ساده لوحانه پی سقوط

جلال آباد را ظرف یکی دو روز تبلیغ می کردند. مطبوعات پاکستان، ایران، کشورهای غربی، آمریکا همه و همه کار جلال آباد را پایان یافته تلقی کرده و با سرور زایدالوصفی حاضر بودند که به مجرد سقوط شهر، دولت مؤقت مجاهدین را برسمیت بشناسند. در ابتداء همه چیز درست بود. صبح هفتم مارچ گروپ باندهای محاذ ملی تأسیسات ثمرخیل را متصرف شدند. در ظرف دوساعت آنرا سقوط دادند. حزب یونس خالص نیز که در منطقه قوی تر بود درین حملات سهم گرفتند. دیگر احزاب نیز به آنها پیوستند و به طرف میدان هوایی به پیشروی آغاز نمودند در آنجا بود که با مقاومت مواجه شدند. هم مجاهدین و هم پاکستانی ها عرصه را برخود تنگ یافتند و گریختند.

در باره، اشتراك اردوی پاکستان جورج آرنی می نویسد (۱) : «درین جای شکی نیست که استخبارات نظامی پاکستان پلان ابتدایی را طرح، کارهای لوژستیکی و استخباراتی را تنظیم و ارتباطات را به عهده گرفته بود.»

در میدان جنگ اجساد زیاد ملیشه ها، عربی ها و اسناد گوناگون بدست آمد که ادعای جورج آرنی را تائید می کرد و دگروال یوسف در کتاب تلك خرس آن را اعتراف و شرح داده است.

بدینترتیب قوای مسلح افغانستان در اولین هفته پیروزمندانه از سومین شهر خود دفاع کرد و همزمان با آن حملات مجاهدین را در خوست، پکتیا، زابل، ارزگان، کندهار و لغمان و بگرام دفع و طرد نمود. این جنگها، خاصتاً جنگ جلال آباد برای ادامه، رژیم ما ارزش حیاتی داشت و بدین سان اردوی افغانستان از نقطه نظر کمی و کیفی در اوج قدرت به عروج رسید و در دفاع مستقلانه خویش پشت دشمنان را به لرزه در آورد. معهذا در ابعاد سیاسی هنوز بقای رژیم متزلزل می نمود.

-۴-

بعد از مدت یکنیم ماه به امر دوکتور نجیب الله به جلال آباد پرواز کردم، قرار بود تا آصف دلاور برای یك هفته جهت تداوی به کابل بیآید و من مؤقتاً سوق و اداره، جبهه، شرق را بدوش بگیرم.

در محل قومانده که درزیر زمینی مستحکمی در ترمینل میدان هوایی جلال آباد واقع بود، منوکی منگل و عده یی از جنرالان و افسران مرا استقبال کردند، منوکی در آن موقع پست های منشی حزبی کمیته ولایتی و والی ولایت ننگرهار را تصاحب کرده و در واقع صاحب اختیار کل

۱- افغانستان گذرگاه کشور گشایان ص ۲۳۳-۲۳۴.

آن ولا بود و بخود اجازه میداد که بر علاوهء وظایف مذکور درامور نظامی نیز دخالت کند و مسایل مربوط به قوماندانی عمومی جبههء شرقی را همراه با آصف دلاور مشترکاً پیش ببرد. وی در محل قوماندهء برای خود اتاق کار داشت وافراد امنیتی ودم دستگاه ولایت را درهمانجا منتقل کرده بود. محل قوماندهء دارای ۷-۸ اتاق بود که در آن در حدود بیشتر از یکصد نفر جنرال، افسر و سرباز جمع شده، در همانجا کار میکردند. غذا می خوردند. می خوابیدند و حتی قضای حاجت می کردند. در همانجا غذا پخته می شد، در همانجا پلان های محاربوی طرح می شد و در همانجا دستگاهای "زاس" بیسم و تلفن قرار داشت. جنرال و سرباز در چنان فضای تنگی باهم مخلوط شده بودند و هیچگونه تفاوت و مزیتی از یکدیگر نداشتند. هوای زیر زمینی با بوی گند و عفونت، نصوار دهن، سگرت و چلم آغشته شده بود که نفس کشیدن را دشوار میساخت. کثافت و لجن از در و دیوار میبارید. گرما بیداد می کرد، موشها و مارها اینطرف و آنطرف بی خیال می دویدند می خزیدند و کسی را کاری به آنها نبود. پشه ها و مگس های سمج و لجوج و بیرحم دمار از زندگی افسر و سرباز کشیده بود.

در بیرون تقریباً بعد از هر دقیقه صدای انفجار های مهیب و مدهشی شنیده می شد. انفجار ها به صورت عموم در میدان هوایی و خطوط اول جبهه رخ میداد و فهمیده می شد که از هاوان های ۸۲ م م و تانکها و توپ های ۷۶ م م و راکت های سکر ۲۰ استفاده می کنند. راکتهای توپچی های دورمنزل شهر را نشانه مي گرفتند و به آتش می کشیدند. در شهر و در میدان هوایی جلال آباد پرنده پر نمیزد و جنبنده یی دیده نمی شد، ساکنان شهر در خانه های شان پناهگاهای زیر زمینی داشتند و شب و روز در آن جا میزیستند. گاهگاهی برفراز جبههء دشمن طیارات ما ظاهر می شدند و با سرعت سرگیجه آوری مانور میکردند و از ارتفاع بسیار کمی اهداف خویش را تشخیص و از بین می بردند. فقط چند ثانیه قبل از انفجار سرگلولهء یك هزاروهفتصد پوندهء سکاد که با سرعت ماورای صوت صورت می گرفت، صدای دوگانه یی تشخیص داده می شد، که تأثیرات موثر روانی برای هر دو جانب به بار میآورد. ارتباط با خطوط اول جبهه که از محل قوماندهء چندان دور نبودند. توسط بیسیم انجام میيافت. جبهه آنقدر نزدیك بود که حتی بدون کمك دور بین قیچی خطوط جبهه دیده می شد. رفت وآمد به خطوط اول وشهر جلال آباد صرف توسط تانکها وماشین های محاربوی ممکن بود زیرا به مجرد ظاهر شدن یکعراده تانك وماشین محاربوی ده ها وصدها مرمی هاوان وتوپچی آنرا بدرقه می کردند. در جناح چپ میدان هوایی قریهء خوش گنبد واقع بود قسمت بزرگ این قریه که جناح چپ آن به دریا وصل می گردید، در دست مجاهدین بود قسمت کوچك این قریه که ۵۰۰ متر با سرك قیر فاصله داشت خط پیشترین مدافعه را تشکیل میداد وتوسط نیروهای گارد ملی که در راس آن

جنرال رحمت الله روفی بود، محافظه ودفاع می گردید. تیرزهای قوای ۳۷ کوماندو ولوای ۸ سرحدي استقامت جنوب میدان یعنی استقامت میدان ثمر خیل را که خط اساسی مدافعه بود واز ترمینل میدان ۳۰۰ متر دورتر بود، مدافعه مي کردند. در غرب میدان فاصلهء ۴۰۰ -۵۰۰ متر نهرك خوردی که از جنوب به سوی شمال جاری بود خط پیشترین را تشکیل میداد که توسط قوتهای گارد ملی، څارندوی وافراد حزبی دفاع می شد. در استقامت چپرهار لوای ۱۵ زرهدار و غند قوای جوزجان مربوط دگرمن رسول (رسول بی خدا)، څارندوی ننگرهار قطعه دیسانت قول اردوی نمبر ۱ و در استقامت بهسود و کامه قول اردوی نمبر ۱ خطوط مدافعه تنگ وآسیب پذیری را بصورت عاجل اتخاذ کرده بودند. در شمال غرب شهر در فابریکه برق فرقه ۹ جابجا بود. مدافعه آسیب پذیر بود وهیچگونه سیالیت نداشت. قوتها با هر حرکتی خود را افشاء می کردند و با هر فشاری صدمه وتلفات میدیدند زیرا که جبهه تنگ بود. وافراد بی شمار مانور قوا ووسایط وجود نداشت ومدافعه اکتیف نبود. قوای احتیاط در جبهه وجود نداشت وقوماندان جبهه در شرایط حملهء بزرگ ووسیع دیگر، نمیتوانست جلو نفوذ دشمن را بگیرد. درعقب جبهه هزاران نفر سرباز وافسر اعم از پرسونل نظامی، قومی وحزبی به امان خدا رها شده بودند وباگستاخی، بی دسپلینی وبی قیدی خاصی از حضور در قطعات وواحدهای نظامی خویش سرباز میزدند. هنگامیکه هلیکوپتری جهت اکمالات ویا تخلیه زخمی ها در میدانچهء جدید هلیکوپترها که در عقب جبهه حاضر شده بود، به زمین می نشست قیامتی بر پا می شد، صدها نفر میخواستند خود را به هلیکوپتر بیندازند و از میدان جنگ فرار کنند. بدون تردید در آن شرایط همه این بی نظمی ها معلول جنگ برق آسای چند روز قبل بود و مصروفیت های جنگی قوماندانان مزید بر علت بود. درغیاب آصف دلاور، قبل از همه به فکر ایجاد یك احتیاط قوی برای قوماندانی جبهه افتادم وموفق شدم تا با جمع آوری مقداری از این سربازان وافسران آواره وبی سرنوشت عقب جبهه وجابجا کردن آنها در خطوط دوم وکم اهمیت یکی از غندهای فرقه ۱۱ قول اردوی نمبر ۱ را از استقامت بهسود بیرون کشیده وبحیث احتیاط در قرار گاه قول اردو آماده بسازم. کروکی و نقشه، بزرگتری از قریهء خوش گنبد رسم گردید وروفی مؤظف شد تا با حملات کوچك شبانه ، خانه به خانه وباغ به باغ پیش برود و جناح چپ قطعهء خویش را به کنارهء دریا وصل کند. در اثر این حملات قسمت بزرگی از قریه خوش گنبد بدست آمد وخط مؤرب دفاعی ما هم در روی خریطه وهم در اراضی به شکل مستقیم تبدیل شد واز شرق به غرب وصل گردید جنرال دلاور بعد از انقضای یك هفته بازگشت ومن دوباره به کابل پرواز کردم. در کابل دوکتور نجیب الله مرا با گرمی بیش از حد تصورم در جلسه قرار گاه اعلی قوای مسلح پذیرفت وگزارشم را با دقت وحوصله مندی کاملی شنید در نتیجه گیری ایکه در پایان گزارش ارائه کردم نکات

ذیل شامل بود :

- قوت های مسلح مستقر در جلال آباد با مقاومت وپایمردی بینظیری توانسته اند جلو تهاجم بزرگی را بگیرند. وضعیت قوتها وقابلیت محاربوی آنها، هنوز هم کیفیت عالی ندارد. بعضی از جبهات آسیب پذیراند. مورال قوتها بلند است، اما همه قوت ها خسته شده اند. باید قوتهای خط اول تعویض گردند.

- مدافعه باید از حالت پاسیف کنونی خارج ساخته شود وبا اجرای مانورهای خورد وبزرگ ساحه، مدافعه خاصتاً اطراف میدان هوائی که استقامت ضربه اصلی دشمن است بصوت دوام دار تحت حمله وضربات قرار گیرد و وسیع گردد.

- تعرض متقابل قوای مسلح افغانستان بعد از اکمال پرسونل جدید واکمالات سلاح وتخنیک ثقیل، بعد از جشن ثور پلان گذاری وتطبیق گردد.

قوماندان اعلی قوای مسلح، دوکتور نجیب الله نظریات مرا تصدیق کرد وبعضی نکات آنرا یاد داشت نموده در مورد نارسائی های جبهه فی المجلس هدایات صادر نمود.

-۵-

در کابل، بر علاوه وظایف خودم وظایف ستر درستیز را مؤقتاً به عوض آصف دلاور به شکل غیر رسمی پیش می بردم. من وجنرال تنی زبان مشترکی در طول این مدت یافته بودیم. علت آن همکاری های بی شائبه من با او بود، زیرا میدیدم که جنرال مذکور جوان پرانرژی، با پشتکار وواقع بینی است وسعی دارد در کارش مؤفق شود. من همکاری پرچمی ها را به وی وعده دادم وگفتم ما حاضر هستیم تا در امر دفاع مستقلانه کشور که سوال مرگ وزندگی همه ما است صادقانه با شما باشیم ومظهر وحدت حزبی در اردو گردیم.

مسئله دیگری نیز ما را به نزدیك ساخته بود. جریان از این قرار بود که هنگامیکه بعد از تداوی از چکوسلواکیا در زمستان همان سال به وطن باز می گشتم، در ماسکو با ببرك کارمل وسید محمد گلاب زوی دیدار وگفتگو کردم. جریان صحبتم را با ببرك کارمل در موقعش می نویسم. اما عجالتاً ملاقات با گلاب زوی را شرح می دهم.

گلاب زوی روزی حوالی سلعت ده ونیم صبح در هتل محل اقامتم (هتل روسیه) بدون اطلاع قبلی به دیدنم آمد وگفت همراه کارمل صاحب ملاقات کرده ای. گفتم بلی. او گفت اگر در کابل دوکتور نجیب الله از این موضوع خبر شود عکس العمل منفی در مقابلت نشان خواهد داد. من خندیدم وگفتم من هر سال که ماسکو می آیم کارمل صاحب را می بینم، بخاطر آنکه وی یکی از مؤسسین حزب است و شخص قابل احترامی است بدون تردید نجیب از این موضوع خبر دارد و به

همین دلیل با من مناسبات نیکوئی ندارد. اما در حال حاضر او نمیتواند به این مسایل بیندیشد زیرا که به وجود هر کدام ما ضرورت دارد. گلاب زوی خشنود شد وگفت «عظیمی صاحب، من ببرک کارمل را مانند پدر خود دوست دارم ومیخواهم او به افغانستان بر گردد. زیرا که با طرح ها وتیزس های مصالحه ملی مخالف هستم. با اشرار باید از زبان زور وقوت حرف زد، آنها از مصالحه ملی در کی جز عدم توانمندی وضعف ما چیزی دیگری نمیتوانند داشته باشند هر قدر مصالحه وسازش بگوئیم آنها ما را تمسخر می کنند. ما باید به اشرار چنان درسی بدهیم که آنها خود شان مصالحه را عنوان کنند نه ما. بدون آن هرگونه حرفی در بارهء سازش به دشمن در شرایط حاضر خیانت به اهداف انقلاب ثور است. او گفت دوکتور نجیب دوست ودشمن خویش را نمی شناسد وفقط برای منافع خود وتیم خود مبارزه می کند. او همینکه وزارت داخله را مجهز ومسلح یافت ومرا محبوب رفقایم فکر کرد که رقیب وی هستم. در حالیکه من وزارت داخله را که جز چند نفر پولیس دنده به دست وکلاه سفید چیز دیگری نداشت. با اردوی افغانستان هم سطح ساختم که امروز در تمام جبهات می جنگد واز نجیب دفاع می کند. نجیب با رفقای روسی خویش علیه من توطئه کرد ومرا از صحنه دور نمود.

اکنون هنوز هم دیر نشده است. نجیب در بین پرچمی ها و در بین خلقی ها محبوبیت ندارد. مراد از ملاقات امروز من اینستکه خودت را از جریاناتیکه در کابل صورت می گیرد با خبر سازم. جنرال تنی وزیر دفاع، نیاز محمد مهمند ومیر صاحب کاروال از طرف خلقی ها ومحمود بریالی، جنرال نور الحق علومی ونعمت از طرف پرچمی ها درکابل با هم دید وبازدیدهایی داشته وبرای سرنگونی نجیب الله در حال حاضر کردن پلان مشترکی هستند.

هدف ما اینستکه بار دیگر ببرك کارمل را به قدرت برسانیم ونجیب را سقوط دهیم. خواهش من اینست که خودت همراه با رفقایت با ما، همراه شوی وهمینکه به کابل رسیدی موضوع را با جنرال تنی طرح کنی وهمچنان با کاروال تماس بگیری.

ما فکر می کنیم که نزدیکی خودت وجنرال تنی مؤفقیت های زیادی را برای تطبیق این پلان کمائی خواهد کرد..

من در تمام این مدت سراپاگوش بودم وهر کلمهء گلاب زوی برایم غیر منتظره، تازه وعجیب معلوم می شد. من از وی پرسیدم دلیل اعتماد شما بالای من چیست؟ گلاب زوی گفت من ترا از گذشته های دور به اینطرف می شناسم وتشخیص داده ام که یکی از طرفداران سرسخت ببرك کارمل هستی. من به گلاب زوی هیچگونه قولی ندادم. اما وعده کردم که حرف های او را برای هیچکس بازگو نکنم، در کابل، بخاطر دلچسپی شخصی ام با کاروال در دفتر کارش ملاقات کردم. کاروال با نوعی ترس، تردید وحتی اکراه با من برخورد نمود من پیام گلاب زوی را به او

گفتم. جبین کاروال باز شد وگفت «ما» درین عرصه کار می کنیم. رفیق تنی تمام مسایل را برای خودت میگوید. به جنرال تنی تلفن کرد وقرار شد ما در وزارت دفاع در جریان کارها بهمدیگر کمك کنیم جنرال تنی بطور سربسته، گنگ ومرموزی با من سخن می گفت. محمود بریالی نیز دو مراتبه توسط دگروال سلیم آمر اسناد وارتباط گارنیزیون کابل با من تماس گرفت وبه منزلم آمد. اما هیچگونه صحبتی در مورد پلان کودتا با من ننمود.

اما واقعیت آن بود که در آنموقع این طرح ها وپلان ها در نظر من یك توطئه ودسیسهء بزرگی بنظر میخورد. که منظور آن گرفتن انتقام های شخصی از یکدیگر بودوهیچگونه نفعی بحال کشور جنگ زدهء ما نداشت. نفاق وشقاق بیشتر باعث می شد که ما جنگ را ببازیم ودشمنان خویش را به آرزوهایشان نزدیك نمائیم. به همین سبب من آن «راز» را با تمام تلخی های آن در نزد خود حفظ کردم وبه هیچکسی کلمه یی از آن بروز ندادم زیرا که هر گونه توطئه وکودتایی را در آن شرایط مفید نمیدانستم.

اما تنی به تأسی از این موضوع با من روابط صمیمانه داشت وبسیاری از رازهای قلبش را با من در میان می گذاشت. روزی او بعد از جلسهء قرار گاه با برافروختگی وعصبانیت زیادی به دفترش آمد وبمن که منتظرش نشسته بودم گفت:

«معاون صاحب همراه این گاو «منظورش نجیب الله بود» دیوانه شده ام. در همه کارها دست میزند. هرچه دلش میخواهد انجام میدهد، آخر من، وزیر دفاع هستم ویا او؟ بیا که او را پس کنیم وقدرت را با مجاهدین تقسیم نمائیم. که هم در تاریخ نام خوبی از ما به یادگار باقی بماند وهم در آینده رفقای خود را تضمین کرده باشیم.» اما وقتیکه دانست چه حرفی زده است، خجل شد وگفت رفیق عظیمی مزاح کردم، لطفاً وظایف فردا را یاد داشت بگیر

سخنان تنی مرا تکان داده ودانستم که در پشت پرده علیه دوکتور نجیب الله ورژیم ما چه دسیسهء شوم وهولناکی در حال تکوین است، اما تا بازگو کردن آن وقایع وقت زیاد داریم. عجالتاً باز هم از جنگ می نویسم : (۱)

در جلسهء تاریخی ۲۱ حمل ۱۳۶۸ دوکتور نجیب الله وضع اوپراتیفی کشور را چنین ارزیابی کرد.

- بتاریخ ۲۲ و ۲۳ حمل بتعداد ۱۸۰۰ نفر پاکستانی از استقامت سرخرود وچپرهار به جبهات مجاهدین به جلال آباد می پیوندند. ۱۹۰۰ نفر مربوط باند گلبدین حکمتیار به تاریخ

(۱- تاهنگامیکه عضو قرارگاه اعلی قوای مسلح نبودم - در جلساتیکه وزیر دفاع حاضر نمی شد، عوضش اشتراك می کردم ویادداشت بر میداشتم یادداشت به نزدم موجود است.

۲۶ و ۲۷ حمل به ثمر خیل کاریز کبیر ودشت گمبیری میرسند. به تعداد ۲۵۰ نفر تحت قوماندانی عبدالرحیم وردگ مسئول نظامی محاذ ملی مؤظف شده اند که امنیت تنگی ابریشمین را برهم بزنند وپوسته های امنیتی را سقوط دهند. پیش بینی می شود که حملهء اساسی آنها قبل از یازدهمین سالگرد انقلاب ثور انجام شود. آنها در استقامت های خوست، گردیز، غزنی، زابل نیز به حملات دسته جمعی آمادگی می گیرند. در شهر کابل حملات راکتی وسیعی بالای منطقهء رسم گذشت را پلان گذاری کرده اند، انفجارات در شهر کابل از سرگرفته می شود. در پلان آنها مختل کردن وضع قندهار واجرای حملات توسط دسته جات احمد شاه مسعود بالای شاهراه سالنگ گنجانیده شده است.

وضع هرات وفاریاب همین اکنون پیچیده ومتشنج است.

امر میدهم :

- برای تعرض متقابل در جلال آباد از همین حالا تدابیر اتخاذ گردد.
- تانکها، زرهپوش ها وتخنیك محاربوی توسط هرسه وزارت به جلال آباد فرستاده شوند.
- مهمات حد اقل به اندازهء سه برخ جبه خانه برای جبههء شرق اکمال شود.
- راه اکمالاتی مخالفین در استقامت کنرها توسط طیاره تخریب شود.
- دلاور برای دیپو کردن مهمات در جلال آباد محل وپناه گاه های مطمئن حاضر سازد.
- در خوست پل هوائی پیوسته فعال واکمالات بلا وقفه ادامه یابد.
- پلان امنیت ومدافعه کابل را رفیق افضل لودین حاضر بسازد. وعظیمی در مورد ترتیب واجرای رسم گذشت تدابیر بگیرد.
- علومی از قندهار گزارش مبسوطی ارائه کند وپیشنهادات خود را تقدیم کند. اکمالات علومی از نظر انداخته نشود.
- در مهترلام بالای کوردنیات های کشف ضربات وارد شود.
- رفیق کشتمند ووزرای تجارت وترانسپورت کمیسیون انتقالات را بوجود آورند. و انتقالات را از حیرتان سرعت بخشند.

در آن جلسه هدایاتی مبنی بر احضارات عالی تمام قوای مسلح صادر نمود، بعضی از افسران را ترفیع داد وتقدیر نمود وعده یی را مجازات داده جلسه را ختم کرد.

بدینترتیب ما به استقبال یازدهمین سالگرد انقلاب ثور می شتافتیم یا بعبارهء دیگر جشنی که در شرایط دفاع مستقلانه برگذار می شد، جشنی که برای برگذاری آن قوای مسلح افغانستان استحقاق داشت واز یك آزمون بزرگ سربلند وپیروزمندانه بدر شده بود. در شب جشن برای من، آصف دلاور، نورالحق علومی وافضل لودین رتبهء دگر جنرالی اعطاء شد. ولی تنی بمن گفت

دوکتور نجیب الله را که با ترفیع خودت مخالف بود با هزاران دلیل قانع ساختم که برایت ترفیع بدهد. شاید تنی بدینوسیله میخواست مرا اغوا کند. بهر حال جشن گذشت وکدام حادثه‌ء مهمی بجز چند فیر راکت که بالای منطقه‌ء جشن اصابت کرد وچند انفجار کم اهمیت، حادثه‌ء دیگری رخ نداد. در آنسال از اجرای مراسم رژه نظامی صرف نظر شد. در ماه جوزا بمن وظیفه سپردند تا به حیرتان بروم هدف آن بود تا از مرکز تعلیمی شوروی در ترمز تعداد یکصد و بیست عراده تانك را که کمك بلاعوض روسها برای هر سه وزارت قوای مسلح بود تسلیم شده به کابل برسانم. این تانکها در جنگ افغانستان اشتراك کرده وعمر خود را خورده بودند. در ترمز ترمیم اساسی گردیده وبعد از رنگ آمیزی وپاك کاری به جانب افغانی تسلیم داده می شدند. مرتبات تانکها را جوانانی تشکیل میدادند که توسط جلب واحضار اجباری از شهر وبازار کابل گرفتار کورسهای قصیرالمدت را در ترمز گذشتانده و بی اعتناء بی تجربه و جوان بودند. مخصوصاً دریوران تانکها هیچگونه تجربه عملیرا در راه های کوهستانی نداشتند. تانکها بدون مهمات بودند وقوای امنیتی برای تأمین امنیت آنها در نظر گرفته نشده بود. هیچگونه ارتباط با مرکز وجود نداشت. ومسایل اعاشه واباطه‌ء این کاروان بزرگ زرهی نیز مورد توجه هیچکسی نبود. همچنانکه مسایل روغنیات آنرا کسی حل نکرده بود. من آن قطار را تسلیم شدم. با هزاران مشکل دست وپنجه نرم کردیم وبه اصطلاح تانکهای غول پیکر را با شیمه‌ء جان از سالنگ عبور داده وبعد از انقضای پنج شب وروز به چهاریکار رسانیدیم. در کابل، عبور تانکها قطار دراز و طولانی آنها موجب سرور وشادمانی قوای مسلح گردید وبر مورال مجاهدین تأثیر منفی گذاشت.

در طول این ماه ها شاهراه جلال آباد کابل در حصه‌ء تنگی ابریشم قطع گردید. مجاهدین بالای قطار نظامی که در عقب آن کاروان های موترهای ملکی در حرکت بود، حمله کرده وتمام وسایط ملکی وعسکری را به آتش کشیده بودند، بر علاوه‌ء نظامی ها افراد ملکی اعم از اطفال، زنان، پیر مردانی را که از جمله‌ء مسافرین بوده، نیز به شهادت رسانیده بودند. عده یی از زنان تجاوز صورت گرفته بود و چندین زن دیگر را با خود به کوه ها بالا کرده ومخالف تمام قوانین شرعی و انسانی برای خود نگاه داشته بودند.

تلفات قطار تاریخ ۲۱ جوزای ۱۳٦۸ به شرح زیر بود. (۱)

اسیر: ۲٦۹ نفر از اهالی ملکی (شامل اطفال وزنان) و ۸۷ نفر پرسونل نظامی. جمله ۳۵٦ نفر.
شهید: ۵۸ نفر از اهالی ملکی (شامل اطفال وزنان) و ٤٦ نفر پرسونل نظامی. جمله١٠٤ نفر.
زخمی : ٥٤نفر از اهالی ملکی (شامل اطفال وزنان) ٤٨ نفر پرسونل نظامی. جمله ۱۰۲ نفر.
لادرك : نفر از اهالی ملکی (شامل اطفال وزنان) ۸٤ نفر پرسونل نظامی. جمله۸٤ نفر.
جمع کل ٦٤٦ نفر

۱- از یاد داشت های شخصی نگارنده. مطابق ژورنال ریاست اپراسیون ستردرستیز.

وسایط حریق شده ۱۲۵ عراده، شامل تانکها، زرهپوش ها، تانکرهای تیل، سرویس های ملکی وغیره.

در پهلوی این شکست ها در خوست نیز بالای قطعه کوماندوی نمبر ٦٦٦ حمله صورت گرفت. گرچه علت سقوط آن قطعه را موجودیت افسران ارتباطی با مجاهدین تشکیل میداد. با آنهم کوشش مؤفقانه، مخالفین بحساب میآید که بالای مورال جنگی ورزمی جز وتامهای خوست تأثیر منفی می گذاشت. این همان ستراتیژی قبلی بود که جنرال اختر عبدالرحمن رئیس جنگی اداره، آی. اس. آی پاکستان آنرا طرح کرده وگفته بود با وارد نمودن هزاران زخم کوچك بر پیکر دولت افغانستان باید توانائی آن ضعیف گردد. در حادثه، مذکور بیشتر از یکصد نفر افسر وسرباز شهید، زخمی، اسیر ولادرك گردیده ٤٠٨ میل سلاح پیاده بدست مجاهدین افتاده بود.

حادثه، دیگر مسدود شدن شاهراه سالنگ بود که دوکتور نجیب الله قبلاً برای ما هشدار داده بود. این کار احمد شاه مسعود بود. مدتها شاهراه مسدود مانده و قوای مسعود با تردستی وزیرکی از پشت هر صخره سنگی بر میخواست و به قوتهای ما ضربه واره می کرد. تا آنکه جنرال جمعه اخك از شمال تعرض کرده نقطه، بنام «هیجان بلندی» را بدست آورد وجنرال بیگی از جنوب حمله کرده قوتهای مسعود را تار ومار نموده خود را با جنرال اخك وصل کرد وشاهراه باز شد.

گرچه همه، این حوادث زخم های خونین بر پیکر قوای مسلح دولت افغانستان وارد می کرد، اما در پهلوی آن دولت نیز هزاران زخم بزرگ وکوچك در اینجا وآنجا بالای مجاهدین وحامیان بین المللی آنها وارد می نمود که به مقایسه، مجاهدین برای دولت پیروزی محسوب می گردید. در آن موقع شهرهای بزرگ رونق داشتند. شاهراه ها باز بود، تجارت وکسب وکار دوام داشت، مکاتب وپوهنتون ها فعال مانده بودند، فابریکات ومؤسسات صنعتی نفس می کشیدند برق بود، آب بود، وبرای مامورین دولت به هر مشکلی که بود مواد کوپونی بصورت رایگان توزیع می شد، کشور با دنیا ارتباط داشت، مشی مصالحه ملی بتدریج قابل قبول مردم شده بود ومذاکرات در سطح بین المللی برای یك دولت ائتلافی که در آن حزب د.خ. ا . جای خاصی داشت، بصورت مؤفقیت آمیزی جریان داشت. مجاهدین نتوانسته بودند در مقاسیه بارژیم لیاقت قابل ملاحظه، نظامی یا سیاسی را از خود بروز دهند. ابتکار از دست آنها لغزیده بود ومردم معتقد شده بودند که رهبران مستقر در پشاور در مقاسیه با رهبران ما بیشتر دست نشانده، خارجی ها اند.

من یکبار دیگر برای سه روز به جلال آباد رفتم، آصف دلاور وظاهر سوله مل جهت منظوری پلان تعرض متقابل به کابل رفتند وبرگشتند.

بتاریخ نهم سرطان ۱۳٦۸ تعرض متقابل قوتهای دولتی جمهوری افغانستان در جلال آباد

شروع گردید. قوتها به حال دوگر وپمان به تعرض گذشتند. گرو پمان اول از استقامت چپرهار به تعرض آغاز کردند که قوای اصلی تعرض را لوای ۱۵ زرهدار وقوت های گارد ملی تشکیل میداد. وظیفهء آنها بدست آوردن ارتفاعات کان وکترغی ووظیفهء متعاقب آنها را انکشاف دادن تعرض در ولسوالی رود ات ورسیدن به فارم غازی آباد تشکیل میداد. گروپمان دوم که قوت های اصلی آنرا لوای ۳۷ کوماندو وبعضی از قطعات فرقه ۱۱ قول اردوی نمبر ۱ تشکیل میداد وظیفه داشتند تا مدافعهء دشمن را شق نموده به استقامت سرك عمومی جلال آباد - تورخم به تعرض متقابل گذشته مواضع ثمر خیل وسرخ دیوار را بدست آورد. وظیفهء متعاقب آن ها پس از اشغال ارتفاع کیهان «چپ سرخ دیوار» انکشاف تعرض در عمق ووصل شدن با قطعات گارد در فارم غازی آباد بود. ساعت چهار صبح همانروز دوکتور نجیب الله با لوی مشاور نظامی ستر جنرال گرییف به دفتر وزیر دفاع آمد وبعد از گرفتن تماس با دلاور، امر تعرض متقابل را صادر کرد. در آتش احضارات توپچی، ضربات سکات که از مرکز فیر می شد نیز شامل بود. طیارات محاربوی در آن صبح زود به هوا برخواستند وبه بمبارد نمودن مواضع دشمن پرداختند قطعات ساعت ٦ صبح تعرض خویش را آغاز کرد ساعت ۱۲روز تعرض از استقامت چپرهار که در حقیقت ضربهء اساسی را وارد می کرد. به سرعت انکشاف کرد وارتفاعات کان وکترغی بدست آمد. گروپمان دوم نیز بعد ازشق مدافعه احضار شدهء دشمن توانستند خود را به سرخ دیوار برسانند. اما نتوانستند ارتفاع حاکم (کیهان) را بدست آورند. در نتیجه تعرض در همین خطوط توقف کرد که (بدون ارتفاع کیهان) خطوط قبلی مدافعه که بتاریخ ۱٦ حوت ۱۳٦۸ از دست رفته بود بار دیگر بدست آمد. این یك تعرض متقابل تمام عیار نظامی بود که باعث سربلندی وافتخار اردو گردید وقابلیت وصلاحیت اردوی افغانستان را بعد از خروج قوتهای شوروی به اثبات رسانید.

-٦-

بعد از آن پیروزی در اطراف کابل شکست بزرگی نصیب ما شد. حادثه باز هم مربوط به خیانت بعضی از افسران وسربازان قطعات قومی بود که در قره باغ به گرفتن امنیت شاهراه مصروف بودند. مجاهدین گارنیزیون قره باغ را بدست آوردند وبطرف کاریز میر در حال پیشروی گردید. نجیب مرا مؤظف ساخت تا وضع را در آنجا تثبیت نمایم. شام روز به کاریز میر رفتم. در سه روز عملیات محاربوی در مقیاس های کوچکی انجام گرفت ووضع دوباره عادی گردید. اما دولت مجبور شد تا بخاطر مصئونیت بیشتر قطارهای اکمالاتی راه سابقه را متروك وسرك جدیدی را از میدان هوایی بگرام کابل احداث نماید که از دشت پاچا صاحب، ده مینار، دانشمند وقره

دشمن می گذشت. جهت کنترول از کار سرك مذکور محمود بریالی معاون اول صدر اعظم تعیین شد. محمود بریالی تازه از زندان رها گردیده بود (اپریل ۱۹۸۸) محمود بریالی شش ماه قبل همراه با جنرال یاسین صادقی، انجنیر نعمت الله، نبی شوریده امتیاز حسن مرحوم، وچند نفر دیگر به اتهام فرکسیون بازی وکوشش برای باز گردانیدن ببرك کارمل برمسند قدرت توسط کودتای مشترك خلقی ها وپرچمی ها به زندان افگنده شده بود. در لست تهیه شده از طرف اداره، استخبارات دولتی اسمای جنرالان وافسران برجسته، نظامی نیز شامل بود شاید این همان پلانی بود که سید محمد گلاب زوی در مسکو با من صحبت کرده بود. از افسران وجنرالان قوای مسلح هیچکس زندانی نشده و رفقای خلقی را نیز کسی چیزی نگفت. در حقیقت پلان مذکور هنوز در نطفه بود ونجیب الله با این مانور پیش گیری کننده اش همه را بر سرجای خود نشانید. هنگامیکه من در ماسکو بودم با ببرك کارمل ملاقات نمودم. نامبرده یك کلمه هم در باره، اینکه نجیب الله از قدرت کنار برود صحبت نکرد. بر خلاف او تاکید می ورزید که بنا بر ضرورت وضع وشرایط پیچیده، کشور، باید تمام جنرالان، افسران واعضای حزب به دور دوکتور نجیب الله جمع شوند واز استقلال وتمامیت ارضی کشور دفاع نمایند. قسمت هایی از صحبت ببرك کارمل را هنوز به خاطر دارم که اگر چه کلمات از وی نیستند اما مضمون ومحتوای آن منکوره ونظریات آن وقت ببرك کارمل را میرساند. او گفت: «در اینکه دوکتور نجیب الله یك شیاد ویك شارلاتان وکلاه بردار بزرگ حزب ما وتاریخ کشور ما است، شك وتردیدی نباید داشته باشید. گرباچف نیز دست کمی از او ندارد وبا این روش خود به زودی سوسیالیزم را در جهان رو سیاه وامپریالیزم را روسفید خواهد ساخت. اتحاد شوروی بزرگ را متلاشی خواهد ساخت زیرا که بخوبی معلوم شده است که وی به نفع غرب وآمریکا دست به چنین اعمال ساده لوحانه یی میزند. گرباچف با مردم افغانستان وحزب ما جفا کرده است. بیرون کردن قوتهای نظامی شوروی از افغانستان بمعنی نابودی مردم ما، حزب ما وملت ما وانقلاب ما است سیاست مصالحه ملی که در تیزس های اینجانب طرح شده بود چیز تازه، نیست ولی مخالفین به آن گردن نمی نهند، زیرا که بسیار عجولانه مطرح شده واز موضع وموقعیت ضعیف با مخالفین پیاده گردیده است. سیاست پروسترویکای گرباچف نیز نتایج درخشلنی برای مردم ببار نمیآورد نتیجه، منطقی آن اینست که شوروی را کاملاً در اختیار آمریکا قرار بدهد وآمریکا به هدف تاریخی خود یعنی آقای جهان شدن نایل شود. نجیب الله انسان نامردی است. او در هر محفلی و در هر مجلسی از من بد می گوید آیا این شرط انصاف است. اما من ناجوان ونامرد نیستم. با وصف تمام نفرت وبیزاری ایکه از او دارم به شما توصیه می کنم تا او را کمك کنید، زیرا اگر او را تنها بگذارید خود را به دامن امپریالیزم خواهد افگند واز انقلاب ثور حتی نامی بیاد گار نخواهد ماند. من

هیچکسی را علیه وی تحریك نمی کنم. بگذار او درین سیاست مصالحه‌ء خویش کامیاب شود در حقیقت ما وشما مؤفق می گردیم.»

در آن موقع که این صحبت ها را با من می نمود داماد وی نیز نشسته بود. ما در یك عمارت بزرگ که به ویلای مجللی شبیه بود ودر نزدیك ماسکو قرار داشت نشسته بودیم. او مورد احترام روسها بود. بر علاوه‌ء این ویلا بخشی از یك بلاك بزرگ را در مرکز شهر که دارای چند اپارتمان بود در اختیارش قرار داده بودند. موتر، دریور، آشپز، پیشخدمت ومحافظین روسی داشت وبا فامیل خود زندگی می کرد. موهای وی به سپیدی گرائیده بود. صورتش پیر وخسته معلوم می شد ومانند گذشته سگرت را پی در پی دود می کرد. او بنا بر عادت قبلی مدتها از من سوال نمود درباره‌ء همه چیز وهمه کس پرسید وبعداً لحظات طولانی صحبت کرد. او گفت اگر نجیب بفهمد که تو به ملاقات من آمده ای چه جواب میدهی؟ برایش گفتم واقعیت را می گویم. او چیزی نگفت ودر کابل نیز دوکتور نجیب از من هیچگونه سوالی نکرد.

در همان ماه ها عده یی از اعضای حزب مانند جوزجانی، میثاق، دوکتور شا ولی که بعد از مرحله‌ء شش جدی در زندان بسر می بردند، از زندان رها گردیده وبه وظایف حزبی ودولتی گماریده شدند، نجیب الله مقرری های مذکور را به حیث «نتیجه مصالحه ملی» که در عمل پیاده می شد، می خواند. دوکتور نجیب بر علاوه‌ء امینی ها با مقرر کردن کادر های گروه کار، سازا، سزا ودیگر متحدین سیاسی حزب در وظایف دولتی در حقیقت میخواست که انقلاب ثور را دارای حامیان وپشتیبانان بیشتر سازد وائتلاف خارق العاده‌ء چپی های مارکسیست ناسیونالیستهای سیکیولار وتحصیلکرده های طبقه متوسط و اقلیت های روحانی وقوی را ایجاد کند. او به همه‌ء این سازمان ها، گروپ ها وافراد، هر امتیازی که میخواستند می بخشید تا همراه وی متحد گردند و او را در پیشبرد مشی سیاسی مصالحه‌ء ملی و آمدن صلح کمك کنند.

اما نجیب با وصف تمام این ابتکارات وخلاقیت ها نمیتوانست هنوز هم وحدت حزبی را بطور ارگانیك وفشرده در درون حزب د.خ.ا. تأمین کند. در آنموقع بصورت عمومی اعضای حزب به دو بخش تقسیم شده بودند. کسانیکه طرفدار مصالحه‌ء ملی بودند وکسانیکه مصالحه‌ء ملی را رد می کردند.

در قوای مسلح وحتی در سطح حزب، رهبری خلقی ها را هنوز هم سید محمد گلاب زوی که در ماسکو سفیر بود بدست داشت. و از همانجا برای تنی که اکنون کفالت او را به عهده گرفته بود، دستور میداد. وطنجار فرکسیون ضعیفی داشت که همراهان او را پکتین ونظر محمد تشکیل میدادند آنها ناسیونالیستهای متعصبی بودند که به مصالحه‌ء ملی گرایش داشتند.

امینی ها که تازه از زندان رها شده بودند در حرف با نجیب ولی در عمل برای خود کار می کردند وگروپ نیرومندی در اردوی افغانستان وقوای مسلح آن داشتند. پرچمی های طرفدار ببرك کارمل، آرزومند دفاع از کشور بودند وبا وصف آنکه نجیب را بادیده، حقارت می نگریستند بخاطر حفظ حیات وزندگی خود ومردم خود، حاضر به هرگونه ایثار وقربانی بودند. اما فکر انتقام گرفتن از نجیب وضربه زدن به او لحظه یی آنها را ترك نمی کرد.

نجیب وتیم او که یك اقلیت کوچك در درون حزب بودند، آهسته، آهسته به تعداد هوا خواهان خویش می افزودند بی طرف ها وبی واسط ها، که به هیچکس ارتباطی نداشتند اما از چپ وراست تا په میخوردند ویا سعی در جلب وجلب آنها می گردید نیز بسیار بودند که نمیتوانستند مستقل عمل کنند ونه با کارمل نه با نجیب بلکه با وطن وحزب خود باشند. به این حساب در حزب ما، حزب د.خ. ا بخش های مخفی وعلنی قبلی هر کدام به شاخه، وفراکسیون های جداگانه یی تقسیم شده بود که باعث مشکلات فراوانی برای نجیب می گردید قضاوت ما افسران وجنرالان قوای مسلح در آنموقع که سر را به کف گرفته ومی جنگیدیم، بدون تردید نسبت به تمام رهبران وگردانندگان پشت پرده، این تراژیدی رقت بار منفی بود وآنرا جفای بزرگ نسبت به اهداف وایدآل های شریفانه وانسانی حزب خود می دانستیم اما همانطوریکه ما در حزب خود متحد نبودیم، مجاهدین یا مخالفین نیز همواره با همدیگر در تصادم وشقاق بودند هر کدام برای رهبر بزرگ شدن می رزمیدند وهرکس سعی داشت بر مبارزه، دیگران خط بطلان کشیده خود وحزب خود را پیشآهنگ جهاد معرفی بدارد.

آنها چنان از همدیگر نفرت داشتند وتضادهای درونی آنها چنان آشکارا و واضح بود که در بسی موارد حلقوم یکدیگر را پاره می کردند و به یکدیگر چنك ودندان نشان میدادند. ضیاء الحق در سال ۱۹۸٤ سعی کرد تا گروپ های مختلف ومخالف افغان را برای هدف مشترك یعنی سقوط دولت افغانیتان به دور هم جمع کند واسم آنرا اتحاد هفت گانه گذاشت.

دگروال محمد یوسف می نویسد : «جنرال اختر اتحاد رهبران سیاسی را بنام اتحاد ستراتیژیك واتحاد قوماندانان را بنام اتحاد تکتیکی مسمی نمود وی مسئولیت اتحاد تکتیکی را بدست خود گرفت ومسئولیت همآهنگ سازی پلانهای جنگی را بمن واگذار شد»

اتحاد ستراتیژیکی، این وظیفه، ضیاء الحق بود. که پسر خوانده، سرکش وی حکمتیار به آن هیچگاه تن نداد.

درینمورد که چگونه حکمتیار به اتحاد هفت گانه اعتقاد نداشت واتحاد را صدمه می زد یوسف می نویسد : «در موجودیت من ضیاء الحق دوبار به اختر هدایت داد تا گلبدین را شدیداً

تنبیه نماید وگفت که برایش بگو: «که پاکستان وی را رهبر افغانها ساخته است، اگر به روش خود تجدید نظر ننماید پاکستان هم سبق داده میتواند.»

اما این هدایات بی نتیجه بود، رهبران بنیاد گرا و رهبران میانه رو. از مدتها قبل خط جداگانه یی داشتند. بنیادگراها نیز در بین خود به هیچگونه قربانی وفداکاری حاضر نبودند وهرکدام تشنهء قدرت ورسیدن به تاج وتخت کابل بودند.

-۷-

در ماه اسد سال ۱۳۶۸ بدستور دوکتور نجیب به حیث قوماندان عمومی جبههء شرق به عوض دگر جنرال محمد آصف دلاور تعیین شدم. نجیب قبل از عزیمتم به جانب جلال آباد ضمن صحبتی بمن گفت: «فشار بالای جلال آباد روز بروز بیشتر می گردد سربازان از جنگ خسته شده اند بی نظمی ها در جبهه فراوان گردیده، فرارهای انفرادی ودسته جمعی گسترش یافته است، خط مدافعه از سرخ دیوار به ثمر خیل به عقب آمده ومواضع واستحکامات در جبهه وجود ندارد گروپ اوپراتیفی قبلی ماه ها در شرایط دشوار وظایف خود را انجام داده و اینك خسته ومانده شده اند جلال آباد شهر بزرگ افغانستان وخط اول مدافعهء ما به مقابل پاکستان تلقی می گردد و به همین سبب بدست داشتن جلال اباد بمعنی بدست داشتن کابل تلقی می گردد.

بناءً بشما دستور میدهم تا فردا به جلال آباد پرواز نموده با در نظر داشت تمام این مسایل فعالیت خویش را آغاز نمائید." ما در آنموقع با هم بسیار رسمی صحبت می کردیم. نجیب همیشه با دیدن من، کارمل را بخاطر میآورد وچون غضب وقهر وی بالای کارمل پایان ناپذیر بود، دیدن وپذیرفتن من نیز برایش مایهء رنج واندوه فراوان میشد.

در حالیکه من به هیچکس مربوط نبودم واحترام من به کارمل صرف مربوط به عواطف شخصی ام بود. اما در امر دفاع مستقلانه نجیب رایگانه شخص مستعد وپرتوان میدانستم. من گفتم امر شما را اطاعت می کنم. خدا حافظی سردی با من نمود وفردای آنروز با گروپ تازه یی از افسران وجنرالان از طریق فضا ذریعهء هلیکوپتر به جلال آباد پرواز نمودم.

این موضوع را بخاطری می نویسم که پرواز ذریعهء هلیکوپتر از بالای کوه ها و دره های تنگی ابریشم وماهیپر حکم خود کشی را داشت. هلیکوپترها اگر به ارتفاع بلند پرواز می کردند توسط راکتهای ستنگر شکار می گردیدند واگر به ارتفاع پائین پرواز می کردند به کوه وصخره

تصادم می نمودند، اگر از بالای قله، می گذشتند، راکت اندازهای آر پی جی ۷ به خوبی آنها را نشان می گرفت وسرنگون می کرد. هلیکوپتر ها، مانورهای مختلفی انجام میدادند، چنان ارتفاع می گرفتند وچنان ارتفاع می باختند که سرنشینان هلیکوپتر اکثراً کلمه، شهادت برزبان جاری میساختند ومرگ خویش را بچشم میدیدند.

در طول راه، دو فیر راکت بالای هلیکوپتر ما صورت گرفت، اما پیلوت هلیکوپتر تورن محمد صابر با لیاقت ومهارت مسلکی اش توانست ما را به جلال آباد پائین کند. درین دره ده ها هلیکوپتر با پیلوتان وسرنشینان خود در طول سالهای دفاع مستقلانه سقوط کردند وبخاطر آرمان مقدس مردم خویش جانهای عزیز شان را طعمه، آتش ساختند. یکی از این پیلوتان تورن نجیب الله نام داشت.

من با کوهی از مشکلات که موجودیت منوکی منگل عمده ترین آن بود به وظیفه ام شروع نمودم. منوکی منگل مطمئن ترین ونزدیکترین فرد نجیب الله بود ویکی از چهره های اساسی «تیم» او را تشکیل میداد. او نه تنها وظایف منشی و والی ولایت را انجام میداد بلکه در تمام مسایل نظامی دخالت می کرد. پلان های فعالیتهای محاربوی را منظوری میداد، وظایف و اوامر محاربوی صادر می کرد.

در ترفیعات وتعیینات قوای مسلح دخالت می کرد وهرچه دلش میخواست انجام میداد.همین او بود که چندی قبل جنرال اسمعیل معاون ریاست اوپراسیون را که همراه با لوی مستشار گریف به جلال آباد رفته بود، بدون موجب باسیلی وقفاق زده بود وهیچکس از منوکی منگل در زمینه پرسش بعمل نیاورده بود. در تمام این کارها رئیس امنیت دولتی جلال آباد عمر معلم که آدم خشنی بود با وی همراه وهمدست بود.

در اولین جلسه، اوپراتیفی که شام آنروز در قرارگاه جبهه دایر کردم. هنوز من شروع به صحبت نکرده بودم که منوکی طبق عادت شروع به امر ونهی دادن نمود کنایتاً به وی فهماندم که درین جا شخص اول من هستم وشخص دوم قوماندان قول اردو که رئیس ارکان قوماندانی عمومی جبهه است یعنی جنرال فضل احمد. او خاموش شد ولی واضح بود که با وقاحت وپر روئی ایکه داشت به این سادگی رها کردنی نبود و از تحکم و قدرت نمایی دست بر نمیداشت. در برخورد دوم به وی گفتم که محل قومانده را ترک داده وبه ولایت برود وکارهای مردم را که مدتی به تعویق افتاده انجام دهد و هر شب از اجراات خویش بمن گزارش بدهد. وی ناچار چنین کرد و از مداخله در امور قوای مسلح دست برداشت.

بهرحال بعد از مختصر آشنایی با ترکیب قوا ووسایط طرفین وخطوط مدافعهء جبهه ومعرفت با قوماندان ها، تقابل ودسته بندی قوتهای طرفین را به ترتیب ذیل یافتم :

شماره	اسم وزارت خانه های قوای مسلح	اسم قطعات وجز وتامهای بزرگ	تعداد پرسونل
۱	وزارت دفاع	قول اردوی نمبر۱ (فرقه ۱۱ فرقه ۹ و غند کوماندو) لوای ۳۷ کوماندو، ل ۱۵ زرهدار، ل ۸، ٦١٤ ل ۸۸ و غیره.	۳۹۵۹نفر
۲	وزارت امنیت (گارد)	لوای ۲ .۳ .٤، غند ۵۱ غند ۵۰۰، غند ۲ ملیشه وقرارگاه گارد ملی	۱۱۳۲نفر
۳	وزارت داخله	څارندوی ننگرهار و غند قومی جوزجان رسول بی خدا	۱۳۱۹نفر
٤	وزارت امنیت دولتی	امنیت دولتی ننگرهار	۱۰۱۰نفر
۵	مجموع عمومی پرسونل		۷٤۲۰نفر

این قوتها با ۹۷ عراده تانك فعال ۳۰ عراده ماشین محاربوی، ۵۲ عراده زرهپوش، ۱٦۱ میل هاوان ۱٦ دستگاه ب ام ۲۱، سه دستگاه اورگان، ٦ دستگاه شلکا، ٦۲ ضرب اوبوس وتوپ میل دار تقویت شده بودند وبیشتر از دوبرخ جبه خانه ودوحصه صرف مواد مر در اختیار داشتند بالاترین سطح اکمال قطعات مذکور ۳ الی ٤۵ فیصد وپائین ترین آنرا ۲۰ فیصد تشکیل میداد.

طرف مقابل به اساس دقیق ترین اطلاعات در روز اول تهاجم به شمول ملیشه های پاکستانی واجیران عربی ووهابی ها دو ازده الی پانزده هزار نفر را تشکیل میدادند که با تلفات زیادی مواجه شدند، تلفات آنها بیشتر از دو هزار تا سه هزار نفر کشته وزخمی راپور داده شده بود. این تلفات را مؤرخینی مانند جورج آرنی نوشته اند که در شروع جنگ متقبل گردیده بودند بعداً با فرار سیدن ماه مبارك رمضان تعدادی از مخالفین به پاکستان رفتند، شدت گرما نیز تعدادی از آنها را مجبور به ترك مواضع شان ساخت. یأس وناامیدی بس از تهاجم نیز مزید بر علت شد وعدهء زیادی سنگرها را ترك نمودند. در آن روزها در سرتاسر جبههء شرق گروپ های اکتیف وفعال مجاهدین بیش از پنجهزار نفر تخمین شده نمیتوانست گروپ هائیکه به تنظیم های جداگانه ارتباط داشتند، با هم رقابت میورزیدند وسوق واداره واحدی نداشتند.

تعداد مجموعی تانك های مخالفین در حدود ۲۵ عراده، وتعداد توپچی مختلف النوع آنها

کمتر از یکصد واحد تخمین می گردید.

گروپ ها با سلاح های پیاده، ماشیندارهای پی کا PK ، راکت اندازهای آر. پی. جی ماشیدارهای د.ش.ك. وتوپهای دافع هوای ز.او ۲۳ -23 zy م م مجهز بودند وهر تنظیم دارای ۳ الی ٤ راکت ستنگر بود.

بناءً تناسب قوتها به هر حسابی که صورت می گرفت، چه از لحاظ پرسونل وچه از لحاظ توپچی وتانك بنفع قوتهای مدافعه کننده بود. وقوای هوائی تفوق کامل قوتهای دولتی را تبارز می داد. تناسب مذکور امکان میداد که قوتهای دولتی نه تنها بصورت مطمئنانه از سنگرهای خویش دفاع نمایند، بلکه گاهگاهی به مانورها وتعرض های خورد وبزرگی هم اقدام کنند.

ضایعات وتلفات قوت های دولت از تاریخ ۱٦ حوت ۱۳٦۷ الی ٥ اسد ۱۳٦۷ یعنی پنج ماه گذشته بقرار آتی بود:

تعداد شهداء ٤۹۰ نفر، تعداد زخمی ها ۱۲۹۳ نفر، تعداد اسیران ٤۷۳ نفر، تعداد پرسونل لادرك و گریزان از جبهه، جنگ ۲۰۷٦ نفر، فرار با سلاح ۸۸٥ نفر، بدون سلاح ٦۲ نفر.

مجموع عمومی تلفات در مدت تقریباً ٥ ماه جنگ در جلال آباد ٥۸۳۸ نفر.

ضایعات اسلحه وتخنیك از ٦ حوت الی ٥ اسد ۱۳٦۸:

ضایعات دولت : سلاح خفیفه ۹۹٥۱ میل، هاوان ۷۸ میل، توپ های مختلف النوع ٥٦ ضرب، بی ام ۲۱ ، هفت دستگاه اورگان یك دستگاه ، زرهپوش ۷۳ عراده ماشین محاربوی ٥۲ عراده. موترها وتانکرها یکصد عراده.

این ضایعات بیشتر از اثر انداخت های توپچی ثقیل دشمن بوقوع پیوسته بود بعضی از این ضایعات در روزهای اول جنگ رخ داده بود، خاصتاً بعد از تصرف قرارگاه فرقه ۱۱ در ثمر خیل.

ضایعات دشمن: راپورهای کشف اجنتوری وتیوری احتمالات به زبان نظامی، استنطاق اسیران وشهادت اهالی اساس این اطلاعات را تشکیل میدهد، که می تواند دقیق نباشد. از شروع جنگ الی ٥ اسد ۱۳٦۱.

شهید ۷۳۲۹ نفر، زخمی ۱۳۱۱ نفر، اسیر ٥٦ نفر.

به اثر ضربات توپچی وهوایی تخریب شده بود: دستگاه بی ام یك ٦۰ میل. بی ام دوازده هفتاد دستگاه، تانك ٤ عراده، وسایل توپچی ۱٦ واحد.

غنایم جنگی : تانك ۸ عراده، زرهپوش سه عراده، توپ وابوس ۱۸ ضرب ومقادیر مهمات واسلحه خفیفه این تلفات مبالغه آمیز به نظر میخورد. ولی اگر صرف ضربات قوای هوایی را حساب کنیم بطوریکه در ماه اول جنگ روزانه ۱٥۰ پرواز را حد وسط قبول نمائیم. در

ماه اول ۴۵۰۰ پرواز صورت گرفته است. واگر حد وسطی پروازهای هوائی را در جلال آباد در ماه های بعدی اقلاً ۵۰ پرواز محاربوی حساب کنیم. در چهار ماه بعد شش هزار پرواز که جمعاً ده هزار و پنجصد پرواز می شود بالای جلال آباد صورت گرفته بود. اگر هر طیاره ٤ بمب ۲۵۰ کیلوگرامه را از هوا پائین انداخته باشد پس ٤۹۰۰۰ بمب که مجموعاً (۱۱۵۰۰۰۰۰ کیلوگرام) یعنی ۱۱۵۰۰ تن فلز صرف از طریق فضا بالای مخالفین ریخته شده بود، طیارات ان- ۲۱ را که حاوی بم های کمتر بودند، حساب نمی کنیم وفیرهای انواع مختلف توپچی وسکات را نیز.

دگروال یوسف در کتاب تلك خرس صفحه ۲۵٦ می نویسد : «مجاهدین در نتیجه این جنگ چهارماهه نتوانست جلال آباد را اشغال نمایند. این شکست مایه تعجب من و سایر کسانیکه با مطالعه وضعیت مشکل افغانستان سر کار داشت نبود. مجاهدین بیش از سه هزار تن کشته و مجروح گذاشت. آنها همهء آن ذخایر دست داشته مهمات را در طی این جنگ به مصرف رسانید، و عدم توانایی آنها در عبور از ساحات ماین گذاری و رخنه به مواضع دفاعی باعث شد تا معنویات دشمن سریعاً بلند گردد. نبرد جلال آباد اعتماد به نفس ارتش افغان را بیشتر از پیش گردانید و نیز به جهانیان چنین فهماند که مجاهدین هنوز قدرت پیشروی به کابل را ندارند. این بحیث یك ضربه دیگر به جهاد تلقی گردید که مجاهدین آنرا تا امروز نیز تلافی ننموده است. من گمان نمی کنم که رهبری ایشان از آن درس عبرت گرفته باشد.

جنرال حمید گل در ماه جون ۱۹۸۹ به تعقیب اینکه نزد همه کس ثابت شد که نبرد جلال آباد یك فاجعه محض بود از مقام ریاست ISI سبکدوش گردید. این حمله در ماه مارچ سال ۱۹۸۹ آغاز یافت شهر جلال آباد توسط ۱۷۰۰۰ عسکر حکومتی دفاع میشد. طبق منابع کمونیستی (۱۵۰۰۰) مجاهدین درین حمله سهم گرفت، دست کم (۱٦۰۰۰) فیر راکت، هاوان و توپ در طی این حمله بر شهر انداخت گردید، تعداد تلفات حکومتی (۲۰۰۰) و مجاهدین (۸۰۰۰) تن وانمود شده است.»

بدینسان با داشتن چنین یك برداشت وتناسب ایدیال قوتها مصروف ترتیب وتنظیم مدافعهء متین گردیدم. کوشش های من برای اشغال ارتفاع کیهان نتیجه نداد. اما در عوض از طرف چپ در جنب قلهء مذکور دو ارتفاع مهم بدست آمد وقطعات ما دوباره سرخ دیوار را متصرف شدند که حرکات مجاهدین را الی فارم غازی آباد و رودات تعقیب می کردند. در استقامت های چپرهار وبهسود مانورهای قطعات ما پرنتیجه بود وساحه مدافعه ما با گنشت هر روز وسیع می گردید. من بیشتر از یکماه وقت خویشرا صرف ایجاد مواضع، خندق ها، بلندازها پناهگاه های تحفظی برای پرسونل وبوجود آوردن مواضع توپچی وجابجا نمودن مهمات در پناهگاه ها نمودم. گرما چنان

شدید وهوا چنان خفه کننده بود که صبر وتحمل انسان را به آخر می رسانید وپرسونل به ستوه آمده بودند اما من خودم نیر با آنها بیل می زدم، قوماندانان نیز به این کار مجبور شده بودند. شبها به جبهه می رفتم وکنترول می نمودم که آیا کار کندن زمین ادامه دارد یا خیر؟ بتدریج گورها وچقوری ها عمیق شدند وپرسونل وتخنیك در آن جا گرفتند دیگر هر ضربهء توپچی دشمن یك نفر را به خاك وخون نمی نشانید ومؤثریت خود را از دست داده بود. مورال جبهه بالا رفت و حتی گریز پاها به قطعات خویش پیوستند. موقع یافتم تا بااهالی صحبت کنم. گاهی اینجا وزمانی آنجا میرفتم، با مردم می نشستم وبه لسان نه چندان خوب پشتو با آنها صحبت می کردم. مردم جلال آباد وحومهء آن را مردم هوشیار وزیرکی یافتم. آنها مخالف بنیاد گراها بودند واز ظلم وستم مجاهدین قصه ها وداستان ها می گفتند. شهریان جلال آباد مردم متمدن وبا فرهنگی بودند، حتی در آن شرایط جنگی نگذاشته بودند که مکاتب دختران وپسران مسدود گردد وپوهنتون جلال آباد بسته شود. آنها شهر خویش را دوست میداشتند وحاضر گردیدند که بسرعت آنرا دوباره زنده وفعال سازند. بازارها بار دیگر گشوده شد، کسب کار رونق یافت ومردم قهرمان آن که روزهای دشواری را گذرانیده بودند بار دیگر به شور و حال سابق برگشتند.

این مؤفقیت ها بگوش دوکتور نجیب الله رسید و او را به هوس انداخت تا قبل از سفرش به یوگوسلاویا که در آنجا کنفرانس کشورهای غیر منسلك دایر می شد به جلال آباد سفر نماید واز آن در کنفرانس استفادهء تبلیغاتی نماید. او به جلال آباد ذریعهء طیارهء آن ۳۲ پرواز کرد ودر میدان هوایی در تاریك وروشن شامگاهان از طرف ما استقبال شد. از پوسته های دور ونزدیك در جوار میدان هوائی دیدن کرد، با مردم جلال آباد که در سالون ترمینل جمع شده بودند وبا افسران جبهه صحبت هیجان انگیزی نمود ودر آخرین لحظات نشان انقلاب ثور را که در آنموقع عالیترین نشان دولتی کشور بود به سینهء من تعلیق کرد وروز دیگر با این دستاورد بزرگ به بلگراد پرواز نمود.

من ماه ها در جلال آباد در وظیفهء فوق باقی ماندم. در تمام این مدت مریض بودم وتکلیف کمر دردی ام غیر قابل تحمل شده بود. دوکتور نجیب از موضوع خبر داشت ولی هنوز هم در مورد ایستادگی ومقاومت جلال آباد تردید داشت قوماندان قول اردو تورن جنرال فضل احمد افسر لایق وبرجسته یی بود ومیتوانست خوب تر از من وظایف جبههء شرق را پیش ببرد. در فرجام او اجازه داد به کابل بیایم وتداوی شوم. فضل احمد سرپرست جبهه گردید.

بمجرد رسیدن در کابل بستر شدم. در شفاخانه وزیر دفاع ومیر صاحب کاروال به عیادتم آمدند. وبعد از مدتی که شفاخانه را ترك گفتم به منزلم نیز برای احوال پرسی آمدند. در هردو ملاقات تنی دوکتور نجیب را به باد دشنام وانتقاد گرفت. می گفت در کارهای وزارت دفاع

بصورت آشکارا دخالت می کند وبا سیاست تبعیضی خویش همهء رفقای خلقی را به ستوه آورده است. او گفت بهتر است از رفتن دوباره به جلال آباد صرف نظر کرده وبه آلمان دیموکراتیک غرض تداوی بروی. او با همدردی زاهد الوصفی وعده داد که تمام اسناد مربوط به سفرم را تهیه نماید. اما من تصمیم داشتم که بدون اجازهء نجیب هیچ جائی نروم و روز بعد به جلال آباد پرواز کنم. چند لحظه بعد از رفتن آنها دوکتور نجیب تلفن کرد واز صحتمندی ام پرسیده گفت چه مصروفیتی داشتی، گفتم مهمان داشتم گفت همهء کارهایت را رها کن، موتر می فرستم، همین اکنون به نزدم بیا.

* * *

فصل سوم

کودتای شهنواز تنی

-١-

رئیس جمهور در دفتر کارش که در آنموقع در منزل اول گلخانهء ارگ واقع بود ، مرا پذیرفت. بر خوردش با من بسیار صمیمانه وحیرت انگیز بود . آن سردی وخشکی قبلی اش با من دیده نمی شد. به وضاحت نوعی احتیاج و در ماندگی در نگاهش خوانده می شد. مرا در آغوش گرفت وگفت بسیار سپاسگذارم که وظایفت را در ننگرهار بخوبی وشایستگی انجام داده ای. اکنون وضع در آنجا بهتر شده است وضرورت رفتن دو باره وجود ندارد اما در عوض در شهر کابل به خودت بسیار ضرورت داریم زیرا که رفیق افضل لودین برای تداوی چشمانش به شوروی رفته است. خواهش من از خودت اینست که با حفظ مقام معاونیت اول وزارت دفاع وظیفهء قوماندانی عمومی گارنیزیون کابل را بعهده بگیری. من گفتم لودین دوست ورفیق من است وتداوی وی مدت زیادي را در بر نمی گیرد بناءً بهتر است الی آمدن ولی از گارنیزیون کابل سرپرستی نمایم. نجیب گفت مسئله برسر آنست که ما باید جلو یك توطئه ودسیسهء بزرگ را که از طرف وزیردفاع در حال سازماندهی است بگیریم جریان از این قرار است که چندی قبل جنرال ولی شاه قوماندان عمومی قوت های دافع هوا همراه یکتعداد افسران اردو از طرف وزارت امنیت دولتی گرفتار گردیدند. آنها می خواستند به کمك گلبدین حکمتیار دست به کودتا بزنند درین دسیسه دستهایی از ماسکو نیز دخیل بود وجنرال تنی نیز تا حدودی از آن اطلاع داشت. در مورد سهم جنرال تنی درین کودتا هنوز اسنادی بدست نداریم اما جنرال ولی شاه، جنرال عبدالعلیم وردگ رئیس مخابره اردو وافسران دیگر که در حدود سی نفر می شوند زندانی هستند وتحقیقات جریان دارد. در حالیکه وزیر امنیت تنی را قبلاً در مورد دستگیری ولی شاه وهمراهانش در جریان قرار داده بود همینکه نامبره گرفتار شد. عکس العمل شدیدی از خود نشان داده وعمل مذکور را توطئه خوانده است. (او می گوید که من تمام صلاحیتهایش را سلب کرده ام. جنرالانش را بدون اجازه اش دستگیر می کنم، مجازات ومکافات را خودم می دهم وقوتها را من سوق

وادار می کنم. به این خاطر تنی از عرصهٔ یکماه به اینطرف سخت عصبانی است ویا چهرهٔ خشمگین وحرکات غیر معقول در جلسات قوماندانی اعلی اشتراك می کند وگاهگاهی به بهانه های مختلفی از اشتراك در جلسات ابا ء میورزد. اطلاعاتی وجود دارد که بعضی از طرفداران ببرك کارمل نیز با تنی همنوا شده اند. از جمله اسم خودت هم گرفته می شود. اما به نظر من این اطلاعات غرض آلود است ومیخواهند از آن بنفع خود استفاده کنند. اما بدون تردید وزیر دفاع دست به یك اقدام نظامی می زند. که ما باید آمادگی قبلی داشته باشیم.»

من گفتم بعقیدهٔ من در حال حاضر باید از هرگونه برخورد نظامی در داخل حزب وقوای مسلح اجتناب گردد زیرا که بزودی تاثیر منفی آن در جبهات مشاهده خواهد شد وموجبات ناکامی ما را در جنگ فراهم خواهد ساخت دوکتور نجیب گفت، من این حرف ها را می فهمم. اما واقعیت واقعیت است وباید با تمام تلخی آن را پذیرفت. تمام خلقی ها با او نیستند، اسلم وطنجار، نظر محمد، راز محمد پکتین، هلالی ها، زرمتی ها. قادر آکا وعدهٔ زیادی از جنرالان بخش خلقی با وی نیستند، بر علاوه امینی ها نیز او را تائید نمی کنند ویا ما هستند. ما باید متوجه این مسئله باشیم ونباید فکر کنیم که بایك قوماندهٔ تنی تمام خلقی ها به پا می خیزند ودست به کودتا می زنند.

من چیزی برای گفتن نداشتم وخداحافظی کردم. در منزل از طریق رادیو وتلویزیون فرمان تقررم را بحیث قومـاندان عمومی گارنیـــزیون کابل با حفظ پست معـاونیت اول وزارت دفاع شنیدم. براستی که وی درینگـونه موارد اوپراتیفی عمل می کرد ویك لحظه را هم از دست نمیداد.

صبحگاهان در اولین فرصت به وزارت دفاع رفتم. فضای عادی قبلی در وزارت دیده نمی شد. چهره های تازه وخشن افسران جوان وبروتی ملبس با لباس های کوماندوئی، غرق در اسلحه وتجهیزات در برابر دفتر وزیر دفاع در نظام قراول وزارت ودر دهلیزهای آن دیده می شدند. در بیرون، در اطراف قصر اینجا وآنجا سنگرها و چقوری هایی حفر می شد، چند عراده تانك در جوار قطعهٔ ۲۳۵ ستردرستیز جلب نظر می کرد. همه چیز نمایندگی از وضع نو وغیر عادی در وزارت دفاع داشت. هنوز به دفترم داخل نشده بودم که دگروال کبیر کاروانی [۱] رئیس دفتر وزیر دفاع از عقبم داخل شد وبعد از مانده نباشی وخیر مقدم گفتن، بدون مقدمه شروع به فحش دادن

۱- جنرال کبیر کاروانی در وقت امین قوماندان قول اردوی قندهار بود. بعداً در وقت ببرك کارمل رئیس عمومی تفتیش وزارت دفاع گردید واخیراً بحیث آتشه نظامی در آلمان دیموکراتیك کار می کرد وی از جملهٔ کسانی بود که در مدت وظایف خویش در قندهار، هرات به خشونت و ستمگری شهرت یافته بود.

به رئیس جمهور کرد. من به او موقع ندادم ونخـواستم با او مواجه گردم. در دهلیز با جنرال آصف شور که قبلاً قوماندان فرقهء ۲۵ خوست بود وهمراه با محمد زی نیکمل استاد در حربی پوهنتون وجعفر سرتیر مصروف صحبت بود، برخوردم. آنها با دیدن من بعد از مدتها در وزارت دفاع، کمی ناراحت معلوم می شدند. به دفتر وزیر رفتم. تنی گفت مثل اینکه برای خدا حافظی آمده ای گفتم از وزارت دفاع تبدیل نشده ام که خداحافظی کنم، آمده ام که پروگرام کار خود را در وزارت وگارنیزیون به اطلاع شما برسانم. او گفت تو که مریض بودی چرا این وظیفهء سنگین را قبول کردی. تو باید به خارج کشور میرفتی، بهر حال حالا عمل انجام شده یی صورت گرفته است. من در پهلویت هستم وترا کمك می کنم، بشرط آنکه داکتر نجیب فریبت ندهد. علت رنجش او را از دوکتور نجیب پرسیدم، نامبرده گفت یعقوبی بدون مشورت من، جنرالان وزارت دفاع را زندانی ساخته وبه زور وفشار و شکنجهء برقی از آنها اعتراف می گیرد، اگر من از آنها دفاع نکنم سایر قوماندانان وجنرالان چگونه بالای من اعتماد خواهند کرد، و از طرف دیگر امنیت دولتی بعد از این با جسارت وگستاخی به امورات وزارت دفاع مداخله نموده وفردا من وتو را نیز به چنین سرنوشتی دچار خواهند کرد. من به نجیب باید بفهمانم که وزیر دفاع من هستم نه او. پرسیدم آیا این عمل شما را نتیجهء همان صحبت های قبلی ایکه با من داشته اید تلقی کنم، او گفت، نه، هیچگونه ارتباطی با آن صحبت ها ندارد. خشمگین شده بود وهیجان خاصی داشت. دستانش می لرزید ونوعی دستپاچگـی در حرکاتش دیده می شد. گفت معاون صاحب ببخش من کار دارم، کلاهش را پوشید ووزارت را ترك گفت، بعـد از آن تاریخ در مورد پلان ومفکورهء بعدی اش یك کلمه هم با من سخـن نگفـت گوئی با همـدیگر هرگز نزدیك نبوده ایم.

درگارنیزیون کابل بلافاصله شروع بکار کردم، مرحوم یعقوبی، سید اعظم سعید، جلال رزمنده، حسام الدین حسام به دفترم جمع شدند. ودر بارهء وضع، ترکیب وتعداد قوت های امنیت دولتی وگارد معلومات دادند. حسام الدین در مورد اینکه کدام قوت های اردو با جنرال تنی وفا دار است وکدام قوت های اردو با رئیس جمهور، بصورت احتمالی معلومات ارائه کرد. با جنرال عظیم زرمتی قوت های وزارت داخله را که میتوانست به طرفین دعوا بپیوندند محاسبه کردیم. شب همانروز جنرال انور رئیس اوپراسیون وزارت دفاع را خواستم وهمراه با او به محاسبهء قوتها پرداختیم در نتیجه، جداول ذیل بدست آمد :

الف :

قوای وفادار به وزیر دفاع جنرال شهنواز تنی :

موقعیت	تعداد توپچی	تعداد تانکها	تعداد پرسونل	اسم قطعات	شماره
درین فرقه ٦٠ فیصد قوابها بشمول کندک تانک و غند توپچی به تنی وفادار بودند. تحت اداره معاون فرقه دگروال نواب وزیری	٨ضرب	١٠ عراده	١٠٠٠ نفر	در فرقه ٨ قرغه	١
قسمتی از این غند در جلال آباد بود	٣	٥	٤٠٠ نفر	غند ٦١ ضربتی	٢
در دارالامان موقعیت داشت	-	٣	٣٠٠ نفر	قطعه ٢٣٥ محافظ ستردرستیز	٣
قسمت بیشتر لوای ٣٧ در جلال آباد بود	٣	٥	٢٠٠ نفر	لوای ٣٧ کوماندو	٤
در ریشخور موقعیت داشت	-	-	١٥٠ نفر	مرکز تعلیمی قوای سرحدی	٥
در دارالامان موقعیت داشت	-	٢	١٠٠ نفر	کورس عالی افسران	٦
در جوار حربی پوهنتون بود	-	٦	٤٠٠ نفر	مرکز تعلیمی ٥٧	٧
در پلچرخی بود	-	٦	١٠٠ نفر	مرکز تعلیمی زرهدار	٨
در شمال میدان هوایی کابل بود	٦	٥	٤٠٠ نفر	لوای ٢٢ محافظ شاهراه	٩
پلچرخی و مکروریان	-	١٥	٢٠٠ نفر	قطعات مخابره ولوای ١٥ زرهدار	١٠
دارالامان	-	-	٢٠٠ نفر	قطعه اسکات	١١
در بگرامی جابجا بود	٨	٥	٤٠٠ نفر	فرقه ٥ گارندوی	١٢
در پلچرخی بودند	٤	٥	١٠٠٠ نفر	قطعات قومی ولوای جبار قهرمان	١٣
سروبی	٤	١٠	٥٠٠ نفر	فرقه ٦٠ سروبی	١٤
سروبی - جلال آباد	٤	١٠	٥٠٠ نفر	فرقه ٩ راه سروبی - جلال آباد	١٥

قوت های جنرال تنی طوریکه از جدول بالا بر میآد، عمدتاً در دو استقامت، دارالامان وپلچرخی متمرکز بودند. اما اکثر آن قطعات در وظایف جنگی وپوسته های امنیتی مصروفیت داشتند، که بهمان خاطر، تعداد پرسونل ، اسلحه وتخنیک آنها در جدول حد اقل فکر شده بود. خصوصیت دیگر که به ضرر تنی بود ، آن بود که نامبرده قوت های زرهی وتوپچی متمرکز، تحت یك اداره ٔ واحد با خود نداشت، اما قوت های هوائی بگرام کاملاً در اختیارش قرار داشت.

بدینترتیب او می توانست با داشتن در حدود ٥٠٠٠ نفر افراد پیاده ویك هزار نفر احتیاط یك قوت بزرگی را که دارای حد اقل ٧٠ ضرب تانك وچهل ضرب توپچی قوت های دافع هوا باشد، علیه دوکتور نجیب الله استعمال کند ودر صورت مقاومت طرفداران نجیب الله از متحد خویش گلبدین حکمتیار که قوت های آن درین محاسبه گنجانیده نشده بود ، استمداد جوید.

ب :

قوتهای وفادار به دوکتور نجیب الله !

شماره	اسم قطعات	تعداد پرسونل	تعداد تانکها	تعداد توپچی	ملاحظات
١	فرقه ٨ و قرارگاه فرقه غند ٧٢ ، کندك تانك و توپچی	٤٠٠ نفر	١٠	٤	
٢	لوای ٨٨ توپچی	١٠٠ نفر	-	٨	
٣	غند ٧١٧ گارنیزیون کابل	٣٠٠ نفر	-	-	
٤	حربی پوهنتون	١٠٠٠ نفر	٤	٤	
٥	اکادمی تخنیك	٣٠٠ نفر	٢	-	
٦	پوهنتون هوایی	٤٠٠ نفر	-	-	
٧	غند انتقالات معاونیت تخنیکی	٢٠٠ نفر	٣	-	
٨	فرقه ١٠ و مراکز تعلیمی وزارت امنیت	٥٠٠ نفر	٦	٨	
٩	ریاست اول و پنج وزارت امنیت دولتی	٥٠٠ نفر	٤	-	
١٠	قوماندانی عمومی گارد ملی	١٥٠٠ نفر	٤٠	١٢	
١١	وزارت داخله قطعات دفاع انقلاب و خارندوی شهر کابل	١٠٠٠ نفر	-	-	

یعنی تعداد مجموعی قوتهای رئیس جمهور ٦١٠٠ نفر، ٦٩ عراده تانك و ٣٦ ضرب توپچی مختلف النوع بود. اما این ارقام قابل اطمینان نبودند، زیرا که نسبت شرایط جنگی هر روز در آن تفاوت پیدا می شد. اما بصورت تقریبی جانبین چه از لحاظ پرسونل، چه از لحاظ تانکها وتوپچی در حال مساوی قرار داشتند. امتیاز قوتهای طرفدار رئیس جمهور آن بود که کتله وسیعی از تانکها وتوپچی در حالت مساوی قرار داشتند. امتیاز قوتهای طرفدار رئیس جمهور که آنها بسرعت وفوریت صورت گرفته می توانست. اعضای حزب شهر کابل نیز که اکثر بصورت عموم مسلح بود با رئیس جمهور بودند ومقام ریاست جمهوری نیز نمیتوانست درین تناسب بی تأثیر باشد.

من برای جلوگیری از کودتا ودفاع پایتخت دو وریانت را در "مفکوره" خویش ترسیم کرده بودم.

وریانت اول :

اشغال مناطق واهداف کلیدی وحیاتی شهر کابل در اولین لحظات کودتا توسط قوتهای وفادار به رئیس جمهور وبعداً اجرای حمله متقابله وبدست آوردن وزارت دفاع وسرکوب کودتا.

این وریانت در صورتی عملی می گردید که تنی برای کودتا به حمله‌ء غافلگیر کننده‌ء آغاز می کرد.

وریانت دوم:

در صورتیکه دولت وزیر دفاع را از وظیفه اش سبکدوش می کرد در آنصورت مفکوره‌ء عملیات را اجرای تعرض توسط ستون های قدرتمند زرهی بعد از اجرای آتش های توپچی وراکتی بالای وزارت دفاع تشکیل میداد. واین در صورتی اجرا می شد که جنرال تنی به سبکدوشی خویش تن نمیداد.

هردو وریانت را با میکانیزم وعناصر ضروری نظامی ومسلکی پخته ساخته وبالای خریطه ترسیم نمودیم.

مفکوره‌ء کودتای جنرال تنی:

اجرای ضربات ناگهانی وکتلوی قوای هوائی بالای مرکز فرماندهی رئیس جمهور، وقرارگاه های نظامی طرفدار به او، فلج ساختن ارتباطات، تخریب رادیو وتلویزیون ومختل ساختن سوق واداره وبعد از آن اجرای تعرض قوتهای پیاده وتانک در شهر کابل واشغال نمودن شهر، در پلان بالای کمک ومساعدت نیروهای حکمتیار ومجاهدین طرفدار وی کاملاً حساب گردیده بود. شاید جنرال تنی فکر می کرد که اولاً رقیب اصلی خویش دوکتور نجیب الله را از بین برده، حساب پرچمی ها را برای همیشه رسیده وقدرت را با حکمیار تقسیم نماید. وبا این عمل نزد مجاهدین برائت گرفته برای همیشه خودش ویارانش در قدرت باقی بمانند. وشاید هم مفکوره‌ء دیگری داشت که عقل قاصر ما در آن لحظات به آن قد نمیداد.

-۲-

روز دیگر خریطه را در برابر دوکتور نجیب الله گشودم. در خریطه‌ء کوچك من انسان در مقابل انسان، خلقی در برابر پرچمی، تانك به مقابل تانك وتوپچی به مقابل توپچی به رنگهای سرخ وآبی رسم شده بود. تصویر مسخره ومضحکی بود، ما نقشه‌ء از بین بردن وکشتن همدیگر را رسم کرده بودیم. زیرا که تنی نیز چنین خریطه هائی رسم می کرد وچنین جدول ها و عملیاتی را تدارك میدید.

دوکتور نجیب الله وریانت دوم مرا قبول نکرد. او دلایل سیاسی کافی برای این کار داشت ونمیخواست که قبل از عملکرد تنی علیه او اقدام نماید. وریانت اول مفکوره او را بخود مشغول ساخت. سوالهای زیادی از من نمود وخلاء های موجود را که من نیز به آنها جوابی نداشتم تکمیل کرد و وریانت اول را منظور نمود. او از من خواهش کرد که با هیچکس از وجود چنین

خریطه پی صحبت نکنم. در سیمایش تشویش ودلهره احساس می شد، خاصتاً هنگامی که جدول ها را نگریست وتناسب قوتها را درک کرد وفهمید که قوای هوائی میتواند به نفع تنی استعمال شود، نوعی تردید وعدم اطمینان در مورد پیروزی من در مقابل تنی به او دست داد. او حق داشت که چنان فکر کند، زیرا که وزیر دفاع کشور وبیمی از قوای مسلح کشور، با یکی از قویترین تنظیم های جهادی که پشتیبانی پاکستان وجهان را با خود داشت بمقابل او قیام کرده بود. نوعی عجز، ناتوانی ودرماندگی محسوسی در حرفها، حرکات ونگاهایش مشاهده می گردید، به نحوی که دلم برایش سوخت وتصمیم مرا در جهت دفاع از وی وحاکمیت ما، جزم تر وراسخ تر نمود.

من به وی گفتم که جنرال تنی مصروف سازماندهی است وهر روز در حدود صلاحیت خویش که الی رتبه وچوکی دگروالی است، در اردو تعیینات می نماید و مخصوصاً قوماندانان وکارکنان سیاسی را تغییر وتبدیل می نماید و حتی تا سطح بلوك نیز قوماندان طرفدار خود را نصب وتعیین نموده است گفت منظورت چیست؟ جواب دادم که ما نیز میتوانیم. نه تنها پرچمی های طرفدار ببرك کارمل را بلکه رفقای زیاد خلقی را که با تنی همراه نیستند با خود داشته باشیم. او موافقت کرد وگفت بسیار خوب من درین عرصه کار می کنم خودت نیز میتوانی با هرکس که بخواهی وضرورت بدانی، تماس بگیر وکارت را شروع کن، در آنروز قرار گذاشتیم که هر روز بعد از ختم جلسهء قرارگاه اعلی قوای مسلح، من واو برای لحظاتی تنها بنشینیم وانکشافات تازه را بررسی کنیم.

دو هفته گذشت، شب وروز در دفتر کارم بودم وبا هر زنگ تلفن از جا می پریدم تا خبر بدی را بشنوم. در آن هنگام فکر می کردم که تنی از طرف شب به کودتا دست خواهد زد. شبی دگروال محمد اشرف ناصری ودگرمن محمد ولی افسران غند ۵۷ تعلیمی خبر دادند که قوماندان قطعه دگروال عبدالغنی، آنها را همراه با چند نفر افسر دیگر در یك اطاق محبوس ساخته وقطعهء خویش را امر احضا رات داده است وشاید در همین لحظات غند ۵۷ تعلیمی به طرف شهر کابل حرکت کند. اما اشرف ناصری موضوع را درست نفهمیده بود، معلوم شد که غند مذکور جهت انداخت های درسی وتعلیمی احضارات گرفته وبطرف پولیگون های انداخت حرکت کرده است. من عکس العمل سریعی نشان دادم، قطعات ما حاضر گردیدند ونزدیك بود که به حرکت بگذرند، بموقع امنیت نظامی واقعیت را بمیدان کشید واز حرکت قطعات جلوگیری شد. اینگونه سؤ تفاهمات از طرف ما، تقریباً هر روز صورت می گرفت، راپورهای راست ودروغ هر لحظه داده می شد. تنی نیز از تمام این موضوعات آگهی میبافت وبرای تدابیر مدافعه وامنیتی دارالامان باشتاب وعجلهء بیشتر اقدام می نمود.

در چهار طرف قصر برای تانکها مواضع حفر کرده بود. پرسونل امنیتی قصر خندق های خپوری و خندق های ارتباط کنده بودند. در بام های تعمیره‌ای خارج قصر، جانیکه ریاستهای وزارت دفاع موقعیت داشتند، سنگرها توسط گذاشتن بوجی های ریك برای افراد وماشیندارهای ثقیل وراکت اندازهای وسط، حاضر شده بود.

رفت وآمد به قصر دارالامان کاهش یافته بود، وسایط ملکی نمیتوانست از شفاخانه‌ء نور جلوتر بیاید پرچمی ها در داخل قصر مانند آصف دلاور، انور، زیارمل وسایرین تحت کنترول غیر محسوسی قرار گرفته بودند وقصر دارالامان با گذشت هر روزی به یك قلعه‌ء مستحکم قرون وسطی تغییر شکل میداد.

تبدیلی ها وتغییرات افسران در قلمرو تنی وقطعات تحت فرمانش با سرعت عجیبی اجرا می شد ومایه‌ء تعجب ما بود که اینهمه کادر جوان ووفادار به او از کجا پیدا شده است. بعدها معلوم شد که بعضی از این افسران مربوط به سازمان های نظامی مجاهدین خاصتاً حکمتیار بوده اند که لست آنها برای تنی داده شده بود. تعیینات یك روز تنی بیشتر از ده حتی بیست نفر را در برمی گرفت. مثلاً تاریخ ۷ جدی ۱۳٦۸.

۱- جگرن نجیب افسر لوای ۳۷ بحیث معاون سیاسی بطریه سکات.

۲- معاون سیاسی تولی تشریفات بحیث معاون سیاسی بطریه تخنیکی قطعه سکات.

۳- جگتورن زمان خان، عوض جگرن نجیب در لوای ۳۷ کوماندو.

٤- لمری بریدمن شاه جهان مسلك مخابره از کندك مخابره در تپه تلویزیون در بست احتیاط.

۵- قوماندان کندك مخابره جگتورن امان، در احتیاط پیژنتون.

٦- دگرمن گل آقا، بحیث قوماندان قطعه اسکات.

۷- دگروال اشرف ناصری از مرکز ۵۷ تعلیمی در بست احتیاط.

۸- دگرمن ولی از مرکز تعلیمی ۵۷ در بست احتیاط.

این اوامر بصورت شفاهی داده می شد ودگروال رحیم ستانکزایی که در آنموقع معاون ریاست پیژنتون بود، آنرا بعدها بصورت تحریری ترتیب می کرد وبه امضای وزیر دفاع میرسانید.

اکنون همه میدانستند که مشاوران اصلی جنرال تنی را، جنرال آصف شور، دگروال کبیر کاروانی، دگروال جعفر سرتیر، دگروال محمدزی نیکمل، جنرال شیخ محمد باور، جنرال خان آقا باندیخی، جنرال حمزه، جنرال هاشم ثارنوال، جنرال فتح رئیس لوژستیك، جنرال فاروق قوماندان عمومی توپچی، جنرال قادر آکا، جنرال فقیر، جنرال حضرت وغیره تشکیل میدادند. که چهار نفر اول الذکر حیثیت طراحان مخالفت وکودتا را علیه نجیب تشکیل میدادند.

درین مدت من پلان امنیت ومدافعهٔ کابل را تکمیل کرده بودم، با قطعات در برخی موارد تمرین شده بود ودر صورتیکه کودتا آغاز می شد، ما می توانستیم حداکثر یکساعت بعد، شهر کابل را اشغال کنیم.

در آن ایام، وضع در کشور نیز متشنج بود. خاصتاً وضع خوست نورمال نبود ومجاهدین توفیق یافته بودند تا بر علاوهٔ ارتفاعات "سینکی" ارتفاعات کوه "توری غاری غر" را که حاکم بر میدان هوائی خوست بود بدست آورند. جنرال امام الدین معاون وزیر دفاع در امور کوماندو بحیث اداره کنندهٔ نظامی در خوست اجرای وظیفه می کرد وتقاضا کرده بود که برایش قطعات کمکی از کابل فرستاده شود، تا ارتفاعات مذکور را دوباره بدست آورد. دوکتور نجیب به هرسه وزیر قوای مسلح هدایت داده بود، تا وزارت دفاع یك غند، ووزارت های داخله وامنیت دولتی یك یك کندك را در طی یك هفته حاضر نموده به خوست بفرستند. یك هفته مهلت سپری شد وچون کسی وظیفهٔ ثقیل ودشوار فوق را اجرا نکرده بود، در جلسهٔ قرارگاه به من وظیفه سپرد تا از کمر بند خارجی گارنیزیون کابل، از حساب وزارت های مذکور سهمیه تعیین وبه وی گزارش دهم.

روز دیگر گزارش دادم که امکان خارج کردن دو کندك از حساب وزارت های داخله وامنیت دولتی از کمربند خارجی شهر کابل وجود دارد، اما در وزارت دفاع نسبت وسعت ساحهٔ مسئولیت فرقه ٨ امکان خارج کردن حتی یك تولی وجود ندارد. پیشنهاد من آن بود که غند ٦١ ضربتی که قرارگاه آن در مهتاب قلعه بود، با خارج نمودن پوسته هاي خویش از اطراف قصر وزارت دفاع، تقویه گردد وبحیث سهمیه وزارت دفاع در خوست دیسانت شود. رئیس جمهور گفت پیشنهاد عظیمی معقول است. به عبدالحق علومی هدایت داد که امر آن را ترتیب کنید. در همین لحظه وزیر دفاع که مقابل دوکتور نجیب الله نشسته بود، با عصبانیت خاصی بمن گفت، رفیق عظیمی شما از کدام غند ٦١ صحبت می کنید. چنین غندی در وزارت دفاع وجود ندارد وادامه داد که تو حق نداری در مورد وزارت دفاع وقطعات آن پیشنهاد بدهی. تو چه کاره هستی؟ من برایش گفتم، تا همین لحظه من معاون اول وزارت دفاع وآمر مستقیم پرسونل اردو هستم. حق دخالت وپیشنهاد را برای من قانون داده است.

من از غند ٦١ ضربتی صحبت می کنم که بحال ریز رف در مهتاب قلعه وجود دارد وبرای کودتا علیه دولت آمادگی می گیرد.

دوکتو ر نجیب مرا دعوت به نشستن کرد ویکبار دیگر امر خویش را تکرار کرده وبه تنی گفت من از تو یك غند میخواهم تا فردا پیشنهادت را تقدیم کن وجلسه را ختم کرد. اما تنی روز دیگر غند ٧٢ فرقهٔ ٨ را که در "میدان شهر" جابجا بود واکثریت مطلق افسران آن پرچمی

ها بودند، از میدان شهر بیرون کشید وبه قوماندان فرقه وظیفه داد تا انها را جهت دیسانت شدن به خوست آماده سازد... من قوماندان فرقه وافسران غند را به نزدم خواستم وگفتم تا هنگامیکه مسئله تنی حل نشود شما در گارنیزیون کابل حاضری خویش را امضاء کنید واز اجراء نمودن امر جنرال تنی اباء ورزید. تنی که عکس العمل را چنین دید، همانروز در جلسه، وزارت دفاع برای همه، رؤسا دستور داد که عظیمی را بحیث معاون وزارت دفاع نشناسید، زیرا که او معاون دوکتور نجیب ویعقوبی است وآنها نباید هیچگونه امر تحریری وشفاهی مرا قبول کنند. بدینسان، هم جنرال تنی وهم من، هردو به مریضی خویش که روز به روز مزمن می گشت اعتراف نموده بودیم.

سفارت شوروی ولوی مستشاریت نظامی شوروی بسیار سعی کردند که تنی را با رئیس جمهورر آشتی دهند. سفیر آن دو را به سفارت دعوت کرد وبا وصف آنکه نجیب الله نرمش نشان داد وروز دیگر تنی را به منزلش دعوت کرده، برایش "آشك" پخته کرد، با آنهم اختلافات آنها کاهش نیافت وفضای بی اعتمادی بین آنها روز بروز گسترده تر وعمیق تر می شد وآرامش وراحتی را از هردو طرف سلب کرده بود.

درین میان مردم کابل نیز که از صف بندی دو لشکر واقف گردیده بودند، با هراس ودلهره زندگی می کردند وبابی صبری خاصی منتظر ختم این درام مضحك بودند قیمت ها بالا رفته بود، معاش ومواد کوپونی نسبت مصروفیت دولت در یکی از غیر ضروری ترین مصروفیت ها، توزیع نشده بود، وزمستان سخت وسرد را پایانی نبود.

-٣-

حوادث یك روز قبل از کودتا :

١٥ حوت ١٣٦٨ ساعت هشت وبیست دقیقه صبح: من تازه به وزارت دفاع رسیده بودم وراپورهای اوپراتیفی را میخواندم. گارنیزیون اطلاع داد که هشت عراده زرهپوش وچند موتر که حامل سربازان قطعه، ٢٣٥ محافظ وزارت دفاع است تحت قوماندهء دگر من غفور بطرف کابل در حرکت است گفتم علت آنرا پرسان کنید، معلوم شد که آنها جهت اجرای انداخت به پولیگون غند ٥٧ تعلیمی میروند. بار دیگرگارنیزیون اطلاع داد که شب قبل قطعات وجزوتام های قوای هوائی ومدافعه هوائی به اساس پلان تقویمی خویش به احضارات مکمل محاربوی در آمده بودند واشاره، "ایقاذ" را مشق وتمرین می کردند. هردو مورد مسایل عادی بودند وشك وشبهه یی ایجاد نمی نمودند. ولی هردو راپور. جنرال رفیع معاون رئیس جمهور ورئیس ارکان قوماندان اعلی قوای مسلح را به شك وتردید دچار ساخته بدون آنکه با من تماس بگیرد. تمام قطعات گارنیزیون کابل

وگارد ملی را برای احضارات عالی محاربوی در آورده بود. در نتیجه پرسونل لوای ٥ خاص گارد ملی مجهز با سلاح تجهیزات جنگی، کلاه های آهنی گردیده، چهار راهی های جوار ارگ، شورای وزیران، کمیته مرکزی، وزارتخانه های مالیه، معادن وصنایع وبانك ها وتلویزیون را اشغال وبر فراز بامهای این عمارات ظاهر گردیدند. رفیع وضع فوق العاده را اعلان می کند وخود همراه با یعقوبی مرحوم به گارنیزیون کابل مستقر می شود، از موضوع خبر شدم به گارنیزیون آمدم. منظره داخل شهر که نمایانگر حالت فوق العاده بود مرا عصبانی ساخته بود. به رفیع گفتم مثل اینکه شما قوماندان گارنیزیون شده اید. گفت چرا، گفتم بخاطر اینکه در چوکی من نشسته اید وبدون موجب باعث تحریکات جنرال تنی گردیده ایدما گفتگوی تندی را آغاز کردیم. دوکتور نجیب خبر شد وهر سه ما را به نزد خود خواست. دلایل من قوی تر بود، نجیب گفت کاری است که شده. اعلان خواهیم کرد که قطعات گارنیزیون کابل مشق وتمرین می کردند. فعلاً امر دهید که احضارات ختم شود. سپس بمن گفت موقع آن رسیده است که خریطه خویش را برای رفیع ویعقوبی بگشائی وآنها را در جریان پلان خنثی نمودن کودتا قرار دهی. ما در منزل دوم گلخانه ارگ نشستیم. آن دو نفر کدام حرف وایراد اضافی نداشتند یعقوبی از موجودیت پلان بسیار خشنود گردید وقرار شد پلان مذکور تطبیق گردد.

در همانروز در جلسه قرارگاه که هر روز ساعت ٤ عصر دایر می شد، جنرال تنی وقادر آکا اشتراك نکردند فهمیده شد که قادر آکا با جنرال تنی است ووطنجار بیمورد او را هوا خواه خود تصور می کرده است. قبل از آن جلسه شورای دفاع وطن دایر شده بود واعترافات جنرال سخی، ولی شاه که کست گردیده بود توسط ویدیو به اعضای شورای عالی دفاع وطن نشان داده شد. نیاز محمد مهمند، متذکر شد که از ولی شاه با تهدید و فشار اعتراف گرفته شده است.

عصر روز، راپور رسید که بعد از جلسه شورای عالی وطن، صالح محمد زیری، نیاز محمد مهمند، نظر محمد وزیر دفاع اسبق، دستگیر پنجشیری، هاشم حارنوال، قادر آکا وعده دیگری از هواخواهان تنی در دارالامان جلسه دارند واکنون بیشتر از چهار ساعت از ادامه جلسه مذکور می گذرد.

همان روز با تشویش ودلهره زیادی به پایان رسید. در ختم روز صدها نفر افسران وجنرالان خلقی وپرچمی درگارنیزیون کابل آمدند و آمادگی شانرا در جهت دفاع از کابل وجلوگیری از کودتا اعلان کردند. آنها هیجان زده واحساساتی بودند ومی گفتند شواهد نمایانگر آنستکه تنی همین امشب دست به اقدام میزند، مرا متهم می کردند که کدام پروگرام و پلان خاصی ندارم وبا خونسردی به حوادث می نگرم. مثلاً جلال رزمنده می گفت، رفیق عظیمی فقط بمن اجازه بده من امشب کار را با تنی یکسره میسازم. رئیس کشف عبدالحق صمدی می گفت، بمن اجازه بده،

تنی را گرفتار می کنم. اما من که نمیتوانستم همه چیز را به آنها بگویم آنها را به حوصله مندی تشویق می کردم که موجبات عصبانیت بیشتر آنها را فراهم میساخت. خلاصه شب تا صبح کسی نخوابید. شبی تاریك، سرد، مرموز واسرار آمیزی گذشت که هر لحظه آن با ابدیت پیوند یافته بود ١٦ حوت اول صبح به نزد نجیب الله جمع شدیم. رفیع، وطنجار، یعقوبی ومن. راپور داده شد که قوماندان لوای ٨٨ توپچی جنرال ایوب ابوی به وزارت دفاع احضار گردیده ومحبوس شده است راپور دوم حکایتگر آن بود که دو ضرب اوبوس از قطعه مذکور در جوار قصر دارالامان به نفع تنی داخل موضع شده است. چند لحظه بعد جنرال امیر محمد رئیس تشکیلات حزبی ریاست عمومی سیاسی اردو، راپور داد که آمرین سیاسی ومسئولین امنیت نظامی غند ٢١ محافظ لوای ٣٧ کوماندو کورس عالی افسران وغند ٢٣٥ محافظ خلع سلاح واز این قطعات اخراج گردیده ویا زندانی شده اند. لحظاتی بعد قوماندان فرقه ٨ جنرال علی محمد آقتاش اطلاع داد که وزیر دفاع از وی سه عراده تانك ویك عراده زرهپوش خواسته است. (من گفتم امر او را اجرا نکن) . چند لحظه بعد لوی درستیز وارد اطاق شد وبه دوکتور نجیب الله راپور داد که میخواستم شفاخانه بیایم. موترم را افسران قطعه محافظ وزارت دفاع توقف دادند وگفتند وزیر دفاع امر کرده است که به هیچکسی اجازهء خروج از وزارت دفاع را ندهند. ولی من به آنها اهمیت ندادم وبه شفاخانه آمدم. رئیس اوپراسیون نیز زندانی شده است. نجیب به وی امر داد که دیگر به وزارت دفاع نرود وهمراه با من ویا جنرال رفیع دریکی از قرارگاه ها الی روشن شدن وضع باقی بماند.

راپورها یکی بعد دیگری در مورد پیچیدگی وضع واحضارات قطعات کودتاچی از طرف مسئولین امنیت نظامی داده می شد. ساعت ده صبح راپور رسید که جنرال تنی همراه قادر آکا قصر را ترك گفته ودر لوای ٢٢ محافظ امنیت شاهراه دیده شده اند. بزودی واضح گردید که گارنیزیون بگرام، قوماندهء، محل چنار (مرکز سوق وادارهء قوای هوایی ومدافعه هوائی) را قبول نمی کند ومستقلانه به فعالیت پرداخته است. ساعت حوالی دوازده بعد از ظهر بود. دوکتور نجیب قبول کرد که همین امروز تنی خلع قدرت گردد وپلان امنیتی گارنیزیون کابل تطبیق شود. او وظیفه داد که اعضای بیوروی سیاسی جهت بحث ومذاکره پیرامون این موضع ساعت یك بجه به گل خانه جمع شوند. من به گارنیزیون کابل رفتم تا قطعات را به حال احضارات در آورده وهمینکه نجیب برایم اشارهء تعیین شده را بدهد، دست به اقدام بزنم.

-۴-

جریان کودتا چنین بود :

ساعت یك بجه وپانزده دقیقه، بعد از ظهر ۱٦ حوت انفجار مهیبی شنیده شد که امواج آن بسیار شدید بود و مراکه در دفتر کارم نشسته بودم وبا قوماندانان وافسران از طریق تیلفون و بی سیم صحبت می کردم، از چوکی ام پائین انداخت. متعاقب آن دو انفجار شدیدتر را شنیدم که به نسبت نزدیکی محل انفجار با گارنیزیون کابل شیشه های اطاق کارم را شکستاند. کسانیکه در مقابلم ایستاده بودند، اطاق را ترك کرده ومن تنها مانده بودم یاورم راپور داد که طیارات قوای هوائی بمباردمان شهر را شروع کرده اند. او گفت بمب اول در ارگ، بمب دوم در گارنیزیون کابل ونزدیك ریاست ارکان گارنیزیون ، وبمب سوم در جوار رادیو تلویزیون اصابت کرده است، او گفت چند نفر سرباز وافسر گارنیزیون زخمی، معاون بخش خارجی گارنیزیون دگروال شریف وردگ شهید شده است. بهر ترتیبی بود هوش وهواسم را جمع کردم وشروع کردم به گرفتن ارتباط با قطعات مربوط خویش اوامر به سرعت داده شد، جنرال طارق معاون امنیت نظامی گارنیزیون به نزدم آمد وبا خونسردی زیادی مرا در گرفتن ارتباط با قوماندانان کمك نمود. قطعاتی که احضارات داشتند، بسرعت به حرکت گذشتند. اما بمباردمان ادامه یافت بمب های دوم وسوم نیز بالای گارنیزیون کابل پرتاب شد، که در ستیدیوم سپورتی گارنیزیون وکمی دورتر از آن اصابت کرد. جائیکه از محل کارم در حدود یکصد متر، و کمتر از آن فاصله داشت. بمب های دیگر یکی بعد از دیگری بار دیگر بالای ارگ ، سلام خانه، منزل شهزاده احمد شاه، گارد ملی (بالاحصار)، مرکز اتومات (چهار راهی پشتونستان) جاده، میوند (کوچه، پخته فروشی) غند توپچی فرقه ده امنیت دولتی یکی پی دیگری سرازیر می شد، بمب ها ۲۵۰ کیلوگرام و ۵۰۰ کیلوگرامه بودند وبا خشونت وبی رحمی زیادی بالای شهر افگنده میشدند. بعد از ٤٥ دقیقه به من راپور دادند که تمام شهر توسط تانکهای گارد وافراد اردو وامنیت دولتی اشغال گردیده است. شدت بمباردمان مرا مجبور ساخت که در محل قوماندە، زیر زمینی گارنیزیون کابل بروم وازآنجا به بعضی از قطعات مانند لوای ۲ گارد که در میدان هوائی کابل موقعیت داشت وفرقه ۸ و سایر قطعات وجز وتامهای گارنیزیون وظیفه بدهم تا با استفاده از اسلحه، دست داشته وسلاح های دافع هوای خویش بمقابل طیارات فیر نمایند. زیرا که غند ۷۷ دافع هوا نیز به نفع تنی فعال بود ونه تنها بالای طیارات آتش نمی گشود، بلکه بالای بالاحصار وگارنیزیون کابل توسط توپهای دافع هوا، فیر می نمود. شلیك های متکاثف ماشیندارهای د.ش.ك. پی کا، توپ های ز.او ۲۳ ملی متر واندامخت های شلکا و "راکت های ستریلا - ۲ که از طرف گارد خاص اجرا می شد" از

طرف قطعات ما نیز اجرا شد باعث گردید که طیارات به ارتفاع بلند پرواز کنند وبعد از آنکه یك بال طیاره توسط انداخت ستنگر که از طرف لوای ۲ گارد صورت گرفته بود، آتش گرفت ودر اطراف کابل منفجر شد، شدت بمباردمان کاهش یافت. ولی توپچی تنی که از اطراف دارالامان فیر می کرد وهمچنان از غند ۳۲ فرقه ۸ واز کاریزمیر اجرا می شد، عمدتاً بالای قرارگاه گارد ملی متمرکز شده بود، من به لوای ۲ وظیفه سپردم که توسط اورگان های دست داشته ، میدان هوایی بگرام را تحت ضربات قرار دهد. همچنان توسط دستگاه های "لونا" فرقه ۸ میدان بگرام تحت فشار بگیرد. جنرال فتاح و جنرال رحمت الله مدیر تعلیم و تربیه هوایی به امر قادر آکا قوماندان عمومی هوایی و مدافعه هوایی به بهانه اکمالات خوست به بگرام اعزام در آنجا گرفتار و محبوس شدند. از طرف دیگر رفیع، وطنجار ویعقوبی محل قومانده دیگری را بوجود آورده و به جمعه اخك وظیفه سپرده بودند تا طیارات مفرزه میدان هوائی مزار شریف به پرواز در آمده ومیدان بگرام را تحت ضربات قرار داده و فلج نماید. همان بود که مصطفی قهرمان چندین بار از طرف شب پرواز کرد ومیدان هوائی بگرام را تحت فشار قرار داده رنوی آنرا از کار انداخت، وهمچنان جنرال روف بیگی از پروان توسط غند توپچی گروپ اوپراتیفی خویش در روزهای ١٦ و ١٧ حوت بگرام را تحت فشار قرار داد.

بعد از ساعت ٥ عصر تعرض قوت های پیاده و زرهی جنرال تنی آغاز شد. از آنجائیکه قصر دارلامان وقطعات ریشخور مرتباً از طرف توپچی (بالاحصار) ولوای ۳ گارد که در تپه های تاج بیك جابجا بودند وتوپچی فرقه امنیت دولتی کوبیده می شد، قطعات تنی از استقامت غرب کابل نتوانستند به فعالیت اکتیف تعرض بعد از اجرای ضربات هوائی بپردازند. ولی قطعات او، از استقامت شرق کابل متعاقب ضربات هوائی به تعرض گذشتند. مرکز تعلیمی ٥٧ پلچرخی حرکت کرد ولی در منطقه هود خیل با تانك های گارد وغند ۷۱۷ گارنیزیون کابل مواجه گردید، ومحاربه آغاز یافت. لوای ١٥ زرهدار با قسمتی از قطعات جبار قهرمان که میبایستی با مرکز تعلیمی ٥٧ زرهدار وصل گردند، نیز با مقاومت حربی پوهنتون مواجه شد. ساعت ۸ شب فرقه ٦٠ از سروبی حرکت کرده ودر حصه تنگی ماهیپر توسط لوای ۸ ثارندوی متوقف گردید.

سوق واداره قطعات مربوط به تنی از طرف جنرال آصف شور، جنرال کبیر کاروانی ودگروال جعفر سرتیر از قصر دارالامان صورت می گرفت. راپور رسید که پرسونل قطعات ٥٢ مخابره، غند ۷۷ دافع هوا، لوای ۲۲ محافظ امنیت شاهراه، میخواهند داخل شهر شده و بی نظمی را ایجاد کنند.

رزمیار که در آنوقت منشی کمیته حزبی شهر کابل بود. به دستور من وظیفه گرفت تا تمام

اعضای حزب را که بحالت آماده باش قرار داشتند وظیفه بدهد، تا امنیت مطمئن مکروریان ها، نقاط با اهمیت ومناطق زیست اهالی شهر کابل را گرفته، مراقب غند های ۵۲ و ۷۷ دافع هوا باشند. در عین حال دگروال ابن یمین داوطلبانه حاضر شد که با یك عراده تانك ویکمراده زرهپوش به غند ۷۷ رفته وبا قوماندان غند مذکور راجع به تسلیمی قطعه اش مذاکره نماید. دگروال فضل نیز به غند ۵۲ رفت نامبرده آمر مخابره، گارنیزیون کابل بود.

ارتباط بین قرار گاه من ودوکتور نجیب الله ساعت ۵ بعد از ظهر تاسیس شد. دوکتور نجیب گزارش کوتاه مرا شنید واز اینکه به سرعت داخل عمل شده وشهر را اشغال کرده بودم خرسندی خود را ابراز کرد. او گفت رفیق عظیمی همه، کارها را خودت انجام داده یی پس برای من چه امر است که اجراء کنم؟ من برایش تمنای صحتمندی کردم واطمینان دادم که کودتا خنثی می گردد. از وی تقاضا کردم که هر چه عاجلتر از طریق تلویزیون خبر کودتای جنرال تنی وحکمتیار نشر گردد و علاوه گردد که کودتا خنثی شده است، زیرا که هنوز هم قوماندانان فکر می کنند او وزیر دفاع است واوامرش را اجرا می دارند. دوکتور نجیب گفت. این مسئله را به توخی سپرده بودم. اکنون تحت نظر شخصی خود قرار میدهم. بعد از مکالمه، تلفنی ما، واقعاً تبلیغات رادیو وتلویزیون شدت یافت ولحظاتی بعد اعلان شد که کودتای گلبدین - تنی در حال خنثی شدن است. تلویزیون اعلان کرد که اسلم وطنجار بحیث سرپرست وزارت دفاع وراز محمد پکتین وزیر آب وبرق بحیث وزیر داخله مقرر شده اند.

ساعت ۸ بجه، شب جنرال "نیکیتین" مشاور گارنیزیون کابل پیدا شد و ابراز نظر کرد که وضع در سفارت شوروی آرام است همه از جمله سفیر کبیر شوروی، اکنون به پیروزی شما باور پیدا کرده اند.

جنرال عبدالرزاق قوماندان لوای ۲ گارد به سرعت توپچی های غند ۳۲ فرقه ۸ را خلع سلاح کرده مواضع و محل قوماندهء غند ۳۲ را اشغال کرد، وبرایم از وضعیت نورمال در اطراف میدان هوائی کابل راپور داد. من گفتم چون خودت اولین پیروزی را بدست آورده یی، بناءً از طرف رئیس جمهور برایت یك رتبه ترفیع را اعلان می کنم. وی تورنجنرال شد وما بعد از صحه گذاشتن رئیس جمهور به ترفیع وی، موضوع را جهت تشویق سایر قوماندانان از طریق بیسیم اعلان نمودیم.

ساعت ده بجه شب ابن یمین همراه با رئیس ارکان وقوماندان غند ۷۷ دافع هوا به نزدم آمدند. ابن یمین آنها را قانع ساخته بود که دست از مقاومت بی فایده بکشند. من آنها را تفقد ودلاسا نموده دوباره به وظایف شان فرستادم و ابن یمین را بحیث سرپرست قوتهای راکت ودافع هوا تعیین نمودم.

اما وضع جنرال ستار قوماندان حربی پوهنتون وخیم شده میرفت. تانکهای گارد که باید به کمک او میرسیدند به نسبت آنکه در طول راه غند ۵۷ تعلیمی پیش آمده بود، نتوانسته بودند به موقع به وی برسند. پس لوای ۱۵ زرهدار، مدافعه حربی پوهنتون را بعد از چندین ساعت شق نموده واز جوار آن گذشته خود را به مرکز تعلیمی ۵۷ در هودخیل وصل کرده بود. در نتیجه فشار بالای قطعات ما، در هودخیل بیشتر شد. ساعت یك بجهء شب که من کاملاً خطر را احساس می کردم، با رفیع صحبت نموده واز وی تقاضای کمك نمودم. رفیع بدون لحظهء ئی تفکر گفت خودت قوماندان هستی، بناءً خودت که پلان را حاضر کرده ای باید در مورد احتیاط هم فکری میکردی وبلا فاصله گوشی را گذاشت. وضع پیچیده شده می رفت. زیرا اگر کودتاچیان کوچکترین مؤفقیتی در حصه شق نمودن مدافعه در هودخیل پیدا می کردند وبه مکروریان میرسیدند، امکانات مداخله ونفوذ دادن حکمتیار حتمی می گردید. ودر آنصورت جنگ بداخل شهر کابل کشانیده شده وباعث از بین رفتن هزاران نفر اهالی بی گناه شهر کابل می شد. من دفعتاً بیاد قوتهای جنرال «دوستم» که تحت قوماندانی دگروال عبدالمجید روزی معاون وی در لوگر مصروف عملیات محاربوی بودند، افتادم این قوت ها در حدود ششصد الی هفصد نفر بوده و با ۱٤ عراده تانك از قوماندانی عمومی گارد ملی تقویه شده بودند. به جنرال رفیع تلفن کردم وگفتم که ما این قوت ها را باید تا ساعت ٦ صبح در شهر کابل برسانیم وبالای قوای ۱۵ ومرکز تعلیمی زرهدار تعرض کنیم. رفیع گفت، مفکورهء شما غلط است. زیرا که راه گلبدین به کابل باز می شود. در حالیکه چنین نبود. کمربندهای مختلفی وجود داشت وآن قوت ها برای عملیات رفته بودند نه برای تحکیم خطوط دفاعی شهر کابل.

من از موضوع به داکتر نجیب اطلاع دادم نجیب الله فی الفور موافقت کرد وگفت بعد ازین در حصهء گرفتن تصامیم به رفیع مراجعه نکرده از شخص من هدایت بگیر. جنرال آصف دلاور وظیفه گرفت تا به بالاحصار برود و از طریق دستگاه مخابره گارد، موضوع را به مجید "روزی" اطلاع داده واو را مکلف سازد تا به هر شکلی که میتواند الی ساعت ۵ صبح در بالاحصار کابل خود را برساند.

- ساعت ۲ بجهء شب. امر تعرض را به جلال رزمنده که در ریاست ۵ امنیت دولتی واقع در دارالامان بود، ابلاغ کردم، وظیفهء آن عبارت بود، از بدست آوردن ریاست های اداری تشکیلات، پیژنتون وغیره که در پائین قصر دارالامان واقع بودند وبعداً باتشریك مساعی لوای ۳ گارد که از تپه های تاج بیگ حمله کردند، بدست آوردن قصر دارالامان با وزارت دفاع کشور بود که مقر سوق واداره، همکاران جنرال تنی را تشکیل میداد.

تعرض شروع گردید وبعد از مدت کوتاهی ریاست های وزارت دفاع بدست "رزمنده" افتاد. او

شکایت کرد که مسایل سوق واداره وتشریك مساعی بسیار ضعیف است وباید یك افسر با تجربهء اردو با وی همکاری نماید به ناچار از لوی درستیز خواهش کردم که به ریاست ۵ رفته وبه رزمنده کمك نماید. با رفتن آصف دلاور به ریاست پنج امنیت دولتی، وضعیت بهبود یافت. اما مقاومت در قصر بیشتر شد. لوای ۳ گارد توانست کورس عالی افسران، کندك کیمیا، ریاست عمومی امرر سیاسی اردو (تپهء تاج بیگ) وبعضی از قطعات دیگر مانند سکات اردو را خلع سلاح وبطرف قصر دارالامان یورش ببرد. قطعات رزمنده که در رأس آن دگروال بابه جان وقطعه قومی اش قرار داشت، قطعه محافظ ۲۳۵ ستردرستیز را که سخت مقاومت می کرد، مغلوب ساخته وآنها را خلع سلاح نموده، داخل منزل اول قصر گردید. آنها با کلاشنیکوف ها، ماشیندارهای پ.کا، راکتهای آر جی پی ۷ ضد تانك وبم های دستی مجهز بودند وهر منزل را با رگباری از گلوله وانفجار بم دستی بدست میآوردند. جنرال آصف شور، کبیر کاروانی و جعفر سرتیر که مقاومت را بی فاید می دیدند، از قصر گریخته، خود را به ریشخور رسانیدند.

در انجا از طرف آمر سیاسی (دگروال حبیب الله) لوای ۸۸ توپچی شناسائی گردیدند وبعد از مقاومت کوتاهی کشته شدند.دگروال محمد زی نیکمل استاد حربی پوهنتون در حین کشمکش وجدال بالوای ۱۵ زرهدار در حربی پوهنتون توسط افسران ضد کودتا به قتل رسید. معاون پیژنتون عبدالرحیم ستانکزی، دگروال فیروز مشهور به "فیروز سیاه" در اثنای شب حین تعرض قطعات بابه جان کشته شدند. جنرال خان آقا باندیحی قوماندان کورس عالی افسران که قطعات را سوق واداره می کرد، گریخت ودگروال پاچا هوس نیز که مسئول سوق واداره قطعات سرحدی بود ناپدید شد. ساعت ۸ صبح دلاور تلفن کرد وراپور داد که قصر دارالامان بصورت مکمل از طرف قطعات ما اشغال گردیده است.

۱۷ حوت : دگروال عبدالمجید "روزی" سر ساعت به بالاحصار رسید و به گارنیزیون آمد. وظیفه محاربوی برایش داده شد. با رسیدن قوای جنرال "دوستم" در هود خیل محاربه شدت یافت و بعد از ساعتی غند ۵۷ مرکز تعلیمی سرکوب شد. قوماندان غند دگروال عبدالغنی وعدهٔ یی از همکارانش دستگیر شدند ولوای پانزده زرهدار ساعت ده صبح راپور داد که تسلیم می گردیم. من به مجید "روزی" وظیفه سپردم تا لوای مذکور را الی وضع الجیش لوای ۱۵ بدرقه کند وبعد از تثبیت وضع راپور دهد.

معاون فرقه ۸ دگروال نواب وزیری نیز که در کاریزمیر بود وقطعات مقیم آنجا را به نفع جنرال تنی سوق واداره میکرد بطرف شمال گریخت پرواز طیارات از بگرام الی ساعت ده صبح صرف یك الی دو بار صورت گرفت که با شلیك های توپ ها وماشیندارها پاسخ داده شد. اکنون میدان هوائی خواجه رواش با توظیف شدن دگروال عتیق الله قوماندان پوهنتون هوائی که شب

گذشته توسط من بحیث مسئول وسرپرست قوای هوائی وظیفه گرفته بود، فعال گردیده وهلیکوپتر ها از شب گذشته به اینطرف وظایف زیادی را انجام داده بودند الی ساعت ۱۲ بجه‌ء روز تمام قطعات مستقر در ریشخور، قطعات مستقر در پلچرخی، قطعه جبار قهرمان، فرقه‌ء ۶۰ سروبی، لوای ۲۲ محافظ وامنیت شاهراه یکی بعد از دیگری وفاداری خویش را به رئیس جمهور نجیب الله از طریق بیسیم برای ما اطلاع می دادند وما از طریق رادیو وتلویزیون آنرا پخش می کردیم.

ساعت یازده و پنجاه دقیقه از میدان هوائی بگرام اولین ارتباط با محل قوماندهء خواجه رواش "محل چنار" گرفته شد که از فرار دگر جنرال شهنواز تنی وزیر دفاع سابق، نیازمحمد مهمند عضو بیوروی سیاسی ح.د.خ.ا، تورنجنرال عبدالقادر آکا قوماندان هوائی ومدافعه هوائی، جنرال حمزه وعده‌ء دیگری از پیلوتان و هواخواهان تنی ذریعه‌ء طیاره های هلیکوپتر (می ۱۷) ترانسپورتی به پیلوتی برید جنرال غلام رسول قوماندان گارنیزیون شیندند و طیاره (ان ۱۲) توسط جگرن گلاب الدین پیلوت، برید جنرال خواجه محمد غنی کشاف و دگروال حاجی سیف الله بورد تخنیک به پاکستان خبر می داد. رحمت الله و جنرال فتاح که تا کنون زندانی بودند نتوانستند که با وصف به پرواز در آوردن طیارات شکاری، هلیکوپترهای تنی را در فضای کشـور بیابند. زیرا که دیگر دیر شده ومرغ از قفس پریده بود.

ساعت دوازده‌ء روز وضع در شهر کابل کاملاً نورمال شده بود. به دوکتور نجیب الله از نورمال شدن وضع گزارش دادم. وخنثی شدن کودتا را برایش تبریک گفتم.

ساعت دوازده وچهل وپنج دقیقه دوکتور نجیب شخصاً در محل قوماندهٔ گارنیزیون کابل داخل شد، مرا در بغل گرفت وچندین بار بوسید ودر حالیکه گلویش را عقده گرفته بود، به حاضرین گفت، که جنرال عظیمی قوماندان شما بزرگترین وناجوانمردانه ترین توطئه‌ء را که عبارت از کودتای سیاه شهنواز - گلبدین بود، با سوق واداره‌ء عالی وپلان گذاری ماهرانه‌ء خویش به کمک شما خنثی کرده است. به او، به شما وبه همه‌ء قوای مسلح خویش افتخار می کنم وهمه تانرا تبریک می گویم. او در اوج احساسات وکف زدن ها و شور و شعف صدها نفر افسر وسرباز گارنیزیون را ترک کرد ومن راضی، مغرور وفاتح در بسترم دراز کشیدم وبه خواب سنگینی فرو رفتم.

ساعت ۷ شب ۱۷ حوت، راپورهای اوپراتیفی که از تمام ولایات کشور گرفته شده بود نمایانگر نورمال بودن وضع در اطراف کشور بودند.

بدینسان کودتای تنی و حکمتیار دفع و خنثی گردید و یکبار دیگر دوکتور نجیب الله یکه تاز میدان قدرت ومالک بی رقیب تخت وتاج کشور شد.

-۵-

تلفات کودتا با وصف شدت جنگ از هردو جانب از ۵۰ نفر تجاوز نمی کرد، ولی در شهر کابل انفجار بم های طیاره در جوار رادیو تلویزیون، چهار راهی پشتونستان، پخته فروشی، چوك کابل، در شهر کهنه، موجب شهادت بیشتر از ۱۵۰ نفر و زخمی گردیدن ۳۰۰ نفر گردید که شامل اطفال، زنان وپیرمردان بود.

بدنبال کودتا عده یی از افسران وپیلوتان که هوا خواهان تنی را تشکیل میدادند و با وی در همکاری دایمی در پیاده کردن کودتا بودند گرفتار وزندانی شدند. که از آنجمله بودند جنرال فتح محمد رئیس لوژستیك وزارت دفاع، جنرال محمد هاشم خارنوال عمومی قوای مسلح وغیره. نظر محمد وزیر دفاع سابق، زیری، پنجشیری از وظایف شان در بیروی سیاسی حزب سبکدوش گردیدند، به اتحاد شوروی یاداشتی در بارهء سبکدوشی سید محمد گلاب زوی از مقام سفارت افغانستان در مسکو فرستاده شد وتقاضا کردید تا نامبرده همراه با میر صاحب کاروال که در انموقع در شوروی بود به افغانستان فرستاده شده وبه دولت ج.ا. تسلیم داده شوند. اما آنها از شوروی تقاضای پناهندگی سیاسی کرده ودر ماسکو متوطن گردیدند.

کسانیکه نقش فعال در خنثی کردن کودتا داشتند عبارت بودند از دگرجنرال آصف دلاور، تورنجنرال سید اعظم سعید، تورنجرال جلال رزمنده، تورنجنرال عبدالرزاق، تورنجنرال عبدالستار، برید جنرال عبدالقادر میاخیل، دگر جنرال عبدالرؤف بیگی، جنرال صدیق ذهین، دگروال مصطفی، جنرال عبداللطیف مدیر سازماندهی ریاست امور سیاسی، جنرال عبدالعزیز حساس، دگروال اشرف ناصری، تورنجنرال حسام الدین قیام، دگروال بابه جان، جنرال امیر محمد، قوماندان لوای ۳ گارد، دگروال حبیب الله امر سیاسی لوای ۸۸ توپچی، دگروال ابن یمین، جنرال علی محمد آقتاش، جنرال همایون فوزی، دگروال عبدالمجید "روزی" معاون جنرال دوستم، جنرال انور رئیس اپراسیون وزارت دفاع وعده کثیری از افسران وقوماندانان پرچمی وپرسونل گارنیزویون کابل.

از رفقای خلقی : تورنجنرال عبدالعظیم زرمتی، دگروال دریا زرمتی، جنرال ولی قوماندان ثارندوی شهر کابل جنرال محسن هلالی، جنرال محمد هاشم رئیس تعلیم وتربیه اردو، دگروال محمد هاشم زرمتی معاون ریاست اوپراسیون، جنرال محمد کاظم رئیس کیمیا وگاز وزارت دفاع، جنرال امام الدین معاون وزیر دفاع در امور دیسانت وکوماندو، جنرال عبدالله قوماندان قوای سرحدی وعده کثیری از افسران وقوماندانان خلقی.

بهرحال ، دو روز بعد وطنجار، یعقوبی، رفیع، آصف دلاور ومن به رتبهء ستر جنرالی نایل

گردیدیم وسید اعظم سعید، جنرال فتاح که تازه بحیث قوماندان هوائی ومدافعه هوائی مقرر شده بود، جنرال عظیم زرمتی، جنرال جلال رزمنده به رتبهء دگر جنرالی ترفیع کردند. دگروال بابه جان جنرال شد وهمراه با مصطفی پیلوت که او نیز جنرال شده بود بحیث قهرمانان جمهوری افغانستان یاد گردیدند. عدهء زیادی از افسران وقوماندانان بالا ترفیع نمودند ویا به اخذ نشان ها ومدال های جمهوری افغانستان نایل شدند.

اما کودتا بدون شك قوای مسلح افغانستان را تضعیف نمود و در سطح احضارات محاربوی آن تأثیرات عمیقی بجا گذاشت. در میدان هوائی بگرام، طیارات وتخنیك محاربوی، مهمات ومقادیر زیاد مواد مُر طعمهء حریق شد ویا از صف محاربه خارج گردید. عده زیادی از پیلوتان با تجربه وماهر فرار کردند ویا زندانی شدند. بعضی از آنها مورد شك وتردید ارگانهای امنیتی قرار گرفته اجازهء پرواز نیافتند در نتیجه ضریب احضارات محاربوی قوت های هوائی از صد فیصد به ٦٥-٧٠ فیصد پائین آمد. همچنان طرفداران تنی در پستهای نظامی کم نبودند اکثر آن افسران وجنرالان، کادرهای مسلکی، ماهر ویا تجربه بودند که یا فرار کرده، یا زندانی شده ویا در پستهای پسیف گوشه ساخته شده بودند ضایعات تخنیك واسلحه در مرکز نیز کم نبود. مثلاً سلاح کوت های غند ٥٧ تعلیمی گشودهء شده بود ومقادیر زیاد اسلحهء سبك ومهمات به یغما رفته بود. تانکهای سوخته زیادی اینطرف وآنطرف افتاده بود وسایط زیادی حریق شده بود. قصر وزارت دفاع یعنی قصر دارالامان بسیار آسیب دیده بود.

از یکطرف گلوله ها وشراپنل های توپچی وتانك آنرا به ویرانه یی مبدل ساخته بود واز طرف دیگر افراد ضد کودتا، چنان آنرا غارت کرده بودند، که چیزی به درد بخوری در آن یافت نمی شد. در دفاتر قصر دیگر از تلویزیون* ها، تیلفون ها، قندیل ها، کولرها، قالین ها، پرده ها، یخچال ها، تیپ ها وظروف و آنچه اشیای قابل تعویض به پول بود، خبری نبود، سیف ها بوسیله راکت انفجار داده شده بودند، فرش ها بانیش برچه سوراخ، سوراخ گردیده بودند شیشه ها شکسته بود، اسناد واوراق در صحن اطاقها پراگنده شده بودند، گل وخاك وپوچك های مرمی وخول های خالی راکت این طرف و آن طرف پراگنده بودند، منزل سوم قصر، سقف نداشت، وچیز سالمی باقی نمانده بود، گوئی مشتی وحشی وبیشعور که تازه از کوه پائین شده اند دست به این عمل ناهنجار زده اند. خسارت قصر ملیونها وصدها ملیون افغانی می شد، که بعداً دولت آنرا پرداخت ووطنجار به ترمیم دوبارهء آن همت گمارد.

از لحاظ سیاسی نیز کودتای مذکور نمیتوانست بازتاب خوش آیندی برای دوکتور نجیب الله داشته باشد. این کودتا نمایانگر انقطاب ودو دستگی در حزب حاکم کشور بود ونمایانگر عدم مؤفقیت دوکتور نجیب الله در امر یکپارچگی ووحدت حزبی. کودتا خبر از انزوا و تجرید سیاسی

دوکتور نجیب الله میداد که از یکطرف گلاب زوی، تنی ونصف اعضای بیروی سیاسی آنرا براه انداخته بودند وبصورت مستقیم یا غیر مستقیم در آن سهم داشتند واز طرف دیگر طرفداران ببرك کارمل با وصف آنکه نقش قاطعی در سرکوب کودتا داشتند، نمیتوانستند عقده های شك ونفرت خویش را نسبت به وی از دل بزدایند.

فرار کردن تنی ورسیدن او به پاکستان وپناه بردن وی به آغوش گلبدین حکمتیار باز تاب ها وعکس العمل های متفاوتی در حلقه های مجاهدین وحامیان آنها داشت. کسانیکه تنی را یك کمونیست دو آتشه میخواندند، حکمتیار را به باد سوالات وانتقادات شدید گرفتند واین پروسه را خیانت به آرمان های "جهاد" تلقی کردند. آنها مدعی بودند که تنی وکمونیستهای همراه او سالها بر ضد مجاهدین جنگیده اند وهزاران تن از مجاهدین را سرکوب و شهید ساخته اند. بناءً این عمل حکمتیار هیچگاهی قابل عفو نخواهد بود ، در راس این دسته احمد شاه مسعود رقیب دیرین حکمتیار قرار داشت حتی عده یی از درون حزب اسلامی مدعی گردیدند که حکمتیار درین مورد با آنها مذاکره نکرده ومشوره نگرفته است. عده یی دیگر معتقد بودند که چون عفو عمومی اعلان گردیده است، بناءً هر کس که از دولت گریزان وباعث تضعیف آن گردد وهرکس که از گذشته‌ء خویش پشیمان باشد، آغوش مجاهدین بر روی وی باز است جهان با تعجب وکنجکاوی به این رویداد می نگریست وآمر یکا سخت تأسف داشت که چرا کودتا به شکست انجامیده‌است.

آی. اس. آی و حکمتیار از تنی باگرمی پذیرائی کردند. برایش خانه، موتر، نوکر وچاکر دادند وگاهگاهی او را وادار می نمودند که جهت جذب افسران اردو به داخل افغانستان برود ویا ژورنالستان خارجی مصاحبه کند. گاه وبیگاه صدای تنی از رادیوی بی بی سی شنیده می شد. که هنوز هم خود را وزیر دفاع افغانستان می دانست وعمل خود را به نفع مردم افغانستان تلقی می کرد. اما تنی دیگر حرمت و حشمتش را از دست داده بود و از صحنه‌ء سیاسی کشور طرد گردیده، دست نگر و اجیر حکمتیار وچند میجر پاکستانی شده بود.

کودتا به تدریج وآهسته آهسته فراموش گردید. خون های ریخته شده شسته شد، چقوری ها پر گردید خرابیهای عمارات مرمت و ترمیم شدند. میدان های بگرام وکابل فعال شدند. کادرهای تازه یی در قوای مسلح ودر سطوح ملکی جای فراری ها را پر کردند. زندگی ادامه داشت وزمان این ساحر وشعبده باز هستی به پیش میرفت وبه عقب نمی نگریست. نقشه های تازه یی از آستین بیرون می کشید وورق های جدیدی برای بازیگران تیاتر مرگ وخون عرضه می کرد.

محمد اسلم وطنجار رسماً وزیر دفاع کشور اعلان شد. تعیین وی برای همه کس به عوض تنی قابل درك بود. زیرا که او وسیله یي بود برای تفقد و تسکین افسران ناراضی خلقی ونخی بود

برای دوختن میانهء از هم دریده شده یی که به سرعت در حال تنش وپاره شدن مجدد بود.

نجیب الله این درز را بوسیلهء او بهم دوخت و آبی بر آتش بعضیها پاشید. اما انتخاب وطنجار در آن شرایط جنگی عمل ابلهانه یی بود. زیرا که وطنجار هنوز در سطح قبیله فکر می کرد وبهمان اندازه تعصب داشت. اگر او می توانست افسران ناراضی خلقی را با موجودیت خود در پست وزارت دفاع خشنود بسازد از طرف دیگر با طرز تفکر ودید محدود خویش هزاران افسر بی طرف ویا پرچمی را ناراضی می ساخت. وطنجار یك افسر تانکیست بود. در مورد او می گفتند که معیارهای خوب بودن وبد بودن در محدودهء فکری او مربوط است به از "مُتا خان" بودن "قریه زادگاه او" از شرن بودن ویا تانکیست بودن که اگر انسان واجد آن می بود به معراج می رسید واگر فاقد آن می بود مادام العمر میبائیست جور روزگار بکشد و بسوزد و بسازد. زیرا که تأثیری نداشت. وطنجار صدای بسیار نازکی داشت هنگامیکه صحبت می کرد چندین جرعه آب می نوشید گلو صاف می کرد، سرخ می شد، چشمها را به پائین می دوخت وبعد شروع به صحبت می نمود گوئی می شرمد ونمیتواند به حاضرین بنگرد. جسارت وگستاخی تنی را نداشت ودر سازماندهی وابتکار با او همسری کرده نمیتوانست. او از جملهء هوا خواهان نور محمد تره کی بود واز لحاظ عقیدتی وایدیولوژیك صاف وساده یك ناسیونالیست متعصب درون گرا بود. مردم کابل همانطوریکه فکاهی های گوناگونی مناسب قد وقامت هرکس می ساختند وهمانطوریکه قیوم وردك را با این فکاهی که در پای عریضه یی نوشته بود "که د وردك وی مقرر شی" مشهور ساخته بودند، وطنجار را نیز که گویا در پای عرایض نوشته بوده است «که دمتا خان وی مقرر شی» مشهور وپر آوازه ساخته بودند، این امر هنگامیکه او در وزارت مخابرات وزیر بود، در هر کوی وبرزن کابل قصه می شد. در امور نظامی با وصف آنکه چندین بار تجربهء وزارت دفاع کشور را داشت آبدیده وکار کشته نشده بود. در جنگ ها هیچگاهی اشتراك نکرده وسوق واداره حتی یك فرقه را انجام نداده بود. شناخت وی از کادرهای افسری محدود بود و در شرایط دشوار ومهم فاقد تصمیم گیری بود در وزارت دفاع دو سه نفر مانند هاشم زرین رئیس اوپراسیون، سوله مل که بعدها معاون اول وزیر دفاع شد ورئیس دفتر او جنرال ایوب زرمتی عوض وی تصمیم می گرفتند. او برای حفظ مقام وچوکی خویش زیرکی(۱) کافی داشت ومطابق شرایط با هرکس که در رأس قدرت می بود "جور" میآمد. در کودتای ثور افسر پیشگام بود واین یگانه امتیاز او برای قهرمان شدن و در چوکی وزارت دفاع لم دادن، شمرده می شد که تا هنگامیکه نواسه وکواسهء او زنده می بودند از آن مستفید می گردیدند.

تغییرات دیگر اردو را سبکدوشی ذبیح الله زیارمل از پُست ریاست عمومی امور سیاسی اردو تشکیل میداد. وی به نسبت ضعف وناتوانی خویش در خنثی کردن کودتای تنی وهمچنان

به نسبت محافظه کاری اش در این پروسه مورد خشم وغضب دوکتور نجیب الله قرار گرفته بود وبه عوض وی منوکی منگل که قبلاً رئیس سیاسی وزارت داخله بود تعیین شد. تغییر دیگر ایجاد چوکی ومقام جدیدی بود که بنام معاونیت اول وزارت دفاع یاد می شد. بطوریکه وزارت دفاع دارای دو مقام معاونیت اول می گردید. در راس این چوکی جدید جنرال ظاهر سوله مل. قوماندان عمومی توپچی اردو، مقرر گردید. منظور از ایجاد این مقام ظاهراً کمك نمودن به وزیر دفاع در وظایف محاربوی بود ولی در حقیقت تفویض صلاحیتهای من (نگارنده) به جنرال سوله مل بود. توجیه دیگر از طرف دوکتور نجیب این بود که چون وطنجار خود را در رهبری اردو تنها حس می کرد به یکنفر افسر نزدیك به خویش از رفقای خلقی نیاز داشت. اما ما میدانستیم که درین موضوع هیچگونه حسن نیتی نسبت بمن وجود نداشته است وهم وطنجار وهم نجیب هردو با هم خبث نیت آشکاری در مقابل من داشته اند که مؤنقیتهای اخیر گارنیزیون کابل منشأ آن بوده میتوانست.

تعیین دگرجنرال فتاح بحیث قوماندان عمومی هوائی و مدافعه هوائی، قادر میاخیل بحیث پیژندوال، جنرال ابن یمین بحیث قوماندان دافع هوا، دگرجنرال افضل لودین بحیث قوماندان عمومی جبهه شرق و والی ننگرهار، تورن جنرال محمد اکرم به حیث قوماندان قول اردوی قندهار، دگرجنرال عبدالروف بیگی قوماندان قول اردوی ٤، تورنجنرال جانباز بحیث قوماندان قول اردوی ۳ پکتیا، از جمله، تغییرات بعد از کودتا در اردوی افغانستان تلقی شده می تواند.

-۶-

ناکامی کودتا بعد از دفع و طرد تعرض مجاهدین و آی اس آی پاکستان امیدهای حکمتیار وآی اس آی پاکستان را مبنی بر انفجار دادن اردو از داخل به یأس مبدل گردانید. خنثی شدن کودتا ثابت ساخت که اکثریت مطلق قوای مسلح افغانستان در چنین شرایطی از نظام خویش دفاع کرده وبه دور دوکتور نجیب الله جمع می گردند. بناءً تاکتیك های کودتا کردن وضربه زدن از داخل را، عجالتاً رها کرده وبه راکت پراگنی بر شهر ها خاصتاً شهر کابل اقدام نمودند اما امید آنها وتلاش های شان برای تصرف نمودن یکی از ولایات ویا شهرهای بزرگ کشور همچنان ادامه داشت.

شهر کابل چنانکه قبلاً اشاره کردم به نسبت بزرگی ومحصور بودن خویش در میان کوه ها ودره ها بسیار آسیب پذیر بود. کمربند امنیتی شهر که خط اول دفاعی کابل را تشکیل میداد. در بعضی مناطق ۳۰ الی ۳۵ کیلومتر ودر بعضی استقامت ها ۲۰ الی ۲۵ کیلومتر از شهر کابل فاصله داشت. راکت های جدید زمین به زمین که بنام راکتهای "سکر" در نزد ما ومجاهدین

مشهور بودند می توانستند تا عمق ۲۵ الی ۳۰ کیلومتر از اطراف کابل مخصوصاً نواحی کوهستانی جنوب شرق وغرب کابل، پرتاب شوند وغرب شهر یعنی مناطق خوشحال مینه، افشار، لوای راکت، فرقه ۸ قرغه کارته پروان، پوهنتون کابل، سیلوی مرکز، وبعضاً ده افغانان ومرکز شهر از غرب کابل یعنی درهء پغمان، مناطق سنگلاخ، درهء پشه ئی ومیدان شهر، همیشه ومرتباً راکت باران می شدند وهر روزه ده ها تن را شهید وزخمی میساختند برای جلوگیری از این امر وبخاطر انکشاف وتوسعهء خط مدافعه در غرب کابل عملیات محاربوی وسیعی پلان گذاری شده و بعد از منظوری رئیس جمهور به منصهء اجرا قرار داده شد. درین عملیات لوای ۳۷ کوماندو، قطعات گارد ملی، لوای ۸۸ توپچی، پرسونل فرقه ۵۳، قطعات دفاع انقلاب وزارت داخله وبعضی از جز وتام های وزارت امنیت دولتی حصه گرفته بودند. گروپمان طرف مقابل را عمدتاً اتحاد اسلامی (سیاف) تشکیل می داد. حزب جمعیت به سرکردگی ملا عزت الله نیز در پغمان مخصوصاً در مناطق درهء زرگر وخواجه مسافر فعاًل بودند. تعداد مجموعی آنها در حدود ۱۵۰۰ نفر بود آنها در طول سالهای جنگ پغمان را به یك سنگر مستحکمی مبدل کرده بودند. اولین بار قطعات شوروی وشاگردان حربی پوهنتون در پغمان شکست سختی خورده بودند وبارها کوشش های قطعات شوروی وافغان برای داخل شدن در پغمان بدون نتیجه باقی مانده بود. در پغمان سه خط مدافعه که از لحاظ انجنیری کاملاً تجهیز شده بود ومدافع طبیعی و عوارض اراضی مزید بر استحکام آن بود، ایجاد کرده بودند در آنجا پناهگاه ها برای مصئون بودن از انداخت های تانك ها وبمباردمان طیارات حفر شده بود وهر مجاهدی برای خرد دارای موضع وسنگر تجهیز شده بود.

در هفتهء اول مقاومت بسیار شدید بود اما انداخت های متواتر و متکاثف توپچی ، راکت تانکها وطیارات بمبارد کمر مقاومت را شکستاند وفرقه ۵۳ توانست تپه پغمان را بدست آورد.

* * *

من یکبار دیگر به سختی مریض شدم وبه آلمان شرق برای تداوی رفتم. در غیاب من آصف دلاور لوی درستیز مسئول سرپرست گارنیزیون کابل واداره کنندهء عملیات پغمان تعیین شد. رفت وبرگشت من مدت چهل روز را در بر گرفت. در ختم تداوی از برلین غربی که رفتن به انجا در آنموقع بدون ویزهء آلمان غرب میسر بود، دیدن کردم. دیوار مشهور برلین در همان روزها برداشته شده بود وخاك آنرا مردم هردو آلمان به توبره برده بودند پارچه وجغله های گل وسنگ آنرا مردم می خریدند وغرض یاد بود از دیوار شوم برلین نگهداری می کردند. من آن دیوار را قبلاً

دیده بودم دیوار بزرگی که در سرتاسر آلمان شرقی کشیده شده بود وهر دو ملت هم خون وهم نژاد را از هم جدا می کرد اما اکنون مرزی بین دو کشور نبود ودیوار برلین به افسانهء پیوسته بود.

بعد از مسافرت در اولین جلسهء قرارگاه قوای مسلح، با انتقاد شدید رئیس جمهور مواجه شدم. او عصبانی بود که چرا تداوی اینقدر طول کشیده وچرا مسئله پغمان را فراموش کرده ام. من به پغمان رفتم. محل قوماندهء ستردرستیز در ارتفاعات شرق به بند قرغه تأسیس شده بود واز آنجا به خوبی تمام عملیات وصحنهء جنگ مشاهده می گردید. تصادفاً جنرال "دوستم" در آن روزها در کابل بود وبرای دیدن من وقطعات خویش به محل قوماندہ آمد. من از وی خواهش کردم که چند روزی در کابل باشد وسوق واداره‌ء قطعات خویش را شخصاً بدست بگیرد. یکی دو روزی را به اجرای ضربات آتشی توپچی وهوائی گذرانیدیم. و روز بعد خودم به تپهء پغمان رفتم. مجاهدین زرهپوش مرا از راست وچپ تحت ضربت توپچی هاوان وراکت قرار دادند ولی بهر مشکلی که بود به تپه رسیدم وبا سربازان وافسران جنرال "دوستم" وقطعات گارد از نزدیك صحبت کرده وپلان فعالیت محاربوی فردا را به آنها توضیح دادم. از آنجا واپس به قرغه امده وهمراه دگرجنرال عبدالعظیم زرمتی به طرف قطعات خارندوی که در امتداد درهء زرگر فعالیت می کردند رهسپار شدم. هنوز به آنجا نرسیده بودیم که باران مرمی وراکت بالای ما باریدن گرفت و دو سه نفر محافظین ما زخمی شدند. این خبر به محل قوماندہ رسید. در آنجا جنرال دوستم عصبانی گردیده وبه قطعات خویش امر حرکت داده بود. در حالیکه قصد من این بود که فردا تعرض را شروع کنم. ولی حرکت وجنبیدن قطعات جنرال دوستم کاملاً ناگهانی بود. سایر قطعات نیز تشویق شدند، قطعات دوستم ارتفاع "گاوسنگ" و"پیرپلند" را بعد از یکساعت زد وخورد بدست آوردند. گارد تپه "قرآن شریف" را بدست آورده تعرض خود را انکشاف داد. خارندوی نیز تهیج شد ویك کیلومتر پیش رفت ودر نتیجه ارتفاعات اساسی وعمدهء پغمان بدست آمد. قطعات الی صبح فردا بدون گرفتن امر، تمام دره را اشغال وتلاشی کرده بودند وساعت ٨ صبح روز بعد در تمام دره یك نفر مجاهد دیده نمیشد.

من همراه با جنرال دوستم، عظیم زرمتی ورحمت الله روفی ساعت ٨ صبح به پغمان رفتیم. در پغمان نسیم فرح بخش بهاری می وزید. گیلاس های سرخ وشیرین، آب سرد وگوارا، رایحهء دل انگیز گلها، طبیعت مقبول وزیبای پغمان، یکبار دیگر خاطرات روزهای خوش صلح و امنیت را برای انسان زنده می کرد روزهایی را که هزاران تن زن ومرد شهر کابل در این صیفیهء تابستانی جمع می شدند وبه میله و سیر وتفرج میپرداختند. نسیم دل انگیز و آب گوارای پغمان جانها وروان های آنها را تازه می کرد وخستگی دوران را می زدود. پغمان به سختی وبی رحمی

زاید الوصفی آسیب دیده بود، از طاق ظفر این نشانه ویادگار آزادی واستقلال کشور فقط اسکلیتی باقی مانده بود، تعمیر پادشاه اصلاً شناخته نمی شد، تپهء پغمان با آنهمه گلها، نسترن ها، یاسمن ها، مرسل ها. پتونی ها، گلدان ها، خیابان ها، حوضچه ها وفواره های مقبول خود به قبرستانی شبیه بود. باغ عمومی جنگلزاری را می مانست که گوئی هرگز دست باغبانی به آن نخورده است. تعمیرات زیبای دوران اعلیحضرت امان الله غازی چنان سوراخ، سوراخ وتخریب شده بود که دل سنگ از دیدنش آب میشد. در سرك ها وجاده ها، گودال ها وچقوری های عمیقی ایجاد شده بود، به هر طرف که می نگریستی بجز خول های خالی مرمی ها، تنهگای بمب های هواپیما ها، پوچك های کلاشنیکوف ها، چیز دیگری را نمیافتی، خانه های دود زده، دوکانهای خاکستر شده، باغها وبوستان های خشکیده یادگاری از دوران گذشته باعظمت و پرآوازهء این مخروبهء به خون نشسته بود.

ما با افسوس ودرد بسیار به اینهمه قساوت وبی رحمی نگریستیم وبا تلخی واندوه فراوان در حالیکه پتکی از آب سرد پغمان را با خود گرفته بودیم، پغمان را ترك گفتیم وروانهء قرارگاه قوماندانی اعلای قوای مسلح کشور شدیم. در آنجا همه جمع بودند.

ستر جنرال گرییف [1] پلان تازه یی جهت تسخیر پغمان طرح کرده وآنرا تشریح میداد صبر کردیم تا صحبت های خسته کننده وطولانی او ختم شود. همینکه دوکتور نجیب رشتهء صحبت را بدست گرفت، من اجازه خواستم وگفتم پغمان همین لحظه فتح گردیده است وسربازان ما سرتاسر دره را تسخیر کرده اند. پتك آب سرد پغمان را که جنرال دوستم با خود آورده بود برایش سپردیم. رئیس جمهور با حیرت بمن نگریست. از جایش برخواست مرا وجنرال دوستم ودیگر رفقایم را در آغوش گرفت وگفت فتح پغمان بزرگترین ضربه ایست بالای مجاهدین وبهترین تحفه ایست برای کنگرهء دوم حزب د.خ.ا.

روز دیگر عملیات به طرف چپ درهء پغمان شروع شد. درهء پشه نی الی کوتی ستاره در ظرف یك هفته بدست آمد تمام قریه جات تصفیه شدند وغنایم بیشمار جنگی بچنگ آمد. عملیات ما بعد از مستحکم نمودن مواضع واشغال تمام ارتفاعات بعد از پانزده روز خاتمه یافت وپغمان کاملاً بدست قوتهای ما افتاد.

مرحلهء دیگر عملیات را تصفیهء ارتفاعات ومناطق ارغندی بالا وپائین تشکیل میداد. ما قوت های عملیاتی را بدانصوب سوق کردیم ودر منطقهء چپ ارغندی اردو زدیم.

عملیات پغمان باز تاب وسیعی در مطبوعات کشور داشت ودوکتور نجیب در مورد آن در

۱-Garicov.

کنگره، دوم حزبی خطاب به نمایندگان کنگره چنین اظهار کرد : [۱] «منسوبین قوای مسلح ما در آستان دومین کنگره، حزب با انجام عملیات مؤفقانه در پغمان که گویا دژ شکست ناپذیر افراطیون جنگ طلب تلقی می شد تحفه، با اهمیتی را در کنگره، حاضر تقدیم داشته اند. بیائید از این قهرمانان دلیر راه دفاع از صلح و امنیت مردم عمیقاً اظهار سپاس نمائیم».

اما تصفیه، پغمان به قطع راکت باری در شهر کابل منجر نشد هنوز هم از ارتفاعات ارغندی از میدان شهر، از کتل اونی از دره، سنگلاخ، از کوته عشرو، راکتهای سکر که پیام آور مرگ ونیستی بودند در غرب کابل اصابت می کردند مردم زیادی را تباه نمودند تمام تلخی ها وشرنگ این راکتهای کور ولعنتی را قبل از همه من احساس می کردم ومی چشیدم. زیرا که من مسئول امنیت جان ومال مردم کابل بودم. با اولین انفجار واصابت راکت ، تلفن زنگ می زد ودوکتور نجیب عصبانی وپرخاشگر می پرسید، چه واقع شده؟ راکت در کجا اصابت کرده، از کجا فیر شده، چند نفر را زخمی وشهید ساخته وگارنیزیون چه تدابیری را گرفته است؟ در حالیکه هم من وهم او همزمان صدای انفجار را می شنیدیم. او حد اقل برای من ۲-۳ دقیقه وقت نمیداد تا راپور ها برسد وبعد از تدقیق شدن به وی گزارش دهم. یگانه انتقاد نجیب بالای گارنیزیون کابل اصابت راکتها وفیرهای خود سرانه بود که بعضی از قطعات قومی با بی بند وباری خاصی آنرا انجام میدادند. در حالیکه برای کم نمودن اصابت ها وجلوگیری از فیر راکت ها تدابیر خاصی در گارنیزیون کابل عملی می شد. مثلاً در نُه ارتفاع حاکم در شهر از جمله تپه، تلویزیون تپه های شیرپور، کوه صافی، شاخ برنتی، کوه های کرغ، کوه های خیرخانه وغیره محلات ترصد توپچی ایجاد شده بود. در این محلات مترصدین با داشتن دوربین های قیچی وآلات دیگر شب وروز ترصد میکردند، و چه از طریق گوش وچه از طریق چشم استقامت های فیر راکت ها را مشخص می کردند وذریعه، بیسیم های دستی "تاکی واکی" فوراً به آمر توپچی گارنیزیون کابل خبر می دادند. آمر توپچی آنرا در بالای خریطه رسم می کرد، اساسات وکوردینات هدف را به مواضع توپچی خبر می داد وتوپچی ها بلا فاصله اتش می گشودند. تمام این عملیه ۳-٤ دقیقه بیشتر طول نمی کشید. در قوماندانی قوای هوائی ومدافعه هوائی در خواجه رواش نیز به صورت دایمی ۲-۳ نفر افسر کشف ونمایندگان توپچی از گارنیزیون کابل مؤظف بودند. آنها در چنین مواقع ذریعه، طیارات ان-۲٦ و ان ۳۲ ویا هلیکوپترها پرواز نموده نقاط انداخت را از هوا کشف می کردند. همینکه دو، سه بار شعله یی را در یك منطقه مشاهده می کردند که روشن وخاموش می شود، معنی آنرا داشت که از نقطه، مذکور سکر فیر می شود، پس کوردینات آن را به محل

۱- سالنامه سال ۱۳٦۹ شماره ٥٦ صفحه ٥۲ بخش بیانیه، دوکتور نجیب الله .

قوماندهء توپچی میدادند ویا به قرارگاه قوای هوایی توپچی یا طیارات شکاری هدف مذکور را از بین می برد. همچنان طیارات شکاری اغلباً بنا بر دستور گارنیزیون کابل در فضای کابل وظیفهء کشف وترصد را انجام میداد وحین انداخت راکتها وارد عمل می گردیدند. راپورهای کشف اکثراً چنان دقیق می بود که ما می توانستیم چند لحظه قبل از انداخت های دشمن محلات نصب راکتها را مورد حملات وضربات قرار دهیم. بدون تردید که مجاهدین آمادگی گارنیزیون کابل وعکس العمل سریع آنرا می دانستند به همین دلیل آنها از یك نقطه بصورت دوام دار فیر نمی کردند. بلکه از نقاط مختلف ودر هنگام مختلف به این کار مبادرت می ورزیدند. شیوه های گوناگونی بکار می بستند، مثلاً در تاریکی شب ۷ الی ۱۰ راکث را در نقاط مطلوبه جابجا می کردند. زمین را توسط آب، تر می نمودند تا بعد از فیر، گرد وغبار برنخیزد ومحل انداخت توسط قوتهای دولتی کشف نگردد، بعضاً حتی بدون دستگاه های پرتاب، راکت های مذکور را بالای شاخه های چوبی بصورت اریب ایستاده می کردند وآنرا استقامت میدادند. بعداً با جریان بخشیدن الکتریکی راکت به پرواز در میآمد وبعد از طی مسافت معین به زمین اصابت می کرد برای کسانیکه راکت ها را فیر می کردند، مهم نبود که راکت در کجا اصابت کرده است. در ایستگاه سرویس، در سینما، در مغازه، در منزل، در مسجد، در کجا؟ مهم اینبود که راکتی فیر شود، وموجودیت مجاهدین را در اطراف کابل برای مردم ثابت نماید. توپچی های عربی بعد از دو، سه فیر راکت ها را مستقیماً بالای اهداف مطلوبه اصابت می دادند زیرا که آنها نیز مترصدینی داشتند که با دستگاه های پورتاتیف مخابره مجهز بودند و در نزدیکی محل اصابت قرار می گرفت، تصحیحات لازم را مخابره می کردند وراکت ها بعد از فیر دوم یا سوم دقیقاً بالای اهداف پلان شده اصابت می کرد.

مبارزه با راکت بسیار مشکل بود. شهر کابل دو ملیون جمعیت داشت وهر راکت در هر نقطه ایکه اصابت می کرد، فاجعهء بزرگی ببار میآورد. این یك حقیقت تلخ ووحشتناك بود، مگر آنکه شهر کابل را با چتر فولادینی مسقف می ساختم که هیچ راکتی به آن نفوذ نمی کرد ویا آنقدر زون امنیتی آن توسعه مییافت که جلوگیری از این امر ممکن می گردید.

عملیات محاربوی در ارغندی بهمین خاطر انجام شد. در آنجا در ابتدا قریه جات ارغندی پائین وبالا به سادگی وسهولت بدست آمد. اما ارتفاعات حاکم هنوز در تصرف حاجی شیر علم قوماندان معروف سیاف بود، و چون نامبرده از طریق کرته عشرو ومیدان شهر تغذیه می گردید وهمچنان توپچی های وهابی به کثرت در باند گروپ او موجود بود، عملیات ارغندی مؤفقیت چندان بدنبال نداشت. گروپمان مذکور را تورن امان الله قوماندان حزب اسلامی مقیم میدان شهر کمك می نمود تشریك مساعی نزدیکی جهت حفظ ارتفاعات بین آنها ایجاد شده بود اما با وصف آنهم قوت های

گارنیزیون کابل با تاکتیك های مختلفی بعضی از ارتفاعات را از نزد شیر علم بدست آورده بود ونامبرده آنقدر مصروف شده بود که اغلباً فراموش می کرد که وقت راکت باران شهر کابل فرا رسیده است.

عملیات محاربوی دیگری نیز به ابتکار گانیزیون کابل بر اساس اوامر مستقیم سرقوماندانی اعلی قوای مسلح در مناطق پای مینار، دانشمند، قره دشمن، قره باغ صورت گرفت. این عملیات مؤفقیت آمیز بود. حزب اسلامی که عمدتاً درین مناطق وجود داشتند، سرکوب گردیده وقوماندان معروف آن "هادی" به دولت پیوست "وقادر" از منطقه گریخت. در قریه جات مذکور قطعات هادی که در ترکیب فرقه ۸ ایجاد شده بود، جابجا شد وبا این حرکت راه جدید بگرام -کابل کاملاً مصئونیت یافت. اجرای وظایف مذکور بدون تردید با مساعی مشترکه وزارت های قوای مسلح امکان پذیر بود. وچون به این مناسبت اکثر معاونین ورؤسای هر سه وزارت در گارنیزیون کابل احضار می شدند. باعث آن می گردید که تصادم ها وبرخورد های وظیفوی بین گارنیزیون ووزارت های قوای مسلح پیدا شود. از طرف دیگر اجرای مؤفقانه وظایف به گارنیزیون کابل صلاحیت واتوریته خاصی می بخشید. زیرا موقعی بود که بدون اجازه، وزیر مربوط، قوتهای وی در عملیات سوق می گردیدند، وطنجار سکوت می کرد ولی پکتین عصبانی می شد و یعقوبی مرحوم پشتیبانی و کمك می نمود.

بهر ترتیب مقام واتوریته گارنیزیون کابل بالا میرفت وخواهی نخواهی متناسب با آن توقعات مردم نیز بیشتر می شد وجاه طلبی ها وخود خواهی های افسران گارنیزیون نیز تزاید میبافت. تصادفی نبود که وطنجار در یکی از نشست های خود با افسران وزارت دفاع شکوه آمیز گفته بود که اکنون در افغانستان دو وزارت دفاع وجود دارد، یکی در دارالامان ودیگری در گارنیزیون کابل.

متأسفانه من علی الرغم خواستم، مجبور شدم از خودم زیاد حرف بزنم. این بخاطر آن بود که هر تکه، هربخش وهر حادثه یی به همدیگر مرتبط هستند وبافت منطقی دارند، و یکی بدون دیگری بی ربط ونا مفهوم بنظر می خورند، اگر حرفی از من وگذشته ام درین نوشته ها به چشم میخورد، بمعنی آن نیست که خودم را برجسته بسازم. تمام سعی من اینست که با پیوند وقایع وحوادث، تاریخ نظامی سیاسی آن سالها را کمی روشن کرده باشم. اگر این یاد داشتها موجب ملال می گردد فقط بخاطر همان ناگذیری است وامید عفو دارم.

فصل چهارم

رویداد های سیاسی، اجتماعی واقتصادی در دوران دفاع مستقلانه

-۱-

در افغانستان :

در هنگامیکه قوای مسلح افغانستان مشغول دفاع مستقلانه بود واز تهاجم بزرگ قوت های ملیشه پاکستانی ومجاهدین در جلال آباد دفاع می کرد یا کودتای شهنواز-گلبدین را خنثی می نمود ویا در پغمان وارغندی وسایر شهرهای بزرگ کشور به عملیات های وسیع ومؤفقیت آمیزی مصروفیت داشت در عرصهء سیاسی نیز تحولات بزرگی شکل می گرفت ویکی پشت دیگر به منصهء اجرا در میآمد. تلاش ها وابتکارات فزاینده دوکتور نجیب الله درین راستا زمینهء هرگونه ابتکار را از مجاهدین سلب کرد ودولت جمهوری افغانستان به سوی صلح وتفاهم قدم های مثبتی برداشت. دوکتور نجیب الله در حالیکه از کشور دفاع می کرد، بیهوده گی جنگ را اعلان می نمود واز سیاست مصالحه ملی واز پایان یافتن دوران جنگ سرد و زد وده شدن تنش وتشنج در سطح جهانی صحبت می کرد. پیشنهادهای متواتر نجیب مبنی بر تدویر مذاکرات، انتخابات آزاد، تضمین بی طرفی گرچه از طرف سیاستمداران مستقر در پشاور نادیده گرفته می شد، اما خواهی نخواهی دوکتور نجیب را در انظار جهان حق بجانب وا نمود می کرد و در سطح ملی نیز به اتوریته وحیثیت او می افزود.

لویه جرگه تاریخی جوزای ۱۳۶۹ یکی از این ابتکارات مهم دولت بود. درین لویه جرگه تعدیلاتی در قانون اساسی سال ۱۳۶۶ صورت گرفت. در این تعدیلات موقف انحصاری وامتیازی حزب. د.خ.ا. که در مقدمهء قانون درج شده بود، حذف گردیده وپلورالیزم سیاسی به حیث اساس وبنیاد زنده گی سیاسی افغانها پذیرفته شد. برای انتخابات اصول همگانی، مساوی،

آزاد، سری ومستقیم تعیین گردید. قضا وڅارنوالی غیر حزبی و بیطرف ساخته شدند و بررسی اتهامات وطرز محاکمه، مقامات عالیرتبه، دولت پیش بینی گردید. عرصه، فعالیتهای اجتماعی واقتصادی سکتور خصوصی وسعت یافت وبه انحصار وکنترول دولت درین عرصه ها خاتمه وکاهش داده شد وبا در نظر داشت منافع افغانستان سرمایه گذاری خارجی تشویق گردیده تشبثات بانك های خارجی وتأسیس مؤسسات تعلیمی وتحصیلی خارجی مجاز دانسته شدند. همچنان ایجاد شرایط مساعد به منظور احراز حقوق وموقف بی طرفی دایمی افغانستان وغیر نظامی ساختن آن در قانون مذکور پیش بینی گردید.

نجیب الله در بیانیه، افتتاحیه، خویش گفت که «ما از تمام افغان های وطن دوست در اروپا وامریکا منجمله شاغلی داکتر محمد یوسف، عبدالصمد حامد، عبدالحکیم طبیبی، عبدالرحمن پژواك، سید قاسم رشتیا، سید شمس الدین مجروح، عبدالغفور روان فرهادی عبدالله ملکیار، سلطان محمود غازی، عبدالستار شالیزی، عزیز الله واصفی وسایر شخصیت های افغانی در خارج کشور دعوت می کنیم که به کابل بیایند واز نزدیك با اوضاع کشور آشنا شوند. این هموطنان ما پیوسته بر این امر تأکید می ورزند که باید مسأله افغانستان توسط خود افغانها حل وفصل شود وهمیشه از اصل افغانیت صحبت می کنند. ما از آنها خواهش می کنیم بفرمائید اکثریت افغانها در داخل کشور هستند، به افغانستان بیایید واگر واقعاً آرزومند حل صلح آمیز مسأله کشور هستید اکنون که قوای شوروی افغانستان را ترك داده اند، زمینه اشتراك فعال در امر صلح بیش از هر وقت دیگر فراهم گردیده است. آنها می توانند با اطمینان واحساس مسئولیت کامل با ما، با مخالفین دولت، شهریان کابل وولایات وبا حکومت جدید التشکیل که بیش از دو ثلث اعضای آنرا شخصیت های بی طرف وغیر حزبی تشکیل میدهد داخل تماس شوند وراه های حل مسأله افغانستان را در داخل کشور جستجو نمایند.»

در همان جلسه دوکتور نجیب الله فضل الحق خالقیار را بحیث صدر اعظم مؤظف تعیین نمود تا خط مشی خود را تعیین وکابینه، خود را معرفی نموده از ولسی جرگه رأی اعتماد بدست آورد. از جمله، ٣٦ نفر عضو کابینه ٢٣ نفر آنها را شخصیت های غیر حزبی تشکیل میداد که دارای تحصیلات عالی وسابقه، کار در دولت های گذشته بودند.

فضل الحق خالقیار از اهالی هرات و فارغ پوهنځی اقتصاد از پوهنتون کابل در سال ١٣٣٧ بود. وی در هنگامیکه به صفت رئیس تنظیمه هرات و وزیر مشاور کار می کرد، همراه با دگر جنرال جلال رزمنده در قریه، پشتون زرغون هرات حین تسلیمی یك گروپ مخالفین به دولت مورد فیر قرار گرفت به طوریکه جلال رزمنده جابجا شهید شد وخالقیار شدیداً زخمی گردیده مدتها در شفاخانه ٤٠٠ بستر اردو تحت تداوی قرار داشت. خالقیار شخص با تجربه، دانشمند

وانسان با تهذیب و خوش برخوردی بود. متواضع، حلیم وفروتن بود که توظیف وی بحیث صدر اعظم کشور در آن حالات جنگی کمی مایه‌ء رکود در کارهای دولتی، خصوصاً ضروریات واحتیاجات قوای مسلح می گردید. اما از طرفی دوکتور نجیب امیدوار بود که این شخص مریض وعلیل،معنویات او را بخاطر تحقق مشی مصالحه ملی وفراهم آوری زمینه‌ء مساعدتر برای اشتراک هر چه وسیع تر تمام اقشار مردم در اداره‌ء دولتی، بر آورده سازد.

اعضای حکومت خالقیار را اشخاص ذیل تشکیل میدادند :

محمود بریالی معاون اول صدر اعظم (حزبی) عبدالصمد سلیم معاون صدر اعظم، پروفیسور محمد انور ارغندیوال معاون صدر اعظم در امور فرهنگی واجتماعی، عبدالقیوم نورزی (حزبی) معاون صدر اعظم، معصومه عصمتی وردك وزیر تعلیم وتربیه، غلام محی الدین دریځ وزیر عدلیه، دوکتور مهر محمد اعجازی وزیر صحت عامه، عبدالوکیل وزیر خارجه (حزبی) دوکتور راز محمد پکتین وزیر داخله (حزبی) صالحه فاروق اعتمادی وزیر امور اجتماعی، محمد حکیم وزیر مالیه، محمد اسلم وطنجار وزیر دفاع (حزبی) غلام فاروق یعقوبی وزیر امنیت دولتی (حزبی) محمد صدیق سیلانی وزیر شئون اسلامی واوقاف، محی الدین شهباز وزیر زراعت، دوکتور محمد انور دوست وزیر صنایع خفیفه ومواد غذایی، دوکتور فقیر محمد نیکزاد وزیر امور ساختمانی، انجنیر عبدالصمد صلاح وزیر معادن وصنایع، دوکتور ودیر صافی وزیر هوانوردی ملکی ، دیپلوم انجنیر سید محمد نسیم علوی وزیر مخابرات، میر عبدالغفور رحیم وزیر آب وبرق، احمد بشیر رویگر وزیر اطلاعات وکلتور (حزبی)، دوکتور محمد انور شمس وزیر تحصیلات عالی ومسلکی، فتح محمد ترین وزیر امور عودت کنندگان، ذکیم شاه وزیر تجارت، انجنیر حیات الله عزیزی وزیر احیای مجدد وانکشاف دهات، خلیل الله وزیر ترانسپورت (حزبی) نور احمد بریځ وزیر مشاور، شاه ولی وزیر مشاور (حزبی) سید اکرام پیگر وزیر مشاور (حزبی)وفقیر محمد یعقوبی وزیر مشاور. این کابینه چنان وسیع وبزرگ بود که اکثراً مردم کابل اسمای وزیران را فراموش می کردند. وزارت های جدید الشتکیل معاونین متعدد صدر اعظم، وزیران مشاور فراوان، مردم را به غیر ضروری بودن چنین کابینه‌ء عریض وطویلی که جز افزون ساختن بیروکراسی وکاغذ پرانی مفادی نداشت معتقد ساخته در مؤفقیت وپیروزی آن شك نمودند. اما از لحاظ سیاسی اکت خوبی تلقی می شد در جهت تأمین دیموکراسی وحکومت مردم.

دومین کنگره‌ء ح.د.خ.ا بتاریخ ٦ سرطان ١٣٦٩ در تالار کنفرانس های وزارت داخله برگذار گردید. در بیانیه‌ء اساسی منشی عمومی کمیته‌ء مرکزی ح.د. خ.ا در باره‌ء چگونگی تأسیس حزب در ٢٦ سال قبل، تاریخچه‌ء تأسیس حزب، در باره‌ء مؤسسین حزب، نورمحمد تره

کی وببرك کارمل و اصول مرامی واهداف ووظایف حزب، اساسنامهء حزب، در بارهء انشعاب اول حزب، نشر جراید خلق وپرچم، مبارزات علنی، غیر علنی وپارلمانی حزب، در بارهء عدم تطبیق اصول دموکراسی درون حزبی وعدم امکانات اثر گذاری صنوف حزبی بر فعالیت رهبران حزبی، در بارهء حزب ومسئله قدرت دولتی پس از کودتای ٢٦ سرطان وپشتیبانی حزب از دولت جمهوری محمد داود، وحدت دوبارهء حزب وگرفتن قدرت سیاسی توسط افسران حزبی در ٧ ثور ١٣٥٧ بصورت مبسوطی معلومات داده همچنان در بارهء مداخله قدرت های خارجی وتشکل احزاب، سازمانها وتنظیم های اپوزیسیون در پاکستان دایر وشروع تشنجات وتصادمات جنگی، در مورد اشتباهات سالهای اول حزب، انشعاب دوم در حزب، ورود قوای شوروی به افغانستان وانعکاسات وبازتاب های خصمانهء جهان در برابر مداخلهء شوروی در امور افغانستان وبالاخره خروج قوای شوروی ودفاع مستقلانه توضیحات کامل داده شد. سپس از مصالحهء ملی بحیث راهی بسوی اعادهء صلح وثبات یاد آوری گردیده واز مقاومت وپایداری نیروهای مسلح کشور در آزمون جلال آباد وخنثی شدن کودتای جنرال تنی صحبت گردید دوکتور نجیب نوسازی حزب را بحیث شرط ضروری تأمین صلح واعمار مجدد در کشور خواند. وگفت امروز در حزب (١٧٣٦١٤) تن عضویت دارند که به تعداد ١٥٩٢٤ تن زنان کشور نیز شامل آنست.

مشخصات عمدهء طرح جدید مرام نامه مسایل آتی را در بر می گرفت :

در طرح – نه وظایف یك حزب حاکم بلکه حزبیکه از انحصار قدرت صرف نظر نموده ومتکی به اصول دموکراسی در حاکمیت شرکت داشته با سایر احزاب روابط مساویانه ومتقابلاً مفید بر قرار نموده وبرای دستیابی به اهداف خود در حال وآینده نه با شیوه های اداری بلکه از طریق سیاسی مبارزه می نماید، مشخص گردیده بود.

طرح بر آورده شدن اهداف عمومی ملی را در مشخصهء اصلی آن که گذار از جنگ به صلح واعمار مجدد افغانستان بود بیان می کرد.

طرح مرامنانه در بخش سیاسی –استقرار حاکمیت ملی بر اساس اصول دموکراسی ونظام پارلمانی، ایجاد تفاهم ووحدت ملی ودستیابی به نظام دولتی مبتنی بر ائتلاف نیروها وآشتی ملی را هدف قرار میداد.

در طرح مرام نامهء جدید پابندی حزب به اصول عنعنوی دموکراسی، انتخابات از طریق رأی دهی آزاد سری، مستقیم، مساویانه ودموکراتیك را وسیلهء عمدهء تحقق دموکراسی میدانست. مبارزه در راه دفاع از حقوق وآزادی های اساسی اتباع اعم از آزادی های بیان، مطبوعات، تشکیل وفعالیت احزاب وسایر حقوق، آزادی های قانونی از وظایف اساسی ومبرم حزب شمرده می شد، اعمار مجدد کشور از طریق احیاء وبازسازی تأسیسات زراعتی وسیستم های آبیاری

ومؤسسات صنعتی که در نتیجهٔ جنگ زیانمند شده وتخریب گردیده بودند، مورد توجه خاص قرار می گرفت. طرح در عرصهٔ فرهنگی بر آگاهی سراسری معطوف به قطع جنگ واستقرار صلح که اخیراً شکل گرفته بود، اتکاء می نمود. در طرح آمده بود که حزب مناسبات خود را با تمام احزاب، سازمان های سیاسی واجتماعی وجنبش های ملی جانبدار صلح و ترقی وحفظ محیط زیست توسعه واستحکام می بخشد. همچنان اهداف ووظایف جدید حزب در عرصه های اجتماعی، ملی، فرهنگی وسیاست خارجی بصورت مشخص پیش بینی گردیده بود.

پس از ارائه طرح جدید مرام نامه که قبلاً در اختیار نمایندگان کنفرانس قرار داده شده بود دوکتور نجیب الله در بارهٔ تعدیل نام حزب چنین گفت : «با در نظر داشت عدم هم آهنگی مرام نامهٔ حزب با نام فعلی آن - بجا است که تعدیل نام حزب دموکراتیك خلق افغانستان به (حزب وطن) پیشنهاد گردد. گزینش نام "وطن" برای حزب ما هم از لحاظ خصلت ملی ووطندوستانهٔ آن وهم بخاطر ارادهٔ راستین آن در خدمت به وطن وهم با در نظر داشت اهداف نوسازی حزب که سیمای واقعی ملی حزب را منعکس میسازد، کاملاً مطابقت دارد.»

در بارهٔ اساسنامهٔ جدید حزب باید گفت که در طرح جدید اساسنامه سعی شده بود دروازه های حزب بر روی حلقات وسیعتری از نیروهای ملی باز شود. در طرح جدید اساسنامه پابندی اعضای حزب به دین مقدس اسلام وسنن پسندیدهٔ مردم تأکید گردیده بود. همچنان دقت لازم به توسعهٔ دموکراسی در حیات حزبی صورت گرفته بود ودوکتور نجیب الله طرح جدید اساسنامه را سند گذار حزب به سوی مدارج عالی تر ووسیعتر دموکراسی می شمرد.

طرح های پیشنهاد شده در مورد اساسنامه ومرام نامهٔ حزب بدون مخالفت هیچ یکی از نمایندگان مورد تصویب قرار گرفت. بیرق حزب از رنگ سرخ به رنگ آبی تغییر یافت. نام حزب دیموکراتیك خلق افغانستان به حزب وطن تعدیل شد، مطابق اساسنامه، اعضای کمیته مرکزی حزب را، اعضای شورای مرکزی حزب واعضای بیوروی سیاسی را تمام اعضای بیوروی اجرائیه حزب وطن نام گذاری کردند. به تاریخ ۷ سرطان دوکتور نجیب الله به اتفاق آرأ بحیث منشی عمومی کمیته مرکزی حزب وطن انتخاب شد بدینترتیب حزب دموکراتیك خلق افغانستان در جهت تغییر دادن سیمای خویش قدم های اساسی را بر می داشت که با حزب ۲٦ سال قبل فاصلهٔ زیادی داشت و نجیب الله با این مانورها می خواست تمام انتقادهای مقاومت های مخالفین خود را که علیه حزب وحاکمیت دولتی داشتند، از بین ببرد. یکی از نمایندگان خاص غرب در کابل اظهار داشته بود (۱) «که نظر اکثریت نفوس کابل در آنموقع آن بود که "شیطان آشنا بهتر است"

۱- افغانستان گذرگاه کشور گشایان- ص ۲۰۷.

او ضمن نکوهش دسته بندی مخاصمانه، مقاومت اظهار داشت " اگر در افغانستان به انتخابات آزاد وعادلانه موقع داده شود، برای من جای تعجب نخواهد بود که حزب دموکراتیك نسبت به هر حزب دیگر به تنهایی کرسی های زیادی را بدست خواهد آورد. بدر همین ماه ها نخستین مجمع اتحاد جبهه، صلح افغانستان دایر گردید.

مرامنامه، جبهه مذکور را اهداف ووظایف عام ملی تشکیل میداد وبراین مسئله تاکید داشت که اصرار روی حل نظامی مسایل نه تنها منافع هیچ یك از قطب بندی ها ونیروهای درگیر را تأمین نمی کند، بلکه هستی وموجودیت وطن را با تهدید جدی مواجه می سازد. ممیزه، عمده مرامنامه جبهه صلح افغانستان در آن بود که شاملان آن علی الرغم اختلاف در دیدگاه های سیاسی، با حفظ هویت واستقلال سازمانی خود فعالیت مشترك،ومتحدانه را بخاطر نیل به منافع همگانی انجام میدادند.

درین گردهمآئی دوکتور نجیب الله افشاء نمود که در سفر خویش به سویس همراه بعضی از رهبران تنظیم ها مانند حضرت صبغت الله مجددی، پیر سید احمد گیلانی ونمایندگان محمد ظاهرشاه دیدار وگفتگو داشته است. او افشاء ساخت که نمایندگان دولت حتی با نمایندگان گلبدین حکمتیار، دو مراتبه در یکی از کشورهای خارجی ملاقات ومذاکره نموده است [1] دوکتور نجیب گفت: [2] «در زمان ضیاء الحق دو تن از نمایندگان گلبدین به کابل آمدند، که من شخصاً با آنها ملاقات کردم حتماً این سخنان مرا می شنود. او بمن اطلاع داده بود وگفته بود که جای تعجب است، زمانی من وتو در پوهنتون در زمان نهضت محصلین علیه ظاهرشاه یکجا مبارزه می کردیم، چگونه تو امروز در حل وفصل سیاسی مسأله افغانستان از همه افغانها منجمله از ظاهرشاه هم دعوت می کنی. آیا تعجب آور نیست که تو به حیث یك عنصری که از ترقی وپیشرفت صحبت می کردی پنجاه سال به عقب بر می گردي. من برایش گفتم که جلوگیری از پراگندگی ملت افغان مطرح بحث بوده وبرای ما امر مقدس اینست که تفاهم ملی ایجاد شود واگر این مطلب مطرح باشد که من پنجاه سال عقب بر می گردم وقضاوت می کنم هنوز هم مترقی هستم. که پنجصد سال عقب نمیروم و با تو نمیروم بهتر است که انسان پنجاه سال عقب برود، باز هم ٤٥٠ سال پیشتر ومترقی هستم. این مطلب را هم می گویم که با همه مذاکره جریان دارد. اما گلبدین بیشتر از دیگران مراجعه نموده است. یکتعداد از سفرای کشور ها درین جا حضور دارند، ما با آنها مذاکره خواهیم کرد دوستان ما هستند. آنها به مثابه میزبان ومیانجی مذاکرات

١- آغاز بدون انجام سلیمان لایق.

٢- سخنرانی دوکتور نجیب الله در نخستین مجمع اتحاد جبهه، صلح افغانستان.

ما بودند وبه مشابهء شرکت کنندگان شاهد مذاکره ما بودند.»

در جای دیگر در بارهء اینکه چرا دولت تمایل دارد تا با گروپ های اپوزیسیون معتدل مذاکره کند نجیب گفت: (۱)

«با گروپ های معتدل اپوزیسیون پرنسیپ ها واصول مردمی وملی ما زیادتر نزدیك است. واما در آنجا معامله است. (منظور گلبدین است) با صراحت به شما می گویم که ما به این منظور آفریده نشده ایم که با اصول تاریخی وملی افغانستان با کسی معامله کنیم.»

درین سال دوکتور نجیب الله سفرهای متعددی به کشورهای خارجی نمود. این سفرها در کشورهای اتحاد شوروی سابق، سویس، هندوستان وفرانسه انجام گرفت. در بعضی از این سفرها نامبرده با رهبران اپوزیسیون، ویا با نمایندگان آنها دید وباز دیدهای کاری انجام میداد. در اکثر این دیدارها، اسحق توخی دستیار رئیس جمهور، فاروق یعقوبی وزیر امنیت دولتی، عبدالوکیل وزیر خارجه حضور میداشتند و یا این که آنها مستقلاً مذاکرات را در خارج کشور با گروپهای اپوزیسیون نمایندگان ظاهرشاه مانند سردار عبدالولی، سلطان محمود غازی وغیره انجام میدادند. سعی می گردید که مذاکرات مذکور مخفی بماند. در پارهء موارد ژورنالیستان از این ملاقات ها با خبر می شدند وآنرا افشا می ساختند. تمایل دولت هم آن بود که دید وباز دیدها افشاء شود و سعی بسیار در پنهان کاری نداشت، با آنهم رهبران معتدلین از چنین ملاقات هائی انکار می نمودند.

حقیقت آن بود که دوکتور نجیب الله بخاطر حل مسأله افغانستان از طریق سیاسی سعی وتلاش زیادی بخرچ میداد وبا گذشت هرروز وهر هفته پیشنهاد وابتکار تازه یی مطرح می کرد. او از تمام امکانات استفاده می کرد مثلاً کنفرانس بین المللی را برای حل مسأله سیاسی افغانستان که آنرا کانسیسیوس بین المللی نیز میتوان خواند پیشنهاد کردواز خلع سلاح عمومی مردم افغانستان گرفته تا فرستادن میکانیزم صلح برای سران کشورهای شوروی وآمریکا که در آن نظریات دولت افغانستان در بارهء تأمین صلح بازتاب یافته بود، سود می جُست.

۱ - سخنرانی دوکتور نجیب الله در نخستین مجمع اتحاد جبههء صلح افغانســتان و همچنان رسالهء آغــاز بدون انجام سلیمان لایق.

-۲-

در سال ۱۳٦۹ احزاب سیاسی ذیل با استفاده از انفاذ قانون احزاب در جمهوری افغانستان فعالیت علنی داشتند :

۱- حزب وطن، که در کنگرهء مؤسس خویش در ماه جدی ۱۳٤۲ بنام حزب دیموکراتیک خلق افغانستان یاد می شد در دومین کنگرهء خویش در ماه سرطان ۱۳٦۹ اسم وطن را برگزید. ریاست شورای مرکزی حزب وطن را دوکتور نجیب الله بعهده داشت وتعداد اعضای آن یکصد وهشتاد هزار نفر بود.

۲- سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا): که در سال ۱۳٤۷ تأسیس گردیده بود. سازا عضو بلاک چپ دموکراتیک بوده وبا ح. د. خ. ا. با حزب وطن همکاری داشت. منشی اول این سازمان محبوب الله کوشانی بود.

۳- سازمان زحمتکشان افغانستان (سزا): این سازمان نیز عضو بلاک چپ دموکراتیک بوده ومنشی اول آن حمدالله گران بود که با حزب وطن همکاری می نمود.

٤- حزب اسلامی مردم افغانستان: حزب مذکور بر مبنای ایدیولوژی اسلامی فعالیت می کرد وبعد از انفاذ قانون اساسی فعال گردیده بود. رهبر حزب عبدالستار سیرت بود.

٥- حزب عدالت دهقانان افغانستان: این حزب نیز در پرتو قانون اساسی وقانون احزاب به فعالیت آغاز نموده رهبر آن عبدالحکیم توانا بود و نشریه یی را بنام "عدالت" منتشر می کرد.

٦- نهضت همبستگی مردم افغانستان (ملاییان) : فعالیت این حزب نیز بعد از انفاذ قانون اساسی صورت گرفته بود ورهبر آن سرور نورستانی بود.

۷- سازمان کارگران جوان افغانستان (کجا): رهبر این حزب عبدالعزیز (تره خیل) بود، که در سال ۱۳٦۸ به فعالیت علنی خویش آغاز نموده بود. سازمان مذکور جریدهء داشت بنام (خاور) که خواسته های مردم را در جهت نیل به یك صلح سراسری در افغانستان انعکاس می داد.

۸- اتحادیهء انصار الله: رهبر این حزب صفر محمد خادم بود و جریده یی بنام (احسم) را منتشر می ساخت.

۹- جمعیت رستگاری ملی افغانستان، این جمعیت بعد از تدوین وتصویب اعلامیه وطرزالعمل جمعیت توسط اعضای مؤسس به ریاست پوهاند محمد اصغر بتاریخ ۲۹ سنبله ۱۳٦۸ تأسیس وبا نشر اعلامیهء خویش بتاریخ ۱٥ میزان ۱۳٦۸ بکار آغاز نمود، این جمعیت نشریهء را بنام (د افغانستان د ملی ژغورنی تولنه) منتشر میساخت بر علاوهء احزاب مذکور

سازمان های اجتماعی گوناگونی نیز در آنموقع فعال بودند. اکثر این سازمان ها از طرف دولت ایجاد گردیده بودند واز طرف دولت تمویل می شدند، از آنجمله اند :

جبههء ملی جمهوری افغانستان که در بهار ۱۳٦۰ ایجاد شده بود، این همان جبهه ملی پدر وطن بود که نخستین بار مسأله اتحاد نیروها را در جامعهء ما، آزمایش کرد، وشرکت فعال در تدویر لویه جرگه ها، انتخابات ارگانهای محلی، کمپاین های انتخابات پارلمانی، تدوین قانون اساسی وجذب بیشتر از هفتاد هزار عضو انفرادی را برای جبهه داشت وبا سهم گیری مستقیم در راه ایجاد گروه های مدافعین، کندك های قومی وسربازگیری برای قوای مسلح نقش فعالی ایفا کرده بود.

پیوستن ۱۲۹۸۹۲ نفر مخالفین مسلح وعودت ۳۱۲۱۳٤ نفر به کشور از فعالیت این جبهه شمرده می شد. انجمن حقوق دانان، با داشتن ۹۰۰ نفرحقوق دان در مرکز و ٤٧٦ نفر در ولایات بخش تبلیغات حقوقی را که شامل نشرات نیز می گردید به پیش می برد. رئیس عمومی این انجمن پوهاند غلام سخی مصئون بود.

شورای سراسری زنان: این شورا در گذشته بنام سازمان دیموکراتیك زنان افغانستان یاد می گردید که در سال ۱۳٦٥ توسط اناهیتا راتب زاد ایجاد گردیده ومبارزات خویش را برای آزادی زنان افغانستان و حقوق زن ادامه میداد. اما بعد از آنکه دوکتور نجیب الله با اناهیتا راتب زاد تمام پیوندهای گذشته اش را قطع کرد اسم این سازمان را تغییر داد وبنام شورای سراسری زنان افغانستان آنرا یاد نمود. مدتی معصومه عصمتی وردك رئیس وشفیقه رزمنده معاون شورا بودند. شورای مذکور در سال ۱۳٦۹ به اساس ارقام رسمی دولت اضافه از ۱٦۰ هزار نفر عضو داشت که شامل زنان کارگر، دهقان، زنان خانه، متعلمین، محصلین و کارمندان دولتی می گردید.

کوپراتیف های دهقانان: نخستین کنگرهء آن در قوس ۱۳٥۹ دایر گردید. اتحادیهء مذکور بمثابهء یك سازمان اقتصادی اجتماعی فعال بود وجنبش کوپراتیفی کشور را تقویت می کرد.

انجمن نویسندگان: رئیس این انجمن رهنورد زریاب بود که در پلینوم ماه حمل ۱۳٦۹ در نتیجهء رأی گیری آزاد و مخفی انتخاب شده بود. شورای مرکزی انجمن مذکور دارای ۹٤ عضو وهیأت رئیسه آن نوزده نفر عضو داشت. فعالیت های انجمن را بخشهای داستان نویسی، نقد وپژوهش های ادبی، ادبیات کودك ونوجوانان، بخش شعر، ترجمه وادبیات پشتونخوا تشکیل میداد. ومحافل خوانش شعر، خوانش داستان ونقد داستان، محافل تجلیل از مقام فردوسی وشاهنامه، محفل یاد بود استاد قربت، محفل یاد بود سید حسن خان حسن وغیره در سال ۱۳٦۹ تشکیل تدویر کرده بود.

وظایف عمده این انجمن را ، بمیان آوردن فضای مناسب برای نویسندگان، کشف وپرورش استعدادهای ادبی، کمک در حل مشکلات مسلکی نویسندگان، کسب آزادی بیان بیشتر برای نویسندگان در بر می گرفت. مجله ژوندون و نشریه قلم ارگان نشراتی انجمن بود و آثار زیادی را از نویسندگان و شعرا به چاپ رسانیده بود.

اتحادیهء ژورنالستان: بمشابهء یك سازمان اجتماعی که کلیه ژورنالستان وسایل ارتباط جمعی کشور، اعم از دولتی ویا وابسته به احزاب وسازمان های اجتماعی غیر وابسته را بدور خود جمع نموده وفعالیت می نمود. فعالیت اتحادیه در چهار بخش متمرکز بود ، بخش مطبوعات، بخش رادیو وتلویزیون، بخش اطلاعات وبخش مؤسسات تحقیقی وتحلیلی.

اتحادیهء هنرمندان: طوریکه از نام آن پیداست کار کرد وفعالیتهای هنرمندان افغانستان را در رشته های نقاشی، رسامی عکاسی، پورتریت. همچنان سوق و رهبری وفعالیت های انجمن تیاتر، سینماگران وانجمن موسیقی افغانستان را احتوا می کرد.

شورای مرکزی اتحادیه پیشه وران: بمنظور بسیج نمودن پیشه وران به دور اتحادیه ها وکوپراتیف ها ورسانیدن کمك های مادی وتخنیکی به آنها ایجاد شده بود.

-٣-

اوضاع سیاسی در منطقه :

بعد از مدت کوتاهی در اتحاد شوروی نیز حوادث عظیم سیاسی ونظامی بوقوع پیوست. بتاریخ ١٩ اگست الی ٢٣ اگست ١٩٩٠ حزب کمونیست اتحاد شوروی در جهت مخالفت با اصلاحات وبازسازی گرباچف، توسط مارشالان وجنرالان خویش کودتای نظامی را سازماندهی کرده وقصر سفید (پارلمان شوروی) را به محاصره کشیدند. در آنموقع میخائیل گرباچف در ماسکو نبود ودر بحیرهء سیاه برای استراحت رفته بود. هدف ومقصد کودتاچیان را گرفتاری بوریس یلتسن وهوا خواهان دموکرات وی، برکناری میخائیل گرباچف، جلوگیری از پارچه شدن اتحاد شوروی وبرقراری رژیم ونظم گذشته تشکیل میداد. کودتاچیان این دو نفر را به خیانت ملی یعنی تجزیه نمودن اتحاد شوروی، متلاشی نمودن کمپ سوسیالیستی، تجزیه شدن قوای مسلح پیمان "وارسا" وخیانت به آرمانهای حزب کمونیست اتحاد شوروی ومردم آن متهم می کردند. این یك کودتای تمام عیار بود که با پلان بسیار دقیق وهمه جانبه نظامی طرح شده بود ووزیر دفاع اتحاد شوروی مارشال یازوف، مارشال اخرامییف مشاور نظامی گرباچف، ستر جنرال وورونیکوف معاون اول لوی درستیز اتحاد شوروی وزیر امنیت وداخله اتحاد شوروی در آن بحیث گردانندگان نظامی نقش برجسته داشتند.

گرباچف در سوچی مشغول شنا و استحمام در زیر آفتاب تابستان بود و یلسین در قصر سفید مشغول ایراد نطق های آتشین وپرشور، که کودتا آغاز گردید. کودتا در روز روشن (۱۹ اگست) با محاصره نمودن قصر سفید واشغال نمودن شهر ماسکو توسط تانکها، ماشین های محاربوی، زرهپوش ها هزارها تن سرباز وافسر شروع گردید. در ساعات اول فکر می شد که کودتا بسیار به سادگی وبه سرعت به پیروزی خواهد رسید. اما چنین نشد. یلتسن در قصر سفید خود را محاصره کرد ودر مقابل سربازان و افسرانیکه وظیفه داشتند قصر سفید را اشغال و او را دستگیر نمایند، صحبت نموده واز آنها خواست که نباید بر روی مردم بی دفاع واهالی ملکی ماسکو آتش بگشایند. احساسات وعواطف آنها را تحریك نمود وشروع به سنگربندی در اطراف قصر سفید کرد. نظامیان دودل ومتردد گردیدند واز گشودن آتش بر روی سنگر نشینان قصر سفید ابا ورزیدند. رهبران کودتا سعی نمودند تا با تعویض این قطعات، کارکودتا را یکسره سازند. آنها رادیو و تلویزیون شوروی را در اختیار داشتند ومرتباً دساتیر، ابلاغیه ها واعلامیه های خویش را صادر می نمودند. قطعه ایکه باید تعویض می شد، به این امر تن نداد واز یلتسن جانبداری کرد. جریان پیچیده شد ودر نتیجه چنان چرخش غیر منتظره در اوضاع رخ داد که سربازان وافسران جوان رهبران وقوماندانان خویش را گرفتار کرده به رهبری بوریس یلتسن تن دادند. در حقیقت کودتا بر ضد کودتا انجام شده وبه سهولت به پیروزی رسیده بود. رهبران کودتا، زندانی شدند. مارشال اخرامییف خود کشی کرد. گرباچف از سفر بطور عاجل به ماسکو برگشت وبا این اتهام که گویا از کودتا خبر داشته است، محبوبیت خویش را از دست داد. ویلتسن بحیث رئیس جمهور اتحاد شوروی قدرت او را قبضه نمود.

یلتسن تطبیق دموکراسی را درشوروی سابق عنوان نمود، حزب کمونیست را ملغی ساخت وتمام مالکیت ودارایی حزب را مصادره نموده. ملی اعلان نمود، به کشورهای سابق اتحاد شوروی حق خود مختاری وآزادی قایل شد. وسیاست اقتصادی بازار آزاد را اعلان نموده، نزدیکی هرچه بیشتر با ایالات متحده‌ء امریکا را در پیش گرفت. وانحصار قدرت یك حزبی را در کشور از بین برد. بزودی اتحاد شوروی سابق پارچه پارچه شد. در اولین ماه ها جمهوریت های لتوانیا واستونیا از پیکر شوروی جدا شدند وبه دنبال آن جمهوریت های آسیای میانه مانند ازبکستان، قزاقستان، تاجکستان، قرغزستان وبعداً اوکراین، روسیه سفید، گرجستان وآذربایجان بحیث جمهوریت های مستقل عرض اندام کردند که بنام کشورهای مستقل مشترك المنافع یاد گردیدند. اردوی شوروی بین این جمهوریت ها تقسیم شد. کمپ سوسیالستی نیز دستخوش این تغییرات گردید وکشورهای سوسیالیستی هر کدام سیاست مستقل ونوینی را اتخاذ کردند وبحیث کشورهای آزاد ومستقل عرض اندام نمودند. در نتیجه یك ابرقدرت بزرگ جهانی در ظرف چند روز مختصر از

بین رفت وآمریکا آقا وبادار بی رقیب جهان گردید.

ایدیولوژی مارکسیزم مسخره گردید فاتحهء سوسیالیزم خوانده شد و آخرین میخ به تابوت سیاسی آن کوبیده شد. میخائیل گرباچف در ادای این خدمت لقب مردسال را کمائی نمود وجایزهء صلح نوبل را از آن خود ساخت. بسیار جالب است نطق گرباچف که بتاریخ ٢٥ /١٢/١٩٩١ هنگام خدا حافظی اش با مردم شوروی اظهار داشته وخود را تبرئه نموده است :

« آقایون هموطن وهمشهری !

با در نظرداشت شرایطی که بعد از تهداب گذاری اتحادیه های جمهوریت های آزاد ایجاد شد وظیفه خود را بحیث رئیس جمهور خاتمه می بخشم (!) این تصمیم را بخاطر پابند بودن به پرنسیپ های اساسی دیموکراسی اتخاذ کرده ام. من همیشه برای استقلال، آزادی ملیت ها وبی طرفی جمهوریت های مستقل مبارزه کرده ام، اما در بین زمان خواستار اتحاد جمهوریت های متذکره میباشم ولی متأسفانه حوادث آنرا به جهت دیگر انکشاف داد. در مورد راهی که از سال ١٩٨٥ بدینسو پیموده ام تفصیلات سطحی، افکار ضد ونقیض ونظریات شخصی مغرضانه ابراز گردیده است. این قسمت من بوده است که در فرصت زمام داری خویش با پرابلم های زیادی در کشور مواجه گردم.

خداوند برای ما، زمین، تیل، گاز ودیگر ثروت های طبیعی ومردم با استعداد وفکوری را ارزانی کرده است. ولی با وصف آنهم مردم ما در شرایط خرابتر وبدتر از ممالك انکشاف یافته زندگی می کنند. عامل اساسی آن اینستکه اجتماع ما در یك سیستم قومانده شده وگره خورده در بیروکراسی، عقب مانده است. اجتماع ما مجبور به خدمت در راه ایدیولوژی گردیده وماحصل کار وزحمت خویش را در اختیار مسابقهء تسلیحاتی گذارده بود. جامعهء ما در مرزهای امکانات خویش قدم می گذاشت وتمام تجربیات نیم بند، مبنی بر ایجاد ریفورم ها وبوجود آمدن اصلاحات به ناکامی منجر گردیده بود. از حیثیت کشور روز بروز کاسته می شد وما نمیتوانستیم بدون مشکل به زندگی خویش دوام بدهیم. باید همه چیزها بطور اساسی تغییر مییافت. بهمین خاطر من هیچوقت پشیمان نیستم، حتی امروز از صحیح بودن ریفورم ها ودیموکراسی که در بهار سال ١٩٨٥ صورت گرفت متیقن هستم. پروسهء نوآوری ها وتغییرات اساسی در مملکت مشکلات بیشتری نسبت به آنچه ما فکر می کردیم هم در سطح ملی وهم در سطح بین المللی بوجود آورد. اما آنچه بدست آمده است باید به آن با دیدهء قدردانی دیده و از آن یاد آوری کنیم .

جامعهء ما، از لحاظ سیاسی، ایدئولوژی فکری وذهنی آزاد گردید. این یکی از قیمتی ترین ارزشها است. ولی هنوز ما یاد نگرفته ایم که از آزادی بطور درست استفاده کنیم. با وجود همهء

حرف ها ، یك کار بزرگ انجام یافته است. وآن اینکه به‌یك سیستم خود کامه خاتمه داده شده است که از درخشانی روز افزون زندگی ورفاه عامه جلوگیری می کرد. همچنان تغییرات در جهت دموکراسی صورت گرفت. انتخابات آزاد ، آزادی مطبوعات، آزادی ادیان ومذاهب بمیان آمد وسیستم چند حزبی در جامعه جامه‌ء عمل پوشید وبه واقعیت گرائید. تمام اشکال دارائی بحیث رکن متساوی الحقوق پذیرفته شد ودر چوکات ریفورم اراضی دهاقین دوباره به پای خویش ایستاده شدند. در احداث ملیون ها هکتار زمین جدید مسکونین دهاتی وشهری شریك شدند وبرای مؤلدین در قانون آزادی های ضروری پیش بینی گردید، ایجاد مؤسسات وشرکتهای سهامی وشخصی روز تا روز رونق یافت. انتقال اقتصاد از شکل قبلی به بازار آزاد مورد علاقه ودلچسپی انسانهای کشور ما قرار گرفت.

— زمان جنگ سرد خاتمه یافت رقابتهای تسلیحاتی متوقف شد، جهش غیر قابل تصور نظامی کشور ما که اقتصاد، شعور اجتماعی ومورال ما را به نابودی کشانیده بود ختم گردید. خطر جنگ جهانی بر طرف شد. ما بروی خود روزنه‌ء جهان را گشودیم، از دخالت در امور داخلی ممالك دیگر وهمچنان از فرستادن عساکر به خارج از مملکت اجتناب کردیم. در مقابل با حسن اعتماد ، بیطرفی واحترام برخورد کردیم. اکنون ما به یك منبع مهم در تغییرات مدرن وپیشرفت جهان به اساس صلح ودموکراسی تبدیل شده ایم ...».

بدینسان میخائیل گرباچف که با سیاست گولد نوزو پروسترویکا بر تمام نهادهای شوروی خط بطلان کشیده بود وعامل اساسی تجزیه اتحاد شوروی واز بین رفتن دنیای سوسیالیستی گردیده بود. خود را تبرئه می کرد ومی گفت پشیمان نیستم.

سرکوبی کمونیستان در اتحاد شوروی سابق وکشورهای اقمارش که حامیان رژیم انقلابی افغانستان بودند، تجزیه‌ء قوای مسلح واردوی شوروی، بقدرت رسیدن بوریس یلتسن ودیموکرات ها در روسیه ضربه‌ء مهلکی بود که بالای دولت دوکتور نجیب الله وارد گردید. یلتسن گورباچف نبود او شخص مغرور وخودکامه‌ء بود که علی الرغم دموکرات بودنش ادا واطوار فاشیستی داشت ودر برخورد با مسایل افغانستان کاملاً بی تفاوت بنظر میخورد وحاضر نبود که حتی به اندازه‌ء یك پوچك به رژیم ما کمك نماید. بر خلاف در وقت او بود که پروفیسور ربانی وهیأت همراهش با گرمی در ماسکو پذیرائی گردیدند وحتی نظر به شایعات آن وقت در مورد انتقال قدرت با آنها تبانی صورت گرفته بود. بدون شك این امر بنا بر اشاره‌ء آمریکا انجام یافته بود.

در پاکستان نیز جنرال ضیاء الحق حکمران نظامی پاکستان به تاریخ ۱۷ می ۱۹۸۸ دریك سانحه‌ء هوائی به قتل رسیده وهمراه با وی جنرال اختر عبدالرحمن یکی از بزرگترین ومعروفترین

جانیان جنگ افغانستان کشته شده بود، پاکستان تحت نظر صدر اعظم جدید موقفش را در قبال افغانستان تغییر داد، اما این تغییر عمده نبود، در ماه می ۱۹۸۹ بی نظیر بوتو، حمیدگل رئیس استخبارات نظامی را که شخص تندروی بود، برکنار ساخت. کسیکه ضیاء الحق او را مقرر کرده بود ویکی از دشمنان آشتی ناپذیر با دموکراسی وترقی بود خانم بوتو در جریان سفر خود به بریتانیا معتقد شده بود که مسلمانان خوبی در حزب وطن وجود دارند که با انها میتوان راه حلی را برای مذاکره پیدا کرد. تمایل شخصی بی نظیر به ضرر بنیاد گرا ها بود وبه نفع افغان های میانه رو. جنگ جلال آباد بوتو را به این اصل که مجاهدین هرگز از طریق نظامی بالای رژیم دوکتور نجیب الله پیروز نخواهند شد، معتقد ساخته بود وبهمین خاطر بالای رهبران مستقر در پاکستان فشار می آورد تا متحد شوند وراه حل سیاسی را ترجیح دهند، فشار پناهگزینان افغانی در پاکستان روز افزون بود و بوتو درد سرهای بزرگی از آن ناحیه احساس می کرد.

در عین زمان ایران که منافع تاریخی خود را در افغانستان بخاطر درگیری وجنگ با عراق فراموش کرده بود. بار دیگر دست به کار شده ودر سال ۱۹۸۹ روابط خود را با کابل بهبود بخشید تا بتواند به نه گانه های شیعه و حزب وحدت اسلامی که از ائتلاف آنها تشکیل شده بود، مؤثر واقع شود. رقابت شدید بین ایران وعربستان سعودی برای رهبری جهان اسلام در کوه های افغانستان به نمایش گذاشته شده بود عربستان سعودی از حکومت مؤقت مجاهدین در پشاور حمایت می کرد وآنرا برسمیت شناخته بود وجنبش وهابی را که تکیه گاه آن ریاض بود در داخل افغانستان در دره، کنر مستحکم می ساخت.

آخرین تلاشها برای مذاکرات "تناظر منفی" توسط ابر قدرت ها به عدم ادامه تهیه اسلحه به جوانب درگیر منجر می گردید که در آن موقع ماسکو آنرا رد نمود. اما بعد از سال ۱۹۸۸ موقف ها تغییر کرد، اتحاد شوروی آشکار اعلان نمود که آرزو دارد تا "تناظر منفی" را در عمل پیاده کند.

در حالیکه امریکا علاقه نشان نداد وگفت که عملیات بزرگ تهیه، اسلحه، ماسکو توازن نظامی را به نفع دولت کابل بر هم میزند. در سالهای بعدی واشنگتن آرام آرام به این حقیقت واقف گردید که منافع دراز مدت او در وجود بنیاد گراها در افغانستان حفظ شده نمیتواند، بهمین خاطر پیمان قطع اسلحه به جوانب درگیر بین واشنگتن وماسکو امضاء گردید وآنها نظاره گر و تماشاچی شدند که درین مسابقه بز کشی چه کسی برنده خواهد شد؟

-۴-

وضع اقتصادی کشور سال به سال وخیم می گردید وبا بحران های گوناگونی مواجه بود. با وصف آنکه سیاست اقتصادی دولت با پیروی از ماسکو دستخوش تغییرات گردید وبه عوض اقتصاد رهبری شده اقتصاد آزاد و بازار آزاد جای گزین آن شد. اما هنوز این شیوهء نوین بسیار جوان ونوپا بود وتأثیرات ملموسی در سال ۱۳۶۹ از خود بجا نگذاشته بود عوامل مختلفی، مانند ادامه وتشدید جنگ داخلی، سکتگی امور انتقالاتی وترانزیتی ناشی از مسدود بودن بخش بزرگی از خطوط مواصلاتی وشاهراه ها، قلت وکمبود مواد خام انرژیك، تجهیزات وماشین آلات، پرسونل فنی ومتخصصین، محدودیت امکانات مالی واسعاری، قطع کمك های کشورهای غربی، ومصارف کمر شکن جنگ بالای سکتور اقتصادی کشور تأثیرات کاملاً منفی وارد کرده بود. مثلاً دولت مجبور بود تا از مجموع تمام بودجهء اقتصادی کشور ۳/۲ حصهء آنرا برای مصارف قوای مسلح کشور تخصیص بدهد در حالیکه کمك های بلا عوض وطویل المدت شوروی در عرصهء نظامی شامل این بودجه نبود. تا جائیکه بخاطر دارم مبلغی در حدود (۷۰) ملیارد افغانی صرف بودجهء وزارت دفاع را در سال ۶۹ تشکیل میداد. این مبلغ تا اواخر سال کفایت نکرد وشورای وزیران مجبور گردید تا از بودجهء سایر وزارت خانه ها کسر نماید وبا هزاران مشکل برای وزارت دفاع تخصیص بفرستد.

محصول ناخالص ملی تولید شده کاهش [۱] می یافت. عاید ملی تولید شده واستفاده شده بالترتیب ۷٤ ملیارد افغانی و ۱۱۹,۷ ملیارد افغانی ارزیابی گردید که نمایانگر تحقق ۸٤,۹ فیصد و ۸٤,۵ فیصد پلانهای مربوط بوده به تناسب سال ۱۳۶۸ کاهش ۳,۱ ملیارد افغانی را در مورد حجم عاید ملی تولید شده و ۳,٦ ملیارد افغانی را در زمینهء حجم عاید ملی استفاده شده ارائه میداشت.

در ساحهء زراعت نظم مستقر تولیدات زراعتی بنا بر عدم مساعدت شرایط امنیتی، بیجا شدن نفوس از مناطق زراعتی، محدود شدن کمك وخدمات تخنیکی به دهقانان ومالداران بر هم خورده بود وبخش بزرگی از مایحتاج مواد غذایی از طریق واردات تجارتی و کمك های بلا عوض کشورهای دوست ومؤسسات سازمان ملل متحد تأمین می گردید. در جریان سال ۱۳۶۹ ساحهء ۲۸۳۹ هزار هکتار زمین در سطح کشور تحت کشت نباتات دایمی ومؤقتی قرار داشت که حاصلات آن عبارت بود از حبوبات ۲۷٦۵ هزار تن گندم، ۱٦۵۰ هزار تن، میوه جات ۷٤۵

۱- سالنامهء سال ۱۳۶۹ شماره ٥٦ صفحات ٤۲۹-٤۳۸.

هزار تن، سبزیجات ٦٨٠ هزار تن، پخته ٢٨ هزار تن ولبلبو ١,٥ هزار تن.

در ساحهء معادن وصنایع وانرژی، محصول نا خالص بالغ بر ٣٠,٨ ملیارد افغانی ارزیابی گردیده بود. که تحقق ٩١,٩ فیصد پلان را نشان میداد. در سال ١٣٦٩ ارزش مجموعی ١٧ قلم تولیدات عمده صنعتی بار شد ٣,٨ فیصد به مقایسهء سال ١٣٦٨به ٦,٩ ملیارد افغانی بالغ گردیده اما سهم نسبی آن در ترکیب محصولات صنعتی بخش دولتی و مختلط از ٥٠ فیصد به ٤٩,٠ فیصد کاهش یافته بود. از این جمله پلانهای مربوط انرژی برق به سطح ١٠٢,٧ فیصد وتولیدات فابریکهء جنگلك کابل ١٠٠ فیصد تحقق پیدا کرد. همچنان فیصدی های معینی از گاز طبیعی، سمنت، خشت، آهن، کانکریت، منسوجات نخی، منسوجات پشمی، آرد، گندم وگوشت تولید گردید.

دوران تجارت خارجی کشور طی سال ١٣٦٩ در حدود ١٠٢٥ ملیون دالر امریکائی با ٨٧,٨ فیصد پلان ارزیابی گردیده که به تناسب سال قبل ١٠٨,١ ملیون دالر یا ١١,٨ فیصد افزایش داشت. از آنجمله ٢٢٩,٧٩ ملیون دالر آن را صادرات و ٧٩٥,٤٥ ملیون دالر آنرا واردات تشکیل می داد. کسر بیلانس تجارت خارجی کشور نظر به سال ١٣٦٨ در حدود ١٣٠,٤ ملیون دالر افزایش داشت. به ارزش ١٧,١١ ملیون دالر اقلام صادراتی مانند میوه جات خشك، کود کیمیاوی، پوست باب، پخته محلوج، پشم وغیره توسط سکتور دولتی به اتحاد شوروی، چکوسلواکیا، بلغاریا، منگولیا ومقداری شیرین بویه به جاپان صادر شده وبه ارزش ٢٠٧,٩٤ ملیون دالر اقلام صادراتی شامل پشم، پوست باب، قره قل، میوه جات خشك وتازه، قالین وگلم، نباتات طبی، زیره وغیره به کشورهای آلمان، فرانسه، انگلستان، ایتالیا، اطریش، کانادا، سویدن، جاپان وعربستان سعودی توسط تجار بخش سکتور خصوصی صادر گردیده بود.

سکتور دولتی در ترکیب واردات تجارتی با رقم ٤٤١,٨ ملیون دالر سهم بزرگی را ایفاء نموده بود که عمدتاً مواد مورد نیاز اولیه را تشکیل میداد. سهم سکتور خصوصی در بخش واردات ٣٢٥,٥ ملیون دالر بود.

دوران تجارت داخلی (پرچون فروشی وعمده فروشی) در سال ١٣٦٩ بالغ بر ٤٩,٨ ملیارد افغانی گردیده بود. (١)

١- پروفیسر غنی غوث در شماره ٢٧ برج اسد ١٣٧٥ ماهنامه فریاد اعداد و ارقام مندرجه فوق را به دلیل اینکه از طرف دولت به نشر رسیده است مبالغه آمیز توصیف و اعداد و ارقام دیگری را ذکر نموده اند.

فصل پنجم

سقوط خوست

-۱-

بتاریخ ۲۶ سنبله ۱۳۶۹ آمریت کشف گارنیزیون کابل گفتار حکمتیار را خطاب به قوماندانش در حومهء کابل ثبت کرد. مضمون ومحتوی کشف رادیویی گارنیزیون کابل چنین بود: [۱] «وضع در مجموع در تمام کشور بنفع ما است، جهاد وارد مرحلهء فیصله کن شده است، زیرا که توطئه علیه جهاد از طرف امریکا وشوروی براه انداخته شده است وهردو جانب قطع کمک های خود را به جوانب درگیر فیصله کرده اند. فلهذا سوال مرگ وزندگی برای همهء ما مطرح است. بناءً طرح ذیل را که با بعضی از رهبران بالای آن توافق والتزام کرده ایم درین مرحله ضروری می پنداریم :

برای رسیدن به پیروزی ضرور است که عوض رویا روئی با قوای دولتی در ولایات تمام نیروها برای اجرای یك ضربهء قوی بالای کابل تجمع نمایند. باید شاهراه کابل -حیرتان مسدود ساخته شود. فعالیت هایی جهت تضعیف قوای دولتی از درون صورت گیرد. انفجارات در دیپوهای سلاح وتأسیسات دولتی سازماندهی شود. سوق واداره از یك مرکز واحد صورت گیرد. افسران قوای مسلح جذب شوند. عملیات بالای خوست که در حالت محاصره است وهمچنان قطع راه جلال آباد ولوگر انجام گیرد. تبلیغات وسیع برای یك پانیك عمومی براه انداخته شود. ضربات کتلوی راکتی بالای شهر کابل وپوسته های امنیتی کمربندهای شهر کابل اجرا گردد.»

حکمتیار به قوماندانان خویش دستور داد که از آمادگی خود الی هفتهء اول ماه میزان به وی اطمینان بخشند او گفت دوستان ما در پاکستان منتظر اقدامات شما اند.

در روز بعد دوکتور نجیب الله در جلسهء قوماندانی اعلی قوای مسلح اعلان کرد که تاریخ حملهء حکمتیار وسایر تنظیم ها بالای شهر کابل تثبیت گردیده ودر اوایل ماه میزان پیش بینی

۱-نقل این راپور در جملهء یاد داشت های مؤلف است.

می شود. بهمین خاطر باید گارنیزیون کابل تدابیر علاوگی اتخاذ نماید.

من یکبار دیگر پلان امنیت ومدافعه شهر را تدقیق کردم وپیشنهاد نمودم تا جهت بلند رفتن مورال ومعنویات مردم کابل تطبیقات توسط قوتهای ریزرف گارنیزیون کابل انجام گردد. رئیس جمهور موافقه کرد ودو روز بعد تطبیقات یامشق وتمرین قوتها در شهر کابل اجرا شد در آنروز شهر پر از پرسونل قوای مسلح و حزب گردید. چهار راهی ها ونقاط حساس شهر توسط تانکها، ماشین های محاربوی وزرهپوش ها اشغال شد واشاره، آلارم که نمایانگر حالت فوق العاده می بود داده شد. این در حقیقت یك نمایش قدرت بود تاحکمتیار وهرکسی دیگر را بر سر جای خویش بنشاند. اما در شهر کابل شایعه پخش گردید که گارنیزیون کابل در آنروز کودتائی را علیه دوکتور نجیب الله براه انداخته بود که خنثی گردید. بی بی سی، نیز این شایعه را دامن زد ودر نتیجه من مجبور شدم طی کنفرانس مطبوعاتی در باره، آن مشق وتمرین توضیحات بدهم. از آن تاریخ ببعد رسانه های گروهی بدون مورد وبامورد در مورد پلان مخفیانه، یك کودتا تو سط جنرالان طرفدار ببرك کارمل اشاره های مبهمی می نمودند وگاهگاهی اسم مرا نیز بر زبان میآوردند که میتوانست در روابط و اعتماد دوکتور نجیب بالای گارنیزیون کابل سوال ایجاد کند.

گلبدین حکمتیار همانطوریکه پیش بینی می گردید به تاریخ نهم میزان ۱۳۶۹ عملیات محاربوی را با فیر تفنگچه، خویش بالای پوسته های امنیتی گارنیزیون کابل در ولسوالی محمد آغه ولایت لوگر آغاز کرد. اما نتوانست حتی یك پوسته امنیتی را هم در اطراف کابل اشغال نماید. در عوض ارزگان که دارای یك گارنیزیون یك هزار نفری از قوای مسلح و اعضای حزب بود بنابر سازش و ارتباط والی ولایت و بعضی از کارمندان امنیتی دولتی و ثارندوی آنجا سقوط نمود. وضع شهر قلات که در آنجا نیزگارنیزیون نه چندان بزرگی وجود داشت و مجموع افراد دولتی آن در حدود ۱۵۰۰ نفر می گردید روبه وخامتگذارد. عملیات محاربوی تنظیم شد و لوی درستیز آصف دلاور در رأس عملیات تعیین گردید که قطعات جبار قهرمان در آن نقش اساسی داشتند. در لحظاتیکه نزدیك بود قطار عملیاتی و اکمالاتی با گارنیزیون قلات وصل شوند بازهم خیانت صورت گرفت و قطعات جبارقهرمان پشت به دشمن کرده در ظرف چند ساعت از طریق بیراهه خود را به قندهار رسانیدند و موجب تلفات و ضایعات جبران ناپذیری شدند. بعدها قطعات جنرال عبدالرشید "دوستم" به قندهار دیسانت شدند. جنرال دوستم شخصاً قوماندهء قطعات خویش را بدست داشت و آنها توانستند خود را به قلات رسانیده و اکمالات نمایند اداره کننده این عملیات جنرال ظاهر سوله مل بود.

وضع خوست نیز روبه وخامت میرفت، ارتفاعات از دست رفته دوباره بدست نیآمده بود و نشستن طیارات حتی در اثنای شب نیز به دشواری صورت می گرفت. نگاهی به ژورنال ریاست

اوپراسیون که نمایانگر از دست رفتن کنترول در خوست بود می اندازیم. مثلاً د شب ۱۷-۱۸ دلو که من در وزارت دفاع نوکریوال بودم و این معلومات را یادداشت کرده بودم.

از ساعت ۲ بجه‌ء شب نوکریوال اوپراتیفی خوست به نوکریوال اوپراسیون وزارت دفاع چنین راپور میداد.

- یکبال طیاره‌ء "ان - ۳۲" در خوست نشست نمود و بعد از تخلیه به هوا بلند شد و به جانب کابل استقامت گرفت.

- یکبال طیاره‌ء "ان - ۳۲" ساعت دو و چهل دقیقه حین نشستن در میدان هوایی خوست مورد اصابت ستنگر قرار گرفته، حریق گردید و با تمام عمله و محموله‌ء خویش از بین رفت.

- طیاره‌ء سوم ساعت سه و بیست دقیقه شب به زمین نشست. در اثنای نشست راکت های زیادی فیر شد ولی به طیاره اصابت نکرد و طیاره بعد از تخلیه پرواز کرد.

- طیاره‌ء چهارم حین نشست در میدان با هاوان ها و راکت های دشمن مواجه شد. عمله نجات یافتند ولی محموله‌ء طیاره از بین رفت. طیاره قابل ترمیم نیست.

- اوپراتیفی خوست تقاضا می کند تا امشب پرواز ها در خوست قطع گردد والی اطلاع ثانوی از اعزام طیارات به خوست جلوگیری شود. تقاضای ما اینست که فردا مقدار بیست تن مواد اعاشه ذریعه‌ء پراشوت به خوست انداخته شود.

- طیاره‌ء پنجم ساعت چهار و بیست دقیقه نشست را اجرا کرد. وضع خوب است. کوشش می کنیم تا عمله‌ء طیاره قبلی و شهدا و زخمی ها را توسط آن به طرف شما بفرستیم. این طیاره را چرا فرستادید؟ جواب : طیاره‌ء پنجم در هوا بود و نتوانستم به موقع آنرا بازگشت دهیم.

چنین وضعی در خوست بارها و بارها اتفاق می افتاد. پیلوتان جسور و وطن دوست قوای مسلح با آنکه می دانستند طیاره‌ء قبلی بازگشت ننموده و چه بسا که ماموریت خودشان نیز بدون بازگشت باشد بازهم به اوامر قوماندانان خویش گردن می نهادند و با وصف مرگ صد در صد، ده ها و صدها تن مواد را به خوست میرسانیدند. براستی که آنها مردان شیردل و با جرئتی بودند که اگر تاریخ اسمی از آنها نگیرد و یادی از قهرمانی ها و ایثار این رادمردان نکند، کمبودی خواهد داشت.

میدان هوایی خوست خامه و تنویر آن فوق العاده ضعیف بوده پرواز ها بالعموم از طرف شب صورت می گرفت. بنابر آن اعتبار از ۷ ثور ۱۳۵۷ الی ختم حکومت داکتر نجیب به تعداد ۴۴ فروند طیارات ان ۳۲ و ۷ فروند طیارات ان ۲۶ که جمله ۵۱ فروند می شود به قیمت مجموعی ۳۴۰ ملیون دالر بخاطر اکمالات لوی ولسوالی خوست تلف و از بین رفته بود. همچنان طیارات و هلیکوپترهای که به پاکستان فرار داده شده اند قرار ذیل اند :

١- يك فروند هليكوپتر مى -٨ (Mu-8) بتاريخ ١٣٥٩/١٢/٧ توسط تورن جمال الدين پيلوت از ميدان هوايى قندهار به پاكستان.

٢- يك فروند طياره، حربى سو -٧ (CY-7) بتاريخ ١٣٦٢/٨/٢٨ توسط تورن محمد نبى پيلوت از ميدان هوايى شيندند به پاكستان.

٣- يك فروند طياره، ان -٢٦ (AH-26) بتاريخ ١٣٦٣/٧/١ توسط جگرن فقير محمد پيلوت از ميدان هوايى كابل به پاكستان.

٤- يك فروند هليكوپتر مى-٢٥ حربى (Mu-25) بتاريخ ١٣٦٤/٤/٢ توسط تورن محمد حسين پيلوت از ميدان هوايى خوست به پاكستان

٥- يك فروند هليكوپتر مى -٢٥ حربى (Mu-25) بتاريخ ١٣٦٤/٤/٢ توسط (.....) پيلوت از ميدان هوايى خوست به پاكستان.

٦- يك فروند طياره، ميگ -٢١ (Mut-21) بتاريخ ١٣٦٥/٨/١ توسط تورن محمد داود پيلوت از ميدان هوايى بگرام به پاكستان.

٧- يك فروند طياره، ان -٢٦ (AH-26) بتاريخ ٢٩-١٣٦٧/٢/٣٠ توسط تورن عبدالمالك پيلوت از ميدان هوايى كابل به پاكستان.

٨- يك فروند طياره، ميگ -٢١ (Mut-21) بتاريخ ١٣٦٧/٩/١٨ توسط تورن اسدالله پيلوت از ميدان هوايى بگرام به پاكستان.

٩- يك بال هليكوپتر مى-٣٥ حربى (Mu-35) بتاريخ ١٣٦٨/٤/١٢ توسط تورن سخى الله پيلوت از ميدان هوايى قندهار از طريق شهر قلات به پاكستان.

١٠- يك بال هليكوپتر مى -٢٥ حربى (Mu-25) بتاريخ ١٣٦٨/٤/١٢ توسط تورن محمد حامد پيلوت از ميدان هوايى قندهار به پاكستان.

١١- يك فروند طياره، سو - ٢٢ (SY-22) بتاريخ ١٣٦٨/ ٤/١٥ توسط تورن جان محمد پيلوت از ميدان هوايى بگرام به پاكستان.

١٢- يك فروند طياره، ميگ-٢١ (Mut-21) بتاريخ ١٣٦٨/٧/٧ توسط تورن جلال الدين پيلوت از ميدان هوايى بگرام به پاكستان.

١٣- يك بال هليكوپتر مى -١٧ ترانسپورتى (Mu-17) بتاريخ ١٣٦٨/١٢/١٧ به پيلوتى بريد جنرال غلام رسول قوماندان گارنيزيون شيندند شهنواز تنى وزير دفاع و نظر محمد مهمند عضو بيروى سياسى را به پاكستان فرار داد.

١٤- يك فروند طياره، ان - ١٢ (AH-12) ترانسپورتى بتاريخ ١٣٦٨/١٢/١٧ توسط جگرن گـــلاب الدين پيلوت، بريد جنرال خــواجـــه محمد شفيـــع كشاف و دگروال

حاجی سیف الدین بورد تخنیك در حالی که دگرجنرال عبدالقادر «اکا» قوماندان عمومی هوایی و مدافعه هوایی و بریدجنرال میر حمزه و یك عده‌ء دیگر کودتاچیان را با خود حمل می نمود همزمان با پرواز هلیکوپتر تنی میدان هوایی بگرام را به قصد شهر اسلام آباد ترك نمود.

همچنان طیارات ذیل نظر به خرابی هوا و یا ناگزیری های تخنیکی یا اشتباهی به میدان های پاکستان نشست کرده و یا از بین رفته اند :

۱- یك فروند طیاره‌ء میگ -۲۱ تعلیمی (Mut-21) بتاریخ ۱۳٦۷/۵/۱۸ به پیلوتی جگرن محمد منیر و جگتورن عبدالواسع از قندهار بکابل انتقال میشد اشتباهاً به اثر خرابی اوضاع جو ی از مسیر خویش انحراف کرده و نسبت خلاصی مواد سوخت ناگزیر در میدان پاراچنار نشست نمودند.

۲- یك بال طیاره‌ء ان - ۳۲ (AH-32) بتاریخ ۱۲-۱۳٦۷/۸/۱۳ به پیلوتی دگروال شمشیر خان در خاك پاکستان سقوط و در ظلمت شب با عمله‌ء پرواز شهید شدند.

۳- یك بال طیاره‌ء ان-۳۲ مسافربر(AH-32) لیل ۱۰-۱۳٦٦/۱/۱۱ به پیلوتی دگرمن محمد کریم درحالی که سربازان و مهمات را از میدان هوایی کابل به خوست انتقال مینمود به نسبت خرابی وضع جو ی در خاك پاکستان سقوط و طیاره کاملاً با سرنشینانش تلف شدند.

پرواز های ترانسپورتی، اکمالاتی و محاربوی در سطح کشور کم نبود و افزایش میبافت، اما مواد ممر و روغنیات ضروری طیاره روز بروز کمتر شده و از ذخایر "ستوك" مصرف می گردید تایرهای طیارات کاملاً استهلاك گردیده بود و تایر های یدکی نیز بکار رفته بود. کار به جایی کشیده بود که طیارات سوخته را در خوست و جاهای دیگر می پالیدند و تایرها و پرزه های بدرد بخور آنرا جمع می کردند. فقدان بطری های طیارات و ضرورت هلیکوپتر ها به ایل مخصوص طیارات و ده ها قلم پرزه جات ضروری دیگر کاملاً محسوس بود و بالای ضریب آمادگی و پرواز قوای هوایی کشور تأثیرات منفی بجا می گذاشت.

تلفات عمومی طیارات محاربوی، ترانسپورتی و هلیکوپترها اعتبار از ۷ ثور الی ختم حکومت داکتر نجیب به ٦۱۷ بال می رسد که از جمله ۱٦۲ بال طیارات بمبارد، شکاری و شکاری بمبارد ۱۰۷ بال طیارات ترانسپورتی و ۳۳۸ بال هلیکوپتر های محاربوی و ترانسپورتی و به تعداد ۱۵ بال طیارات تعلیمی می باشد. همچنان در حدود ٦۵۱ نفر عمله های پروازی شهید و از بین رفته اند.

دوکتور نجیب الله با وصف تمام این مشکلات با روحیه و نیرومند به نظر می رسید و برای حل تمام دشواری ها به شکلی از اشکال راه های بیرون رفت پیدا می کرد. در جلسه‌ء تاریخی ۵ حوت

در برابر جنرالان وقوماندانان قوای مسلح و اعضای کمیته حزبی شهر کابل وضعیت کشور را چنین ارزیابی کرد :

«... مصالحه ملی یگانه سیاست صلحجویانه ایست که میتواند ما را به پیروزی برساند. ما مدت یکنیم سال پس از عودت قطعات محدود نظامی شوروی سابق دفاع مستقلانه نمودیم. وضع اوپراتیفی در تمام شهرهای بزرگ و ولایات کشور نورمال است و دشمن نتوانسته است هیچ یك از آنها را سقوط دهد. مقاومت قوای مسلح کشور، فکتور مهم و اساسی در جهت پیروزی مصالحه ملی تلقی می شود. ما روز ٢٦ دلو را روز نجات ملی اعلان نموده ایم، زیرا که آمدن قوت های شوروی در افغانستان و اقامت طولانی آنها باعث جنگ ها و خونریزی های بیشتر گردیده بود.

... سوال عمده در برابر ما، اکنون سؤال فاکت ها و پرانسیپ است. رفقاء پرنسیپ های ما را وحدت ملی و حاکمیت ملی تشکیل میدهد. حاکمیت ملی دو پایهء اساسی دارد که عبارت ازحزب و قوای مسلح است. با تکیه بر این پرنسیپ ها میتوان به پیروزی دست یافت ولی یاد آور می شوم که نبایست شکار سیاست بازی ها و شکار انحرافات گردید. ما باید بدانیم که حدود ٤٥٠٠٠ نفر حزبی قهرمان ما در طول این سالها شهید شده اند. همچنان که نباید فراموش کرد که جنگ یك ملیون انسان وطن ما را از ما گرفته است»

- نجیب الله درمورد بنیادگراها افزود :

«حلقهء مفقوده در سیاست اسلام گرایی جهانی افغانستان است، اخوان المسلمین، اکستریمیزم و بنیادگرایی را نشخوار کرده وحلقهء مفقودهء این زنجیر وسیع را افغانستان می دانند. اما ما در طول بعد از عودت قطعات شوروی امیدهای آنها را نقش بر آب کرده و بائیست کاملاً به یأس و نا امیدی مبدل سازیم.»

او علاوه کرد «رفقا باید بدانید که به تعداد ٣٧ نفر از اعضای شورای مرکزی حزب وطن همین اکنون کشور را ترك گفته و در تاجکستان و کشورهای آسیای میانه مصروف تجارت هستند. آنها تا موقعیکه منافع شان ایجاب می کرد، سیاست بازی می نمودند ولی اینك که حزب وطن به وجود ایشان ضرورت دارد گریخته اند: به همین خاطر به شما می گویم که نباید شکار سیاست بازها گردید، آنها را باید شناخت و پلان ها و نقشه هایشان را بائیست نقش بر آب کرد.»

در مورد قوای مسلح گفت که «در سال جاری ٥١ نفر جنرال شده و یازده تن بعد از شهادت به این رتبه ارتقاء کرده اند. همچنان تا اکنون بتعداد ٣٢ نفر قهرمان جمهوری افغانستان گردیده اند. که این رقم شامل قهرمانان شهید ما نیز می شود. این امر نمایانگر و مظهر واقعی وقف و ایثار قوای مسلح است ... ما توانسته ایم مصرف مهمات را بعد از عودت قطعات شوروی ده مراتبه پائین بیآوریم و از موقعی که شوروی برای ما مواد ثمر و روغنیات کمك نمی کند، صرف در

شهر کابل ۱۱۱۸ عراده موتر را جهت تصرف مواد ممر توقف داده ایم. نتایج عملیات های محاربوی در پغمان، شمال کابل، قلات، بادغیس، جلال آباد و هرات مثبت و درخشان بود. ما به امید خداوند بزرگ به پیش می رویم از مشکلات نمی هراسیم و مصالحه ملی را پیروز می گردانیم»

-۲-

شام روز ۲۷ حوت ۱۳۶۹سقوط پوسته های امنیتی"لوی مزغور" جنوب شرق خوست از اثر تبانی و خیانت قوماندان خارندوی خوست (جنرال غوندی) با مجاهدین بدون جنگ انجام یافت و پرسونل پوسته با سلاح و تخنیك محاربوی خویش به مجاهدین پیوست. نتیجه آن شد که راه بین جاجی میدان و خوست قطع گردید. روز ۲۸حوت پوسته های منطقه"دریاخانه" به تصرف افراد مربوط به دسته ء حقانی قرار گرفت. روز ۲۹حوت بالای غند ۵ توپچی فرقه ۲۵ خوست فشار زیاد گردید و ذریعه قوتهای لوای ۳۷ کوماندو وبعضی از قطعات دیگر غند توپچی تقویه گردید، میدان هوائی هنوز فعال بود و طیارات را قبول می کرد در همین شب دگر جنرال ظاهر سوله مل معاون اول وزیر دفاع بخاطر سوق و اداره ء سالم از طرف دوکتور نجیب الله توظیف گردید تا همرای نظرمحمد معاون حزب وطن که به خاطر پیشبرد کار سیاسی و تبلیغی مؤظف شده بود، به خوست پرواز کنند. به تعقیب آنها توسط طیارات قوای هوائی و مدافعه هوائی به تعداد ۱۱۰۰نفر سربازان مربوط به فرقه ۵۳ جنرال دوستم تحت اداره ء رئیس ارکان فرقه دگروال جوره بیگ و همچنان قطعات تقویه کننده دیگری ازگارد ملی تحت قومانده ء جنرال شهباز رئیس ارکان گارد ملی به خوست پیاده می شوند.

از روز ۲۹ حوت الی تاریخ ۸ حمل ۱۳۷۰ در وضع اوپراتیفی خوست کدام تغییر فوق العاده بوقوع نمی پیوندد اما مواضع از دست رفته نیز بدست نمیآید. انداخت های سلاح ثقیله به صورت دوام دار بالای سنگرها و خطوط مدافعه ء خوست ادامه میيابد. وضع عمومی حکایتگر بی روحیکی، بی نظمی، بی انضباطی و پانیك عمومی است. مرکز تورنجنرال فاروق را که مدتی در آنجا بحیث قوماندان اجرای وظیفه می کرد و شناخت کافی با قطعات خوست و اهالی آنجا داشت. نیز جهت کمك به سوله مل اعزام می نماید. گروپ های اوپراتیفی نظر به استقامت ها تشکیل میيابند و جنرال سوله مل به نسبت بحرانی بودن وضع مجبور می گردد تا از قوت های "جنرال دوستم" که یگانه قوت مطمئن، ضربتی و احتیاط او را تشکیل میداد، به صورت پارچه، پارچه استفاده کند. سوله مل از مرکز تقاضای قوت های اضافی را می نماید. دوکتور نجیب الله به این تقاضا لبیك می گوید اما نسبت خرابی وضع هوا و باران های دوام دار نمی تواند به طور

عاجل این نیاز را رفع نماید.

در طول این مدت بعد از آنکه هوای نا مساعد امکان هرگونه کمکی را به خوست منتفی می سازد، جنرال گل آقا قوماندان فرقه ۲۵ خوست که جدیداً از طرف وطنجار مقرر شده بود، با حقانی داخل تماس گردیده و تسلیمی خوست را به آنها وعده می دهد. حرکات او باعث سوءظن و بدگمانی امنیت نظامی خوست می شود و در مورد به مرکز راپور داده می شود، اما مرکز عجالتاً آنرا اهمیت نداده و وقعی به آن نمی گذارد.

بتاریخ ۱۵ حمل ۱۳۷۰ قوماندان فرقه، افسران نزدیك به خود را درمرکز تعلیمی فرقه جمع کرده و آنها را از ارتباط خویش با مجاهدین آگاه میسازد. افسران نامبرده را تشویق می کنند و مجاهدین به مرکز تعلیمی فرقه دعوت شده و بعد از عهد و پیمان مبنی بر عفو عمومی آنها و اخذ پول و زندگی مرفه در آن طرف سرحد، فرقه به ایشان تسلیم داده می شود. غند توپچی نیز سقوط می کند قوماندان فرقه همراه با مجاهدین به طرف قرارگاه گروپ اوپراتیفی واقع در تپه "متون" براه افتاده و جنگ را با جنرالان و افسران وفادار به دولت که در اطراف سوله مل جمع بودند، آغاز می نماید. در آغاز از ایشان خواسته می شود که تسلیم گردند و چون ابأ میورزند جنگ شدید می گردد. قوتهای طرفدار به دولت به طرف قرارگاه قوای سرحدی و بعداً به استقامت نادرشاه کوت عقب نشینی می کنند. سوله مل با وزارت دفاع تماس می گیرد و دوکتور نجیب الله را غرض ارتباط طلب می کند. رئیس جمهور به وزارت می آید و با سوله مل صحبت می کند. فهمیده نمی شود که سوله مل در آن لحظات حساس از وی چه تقاضا دارد. اما می شنیدیم که دوکتور نجیب الله که سخت به رقت آمده بود برای وی می گوید به هر شکلی که باشد برایتان هلیکوپتر می فرستم. سعی کنید تا همراه نظر محمد و سایر جنرالان خوست را ترك کنید. اسناد دولتی را از بین ببرید و خدا حافظی می کند. روز دیگر یعنی ۱۶ حمل ۱۳۷۰ سقوط خوست تکمیل می شود و مجاهدین در آنجا جشن پیروزی خود را تجلیل می نمایند.

دگروال عبدالحمید قوماندان لوای ۳۷ کوماندو که بعد از حادثه از طریق پاکستان خود را به کابل رسانیده بود جریان حادثه را برایم چنین توضیح داد :

«در روز ۲۵ حوت "وروجسی" سقوط کرد، بعداً در ۲۷ حوت "لوی مزغور" زیرا که قوماندان حارندوی با مجاهدین صحبت کرده بود و پوسته ها فروخته شده بود. در شام روز ۲۷ حوت به لوای ۳۷ کوماندو وظیفه داده شد تا پوسته های ملازایی و دولت خیل را اشغال کند. غوندی قوماندان څارندوی هنوز هم در خوست بود، و از فروختن پوسته ها و سازش با مجاهدین انکار می نمود. من همراه با وی به استقامت باغ فارم حرکت کرده، پوسته‌ء اول و دوم را گرفتیم و پوسته‌ء سوم را در حال اشغال کردن بودیم که قوماندان فرقه ۲۵ جنرال گل آقا امر کرد که هر سه

پوستهء مذکور را تخلیه کنید. این امر برای من عجیب معلوم شد، زیرا که چهار نفر پرسونل لوای ما در هنگام اشغال کردن این پوستهٔ شهید و زخمی شده بودند. قوماندان خارندوی نیز امر مذکور را تائید کرد و گفت چون لوی مزغور سقوط کرده، گرفتن این پوسته ها فایده ندارد. به تاریخ ۳۰ حوت ساعت یازده، روز قوماندان جبهه مرا خواست و گفت "دریا خانه" را دشمن گرفته و چندین پوسته سقوط کرده است، گفت برو و از قوماندان فرقه وظیفه بگیرا قوماندان فرقه در روی خریطه محل دیگری برایم نشان داد و گفت این محلات را اشغال کنید. بعد از وی بار دیگر قوماندان جبهه وظیفه داد که نصف افرادت را مطابق قرار قوماندان فوقه استهمال کن ونصف دیگر آنرا به غند توپچی انتقال بده. حیران مانده بودم که امر کدام قوماندان را اجراً کنم. به طرف غند توپچی رفتیم و با مساعی مشترکهء لوای ۳ گارد آنرا از دست دشمن خلاص کرده و در آنجا به مدافعه گذشتیم. سوله مل بحیث قوماندان عمومی جبهه به خوست آمد و ما بسیار خوش شدیم که حالا کارها درست می شود. اما از نزد وی هم سوق و اداره شارید. او برای ۸۰ نفر یك صندوق مهمات کلاشنیکوف میداد و برای یك تولی شش الی هفت ماین هاوان که اکثراً بدون سرگلوله بود توزیع می نمود. گرچه سوله مل امر می کرد که مهمات کافی در اختیار ما قرار گیرد، اما قوماندان فرقه قصداً برای ما توزیع نمی کرد. هنگامیکه طلب آتش می کردیم و حمایه آتشی صورت نمی گرفت، به سوله مل شکایت می نمودیم، تا اینکه شخصاً امر می داد. توپچی فیر می کرد، اما یا انفلاق صورت نمی گرفت و یا مرمی ها در جاهای دور و غیر مطلوب اصابت می کرد.

دوشب و دو روز قوماندان فرقه برای پرسونل لوای ما اعاشه نفرستاد. ما مجبور بودیم که با شکم گرسنه بجنگیم آب را بر روی ما قطع کرده بودند. همچنان ما به فقدان بطری و وسایط مخابره دچار بودیم و ارتباط ما در حالت قطع شدن بود در دستگاه بیسیم نیز سروصدا بسیار بود و قصداً نیز از طرف قطعات فرقه ۲۵ مزاحمت صورت می گرفت. در میدان هوایی که برای گرفتن مهمات می رفتیم و نزدیك ما بود، مهماتی که از مرکز فرستاده شده بود بحال تیت و پراگنده وجود داشت و هیچکس اقدام به جمع آوری و انتقال آن به دیپو ها نمی کرد. تا اینکه تمام این مهمات حریق گردید. سوق و اداره کاملاً برهم خورده بود و هیچکسی نمیدانست که همجوار راست و یا چپ وی کدام قطعات است و با کدام جزوتامها باید تشریك مساعی صورت گیرد.»

دگروال عبدالحمید که بعدها در وظیفهء گردیز بسیار خوب درخشید و بازهم علیه حقانی می جنگید و به رتبهء جنرالی نایل شد دل پرخونی داشت، بسیار لاغر شده بود و اعصباش ناراحت بود او می گفت :

«بالآخره سربازان به من گفتند که غند دیسانت گارد عقب نشینی می کند، من توسط بیسیم

موضوع را به جنرال شهباز گفتم، ولی او آنرا تکذیب کرده گفت برج بلندی را که بالای غند توپچی حاکم است اشغال کن. از تمام لوای ۳۷ برای من صرف ۲۳ نفر باقی مانده بود. قلعه و برج مذکور را اشغال کردیم. ساعت (۲۰ : ۱۴) دو بجه و بیست دقیقه روز به جنرال سوله مل راپور دادم و چون در بیسیم سروصدا بسیار بود، هدایت وی را نفهمیدم، در همین وقت از چهار طرف بالای ما حمله صورت گرفت، لودسپیکرها و بلندگوها صدا می کردند که تسلیم شوید، در آن موقع بجز یاور و دو نفر محافظم کسی دیگری با من نبودند، زیرا که یا کشته شده بودند و یا فرار نموده بودند. من چاره، دیگری نیافتم، زیرا قسم خورده بودم که تسلیم مخالفین نمی شوم. از یك خانه، به خانه، دیگر عقب نشینی کرده و با استفاده از عوارض اراضی و تبدیلی لباس، خود.. را به آنطرف مرز رسانیدیم. در طول راه چند بار مجاهدین ما را توقف دادند، اما چون سخت مصروف تاراج نمودن خوست بودند، چندان توجهی بما نکردند، در پاکستان اقربا و دوستان خود را یافتیم و با کمك آنها بالآخره به کابل رسیدیم.»

چنین داستانها و قصه ها را از جنرالان، قوماندانان و افسران و سربازان زیادی که از طریق پاکستان و یا از طریق دره، گدران و یا سایر راه ها خود.. را به کابل میرسانیدند با علاقمندی زیادی می شنیدیم و ثبت می کردیم. جنرال دریا زرمتی معاون قوت های دفاع از انقلاب وزارت داخله نیز قصه، مشابهی را بیان کرد و حکایت کرد که با مشکلات زیادی خود را از طریق بیراهه از راه گدران به گردیز رسانیده بود. دریا زرمتی نیز علت سقوط خوست را در خیانت آشکار و علنی قوماندان خارندوی خوست و قوماندان فرقه ۲۵ جنرال گل آقا وانمود ساخت و متذکر شد که به علت عدم استعمال درست و به موقع قوتها عدم همآهنگی و فقدان سوق و اداره، متین، خوست سقوط نمود.

جنرالانیکه با ظاهر سوله مل همراه بودند حکایت کردند که بعد از آنکه خیانت قوماندان فرقه ۲۵ خوست به وی واضح و آشکار گردید، دانست که مقاومت بعد از این ناممکن است، او اسناد لازم دفترش را طعمه، حریق ساخت و سعی کرد تا دستگاه های محرم مخابره (زاس) را که با ستردرستیز ارتباط محرمانه داشت تخریب و غیر فعال سازد. سپس به همه دستور داد که به استقامت لوای سرحدی و بعداً به طرف جنوب و سرحد دولتی عقب نشینی نمائیم. ما به چندین دسته و گروپ تقسیم شدیم. لباس های محلی پوشیدیم و در قریه، که از جمله، دوستان رفقای حزبی خوست بودند جمع شدیم. نظر محمد نیز که پول زیادی ازنزد دوکتور نجیب الله گرفته بود و آنرا با خود حمل می کرد در آنجا پیدا شد. برای بعضی از جنرالان پول توزیع کرد و بهمراه جنرال فاروق و چند تن دیگر به یك استقامت و جنرال سوله مل به همراه چند نفر به استقامت دیگر حرکت کردند. در طول راه سوله مل شناخته شد و گرفتار گردیده بعدها بحیث مشاور

نزدیك حقانی در جنگهای گردیز تبارز کرد. نظر محمد و جنرال فاروق به هر شکلی که بود خود را به پاکستان رسانیدند و بالآخره بعد از انقضای سه، چهار ماه به کابل بازگشتند.

-۳-

ترکیب قوتهای مدافع در خوست چنین بود :

اردو	اردو فرقه ۲۵ خوست	۱۵۰۰ نفر
	لوای ۲ سرحدی	۸۰۰ نفر
	غند دیسانت	٦٦٦ نفر
	لوای ۳۷ کوماندو	۳۰۰ نفر
	فرقه ۵۳ جوزجان	۱۱۰۰ نفر
	قطعات وجزوتامهای تأميناتی و اضافی از مرکز	۵۰۰ نفر
	جمع کل	۴۸٦٦ نفر
وزارت داخله	خارندوی خوست	۵۰۰ نفر
	قطعات دفاع از انقلاب	۵۰۰ نفر
	و قطعات اضافه گی	
	خارندوی خوست	۵۰۰
	مجموع	۱۵۰۰ نفر
وزارت امنیت دولتی	لواهای گارد	٦۰۰ نفر
	دیسانت گارد	۲۰۰ نفر
	امنیت دولتی خوست	۳۰۰ نفر
	مفرزه های علاوگی	۲۰۰ نفر
	مجموع	۱۳۰۰ نفر

بدون در نظر داشت قطعات قومی و اعضای حزب و مدافعین شجاع جاجی میدان قوتهای مدافع در خوست را در حدود هفت هزار نفر که با حداقل ۸۰ چین تانك وماشین محاربوی، ۳۰

عراده زرهپوش و ۳۰ ضرب توپ های مختلف النوع مجهز بودند. تشکیل می داد. [۱]

قوت های مجاهدین بدون تردید از طرف اردوی پاکستان نه تنها تقویه می شدند، بلکه مسایل لوژستیکی و ارتباطی آن از طرف قوتهای منظم اردوی پاکستان تحت اداره مستقیم آی.اس.آی انجام میبافت. نظر به شواهد و اسناد که بعدها دولت افغانستان اعلان نمود. ملیشه های پاکستانی در ترتیب و تنظیم و اجرای محاربه و همچنان تحت تأثیر آتش گرفتن مدافعین خوست توسط توپچی و راکتهای دور منزل مستقیماً سهم گرفته بودند. تعداد قوتهای تعرض کننده در حدود پنج هزار نفر تخمین زده می شد.

طبیعی است که اگر عنصر خیانت و خرابی هوا مطرح نمی بود. تناسب قوتها کاملاً به نفع قوتهای دولتی بود و سقوط دادن خوست که ذکر، فکر و روح و روان دوکتور نجیب الله را تشکیل میداد، ناممکن می گردید.

- ۴ -

شنیدن خبر سقوط خوست و شکست نظامی دولت، هیجان و اضطراب بزرگی را در کابل به ارمغان آورد. ده ها و صدها فامیل که سرنوشت اعضای فامیل آنها در خوست معلوم نبود. به دروازه های وزارت های قوای مسلح ریختند و با اشك و فریاد، طالب معلومات در باره آنها گردیدند. بعضی از این فامیل ها بسیار بی بضاعت بودند و حقوق جگرگوشه گان خود را مطالبه می کردند، شعبات سفربری و مالی نیز نسبت فقدان اسناد لازم، نمیتوانستند به کدام عملی دست بزنند و به قناعت مردم بپردازند. گذشته از آن یأس و نا امیدی مطلقی برفضای حزب، دولت و قوای مسلح کشور سایه افگند و تشویش و اضطراب اعضای حزب روز افزون شد. بی روحیگی، نا امیدی و یأس سرتاسری شد و امیدهای مردم مبنی بر تأمین امنیت و مصئونیت جان و ناموس آنها به بی اعتمادی، شك و تردید مبدل گردید. زیرا هر کس میدانست که خوست خط اول دفاعی در استقامت جنوب کابل بود و بعد از خوست نوبت به گردیز خواهد رسید. پس یکبار دیگر اعضای فرصت طلب و آماتور حزب و بعضی از متحدین سیاسی آن در صدد ترك گفتن کشور شدند و یا به مجاهدین به شکلی از اشکال خود را چسپانیدند.

مجاهدین، سقوط خوست را جشن گرفتند، چنان جشنی که نظیر آنرا تاریخ بشریت کمتر بخاطر داشت. جشنی که چنگیز و هلاکو را انسان فراموش می کرد. جشنی که با فیرهای شادیانه هزاران تفنگ بدست آغاز یافت و با غارت کردن و چور و چپاول نمودن آخرین دستك ها

۱- ارقام بالا به نسبت سطح اکمال خنیفه جزوتامهای خوست و تلفات وضایعات جنگهای اخیر حداقل گرفته شده است.

و لحظه های دروازه‌ء خوستیان خاتمه یافت. آنها همه چیز را بردند، تانك ها را اره کردند. لاشه های طیارات نیمه سوخته را قطعه قطعه نمودند، توپ ها را، موترها را، اسلحه ها را، خول های خالی برنجی و مسی مرمیات توپچی، تانکها را، قروانه ها، کاسه ها، دیگ ها، لوازم دفتر ها، سیف ها، کوچ و چوکی ها، قالین ها، پرده ها، چراغ ها، دریشی ها، بوت ها، مواد اعاشه، کلکین ها، دروازه ها، دستك ها، خلاصه هر جسمی که جامد بود و نامی بر آن گذاشته شده بود، غارت گردید بطوریکه هر کس که ریسمان داشت و خورجینی از این بازار مکاره نامراد و ناشاد نرفت میخ به دیوار خوست باقی نماند و حقانی در پاکستان به «کباری» (۱) شهرت یافت.

مطبوعات جهان نیز سقوط خوست را جشن گرفتند، هر رادیو، هر اخبار، هر ژورنالیست بنابر سلیقه و ذوق خویش و بنابر خوش بینی و بدبینی خویش در مورد خوست تبصره می کردند. بی بی سی سرازپای نمی شناخت : "لیزدوسیت" به خوست رفت و ده ها خبرنگار دیگر بی بی سی از لندن رهنمود و دستور العمل های تازه یی به مجاهدین میداد و پلان های بعدی آنها را دیکته می کرد. صدای امریکا به مرام خود نایل شده بود و می گفت سقوط خوست، به معنی آخرین روزهای زمام داری دوکتور نجیب الله و رژیم دست نشانده‌ء او است.

رهبران اا نیز جشن گرفتند. گلبدین که تیوری کنفدراسیون سرحدی با پاکستان را برای خوش خدمتی آقایان پاکستانی اش طرح کرده بود همراه با قاضی حسین احمد رهبر جمعیت اسلامی پاکستان پیشاپیش دیگران به طرف خوست حرکت کردند و بر فتح بزرگ لشکر ایثار و ایمان، آفرین و مرحبا گفتند.

«اطلاعات بدست آمده از همکاران نزدیك جنرال ضیاء بیانگر طرز دید او در سال ۱۹۸۸ می باشد. صاحبزاده یعقوب خان یك جنرال متقاعد که در قسمت بیشتر دهه ۱۹۸۰ وزیر خارجه پاکستان بوده است در سال ۱۹۸۸ زمانی که برای مدت کوتاهی بیرون وزارت خارجه بود اعتراف کرد که «گلبدین حکمتیار کسی است که ما با او بازی می کنیم» در حوالی عین وقت جنرال فضل الحق گورنر نظامی رژیم ضیاء در ایالت سرحد شمال غربی تا سال ۱۹۸۵ پس از بحث مفصل با جنرال ضیاء به من گفت که رئیس جمهور «در باره‌ء افغانستان از نگاه دراز مدت می اندیشد ممکن است حتی در باره‌ء یك کنفدراسیون نیز بیاندیشد» در روزهای نه چندان دور یقیناً که یك امر تصادفی نبوده است. حکمتیار خودش در یك کنفرانس مطبوعاتی در لاهور مفکوره کنفدراسیون بین افغانستان و پاکستان را مفید ارزیابی کرد. وقتی که جنرال ضیاء و جنرال اختر بازوی دست راست ضیاء در یك سانحه‌ء هوایی اسرار آمیز در سال ۱۹۸۸ از بین رفتند احساس

۱- آهن پاره فروش کهنه فروش.

عمومی درین تنظیمهای مجاهدین این بود که گلبدین حکمتیار یتیم گردید.» [۱]

سایر رهبران نیز چنین کردند. لاف ها و پتاق ها باردیگر بر زبان ها جاری گردید حقانی و یارانش در اوج غرور و خودپسندی بودند. آنها گزافه گویی را بحدی رسانیدند که گفتند بعد از چند روز محدودی گردیز را نیز سقوط داده و به کابل داخل می شوند.

در مقابل، دوکتور نجیب الله ماتم گرفته بود. مدت دوشبانه روز از وی سروصدایی شنیده نشد، گویی خود را زندانی کرده و آرزوی دیدن کسی را نداشت. کسی جرئت نمی کرد که با وی حرف بزند او شوکه شده بود و میبایستی این ضربت را با خونسردی و مقاومت تحمل می نمود.

دو روز بعد در جلسهٔ قرارگاه قوماندانی اعلی قوای مسلح که به تاریخ ۱۹ حمل مصادف بود. باچهرهٔ به غم نشسته ولبهای آویخته ظاهر گردید وعلل سقوط خوست را چنین توضیح داد :

«رفقا، ما میدانیستیم که دشمن برای حمله بالای خوست آمادگی دارد و به همین خاطر همیشه در مورد تدابیر اضافگی در خوست برای شما تأکید می نمودم. اما علل خاصی در سقوط خوست نقش داشت :

- مداخلهٔ مستقیم پاکستان و اردوی منظم و ملیشهٔ پاکستان درخوست منجمله اکمالات لوژستیکی وتأمین محاربوی مجاهدین از طرف آنها.
- فعالیت و دخالت شبکه های جاسوسی، خصوصاً آی. اس. آی.
- فکتور های قوی خیانت.
- موجودیت اجنت های پاکستانی در گارنیزیون خوست.
- نامساعد بودن وضع جوی.
- عدم موجودیت راه زمینی و امکان اکمالاتی خوست از آن طریق.
- فقدان سوق و ادارهٔ عالی وتشریك مساعی و همآهنگی قوتها.
- ضعف مورال و دسپلین عسکری.

او گفت : خوست در یك جنگ نا برابر سقوط کرد. مدافعین رزمندهٔ خوست در مدت ۱۲ روز جنگ، شهامت و پایمردی زیادی از خود نشان داده و حتی در ظرف یك روز چندین بار تهاجم پاکستانی ها را عقب زده اند. تا جائیکه به شما معلوم است. هیچ چیز از مرکز دریغ نشد. به همه تقاضا ها پاسخ مثبت دادیم. اگر ضرور دیده می شد من خودم به خوست می رفتم. ولی با همهٔ این حرفها باید این واقعیت را پذیرفت که خوست دیگر به نزد ما نیست. این یك حادثهٔ تراژیك و غم انگیزی بود.

۱- افغانستان گلزگاه کشورگشایان.

رفقا، حادثه‌ء خوست باید برای ما یك تکانه‌ء جدید برای سازماندهی جدید و بزرگی باشد.

چه کنیم ؟

- اطلاعات در مورد خوست باید پیوسته بدست ما برسد. انواع کشف. اجنتوری، رادیویی و هوایی صورت گیرد. ما باید چنان ضربات قوی بالای خوست وارد کنیم و چنان انتباه بدهیم که درخوست دیگر هیچکسی زندگی کرده نتواند و همانطوریکه خوست از ما نیست، از آنها نیز نه باشد. نباید اشرار حکومت مؤقت خویش را از پاکستان به خوست انتقال دهند. آنها نباید مصئونیت احساس نمایند. محلات تجمع دشمن در مناطـق "ژوره" "تحدران" و مناطقی که جلال الدین زندگی می کند و همچنان راه های بین گردیز، خوست و خوست با سرحدات دولتی پیوسته مورد ضربه قرار گیرد. عکسبرداری هوایی باید به صورت دوام دار صورت بگیرد. به قوتهای گردیز وظیفه داده شود تا به طرف "تخته کنداو" پیش بروند. در "تخته کنداو" یك گارنیزیون قوی ایجاد شود. کشف باید به صورت دوام دار جهت افشای موقعیت رفقای ما صورت بگیرد. ما باید در سایر ولایات نیز که مدافعه‌ء آنها ضعیف است توجه کنیم اما وظیفه حساس گردیز است. راه کابل گردیز نیز وظیفه‌ء عمده است. مطالعه کنید که دشمن از کجا و چه وقت میتواند مدافعه‌ء گردیز را شق کند. در گردیز باید یك گروپ سوق و اداره‌ء مقتدر از ستردرستیز توظیف شود. وضع در سایر نقاط کشورنیز خوب نیست بناءً وظایف ذیل اجراً کنید.

- قندهار : پلان مدافعه، ایجاد ریزرف ها، امنیت دقیق میدان هوایی، پلان اکمالات مهمات و روغنیات آن حاضر شود.

- هلمند : ارتباط دوام دار آن با مرکز تأسیس شود، به حزب وظیفه داده شود که افراد مشکوك در آنجا را گرفتار نمایند.

- سروبی : قطعات جدید بدانجا اعزام شود.

- لغمان : پلان های امنیت، مدافعه و اکمالات پوسته های آنجا مد نظر گرفته شود در راه سرخکان و میترلام گارنیزیون های قوی ایجاد شود.

- ننگرهار : تحرك در ننگرهار وجود ندارد. لودین بخواب رفته است.

- بدخشان : بدخشان به صورت جدی اکمالات شود. نقاط حاکم در آنجا تحکیم گردند. مسئله امنیت ولسوالی زیباك فکر شود.

- غزنی : وضعیت مدافعه، پلان های امنیت، اکمالات و ریزرف های غزنی تدقیق شود.

- سالنگ : قطعات قومی از سالنگ تخلیه و قطعات نظامی عوض آنها توظیف گردد. در امنیت شاهراه جداً توجه گردد.

- کابل : عمده ترین وظیفه امنیت کابل است. عظیمی فکر کند و ریزرف های قوی در کابل

بوجود آورد.»

دوکتور نجیب با دادن کوهی از وظایف، با همه‌ء ما، خدا حافظی سردی نمود و با ادای کلمات و جملات فوق در باره‌ء خوست، کتاب خوست را برای همیشه بسته کرد.

بعد از گذشت یك هفته دوکتور نجیب الله رویش را به طرف من دور داده گفت، رفیق عظیمی، چرا عملیات لوگر بیشتر از سه ماه طول کشیده و برای ما حیثیت "زخم شادی" را پیدا نموده است. لوگر تا چه موقع قوتها ومهمات ما را قورت میکند وتا چه وقت شکایات و تقاضاهای امام الدین را در مورد کمبودی ها و نواقص تحمل کنیم؟ نجیب گفت. در ظرف دو روز آینده آخرین پیشنهادات و نظریاتت را برای ما ارائه کن تا تصمیم آخرین را در باره‌ء لوگر اتخاذ کنیم.

درلوگر مدتها دگر جنرال عبدالعظیم زرمتی قوماندان دفاع انقلاب وزارت داخله بحیث قوماندان جبهه لوگر ایفای وظیفه می کرد. زیرا که قسمت زیادی از قوت های عملیاتی در آن استقامت به وزارت داخله تعلق داشت. اما قوتهای نامبرده بعد از تصرف چند قریه که خط پیشیترین آنها را ولسوالی محمد آغه تشکیل میداد.در طول اینهمه مدت پیشرفت نکرده بودند حتی یکبار نزدیك بود که قوتهای مذکور از اثر حمله‌ء متقابله دشمن الی ولسوالی چهار آسیاب عقب نشینی نمایند. چون جبهه تقویه شد و بعضی از قوت های گارد ملی، فرقه ۸۰ تحت اداره‌ء جنرال حسام الدین، لوای ۲۲ محافظ، لوای ۸۸ توپچی و غیره در ترکیب قوتهای عملیاتی اضافه شدند. دگر جنرال امام الدین بحیث اداره کننده‌ء عملیات از طرف من پیشنهاد و منظور گردید. جنرال امام الدین اگر چه افسر با تجربه و لایقی بود، اما چون زمستان فرا رسیده و امکان تعرض قوتها ضعیف شده بود نامبرده بعد از تصرف چند قریه‌ء دیگر و ایجاد یك محل سوق و اداره‌ء مناسب که در حقیقت محل ترصد محسوب می شد. عملیات تدافعی را الی فرا رسیدن بهار اتخاذ کرده بودو انتظار می کشید و طبیعی است که مانند هر قوماندان دیگر همیشه از کمبود پرسونل و عدم موجودیت قوماندانان قومی، مهمات و مواد ممر شکایت داشت.

آصف دلاور و بعضی از رفقای دیگر بعد از ختم جلسه مرا تشویق کردند که چون مخاطب رئیس جمهور تو بودی. بناءً چنان عملیات فیصله کن و قاطع را باید انجام بدهی که تلافی شکست ما در خوست گردد. روز دیگر به لوگر رفتم و از محل ترصد، تمام اراضی لوگر را مطالعه نموده. تصویر روشنی از گروپ بندی قوت های دوست و دشمن پیدا نموده به گارنیزیون بازگشتم و مفکوره‌ء اوپراسیون وسیع تعرضی را بالای خریطه رسم کرده به داکتر نجیب ارائه نمودم. دوکتور نجیب همینکه شنید عملیات را شخصاً اداره می کنم، قیافه اش باز شد وخریطه را امضاء کرد. به وزرای قوای مسلح امر کرد تا هر تقاضایی که بخاطر عمیات لوگر از طرف گارنیزیون صورت بگیرد موافقت نمایند.

فصل ششم

عملیات در تنگی واغجان

-۱-

ولایت لوگر در جنوب کابل قرار داشته و همجوار است با ولایات پکتیا، وردك و غزنی مردم آن را پشتونها و تاجك ها تشکیل میدهند و انسان میتواند به هر دو لسان پشتو و دری در آنجا صحبت نماید. لوگر قبل از انقلاب مهد و موطن مولوی ها و ملاهای نخبهء کشور بود و مذهب اسلام در آنجا ریشه های عمیق داشت. با وصف نزدیکی لوگر به پایتخت، مردم اکثراً از نعمت سواد و دانش بی بهره بود و در تاریکی و خرافات بسر می بردند. لوگر مهد مجاهدین و سرداران جنگی غازیان معرکهء استرداد استقلال افغانستان و جنگهای عادلانه علیه استعمار گران انگلیسی بشمار میرفت. یکی از قهرمانان و راد مردان پر آوازهء لوگر که روانش شاد باد نایب امین الله خان لوگری بود. لوگر در عین زمان انسان را به یاد یك نفر ملای مؤقر، یك عضو سابق پارلمان، دوستدار نسوار بینی و لباس پشمی انگلیسی که خویشتن را از هرگونه اتهامی مبرا می داند و میخواهد محافظه کار و معتدل باقی بماند، می اندازد. این شخص محمد نبی محمدی یك روحانی و ملای عنعنوی روستایی است که دانش و بینش او را مدارس ابتدایی دینی نیرو میدهد. او از جملهء کسانی بود که رهبری آغازین قیام ها و شورشهای مسلحانه را بعهده داشت. این مرد رهبر حرکت انقلاب اسلامی افغانستان بود که به لسان پشتو صحبت می کرد. با دری زبانان تعصب داشت و هواخواه محمد ظاهرشاه پادشاه سابق افغانستان بود. محمد نبی محمدی که شخص ساده دل وخوش قلبی بود. بسیار مبالغه گو بود و ادعا داشت که ٦٠ فیصد مجاهدین قلباً تنظیم او را نسبت به سایر تنظیم ها ترجیح میدهند موصوف در مصاحبه ای با رادیو بی بی سی گفت : «که چون آب و هوای افغانستان به مزاجش سازگار نیست لذا به پاکستان مقیم می باشد» «۱» در تنظیم وی اشخاص فرصت طلب و حتی مائوئیست ها رخنه کرده بودند می گویند بعد از آنکه خزانه دار محمدی با پول های گزافی گریخت، قوماندانان وی به بی کفایتی او پی برده از او روگردانیده و به تنظیم های دیگری پیوستند. لوگر در ذهن من

تصویری از دو شخصیت را زنده می ساخت. ولی اگر کسی از من بپرسد که اولی را با دومی چه نسبتی و آنها را با قضیه، تنگی واغجان چه مناسبتی؟ حیرانم که چه جوابی بدهم؟

بهرحال ! در لوگر مانند هر نقطه، دیگر این کشور خصوصیات وطن دوستی، آزادی خواهی، غیرت و شهامت در خون، پوست و عروق انسان های زحمتکش آن عجین شده بود. لوگر دارای مزارع سرسبز و خرم، باغستان های میوه و تاکستان های انگور، فالیزهای ترکاری و مراتع پر برکتی بود و کسب و کار مردم را زراعت و مالداری تشکیل میداد. زن و مرد در آنجا با هم در مزارع و کشتزار ها مانند پکتیا و سایر نقاط کشور کار می کردند و زن ها فقط از بیگانه ها که از جاهای دور میآمدند با گوشه، چادر رو می گرفتند. مردم لوگر با لهجه، خاص و شیرینی به پشتو و دری صحبت می کردند. این مردم نسبت به عدم توجه لازم حکمرانان و پادشاهان وقت از نعمات تمدن محروم بودند. در آنجا نه برق وجود داشت. نه تلفون، نه مکاتب متوسطه دختران و پسران، نه سینما، نه تلویزیون و نه هیچ چیز دیگر. یکی دو مکتب ابتدائیه و یکی دو کلینیك صحی و چند عمارت دولتی و یك سرك اسفلت شده که از وسط لوگر می گذشت. مظهر و نمایانگر توجه دولت ها نسبت به این سامان بود.

مردم عقب مانده بودند و بار خرافات قرون را بردوش می کشیدند. این نه بدان معنی است که از آنجا رُجل نظامی و سیاسی بیشماری ظهور نکرده بود، بلکه به معنی آنستکه توده های اصلی مردم، مانند سایر ولایات و نقاط کشور از فرهنگ و تمدن نوین دور نگهداشته شده بودند. مشغولیات مردم را بعد از کار و زحمت کشی لم دادن در آفتاب (پیتاوها) و یا سایه، درختان و حرف زدن پیرامون مسایل محلی و روزمره، زندگی تشکیل میداد. عده یی به کشیدن نسوار، چلیم و عده یی به دودکردن چرس مصروف می شدند. بعضی از کاکه ها و پولدارها با پناه دادن پسران خوبصورت و نوبالغ در پهلوی خویش و یا تحت حمایت خویش بالای دیگران فخر میفروختند و به نشانه تشخص در عروسی ها، شیرینی خوری ها و محافل شادی مردم، با این پسران ظاهر می شدند و با اشاره، آنها جوانان مذکور با زنگ و جا من و هفت قلم آرایش رقص و پایکوبی می نمودند. طرفه آن بود که کسی را به کار آنها کاری نبود، مولوی ها و ملاها خود در این محافل حضور میبافتند. محافلی که در آن فقط خوردن مشروب جواز نبود اما هر بدعت دیگر از قمار تا خمار روا بود و صدای هیچ ملای مسجدی در نمیآمد. موسیقی لوگر، یکی از آن شادی بخش ترین و پر نشاط ترین آهنگ های کشور بود که وسایل اساسی آنرا تنبور، دُهل دوسره، رباب و هارمونیه تشکیل میداد. بیلتون استاد، دری و پسرش و سلام لوگری خواننده های خوش اواز و پر آوازه، آن دیار بودند که شنیدن و استماع آواز های مستانه، آنها، قلبهای هزاران نفر از مردم کشور ما، خصوصاً اهالی شش کروهی کابل را به تپش می انداخت و روح و

روان آنها را شاد و سرمست می کرد.

اما اکنون از آن بالا بالا ها، از فراز کوه مغرور و سرکش لوگر (محل ترصد) اگر به لوگرّ می نگریستی. از آنهمه برکت، خرمی، شادابی و شادمانی اثری نمی یافتی، گویی همه چیز مربوط به گذشته های بسیار دور بود و به ابدیت پیوسته بود. کشتزارهای سوخته، مزارع لامزروع، خانه های مخروبه، جویبارهای خشکیده، لاشه های تانك ها و وسایط سیاه شده، درختان برهنه و خشکیده و پیرمردان لاغر و تکیده، سیمای لوگر جنگ زده و مصیبت کشیده بود.

لوگر و مناطق اطراف آن از باہوس تا برکی برك و از کلنگار تا ارزه در تصرف مجاهدین بود. حکمتیار جهت بدست داشتن ارتفاعات واغجان قطعاتی رابنام لشکر "ایثار" ایجاد کرده بود که قرارگاه آن در شفاخانهء دولتی بنام "کنجك" جابجا شده بود. این قطعه به شکل کندك ها و غندهای منظم نظامی مجهز گردیده بود و در سطح یك لوای نظامی دارای پرسونل و امکانات تخنیکی بود. عقب گاه مطمئن این لشکر را مناطق ارزه و جاجی تشکیل میداد که مناطق تحت تسلط حکمتیار بود. سیاف غندی بنام "ایمان" در آنجا بنانهاده بود، غندی که در لوگر سفلی در مناطق دیوالك، لشکری خیل، مغل خیل و غیره جابجا شده بود. ربانی نیز در آنجا هم چشمی نموده و از کسی پس نمانده بود و دارای مفرزه های چندی بود. خلاصه آنکه در ولایت لوگر نسبت کثرت تنظیم ها و باندها برای دولت جای پا باقی نمانده بود، تنها در سال ۱۳۶۹ گارنیزیون کابل توانسته بود با بعضی از بزرگان و قوماندانان کلنگار تماس حاصل نموده و با دادن پول و اموال امدادی تا حدودی به آنها نزدیك گردد.

باری! هنگامیکه پلان عملیات را حاضر می کردیم. در بارهء تمام این مسایل می اندیشیدم. زیرا در هر عملیاتی ضرور است که خصوصیات اهالی، وفاداری و درجهء وابستگی آنها، خوش بینی و بدبینی شان نسبت به دولت و یا نیروهای ضد دولتی در نظر گرفته شود. شرایط اقتصادی، پیداوار محلی، منابع آب، تعداد سرکها، مواشی و منابع تغذیه، خطوط ارتباط بمیدان کشیده شود همچنانکه فکتورهای دیگری مانند نزدیکی و دوری منطقه از سرحدات دولتی، خصوصیات اراضی، خصوصیات اقلیم و غیره مطالعه می شود.

شناخت عمیق هر یك از عناصر فوق بالای پیروزی قوماندان مربوطه تأثیر بسزایی بجا می گذارد. همانطوریکه شناخت دشمن طرف مقابل نیز نصفی از مؤفقیت قوماندان را در محاربه تشکیل می دهد.

من میدیدم که اراضی به نفع ما نیست و ارتفاعات کاملاً بدست دشمن است. مردم نیز بیشتر تحت تأثیر مجاهدین قرار دارند و با آنها همنوا هستند تا با دولت، اما چاره یی نبود. من میبایستی امر را اجرا می کردم، لوگر باید تصفیه می گردید و حساب پس میداد.

-۲-

در چنین شرایطی میبائیست نیروی قوی آتش چه از زمین و چه از هوا تمام دشواری ها را از میان بر می ذاشت، ما چنین امکاناتی داشتیم. بر علاوهٔ توپچی جبههٔ لوگر که در حدود سی میل بود، بیست ضرب توپچی شامل دستگاه های ریاکتیفی ب.ام. ۲۱ از اطراف گارنیزیون کابل تصرف گردید و به لوگر انتقال شد. بر علاوهٔ چهار دستگاه اورگان. شش دستگاه اورگان دیگر نیز در منطقهٔ چهارآسیاب منتقل شدند. جمعاً ده دستگاه، این ده دستگاه بر علاوهٔ مهمات عادی خویش با پنجصد فیر مهمات حجیمی یا تخریب تغذیه گردیدند. تمام پروازهای هوایی کشور که روزانه در آن موقع به ۹۰ پرواز محاربوی میرسید نیز به قدرت آتشی جبهه علاوه شد. ضربهٔ اصلی قوتها از جبهه وارد می گردید. قطعات تورنجنرال عبدالرشید دوستم از بابوس لوگر ضربهٔ جناحی را وارد می کردند. عملیات میبائیست از طرف شب اجرا می گردید. مدت اجرای عملیات ٤۸ ساعت تعیین شده بود. عمق عمیات ۱۲ کیلو متر و عرض آن ۸ کیلو متر تخمین گردیده بود.

هنگامیکه من پلان عملیات را برای دوکتور نجیب گزارش دادم در سیمای او لبخندی را مشاهده کردم. که عدم اعتقاد و اطمینان او را نسبت به اجرای این عملیات و پیروزی آن در مدت کوتاه تشکیل میداد. اتفاقاً جنرال "دوستم" در کابل بود و خواهش مرا قبول کرده، حاضر گردید که قطعات خود را شخصاً سوق و اداره نماید.

عملیات شروع شد. ضربات آتشی به تاریخ ۳ ثور وارد گردید. انداخت های ده دستگاه اورگان یا ب.ام. ٤۰ با مرمی تخریب، قیامتی در تنگی و کوه های اطراف آن بر پا کرده بود. همه جا در حال سوختن بود. ساعت یك بجهٔ شب تعرض پیاده و تانك آغاز گردید. تمام مناطق اینطرف تنگی از پل قندهاری شروع الی قریه "واغجان" بدست آمد. دریکی از ارتفاعات چپ تنگی قطعات گارد با گروپی از پاکستانی ها برخورد کردند و چندین نفر آنها را از بین برده ودو نفر آنها را با سلاح و اسناد دست داشته اسیر نمودند. قوماندان این قطعه جنرال امان الله کلیم جمع بود. اسیران مذکور اعتراف کردند که آنها افسران پاکستانی اند و نه تنها آنها بلکه عدهٔ زیادی از پاکستانی ها در لشکر ایثار بسر می برند و با حکمتیار همکاری دارند. در همان روز اجساد چندین نفر عربی وهابی بدست آمد، که اسناد آنها، هویت شانرا آشکار نمود و ارتباط آنها را به سیاف و غند ایمان والفتح عیان ساخت. من، تعرض را متوقف ساختم و گذاشتم تا عساکر ما رفع خستگی کنند و مخالفان برای حملهٔ بعدی بار دیگر در سنگرهای خویش تجمع نمایند. آنها تشجیع گردیدند و چنانچه پیش بینی می شد. بار دیگر ظاهر شده و به انداخت های راکت و

توپچی بالای مواضع ما دست زدند. حملات راکتی بالای قطعات جنرال دوستم بسیار شدید گردید ولی من نمی خواستم مفکوره، خود را افشاء کنم. ذریعه، بیسیم به قوماندانان اطلاع دادم که شب بار دیگر تعرض می کنیم. صدای ما را دشمن می شنید و من آنرا می دانستم.

ساعت ٤ عصر قوت های ما تعرض شروع کردند، و این بر خلاف انتظار دوست و دشمن بود. توپچی ها «جنرال عبدالرزاق آمر توپچی گارنیزیون» با مهارت و لیاقت کاملی اهداف را در عمق می کوبیدند و پیاده ها را حمایه می نمودند. مقاومت بسیار شدید بود و هر موضع را به قیمت شهادت چندین سرباز و یا افسر تصاحب می کردیم. تاریکی شب مانع تعرض قوتها نگردید. جنرال دوستم اطلاع داد که تعرض قوتهای وی انکشاف یافته است. نقاط حاکم هنوز هم در دست لشکر ایثار بود. ساعت یك بجه، شب، ارتفاعات طرف راست تنکی توسط نیروهای جنرال دوستم بدست آمد، قطعات دگر جنرال عظیم زرمتی نیز در همین راستا ارتفاعات عمده یی را اشغال کردند و با قطعات دوستم وصل شدند. اما سید اعظم سعید مشکلات داشت، در گروپمان او؛ قوتهای جنرال حسام الدین داماد سید کیان و جنرال شمس قوماندان لوای ۲۲ محافظ شامل بود. امام الدین رئیس ارکان جبهه برای آنها از اشغال طرف راست تنکی مژده داد. این به معنی طعنه زدن به قوتهای گارد تلقی گردید و آنها را تحریك و تشویق نمود. ساعت ٤ صبح هنوزهم توپچی ها آتش می کردند. دره، گاهی روشن وزمانی تاریك می گردید و هزاران فیر سلاح های مختلف النوع کوه ها و دره ها را ثورباران می کرد. تلفن زنگ زد، جنرال امام الدین برایم راپور داد که تمام ارتفاعات تنکی بدست آمده است. قطعات دوستم به طرف شفاخانه، کنجك در حال حرکت و تعرض اند. خارندوی نیز از جناح دیگری بدانطرف تعرض کرده است. مقاومت وجود ندارد. به وی وظیفه سپردم تا قطعات گارد و توپچی را توظیف نماید تا مانع فرار دشمن به طرف دره، ازره گردند. قوای هوایی نیز وظیفه گرفت تا طیارات کشف خود را در هوا توظیف کند. ساعت ۸ صبح قطعات ما، قرارگاه لشکر ایثار را بدست آوردند. آنروز سپیده دم تاریخی ده ثور ۱۳۷۰ بود.

مجال نیافته بودم که به رئیس جمهور تبریکی بگویم ولی او از طریق قوای هوایی از موضوع واقف شده بود، برایم تلفن کرد و گفت رفیق عظیمی برایت تمام این پیروزی های بزرگرا تبریك می گویم. بار دیگر مرا سر بلند ساختی. به همه جنرالان و سربازان از طرف من تهنیت و شادباش بگو. چشمان ترا تا دیدن می بوسم. ژورنالیستان را برایت فرستاده ام. از همین لحظه کمپاین بزرگ تبلیغاتی را شروع می کنم.

او آنقدر راضي، ذوق زده و خشنود بود که به من موقع نداد تا پیروزی بر لشکر ایثار و فتح تنکی واغجان را تصدیق کنم. آری. ما در مدت چهل و هشت ساعت، نه بیشتر و نه کمتر به

مهمترین و بزرگترین پیروزی ها بعد از شکست خوست نایل شده بودیم و بدان مباهات می نمودیم. قوای مسلح مورال یافت و روح و روان اعضای حزب تازه گردید. پانیك عمومی رفع و رجوع شد و دولت نیز به اصطلاح "بینی بخمیری" پیدا نمود، و قطعات اضافی برای اکمالات غزنی و تحکیم گردیز پیدا شد.

ما به سرعت ممکن ارتفاعات تنگی را از نقطهء نظر انجنیری تجهیز نمودیم و با ایجاد پوسته های امنیتی امنیت عام و تام آنرا تأمین کرده. راه کلنگار و محمد آغه را گشودیم. رفت و آمد آغاز شد. کمیسیونی جهت اعمار مجدد لوگر در سطح دولت ایجاد شد که هدف آن را پاك کاری ماین ها، اعمار مجدد پل ها، پاك کاری نهرها و کمك مالی و اقتصادی به اهالی که به لوگر باز می گشتند تشکیل می داد.

در رأس این کمیسیون من تعیین شده بودم. بعد از چندی در وزارت داخله لوای جدیدی به خاطر تأمین امنیت تنگی واغجان ایجاد شد. قطعات ما، از تنگی برآمدند و آصف دلاور وظیفه گرفت تا توسط آنها قطار اکمالاتی را از طریق گردیز به غزنی انتقال دهد. آصف دلاور با وصف مقاومت های شدید در طول راه توانست در ظرف کمتر از یکماه قطار را به غزنی رسانیده و قطعات را به گردیز مراجعت دهد.

-۳-

این پیروزی ها در کابل در حلقه های قوای مسلح و در مطبوعات خارج، برای این حقیر سراپا تقصیر شهرت و اعتبار فراوانی بخشید. خوش بینی بیشتر شد و شایعات مربوط به آنکه "نگارنده" بزودی وزیر دفاع می شوم دهن به دهن نقل گردید. یك روز قبل دوکتور نجیب نشان غازی امان الله خان را شخصاً به سینه ام تعلیق کرده و از طریق تلویزیون این موضوع پخش شده بود. روز دیگر جلسهء کمیتهء حزبی در شهر کابل بود که در آن رئیس جمهور و رئیس حزب وطن اشتراك کرده و سخنرانی می نمود. در ضمن صحبت هایش گفته بود. شما مردم شایعه ساز هستید هر روز یك شایعهء تازه پخش می کنید. مثلاً می گوئید عظیمی وزیر دفاع شده است. عظیمی چه کرده است که وزیر دفاع شود. پغمان، تنگی واغجان، دانشمند وغیره در سطح کشور به اندازهء یك بلست جای است. ما موضوع تنگی واغجان را بخاطر آن بزرگ جلوه دادیم که در برابر شکست خوست قرار داشتیم. عظیمی ها باید بدانند که برای رسیدن به مقام وزارت

دفاع معیارهای دیگری ضروری است.

در آن جلسه من حضور نداشتم. بدون شك منظور داکتر آن نبود که مرا تحقیر نماید و به کار و فعالیت من کم بها دهد. او میخواست وطنجار را مطمئن سازد و بحیث همکار نزدیك خویش رضائیت او و رفقایش را فراهم سازد و جلو شایعات را بگیرد. من میدانستم که شایعات مذکور حقیقت ندارد، و هیچوقت معیارهای تثبیت شده را واجد نخواهم شد، در حقیقت کدام معیار خاصی وجود نداشت. شامل شدن در "تیم" نجیب به معنی داشتن تمام آن معیار ها بود. اما در آن "تیم" چگونه اشخاصی گرد آمده بودند و کی ها مهره های اساسی تیم شمرده می شدند. کسانیکه بالآخره نجیب را فروختند، و من که در هیچ "مکتبی" شامل نبودم. طبیعی بود که هیچگاهی نمی خواستم با این چهره ها در یك "تیم" توپ بزنم!!

براستی که نجیب صدها چهره داشت و هر روز با افسون و نیرنگ تازه یی ظاهرمی شد و حکومت می کرد.

بهرحال، دفاع مستقلانه بعد از آن عملیات بار دیگر جان گرفت، قطارهای بزرگ اکمالاتی از تورغندی برای اولین بار به قندهار رسانیده شد که نقش لوی درستیز آصف دلاور، داؤد عزیزی قوماندان قول اردوی ٤ و جنرالان زیاد اردو در آن برجسته بود. ولی جنگ خاتمه نمی یافت و شدت وحدت بیشتر کسب می نمود. احمد شاه مسعود باردیگر به حملات تازه یی دست زده بالای صفحات شمال فشار بیشتر وارد نمود، ولسوالی های اشکاشم، شغنان، زیباك سقوط کرد، ولسوالی خواجه غار دست بدست گشت، به طوریکه گاهی در تصرف مسعود و زمانی در تصرف دولت بود. در جلال آباد، تنگی ابریشم، در سالنگ ها، در اطراف کابل، در قندهار و هرات جنگ تشدید میبافت و قوت می گرفت.

در جلسهء تاریخی ١٨ ثور قرارگاه اعلی قوای مسلح کشور رئیس جمهور وضع را چنین ارزیابی کرد :

«آرایش قوتهای مخالفین تغییر می کند. سه گانه ها در یك ائتلاف آمده اند، ربانی نیز با آنها یکجا شده است و سفر خود را به ایران آغاز کرده اند که با "نه گانه ها" صحبت کنند. معاون سرمنشی ملل متحد آمادگی می گیرد برای صدور یك اعلامیه جهت حل و فصل سیاسی اوضاع افغانستان که یك تکانه جدیدی از نظر ما محسوب می گردد. در مقیاس شوروی و امریکا مسئله افغانستان بین وزرای خارجهء دو کشور یادآوری گردیده و بعضی فاکتهای دیگر نیز وجود دارد که راه بطرف حل سیاسی مسئله باز گردد. در چند ماه آینده بنیادگرایان سعی خواهند کرد تا امتیازاتی بدست آورده و مانع حل سیاسی گردند. اما ما نباید برای آنها موقع بدهیم، ما باید مواضع خود را حفظ کنیم و در بعضی استقامت ها باید فعالیتهای تعرضی را انجام بدهیم.

تسریع حل سیاسی به فعال شدن هرچه بیشترقوای مسلح به طور مشخص مربوط می گردد. در عملیات وسیع تعرضی باید پلان گذاری شود. یکی در میدان شهر و دیگری در کوه های صافی، رفیق عظیمی قوماندان گارنیزیون کابل اداره کننده و مسئول پیشبرد این عملیات ها خواهد بود.

وضع گردیز هنوز به نظر من، قابل اطمینان نیست، تصمیم گرفته ایم تا رفیق عبدالقادر میا خیل پیژندوال وزارت دفاع را که یك افسر لایق و تاکتیکی است بحیث اداره کننده، جبهه، گردیز بفرستیم. لوی درستیز مسئولیت کنترول عمومی گردیز را بعهده بگیرد. رفیق رفیع، قطارهای اکمالاتی مواد مر و روغنیات چرا به بگرام نرسیده است؟ بگرام از ستوك استفاده می کند. بمب ها در حال خلاص شدن است. نتایج اقدامات خود را در جلسه، بعدی گزارش دهید.»

در آن موقع تعداد مشاورین بسیار کم شده بود، در قرارگاه قوای مسلح اکنون دگر جنرال "گراچوف" بحیث لوی مستشار نظامی اشتراك می کرد (با، پال گراچف وزیر دفاع فعلی روسیه مغالطه نشود) گراچوف جنرال شریفی بود که در قرارگاه آرام می نشست وکاری به کار کسی نداشت. تنها وظیفه ای که انجام میداد. جلب کمك های وزارت دفاع شوروی بود که با تعدادی کشمش و یا میوه بحیث تحفه برای رهبران وزارت دفاع شوروی و یا فرستادن چند نشان و مدال برای آنها، به سادگی انجام میپافت. در حقیقت درین مقطع زمانی رول و نقش مشاورین در اردوی افغانستان کاملاً پایان یافته بود. تا آنکه در ماه فبروری ۱۹۹۱ تمام مشاورین نظامی شوروی بنابر امر بوریس یلتسن کشور ما را ترك گفتند.

- ۴ -

ولایت وردك در پانزده کیلو متری غرب کابل قرار دارد و یکی از پایگاه های اساسی و با اهمیت حزب اسلامی در اطراف کابل محسوب می شد که در رأس آن تورن امان الله قرار داشت. درین ولایت از جمعیت اسلامی جوان ۳٤ ساله یی بنام انجنیر تمیم که انجنیری راه و ساختمان را از پوهنتون کابل در سال ۱۳۵۷ بدست آورده بود نیز حکمفرمایی داشت و نمایانگر حضور جمعیت اسلامی درین ولایت بود که توسط تورن امان الله قوماندان حزب اسلامی تا منطقه، "درانی" عقب زده شده بود. درین کشمکش که در سال ۱۳٦۸ بوقوع پیوست "کوچی سنگر" فرمانده، حزب اتحاد اسلامی کشته شد و حاجی شیر علم قوماندان برجسته، حزب اتحاد در منطقه، ارغندی و میدان شهر به شخص نام آوری مبدل گردید. در کوتهء عشرو "انوری" یکی از قوماندانان حزب حرکت اسلامی فرمان میراند و حضور محمد نبی محمدی نیز کم و بیش در منطقه محسوس بود. میدان شهر فعلی، دارای چند تعمیر نیمه سوخته، دولتی بود که از خط

پیشترین جبهه صرف یك کیلو متر در بعضی نقاط حتی پنجصد متر فاصله داشت که شب و روز مورد اصابت هاوان، ماشیندار ثقیل و راکتهاي مخالفین قرار می گرفت. شهرك کوچك مرکز ولایت خالی از سکنه بود، دوکان و بازاری وجود نداشت و چوب حق العبور که در اطراف آن چند موتری توقف داده می شد، نمایندگی از حاکمیت می نمود. این موترها هم به مجاهدین باج میدادند و هم به دولت حق العبور تادیه می کردند. طرف جنوب غرب وردك قریه های ارغندی بالا و پائین که در دامنهٔ کوهی با داشتن نهر پر آبی که باغها و مزارع گندم را سیراب می کرد و از صدقهٔ سر سیاست بی طرفی خویش دارای خانه های سالم و مزارع آباد بودند قرار داشت. ریش سفیدان قریه تعهد کرده بودند که سرشان به کار خودشان گرم باشد و قریهٔ شان پایگاه مجاهدین قرار نگیرد. ولی در حقیقت ارغندی توقف گاه مجاهدینی بود که به پغمان میرفتند و قاطر های دارای محمولهٔ سکر را برای آشامیدن آب و جویدن کاه در آنجا متوقف می ساختند و در یگانه هتل آنجا خود نیز مصروف صرف غذا می گردیدند. اما در اطراف دیگر میدان شهر تا چشم کار می کرد از دوستان دولت خبری نبود وکوه و برزن میدان شهر مانند دشمن جانداری به انسان می نگریست.

عملیات محاربوی به تاریخ ۱۵ جوزا، توسط قطعات گارد ملی و فرقه ۹۶ مربوط وزارت امنیت ملی تحت قوماندهٔ قوماندان فرقه از طریق درهٔ آب بازك از جناح چپ میدان شهر و توسط لوای ۲۲ محافظ (۲۰۰ نفر) فرقه ۸۰ (۳۰۰ نفر) و قسمتی از قطعات قومی فرقه ۸ از جبهه آغاز یافت. قطعات گارد را سید اعظم سعید قوماندان گارد سوق و اداره می نمود. این قطعات با اجرای مانور بسیار طولانی و مشکل در طول ٤ الی ٥ روز فعالیت محاربوی خویش توانستند تعرض جناحی مؤفقیت آمیزی را انجام داده و خود را به پل سرخ که به اندازهٔ ٥ کیلو متر از میدان شهر (مرکز دولتی) فاصله داشت برسانند. اما قطعات قول اردو از استقامت جبهه یك خطوه هم پیشرفت نداشتند. زیرا که مقاومت بسیار شدید بود و سنگر های تورن بسیار مستحکم. قوتهای گارد بعد از تصرف پل سرخ و استخدام مواضع خویش بطرف غرب دریای وردك دور خورده به استقامت "شاه کابل" و "برشاه کابل" تعرض کردند. ارتفاعات آن طرف دریا بدست نیروهای متعرض افتاد. قطعاتیکه از جبهه تعرض می کردند با تقویه شدن شان توسط غند ۷۱۷ که در رأس آن دگروال گل احمد قوماندان غند بود، نیز متحرك گردیده و گروپمان مقابل خویش را با دادن تلفات سنگین به عقب زدند. تعرض انکشاف کرد و در نتیجهٔ بتعداد ٥٤ نفر بدست نیروهای لوای مسلح افغانستان افتاده مقادیر زیاد مهمات و اسلحه شامل راکتهای "سنکر" بدست آمد. تعرض به استقامت کوته عشرو ادامه یافت کوه مقابل بسیار مرتفع بود و گفته می شد که در قلب کوه بیز ها و دیپوهای تورن امان الله وجود دارد. مقاومت تورن

امان الله در همین منطقه بی نظیر بود او بر علاوه، آنکه مقاومت می کرد، به بعضی از حملات خورد و کوچك نیز متوسل می شد. من تعرض را متوقف ساختم منظور من آن بود که قوتهای خط اول این استقامت را که هشتاد فیصد آنها قوتهای قومی بود با قوتهای گارد ملی که اکنون درمناطق شاه کابل مدافعه می کردند تعویض نمایم و بعداً برای بدست آوردن بیز تورن امان الله مرحله دوم عملیات را آغاز کنم. دوکتور نجیب با پیشنهاد من موافقه کرد و مدت یك هفته برای این امر مجال داد.

در نتیجه، عملیات، زون مدافعه وردك وسیع گردید و شهرك میدان شهر پر جنب وجوش شد. پرتاب راکتها بالای شهر کابل تخفیف یافت و عملیات در میدان شهر وسیله تبلیغی دیگری برای رئیس جمهور گردید. اما هنوز مدت معینه بسر نرسیده بود که دوکتور نجیب به من امر کرد تا قوت ها را از وردك بیرون بکشم و جای آنها را توسط لوای جدید التشکیل امنیت دولتی پر ساخته و قطعات مذکور را به گردیز جهت تقویه، خط دفاعی تخته کندو اعزام کنم.

دفاع از گردیز، نسبت به اشغال مکمل ولایت وردك برای کابل اهمیت بیشتر داشت ضرور نبود که در آن موقع حساس و سرنوشت ساز تلاش برای گسترش حاکمیت در هر ده و روستایی انجام مییافت، زیرا که اندیشه، خام و ابلهانه یی بیش نبود. برای حکومت کردن، رعایت نمودن محدوده، نفوذ هر قبیله و احترام به عقاید و فرهنگ آنها کافی بود و نجیب الله این موضوع را بهتر از هر کس دیگر میدانست. او بزرگان و ریش سفیدان را به مشورت می خواند، از روشنفکران و زنان در باره، آینده و طرح هایشان نسبت به صلح سوال می کرد، در نماز ها شرکت می جست. آشکارا از عملکرد گذشته، حزب و رهبران سابق انتقاد می کرد. با ظاهر شاه، مجددی، گیلانی و دیگران مذاکره می کرد. رنج سفر را قبول می نمود و در صدد ترمیم و اصلاح تصویر هول انگیز گذشته، حکومت در اذهان مردم بود.

اما مجاهدین برای اثبات پیروزی خود هیچ چاره یی جز تصرف شهر کابل نداشتند. بدست داشتن بیشتر از نود فیصد از خاك افغانستان به زعم آنها در حقیقت مجموعه یی بود از کوه ها، دریا ها و روستاها و سه ولایت کشور : تخار، کنرها و اخیراً خوست، که برای دولت کابل بدست داشتن و یا نداشتن آنها آنقدر اهمیت نداشت. تصرف نظامی کابل، چاره، اساسی کار بود ولی هیچ یك از مجموعه عواملی که برای این کار ضرور بود. در جهت دلخواه مجاهدین حرکت نمی کرد. اختلافات گروهی، ضعف اقتصادی،خستگی مردم از سالهای طولانی جنگ، تضعیف روحیه، مجاهدین در برابر مقاومت حیرت انگیز نیروهای مسلح کشور، کمرنگ شدن شعار جهاد و غلبه بر ابرقدرت شرق، ناتوانی در تبیین عقاید اسلامی و ارائه نمونه، مناسب و معقول برای حکومت موانع این کار را تشکیل میدادند.

شهاب الدین فرخ یار خبرنگار ایرانی این مبحث را ادامه داده می نویسد [۱] : «... مهمترین این موانع بدون شك ناتوانی مجاهدین در ارائه الگویی معقول و پرجاذبه برای حکومت و نفوذ عقیدتی درمحدوده‌ء حاکمیت دولت کابل و چه بسا مهمتر از آن و خطرناکتر با بروز آثار انارشی از مهاجرت یعنی تبدیل آدمهای ساده، معتقد و سنتی دیروز به آدم های پیچیده ومسئله دار امروز. کسانیکه جبر هجرت چیزهای تازه یی به آنها آموخته و جهان جدیدی پیش رویشان گشوده است و تغییر شیوه های تولید و آبشخور اقتصادی، مرد آزاد قبیله را مجبور به اطاعت کرده است، اطاعت از قوانینی که تمدن تازه و شهر نشینی با خود آورده و برای زندگی در شهر، گریزی جز تبعیت از آنها نیست، و جوانان وکودکان مهاجر دیروز که قدرت انطباق خود را با سرزمین مادریشان از دست داده و با سنتها بیگانه شده اند، امروز دیگر دیدن چهره ء یك دختر افغان در پشاور موضوع غیر ممکن نیست و یا از آن بالاتر صحنه ای که او خارج از برقع دست در دست... »

این ها بودند عواملی که باعث سر درگمی مجاهدین می گردید و پیروزی آنها را جهان خارج به نظر شك و تردید می نگریستند آنها بودند که با ستراتیژی فشار بالای شهر ها، ادامه‌ء جنگ، سرباز زدن و شانه خالی نمودن از پیشنهادات صلح دوکتور نجیب و دولت افغانستان با تحجر خاصی موجب می گردیدند که به تعداد مهاجران افزوده شود و زندگی آنان در عالم غربت ومسافرت توأم با رنج و عذاب گردد.

فرانتیر پوست ۲۲ اکتوبر ۹۵ نوشت : بعد از عقب نشینی قشون سرخ از افغانستان در فبروری ۱۹۸۹ افغانستان به یك میدان جنگ تبدیل شد، هر یکی از تنظیم های جهادی رقیب یکدیگر شدند و هر کدام برای کنترول نمودن زمین های تریاك، هیروئین و تربیه تروریستان بین المللی می کوشیدند. در مرکز همه، مواد مخدر و تلاش های تروریستی گلبدین حکمتیار یکی از رهبران تنظیمی مجاهد که از مساعدت های وسیع پاکستان، استخبارات انگلستان ISI و CIA امریکا برخوردار بود قرار داشت. با وجود اخطاریه دیپلومات های امریکایی مقیم پشاور، بخاطر برخلافی و انتی بودن گلبدین بر علیه غرب و گرایش او به ایران و حتی با KGB و در ضمن خود را پادشاه هیروئین افغانستان نامیدن، بازهم او از یك تعداد زیاد کمك های نظامی بین المللی و CIA امریکا برخوردار بود. همین اخبار نوشت بعد از بیرون رفتن شوروی یکی از ژورنالیست های CBS شاهد انتقال تجهیزات نظامی توسط استخبارات امریکا در کمپ حکمتیار در مرز پاکستان و افغانستان بوده است نظر به گفته همین ژورنالیست اداره‌ء بوش BUSH تأکید خود را بیشتر بالای پیروزی حکمتیار بعد از جنگ می نمود به همین خاطر بود که پایپ لاین ارسال سلاح را برای وی باز ماند. »

القصه :

به تاریخ ۱٦ سرطان رادیو کنترول گارنیزیون کابل مکالمهء احمد شاه مسعود را که با پاکستان صحبت می کرد و جانب مقابل آن شناخته نشد ثبت نمود. مفاد این رادیو کنترول را برای اطلاع دوکتور نجیب یادداشت نمودم که تا کنون به نزدم است، خلاصهء آن به منظور روشن شدن وضع نظامی و پلان های پاکستان و مسعود در تابستان ان سال تقدیم می شود :

«پاکستان : باید به اطلاع شما برسانم که پلان حمله بالای گردیز، غزنی و پغمان آماده است، شما لطفاً به نیروهای خویش هدایت دهید تا شاهراه سالنگ را مسدود نمایند.

مسعود : بسیار خوب شما کار خود را انجام بدهید. حملات ما نیز بالای مرکز ولسوالی های بدخشان آغاز شده است. خواجه غار همین اکنون آزاد شده ونیروهای دولتی شکست سختی خورده اند. پلان اساسی ما بالای قندوز است. بعد از فتح قندوز به حکم خدا در ولایت بغلان خواهیم جنگید. فعلاً به صورت تاکتیکی بالای جبل السراج در منطقهء پل سرخ عملیات داریم.

پاکستان : خداوند به شما توفیق بیشتر عنایت نماید. برادر وقت تنگ است. همینکه کار گردیز ختم شد، توافق شده است که به طرف کابل دسته جمعی حرکت شود. شما آمادگی دارید؟

مسعود : من مخالفت دارم. برای شما نماینده روان می کنم. در تلفون نمی توان همهء گپ ها را گفت. همینقدر می گویم که حکمتیار بسیار عجله می کند کارها خراب می شود. مردم اعتماد خود را نسبت به ما از دست خواهند داد.

پاکستان : بسیار خوب ما منتظر نمایندهء شما خواهیم بود. دوستان اینجا سلام می گویند. فرمایشی اگر داشته باشید.

مسعود : از طرف ما و مجاهدین ما هم برای آنها سلام بگوئید»

رئیس جمهور وظیفه داد تا فرقه ۵۳ جوزجان که تاکنون در خواجه غار و قندوز مصروف عملیات محاربوی با احمد شاه مسعود بود، از قندوز خارج ساخته شده و قوتهای آن به اندازهء یك هزار نفر ارتقاء یابد و در خط مدافعهء تحته کندو در گردیز جابجا شود. عوض قوت های "دوستم" به تعداد ۲۰۰۰ نفر از قوت های سید کیان به قندوز رفته و همراه با فرقه ٥٤ امنیت و مدافعه قندوز خان آباد را تأمین کنند.

لوی درستیز وظیفه گرفت تا به فیض آباد مرکز بدخشان پرواز نموده و همایون فوزی والی بدخشان راکه از جمله افسران هوشیار و با تدبیر اردو شمرده می شد و قبلاً بحیث معاون فرقه ۸ قرغه اجرای وظیفه می کرد، کمك نماید.

بنابر پیشنهاد جنرال دوستم که بعد از عملیات تنگی واغجان به رتبهء دگر جنرالی ارتقا یافته بود، در کابل دو لوای دیگر جهت پیشبرد عملیات های نظامی در اطراف کابل وتأمین امنیت شهر

کابل در ترکیب فرقه ۵۳ منظوری داده شده بود و فرقه ۵۳ آهسته، آهسته به مثابه‌ء یك قول اردو از لحاظ تشکیل و کثرت پرسونل و تخنیك عرض اندام می کرد. مرکز این دو لوا، ابتدا در فرقه ۸ و بعداً در مرکز تعلیمی چهار آسیاب تعیین گردید. اما همینکه امنیت گردیز مختل شد بنابر پیشنهاد من، لواهای متذکره که هنوز از لحاظ پرسونل و تخنیك محاربوی، کاملاً اکمال نگردیده بودند، بخاطر تأمین امنیت راه لوگر، از منطقه‌ء "باہوس" الی کوتل "تیره" توظیف گردیدند ودر حقیقت کمر بند علاوگی دیگری در استقامت جنوب بنفع امنیت شهرکابل به عمق ۵۰ الی ۶۰ کیلو متر اتخاذ کردند.

در شهر کابل آمدن و اصابت نمودن راکتها همچنان ادامه داشت و دلیل حضور و موجودیت نظامی مجاهدین در اطراف کابل شمرده می شد. سکرها به وسیله‌ء موتر، اسپ و یا قاطر تا نزدیکترین محل ممکن برای فیر یا شلیك حمل می گردیدند. هر موتر چندین راکت و هر حیوان چهار سکر را انتقال میدادند. وسایل کار عبارت بود از یك دستگاه کوچك الکتریکی که با یك باتری خشك کار میکرد. یك صفحه‌ء تنظیم زاویه و آب ترازو، چند دستك چوبی که از آن سه شاخه یی ساخته می شد و سکویی برای پرتاپ سکر را بوجود میاورد. بالآخره سیمهای مثبت و منفی دستگاه الکتریکی به قسمت بدنه‌ء راکت وصل می گردیدند.

و راکت پس از تنظیم زاویه و بعضاً بدون تنظیم زاویه پرتاب می گردید. عرب ها که بیشترآنها وهابی ها بودند و مرکز عمده‌ء آنها در شکردره قرارداشت، متخصصین عمده‌ء پرتاب این راکتها شمرده می شدند.

فرخ یار در باره راکتهای سکر می نویسد (۱) : «دقت این راکتها صد در صد است وهدف جای مشخص به نام کابل، پایتخت افغانستان، با اینکه آمار مشخصی وجود ندارد اما همه میدانند که بخش اعظم این سکرها روی سر مردم فرود میآید و گاه اقوام و آشنایان خود شان. اما چاره‌ء کار را تنها در شلیك این راکتها می بینند. هرچه زمان جلوتر می رود، برای یك مجاهد افغان جنگیدن سخت تر می شود. آنها طی مدتی بعد از خروج نیروهای روسی از افغانستان به چنان استیصال رسیده اند که حتی علت نبرد را هم نمیدانند. روسها دیگر در افغانستان نیستند. نجیب نماز می خواند و رهبران در جدال قدرت به روی هم سلاح می کشند و از همه بدتر اینکه فاتحان نبرد با روسها حالا نمی دانند چرا از عهده‌ء دست نشانده‌ء ضعیف آنها، دکتر نجیب، بر نمی ایند. توجیه‌ء ایدئولوژیك جنگ که اسلام نمایی حکومت را خدعه و فریب میداند و دستان آنان را آغشته به خون مردم افغانستان تا حدودی مؤثر است، اما برای این تناقض که چگونه ملتی که

۱- سرزمین دره ها ص ۱۰۰.

مدعی است در جنگی نابرابر از پس یکی از دو قدرت بزرگ نظامی جهان برآمده است. اکنون دربرابر دست نشانده، ضعیف آنها ناتوان مانده است هیچ توجیه و پاسخی وجود ندارد.»

جهان آزاد چنین قضاوت می کرد. این یك واقعیت بود، زیرا که ما همه برای زنده ماندن می جنگیدیم. هرگونه ضعفی به معنی نابودی بود. مجاهدین به درهای بسته یی پایتخت که هم چون دژ تسخیر ناپذیری از خود دفاع می کرد، مشت می کوبیدند. گارنیزیون کابل، با باریدن سکرها وراکتها مبارزه می کرد و اوضاع تحت کنترول آن قرار داشت.

در ماه سرطان بچه های هزاره در منطقه، پل سوخته با شاگردان حربی بنوونځی در یکی از روزهای رخصتی مشاجره و گفتگوی لفظی را آغاز کرده و به لت وکوب همدیگر پرداختند. در آغاز مسئله کوچکی تلقی گردید و حتی تا سطح گارنیزیون کابل انعکاس نیافت. اما بعداً این ماجرا بزرگ شد و مردم منطقه، دشت برچی و پل سرخ با شاگردان حربی بنوونځی اعلان جنگ دادند. کارد ها، پیش قبض ها، کلاشینکوف ها آماده شدند و التیماتوم هزاره گان شهرکابل تشویش فراوان خلق نمود. به متنفذین مانند بیلاقی، شیخ علی احمد تکل ، شیخ حسینی، سرابی ونبی زاده که در گارنیزیون کابل جمع شده بودند، اخطار گارنیزیون مبنی بر خلع سلاح کردن آنها اعلان شد و به اصطلاح غائله ختم گردید. بعدها هنگامیکه سلطان علی کشتمند در مسجد پل سوخته بعد از اشتراك در مجلس فاتحه گیری مورد سؤ قصد قرار گرفت و به وسیله، فیر تفنگچه مجروح گردید، بار دیگر هزاره ها به مظاهرات پرداختند و مدت یك هفته در سرك های جوار ارگ و وزیر اکبر خان مینه مارش نموده عمال دولت ومسئولین وزارت امنیت دولتی را مسئول این حادثه شمردند وتهدید های گوناگونی می نمودند. فهمیده می شد که مردم اهل تشییع و هزاره گان شهر کابل، دارای اسلحه کافی برای دفاع خویش هستند و میتوانند در اینده مشکلات بزرگی در پایتخت خلق نمایند. اما در آن موقع گارنیزیون کابل قدرت و صلاحیت کافی برای سرکوب هر نوع تظاهرات و کودتاها داشت و مسایل بالا نمی توانست گارنیزیون را به مقابل مردم شریف هزاره در کابل تحریك نماید و لجیب به اقدامات دیگری هم متوسل شد. در رأس هیئت تحقیق جنرال فخری څارنوال عمومی قوای مسلح را که در بین مردم هزاره و تشیع حرمت ونفوذی داشت، گمارید و خودش چند بار به شفاخانه چهارصد بستر که کشتمند در آن جا تحت تداوی قرار داشت رفت و عیادت کرد و گوسفندی را نذر کرد و آبی به آتش خشم طرفداران کشتمند پاشید.

نظم و امنیت شهرکابل به وسیله قوماندانان قومی و افراد آنان برهم زده می شد، که به مقایسه، آنها مردم هزاره بسیار معصوم به نظر میخوردند.

آنها در شهرکابل به تدریج دارای قرارگاه ها شده بودند در اپارتمان های مکروریان، در وزیر

اکبر خان، شهر نو، خیرخانه و دیگر نقاط شهر ده ها قرارگاه وجود داشت. هر قوماندان در منطقهء مربوط صاحب محافظین، دستگاه های مخابرات، زرهپوش ها و حتی ماشین های محاربوی شده بودند و به هر طرفی که میرفتند قطار طویلی از موتر ها وآدم ها را در پشت سر خود یدک می کشیدند. زنان، دختران و پسران کابل را اذیت می کردند. مشروب می نوشیدند، قمار می زدند وچرس و افیون دود می نمودند. من همهء آنها را به نزدم خواستم و تهدید کردم که اگر در مدت ٤٨ ساعت شهر کابل را ترك نگویند و در پهلوی قطعات خویش در اطراف کابل جابجا نشوند قطعات آنها را لغو و اسلحهء شانرا جمع آوری می نمایم. موضوع از طریق تلویزیون نیز به اطلاع مردم رسانیده شد. نتیجهء مثبت بود و هیچکس بدون داشتن کارت سلاح گارنیزیون کابل، بداخل شهر با سلاح رفت وآمد کرده نمی توانست. شهریان شاد شدند و به دعاگویی پرداختند!

مراسم جشن ۲۸ اسد اجرا نشد. فقط بعضی از نقاط شهر با بیرق های دولتی و گروپ ها تزئین گردید و در رادیو و تلویزیون پروگرام های فوق العاده یی تنظیم گردید. مجاهدین نیز در آن روزها با مروت شده بودند!! و از باد و بخار زیاد افتاده بودند. پس شهرکابل آرام بود ، نفس می کشید و مورد توجه و محراق قضاوت و عمل جوامع بین المللی قرار گرفته بود.

* * *

فصل هفتم

تعرض مجاهدین بالای گردیز و جلال آباد

-۱-

در اواخر ماه سنبله ۱۳۷۰ وضع نظامی تغییر جدی نمود و فشار مجاهدین بالای مناطق شرق و جنوب شرق کشور بیشتر شد. فشار بالای صفحات شمال کشور نیز افزایش یافت و شاهراه های بزرگ نیز مورد حملات خورد و بزرگ قرار گرفت.

مطابق پلان مطروحه سعی آنها در جهت مسدود ساختن راه تنگی ابریشم و شاهراه کابل به گردیزآغاز گردید و بالآخره آنها مؤفق شدند تا راه جلال آباد - کابل را در حصه، تنگی ابریشم قطع نمایند. راه مدت یك هفته قطع بود و بالای روحیه و مورال قطعات جبهه، شرق تأثیر منفی بجا گذاشته بود. گلرنگ قوماندان عمومی گروپ اوپراتیفی سروبی نتوانست راه را باز نماید. بازهم من "نگارنده" توظیف گردیدم تا راه مذکور را باز نمایم. بعد از مدت سه شبانه روز صرف مساعی که به سرکوبی قاطع مخالفین انجامید، راه باز شد و پوسته ها تقویه گردیده خاطر پریشان رئیس جمهور آسوده گردید. اما مجاهدین نتوانستند که راه گردیز - کابل را مسدود نمایند. زیرا چنانچه قبلاً تذکار دادم در طول راه مذکور از کوتل باهوس الی پل علم فرقه ۵۳ جوزجان جهت امنیت راه مذکور توظیف شده بود و همچنان بعضی از قطعات فرقه مذکور کوتل تیره را بدست داشتند.

در گردیز الی ماه میزان ۱۳۷۰ ترکیب قطعات و جزوتام های قوای مسلح بشکل ذیل بود :

اردو :

- قول اردوی ۳ شامل (فرقه ۱۲ پیاده، لوای ۱۵ زرهدار، و قطعات مستقل قول اردو) بتعداد ۱۰۰۰ نفر تحت قومانده تورنجنرال جانباز
- فرقه ۵۳ پیاده، جوزجان (در خط خته کندو و کوتل و غیره) به تعداد ۸۰۰ نفر تحت قومانده جنرال عبدالرحمن "جرمن"
- فرقه ۸ پیاده قرغه (خته کندو) بتعداد ۵۰۰ نفر تحت قومانده جنرال عبدالحبیب قوماندان فرقه

و یا دگروال نادر بلوچ.
- فرقه ۱۸ پیاده مزار شریف (سید کرم) ۲۵۰ نفر تحت قومانده جنرال جمعه نظیمی قوماندان فرقه
- فرقه ۲۰ پیاده بغلان - ۱۵۰ نفر تحت قوماندهٔ معاون فرقه
- لوای ۳۷ کوماندو (مرکز) در خط مدافعه حته کندو ۳۰۰ نفر تحت قومانده جنرال عبدالحمید قوماندان لوا.
- لوای ۲۲ محافظ شاهراه (مرکز) در خط مدافعه میلن ۲۰۰ نفر تحت قومانده جنرال زلمی معاون لوا
- لوای ٤ قومی هلمند در خط مدافعه میلن ٤٥٠ نفر تحت قومانده جنرال عبدالجبار قهرمان .
- لوای ۸۸ توپچی در جوار محل سوق و اداره جبهه ۱۵۰ نفر تحت قومانده جنرال رسول قوماندان لوای ۸۸
- سایر قطعات تأميناتی (مخـــابره، انجنيری، تخنيك، لـــوژستيك) ٤۰۰ نفر تحت قوماندهٔ افسران مربوطه

وزارت امنیت :

- قطعات گارد ملی استقامت زرمت بتعداد ۱۰۰۰ نفر تحت قومانده دگرجنرال سید اعظم سعید و بعداً جنرال اسدالله
- امنیت دولتی گردیز و مرکز استقامت جنوب گردیز به تعداد ۵۰۰ نفر تحت قوماندهٔ جنرال واحد طاقت

وزارت داخله :

- حارندوی گردیز استقامت شرق سید کرم به تعداد ۵۰۰ نفر تحت قومانده جنرال رسول بی خدا قوماندان حارندوی گردیز.
- حارندوی هلمند استقامت معین به تعداد ۳۰۰ نفر تحت قومانده جنرال نبی قوماندان حارندوی هلمند.

مجموع قوتها با پرسونل حزبی و قطعات قومی گردیز ۷۰۰ نفر می گردید که از آنجمله به تعداد ۵۰۰۰ نفر در سنگر های جنگ مستقیماً اشتراك داشتند، و دو هزار نفر دیگر مسایل اکمالاتی، اعاشه، ترمیم، تخلیه را در عقب جبهه انجام میدادند.

تعداد تانکها درحدود یکصد چین و تعداد مجموعی توپچی ٤۰ ضرب شامل چهار دستگاه

اورگان یا (بی ام - ٤٠) و در دستگاه لونا بود. قوتهای مدافعه به شکل "چهار بیز" تقسیم شده بودند و چهار زون نظامی را در گردیز تشکیل میدادند. خط پیشترین مدافعه در استقامت خوست گردیز را، ارتفاعات حته کندو تشکیل میدادند که استقامت اصلی مدافعه بود و امکان ضربهء اصلی قوتهای متعرض از همین استقامت احتمال می رفت.

گروپ بندی مجاهدین نیز به اساس همین استقامت ها سازمان دهی شده بود، جلال الدین حقانی از استقامت حته کندو و میلن تعرض می کرد. حکمتیار از کوتل تیره، مؤلوی منصور از زرمت و گروپ های محاذ ملجات و غیره از استقامت سید کرم. به اساس را پورهای کشفی تعداد پرسونل مجاهدین جهت یك حملهء تعرضی که در ترکیب آنها ماهرین و متخصصین عربی و ملیشه های پاکستانی نیز شامل بودند لااقل در هر چهار استقامت مجموعاً به پنجهزار نفر بالغ می گردید که در بعضی از استقامت ها مانند حته کندو، زرمت و سید کرم شاه دارای تانگها و وسایط زرهدار نیز بودند .

البته تناسب قوتها از لحاظ نظامی بنفع دولت بود. امتیاز دیگر دولت داشتن تفوق مطلق هوائی و در اختیار داشتن راه اکمالاتی کابل- گردیز بود و میتوانست قطعات گردیز را روز مره اکمالات نماید.

حملات مجاهدین در اواخر ماه سنبله شدت یافت. در این حملات که ابتدا توسط وارد شدن ضربات کتلوی توپچی وراکتی آغاز شده بود، هر روز بیشتر از ٥٠٠ راکت بالای خطوط تدافعی و شهر گردیز انداخت می گردید که حاصل آن شهادت وزخمی شدن عدهء زیادی از پرسونل قوای مسلح واهالی کشور بود.

بر حته کندو قبلاً بعد از تعرض خوست گارنیزیون کوچکی از غند ٧٦ فرقه ٨ ایجاد شده ومرتفع ترین ارتفاعات آن که حاکم بر سرك گردیز، خوست بود، تحکیم شد بود، و احتمال آن نمی رفت که به سادگی سقوط نماید. اما "حقانی" با استفاده از تجربهء خوست بار دیگر طرق باز نمودن باب مذاکره را با بعضی از افسران انگشت شمار "خائن" باز نموده و با دادن پول های زیاد و وعده های چرب و نرم آنها را با خود همراه ساخته بود. یکی ازین افسران برجسته رئیس ارکان قول اردو جنرال "صیفور" بود که در گارنیزیون حته کندو مسئولیت عمومی دفاع را بدوش داشت.

جریان حادثه چنین بود :

به تاریخ های دوم و سوم میزان حملات شدید توپچی و تانکها بالای پوسته های حته کندو اجرا می گردد یکی از پوسته ها سقوط می کند. جنرال صیفور به عوض آنکه پوستهء مذکور را دوباره بدست آورد، با افسران نزدیك خویش مشورت نموده میخواهند به حقانی بپیوندند. اما چون مؤفق نمی شوند. به عقب نشینی به طرف گردیز می پردازند و پرسونل دیگر را که حاضر به

دفاع از پوسته های خویش هستند، تشویق به فرار و یا پانیك مواجه میسازند. عده یی از افسران و سربازان با متانت و رشادت دفاع می کنند ولی یا شهید می شوند و یا اینکه اسیر می گردند. تمام پوسته ها بدست حقانی می افتد. جنرال صیفور که زخم کوچکی برداشته است. به مرکز جهت تداوی انتقال میبابد. حقانی بعد از گرفتن و اشغال نمودن حته کندو تعرض خویش را توقف میدهد. معلوم نیست برای چه منظوری؟ زیرا اگر در همان موقع آنرا انکشاف میداد بدون شك در همانروز گردیز را تصاحب می کرد.

با شنیدن این واقعه دوکتور نجیب الله جلسهء اضطراری قوماندانی اعلی قوای مسلح را در ریاست جمهوری دایر و لوی درستیز آصف دلاور را جهت سوق و ادارهء مطمئن قطعات گردیز توظیف کرد و برای من امر داد که غند ۷۱۷ گارنیزیون کابل را که در حقیقت آخرین ریزرف کابل بود به گردیز بفرستم و به عوض جنرال دلاور سوق و ادارهء ستردرستیز را مؤقتاً بدوش داشته باشم. همانروز لوی درستیز به گردیز رسید و قطعات کمکی نیز به گردیز مواصلت کردند. اتفاقاً تورنجنرال داود عزیزی معاون لوی درستیز نیز در گردیز موجود بود و تشویش مرکز از لحاظ هیأت سوق و اداره مرفوع گردیده بود.

در شام روز بعدی عبدالقادر میاخیل ابتدا به ریاست اوپراسیون و بعداً برای من راپور داد که «وضعیت بسیار وخیم گردیده و تمام قطعات دست به عقب نشینی و فرار زده اند. نظم و دسپلین از بین رفته و بعضی از پرسونل با تانکها، ماشین های محاربوی و زرهپوش های خویش به طرف عقب به طرف شهر گردیز در حالت فرار دیده می شوند. ما میخواستیم تعرض متقابل راجهت بدست آوردن حته کندو انجام دهیم، اما خیانت صیفور و همکارانش باعث شکست دیروز و عقب نشینی امروز قطعات گردیده است. لوی درستیز با یکعراده ماشین محاربوی و چند نفر محافظ به استقامت جبهه حرکت کرده تا آنها را متوقف بسازد و یك خط مساعد اشغال شود» میاخیل بسیار مضطرب و پریشان معلوم می شد و کلمات خیانت، فروش پوسته ها و سازش و دسیسه را بارها بکار می برد. عصبی و برآشفته بود و به مشکل صحبت می کرد. وضعیت حقیقی را نمیدانست و می گفت اگر قطعات متوقف نشوند بعد از لحظات اندکی خود را به کوتل تیره می رسانند. دسترسی به لوی درستیز و گرفتن ارتباط با وی ناممکن بود. اما داؤد عزیزی که در محل قوماندهء قول اردو موجود بود پیدا شد. او آرام و خونسرد صحبت می کرد و گفت «وضعیت واقعاً به صورت غیر مترقبه بعد از ساعت پنج و نیم عصر تغییر یافت. علت معلوم نیست که چرا عقب نشینی صورت گرفته و کدام شخص و یا قطعه ای آغاز گر آن بوده است ولی قطعات با سرعت ممکن به طرف شهر گردیز عقب نشستند. قوماندان قول اردو و قوماندان غند ۷۱۷ آنها را در پنجصد متری جنوب بالاحصار گردیز متوقف ساخته اند. لوی درستیز صاحب نیز در آنجا

رسیده اند و فعلاً ما خط جدیدی را در امتداد شمال غربی ارتفاعات حته کندو بوجود آورده ایم. ارتفاعات تماماً از دست رفته است. قطعات جبار قهرمان نیز عقب نشینی کرده اند و مواضع خویش را از دست داده به طرف شمال میلن مواضع جدیدی را به صورت عاجل تحکیم می کنند. اما وضع هنوز اطمینان بخش نیست و خطرخیانت و فرار وجود دارد. به صورت عمومی فعلاً وضع جبهه آرام است انداخت وجود ندارد و گروپمان های دشمن ساعتی قبل تحت شدیدترین انداخت های توپچی قرار گرفته است.»

آصف دلاور بالآخره پیدا شد و تائید نمود که یك خط مساعد را در اثر کوشش های وی در یك کیلومتری جنوب بالاحصار به استقامت حته کندو ایجاد کرده است.

بزودی جلسهء اضطراری درنزد نجیب الله دایر شد، در جلسه مذکور وزرای قوای مسلح، جنرال رفیع و جنرال عبدالرشید دوستم و من اشتراك داشتیم. رئیس جمهور مفکورهء وزرای قوای مسلح را در صورتیکه فشار بیشتر شده و مجاهدین در شهر گردیز داخل می گردید، جویا شد. یعقوبی مانند همیشه ساکت بود. جنرال رفیع نیز اظهار عقیده نکرد. وطنجار گفت ما در آن صورت باید کوتل تیره را بدست داشته باشیم. پکتین که عقلش درین موارد قد نمی داد، سر را در گریبان تفکر فرو برده بود و با درون خویش به مشوره نشسته بود ... یعقوبی به حرف آمد و گفت خیانتها پی در پی اند، دستور بدهید تا لوی درستیز به کمك امنیت نظامی چهره های مشکوك و خاین را گرفتار و در همانجا محاکمهء صحرایی نماید در غیر آن قطعات گارنیزیون کابل نیز بعد از سقوط گردیز، ظرف یکی دو هفته یی مورد خرید و فروش قرار خواهند گرفت و ما همه چیز را خواهیم باخت، عقیدهء من پرسیده شد من گفتم، ما چرا به کوتل تیره عقب نشینی کنیم این مفکوره اگر در نزد رهبری باشد بسرعت افشأ می شود وقطعات فردا به کابل میرسند بهتر است از گردیز دفاع کنیم ما می توانیم دفاع کنیم و مؤفق می شویم. من به رئیس جمهور اطمینان دادم که لوی درستیز جنرال با تجربه و جنگ دیده ایست و کسی نمی تواند به سادگی او را تا کوتل تیره بدواند. رئیس جمهور گفت، رفیق عظیمی کاملاً درست می گوید ما باید تا آخرین نفر، برای در دست داشتن خطوط جدید بجنگیم و آن را تقویه کنیم ما، خود نباید دستخوش پانیك شویم. او گفت دلاور تنها از گردیز دفاع کرده نمی تواند، ما باید دست و آستین را بر بزنیم و به وی کمك نمائیم. به این ترتیب دلاور در آنجا و من و دوکتور نجیب در کابل از همان لحظه مصروف دفاع گردیز گردیدیم وظایف ما پیدا کردن نیروهای اضافی از تمام نقاط کشور مانند هلمند، مزار شریف، بغلان، هرات، بادغیس و غیره به نفع گردیز بود و همچنان اکمالات مهمات، روغنیات، اعاشه و البسه. نیروهایی که پیدا می شدند، به صورت عموم از قطعات قومی و منطقوی بودند که می بائیست در طول مدت کمتر از ٢٤ ساعت، تسلیح و

تجهیز شده و به جبهه سوق گردند. فراخوانی آنها توسط طیاره در مرکز صورت می گرفت. مسایل اعاشه، ترانسپورت، مهمات، اسلحه ضروریات آنها را من می بائیست حل می کردم و آنها می بائیست صحیح، سالم و بدون کم و کاست به گردیز می رسیدند. مشغولیت برای تنظیم این افراد بی سرو پا و بدون نظم و ترتیب چنان مشکل بود که انسان را به جنون مبتلا می ساخت. قلت موتر، قلت دریور، قلت روغنیات، مشکلات دیگری و گریختن دریوران و رها کردن موترها در طول راه مشکل دیگر. من مجبور می شدم که اغلباً سر شب و نصف شب همهء این مسایل را از نزدیك کنترول کنم به میدان هوایی می رفتم. به وضع الجیش قطعات سر میزدم و انتظار میکشیدم تا قطعه و جزوتام تازه وارد مجهز و ملبس گردیده حرکت نماید. آنها حرکت می کردند اما در حصهء چهار آسیاب و یا محمد آغه وسایط را توقف می دادند، بهانه ها بسیار زیاد بود سربازان خودها را از موتر ها پائین انداخته، تیت و پرك می شدند و به فرارهای دسته جمعی در طول راه مبادرت می ورزیدند. گردیز وحشت ایجاد کرده بود وحشت از مرگ و خون و کسی حاضر نمی شد بدون جهت با زندگی خویش ریسك نماید در حقیقت این اولین علایم بی روحیگی و بی دسپلینی قوای مسلح بود که عناصر خیانت و دسیسه به اشکال مختلف و ابعاد گوناگونی در آن نقش داشت و عامل شکست بزرگ ما بعد ها گردید.

رؤسای ریاست های قرارگاه های وزارت خانه های قوای مسلح هیچگاهی چنان فشاری را مبنی بر مطالبات کاری احساس نکرده بودند زیرا که شب و روز مجبور بودند در دفاتر کار خود حاضر باشند و به اولین زنگ تلفن من جواب بگویند آنها همکاری صادقانه و صمیمانه یی ابراز می کردند و تدابیر به موقع آنها باعث نجات گردیز می گردید.

خطوط مدافعه ایکه به صورت عاجل در استقامت اصلی مدافعه گرفته شده بود تا حدودی تحکیم شد و فعالیت محاربوی به خاطر اشغال خطوط قبلی سازماندهی گردید اما با وصف آنهم هر روز بالای گردیز در حدود یك هزار فیر راکت توپچی و تانك صورت می گرفت، دیپو ها حریق می شدند، وسایط می سوختند و تلفات جانی هر روز بیشتر از ۷۰ الی ۸۰ نفر بود. پروازهای طیارات محاربوی در گردیز شب و روز اجرا می شد که حد اوسط آن به ۸۰ پرواز در ۲٤ ساعت بالغ می گردید. ولی به مجرد وقفه در پروازها، هیاهوی بزرگی از گردیز بلند می شد چنان غالمغال و عصبانیت هایی که گویی همین لحظه گردیز در آستانهء سقوط است. رئیس جمهور آرام و قرار نداشت شب و روز در فکرگردیز بود و مرتباً زنگ می زد، راپور میخواست و وظایف داده شده را کنترول می کرد سرشار از نیروی جوانی و انرژی بود، دو بجه، سه بجه، چهار بجهء شب زنگ می زد فکر می کردی که هرگز نمی خوابد او چنان موضوع را جدی گرفته بود که خواب و خوراك را نه تنها بالای خود، بلکه بالای من، جنرال هاشم، جنرال عبدالله، جنرال

صمد، جنرال رحیم، دگروال وصیم وسایر اعضای ریاست اوپراسیون حرام ساخته بود اما با وصف این آزار ها و اذیت های متواتر، پر لطف و مهربان بود و از ابراز رضائیت و سپاسگذاری دریغ نمی ورزید.

روز ۸ میزان، هدایت داد که حارنوال و قاضی به گردیز بفرستیم تا کسانیکه عقب نشینی کرده اند، مورد بازخواست قرار گیرند واشخاصیکه خیانت نموده اند محاکمهء صحرایی شوند. هدایت دیگر او اضافه نمودن معاش و اعاشهء پرسونل قوای مسلح مانند گارد در گردیز بود. برای بعضی از افسران بنابر پیشنهاد قوماندان عمومی جبهه «آصف دلاور» رتبهء جنرالی منظوری داد و وظیفه سپرد تا تمام قوماندانان قوای مسلح (بدون جبههء شرق) والیان و منشی های حزبی در اطراف و اکناف کشور به تناسب سطح اکمال قطعات خویش و قطعات قومی تحت امر شان، مطابق سهمیه هائیکه از طرف ستردرستیز پیشنهاد شده بود عمل نمایند و برای اکمال گردیز پرسونل نظامی بفرستند. او گفت حمله بالای جلال آباد متصور است. اگر ما تهاجم مجاهدین در گردیز و حملهء احتمالی شانرا در جلال آباد دفع و طرد نمائیم، حل و فصل سیاسی مسئله افغانستان را تسریع بخشیده ایم. وی در مورد تعرض متقابل در گردیز دستور داد و جلسه را به مقصد ملاقات با ژورنالیستان ترک گفت.

روز دیگر آن ژورنالیستان از جمله "کریس باورز" (۱) نمایندهء بی بی سی در وزارت دفاع به نزد من آمدند و طالب معلومات و روشنی انداختن بر مسئله گردیز شدند.

«راپور اوپراتیفی رئیس ارکان جبههء گردیز، تورنجنرال عبدالقادر میاخیل

تاریخ ۲۱ میزان ۱۳۷۰، ساعت ۰۰ : ۱۸، خریطه ۵۰۰۰۰ : ۱ شهر گردیز

وضع اوپراتیفی به صورت عموم در گردیز نورمال است، در استقامت حته کنلو و زرمت وضعیت جزوتام ها مانند راپورهای روز ۱۱ میزان است، پیشرفت وجود ندارد. در استقامت میلن، قریه جات مربوط به میلن کاملاً اشغال گردیده و تعداد زیادی از توپ ها، تانك ها و وسایطی که بدست دشمن افتاده بود، دوباره بدست آمده است. در استقامت سید کرم تجدید گروپان های دشمن صورت گرفته ولی حملات آنها مؤثر نبوده است. ۲۲ عراده موترهای اکمالاتی به گردیز رسیده و قطار اصلی اکمالاتی شما، در ساعت ۰۰ : ۱۷ در کوتل تیره بود.

ضایعات ۲٤ ساعت گذشته را شهادت قوماندان کندك تانك فرقه ۱۲ دگرمن محمد اعظم و قوماندان حربی شوونحی گردیز دگرمن سلطان محمد و ۲۹ نفر شهید و ۳۵ نفر زخمی دیگر تشکیل میدهد که در جملهء شهدا ۱۲ نفر آن افسران هستند. رفیق محمد انور حاصل منشی

Kris Bawarz-۱.

حزبی کمیته ولایتی و والی گردیز نیز امروز در قریهء میلن هنگام شرکت مستقیم در صفوف و اداره فعالیت محاربوی، ساعت ۱۲ بجهء روز شهید گردیده است. ۳ عراده تانك و ٦ عراده موتر حریق و تخریب شده و دوباب دیپوی مهمات قول اردوی سوم و قطعات مرکز نیز حریق و خساره مند گردیده اند. از تلفات و ضایعات دشمن دقیقاً اطلاع نداریم بعداً راپور داده می شود. در طول راه لوگر بالای قطار اکمالاتی انداخت صورت گرفته و پنج عراده تانکر کاملاً سوخته است.

پیشنهاد می کنیم که در مورد تدابیر امنیتی راه توجه فرمائید، و اکمالات ما را بدون وقفه انجام دهید امشب به پروازهای کشفی طیارات محاربوی در فضای گردیز ضرورت داریم.

با احترام رئیس ارکان جبهه

تورنجنرال عبدالقادر میاخیل

محل قوماندهٔ کوردنیات ......»

-۲-

حملات تازهء مجاهدین بالای جلال آباد نیز به همین تاریخ یعنی ۱۲ میزان ۱۳۷۰ شروع گردید. در آنجا بخاطر آمادگی قطعات و کنترول وضعیت منوکی منگل رئیس عمومی امور سیاسی اردو در رأس گروپی قبلاً به جلال آباد رفته بود نامبرده وضعیت را چنین راپور داد :

سلام چطور هستید؟ کارها چطور است؟ چنین گفت :

«امروز از استقامت ثمرخیل، انجنیر محمود و قوماندان شرافت از استقامت چپرهار نورآغا و مولوی غفور حملات شدید راکتی و توپچی را بالای خطوط اول مدافعهء ما اجرا کرده و با حمایهء تانکهای خویش تعرض کردند. مجموعاً ٤ پوسته اصلی و چندین پوسته فرعی که با تانك ها، هاوان ها و ماشیندارهای دافع هوا مجهز بودند، توسط آنها به عقب نشینی وادار ساخته شده و سقوط نمودند این وضع بالای نفرهای ما در ثمرخیل "مقصود پرسونل نظامی گارنیزیون ثمرخیل بوده است" بسیار تأثیر منفی کرد پس ما تصمیم گرفتیم که قرارگاه قول اردو را که در ثمرخیل واقع بود به قرارگاه فرقه ۱۱ و قرارگاه فرقه ۱۱ را به محل قوماندهء پیش رانده شده روان کنیم. قوماندان قول اردو گزارش داد که قومی ها گریخته اند و پوسته را رها کرده اند. من "منوکی منگل" ۱۵۰ نفر را از حارندوی و امنیت ننگرهار و کنرها که بحیث قوت احتیاط خویش ترتیب کرده بودم برای آنها فرستادم بعداً یك گروپ پارتیزانی ۲۵ نفری ترتیب کرده و وظیفه دادم که یا پوسته های از دست رفته را اشغال کنند و یا دوباره به جلال آباد بر نگردند. آنها ساعت ٤:۰۰ چهار صبح به هدف نزدیك شدند. اکنون را قم ٦۲۱ و پوستهء "تانك" را اشغال کرده اند و کار ما جریان دارد وضع در مجموع خوب است ولی انداخت ها بسیار زیاد است.»

وی ادامه داد. دیروز به تعداد ۴۰۰۰ نفر که دارای ۲۴ تانك، ۵ ماشین محاربوی و ۷۲ دستگاه راکت زمین به زمین بودند از گردی کچ، سرخ دیوار و رودات چپرهار حمله کرده بودند نامبرده از تلفات وضایعات دوست و دشمن کدام ارقامی ارائه نکرد و گفت شما بی غم باشید من در جلال آباد هستم و همانطوریکه دفعهء اول آنرا دفاع کردم اکنون نیز آنرا دفاع می کنم، بهتر است به فکر گردیز باشید و خدا حافظی نمود.

هر قدر کوشیدم تا با تورنجنرال فضل احمد قوماندان قول اردو تماس بگیرم تا توسط وی یك راپور دقیق نظامی از وضعیت بدست بیآورم مؤفق نشدم زیرا که نمی توانستم به راپور نیمه ملکی و نیمه نظامی منوکی اطمینان داشته باشم.

همزمان در لوگر که دگرجنرال امام الدین بنابر پیشنهاد من بحیث اداره، کننده فعالیت محاربوی در آنجا اعزام شده بود وضعیت اوپراتیفی رو به وخامت می رفت در یکی از راپورهای اوپراتیفی او که در یادداشت های اینجانب درج است وضعیت را به صورت مختصر چنین ترسیم کرده بود :

۴۱۶ باند گروپ، جمعاً دارای ۱۴۲۵۰ نفر، دارای ۸ عراده تانك، ۳۷ دستگاه ریاکتیف، ۴۸ توپ، ۷ ستنگر ۲۴ ماشیندار "ز.او.یك" بودند، ساعت ۳ بجهء شب بالای پوسته های امنیتی راه لوگر، گردیز در شب نهم میزان به سرکردگی معلم تور و نسیم "حزب اسلامی" حملهء وسیعی را در منطقهء بابوس شروع کردند. پرسونل فرقه ۵۳ با رشادت بی نظیری مقاومت کردند. من توسط توپچی و گروپ های ضربتی تانك و احتیاط ها، به فرقه ۵۳ کمك نموده و توانستیم حملات آنها را عقب بزنیم. اکنون مساعی ما، برای اشغال ارتفاع که کوردنیات آن .... می باشد ادامه دارد. در صورتیکه این ارتفاع بدست آید و سه پوسته اصلی و دو سه پوستهء فرعی در آن ایجاد گردد، در آن صورت دشمن نمی تواند به صورت دوام دار قوت های ما را در بابوس زیر ضربه قرار داده و وسایط را حریق نماید.

دگر جنرال امام الدین مانند همیشهء از کمبود مهمات، تیل، اعاشه و عدم موجودیت قوماندانان قومی شکایت کرده بود و پیشنهاد داشت که بر علاوهء گردیز به لوگر نیز توجه صورت گیرد. اعزام وی به لوگر بسیار بموقع بود زیرا که او نیز یکی از جنرالان با تجربه و کاردان قوای مسلح شمرده می شد و میتوانست درتحکیم خطوط دفاعی لوگر موثر واقع شود. امام الدین بالآخره آن پوسته ها را در ارتفاعات حاکم بر "نرخ" لوگر بدست آورد. چون ارتفاعات تنگی واغجان نیز در دست ما بود بناءً دشمن از هیچ استقامتی نمی توانست در راه بابوس رخنه کند و امنیت راه را برهم بزند.

وضع در جلال آباد به تدریج بهبود یافت، با وصف آنکه منوکی منگل گاهگاهی شکایت

هایی مبنی بر عدم توجه ستردرستیز را در مورد اکمالات جلال آباد به نزد رئیس جمهور می نمود و داکتر در آنمورد مرا انتقاد می کرد. اما با آنهم ما بدان توجه نمی کردیم زیرا که جلال آباد دارای ذخایر کافی مهمات بود و میتوانست ماه ها بجنگد. بناءً از جمله سه الی چهار قطار اکمالاتی صرف یك قطار به جلال آباد فرستاده می شد و متباقی به گردیز و لوگر.

با گذشت تقریباً یك ماه وضع در گردیز تقریباً تحت کنترول در آمد و بعضی از پوسته های از دست رفته در استقامت میلن دوباره بدست آمده وتحکیم شد. اما استقامت اساسی مدافعه هنوز در همان حالت بود و پوسته های دولتی در مناطق محکوم جابجا بوده و در اراضی لچ مدافعه می کردند که باعث تلفات و ضایعات جانی و تخنیکی آنها می گردید و امکان شق شدن این خط از طرف مجاهدین کاملاً وجود داشت.

-۳-

سقوط ولسوالی دولت آباد ولایت بلخ در اوایل عقرب سال ۱۳۷۰ اتفاق افتاد. در آنجا نیز پوسته های دولتی خریداری شده بود عنصر خیانت رول و نقش بسزایی بازی کرده بود. دیگر در تمام کشور، خیانت و دسیسه که با فروش پوسته ها تظاهر می نمود به شکل یك مرض مزمن در آمده بود. راه بین بلخ و شبرغان آسیب پذیر شده و حملات احمدشاه مسعود بالای ولسوالی های بدخشان و مرکز آن ادامه داشت. در بغلان نیز حزب اسلامی زور آزمایی می کرد و قوماندان معروف آن صوفی پاینده در سالنگ شمالی گاه و بیگاه ظهور میکرد و به آتش زدن و تاراج قطارهای اکمالاتی دست میزد.

عدم واکنش جنرال احك قوماندان عمومی گروپ اوپراتیفی شمال در تمام این حوادث مشهود بود و رئیس جمهور را سخت بر آشفته و نگران ساخته بود زیرا که بزودی فیض آباد از دست میرفت و احمد شاه مسعود میتوانست به طرف قندوز متوجه گردد. در تمام این احوال، سازماندهی و عکس العمل فوری و تدابیر لازم نظامی جهت جلوگیری از سقوط پوسته ها، ولسوالی ها و شهرها میبایست اجرا می شد اما حاکم نظامی شمال که خود را حکمران ملکی و صاحب اختیار ولایات شمال نیز می شمرد تقریباً حیثیت یك تماشا چی و ناظر را پیدا کرده، مصروف لاف زنی، پرخوری و خودکامگی بود و از جایش نمی جنبید.

رئیس جمهور مرا به گردیز فرستاد تا وظایف دلاور را اجرا کنم و جنرال آصف دلاور را همراه با منوکی منگل توظیف نمود تا به شهر مزار شریف رفته عملیات محاربوی را با جلب نمودن قطعات جنرال دوستم برای بازگرفتن ولسوالی دولت آباد سازماندهی نماید و وضع بدخشان را تحت

کنترول دوام دار خویش قرار دهد. حکمت فرستادن منوکی منگل را همراه با لوی درستیز در آنروز نفهمیدم، زیرا که آصف دلاور چه از لحاظ مقام و چه از لحاظ سوق و اداره و نفوذ بالای جنرال "دوستم" به چنان همتای معروفی نیاز نداشت اما مسئله چیز دیگری بود که بعدها پاسخ آنرا با هم خواهیم خواند.

من "نگارنده" به گردیز رسیدم و به مجرد رسیدن به محل قومانده از طرف مجاهدین با بیشتر از یکصد فیر راکت و توپچی استقبال شدم. فیر راکت های آنها باعث حریق گردیدن یك دستگاه "لونا" گردید و همچنان کوهی از مهمات را که در اطراف محل قومانده پراگنده بودند به خاکستر مبدل ساختند. من نیز ضرب شصت آنها را احساس کرده و به زعم آنها مرعوب! گردیده بودم. در گردیز ضعف عمومی در موجودیت قطعات قومی بی شماری که قوماندانان مرکز و اطراف بخاطر تکمیل نمودن سهمیه هایشان فرستاده بودند، تبارز میکرد. این قطعات اکثراً بدون قوماندان بوده و مصروف یله گردی و بی بندوباری بودند ونظم عمومی را برهم میزدند. ضعف دیگر عدم موجودیت مورال جنگی و نظامی پرسونل بود تنها قطعاتیکه بارشادت می جنگیدند در استقامت اصلی مدافعه قطعات فرقه ۵۳ و در استقامت زرمت، قطعات گارد ملی بودند. محکوم بودن اراضی، موجودیت ماین های ضد پرسونل به پیمانهء وسیع و عوامل بالا اجازهء تعرض را برای گرفتن دوبارهء مواضع از دست رفته نمیداد و ضرور بود تا قطعات تجدید گروپمان گردند و در فرصت مناسب به این امر دست زنند. اما فشار رئیس جمهور مرا مجبور ساخت که در زمینه اقدام نمایم اما دو کوشش من جهت استرداد دوبارهء مواضع درحته کندو نتیجه نداد و مجبور گردیدم تا به تحکیم هرچه بیشتر خط مدافعه بپردازم. در اثر آن تعرض ها قطعات اکنون از بالاحصار گردیز به مسافهء ۳ کیلو متر به استقامت کوتل پیش رفته بودند. من همان نقاط را بحیث خط جدید مدافعه قبول کرده و وظیفه دادم که شب و روز برای تحکیم آن کار صورت گیرد. بلدوزرها، خندق کن ها و وسایط تخنیکی که از طرف شب کار می کردند بکار افتاد. توسط مواد انفلاقیه بیل، کلند خندق ها، بلنداژ ها و پناهگاه ها بوجود آورده شد، مواضع برای تانك ها و توپچی ها کنده شد. عوض محاربه کار قوماندانان و پرسونل آنها را جمع آوری دستك، سمنت، خریطه های ریگ تشکیل می داد. برای دیپوهای مهمات نیز محلات مناسبی انتخاب و اعمار آنها در دل تپه ها ویماچ ها آغاز گردید. پلان های امنیت و مدافعه حاضر و هر زون دارای احتیاط های پرسونل و تخنیك و مسئولین سوق اداره گردیدند. سیستم ارتباطات تلفونی و رادیویی تنظیم شد و نظم و دسپلین قابل ملاحظه ایجاد گردیده، روحیهء قطعات ارتقأ پیدا نمود.

مفکورهء اساسی راجع به اجرای تعرض به مقصد بدست آوردن نقاط از دست رفته میبائیست در ماه های حمل و یا ثور تطبیق می شد در این مدت قطعات میبایستی تجدید گروپمان می

شدند. عوض قطعات جبارقهرمان، قطعات گارد در استقامت میلن جابجا می شدند. فرقه ۵۳ از کوتل تیره به حته کندو میرفت و با قطعات سابقه‌ء خویش وصل می شد همچنان امنیت راه لوگر به قطعات مختلف که در گردیز بودند سپرده می شد و فرقه ۵۳ با ترکیب مکمل خویش در ختم زمستان گروپمان نیرومندی را در استقامت ضربه‌ء اصلی دشمن بوجود میآوردند. ضربه‌ء اصلی از استقامت میلن وارد می شد و قطعات فرقه ۵۳ باتعرض خویش که از جبهه اجرا می کردند، حته کندو را بدست میآوردند. این مفکوره را به دوکتور نجیب پیشنهاد کردم او با دقت آنرا شنید و تائید کرد. همچنان پیشنهاد مرا مبنی بر توظیف نمودن دگر جنرال امام الدین بحیث قوماندان عمومی جبهه‌ء گردیز پذیرفت و عبدالقادر میاخیل همراه با داؤد عزیزی به کابل بازگشتند.

بدین ترتیب تهاجم و تعرض بزرگ مجاهدین در گردیز دفع و طرد گردید و یکبار دیگر قوای مسلح افغانستان از آزمون بزرگی سربلند و پیروز بدر آمد و مجاهدین نتوانستند به دروازه های کابل نزدیك شوند.

* * *

فصل هشتم

آغاز دسایس و توطئه ها

-۱-

منوکی منگل از جمله، با اعتماد ترین نزدیکان دوکتور نجیب الله شمرده می شد زیرا، هموطن، هم لسان، هم صنفی، و هم مسلك او بود. منوکی بعد از کودتای شهنواز بحیث رئیس عمومی امور سیاسی اردو تعیین شده لباس مقدس اردو را در بر کرد و به رتبه، دگرجنرالی نایل شد رتبه ایکه برای او از آسمان افتاده بود ولی هزاران افسر اردو که سر بکف گرفته و می جنگیدند در حسرت آن می سوختند. نامبرده از اهالی پکتیا و شخص متعصب و بی ملاحظه یی بود. به عقیده، وی فقط پشتونها حق داشتند که درین کشور فرمانروایی کنند. وی با گستاخی و وقاحت خاصی این عقیده اش را صریح و روشن بیان می کرد. او چنان مغرور، خود خواه، پر رو و متکبر شده بود که نه تنها در وزارت دفاع خود را شخصیت درجه اول می پنداشت، بلکه فکر می کرد بعد از نجیب الله دوران پادشاهی او فرا می رسد. حرکات و سکنات مضحك، بازاری و جلفی از وی سر میزد، خاصتاً هنگامیکه تظاهر به داشتن فهم و دانش می کرد و یا خود را در انظار "بزرگ" جلوه میداد بی شخصیتی و بی وزنی از سراپای وجودش میبارید و بی اعتنایی در برابر مسایل مبرم وجدی کشور از خنده های بی مورد و با مورد او هویدا بود. هنگامیکه او را خندان می دیدم به یاد شعر "برشت" می افتادم که گفته بود : «آنکه می خندد، هنوز خبر هولناکی را نشنیده است.»

حفیظ الله منصور در کتابش «پنجشیر در دوران جهاد» می نویسد که منوکی منگل و یعقوب الکوزی بعد از اعدام احمد جان در پنجشیر به اندراب فرار نمودند و از آنجا توسط جمعه خان قوماندان حزب اسلامی دوباره به رژیم کابل تحویل داده شدند.» بلی، حکمتیار همیشه می گفت که افسران زیادی در کدر رهبری اردو با او هستند و با حزب اسلامی ارتباط دارند.

مقصد و هدف اصلی منوکی که هیچکس در اردو او را دوست نداشت معلوم نبود. ولی اعمال و کردار وی نمایانگر آن بود که تا هنگامیکه آخرین افسر ارشد دری زبان را توسط نجیب الله از وظایف حساس و کلیدی تصفیه ننماید، آرام نخواهد نشست.

رفتن منوکی منگل به مزار شریف، جزئی از این ستراتیژی بزرگ نامبرده بود. او وظیفه داشت که از یکطرف روابط لوی درستیز آصف دلاور را که بنابر شایعات کابل، بیشتر به جنرال دوستم متعلق بود تا به دوکتور نجیب الله، از نزدیك مطالعه نماید و از طرف دیگر با سازماندهی کارسیاسی وسیعی در جهت تضعیف قدرت روز افزون دوستم، میان قوماندانان پشتون در شمال کشور کار بزرگی را انجام دهد که در هستهء اساسی این توطئه جنرال جمعه اخك، تاج محمد رئیس امنیت دولتی بلخ و گل خان قوماندان تسلیم شدهء حزب اسلامی به دولت قرار گرفتند. در آن موقع مناسبات بین جمعه احك و جنرال مومن قوماندان بیز حیرتان تیره بود. تاج محمد نیز با مومن روابط خصمانه یی داشت، و از طرف دیگر، هردوی آنها ، از محبوبیت دوستم در نزد داکتر نجیب الله رنج میبردند. خاصتاً هنگامیکه در بسی موارد ، دوکتور نجیب راساً با دوستم صحبت می کرد و اوامرش از طریق جمعه اخك برای نامبرده انتقال داده نمی شد و دوستم مجبور می بود که مستقلانه عمل نماید. در جلسات قرارگاه قوماندانی اعلی قوای مسلح، گاهگاهیکه جمعه اخك جهت ارائه معلومات در بارهء وضع نظامی، سیاسی صفحات شمال دعوت می شد، همیشه از استقلال رأی و عملکرد مستقلانهء دوستم شکایت داشت ولی دوکتور نجیب وقعی بر آن نمی گذاشت. عملیات، بخاطر استرداد دولت آباد ماه ها به طول کشید و تقریباً بی نتیجه بود. این مدت برای دسیسه و توطئه بزرگ که بالآخره منجر به بربادی حاکمیت و کشور ما گردید، کفایت می کرد. چرا عملیات بی نتیجه بود : بخاطر آنکه اخك تقریباً بی تفاوت مانده بود و قوت های تحت امر او که عبارت از فرقه ۱۸ ، ثارندوی و امنیت دولتی بلخ بودند، توانمندی آنرا نداشتند که مجاهدین را در طول راه به شکست مواجه ساخته و خود را به دولت آباد برسانند اخك به دوستم تمکین نمی کرد تا از قوتهای او طالب کمك شود.

بالآخره جنرال آصف دلاور به شبرغان رفت، در آنجا با گرمی استقبال شد و دوستم حاضر گردید تا در عملیات اشتراك کند. جنرال دوستم با قطعات مربوطه اش از طریق بندر کلفت در مدت کوتاهی خود را به دولت آباد رسانید و بعد از محاربهء شدیدی دولت آباد را بدست آورد. او خواهان آن گردید که برای محافظت دایمی دولت آباد منظوری یك قطعهء نظامی برایش داده شود تا در دولت آباد مستقر گردد. موضوع فوق را آصف دلاور تائید کرد ولی جمعه اخك بنابر تحریك منوکی منگل با آن مخالفت نمود. منوکی ضمن ملاقاتی که با دوکتور نجیب داشت به او گفت اگر هر روز پیشنهادات دوستم را مبنی بر ایجاد قطعات جدید قبول نمائید به زودی در هر ولایتی یك قطعه نیرومند مربوط به دوستم عرض اندام خواهد کرد و روزی فرا خواهد رسید که آنها از دولت مرکزی اطاعت نکنند. همچنان وی دربارهء اینکه در اکثر پُست ها و چوکی های قوماندانیت در ولایت بلخ افراد غیر پشتون توظیف گردیده اند، مثلاً جنرال مومن در حیرتان که

از گروپ اوپراتیفی اطاعت نمی کند جنرال جمعه نظیمی در فرقه ۱۸ بلخ که از شمالی است و صرف به دوستم احترام می گذارد، جنرال هلال قوماندان مفرزه هوایی مزار شریف که از اندراب است و یا جنرال احمد یار قوماندان څارندوی ولایت بلخ که شخص با استقلال رأی بوده، تابع اوامر اخلک نیست. بناءً هیچگونه توازنی بین پشتون ها، تاجک ها و ازبک ها، درین پُست ها وجود ندارد. وی به روابط حسنه میان دگر جنرال دوستم و سید منصور نادری نیز اشاره کرده و متذکر شده بود که این مسئله باید هرچه زودتر حل گردد. (نگارنده در هنگام وقوع این حوادث در روسیه بودم و از صحت اظهارات منوکی بی اطلاعم. آنچه در بالا نوشتم ذهنیت رفقا و مردم عامهء کابل در آن روزها بود.)

دوکتور نجیب الله در همهء این مسایل با منوکی منگل توافق می نماید، وطنجار و پکتین نیز به وی مشوره میدهند. تصمیم گرفته می شود تا تصفیه آغاز گردد: پس جنرال رسول (بی خدا) قوماندان څارندوی گردیز بحیث قوماندان فرقه ۱۸ و دگروال ستار بشرمل بحیث قوماندان گارنیزیون حیرتان تعین شده و جنرال مومن، جنرال جمعه نظیمی و جنرال هلال الدین و جنرال احمد یار از وظایف شان سبکدوش و به مرکز خواسته می شوند. امر مذکور، شفر گردیده به جنرال اخلک خبر داده می شود، اخلک ذریعهء تاج محمد رئیس امنیت دولتی بلخ که روابط بسیار تیره یی با مومن دارد، امر مذکور را تبلیغ و دگروال ستار را می فرستند تا وظیفه اش را اشغال کند. هلال وظیفه را ترک گفته به حیرتان میرود. جمعه نظیمی و احمد یار امر مذکور را گردن نهاده به کابل میروند. رسول بی خدا وظیفه اش را اشغال می کند، اما جنرال مومن از اجرای امر مذکور سرباز زده، ستار را زندانی و عدم اطاعت خویش را از اجرای اوامر مرکز وانمود میسازد. مومن همراه با جنرال حسام الدین معاون فرقه ۸۰ همدست شده و از جنرال دوستم طالب کمك و حمایت می گردند.

این پروسه در آغاز ماهیت یك کدورت، یك رنجش و نارضائیتی شخصی را بخود کسب نموده و هنوز هیچگونه بنیاد و اساس برای تعمیق آن به یك عصیان و یا شورش بزرگ علیه دولت دیده نمی شد امکان اصلاح، سازش و ترمیم لغزش ها، سهو ها و اشتباهات از طرف جانبین وجود داشت و این در صورتی ممکن بود که انسان های میانجی مردم دلسوز، صادق و خیرخواه برای مصالح علیای کشور خویش می بودند که متأسفانه نبودند.

بعد از مدت کوتاهی جنرال مومن بیز و شهر حیرتان را سنگر بندی کرده و آنرا به قلعهء نظامی مستحکمی تبدیل نموده و روابط خویش را با بعضی از اعضای بیوروی سیاسی مانند فرید مزدك و کاریانی معاونین حزب وطن مستقیماً تأمین می نماید. گفته می شد که محمود بریالی نیز در جهت تشویق جنرال مومن به عدم فرمان بری از کابل نقش داشته است. شایعات

کابل چنین بود که آنها مومن را تشویق کرده بودند که تا هنگامیکه رئیس جمهور از وی (مومن) عفو نخواهد، چنان کند که آن ها برایش مشوره میدهند : عدم اطاعت از مرکز.
در هنگام معرفی رسول، جنرال جمعه احك حرف های رکیك و زشتی به آدرس جنرال دوستم حواله کرده و متذکر می گردد که بزودی به خود کامگی و زورگویی این سه نفر جنرالان ناراضی پاسخ داده می شود.

-۲-

طوریکه نوشتم، در هنگام وقوع این حوادث در ماسکو بودم. در آنجا فرید مزدك که با دوکتور نجیب الله قهر کرده بود و کابل را به قول خودش برای همیشه ترك گفته بود تازه رسیده بود. "رزمیار" سفیر افغانستان در ماسکو شبی من و او را در یکی از رستوران های شهر به نان شب دعوت کرد در جریان صحبت که مسایل بالا را با آب و تاب خاصی و با غرور و ذوق فراوانی تشریح می کرد گفت : «بچهء اختر، کور خوانده بود، در مزار چنان آتشی بر پاکنیم که خشك و تر را بسوزاند. مومن یك قهرمان و فرزند حقیقی حزب ما است. بچهء اختر "منظور دوکتور نجیب الله بود" را چنان درسی بدهیم که تاریخ آنرا فرمواش نکند.» داؤد رزمیار و من علل نارضائیتی او را از دوکتور نجیب پرسیدیم او گفت همین ما بودیم که نجیب را حمایه می کردیم. او را با قدرت و نیرومند ساختیم و در مقابل طرفداران ببرك کارمل از وی پشتیبانی نمودیم، ولی او انسان ناسپاسی هست قدر نیکی و احسان کسی را نمیداند اکنون ما را به فرکسیون بازی، خودسری وخودکامگی و عیاشی محکوم می کند در حالیکه خود وی تمام این خصایل را داراست. مزدك فحش های رکیکی میداد و هرچه از زبانش خارج می شد بیان می کرد بالآخره من تحمل نکرده و او را مخاطب ساخته گفتم از اینکه بین شما و دوکتور نجیب چه گذشته است که چنین عقدهء چرکینی از او بدل دارید به من مربوط نیست، اما اگر بیشتر از این به یك شخصی که غایب است در غیابش فحش و دشنام بدهید، شخصیت شما را بسیار پائین میآورد. نجیب هنوز رئیس جمهور کشور است و من اجازه نمی دهم که کسی در مقابل من به او ناسزا بگوید. داؤد نیز جانب مرا گرفت مجلس ما بهم خورد، از شدت عصبانیت در بیرون بالای یخها لخشیدم و به سختی آسیب دیدم.
روحم ضربت بزرگی را متحمل شده بود. زیرا که مزدك از توطئه و دسیسه بزرگی پرده برداشته بود. در طیارهء بازهم با فرید مزدك برخوردم، پهلو به پهلوی هم نشسته بودیم، تعجب کردم که او چرا و چگونه به کابل میرود، علت را پرسیدیم، گفت داکتر صاحب برایم تلفن کرد و معذرت خواست، میروم که موضوع شمال را خاموش سازم مزدك از من تقاضا کرد که آنچه در

رستوران گذشته بود، فراموش کنم و به دوکتور نجیب چیزی در آن مورد باز گو نکنم.

همینکه به کابل رسیدم، از همه کس موضوع شمال را که با تشویش و اضطراب زیادی نقل می شد می شنیدم. تعداد زیادی از رفقا و دوستان بدیدنم آمدند و گفتند خواهش ما اینست که در اولین ملاقات خویش با رئیس جمهور، موضوع شمال را مطرح کرده و او را متقاعد به مدارا، تمکین و آشتی بسازی زیرا که همه منتظر حل سیاسی مسئله افغانستان هستند و توقع دارند که موضوع شمال کدام خدشه یی بالای پروسه، صلح ملل متحد وارد ننماید.

به تاریخ ۲۹ دلو ۱۳۷۰، ساعت سه بجه بعد از ظهر، رئیس جمهور مرا در دفتر کارش واقع در مقر ریاست جمهوری پذیرفت و بعد از تعارفات و خوش آمد گویی با خنده گفت که درین سفر خاطر من جمع بود که فقط خود را تداوی می کنی و به کار سیاسی نمی پردازی، منظور او معلوم بود زیرا که ببرک کارمل در کابل بود و من مانند همیشه درماسکو وی را ملاقات نکرده بودم من برایش گفتم به نمایندگی جنرالان و افسران قوای مسلح کشور و بحیث عضو قرارگاه قوماندانی اعلی قوای مسلح و بحیث یك رفیق و دوست صمیمی شما، میخواهم کمی در باره، حوادث اخیر با شما صحبت کنم، او گفت، بسم الله، من درخدمتت هستم. من نکات ذیل را در باره، نقش قوتهای جنرال دوستم در کشور برای وی یاد آوری نمودم:

- جنرال دوستم و قطعات تحت امر وی، در تمام مدت انقلاب، خاصتاً در دوران دفاع مستقلانه، یکی از بزرگترین و نیرومند ترین جزوتام های بزرگ قوای مسلح افغانستان شمرده شده و نقش قاطعی را در دفاع از تمامیت ارضی و استقلال ملی کشور بازی کرده بمثابه ستون فقرات اردوی افغانستان شمرده می شود.

- در لحظات فعلی، موجودیت این قطعات در خطوط اول محاربه در گردیز، لوگر و پوسته های امنیتی اطراف کابل به معنی دوام و ادامه، موجودیت رژیم ما تلقی می گردد در صورت عدم موجودیت و یا ترك نمودن آن نقاط از طرف آنها سقوط کابل و رژیم ما حتمی می گردد.

- در صورت عدم حمایت و پشتیبانی و سهم گیری فعال آنها در امر دفاع از کشور، مزار شریف، حیرتان، بغلان، پلخمری، میمنه، سرپل، شبرغان و حتی شاهراه سالنگ، حیرتان از دست خواهد رفت.

- ما نمی توانیم در شرایط فعلی و حالت موجود، این قطعات را نادیده بگیریم از طرف دیگر امکانات مقابله و لشکرکشی را نیز به صورت قطع به مقابل آنها نداریم.

پیشنهاد من اینست که به نسبت حساسیت موضوع شما نباید متعرض باشید، امکان مدافعه نیز وجود ندارد پس بهتر است برای آنها امتیاز بدهید و آنها را با خود داشته باشید فکر می کنم تدابیر سیاسی، نرمش و تمکین راه حل مناسبی برای ختم این غائله محسوب گردد.

دیگرآنکه، طوریکه خود می گوئید، کمتر از دو ماه به حل سیاسی قضایای افغانستان باقیمانده است پیشنهاد من اینست که با فرستادن یك هیأت عالیرتبه و خیرخواه که قابل پذیرش در شبرغان باشد پیشنهادات جنرال دوستم مطالعه شود. در صورتیکه تمایل وی به قومانندانی گروپ اوپراتیفی شمال باشد، نامبرده را که مستحق شمرده می شود به این وظیفه بگمارید، جمعه اخك را به کابل بخواهید و هرجا که میخواهد، حتی عوض من تعیین کنید و نامبرده را سترجنرال و اگر قانع نشد مارشال بسازید. رسول بی خدا را دوباره بخواهید و عجالتاً از تقصیر مومن صرف نظر کنید.

دوکتور نجیب الله که با گفتن هر حرف من سرخود را به علامت تائید تکان می داد و ساکت بود، بعد از ختم سخنان من برآشفته گردید او گفت من قوماندان اعلی قوای مسلح و رئیس جمهور این کشور هستم یا خیر؟ گفتم بلی. گفت پس چرا قوماندانی را که تبدیل کرده ام از اوامر سرپیچی می نماید آیا من حق ندارم از وی بازخواست کنم؟ رفیق عظیمی ! تو جنرال ورزیده یی هستی، در مسایل نظامی آبدیده و پروفیشنل شده یی، ولی سیاستمدار نیستی! حرف بر سر مومن نیست آنها، این سه نفر، میخواهند افغانستان را تجزیه نمایند و شمال کشور را به نام داعیه حقوق تاجکها و ازبك ها، از پیکر آن جدا بسازند این جنرالان ناراضی را "سیاست بازها" از کابل تحریك نموده اند، من با قلب پاك و خلوص نیت ببرك کارمل را به کابل خواستم و به وی حرمت گذاشتم ولی هنوز داخل کابل نشده بود که سیاست بازها، برای استقبال "رهبر قانونی" حزب سازماندهی ها نمودند شب نامه ها پخش کردند و خواب زنده کردن دوبارهء ببرك کارمل را دیدند آنها بخوبی میدانند که در شرایط فعلی ما هیچگونه اقدام نظامی علیه این جنرالان کرده نمی توانیم، پس آنها را تحریك و تشجیع می نمایند و عوض آنکه به فکر حل سیاسی مسئله افغانستان و تأمین صلح در کشور شان باشند به فکر گرفتن انتقام افتاده اند و پروای آینده را ندارند. دوکتور، یکی از ان کاغذ هایی را که به نام شب نامه که از طریق ریاست ۷ دولتی نشر شده بود، از جعبهء میز خود بیرون کشید و دقایق طولانی به خواندن آن و عذاب دادن من پرداخت. در آن اوراق آمده بود که نجیب و طرفداران او توطئه بزرگی را علیه حزب. د.خ.ا. سازماندهی کرده اند و بزودی مورد اجرا قرار میدهند از اعضای حزب، خاصتاً جنرالان و قوماندانان قوای مسلح خواسته شده بود که با همدیگر ارتباط داشته باشند همدیگر را بشناسند. آمادگی داشته باشند ودر صورتیکه توطئه نجیب عملی گردد عکس العمل نشان دهند. اسمای بعضی از جنرالان نیز درج شب نامه بود. من به او گفتم که من دیروز آمده ام و از وجود این شب نامه کاملاً بی اطلاعم اگر مقصود شما از کلمهء (سیاست بازی های شما) اینست که من نیز در فرکسیون حزبی محمود بریالی شامل هستم، کاملاً در اشتباه هستید زیرا از مدت ها قبل

من دریافته ام که با فرکسیون بازی و محفل پرستی و تیم داشتن، ما هیچگاه به صلح نزدیك نمی شویم و نمیتوانیم هیچ کار مفیدی را به نفع مردم خویش انجام دهیم. من با این مریضی ها وداع کرده ام و خود را در شکست و پیروزی شما شریك می دانم برای آخرین بار می گویم که ببرك کارمل را بحیث یك ریش سفید و مؤسس حزب خود می شناسم و هیچگاه به وی بی حرمتی نمی نمایم این کاریست که به قومانده، امر شما مربوط نمی شود مردم پریشان و اندوهگین اند شما چرا این مسئله شب نامه را با قضایای شمال مربوط می دانید؟

داکتر نجیب کفت، حرف آخر تو چیست؟ یکبار دیگر به پیشنهادات قبلی خود اشاره کرده و علاوه کردم که راه حل فوری تبدیلی جمعه اخك، رسول و تاج محمد است و فرستادن یك شخصیت بی طرف، عامل و خیرخواه بحیث قوماندان عمومی در آن ولا، بهترین کاندید می تواند جنرال آصف دلاور لوی درستیز قوای مسلح باشد تا مؤقتاً از صفحات شمال وارسی نماید. همچنان نورالحق علومی، افضل لودین، جنرال رؤف بیگی، در نزد جنرال دوستم قابل اتوریته و پذیرش هستند. من نیز حاضرم که برای مدت کوتاهی به مزار بروم. می شود که اخك الی آمدن من از گارنیزیون کابل سرپرستی نماید.

خلاصه آنکه دوکتور نجیب پیشنهادات مرا نپذیرفت. گفت آصف دلاور نماینده، جنرال دوستم است اخك نمی تواند وظایف ترا در کابل پیش ببرد. آن سه نفر دیگر نیز کاندیدان مناسبی نیستند، بهتر است خودت زیاد تشویش نکنی، آنها چیزی کرده نمی توانند، نه آزاد بیگ، نه ازبکستان و نه تاجکستان به آنها کمك کرده نمی توانند، همین اکنون اگر معاش آنها را قطع کنم. چاره، جز تسلیمی ندارند وضع آنها نیز خوب نیست. از من و تو کرده بیشتر می ترسند زیرا میدانند که اگر بخواهم مزار، شبرغان و حیرتان را با خاك یکسان خواهم نمود.

جفسر وارد شد وگفت جلسه، قرارگاه حاضر است و صحبت ما، بدون کدام نتیجه، مشخصی خاتمه یافت.

برداشت و نتیجه گیری من از حرفهای رئیس جمهور چنین بود :

- دوکتور نجیب حوادث شمال را مربوط به سازماندهی مخفیانه، مخالفین خویش مانند بریالی، مزدك، کاویانی و دیگران میدانست.

- در حال حاضر از آشتی و مصالحه و دادن امتیاز به آنها ابأ میورزید و سعی داشت از طریق زور و فشار آنها را تسلیم نماید.

- امکان تصادم نظامی در هر لحظه بین طرفین موجود بود.

- هسته قومی و نیرومند فشار بالای دوکتور نجیب وجود داشت که او را وادار میساخت بدون در نظر گرفتن شرایط حساس آن دوران تصامیم هولناکی در قبال شمال اتخاذ نماید.

- رئیس جمهور امکانات نظامی و سیاسی شمال کشور را کم بهاً میداد و یا اصلاً در نظر نگرفته بود
- نجیب الله در قبال حوادث شمال با خوش بینی غیر معمول برخورد می کرد.

-۳-

یکروز بعد شایع گردید که جنرال رفیع در رأس هیأت بزرگی به مزار شریف و شبرغان سفر کرده است منظور سفر معلوم بود، اما هیچکس درباره ماموریت موفقیت آمیز رفیع باور نداشت زیرا که خصوصیات فکری و روحی رفیع برای این وظیفه دشوار مطابقت نداشت و میتوانست وضع را هنوزهم دشوار تر و وخیم تر بسازد.

در کابل، زمستان سرد و پر برفی آهسته، آهسته سپری می گردید و مردم کابل با سپری کردن فصل زمستان و فرا رسیدن بهار، این فصل گل و سبزه و امید، آرزوهای صلح و ثبات را نیز که هر روز از طریق رادیو و تلویزیون وعده داده می شد، در دل می پروانیدند. در دل دعا می کردند که هرچه زود تر مجاهدین کامیاب شوند و دولت نجیب سرنگون گردیده و راکت باران شهر کابل قطع گردد. در مساجد و تکیه خانه ها، خیرات ها و نذرها میدادند و با زبان بی زبانی و با زمزمه ها و نجواها و نیایش ها بدرگاه خداوند یکتا، در باره برقراری صلح و ثبات دعا می کردند و به دعاهای ملاهای دولتی که می گفتند الهی حق مظلوم را از ظالم بازستان، صلح را برقرار کن حق را به حقدار ببخش لبیك می گفتند. عده یی هم قضایای شمال را به فال نیك گرفته و آنرا سرآغاز فروپاشی دولت دوکتور نجیب تلقی کرده در دل شادمان بودند و همراه با مطبوعات غربی تبلیغات جنون آمیزی را هر روز در شهر کابل پخش می نمودند. مجاهدین نیز که همیشه از آب گل آلود ماهی می گرفتند، شادمان بودند اکنون آنها می دانستند که اگر رژیم به خنثی ساختن این عصیان مؤفق نگردد،.سقوط آن حتمی می گردد پس هر تنظیمی سعی می کرد از جریان مذکور استفاده کرده اولاً از آن بنفع تنظیم خویش بهره برداری نماید و ثانیاً در جهت سقوط دولت بحیث قویترین حربه از آن استفاده نظامی و سیاسی نماید. شایعات کوچه و بازار گوناگون بود و روز بروز صدها شایعه پخش می شد که همه به ضرر دولت بود. قیمت های مواد خوراکه و سایر اجناس و اموال استهلاکی و مصرفی نسبت مسدود بودن شاهراه کابل - حیرتان بالا رفته بود و اسعار خارجی در بلند ترین سطح به تناسب پول افغانی ارزش پیدا کرده بود قلت مواد خوراکه بتدریج محسوس می شد، سیلوی مرکزی از ذخایر خویش استفاده می کرد این ذخایر به مشکل میتوانست احتیاجات قوای مسلح در کابل را برای مدت سه ماه دیگر تکافو نماید. کابل در محاصره شدید اقتصادی گرفتار شده بود زیرا بر علاوه راه شمال، سایر

راه ها نیز همزمان توسط مجاهدین قطع شده و از ورود گندم، آرد، تیل، شکر، روغن و غیره مواد اولیه که از پاکستان و یا ایران توسط تجار انفرادی وارد می شد، جلوگیری بعمل می آمد. کابل را یك چیز سقوط داده می توانست و آن عدم موجودیت مواد اولیه روغنیات و مهمات بود. مهمات بقدر کافی وجود داشت ولی روغنیات جیره بندی شده بود، چیزیکه مانند خون در شاهرگ های انسان، برای قوای مسلح ضروری بود.

در درون حزب نیز دو دستگی ها و کشیدگی ها اوج می گرفت و دوکتور نجیب را به انزوا و تجرید بیشتر تهدید می کرد. تیم نجیب با نشر نمودن عکس های ببرك کارمل در اعلانات تلویزیون به شکل تحقیر آمیزی به اهانت وی و طرفدارانش می پرداختند و آتش انتقام آنها را آگاهانه و غیر مسئولانه تیز تر می نمودند. در بیوروی اجرائیه حزب هر شخصیتی راه و روش علیحده یی اختیار کرده بود که مربوط بود به تنش سیاسی او و اندازهء مسئولیت ومکلفیت او در قبال اوضاع وخیم کشور. پرچمی ها و خلقی های متعصب و اصلاح ناپذیر به تأسی از مریضی های گذشته سعی می کردند از اوضاع و احوال موجود بنفع خویش سود ببرند. وطنجار، پکتین اسدالله پیام، منوکی منگل، مقیم پیکار، سلیمان لایق با هم جوش خورده بودند و خط معینی را مبنی بر حفظ سلطهء پشتونها در سطح حزب و دولت تعقیب می کردند و طرفدار هیچگونه آشتی، سازش و مصالحه یی با جنرالان "ناراضی" سمت شمال کشور نبودند. از طرف مقابل آنها کاویانی، مزدك، وکیل قرار داشتند که سعی آنها در جهت نزدیکی و تأمین روابط با جنرال مومن تاجك بود که از طریق وی می توانستند روابط حسنه با جنرال دوستم و بعدها با احمد شاه مسعود تأمین نمایند. خط سیاسی محمود بریالی روشن بود، او داعیهء رهبری حزب دیموکراتیك خلق افغانستان را داشت و با طرفداران خویش مترصد انکشاف اوضاع بود که چگونه از آن برای بدنامی نجیب الله استفاده نماید، رفیع با لومپن های خویش خواب پادشاهی میدید و یعقوبی یکه و تنها مانده بود و حیران بود که چه کند و به کی روی آورد و از آن همه نفاق و شقاق و تشتت زجر میکشید در قوای مسلح نیز تشویش و اضطراب سرایت کرده بود، شایعات مبنی بر تصادم نظامی دولت با شمال قوت می گرفت و پرسونل پوسته های امنیتی اطراف کابل که عمدتاً افراد سمت شمال کشور بودند در امر اجرای وظایف جنگی شان دو دل و متردد بودند. جنرالان و افسران قوای مسلح بنابر درجهء خوش بینی ها و قضاوت های شان به دسته های مختلفی تقسیم شده، عده یی به دور وطنجار و پکتین و عده یی بدورگارنیزیون کابل حلقه زده بودند.

کوشش های ملل متحد جهت پایان بخشیدن به جنگ افغانستان بیشتر شده بود و آقای بینن سیوان نمایندهء خاص ملل متحد در امور افغانستان با تمام جوانب درگیر صحبت می کرد و

مکانیزمی را جهت تشکیل یك دولت مؤقت طرح کرده بود که به اساس آن میبایست دوکتور نجیب الله قدرت دولتی را به پانزده نفر بیروکرات های سابق که در غرب زندگی می کردند تسلیم بدهد و خودش از قدرت استفعا دهد، دولت مؤقت مجبور بود که شرایط را در ظرف کمتر از یکسال جهت انتخابات آزاد و مستقیم که در آن تمام جوانب ذیدخل حضور داشته باشند بوجود آورد، پروسه انتخابات تحت نظر ملل متحد انجام میگرفت هنوز تمام تنظیم های مجاهدین با این طرح توافق نداشتند و طرح مذکور خام و ناپخته بود. سیوان در طول یك هفته دو الی سه مراتبه به کابل پرواز می کرد و بین پشاور - تهران - کابل و ژنیو سرگردان بود.

بنیادگراها طرح سیوان را رد می کردند و بالای سیوان فشار وارد می نمودند که دوکتور نجیب الله باید بدون کدام قید و شرطی استعفی دهد و قدرت را به شورای مؤقت دولت خود ساخته، مجاهدین واگذار نماید. اما دوکتور نجیب الله اخطار می داد که در صورت استعفی وی، خلاء قدرت بوجود میآید، جنگ تشدید می گردد، مجاهدین بجان همدیگر می افتند جنگ در کوچه و بازار کابل سرایت می کند و جوی های خون جاری می گردد آدم ها یکدیگر را میخورند و می درند و افغانستان به یك ویرانه تبدیل می شود. او می گفت مجاهدین بنشینند و فیصله کنند که قدرت به کدام شخص تسلیم داده شود پافشاری دوکتور نجیب الله مبنی بر تشکیل یك دولت مؤقت بیطرف کاملاً منطقی و محاسبه شده بود و میتوانست در آینده بنفع حزب وطن بیانجامد.

وضع عمومی اوپراتیفی کشور در ماه حوت ۱۳۷۰ چنین بود : (نقل از جلسهء قرارگاه عمومی قوای مسلح کشور)

نجیب الله :

- فعالیت های تروریستی بخاطر تجلیل از واقعهء ۳ حوت در کابل آغاز می گردد.
- راه جدید بین بگرام و کابل همیشه مورد دستبرد و راه گیری پرسونل قومی و دولتی قرار می گیرد. رفیق عظیمی در هر موارد تدابیر بگیرد.
- قرارگاه گروپ اوپراتیفی پروان از ما تقاضای کمك نموده اند، هر سه وزارت مکلف می گردد بتعداد ۲۰۰، ۲۰۰ نفر افراد محاربه دیده را به گروپ اوپراتیفی پروان اعزام کنند و وزارت دفاع بتعداد ۵ چین تانك به آنها کمك نماید.
- برای جنرال بابه جان قهرمان، یك کندك دیگر در پروان منظوری داده شده است، اوامر آن هر چه زود تر فرستاده شود. "سترددرستیز"
- سیاف به حاجی شیر علم وظیفه داده است که بتعداد ۳۰۰ نفر را جهت حمله بالای

پوسته های پغمان و ارغندی آماده بسازد. مولوی شفیع الله گفته است که در حملهء عمومی مجاهدین بالای کابل، استقامت شرق کابل را تضمین می نمایم.

- راپور های کشفی میرساند که ارتباط احمد شاه مسعود از طریق جنرال مومن با جنرال دوستم و حسام الدین تأمین شده است. مسعود قول داده است که آنها را در مقابل دولت حمایت کند! (رفیق یعقوبی تدقیق نماید)
- اکمالات قندهار صورت گیرد.
- در پل علم، سه پوسته څارندوی عقب نشینی کرده است. قوماندان څارندوی آنجا وظیفهء خویش را با سهل انکاری انجام داده است، نامبرده را رفیق پکتین تبدیل نموده و جزا بدهد.
- آمادگی حمله مخالفین بالای جلال آباد صورت گرفته و احتمال حملهء آن ها بتاریخ ۲۰ حوت متصور است.
- ریزرف ها بخاطر امنیت راه لوگر ایجاد شود تا در صورتیکه افراد دوستم وظیفهء خویش را ترک گویند، عوض آنها جابجا شود
- در گردیز در منطقهء تخته کندو، جلال الدین و در منطقهء لیوس، حضرت محمد منگل آمادگی حمله را گرفته اند.
- ریزرف های جبار قهرمان از هلمند خواسته شود.
- جلب واحضار در طول ده روز ۴۸۰۷ نفر است، کار ما درین عرصه بسیار ضعیف است، دلیل آن اینست که چون ما بسیار مصروف هستیم، رفقای وزیر نیز این مسئله را فراموش کرده اند.
- استعمال لونا به صورت مرکزی صورت گیرد.

-۴-

انکشافات تازه :

جنرال رفیع در حدود بیست روز وقت خویشرا گاه در مزار و گاه در شبرغان گذرانیده و گاهگاهی سوار بر طیاره بمبارد به پیلوتی مصطفی قهرمان جهت دادن گزارش و گرفتن دستور به مرکز میآمد و بر می گشت، نتیجهء این رفت و آمد ها در موضع گیری دوکتور نجیب الله در قبال حوادث شمال تغییرات ذیل را وارد نمود.

- جنرال جمعه اخک قوماندان گروپ اوپراتیفی شمال از وظیفه اش سبکدوش و به مرکز خواسته شود.

- جنرال رسول از قوماندانی فرقه ۱۸ سبکدوش و به کابل آمده، بحیث قوماندان فرقه ۸ به عوض جنرال گل حبیب تعیین شود.

- جنرال دوستم تعهد بسپارد که به حیرتان رفته، جنرال مومن را با خود به کابل بیآورد تا مورد تفقّد و عفو رئیس جمهور قرار گیرد.

پخش و اشاعهء این خبر باعث امیدواری در کابل گردید و مردم نسبت به پیدا شدن یك راه حل سیاسی در مسئله شمال خوش بین گردیدند. برای آوردن جنرال مومن از حیرتان مدت یك هفته مهلت تعیین شده بود. احك ورسول به کابل آمدند. یك هفته گذشت و دوکتور نجیب بی حوصله شده، مصطفی قهرمان را به جوزجان فرستاد تا احوال بیآورد. مصطفی رفت و برگشت و چنین پیغام آورد :

۱- تاج محمد که از جملهء محرکین اصلی و طراح دسایس علیه مومن و فرقه ۵۳ است چرا به مرکز خواسته نشده و از وظیفه اش سبکدوش نگردیده است.

۲- قوماندان عمومی گروپ اوپراتیفی شمال "دوستم" تعیین گردد.

۳- کادرهای نظامی در صفحات شمال از طرف جنرال دوستم و کادرهای ملکی از طرف نجم الدین کاویانی، فرید مزدك، پیگیر و محمود بریالی پیشنهاد و منظوری داده شوند.

٤- جنرال مومن به وظیفه اش دوام بدهد.

با استماع این حرف ها دوکتور نجیب عصبانی گردید. طبیعی بود که وی نمی توانست خاصتاً شرط سوم را قبول کند بناءً بدون مطالعه و در عالم هیجان و احساسات تصمیم می گیرد تا جنرال احك و رسول را دوباره جهت اشغال وظایف قبلی شان به مزار شریف بفرستد و همراه با آنها جنرال منوکی منگل را با یك گروپ عریض وطویل اوپراتیفی و مقادیر زیاد پول به مزار شریف اعزام نماید. وظیفهء منوکی منگل را آمادگی و احضارات محاربوی قوای مسلح مقیم مزار شریف، پیشبرد کارسیاسی با پرسونل قوای مسلح تخریب دوستم و رفقایش وخریداری بعضی از قوماندان مذکور توسط پول تشکیل میدهد. در گروپ اوپراتیفی منوکی منگل اشخاص ذیل شامل بودند : جنرال خندان رئیس کشف وزارت دفاع، عمر معلم رئیس امنیت نظامی اردو، شیخ محمد باور معاون اول ریاست عمومی امور سیاسی اردو، جنرال عتیق الله قوماندان قوای هوایی، جنرال کاوون قوماندان اسبق فرقه ۹، جنرال باقی رئیس ریاست ٥ امنیت دولتی، جنرال عبیدالله از ریاست اوپراسیون و دونفر اعضای شعبات کمیته مرکزی حزب وطن که اسمای آنها بخاطر من نمانده است.

بمجرد رسیدن هیأت به مزار شریف به قوتها امر احضارات داده شد. قوای هوایی مناطقی را در حیرتان وشبرغان بمبارد نمودند گروپ های مختلفی ازقوای مسلح و حزب با بوجی های پول به

پلخمری، سمنگان، بغلان اعزام شدند تا کار سیاسی را در بین پرسونل جنرال دوستم و سید کیان آغاز کرده و به آنها جهت پیوستن به طرفداری دولت پول توزیع گردد. بتعداد یك هزار نفر از شهر و بازار مزار شریف به نام جلبی جمع آوری و به فرقه ۱۸ سپرده می شوند تا تحت تعلیم و تربیهء عاجل قرار گرفته و بحیث قوت ریزرف از آن در مقابل با قوت های دوستم استفاده شود. امان الله گلیم جمع و قوماندان حبیب الله تطمیع می گردند ولـی آنها وفاداری شانرا نسبت به دوستم حفظ می کنند. قوماندان گلخان حزب اسلامی را تا دندان مسلح میسلزند. خطوط مدافعه و امنیت مزار شریف تحکیم (!) می گردد. سلاح ها پاك می شوند، توپ ها وتانکها میزان می گردند و طیاره ها بحالت آمادگی پروازی قرار می گیرند. خلاصه ترتیبات یك جنگ تمام عیار اتخاذ می شود.

از طرف دیگر دوکتور نجیب، روز دیگر در شهر کابل، کمیته حزبی شهر و فعالین آنرا جمع کرده طی خطابه یی در مورد حوادث اخیر کشور صحبت و شروطی را که گویا دوستم برای آشتی و مصالحه پیشنهاد کرده است انشأ می نماید. او می گوید من قبلاً نیز میدانستم که "سیاست بازها" در تحریکات شمال دست دارند و میخواهند پروسه صلح ملل متحد را به ناکامی مواجه سازند.

دوستم را من دوستم ساخته ام، او آلهء دست آزاد بیگ ازبك قرار گرفته و آنها خیال تجزیهء افغانستان را دارند، حرف های توهین آمیز تا سطح دشنام و فحش نثار دوستم، مومن و حسام الدین می نماید و از کابل برای آنها خط و نشان می کشد، او می گوید که دولت جمهوری افغانستان و قوای مسلح آن نیرومند هستند و میتوانند شبرغان و حیرتان را باخاك یکسان نمایند.

بعد از ساعتی دوستم در مزار، سید منصور نادری در کیان و مومن در حیرتان از موضوع آگاه می شوند و توهین و تحقیر او را بمثابهء اعلان جنگ و لشکر کشی تلقی کرده در صدد دفاع و چاره می برآیند.

حرف ها و صحبت های تحریك آمیز دوکتور نجیب الله در کابل و منوکی منکل در مزار شریف، رشتهء باریك و نازك ارتباط شمال و مرکز را قطع می کند. احمد شاه مسعود که مترصد اوضاع است از این موضوع شادمان می گردد و وعدهء هرگونه همکاری را به جنرال مومن میدهد. گفته می شود که درین مورد نقش کاویانی و مزدك برجسته بوده است زیرا که جنرال مومن از قدیم با کاویانی ارتباط داشته و از جملهء آن عده معدود از اعضای حزب بوده است که توسط کاویانی به حزب جذب گردیده است. نمایندگان اتحاد سه گانهء شمال با نمایندگان مجاهدین در صفحات شمال ارتباط پیدا می کنند و جبههء مشترکی برای ختم حاکمیت دولت نجیب الله

شکل می گیرد.

بازتاب این حوادث بسرعت بالای وضع روانی و روحی تمام قوای مسلح کشور، بخصوص پوسته های امنیتی اطراف کابل کاملاً مشهود و تأثیرات منفی خاصی به جا می گذارد. این پوسته ها از مردم شمال بودند که سرنوشت خویشتن را با سرنوشت دوستان و اقوام شان در شمال کشور یکسان میدانستند. مسایل ملیت و زبان بالای آنها تأثیر خاصی افکنده بود. مثلاً از غند ۸ سرپل در لوگر ۴۹ نفر با سلاح فرار کردند، در شب بعدی از کندك ۵،۸ قومی ۹۴ نفر و از غند ۵۳۰ جوزجان ۲۷۰ نفر که تمام پرسونل آن غند را تشکیل میداد با سلاح های دست داشته ء خویش فرار کرده و پوسته ها را بحال خود رها کرده بودند. تنظیم جمعیت در کلنگار لوگر با پوسته های دوستم داخل تماس شده و آنها را تشویق به فرار کرده بودند ولی قوماندان آنها این موضوع را مربوط به امر جنرال دوستم خوانده و هنوز از مواضع خویش دفاع می کردند.

بدینترتیب نوعی پانیك روحی، به صورت غیر محسوس قوای مسلح ما خاصتاً در مرکز کشور تحت فشار قرار داده بود، طوریکه حزب اسلامی به مربوطات خویش در لوگر و غزنی چنین اطلاع و هوشیار باش میداد : «شرایط کابل از هر لحاظ آماده ء عملیات مجاهدین میباشد، مؤفقیت ما حتمی است، لهذا، قبل از آنکه آمریکا و ملل متحد مداخله نمایند، آرزومندم تا هرچه زود تر پلان های عملیاتی خویش را تنظیم و راپور دهید، من خودم مستقیماً عملیات را تحت کنترول خویش قرار میدهم.»(۱)

سایر احزاب و تنظیم ها نیز پلان های مشخص داشتند و هر کس سعی می کرد تا در داخل پوسته ها، گارنیزیون ها و مؤسسات عسکری نفوذ کرده، افسران و سربازان را به وسیله ء پول و امتیازات دیگر جلب نموده، قوت الظهری در داخل قوای مسلح برای روز مبادا داشته باشند. طرفه آنکه حتی جنرالان قوای مسلح شکارمی شدند و بدون هیچگونه ندامت وجدان وعده ء همکاری میدادند و طرفه تر آنکه حتی بعضی از معاونین رئیس جمهور را آفت زده بود و نسبت عدم اطمینان به آینده بجانب آنها می لغزیدند و در صدد گرفتن ارتباط با آنها بودند. درین میان بعد از صحبت تاریخی ۲۹ دلو با دوکتور نجیب الله، دیگر در تصمیم گیری های جدی و مهم قوماندانی اعلی قوای مسلح کشور من و آصف دلاور را کنار گذاشته بودند. فقط در مسایل روزمره ء اوپراتیفی شرکت می کردیم. من بنحو محسوس عدم اطمینان رئیس جمهور را نسبت به آصف دلاور احساس می کردم و همچنان میدیدم که رئیس جمهور بعضی از مسایل عمده ء نظامی را از من نیز پنهان می کند. روزی، پس از جلسه ء قرارگاه به دفتر یعقوبی رفتیم و از

۱- کشف رادیویی گارنیزیون کابل، (نقل از کتابچه های یادداشت اینجانب).

وی توضیح خواستیم. من گفتم اگر مورد اعتماد رئیس جمهور نیستم، بهتر است درین لحظات دشوار عذر مرا بخواهد و کس دیگری را مقرر کند، و اگر با اعتماد دارد پس چرا از جریانات و حوادث شمال، مانند مردم عادی، از کوچه و بازار و شایعات مردم اطلاع میبابیم در حالیکه ما میتوانیم درین لحظات حساس به وی مشوره دهیم ومفید واقع شویم. یعقوبی در بارهء علل و انگیزه های عصبانیت ها ووضع دشوار روحی نجیب الله مطالبی بیان کرده و گفت که موضوع عدم اعتماد مطلقاً در میان نیست رئیس جمهور بجز از من و شما کس دیگری را در پهلوی خویش ندارد آن تصمیمات در لحظات خاصی صورت گرفته بود که نامبرده فوق العاده عصبانی بود بهتر بود که شما حضور نداشتید. تمام بدبختی ها و پرابلم های کنونی را منوکی منگل و شرکای جرم وی بار آورده اند. آنها هر روز رئیس جمهور را می بینند تحریك می کنند و به نفع منافع ملیت و قوم خویش استعمال می کنند. یعقوبی قسم خورد که اگر موضوع شمال بخوبی حل و فصل شود وی اولین کسی خواهد بود که با استفاده از اسناد و شواهد غیر قابل انکار، نقش و رول خائنانه منوکی منگل و رفقایش را برملاء نماید. او گفت در آن صورت یا من خواهم ماند یا منوکی منگل.

یعقوبی (مرحوم) گفت نجیب الله درین لحظات کاملاً تنها است همه وی را فریب میدهند. اعضای بیوری سیاسی بجان هم افتاده اند و هرکس برای نفع شخصی و گروپی خویش مبارزه می کند. او در مورد دفاع کابل و کشور می گفت که اگر مسئله شمال را عاملانه حل نمایند ما و شما قادر خواهیم بود که لااقل الی حل سیاسی قضایای افغانستان دفاع نمائیم ولی اگر شمال از دست برود، سقوط ما حتمی است وی افسوس داشت که چرا همراه با دوکتور نجیب الله در تعیین نمودن اسلم وطنجار بحیث وزیر دفاع موافقه کرده است می گفت وزارت دفاع ستون فقرات انقلاب و کشور است. وزیر دفاع نباید اینقدر نازدانه باشد که حتی یك مراتبه به مزار شریف و یا شبرغان رفته نتواند و مسایل را شخصاً مطالعه و ارزیابی ننماید. می خندید و قصه می کرد. او دل پرخون داشت و معلوم می شد که در برخی از مسایل دوکتور نجیب با او نیز مشوره نمی نماید. درهمانشب یعقوبی به طور سربسته بی گفت که بعضی زیگنال هایی در مورد ارتباط های ظریفی بین وطنجار، پکتین و منوکی منگل با حکمتیار دریافت کرده است. او مرا قسم داد که موضوع را نزد خود حفظ کنیم.

یعقوبی دوست و رفیق من بود. این دوستی از هنگامی شروع شده بود که وی معاون وزارت امنیت دولتی بود و ما در سطح گارنیزیون کابل با هم همکاری می نمودیم. وی انسان وظیفه شناس، با انرژی و پرکاری بود، با انضباط، آراسته و دقیق بود و متانت، خونسردی و آرامش از جملهء خصوصیات برجسته روحی وی بودند آهسته و شمرده صحبت می کرد. به طوریکه به

سختی صدایش شنیده می شد تحصیلکرده، آلمان غرب بود مهارت مسلکی قابل وصفی داشت و انسان با سواد و با استعدادی بود، در پاکی و صداقت شهرت داشت و تنها نقص آن این بود که اگر از کسی کینه یی بدل می گرفت تا آخر عمر آنرا فراموش نمی کرد در برابر قانون بسیار سخت گیر بود و لحاظ هیچکس را نمی کرد. در طول مدت آشنایی مان او یگانه شخصیتی بود که در مورد کسی به من سفارشی نکرد و چیزی از من نخواست و من نیز بیاد ندارم که از وی خواهشی و یا تقاضایی کرده باشم، راز خودکشی یا قتل یعقوبی برای من معلوم نیست ولی آن لحظه یی را که خبر هولناك وفات او را شنیدم هرگز فراموش نمی کنم.

باری ! بعد از آن صحبت، دوکتور نجیب الله، من و آصف دلاور را در دفتر کارش پذیرفت و گفت خبر شدم که شما، از من گله مند هستید. حوادث قبلی آنقدر به کار شما رفقا ارتباط نداشت. تصمیم ما در مورد شمال به صورت عاجل انجام یافت ولی اکنون به شما اطلاع میدهم که رفیع قهر کرده و به آلمان رفته است زیرا من به وی گفتم که راه حل پیشنهادی اش، بدون غور و دقت لازم و بدون تضمین و گرانتی صورت گرفته بود. او را فریب داده بودند شاید رفیع دوباره بیاید ولی دیگر آن قدر و منزلت را به نزد من نخواهد داشت. اکنون من، بجز از شما ها کس دیگری را در قوای مسلح ندارم که با "دوستم" زبان مشترك پیدا کرده بتواند. بناءً سعی کنید تا روابط خویشرا از طریق مخابره، پیام و نامه با وی حفظ کنید و وی را در جهت آشتی دادن با دولت تشویق نمائید. او گفت یعقوبی را به نزد سید منصور نادری فرستاده، سعی ما اینبود تا از طریق وی بالای موضعگیری مومن تأثیر بیندازیم اما سید کیان اکنون از موقف دیگر و مقام بالاتری صحبت میکند بناءً نتیجه گیری می شود که آنها پلان های خویشرا با احمد شاه مسعود همآهنگ ساخته و سعی خواهند نمود تا با سقوط دادن شمال، شهر کابل را به محاصره بکشند و با سقوط دولت پلان ملل متحد را خنثی نموده، حاکمیت مجاهدین را در کشور تأمین نمایند.

به نظر رئیس جمهور، امکان مصالحه و آشتی هنوز هم با دوستم میسر بود زیرا که وی دوستم را به گونهء دیگری می نگریست و با خوش بینی زیادی فکر می کرد که دوستم به وی هنوز هم وفادار است.

دوکتور نجیب الله در جلسات قرارگاه خونسرد بود، حتی خنده و مزاح می کرد تا تشویش و اضطراب خود را پنهان نگهدارد. اما در شهر کابل شایعه یی مبنی بر فرار نمودن وی پخش شده بود روز تا روز قوت می گرفت، مردم می گفتند او مقدار زیادی از پول های بی شماری را که توسط طیاره های روسی ازماسکو به کابل فرستاده می شود، به دالر تبدیل کرده و همراه با فامیلش توسط طیارهء آریانا به دهلی فرستاده است. رفقای حزبی عصبانی و پرخاشگر بودند و قسم یاد می کردند که از فرار وی جلوگیری بعمل آورند.

در همین روزها ساعت یك بجه ۱۶ حوت بنابر امر دوکتور نجیب الله با جنرال دوستم از طریق زاس یا تلفن محرم تماس حاصل شد دوکتور نجیب از طریق تلفون دیگری که با دستگاه زاس وصل بود صدای هر دوی ما را می شنید.

جنرال گل احمد قوماندان غند ۷۱۷ که در نزدیکم بود حرف های ما را بنابر امر من یادداشت می کرد حرف های جنرال دوستم را من تکرار می کردم تا رئیس جمهور بشنود و گل احمد یادداشت بردارد. اینست شمه یی از آن صحبت ها که بخاطر اهمیت تاریخی آن درینجا نقل می کنم:

جنرال دوستم: سلام و علیکم چه حال دارید؟ چه کار داشتید؟

(پس از تعارفات)

من سوال دوکتور نجیب الله را مبنی بر آنکه چرا مطابق وعده، خویش به کابل نیامد و چرا نمی خواهد مستقیماً با داکتر نجیب حرف هایش را از طریق تلفون بیان کند. از وی پرسیدم.

جنرال دوستم: منوکی منگل، جمعه اخك، رسول و تاج محمد و اشخاصیکه با خود از کابل آورده اند، تحریکات و پروپاگندهایی بسیار بدی را علیه ما شروع کرده اند. این ها جنگ را دامن میزنند، دیروز بعضی فیرها و بمباردمان ها را بالای پوسته های ما در شبرغان انجام دادند. چند طیاره مانور کردند. ما از مانور نمی ترسیم، از بمبارد نمی ترسیم. ولی ما یاغی نیستیم تجزیه طلب نیستیم، ما هزاران نفر شهید داده ایم، عوض اینکه از ما تشکر شود، از عقب مکروفون ها، از کابل و مزار شریف ما را تجزیه طلب میکویند، دشنام می دهند ما ثابت خواهیم کرد که وطن خویش را افغانستان واحد را دوست داریم لطفاً به داکتر صاحب بگوئید که این چهار نفر را بخواهد و یك شخصی را که قابل احترام همه باشد درینجا بفرستد. اگر دست به سلاح برده شود، چنان آتشی در خواهد گرفت که هیچکس پیشروی آنرا گرفته نخواهد توانست.

به داکتر صاحب بگوئید که یا آنها را بخواهد و یا به ایشان هدایت بدهد تا جلو تحریکات خود را بگیرند. راه شبرغان از طرف حزب اسلامی-گلخان به دستور همین چهار نفر بسته شده است.»

دوکتور نجیب تمام این حرفها را می شنید او گفت به جنرال دوستم بگو که فردا در همین ساعت جواب ترا می دهم. جنرال دوستم قول داد که فردا در همین ساعت با من تماس بگیرد.

ساعت ۰۰: ۱۳ تاریخی ۱۷ حوت ۱۳۷۰

بعد از تعارفات، جنرال دوستم گوش می کرد و من حرف های داکتر نجیب را برایش بازگو می کردم:

نجیب: دوستم، چطور هستی، چرا حاضر نیستی که مستقیماً با من صحبت کنی.

دوستم : ادامه بدهید می شنوم.

نجیب : تو وعده کرده بودی که همینکه رفقا را به مرکز بخواهم، بدون کدام قید و شرط به حیرتان میروی و مومن را به رضا و یا به زور به کابل میآوری، تو دوشب را در حیرتان گذشتاندی ولی هیچ کاری را درین جهت انجام ندادی. در عوض مصطفی را با طرح ها و پیام هایی که از تو نیست و از مومن است به مرکز فرستادی طرح تو در مورد برسمیت شناختن اتحادیهء شمال چه معنی دارد؟ سه نفر رهبری در کابل داریم، کدرها را ما تعیین می کنیم این اعلان پادشاهی است. آیا این حرف ها را واقعاً خودت گفته ای؟

دوستم : می شنوم، ادامه بدهید.

نجیب : قونسل شوروی میخائیلوف در حیرتان به مومن پیشنهاد کرده بود که از این حرف ها بگذر، ما برایت در شوروی اپارتمان میدهیم و مصارف زندگی ات را تأمین می کنیم. وطنت را خراب نکن. اما مومن به وی گفته بود که سوال سوال مومن نیست، قیام ما علیه فاشیزم پشتونها است، این حرفها از مومن است که به قونسل زده است. این حرفها از زدن است؟ حرفهایم را می شنوی؟

دوستم : ادامه بدهید.

نجیب : تو چه قسم عسکر هستی، تو می گفتی که من ساده معلوم می شوم اما، چنین نیست، در دست سیاست بازها افتادی و بالآخره شکار آنها شدی، برای آخرین بار به تو می گویم که همان حیثیت وجای قبلی را به نزد من داری. مومن امروز صبح با میخائیلوف صحبت کرده و گفته بود که من بعضی تعهدات در قبال خود دارم و نمی توانم به سادگی به شوروی بروم. با چه کسی تعهدات دارد، توقع من این بود که اگر در شمال کسی سرخود را شور بدهد بالای تو صدا می کنم فرقهء تو مشهور به فرقه نجیب بود تو همان برادر من هستی، حالا موقع آنست که تو یك تصمیم قاطع سیاسی اتخاذ کنی. آنچه مربوط به خواستن رفقا بود، یك مراتبه آنرا انجام دادم. اکنون تو به وعده ات وفا کن.

دوستم : در مورد اینکه من گفته باشم، اتحادیه شمال را به رسمیت بشناسید و یا کادرهای ملکی را به سه نفر رفقای بیوروی سیاسی برای مزار شریف از کابل تعیین کنند من هیچگونه اطلاعی ندارم. هرکس که این پیغام را برای شما آورده است آنرا ازخود ساخته است. در بارهء سایر مسایل بعداً با شما تماس می گیرم.

فردا و پس فردا نه من، و نه آصف دلاور با جنرال دوستم نتوانستیم ارتباط بگیریم، سکوت دوستم، بمعنی عدم تمایل وی برای مفتوح ماندن مذاکره با دوکتور نجیب تلقی گردید. کدورت ها زیاد شد. تیم منوکی منگل درمزار شریف آنرا بیشتر دامن می زدند. طیارهء ها بالای حیرتان

پرواز کرد و مواضعی را در آنجا بمباردمان نمود این به معنی آغاز جنگ بود راه حیرتان - کابل کاملاً مسدود گردید و کابل در معرض خطر قحطی و قیمتی قرار گرفت.

تاریخ ۲۱ حوت ۱۳۷۰ ساعت ۵۰ : ۱۳ یك و نیم بجهء روز جمعه :

به دفتر رئیس جمهور فراخوانده شدم. رئیس جمهور و وزرای دفاع، داخله و امنیت دولتی خریطهء مزار شریف را در روی میز کار رئیس جمهور پهن کرده و به آن می نگریستند، گویی کلید حل پرابلم های موجود را از خریطهء بی زبان مطالبه می کردند. با ورود من، دوکتور نجیب خریطه را به کناری گذاشت و مرا به نشستن دعوت کرد، او گفت رفیق عظیمی، خبرداری که راه کابل-حیرتان کاملاً مسدود شده است و اکنون مدت یك هفته می شود که مواد غذایی و روغنیات مورد ضرورت مردم و قوای مسلح به کابل نمی رسد؟ از سقوط دوبارهء ولسوالی دولت آباد خبر داری؟ و آیا میدانی که جنرال دوستم و رفقایش خیال تعرض را بالای شهر مزار شریف دارند؟ و بدون آنکه به من مجال پاسخ دادن بدهد گفت، مـن خبر دارم که روابط خـودت با سید منصور نادری، سید جعفر نادری و داماذش حسام الدین بسیار خوب است، به همین مناسبت فوراً به میدان هوایی کابل برو، در آنجا رفیق سید اکرام "پیگیر" منتظرت هست به مزار شریف پرواز کنید. رفیق پیگیر را با هلیکوپتر به شبرغان روانه کن و خودت وضع اوپراتیفی مزار شریف را مطالعه کرده و برای جمعه احك ومنوکی منگل وظایف لازم داده، فردا صبح به پلخمری پرواز و با سید منصور نادری و حسام الدین آغا در مورد باز شدن راه صحبت کن، و تقاضا نما تا از نفوذ خویش کارگرفته و آنها را به این کار وادار بسازد.

من، بعد از لحظهء تأمل، از جایم بلند شدم، کلاهم را برداشتم و گفتم داکتر صاحب این وظیفه را من انجام داده نمی توانم. زیرا که وظیفهء نظامی نیست کس دیگری را تعیین کنید. دوکتور نجیب از جَایش برخواست و گفت رفیق عظیمی تو یك سترجنرال هستی ستر جنرال برعلاوهء آنکه مرد نظامی است، مرد سیاسی نیز هست. من گفتم، داکتر صاحب شما خود روزی برای من گفتید که از سیاست چیزی نمیدانم. من در آن موقع تقاضا کرده بودم که گره دست را به دندان باز نکنید و خواهش کرده بودم یکی از چهره های قابل پذیرش را در شمال بفرستید اما، در آن موقع شما بنابر هر دلایلی که بود به هیچکس حتی به من نیز اعتماد نکردید من میدانم که با رفتن من هیچ کاری صورت نمی گیرد. دوکتور نجیب که رنگش تغییر کرده بود بالای خود مسلط شد و گفت تو آخرین کارت من بودی، تو هم به من جواب رد می دهی گفت بروا خداوند ترا حفظ کند ساعت بعد من و اکرام پیگیر پرواز کردیم.

بخش دوم

فصل اول

سقوط مزار شریف

-۱-

در میدان هوایی مزار شریف منوکی منگل، جمعه اخك، سید طاهر شاه پیکارگر منشی حزبی کمیته ولایتی ولایت بلخ و عده یی از افسران و جنرالان قوای مسلح آنجا ما را استقبال کردند. هلیکوپتر ها حاضر بود و پیکیر بدون معطلی بطرف شبرغان پرواز نمود. من به قرارگاه گروپ اوپرایفی رفتم، جمعه احك از روی خریطه وضعیت نظامی و سیاسی شمال را برایم توضیح داد. در پلان وی اجرای عملیات تعرضی بالای شبرغان، حیرتان و غند "والگا" مربوط به فرقه ۸۰ سید کیان که در جوار سه راهی مزار، حیرتان و سمنگان واقع شده بود، در نظر گرفته شده بود. او مانند عادت همیشگی اش مشت ها را گره کرده، بالای میز می کوبید و مثل همیشه گزافه گویی می کرد. او گفت احضارات ما، برای اجرای تعرض نهایی گردیده است ما، اولاً غند والگا را از بین می بریم، بعداً به طرف حیرتان حمله کرده و مومن را دستگیر نموده، دست بسته به کابل می فرستیم بعداً بالای شبرغان حمله می کنیم و دوستم را سرکوب کرده، به این ماجرا خاتمه می دهیم او گفت جنرال "دوستم" بسیار ترسیده است، زیرا پلان های وی را ما میدانیم او خیال دارد با احمد شاه مسعود یکجا شده و افغانستان را تجزیه کنند اما مردم با وی نیستند. انشاءالله ما مؤفق می شویم و از برکت دوستم، من (جمعه اخك) و رئیس صاحب عمومی امور سیاسی ستر جنرال خواهیم شد. لاف می زد و می خندید و باد و بخار بسباری داشت. منوکی نیز قاه قاه می خندید به طوریکه من فکر کردم آنها در همین لحظه به فتح درخشانی نایل شده اند و تقاضای پاداش دارند. من پرسیدم : پلان جنرال دوستم و رفقایش در لحظه فعلی علیه دولت چیست؟ آیا آنها تعرض می کنند و یا مدافعه؟ چه وقت به حمله دست خواهند زد؟ تعداد پرسونل، تخنیك محاربوی و سلاح و وسایط آنها چقدر است کدام گروپ های

مجاهدین در مزار شریف و اطراف آن با آنها تشریك مساعی خواهند کرد تعداد و ترکیب این قوت ها چقدر است؟ تعداد پرسونل و تخنیك محاربوی مزار شریف که اکنون در محاصرهء مخالفین است چقدر و چه تناسبی بین شما و آنها از لحاظ نظامی وجود دارد؟ احك معلومات لازم را ارائه کرده نتوانست و به نوشتن سوالات من مشغول شد. منوکی گفت، ما تفوق هوایی داریم، سکات داریم و میتوانیم شبرغان را خاکستر نمائیم من به گفتار وی توجهی نکردم، زیرا که سکات مزار بالای شبرغان به مناسبت نزدیکی آن با مزار مؤثریت نداشت و اسکات کابل نیز به شبرغان نمی رسید. قوای هوایی نیز نمی توانست نقش فیصله کن را بازی کند، منوکی، سرپل، میمنه، اندخوی و بغلان، پلخمری، سمنگان، حیرتان را فراموش کرده بود و نمی توانست این موضوع را درك کند که برای از بین بردن یکی از این شهرها، هزارها پرواز طیاره ضرورت است که نسبت عدم موجودیت روغنیات و بمب طیاره، این امر از جملهء ناممکنات بود، آمر کشف، اوپراسیون، توپچی، مخابره، تخنیك، لوژستیك، امنیت مزار شریف وظیفه گرفتند تا تحت ادارهء جنرال عبیدالله معاون ریاست اوپراسیون وزارت دفاع تا ساعت ۷ صبح فردا تمام سوال های فوق را جواب گفته و "قرار" جنرال احك را که با شرایط عینی مطابقت داشته باشد حاضر کنند. فردا صبح جنرال عبیدالله آمد و گفت قرارگاه احك معلومات و اسناد لازم را بدسترس نداشتند در چنین حالتی تصمیم گرفته نتوانستیم. بنابر تخمین و محاسبهء من، در آن موقع جنرال دوستم قادر بود، بدون در نظر داشت قوتهایش در کابل و اطراف آن بتعداد ۳۰۰۰ نفر را با ۶۰ عراده تانك، ماشین محاربوی وزرهپوش ۳۰ ضرب توپچی مختلف النوع در ظرف دو الی سه ساعت بحرکت آورده و به طرف مزار شریف سوق نماید. بعداً میتوانست در طول ۲٤ ساعت بتعداد ۳۰۰۰ نفر دیگر را که احتیاط او را تشکیل میداد (پرسونل رسول و غفار پهلوان از میمنه و سرپل) با همان اندازه تانك و توپچی به تعقیب قوتهای خط اول خویش حرکت دهد.

امکانات جنرال مومن در حدود ۵۰۰ الی ۸۰۰ نفر سرباز و افسر با ۲۰ الی ۳۰ عراده تانك و زرهپوش و دو بطریهء توپچی بود که در ظرف یك الی دو ساعت حاضر شده می توانست. احتیاط وی را تعدادی از مردم اندراب تشکیل میداد که با بقایای فرقهء مذکور در حدود یك هزار نفر تخمین شده می توانست.

نیروی سید منصور نادری به فرماندهی جنرال حسام الدین را عمدتاً غند والگا که در جوار ولایت سمنگان وضع الجیشی داشت و یکی از غندهای فرقه ۸۰ بود، در بر می گرفت. فرقه ۸۰ می توانست در حدود یك هزار نفر به اضافهء ۳۰ الی ٤۰ عراده تانك ماشین محاربوی و زرهپوش و ۱۲ ضرب توپچی مختلف النوع را به محاربه داخل کند احتیاط های این نیرو میتوانستند از بغلان و پلخمری به آن اضافه گردند حتی امکان آنکه فرقه ۲۰ بغلان با سید

کیان تحت قوماندانی جنرال عبدالوهاب علیه دولت یکجا شوند کاملاً وجود داشت.

بدینسان این اتحاد سه گانه توانمندی آنرا داشتند که در مدت ۲٤ ساعت در حدود الی ده هزار نفر سرباز و افسر را که ۳٤ کندك پیاده ۱۰۰ الی ۱۲۰ تانك و ماشین محاربوی و الی ٦۰ ضرب توپچی گردد از سه استقامت به منظور اشغال نمودن شهر مزار شریف داخل محاربه کنند.

نیروهای مجاهدین نیز میبائیست در محاسبه گرفته می شد. آن نیروها نیز دارای تانك ها، توپچی و هاوان ها، و راکتهای سکر بودند و در مجموع ولایت بلخ نه کمتر از ده هزار نفر تخمین زده می شدند.

قوتهای دولتی را عمدتاً نیروهای فرقه ۱۸، حارندوی مزار شریف و امنیت دولتی آنجا تشکیل میدادند. این قوتها در کمربندهای داخلی و خارجی مزار شریف و گارنیزیون های متعددی در داخل و خارج ولایت مصروف دفاع بودند. تمام نیروی جنگی همراه با قوت های قومی آنها که به محاربه سوق شده می توانست از یك هزار نفر تجاوز نمی کرد که شامل ۲۵ الی ۳۰ عراده تانك و ۲۰ میل توپچی شده میتوانست. بدون تردید تفوق هوایی کاملاً به نفع جنرال احك بود اما در دراز مدت امکان اکمالات نیروهای هوایی و زمینی جنرال اخك مشکلات عمده یی برای او بار میآورد. تناسب نیروها به نحو وحشتناکی به ضرر جنرال اخك بود و او میخواست به فعالیت تعرضی دست بزند.

به احك گفتم از لحاظ نظامی این تناسب برای تو نه امکان تعرضی را میدهد و نه مجال مدافعه را. مگر آنکه با جادوگری و ساحری پیروز شوی و یا خداوند بزرگ با تو کمك کند بناءً نباید مرکز را فریفت زیرا که دوکتور نجیب تصویر روشنی از این تناسب در تقابل نیروها ندارد. جنرال دوستم نیز قوماندان ساده یی نیست که بدون در نظر گرفتن چنین محاسباتی علیه دولت علم مخالفت بالا کند. طیاره ها نمیتوانند عمل قاطع انجام دهند زیرا آنها فقط ضربه میزنند و به پایگاه خویش بر می گردند. ممکن در روز اول محاربه قوای هوایی بتواند نقش خاصی بازی کند ولی میدان های هوایی مزار بسیار آسیب پذیر هستند و از هر طرف میتوانند مورد ضربات قرار گیرند که حتی یك طیاره نیز پرواز کرده نتواند. فقط پیاده ها هستند که بائیست ازنتایج بمباردمان طیاره و توپچی استفاده کنند و تو چنین پیاده هایی را در اختیار نداری من به او گفتم ناممکن است، در طول راه هنگامیکه قوتهای مخالفین دولت به طرف مزار شریف حرکت می کنند. با ضربات طیارات آنها را متضرر ساخت ولی، آنها طوریکه تو فکر می کنی در روز روشن حرکت نخواهند کرد و به صورت دسته جمعی خودکشی نخواهند نمود. جنرال اخك خاموش و مغبون نشسته بود و منوکی منگل سر عقل آمده با هر کلمه ایکه می گفتم سرش را به عنوان تائید تکان میداد. من به منوکی گفتم این محاسبات اگر چه دقیق نیست ولی با واقعیت چندان

تفاوتی ندارد می توانید آنرا به داکتر صاحب راپور بدهید.

ساعت هفت صبح ذریعهء هلیکوپتر به طرف پلخمری پرواز کردم :

در بغلان و پلخمری بعد ازملاقات با قوماندان فرقه ۲۰ و احسان واصل منشی کمیته حزبی ولایتی بغلان و برید جنرال ناصر رئیس امنیت دولتی آنجا، به طرف درهء کیان پرواز کردیم. در کیان با استقبال گرم سید منصور نادری مواجه شدیم من هدف مسافرت خود را برای وی توضیح دادم و گفتم قصد دارم تا با جنرال حسام الدین صحبت نمایم زیرا که راه ها را او و جنرال مومن بالای شهریان کابل بسته کرده اند و مردم همین اکنون به قلت مواد غذایی و روغنیات دچار هستند. مردم کابل می گویند که هر مخالفتی که آنها با رئیس جمهور دارند به ما چه ارتباطی دارد راه از مردم است و باید همیشه باز باشد. سید منصور گفت «آقای عظیمی، شما چرا یکماه قبل غرض میانجگیری بین ما و دولت در شبرغان و یا پلخمری تشریف نیآوردید؟ زیرا که هم جنرال صاحب دوستم رهبر اتحاد ما و هم من برای شما قدر و عزت خاص داریم و در آن موقع می توانستیم زبان مشترکی پیدا نموده و قضایا را حل کنیم اما اکنون دیر شده است همه چیز خراب شده است ما بعضی برادران را دیده ایم و با آنها تعهداتی داریم، من در آغاز مخالف سرپیچی و عدم اطاعت از اوامر دوکتور نجیب الله بودم اما بعد از آنکه او در کابل در محضر تمام مردم و جهان برای من و خانواده ام توهین کرد و دشنام فرستاد و حتی مذهب ما را تحقیر کرد، دیگر راه آشتی و مصالحه برای همیشه بسته شد. او مصالحه ملی را که خودش اعلان کرده بود به بن بست کشانید او به حرف های منوکی منگل و طرفداران متعصب وی باور نمود، به حرف پشتونهای متعصبی که می خواهند فاشیزیم پشتونها را برای صدها سال دیگر درین کشور مسلط سازند. آخر ما هم اولاد همین کشور هستیم تا چه وقت اقلیت های محکوم مانند هزاره ها، ازبکها، بلوچ ها سالها و سالها شلاق بی عدالتی، ظلم و استبداد پشتون ها را بخورند و صدای آنها شنیده نشود، ما با مجاهدین به توافق رسیده ایم، انشاء الله مصالحه ملی را که نجیب نخواست به پیروزی برسد، ما به پیروزی خواهیم رسانید و به جنگ و برادر کشی برای همیشه پایان خواهیم بخشید.» سید منصور آغا، در آن لحظات هیچگونه منطق و استدلالی را بخاطر آشتی با نجیب الله نمی پذیرفت. او حاضر شد به پلخمری برود ومرا با جنرال حسام الدین ارتباط ببخشد. حسام الدین در طول جنگ های مشترک با مخالفین، نسبت به من احترام و علاقه پیدا کرده بود زیرا که همیشه او را کمک کرده بودم او پس از استماع حرف های من گفت، من از قوماندان صاحبان و برادرانیکه در پهلوی من نشسته اند، خواهش می کنم که راه را باز کنند. فردا با شما تماس می گیریم اما نجیب الله قصاب است، دیروز قسمت های زیادی را در مناطق تنگی تاشقرغان و سمنگان بمباردمان نموده، اهالی زیادی را از بین برده و مواشی مردم را تلف

کرده است خانه ها خراب شده و مردم دربدر شده اند اگر ما داکتر نجیب را ببخشیم، مردم محل و منطقه او را هرگز نمی بخشند. داکتر نجیب جنگرا خودش آغاز کرده است به او بگوئید «که خود را قایم کند.» خداحافظی کردیم.

از برخورد ها و صحبت های سید منصور، سید جعفر و حسام الدین بر میآمد که آنها از مذاکره و آشتی با دوکتور نجیب الله ابأ می ورزند و اکنون متکی به اشخاص دیگری که به ایشان "برادر" خطاب می نمایند، شده اند. پس نتیجه گیری آن بود که وضع تا مدت نامعلومی همچنین متشنج خواهد ماند و محاصرهء اقتصادی کابل تا زمانی ادامه خواهد یافت که قوای مستقر در کابل به نسبت کمبود مهمات، روغنیات و مواد اعاشه از هم بپاشد و دوکتور نجیب یا استعفی بدهد و یا کشور را ترک بگوید در پلخمری احساس می گردید که حاکمیت دولتی در آنجا وجود ندارد. تمام مسایل نظامی و ملکی آنجا به ارادهء سید جعفر و پدرش سید منصور نادری، تعلق گرفته است وهاب قوماندان فرقه ۲۰ نیز ظاهراً با دولت، اما باطناً با آنها بود زیرا که منافع وی در آن لحظات او را مجبور میساخت که به جانب سید کیان التزام داشته باشد.

پس مزار شریف در آستانهء سقوط بود و دولت نمی توانست آنرا حفظ نماید. چرا دولت نمی توانست مزار شریف را حفظ کند؟

- برای در دست داشتن مزار شریف ضرور بود که بجز از راه هوایی لااقل یك راه زمینی در دست دولت باشد، اما مزار محاصره بود و هیچ راهی به خارج نداشت.

- پوتانسیل ضعیف نظامی دولت از لحاظ افراد و افسر، مهمات و روغنیات برای ایجاد یك نیروی مقتدر نظامی نه در مزار شریف و نه در کابل کفایت نمی کرد.

- امکان تصرف قوتها از سایر جبهات ناممکن بود زیرا که جنگ به شدت بی سابقه یی دوام داشت و تضعیف هر جبهه به معنی از دست رفتن یك شهر بزرگ و یا یك ولایت بود.

- برای سوقیات نظامی از کابل تا مزار شریف اولاً مواد مادی در مرکز کفایت نمی کرد و ثانیاً قوتها در طول راه باید جنگ کنان از هفت خوان رستم می گذشتند تا خود را به مزار شریف میرساندند.

- به نسبت عدم توازن قوتها، امکان مدافعهء دراز مدت مزار شریف توسط نیروهای بی مورال و فروخته شده جنرال اخك، ناممکن به نظر می رسید.

- تنها تفوق دولت، نیروی هوایی آن بود که به دلایل بالا، نقش قاطع و فیصله کن نداشتند.

-۲-

من مدت ٤٨ ساعت در پلخمری بودم و به این مسایل می اندیشیدم. برخی از این موضوعات را ذریعهء تلفون محرم به دوکتور نجیب الله انتقال دادم. از برخورد های سید منصور نادری و حسام الدین و از تغییرات وضعیت در پلخمری او را واقف ساختم. سعی من آن بود که به من اجازهء پرواز را به کابل بدهد، تا تصویر روشنی از تقابل نیروهای طرفین به وی ارائه نمایم اما وضع اوپراتیفی سمنگان در همان شب و روز به سرعت تغییر خورد. مجاهدین توانستند به سرکردگی حاجی ظاهر مربوط حزب جمعیت اسلامی در یك حملهء مشترك، شش پوستهء امنیتی را با سلاح و وسایط تخنیکی آن از جملهء تانکها، به تصرف خویش در آورند. جنرال دستگیر در سمنگان والی و رئیس امنیت دولتی بود. وی مدتی در گارنیزیون کابل بحیث معاون من، در امور امنیت اجرای وظیفه می کرد و بخوبی وی را می شناختم آدمی نبود که به تسلیمی و سازش تن دهد. او یکی از کادرهای برجسته و با تجربهء وزارت امنیت دولتی محسوب می گردید. در تلفن نامبرده، با روحیه معلوم می شد وی گفت تا آخرین لحظه دفاع می کنم. من برایش از پلخمری ده عراده تانك و ۵۰۰ نفر سرباز از قوتهای سیدکیان، فرقه ۲۰ و ثارندوی بغلان که قوماندان آن حاجی نواب بود به ساعت ۷ صبح بعد از حمله مجاهدین فرستادم. قوتها به وقت معین تحت رهبری علاؤالدین یکتن از بستگان نزدیك سید کیان به سمنگان رسیدند. اما سمنگان تا آن موقع سقوط کرده بود زیرا که جنرال دستگیر بنابر هر ملاحظه یی که داشت با حاجی ظاهر نام مذکور توافق پیدا کرده و ولایت را به آنها سپرده بود. بعدها در ماسکو دستگیر را دیدم و او را نسبت به این عملش نکوهش کردم، دلایل دستگیر غیر کافی بود و جز ترس و جبن چیز دیگری تعبیر شده نمی توانست. خلاصه آنکه سمنگان قبل از مزار سقوط کرد و اولین ضربه بر پیکر دولت ما وارد شد.

ساعت یك بجهء روز ۲۳ حوت ۱۳۷۰ رئیس جمهور با من داخل تماس شده گفت : «سمنگان در اثر خیانت رفیق حزبی ما سقوط کرد. امکان چنین خیانت ها در مزار شریف وجود دارد. بناءً اقامت بیشتر خودت در پلخمری ضرور نیست، تاکنون رفیق پیگیر دو مراتبه به شبرغان و کابل در رفت و آمد بوده و فعلاً در شبرغان است. پیگیر پیشنهادات و خواست های جنرال دوستم را به من انتقال داده است. شرایط آنها این است که منوکی منگل و گروپ وی بلامعطلی به کابل خواسته شوند. جمعه اخك، و جنرال رسول و تاج محمد از وظایف شان سبکدوش گردند من، چارهء ندارم راه بسته است و کابل در مضیقهء شدیدی قرار دارد من شرایط آنها را پذیرفته ام. بناءً خودت به مزار شریف رفته و سرپرستی گروپ اوپراتیفی شمال را بعهده بگیر من به جنرال

"دوستم" وظیفه داده ام که با قطعات عملیاتی خویش فردا وارد مزار شریف شود. او و پیگیر در پهلویت می نشینند و مطابق اوامر تو، در حصهء باز نمودن شاهراه حیرتان - کابل و ولسوالی دولت آباد و ولایت سمنگان همراه با قطعات ما اقدام می نمایند. برای اینکه در مزار شریف قوت احتیاط داشته باشید همین امشب توسط طیاره به تعداد ۴۰۰ نفر را به مزار شریف دیسانت می کنیم توسط همین طیارات منوکی و رفقا را به کابل بفرست.»

من گفتم، اجازه بدهید من یکبار به کابل بیآیم و تصویر روشنی را برای شما ارائه کنم. درینجا وقایع به شکل دیگری جوشش میبابد و دیگر اینکه اگر اختلافات با جنرال دوستم حل گردیده است این ۴۰۰ نفر را برای چه به مزار شریف می فرستید، زیــرا که آنها آخرین ریزرف های گارنیزیون کابل اند.

دوکتور نجیب گفت : «چه تصویری می دهی؟ من از همه چیز خبر دارم، آنها دیگر چه میخواهند؟ من تقاضای آنها را انجام داده ام. ۴۰۰ نفرا می فرستیم، این تصمیم قرارگاه است، ما نمی توانیم با سرنوشت خودت و رفقایت بازی کنیم.»

من، بار دیگر اصرار کردم که قضایا سطحی نیست ولی دوکتور نجیب با غضب گوشی را گذاشت و مکالمه را قطع کرد.

کاملاً روشن بود که نجیب درین معامله فریب خورده است و با وصف زیرکی خویش تمام شرایط را بدون کدام تضمین و گرانتی قبول نموده و شخصاً امر داده است که قوتهای فرقه ۵۳ بدون کدام مانع و رادعی به مزارشریف مواصلت کنند و آن شهر بی دفاع را تسلیم شوند. این بزرگترین خبط و اشتباه نظامی و سیاسی دوکتور نجیب شمرده می شد، کس نمی فهمید که چگونه در حالیکه چند ساعت قبل طیارات جنگی رژیم به امر منوکی منگل مواضع جنرال دوستم را بمبارد می کرد، چگونه و چرا به طور غیر منتظره یی یك تغییر یکصدوهشتاد درجه در افکار وی ظاهر گردید. من دلیل آن کینهء بزرگ و این اعتماد کبیر او را نمیدانستم.

به مزار شریف پرواز کردم. منوکی منگل ودار و دسته اش همراه با جمعه اخك، رسول و تاج محمد همانشب به طرف کابل با لب و روی آویزان و غمگین پرواز کردند. عوض ۴۰۰ نفر ۲۵۰ نفر پرسونل تحت قوماندهء جنرال عبدالرحیم قوماندان فرقه ۵ خارندوی، دریا زرمتی معاون قوتهای دفاع از انقلاب وزارت داخله و جنرال معین قوماندان لوای ۳ گارد ساعت ٤ صبح به مزار شریف مواصلت کردند و بحیث قوای احتیاط در امنیت دولتی بلغ جابجا شدند.

ساعت ده بجهء روز ۲۴ حوت سید اکرام پیگیر ذریعهء طیاره از شبرغان به مزار شریف آمد و گفت امروز قوتهای جنرال دوستم به مزار شریف میرسند. او گفت انشاء الله کارها بخوبی و با نیکویی انجام میبابد به سیمای پیگیر نگریستم، هیچگونه تشویشی و اضطرابی در آن سراغ

نمی گردید. مانند همیشه، ساکت، آرام و کم حرف بود و صداقت و صمیمیت همیشگی اش هنوز با او بود. من نتوانستم درون او را بکاوم و از راز نهان وی سر بدر آورم. گو اینکه هنوز راز نهانی وجود نداشت که با وی در میان گذاشته باشند. پیگیر را از زمان بسیار دوری می شناختم، از زمانیکه در کمیته، مرکزی مسئول شعبه اسناد و ارتباط بود تاکنون که عضو علی البدل بیروی سیاسی حزب گردیده بود او بمثابه، یك عنصر صادق حزبی و یك انسان زحمتکش و دارای استقلال رای، فرد خود ساخته یی بود که به هیچ فرکسیونی تعلق نداشت و مورد احترام رفقایش قرار داشت.

من، در همانروز به زیارت روضه، حضرت علی کرم الله وجهه با والی، منشی و عده یی از کارمندان دولتی رفته و بعد از مراجعت همراه با پیگیر ذریعه، هلیکوپتر به طرف حیرتان جهت بازدید با جنرال مومن و حسام الدین پرواز نمودیم همینکه هلیکوپتر ما به زمین نشست تانکها و زرهپوش های مومن ما را محاصره کردند افسری دستور داد که از هلیکوپتر پائین نشویم. لحظاتی گذشت، معاون فرقه که اسمش را فراموش کرده ام آمد و از ما دعوت نمود که او را تعقیب کنیم.

لحظاتی همراه دستگاه مخابره خویش مشغول شد، سپس در موتر جیپی نشستیم و به نزد جنرال مومن که در قرارگاه (پناهگاه زیرزمینی) خویش بود رهسپار شدیم. مومن لباس سربازی در برکرده بود و با کراهت محسوسی همراه ما احوال پرسی نمود. در اولین نگاه مومن "نر" را که از حرکات و سکناتش غرور و نخوت فوق العاده یی میبارید و با مومن دیروزی که افسر گمنامی بود تحویل گرفتم.

ماه رمضان بود، ولی برای ما چای آوردند، حسام الدین نیز بجمع ما پیوست، سعی پنهان وی در زمینه، رعایت نمودن آداب و کلتور نظامی از نظرم پنهان نماند، معلوم می شد که هنوز هم فرمان پذیر است و خود را گم نکرده است. حسام الدین گفت، معاون صاحب چه خدمت کنیم؟ مومن به صورت پیگیر نگریست.

پیگیر گفت : «طوریکه اطلاع دارید مرکز انعطاف زیادی در قبال حوادث شمال از خود نشان داده است. موضعگیری داکتر نجیب با رفتن اشخاصیکه مانع آشتی و مذاکره شما با دولت بودند تغییر خورده است. من و رفیق عظیمی خواستیم که شما را از این اقدام نیکوی دولت مستحضر سازیم این امر به پروسه، صلح ملل متحد کمك می کند. توقع ما اینست که شما هر دو این مسئله را درك کنید و از موضعگیری تحریك آمیز خویش دست بردارید جنرال دوستم حاضر است که با دولت صلح کند. مردم کابل از شما توقع دارند که راه رسیدن مواد اولیه و ضروری شانرا باز کنید.» جنرال مومن مانند یك فاتح و سردار مشهوری با تبختر و کبریایی خاصی شروع به

صحبت کرد او که مانند پادشاهان عوض ضمیر "من"، ضمیر "ما" را که نمایانگر بزرگ شمردن خویش بود استعمال می نمود چنین گفت :

«ما حرف های شما را شنیدیم، ما از عظیمی صاحب می پرسیم که هنگامیکه تصویرهای رهبر بزرگ حزب د.خ.ا. "ببرک کارمل عزیز ما را" در تلویزیون کابل به شکل تمسخر آمیز نشان میدادند، کجا بودید؟ وقتیکه رفقای ما زندانی شدند چرا عکس العمل نشان ندادید، همین اکنون رفیق علومی بزرگ چرا در خانه اش نشسته است وچرا ده ها نفر جنرال وقوماندان ورفقای وطن دوست ما از وظایف سبکدوش شده ویا مجبور به ترک نمودن کشور گردیده اند. شما عظیمی صاحب بسیار دیر تشریف آورده اید شما از یکنفر فاشیست ویك نفر پشتون متعصب که میخواهد سلطهء فاشیزم پشتونها را بالای اقلیت های غیر پشتون بقبولاند، دفاع می کنید. رسول بی خدا، تاج محمد، جمعه احك، منوکی منگل، عمر معلم، خندان، باقی وغیره کی ها اند؟ همهء آنها پشتون ها وفاشیست ها اند. آنها میخواهند مردم شمال چشم وگوش بسته از آنها اطاعت کنند. آنها ما را یاغی وباغی خوانده اند. تهمت تجزیه طلبی واستقلال طلبی به ما بسته اند. رهبر بزرگ ما، جنرال دوستم، هزاران نفر خویش را برای نجیب قربانی کرد. آغا صاحب او را مانند برادر خود دوست داشت من (مومن) چه کارهای بزرگی که به خاطر امنیت، ترتیب و تنظیم دیپوها و نیروهای موجود حیرتان اجرا نکردم، از قوم خویش فرقه ساختم وحیرتان را به یك شهر مصئون ورپرجمعیت تبدیل کردم اما او قدر ما را نفهمید چه حرف های رکیك وزشتی که به آدرس ما حواله نکرد این حرف ها واین اعمال هرگز از خاطر ما نمیرود به احترام چند صباحی که خودت با ما بودی ورفیق حزبی ما، اکنون برایت احترام کردیم ولی باید بفهمید که ما هیچوقت تسلیم نجیب وفاشیزم پشتونها نمی شویم.»

او شخص عقده مند وتازه بدوران رسیده یی بود که گاهی خود را بدامن ببرک کارمل وزمانی به دامن جنرال دوستم می چسپانید. من برایش گفتم، اگر منظور تو اینست که من در خدمت نجیب هستم در اشتباهی، من در خدمت مردم خویش هستم وبه همین خاطر به نزد تو آمده ام تا در بارهء مشکلات آنها با تو صحبت کنم نجیب یك فرد است امروز هست وفردا نیست ولی مردم ماندگار هستند وخوب وبد، دوست و دشمن خویش را تمیز می دهند وهرگز کسی را که به آنها جفا کند، نمی بخشند.

بحث با مومن که به شدت تحریك شده بود بی فایده بود. پیگیر با اشارهء همین مطلب را بمن القاء کرد. عامل اینهمه شورو هیجان هرکسی که بود شخص قدرتمندی بحساب میرفت، زیرا که مومن فقط از موضع زور سخن می گفت در حالیکه شخص وی آنقدر قدرت نداشت که با نجیب مصاف دهد، او هیچگونه دستآوردی نداشت، در شهرکی نشسته بود، خود را قلعه بند ساخته

بود وادعای پادشاهی وسلطانی داشت بعد ها معلوم شد که آن شخص احمد شاه مسعود بوده است.

هنگام خدا حافظی، با همان سردی وکراهت قبلی از ما جدا شد. نتیجه گیری من و پیگیر آن بود که نامبرده عامل ومحرك اساسی تمام تحریکات وحوادث شمال است ونمیخواهد جنرال دوستم با مرکز آشتی کند. ارواح خبیثه یی او را احاطه کرده بودند وبر عقل وخرد وی حکمفرمانی داشتند...

ساعت ۵ عصر به مرکز (مزار شریف) برگشتیم. ساعت ۷ بجهء شام راپور داده شد که قطعات جنرال دوستم تحت قوماندهء معاون فرقه ۵۳ جنرال عبدالمجید "روزی" وارد مزار شریف گردیده وبمجرد داخل شدن در منطقهء تیمورك قطعهء خارندوی مستقر در آنجا را خلع سلاح وافراد آنها را رخصت کرده است. متعاقباً راپور داده شد که در حدود ۸۰ نفر پرسونل فرقه ۱۸ که در پوسته های امنیتی همان استقامت مصروف مدافعه بوده اند نیز خلع سلاح گردیده اند. چند لحظه بعد جنرال مجید که سراپا گرد وخاك آلود بود داخل اتاق گردید وخود را معرفی کرد. وی یك افسر نظامی سابقه دار وبا انضباطی بود وبحیث یك قوماندان با تجربه در جنگها تبارز کرده بود. او را به نشستن دعوت نمودم او گزارش داد که با چه ترکیبی از لحاظ پرسونل ووسایط تخنیکی وارد مزار شریف گردیده است من از وی جویا شدم که جنرال دوستم در کجا است وچه وقت به مزار شریف میآید "روزی" گفت نامبرده با قوت های اصلی ما که در حدود چند هزار نفر است در راه است وهمین امشب به مزار شریف مواصلت می نماید.

از وی علت خلع سلاح کردن خارندوی وفرقه ۱۸ را پرسیدم او گفت همینکه قطعات ما به نزدیکی پوسته های امنیتی رسیدند بالای شان انداخت صورت گرفت، چند نفر سربازان ما، زخمی شدند مجبور شدیم که آنها را خلع سلاح کنیم در صورتیکه امر کنید فردا صبح اسلحهء آنها را مسترد می کنیم وی نشست ومصروف نوشیدن چای شد.

ساعت ۳۰ : ۷ هفت و نیم شب اوپراتیفی شمال راپور داد که بالای سه پوستهء جنوب غربی میدان ملکی حملات مجاهدین شروع شده است وظیفه سپردم تا پوسته ها تقویت شوند و توپچی وتانك حملات را دفع نمایند واحتیاط هائیکه از کابل آمده بودند احضارات بگیرند. لحظه یی بعد اطلاع داده شد که هرسه پوسته مذکور تانکها را رها کرده، اسلحهء خویش را به مخالفین تسلیم نموده فرار کرده اند به جنرال رحیم قوماندان فرقه ۵ خارندوی وظیفه دادم تا با تعدادی از پرسونل خویش پوسته های از دست رفته را دوباره اشغال کند.

ساعت ده بجهء شب عملیات وسیع مجاهدین بالای تمام پوسته ها آغاز گردید تمام احزاب وتنظیم های هفت گانه و حزب وحدت اسلامی و حرکت اسلامی درین عملیات شرکت کرده بودند،

بدون تردید جمعیت، وحدت، حرکت و سازمان نصر نقش قاطع داشتند، سازماندهی آنها بسیار ماهرانه ودقیق بود هم پوسته های کمربند خارجی وهم پوسته های کمربند داخلی وهم ماموریت های سمت څارندوی همه همزمان تحت فشار قرار گرفته بودند. برای قوماندان پوسته، قطعه خطی می فرستادند ومی نوشتند که سلاح ووسایط خود را تسلیم داده وخودشان پی کارشان بروند ورنه پوسته را راکت باران می کنیم وهمه شما را به قتل می رسانیم افراد ارتباطی آنها در بین پوسته ها روحیهء قوماندانان را پائین آورده و باعث پانیك دیگران می گردیدند، بعضی از قوماندانان خود عاملین وافراد مربوط به تنظیم ها بودند ، در واقع این ارتباط از هفته ها قبل تأمین شده بود. بی روحیگی چنان حاد ومزمن بود که آنها به شنیدن واطاعت نمودن امر هیچ مقامی حاضرُ نبودند. نقص دیگر آن بود که بعضی از قوماندانان مانند اخك وتاج محمد در مزار شریف نبودند، و قوماندان څاروندی جنرال بیگ نسبت عدم شناخت و تازه کار بودن مهارت کافی برای سوق واداره، قطعات تحت امر خویش نداشت. متأسفانه او قادر نبود که خودش را نگاه کند بطوریکه روز بعد وی را در منزلش گرفتار کردند. قرارگاه جنرال اخك نیز متیقن به سقوط مزار بود، آنها با دو دلی و تشویش فعالیت داشتند ومی ترسیدند که در صورت سقوط مزار شریف، بجرم همکاری با دولت گرفتار گردند من نیز هیچگونه شناخت دقیقی از موقعیت کمربندها، پوسته ها، قوماندانان واراضی مزار شریف نداشتم امرو قوماندہ ام از طریق بیسیم توسط شخص دیگری به آنها میرسید که مؤثریت چندانی نداشت در آن اوضاع واحوال شخص بیگانه وتازه واردی شمرده می شدم، در حقیقت به سر لشکر بدون لشکری شبیه بودم در طول شب با وصف تمام کوشش ها وتلاش ها هشت پوستهء کمربند خارجی سقوط نمود. راپور داده شد که ولسوالی بلخ در محاصره است وامکان از دست رفتن فرقه ۱۸ موجود است کود وبرق مزار شریف را خطر غارت وحریق تهدید می کند و در اطراف این اهداف مهم نظامی، سیاسی واقتصادی گروپمان های بزرگی از مخالفین تجمع کرده اند وجنگ به شدت جریان دارد. یکبار دیگر محاسبه کردم ۱۵۰ نفر احتیاط از قوت های گارد تحت ادارهء جنرال معین بدسترسم قرار داشت با ده عراده تانك از امنیت دولتی. فرقه ۱۸ هیچگونه امکاناتی نداشت، یك هزار نفری که منوکی منگل از شهر جمع کرده بود، آب شده وبه زمین فرو رفته بودند. فرقه به مشکل می توانست از خود دفاع نماید څارندوی در حالت گریز بود. امنیت دولتی به دو بخش تقسیم شده بود، طرفداران تاج محمد کارشکنی می کردند وهوا خواهان معاون وی دگروال تورپالی همکاری می کردند اعضای حزب که کمیت چندانی نداشت فقط به مشکل می توانستند امنیت تأسیسات مرکز شهر را بگیرند.

اول صبح جلسهء اوپراتیفی به شرکت مجید روزی، معاون فرقه ۱۸، قوماندان څارندوی شهر،

سرپرست امنیت دولتی منشی کمیته ولایتی وجنرال نعیم آمر اوپراسیون قوای هوائی در محل اقامتم واقع در ریاست امنیت دولتی دایر گردید.

من، دوکتور نجیب را شب گذشته از واقعیتهای تلخی که اتفاق افتاده بود آگاه کرده بودم، او میدانست که موضوع خیانت در پوسته ها وجود دارد وپرسونل داوطلبانه اسلحهء خویش را تسلیم می کنند، به او گفته بودم که قوت های دفاع از انقلاب وقوتهای قومی موقف بی طرفی وبین البین را اتخاذ کرده اند. اعضای حزب اندك اند وفرقه ۱۸ قادر نیست از شهر واز خود دفاع نماید. یاد آور شده بودم که قوتهای هوائی راکتی نسبت نداشتن محافظین مطمئن در معرض چور وچپاول قرار دارند. راکت های سکات، پیچورا، ودوینا وطیارات محاربوی ممکن است بدست جمعیت اسلامی بیفتد، ویا کاملاً از بین بروند.

داکتر نجیب گفته بود، هنوز جنرال دوستم وارد شهر نشده وتوگریبان دریده ای در صورتیکه وضع وخیم شود و دوستم با تو همکاری نکند، راکتهای سکات را غیر فعال ساخته وطیارات محاربوی را به بگرام بفرست. اما فکر نمی کنم که چنین وضعی پیش بیاید.

هنوز مؤفق نشده بودم که در مورد فرستادن طیارات به بگرام وظایف بدهم که برای ما راپور دادند که حزب وحدت، حرکت ونصر از قریهء «قل محمد» شرق میدان هوائی ملکی حمله نموده داخل میدان را تصرف کرده اند ورفت وآمد به میدان هوائی قطع شده است. پیلوتان طیارات محاربوی دریکی از مهمانخانه ها در جوار سیلوی مزار شریف زندگی می کردند درین نقطهء شهر نیز مجاهدین مسلط شده بودند ورفت وآمد عابرین را کنترول می نمودند پیلوتان که در رأس آنها حفیظ پیلوت وبصیر پیلوت بودند با لباس مبدل مؤفق شدند از مهمانخانه بیرون شوند وخود را به من برسانند. آنها را در هتل مزار جابجا کردم وگفتم همینکه راه میدان باز شد خودها را به طیارات رسانیده وبه جانب بگرام پرواز کنند.

در جلسه اوپراتیفی وظایفی در جهت تحکیم پوسته ها وبیرون راندن مجاهدین از شهر به مسئولین سپردم در طول روز مجبور گردیدم که جنرال معین را با تانکهای امنیت دولتی بخاطر باز گرفتن چندین محله در ناحیهء ٤ شهر داخل محاربه سازم.

شب جنرال دوستم وارد شهر شد وراساً به منزل رسول پهلوان رفت. من وپیگیر به دیدن او رفتیم دوستم پیراهن وتنبان در برداشت وهمینکه برایش اطلاع دادند به استقبال ما شتافت. بغل گشود واظهار صمیمت ومحبت کرد من بدون مقدمه چینی به وی گفتم، رفیق دوستم! همان چند نفریکه خودت میخواستی به کابل رفتند ومن مدت کوتاهی درینجا بحیث سرپرست تعین شده ام رئیس جمهور وظیفه داده است که همراه خودت بنشینم ودر حصهء باز شدن راه وتثبیت وضع در ولایت بلخ عمل کنم ولی اکنون وضع تغییر کرده است احتمال سقوط شهر وجود دارد.

میدان هوائی ملکی به تصرف نیروهای مخالفین افتاده است فرقه ۱۸ ممکن است امشب سقوط کند تصمیم شما چه است؟

جنرال دوستم گفت: «غصه نخورید همه‌ء کارها درست می شود من همرای خود بتعداد پنجهزار نفر و تعداد زیاد تانگ و توپچی آورده ام هیچ نیرویی قادر نیست تا شهر مزار شریف را سقوط دهد به جنرال مجید وظیفه داده ام تا هر امریکه شما بدهید اجرا کند خواهش من اینست که قلعه جنگی را برای وضع الجیش قطعات ما واگذار کنید ومیدان هوائی را نیز که قوت های مخالفین گرفته اند به مجید بسپارید. دیگر مطمئن باشید فردا من شما را دیده نمیتوانم، زیرا با بعضی از مردم ملاقات دارم» فردا صبح به مجید وظیفه دادم که میدان هوائی را از تصرف مخالفین بیرون کند مجید بسرعت میدان هوائي را بدست آورد اما به پیلوتان اجازه پرواز نداده آنها را دوباره بطرف مهمانخانه فرستاد.

واکنش وی بخاطر گرفتن ماموریت های سمت ضعیف بود ساعت ده بجهء روز مخالفین بالای قوتهای راکت در میدان هوائی عسکری حمله کردند سیلو را نیز به تصرف در آوردند جنرال هلال الدین توسط هلیکوپترها وجنرال عبدالرحمن جرمن یکی از قوماندان های فرقه ۵۳ از طریق زمین بعد از زد وخورد کوتاهی مخالفین را که قصد داشتند راکتهای مذکور را حریق کنند به عقب نشینی وادار ساختند.

در شام روز جنرال دوستم تلفن کرد وگفت چرا در مورد قلعه جنگی سکوت کرده ام او گفت فرقه ۱۸ محاصره است واگر بدست مخالفین بیفتد سپاه قوی ونیرومند با ذخایر زیاد سلاح ومهمات را تصاحب می کنند.

در جلسهء اوپراتیفی روز ۲٦ حوت بانگاه مختصری در روی خریطه معلوم گردید که تقریباً ۳.٤ حصهء شهر بدست مخالفین افتاده است وآنها آزادانه در داخل شهر وروضهء سخی مصروف گشت وگذار وچور وچپاول هستند به دوکتور نجیب گفتم شهر در حالت سقوط است. جنرال دوستم تمایلی برای تصرف مناطق ملکی وغیر نظامی شهر نشان نمیدهد آرزوی وی آنست که تأسیسات نظامی را از دستبرد مخالفین حفظ کند اگر به وی اجازه این کار را بدهید تا لااقل سلاح وتخنیك قیمتی وپرزه‌ای اردو ودولت چور وچپاول نگردد ودر آینده شخص مطمئن مانند جنرال دوستم جوابگوی آن باشد تا اینکه هر تنظیم به حساب خودش مال غنیمت ومتاع مرده را کش کنند وهیچگاه کس نفهمد ونداند که چند طیاره، چند راکت، چند توپ وچند تانگ در نزدکی است ودر کجا است؟ دوکتور نجیب گفت بسیار خوب، یکساعت دیگر برایت جواب می دهم.

از طرف دیگر جنرال دوستم می توانست در هرلحظه ایکه تصمیم بگیرد، تأسیسات نظامی واقتصادی مزار شریف را تصرف کند اما وی، شخص دور اندیشی بود

دوکتور نجیب تلفن کرد وگفت تصمیم خویش را اجرا کن!!

راستی، مگر چاره، دیگری وجود داشت؟

من بالای خریطه، کارم شهر مزار شریف را به چهار قسمت عمده تقسیم کردم ودر آن گارنیزیون های کوچکی رسم کرده قرار دادم که پرسونل جنرال دوستم بنابر اهمیت استقامت ها در آن گارنیزیون ها جابجا ساخته شوند. جنرال مجید روزی را با مشوره، جنرال دوستم بحیث قوماندان گارنیزیون شهر مزار شریف تعیین نمودم. مجید با خوشی زاید الوصفی اوامر را پذیرفت ودر مدت کوتاهی از تطبیق آن اطمینان داد.

ساعت ۰۰ : ۱۲ روز جنرال دوستم به نزدم آمد. وزیر ترانسپورت جنرال خلیل الله که همراه، چند نفر وزیر دیگر در مزار شریف جهت انجام وظیفه قبلاً آمده بودند، نیز به نزدم نشسته بود. جنرال دوستم با خلیل الله نیز احوالپرسی نمود ولی خلیل الله طبق عادت مزاح های بی ربطی نموده و"دوستم" را عصبانی ساخت من دیدم که روزگار نامبرده خراب می شود از دست "دوستم" گرفتم وباوی به اتاق دیگری رفتیم وبدینترتیب خلیل الله نجات یافت در آنروز "دوستم" تقاضا کرد که جنرال جوره بیگ بحیث قوماندان فرقه ۱۸ تعیین شود. موضوعی که دیگر در سطح تصمیم گیری خودش بود ولی نامبرده با بزرگ منشی خاصی از "ما" اجازه می خواست دوکتور نجیب الله با تأنی واکراه خاصی خواهش وی را پذیرفت ولی به من گفت اکنون تقاضاهای "دوستم" بیشتر می شود، فکرت را بگیر!!

-۳-

پلان های مخالفین مبنی بر تصرف شهر مزار شریف وتقسیم نمودن قوای مسلح افغانستان مستقر در مزار شریف، بین تنظیم های جهادی ناکام ونقش بر آب گردید واحمد شاه مسعود نتوانست نفوذ خویشرا در مزار شریف بیشتر سازد زیرا که جنرال دوستم، اردوی نیرومندی را که شامل میدان های هوائی، طیارات محاربوی، هلیکوپترها، راکت های سکاد، راکتهای دافع هوا وغیره بود تصاحب نموده بود، مسعود مجبور شده بود که این واقعیت را که "دوستم" یکی از طرف های قدرتمند درگیر در جنگ افغانستان شده است بپذیرد وخواه ناخواه، از طریق مصالحه، مذاکره وائتلاف باوی کنار بیاید.

حاج فلاح نماینده حزب وحدت اسلامی که در کمیسیون فرهنگی آن وقت جنبش ملی اسلامی

افغانستان به حیث معاون کمیسیون فرهنگی تعیین شده بود، ضمن مصاحبه یی با جریدهء حبل الله جریان ایجاد وتشکل جنبش ملی اسلامی افغانستان را چنین شرح می دهد :

«در شب ۲۷ حوت ما داخل شهر مزار شریف شدیم ومزار فتح شد روز ۲۸ تمام شهر مزار تحت کنترول نیروهای متحدین بود، ومجاهدین در مؤسسات وساختمانهای دولتی جابجا شدند ودر عین حال از کابل خبرهایی میرسید که گویا نیروهای پشتون طرفدار نجیب می خواهند به شهر مزار شریف حمله نمایند و مردم خوشحال شده بودند که شهرشان بدون درگیری در اختیار مجاهدین قرار گرفته ونجیب اعلان کرد که حاضر است استعفا بدهد. نمایندهء سازمان ملل بینین سیوان آمد ودر جهت یافتن راه حل سعی می کرد در همین گیر ودار بود که استاد محقق بطرف چاریکار رفت ودر آنجا با احمد شاه مسعود که از متحدین شمال بود صحبت داشت.

در آنجا شورایی تشکیل شد که احمد شاه مسعود رئیس ومحقق معاون وجنرال دوستم به عنوان مسئول نظامی شورا انتخاب وتعیین شدند که بعدها متأسفانه احمد شاه مسعود پیمان را شکست! و در همین هنگامه ها بود که در شهر مزار شریف شورای نظامی که قبلاً تشکیل شده بود به شکل رسمی تشکیل وبعنوان یك نهاد که رهبریت صفحات شمال را بعهده بگیرد مطرح شد. واین شورا از تمامی احزاب وگروه های ولایات شمال ترکیب یافته ونماینده های این احزاب بطور مرتب گرد هم می آمدند وبه مسایل رسیدگی می کردند. لازم به تذکر است که در مرحله اول دوشورا تأسیس شد، یکی شورای نظامی ودومی شورای سیاسی، ونهاد سوم که از بدو ورودمان به مزار شریف تشکیل شد وبه جلسات منظم ادامه می داد واینجانب به نمایندگی از حزب وحدت در آن بودم کمیسیون فرهنگی بود، که الحق بسیار فعال وافراد شان افراد منظم بودند، ودر تمام قضایا مرتب نظر میدادند وتصمیم میگرفتند و عمل می کردند که آقای عبدالله روئین به حیث رئیس، واینجانب "حاج فلاح" به حیث معاون وآقای صالح محمد خلیق بعنوان منشی وآقایان محمد عمر فرزاد رئیس مطبعه دولتی بلخ ویوسف روانیار زعبدالرب جاهد نمایندگان رادیو وتلویزیون واستاد زبید الله خان نمایندهء ریاست تعلیم وتربیه ولایت بلخ وسازا [سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان] واستاد حارث نمایندهء جمعیت اسلامی واستاد نظر محمد نمایندهء دانشگاه بلخ ونماینده ای از اتحادیه اسلامی ولایات شمال وضیاء رضایی از حزب اسلامی وجواد حسنی از حرکت اسلامی ومولوی عبدالرحیم که این آقایان اعضای کمیسیون فرهنگی بودند...» (۱)

به گفتهء نامبرده احزاب و قوت های که جنبش ملی اسلامی را در آنوقع تشکیل می دادند،

۱- شناسنامهء احزاب و جریانات سیاسی افغانستان - صفحات ۱۳۸ الی ۱۴۱.

عبارت بودند از :

- حزب وحدت اسلامی افغانستان.
- جمعیت اسلامی افغانستان. (جبهات استاد ذبیح الله شهید)
- حرکت انقلاب اسلامی.
- حرکت اسلامی.
- محاذ ملی.
- جبهه نجات ملی.
- اتحادیه اسلامی ولایات شمال به رهبری آزاد بیك.
- فرقه ۸۰ سید منصور نادری رهبر شیعیان اسماعیلی افغانستان.
- فرقه ۵۳ جنرال عبدالرشید دوستم.
- لوای ۷۰ مکانیزهء حیرتان.
- فرقه ۱۸ دهدادی.

رهبری جنبش ملی اسلامی افغانستان بدوش جنرال عبدالرشید دوستم گذاشته شده بود. اهداف اساسی جنبش را نکات زیرین احتوا می کرد: برسمیت شناختن دین مقدس اسلام، شعائر واحکام دین از طرف دولت مطابق به مذاهب تسنن وتشیع.

- تشکیل یك دولت فدرالی متکی بر اساسات دین مبین اسلامی وارادهء مردم.
- دفاع از حاکمیت اسلامی، تمامیت ارضی، استقلال ملی وطرد هرگونه مداخلات خارجی.
- تأمین صلح سراسری.
- تأمین تساوی حقوق سیاسی، اقتصادی وفرهنگی همه ملیت ها واقوام ساکن کشور.
- تأمین عدالت اجتماعی در تمام عرصه های زندگی مادی ومعنوی، افشاء وطرد متداوم کلیه عوامل ومظاهر ستم گری، بی عدالتی وفساد.
- رعایت سهم ملیت ها در ساختار دولتی بر اساس تناسب نفوس.
- برسمیت شناختن مرزهای شناخته شدهء بین المللی.
- طرفداری از انتخابات آزاد، مستقیم سری وهمگانی.
- تعقیب سیاست خارجی مستقل وصلح جویانه، بی طرفی مثبت وفعال.

* * *

در آنروزها، در رادیو وتلویزیون مزار شریف دیگر خبرهای کابل نشر نمی شد، نشرات مزار شریف کاملاً علیه دولت مرکزی تبلیغ می کرد بر علاوه‌ء کمیسیون فرهنگی که در بالا از آنها یاد آوری گردید، بعضی از کادرهای برجسته‌ء گروه کار نیز در رادیو وتلویزیون فعال بودند وسعی داشتند خط فکری وسیاسی جنبش را مطابق آرزوها وخواست های خویش سمت دهی نمایند. در تلویزیون چهره های جدیدی باریش های دراز، عمامه ها، قباها وپکول ها ظاهر می گردیدند ودر باره‌ء پیروزی بزرگ خویش سخنرانی می نمودند.

رادیو ها ورسانه های گروهی جهان شب وروز در مورد تحولات شگفت انگیز مزار شریف صحبت می کردند وسقوط شهر مزارشریف وقیام نظامیان آنجا را بمثابه‌ء آغاز سقوط دولت نجیب الله می شمردند. در تحلیل ها وتغبیرهای رادیوی بی بی سی وصدای آمریکا به وضاحت وآشکارا در مورد ناکامی وبه بن بست رسیدن پلان صلح ملل متحد ومامورت نافرجام بینن سیوان سخن زده می شد وگفته می شد که دوکتور نجیب الله اکنون هیچ چاره یی جز واگذاری قدرت به مجاهدین ندارد. این رادیو ها در مورد سرنوشت من (نگارنده) نیز اخبار واطلاعات ضد ونقیض پخش نموده معتقد بودند که یا فرار کرده ام ویا در برخوردهای مزار شریف کشته شده ویا اسیر گردیده ام از کابل مزدك، کاویانی، اسحق توخی، مرحوم یعقوبی، بارها بمن تلفن می کردند ودر خواست داشتند تا بارادیو تلویزیون کابل مصاحبه نمایم اما من چیزی برای گفتن نداشتم.

روز ۲۹ حوت دوکتور نجیب سال نو را بمن تبریك گفت او هنوز هم توقع داشت که جنرال دوستم برایش تلفن کند وسال نو را تبریك بگوید. همچنان او پافشاری داشت تا علم مبارك حضرت علی کرم الله وجهه را بمناسبت سال نو بحیث نماینده‌ء حاکمیت برافرازم تقاضای اول او، بر آورده نگردید، زیرا که دوستم با وصف تلفن های مکرر نجیب حاضر نشد با وی صحبت کند. تقاضای دوم وی با وصف آنکه شایعه بود که احمد شاه مسعود به مزار شریف می آید و علم حضرت علی را بلند می نماید، از طرف جنرال دوستم لبیك گفته شد او بمن تلفن کرد وگفت فردا اول سال است، شما علم را بالا کنید.

صبح من وپیگیر وپیکارگر به سواری موتر والگا بطرف روضه‌ء حضرت علی کرم الله وجهه حرکت کردیم روز اول سال ۱۳۷۱ خورشیدی بود آفتاب جهانتاب می تابید، هوا فرح بخش ودل انگیز بود، طبیعت بار دیگر جوان وزیبا شده بود وعطر جان بخش شگوفه های بهاری مشام جان را تازه می کرد در طول راه هزاران نفر مردان ریشدار وکلاشنیکوف وراکت بدست با چشمان غضبناك ما را نگاه می کردند وبر جسارت ما می خندیدند در صحن زیارت در سرك های اطراف روضه، در بالای بامها، دیوارها، لابلای درختان، اپارتمان های اطراف روضه ده ها هزار نفر اجتماع کرده بودند، مردان بصورت عمومی مسلح بودند هزاران زن با داشتن چادری ها و یا

روی های برهنه در صحن مسجد نشسته بودند، "نافع" خطیب روضه، مطهر شاه ولایتمآب مرا به حضار معرفی کرد من پشت میز خطابه ایستادم سعی کردم سخنانم کوتاه ومختصر باشد. متن خطابه تقدیم می شود :

بسم الله الرحمن الرحیم

«هموطنان گرامی ، اهالی شریف ولایت بلخ و شهر مزار شریف، علما، روحانیون وزایرین زیارت شاه ولایتمآب حضرت علی کرم الله وجهه السلام علیکم!

درین روز تاریخی هموطنان عزیز ما نه تنها در شهر مزار شریف بلکه در تمام کشور سال نو را آغاز می کنند. اجازه بدهید تبریکات صمیمانه، خویش را برای شما اهالی محترم مزار شریف وتمام مردم خدا پرست ومتدین افغانستان از صمیم قلب تقدیم کنم وتهنیت بگویم اجازه بدهید که این سال نو را میمون، خجسته وپرمیمنت بدانیم وآغاز کنیم.

هموطنان گرامی! نیروهای مسلح آگاه شما توانستند با درایت وتدبیر طوری فضای صلح وآرامش را در شهر مزار شریف بوجود آورند که صدای کدام فیری شنیده نشود وصلح وآرامش در شهر مزار شریف برای برپا کردن چنین روز خجسته یی ایجاد گردد. دوستان محترم! درین لحظه حساس تاریخی وبزرگ کشور که تمام مردم افغانستان تشنه صلح، آرامی وآرامش اند وپروسه صلح وامنیت با الهام از دموکراسی وصلح جهانی وبا الهام از وفاق ملی افغانی روز تا روز در عقول وقلوب اهالی کشور ما جامی گیرد، درین روز بزرگ تاریخی ودرین مکان مقدس زیارت حضرت علی شاه ولایتماب ما نیز یگانه آرزوئی که داریم تأمین خواسته های بر حق مردم افغانستان یعنی تأمین صلح، امنیت، آرامش وتحقق مشی مصالحه ملی است. بخاطر فرا رسیدن چنین روزی با عقول، خرد ووجدان خویش در هر جائی که هستیم باید تلاش وجدیت بخرج دهیم و زمینه، فرا رسیدن صلح را فراهم کنیم. به تمام شما دوستان، برادران گرامی از صمیم قلب صحتمندی، تندرستی وکامگاری را آرزو داشته ودعا می کنم که خداوند بزرگ برای ما یاری برساند تا روزی صلح، آرامش وامنیت در کشور ما دوباره اعاده گردد. سال نو را به شما تبریک گفته ومی گویم که نو روز تان پیروز هر روز تان نوروز. آمین.»

مراسم "جنده بالا" ساعت یازده روز ختم شد. دوکتور نجیب راضی واقناع شده بود اما هم خودش میدانست وهم ما که در مزار شریف بودیم که این خوشوقتی چقدر کاذب است واین رضائیت چقدر سست وبی بنیاد.

شب قبل برایم گفته بود که رادیو را شنیده ام من که نشنیده بودم جواب گفتم او گفت نطق مهمی ایراد کرده ام، مبنی بر آنکه از قدرت دولتی بخاطر فرا رسیدن هرچه زودتر صلح ومتارکه وپیاده شدن طرح ملل متحد استعفی می نمایم اما وظیفه، فعلی را تا هنگامی دوام میدهم که

طرح ملل متحد تطبیق شود وحکومت مؤقت بوجود آید تا در فاصله‌ء مذکور خلای قدرت ایجاد نشود، دوکتور نجیب گفت، رفیق عظیمی تو غم نخور، با تو نه دوستم ونه کس دیگری چیزی کرده نمیتوانند. هدف اصلی آنها من بودم که به خواهش خود استعفی کرده ام.

من برایش گفتم داکتر صاحب، استعفی شما قبل از وقت است وبالای قوای مسلح واعضای حزب تأثیرات منفی بجا می گذارد. اگر دیر نشده باشد آنرا پس بگیرید ویا توسط بیانیه‌ء دیگری به شکلی از اشکال آنرا با شروط مشکلی همراه سازید او گفت بیانیه نشر شده است. من تمام جوانب را در نظر گرفته ام، تو تشویش نکن!

دوکتور نجیب بار دیگر اشتباه بزرگی را مرتکب شده بود ویا تعجیل وشتاب "اوپراتیفی" خویش ضربه‌ء دیگری بر پیکر لرزان ومضطرب قوای مسلح وارد نموده بود، قوای مسلح مخصوصاً از همانروز که این خبر را شنیدند دیگر حاضر نبودند، بجنگند وامر من و سایر فرماندهان را قبول نمایند.

در روز اول سال نو جنرال خان آقا به نزدم آمد. او رئیس امنیت دولتی بلخ شده بود ودر حالیکه ارتباطات خاصی با جمعیت وشورای نظار داشت، با جنرال دوستم نیز به سابقه‌ء آشنائی قبلی نزدیك گردیده بود، این تعیینات بمعنی آن بود که شمال دیگر رهبری خود را یافته است ومستقل از مرکز عمل می کند پس من در مزار چه کاره بودم؟ در صورتیکه اکنون قضایا روشن شده بود وکاری از دست من بر نمیآید. رئیس جمهور کاملاً از این وضع آگاهی داشت ومیدانست که بودن بیشتر من در شهر مزار شریف بی فایده است وممکن است به قیمت جانم تمام شود اما او هنوز هم اصرار داشت که در مزار باشم به زعم وی بودن من در مزار بمثابه‌ء نمایندگی از حاکمیت بود، او روزی بمن گفت تا هنگامیکه می توانی در آنجا باش ما ترا حمایت می کنیم.

سه روز گذشت ساعت دو بجه‌ء روز سوم حمل ۱۳۷۱ پیگیر که از صبح همانروز به نزد رسول رفته بود به نزدم آمد وگفت جنرال دوستم می گوید، اگر میخواهی میتوانی مزار شریف را ترك بگوئی وبه شبرغان بروی در آنجا ترتیبات برای کابل می گیریم. من علت تصمیم جنرال دوستم را جویا شدم، پیگیر چیزی نگفت ولی بعدها جنرال ملك رئیس روابط خارجه‌ء جنبش ملی برایم قصه کرد که قوماندانان مجاهدین میخواستند در همان شب امنیت دولتی که هنوز اشغال نشده بود اشغال کرده وترا گرفتار نموده بحیث گروگان به نزد خود نگاه بدارند تا دوکتور نجیب الله نتواند شهر مزار شریف را بمباردمان نماید من خواستم از دوکتور نجیب کسب تکلیف کنم اما پیگیر نگذاشت وگفت وقت تنگ است خواستم جنرالان قوای مسلح را مانند عبید الله، عبدالرحیم وکاروان را با خود بگیرم اما او گفت که دوستم گفته است صرف عظیمی با محافظین

خویش به شبرغان رفته می تواند ما ذریعهٔ موتر قراضه یی به منزل رسول پهلوان واز آنجا بمیدان هوائی عسکری وبالاخره ذریعهٔ هلیکوپترها بمیدان هوائی شبرغان رسیدیم در آنجا جنرال سخی آمر سیاسی فرقه ۵۳ وهیأت رهبری شبرغان از ما پذیرائی کردند جنرال سخی را در هنگامیکه در فرقه ۱۷هرات خدمت می نمود می شناختم وکمك های زیادی به وی نموده بودم نامبرده بسیار سعی کرد تا مرا با لوی درستیز ارتباط بخشد افسری بنام «وطن» که در عقب دستگاه مخابره بود زحمت بسیار کشید لوی درستیز از باز یافتن من سخت خوشحال گردید وگفت گرچه هوا بارانی است واکنون در کابل باران بشدت میبارد ولی بهر صورتی که باشد فردا یکبال طیاره جهت انتقال شما به شبرغان می فرستم از مزار شریف همرای ما سید ظاهرشاه وکیل شکردره در دورهٔ سیزدهم شورای ملی پرواز کرده ومیخواست به کابل برود، منظور وهدف مسافرت او در آنروزهای دشوار در مزار شریف معلوم نبود ومن نیز سعی نکردم چیزی از وی بپرسم در طول شب جنرال سخی فیضی با صمیمیت زیادی از ما پذیرائی کرد وفردا ساعت ده صبح توسط طیارهٔ ان -۳۲ به کابل پرواز نمودیم.

در میدان هوائی کابل عدهٔ زیادی از جنرالان وافسران قوای مسلح جمع بودند با دیدن آنها اشکهایم بدون اختیار سرازیر گردید با لوی درستیز وجنرال فتاح قوماندان هوائی ومدافعه هوائی مصافحه کردم، آنها گفتند که دوکتور نجیب امر کرده است که راساً به ریاست جمهوری رفته وبرایش گزارش بدهم. در آنجا دوکتور نجیب در صدر میز نشسته بود واعضای بیوروی اجرائیه حزب وطن در اطراف میز اخذ موقع کرده بودند چوکی آخرین روبروی دوکتورنجیب برای من بود او گفت رفیق عظیمی خوب شد بخیر آمدی لطفاً جریان را برای رفقای بیروی اجرائیه گزارش دهید هنوز هم چشمانم اشکبار بود دوکتور پرسید چرا ؟گفتم بخاطر آنکه با رسیدن من به کابل، شمال کشور آخرین رابطه اش را با مرکز قطع کرده ودیگر در آنجا حاکمیت دولتی مستقر نیست. گریهٔ من بخاطر جفائی است که رهبران حزبی ما با هزاران عضو حزب ومنسوبین قوای مسلح روا داشته اند. من برای شما گفته بودم که رفتن من به مزار شریف هیچ فایده یی ندارد اکنون با دستان خالی برگشته ام، چه گزارشی بدهم جریان برای شما معلوم است.

دوکتور نجیب گفت، رفیق عظیمی بالای اعصابت حاکمیت نداری، چند لحظه صبر کن. گیلاس آبی نوشیدم وتمام جریان را از لحظه یی که کابل را ترك گفته بودم، بدون کم وکاست بیان نمودم. آنها سرا پا گوش بودند وهیچکس سعی نکرد با دادن پرسش ها وسوالات گوناگون صحبتم را قطع نماید سلیمان لایق در تمام این مدت مشغول نوشتن بود ودوکتور نجیب در کاغذ سفیدی که مقابلش بود چیزهایی می نوشت او هیچگونه سوالی نداشت، زیرا که در جریان تمام این قضایا بود، کسی از من پرسید که مسعود و دوستم چه وقت به کابل حمله می کنند؟ دوکتور نجیب به

عرض من جواب داد وگفت رفیق عظیمی یکنیم ساعت صحبت کرد وشما هنوز هم در مورد ائتلاف مسعود وتاریخ حمله، وی به کابل سوال دارید. آنچه که مسلم است، ائتلاف آنها است حمله چه وقت شروع می شود، چگونه شروع می شود، هنوز نه رفیق عظیمی ونه هیچکدام ما اطلاعی نداریم. دوکتور گفت، رفیق عظیمی ما درینجا یك کمیته، هفت نفری را از اعضای بیوروی اجرائیه حزب بخاطر تحت مراقبت قرار دادن وضع شمال وتأمین ارتباط با جنرال دوستم ایجاد کرده ایم هدف ما اینست که نباید جنرال دوستم را تنها رها کنیم زیرا در آنصورت او کاملاً از دست میرود این کمیته باید هر روز احوال وی را بگیرند ما باید سعی کنیم که لا اقل بیطرفی او را در مقابل خویش حفظ کنیم واز ائتلاف وی با مسعود که هنوز نام است و میتواند با کارهای اوپراتیفی از هم بگسلد، جلوگیری کنیم. در کمیته مذکور، رفیع که از سفر باز گشته بود، یعقوبی مزدك، کاویانی، وکیل، محمود بریالی ووطنجار عضویت داشتند. من گفتم، فکر نمی کنم که این کمیته در مورد نزدیك ساختن دوباره، جنرال دوستم با دولت کدام کاری را از پیش برده بتواند ولی اکنون که ایجاد شده است ضرری ندارد. نجیب گفت، خودت امروز به منزل برو بعداً من وتو با همدیگر خواهیم دید، من گفتم به اجازه، شما دیگر به وظیفه ام نمیروم، شما میدانستید که من مؤفق نمی شوم، اما باز هم مرا فرستادید من دیگر نمیخواهم بیشتر از این تحقیر گردم. نجیب از جایش بلند شد مرا در بغل گرفت صورتم را بوسید وگفت بگذار مزار از دست برود، ما آنرا دوباره خواهیم گرفت ولی من نمیخواهم ترا از دست بدهم. برو استراحت کن.

بدینسان با رسیدن من به کابل شهرهای عمده، سمت شمال کشور مانند مزار شریف، شبرغان، سرپل، میمنه، پلخمری، حیرتان وکمی بعدتر قندوز عملاً دیگر رابطه، با دولت نداشتند وحاکمیت دولتی درین مناطق از بین رفته بود. شمال، دیگر در دستان مقتدر ونیرومند جنرال دوستم بود.

-۴-

چهارم حمل ۱۳۷۱: ساعت ده بجه، صبح رئیس جمهور به منزل من تلفون کرد وپرسید در خانه چه می کنی؟ چرا به وظیفه ات نرفته ای؟ گفتم صحتم خوب نیست او گفت برایت دستور میدهم تا بعد از ده دقیقه بالای وظیفه ات حاضر شوی. ده دقیقه سپری شد ولی من که واقعاً خسته وآزرده بودم، نمیخواستم بسترم را ترك بگویم. بار دیگر تلفن کرد وگفت مثل اینکه اکنون عدم اطاعت از فرمان رئیس جمهور مد شده است من سکوت کردم، او گفت خواهش می کنم به گارنیزیون برو، به دوستانت خود را نشان بده، ساعت ۱۲:۳۰ بجه جفسر به دنبالت میآید امروز من هم خسته هستم میخواهم با تو باشم همان مهمانی ایکه قبلاً وعده کرده بودم گوشی را

گذاشت. فکر کردم که از ادب ونزاکت بدور است اگر باز هم از رفتن ابا ء ورزم آخر، او هنوز هم رئیس جمهور قانونی کشور بود ومن مادون ومحکوم.

در گارنیزیون دوستان ورفقا، حلقه ام کردند. دیدن دوباره، من مایه، شادی وسرور آنها گردیده بود اما همه تشویش داشتند وهمه به این عقیده بودند که دولت بزودی سقوط می کند.

جفسر سر ساعت آمد ومرا با خود به منزل دوکتور نجیب برد میز پروپیمان بود ومحضر میزبان نیکو، او گفت :

«دیروز که چشمان ترا اشکبار دیدم عقیده ام راسخ گردید که تو وطنت را بسیار دوست داری، من میدانم که در آنجا بر خورد مؤدبانه یی با تو صورت نگرفته است وتو خود را تحقیر شده احساس می کنی اما این مهم نیست مهم اینست که تو زنده هستی وسلامت برگشته یی ومیتوانی درین مقطع حساس وتاریخی به نفع مردمت بجنگی وانتظارات آنها را برآورده سازی. من نیز دست وآستین را بر می زنم وبه کمک هم از کابل دفاع می کنیم.»

من گفتم، بر خلاف رفتار جنرال دوستم ورفقایش با من بسیار مؤدبانه ودور از انتظار من بود آنها در طول مدت اقامتم در مزار شریف بمن حرمت گذاشتند، جنرال دوستم همیشه احوال مرا می پرسید. گذاشت که علم مبارك را بحیث نماینده حاکمیت بر افرازم وهنگامیکه احساس کرد خطر جانی مرا تهدید می کند کمك نمود واکنون نزد شما هستم. من ودوستم فقط در جنگها وعملیات های نظامی با همدیگر آشنا گردیده بودیم، کدام شناخت قبلی نداشتیم، یکی دوبار به گارنیزیون کابل او را دعوت کرده بودم که شما واقف شدید وهم او وهم مرا انتقاد کردید من به خاطری به وی کمك می کردم که یگانه نیروی مطمئن ووفادار به حاکمیت شمرده می شد روابط نزدیك وشخصی هیچگاهی نداشتیم وارتباطات کاری ما را بهم نزدیك ساخته بود، دیروز بخاطری گریه می کردم که سالهای طولانی عمر عزیز خود را بخاطر باور صادقانه ایکه به حزب ورهبران آن داشتم، نه تنها من، بلکه هزاران عضو حزب بیهوده وعبث ضایع ساخته ایم. دیروز هنگامیکه بکابل برگشتم این احساس در من قوت گرفت که بزودی همه چیز ختم می شود زیرا که شما در حالیکه میدانستید، هیچ معجزه ای شمال را نجات نمیدهد مرا به آنجا فرستادید، به حرف های منوکی منگل وامثال او گوش سپردید و با تعصب خاصی به قضایای شمال نگریستید وبهترین وقویترین بازوی حاکمیت را قطع کردید. به حرف های من وامثال من اهمیت ندادید وآنرا دستوری فکر کردید ودر آخرین لحظات مانند جنرال سوله مل بیچاره مرا نیز تنها گذاشتید اگر شکنجه می شدم، اگر زندانی می گردیدم ویا مرا می کشتند، آیا شما خم به ابرو میآوردید سرنوشت سوله مل چه شد؟ برای همیشه فراموش گردید بگوئید دیگر چه کسی به شما باور خواهد کرد ودستور شما را اجرا خواهد نمود؟ دوکتور نجیب خاموشانه گوش می کرد

ومتعجب بود که چگونه من با صراحت وجرئت با وی سخن می گویم او مهمان نوازی می کرد ومرا تشویق به ادامهء صحبت می نمود. ادامه دادم: «هنوز هم شما مرا وابسته به ببرك كارمل میدانید اگر من دنیا را چپه کنم وجهان را فتح کنم برای شما یك "بلست" معلوم می شود واشخاصیکه در همین لحظات در چوکی های وزارتْ ها لم داده اند وحتی یك لحظه هم، هنگامیکه من در شمال بودم علاقمندی به سرنوشت قوای مسلح وقوتهای خویش نگرفتند، هنوز هم والامقام ومورد اعتماد شما هستند. بین من وآنها تفاوت زیادی قایل هستید. زیرا که من عظیمی آرام، خونسرد، دری زبان، تاجك وبه قول شما ودار و دستهء منوکی منگل همین چوکی ومقام برای هفت پشت من کافی است؟ آخر چرا؟

شما در لحظات بسیار دشوار منوکی، اغك وگروپ بزرگی را که به اصطلاح شما در تیم شامل بودند، از مزار شریف بیرون کردید هر کس میدانست که فقط بخاطر نجات جان آنها چنین تصمیمی اتخاذ گردید. قربانی من بودم. یکه وتنها، بدون حتی یا رو یاور آیا این عدالت بود، چه جرمی داشتم؟ اما اکنون ضرور نیست که خاطر شما را آزرده بسازم فقط برایتان می گویم که در لحظهء فعلی ضرور است تا وزیر دفاع تبدیل شود شخص خودتان ویا شخص با کفایت دیگری را درین پست مقرر کنید هیچکس متعجب نمی شود خلقی وپرچمی به یکسان اکنون این ضرورت را میدانند ودرك می کنند که بخاطر نجات وطن چنین تصمیمی اتخاذ شده است شما نیز استعفی تانرا پس بگیرید وآنرا مشروط اعلان نمائید. یکبار دیگر اعضای حزب وقوای مسلح را بسیج کنید قوای مسلح جان می گیرد ولا اقل الی تطبیق پلان ملل متحد دفاع کرده می توانند.»

دوکتور به خشم آمده بود، اما آنرا پنهان می کرد گفت چه دلیل علیه وطنجار داری، من گفتم، حرف ها ودلایل بسیار است، نمونهء عدم کفایت ومسئولیت آنرا درین پانزده روز در قبال حوادث شمال همه منسوبان اردو مستقر در مزار شریف احساس کرده اند. وی بحیث وزیر دفاع درین مدت طولانی، حتی یك تلفون نکرد کوچکترین علاقه نگرفت که قوت های اردو چه شدند. فرقه ۱۸، قوای هوائی، قوای راکت چه شد؟ جنرالان اردو کجا رفتند. حبس شدند، کشته شدند، فرار کردند، چه شدند؟ طیاره ها، راکتهای سکاد به چه سرنوشتی دچار شد معاون وی که من بودم چه می کردم و در کجا بسر می بردم وسرنوشت من به کجا انجامیده بود؟ آیا چنین شخصی را وزیر دفاع می نامید؟ آیا من میتوانم منبعد به اوامر وی گوش بدهم وقوای مسلح فرمان او را اطاعت خواهند کرد؟ من گفتم این بود حرف هائیکه میخواستم به شما با صداقت وصراحت بگویم از لحاظ شخصی میتوانید همیشه بالای من حساب کنید فکر می کنم که نه کمتر ازمنوکی ووطنجار بدرد شما بخورم. دوکتور نجیب الله ابتدأ حرف های مرا جدی نگرفته و

بنابر عادت همیشگی اش با طنز وکنایه وگوشه واشاره به آنها جواب های کوتاهی میداد وگاهگاهی صحبتم را قطع می کرد. اما آهسته، آهسته شروع به صحبت کرد. اینست فشرده، حرف های وی که بخاطر اهمیت تاریخی آن مفهوم ومحتوای آنرا نقل می کنم :

«رفیق عظیمی ! تشکر که چنین صریح واضح وروشن صحبت کردی. (۱) من میدانم که تو قوماندان برجسته ولایقی هستی، سوله مل را بخاطر آن که خوست نجات بیابد به آنجا فرستادم در زندگی نظامی، اسیر شدن، معیوب شدن وکشته شدن وجود دارد. من بصورت عمدی وقصدی شما را برای بدنام ساختن وتحقیر کردن، نفرستاده بودم بلکه من آخرین امیدهای خود را به خوست ومزار شریف فرستاده بودم تو، نباید متأثر باشی اکنون موضع کارمل در میان نیست، تو بدون موجب این مسئله را پیش می کشی من روزی در سفارت روسیه برایت گفته بودم که ترا جزء تیم خود میدانم منظور از تیم تعدادی از وطن دوستان واقعی در حزب ما است که بخاطر آمدن صلح ومشی مصالحه ملی در طول تمام این سالها مبارزه کرده اند وهنوز هم میرزمند اما واقعیت اینست که دست کارمل وتعداد دیگری از اعضای بیروی اجرائیه حزب مانند مزدك، کاویانی، وکیل، پیگیر، بریالی در پشت حوادث شمال وجود داشت، حوادث از ما جلو افتادند، آنها تحریکات نمودند من فریب خوردم که اجازه دادم تا دوستم وارد شهر شود، من مسئولیت تمام حوادث وتصامیم اتخاذ شده را قبول دارم ولی ما چاره یی نداشتیم اگر می جنگیدیم مغلوب می شدیم مردم نیز کشته می شدند، شهر مزار شریف ویران می شد من، هنوز هم به این عقیده ام که دوستم را تحریك کرده اند واگر این سیاست بازها بخواهند می توانند، بار دیگر موضعگیری دوستم را تغییر بدهند ما او را بحیث نائب الحکومه وهرچه بخواهد مقرر می کنیم وطنجار شخص نجیب ووطن دوستی است ومن کاملاً بالای او اعتماد دارم وطنجار در جریان قضایای شمال بود و با تشویش موضوعات وحوادث را تعقیب می کرد او را مانند خود حساب کن اما منوکی جوان واحساساتی است. اما نباید او را تا سطح یك نفر دسیسه باز وتوطئه گر تنزل داد او میخواست خدمتی انجام دهد. من نیز با دلایل وی مجاب شدم در باره، استعفی من مجبور بودم که این کار را انجام دهم زیرا که هم «اشرار» وهم ملل متحد وهم مردم کابل مرا یگانه مانع صلح می شمردند، در حال حاضر فقط مسایل تخنیکی پلان ملل متحد باقیمانده است در صورتیکه طرح ملل متحد تطبیق شود هر دولتی که بوجود آید مجبور است که از قوای مسلح افغانستان وکادرهای حزبی ودولتی حزب ما، استفاده کند زیرا که "اشرار"

۱- کاش دوکتور نجیب الله زنده می بود وهمه، سخنان را گوش داده به حقایق تلخ آن مهر تائید می گذاشت ویا انکار می نمود.

کادر کافی برای دولت داری ندارند آنها همین اکنون بجان هم افتاده اند وهمدیگر را می درند. معلوم نیست که هنگامیکه به قدرت برسند چه خواهند کرد بهمین خاطر ملل متحد پشتیبان ما است واز مشی مصالحه، ملی حمایت می کند وظیفه ما اینست که بهر شکلی که می شود الی تطبیق شدن پلان ملل متحد کابل را در دست داشته باشیم. حملات دوستم ومسعود بالای کابل حتمی است اما در طول راه گروپ های حکمتیار وجود دارند ونمی گذارند که حریف شان به سادگی وارد کابل شود گذشته از آن حکمتیار بعد از پیروزی های مسعود در خواجه غار وبدخشان، خود را منفعل احساس می کند وکوشش خواهد کرد تا با داشتن امتیازات مساوی در عرصه، نظامی حضور یابد خواهش من اینست که یکبار دیگر بالای پلان امنیت ومدافعه شهر کابل فکر کنی، ربزرف نداریم درین مورد تصمیم بگیر آنچه بالای تو در مزار شریف گذشت، مرا متأثر ساخته بود تویگانه امید من ومردمت هستی خاصتاً مردم کابل.»

صحبت های او ادامه داشت، ساعت ٦ بجه، عصر بود ، جنسر آمد وگفت والده، فرید مزدك در تاشکند فوت کرده است اخـم های دوکتور نجیب الله درهم رفت، وگفـت حتی مرا یکروز نیز نمی گذارید که مطابق میلم زندگی کنم از من معذرت خواست وگفت باید به منزل فرید مزدك بروم، آخر او معاون من است.

فردای آن روز به گارنیزیون رفتم پلان امنیت ومدافعه، شهر را تدقیق نمودم. امکان تصرف قوا برای کابل از اطراف کشور ممکن نبود مگر آنکه از گردیز صرف نظر می کردیم یا جلال آباد را رها می نمودیم. دو نقطه ایکه از هرجای دیگر به کابل نزدیك تر بود وراه های آن هنوز در کنترول ما قرار داشت اما اگر چنین می کردیم، معنی آن را داشت که خود بخود به تسلیم دهی دولت برای مجاهدین حاضر شده ایم فقط قوتهای مرکز می توانستند بحیث قوتهای احتیاط استعمال شوند این قوتها عبارت بودند از :

- گارد ملی ۸۰۰ نفر با ۲۰ عراده تانك (سایر قوتهای گارد ، درگردیز جلال آباد وسالنگ مصروف بودند)
- اردو ۶۰۰ نفر (بقایای لوای ۳۷، لوای ۹۹ راکت غند ۵۲ مخابره غ ۷۷ دافع هوا و لوای ۸۸ توپچی)
- حربی پوهنتون ۱۰۰۰ نفر ۵ عراده تانك (محصلین)
- پوهنتون هوائی ۵۰۰ نفر (محصلین)
- اکادمی تخنیك ٤۰۰ نفر ۳ عراده تانك (محصلین)
- څارندوی ۷۰۰ نفر ٦ عراده تانك (محصلین اکادمی څارندوی وخارندوی شهر کابل، دفاع انقلاب)

- امنیت دولتی ۵۰۰ نفر (مراکز تعلیمی امنیت ومفرزه های ریاست های ۵ و (یك) امنیت دولتی)
- مرکز تعلیمی ۵۷ ۲۰۰ نفر ٤ عراده تانك
- مرکز تعلیمی زرهدار ۱۰۰ نفر ۵ عراده تانك
جمعاً ٤۸۰۰ نفر ٤۳ عراده تانك

این احتیاط ها که اکثریت آنها را محصلین پوهنتون های نظامی ومراکز تعلیمی تشکیل میدادند. با وصف شرکت نکردن آنها در جنگها وفقدان تجربه ومهارت کافی در آن شرایط مشابه مائده آسمانی تلقی گردیدند.

فرقه های ۸، ۵، ۱۰، لوای ۲۲ محافظ شاهراه لوای خارندوی مستقر در تنگی واغجان، لوای ۸ خارندوی مستقر در کوتل ماهیپر، لوای جدید التشکیل امنیت دولتی در میدان شهر، فرقه ۹٦ امنیت دولتی در ارغندی کابل، مصروف مدافعه از امنیت کمربندهای خارجی ، وقوت های خارندوی شهر کابل واعضای حزب خط دوم یا کمربند دوم وداخل شهر کابل را مطابق پلان مدافعه می کردند.

از قوت های جدید احتیاط، بخاطر تقویه کمربند خارجی ورسانیدن کمك عاجل به قوت های خط اول مدافعه، در عقب قوتهای کمربند خارجی بمسافه ۵-۷ کیلومتر دو گارنیزیون دیگر را ایجاد کردم چون امکان تعرض ناگهانی مسعود از شمال بالای کابل عجالتاً بعید بنظر می رسید، این دوگارنیزیون را در نزدیکی دشت سقاوه از ترکیب قوتهای گارد ملی تحت قوماندہ تورن جنرال اسد الله مارخور، وگارنیزیون دیگر را در منطقهء خاك جبار توسط قوتهای حربی پوهنتون تحت قوماندهء تورنجنرال عبدالستار قوماندان حربی پوهنتون بوجود آوردم. احتیاط باقیمانده که از قطعات مختلف تشکیل شده بود، قوت نیرومندی نبود ونمیتوانست در حالات مشکل به نسبت عدم همآهنگی ویکپارچگی خویش وظایف حساس را اجرا نماید اما موجودیت آن قوت قلبی بود برای گارنیزیون کابل.

با چنین طرح ها وپلان ها به جلسه قرارگاه رفتم وگزارش دادم کسی سوالی نکرد فقط پکتین وزیر داخله پرسید، چرا قوتها در جنوب شهر بصورت متراکمی استعمال می گردند، در حالیکه جنرال دوستم واحمد شاه مسعود از شمال کابل تعرض خواهند کرد ودوم اینکه چرا در عقب قوتهای خارندوی هم در استقامت لوگر وهم در استقامت خاك جبار این قوتها استعمال شده اند، آیا رفیق عظیمی بالای قوتهای خارندوی بی اعتماد است؟ منظور وی روشن بود زیرا که هم قوتهای گارد وهم قوتهای حربی پوهنتون را پرچمی فکر می کرد یعنی چرا در عقب قوتهای خلقی ، قوتهای پرچمی جابجا شده است؟ من گفتم اگر شما ، بهمین اندازه در وزارت داخله لوا

ووسایط داشته باشید، بفرمائید آنها را به عوض این قوت ها استعمال کنید من فوراً قوتهای مذکور را در استقامت غرب کابل واستقامت شمال کابل استعمال می کنم هنوز صرف در روی خریطه رسم شده اند، پکتین آرام شد. اما نه آنچنان زیرا که منظور او چیز دیگری نیز بود و آن اینکه بعد از آنکه تنگی واغجان وخاك جبار به حکمتیار ومخالفین از طرف وی تسلیم داده می شد، حکمتیار می بائیست مارش کنان به کابل میرسید این قوتهای جدید پلان ها را برهم میزد.

بهرحال دوکتور نجیب خریطه را امضاء کرد وبه پکتین گفت بهتر است رفیق عظیمی را بحال خودش بگذاریم زیرا که در کار خود پروفیشنل شده است. قوت ها سوق شدند وهرکس جای خود را اشغال کرد در کاریزمیر نیز در حصه باغ عارف بعضی از قوت های احتیاط را که مربوط به جبار قهرمان بود جابجا ساختیم در جوار لوای ۲۲ محافظ کندك دیگری از حربی پوهنتون جابجا شد تا در صورتیکه یکی از پوسته ها سقوط کند فوراً از این قوت ها استفاده به عمل آید تقسیم بندی دوباره قوت های توپچی و راکت نظر به استقامت ها انجام یافت و وظایف قوای هوائی تعیین گردید من مطمئن بودم که اگر همه چیز مطابق پلان پیش برود، کابل از خود مدتها دفاع خواهد کرد.

درین میان در کابل شایعه یی مبنی بر ملاقات نمایندگان جنرال دوستم واحمد شاه مسعود در پنجشیر وسپس در جبل السراج پخش گردید و افشا شد که آنها با همدیگر ائتلاف نموده ومعاهده یی را در جبل السراج بخاطر سقوط دادن دولت جمهوری افغانستان وتقسیم نمودن قدرت بین خویش به امضاء رسانیده اند این شایعات را اعضای تنظیم جمعیت وشورای نظار که در بین حزب وقوای مسلح وجود داشتند دامن میزدند وباعث پائین شدن مورال ومعنویات قوای مسلح، اعضای حزب ومردم کابل می گردیدند گرچه دوکتور نجیب امر کرد تا این اشخاص تشخیص وگرفتار گردند ویکتعدادی به اساس امر مذکور زندانی گردیدند ولی کدام تأثیر قابل توجه نداشت هر روز یك خبر تازه یك شایعه نو ویك اطلاع جدیدی در شهر کابل میرسید ومانند بمب انفجار می کرد وباعث پانیك عمومی میشد.

رفت وآمدهای بینن سیوان بین کابل، پشاور وتهران بیشتر شد ودید وبازدیدهای وی با رهبران تنظیم ها افزایش یافت حل سیاسی قضیه شکل می گرفت ومردم را امیدوار میساخت. در یکی از روزها سیوان به کابل آمد وراساً از میدان هوائی بطرف گارنیزیون کابل موکب کشید وبا من ملاقات نمود نامبرده در حدود دو ساعت در دفتر من بسر برد همراه باوی معاون او «حسین اوغلی» ترکی که در کابل میزیست وبه زبان دری صحبت می کرد حضور داشت، نامبرده در باره حوادث شمال کشور از من توضیحات خواست وپرسش های گوناگونی بعمل آورد او

علاقمند بود که چرا در مزار شریف بین دولت وقوتهای جنرال دوستم جنگ صورت نگرفت وچرا مزار شریف تخریب نشد ومردم کشته نشدند سیوان معتقد بود که موجودیت من در مزار شریف باعث جلوگیری از جنگ وکشته نشدن هزاران نفر گردیده است، او گفت که ماموران ملل متحد در مزار شریف برای او چنین گزارش هایی داده بودند سیوان بسیار راضی بنظر میرسید ومرا می ستود.

او گفت اگر چنین وضعی در کابل پیش بیاید وقرار شود که شما به دولت دیگری قدرت را انتقال دهید، آیا شما وجنرالان هم فکر شما دست به عمل مسلحانه خواهید زد من گفتم اگر منظور شما انتقال قدرت به دولت تحت سرپرستی ملل متحد باشد، من وهمه جنرالان وافسران قوای مسلح آنرا پشتیبانی می کنیم ولی اگر کسی بخواهد به زور داخل کابل شود وقدرت را خواهان گردد، دفاع خواهیم کرد وطبیعی است که جنگ خواهد شد سیوان گفت، ما با رهبران تنظیم ها چه در پشاور وچه در تهران صحبت کرده ایم، بصورت عموم نظریات ما را پذیرفته اند، تنها موقف حکمتیار وسیاف روشن نیست وآنها بهانه تراشی هایی دارند وامروز وفردا می کنند. اما ما حتماً آنها را قانع خواهیم ساخت فقط سعی کنید تا آنموقع کشور خاصتاً شهر کابل را در دست خود داشته باشید او گفت اگر قرار شود که شما بحیث نماینده، دولت بار دیگر غرض مذاکره با جنرال دوستم ویا احمد شاه مسعود به مزار شریف بروید موافقت می کنید؟ من گفتم اگر این امر برای نجات مردم ضرورت باشد، لحظه یی تأخیر نخواهیم کرد، سیوان خدا حافظی کرد ورفت.

رئیس جمهور مرا خواست وپرسید سیوان چه می گفت؟ آنچه بین ما رد بدل شده بود بدون کم وکاست برای دوکتور نجیب بازگو کردم او بمن خیره شد سراپایم را برانداز کرد ولی چیزی نگفت.

در فاصله، تقریباً دو هفته بعد از سقوط مزار شریف فرقه ٥٤ قندوز وقوتهای مسلح آنجا بعد از یك حرکت نظامی توسط قوتهای سید جعفر نادری والی بغلان بطرف قندوز تسلیم گردیدند. قندوز نیز از حاکمیت دولتی جدا گردید. والی بدخشان جنرال همایون فوزی که در عین حال قوماندان عسکری آن جا بود توسط هلیکوپترها به مـزار شریف آمده وبه جنرال دوستم پیوست وبدخشـان نیز از کنتـرول دولت بر آمـــده، بین جمـعیت وحـزب اسـلامی دست بدست می گردید.

بدینسان حاکمیت دولتی در صفحات شمال کشور الی سالنگ ها، فقط در ظرف دو هفته کاملاً از بین رفته وکشور به دو بخش شمال وجنوب تقسیم شد : بخش همراه با حاکمیت وبخش مستقل از حاکمیت.

بتاریخ ۲۲ حمل ۱۳۷۱ ضربه دیگری توسط جنرال مؤمن قوماندان قطعه "۰۱" گارد که برفراز سالنگ قطعه مربوط اش وضع الجیش وامنیت آنجا را بعهده داشت بالای حاکمیت دولتی وارد گردید. جنرال مذکور که هم وطن و هم نام و هم فکر جنرال مومن حیرتان بود، قوتهای خویش که از تونل سالنگ الی جبل السراج پوسته های امنیتی شاهراه سالنگ را محافظت می کردند، به عدم اطاعت از مرکز امر داد بیرق بالا کرد به جنرال مؤمن همبستگی خویش را اعلان نمود.

این دیگر برای دوکتور نجیب غیر قابل تحمل بود زیرا سالنگ نیز از دست رفته بود وراه لشکرکشی برای جنرال دوستم بطرف کابل کاملاً هموار گردیده بود نجیب در آن روزها بی روحیه شده بود حرکات ناشیانه وتصمیم های شتاب زده می گرفت وسوءظن وشایعات مردم را مبنی بر فرارش با مقادیر هنگفت پول از کشور تقویت می بخشید.

این شایعات بالای اعصاب، روح و روان همه ما تاثیرات منفی بجا می گذاشت وبه اصطلاح دست و دل ما بکار گرم نمی شد نوعی انتظار کشنده در فضای حزب وقوای مسلح موج میزد وروحیه ایستادگی مقاومت ودفاع آهسته، آهسته رخت می بست.

سید اعظم سعید قوماندان عمومی گارد که فکر می شد از نزدیکان وخاصان نجیب الله است، به نزدم آمد ودر حالیکه از شنیدن این شایعات سخت مکدر وآزرده خاطر معلوم می شد گفت، من از منبع مؤثق اطلاع گرفته ام که داکتر صاحب می گریزد وبا ما وشما جفا می کند چون خودت دوست وبرادر بزرگ من هستی، آمده ام برایت بگویم که از همین لحظه قومانده تمام قطعات گارد را بخودت می سپارم بهر شکلی که میخواهی میتوانی آنها را استعمال کنی. جنرال فتاح قوماندان عمومی قوای هوائی ومدافعه هوائی نیز به نزد من مراجعه نمود وگفت بعد از این هیچ دستوری از وطنجار را اجرا نخواهد کرد وصرف به او امر ستردرستیز وگارنیزیون کابل گردن خواهد نهاد علت را پرسیدم او گفت من اطلاع دارم که وطنجار وپکتین مخفیانه با حکمتیار ارتباط تأسیس کرده و در صورتیکه نجیب الله بگریزد آنها حکمتیار را داخل کابل خواهند ساخت.

لوی درستیز ستر جنرال آصف دلاور اکنون روزهای خود را در گارنیزیون کابل سپری می کرد وتقریباً به وزارت دفاع نمیرفت. او نیز شایعه فرار دوکتور نجیب الله را جدی گرفته بود ولی باور نمی کرد. عده زیادی از جنرالان وقوماندانان اردو، څارندوی وامنیت دولتی در گارنیزیون میآمدند وبا من تبادل افکار ودرد دل مینمودند، بصورت عمومی افکار همه در جهت جلوگیری از فرار دوکتور نجیب ودفاع کابل، مخصوصاً از ناحیه حکمتیار دور میزد، با گذشت هر روز وضع پیچیده می گردید وتغییر مییافت. ابهام وتاریکی، حاکم بر افکار ومغزها گردیده بود ومسئله

حیات وزندگی صدها هزار نفر همشهری، روشنفکران، متحدین سیاسی، اعضای حزب با اطفال وخانواده هایشان در برابر ما قرار داشت ما بحث های زیادی می کردیم از زاویه های مختلفی اوضاع را می دیدیم اما بالاخره نتیجه منطقی آن تبادل نظرها وبحث ها چنین فورمولبندی گردید:

- اگر دوکتور نجیب فرار کند، شهر کابل سقوط می کند.

- قوای مسلح در صورت فرار نجیب از هم می پاشد حاضر نخواهد بود که قوماندهء شخص دیگری را قبول کند.

-سربازان اسلحه را به زمین خواهند گذاشت واز جنگیدن وکشته شدن ابأ خواهند ورزید.

در آنصورت چه کنیم؟

ما تعهد سپردیم که به هر شکلی که باشد دوکتور نجیب الله را قانع بسازیم که کشور را ترک نکند سعی کنیم تا نامبرده الی تطبیق پلان ملل متحد با ما باشد. ما پیمان بستیم که نگذاریم بار دیگر خون مردم بی گناه کابل ریخته شود وآنها ما را مسئول کشتار دسته جمعی خود بدانند. در مقابل این سوال که اگر حکمتیار داخل کابل شود چه خواهیم کرد زیرا که وی نه تنها با ما، بلکه با عادی ترین فرد کابل رحم نخواهد کرد تعهد سپردیم که تا آخرین توان ونیروی خود در مقابل او مقاومت خواهیم کرد. اما آنطوری که امروز می شنویم، ما همراه هیچکسی هیچگونه تعهدی نسپرده بودیم وحاضر نبودیم با هیچکسی ائتلاف کنیم. ما میخواستیم بهر قیمتی که باشد پلان ملل متحد تطبیق گردد. منفی بافی را کنار گذاشتیم ووظیفه فعلی خود را که تشویق دوکتور نجیب به مقاومت ودفاع از شهر کابل بود آغاز کردیم.

در آنموقع جنرال طارق والی و رئیس امنیت دولتی پروان که خویشاوند دوکتور نجیب الله بود وصلاحیت های زیادی داشت تعین شده بود. طارق با حزب اسلامی در پروان ارتباط مخفیانه داشت وسعی وی آن بود که چهاریکار، جبل السراج ومیدان هوائی بگرام را به حکمتیار تسلیم دهد تا احمد شاه مسعود نتواند بسادگی از پروان عبور کرده وخود را به کابل برساند اما همانطوریکه گفته شد حکمتیار از طرف جنوب از طرف غرب وشرق کابل را در محاصره داشت و اگر استقامت شمال کابل نیز مکملاً به وی تسلیم داده می شد پایتخت از وی می گردید وسرنوشت صدها هزار نفر در کابل بدست فرد متعصبی چون او میافتاد قصهء کوچکی از تعصب حکمتیار را از قول شهاب الدین فرخ یار نویسندهء کتاب سرزمین دره ها نقل می کنم: «من از دکتر احمدزایی پرسیدم که اگر همین امروز شما وارد کابل شدید وحکومت را در دست گرفتید با ریش کل ها چه می کنید؛ ریش که می گویند سنت رسول الله (ص) است وعملی که خلاف سنت باشد حرام وموضوع به همین اندازه جدی بود. روزنامهء شهادت ارگان حزب اسلامی در شرح سفر

آقای حکمتیار به ولایت پروان نوشته بود : «یکی از اهالی انجنیر صاحب را به منزل دعوت کرده بود، برای صرف طعام سفره یی انداخته بود رنگین اما وقتی حکمتیار صاحب متوجه شد که او ریش تراشیده است دست به طعام نبرد وصاحب خانه که فهمیده بود قول داد که منبعد سنت پیامبر خدا را رعایت کند پس انجنیر مشغول خوردن شد.» ویا درباره، برهان الدین ربانی از آدم مؤثقی شنیدم: در سفری با عبدالله عزام همراه بودند وبه هنگام طعام یکی از همراهان با دست چپ لیوان "گیلاس" آبی نوشید وعزام معترض شد که این کار حرام است. در این حال پروفیسور فتوی داد: چنانچه پشت دست راست را تکیه گاه لیوان می کرد، از آن رو که آب در لیوان بوده ومستقیم با دست چپ به دهان نرسیده اشکال ندارد در صورت رعایت شرایط فوق جایز می باشد.» (۱)

قبل از آنکه جبل السراج سقوط کند، دوکتور نجیب الله به لوی درستیز وظیفه سپرد تا به پروان برود ووضع اوپراتیفی آنجا را مطالعه کرده در جلسه گزارش ارائه نماید در باز گشت دلاور پیشنهاد کرد که قوماندان فرقه ۲ گروپ اوپراتیفی پروان برید جنرال فضل الله دارای تجربه، کافی قوماندانی نیست وشناخت کاملی از اهالی ومنطقه ندارد بهتر است تبدیل گردیده وعوض وی جنرال خواجه محبوب که قبلاً آمر اوپراسیون فرقه ۱۸ ومدتی قوماندان فرقه ۱۸ بود، مقرر گردد. همچنان دلاور در مورد تقویه، گارنیزیون جبل السراج از لحاظ پرسونل وتخنیك محاربوی پیشنهاد ارائه کرد. دوکتور نجیب الله که معمولاً در مورد تعیینات قوماندانان فرقه ها مقاومت می کرد و بعد از مدتها مطالعه تصمیم می گرفت آن پیشنهاد را فی المجلس پذیرفت وامر داد که فوراً تعمیل گردد. بمن وظیفه داد که غند ۷۱۷ گارنیزیون کابل را به جبل السراج بفرستم من مقاومت کردم وپیشنهاد کردم تا عوض غند مذکور بتعداد ۲۰۰ نفر از قطعات گارد و ۱۵۰ نفر از پرسونل لوای ۹۹ راکت که از جمله، ریزرف های کابل بودند به جبل السراج اعزام شود. این قوتها به جبل السراج دیسانت گردیدند.

روز دیگر (۲۳ حمل ۱۳۷۱) ساعت ۷ بجه، شام رئیس جمهور به من تلفن کرد وگفت در منزلش او را ملاقات کنم. در آنجا لوی درستیز وجنرال طارق نیز حضور داشتند. طارق گزارش داد که وضع جبل السراج بسیار وخیم است و قرار اطلاعات وی در طول همین امشب شورای نظار بالای جبل السراج حمله خواهد کرد او گفت قوتهای دولتی مورال ندارند ویا شورای نظار ارتباط گرفته اند قوماندان جدید فرقه نیز یا از وضع بی اطلاع است ویا صلاحیت کافی برای سوق واداره، فرقه ندارد بناءً اجازه بدهید تا حزب اسلامی را به جبل السراج وپروان نفوذ بدهیم در

۱- سرزمین دره ها- ص ۱۵۸.

غیر آن جبل السراج بدست احمد شاه مسعود خواهد افتاد ودر قدم دیگر مسعود به چهاریکار وبگرام خواهد رسید. دوکتور نجیب به فکر فرو رفت من ودلاور نیز حیران مانده بودیم که چه مشوره بدهیم من گفتم اگر مسئله تسلیمی ونفوذ دادن تنظیم ها به این سادگی صورت گیرد، هر قطعه وجز وتام با گروپمان مقابل خویش تماس حاصل کرده وآنها را به داخل قطعات خویش نفوذ میدهند بهتر است از جبل السراج وهر جای دیگر دفاع کنیم ما نباید آنرا نه به مسعود ونه به حکمتیار ونه به هیچکس دیگر تسلیم دهیم رئیس جمهور گفت، اگر حکمتیار جبل السراج را بگیرد، مورال وی بلند رفته چهاریکار وبگرام را حتماً خواهد گرفت و در آنصورت با فتح بزرگی بسوی کابل روی خواهد آورد او به طارق گفت، همین اکنون به پروان پرواز کنید ومصروف دفاع جبل السراج گردید. آصف دلاور وطارق رفتند ورئیس جمهور مرا امر به نشستن کرده جفسر را صدا کرد وگفت چپلی کباب را که گفته بودم برای رفیق عظیمی تیار کنید حاضر شده است یا خیر؟

ما ضمن خوردن غذا، شروع به صحبت نمودیم. نجیب الله گرفته، خسته عبوس ومغموم بود، در حرکات وسکناتش نوعی بی قیدی وبی اعتنائی نسبت به محیط ماحولش کاملاً محسوس بود. گوئی از همه چیز بیزار شده است ومیخواهد خود را از قید وبند رهبری ومسئولیت رها سازد. او گفت «رفیق عظیمی، من از دست این رفقای بیروی اجرائیه از دست این فرکسیون بازها، از دست این باندها، تنظیم ها، از آمدن ورفتن بینن سیوان از جنگ، از سیاست واز همه چیز خسته شده ام خاصتاً سیاست بازی های مزدك، کاریانی وکیل وبریالی مرا عصبانی می سازند آنها چنان طرح ها وپیشنهاداتی ارائه می کنند که انسان را خنده می گیرد من میخواهم مدتی استراحت کنم بگذار آنها سرنوشت خود وحزب خود را بدست بگیرند تا هنگامیکه دولت مؤقت تشکیل نگردیده است مجبور همه چیز را تحمل کنم اما همینکه آن دولت بوجود آمد، من کشور را ترك خواهم گفت وتا هنگام انتخابات استراحت خواهم کرد» او بالای بنین سیوان وملل متحد بسیار حساب می کرد ومی گفت «برای غرب تصور بقدرت رسیدن بنیادگراها در افغانستان وحشتناك است آنها نمی گذارند که حکمتیار، ربانی یا سیاف بقدرت برسند زیرا که افغانستان مانند ایران خواهد شد وتمام مظاهر دموکراسی ترقی وتمدن از بین خواهد رفت. سیاست نه شرقی ونه غربی حکمتیار که تقلیدی از سیاست ایرانی ها وخمینی ها است برای آمریکا خوش آیند نیست.» دوکتور نجیب در آنشب با من صمیمانه صحبت می کرد در اظهارات او تنفر عمیقش نسبت به اکثریت اعضای بیروی اجرائیه وحتی بعضی از افسران ارشد اردو محسوس بود او گفت من در بیروی سیاسی هیچ دوستی ندارم، همه مانند یك دشمن علیه من موضعگیری دارند من تنها هستم خواهش من از تو اینستکه دوستی ورفاقت خویش را با من

ادامه بدهی. در مورد ارتباط گرفتن پکتین با حکمتیار گفت، زیگنال هائی وجود دارد که پکتین میخواهد حکمتیار را از طریق تنگی واخجان وارد کابل بسازد خودت نیز متوجه باش اما در مورد وطنجار، منوکی منگل وسایر رفقا تشویش نکن آنها همراه من هستند او گفت. همچنان من خبر دارم که عبدالحمید محتاط، کاویانی، مزدك با احمد شاه مسعود ارتباط دارند وهدف آنها اینست که قدرت را به مسعود بسپارند وزیر خارجه نیز با آنها است دوکتور نجیب گفت آیا تو گاهی از خود سوال کرده بودی که پول هایی را که برای تقدیر نمودن پرسونل قوای مسلح برای تو وسایر قوماندانان می دادم از کدام مدرك بود؟ او گفت این پولها از همان پول هایی بود که توسط طیارات شوروی به کابل میرسید. دوفیصد از مجموع آن پولها، بحساب مصارف اوپراتیفی برای رئیس جمهور تخصیص داده شده بود که توخی دستیارم می گرفت و به نزد معتمد آنرا می سپرد وبنا بر امر من، اسحق توخی به قوماندانان توزیع می کرد وبعد از ارائه اسناد بخرج آنها مجرا می شد. از جمله، این دو فیصد، یك فیصد این پول ها را به بصیر عمر زی می دادیم که بالای آن بانکداری وتجارت کند ومفاد آنرا ذخیره نماید وهر روزیکه حزب به آن ضرورت داشت واپس تادیه نماید. او راست می گفت، او اکثراً درجریان فعالیت های محاربوی ویا باز دید از قطعات برای من واکثر قوماندانان مقداری پول می داد وما بعد از توزیع آن برای پرسونل اسناد مصرف آنرا به دفتر توخی می فرستادیم.

شب به نیمه رسید، گوئی دوکتور نجیب آخرین روزهای زمام داری اش را می گذرانید وامیدی به آینده نداشت که آنطور با اعصاب آرام وقلب باز با من به صحبت نشسته بود. ساعت دو بجه، شب خدا حافظی کردم وبه گارنیزیون رفته خوابیدم.

جبل السراج به سادگی سقوط کرد. قوماندان جدید فرقه به سابقه، حسن روابط خویش با شورای نظار سابقه، خدمت در مزار شریف، حاضر به همکاری باشورای نظار گردید، آنها در تاریکی شب بالای پوسته ها هجوم آورده تقریباً بدون مقاومت جبل السراج را بدست آوردند قسمتی از پرسونل عقب نشینی کرده به چهاریکار رسید وشهر در تصرف شورای نظار در آمد.

دوکتور نجیب در آنشب بسیار قهر بود وبه اصطلاح همه را "بی آب" ساخته بود، فردا ساعت ۶ صبح همه را به نزد خویش خواست وزرای دفاع وداخله آنقدر بی تفاوت بودند که گویا سقوط جبل السراج به آنها ارتباطی ندارد، ویك امر طبیعی والهام شده است این واقعاً دور از انتظار بود. دوکتور نجیب به طرف آنها نگریست وسپس مرا مورد خطاب قرار داده گفت: «خوب رفیق عظیمی چه کنیم؟ من گفتم باید پروان تقویه شود تقاضاهای پیشنهادات امین قوماندان گروپ اوپراتیفی پروان را باید بشنویم، داکتر نجیب میدانست که وزارت داخله توانمندی آنرا دارد که به پروان کمك کند، اما به پکتین چیزی نگفت شاید هر تقاضائی را زاید میدانست. او گفت اطراف

چهاریکار وبگرام را بمباردمان کنید. کوردینات ها را از جنرال امین بخواهید ودر صورتیکه به قوت ضرورت داشته باشد برایش از ریزرف های گارنیزیون بفرستید من مجبور شدم که باز هم مطابق امر او عمل کنم وقطعاتی را به پروان بفرستم این بمعنی پارچه شدن قطعات ومصرف بدون موجب احتیاط های گارنیزیون کابل بود.

همان روز جنرال رفیع وتقریباً اکثر اعضای بیوروی اجرائیه «سیاسی» بدفتر من در گارنیزیون کابل آمدند همه پریشان بودند ومیخواستند ترتیبات دفاع گارنیزیون کابل را از نزدیك ببینند، رفیع مرا گوشه ساخت وگفت من خبر دارم که دوکتور نجیب امشب می گریزد اگر او گریخت نباید کسی مزاحم وی گردد او تقریباً دستور میداد من برایش گفتم در آنصورت جواب اعضای حزب را خودت میدهي؟ ولی نجیب آنشب وشبهای بعدی نیز نگریخت ودر کابل بود.

سقوط چهاریکار ۲٤ حمل ۱۳۷۱ :

ساعت ده بجه، شب از چهار طرف انداخت های سلاح ثقیله بالای چهاریکار صورت گرفت. غند توپچی، گروپ اوپراتیفی پروان، جواب های نه چندان مؤثر میداد عده یی از این افسران شکار مخالفین شده بودند وقرارگاه گروپ اوپراتیفی نیز با آنها ارتباط پیدا کرده بود مخالفین بدون جنگ مواضع غند توپچی را اشغال کرده وداخل قرارگاه گردیده بود.

در نزد من، یعقوبي، دلاور، منوکی منگل جمع شده بودند، من همرای امین صحبت می کردم واز نزد وی وضعیت را می پرسیدم.

اما امین می گفت خیریت است، ارگانهای امنیت پروان می گفتند که امین تسلیم شده ومجاهدین فیرهای شادیانه کرده به یکدیگر تبریك می گویند جنرال طارق موجود نبود دقیقاً نمیدانستیم که وضع چگونه است یکی می گفت همین اکنون باید چهاریکار بمباردمان شود، دیگری می گفت که باید گارنیزیون کابل دخالت کند وقوت های احتیاط خویشرا برای باز گرفتن دوباره پروان سوق نماید . البته ما میتوانستیم غند ۷۱۷ وتعدادی از محصلین پوهنتون را بدانجا بفرستیم و این در صورتی امکان داشت که امین مقاومت می کرد واز حاکمیت مطالبه می نمود. از طرف دیگر تصمیم آخرین را نجیب می گرفت بالاخره امین گفت وضع نورمال استو برادرهای مجاهدین در پهلوی من نشسته اند وبرای شما سلام میفرستند. معلوم شد که پروان سقوط کرده است. دوکتور نجیب خاموشانه این ضربه را نیز پذیرفت وهیچگونه عکس العلمی که معمولاً درینگونه موارد نشان میداد، از خود بروز نداد گوئی خود را به قضا وقدر سپرده بود گوئی پذیرفته بود که دیگر هیچ چاره یی از دست وی بر نمیآید، خبر سقوط جبل السراج وچهاریکار یکی پی دیگری بسرعت برق در کابل ودر تمام کشور وجهان منتشر شد دیگر هیچکس تردید

نداشت که فقط چند روزی به عمر دولت نجیب الله باقیمانده است دستپاچگی، تشویش واضطراب عام گردید وخوش بینی واعتماد نسبت به فردا از بین رفت. دنیا برای سقوط کابل بیقراری نشان میداد ورادیوهای دنیا دقیقه شماری میکردند.

درین میان تماس های بین دولت واحمد شاه مسعود ذریعهء وزیر خارجه عبدالوکیل در بارهء طرح یك دولت ائتلافی در جریان بود. گیلانی، مجددي، محمد نبی محمدی، با این طرح موافق بودند، بنا بر طرح مذکور ائتلاف عمدتاً با تنظیم جمعیت وتنظیم های میانه رو صورت می گرفت مشروط بر آنکه حزب وطن در دولت سهم میداشت و شامل عفو عمومی گردیده دارائی وناموس اعضای حزب از تعرض مصئون میماند. اعضای حزب الی انتخابات چه در قوای مسلح وچه در دفاتر وادارات ملکی به وظایف شان دوام میدادند. دوکتور نجیب در جریان بود وفکر می کرد که یافتن زبان مشترك با احمد شاه مسعود نسبت به حکمتیار آسانتر خواهد بود از طرف دیگر او هنوز هم به پروسه صلح ملل متحد با امیدواری می نگریست وتشکیل یك دولت مؤقت تحت سرپرستی ملل متحد را، راه حل اصلی تلقی می کرد.

در اواخر حمل وضع پیچیده ترومبهم تر گردید، بار دیگر تفنگها وتوپ ها دهان گشودند، دشمن از هرگوشه پي سربلند می کرد و گلوله های سنگین صفیر زنان بر شهر فرود میآمدند ملت خاموش بود مردم کابل با چشمان باز وسینه های گشوده به استقبال سپیده دم خونین تاریخ می شتافتند، فایق آمدن بروحشت مرگ سخت متداول شده بود ودیگر این شراپنل های آواز خوان نمیتوانستند بینوائی را از مصروفیت های ذهنی وجسمانی اش باز دارند.

پس از مدت کوتاهی میدان هوائی بگرام معروض حملات سه تنظیم قرار گرفت. جمعیت، حزب واتحاد، تنظیم های مذکور با همدیگر برای قبضه نمودن میدان هوائی وفرقه ٤٠ به رقابت پرداختند وآنرا از شمال، غرب وجنوب به محاصره کشیدند. دوکتور نجیب گفت غند ۷۱۷ را به بگرام بفرست میدانستم که این غند با تعداد قلیل پرسونل ووسایط تخنیکی اندك خویش هیچ کاری را در جهت جلوگیری از سقوط بگرام انجام داده نمیتواند. اما با وصف آنهم اوامر او را انجام دادم.

جنرال صنعت الله قوماندان مفرزهء هوائی بگرام با جمعیت اسلامی ارتباط قبلی داشت وجنرال خالق قوماندان فرقه ٤٠ با حزب اسلامي، از این مسئله رئیس جمهور واقف بود ولی از اثر پشتیبانی وطنجار از خالق وحمایت قوماندان مدافعه از صنعت الله، آنها هنوز هم به وظایف خویش ادامه میدادند. خالق حزب اسلامی واتحاد را به فرقه راه داد، وصنعت تنظیم جمعیت وشورای نظار را به میدان هوائی. جنرال مصطفی قهرمان که در آنجا حضور داشت نیز نتوانست کاری را از پیش ببرد وغند ۷۱۷ که در ارتفاعات بین سرك جدید ومیدان هوائی بگرام رسیده

بود به بگرام نرسید و در همان منطقه متوقف شد ومدافعه گذشت، بگرام در روز روشن ودر برابر چشمان همه بتاریخ ۲۵ حمل سقوط کرد وزیر دفاع، وزیر داخله، وزیر امنیت، و دیگران بی تفاوت باقیماندند وآنرا بمثابه یك جریان پذیرفته شده، تلقی کردند رئیس جمهور آرام بود هیچگونه هدایتی نمیداد در تلویزیون ظاهر نمی شد با روزنامه نگاران صحبت نمی کرد ودر جلسات قرارگاه با بی تفاوتی خاصی حضور میبافت دیگر آن شور وهیجان قبلی در وی سراغ نمی شد معلوم نبود که به چه فکر می کند به مشی مصالحه ملی که ناکام مانده بود و یا به طرح ملل متحد که دیگر همه کس میدانست، با شکست روبرو شده است شاید او در آخرین روزها، حکمتیار را نسبت به مسعود ترجیح میداد بخاطر آنکه قدرت به پشتونها برسد ردوستان وی زیانمند نگردند.

بیخود نیست که حکمتیار هنگامی اعتراف نمود : «از طرف نجیب برای من پیغام های بسیار رسید. هیأت ها یکی بعد دیگر میآمدند، حتی قبل از استعفای نجیب صرف پنج روز قبل هیآت آخری با مکتوب رسمی آمد و برای من پیشنهاد کرد که حل مسئله صرف اینست که ما وحزب اسلامی با هم آشتی کنیم، یك اداره ٔ ائتلاقی بوجود آوریم شما را بحیث برادر بزرگ در حکومت قبول می کنیم، در حکومت هر پستی را میخواهید انتخاب کنید ولی از ما چشم پوشیدن صحیح نیست زیرا که حزب ما نیرومند است، چهار لك نفر در اردو داریم، اقتدار عملاً بدست ما است انکار نمودن وحذف نمودن ما ممکن نیست واگر حزب اسلامی این سخنان را قبول نمی کند، شما خواهید دید که ما اقتدار را به کی می سپاریم... »(۱)

من غند ۷۱۷ را به کابل فرا خواندم. تصور میرفت که احمد شاه مسعود از طریق سرك جدید کابل بگرام خود را به کابل برساند. لوای ۲۲ محافظ ۳۰۰ نفر از قطعات جبار قهرمان ودو کندك از حربی پوهنتون را در منطقه ٔ تره خیل جابجا نمودم وتوسط آتش های توپچی وراکت منطقه ٔ مذکور را پوشانیدم. تاریخ های دقیق آن روزها نسبت کثرت حوادث وگذشت زمان فراموشم گردیده است ولی بیاد دارم که هفته اخیر ماه حمل بود بارانهای بهاری می بارید وبه تمام موجودات هستی، زندگی، طراوت وشادابی می بخشید. درخت های میوه دار پر شگوفه بودند گلاب های مرسل پندك کرده بودند سبزه های زمردین وجوان، لاله های سرخ وشگوفه های سپید دشت و دامان را فرا گرفته بود واز در و دیوار عطر سرمست کننده ٔ بهار میتراوید بطوریکه بی شعور ترین انسان نیز میدانست که چیزی بالاتر از زندگی وعزیزتر از زندگانی وجود ندارد...

۱- د جگړی عوامل او حل لارېی، چاپ اول اسد سال ۱۳۷۳ مطبعه حزب اسلامی. پشاور صحبت حکمتیار با محصلین پوهنتون ننگرهار همچنان سلیمان لایق در رساله ٔ بنام «آغاز بدون انجام» مذاکرات مخفی شان را با نمایندگان حزب اسلامی توضیح داده اند.

فصل دوم

فرار - خیانت

-۱-

۲۵ حمل :

همراه با آصف دلاور، فتاح وسید اعظم سعید به نزد دوکتور نجیب الله رفتیم ، شب گذشته دگروال های قوماندان قطعه قومی فرقه ۸۰ که قبلاً مربوط به حزب اسلامی حکمتیار بود و به دولت تسلیم شده در منطقهء پای منار غند خویش را ایجاد کرده بود همراه با قادر تره خیل ارتباط گرفته وتصمیم داشتند، پوسته ها را رها کرده ومشترکاً منطقهء خیرخانه را بدست آورند، اما پلان مذکور افشا شد. هادی به نزد من آمد وگفت فریب خورده بودم به قرآن کریم سوگند خورد، دوکتور نجیب او را عفو کرد وهمانشب جنرال ساخت. ما برای رئیس جمهور در باره وقایع شب گذشته راپور دادیم وگفتیم فعلاً وضع شهر آرام است اما امکان چنین دسیسه ها وخیانت ها در پوسته های گارنیزیون وجود دارد دوکتور پرسید آیا کدام فشار خاص در لحظات کنونی وجود دارد من گفتم حکمتیار بسیار سعی کرده است تا پوسته ها را به زور وادار به تسلیمی نماید مخصوصاً در میدان شهر ولوگر اما پوسته ها مقاومت می کنند دوکتور پرسید شما چرا دسته جمعی به نزد من آمده اید؟ من گفتم در کابل شایعه است که شما قصد خروج از کشور را دارید اگر چنین قصدی داشته باشید خواهش می کنیم قبل از هرکس ما را در جریان قرار دهید تا خدای ناخواسته کدام حادثهء سؤیی رخ ندهد و از طرف دیگر ما نیز تکلیف خود را بدانیم ومطابق رهنمود های قبلی شما عمل کنیم.

دوکتور نجیب کمی سرخ شد اما قاطعانه اظهار داشت، «رفقا، به شایعات بی اساس مردم باور نکنید من تا آخرین مرمی دفاع می کنم وتا هنگامیکه پلان ملل متحد تطبیق نشود، به هیچ جائی نمیروم من از شما توقع داشتم که درین لحظات حساس مرا دلداری دهید واز من دفاع کنید شما هم مانند دیگران شایعه ساز شده اید؟»

ما به وی اطمینان دادیم که در صورتیکه در پهلوی ما قرار داشته باشد، تا مرمی آخر می

جنگیم خوش شدیم وبه گارنیزیون کابل آمده به تمام قطعات امر دادیم تا پوسته های خویشرا تقویت نموده وهرکس که با آنها تماس بگیرد باید گارنیزیون کابل را در جریان قرار دهند. مجلس قوماندانان قطعات را دایر کردم وبرایشان گفتم که رئیس جمهور تا آخرین لحظه مقاومت خواهد کرد پلان ملل متحد تطبیق می شود ووظیفه آنها، دفاع از کابل وشهریان آنست این موضوع را لوی درستیز نیز به قطعات اطراف خبر داد ما تصور می کردیم که عزم رئیس جمهور راسخ است وبه هیچ وجه شایعات کوچه وبازار حقیقت ندارد.

۲۶ حمل :

حسین اوغلی تبعهء ترکی ومعاون بینن سیوان به نزدم آمد ودر بارهء وضع امنیتی کابل پرسشهائی نمود او گفت ممکن است امروز ویا فردا بینن سیوان به کابل آمده وشما را ملاقات کند. حسین گفت اگر قدرت را الی تطبیق پلان ملل متحد نظامیان مثلاً شما بدست بگیرید، عقیدهء شما چیست؟ من به او گفتم در صورتیکه رئیس جمهور موجود باشد به این امر چه ضرورتی خواهد بود او نمیتوانست ویا نمیخواست بیشتر از آن افشاء گری کند گفت امیدوارم که با موجودیت شما همه چیز بخوبی حل گردد عصر بار دیگر آمد وگفت سیوان از میدان هوائی راساً نزد خودت میآید ولی مقدمتاً برایت می گویم که تصمیم گرفته شده است تا یك شورای نظامی که در رأس آن شما باشید برای سه، الی چهار روز بوجود آید وقدرت را بعد از استعفی رئیس جمهور بدست گرفته وتا آمدن پانزده نفر افغانهای مقیم در غرب شورای نظامی، کشور را اداره کند وبعداً قدرت را به آنها بسپارد سپس در باره ترکیب اعضای شورای نظامی از من نظر خواست.

حرف های او بنظرم عجیب وغریب معلوم شد من از وی خواهش کردم تا بمن موقع دهد که در بارهء آن فکر کنم در همان روز آتشه نظامی روسیه دگروال چیژنیکوف [۱] به دفتر آمده گفت آقای سفیر کبیر بوریس پوستوخوف [۲] بشما درود وسلام می فرستند وخواهش نموده است که پوسته های امنیتی سفارت را تبدیل کنید او تشویش دارد که این پوسته ها با مخالفین دولت شما سازش نکرده باشند او گفت شنیده ایم که داکتر نجیب بزودی کشور را ترك می کند ومجاهدین به کابل دعوت شده اند همچنان شنیده ایم که همراه حکمتیار رفقای خلقی تان ارتباط گرفته اند سفارت شوروی در حال حاضر هیچگونه مصئونیتی احساس نمی کند وسفیر کبیر صرف به گارنیزیون کابل متکی است اگر وضع بسیار مغشوش است ما دیپلمات های

۱- Chessnikov

۲- Boris Postokhov

خود را از کابل بیرون کرده وبه روسیه می فرستیم من به او گفتم که اوضاع نورمال است ورئیس جمهور خیال ندارد که به این زودی ها وطن را ترك بگوید او به فکر فرو رفت وبعد از لحظاتی بمن گفت پاسپورت های خود وفامیل تانرا برایم بدهید تا برایتان ویزهء روسیه را بگیرم. می ترسم که وضع دگرگون شود ودر آنصورت مرا یافته نتوانید...

کریس باوار نماینده وژورنالیست بی بی سی در کابل نیز خود را بمن رسانید از حرف ها وپرسش های وی که در مورد اوضاع واحوال نظامی وسیاسی یکی پشت دیگری قطار می کرد، معلوم می گردید که در پشت پردهء سیاست، حرف های داغ وانکشافات تازه یی در جریان است.

آنشب نیز نخفتیم وتا صبح از اضطراب و نگرانی بیدار نشستیم از توطئه، سازش، دسیسه وخیانت می ترسیدیم.

صبح رادیو وتلویزیون را با غند ۷۱۷ تقویه کردم در مخابرات یك تولی سرباز فرستادم برای گارنیزیون چند عراده ماشین محاربوی وتانك از دیپوهای پلچرخی گرفتم آنها شب تا صبح گزمه وپهره نمودند در سرکهای شهر ماشین های محاربوی، زرهپوش ها ووسایط گارنیزیون در تردد ورفت وآمد بودند هنوز شهر در کنترول ما بود و هنوز هم مالك شهرگارنیزیون کابل.

۲۷ حمل :

دوکتور نجیب الله ساعت ۸ صبح مرا به نزد خود خواست وگفت دیروز حسین را ملاقات کردي؟ گفتم بلی وآنچه بین ما رخ داده بود برای او بازگو کردم. گفت تشکر امروز بینن سیوان به کابل میآید وبا خودت ملاقات می کند قرار است الی تطبیق شدن پلان ملل متحد، قدرت دولتی به یك شورای نظامی تسلیم داده شود تا خلاء قدرت بوجود نیاید ودر فاصلهء دو الی سه روز باید شورای نظامی امنیت کابل را حفظ کنند وبعداً قدرت را به دولت تحت سرپرستی ملل متحد بسپارند خودت را بحیث رئیس شورای نظامی در نظر گرفته اند اعضای شورای نظامی را با خودت مشوره می کنم:

- ستر جنرال محمد آصف دلاور لوی درستیز بحیث معاون شورای نظامی.
- دگر جنرال عبدالفتاح قوماندان هوائی وقوای هوائی بحیث عضو شورای نظامی.
- دگر جنرال عبدالعظیم زرمتی معاون وزیر داخله وقوماندان عمومی دفاع از انقلاب بحیث عضو.
- دگر جنرال سید اعظم سعید معاون وزیر امنیت دولتی وقوماندان عمومی گارد ملی بحیث عضو.
- تورنجنرال غلام فاروق قوماندان عمومی قوای سرحدی بحیث عضو.
- تورنجنرال ولی قوماندان څارندوی شهر کابل بحیث عضو.

و از جمله، مخالفین :

- دگر جنرال عبدالرشید دوستم، رهبر عمومی جنبش شمال بحیث عضو.
- تورنجنرال حسام الدین معاون فرقه ۸۰ بحیث عضو.
- برید جنرال مؤمن قوماندان فرقه ۷۰ بحیث عضو.

بر علاوه از هر تنظیم مقیم در پاکستان وایران یک یک نفر نماینده های با صلاحیت نظامی شان عضو شورای نظامی خواهد بود. نظر خودت چیست؟ من گفتم اکنون شما در کشور تشریف دارید. درینصورت به ایجاد این شورا ضرورتی نیست ودر صورتیکه شما کشور را ترک بگوئید، با موجودیت وزرای قوای مسلح، در پستهای فعلی شان کسی این شورا را به رسمیت نمی شناسد، مگر آنکه یا آنها خود استعفا کنند وقدرت را به شورای نظامی بسپارند ویا اینکه شورای نظامی کودتا کند وقدرت را از آنها بگیرد از طرف دیگر آیا جنرال دوستم ورفقایش ونمایندگان اپوزیسیون از موضوع واقف هستند وبه عضویت این شورا که بمعنی رسمیت شناختن دولت است تن میدهند؟

نجیب الله گفت، رفیق عظیمی، این یکی از وریانت های دیگر ملل متحد است موجودیت من در پست ریاست جمهوری دیگر ضرور نیست اپوزیسیون مرا مانع صلح میدانند وبناءً کسی به طرح ملل متحد تازمانیکه در قدرت هستم اعتماد نمی کند اکنون چه از شمال وچه از جنوب دشمن به دروازه های کابل رسیده است مردم افغانستان فکر می کنند که من هنوز هم به نگهداری قدرت اصرار دارم. در باره، وزرای قوای مسلح، من رضائیت آنها را حاصل می کنم در شرایط فعلی هر گونه کودتا وحرکت نظامی باعث کشت وخون مردم می گردد وضرور نیست. با نمایندگان مخالفین بینن سیوان صحبت می کند ومکانیزم دقیق اش را حاضر کرده در اختیار خودت قرار میدهد. سوال های زیادی داشتم که درُ ذهنم مُردند از جمله چرا مرا بحیث رئیس شورا انتخاب کرده اند، چرا وطنجار، رفیع، یعقوبی، منوکی منگل ودیگران خود را از صحنه بیرون کشیده اند وچرا میخواهند من درین شرایط حساس بار دیگر قربانی بدهم ومسئولیت عظیمی را به گردن بگیرم.

او گفت بنا بر خواهش بیوروی اجرائیه حزب وطن، مخصوصاً محمود بریالی اجازه داده ام که جهت تقویه، قوتهای شهر کابل ومصئونیت رفقا، چهار طیاره به مزار شریف بروند وجنرال دوستم با رفقا وعده کرده است که برای شان پرسونل به کابل بفرستد بناءً حینیکه سربازان مذکور به کابل رسیدند، فوراً به محلات مطلوب فرستاده شوند. خودت مستقیماً این موضوع را مد نظر بگیر وآنها را از میدان هوائی کابل به چهار آسیاب ویا هرجائی که پلان داشته باشی بفرست. من حیرت کردم که چگونه از یکطرف جنرال دوستم علیه حاکمیت نجیب قرار می گیرد واز طرف

دیگر پرسونل برای امنیت دوکتور نجیب ورفقایش می فرستد. عقل من قد نمی داد، مگر آنکه رئیس جمهور دیوانه شده باشد وبه حریف خود اجازه، چنین کاری را داده باشد به او نگریستم، حرکاتش عادی بود ویا چنین تظاهر می کرد اما اکنون بیشتر از یك هفته بود که دیگر هیچ نشانی از «خودی» در وجود او دیده نمیشد هیچ هوس، هیچ آرزویی و هیچ خشمی او را به حرکت در نمیآورد از مدتها به اینطرف از ما واز دوستان وحلقه های نزدیکش فاصله گرفته بود وبا همه غریبه وبیگانه گردیده بود گوئی به آستان فنا نزدیك شده بود وروحش خسته، مریض ورنجور بود.

ما، نسبت به او همدردی وهمدلی احساس می کردیم وهنوز هم او را یك آشنا، یك دوست ویك رهبر می شمردیم وامیدهای خویش را به وی بسته بودیم. ما سنگینی آن لحظات را احساس می کردیم وحاضر بودیم هرچه فرمان بدهد انجام دهیم، احساسات ما در برابر او صادقانه وبی ریا بود زیرا که زندگی وزندگانی در لحظات تلخ وشیرین خویش ما را با هم نزدیك ساخته بود. سرنوشت او، سرنوشت ما وحزب ما بود ومن نسبت به هرکس دیگر آنرا درك می نمودم در آن لحظات فکر خیانت وجفا از طرف وی نسبت به حزب، مردم ووطن در مخیله، ما نمی گذشت وباور ما نسبت به او صادقانه وبی ریا بود.

روز به آهستگی میگذشت در طول روز رفقای حزبی، اعضای کمیته مرکزي، بیوروی سیاسی، معاونین رئیس جمهور، وزرا، مامورین دولت، قوماندانان جنرالان ومردم عادی کابل به گارنیزیون میآمدند ومیرفتند، همه کس میخواست ازین محوطه، تنگ وکوچك اسرار درونی ونهانی را بیرون بکشد وهمه کس در آرزوی فرجی بودکه از آسمان نازل شود و روح و روان بی قرار آنها را آرامش بخشد. تلفن ها زنگ میزدند، بیسیم ها صوت می کشیدند، یاورها پس وپیش میرفتند، چهره ها در اتاق کارم عوض می شدند خارجی ها وداخلی ها میآمدند ومیرفتند ومعلوم نبود که از من چه میخواهند در شهر کابل، تشویش واضطراب در اوج خود بودند. دوکانها نیمه باز ونیمه بسته بودند تجارت کساد بود، شاگردان ترجیح داده بودند که به مکتب نروند ومامورین دولت نیز حال وهوای کار کردن و دست به قلم بردن را نداشتند. در مندوی ها ازدحام بود، مردم متاع یکماهه، خود را می خریدند بازار دستفروشان، چوك بود، وهیاهو و غلغله، آنها گوش فلك را کر می نمود. بازار شایعات داغ وداغتر شده میرفت وروحیه ومورال برای کسی باقی نمی گذاشت.

جنرال لطیف آمد، بعد از مدتها انتظار کشیدن مرا گیر آورد وگفت معاون صاحب، اکنون موقع آن فرا رسیده است که خودت یك تصمیم بزرگ سیاسی بگیری؟ گفتم چه تصمیمی؟ گفت نجیب را خلع سلاح کرده وقدرت را بدست بگیر از دوستم واحمد شاه مسعود کمك بخواه وهزاران

نفر اعضای حزب را که جانهای شان در خطر است نجات بده او نمیدانست که نجیب خودش خود را خلع سلاح وخلع قدرت کرده است وگرفتن تصمیم سیاسی از طرف من دیگر دردی را دوا نمی کند البته که من نمیتوانستم او را در جریان صحبت دوکتور نجیب قرار بدهم با هزار وعده ووعید وخواهش وتمنا او را راضی ساختم وعقب کارش فرستادم تنها لطیف نبود، مردم بی شماری در آنروزها چنین امیدهائی از من داشتند ولی هیچکس مرا درک نمی کرد ونمی فهمید.

ساعت ۲ بجهء روز شد، بینن سیوان نیامد. "حسن اوغلو" تلفن کرد وگفت پروگرام او تغییر خورده است اما حتماً میآید ساعت ٤ عصر وکیل تلفن کرد که سیوان از پشاور تماس گرفته وراساً به نزد شما میآید از دفتر تان جای دیگر نرویر،اما او نیامد...

ساعت ۵ عصر رئیس جمهور مرا خواست وگفت بینن سیوان حتماً امشب میآید تو فکرهایت را کرده ای من گفتم هنوز این موضوع را به نسبت غیر عملی بودن آن بارفقا طرح نکرده ام اما اگر شما آنرا آخرین راه حل می دانید در صورتیکه شرایط من قبول شود و زمینهء ایجاد این شورا مهیا باشد، چارهء جز قبول این مسئولیت ندارم او گفت حرف هایت را به سیوان نیز بگو من نیز با رفقای وزیر صحبت می کنم او پرسید که طیاره ها از مزار شریف برگشته اند، گفتم هنوز نه، وی یکبار دیگر تاکید کرد که بمجرد پیاده شدن سربازان "دوستم" آنها باید میدان هوائی را ترك بگویند ضمناً گفت حسین اوغلو به تکت گزمهء گارنیزیون ضرورت دارد زیرا که ممکن است سیوان بعد از قیود شب گردی به کابل بیاید او را به نزدت می فرستم سعی کن یك قطعه تکت گزمه برای امشب به وی بسپاری، من موافقت کردم وبه گارنیزیون کابل برگشتم، حسین تکت گزمه را تسلیم شد ورفت.

ساعت ٦ همانروز طیاره ها از مزار شریف باز گشت نمودند چهار طیاره به زمین نشستند، هنوز طیاره های دیگر به کابل نرسیده بود جمعاً یازده طیاره کدام شخصی امر کرده بود که عوض ٤ بال طیاره یازده بال طیاره به مزار شریف برود من در جریان نبودم ولی بدون تردید شخص با نفوذ وقدرتمندي رفیق فتاح را قانع ساخته بود من آن افراد را که در حدود ششصد نفر می شدند به چهار آسیاب به قرار گاه قوتهای جنرال دوستم فرستادم نمایندهء جنرال دوستم در کابل دگروال عمر "آغا" بود جوان با تهذیب وافسر پر انرژی وفعال که برای همه، بخصوصاً من وآصف دلاور حرمت و احترام زیادی قایل بود به او گفتم که فردا اول وقت وظایف شما را تعیین می کنم او رفت ومشغول سازماندهی کارها واموارت مربوطه اش شد.

ساعت ۹ بجهء شب دو طیارهء دیگر مربوط جنرال دوستم به زمین نشستند، نمایندهء گارنیزیون در میدان هوائی بود وبه آنها هدایت داد تا به چهار آسیاب بروند ولی درین دو طیاره که جنرال عبدالمجید روزی وخان آقا رئیس امنیت دولتی مزار شریف نیز آمده بودند به نمایندهء

گارنیزیون گفتند که ما خود جهت اخذ هدایت به گارنیزیون کابل میرویم آنها به نزد من آمدند، مجید راپور داد که در حدود (۸۰۰ نفر پرسونل از مزار شریف انتقال گردیده اند واگر بخواهید فردا نیز هر قدر نفر و سرباز که ضرورت باشد، جنرال دوستم برایتان می فرستند. من آنها را به صرف نان شب دعوت کردم وبه مجید گفتم همینکه به میدان برگشتی، پرسونل خود را گرفته به چهار آسیاب بروید ومیدان هوائی را تخلیه کنید. جنرال روزی تاریکی شب وخستگی پرسونل خویش را بهانه کرده گفت، صرف همین امشب اجازه بدهید که در ترمینل میدان هوائی اقامت کنیم. فردا ساعت ۵ صبح به چهار آسیاب میرویم من فکر کردم که موجودیت آنها برای یکشب در میدان هوائی اشکالی ندارد، قانع شدم واجازه دادم.

من فکر میکردم که بینن سیوان نخواهد آمد، به وکیل تلفن کردم او اظهار بی اطلاعی کرد وگفت با وزارت خارجه بعد از عصر امروز تماس نگرفته است. شاید مشکلاتی در پشاور پیدا شده است ممکن فردا بیاید، وکیل گفت من خانه میروم و وزارت خارجه را وظیفه داده ام که اگر او تماس گرفت وآمدنش معلوم شد شما را نیز در جریان قرار دهد.

ساعت ۱۲ بجهء شب شد شهر خاموش بود و مردم به خواب رفته بودند. من خسته شده بودم، از رفقا اجازه گرفتم وبخانه رفتم همینکه بمنزل رسیدم بعد از لحظه یی دوکتور نجیب برایم تلفن کرد وگفت «ببخش که ترا در خانه نیز راحت نمی گذارم. فوراً حرکت کرده به دفتر ملل متحد برو در آنجا حسین اوغلو منتظر خودت است. بعضی حرفها برایت می گوید حرف های وی را یاد داشت کن در آنجا فقط پانزده دقیقه وقت داری موفقیتت را آرزو دارم».

-۲-

حسین گفت، آقای بینن سیوان چند لحظه بعد به کابل میرسد تصمیم ملل متحد وسرمنشی آن در مورد ایجاد شورای نظامی قطعی است. فردا ساعت ۷ صبح شما، این موضوع را از طریق رادیو وتلویزیون ابلاغ خواهید کرد. قبل از ابلاغ شورای نظامی استعفی دوکتور نجیب الله را که به وسیله یی بینن سیوان به شما تقدیم می شود، نشر نمائید وسپس بیانیهء خویشرا ایراد کنید. در بیانیه از تطبیق پلان ملل متحد وسپردن قدرت دولتی به پانزده نفر که لست آن قبلاً به اطلاع عامه رسیده است، صحبت نمائید. محتوی صحبت شما باید در بارهء تأمین صلح، قطع خونریزی وبرادر کشی باشد. در بیانیه گنجانیده شود که قوای مسلح بعد از این در امور سیاسی و حزبی دخالت نخواهد کرد وبه قوای مسلح ملی تبدیل خواهد شد که وظیفهء آنرا تأمین صلح وثبات در کشور ودفاع از استقلال ملی وتمامیت ارضی افغانسان تشکیل خواهد داد. شما برای مجاهدین خاطر نشان کنید که تا هنگامیکه انتخابات عمومی در کشور براه انداخته شود قوای

مسلح به ترکیب فعلی خود تحت اوامر دولت مؤقت وظایف خویش را انجام خواهد داد. از آنها واز مردم بخواهید که شما را حمایه وپشتیبانی نمایند ملل متحد شما را حمایه می کند.

از وی پرسیدم که شرایط پیشنهادی من چطور شد؟ شما از کدام شورا با این قاطعیت صحبت می کنید در حالیکه وزیر دفاع در چوکی خود، وزیر داخله در مقام خود ووزیر امنیت در وظیفه، خود باقی هستند قدرت قوای مسلح در نزد آنها است گارنیزیون کابل کدام قدرتی ندارد وقطعات گارنیزیون متشکل از قطعات وجزتامهای این سه وزارت هستند حسین گفت تا فردا ساعت ۷ صبح همه، این مسایل حل می گردد پانزده دقیقه سپری شد وحسین بطرف ساعت خود نگریست من به گارنیزیون رفتم وهنوز موقع نیافته بودم تا بصورت مکمل در مورد صحبت های حسین واوامر دوکتور نجیب الله با رفقا صحبت نمایم که تلفونی زنگ زد، ودگروال وهاب نورستانی قوماندان کندك لوای دوم گارد ملی برایم گزارش ذیل را داد:

«معاونصاحب! در حصه، چهار راهی میدان هوائی خواجه رواش وقرار گاه قوای هوائی ومدافعه هوائی سه عراده موترهای فولکس واگن بس که دارای نمبر پلیت های ملل متحد هستند توسط سربازان ما، دریؤ (توقف) داده شده اند در بین یکی از موترها، داکتر صاحب نجیب، جنرال احمدزی، اسحاق توخی وجنفسر همراه با دو سه نفر از کارمندان ملل متحد نشسته اند داکتر صاحب امر می کند که به آنها اجازه بدهیم تا به ترمینل بروند در مقابل ترمینل چند دقیقه قبل یك طیاره کوچك ملل متحد نشست نموده است، شما چه امر می کنید.»

به وهاب که کمی گوش هایش سنگین بود گفتم، وقتیکه داکتر صاحب را شناختید چرا توقف دادید گفت «قوماندان لوای ما تورنجنرال عبدالرزاق قبلاً اینجا آمده بود وبه سربازان شخصاً هدایت داده بود که هیچکس را نگذارند که از کابل بطرف میدان هوائی برود حتی اگر رئیس جمهور باشد ودیگر آنکه اگر من برای داکتر صاحب اجازه بدهم پرسونل جنرال دوستم که چند متر آنطرفتر با راکت ها وماشیندارها موضع گرفته اند، بالایش فیر کرده او را یا اسیر می کنند ویا از بین می برند.»

من گفتم صبر کن، برایت هدایت می دهم، جریان را برای دلاور، فتاح، سید اعظم سعید ونمیدانم که دیگر کدام کسی در اتاق نشسته بود شرح دادم وطالب مشوره شدم تلفن قطع شده بود، فیصله نمودیم که همه، ما به میدان هوائی برویم و قضیه را از نزدیك بررسی کرده، تصمیم اتخاذ کنیم بار دیگر تلفون زنگ زد و وهاب گفت «قوماندانصاحب داکتر صاحب خودش راه را تغییر داده وبسرعت بطرف شهر حرکت کرد.»

رئیس جمهور به فراست دریافته بود که دامی برایش گسترده اند واگر اصرار کند، ممکن است محاصره گردیده، اسیر شود ویا کشته شود. پنج دقیقه بعد دوکتور نجیب تلفن کرد ویا

عصبانیت خاصی گفت «برای تو گفته بودم که افراد "دوستم" را از میدان هوائی خارج کن، چرا امر مرا اجرا نکردی» جواب دادم که آنها ناوقت شب رسیدند وفردا صبح میدان را ترک می گویند. او گفت «من به میدان هوائی جهت پذیرائی وملاقات با بینن سیوان رفته بودم، در چهار راهی بنا بر دستور رزاق جنرال مرا متوقف ساختنند واجازه ندادند که به نزدیك طیاره بروم سیوان در طیاره است ، او باید به شهر بیاید، برایت امر می کنم تا غند ۷۱۷ را گرفته افراد دوستم را از میدان هوائی بیرون کنی ودر صورتیکه مقاومت نمایند، همهء آنها را از بین ببری فهمیدی؟» جواب دادم اگر حرف بالای سیوان است، این کار را میتوان بدون استعمال قوت وزور انجام داد. واگر حرف دیگریست لطفاً اعتماد کنید تا من هم بدانم وچاره جویی کنم» او حرف دیگری نگفت وبا سر وصدای زیاد گوشی تلفن را گذاشت.

همهء ما حیرت زده و شوك دیده بودیم. هوش و حواسی نداشتیم، باور نمی کردیم که در بیداری به چنین حقیقت تلخی مواجه شویم یك رئیس جمهور یك رهبر حزب، یك قوماندان اعلی اردو، صاف وساده حقیقت را نمی گفت و در پی فریب ما بود پذیرائی از سیوان، در نصف شب، با موتر مبدل، بدون محافظ وتشریفات معمول توسط یك رئیس جمهور، آیا این ممکن بود ، مگر او تا این حد وتا این سطح ما را ساده میانگاشت نه تنها ما را بلکه همهء سربازان را همهء مردم کشور را؟

آیا این فرار بود یا خیانت؟ چه نامی میتوانستیم به آن بدهیم گریز مخفیانه مفتضحانه توأم با خدعه ونیرنگ به قیمت گول زدن وفریب دادن بهترین رفقای خویش، بدون سرنوشت رها کردن یك حزب، یك دولت ویك ملت، این همان شخص نبود که می گفت وطن یا کفن؟ ما چقدر ساده بودیم که حاضر شده بودیم به یك اشارهء وی جان های شیرین خود را فدا کنیم ویا رها به اشارهء او تادم مرگ پیش برویم.

اگر او شمه یی از افکار تاریك ودوزخی خود را در مورد چنین گریز بی فرجامی با من، با یعقوبی، بادلاور ویا هر رفیق دیگر خویش در میان میگذاشت، اگر اعتماد می کرد، ممکن بود که فقط بخاطر همان باور صادقانه اینکه به او داشتیم، او را کمك کنیم ویا اعزاز واحترام بخارج کشور بفرستیم. براستی که طبیعت گاهگاهی انتقام می گیرد، عذاب می دهد، جزا می دهد. پرده ها را می درد، نقاب ها را برمیدارد، شگرد ومانور می کند، توفان بر پا میدارد و روح و روان انسان فریبکار را عیان میسازد ومورد مسخره واستهزاء عام قرار میدهد.

بهر حال، ما به میدان هوائی رفتیم، و به مشکل جنرال مجید روزی را که سخت برافروخته و عصبانی بود ، راضی ساختیم که برای بینن سیوان اجازه بدهد تا همراه ما به شهر برود وطیاره اش کابل را ترك بگوید. «روزی» می گفت، عظیمی صاحب شما ورفقای تان میخواستید تا داکتر

نجیب فرار کند، او قاتل صدها هزار نفر است، او باید محاکمه شود و جزا ببیند ما پلان او را کشف کرده بودیم ومیخواستیم که او را دستگیر نمائیم من به هیچکس اجازه نمیدهم تا از طیاره خارج شود بالاخره او راضی شد وفهمید که نه در فرار دادن نجیب ونه در توقف دادن او ما چهار نفر هیچگونه نقشی نداشتیم سیوان بادیدن من جان تازه یی یافت، مرا در آغوش گرفت وگفت اگر شما نمیآمدید این جنرال وسربازانش مرا می کشتند من او را در موترم نشانیده وبه دفتر ملل متحد رسانیدم، میخواستم با وی خدا حافظی کنم که او دست مرا گرفت وگفت چند دقیقه یی با شما کار دارم.

در منزل دوم نمایندگی ملل متحد در عقب دروازه، اتاق جنرال جفسر سرباور رئیس جمهور با کلاشنیکوف خویش بالای چوکی نشسته بود ومغموم ومتأثر بنظر می رسید. در داخل اتاق دوکتور نجیب بالباس سرمه یی ونکتائی قشنگی پودر زده ومعطر بالای آرام چوکی لم داده بود وقهوه می نوشید، دستیارش اسحق توخی وبرادرش احمدزی نیز در اطرافش نشسته بودند همه افسرده، متأثر وساکت بودند، با ورود من وسیوان همه ایستاده شدند، سیوان نجیب را در بغل گرفت وبوسید وبرایش به انگلیسی گفت که تشویش نکنید، کارها درست می شود من نشستم وبه این مرد عوام فریب ومداهنه گر تاریخ با دقت نگریستیم او که بازی را باخته بود وسخت پشیمان وافسرده بنظر می رسید به کالبد سفید و چاقی شبیه بود که با صد ضربه، کارد خونش نمیچکید سر را بجیب تفکر فرو برده بود و در خود و عوالم خویش فرو رفته بود ناگهان مثل برق بخاطرم آمد که روزی در مجلس پارلمان در صحبت با موسفیدان با غرور و تکبر فریاد زده بود که من مثل منگیستو هایلی ماریام رئیس جمهور ایتوپی نیستم که از اثر اغتشاشات داخلی فرار کنم، و فی المجلس آقای دگروال دلاور برادر دین محمد دلاور والی اسبق ننگرهار برایش خطاب نموده بود که «ما هم نمی گذاریم که فرار کنید اگر به آسمان بروید از پاهایتان و اگر به زمین بروید از موهایتان محکم می گیریم!» شاید در آن موقع این جملات نوعی تملق توجیه می شد ولی اکنون به تاریخ پیوسته و تحقق یافته بود. بی بی سی گزارش داد که حین فرار داکتر نجیب الله در میدان هوایی سربازی از او ممانعت نموده برایش گفته بود، «داکتر صاحب! افغانستان تنور داغ شده است ما و مردم در آن می سوزیم شما هم باید با ما بسوزید ....» به هر حال او، پس از لحظاتی بخود آمد وهمانطوریکه بطرف میز خیره شده بود مرا مخاطب قرار داده گفت: (۱)

«رفیق عظیمی، من از تو ورفقایت توقع نداشتم که بدین شکل بمقابل من کودتا کنید»

۱- شاهدان بیان سیوان واسحق توخی- که امیدوارم با وجدان بیدار بر این حرف ها صحه گذارند.

با گستاخی جواب دادم، شما کودتا کردید، یا ما ؟ از اینکه فرار می کردید وموفق نشدید من مقصر هستم؟ قوتهای جنرال دوستم را مگر من از مزار شریف خواسته بودم درست در روزی که قصد فرار داشتید، چرا آنها را خواستید، چرا به من نگفتید که فرار می کنید تا من به شما کمك می کردم یا اقلاً مشوره میدادم. داکتر گفت:

«من فرار نمیکردم، من برای پذیرائی سیوان رفته بودم» خندهء عصبی امانم را برید و از گفتن وجواب دادن باز ماندم با خندهء من که به هیچ وجه قصدی نبود در اعماق چشمانش اشك پنهانی سوسو زدند و او با قدرت عجیبی مانع فرو ریختن آن گردید. من بشدت متأثر شدم ولی چه کاری برای او انجام داده می توانستم در همان لحظه سفیر کبیر هند آقای (مُجی کمارنند یار) که با من نیز از نزدیك آشنا بود ویکی دو مراتبه با من در گارنیزیون کابل ملاقات رسمی داشت، وارد اتاق گردید. سفیر هندوستان نیز حیرت زده ومضطرب معلوم می گردید بعد از تعارفات با داکتر نجیب وحاضرین، از دوکتور نجیب پرسید حالا پلان شما چیست؟ در دهلی همه منتظر هستند، اگر میخواهید با دولت خویش تماس می گیرم وموضوع پناهندگی سیاسی شما را طرح می کنم. دوکتور نجیب گفت:

«تشکر سفیر صاحب محترم، دیگر دیر شده است، من دفتر ملل متحد پناه آورده ام، اکنون یك تبعهء عادی کشورم هستم، این وظیفهء ملل متحد است که ترتیبات سفر مرا بگیرد ومصئونیت مرا تأمین نماید».

دوکتور نجیب به لسان انگلیسی حرف میزد، البته من بمشکل میتوانستم محتوی ومفاهیم صحبت او وسفیر هند را درك کنم.

سفیر هندوستان رخصت شد دوکتور نجیب که دیگر رئیس جمهور افغانستان نبود به توخی گفت تیزس های صحبت فردای صبح رفیق عظیمی را همین اکنون حاضر کن، توخی شروع به نوشتن کرد. نجیب بمن گفت نامهء استعفی من در نزد سیوان است وفردا صبح برایت می دهد من گفتم بعد از این افتضاح هنوزهم شما بالای آن شورای خود ساخته نظامی تاکید دارید. اکنون ساعت ٤ بجهء صبح است همین اکنون تمام مردم از قضیه واقف شده اند وزرای لوای مسلح همه در جریان قرار گرفته اند، فکر نمی کنم که هیچکس درین لحظات حاضر باشد که قدرت را بمن بسپارد همین اکنون شما مرا متهم به کودتا نمودید فردا که شورای نظامی اعلان شود همه چنین فکر می کنند احساسات مردم ولوای مسلح علیه ما تحریك می گردد وهیچکس حاضر به همکاری با من نخواهد شد دوکتور نجیب بفکر فرو رفت وحرفهای مرا برای بینن سیوان ترجمه کرد سیوان گفت من فردا ساعت ۷ صبح با بیوروی اجرائیه حزب وطن صحبت می کنم. مسئله شورای نظامی را نیز در آنجا طرح خواهیم کرد فکر می کنم که همه قانع شوند عجالتاً شما به

دفتر تان بروید ومنتظر اقدامات من باشید توخی چیزهائیکه نوشته بود بمن سپرد، او در مورد ضرورت استعفی رئیس جمهور، اعلان شورای نظامی الی تطبیق پلان ملل متحد بمنظور جلوگیری نمودن ازخلاء قدرت، تشکیل دولت مؤقت، فراهم شدن شرایط انتخابات، ایجاد یك اردوی بی طرف وملی، تأمین صلح وآشتی نمودن با اپوزیسیون، ایجاد یك دولت ائتلافی با پایه های وسیع اجتماعی و بعضی نکات دیگر در مورد میکانیزم تطبیق مسایل بالا نوشته بود، من، با دوکتور نجیب الله خدا حافظی کرده وبه گارنیزیون کابل، با تأثر بسیار برگشتم. ساعت دقیقاً ۵ بجه، صبح بود.

-۳-

درگارنیزیون کابل تمام این جریانات ومسایل را با رفقا در میان گذاشتم مشوره داده شد که اعضای شورای نظامی را که در کابل بودند جمع کرده وموضوع را با آنها طرح نمایم جنرال فاروق قوماندان قوای سرحدی مخالفت صریح خود را با طرح شورای نظامی ابراز کرد ومتذکر گردید که اگر شخص نجیب الله ذریعه، فرمانی قدرت را به شورای نظامی میسپارید در آنصورت جنبه، قانونی پیدا می کرد وهمه از دساتیر شورا اطاعت می نمود، اما اکنون که او در اثنای گریز، گرفتار شده ودر دفتر ملل متحد پناه گزین شده است، اعلان شورای نظامی بمعنی کودتا کردن علیه او است واز جانب دیگر این مطلب را القأ می کند که گویا شورای نظامی نامبرده را گرفتار نموده وبعداً خبر گریز او را پخش کرده اند این مسئله باعث عدم اعتماد مردم وقوای مسلح بالای شورای نظامی می گردد ونفاق وشقاق بیشتری پیدا شده، باعث ریختن خون هزاران نفر می گردد او گفت مثلاً وزارت داخله هیچگاهی باور نخواهند کرد که مسئله به این سادگی بوده باشد، رفقای دیگر نیز در اطراف موضوع صحبت کرده وهمه این پلان را، دسیسه، آشکار نجیب علیه رفقای نظامی تلقی نمودند ومتذکر گردیدند که نجیب با این عمل میخواهد خود را حق به جانب جلوه داده وحمایت مردم وجهان آزاد را برای خود کماهی کند. من گفتم، رفقای عزیز، مسئله خوش نامی وبدنامی ما وشما مطرح نیست، اگر قرار باشد با بد نام شدن ما در تاریخ، مردم کابل امروز نجات یابند من حاضرم که به این کار تن دهم مسئله حیاتی اکنون تطبیق پلان ملل متحد است تا صلح تطبیق شود مسئله مهم تر تأمین امنیت ومصئونیت مردم است بگذارید ببینم بینن سیوان با رفقای بیوروی اجرائیه چه می گوید وآنها چه تصمیمی در زمینه، ایجاد این شورای کذایی می گیرند در صورتیکه تصمیم دسته جمعی گرفته شود باید همه، ما این مسئولیت را قبول کنیم آنها حرف های مرا تائید کردند وهمه منتظر جریان ملاقات سیوان با اعضای بیوروی سیاسی گردیدیم.

ساعت ۳۰ : ۷ بجهء صبح اطلاع دادند که وزیر امنیت دولتی بعد از آنکه از موضوع گریز وخیانت دوکتور نجیب الله آگاه می شود وغرض ملاقات با سایر اعضای بیوروی سیاسی بطرف کمیتهء مرکزی حزب راه می افتد در آنجا کسی را نمی یابد به او گفته می شود که جلسه ساعت هشت صبح در وزارت خارجه دایر می شود ستر جنرال یعقوبی بطرف دفتر خویش رهسپار می شود در آنجا او میبائیست مطابق معمول ساعت ۷ صبح جلسه اوپراتیفی قرارگاه وزارت امنیت دولتی را دایر وسرپرستی نماید.

جنرال باقر فرین معاون او می گفت که «یعقوبی مرا احضار کرد وگفت جلسه را خودت پیش ببر یعقوبی رنگ پریده، مغموم ومتأثر معلوم می شد در جریان جلسه، یاور یعقوبی سراسیمه به نزد من آمد وموضوع خودکشی یعقوبی را بطور سربسته بمن گفت جلسه را ختم کردم وبا سرعت بطرف اتاق یعقوبی براه افتادم یعقوبی در مقابل میز کار خویش بر روی زمین افتاده بود ، تفنگچهء دستی اش در کنار وی دیده می شد وخون زیادی کف اتاق را پوشانیده بود. یعقوبی نفس نمی کشید وقلب او ایستاده بود او در ناحیهء شقیقه خویش فیر کرده وجابجا کشته شده بود . »

به نظر جنرال باقر فرین، خود کشی او، کاملاً واضح بود وهیچگونه شك وتردیدی برای کسی باقی نمی گذاشت بعضی از رؤسای دیگر وزارت امنیت دولتی نیز این مسئله را که او خودکشی کرده بود ، تائید می نمایند اما عده یي از دوستان وهوا خواهان یعقوبی، هنوز هم باور نمی کنند که او دست به خود کشی زده باشد فکر می شود که بعضی از عمال نزدیك به استخبارات شوروی، بخاطر آنکه یعقوبی را با تمام اسرار ورازهای بیشمارش برای همیشه خاموش ساخته باشند، دست به این جنایت زده اند بعضی ها طرفداران نجیب را متهم می کنند وعده یي همکاران بسیار نزدیك وبا صلاحیت او را در وزارت امنیت.

بهرحال، این خبر همهء ما را تکان داد هیچکس باور نمی کرد که آن انسان با تهذیب وبا پرنسیپ در چنین روزی که همهء ما به وجود او احتیاج داشتیم، از کنار ما رفته باشد شاید گریز نجیب او را آنقدر مایوس ومتأثر ساخته بود که چارهء تمام آن تلخی ها را در خودکشی خود جستجو کرده بود یك ساعت بعد از حادثه یعقوبی، باقی رئیس عمومی اداره پنج امنیت دولتی را هم که از دوستان نزدیك رئیس جمهور بود در دفتر کارش به طرز مشکوکی کشته یافتند.

هیأتی تحت ریاست جنرال فخری خارنوال عمومی قوای مسلح تعیین شد تا موضوع را دقیقاً بررسی نماید، ولی به نسبت حوادث بعدی، تحقیق پیش نرفت و اسناد و شواهد آن یك روز بعد از فرار یارمحمد و باقر فرین معاونان وزارت امنیت دولتی با اموال و اثاثیه و اسناد وزارت از طرف

قوای امان الله گلم جمع و سایر گروپهای مهاجم چپاول و تاراج گردید و این راز برای همیشه ناگشوده ماند.

ساعت ۹ بجه، روز ۲۸ حمل جنرال لطیف به نزدم آمد او چنان شاد وسرمست بود که به همه تبریك می گفت وروی همه را می بوسید او می گفت، تمام قوای مسلح شادمان است. امروز همه جشن گرفته اند اعضای بیوروی سیاسی ورفقا از شما تشکر می کنند وبه نظامیان پر افتخار خویش مینازند، زیرا که نجیب الله را در حین گریز گرفتار کرده اید او بمن نیز تبریکی داد، ولی من نمیدانستم چه جوابی به او بدهم فحش یا یك قفاق جانانه!؟

در وزارت خارجه همه جمع شده بودند بحث های داغی در جریان بود وکیل، بینن سیوان را متهم کرده بود که او از دوکتور نجیب رشوه گرفته بود ومیخواست بدون سر وصدا او را فرار بدهد. کار به جنگ وجدال کشانیده شده بود همه سر درگم وپریشان بودند وسردرگمی پایانی نداشت همراه با جنرال لطیف به وزارت خارجه رفتم تا تکلیف خود ورفقای نظامی خویش را بفهمم حالتی بود که خداوند نشان ندهد!! کار به فحش گفتن وناسزا دادن کشانیده شده بود. یکی دیگری را متهم می کرد در بعضی از چهره ها شادی محسوسی نمایان بود سیوان متأثر بود واز فرط شنیدن دشنام نمیدانست چه کند چهره های خشمگین بسیار بودند تنها حرفی که در آن جمع زده نمیشد مسأله شورای نظامی بود من از بیروی اجرائیه خواهش کردم به سخنانم گوش بدهند عده یی بدورم حلقه زدند با صداقت تمام آنها را در جریان طرح ملل متحد در مورد شورای نظامی قرار دادم وگفتم قرار بود که من امروز صبح شورای نظامی را اعلان کنم اما می بینم که هیچکس با آن موافق نیست بناءً در حضور سیوان معذرت خویش را از پذیرفتن این مسئولیت به شما اعلان می کنم هرکسی را که شما از بین خود بحیث سرپرست کشور تعیین کنید، مورد قبول ما نظامیان است گارنیزیون کابل باوی همکاری خواهد کرد شما امر کنید ما اجرا می نمائیم.

آنها تشکر کردند ومن رخصت شدم نمیدانم بعد از من در وزارت خارجه، چه حرفها، جنگها وناسزا ها بین آنها رد بدل گردید.

بدینسان، با وصف تلاش ها وکوشش های خستگی ناپذیر مان، دولت ناگزیر سقوط میکرد و هیچگونه راه حل معجزه آسایی وجود نداشت ما میدانستیم که فنا شده ایم زیرا که دیگر چیزی بنام دولت وجود نداشت اردو در سرتاسر جبهه در حال فرار بود سرباز ها بی تفاوت بودند ویقین حاصل کرده بودند که اگر بیدرنگ فریاد بزنند "صلح!" جنگ بیدرنگ خاتمه خواهد یافت وآنها به خانه هایشان بر خواهند گشت آنها میدانستند که دیگر در کشور سلطانی وجود ندارد اسلحه ها را به زمین می انداختند وبه گور هرچه جنگ بود، لعنت ونفرین نثار می کردند. اکنون

دیگر واضح شده بود که هیچ قدرت ونیرویی افسر وسرباز را به ادامهء جنگ تحریك و تشجیع نمیتواند.

«ما»، که در مورد جلوگیری از فروپاشی رژیم دیگر هیچ کاری کرده نمیتوانستیم، دیگر نمیتوانستیم شاهد فروریختن خون هزاران هموطن وهم شهری خود گردیم وبرای ادامهء قدرت بجان همدیگر بیفتیم «ما» تعهد دوم خود را فراموش نکرده بودیم: مردم کابل نباید بیهوده قربانی می شدند روشنفکران شهر نمی بایست از بین می رفتند زنان ودختران جوان شهر نمی بائیست بی عزت می گردیدندو مال، دارائی وهستی مردم باید نجات میبافت در نیات «ما» تسلیم شدن به ارادهء مردم که تأمین صلح و امنیت در کشور بود هر لحظه جان می گرفت و پخته می گردید. علاوتاً «ما» مطابق تحلیل اوضاع بین المللی و انزوای افغانستان، عدم درك مسئولیت قدرت های بزرگ و همسایه ها در بارهء افغانستان، احترام به ارادهء مردم و بالاخره مواجه ساختن مجاهدین با تاریخ که ادعای رسالت اسلام، آزادی، وحدت ملی و تمامیت ارضی را داشتند از ادامه قدرت و ادامه جنگ صرف نظر نموده بخاطر همین امر مقدس از همه چیز در آن روز گذشتیم وگرفتن قدرت را حتی برای یکساعت ویك روز باعث جنگ وعامل قتل وقتال همدیگر وهموطنان خویش دانستیم «ما» تعهد سپردیم که بهر قیمتی که باشد مردم شهر کابل، روشنفکران، متحدین سیاسی حزب واعضای حزب وطن را از هرگونه تعرض و آسیبی، در آن روزها حفظ کنیم.

-۴-

از خود می پرسیدم، چرا دوکتور نجیب فرار کرد؟ هزاران وصدها هزار نفر دیگر این سوال را از همدیگر می پرسیدند وجواب روشنی برای آن نمی یافتند، ایا سقوط شمال، ائتلاف جنرال دوستم با احمد شاه مسعود، سقوط بگرام ومحاصرهء کابل وبرهم خوردن بیلانس ها وتوازن قدرت نظامی وسیاسی آخرین امیدهای او را مبنی بر تطبیق شدن پلان صلح ملل متحد به یأس مبدل ساخته بود؟ آیا زیگنال های خطر را شنیده بود وراجع به حیات ومصئونیت شخصی اش، آلارم خطر داده بودند؟ یا اینکه سقوط کابل وگرفتاری وبه اسارت رفتن خود را، دیگر یك امر قبول شده فکر می کرد امری که ناگزیر بود واین ناگزیری در آن حالت تجرید وانزوای سیاسی وفقدان امیدواری محرك خیانت وگریز بودند؟ نمیدانم اما در آخرین روزها او، به ناگزیری "شکست" ایمان پیدا کرده بود واینرا، در طول صحبت خویش با من در همان شب سقوط جبل السراج بطور سربسته یی در میان گذاشته بود. اما، چرا دسیسه، چرا قربانی نمودن مشتی از نظامیان پاك نهاد ونیکوسرشت، به قیمت جان سالم بدر بردن؟ این گریز چنان پنهانی وبا مخفی کاری ومهارت

خاصی انجام گرفته بود که حتی وزیر امنیت دولتی نیز از آن خبر نداشت، گارنیزیون کابل واقف نبود، بیوروی سیاسی اغفال شده بودند، خالقیار وحکومت چیزی نمیدانستند. حتی هیچکس از طرح او در باره، ایجاد شورای نظامی چیزی نمی فهمید.

سوال دیگر این بود که با وصف اینهمه پنهان کاری، چطور شخصی واشخاصی مانند رزاق مرحوم "ورروزی" در آنشب این مسئله را حس کرده بودند وتدابیر جلوگیری از فرار او را گرفته بودند؟ اگر او یکشب قبل می گریخت، موفق می شد ویا اگر قوتهای جنرال دوستم را همانروز از مزار شریف نمی خواست، میتوانست بگریزد؟

مسئله یی دیگری ده ساعت تأخیر بینن سیوان در آمدنش به کابل بود،قرار بود ساعت در بجه، روز بیاید اما ساعت دوازده بجه، شب آمد، الی ساعت ۵ عصر در مورد سپردن تکت گزمه به "حسین" دوکتور نجیب هیچ اشاره یی به من نداده بود، بعد از ساعت ۵ عصر او، وظیفه داد که به حسین اوغلو، تکت گزمه، گارنیزیون را بسپارم، پس تا ساعت ۵ عصر مسئله یی گریز او در شب ۲۷ حمل که فردای آن ۲۸ حمل می شد مطرح نبود،

راستی سیوان چرا حاضر شده بود که او را فرار دهد ونام ونشان ملل متحد را در سطح جهانی در معرض بدنامی وسوظن قرار دهد، مسلماً روزی این حقایق افشا خواهد گردید وبه همه، سوالات جواب خواهد گفت، عجالتاً ما همینقـــدر می دانیم که در طول این ده ساعت تأخیر، بینن سیوان از طرف مجاهـــدین نا امید شده بود ونتوانسته بود آنهـــا را برای تطبیق پلان صلح خویش راضی سازد، عجله وشتاب هـــردو، هم نجیب وهم سیوان برای گریز کردن وگریزدادن، نقط در طول همین ده ساعت اتفاق افتاده بود، حرف های آخری زده شده بود وتصمیم آخرین اتخاذ گردیده بود، بسیار منطقی خـــواهد بود که به این نتیجه برسیـــم که طرح شـــورای نظامی پس از ناکامی مذاکـــرات بینن سیوان در پشاور وناامیدی ملل متـــحد از این پروسه نقـــط در آخرین روزها، یعنی ۲۶ و ۲۷ حمل با مشـــوره با دوکتور نجـــیب شکل گرفته بود.

عواطف واحساسات مردم کابل واهالی کشور، در هنگامیکه او گریخت وبعداً به دفتر ملل متحد پناه برد کاملاً علیه او بود. مردم سوال می کردند که در صورتیکه موفق به گریز نشد میتوانست دوباره به ارگ برگردد، وبحیث رئیس جمهور کشور تمام، اتهامات را تکذیب کند، بار دیگر صف آرائی نماید، دشمنان حزبی خویش را خلع سلاح کند وقدرت پایتخت را بدست خود گرفته، تا آخرین مرمی بجنگد، هنوز در کابل آرامی وامنیت بود از چی وازکی میترسید که به دفتر ملل متحد رفت. رفتن دوباره، او به ارگ را چه کسی مانع شده میتوانست، آیا او تمام پل ها را در عقب خود خراب کرده بود؟ کابل در آنروزها از یکطرف بیمار بود واز طرف دیگر امیدوار،

عکس العمل های مردم متفاوت بود عده، که او را مانع صلح میدانستند خوشحال بودند که این مانع از راه برداشته شده است؛ حزب وروشنفکران وطن هیچگاه او را نمی بخشیدند، زیرا که آنها را بدون سرنوشت رها کرده بود ، عده یی بی تفاوت بودند ولی هیچکس برای او حتی اشک تمساح هم نریخت.



سحرگاهان ۲۷ سپتامبر ۱۹۹٦ طالبان، اجساد داکتر نجیب و برادرش را که بقول ویکیند پوست تاریخ ٤ اکتوبر ۱۹۹٦ وقصابی بی خبر ، کرده بودند در چهار راهی آریانا کابل آویزان نمودند.

شهریان کابل همینکه دستآوردهای مجاهدین را که بجز از کشتار وتباهی مردم افغانستان ارمغان دیگری نداشت مشاهده کردند، برایش بعدها ابراز احساسات می نمودند، زیرا که قضاوت های مردم از منافع مادی آنها بر میخیزد. مردم به فکر روزهای گذشته بودند، به فکر دوران او، نه به فکر خود او، در دوران او لا اقل در کشور خاصتاً در شهرها واز جمله در شهر کابل،

امنیت ومصئونیت وجود داشت شهر آباد ومعمور بود، کلتور وفرهنگ زنده بود وهنوز نیست ونابود نگردیده بود، تجارت رونق داشت وبازار کابل پر وپیمان از امتعهء داخلی وخارجی بود. آزادی های نسبی وجود داشت، برق بود، هرچند که گاهگاهی چشمك می زد مخابرات نفس می کشید، ترانسپورت وجود داشت، مکتب ها وپوهنتون ها باز بودند ومظاهر ساده وانسانی یك تمدن هنوز نیست ونابود نگردیده بود، پس کسانیکه دیروز را با امروز مقایسه می کنند، بدون تردید فرق فاحشی بین دیروز وامروز میبابند، وبدون تردید دوکتور نجیب را حق بجانب فکر می کنند ومعصوم ومظلوم!

-۵-

شب در سرویس های اخبار، خبر فرار دوکتور نجیب الله با کلمات تحقیر آمیز وموهنی به نشر رسید از استعفا نامهء مفصل او ودلایلیکه برای ترك گفتن کشور در آن لحظات حساس یاد آور شده بود، صحبتی صورت نگرفت فرمان دوکتور نجیب مبنی بر سبکدوشی معاونینش نادیده گرفته شد وعبدالرحیم هاتف بحیث سرپرست ریاست جمهوری از طرف بیروی اجرائیه حزب برگزیده شد اگر چه هاتف شخص هوشیار، با تجربه، کاردان ومحترمی بود، اما او یك فرد ملکی و غیر نظامی بود، تعین او بحیث سرپرست دولت وقوای مسلح کشور در آن موقع حساس یك اشتباه تاریخی بود بیوروی سیاسی میبائیست یکی از اعضای نظامی خویش را به حیث سرپرست و مسئول کشور تعین میکرد کسی که در قوای مسلح شناخت میداشت و در حالات مشکل ووخیم وضعیت، قوای مسلح را رهبری کرده میتوانست اما آنها به نسبت همان مریضی های گذشتهء خویش، شخص بی طرف اما غیر مؤثر را به حیث مسئول تعین کردند. نتیجه آن شد که هرکس به راهی رفت وهرکس هرچه دلش خواست انجام داد، واین همان خلاء قدرتی بود که رئیس جمهور سابق از آن سخن میزد وتشویش داشت...

عبدالوکیل وزیر خارجه، پس از تماس های قبلی بتاریخ ۲۷ حمل ۱۳۷۱ با اجازه وتفاهم با دوکتور نجیب الله که هنوز رئیس جمهور بود به پروان رفت وبا مسعود ملاقات نمود مسعود او را با گرمی استقبال کرد طرح وکیل واعضای بیوروی اجرائیه حزب تا آنموقع یکسان بود وبه اتفاق آرا چنین بود :

تشکیل یك دولت ائتلافی با مجاهدین، ترجیحاً با احمد شاه مسعود، در صورتیکه دیگران حاضر به ائتلاف نباشند، بوجود آوردن یك جبههء مشترك علیه گلبدین حکمتیار، راندن او از اطراف شهر کابل وتقسیم نمودن مساویانهء قدرت.

این طرح را در آنموقع احمد شاه مسعود رد کرد ولی گفت در صورتیکه کابل قدرت را بدون

جنگ وخونریزی به تنظیم جمعیت اسلامی تحت رهبری برهان الدین ربانی تسلیم بدهد، او وعده میدهد که عفو عمومی اعلان شود واعضای حزب با مصئونیت تمام در کشور زندگی کنند وبه جز چند نفر چهره‌ء سرشناس، همه در وظایف خود دوام بدهند. عبدالوکیل از طریق تلویزیون ضمن مصاحبه ای، گفت که تمام تنظیم ها حاضر است با دولت کابل ائتلاف نموده ودولت ائتلافی با پایه های وسیع را بوجود آورند بناءً به تطبیق پلان ملل متحد به زعم وی ضرورتی احساس نمی شد. او گفت صرف گلبدین حکمتیار تا هنوز در ائتلاف با دولت مخالفت می نماید بناءً تا دیر نشده است، باید همراه با سایر تنظیم ها به این پروسه بپیوندد در غیر آن او تجرید خواهد شد ودرصورتیکه جنگ را شروع کند عواقب آن بدوش وی خواهد بود.

وکیل بعد از فرار نجیب شبی برای من وآصف دلاور تلفون کرد واز ما خواست تا به دفتر وی برویم. در آنجا، محمود بریالی، رفیع، فرید مزدك وکاویانی نیز جمع شده بودند. وکیل گفت احمد شاه مسعود شخص بسیار شریفی است، وی تمام پیشنهادات مرا شنید وهمه را قبول کرد ومسعود گفت که نباید مردم کابل پایمال گردند و بخاطر قدرت رسیدن ما صدمه ببینند. او در مورد تشکیل دولت ائتلافی نظر منفی نداشت اما آنرا مشروط به رضائیت ربانی وسایر رهبران گذاشت او گفت عفو عمومی را اعلان می کنم، انشاء الله صلح تأمین میگردد. ملل متحد نیز اکنون این مسئله را پذیرفته است وپلان سیوان دیگر جنبه‌ء تطبیقی ندارد وکیل گفت نظر شما چیست؟ سوال های زیادی از او شد مزدك، کاویانی ووکیل با خوش بینی زیادی به آینده می نگریستند ومسعود را قهرمان دوران معرفی می کردند من پرسیدم، چقدر بالای مسعود میتوان اعتماد کرد؟ کاویانی ومزدك جواب دادند که مسعود بخاطر شکست دادن حریف خود حکمتیار، حاضر به هر نوع سازش ومصالحه است ودرین زمینه تشویشی وجود ندارد پرسیدم چرا درین جلسه سایر اعضای بیوروی سیاسی اشتراك ندارند؟ وکیل گفت، بخاطر آنکه من قبلاً هر کدام آنها را دیده بودم وموافقت هر کدام آنها را گرفته ام قرار است بار دیگر به پروان بروم وخواهش می کنم یك کلید شفر مخابره‌ء زاس را با یکنفر افسر مسلکی مخابره همراه من به پروان بفرستید تا ارتباط گارنیزیون با پروان تأمین شود ودر صورتیکه ضرورت به کمك مسعود گردد، از وی کمك مطالبه شده بتواند.

ساعتی بعد وطنجار بمن تلفن کرد وخواهش نمود که به نزد او که در کمیته‌ء مرکزی حزب بود، بروم. در آنجا، نظر محمد معاون حزب وطن وغوربندی نیز نشسته بودند، وطنجار گفت وزیر صاحب خارجه، پیام های بسیار خوبی از طرف احمد شاه مسعود آورده است. او گفت «مسعود حتی یك پیشنهاد ما را با پنسل خط نکشیده وهمه را قبول نموده است، از همین حالا صلح را برایتان تبریك می گویم، لطفاً از گارنیزیون کابل یکنفر افسر مخابره ویك نفر عضو

رابطه که جنرال یا دگروال باشد وکلید زاس را با نمبر کود خویش برای مسعود هر موقیکه وزیر صاحب خارجه به پروان میرفت، بفرستید، بعد از این هر کمکی که ضرورت داشته باشید از مسعود خواسته می توانید در مورد تقویهء گارنیزیون کابل توسط افراد شورای نظار باوی صحبت شده است» وطنجار خوش وخرم معلوم می شد وکمی سر حال وسرشار به نظر میخورد من بنا بر امر وی دگروال صدیق آمر مخابره، گارنیزیون کابل را تعیین نمودم تا همراه با کلید زاس وکود مربوطه به همراهی وزیر خارجه به پروان برود. وکیل همراه خویش، آمر سیاسی گارنیزیون کابل تورنجنرال امیر محمد را نیز برد. امیر محمد از سالها قبل با مسعود ارتباط داشت وما از این موضوع بی اطلاع بودیم همانطوریکه نمیدانستیم، دوکتور عبدالله مسئول امور سیاسی وسخنگوی مسعود، برادر جنرال لطیف خود مان است.

در اسنادیکه در روزگار ما، از طرف تنظیم جمعیت اسلامی در روز نامهء مجاهد نشر شده است وهمچنان در رساله «بهای آزادی (کابل از سقوط تا فتح) نوشتهء ع منصور جوزای ۱۳۷٤ از صفحات ٦٥ الی ۹۱ به گفتگوی تلفونی حکمتیار ومسعود ثبت وقید گردیده است که در آن مسعود حقایقی را در مورد طرح های اعضای بیوروی سیاسی حزب به توسط عبدالوکیل افشأ کرده است. مسعود به حکمتیار می گوید که وکیل دوباره به نزد او مراجـعـه کرده و بعضی طرح هائی را با خود آورده بود. بار اول با طرح وی مبنی بر تشکیل یك دولت ائتلافی به تفاهم نرسیدیم. باردیگر او با دو طرح مراجعه کرد یکی تشکیل دولت ائتلافی با مجاهدین که من فی المجلس آنرا رد کردم طرح دوم وی که طرح شخصی خود او بود، تسلیمی بدون قید وشرط دولت به مجاهدین بود، مشروط به اینکه مجاهدین عفو عمومی را اعلان کنند واعضای حزب وناموس آنها، صدمه نبینند من با این طرح موافقه کرده ام رهبران نیز در پشاور طرفدار این طرح هستند بناءً در صورتیکه خود آنها، دولت را تسلیم می کنند ضرورت جنگ دیده نمی شود. حکمتیار می گفت، نخیر، در کابل تمام قدرت بدست نبی عظیمی قوماندان گارنیزیون کابل است همین لحظه او با قوتهای ما، می جنگد رادیو، تلویزیون، میدان هوائی بدست او وقوتهای دوستم وبابه جان است، توچرا با کمونیست ها ائتلاف کرده ای؟ چرا جهاد چهارده ساله ملت ما را کم ارزش میسازی، ما باید با فتح وظفر وارد کابل شویم مسعود می گفت من ضرورت جنگ را نمی بینم مردم پایمال می شوند در صورتیکه تو جنگ می کنی، من نیز مجبور هستم ترتیبات دفاع از مردم کابل را بگیرم وکیل خوشحال وراضی به کابل برگشت او گفت تمام شرایط ما از طرف مسعود قبول گردیده است در حالیکه چنین نبوده و مسعود حاضر به تقسیم قدرت با حزب وطن نگردیده بود. جنرال دوستم نیز همانطوریکه قبلاً به کابل سرباز فرستاده بود باز هم برای ما سرباز می فرستد، وشورای نظار نیز هر قـــدر بخواهیم سرباز روان می کند، وی از طرح

شخصی اش در مورد تسلیمی بلاقید وشرط دولت به احمد شاه مسعود کلمه یی برای ما اظهار نکرد.

در همان آوان یعنی تاریخ ۳ ثور ۱۳۷۱ جنرال رفیع با وساطت وپا در میانی پکتین وشاید هم از اثر ارتباط قبلی اش، با حکمتیار ارتباط گرفت ودر لوگر با نامبرده ملاقات کرد. در صحبت ها بین رفیع وحکمتیار این مسئله طرح شده بود که در صورتیکه افراد نظامی احمد شاه مسعود وارد کابل شوند، حکمتیار نیز به کابل راه داده می شود. رفیع با وسایط مخابره‌ء حکمتیار به کابل برگشت وارتباط خویش را با نامبرده تأمین نمود در تلویزیون نیز مصاحبه کرد واینطور تصویر داد که حکمتیار نیز خواهان جنگ نیست، به شرط آنکه جنگ بالای او تحمیل نشود. یکی از قوماندانان مشهور حکمتیار بنام ادریس بحیث عضو رابطه بین رفیع وحکمتیار تعیین شد. خواهرزاده‌ء رفیع دگروال نادر بحیث قوماندان لوای گارد که وضع الجیش آن در ارگ بود تعیین گردید وتدابیر لازم از طرف رفیع ورفقایش برای نفوذ دادن حکمتیار بداخل شهر کابل گرفته شد روز دیگر احوال دادند که رفیع میخواهد جنرال هادی را بحیث رئیس ریاست ده یا حفاظت امنیت دولتی مقرر کند. من تورنجنرال عزیز حساس را که در آنموقع معاون حربی پوهنتون بود به این وظیفه تعیین کردم البته نه جنرال رفیـع که سبکدوش شده بود ونه من هیچکدام چنین صلاحیتی نداشتیم که کسی را عزل ونصب نمائیم اما خلأ قدرت بود وهرکس هرچه دلش میخواست انجام میداد مثلاً سلیمان لایق فقط در شب بعد از گریز نجیب در صفحه‌ء تلویزیون ظاهر گردید وآنچه از دهنش برآمد به آدرس نجیب نثار کرد، بعد از آمدن رفیع از نزد حکمتیار، او بمن تلفن کرد وگفت با تمام تنظیم های جهادی به شکل ذیل به توافق رسیده ایم:

- عدم دخول نظامی در شهرها، خاصتاً در کمربند امنیتی خارجی شهر کابل.
- ایجاد شورای رهبری در محلات.
- تعقیب حل وفصل سیاسی مسئله افغانستان از طریق تفاهم ومذاکره با آنها.

او گفت شما باید پلان عاجلی را ترتیب دهید وقوتهای جنرال دوستم را از میدان هوائی خارج ساخته، کمربندهای خارجی را توسط آن ها تحکیم وتقویه کنید وظایف به شکل عادی ونورمال در چوکات قوای مسلح پیش برود.

برایش گفتم، همین اکنون مجاهدین در هر استقامت کابل به نام ائتلاف به پوسته های ما نزدیك شده اند وسعی دارند پرسونل ما را به نام مذاکره وتفاهم به نفع خویش استعمال نمایند. درینصورت هر تنظیم پوسته های امنیتی مقابل خویش را مال شخصی خویش فکر کرده وقوای مسلح را خلع سلاح می کنند من باید بصورت دقیق بفهـمم که آیا قوای مسلح اجازه دارد که در صورتیکه مخالفین به پوسته های آنهـا نزدیك شود، بالای آنهـا فیر نمـاید. رفیع گفت،

رفیق عظیمی، مجاهدین باید بالای ما اعتماد کنند آنها باید حسن نیت ما را درك نمایند. در غیر آن به ائتلاف راضی نخواهند شد ائتلاف با مجاهدین فیصله، بیوروی اجرائیه حزب است. مطابق آن اجراات کنید من گفتم هر فیصله ایکه شما کرده اید، کار خود تان است ما امر داده ایم که هرکس به پوسته ها نزدیك شود، بالایش فیر صورت بگیرد اما متأسفانه قبل از ما، موضوع ائتلاف از طریق دفتر رفیع به تمام کشور مخابره شده بود.

بازتاب منطقی چنین اوامر غیر مسئولانه، هرج ومرج وبی نظمی بیشتر بود، قوای مسلح که از لحاظ سایکولوژیك در بدترین حالت قرار داشت وپی بهانه می گشت، اکنون بدترین بهانه، را بدست آورده بود، ائتلاف!! معلوم نبود با چه کسی وبخاطر چه امتیازی؟ پس، هر قوماندان وهر افسر در پی آن بود تا به شکلی از اشکال با مجاهدین وگروپمان طرف مقابل قطعه وگارنیزیون خویش ارتباط پیدا نموده، تفاهم ومذاکره نموده وتمام هستی ودارائی قطعه خویش را به آنها تسلیم بدارد واز جنگ با آنها طفره برود.

این از یکطرف ودو دستگی در حزب وقوای مسلح در عدم موجودیت مرکز قدرت از طرف دیگر انقطاب ذیل را باعث گردید:

وطنجار، رفیع، پکتین، منوکی منگل، اسدالله پیام در جمله، کسانی بودند که آمدن قوت های جنرال دوستم را در کابل بهانه قرار داده و سعی داشتند با نفوذ دادن قوتهای حکمتیار در کمربند خارجی وداخلی شهر کابل، توازن نظامی را به نفع خویش تغییر دهند. از طرف دیگر، مزدك، کاویانی، وکیل، بریالی در قطب مخالف بودند و با ائتلاف با مسعود پا فشاری داشتند. آنها بودند که از مسعود طالب کمك نظامی شده وبرای مقابله با حکمتیار از پروان قوت های شورای نظار را بنام قوت های جنرال بابه جان به کابل ذریعه، هلیکوپتر ها دیسانت نمودند. آن قوت ها جمعاً به ۸۰۰ نفر میرسید وهنوز اعضای برجسته، شورای نظار مانند داکتر عبدالرحمن وسایرین به کابل نیامده بودند. در قوای مسلح نیز این دو دستگی احساس می شد عده یی به دورگارنیزیون کابل جمع شدند و عده یی در اطراف وزارت داخله، محمود بریالی بعضی از رفقای حزبی را مانند عبدالحق علومی، نعمت الله، توده یی وغیره در کمیته، مرکزی حزب توظیف نموده بود تا وضع اوپراتیفی را کنترول کنند وبر اوضاع تسلط داشته باشند. ببرك کارمل هنوز هم در کابل میزیست ومعلوم نبود که ازین حوادث گوناگون در رنج وتعب است یا در خوشکامی وسرحالی؟

پس نیروی حزب وقوای مسلح کـه میتوانست در آن لحظات متشکل، یك پارچه وواحد عمل کند به چندین پارچه تقسیم شد وخلأ قدرت بمعنی واقعی آن ایجاد گردید.

خلص وقایــع :

۲۹ عمل حزب وحدت اسلامی بالای حربی شوونځی ومهتاب قلعه (قرارگاه غند ۶۱ ضربتی) حمله نموده ونقاط مذکور را به سادگی بدست آورد. غند ۷۱۷ توظیف شد، مهتاب قلعه بدست نیامد، اما حربی شوونځی دوباره گرفته شد. در کوته سنگی پوسته های امنیتی گارنیزیون کابل توظیف شدند وجنرال سید غلام معاون بخش اردوی گارنیزیون کابل مسئول آن گردید. دیپوهای ارزاق نیز در دوراهی پغمان مورد حمله ودستبرد قرار گرفت. فرقه ۵۱ وتعدادی از قوتهای څارندوی و امنیت دولتی مسئول حفاظت دیپوها شدند.

اول ثور:

جنرال رفیع طی فرمانی قوت های جبار قهرمان را که تحت امر اردو بودند، به وزارت داخله تسلیم کرد. در نتیجهء این امر قوتهای جبار قهرمان که تحت امر گارنیزیون کابل بودند ودر منطقهء کاریز میر ودانشمند برای تقویت خطوط دفاعی توظیف شده بودند، مناطق خویش را خود سرانه رها گرده وبه غند ۵۲ مخابره واقع در مکروریان تجمع کردند. در غند بر علاوهء جبار قهرمان، جنرال مرجان معاون معاونیت تخنیکی وزارت دفاع، جنرال فقیر، جنرال حضرت، جنرال اخك وغیره گروپ اوپراتیفی را به نفع وزارت داخله ایجاد کردند، آنها افراد جبار قهرمان را در تمام حوزه های امنیتی څارندوی و در قرارگاه وزارت داخله جابجا وتقسیم نمودند ودر تحت پوشش نام آنها، حزب اسلامی که بصورت غیر مسلح داخل شهر می شد، در تمام این پوسته ها تقسیم ومخفی گردیدند.

- جنرال یونس قوماندان فرقه ۹۶، امنیت دولتی، قوتهای حزب وحدت وحرکت را در میدان شهر نفوذ داده ومواضع فرقه خویش در میدان شهر را به آنها سپرد، و خود با تلویزیون و ویدیوی قوماندانی و مقدار هنگفت پول فرقه به کابل گریخت. تورن امان الله از حزب اسلامی نیز مواضع قوت های لوای امنیت دولتی را در میدان شهر تصرف کرد.

- جنرال عیسی قومـــاندان فرقه ۵ مؤظف شد کـــه خط دفاع جدیدی را در منطقهء ارغندی بوجــود آورد و تا آخرین مرمـــی مقـاومت کنـد ولـی کاری را پیش برده نتوانست.

- در ولایات تا این تاریخ به علاوه صفحات شمال وشمال کابل الی کاریزمیر، دانشمند - ولایت هرات، فیض آباد مرکز بدخشان، کلات مرکز زابل واز اثر تفاهم وائتلاف یا تبانی وخیانت به تصرف مجاهدین در آمده بود، مجاهدین هیچگونه جنگی درین مناطق نداشتند و بدون کوچکترین عکس العملی به این شهرها نفوذ کردند.

دوم ثور :

قوتهای جنرال دوستم از گردیز خارج شدند. این قوتها در منطقهء تنگی واخجان لوگر در کمین حزب اسلامی افتادند، اما توانستند سرسختانه جنگ کرده وبه چهار آسیاب برسند، جنرال جمعه نظیمی و تعدادی از پرسونل فرقه ۵۳ درین جنگ اسیر وبعداً به شهادت رسیدند.

- به جنرال امام الدین امر داده شد که با استفاده از قوت های باقیمانده از گردیز دفاع نماید. او گفت، امکان دفاع گردیز بعد از بر آمدن قوت های جنرال دوستم موجود نیست، اما امکان ائتلاف با "حقانی" وجود دارد.

- تنگی واغجان که قوای مسلح برای بدست آوردن آن تا پای جان رزمیده و آنرا بدست آورده بود اکنون بدون کدام مقاومت وتبادلهء یك فیر به گلبدین حکمتیار از طرف قوماندان لوای مذکور بنا بر امر وزیر داخله تسلیم داده شد. در روز دوم ثور، خط مدافعه گارنیزیون کابل به اندازهء ده الی پانزده کیلومتر در جنوب کابل عقب آمد وتا منطقهء دشت سقاوه که قوای گارد تحت قوماندهء جنرال اسدالله "مارخور" موقعیت داشت، رسید.

- در فرقه خارندوی جنرال گلبهار معاون بخش خارندوی گارنیزیون کابل، در موجودیت عبدالرحیم جنرال قوماندان آن فرقه، بحیث سرپرست فرقه تعیین گردید. گلبهار راپور میداد که در فرقه ۵ خیریت است اما فرقه ۵ در همانروز به امر وزیر داخله، به قوای حکمتیار تسلیم داده شده بود.

- لوای ۸ خارندوی هم بنا بر همین دساتیر، غیر مسئولانه وخیانتکارانه که در لته بند قرار گاه داشت، قسماً به حزب اسلامی وقسماً به حزب اسلامی مولوی خالص به سرکردگی قوماندان عبدالحق، باز هم بدون فیر یك مرمی تسلیم داده شد. در این استقامت خط پیشترین مدافعه کابل را محبس پل چرخی وپولیگون های انداخت قوای ۱۵ زرهدار تشکیل داد.

- عبدالرحمن "جرمن" یکی از قوماندانان فرقه ۵۳ وظیفه گرفت تا بتعداد پنجصد نفر افراد خویش را در بیزهای وزارت دفاع واقع در پلچرخی جابجا کند وهمچنان تعدادی از قوتهای خود را در میدان هوائی کابل مستقر سازد.

- رفیع بمن تلفن کرد وگفت همراه با آصف دلاور در دفتر عبدالرحیم هاتف سرپرست ریاست جمهوری بیائید. در آنجا بر علاوه خالقیار، رؤسای مجلسین شورای ملی وسنا داکتر ابوی ومحمود حبیبی وطنجار، پکتین ورفیع هم حضور داشتند. از من تقاضا بعمل آمد تا اوضاع کابل را گزارش دهم. من وضع وخیم کابل را گزارش داده متذکر شدم که تنگی واخجان ولوای ۸ خارندوی، فرقه ۵ خارندوی خیانت نموده وبه حکمتیار پیوسته اند. همچنان جنرال یونس قوماندان فرقه ۹۶ امنیت دولتی قوای خود را به گروپمان طرف مقابل تسلیم داده است. در شهر افراد بی

هویت زیادی بنام افراد جبار قهرمان گشت وگذار می کنند و در هر حوزه‌ء خارندوی صدها نفر بنام این قطعه که قبلاً مربوط اردو بود واینك نظر به فرمان ریاست جمهوری (رفیع) به خارندوی داده شده است. دیده می شود، بالای بیز خارندوی دیشب حمله صورت گرفته بود اشخاصی که هویت آنها معلوم نبود میخواستند بیز را به تصرف در آورند، وزارت داخله هیچگونه واکنشی نشان نداد. مجبوراً توسط قوتهای لوای گارد وزارت امنیت دولتی (قوتهای بابه جان) بیز مذکور دوباره بدست آمد. به این حساب وضع در شهر خراب تر می گردد، زیرا که خیانت ها وجود دارد وپرسونل قوای مسلح بدشمن تسلیم داده می شوند. آصف دلاور نیز رشته صحبت را بدست گرفته ودق دل خود را بالای پکتین خالی کرد. پکتین گفت از رفیق عظیمی سوال کنید که برای او چه کسی صلاحیت داده است که جنرال عزیز حساس را بحیث رئیس حفاظت ومصئونیت امنیت دولتی مقرر نماید حساس شخص مشکوکی است وحیات وجان رهبری در خطر است. دوم اینکه چرا قوتهای جنرال دوستم به کابل امده اند و هر روز به تعداد آنها افزوده می گردد. سوم اینکه قوتهای احمد شاه مسعود به اجازه‌ء کدام مقام توسط هلیکوپترها به کابل وارد می گردند. ما نیز حق داریم که برای مصئونیت حیات خود ورفقای خود تدابیر بگیریم.

به پکتین گفتم که "عزیز حساس" را از سابق می شناسم ودر گارد وریاست جمهوری سابقه‌ء خدمت دارد او ارکان حرب است وشخص کاملاً قابل اعتماد. بناءً از موجودیت وی درین پست هیچگونه احساس خطر نکنید آنچه مربوط است به صلاحیت بفکر من هیچکدام ما در لحظه‌ء کنونی کدام صلاحیت قانونی نداریم زیرا که خلاً قدرت است وهرکس که زور داشت، صلاحیت نیز دارد. افراد دوستم باراول بنا بر امر دوکتور نجیب به کابل آمدند وبنا بر تقاضای بیوروی اجرائیه حزب وطن دیروز پنجصد نفر دیگر وارد کابل شده ودر میدان هوائی در رادیو تلویزیون جابجا گردیده اند. از احمد شاه مسعود تا کنون کدام قوتی به کابل نیامده است اما از جنرال بابه جان قهرمان فقط ۸۰۰ نفر ذریعه‌ء هلیکوپترها آمده اند. عبدالرحیم "هاتف"، از من خواهش کرد که صحبت را ختم نمایم، او گفت در لحظه‌ء فعلی مهم اینست که چطور از کابل دفاع کنیم. در باره‌ء این مسئله که چه کسی قوتهای بیگانه را به کابل خواسته است بعداً باز خواست خواهیم کرد. وطنجار ورفیع خاموش بودند زیرا به نماینده گی از آنها پکتین صحبت کرده بود مجلس بدون کدام نتیجه گیری ودادن وظایف ختم شد، بهتر است بگویم بهم خورد.

ما میدانستیم که اکنون آنها با حکمتیار بند وبست کرده اند وبنا بر اعتراف پکتین برای حیات ومصئونیت خویش تدابیر گرفته اند شاید آنها احساس می کردند که من وآصف دلاور با جنرال دوستم واحمد شاه مسعود قول وقرار گذاشته ایم.

اما ایکاش آنها میدانستند که یگانه موضوعی که من به آن فکر نمیکردم، احمد شاه مسعود،

ربانی، حکمتیار، سیاف وغیره بود. تنها موضوعی که فکر وذکر مرا تشکیل میداد، همانا دفاع از کابل بود که با چنین خیانتهای آشکاری مواجه گردیده بود من تازه از مراسم تدفین جنازهٔ مادرم فارغ شده بودم، هنوز می بائیست فاتحه می گرفتم، غم واندوه بیکرانی روح وروانم را فرا گرفته بود از یکطرف بهترین، عزیزترین وگرانبهاترین موجود زندگی ام از دستم رفته بود واز طرف دیگر کابل این گهواره و مادر دوم خویش را نیز از دست میدادم...

بعد از آن تاریخ حسابها وکتابهای ما، با وزارت داخله جدا گردید آنها در وزارت داخله ویا قصر دلکشا جمع می شدند و با حکمتیار بصورت منظم ارتباط داشتند، و ما در گارنیزیون کابل جمع بودیم وبا تلخی شاهد تسلیم دهی تمام شهر کابل به حکمتیار.

بعد از جلسه وطنجار تلفن کرد وگفت رفیق عظیمی خونسردی ات را حفظ کن نگذار که اولین فیر از طرف گارنیزیون کابل بالای مخالفین صورت گیرد من نمیخواهم که مسئولیت بعدی بدوش گارنیزیون بیفتد. برایش گفتم که کاملاً خونسرد هستم ولی خیانت ها ودسایس وتسلیم دهی های آشکار و پنهان کماکان ادامه دارد و گارنیزیون کابل را که مسئول امنیت مردم و شهر کابل است تهدید می کند:

سوم ثور :

وضع ولایات : بر علاوهٔ ولایت وشهرهای فوق: مهتر لام مرکز لغمان، گردیز مرکز ولایت پکتیا، وهمچنان ولایات کنرها، لوگر، لغمان وبادغیس وجلال آباد - از اثر همان سازشها وائتلاف ها، بدون هیچگونه برخورد نظامی سقوط کردند.

قوماندانان این ولایات وشهرها، اولاً ائتلاف می نمودند وبعد از ائتلاف مرکز را واقف میساختند. در ولایات درگیری های نظامی مطلقاً وجود نداشت.

وضع کابل : عده یی از قوماندانان تنظیم های مختلف در اطراف شهر کابل، مانند مولوی شفیع الله، حاجی شیر علم، انور "دنگر"، آمر انور و کریم پسران اسد الله قرباغ وغیره به گارنیزیون کابل آمده وبا خورسندی در بارهٔ ائتلاف صحبت کردند من نمیدانستم که به آنها که سالها با من جنگیده بودند، چگونه برخورد نمایم. چاره یی نبود، در بارهٔ صلح، آشتی ووفاق ملی صحبت می کردیم آنها مفهوم ائتلاف را نمیدانستند، فکر می کردند که باید تمام قوای مسلح مستقر در کابل بین آنها تقسیم شود با حالت انتظار از من تقاضای تحفه وطارتق داشتند. مقدار کمی پول نقد وچند دستار بعنوان حسن نیت دولت به آنان داده شد، راضی وخشنود برگشتند اما کدام دولت؟

- جنرال خالق قوماندان فرقهٔ زرهدار گارد ملی که فرقهٔ مذکور اکنون در وضع الجیش قوای ٤ وپانزدهٔ زرهدار واقع در پلچرخی جابجا بود، تلفن کرد وگفت مولوی شفیع الله به نزد او

هیأت روان کرده ومیخواهند با ما ائتلاف کنند. آنها آرزو دارند تا دیپوهای البسه واعاشهء وزارت دفاع را به آنها تسلیم کنیم، والی معلوم شدن وضع همراه ما در قوماندانی فرقه باقی بمانند. آنها حاضر هستند که فرقه را از تعرض احتمالی حکمتیار حفظ کنند.

برای او گفتم که تو جنرال هستی، یا سپاهی؟ تو چرا بیزهای وزارت دفاع را به کس دیگری تسلیم می نمائی؟ تو، فقط اجازه داری با آنها در مورد آتش بس مذاکره کنی تو تسلیم می شوی، آیا تسلیمی بمعنی ائتلاف است؟ بار دیگر با تأکید وظیفه سپردم تا به تمام قطعات این موضوع ابلاغ شود وقطعات تا آخرین مرمی از خود دفاع نمایند.

- جنرال عیسی تلفن کرد وگفت "ملا عزت" مربوط تنظیم جمعیت وحاجی شیر علم مربوط تنظیم اتحاد میخواهند با فرقهء ما ائتلاف کنند من نمیدانم با کدام آنها ائتلاف کنم. من تقریباً دیوانه شده بودم، هیچکس نمی فهمید که راه دادن مخالفین در داخل قطعه وجزوتام، بمعنی تسلیم شدن به آنها است برای او گفتم یك نفر را اجازه ندهید که به قطعهء شما نزدیك شود، هرکس میخواست ائتلاف کند، نمایندهء خویش را بفرستد، تسلیمی پوسته ها تحت نام ائتلاف بمعنی خیانت تلقی می شود بناءً مانند گذشته از خود دفاع کنید.

- در تپه های شینه، افراد فرقه ۸۰ تحت قوماندهء جنرال خدایداد، برای تقویه کردن جز وتام های دافع هوا جابجا ساخته شده بودند بعد از حملات مختصر وکوتاه حزب اسلامی، آنها تپه های شینه را رها کردند وحزب اسلامی نه تنها در آنجا بلکه در هودخیل نیز استقرار یافت.

- هود خیل وناحیه نهم شهر کابل بدست قوتهای حکمتیار افتاد، جنگ وگریز تخارندوی در آنجا کاملاً مشهود بود.

- عصر راپور داده شد که در منطقهء چهلستون حزب اسلامی نفوذ کرده است. الی ساعت ده همانشب حزب اسلامی فابریکهء جنگلك را متصرف والی پل گذرگاه پیش آمد.

- جنرال اسد الله منطقهء مسئولیت خویش را در دشت سقابه رها کرده وهمراه با پرسونل وتانکهای گارد به یك نفس خود را به بالاحصار رسانید. در مقابل پرسش من گفت که مقاومت بیهوده بود زیرا که قوت های حکمتیار آنها را محاصره می کردند.

- چهار آسیاب بدست حزب اسلامی افتاد، قرارگاه وبقایای قوتهای جنرال دوستم از چهار آسیاب به بالاحصار کابل قرارگاه گرفتند.

- مناطق سهاك، شیوه کی ده یعقوب وبینی حصار بدست حزب اسلامی افتاد، مردم قریهء شیوه کی نماینده شان دگروال حنیف "رفیق" را جهت گرفتن سلاح به نزد من فرستادند.

- قسمتی از قوت های جنرال بابه جان برای حفظ ونگهداریدیپوهای ریشخور در تپه های خیر آباد جابجا شد، آنها وظیفه گرفتند که از گارنیزیون ریشخور وبیزهای مهمات اردو دفاع

نماید.

- یك کندك دیگر افراد بابه جان (شورای نظار) توظیف گردید تا خط دفاع حربی پوهنتون را در مناطق محبس پلچرخی تقویه نموده، مشترکاً به تصفیه هودخیل وتپه های شینه اقدام نمایند.

- حکمتیار توانست نیروهای بابه جان (شورای نظار) را در تپه های خیر آباد شکست بدهد وبیزهای اردو و گارنیزیون ریشخور را بدست آورده بطرف دارالامان پیشروی کرده قوتهای خود را الی دوغ آباد ریشخور برساند وقصر دارالامان را تحت ضربات تانك وتوپچی قرار دهد.

- اکنون خط پیشترین قوتهای گلبدین حکمتیار را بگرامی، هود خیل، تپه های شینه، بینی حصار، تپه های خیرآباد، گارنیزیون ریشخور، جنگلك، ودوغ آباد تشکیل میداد ودر شهر کابل تمام حوزه های امنیتی کارندوی، وزارت داخله، مکروریان کهنه، هودخیل غند ۲۰٤ محافظ مکروریان ها که در جوار گارنیزیون کابل موقعیت داشت ودر مجموع هرپوسته ایکه وزارت داخله در شهر کابل داشت (بدون جز وتام های تحت امر دگر جنرال عبدالعظیم زرمتی ودریا زرمتی) با حکمتیار بودند وانتظار قوماندهء او را می کشیدند، حکمتیار الی تاریخ ٥ ثور التیماتوم داده بود که اگر دولت قبلی تسلیم نگردد وقدرت را به مجاهدین نسپارد، او داخل کابل خواهد شد وقدرت را به زور تصرف خواهد کرد او می گفت هنوز قدرت به نزد کمونیستها است.
حکمتیار درینمورد می گوید:

«در کابل جنگ تحت قیادت آنهائی شروع گردید که قبلاً هم سوق واداره، جنگها بدست آنها بود همان جنرال آصف دلاور که در هنگام اقتدار نجیب لوی درستیز اردو بود وسوق واداره، جنگ بدست وی بود. او اکنون هم لوی درستیز به اصطلاح دولت اسلامی است وسوق واداره بدست وی است، همان جنرال نبی عظیمی قوماندان گارنیزیون است کسی که پیش از این در سوق واداره، جنگها رول اساسی ومحوری داشت».

او ادامه میدهد :

«... درین حال که آنها چانس بقای خود را دیگر از دست داده بودند وسقوط آنها حتمی بود، اکنون از اثر ائتلاف با مجاهدین ودر نتیجه، شامل شدن با آنها در یك جبهه ائتلافی، آنها موجودیت سیاسی خویش را حفظ کردند.»

پس حکمتیار در آنموقع بصورت دقیق محاسبه کرده بود ومیدانست که سقوط دولت حتمی است زیرا که پلان وی بسیار دقیق وهمه جانبه بود میدانست که گارنیزیون کابل نیرو ندارد می فهمید که در گرفتن مرکز شهر او را کمك می کنند، دروازه های ارگ، دلکشا، قصر ریاست

جمهوری، کمیته مرکزی، شورای وزیران، بر روی او باز می گردند. بانکها ومخابرات به تصرف او می افتد و فقط گارنیزیون تجزیه شده وتنهای کابل هیچکاری را انجام داده نمیتواند.(۱)

حکمتیار میدانست که گارنیزیون کابل فقط از طریق هوا ممکن است خود را تقویه نماید از کجا؟ از مزار شریف واز پروان، بدین جهت هود خیل را بدست آورده بود، تپه های شینه را اشغال کرده بود ومیدان هوائی کابل را تحت فشار خاصی قرار داده بود.

پلان او طوری بود که اولاً ارگ توسط دگروال نادر خواهرزادهء رفیع برای افراد حکمتیار که به نام افراد جبار قهرمان داخل شهر شده بودند باز گردد، سپس توسط همان گروپ ها، کمیته مرکزی، قصر ریاست جمهوری وشورای وزیران اشغال شده، واز مکروریان کهنه از غند ۲۰٤ څارندوی، از محل تجمع مرکزی واقع در چهار راهی صحت عامه، از ناحیهء نهم، یعنی از چهار طرف بالای گارنیزیون کابل، رادیو وتلویزیون، تعرض صورت گیرد، ومراکز قدرت دولت قبلی اشغال شود.

گروپ بندی مقابل حکمتیار به تاریخ ٤ ثور را قوت های ذیل تشکیل میداد:

گارنیزیون کابل (غند ۷۱۷) وجز وتامهای کوچك مستقل آن، قوت های جنرال دوستم که مجموع آن در حدود دوهزار نفر بود وقطعات دیسانت شدهء شورای نظار جمعاً ۱۰۰۰ نفر. متباقی قطعات که هنوز دولت را تمثیل می کردند قرار ذیل بود:

فرقه ۱۰ امینت دولتی در باغ داؤد.

لوای ۲ گارد در میدان هوائی.

لوای ۳ گارد در تپه های تاج بیگ.

حربی پوهنتون واکادمی تخنیك در خطوط دفاعی شان.

فرقه ۸ در کاریزمیر و قرغه.

لوای ۲۲ امنیت شاهراه در شمال کابل (مناطق پای منار و دانشمند)

قرارگاه قوای هوائی در خواجه رواش.

لوای ۹۹ راکت در قرغه.

قرارگاه وزارت دفاع در دارلامان.

قطعات فوق الذکر نمیتوانستند به گارنیزیون کابل کمك کنند. زیرا که خود معروض حملات بودند واز خود دفاع می کردند، از تمام این قرارگاه ها وقطعات امکان تصرف حتی پنجصد نفر نیز وجود نداشت.

۱- رساله د جگړې عوامل او د حل لار یې ص.۳-۹.

تمام احتیاط ها مصرف شده بود وگارنیزیون را فقط در حدود کمتر از صد نفر افسر وسرباز دفاع می نمودند. با وصف آنهم نظر به وضعیت جدید تدابیر ذیل در شب پنجم ثور اتخاذ شد:

- برای بدست داشتن مکروریان سوم، پل مکروریان وفرستنده، یکه توت، ۳۰ نفر پرسونل و۲ عراده تانک و۳ سه عراده ماشین محاربوی از غند ۷۱۷ ویک کندک از شورای نظار توظیف شدند.

- حربی پوهنتون از محبس پلچرخی عقب کشیده شد وتوظیف گردید تا همراه کندک بابه جان به طرف هود خیل حرکت کرده راه را باز وناحیه نهم را بدست آورد.

- میدان هوائی توسط یك کندك از قوتهای جنرال دوستم، تحت قوماندهء جنرال عبدالرحمن تقویه گردید.

- رادیو وتلویزیون توسط کندك دیگر جنرال دوستم تقویه شد.

- مخابرات وبانکها توسط پرسونل غند ۷۱۷ تقویه شدند.

درینصورت مناطقی که از آن گارنیزیون سرسختانه دفاع می کرد، عبارت بودند از میدان هوائی کابل، مکروریان های دوم وسوم بی بی مهرو، چهار راهی صحت عامه، چهار راهی پشتونستان، ارگ، ریاست جمهوری، کمیته مرکزی، پل محمود خان، بالاحصار، شاه شهید، تپه های مرنجان، چمن حضوری، شمال شهر ومناطقی در کوته سنگی دهمزنگ، دارالامان وغیره.

جریان حادثه :

ساعت ۹ صبح ۵ ثور: دوکتور سهیلا صدیق از شفاخانه ۴۰۰ بستر اردو تلفون کرد وگفت که کندك محافظ شفاخانه، افراد حزب اسلامی را بداخل شفاخانه، نفوذ داده وافراد حزب از طریق بی بی مهرو داخل شفاخانه شده وآنرا اشغال کرده اند قوماندانان مسلح واعمالاتخانه نیز راپور دادند که حزب اسلامی داخل مناطق آنها شده اند. قوماندان محل تجمع مرکزی نیز راپور داد که محل تجمع که در جوار شفاخانهء ۴۰۰ بستر اردو ومشرف برچهار راهی صحت عامه بود، بدست نیروهای حزب اسلامی افتاده است. جنرال مجید روزی پیدا شد ووظیفه گرفت تا هرچه زودتر محل تجمع مرکزی و ۴۰۰ بستر اردو را از وجود حزب اسلامی پاك کند. روز قبل دوکتور عبدالرحمن معاون شورای نظار با ۵۰۰ نفر افراد خویش وبعضی از قوماندانان شورای نظار، مانند قوماندان گدا وقوماندان پناه وملا فهیم وارد کابل شده بودند.

به عبدالرحمن وظیفه سپردم تا یك کندك افراد خویش را به استقامت پل هارتل فرستاده تپهء توپ را اشغال نموده بعداً بطرف جنگلك حرکت نموده، پیشروی حزب اسلامی را در داخل شهر

مانع گردد.

ساعت یازده روز جنرال عزیز حساس راپور داد که قوماندان لوای ۵ گارد دگروال نادر به امر جنرال رفیع دروازهء مشرقی ارگ را باز نموده وافراد حزب اسلامی ارگ ودلکشا را بدست آورده اند.

ساعت یازده وبیست دقیقه عبدالحق علومی از کمیتهء مرکزی تلفن کرد وگفت حزب اسلامی بر علاوهء ارگ، قصر ریاست جمهوری را نیز اشغال کرده وبطرف کمیتهء مرکزی در حرکت اند، برای ما کمك کنید.

در روزنامهء "زفترا" چاپ ماسکو (شمارهء ٤٦) روزنامهء مذکور از قول نورمحمد که معلوم می شود اسم مستعار یکی از هواخواهان محمود بریالی است درینمورد مقاله یی منتشر شده وجریان رسیدن قوتهای حکمتیار به کمیته مرکزی وخیانت جنرال رفیع را افشأ نموده، چنین می نویسد.

«صبح ۲۲ اپریل ما همه در مقر کمیته مرکزی حزب جمع شدیم، در شهر دیگر قتل وغارت آغاز شده بود، ما از نیروهای دوستم کمك خواستیم، درینوقت یکی از قوماندانان حکمتیار بنام ادریس داخل کمیته مرکزی حزب شد وپیشنهاد کرد که تسلیم شوید ما امتناع ورزیدیم او در آنوقت در حضور ما شمارهء معلوم تلفن به خودش را گرفت ورفیع یکی از رهبران بلند پایهء افغانستان را عقب تلفن خواست و در برابر همهء ما وی را گوشمالی داده وملامت کرد که ما وشما توافق کرده بودیم ولی اینها تسلیم نمی شوند، بعد ادریس گوشی تلفن را به مسئول محافظت مقر کمیته مرکزی داد ورفیع دستور داد که فوراً افراد خود را از مقر کمیته مرکزی خارج ساخته وحزب اسلامی را به عمارت راه بدهند تقریباً همزمان با آن تبادله شدید آتش در شهر آغاز شد. گروه های مربوط حکمتیار واحمد شاه مسعود با هم برخورد کردند.

ما را فقط یك چیز نجات داد که هنوز در گارنیزیون کابل قطعات کافی وفادار وجود داشتند، این نیروها به حمایت از خانوادهء فعالین اعضای حزب وافسران امنیت پرداختند مخصوصاً قطات جنرال دوستم کار زیاد درین جهت انجام دادند.»

واقعاً در شهر تبادلهء شدید آتش صورت می گرفت، قطعات گارنیزیون کابل، قطعات جنرال دوستم ونیروهای احمد شاه مسعود، با نیروهای حکمتیار، برخورد داشتند. جبار قهرمان وحزب اسلامی فشار زیاد وارد کردند تا پل مکروریان را بدست آورده به اینطرف دریا خود را برسانند، حزب وحدت از مصروفیتهای گارنیزیون سؤ استفاده کرده مناطق کوته سنگی، دهمزنگ کارته۳ را بدست آورده، باغ وحش را متصرف گردید انور دنگر دیپوهای شهر آرا، قلعه بلند را تصرف کرد. آمر انور اتحاد اسلامی قرارگاه غند ۷۱۷ را در نتیجه ائتلاف بدست آورد وقرارگاه ریاست لوژستیك را متصرف شد.

لوای ۹۹ راکت در برابر حملات حزب وحدت مقاومت نکرده وجنرال غنی قوماندان آن لوا با حزب وحدت ائتلاف نمود. جنرال عیسی، فرقه ده را به ملا عزت تسلیم کرد. فرقه ۸ تحت قوماندهٔ جلندر شاه آمر سیاسی آن فرقه درکاریز میر به شورای نظار پیوست وگل حبیب قوماندان فرقه در قرغه محاصره شد.

حکمتیار در آستانهٔ پیروزی بود از هر طرف باران مرمی راکت انداز واسلحهٔ ثقیل میبارید وبالای گارنیزیون کابل از چهار طرف فیر می شد قوتهای حکمتیار از طریق بگرامی به عمل قاطعانهٔ تعرض جبهوی دست زدند، آنها سید نور محمد شاه مینه، تپه های مرنجان، شاه شهید، غازی ستدیوم، چمن حضوری، صدربازار، وکورس عالی افسران را بدست آوردند، ولی هنوز بالاحصار وشهر کهنه، جادهٔ میوند در دست قوت های طرفدار مابود.

جنرال مجید "روزی" چهار راهی آریانا را با رشادت زیاد دفاع کرد واجازه نداد که حزب اسلامی بطرف رادیو تلویزیون، کلوب عسکری وگارنیزیون کابل حمله کنند. مقاومت قطات بابه جان وغند ۷۱۷ در منطقهٔ پل مکروریان نیز فوق العاده بود محل تجمع وشفاخانهٔ ۴۰۰ بستر تصفیه شدند والی ساعت ۶ شام روز ۵ ثور ما یك خط مدافعه از میدان هوائی کابل، الی چهار راهی آریانا را در دست داشتیم که شامل گارنیزیون کابل، شش درك، مکروریان های دوم وسوم بی بی مهرو، وزیر اکبرخان، شهرنو وخیرخانه بود دیگر تمام شهر را از دست داده بودیم که یابه تصرف حزب اسلامی یا به تصرف اتحاد سیاف ویا تحت قبضهٔ حزب وحدت در آمده بودند.

ما در چنین شرایطی در محاصرهٔ قوت های حزب اسلامی ووزارت داخلهٔ خودمان، قرار گرفته بودیم، توطئه ، خیانت، پیوستن به دشمن، ائتلاف با گروه های مختلف مجاهدین مطابق ذوق وسلیقهٔ شخص از رهبری عالی کشور گرفته تا پائین، باعث چنین وضعی گردیده بود. ما نمیدانستیم چه کنیم؟ هنوز صدها هزار نفر همشریان کابل پایمال نشده بودند،امیدوار بودند که با دولت اسلامی صلح وثبات باز خواهد گشت.

-۶-

در پشاور چه می گذشت؟

بهتر است از قول حضرت صبغت الله مجددی، جریانات پشاور نقل کنیم: (۱)

«بر اساس فیصله ایکه در میان تنظیمات هفت گانهٔ جهادی در پشاور صورت گرفت وهمهٔ

۱- بیانیهٔ صبغت الله مجددی بتاریخ ۷ سرطان ۱۳۷۱، هنگام تسلیمی قدرت به پروفیسور ربانی.

تنظیم ها مستقیماً آنرا تصویب وتائید نمودند، به حیث رئیس شورای جهادی وممثل دولت اسلامی افغانستان تعیین گردیدم... چون رهبران جهادی در مورد تعین دولت وحکومتی که باید قدرت را از رژیم گذشته تسلیم گردد به نتیجه نمیرسیدند، حدود ده روز قبل از اینکه وارد کابل شوم، تصمیم گرفته بودم تا داخل کشور شده خود را از نزدیك در خدمت هموطنان قرار دهم... وقتی باز هم دیدم با جلسات متعدد وپیهم خویش آنان به نتیجه نمیرسند، رهبران محترم جهادی را در دفتر ریاست دولت، دعوت واعلام نمودم که اگر تا یك روز دیگر به نتیجه یی نرسند، بیشتر منتظر نمی مانم وعازم میهن می شوم... در جلسه ایکه فردای آنروز در دفتر سیاف واقع چمکنی پشاور دایر شد متن مصوبه‌ء پشاور که توسط استاد سیاف آماده گردیده بود به اینجانب ارائه شد که با احترام به فیصله‌ء رهبران محترم بدون هیچگونه ملاحظه یی آنرا پذیرفتم.»

«موافقت نامه‌ء پشاور (گورنر هاوس)

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلاح والسلام علی اشرف الانبیاء والمرسلین و بعد :

شروط قبول حکومت مؤقت اسلامی افغانستان

۱- حکومت باید مطابق اهداف وخواسته های جهاد، کاملاً اسلامی باشد وحکومت هائی به این معنی که: بیطرف، مخلوط وائتلافی قطعاً قابل قبول نیست.

الف: قوانین ولوایح همه وهمه اسلامی باشد. مطابق فقه حنفی بوده باشد.

ب: عاملین وتنفیذ کنندگان همه مسلمانان شناخته شده وغیر مشبوه باشند، یعنی وزرا، معینان، روسا، آمران وغیره مسلمان باشند ودر حکومات ملحده کار نکرده باشند.

۲- اردو، څارندوی وسایر قوتهای امنیتی وغیره طوری تصفیه وتجدید شود که از یکطرف ممثل همه قوتهای جهادی بوده واز طرف دیگر مورد اطمینان وتائید ملت مجاهد افغانستان قرار گیرد.

۳- ترکیب وساختمان جدید اردو وقوتهای امنیتی طوری می باشد که از یکطرف ممثل همه قوتهای جهادی بوده واز طرف دیگر مورد اطمینان وتائید ملت مجاهد افغانستان قرار گیرد.

٤- مدت حکومت که توسط شورای اهل حل وعقد تشکیل می شود، بعد از شش ماه دوره‌ء انتقالی از یکسال ونیم الی دو سال است.

۵-در پهلوی حکومت یك شورای مؤقت موجود باشد.

٦- در خلال یکسال شورای حل وعقد اسلامی در چوکات معیارهای شرعی ساخته شود تا به ارتباط حکومت مستقر آینده تصمیم بگیرد.

۷- اگر روی ظرف طارئه ومعاذیر شرعی کار ساختن شوری ازموعد مقرر وتعین شده به

تعویق افتید در آنصورت رئیس دولت وحکومت مسئولیت اداره مملکت را به شوری مؤقت می سپارد وهمین شوری مؤقت در مورد تصمیم بگیرد.

۸- ترکیب جدید قوای دفاعی وامنیتی شهر کابل باید پیش از جابجا شدن کابینه واراکین دولت در آنجا مطابق ماده، سوم صورت بگیرد.

۹- در بین تنظیم های متخاصم باید برین شروط از همین حالا توجه صورت گرفته ودر صورت تخلف یکی از بندها ومواد فوق الذکر التزام ما در برابر حکومت منتفی خواهد بود. والسلام.

بتاریخ ٤ ثور ۱۳۷۱ بین تنظیم های پشاور به اساس موافقت نامه، بالا، معاهده یی امضاء گردید که نکات اساسی آن نقل می گردد :

در ماده، اول فیصله گردید که تحت ریاست حضرت صاحب صبغت الله مجددی یك هیأت ۵۱ نفری به افغانستان بروند تا در ظرف مدت دوماه قدرت را از واکداران کابل بصورت کامل وبدون قید وشرط بدست آورند. رئیس این هیأت در همین مدت دو ماه ممثل ریاست دولت هم میباشد وفیصله گردید که هیأت بعد از مدت معینه، دوماه در پهلوی دولت عبوری، بحیث هیأت مؤقت مشورتی باقی خواهد ماند. در ماه دوم فیصله گردید که استاد ربانی برای مدت چهار ماه بحیث رئیس دولت مؤقت اسلامی افغانستان ورئیس شورای رهبری تعین وکار خویش را رسماً شروع کند یعنی بعد از مدت دو ماهی که انتقال قدرت پوره گردد. در ماده، سوم فیصله شده بود که میعاد تعیین شده، فوق یکروز بیشتر هم تمدید نمی گردد.

از مواد چهارم الی دهم معاهده یا فیصله نامه مربوط به پست های صدارت ووزارت خانه ها بود. بدینترتیب :

-در مقام صدارت واعضای دیگر کابینه - اعضای درجه دوم تنظیم ها واحزاب توظیف شوند. یعنی در وظایف فوق رهبران احزاب وتنظیم ها مقرر نگردند:

مقام صدارت به حزب اسلامی حکمتیار داده شد. مقام معاونیت صدارت ووزارت داخله به اتحاد اسلامی (سیاف) تعلق گرفت مقام معاونیت صدارت ووزارت معارف به مولوی خالص. مقام معاونیت صدارت ووزارت خارجه به محاذ ملی "گیلانی"، وزارت دفاع به حزب جمعیت ربانی وستره محکمه برای حرکت انقلاب اسلامی (محمدی) سپرده شد وفیصله گردید که شورای رهبری، تعیینات وتقسیمات سایر وزارت خانه ها را بین حزب وحدت وشورای ائتلاف، مولوی منصور وسایرین انجام دهد. همچنان علاوه گردید که مدت تمام این دوره، شش ماه است ودرین مدت در باره حکومت انتقالی اسلامی مستقیماً تصمیم گرفته خواهد شد که در مدت آن دوسال خواهد بود. پس در پشاور هم مانند کابل کشمکش ها، زد وخوردها واختلافات زیاد بروز کرده

بود وآنها نمیتوانستند به یك فیصلهء قابل قبول برسند. بالآخره مصوبهء فوق که از طرف سیاف آماده شده بود به مجددی داده می شود که به اساس آن حضرت صبغت الله مجددی برای دو ماه بحیث رئیس شورای جهادی واحمد شاه مسعود بحیث وزیر دفاع تعین و۵۱ نفر نمایندگان سایر تنظیم ها میبائیست با مجددی به کابل آمده وساختار دولت جدید اسلامی افغانستان را پی ریزی نمایند.

حضرت مجددی ادامه میدهد :

«در حالیکه ما در پاکستان برای ورود به وطن آمادگی می گرفتیم وتمام زمینه ها برای انتقال سالم قدرت به دولت اسلامی افغانستان آماده گردیده بود ومسئولین نظامی وسیاسی نظام گذشته که در سرنگونی رژیم دوکتور نجیب الله نقش بزرگی داشتند در انتظار ما بودند از جانب برخی از برادران با همدستی عده یی از خلقی ها در کابل کودتائی صورت گرفت که باعث کشته شدن تعدادی از مردم بی گناه ما گردید. هرچند کودتای خاینانهء مذکور با مقاومت شدید مردم مسلمان ما روبرو گردید وبا همکاری مجاهدین وافسران اردو ناکام شد ولی در اثر چور وچپاول، غارت ووحشت آنان نظم دولتی از هم گسست وخسارات هنگفتی به کشور وارد شد.»

بدون تردید، منظور حضرت صبغت الله مجددی از رهبری سیاسی ونظامی کشور، کسانی بودند که علیه حکمتیار می جنگیدند، اما من شخصاً هنوز با هیچکس وهیچ مقامی در مورد انتقال قدرت صحبت نکرده بودم ونمیدانستم رفقای بیوروی سیاسی حزب چه تصمیمی اتخاذ کرده بودند. من چنان مصروف خریطه ها، دادن اوامر، شنیدن گزارش ها واز دست رفتن شهر کابل در مقابل چشمانم بودم که خود را فراموش کرده بودم . ساعت ۷ بجه شب محمود بریالی، مزدك، کاویانی، وکیل، دوکتور ضمیر، نورالحق علومی، عبدالحق علومی، عبدالرحمن معاون شورای نظار، داکتر نجیب پسر حضرت مجددی وحمیدالله وبعدها وزیر مالیه در دولت مجددی، به گارنیزیون کابل امدند، آنها وضع وخیم امنیتی را مطالعه کرده ونتیجه گیری نمودند که اگر دولت صبغت الله مجددی اعلان نشود، شهر کابل، در ظرف امشب ویا فردا صبح به سقوط حتمی مواجه خواهد شد. نتیجه گیری آنها، در آن شرایط دقیق بود ما به مشکل توانسته بودیم تا آن لحظات مقاومت کنیم ورادیو تلویزیون را حفظ نمائیم پس فیصله شد تا دوکتور عبدالرحمن ودوکتور نجیب الله به نمایندگی از رهبران تنظیم های جهادی پشاور، فیصلهء پشاور را به اطلاع مردم برسانند واز من خواستند تا طی صحبتی پشتیبانی قوای مسلح افغانستان را از دولت صبغت الله اعلان کنم.

همرای رفقای نظامی یکبار دیگر وضع دشوار نظامی خویش را محاکمه نمودیم هیچ چاره یی جز اعلان نمودن دولت صبغت الله مجددی نداشتیم، شخصیکه میانه رو، انعطاف پذیر واز مدتها

قبل با رئیس جمهور نجیب الله ودیگران تماس داشت ومیتوانست مورد قبول عامه، مردم قرار گیرد با شنیدن اعلانات واخبار رادیو وتلـــویزیون، جنگ کمی سرد شد وفروکش کرد ما مجال یافتیم که در باره، جنگهـــای فردا وپس فردا بیندیشیم وبا پلان وسیع وهمه جانبه، مشـــترکاً ، حکمتیار را کـــه با پیروزی نهـائی یك قـــدم فاصله داشت از شهر کابل بیرون کنیم.

قطعات فرقه ۵۳ ، شورای نظار، قطعات گارد ملی، قطعات گارنیزیون کابل، قوای هوائی خواجه رواش وبگرام، مغرزه های امنیت دولتی، لوای جنرال بابه جان، رفقای حزبی، طی پلان دقیقی با تشریك مساعی همدیگر توانستند در روزهای ٦و۷ ثور، قسمت های عمده شهر، مانند ارگ، ریاست جمهوری، شورای وزیران ، کمیته مرکزی، وزارت دفاع سابقه، مکروریان کهنه "اول" تپه های مرنجان، غازی ستدیوم، چمن حضوری، صدربازار، شاه شهید، اطراف گارنیزیون کابل "شش درك" را تصفیه نمایند، حربی پوهنتون توانست مطبعه هودخیل وناحیه، نهم امنیتی شهر کابل را در طـــول شب هشـــتم ثور بدست آورد. در روزهای ٦ و۷ ثور جنگهای شدیدی که در آن از تمـــام انواع اسلـــحه حـــتـــی طـــیـــارات وهلیکوپترها استفاده گـــردید دوام داشت.

اکنون در ختم روز ۷ ثور قوت های گلبدین حکمتیار خط دفاعی را در مناطق ریشخور، چهلستون، اطراف دارلامان، سید نور محمد شاه مینه، بینی حصار گرفته بودند، یعنی شهر کابل را تقریباً ترك گفته بودند.

ضرور بود تا حزب وحدت نیز که در مناطق کوته سنگی افشار، سیلوی مرکز، پوهنتون کابل، کارته های ۳و٤، باغ وحش، وسفارت اتحاد شوروی، جا خوش کرده بودند، به مواضع اولیه شان، به زور یا به رضا برگردانده شوند. شیرپور وغند ۱۰۱ امنیت دولتی از نزد اتحاد اسلامی باز گرفته شود حزب جمعیت از تپه های شیرپور ودیپوی شهر آرا بیرون رانده شود وحوزه های امینتی خارندوی، دوباره فعال گردد وارتباطات آنها با گارنیزیون کابل تأمین شود وتمام قطعات، موسسات ودیپوها وبیز های وزارت خانه های قوای مسلح از تصرف تنظیم های مختلف مجاهدین بیرون گردند. برای این کار ضرورت یك عملیات قاطع وهمه جانبه تصفیوی میرفت ودولت آینده می بائیست در زمینه تصمیم بگیرد وقاطع عمل نماید.

عجالتاً در برابر گارنیزیون کابل، قطع جنگ ومصئونیت مردم مطرح بود که با بیرون راندن حزب اسلامی قسمت بزرگی از این مأمول برآورده گردیده بود.

وزارت داخله بتاریخ ۷ ثور، کاملاً تصفیه شد قسمتی از نیروهای حزب وحدت اسلامی تحت رهبری عبدالعلی مزاری وحرکت اسلامی به رهبری آصف محسنی وانور دنگر مربوط به جمعیت

اسلامی، بالای وزارت داخله تعرض نمودند. جنرال رفیع، وطنجار، پکتین، منوکی منگل، اسد الله پیام وهمراهان آنها گریخته وبه مناطق تحت تسلط حکمتیار پناهنده شده بعدها از پاکستان سربدر آوردند. ملا عزت مربوط جمعیت اسلامی رفیع را پناه داد وحتی بعدها کوشش کرد تا نامبرده را با اسم جعلی وقیافه، ساختگی از میدان هوائی کابل فرار بدهد اما مؤفق نشد ورفیع شناخته شده دستگیر گردید و بعد بازهم با شفاعت ملا عزت مورد عفو مسعود قرار گرفت ودر کوشش دیگر توسط ملا عزت توانست به پاکستان برود.

در جریان این جنگ سه روزه که در تاریخ ٥ ثور الی شام روز ٧ ثور ادامه داشت، مناطق سیدنور محمد شاه مینه، شاه شهید، قلعه چه، شهر کهنه کابل، شش درك، گذرگاه، چهلستون کوته سنگی، کارته ٣و٤ فشار بیشتر را متحمل گردیدند خانه های زیادی تخریب شد ومردم بی گناه زیادی به قتل رسیده ویازخمی گردیدند مال ودارائی مردم چور وچپاول شد ودر بعضی موارد، به ناموس آنها تجاوز صورت گرفت، تعداد کشته شدگان اهالی ملکی درین جنگها همه روزه حد اقل به یك هزار نفر تخمین زده می شد. عامل اساسی این کشتار وتخریب، چور، چپاول وغارت، حزب اسلامی ومتحدین سیاسی ونظامی آن ها در کابل بود. هنگام آذان مغرب به تاریخ ٧ ثور، حمید الله وزیر مالیه دولت اسلامی، که هم صنفی ودوست من بود، خبر داد که رئیس شورای جهادی وممثل دولت اسلامی افغانستان به پلچرخی رسیده وآرزو دارد تا خود را همین امشب به کابل برساند. به حمید الله ونجیب الله گفتم که بهتر است، عجله نکند، زیرا که هنوز راه هود خیل کاملاً پاکسازی نشده بود، آنها قبول کردند ومجددی صاحب یکشب دیگر نیز علی الرغم میل وخواهش شان از کرسی اقتدار بدور ماندند.

-٧-

اسباب وعوامل سقوط دولت بی شمار اند. که به مشکل میتوان عناصر اصلی وفرعی آنرا تشخیص داد وتقدم یا تأخر عوامل را در آن در نظر گرفت هرجزء این زنجیر در جای خود وبه موقع خود، اهمیت داشت و اگر انسان نتواند آنرا در نظر بگیرد در زنجیر مذکور حلقه های مفقوده، زیادی پیدا خواهد شد که دیگر نمیتوان بدان زنجیر گفت.

پس این قصه سرِراز دارد :

حزب ما که درمخالفت با کهنه واز بطن کهنه بنا بر جبر زمان سر را بلند کرده بود ودر جنگل سیاه وتاریك جهالت وعقبمانی به مشابه، شمع کوچك کم فروغی روشنی می افگند از بدو زایش خود محکوم به فنا گردیده بود زیرا که یکبار دیگر همان اشتباهات وخطاهائی را تکرار می نمود که سالهای قبل تاریخ نهضت وترقی کشور آنرا تجربه کرده وبمثابه درس بزرگی بهارمغان گذاشته

بود. همان شتاب، همان تعجیل، همان اقدامات قبل از وقت وهمان برخوردهای ذهنی وسطحی با مذهب، عقاید وسنت ها، این خطای بزرگی بود مریضی قدرت، کشمکش برای تصاحب قدرت، بهأ ندادن به اراده و خواست مردم بعد از گرفتن قدرت، عوامل این فنا وبربادی بود.

پیاده شدن قوای روسی و لشکر بیگانه در کشور، دیگر این شکست را حتمی ساخت، مقاومت آغازین در برابر اصلاحات و ریفورم ها که حقیر وکوچك بودند به "جهاد" تبدیل شد، جهاد در عقول وقلوب مردم راه باز نمود وسرتاسری گردید، جهان از آن پشتیبانی کرد وپاکستان به مرکز جهاد تبدیل شد وضیأ الحق رهبری جهاد را بعهده گرفت جنگ های چریکی ومحلی، به جنگ های تنظیم وتمام عیار تبدیل گردید وبیلانس قوتها برهم خورد.

گرباچف وبیرون کشیدن قبل از وقت عسکر شوروی، این بمعنی بدبختی تازه وبدبیاری بزرگی برای حزب ما بود.

مصالحه ملی، قطع شدن کمك های نظامی به افغانستان وبقدرت رسیدن بوریس یلتسن، که منجر به فراموشی کامل حزب ما از طرف وی گردید، دیگر اوج بدبختی بود.

دفاع مستقلانه، این دیگر یك معجزه بود، حزب در مقابل تمام جهان می جنگید، خوب می جنگید، حزب با مقاومت شگرفی ثابت می کرد که راه نظامی، راه رسیدن به صلح نیست وهیچکسی را به پیروزی نهائی نمیرساند.

سقوط خوست، فقط در اثر سازش ها وخیانت ها، امکان پذیر گردید اما پیروزی در تنگی واخجان آنرا جبیره کرد. کودتای شهنواز تنی ضربهء محکمی بود که بر حزب ما وارد شد، اما، خنثی نمودن کودتا، مظهر همبستگی، یکپارچگی واعتقاد حزب به پیروزی نهائی بود.

چه وقت بحران بوجود آمد. چرا شمال تحریك گردید، ما این مسایل را در فصول گذشته به بررسی گرفته ایم. «دولت وحاکمیت در نتیجهء بحران سیاسی داخلی، انشعابات وخیانت های داخلی وخارجی سقوط کرد» (۱).

این کاملاً درست است. علل اساسی وفکتور های مرکزی سقوط همین ها اند اما بعد از ماه مارچ ۱۹۹۲ با از دست رفتن شمال، دیگر بیلانس قوت ها تغییر خورده بود، وتوازن نظامی بنفع حاکمیت نبود، محاصره کابل وخیانت ها وسازش های اخیر بود که "ناگزیری شکست" را مسلم گردانید.

دوکتور نجیب نسبت به هر کس دیگر به این ناگزیری واقف بود، او بهتر از هر جنرالی محاکمهء وضعیت می کرد وخوبتر از هرقوماندانی به محاسبهء قوتها می پرداخت . او بدرستی

۱- مقالهء زلترا شمارهء ٤٦ - چاپ مسکو - نوشته نور محمد.

درك مینمود و بخوبی قرار میداد، او میدانست که دیگر زمان افول وی از قدرت فرارسیده است، طرح شورای نظامی بوسیلهء وی فقط یك فریب بود، او واقف بود که دیگر نه گارنیزیون کابل، نه تیم معروف او، نه هیچکس ونه هیچ چیز دیگر او را نجات داده نمیتواند.

گریز نجیب الله یك فرجام بود، فرجام حاکمیت وفرجام حکمروائی حزب ما.

هنوز هم قضاوت کردن مشکل است، برای کسیکه تاریخ نویسد، هنوز برای نتیجه گیری زود است، مشکل است که اکنون بگوئیم کی ها مقصر بودند، هنوز هم رازهای سربسته یی وجود دارند که زندگی وزمان آنها را افشاً خواهد ساخت، آنچه برمن معلوم بود، از سرصدق وصفا نوشتم. ولی دیگران، مردم، نجیب وصدها قهرمان دیگر خاموش اند.

اگر کسی از من سوال کند که چرا حکمتیار "رانده" شد واحمد شاه مسعود "خواسته"؟ راست بگویم، پاسخ دقیقی برای این پرسش ندارم، تقابل سلیقه ها، ذوق ها، تعلقات حزبی، اتنیکی، لسانی، هیچکدام مشوق شخص من، درین میان نبوده اند، از دیگران نمایندگی نمیتوانم ولی در آن شرایط حساس که مسئله مرگ وزندگی حزب ما و مردم ما مطرح بود، یگانه هدف مقدس، مصئونیت و امنیت جان و ناموس مردم کابل بود. یکی می گفت، می کشم، می درم، برباد می کنم تخریب می کنم وانتقام میگیرم، دیگری می گفت، به هیچکس ضرر نمیرسانم، مردم کابل را حمایت می کنم اعضای حزب را مصئونیت می بخشم، نظم را بوجود میآورم وحق را به حقدار میرسانم، دو طرز تفکر، دو برخورد متضاد، اگر تو می بودی، با کدام یك میرفتی : شاید با هیچکس، من نیز چنین می اندیشیدم وبهمین خاطر است که نه در پهلوی حکمتیار ونه در پهلوی مسعود قرار ندارم... مهاجر وبی وطنم وبی یار ویاور.

-۸-

با بقدرت رسیدن مجاهدین دیگر عملاً قوای مسلح کشور، که ستون فقرات یك نظام ویك دولت را تشکیل میدهد وجود نداشت، قوای مسلح پارچه، پارچه شده بود، چپاول وتاراج گردیده بود، از آن اردوی پرافتخار و از آن ماشین جنگی نیرومند که با جهان بصورت مستقلانه سه سال جنگید، دیگر نام ونشانی باقی نماند و سقوط کرد. این فرجام و «سقوط» اردوی مقتدر افغانستان بود.

سرنوشت قول اردوی نمبر۱ که در اثر ائتلاف دگرجنرال افضل لودین با حاجی عبدالقدیر صورت گرفته بود معین بود قول اردو در بست در اختیار نامبرده قرار گرفت، کسانیکه ضرورت نبودند، سبکدوش شدند وقول اردو را ترك گفتند اما قول اردو، آسیب ندید وبحیث یك قوت نظامی، خارج از چوکات اردوی افغانستان واداره، احمد شاه مسعود وزیر دفاع، بنفع شورای

جهادی ننگرهار عرض اندام کرد جروتام های دیگر مستقر در جلال آباد، مانند کابل، سرنوشت غم انگیزی پیدا کردند ومورد چور وچپاول، غارت وتاراج قرار گرفتند افسران وسربازان آن با استفاده از فرمان عفو عمومی جلال آباد را ترک و به اوطان شان برگشتند.

در گردیز دگر جنرال امام الدین قوماندان عمومی جبهه در همان اولین روزهای بعد از فرار نجیب، دیگر نمی توانست مقاومت کند، یا او میبایستی با تمام قوت هایش به کابل بر می گشت و یا ائتلاف می نمود. پس با جلال الدین حقانی ائتلاف نمود. حقانی بی انصافی کرد عوض آنکه قوای اردوی سوم و جز وتام های بزرگ مستقر در گردیز را دست نخورده نگاه بدارد و در بارهٔ اردوی آینده ملی افغانستان با فراخ اندیشی برخورد نماید، تابع جهالت و تنگ نظری اصحاب خویش قرار گرفت، پس اره ها را از نیام ها برکشیدند، تانکها را اره کردند، اسلحه ها را بریدند وقطعه قطعه ساخته به پاکستان بردند و بفروش رسانیدند. حقانی چنان مقهور این بی دانشی و بی فضیلتی گردید که مانند خوست، خاك گردیز را نیز به توبره کشید و چون چیز دیگری در آنجا باقی نگذاشت، همراه با دگرجنرال سوله مل و جنرال گل آقا، با دبدبه و طمطراق وارد کابل شد و بر چوکی انصاف تکیه زد. این دومین قول اردوی کشور بود که دیگر وجود نداشت.

در قندهار، تورنجنرال محمد اکرم با وطنداران خویش مولوی نقیب الله و غیره آشتی و ائتلاف کرد. قول اردو صدمه ندید ولی نیمه مستقل شد، که دیگر بدرد وزارت دفاع نمی خورد.

در هرات، جنرال رحمت الله رؤفی مجبور به ائتلاف با اسماعیل خان تورن گردید. قول اردوی ٤ دست نخورده باقی ماند. قوماندان آن علاؤالدین خان تعیین شد و قول اردو نیز مانند قندهار نیمه مستقل گردید و چندان در بند دساتیر مرکز نبود. غزنی وضع بهتری داشت و به دست قاری بابا و مجاهدین غزنی مربوط به سید جگرن افتید و ذخایر و امکاناتش دست نخورده باقیماند و یکی از قوماندان قاری بابا قوماندان فرقه شد.

در سمت شمال، فرقه های ۱۸، ۷۰، ۸۰، ۲۰، ٥٤ لوای راکت دافع هوا، قوتهای هوایی، قطعات و جزوتامهای وزارت های داخله و امنیت دولتی، دست ناخورده باقی ماندند و بحیث یك قوت بزرگ نظامی در اختیار جنرال دوستم قرار گرفتند در نتیجه سمت شمال با داشتن فرقه های ۵۳ و فرقه های غفار و رسول پهلوان دارای ۸ فرقه گردید که تقریباً یك اردوی منظم را تشکیل میداد.

در کابل، فرقه ۸، فرقه ۱۰، فرقه ۲ پروان، قطعات گارد ملی، قوای هوایی و مدافعه خواجه رواش و بگرام، حربی پوهنتون و قطعات وجزوتام های وزارت امنیت دولتی، به تحت امر وزیر دفاع دولت اسلامی قرار گرفتند. فرقه ٥، لوای ۸ څارندوی، لوای تنکی واخجان مربوط به څارندوی جزوتامهای ریشخور به حکمتیار پیوست. حزب وحدت اسلامی لوای ۹۹ راکت و فرقه

۹۶ امنیت دولتی در میدان شهر و قرغه، غند مهتاب قلعه و بعضی از ریاست های امنیت دولتی را تصرف کرد. اکادمی تخنیك و مرکز تعلیمی ۵۷ را گیلانی بدست آورد. غند ۷۱۷ و غند ۱۰۱ را اتحاد اسلامی سیاف قبضه کرد، و فرقه تانك گارد همراه با دیپوهای پلچرخی را مولوی شفیع الله، میدان هوایی شیندند و فرقه ۲۱ فرقه ۶۰ سروبی، نیز تقسیم شد و عمدتاً حکمتیار به آنها دست یافت.

بدینترتیب افغانستان فاقد یك اردوی مرکزی گردید، اردوهای جدید در قلمروهای رهبران تنظیم ها بوجود آمدند که هر کدام آنها دارای تشکیلات، سوق و اداره، تکتیك و تخنیك، یونیفورم، قوانین و دسپلین خاص خود عمل می کردند و به صورت دوام دار در جنك و ستیز با همدیگر بودند.

-۹-

سرنوشت حزب وطن با یك فرمانی که توسط شورای قیادی اعلان گردید، معلوم شد، ربانی گفت که حزب وطن بعد از این تاریخ لغو اعلان می شود و ثروت و دارایی آن به دولت تعلق می گیرد. اما، او نمیدانست که هیچ حزبی به اساس فرمان بوجود نمیآید و به اساس فرمان لغو نمی گردد.

با وصف آنکه، منشی عمومی حزب، دوکتور نجیب الله حزب را بدون سرنوشت و بدون هیچگونه دستور و رهنمودی در بدترین شرایط رها کرد و هیچکسی را به عنوان سرپرست آن تعیین نکرد با آنهم حزب برای بقا و موجودیت سیاسی خویش تلاش داشت.

حزب می بایستی از طرف معاونین منشی عمومی کمیته مرکزی، رهبری می گردید آنها میبایستی با هم کنار میآمدند، اعضای کمیته مرکزی حزب را جمع می کردند، منشی عمومی حزب را مؤقتاً انتخاب می کردند برنامه و عمل حزب را برای روزهای دشوار تعیین می کردند، ستراتیژی و تاکتیك آینده معلوم می شد و به هر فرد حزب میرسید. حزب بعد از فرار نجیب تا به قدرت رسیدن مجاهدین وقت کافی برای انجام این کار داشت و میتوانست در آن مواقع حساس و کلیدی سروصورتی به وضع آشفته‌ء خود بدهد. اما آنها چنین نکردند. فرصت ها از دست رفت. مزدك معاون حزب، همراه با برادر خود یار محمد سوار بر طیاره‌ء شد تا از کابل بگریزد. یارمحمد، باقرفرین و بعضی از همکارانش شناخته نشدند و گریختند کسانیکه می بائیست عوض یعقوبی مرحوم وزارت امنیت دولتی را سوق و اداره می کردند و هزاران تن حزبی سرسپرده‌ء آنرا مورال بخشیده و به اطراف گارنیزیون کابل بسیج میساختند. اما آنها گریختند حتی قبل از آمدن و رسیدن مجاهدین، فرید مزدك شناخته شد از طیاره او را پائین کردند و به

گارنیزیون کابل تحویل دادند خوار و خفیف شده بود. قبل از یارمحمد، داکتر ضمیر رئیس اداره اول و گلخان رئیس اداره دوازده امنیت دولتی با مقدار هنگفتی پول ادارات شان گریخته بودند.

کاویانی نیز مدتی در گارنیزیون کابل دیده نمی شد، ولی بعد از آنکه قوت های گلبدین حکمتیار، از شهر کابل رانده شدند به گارنیزیون سر می زد و روحیه خود را باز یافته بود. بسیاری از رهبران ما در آن روز ها فکر می کردند که قوای حکمتیار از لحاظ نظامی بر قوای مسعود تفوق یافته است و به زودی کابل سقوط خواهد کرد به همین خاطر آن ها سعی داشتند خویشتن را کنار بکشند.

سلیمان لایق در مکروریان میزیست او حتی یکبار نیز به گارنیزیون کابل نیآمد شاید آمدن به گارنیزیون را کسر شان خود میدانست، او به روز پنجم ثور از طرف افراد جنرال دوستم، گرفتار شده بود یادداشتها و نوشته هایش را از دست داده بود و به همین مناسبت بسیار پریشان و مضطرب بود. گاهگاهی با عبدالحق علومی صحبت می کرد اما او نیز بعد از هجو نمودن بهترین و نزدیکترین دوستش دوکتور نجیب الله، به عوض آنکه به نزد اعضای حزب کریدت بگیرد به شخص ابن الوقت و سازشکاری تبدیل گردید کسیکه فقط در موقع قدرت میتوانست شعر بگوید و چاپلوسی نماید.

نظر محمد نیز در منزلش میزیست، تنها او از لحاظ مسئولیت حزبی، تا حدودی نا آرام بود مرتباً به عبدالحق علومی تلفن می کرد و می گفت هر کاریکه به او مربوط شود، انجام میدهد.

وکیل عضو برجسته، بیروی سیاسی که بنیادگر ائتلاف ها بود، در روزهائیکه شهر کابل توسط حکمتیار اشغال شده بود با پیراهن و تنبان، پتو و پکول ملبس شده و روز در گارنیزیون میزیست مضطرب بود و مرتباً میپرسید گلبدین پیروز شد؟ آیا ما شکست خورده ایم؟ هیچ امیدی نیست؟ پرسش های مکرر او، از وی شخص مزاحمی ساخت او نتوانست بیشتر از آن دوام بیآورد در روز نهم ثور نامبرده، همراه با ضمیر صافی تحت حمایه، نجیب الله مجددی و سید احمد گیلانی توسط طیاره، آریانا کابل را به مقصد ماسکو ترک گفت و ضمیر صافی به دهلی رفت.

جنرال رفیع، وطنجار، پکتین سه عضو نام دار و با صلاحیت بیروی اجرائیه حزب که الی تاریخ ۵ و ۶ ثور در وزارت داخله قرارگاه گرفته بودند همانطوریکه میدانیم، کاری به کار حزب و سرنوشت اعضای بیچاره و بی نوای آن نداشتند و متواری گردیدند.

شرعی جوزجانی و غوربندی، بی آدرس بودند و کدام ارتباطی با من و یا عبدالحق علومی نگرفتند بگمان اغلب آنها نیز کابل را ترک گفته بودند.

یعقوبی خودکشی کرده بود.

سید اکرام پیگیر در شبرغان بود. تنها محمود بریالی مرتباً درگارنیزیون کابل سر میزد و

اینجا و آنجا با اعضای حزب ملاقات می نمود و آنها را تسلی میداد و به خودداری و بردباری تشویق می نمود. اما محمود بریالی را تمام افسران قوای مسلح نمی شناختند، او رسماً مسئولیت رهبری حزب را نداشت و کسی او را به مقام رهبری حزب انتخاب نکرده بود ولی موجودیت محمود بریالی در کابل در حالیکه همه حزب را بی سرنوشت رها کرده بودند. موهبت بزرگی بود. او، دوسال تمام در بدترین شرایطی در کابل زندگی کرد و مقاومت و پایداری خوبی از خود بروز داد.

ببرک کارمل، که در جوار گارنیزیون کابل در بلاک ۲۰٤ مکروریان میزیست، از کابل به مزار شریف و سپس به حیرتان انتقال گردید، او به هیچ صورتی حاضر به ترک نمودن کشور نگردید.

اناهیتا راتب زاد و تعداد دیگری از کادرهای برجسته، حزب نیز به صوب دهلی به کمک گارنیزیون کابل انتقال داده شدند. سایر اعضای حزب، اعضای کمیته مرکزی بدون مورال و فاقد هرگونه دستورالعمل و رهنمود حزبی در شهر کابل، خاصتاً در گارنیزیون کابل گشت و گذار می نمودند. تعدادی از رفقا، به کمک عبدالحق علومی و من، مؤفق به ترک کشور از طریق طیارات آریانا گردیدند. عده یی به مزار شریف رفتند. تعداد زیادی از مزار شریف به آسیای میانه رخت سفر بستند. برخی به روسیه رسیدند و از آنجا راهی سواحل آرام دیار غرب گردیدند. تعداد زیادی از طریق زمین به پشاور خود را رسانیدند ولی هنوز ده ها هزار عضو حزب و متحدین سیاسی آن در شهر کابل زندگی می کردند. تعداد زیادی از آنها به نزد من میآمدند و از من مشوره میخواستند چه مشوره یی داده می توانستم؟ بدون آنکه به آنها بگویم. زندگی و حیات خود و فامیل شانرا حفظ کنند با همدیگر ارتباط داشته باشند و سعی کنند پُست و مقام خویش را ترک ندهند. کسانیکه استطاعت و توان رفتن از کابل را داشتند، بدون مشوره با این و آن، خود به این کار دست میزدند و کسی نمی توانست جلو آنها را بگیرد.

درین میان عبدالحق علومی با حوصله مندی، وقف و ایثار بی نظیری هر روز در گارنیزیون کابل حاضر می شد و صدها تن مراجعین حزبی را می پذیرفت. او با خونسردی، جسارت و انرژی خاصی کار می کرد. او به همه کمک و یاری میرسانید در نزد او هیچگونه تعصبی وجود نداشت، پرچمی، خلقی، ستمی، گروه کار، سازائی، بی طرف ها، هر کسی که روشنفکر بود به نزد او مراجعه می کردند. وی با لبان خندان و محضر نیکو، همه را می پذیرفت و ساعتها همراه آنها صحبت می کرد و می کوشید تا در حد امکان مشکلات آنها را رفع نماید. او به نزد مجددی، گیلانی، ربانی، مسعود میرفت، مشکلات اعضای حزب را با آنها در میان می گذاشت و با منطق و برهان از آنها کمک میخواست. او توانست حتی معاشات عقب مانده، اعضا و کارمندان

شعبات کمیته، مرکزی حزب را از نزد "ربانی" بستاند. اما دریغ و حیف که ماه ها بعد در زمان حکومت ربانی، این حزبی پاکنهاد و نیك سرشت ترور گردید و جانش را در راه خدمت به حزب و مردم خویش از دست داد.

بهرحال، در تمام آن دوران، در میان بحران ها، آشوب ها، هرج و مرج ها بعد از آمدن مجاهدین، ما یکنفر دیگر از بهترین رفقای حزبی خویش را از دست دادیم. این شخص شادروان عبدالکریم شادان، قاضی القضات دولت جمهوری افغانستان بود. کریم شادان در پوهنځی حقوق و علوم سیاسی تحصیل کرده مدتی در دانشگاه آکسفورد و بعداً در ایالات متحده امریکا در رشته، اداره، قضایی تحصیل کرده و دیپلوم ماستری در مسلك قضا داشت و مدتها، در وزارت عدلیه، ستره محکمه خدمت نموده، بالآخره در سال ۱۳۶۹ بحیث قاضی القضات جمهوری افغانستان توظیف شده بود. شخص وطن دوست، با سواد و حزبی معتقد بود. ساعت ۹ بجه، شب، افراد ملبس با لباس کوماندویی مجاهد نما، نامبرده را از منزلش بیرون نموده و با ضربات پیهم کلاشینکوف در اولین شب های به قدرت رسیدن مجاهدین، به قتل رسانیده بودند. مرگ او با این شکل فجیع، مایه، تأثر و اندوه همه گردید، ولی در عین زمان زنگ خطری بود برای همه، ما. به همین خاطر بود که "ما" برای رفقای حزبی می گفتیم که هوشیار باشند و برای حفظ جان و حیات خود و فامیل خود بیندیشند. "ما" دیگر موقع ندادیم که چنین حادثاتی تکرار شود. زیرا که شب و روز از حال همدیگر خبر بودیم و پرسونل گارنیزیون کابل نیز از آنها مراقبت می نمودند. ضایعه، دیگر کشته شدن جنرال رسول معاون ریاست نظامی امنیت دولتی بود که توسط افراد انور دنگر و به اشاره، وی، کمی بعد انجام گرفت.

بدینسان، در اثر بی توجهی و بی مسئولیتی رهبران حزبی، حزب ما، مانند بخار آب گردید، گویی اصلاً وجود نداشت. رهبران یکی بعد از دیگری به اروپا رفتند. مانند ، وکیل، نور احمد نور، مزدك، کاویانی، رفیع، سلیمان لایق، غوربندی، بارق شفیعی و غیره. نظر محمد و صالح محمد زیری اول در پشاور و بعداً به اروپا، وطنجار و پکتین در ماسکو، کشتمند و میثاق در لندن. محمود بریالی دوسال تمام در کابل زندگی کرد و بعداً به هند مهاجر شد. ده ها هزار عضو حزب سرگردان، و بی وطن گردیدند. عده یی برای همیشه حزب را ترك گفتند و استدلال داشتند که رهبران به آنها مانند یك لشکر مزدور برخورد کرده است. جمع کثیری دیگر به حرف های رهبران گذشته باور ندارند. آنها می گویند که رهبران ما، صاف و ساده با ما خیانت کرده اند. بقایای تیم نجیب الله گاهگاهی در اینجا و آنجا ظاهر می شوند و نجیب را حق بجانب، معصوم

ومظلوم معرفی می کنند. کست های ویدیویی او را پخش می کنند و تبلیغ می نمایند که نجیب بی گناه است هیچگاه نگریخته بود و هیچگاه خیانت نکرده بود و در مقابل ارکودتا صورت گرفته بود. اما کدام ساده لوحی به این حرفها باور می کند.

* * *

بخش سوم

فصل اول

انتقال قدرت

-۱-

صبغت الله مجددی در پلچرخی بود. امنیت راه تأمین شده بود. همراهان او را، جنرال یحیی نوروز، رحیم وردك، شاه نور دگروال و تنی چند از قوماندانان سایر تنظیم ها، محافظین و عمله وفعله، وی تشکیل میدادند. کاروان بزرگی به راه افتاد در طول راه همراهان او نعره، تکبیر سر میدادند و توسط فیرهای سلاح های دست داشته، شان، شادی و مسرت خویش را از رسیدن به قدرت ابراز می کردند. در مکروریان موکب آنها، چندان تماشا چی نداشت سرکها خلوت بودند و عابرین در پیاده روها با سرهای افتاده و چهره های پریشان به راه خویش ادامه میدادند. مردم تمایلی برای ابراز احساسات و کف زدن نشان نمیدادند. موکبی بود بدون دبدبه، شکوه و جلال. حضرت مجددی را درمنزل سردار محمد نعیم جا دادند، جائیکه پنجاه قدم با اقامتگاه دوکتور نجیب، رئیس جمهور قبلی فاصله نداشت. بدون تردید او صداهای الله اکبر و نعره های تکبیر و فیرهای شادیانه را می شنید و برگشته حسرت میخورد. صبغت الله مجددی داخل منزل شد و ده ها نفر خبرنگاران داخلی وخارجی او را احاطه کردند.

ساعت ٤ عصر، نورالحق علومی تلفن کرد و گفت ساعت ۵ عصر در وزارت خارجه، انتقال قدرت صورت می گیرد خودت و آصف دلاور نیز باید درین اجتماع اشتراك نمائید. در آنجا معاونین رئیس جمهور، صدراعظم سابق، فضل الحق خالقیار، اعضای کابینه، رؤسای مجلسین شورا، بعضی از اعضای کمیته مرکزی حزب، عده یی از جنرالان و افسران قوای مسلح اشتراك کرده بودند. درابتدا، هاتف و خالقیار بیانیه های کوتاهی داده و مجددی را بحیث رئیس شورای جهادی و اولین عمل دولت اسلامی افغانستان تبریك گفتند. متعاقباً حضرت صبغت الله مجددی صحبت کرد و گفت مطابق فیصله، پشاور برای مدت دوماه به این وظیفه توظیف شده ام. او

گفت نظام جدید اسلامی را برای تمام مردم کشور تبریك می گویم. او عفو عمومی را اعلان کرد و گفت «باید تمام مردم کینه و کدورت های گذشته را فراموش کنند، دست دوستی و برادری به هم بدهند، و آنانی که مرتکب خطا و اشتباهاتی شده اند به درگاه رب العزت "ج" توبه نمایند. دیگر زمان، زمان جنگ نیست، زمان آبادی عمران وطن ویرانه‌ء ما، تسکین آلام بی شمار، یتیمان، بیوه ها و بازماندگان شهدای ما است.» ژورنالیستان از وی سوال ها و پرسش های زیادی نمودند. که حضرت صبغت الله آنرا به زبان انگلیسی جواب میداد. زبانیکه مردم کابل نمی فهمیدند و پخش کردن مصاحبه‌ء او در رادیو و تلویزیون اشکال داشت. مجلس ختم گردید، در صحن وزارت خارجه خالقیار را دیدم که با پای پیاده و افکار خویش، لنگ لنگان در حرکت است. علت را جویا گردیدیم او گفت همین اکنون موتر مرا مجاهدین ربودند و نمیدانم کجا برده اند یافتن موتر وی ناممکن بود پس او را با خود گرفتیم و به منزلش رسانیدیم. خالقیار شخص شریفی بود محترم، متواضع آرام و متین، متأسفانه او را همانشب از منزلش خارج نموده و در یکی از پُسته های شورای نظار محبوس کرده بودند آزار اذیت گردیده و تحقیر شده بود. داکتر موسی وردك به من خبر داد، به مشکل اورا از پوسته بابا جلندر شورای نظار تحویل گرفتیم و بار دیگر بمنزلش رسانیدیم.

بدینسان انتقال قدرت به صبغت الله مجددی صورت گرفت و عمر چهارده ساله‌ء نظام در کشورما خاتمه یافت. نظام نوین که از اسلام و ارزش های والای قرآن، از صلح و آشتی دم میزد. عدل و انصاف را تبلیغ می کرد و ملیونها نفر هواخواه در کشور ما داشت جای آنرا گرفت. مردم امیدوار گردیدند که دیگر در پناه قانون قرآن، زندگی می کنند و امن و امان صلح و ثبات، ترقی و تعالی در کشور شان بزودی تأمین خواهد گردید.

-۲-

حضرت صبغت الله مجددی، پسر میان محمد معصوم مجددی از خانواده‌ء حضرات شوربازار کابل بود. مجددی در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹٦۰ در حواشی جنبش اسلامی جای پیدا کرده با اخوان المسلمین مصر روابط برقرار ساخت و درسال ۱۹۵۹ به اتهام مخالفت با دیدار خروشچف و بولگانین از افغانستان و سیاست نزدیکی محمد داؤد با اتحاد شوروی، زندانی گردید، او استاد تفسیر شریف در لیسه‌ء حبیبیه‌ء کابل بود، و از نزدیك با وی آشنا بودم. مجددی خودش "پیر" نبود ولی خاندان مجددی مربوط یکی از شاخه‌ء های طریقه‌ء صوفیه نقشبندیه بوده در افغانستان، خصوصاً در نواحی جنوب آن دارای مریدان و پیروان بیشماری بودند، مجددی در زمان قیام مسلحانه ۷ ثور در اسکاندناوی بود و در آنجا ریاست یك مرکز اسلامی را بدوش

داشت. سپس او به پشاور آمد و جبهه ء نجات ملی را که از عناصر محافظه کار و گروههای غیر متجانس تبعیدی تشکیل شده بود بوجود آورد. در سال ۱۹۸۹ رهبر نجات ملی بحیث رئیس دولت مؤقت مجاهدین انتخاب گردید و تا هنگامیکه بحیث اولین ممثل دولت اسلامی وارد کابل گردید لااقل نام مذکور را حفظ کرده بود و بحیث رئیس دولت مؤقت یا عبوری شناخته می شد. مجددی با سوابق درخشان خانوادگی و سوابق طولانی در محافل محافظه کار مسلمان و داشتن گذشته در مکاتب و پوهنتون کابل، فردی شناخته شده در میان مردم افغانستان بود. اما ویژگی های لیبرال منشانه اش از جانب بنیادگرا ها مورد اعتراض قرار می گرفت و مانع آن می گردید تا مجددی بعنوان فردی تحصیل کرده و روشنفکر که به دستآوردهای علوم و تخنیك غرب به دیده ء احترام می نگریست قابل پذیرش برای همتای های بنیادگرای خویش در مقابل رهبری افغانستان باشد.

حضرت صبغت الله مجددی تقریباً تنها کسی بود که از خانواده ء بزرگ حضرات شوربازار، زنده مانده بود تمام فامیل او در دوران تره کی، بدستور حفیظ الله امین، توسط سید داؤد ترون در قلعه جواد کابل گرفتار و از بین برده شده بودند در هنگام شورش هرات نیز بقایای این خانواده گرفتار و معدوم شدند و اینك این مرد شصت و چند ساله ء لاغر اندام، بلند قامت و عینکی که لباسهای فاخری در بر و عمامه سفیدی بر سر داشت بحیث تنها بازمانده ء آن خانواده، بر چوکی قدرت افغانستان تکیه زده بود.

مجددی شخص با دانش بود که احاطه ء کاملی در علوم فقه و شرعیات داشت و به پنج لسان صحبت می کرد و به لقب پروفیسوری نایل گردیده بود. او شخص خوش بیان و صریح الهجه یی بود و صدای پر طنینی داشت، دارای مزاج تند ولی شخص لطیفه گو و شوخ طبعی بود حاضر جواب بود و هرچه در قلب خود داشت بازگو می کرد با کمونیستان در گذشته چنان دشمنی میورزید که چشم دیدن آنها را نداشت. مـی گویند او حتـی به جنازه ء برادرزاده ء جوانش رحمت الله مجددی که هم صنفی ما بود و بعد از ختم دوران مکتب در شوروی تحصیل می کرد و در آنجا هنگام آب بازی غرق شده و وفات کرده بود، نزدیك نشد و دیگران را نیز توصیه می کرد که به او دست نزنید زیرا که کمونیست بود و دستان شما نجس می شود.

خط سیاسی صبغت الله را ضدیت با افکار و عقاید مارکسیستی تشکیل میداد و از روسها بشدت متنفر بود، گاهی سلطنت طلب بود و زمانی نظام اسلامی را در چوکات دولت عصری و سیکولار می پذیرفت و با پیر سید احمد گیلانی هم فکر و هم داعیه بود.

تنظیم نجات ملی، از لحاظ کمیت و کیفیت نظامی خویش، کوچکترین ارقام را در میان سایر تنظیم های هفت گانه داشت، مسئول نظامی این تنظیم حمیداله بود که زمانی هم صنفی من، در

حربی پوهنتون بود و بعد از فراغت و مدتی کوتاهی خدمت در قطعات اردو، مستعفی گردیده بود، و در زمان داؤد بحیث رئیس گمرکات در وزارت مالیه مقرر شده بود. از چهره های معروف تنظیم مذکور جنرال یحیی نوروز بود که قبلاً بحیث رئیس اوپراسیون وزارت دفاع در زمان محمد داؤد کار می کرد و در دولت مؤقت مجاهدین بحیث لوی درستیز مجاهدین مقرر شده بود.

مجددی، پس از مدت کوتاهی در قصر گلخانه مسکن گزید و شروع بکار کرد. وزیر دفاع او، احمد شاه مسعود هنوز به کابل نرسیده بود و درمنطقهء شمالی با راه بندان حزب اسلامی گلبدین حکمتیار مواجه بود. وضع امنیتی شهر کابل چندان تعریفی نداشت زیرا که اکنون تنظیم های مختلف خودها را فاتحین شهر می شمردند وهرکس هر محل و جایی را که اشغال کرده بود آنرا متعلق به خود میدانست و فکر می کرد که مال شخصی او یا پدر و پدرکلانش است مثلاً وزارت داخله در تصرف حزب وحدت اسلامی بود، وزارت مالیه در تصرف تنظیم نجات ملی، مقر کمیته مرکزی حزب وطن در قبضهء مولوی محمد نبی، وزارت امنیت دولتی را شورای نظار و شورای وزیران را جمعیت اسلامی اشغال کرده بودند. سفارت خانه ها نیز تقسیم شده بودند و مؤسسات دولتی، حوزه های حزبی، حوزه های څارندوی، مکاتب، پوهنتون کابل، همه و همه بین این تنظیم ها دست بدست می گشت. در شهر کابل، آب وجود نداشت، برق نبود، تلفون ها غیر فعال شده میرفت. سرویس های ملی بس به سرقت رفته بود. تیل وروغنیات وجود نداشت وشب و روز صدای فیرهای کلاشینکوف ها وانفجار راکت ها شنیده می شد، دیگر، نظم و شیرازهء عمومی کاملاً برهم خورده بود.

در چنین روزهای دشواری، حضرت صبغت الله مجددی برای مدت کوتاهی بر اریکهء قدرت تکیه زد. او چندین روز متوالی را با قبول نمودن مردم و فرق گوناگون مذهبی و اقشار مختلف کابل سپری کرد. در مساجد رفت، در منبر ها وعظ نمود از عفو عمومی صحبت کرد و برای صلح و آشتی ملی دعا نمود اما هنوز کدام خط مش سیاسی روشنی را اعلان نکرده بود نه سمت گیری سیاسی دولت نه جهت گیری اقتصادی و اجتماعی آن معلوم بود، حجاب اسلامی را اکثر زنان داوطلبانه پذیرفتند و نمی توانستند هم نپذیرند. در اولین روزها، عده یی از کشور های همسایه، مانند پاکستان و ایران دولت او رابرسمیت شناختند عربستان و بعضی از کشورهای عربی و اروپایی نیز به آنها پیوستند ولی آمریکا در رسمیت شناختن این دولت تردید و تردد نشان داد. از خطابه های حضرت مجددی که معمولاً در روزهای جمعه ایراد می کرد، معلوم می گردید که نخ سیاسی دولت او بدست پاکستان است و هرچه نواز شریف بخواهد همانطور اجراات خواهد گردید.

مجددی در اولین روزها پی برد که مجاهدین هیچگونه آمادگی قبلی برای ادارهء افغانستان

ندارند، حتی توانایی مجاهدین در اداره‌ء شهر کابل آزمایش گردید. آنها فاقد کادر با تجربه، و آشنایی با امورات دولتی و تخصصی بودند و نمی توانستند شهر دو نیم ملیون نفری کابل را با ابتدایی ترین ضروریات مانند آب، برق، ترانسپورت و مواد اولیه تأمین کنند. حضرت مجددی به ناچار از صدراعظم سابق خالقیار و کابینه‌ء او دعوت بعمل آورد تا بحیث سرپرست حکومت خودش و کابینه اش به وظایف خویش ادامه بدهند.

از طرف دیگر حضرت مجددی منتظر رسیدن احمد شاه مسعود وزیر دفاع جدید کشور بود، تا با وی همکاری کند. وضع امنیتی را بهبود بخشد، وزارت خانه ها، مؤسسات دولتی را از کنترول تنظیم ها خارج سازد تا وی بتواند کابینه‌ء جدید را معرفی و کار را آغاز نماید.

-۳-

جنگ، با گلبدین حکمتیار الی تاریخ ده ثور دوام یافت. حکمتیار درین روز کاملاً شکست خورد و در اطراف کابل خط دفاعی جدیدی را که از ولسوالی بگرامی، بینی حصار و ریشخور می گذشت دفاع می کرد و محل سوق و اداره‌ء وی چهارآسیاب کابل بود.

احمد شاه مسعود در چهاریکار بود در همان روز برای اولین بار با من تماس گرفت و مؤفقیتهای بدست آمده را تبریك گفت. از مسعود پرسیدم چه وقت وارد کابل می شود. او گفت هنوز راه بندان است اما مذاکره دوام دارد، او قوتهای خود را به دو قول تقسیم کرد و سعی نمود با فریب دادن طرف مقابل، از طریق سرك سابقه وارد کابل شود.

در طول این روزها، گارنیزیون کابل، تقریباً به محل و مقر فرماندهی دولت جدید و دولت سابقه تبدیل گردیده بود. سوق و اداره‌ء عمومی هنوز بدست من بود. درگارنیزیون دوکتور عبدالرحمن معاون شورای نظار و قوماندانان مربوط به او و جمعیت اسلامی بسر می بردند. چون بیزهای اسلحه و اعاشه‌ء امنیت دولتی و څارندوی در تصرف شورای نظار بود پس، صدها نفر قوماندان و مجاهد سلاح بدست که با پکول و پتو مجهز بودند به نزد او مراجعه می کردند و هر کس از وی تقاضای تیل، مهمات، اعاشه و نام شب تکت حمل سلاح و غیره می نمود. او توسط پرزه‌ء کوچکی آنها را به بیزهای فوق الذکر می فرستاد و یا به من معرفی می کرد. شعبات وزارت دفاع، ادارات دولتی مانند سیلوی مرکز، انحصارات دولتی، مخابرات، بانکها و غیره به امضای من هنوز هم اجراات می کردند. گارنیزیون کابل را مردان ریشوی تفنگ بدست انباشته بود، در حالیکه در آنجا صدها نفر کارمندان دولت سابق، اعضای حزب، افسران و جنرالان قوای مسلح، وزرای کابینه، حتی معاونین رئیس جمهور نیز با پکول و پتو روزها را شام می کردند.

چنان ازدحامی بود که تفریق آشنا و بیگانه مشکل گردیدهٔ بود. درهم جوشی عجیبی بود. حزبی ها و جهادی فقط بعد از گلشتن دو، سه روزی چنان الفت و نزدیکی پیدا کرده بودند که گویی هیچ وقتی باهم جنگیده بودند و هیچگاهی بیگانه نبوده اند. باهم می نشستند، بحث می کردند، خاطرات جنگهای همدیگر را قصه می کردند. باهم غذا صرف می کردند، می خندیدند و به همدیگر تو خطاب می کردند و یکدیگر را فکاهی باران می نمودند. مثلاً جنرال اشرف ناصری با انوردنگر، چنان جوش خورده بود و نزدیك شده بود که گوئی برادر و رفیق همدیگر اند. یا جنرال حلیم چنان پرزه هایی به قوماندان "گدا" می گفت که انسان را ساعتها می خندانید. این گدا، شخصی بیسوادی بود که فقط کاغذها را با مهرکلان خویش تاپه می کرد نسوار می کشید وچون شخصی غول پیکری بود به اندازهء چهار نفر غذا می خورد. اما شخصی ساده خوش قلب و مهربانی بود. روزی برای او یك عراده موتر مرسدس بنز را که از وزیری یا رئیسی گرفته بودند. آوردند اتفاقاً آن موتر بسیار لوکس بود و "سوپر بنزین" مصرف می کرد، قوماندان گدا به نزد من مراجعه کرد و گفت درگارنیزیون شما "توپر" پیدا می شود؟ حلیم همراه او بود ومرا از تعجب بدر آورده، مطلب را با خنده های بلندی بیان کرد. دهقان بچه یی که خداوند او را به موتر بنز و سوپربنزین آشنا ساخته و بجای و مقام رسانیده بود سوپر گدایی را پیدا کردیم و او را همیشه سپاسگذار خویش ساختیم.

در میان همهء آنها، عبدالرحمن، یك سروگردن بلند تر از دیگران، از لحاظ کلتور و فرهنگ و برخورد شخصی اش بود. او مراجعین بسیاری داشت اما هیچگاه بی حوصله نمی شد و با خونسردی حرف ها را می شنید و عمل می کرد. او شخصی متوسط القامه، تنومند و دارای ریش سیاه گرد و پهنی بود عینك می گذاشت و با لهجهء پنجشیری ها به دری صحبت می کرد. شخص آرام، با تهذیب و با سوادی بود دوکتور عبدالرحمن در رأس شاخه ای از روشنفکران شوران نظار قرار داشت، روشنفکرانی مانند داکتر عبدالله، یونس قانونی، فهیم، همایون و غیره که می گفتند درگذشته های دور تمایلات مائوئیستی داشته بودند و علیه بنیادگرایی در شورای نظار میرزمیدند، و سعی داشتند احمد شاه مسعود را در یك خط عقیدتی اسلام معتدل تغییر فکر بدهند و با خود داشته باشند. شورای نظار خود شاخه یی بود از تنظیم جمعیت اسلامی تحت رهبری برهان الدین ربانی، احمد شاه مسعود پس از انشعاب سال ۱۹۷۶، با جمعیت اسلامی ماند با ادغام کار و فعالیت نظامی و ملکی نسبت به هر قوماندان دیگر پیروزی های زیادی را در شمال کشور نصیب گردید. هدف او از تشکیل شورای نظار از بین برداشتن مرزهای حزبی، قبیلوی و قومی بود یا بعبارت دیگر مبارزه زیر یك پرچم. پرچم شورای نظار.

شورای نظار تشکیلات منظم نظامی داشت اعضای آن لباس کوماندویی در بر می کردند ولی

عوض کلاه پیک دار نظامی، پکول در سر داشتند و دستمال چهارخانهء سفید دارای خط های آبی یا سیاه به گردن می بستند. تعداد مجموعی شورای نظار در آن موقع در حدود پنجهزار تا شش هزار نفر بود. این افراد به مقایسهء سایر تنظیم ها و حتی به مقایسهء جمعیت از نظم و دسپلین خاصی برخوردار بودند و رویه و برخورد آنها، در آنروزها با مردم کابل نسبتاً محترمانه و انسانی بود.

احمد شاه مسعود بالآخره بعد از هفته یی به کابل داخل گردید. همراه با وی تعدادی از قوتهای شورای نظار، قوتهای فرقه ۷۰ مربوط به جنرال مومن، تعدادی از قوتهای جنرال دوستم و کاروانی از تانکرهای تیل و مواد اعاشه به کابل رسید. این قوتها در خیرخانه مینه توقف کردند و مسعود با شتاب و عجله فراوانی در تاریك روشن شامگاهی خود را به گارنیزیون کابل رسانید. صداهای الله اکبر و نعره های تکبیر، صدای فیرهای کلاشینکوف ها، راکت ها و هارن موترها، از آمدن او خبر میدادند. دروازهء اتاقم به شدت باز شد، چند نفر مسلح در اطراف اتاق جابجا شدند و سپس او داخل گردید. من از جایم برخواستم و با او دست دادم، ولی او مرا در آغوش گرفت. پرسید عظیمی صاحب شما هستید، گفتم بلی در اتاق. آصف دلاور، نورالحق علومی، سید اعظم سعید، فتاح، عبدالحق علومی، امیر محمد، داؤد عزیزی و دیگر نمیدانم کی ها بودند با همه دست داد و با همه احوال پرسی کرد. اتاق پر از ژورنالیست، عکاس ومحافظین بود هر کس میخواست این چهرهء مشهور را ببیند و با وی سخن بزند او در یکی از چوکی ها نشست، دستان خود را بالا کرد.

بسم الله الرحمن الرحیم گفت. دعا خواند، دعا را ختم کرد و به ریش باریکش دست کشید، ما نیز چنان کردیم او گفت : «عظیمی صاحب شما دیگه [۱] بسیار زحمت ها کشیدید، دیگه مه می فهمم که اگر شما و این برادرها نمی بودید، حکمتیار صاحب به منظور خود نایل می شد. در شهر کابل جوی های خون جاری می گردید و دیگه حکمتیار همگی را قتل عام می کرد. مردم پایمال می شدند و وضع بسیار خراب می گردید مه همرای او گپ زده و برایش گفته بودم که مجبور هستم از مردم کابل، از جان، ناموس و مال آنها دفاع کنم اما او حرفهای مرا قبول نکرد. دیگه خوب شد که شما برادرها همکاری کردید و او را در کابل راه ندادید من از تمام برادرها مخصوصاً عظیمی صاحب تشکر می کنم خداوند برای تمام شما اجر آنرا نصیب گرداند.»

در پهلوی مسعود، جنرال مومن نشسته بود و هر حرف مسعود را با دقت می شنید و به علامت تائید سر تکان میداد مومن سخت مغرور و متکبر معلوم می شد. گویا او بود که افغانستان را فتح کرده بود.

۱- دیگه، به معنی دیگر، تکیه کلام مسعود و بعضی از اعضای شورای نظار بود.

مسعود به حاضرین گفت، کسانیکه اینجا کاری ندارند رخصت هستند، من، عظیمی و دلاور صاحب و برادران جنرالان میخواهیم چند لحظه یی تنها باشیم حاضرین اتاق را ترک گفتند او از من پرسید جای نماز دارید؟ در اتاق دیگری نماز شام را ادا کرد و بازگشت. خریطهء وضعیت را گشودم و به صورت مختصر او را با وضعیت ۵ ثور و تغییرات نظامی بعد از آن آشنا ساختیم. او باور نمی کرد که حکمتیار، با چنان تفوقی و با چنان پلان دقیقی در حالیکه تمام شهر را بدست داشت شکست خورده باشد و اکنون در اطراف کابل آه و حسرت بکشد. در جریان توضیح وضعیت، احمد شاه مسعود سوالاتی در مورد حالت، موفقیت، تعداد، ترکیب و روحیه و مورال قوتهای حکمتیار میکرد، این امر میرسانید که مسعود مانند یك قوماندان نظامی خبره به کشف دشمن اهمیت زیادی قایل است. در جنگها با تجربه است ولی با تاکتیك های جنگهای جبهوی هنوز وارد نیست. از خلال سوالات او دریافتم که دفاع را نسبت به تعرض بیشتر اهمیت میدهد و بیشتر به تاکتیك جنگ و گریز می اندیشد او از من پرسید که چه پلانی گارنیزیون کابل برای آینده دارد من گفتم این امر مربوط به مفکورهء شما و تعداد قوا و وسایطی است که با خود از پروان آورده اید او گفت در حدود پنجهزار نفر با ٦۰ عرادهء تانك و زرهپوش، اما او اشتباه می کرد. جنرال نورالحق علومی بعد از محاسبهء کوتاهی با قوماندان او و جنرال مومن، گفت، قوتهای همراه او بیشتر از ۲۵۰۰ نفر و ٤۰ عرادهء تانك و زرهپوش نیست احمد شاه کمی متغیر شد و از اینکه در اولین برخورد با او دقیقاً محاسبه می کنند عصبانی به نظر می خورد. پیشنهاد من این بود که قوتهای او باید مدت ٤٨ ساعت استراحت کرده و در ضمن اکمالات کنند به استقامت های تعرض آینده جابجا گردند پلان فعالیت محاربوی حاضر شود و بعداً یك اوپراسیون تعرضی بزرگ بالای حزب اسلامی حکمتیار صورت گرفته خطوط دفاعی او بدست آید و نامبرده الی منطقهء لوگر عقب زده شود سپس با همین قوتها در شهر کابل تصفیه صورت بگیرد و تمام وزارت خانه ها، سفارت خانه ها، تأسیسات دولتی، حوزه های ځارندوی از تصرف تنظیم ها بیرون شود و نظم و امنیت دوباره در شهر کابل بوجود آید. احمد شاه گفت: «عظیمی صاحب! من کاملاً با پلان شما موافقت دارم. دیگه شما به قطعات خویش و قطعات جنرال صاحب دوستم آمادگی بدهید و من شورای نظار را حاضر می کنم». نان شب را آوردند. مسعود گفت شما دیگه نان را نوش جان کنید. من جای دیگر وعده کرده ایم بازهم دعا کرد و رفت و در وزارت امنیت دولتی قرار گاه گرفت.

احمد شاه مسعود در آنروز بسیار صمیمی و مهربان به نظر میخورد برخورد او بسیار مؤدبانه بود، من نیز او را برای اولین بار می دیدم و متحیر بودم که این هیکل دراز و لاغر، با آن چشمهای سرمه کشیده مؤرب، ریش کوسه و تنك واین صدای آرام و ملایم و حرکات مطبوع و

سخنان عامیانهء خویش چگونه توانسته بود سالهای طولانی بمقابل ضربات مرگبار قوتهای شوروی و افغانی مقابله نماید و بهترین و منظم ترین تشکیلات جهادی، را رهبری نماید و محبوب القلوب مردم پنجشیر گردد.

برای چنین پیروزی هایی بدون تردید استعداد، مهارت و کاردانی خاصی ضرورت بود، بخود می گفتم، هنوز قضاوت زود است و بهتر است منتظر قضاوت آینده بود منتظر گذشت زمان.

رفقا می گفتند که در لحظات فعلی بهتر است با "شیر پنجشیر" به اندازه یی نزدیك شد تا گلوی ترا نفشارد و تن ترا ندرد اما نزدیکی با او بنفع رفقاي ما بود این امر میتوانست از طریق تماس مداوم جنرال لطیف، جنرال امیر محمد، جنرال بابه جان، جنرال حلیم، جنرال ربانی (آمر امنیت گارنیزیون کابل) دگروال ولی (آمر پیژندگارنیزیون) و دیگر افسران نزدیك به وی صورت گیرد. برای ما این امر مهم بود که در وزارت دفاع تغییرات عمده یی رخ ندهد و از همان کادرهای قبلی یك اردوی ملی بوجود آید سلاح ووسایط غارت شده دوباره جمع آوری گردد و اردوی افغانستان باردیگر احیاً شود من تمام این مسایل را با عده یی از افسران در میان گذاشتم جنرال امیر محمد از سخنان من درك معکوسی داشت زیرا که همانشب با کارت های سفید عضویت حزب جمعیت اسلامی وارد اتاقم شد و کارتی را به من سپرده و تقاضا کرد که آنرا امضاء کنم. من متحیرانه به طرف او نگریستم و گفتم رفیق عزیز من عضو حزب د.خ.ا. هستم و تا سرحد مرگ نمی خواهم این افتخار را از دست بدهم. امیر محمد خجل شد و اتاق را ترك نمود.

فردای آنشب احمد شاه مسعود بار دیگر به گارنیزیون کابل آمد. همراه با او جنرال مجید روزی، جنرال مومن، جنرال بابه جان، جنرال حسام الدین و بعضی از قوماندانان شورای نظار نیز وارد اتاق شدند. من پلان حاضر شدهء عملیات را برای او توضیح دادم او نخواست پلان عملیات را امضاء کند این امر به معنی تیز هوشی و دقت او در چنین مواردی بود. زیرا که نمی خواست سند بدهد. مسعود گفت، مطابق همین پلان اجراات کنید.

آن پلان به اساس معلومات های دقیق کشف حاضر شده بود زیرا که این عملیات در منطقهء سکونت قبلی من انجام میبافت و وطنداران در بارهء موقعیت قوتهای حکمتیار معلومات دقیقی برای من داده بودند من مطمئن بودم که با اجرای عملیات مذکور دیگر حکمتیار کاملاً از جنوب کابل عقب زده می شود بیزهای ریشخور دوباره بدست میآید و جنگ از شهرکابل به اطراف کشانیده می شود.

شام روزیکه عملیات آغاز می شد مسعود باردیگر به گارنیزیون کابل آمد و گفت فردا استاد ربانی به کابل میآید او با عملیات علیه حکمتیار مخالفت دارد هیأت های عربی و

دوستان پاکستانی نیز به کابل رسیده اند، آنها اصرار دارند که هر دو جانب آتش بس نمایند من تحت فشار هستم و نمی توانم به این عملیات موافقت نمایم بناءً شما به تمام قطعات خویش امر دهید تا آتش بس نمایند.

آصف دلاور گفت : حکمتیار بسیار ضعیف شده است و بجز از توپچی چیز دیگری در اختیار ندارد با اجرای آتش بس او یکبار دیگر نیروهای خود را جمع می کند، اکمالات می نماید و باردیگر به تعرض دست می زند. این شانس نباید از دست برود.

احمد شاه مسعود گفت تصمیم آتش بس قطعی است انشاء اله حکمتیار صاحب نیز دیگر در موضعگیری قبلی خویش نیست بتاریخ ۱۵ ثور برهان الدین ربانی رئیس و رهبر جمعیت اسلامی افغانستان با طمطراق و دبدبهء خاصی در حالیکه افراد جمعیت و شورای نظار نعرهء تکبیر سر داده بودند و ملیونها مرمی را به هوا فیر کردند. وارد کابل شد و در قصر شورای وزیران رحل اقامت افکند او بمجرد رسیدن شورای دیگری را بنام "شورای قیادی" ایجاد کرد که در برابر شورای جهادی به مرکز قدرت دیگری تبدیل گردید، همراه ربانی، پوهاند سیاف، محمد نبی محمدی و محسنی نیز وارد کابل شدند در شورای قیادی رهبران تنظیم هائیکه در کابل بودند اشتراك می کردند و کسانیکه با دولت می جنگیدند نیز نمایندهء خویش را در آن شورا معرفی کرده بودند. رئیس شورای رهبری یا قیادی برهان الدین ربانی و منشی و سخنگوی این شورا شیخ آصف محسنی رهبر حرکت اسلامی بود.

تصامیم شورای جهادی، اکثراً با تصامیم شورای قیادی در تضاد و تصادم دایی بود. چون این تصامیم بدون اطلاع از همدیگر و هماهنگی لازم اتخاذ می شد. باعث پراگندگی، بی نظمی و تشتت امور می گردید و بعضاً باعث خنده و تمسخر مردم. معمولاً چنین تصامیمی در هنگام ادای نماز در روزهای جمعه ابلاغ می گردید. ربانی در اولین جلسات شورای رهبری اعلان کرد که حزب وطن منحل است. داکتر نجیب الله، ببرك کارمل و بعضی از شخصیتهای دیگر حزب باید محاکمه گردند، دارایی حزب به دولت تعلق می گیرد. محکمهء اختصاصی ایجاد می شود و با وصف آنکه عفو عمومی اعلان گردیده است- که بنام حق الله یاد می شود آن عده اعضای حزب که متهم به خیانت وجنایت علیه مجاهدین هستند باید حق العبد را پس بدهند و در برابر محکمهء اختصاصی از خود دفاع کنند. تصمیم دیگر آن شورا را پوشیدن حجاب اسلامی از طرف زنان تشکیل میداد که میبایستی بلافاصله تطبیق شود.

هنوز پخش این اخبار از طرف مردم کابل هضم نشده بود که مدت سه روزهء آتش بس، به سررسید و گلبدین حکمتیار بار دیگر تعرض نموده شهر کابل را به آتش راکت و شراپنل توپچی و تانك بست. راکت ها مانند باران بر شهر کابل فرود میآمدند هدف میدان هوایی کابل،

تپه های بی بی مهرو، بازار بی بی مهرو، شفاخانهٔ ٤٠٠ بستر اردو، محل تجمع، گارنیزیون کابل، وزیر اکبر خان، ارگ، چهار راهی پشتونستان، ده افغانان و دارالامان کابل بود. او که دیگر صاحب دستگاه های اورگان، بی ام -۱۲، توپچی های دی سی و ۱۳۰ ملی متری بود. آتش ها را در یك جبههٔ منظم تنظیم کرده بود و بیرحمی و قساوتش حد و حصری نداشت توپچی گارنیزیون اکنون نمی توانست مانند گذشته عکس العمل فوری نشان دهد زیرا که دیگر کدام توپچی یی وجود نداشت. با هزار زحمت و مشقت بالآخره توپچی های مجید روزی، جنرال رزاق لوای ۲ گارد، و جلندر شاه فرقه ۸ ، به صدا در آمدند و طیاره ها از میدان هوایی بگرام به هوا برخواستند. احمد شاه مسعود بالای تپهٔ تلویزیون بالا شد و از همانجا شهر کابل را که در آتش و دود میسوخت وحاصل خوش باوری وي بود نظاره می کرد در آنروز صدها نفر جان سپردند هزاران تن زخمی شدند جنازه ها در روی سرکها افتاده بود آمبولانس ها نبود زیرا که به سرقت رفته بودند. کراچی های دستی، کراچی های اسپکی، چهارپایی ها بکار افتادند و مردم اجساد عزیزان خود را حمل نمودند. خسارات زیادی در میدان هوایی، چهار صد بستر و سایر ادارات دولتی وارد آمده بود شهر کابل می سوخت و کسی نبود که حریق ها را خاموش سازد، زیرا که موترهای اطفائیه یا سرقت گردیده بودند یا تیل نداشتند و یا دریوران آنها، فرار کرده بودند در شفاخانه ها، دوا وجود نداشت، آکسیجن نبود خون سراغ نمی شد برق نبود، آب نبود، داکتر و پرستار گریخته بودند. تجهیزات ضروری اتاقهای عملیات سرقت گردیده بود. با همهٔ این احوال صدها تن زخمی مشرف به موت در این شفاخانه ها انتقال میبافتند و عدهٔ معدودی جراح و پرستار مجبور بودند که به صورت دوام دار و بدون در نظر گرفتن خواب و خوراك بر سرپا بایستند و به دوختن زخم ها بپردازند، اکثر این داکترها و پرستارها مورد دشنام و ضرب و جرح قرار می گرفتند و تهدید به مرگ می گردیدند ما به مشکل آمبولانس، ادویه و خون پیدا می کردیم، سربازان و افسران گارنیزیون و مرکز صحی کوچك آن، با شفاخانهٔ چهار صد بستر کمك می کردند و داوطلبانه برای مردم کابل خون میدادند. جنرالان موترهای خود را توقف دادند. تیل این موترها را برای اطفائیه سپردیم و به مشکل توانستیم، سه ، چهار موتر اطفائیه را حاضر کنیم و برای اطفای حریق در شهر کابل توظیف نمائیم ما نمیدانستیم که از اثر این حمله، چقدر مردم کشته شده و چند نفر زخمی شده اند. زیرا که حوزه های امنيتي در تصرف تنظیم ها بود و سیستم ارتباطات کاملاً برهم خورده بود همچنان نمیدانستیم که کدام خانواده مورد غارت و چپاول قرار گرفته و چه کسی تهدید به مرگ شده است و کدام شخصی به کمك عاجل ما ضرورت دارد؟ روز شومی بود. هیچگاه مردم کابل آنرا به حکمتیار نمی بخشند. هرچند که بعدها چنان روزهای نحس و شومی بارها و بارها تکرار گردید و تاکنون نیز ادامه

دارد. در همان روز جنرال رزاق قوماندان لوای ۲ گارد نیز از اثر اصابت راکت در قرارگاهش شهید گردید کسی که سربازانش بنابر امر وی دوکتور نجیب الله را در اثنای گریز در میدان هوایی کابل توقف داده بودند.

-۴-

کابینه‌ء دولت جدید اعلان گردید. درین کابینه مسعود وزیر دفاع، سلمان گیلانی وزیر خارجه، انجنیر احمد شاه احمدزی وزیر داخله و معاون صدراعظم، حمیدالله وزیر مالیه، داکتر نجیب مجددی وزیر صحت عامه، جنرال یحیی نوروز وزیر امنیت دولتی، دوکتور عبدالرحمن وزیر هوانوردی ملکی و صدیق چکری وزیر اطلاعات و کلتور شخصی بنام "یاسر" بحیث وزیر فواید عامه و غیره. بر علاوه جنرال عبدالرحیم وردک بحیث لوی درستیز و قوماندان عبدالحق بحیث قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس و قوماندان دیدار بحیث رئیس ترافیک کابل عز تقرر حاصل کردند. گفته می شد که مقام صدارت برای حزب اسلامی خالی مانده و استاد فرید ممکن است بحیث صدراعظم از طرف حکمتیار معرفی گردد.

دلاور از تقرر رحیم وردک بحیث لوی درستیز اطلاع حاصل کرد و به گارنیزیون کابل آمد در آن موقع رحیم وردک نیز که هم صنفی من در لیسه‌ء حبیبیه و حربی پوهنتون بود و قبل از قیام مسلحانه ۷ ثور باهم دوست و رفیق نزدیک بودیم نیز در نزد من نشسته بود افکار و عقاید ما، در هنگام مکتب و پوهنتون از همدیگر فرق داشت او به صورت عموم مجذوب پیشرفتهای علوم و تخنیک غرب و حتی در هنگام مکتب شیفته‌ء نظام سیاسی و اقتصادی جهان غرب و آمریکا بود. رحیم جثه‌ء بزرگی داشت، اما خوش صورت، خوش لباس و آراسته بود از استعداد، هوش و ذکاوت خاصی برخوردار بود مدتی در حربی پوهنتون و کورس عالی افسران استاد مضمون تکتیک و بعداً معاون آتشه‌ء نظامی در هند بود شاه پرست بود که به تنظیم گیلانی پیوسته بود و در آنجا بحیث مسئول نظامی تعیین گردیده بود او دریکی از جنگها در منطقه‌ء تنگی ابریشم از اثر اصابت مستقیم مرمی توپچی از ناحیه پای زخمی شده بود و هنوز هم می لنگید و با عصا راه میرفت.

رحیم وردک گفت، من از این تقرر هیچگونه اطلاعی ندارم و در شرایط حاضر به تقرر خویش درین پُست مخالفت دارم. اما از وجناتش معلوم می گردید که چندان مخالفتی ندارد. مسعود از موضوع واقف شد و گفت به آصف دلاور بگوئید که به وظیفه اش بحیث لوی درستیز ادامه بدهد و خبر تقرر رحیم وردگ از اخبار دری حذف شد. ساعت ۱۱بجه‌ء شب، صبغت الله مجددی بمن تیلفون کرد و گفت من نیز از این موضوع واقف نیستم. لوی درستیز آصف دلاور است حیران

مانده بودیم که چگونه دولتی است که نه رئیس جمهور ونه وزیر دفاع از تقرر بزرگترین پست نظامی کشور خویش واقف نیستند آصف دلاورفردا بار دیگر به کارش آغاز کرد این تقرر دو باره اگر چه اعلان نشد اما بزودی تمام مردم از آن آگاه شدند و باعث عکس العمل های شدید تنظیم ها، خاصتاً حکمتیار که پی بهانه می گردید واقع شد. حکمتیار شرایط تازه، برای مذاکره وآتش بس پیشکش نمود در این شرایط آمده بود که باید آصف دلاور و جنرالان کمونیست از پستها ی خویش بر کنارگردند. قطعات ملیشه "قطعات جنرال دوستم" از شهر کابل بیرون گردند. قطعات قوای مسلح قبلی بکلی منحل گردند و کمونیستها از پستهای حساس دولتی سبکدوش شوند حکمتیار در این زمینه می گوید : «...جنگ تحت قیادت اشخاصی شروع شد که در وقت نجیب لوی درستیز، قوماندان گارنیزیون، قوماندان هوایی بودند، خاد در دست آنها بود، قطعات امنیتی در دست آنها بود و جنگ بدست همین قطعات آغاز شد که از رژیم کمونیستی بمیراث مانده بود.» (۱)

در جای دیگر بیانیه، خویش در برابر محصلین ننگرهار می گوید : «... من گفتم، صرف دو حرف را با من قبول کنید، و آن اینکه کمونیستها از پُستهای حساس سبکدوش شوند، قطعات مسلح باقیمانده، رژیم کمونیست منحل گردند... من این موضوع را به استاد ربانی گفتم و او در مقابل به من گفت که بعد از این من در مقابل این مردم "کمونیست ها" برای جنگ کردن حاضر نیستم.» (۲)

در همین موضوع باردیگر در شماره، ۲۶ اسد ۱۳۷۳ "شهادت" تحت عنوان «کشور بدون حکومت» به یاد آوری آنروز ها ادامه میدهد : «سردمداران اداره، ائتلافی در وحله، ورود به کابل با عقد و پیمان های نامیمونی با کمونیستهای تبه کار، نقاب از چهره های خود برداشته و ماهیت اصلی شانرا بمردم شرافتمند کشور نمایان نمودند. کمونیستهای مؤتلف با مسعود و ... اداره، ائتلافی را به جهتی که خواست خود شان بود سوق نموده ... و به زودی بابه جان، نبی عظیمی و امثالهم عنان سوق و اداره، قوتهای مؤتلفین را برای پی ریزی طرح های ماجراجویانه و آشوبگری در دست خویش گرفتند.»

بهرحال ! آنچه حکمتیار صاحب، پلان کرده بود و آنچه اومیخواست، تحقق نیافت. بناءً مجبور گردید تا به تاریخ ٤ جوزای ۱۳۷۱ موافقت نامه، پلچرخی را با احمد شاه مسعود عقد و امضاء کند که متن آن چنین بود :

۱- دجگری عوامل او حل لاریی-ص ۱۶.

۲- همان اثر صفحه ۲۳.

موافقت نامه‌ء پلچرخی

دوشنبه ٤ جوزای ۱۳۷۱

بسم الله الرحمن الرحیم

به عون و یاری اله تعالی، ما بر موارد آتی باهم توافق کرده ایم :

۱- به قطع دایمی جنگ و تخلیه کابل از قطعات مسلح شمال توافق کرده ایم، در مورد قطع دایمی جنگ و چگونگی تخلیه و زمان آن شورای قیادی و هیأت مصالحه با تأمین تضمینات لازم تصمیم نهایی اتخاذ خواهند کرد.

۲- غرض تعیین کیفیت و چگونگی انتخابات و موعد ثابت برگزاری آن کمیسیون مشترک توظیف می گردد که در پایان یك هفته تصمیم نهایی شانرا درین موارد اعلان می کنند.

۳- طرفین مجدانه سعی میورزند تا قبل از پایان دوره‌ء انتقال انتخابات برگزار گردد، تأخیر در برگزاری انتخابات در صورت بروز حوادث غیر مترقبه و شرایط نا مساعد به توافق طرفین صورت می گیرد.

۵- مدت انتقال قدرت طبق موافقت نامه‌ء قبلی دو ماهه بوده و به هیچ صورت تمدید نمی شود.

۶- امنیت شهر کابل توسط مجاهدین همه احزاب اسلامی در چوکات وزارت داخله تأمین می گردد.

۷- سلسله مذاکرات طرفین در مورد سایر قضایا ادامه دارد.

۸- برگزاری انتخابات در اسرع وقت به نحوی که در پایان مرحله‌ء موقت فعلی کشور، در حالت خلای اداره قرار نگیرد. والله علی ما نقول وکیل

امضاء گلبدین حکمتیار امضاء احمد شاه مسعود

دوشنبه ٤ جوزا - ۱۳۷۱

مهمانان خصوصی : اعجاز الحق و جنرال حمید گل

بدینسان موافقت نامه‌ء پلچرخی تحت نظر اعجاز الحق پسر ضیاء الحق و جنرال حمید گل رئیس اسبق استخبارات پاکستان عقد شد و حکمتیار برای مدت کوتاهی جنگ را به منظور اکمالات و سازماندهی امور نظامی خویش قطع کرد ولی همینکه برای جنگ آمادگی او تکمیل گردید راکت باران شهر کابل را دوباره شروع کرده و به نقض موافقت نامه‌ء مذکور اقدام نمود.

احمد شاه مسعود در رأس کمیسیونی از طرف شورای رهبری تعیین گردید که بنام کمیسیون مصالحه یاد می گردید وظیفه‌ء این کمیسیون عبارت بود از تخلیه‌ء شهر کابل از وجود تنظیم های گوناگون که در دوایر دولتی، مؤسسات، وزارت خانه ها سفارت خانه ها، حوزه های امنیتی

و گارنیزیون های اردو در شهر کابل جابجا شده بودند و به هیچوجه حاضر نبودند که محلات اشغال شده را رها کنند در ترکیب این کمیسیون جنرال یحیی نوروز، جنرال رحیم وردك، دوکتور نجیب الله مجددی، حاجی شیرعلم، مولوی شفیع الله، قوماندان انور دنگر، قوماندان عبدالحق، جنرال مومن، جنرال حسام الدین شامل بودند. احمد شاه مسعود شهر را به شش بخش تقسیم کرد و سعی نمود تا مرکز شهر که در آن سفارت خانه ها و وزارت خانه های مهم شامل بود، به شورای نظار تعلق گیرد و امنیت اطراف شهر را سایر تنظیم ها بدوش بگیرند اما سعی مسعود تقریباً بی نتیجه بود زیرا که هیچ تنظیمی حاضر نبود تا به رضائیت خویش از مال مرده دست بکشد اکثر این تنظیم ها حالت بی طرفی را در قبال مسعود و حکمتیار اختیار کرده بودند از یك طرف نمی خواستند که مسعود را که اکنون صاحب اختیار مملکت شده بود، از خود برنجانند و از طرف دیگر آرزو نداشتند که با حکمتیار مواجه شوند آنها در حالیکه در کابینه نیز پُست های حساس داشتند، مترصد اوضاع بودند و حیثیت تماشاچی را داشته، محلی را که بدست آورده بودند از آن خود میدانستند.

بزودی جنگ ابعاد وسیع تری پیدا کرد از یکطرف حکمتیار آتش بس را نقض می کرد و از طرف دیگر بین حزب وحدت اسلامی و اتحاد اسلامی "سیاف" برای تصرف کوچه ها، خانه ها، سرکها، آتش جنگ زبانه کشید. حزب وحدت بالای راهی که از کوته سنگی می گذشت و به دوسرکه، پغمان و ارغندی منتهی می شد حاکم بود، و سیاف غرورش را جریحه دار دانسته، سعی داشت از اقتدار هزاره ها درین مناطق بکاهد و اگر توانست، همه، مناطق هزاره نشین را با خاك یکسان نماید. علل جنگ بین هزاره ها و پشتون های اتحاد اسلامی را ع. افسرده خاطر در رساله، کوچکی به نام "نبرد هزاره ها در کابل" چنین توضیح میدهد: (۱)

« ... شورای نظار از سه عامل عمده در هراس بود و آنرا مانع جدی در راستای اقتدار شان تلقی می کرد که یکی از سه عامل فوق، نفوذ افراد مسلح حزب اسلامی افغانستان در زیر چتر اتحاد اسلامی در شهر کابل بود. شورای نظار که چندی قبل با نیروهای حزب اسلامی درگیری داشتند و در سایه، نیروهای جنبش ملی اسلامی شمال، به خیال خود به آنها به نبرد پرداخته، شکست شان داده بود از این نفوذ سخت در هراس بودند و هیچ راه چاره یی در جهت مقابله با آن در نظر شان نمی آمد و از طرفی، درگیری آنها درگیری با اتحاد اسلامی بحساب میآمد که شورای نظار هرگز چنین عملی را مرتکب شده نمی توانستند زیرا که این عمل به معنی درگیر شدن با یکی از اعضای دولت مؤقت محاسبه می شد.

۱- نبرد هزاره ها در کابل صفحه ۱۳، نوشته بی ع. افسرده خاطر. چاپ اول تهران - تابستان ۱۳۷۱.

عامل دوم، وجود آقای سیاف رهبر اتحاد اسلامی بود. سیاف از ترکیب دولت و حضور گسترده‌ء فارسی زبانها در کابل و نقش بسیار گسترده‌ء جمعیتی ها دردولت مؤقت که به هر حال فارسی زبان هستند، ناخورسند است. به همین دلیل فقط یك بار قدم به داخل ارگ گذاشته و از آنجا به کوه و دره‌ء پغمان پناه برده است. او گاهگاه دولت مؤقت را تهدید می کند که این مسأله خود مایه‌ء نگرانی اعضای دولت مؤقت را فراهم مینماید به ویژه آنهایی که از پُستان دولت مؤقت شیر بیشتری می دوشد.

عامل سوم، وجود حزب اسلامی افغانستان است این حزب از آغاز تشکیل دولت مؤقت اقدام به مخالفت با آن کرد و با توجه به حضور گسترده‌ء نیروهای آن در شهر کابل مانع عملی شدن تمام طرح های امنیتی و اداری دولت مؤقت در شهر کابل می شود بر علاوه‌ء آقای مزاری با سران دولت مؤقت به صورت تهدید آمیزی برخورد مینماید که برای دست اندرکاران بسیار ناگوار است.

با توجه به عوامل سه گانه‌ء فوق، شورای نظار، علاج واقعه را در این دید که باید حزب وحدت و اتحاد اسلامی را درگیر نماید که هرگاه یك طرف با شکست مواجه گردد، یك عامل منفی را از سر راه خود برداشته است و هرگاه هردو گروه تضعیف گردد معنای آن تضعیف دو عامل منفی خواهد بود بر علاوه‌ء این، از این طریق به حساب نیروهای نفوذی حزب اسلامی افغانستان که در پوشش نیروهای اتحاد اسلامی افغانستان وارد شهر کابل شده اند نیز رسیدگی مناسب شده درس خوبی بدانها داده شده است به همین دلیل اولین عمل شورای نظار در جهت دستیابی به هدف خویش ترور چهار نفر از مربوطین حزب وحدت و اعلام آن بنام اتحاد اسلامی که ۳ نفر آن از شورای مرکزی حزب وحدت بودند.

عامل دیگر درگیری و آتشباری این معرکه، حرکت اسلامی به رهبری آیه الله شیخ محمد آصف قندهاری است. هدفی که این گروه در این جنگ دنبال می کرد، بدبین نمودن شیعیان افغانستان، نسبت به حزب وحدت اسلامی و جلب آنها به جانب حرکت اسلامی بود.»

جنگ اول هزاره ها با اتحاد اسلامی سیاف بروز دوشنبه تاریخ ۱۰ جوزای ۱۳۷۱ آغاز یافت، ابتدأ چهار نفر عضو رهبری حزب وحدت در منطقه‌ء سیلوی کابل ترور شدند «کریمی، سید اسماعیل حسینی، چمن علی ابوذر و وثیق» که سه نفر اول عضو شورای مرکزی حزب بودند و شورای نظار به حزب وحدت اطلاع داد که افراد سیاف آنها را ترور کرده اند بعدأ موتر حاجی شیر علم در منطقه‌ء پل سرخ، از طرف حزب وحدت توقف داده شد و بعد از رهایی، بالای موتر مذکور فیر گردید و یکنفر از سرنشینان موتر مذکور کشته شد سپس "فیضی" یکی از قوماندانان حرکت اسلامی به اعضای حزب وحدت اطلاع میدهد که درگیری بین نیروهای حزب

وحدت و اتحاد در منطقه، دهمزنگ جریان دارد در حالیکه در آنجا وضع آرام بوده است پس راه بندان شروع می شود توپ ها، تانکها و ماشیندارها به غرش در میآیند کشت و کشتار شروع می گردد هزاره ها پشتون ها را و پشتون ها هزاره ها را درهر کجایی که می بینند اسیر می کنند. ناخن های اسرا را می کشند، دستها را می برند پای ها را قطع می کنند، در کله های همدیگر میخکوبی را شروع می نمایند، انسانها در کانتینر ها محبوس می گردند و کانتینرها آتش زده می شوند یا در قفس های شیر ها و پلنگ ها در باغ وحش انداخته می شوند زنها و دختران جوان همدیگر را میربایند و به آنها تجاوز می کنند. زن در برابر چشمان خشماگین شوهر و برادر و پسر نو بالغ در مقابل چشمهای پر آزرم مادر و خواهر، مورد تجاوز قرار می گرفتند. قساوت، بی رحمی و مرگ جوانمردی، عفو و عدالت آغاز گردیده بود و به مرض مزمنی تبدیل می گردید و تابوت انسانیت و شرافت به چهار میخ کشیده می شود.

مردم این مناطق از سپیده دم با سروپای لچ و تن برهنه، از یك نقطه، شهر به نقطه، دیگر آن، گریان و پریشان کوچ کشی داشتند. اولین مهاجرت های دسته جمعی آغاز گردیده بود مهاجرت از یك نقطه، شهر به نقطه، امن تر ! آنها به منازل اقارب و دوستان خویش می شتافتند در یك منزل سه الی ٤ فامیل مسکون می شدند و غذا، لباس و بستر خویش را باهم شریك می ساختند گویی دوران کمون اولیه باز می گشت از صلح خبری نبود و تن کابل زخمی وخون چکان بود.

-۵-

احمد شاه مسعود از من تقاضا کرد که طرح ایجاد یك اردوی ملی را بریزیم و نقاط نظر خویش را برای او کتباً بنویسم من، آصف دلاور، امیر محمد که تازه پیزندوال شده بود، لطیف، جانباز رئیس ارکان گارنیزیون کابل، عبدالحق علومی مرحوم با هم نشستیم و طرح های اولیه را برای ایجاد یك اردوی ملی ریختیم.

در طرح ما، ایجاد یك اردوی یك صد هزار نفری در مراحل ابتدایی که از حساب جلب و احضار عنعنوی تشکیل می یافت و در آن شرایط برای تأمین امنیت داخلی کفایت می کرد گنجانیده شده بود این اردو بعداً میتوانست تشکیلات وسیعتر داشته باشد و برای مقابله با تجاوز خارجی آماده گردد. اردو دارای سه قول اردو و فرقه های مستقل بود برای ایجاد چنین اردویی سلاح و تخنیك کفایت می کرد واز دو بخش قوت های زمینی و قوت های هوایی و دافع هوا تشکیل میيافت در اردو، ارگانهای سیاسی از بین میرفت، قطعات قومی ملغی می شد از افسران نظامی تنظیم های مختلف و افسران تخصصی،مسلکی وفنی آنها استفاده می گردید.

تشکیلات نظامی تنظیمی از بین میرفت و منحل می گردید و افراد اردو مطابق عنعنه از حساب جلب و احضار جوانان بالاتر از سن ۲۰ سالگی تکمیل می شد. در بارهء جابجایی قول اردو ها و فرقه ها و استقامت های اوپراتیفی، بعداً مباحثه صورت می گرفت، این اساسات اولیه بود که باید به حیث پرنسیپ قبول می شد و میکانیزم پیاده شدن طرح مذکور بعداً آماده می گردید.

مسعود که طرح های اولیه را مطالعه کرده بود، دربارهء نکات مثبت و منفی آن ابراز نظر نکرد قلم خود را گرفت و دربالای کاغذی، تشکیل یك تولی مختلط تنظیمی را رسم کرد. دلگی های هفت نفری، بلوك های ۲۱ نفری و تولی ٦٤ نفری. این تولی را به کندك و سپس به غند و فرقه ارتقاء بخشید و اسم آنرا گذاشت فرقهء تنظیمی نظر ما را پرسید من علم موافقت خود را صریحاً برایش بیان کردم و گفتم، فرقهء تنظیمی این به معنی انحلال اردوی منظم افغانستان است، اردوی جدید فاقد انضباط و دسپلین خواهد بود اختلاط قطعات کادری با قطعات تنظیمی، ازلحاظ و جهات گوناگون نا ممکن است زیرا که به اشکال و میتودهای مختلفی تربیه شده اند سلاح و تخنیك اردو پیشرفته است به متخصصین و نظامی های حرفوی ضرورت دارند استعمال طیارات، راکت های دافع هوا، توپچی های مختلف النوع، تانکهای مدرن و وسایط مخابره، کار تنظیم ها نیست درین مسالك باید سالها تحصیل کرد قوماندانیت و سوق و ادارهء قوت ها نیز کار ساده یی نیست و به دانش نظامی ضرورت دارد از طرف دیگر سلاح و تخنیك فعلی اردوی افغانستان روسی است تعلیماتنامه ها از روسی ترجمه شده اند تکتیك محاربه روسی است، اینها را نمی توان به سادگی تغییر داد و یا به افراد تنظیمی آموخت.

احمد شاه مسعود به فکر فرو رفت ولی بعد از لحظاتی گفت، عظیمی صاحب ما فعلاً چاره یی نداریم چنان اردویی که شما میخواهید بوجود آورید مورد قبول مجاهدین قرار ندارد. من نمیدانستم که این عمل او ناشی از فشار نواز شریف بود که بعدها اعتراف نمود «به یگانه آرزوی دولت پاکستان مبنی بر انحلال اردوی افغانستان جامهء عمل پوشانید» یا ناشی از سویه و سواد نظامی احمد شاه مسعود؟ بدون شك مسعود نمی توانست بدون مشوره با پاکستان، عربستان و ایران و رهبران تنظیم ها، دست به ساختار یك اردوی ملی وقدرتمند بزند که بازهم خار چشمی برای پاکستان شود.

احمد شاه مسعود مؤفق نگردید که چنان طرحی را در عمل پیاده کند. زیرا که غیر عملی بود فقط توانست در ترکیب قطعات زمینی تحت امر خویش "شورای نظار" تغییراتی بوجود آورد و یکی دو فرقهء تنظیمی ایجاد کند اما عملاً سند انحلال اردوی منظم قبلی افغانستان را در حقیقت امضاء کرده بود. در سطح وزارت دفاع نیز تغییرات وارد شد رحمت الله صافی با

رتبه، دگرجنرالی، گل زرك با رتبه، دگر جنرالی بحیث معاونین وزارت دفاع برگزیده شدند. اما لوی درستیز هنوز هم آصف دلاور بود. (۱)

-۶-

پس از آنروز که تقریباً بیشتر از چهل روز از ایجاد دولت اسلامی گذشته بود من واقعاً مایوس گردیدم دیگر دست و دلم بکار نمی رفت روزها بعد از ساعت ده صبح به گارنیزیون میرفتم و بعد از ساعت ٤ به منزل بر می گشتم زیرا در گارنیزیون کاری نبود که انجام بدهم در طول اتاق قدم میزدم و یا با رفقا و دوستانیکه به نزدم میآمدند به صحبت می پرداختم و وقتم را بیهوده سپری می کردم. در همین گارنیزیون که اکنون به بنای خلوت و نیمه مخروبه یی تبدیل شده بود، دورانی را بیاد میاوردم که لحظه یی آرامش وجود نداشت از اول صبح تا نصف شب در تلاش و کوشش بودیم تا برای امنیت مردم و کشور خویش مفید واقع شویم.

دورنمای زندگی سخت تهی مینمود، گویی در پشت سر این نما، دری به سختی میخکوب شده بود، در آن روزها همه چیز به نظرم دشوار میآمد. بیدار شدن، غذا خوردن، راه رفتن، فکر کردن، خوابیدن همه چیز مربوط می شد به امیدواری برای صلح، ثبات و آرامش، ولی این آینده ها به آینده های بسیار بسیاردور ارتباط داشت و آینده هم معلوم نبود. در حال حاضر، کشتار، کشتار کتلوی انسانهای بی گناه و بی پناه کابل، غارت اموال و دارایی های عامه، تحقیر و توهین یك ملت آغاز شده بود و من تا سرحد شکنجه عذاب میکشیدم.

به نظرم می رسید که در آینده، نزدیك جهان را فاجعه، در بر خواهد گرفت و سرزمین محبوبم در راه باز خرید تمام گناهان بشری قربانی این فاجعه خواهد شد. در واقع فاجعه آغاز گردیده بود. ما در آستانه، آن بودیم. نقشه، سیاسی جهان تغییر میخورد و وطن محبوبم قربانی می گردید. به نظرم می رسید که همه، اندیشه های معقول و منطقی در اقیانوسی از خون غرق می گردد. خونی که از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب کشور را در بر خواهد گرفت و در هر بلست آن جوی های خون جاری خواهد گردید. زیرا که دمل های چرکین سالها و ایام سرگشوده

۱- آقای عبدالحمید مبارز در کتاب های شان (تحلیل وقایع سیاسی افغانستان) و (سقوط سلطنت تا ظهور طالبان) مطالبی را در تلویزیون برج ایفل فرانسه مشاهده نموده و ندانسته مطالبی را به رشته، تحریر در آورده اند که امیدوارم بامطالعه این حقایق از وقایع و حوادث کشور آگاهی حاصل نموده بر معلومات شان بیفزایند. من عقیده دارم که در نوشتن تاریخ مخصوصاً وقایع سه دهه اخیر نباید عجله کرد. زیرا هنوز شاهدان عینی فراوانی مهر سکوت بر لب زده اند و هنوز هم لبان تاریخ از هم گشوده نشده است. زیرا اگر آنها مهر سکوت از لب بردارند تمام این گونه تاریخ نویسی ها و «تحلیل» ها رنگ فانتیزی و افسانه نویسی گرفته و ارزش تاریخی نخواهند داشت.

بودند و بار میراث ایام گذشته، نفاق، شقاق و دشمني های بی حاصل برشانه ها سنگینی می کرد. زندگی متوقف می گردید و به نظر می رسید که جنگ کنونی هنوز فقط پردهء اول و آغاز این تراژیدی بزرگ است. گاهی دستخوش دهشت ناگهانی می شدم و زمانی لبریز از امیدواری های جنون بخش و اغراق آمیز.

و من که خود را شخصیت تا حدودی رشد یافته می پنداشتم، اینك احساس کاستی میکردم و به ذره یی ناتوان تبدیل شده بودم آری، دیگر از دست من کاری ساخته نبود ... به سختی بیمار شدم و بستر گردیدم.

مریضی ام در کابل، تداوی نشد زیرا که با گذشت هر روز وسایل تداوی، دوا و داکتر قلت مییافت. رفقای زیادی شهر کابل را ترك گفته بودند از آن جمله بودند نور الحق علومی، افضل لودین، قادر میاخیل و غیره. جنرال لطیف کمك کرد و من غرض تداوی اجازه یافتم که کشور را ترك کنم به جانب ماسکو پرواز کردم در آن لحظات مریضی، سرخوردگی، بی پناهی و مهجوری، تنها دلخوشی ام این بود که توانسته بودیم اولین ضربت را از بالای سر رفقا و روشنفکران کشور دفع کنیم. ضربات دیگر نیز وارد می شد اما دیگر کمکی کرده نمی توانستیم و این مربوط به امکانات، حوصله مندی، عقل و تدبیر خود آنها بود.

* * *

فصل دوم

کابل زخمی

-۱-

«کابل! [۱] ای شهر شهیر خوش تعمیر محبت تخمیر (کابل) که دایرهٔ افغانستان جنت نشان را مرکزی و امارت اسلامیه، آن سامان را پایتخت! قطرهٔ آب نابی که در وسط گل چکیده ای و گل طراوت بخش شادابی که زینت چمنستان اسلامیت گشته! به قدر ده ملیون نفوس اسلام را مرجعی و مقدار ده، دوازده ولایت بنام راملجا! کهستانت، گلستانی است که از هارش گل انسان است وچارده ات بستانی است که دوازده هزارش باغبان است.»



آری! این شهر شهیر خوش تعمیر، این قلب پرتپش و این محراب مقدس کشور که مانند قطرهٔ آبی بود که در وسط گل چکیده باشد دیگر نه گلستانی بود نه بوستانی و نه

۱- قسمتی از مقاله محمود طرزی در سراج الاخبار، در وصف کابل.

چمنستانی ! دیگر کابل ملجأ و ماوای هیچکس نبود، باغبانانش رهایش کرده بودند. خراباتش دیگر سازی نداشت و خواجه صفایش بی صفا شده بود. این عروس شهرهای مشرق، این قلب جنت نشان آسیا و این نگین پر فروغ جهان اسلام، زخمی، سوگوار و خونین بود. پیکر زیبایش چاك چاك شده بود، فضای با صفایش پر از دود باروت بود و روح ملکوتی اش دستخوش بی قراری و اضطراب ! فرزندانش بجان هم افتاده بودند و مصمم بودند تا هنگامی که نام ونشانی از او باقی نماند، همدیگر را بدرند، پاره کنند و قطعه، قطعه نمایند و جوی های خون همدیگر را به عوض آب زلال کابل جاری سازند. چه فرزندان حق ناشناس و بیگانه پرستی؟

در کابل آن روزها، دیگر هیچ نشانی از تمدن انسانی باقی نمانده بود. برق، آب، سرویس، تیل، تلفون، که مظاهر تمدن اند وجود نداشت. دکانها و مغازه ها غارت شده بودند و یا از ترس غارت شدن تخته کوب. تن سرکها و پیکر عمارت ها با هـزاران مرمی و شراپنل، تفنگ ها و توپ ها، سوراخ، سوراخ گردیده بود. حفره های عمیقی در هر کوچه و هر کوی و برزن به چشم میخورد. حفره هائیکه به گورهای شوم، تاریك و سیاهی شبیه بودند. از قساوت، بی رحمی و بی مروتی آدمها، سخن می گفتند. درها، کلکین ها، سقف ها، درختان، موترها، گادی ها، کراچی ها، قالی ها، کتاب ها میسوختند و همراه با چمنزارهای بهشت گونهء کابل به خاکستر مبدل می شدند و آخرین میخ ها به مظاهر ترقی و تمدن انسانی کوبیده می شد.

شهر پر از طنین و غرش راکت ها، هاوان ها، سکرها و اورگان ها بود. انفجار ها لاینقطع ادامه داشت و ملیونها مرمی از یکطرف شهر، به طرف دیگر آن فیر می گردید و خطوط آتشینی در آسمان کابل از خود بجا می گذارد. راکت های دستی بی شمار بودند و در دست هر عجمی و عربی صدای انفجار این راکت های مرگبار که از زیر گوش انسان فیر می گردید با صداهای مقدس الله اکبر ونعره های تکبیر تفنگداران ژولیده موی مخلوط می گردید و شهرکابل را به روز رستاخیز شبیه میساخت. روزی که آدمها سر در گم اند و کسی در هوای دیگری نیست، همه میدوند، میدوند، تابجایی برسند. در سرکهای به حفره نشسته و داغدار کابل، موترهای پای کپ، لندکروزرها، پیژاروهای آخرین سیستم با نمبر پلیت های پاکستانی، آدمهایی با قیافه های بیگانه و پر از پشم و ریش با سرعت سرسام آوری به این طرف و آن طرف در حرکت اند. آدمهایی با دریشی های کوماندویی پاکستانی و عربی، آدمهایی با پتوها، پکول ها، دستمال های راه راه، عرقچین ها، دستارها و غرق در اسلحه، با ریش های سرخ، زرد، سیاه، سفید، نارنجی، پهن کوتاه و دراز و موهایی که حلقه حلقه از پشت گوش ها جوانه زده است و دلالت بر تشخص! هرچه بیشتر مالك آن می نماید.

در شهر دیگر دریشی پوشی را نمی توان یافت زیرا که از وزیر تا کاتب پیراهن و تنبانی

دست و پا کرده و به تن خویش چسپانیده اند با کلاهی یا پکولی و پتویی، پتوهای پاکستانی و ایرانی مُد روز شده است و پکول های شورای نظار باب بازارا که خریدارانی از هر قماش دارد. ریش های مردم کابل با چنان سرعت محیرالعقولی قد می کشند و رشد می کنند که تشخیص آشنا و بیگانه مشکل گردیده است برایت سلام میدهند، مرد ریش دار و پکول به سری و تو با تحیر و تعجب به وی می نگری و بخود فرو میروی و به قدرت خداوند یکتا "ج" یکبار دیگر سر تعظیم خم میکنی متوجه می گردی که مردم چگونه با سرعت غیر قابل تصوری خود را با نظم جدید، خواست جدید و آدمهای جدید عادت میدهند، اگر در اطرافت بدقت بنگری اشخاص زیادی را می بینی که تسبیح پیدا کرده اند و دانه های آنرا به صورت اتوماتیک می گردانند زیرا که داشتن تسبیح های صدفی، چوبی، مساله یی، شیشه یی، کهربایی در نزد اشخاص و افراد شهر، ضمانت مطمئنی برای زیستن است و وسیله، تقرب و نزدیکی با جنگ سالاران جدید. خوف و دهشت در قلب ها و در چشم ها خانه کرده است ترس از تفنگها و راکت ها که بدون هیچ اندیشه یی فیر می گردند که گویی گناهکار را به دوزخ و بی گناه را به جنت (!) میفرستند.

زنها نیز روزگار دشواری را می گذرانند، آنها دیگر محکوم به عمری نشستن در کنج منزل شده اند دیگر ادعای تساوی حقوق زن و مرد رنگ باخته است.

زنان که حتی در منطقه از برکت آزادی های دموکراتیک گذشته، صاحب دانش، شعور سیاسی و فرهنگ پیشرفته نسبت به دیگران بودند و حتی در چوکی های وزرات و شورا مقام های بلندی را احراز کرده بودند، نمی توانستند بدین سادگی بر مرگ تمدن و زندانی شدن خویش در کنج خانه قانع گردند و بر مرگ آزادی زن گریه سر ندهند و ماتم نگیرند.

علی الخصوص که مکاتب بسته شد، پوهنتون و پولیتخنیک کابل و سایر مراکز علمی و فرهنگی از فعالیت باز مانند. دیگر در هیچ مکتب و هیچ مؤسسه یی، نه کاغذی، نه دفتری، نه کتابی، نه تخته یی، نه دری و نه دریچه یی وجود داشت. معارف و فرهنگ کاملاً دستخوش چپاول و غارت قرار گرفته بود و دیگر فاتحه علوم و فنون عصری خوانده شده بود.

غارت و چپاول در شهر بیداد می کرد. همه چیز از مرغ گرفته تا آدم دزدی می شد همه چیز از سیر تا پیاز به یغما می رفت دیگر غارت متداول و چور شیوع یافته بود . اولتر از همه حساب موترهای دولتی اعم از موترهای سواری، جیپ و لاری را رسیدند موترهای آب پاش، اطفائیه، جنازه، آمبولانس ها، موترهای ملی بس و حتی سرویس های برقی ربوده شدند و یا قطعه قطعه گردیدند و آنچه بدست آمد فروخته شد. سپس به سراغ موترهای شخصی رفتند آنها با پر رویی و وقاحت مردم را از موترهایشان پیاده کرده و با تهدید موترها را تصاحب میکردند و با گستاخی کم نظیری گاراژهای مردم را باز می کردند و یا می شکستانندند و موترها را "جر"

کرده با خود می بردند. موترها از پارك ها ناپدید می شدند (از پارك وزارت خارجه موتر خالقیار صدراعظم را ربودند) کراچی های دستی، گادی ها، بایسکل ها و آنچیزیکه لااقل دو عرابه داشت و دور میخورد مورد دستبرد قرار می گرفتند به طوریکه آدم های مظلوم شهر پای پیاده طی طریق می کردند ولی آن بی انصاف ها، حتی همین پاها را نیز از آنها می گرفتند و با فیرهای کلاشینکوف ها و راکت ها، رحم را انصاف را و عدالت را مسخره می کردند بی رحمی سرحدی نداشت و ظلم و ستم تمام مرز ها را شکستانده بود.

آری ! زمان سیاه برای کابل فرا رسیده بود. زمانیکه تاج سلطنتی دست بدست می گشت و برای تصاحب آن از هر کوی و برزن کابل ناگزیر خون های پاك و مقدس شهریان جاری شده بود. کابلیان دیگر عشق و محبت خویش را نسبت به آنها فراموش کرده بودند مرض، گرسنگی، آوارگی و نگونبختی مردم را از پا در آورده بود و موج دریا ها و جویبارهای خونین کابل، بازتاب دهندهء آغاز شوم و اندوهباری بودند.

* * *

در دفاتر دولتی، در مؤسسات، کارخانجات، فابریکات، سینماها، کلوب ها، دیپوها، تصدی ها، شرکتها، بانکها ... قیامتی بر پا بود. بزن و بشکن، تاراج و غارت. چوکی ها، میزها، کوچ ها، الماری ها ... زبان نداشتند که از بی فرهنگی، بی رحمی و بی مسئولیتی آدمها سخن بگویند زیرا که هر میز و چوکی و اثاثیهء دیگر هیزم چایجوش و دیگ آنها گردیده بود تلویزیون ها و یخچال ها، بادپکه ها، تلفون ها، کولر ها، مرکز گرمی ها، تندیل ها، گروپ ها، سوچ ها، در پرده، ظروف چینی، کاردها و پنجه ها، کمود ها، دستشویی ها، آیینه ها، همه و همه چیز یك اداره یا سرقت گردیده بود و یا توسط ضربات راکت کلاشینکوف و نیش برچه ها سوراخ سوراخ گردیده و از ریخت افتاده بودند. ماشین ها، جنراتور ها، پمپ ها، سلیندر ها، چکش ها، برمه ها و اره ها دزدی گردیده بودند و در بازار کابل یا پشاور دست بدست می گشتند و در بدل ارزانترین و ناچیزترین قیمت ها فروخته می شدند و یا معاوضه می گردیدند. در صحن ادارات، در دهلیز ها، تشناب ها بوی نصوار دهن، بوی تنباکو، بوی چرس، بوی ادرار و فضلات آدمها، مشام انسان را آزار میداد و بوی گند، عفونت و کثافت تهوع آور بود و غیر قابل تحمل. سرکها پر از خاك، گل و لای شده بودند. گرد وخاك فضای کابل را فرا گرفته بود و انسانهای خاك آلود و گردآلود شهر تقاص حق ناشناسی خویش را پس میدادند.

در هر چهار راهی، قوماندانی، پوسته یی، سنگری، زرهپوشی و تانکی بچشم میخورد،

قوماندان پادشاه خودمختار چهار راهی بود آنچه می گفت و آنچه انجام میداد، قانون بود و بازخواستی در قبال نداشت. قانون مسلط در چهارراهی ... بناءً هرچه و هرکس که از آنجا عبور می کرد، از بایسکل گرفته تا مرکب و از گوسفند گرفته تا آدم، مال شخصی قوماندان بود و به یك اشاره، او ضبط (!) می گردید.

خانه ها، تاریك، غمزده، عبوس، افسرده و ساکت به نظر می آمدند دیگر از هیچ منزلی نور و روشنایی پیدا نبود. در عوض از هر در و هر پنجره یی صدای گریه، نوحه و شیون به گوش میخورد مردمی که در مرگ عزیزان خویش می گریستند و ماتم داشتند کسانیکه نتوانسته بودند اجساد عزیزان خویش را در قبرستان دفن نمایند و ناگذیر دروقفه، آتشباری ها در درون حویلی ها صحن اتاقهای خویش دفن می کردند. مردمی که مرهمی برای تداوی جگر گوشه گان زخمی خویش نمی یافتند می گریستند به طوریکه از هر دری اندوه مرگ، نیستی و شرنگ تلخ و جانگداز هجران احساس می شد. چه دورانی بود؟ دورانی که قیمت یك انسان معادل یك مرمی تفنگ و یك پارچه، نازك راکت تنزل کرده بود.

آری! کابل زخمی و خون چکان بود و داشت در حمام خون غرق می شد و به سختی سرش را بالای شانه هایش نگهداشته بود.

اما، شمار بسیاری از باشندگان کابل، فکر می کردند که این بی نظمی ها، آدم کشی ها، وحشی گری ها، دزدی ها و غارت ها، مؤقتی است و سر انجامی دارد. این عده از مردم کابل که سالها و سالها برای سرنگونی نظام گذشته دقیقه شماری می کردند، علیه آن تبلیغ می نمودند، کار شکنی می کردند از مجاهدین سابق حمایت می نمودند برای آنها حق العضویت می دادند، باج و خراج می پرداختند و یا داوطلبانه به آنها کمك می نمودند، نذرها و خیرات ها میدادند، گوسفند ها می کشتند و دست دعا به درگاه پروردگار توانا بخاطر سقوط رژیم نجیب الله بلند می نمودند، هنوز هم به این باور بودند که بالآخره نقطه، فرجامی به همه، این بی نظمی ها گذاشته خواهد شد زیرا که هر موجی نتیجه یك توفان است اما توفان فرو می نشیند آرامش و ثبات بوجود می آید، نظم بر قرار می گردد و هر مهره بجایش قرار می گیرد.

روزهای ۵-۶-۷-۸-۹-۱۰ الی دوازده، ثور با این باور و امید گذشت، ولی وضع بدتر شد، هیچگونه نشانه و اثری از بهبود وضع پیدا نشد. آنها، این کتله های نجیب انسانی، این اکثریت خاموش و قانع با شانه های افتاده و لب های بهم دوخته شده، میدیدند که همه چیز در پیرامون آنها نابود می گردد و شهر عزیز شان از دست میرود. دیگر آرزو ها برباد رفته بود و امیدها به یأس مبدل شده بود.

در تلویزیون، بزودی از ظاهر شدن زن ها ممانعت بعمل آوردند زیرا که چهره‌ء زن برای تماشا چی مرد نا محرم بود اما ظاهر شدن چهره‌ء مردان روا! بود و برای زنان تماشا چی تلویزیون نا محرم شمرده نمی شد. نطاقان مرد نباید نکتایی بسته می کردند و سرووضع مرتب می داشتند. موسیقی اسباب فساد شمرده شد و فلم های هنری نیز از تلویزیون پخش نگردید زیرا که در آن از شهوات و تمایلات احساسی آدمها سخن زده می شد، سینما ها نیز تعطیل شدند، سالون های ویدیو و صحنه و تیاترها بسته گردیدند. محافل عروسی به بخش های زنانه ومردانه تقسیم شد و فیصله شد که : رقص و پایکوبی یك قلم ممنوع!! بزن و بشکن یك قلم حرام!! مشروبات الکلی را که در هُتل ها، دوکانها و مغازه ها بود بشکستند ولی کسی جلو چرس کشیدن، قمار بازی نمودن، هم جنس بازی کردن را نگرفت، آدم کشتن به طور سربسته اما مفهوم شده یی آزاد گذاشته شد و گناه کبیره شمرده نمی شد. دزدی و چپاول اموال دولت و مردم نیز چندان مهم تلقی نمی گردید و تجاوز بالای ناموس مردم نیز بی بازخواست بود!!

سیاف گفت، خاك کابل نجس شده است، کابل باید کاملاً تخریب شود و خاك آن به توبره کشیده شود تا عمق ٤ متر وچون این خاك نجس و حرام کشیده شد، از "خاك خوب" و حلال شهر تازه یی بر پا شود او افسوس می خورد که چرا همه‌ء کمونیستان، روشنفکران، هنرمندان، نویسندگان، شاعران، آواز خوانان، نطاقان و خلاصه سرلچان "مرد و زن" مجال یافتند که شهر کابل را ترك بگویند. او مدعی بود که حضرت صبغت الله مجددی با اعلان عفو عمومی دولت اسلامی، اشتباه بزرگی نموده است. آنها باید بلااستثناء گردن زده می شدند و جامعه‌ء افغانی از شر آنها نجات میيافت.

شورای قیادی فیصله کرد که حزب وطن منحل شود، و دارایی آن به دولت تعلق بگیرد، سایر احزاب چپ و مترقی در حالت "آویزانگی" قرار گرفتند و کسی توجهی عجالتاً به آنها ننمود. رهبران دستور دادند که سازمان زنان، انجمن های نسوان، کودکستان ها، بسته شود، پس چنین کردند. شاید شخصی از میان انها اشاره نموده باشد که تمام آثار تاریخی موزیم ملی غارت گردد و به فروش رسانیده شود. زیرا که نسخه های خطی بی بدیل قرآن شریف، کتابهای قلمی، آثار طلاتپه، سکه های قدیمی، سلاح های منبت کاری شده و قیمتی و خلاصه تمام گنجینه و ثروت عظیم ملی در ظرف یك ماه، آب شد و به زمین فرو رفت و یا در بازارهای پشاور به حراج گذاشته شد.

در شهر کابل، آنچه میخواستی به قیمت ارزان و نرخ مرده بدست میآوردی از شیر مرغ گرفته تا جان آدم. از دریشی های آخرین مُد تاشیك ترین لباس های زنانه، از قالین گرفته تا بهترین پرده های مخمل و کم خاب، از مبل های قیمتی، فرنیچر، تخت خواب گرفته تا یخچال، ویدیو،

تایپ ریکاردر، کولر و بادپکه، از ماشین آلات صنعتی گرفته تا سامان آلات و وسایط طبی، از موتر جنازه گرفته تا بایسکل و ریکشا.

سپس نوبت به فروش سلاح ها رسید، نرخ یك میل کلاشینکوف تا پنجهزار و یك میل تفنگچه مکارف تا سه هزار تنزل کرد. راکت های دستی به هفت الی ده هزار خرید و فروش می شد. توپ ها و تانك ها اره می گردیدند و به قیمت آهن و چدن در پاکستان بازار پیدا کردند. قیمت ستنگرها به اندازهء فهم و شعور تجارتی فروشنده وخریدار خرید و فروش می گردید.

مجله تعاون ارگان نشراتی مرکز تعاون افغانستان (متا) در شمارهء پنجم سال ۱۳۷۵خویش تحت عنوان تجارت استخوان مردگان، تخطی و تخلف صریح از موازین انسانی نوشت :

«پاکستانی ها به اشتراك جنایتکاران و شرکای جرمی افغانی شان از غارت، چپاول و سرقت هر نوع دارایی و ثروت ملی و شخصی افغانستان دریغ نکرده اند. آنان تانك ها، طیاره ها، توپ ها وغیره وسایل حربی و وسایط نقلیه را به شمول ماشین آلات قیمت بهای فابریکه ها به عنوان اموال داغمه، کهنه و به اصطلاح خود شان اموال (کباری) به پاکستان انتقال داده و در بدل بهای نهایت کم به فروش رسانیده اند.

اکنون دیگر همه چیز ما را به یغما برده اند این بار قصد بردن استخوان های پدران و نیاکان ما را به عنوان متاع سودآور و تجارتی کرده اند که این کارشان خلاف ورزی صریح از حقوق بشر شمرده می شود. آنان یکبار دیگر دشمنی خویش را که با ملت و مردم افغانستان دارند آشکار کردند.»

مع الوصف کار چور و چپاول ملی به این جاها خاتمه نیافت آنها ریشهء درختان پسته و شیرین بویه را که ارقام درشت صادراتی کشور را تشکیل میداد نیز به تشویق پاکستانی ها از بیخ و زیر خاك بیرون کشیده و به بازار پشاور پاکستان به فروش رسانیدند.

مجله تعاون شماره (اول سال پنجم ۱۳۷۶) در مورد قطع اشجار نوشت : «بر اساس راپور وزارت زراعت در حدود (۶۶۵۰۰) هکتار جنگل کونیفر در مناطق کنر وجود دارد از جمله ۲۹ ملیون متر مکعب چوب صنعتی کشور ۲۵ ملیون متر مکعب چوب آن تنها در ناحیه کنر وجود دارد. للا کنر بزرگترین و پر ارزشترین جنگل های افغانستان را دربر دارد. درختان ولایت کنر که دارای ارزش صنعتی اند عبارت اند از لمنز (Cedrus deodara) سرپ (Pica Smi thiana) و نشتر (Pihus Wallichima) در سال ۱۹۷۲ م-۱۳۵۱ هـ ش از این جنگل ۸۶۰۰۰ متر مکعب چوب بدست آمده است.

بعد از کودتای ۷ ثور در افغانستان، ولایت کنر و به خصوص جنگل های این ولایت آسیب زیاد دید که جبران آن دشوار و حتی ناممکن است. خصوصاً با آزاد شدن ولایت کنر در سال

۱۳۶۷ این ولایت از لحاظ بی نظمی و ملوك الطوایفی زیاد آسیب دیده است. مردم کنر جنگل ها و کوه ها را که قبلاً حکومتی بوده در بین خود تقسیم کرده و بالای تجاران پاکستانی و تجاران دیگر خارجی به پول ناچیزی فروخته اند. این پول نه در کارهای عام المنفعه مورد استفاده قرار گرفت و نه به رفاه و تنعم اهالی انجامید و هنوزهم ساکنان ولایت کنرها در شرایط دشواری به سر می برند نه سرك اسفلت دارند نه شکم اکثر شان سیر اند نه شفاخانه دارند ونه کدام مکتب و لیسه.

جنگل های ولایت کنر توسط تجاران پاکستانی به قیمت زیاد به شرکتهای خارجی فروخته شده و از کراچی تا دوبی و کشورهای اروپایی و حتی امریکا و دیگر کشورهای خارجی فرستاده می شود. در این سال های نزدیك (۱۳۶۷-۱۳۷۵) جنگل های ولایت کنر آنقدر با بی رحمی و بی عاطفگی قطع گردیده است که با مشاهده‌ء آن بغض گلوی هر انسان با ضمیر را می فشارد...»

باری مولوی عبدالباقی ترکستانی در تلویزیون مزار شریف در سال ۱۳۷۳ طی نطقی گفت : که در طول ۱٤ سال حکومت کمونیست ها یك سوزن ملت و دولت را چور نکردند ولی ما مجاهدین، در ظرف یك سال یك سوزن برای دولت و مردم باقی نگذاشتیم.

***

مردم آهسته، آهسته و به تدریج درك می نمودند که دیگر امیدی به آینده وجود ندارد. حقیقت زمانه حقیقت ملموس زندگی و زندگانی آنها را به خود آورده بود.

ولی دیگر دیر شده بود مصیبتٔ با تمام عظمت و ابعادش بالای مردم کابل سایه افگنده بود. زندگی دشوار و وحشتناك گردیده بود، انسانها بجان هم افتاده بودند و جهان پیرامون غرق در خون مرگ و نفرت بود. دیگر کابل نفرین شده بود، و در خون خویش می تپید مردم کابل می گفتند، خدایا خدایا چه کرده ایم که باین عقوبت دچار گشته ایم به کی پناه ببریم و به کدام سو رو آوریم. سال ها دعا می کردیم، التجا می نمودیم که خدایا کمونیست ها را به جزای شان برسان. مجاهدین را پیروز گردان و صلح و امنیت را بر ما قایم بساز. نذرها کردیم، نیازها نمودیم، به زیارت ها رفتیم، فرزندان خود را از خدمت کمونیست ها باز نگهداشتیم، سبوتاژ کردیم، آن ها را مسخره ها نمودیم قلبهای مان از نفرت نسبت به آن ها مملو شده بود آن ها را بی سویه، نادان و جاهل می دانستیم به آن ها و بیرق های سرخ شان می خندیدیم، میتنگ ها و راهپیمایی های آنها، سخنرانی های پر طمطراق آن ها را تحقیر می کردیم، آن ها را وطن فروش و دست نشانده‌ء روس ها می دانستم و رهبران شان را شاه شجاع تصور می نمودیم از ذره‌ء گناه آن ها نمی

گذشتیم، اتهام رشوت خوری را به آن ها بستیم نجیب الله را بنام عضو کا.جی.بی سازمان جاسوسی شوروی بدنام نمودیم وبه ندای مصالحه ملی وی وقعی نگذاردیم، دل های ما در مقابل آن ها سرشار از نفرت و بدخواهی بود، به امید آنکه مجاهدین این عزیزان، این پسران و پدران، این وارثین برحق کشور روزی پیروز گردند و ما را به آرزوهای مان برسانند. اما خدایا تو چه کردی؟ آنها هنگامیکه از ما جدا شدند، آرزوهای مقدس داشتند، علیه کفر و بی دینی قیام کرده بودند و ما آن ها را کمك می نمودیم و دعا می کردیم. اما در طول این ١٤ سال از آنها چه ساختی؟ آن ها همه چیز را می درند، همه چیز را منهدم می سازند. با سرب و گلوله با راکت و باروت خون می ریزند، آنها خون مادران شان را، خون فرزندان شان، خون همسران شان را می ریزند. خون همرزمان شان را می ریزند.

-۲-

حضرت صبغت الله مجددی در چنین شرایطی زمام امور را بدست گرفته بود در شرایطی که از یك طرف با عدم پشتیبانی مردم مواجه شد و از طرف دیگر با فقدان حمایت رهبران جهادی. بزرگترین رقیب سیاسی او برهان الدین ربانی بود کسیکه شخصی مانند احمد شاه مسعود را در پهلوی خود داشت و از قدرت نظامی پرتوانی برخوردار بود، و میدانست که حضرت مجددی بعد از انقضای دو ماه به وسیلهء او از قدرت برکنار می گردد. صحبت های ربانی و خطبه های ایام جمعهء او با شکوه و با جذبه بود و هر صحبت وی بمثابه خط مش آیندهء سیاسی و اقتصادی دولت اسلامی تلقی می گردید او با اطمینان خاصی حرف میزد، کلمات و جملات کتابی ادا می نمود. حرکاتش تصنعی و غیر طبیعی بود و با کبر و غرور با حاضرین هم صحبت می گردید و چنان کلمات عربی را قطار می کرد و چنان با احکام شریعت و فقه حنفی سخنان خود را مستدل میساخت که گویی از جملهء خلفای راشدین است و در عدالت و انصاف و خدمت به مردم کسی را یارای همسری و برابری با او نیست در هر صحبتی از فتح کابل، از جهاد چهارده ساله، از شکست امپراتوری روسها صحبت می نمود در هر خطابه یی روشنفکران را می کوبید و از حجاب اسلامی سخن میزد تلویزیون در دست او بود و هر چه میخواست منتشر می شد سخنان او هر روز تکرار می شد آنقدر که انسان را خسته میساخت و حالت بی تفاوتی به آدم دست میداد او تمایلات مردم و انتظارات شانرا نادیده می گرفت و صدها و هزار ها بار از فتح بزرگ خویش صحبت می کرد در حالیکه مردم میخواستند، بدانند که چه وقت برق به خانه هایشان باز می گردد چه وقت صاحب آب می شوند، چه وقت ترانسپورت فعال می گردد و چه وقت عمران مجدد کشور از سر گرفته می شود و امنیت تأمین می گردد؟

درین صحبت ها، که او انجام میداد و یا گاهگاهی حضرت مجددی، کنش سیاسی دولت مشخص می گردید، معلوم بود که پاکستان بحیث نزدیکترین دوست دولت اسلامی بشمار می رود. دوستی که میتواند دستور بدهد، میتواند غضب شود، میتواند سیلی بزند و میتواند نصب و عزل نماید. پس از آن ایران، عربستان سعودی و دیگر کشورهای جهان. به همین مناسبت بود که پاکستانی ها از خورد گرفته تا بزرگ به کابل سرازیر گردیدند. حمیدگل، اعجازالحق، نواز شریف، قاضی حسین احمد و غیره یکی بعد دیگری به کابل آمدند، زمین کابل را بوسیدند و در مسجد پل خشتی نماز ادا، نمودند. عرب ها نیز از شهزاده گرفته تا جنرال و مسئولین استخبارات خویش را به کابل فرستادند. ایرانی ها نیز عقب نماندند و در سطح وزیر فرستاده هایشان به دربار مجددی باریاب شدند. بزودی معلوم گردید که هر رهبری نماینده‌ء یك کشور خارجی است که منافع آنرا در نظر دارد رهبران شب های جمعه توسط طیارات نظامی و یا آریانا به پشاور میرفتند و روز شنبه باز می گشتند. پشاور وطن اصلی بود و کابل وطن فرعی. کابل پر از ژونالیست، عکاس و خبرنگار بود. به بازار مکاره یی تبدیل گردیده بود بازاری که پر از جاسوس تمام کشور ها بود. از سی. آی. ای گرفته تا آی. اس. آی، کی.جی.بی، موساد، انتلیجنت سرویس و غیره.

درین میان به تاریخ ۵ جوزا ۱۳۷۱ مجددی سفر رسمی به پاکستان انجام داد. در آنجا او را بمثابه‌ء یك رئیس جمهور استقبال کردند. نواز شریف چکی به مبلغ ده ملیون دالر به او سپرد در بازگشت طیاره اش مورد اصابت راکت قرار گرفت (۸ جوزا ۱۳۷۱) روابط مجددی با مسعود تیره گردید زیرا که مسعود از انجام اوامر او سرپیچیی می کرد و در جلسات ریاست دولت اشتراك نمی نمود. مجددی با فراست دریافت که قوت دیگری که میتواند او را کمك نماید. نیروهای جنرال دوستم است پس به تاریخ اول جوزای ۱۳۷۱ به مزار شریف سفر کرد و مورد پذیرایی و استقبال شایسته دگر جنرال دوستم قرار گرفت. مجددی به او رتبه‌ء سترجنرالی تفویض کرد و او را مجاهد کبیر خطاب نمود در بازگشت، مورد انتقاد ربانی، حکمتیار، سیاف و مسعود قرار گرفت و تضاد و اختلاف و تشنج به اوج خود رسید.

صبغت الله مجددی، صدراعظم نداشت، اردو نداشت و تصامیم دولت در مقابل شورای قیادی و فیصله های آن، در درجه‌ء دوم اهمیت بود. تنها نشان دولت مردی مجددی، نشستن و کارکردن او در ارگ بود. کابینه فقط، سه، چهار بار تشکیل جلسه داد تصامیمی که شورای وزیران می گرفتند، در روی کاغذ باقی میماند زیرا که دولت قدرت و صلاحیت کافی نداشت و هنوز نتوانسته بود، حتی یك وزارت خانه را از چنگ غاصبین بیرون نماید و کار دولت با رفتن وزیر جدید در آن وزارت روال عادی خویش را بیابد. دولت قوای امنیتی نداشت، څارندوی منهدم شده

بود و احمد شاه وزیر داخله فاقد کارایی و درایت بود تا بتواند نظم پولیس سابقه و یا څارندوی زمان نجیب را بار دیگر احیاء نماید. مکاتب بسته ماند، پوهنتون اجازه نیافت که فعال گردد، و کانون های علم و دانش نسبت عدم همکاری تنظیم ها همچنان مسدود ماندند. استرداد اموال سرقت شده دولتی از نزد اشخاص و تنظیم ها نا ممکن گردید. خط مش اقتصادی دولت روشن نشد. تجارت بی رونق شد و به زودی نرخ مواد ارتزاقیه و اولیهء مردم صعود کرد خصومت با حضرت مجددی چنان اوج گرفت که حتی قبل از پوره شدن میعاد دوماههء ریاست دولتش همهء تنظیم ها از ربانی شروع تا خالص برای او التیماتوم دادند که اگر در مدت معین، مطابق فیصله پشاور دولت را برای برهان الدین ربانی که مدت آن چهارماه بود تسلیم نکند با زورنظامی او را از سریر قدرت خواهند کشید. حضرت صبغت الله مجددی در بارهء مشکلات، کارشکنی های مخالفین اجراات خویش ضمن بیانیه ای در هنگام تحویل قدرت به شورای قیادی چنین گفت :

«السلام و رحمة الله و برکاته ... هر چند مدت دوماهی که برای اینجانب تعیین گردیده بود برای حل هیچ یك از مشکلی که افغانستان با آن روبرو است، کافی نبود، ولی در ظرف چند روز اول، سرپرست وزارت خانه ها و برخی از معینان شروع بکار نمودند. از پیروزی جهاد در عرصهء بین المللی به گرمی استقبال بعمل آمد، پیام های دوستانهء گرم و پرحرارت رهبران کشورهای اسلامی و سایر ممالك مواصلت نمود. نظام جدید افغانستان بسرعت از جانب ممالك مختلف جهان برسمیت شناخته شد. وعدهء کمك های وسیع از جانب کشورهای دوست به افغانستان داده شد. افغانستان بحیث یك کشور آزاد و سربلند و قهرمان که یك ابرقدرت بزرگ جهانی را شکست داده و مسیر تاریخ منطقه و جهان را با جهاد شکوهمند، چهارده سالهء خویش عوض نموده، در میان ممالك جهان تبارز نمود. سفر جلالتمآب نواز شریف صدراعظم پاکستان به افغانستان و سفر اینجانب به پاکستان باعث تحکیم هرچه بیشتر مناسبات میان دوکشور همسایه و مسلمان گردید.

قوانین و آداب اسلامی در کشور به منصهء اجرا گذارده شد، تمام قوانین منافی اسلام ملغی گردید. از تولید و فروش مشروبات الکلی جداً جوگیری بعمل آمد. والیان برخی از ولایات کشور در اثر پیشنهاد شورای ولایات تعیین و ادارات دولتی در ولایات فعال گردید و در اثر پیشنهادات تنظیم های محترم جهادی با صدور فرامین ترفیعات، از قوماندان های جهادی که دوران جهاد فداکاری نموده اند قدردانی گردید. بودجهء سال ۱۳۷۱ که تا حال منظور نگردیده بود از جانب دولت اسلامی افغانستان منظور و در معاش مامورین و اجیران صد فیصد ازیاد بعمل آمد. در نخستین گام، تأمین امنیت کابل در کشور و تهیهء مواد اولیه مورد ضرورت مردم وتوسعه روابط بین المللی و جلب کمك ها، طرح پلان بازسازی کشور واسکان دوبارهء مهاجرین شامل برنامهء کارما بود. کشور برادر و همسایهء پاکستان به تعداد ۵۰ هزار تن غله و معادل ده

ملیون دالر کمك نقدی به افغانستان نموده و انتقال پنجاه هزار تن گندم که قبلاً با جمهوری قزاقستان قرار داده گردیده بود آغاز گردید. کشور عربستان سعودی برای ارسال ادویه و مواد غذایی از طریق هوا آمادگی گرفته و عنقریب وصول مواد مذکور آغاز می گردد.»

این بود اجراآت دوماههء دوران حضرت مجددی که در آن صرف از جلب کمك ها و ایجاد روابط دوستانه با پاکستان و ممالك عربی صحبت شده است. اما هیچ اثر و نشانه یی از پروگرام وخطوط اساسی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یك دولت نو بنیاد در آن دیده نمی شود. در بارهء قانون اساسی جدید، اصلاحات بنیادی، بسط و گسترش معارف، تعلیم و تربیه، ساختمان اردوی جدید، خارندوی جدید و در بارهء زراعت، تجارت، اقتصاد و عمران دوبارهء کشور و راه های رسیدن به آن حرفی به میان نیآمده است.

اما او مقصر نبود، زیرا که کارشکنی ها، مشکلات، سبوتاژها و دسایس گوناگونی در مقابل او عرض اندام کرده بود، او با صراحت تمام درین باره می گوید :

«... اما با تأسف باید گفت که عدم همکاری، کارشکنی و تخلفات برخی از تنظیم ها و براداران ما باعث گردید تا طوریکه آرزو داشتیم، نتوانیم به اهداف خویش نایل گردیم به طور مثال :

۱- بر اساس مادهء دوم مصوبه پشاور که محترم استاد سیاف تاالحال از سپردن نسخه یی از آن به اینجانب خودداری نموده شورای رهبری بعد از ختم کار شورای جهادی منعقد می گردید. اما جلسات شورای رهبری برخلاف فیصلهء مذکور چند روز بعد از تشکیل دولت اسلامی از جانب محترم استاد برهان الدین ربانی دائر گردید در حالیکه فیصله های شورای رهبری در جلساتیکه اکثراً دو تن از اعضای اصلی و یا سه الی چهارتن به شمول اعضای اصلی و یا سه الی چهار تن به شمول اعضای علی البدل حاضر بوده اند صورت گرفته است. بیشتر این فیصله ها در تضاد با تصاویب شورای جهادی قرار گرفته و این طرز اجراآت دوگانگی در اداره کشور و تعدادی از مراکز قدرت بوجود آورد و به شکل خطیری باعث پراگندگی امور گردید.

۲- با وجود اعلان عفو عمومی که قبلاً از جانب دولت اسلامی افغانستان اعلان گردیده بود، تشکیل محکمهء اختصاصی از جانب بعضی از رهبران اعلام گردید که باعث تشویش مردم شد و زمینهء را برای عناصر استفاده جو و فرصت طلب آماده نمود که اگر از جانب ریاست دولت اسلامی بر عفو عمومی تاکید نمی گردید و وظیفهء محکمهء مذکور مختص به اشخاصیکه بعد از تأسیس دولت اسلامی در کشور باعث اخلال نظم امن عامه گردند نمی گردید، معضلات زیادی را ایجاد می نمود :

۳- برای جلوگیری از پیشبرد امور، دفاتر ریاست دولت از جانب وزارت دفاع اشغال و بعداً

طی نامه یی به دور از صلاحیت خویش و مغایر تمام موازین شرعی و قانونی وزیر محترم دفاع انضمام آنرا به وزارت دفاع اعلام کرد.

٤- در همان نخستین روزهائیکه دولت اسلامی افغانستان تشکیل گردیده بود، عده، از برادران به کمك و همکاری یکتعداد از خلقی ها با فیر راکتها و سلاح ثقیل بر شهر کابل حمله نمودند که باعث خسارات بزرگ جانی ومالی گردید.

٥- با وجود آنکه محترم استاد سیاف خود، طراح و بنیادگذار فیصله نامه، پشاور بود اما بعد از ورود به کشور بجای همکاری با دولت در اطراف شهر کابل مرکز گرفته به تبلیغات و تخریبات علیه دولت اسلامی آغاز نمود و از آن هنگام تا حال یکبار حاضر نشد برای ابراز نظریات و خواسته های خویش با اینجانب ملاقات نماید.

٦- محترم استاد سیاف به این همه اکتفا ننموده به همدسی دشمنان خارجی مذهب و ملت مسلمان افغانستان، جنگ خانمانسوزی را بین اعضای گروه خویش و حزب وحدت اسلامی براه انداخت و قرار اطلاعات دقیق هنوز هم در تدارك حمله، دیگری بر برادران اهل تشییع میباشد.

٧- تعداد زیادی از منازل شخصی بخصوص اپارتمانهای مکروریان بدون اجازه وزارت شهرسازی و مغایر اصول و موازین شرعی توسط اعضای بعضی از تنظیمات غصب گردید.

٨- در جریان سفرهای اینجانب به داخل و خارج کشور از جانب وزارت دفاع هیچ نوع تدابیر امنیتی اتخاذ نگردید وموقعیکه طیاره، اینجانب و اعضای هیأت معیتی ام در موقع بازگشت از پاکستان مورد اصابت راکت قرار گرفت هیچ اقدام لازمی در تحقیقات و دستگیری عاملین آن حادثه توسط وزارت های دفاع و داخله بعمل نیآمد.

٩- دربرخورد میان حزب وحدت اسلامی و اتحاد اسلامی، وزارت دفاع نه تنها موضع بیطرفانه اتخاذ ننمود بلکه آشکارا جانب اتحاد اسلامی را گرفت.

١٠- جمعیت اسلامی و شورای نظار به این همه اکتفا ننموده، وزارت اطلاعات و کلتور و رادیو تلویزیون را مانند وسایل و ملکیت شخصی و حزبی در خدمت اهداف حزبی و شخصی خویش قرار دادند. اکثربیانیه های اینجانب و اخبار مربوط به ریاست دولت در رادیو و تلویزیون سانسور و یا از نشر آن ممانعت بعمل آمده است.

١١- وزیر دفاع که در عین حال ریاست کمیسیون امنیتی شهر کابل را بعهده داشت و نیز وزارت داخله و قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس با وصف انکه وظایف شان بود، در برقراری امنیت هیچ فعالیت مؤثری ننمودند و حتی در خصوص موارد متعدد نقص امنیت، به شمول دولت و مردم که به اطلاع شان رسانیده شده و پیغام و هدایت شخص من برای اجراآت لازم و فوری به آنها ابلاغ گردید هیچ اقدامی بعمل نیآورده اند.

۱۲- درین اواخر استاد ربانی با طیاره، مخصوص به معیت هیأت بزرگی بدون اطلاع و استیذان دولت اسلامی افغانستان و شورای جهادی عازم خارج گردید، و ما بعداً اطلاع یافیتم که به کشور عربستان سعودی سفر نموده اند، درحالیکه از اهداف و اغراض سفر مذکور تا حال هیچ نوع اطلاعی به ما داده نشده است.»

مجددی می گوید که هر قدر کوشش کردیم برادران حاضر به همکاری نشدند. چون مقابله نظامی خطر خون ریزی و برادرکشی را بدنبال داشت. بناءً از آن اجتناب کردم. ورنه قدرت و توان آنرا داشتیم و اکثریت هموطنان از ما جانب داری مینمودند. من با وصف تمام مشکلات فوق الذکر بازهم برای تأمین صلح و جلوگیری از یك جنگ داخلی سعی کردم و در مورد من تاریخ و نسل های آینده کشور قضاوت خواهد کرد.

بدینسان حضرت صبغت الله مجددی درست مدت دوماه ریاست دولت اسلامی افغانستان را تمثیل کرد و بتاریخ ۷ سرطان ۱۳۷۱، اقتدار یعنی ارگ را به شورای رهبری سپرد و شورای رهبری آنرا مطابق فیصله، پشاور برای استاد برهان الدین ربانی برای مدت ٤ ماه تفویض کرد و در کابل تاج پوشی دیگری صورت گرفت.

-۳-

من کابل را به تاریخ ۲۶ جوزا ترك کرده بودم، کمی زود تر از تحویلی دولت از طرف مجددی به ربانی. اکثراً آن وقایعی را که دربالا نوشته ام، خود شاهد آن بودم و به همین خاطر رنج و اندوه مرا پایانی نبود. مدتها مریض بودم اما بعد از انقضای چهارماه بهبود یافته و دوباره به وطن عزیزم برگشتم.

درمنزلم واقع در مکروریان، هنوز چیزی دست نخورده بود، زیرا که محافظت می شد. شیشه ها شکسته بود و کتاب ها را گرد و خاك غلیظی پوشانیده بود. اثاثیه دست ناخورده بود. دوستان و رفقایم جمع شدند و هر کدام قصه های وحشتناکی را با اشك و افسوس، دریغ و درد و با تلخی زیادی در باره، این چهارماه پایان ناپذیر بیان کردند. آنها هر روز میآمدند، از صبح تا شام، حکایت ها، خاطرات و قصه های دردناك آنها را پایانی نبود :

در آن موقع ایکه ربانی قدرت را بدست گرفت، حکمتیار موافقه کرد که استاد فرید را بحیث صدراعظم و نماینده، حزب اسلامی به کابل بفرستد و کابینه، جدیدی تشکیل شود. ظاهراً حکمتیار صلح کرده بود. ولی فرید واحمد شاه مسعود نتوانستند با هم کنار بیایند، اختلافات اوج گرفت، باردیگر تهدیدهای حزب اسلامی مبنی برترك دادن شهر از طرف قطعات جنرال دوستم، برکناری و سبکدوشی کمونیستها، خصوصاً لوی درستیز از وظایف قبلی شان تکرار شد.

حزب وحدت و حزب اسلامی درخفا با هم متحد شدند. به تاریخ ۲۳ سرطان ۱۳۷۱ دومین برخورد بین حزب وحدت، حرکت و شورای نظار در منطقهء کارته مامورین و سپس در کارته ۳ شروع گردید. توقیف و زندانی شدن آیت الله فاضل و شیخ سلیمان از طرف شورای نظار، آتش جنگ را تیز تر ساخت. در نتیجه حزب وحدت دو پوسته شورای نظار را درکارته ٤ بدست آورد. جنرال مومن دخالت کرد و محاصره شد. اما شورای نظار عذر خواست و مومن نجات یافت. اما جنگ باردیگر در منطقهء دهمزنگ شعله ورشد. جنگ ها ماهیت قومی و لسانی یافت، وابعاد آن گسترده تر گردید. مناطق هزاره نشین از تپه تلویزیون و تپه توپ چاشت کوبیده شده جنازه های هزاره ها که با سنگ چوب، سیم برق کشته می شدند، پیدا می گردید، هشت جنازه در یکی از کوچه ها، احساسات هزاره ها تحریك گردید زیرا که کریم خلیلی عضو رهبری حزب وحدت اسلامی از طرف شوای نظار متوقف گردیده و محافظین وی لت و کوب گردیده بودند حزب وحدت نیز قوماندانان اسیر شورای نظار را مورد لت و کوب و اهانت قرار دادند و یکتن از پشتونها را در عقب موتری بسته کرده و در وزیر آباد کش کردند، تا نامبرده قطعه قطعه شد.

پس شورای قیادی تشکیل جلسه می دهد و احمد شاه مسعود را در موارد ذیل مورد استیضاح قرار میدهد (۱) :

«۱- روشن شدن این موضوع که آیا مسعود با نیروهای رژیم گذشته همآهنگی دارد و یا تابع فرامین شورای قیادی است.

۲- در صورتیکه با نیروهای رژیم گذشته همکاری ندارد، چرا آنها را از شهر خارج نمی نماید و امنیت را در شهر برقرار نمی سازد.

۳- مبلغ سی و شش ۳٦ ملیارد دالر که پشتوانهء ارزی کشور بود. چه شد و به چه سرنوشتی مبتلا گردید؟

٤- چرا مسعود معادل دو ملیون و پنجاه هزار دالر را از بانك مرکزی افغانستان به نفع گروه خود گرفته است؟

۵- چرا آقای مجددی مبلغ دوملیون دالر را خارج کرده است.»

اما مسعود از پاسخ صریح به این سوالات طفره می رود و همینقدر می گوید که حاضر است نیروهای جنرال دوستم را از شهر خارج سازد.

بعد از کشف سیزده جنازهء دیگر هزاره ها در مناطق میدان شهر و ارغندی، جنگ بین اتحاد و حزب وحدت بار دیگر از سرگرفته می شود. جنگ به تاریخ ۲۸ سرطان شدت کسب می نماید.

۱- جنگ و نبرد هزاره ها در کابل. ص -٤٤.

لیسه رحمن بابا، کوته سنگی، حوزه پنج که بدست اتحاد بود به تصرف هزاره ها در میآید. بیست نفر هزاره و ۱۶ نفر حزبی های اتحاد اسلامی درین جنگ کشته می شوند. ۲۹ سرطان هنوز هم جنگ ادامه میبابد اتحاد و شورای نظار متحداً حمله می کنند و در چوك کوته سنگی، ده بوری و کوته سنگی حریق مدهشی رخ میدهد و دیپوهای خیر آباد نیز می سوزد. بتاریخ ۳۰ سرطان جلسه ای با اشتراك ربانی، سیاف، مزاری ومسعود در قرغه تشکیل می شود و آتش بس برقرار می گردد.

درین جنگ ها که حاصل آن سوختن نصفی از شهر کابل بود، هزاره ها با وصف اختلافات حزب وحدت و حرکت با هم مشترکاً عمل می کردند و احساسات مذهبی و قومی آنها بر احساسات حزبی و گروه بازی شان فایق آمده بود. در شهر کابل آنها اقلیت بودند، بناءً مسئله مرگ و زندگی آنها درین حنگها مطرح بود. این خلق محروم ومرارت کشیده‌ء کابل عقده های زیادی از برخورد تحقیر آمیز دولت ها و حکومات گذشته داشتند و هرگز آنرا فراموش نمی نمودند. آنها، حتی در هنگام دولت دوکتور نجیب الله با هم متحد شده بودند و اکنون همان مسئله مرگ و زندگی آنها را یکپارچه ساخته بود درین صفوف مبارزی که برای دفاع از شرف و ناموس خویش بسیج شده بودند، کلینران، دربوران، سقاوها، نانوای ها، پنجرماین ها، پرزه فروشان، لبلبو فروشان، لیلامی فروشان، تاجران، همه و همه گرد آمده بودند. آنها به تدریج به نیروهای متشکل و پرتوانی تبدیل گردیدند که میتوانستند از مناطق مربوط خویش بدرستی دفاع نمایند. تنها کمبود آن ها را فقدان سلاح ثقیل و تخنیك محاربوی تشکیل میداد.

نبرد هزاره ها، خاموش گردید ولی نبرد تازه یی آغاز یافت این نبرد بین حزب اسلامی وشورای نظار در گرفت که زن، مرد، سنگ وچوب کابل را در کام خویش کشید وخشك وتر را سوزانید.

حکمتیار تاکید میورزید که برهان الدین ربانی باید مانند حضرت مجدی، بعد از پایان مدت چهار ماه مطابق فیصله‌ء پشاور کنار برود وقدرت را به شورای قیادي بسپارد. شورای قیادی شخص دیگری را برای نظارت در امور دولت تعیین کند درین مدت باید نیروهای جنرال دوستم از شهر کابل اخراج شوند، جنرالان کمونیست از وظایف شان بر طرف گردد، قطعات اردوی سابق منحل گردند، و زمینه برای اجرای انتخابات فراهم گردد و بعد از شش ماه انتخابات صورت گیرد، و این اولین باری بود که حکمتیار حق بجانب بود وربانی میبائیست تمکین می کرد ولی ربانی می گفت، بعد از مدت تعین شده اش نیز به وظیفه‌ء ریاست دولت دوام میدهد، سرنوشت آینده‌ء ریاست دولت را شورایی بنام شورای اهل حل وعقد تعین خواهد کرد وبرای آنکه خلاً قدرت بوجود نیاید تا آنموقع وظیفه‌ء ریاست دولت را کماکان ادامه خواهد داد.

پس بار دیگر سلاح های ثقیل حکمتیار غریدند وشهر کابل را به گلوله بستند اوج جنگها وبرخوردها در اواخر ماه اسد واوایل ماه سنبله بود، همینکه هوا روشن می شد، دستگاه های پرتاب راکت، اروگان وتوپچی حکمتیار به صدا در میآمدند، حکمتیار اکنون ارتفاع تخت شاه را که در بالای شهر کابل حاکم بود بدست آورده بود، و آنجا مترصدین توپچی با دستگاه های مخابره موجود بودند، توپچی حکمتیار با بعضي از افسران مسلکی حزب د.خ. ا. تقویه شده بود حکمتیار اکنون دقیقاً میتوانست بالای اهداف نظامی فیر کند ولی او ترجیح میداد که بالای شهر ومردم بی دفاع آن نیز حمله گردد تا موجبات عصیان ونارضائیتي مردم علیه برهان الدین ربانی ومسعود فراهم گردد. اکنون توپچی های مسعود نیز منسجم شده بودند، توپچی ها وطیاره های مسعود نیز از صبح تا شام جانب مقابل را می کوبیدند، گلوله باری ها در طول روز دوام داشت در شهر کابل پرنده پر نمیزد مردم در تاکوی ها بسر می بردند، منازلی که تا کوی نداشتند تسلیم سرنوشت بودند، مردم در تاکوی می نشستند در همانجا غذا طبخ می کردند، می خوردند، لباس می شستند، قضای حاجت می نمودند، وضع حمل صورت می گرفت، در همانجا زخمی مي شدند، در همانجا زخمی ها میمردند ومردم بالای اجساد وعزیزان از دست رفته، خویش اشك غم واندوه نثار می کردند. نان وآرد ومواد اولیه را فقط شبها بدست میاوردند دوکانداران مخفیانه شبها دوکان های خود را باز می کردند، این دوکانها تاریك وکوچك بودند، اما از دحام مردم بسیار بود در پیشروی مکروریانها، چاه های آب کنده بودند، آب در تهکاوی ها ذخیره می گردید آب گل آلود وچرکین بود، از همان آب می نوشیدند، غذا پخته می کردند، لباس می شستند وخود را شستشو می دادند، تشناب های مکروریان ها نسبت نبودن آب مسدود شده بود، بوی گند وعفونت از درو دیوار می بارید، خانه ها شیشه نداشت پنجره نداشت، دیوارها، الماری ها، سوراخ سوراخ گردیده بود، شفاخانه ها غیر فعال بود، زخمی ها می مردند، راه رفتن به شهدای صالحین بسته بود، در سایر قبرستانها نیز رفت وآمد ممکن نبود، پس مرده ها را بوی می گرفت، بزرگترین مصیبت ها را تدفین اجساد تشکیل میداد فقط هنگامی مردم به این کار توفیق میبافتند که دوستان خارجی!! برای چند ساعتی وساطت می نمودند وآتش بس بر قرار می گردید.

مطبعه، دولتی کاملاً سوخته بود، مرکز گرمی های مکروریان ها وذخایر روغنیات آن نیز طعمه، حریق شده بود، این حریق چنان مدهش بود که حتی در طول یك هفته نیز فوران آن به هوا بلند بود واز آسمان کثافت وتیل سیاه میبارید، کوته سنگی ، ده بوری ومناطق بزرگی در غرب کابل کاملاً سوخته بود، سیلو صدمه دیده بود، پوهنتون نشانی از عظمت گذشته نداشت، مکاتب سوخته بود، بانك ها راکت خورده بود، هتل زیبای انترکانتیننتال سوراخ، سوراخ شده

بود و عمارات وتزئینات زیاد دولتی وشخصی چه در اینطرف وچه در آنطرف نابود گردیده بود وبار دیگر مهاجرت آغاز یافته بود...

در آنموقع فقط لوی درستیز که آصف دلاور بود، جنگ را سوق واداره می کرد دیگران به شمول ربانی ومسعود به کاریزمیر وخیرخانه رفته بودند، گفته می شد که ربانی شبها وروزهای زیادی را در یکی از تاکوی ها در قریهء "دکو" گذرانیده بود، شورای نظار بی روحیه بود فقط افراد جنرال دوستم ونظامیان سابق با روحیه بودند ومقاومت می کردند. دلاور می گوید، برای یك جنگ فیصله کن با حکمتیار عملیات آغاز گردید، حکمتیار مقاومت می کرد وپیشرفت قوتهای ما، اندك بود اما بالاخره مقاومت او درهم شکست وما توانستیم به پیروزی نزدیك شویم افراد او خطوط اول ومواضع خویشرا ترك گفته بودند، حکمتیار شکست نظامی را احساس کرد وبار دیگر پیشنهاد آتش بس نمود دلاور گفت، مجبور شدم با ربانی ملاقات نمایم وبه او بگویم که عملیات باید ادامه پیدا کند تا حکمتیار کاملاً آشتی نماید. اما ربانی گفت لوی درستیز صاحب، من اختیار ندارم تحت فشار دوستان خارجی خویش هستیم وبدینترتیب بار دیگر حکمتیار بصورت سالم نجات یافت. دلاور افزود اگر عملیات یکروز دیگر ادامه میبافت قوتها، چهار اسیاب را بدست میآوردند وجنگ برای همیشه از کابل ختم می گردید. او می گوید بعد از موافقهء مسعود وربانی به آتش بس، قوتهای جنبش ملي که تمام بار جنگ را بدوش می کشیدند، مایوس گردیده ومناطق بدست آمده را رها کرده به مواضع خود برگشتند واعلام نمودند که منبعد آنها در مقابل هردو طرف مخاصمه در حالت بی طرفی قرار خواهند گرفت وتا هنگامیکه با لای آنها فیر نشود بالای کسی فیر نخواهند کرد.

در مذاکراتیکه بین ربانی، مسعود وحکمتیار به میانجیگری دوستان خارجی شان صورت گرفت بر علاوهء انفاذ آتش بس موافقه گردید که لوی درستیز از وظیفه اش سبکدوش وعبدالرحیم وردگ به این وظیفه توظیف شود. دلاور که روز دیگر از وظیفه به منزل بر می گردد. با ماین اداره شونده مواجه می شود. موتر به هوا پرتاب می شود، دریورش شهید می گردد ومحافظینش نیز زخمی می گردند دلاور زخم کوچکی برمیدارد ولی فردا نیز به وظیفه میرود. در آنجا درمورد سبکدوشی اش توسط جنرال لطیف اطلاع میبابد او دفتر ودیوان خود را جمع نموده وبه منزلش بر می گردد، بدین سان حکمتیار مؤفق می شود تا یکی از مهره های مهم سوق واداره را از مسیر راه خود بردارد.

آتش بس هنوز برقرار بود که من در کابل رسیدم اواخر ماه میزان بود، هوا سرد شده بود، باز هم برق به یك شی گرانبها وکم پیدا تبدیل گردیده بود، مرکز گرمی ها غیر فعال بودند، پطرول ودیزل به قیمت گزافی در بازار سیاه بدست میآمد، مردم از چاه ها آب می کشیدند وآب را در

منازل چهارم مکروریان انتقال میدادند، زینه ها گل آلود و خیس بوده و مردم می لغزیدند، زنها در پیشروی بلاک ها دیگدان تیار کرده بودند ویا چادر شب ها وقدیفه ها پرده زده بودند، همانجا تابه مانده بودند در همانجا غذا می پختند، کالا می شستند، در همانجا تنور ساخته بودند ونان می پختند، زن ومرد با هم مشترکاً کار می کردند محرم ونامحرم معلوم نبود واز حجاب اسلامی که ربانی برایش گلو پاره می کرد. خبری نبود زیرا که هرکسی در فکر سیر کردن شکم خانواده اش بود در پیشروی پیشخوان نانوائی ها، صف های طولانی اطفال، مردان وزنان از صبح وقت به انتظار می ایستادند، اطفال خنك می خوردند، مریض می گردیدند ومیمردند، قیمت نان بالا بود وهر روز صعود می کرد. نان ها سبك لاغر نیم پخته بمردم عرضه می گردید، زیرا که آرد کم بود، تیل نبود، هیزم نبود ونانوائی گناهی نداشت. نرخ مواد غذایی سر به آسمان میزد نرخ دالر به ۱۵۰۰ افغانی صعود کرده بود، افغانی کمترین ارزشها را داشت. اما هنوز قحطی نبود، مواد اولیه پیدا می شد. اما اجناس لوکس وخارجی به ندرت یافت می شد زیرا که خریدار نداشت در عوض اموال ومتاع پاکستانی در بازار کابل بیشتر بچشم می خورد، تلفون ها فعال بود وانسان میتوانست حتی با دنیای خارج صحبت کند واین یك معجزه بود، مکاتب بسته بود، پوهنتون مسدود بود، معلم ها مهاجر شده بودند وشاگردان نیز در مکاتبی که گاهگاهی باز می شد، هیچ چیز وجود نداشت اطفال بر روی خاك می نشستند ودرس می خواندند، تجارت بی رمق بود، صنایع کاملاً از بین رفته بود، وچرخ اقتصاد کشور فلج گردیده بود رادیو و تلویزیون را کمتر کسی می شنیدند و میدیدند و در عوض مصروفیت یگانهء مردم را گوش دادن به اخبار صدای آمریکا وبی بی سی تشکیل میداد، در صورت موجودیت برق، مردم به کست فروشی هائیکه مخفیانه کار می کردند، هجوم میبردند وفلم های دلخواه خود را خریداری می کردند.

من، از فرط سرما بر خود می لرزیدم زیرا در آنسال برف زودتر باریده بود خانه ها شیشه نداشتند واز پلاستیك استفاده کرده بودیم زیرا که انداختن شیشه بي فایده بود وبار دیگر می شکست، شبی یکی از دوستان خوب وجوانمردم به دیدنم آمد دلش سوخت صبح صندلی، منقل، پکه، آتشگیر و ذغال پیدا کرده و دیگر گرم شده بودم وهیچگونه شکایتی نداشتم.

-۴-

وضع بعد از ماه میزان در کابل تغییر خورد، اکنون در بین صف بندی های کابل، چنین انقطابی بوجود آمده بود.

شورای نظار واتحاد اسلامی متحد شده بودند، حزب وحدت با حزب حرکت محسنی اختلاف داشت، حزب اسلامی با حزب وحدت نزدیك شده وبسوی ائتلاف میرفت در ین زمان حزب وحدت اسلامی متحد سیاسی جنبش شمال شمرده میشد، جنبش شمال که با جمعیت وشورای نظار ائتلاف کرده بود، اکنون بصورت آشکار موضع بی طرفی اختیار کرده بود وتفاهم بین مسعود و جنرال دوستم خدشه دار شده بود با وصف سفر ربانی به شبرغان این سؤ تفاهم مرفوع نگردیده بود، حکمتیار سعی داشت با جنرال دوستم نزدیك شود، در نتیجه جنبش ملی شمال در مقابل حزب اسلامی نیز موقف بی طرفی اتخاذ کرده بود، پس باید گفت که حزب وحدت هم جنبش اسلامی وهم حکمتیار را درپهلوی خود داشت وبدینطریق دو قطب نیرومند از لحاظ نظامي ایجاد گردیده بود، حزب وحدت وحزب اسلامی جمعیت اسلامی و اتحاد اسلامی. جنگ سوم هزاره ها وشورای نظار در ١٤ قوس سال ١٣٧١ رخ داد ودر نتیجه، آن افشار کابل باخاك یکسان گردید ومرد، زن وطفل هزاره های افشار از دم تیغ بی دریغ مسعود وسیاف کشیده شده ونابود گردیدند، علت این درگیری نیز مانند گذشته سؤ تفاهمات و عدم اعتماد و باورمندی یکی بالای دیگر وانمود گردیده، گفته می شد که پوسته های سیلو مربوط شورای نظار بالای چند پوسته، حزب وحدت حمله کرده بود ومتقابلاً حزب وحدت بالای سیلو حمله کرده، سیلو را بدست آورده، چهار راهی پولیتخنیك کابل را متصرف شد وجهت اشغال هتل کانتینینتال کابل در مقابل شورای نظار زور آزمایی کرد این هتل پنج ستاره یی بین المللی که در سال ١٩٦٠ به کمك تخنیکی انگلستان بمصرف ٧٧٠ ملیون افغانی ساخته شده بود و از لحاظ زیبائی دو مرتبه مقام های درجه اول ودوم را در سطح جهانی کمائی کرده بود، کاملاً خساره مند گردید، خساره، وارده این هتل را بعد از جنگ در سال ١٣٧٢ مطابق قیمت های آن وقت چهار ملیارد افغانی محاسبه کردند.

احمد شاه مسعود برای آنکه هزاره ها را کاملاً مرعوب (!) نماید آنچه تانك، هاوان توپچی، دستگاه های راکت وطیاره داشت بالای دو نقطه، شهر، چنداول وافشار متوجه کرد، افشار با خاك یکسان گردید وچنداول تخریب شد. احمد شاه مسعود خودش بالاي تپه تلویزیون بالا شده بود واز همانجا جریان جنگ را سوق واداره می کرد. این جنگ پنج شبانه روز طول کشید مردم هزاره واهل تشیع در زیر خروارها خاك منازل شان زنده به گور شدند ویا از اثر حریق ها زنده، کباب شدند وسوختند، تعداد شهدا به صدها بلکه به هزارها نفر رسید، مندوی کابل تخریب شد،

تعمیرات جاده، میوند ویران گردید. تجارت خانه ها، منازل، سرای ها، اپارتمانها که از حصه، سرای لیلامی الی چنداول دیده می شد همه با خاك یکسان گردید.

حوادث دیگر نیز در شرف تکوین بود. جنرال دوستم ذریعه، طیارات نظامی خویش در حصه، انتقال افراد حزب وحدت به مزار شریف وانتقال افراد تازه دم برای آن حزب کمك می کرد واین موضع مسعود را ناراحت میساخت. بتاریخ ۳۰ قوس ۱۳۷۱ در تاریك و روشن شامگاهی، ناگهان صدای فیر ها اسلحه خفیفه ماشیندارهای پ.کا. راکتهای آر.پی.جی.، سکون وآرامش منطقه، مکروریان وبی بی مهرو ووزیر اکبر خان را بر هم زد فیرها شدید گردید، انفجارات بیشتر شد وصدای غرش تانکها شنیده شد. کمال تورن یاورم با من بود، او فکر می کرد که باز هم کدام رهبری به پاکستان میرود ویا کدام پاکستانی به کابل میآید توجه نکرد وبه پختن غذا ادامه داد یکی دو مرمی، تنها شیشه سالم منزلم را شکست پنجره را گشودم و به اطراف نظر انداختم، آسمان رنگ خونینی به خود گرفته بود مرمی های رسام، مانند صدها هزار شهاب ثاقب از یك گوشه یی دیگر آسمان با یك چشم بهم زدن میرفتند و سقوط می کردند راکت ها که در آسمان منفجر می گردید، روشنایی خیره کننده یی بجا می گذاشت گویی آتشبازی پایان ناپذیری براه افتاده است علت معلوم نبود لحظاتی گذشت، قوماندان دلگی که وظیفه، محافظت بلاك را داشت و مربوط جنبش ملی اسلامی بود، داخل اتاق گردید و گفت بین ما و شورای نظار در حصه، چهارراهی صحت عامه جنگ شروع شده است برای همه، ما قومانده، تعرض داده شده است. برای محافظت شخص شما دو نفر پهره دار می گذاریم و میرویم او رفت ومرا در بُهت و حیرت فراوانی فرو برد. در بیرون دیگر تاریکی حاکم شده بود ولی هیاکل انسان هایی را که در حالت گریز بودند می توانستم تشخیص بدهم آنها را صفوف منظم سربازان، ماشین های محاربوی و تانکها که با سرعت خاصی پیش می آمدند، تعقب می نمودند، آنها نزدیك شدند، دیگر چهره های وحشت زده، افراد شورای نظار که پکول ها، سلاح ها وتجهیزات جنگی شانرا دور انداخته ومی گریختند، تشخیص داده می شد، یکی از آن تانکها در مقابل بلاك ما توقف کرد وچند لحظه بعد تورنجنرال "همراه" یکی از قوماندانان مشهور جنبش ملی اسلامی داخل منزلم گردید او سلام نظامی داد با هم روبوسی کردیم "همراه" با وصف آنکه وقت نداشت، حادثه را مختصراً چنین توضیح داد :

«حزب وحدت خواهش کرده بود تا یکتعداد افراد آنها از مزار شریف ذریعه طیارات جنبش انتقال گردد قوماندانصاحب عمومی جنبش تقاضای مزاری صاحب را پذیرفت ما از گارنیزیون کابل امر گرفته بودیم که بعد از نشست طیاره افراد خویش را به مرکز خویش واقع در تپه های مرنجان انتقال دهیم طیاره ها ناوقت رسـیدند، بالای آخرین طیاره که در حال نشست بود از

تپه های بی بی مهرو توسط "د.ش.ك" تانك فیر گردید آنها طیاره ها را اجازه نشست نمیدادند. اما طیاره، ما به امر آنها وقعی نگذاشته وبه زمین نشست، ما سربازان خود وحزب وحدت را به موتر سوار کرده وحرکت کردیم، در حصهء چهار راهی صحت عامه پسته های شورای نظار بالای شان فیر کردند، بتعداد ده نفر سربازان ما شهید شدند ویکعده زخمی گردیدند امر را به قوماندان پوسته نشان دادیم، او اعتنا نکرد وگفت که امر آمر صاحب "وزیر دفاع" است که کسی را اجازه ورود به شهر کابل ندهیم. قوماندان عمومی ما در کابل جنرال فوزی خبر شد وهمه را احضارات داده، امر تعرض داد اینك ما ، بالاحصار کابل، مکروریان اول، برج ساعت، چهار راهی صحت عامه، محل تجمع مرکزی که در آن غند ۷۱۷ گارنیزیون کابل جا داده شده است، مکروریان سابقه مکروریان دوم وسوم را بعد از نیم ساعت تصرف کرده وبطرف ارگ پیش میرویم.»

او وقت نداشت که حتی بنشیند با عجله قصه کرد ورفت. یکی از قوماندانان دیگر جنبش به نزدم آمد وگفت تا اکنون بیشتر از یك هزار میل کلاشنیکوف وراکت انداز و تعداد زیادی پکول وپتو وهزاران تکه اشیای متفرقه را از نزد شورای نظار بدست آورده ایم، وظیفهء ما اینست که تپه های بی بی مهرو را بدست آوریم.

جنرال آصف دلاور که دیگر لوی درستیز نبود ، اما همچنان در کابل میزیست، برایم تلفن کرد وحادثه را چنانکه قوماندانان جنبش تعریف کرده بودند بازگو کرد ، واظهار تشویش نمود.

حالات و وضعیت جنگی در آنشب کاملاً به نفع جنبش بود ، پرسونل شورای نظار با پانیك مواجه شده بود وهیچکسی مقاومت نمي کرد ، جنبش می توانست تعرض خود را انکشاف بدهد، وتا صبح تمام شهر را بدست آورد . جنرال دوستم امر داد که تعرض متوقف شود ، اما محلات بدست آمده ترك نگردیده وتحکیم شوند شب تا صبح صداي انفجار مرمی های سلاح های ثقیله وتانکها ادامه پیدا کرد ودر سپیده دم آرامش وسکوت خاصی بر شهر کابل چیره گردید. هنگامیکه آفتاب دمید وشهر کابل را نورباران کرد ، مردم بتدریج از منازل خویش بیرون شدند وچون کسی مزاحم آنها نشد داخل سرکهای مکروریان ها ، وزیر اکبرخان، بی بی مهرو، شش درك ومناطقی که تازه توسط نیروهای جنبش اشغال شده بود گردیدند، آنها در بالای تانکها، چهره های آشنا وقدیمی تانکست های جنبش (فرقه ۵۳) را مشاهده کردند، افسران را با لباس ویونیفورم دولت نجیب که آراسته ومنظم بودند تماشا نمودند، در هر چهار راهی تانکی ایستاده بود وسربازانی پاس میدادند، در اولین دقایق مردم فکر میکردند که نظام تغیر کرده است وشب قبل کودتا صورت گرفته است، این حرف ها از گوشی به گوشی گفته شد، بالاخره اوج گرفت ودر تمام کابل پخش شد. پس، ریش ها گرفته شد، پکول ها از سرها وپتوها از شانه ها افتاد وشادی وامید بزرگ در

دلها جوانه زد ورروبوسیدن، تبریك وتهنیت گفتن آغاز شد، در منزل من ده ها نفر آمدند، تبریکی گفتند ورفتند، آنها آمدن مرا به کابل با حادثهء شب قبل ارتباط داده بودند، توضیحات مرا گوش نمیکردند ومی گفتند که این کار را حتماً من سازماندهی کرده ام. در حالیکه من هیچگونه اطلاعی نداشتم.

در طول روز برهان الدین ربانی، با جنرال همایون فوزی وجنرال مجید روزی ملاقات نمود. وشروط آنها را پذیرفته خواهش کرد که به مناطق اصلی شان برگردند، خواستهای جنبش را، به رسمیت شناختن جنبش ملی اسلامی افغانستان بحیث یك تنظیم مستقل، وتقاضاهائی مبنی بر منظوری تشکیلات جدید، مسایل، معاش اعاشه وغیره تشکیل میداد. روز بعد قوتهای جنبش ملی اسلامی بار دیگر به مناطق قبلی شان عودت کردند واز یك پیروزی قریب الوقوعی صرف نظر نمودند.

به تعقیب این مانور نظامی وسیاسی مؤفقیت آمیز، احمد شاه مسعود عصیانی وبر آشفته گردید وآنرا کودتای مشترك با کمونیستها علیه دولت اسلامی خواند، پس امر داد که از قوماندانان و مسئولین مربوط تحقیق صورت گیرد. وظیفه داد که تمام چهار راهی ها ومواضع شورای نظار توسط وسایط ثقیل تخنیکی حفر گردد وسنگرهای مستحکم بوجود آید نقاط مهم وحساس با تانکها واسلحهء ضد تانك تحکیم وتجهیز شود، روز بعد شب نامه یی انتشار داد که در روز روشن از طرف افراد شورای نظار توزیع می شد در شب نامه از مساعی مشترکهء قوتهای جنرال دوستم، حزب وحدت، تنظیم های گیلانی ومجددی واشتراك فعال اعضای حزب وطن، خاصتاً پرچمی ها وکارملی ها جهت براه انداختن یك کودتای نظامی وگرفتن دوبارهء قدرت یاد آوری شده بود در شب نامه ذکر شده بود که کودتا ناکام گردید وجمعیت اسلامی بالای وضع تسلط کامل دارد. جنبش ملی نیز توسط شب نامهء خویش، آن حرف ها را تکذیب کرد وبرای احمد شاه مسعود خط ونشان کشید. اختلافات عمیق وگسترده تر شد بخصوص بعد از آنکه احمد شاه مسعود امر داد تا طیاره های جنبش به مزار شریف واز مزار شریف به کابل پرواز ننماید. بزودی احمد شاه مسعود براي تلافی آن شکست، بالای استاد فرید حزب اسلامی، معلم فتح وسایر گروپ های حکمتیار بنام وطنداری صدا کرد و از آنها خواست تا برای حفظ نام وننگ مردم شمال وارد کابل گردند. این صدا را تعدادی از گروپ های حزب اسلامی لبیك گفتند وبه خیرخانه کابل وارد گردیدند تعداد تخمینی این افراد به دوهزار نفر میرسید.

شایعات پخش شد که جنبش ملی، حزب وحدت، حزب اسلامی، جبهه نجات ملی ومحاذ ملی با هم متحد شده اند ویا پلان وسیعی امروز یا فردا بالای کابل حمله می کنند که بعدها بنام شورای همآهنگی بتاریخ اول جنوری ۱۹۹۲م مطابق ۱۱ جدی ۱۳۷۱ در کابل درگیری های تباه

کن دیگری را به علیه دولت ربانی سازمان دادند که منجر به تلفات و ضایعات بی شمار گردیده و صد ها هزار مردم بیدفاع دیگر شهر کابل را مجبور به ترک خانه و کاشانه‌ء شان ساخت.

از طرف دیگر مدت ریاست دولت برهان الدین ربانی که به تاریخ ۹ عقرب بسر رسیده ومدت ٤٥ روز دیگر از طرف شورای قیادی تمدید شده بود نیز خاتمه یافته بود. ربانی میبائیست قدرت را به شورای قیادی بسپارد اما ربانی بار دیگر از این امر سرباز میزد وسپردن قدرت را به تصمیم شورای اهل حل وعقد که هنوز هیچگونه مقدماتی براي انتخاب اعضای آن شورا رویدست گرفته نشده بود محول میساخت. آوازه ها چنین بود که چون مسعود نمیخواهد قدرت از جمعیت به تنظیم دیگری منتقل گردد ربانی مجبور گردیده است که مطابق حرف او عمل نماید. حکمتیار نمیتوانست این وضع را تحمل کند، او فشار میآورد تهدید می کرد ودر صدد حمله‌ء دیگری به کابل بود، حکمتیار حاضر بود حتی با دشمنان خود، با کمونیستها به توافق برسد به شرط آنکه مسعود وربانی از سر راه وی برداشته شوند. راکت باران شهر بار دیگر شروع گردید وآرامش نسبی شهر کابل که از آن بیشتر از دو ماه نمی گذشت بار دیگر بر هم خورد.

-۵-

رفقا مشوره دادند تا محمود بریالی از منزلش واقع وزیر اکبرخان در مکروریان به منزل جنرال اسد الله برود وبرای مدتی مخفی گردد. محمود بریالی را در اولین روزهای عودتم به کابل ملاقات کردم. او از برگشت دوباره‌ء من بسیار شادمان بود ومی گفت به رفقای قوای مسلح نیروی تازه یی بخشیده ام. بریالی مي گفت روزهای بدی را گذشتاندیم ولی ترک گفتن رفقا، وتنها گذاردن آنها نامردی بود اکنون همه با جرئت، حوصله واستقامت خاصی توانسته اند با وضع موجود تطابق نمایند واز کسی وچیزی هراس نداشته باشند. مسئله وحدت حزبی حل شده است وهیچگونه پرابلمی وجود ندارد. نظر محمد معاون سابق حزب وطن در کابل است وبا صداقت وصمیمیت به او کمك می کند، ارتباط حزب با ولایات تأمین شده است وسعی می گردد با خارج کشور نیز تأمین شود، روابط با حضرت صاحب مجددی، پیر سید احمد گیلانی با آقای مزاری حسنه است روابط با مسعود بد نیست واز طریق جنرال خلیل، بابه جان، لطیف وسایرین تأمین می گردد.

جنرالان واعضای حزب هنوز هم در قوای مسلح خدمت می کنند ما باید خود را وحزب خود را حفظ کنیم حزب ما نباید ضعیف شود ما نباید بیشتر ازین ضربه بخوریم باید جمع و منسجم باشیم. هیچ دولت باثبات در آینده در افغانستان نمیتواند بدون در نظر گرفتن حزب ما،

دولت داری کند.

محمود بریالی، بسیار با روحیه ونیرومند بنظر میخورد ونسبت به آینده خوش بین معلوم می شد، او در آنروزها از احترام واتوریته چشمگیر برخوردار شده بود زیرا که در کابل میزیست ومانند دیگران فرار را بر قرار ترجیح نداده بود. بهرحال، رفقا بمن گفتند که باید احمد شاه مسعود را ببینیم، من از آمدن خود برای او اطلاع داده بودم اما بعد از گذشت یك ماه روزی دوکتور عبدالرحمن بمن تلفن کرد موتر فرستاد ودر منزلش او را ملاقات کردم، برخورد او با من صمیمانه بود گفت آمر صاحب در جنگهای پروان مصروف است، بمن وظیفه داد تا شما را از نزدیك ببینم، او پرسید چه پلان ونقشه یی برای آینده دارم من گفتم، کدام پلان خاصی ندارم، آمده ام که در وطنم زندگی کنم، گفت، انشاء الله کارها خوب می شود اگر به پول وموتر ضرورت دارید بگوئید تا برای شما بفرستم، تشکر کردم وگفتم به هیچ چیز ضرورت ندارم اودر مورد انعکاسات جنگها ودرگیری های شورای نظار با حزب وحدت وحزب اسلامی در نزد افغانهای خارج کشور از من سوال کرد من گفتم مردم از دست این جنگها به مرزهای جنون ودیوانگی رسیده اند وشما می پرسید چه واکنشی داشتند مردم هم شما را، هم حزب وحدت را، هم حزب اسلامی را هم اتحاد را، هم تورا وهم مرا محکوم می نمایند وهر کدام را عامل برافروختن جنگ میدانند، اگر میخواهید به یك دولت باثبات دست یابید قبل از همه باید یك اردوی ملی بوجود آورید، نه اردوی تنظیمی تا نظم بوجود آید واختلافات تانرا از طریق مذاکره حل کنید نه از طریق جنگ زیرا که نه شما ونه حکمتیار ونه هیچکس از طریق نظامی وزور مؤفق نخواهید شد، بگذارید انتخابات صورت بگیرد چرا از اراده وتصمیم مردم ترسید مردم هرکس را که انتخاب کرد به اراده، آنها گردن نهید وبه جنگ وخونریزی برای همیشه پایان بخشید. عبدالرحمن شخص فهمیده وبادرکی بود، حرف های مرا تصدیق کرد وگفت کاش حکمتیار این واقعیت ها را درك می نمود وحاضر می گردید که به اراده، مردم گردن نهد، تقصیر ما نیست ما خدا حافظی کردیم و بعد از آن تاریخ دیگر هرگز او را ندیدم.

* * *

در گارنیزیون کابل، دگرجنرال عبدالرؤف صافی، بحیث قوماندان قول اردو وقوماندان گارنیزیون کابل اجرای وظیفه می کرد رئیس ارکان او جنرال بابه جان بود.

رفقای دیگر نیز مانند جنرال حلیم، جنرال سلیم، جنرال اشرف ناصری جنرال ربانی، دگروال امین، دگرمن شریف وغیره در پستهای قبلی خود بودند، بعد از اختفای مؤقتی محمود بریالی

روزی ربانی جنرال به نزدم آمد وگفت شورای نظار برایم وظیفه داده است تا حرکات شما را تعقیب کنم. وظیفه اینست که باید بدانیم، روزانه به چه تعداد اشخاص به نزد شما می آیند، آن اشخاص ملکی اند یا نظامی، وخلاصه آنکه هدف وپلان آیندهٔ شما را بمیدان بکشیم، او گفت به پوستهٔ مقابل منزل شما که مربوط شورای نظار است وظیفه سپرده شده است که در صورتیکه جنبش ملی وحکمتیار تعرض را آغاز کنند، نامبرده از آن پوسته توسط راکت انداز بالای منزل شما انداخت نماید جنرال لطیف نیز به نزدم آمد وگفت درین اواخر اطلاعات زیادی در مورد شما به نزد مسعود مواصلت کرده است ومتهم هستید که در شب حادثه با قوماندانان جنبش ملی کمک ومشوره داده اید ودر صبح حادثه اکثریت مطلق قوماندانان وجنرالان اردوی سابق به نزد شما آمده اند او گفت این موضوع را از زبان برادرم شنیده ام، لطیف گفت باید منزل تانرا ترک کنید و برای مدتی در آدرس دیگری زندگی کنید. روز دیگر دگروال ولی مدیر پیژند قبلی گارنیزیون کابل که اکنون مدیر عمومی دریکی از شعبات مهم بانك مرکزی بود وبه نسبت وطنداری وقرابت با معاون بانك به این پست مقرر شده و شخص با سپاسی بود، نیز مرا هوشدار داد وگفت خواب هاي وحشتناکی براي شما دیده اند.

اما، من منزلم را ترك نگفتم وآنشب را با خیال راحت به صبح رسانیدم.

ساعت ۵ عصر جنرال رحمت الله پیلوت و به تعقیب آن محمد جان آمدند وگفتند که حزب اسلامی را در منطقهٔ چمن حضوری دیده اند که برای تعرض امشب آمادگی می گرفتند. اما آنشب، با وصف شایعات وآوازه هاي گوناگون خبری نشد، وضع آرام بود وشهر کابل در سکوت مطلقی فرو رفته بود. صبح روز حزب اسلامی از طریق پلچرخی به تعرض خویش آغاز کرد ومنطقهٔ هودخیل را بدست آورده بطرف یکه توت تقرب نمود. حزب وحدت بالای دهمزنگ وسیلو حمله کرد واز طریق قلعه موسی ووزیر آباد سعی نمود تا بالای تپه های بی بی مهرو بالا شود. جنبش ملی جانب هیچکس را نگرفت واجازه نداد که حزب اسلامی از بالای مواضع او به تعرض دست بزند، در طول روز لحظه یی صدای فیرها قطع نمی شد از صفیر گلوله ها وطیران راکت ها، مناطق جنگ بخوبی تشخیص داده می شد، با زنده وبرنده معلوم نبود جنگ دو روز شدت داشت ولی روز سوم فروکش کرد. حزب اسلامی عقب زده شد وحزب وحدت نیز نتوانست کار مهمی را انجام بدهد. وضع عادی شد ومردم کابل فرصت یافتند تا بار دیگر به سرکها بریزند وعزیزان از دست رفتهٔ شان را بخاك بسپارند.

-۶-

بعد از گذشت سه ماه در کابل، برای دیدن اقـــاربم که در مـــزار شریف بودند، به کمك همایون فوزی سفر کردم. آنها در آنجا مهاجر گردیده بودند وبا تنگدستی وعسرت زندگی می نمودند. مزار شریف، مزدحم، پر جمع وجوش وزنده بود. هزاران تن مردم کابل در آنجا مهاجر شده بودند وبه کمك جنرال دوستم برای آنها سر پناه، غذا، البسه داده شده بود. در شهر مکاتب پسرانه ودخترانه باز بود، پوهنتون مزار ادارات دولتی وفابریکات صنعتی فعال بودند، کسب وکار ادامه داشت، بازار پر وپیمان بود، تجارت در رونق بود، کارهای ساختمانی ادامه داشت، در کابل تخریب می کردند ولی در مزار شریف می ساختند. تلویزیون، رادیو، سینما، اخبار، مجلات، مانند گذشته نشرات داشت وچاپ می شد. زیارت حضرت علی کرم الله وجهه، زیارتگاه خاص وعام بود خلاصه آنکه مزار شریف، این شهر مقدس وپر برکت مأمن وملجأ بینوایان گردیده بود.

در مزار شریف، فرصت آن میسر گردید تا با جنرال دوستم ملاقات نمایم این شخص دیگر آن نظامی تیپك گذشته نبود، او به مرد مقتدر وهوشمندي تبدیل گردیده بود که با گذشت هر روز از حیثیت، اعتبار واتوریته، خاصی در سطح ملي وبین المللی برخوردار می شد. حرکات او نمایانگر قدرت ونیرومندی او بودند. وي آرام وشمرده سخن می گفت و همواره از وضع وخیم ونافرجام وطن صحبت می کرد. معلومات او نسبت به قضایا وحوادث نظامی وسیاسی وجبهه گیری اش بخاطر آمدن صلح وثبات در کشور، در اولین برخورد مشهود بود خوشتر آن بود که او از خدمت به مردم رنج کشیده، افغانستان صحبت می کرد وی گفت برای هرگونه قربانی در راه صلح حاضر است.

"دوستم" خوش لباس وخوش برخورد بود، نوعی فرهنگ وکلتور اشرافي در منزلش ودر محیط کارش بچشم میخورد، مردم شمال دیگر به او دوستم پاچا می گفتند وموکبش را گرامی میداشتند.

بعد از مدتی مزار شریف را ترك گفتم مدتی در ماسکو زندگی نمودم وبعد آواره، شهرها گشتم، وبه صفوف ملیونها نفر مهاجر دور از وطن پیوستم.

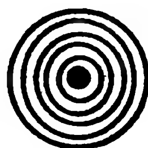
آشفتگی های سرنوشت من، بابحرانی ترین اوضاع واحوال سیاسی و اجتماعی همراه وهمزمان بود، سرزمینی که بر اثر حق تولد، شادمانیها، خوشی ها وبهترین چیزها را بمن داده بود ودر آن نمك قدرت وشور غرور را چشیده بودم دیگر از دست رفته بود و"ما" مانند یك موجود سرگشته وغریب از باغها وچمن زارهای بهشتی آن رانده شده بودیم وشعر برتولت برشت را که فرا خور حال

ما بود زمزمه می کردیم :

برایم دروغین است
نام مهاجر
نامیکه به ما داده اند
زیرا که کوچندگان به سرزمین های غیر
در خور این نام اند
ما، نه به اختیار، کوله بار سفر بستیم
و نه، سرزمین دیگر برگزیدیم
اما، از برای زیستن :
کوچ ابدی را شاید
زیرا که ما به کوچ تن ندادیم
ما طرد شده، رانده وگریزانیم
و نه چیز دیگر
اینست آنچه که هستیم
ارمغان سرزمین غیر
نه خانه
که تبعیدگاه است
و ما در آنجا، بی شکیب ومضطرب
در نزدیکترین نقطه‌ء مرز
در انتظار ساعت برگشتِ مانده ایم
ما نظاره گران کمترین دگرگونی
با وسواس وهیجان

هر مسافر تازه رسیده را
با تکرار بی پایان پرسش های مان
می فرسائیم
زیرا که از یاد نمی بریم
آنچه را که برما گذشته
بي هیچ سازشی، بی هیچ فراموشی یی
از آنچه که گذشت
در نمی گذریم

ومن الله التوفیق
پایان جلد دوم ۳۱ میزان ۱۳۷٤
شهر تاشکند



مأخذ و منابع

درون مایه، اصلی کتاب را یادداشت های مؤلف تشکیل می دهد. بر علاوه برای نوشتن کتاب از آثار ذیل استفاده شده است :

اسم‌کتاب	نویسنده	تاریخ‌چاپ	محل‌چاپ
افغانستان در مسیر تاریخ	میر غلام محمد غبار		کابل
افغانستان در پنج قرن اخیر	میر محمد صدیق فرهنگ		
افغانستان گذرگاه کشورگشایان	جورج آرنی «انگلیسی»	حمل ۱۳۷۰	پشاور
دسایس و جنایات روس در	دوکتور ش.ن.		
افغانستان	حق شناس	میزان ۱۳۶۳	تهران
جنبش مشروطیت در افغانستان	پوهاند عبدالحی حبیبی	چاپ دوم ۱۳۶۷	مطبعه دولتی کابل
سالنامه، سال ۱۳۱۳ هـ ش.	دولت پادشاهی افغانستان	۱۳۱۳	مطبعه، دولتی کابل
سالنامه، سال ۱۳۱٤ هـ.ش.	دولت پادشاهی افغانستان	۱۳۱٤	رر
افغانستان و اتحاد شوروی	هانری براداشرد	چاپ اول ۱۳۷۰	پشاور
دهه، قانون اساسی	صباح الدین کشککی	چاپ اول ۱۳۷۰	پشاور
افغانستان څنګه تباه شو؟	جنرال رحمت الله صافی	چاپ اول ۱۳۷۳	پشاور
شناسنامه احزاب و جریانات-			
سیاسی افغانستان	بصیر احمد دولت آبادی	چاپ اول ۱۳۷۱	تهران
جنگ افغانستان «دخالت شوروی	اندره بریگوو-و-		
و نهضت مقاومت»	اولیویه رواله	چاپ دوم ۱۳۷۲	تهران
کرباس پوشان برهنه پا -	دوکتور محمد حسن شرق	نسخه، گستدنر شده	در پشاور
خاطرات حسن شرق			
داؤد خان د کی.جی.بی. په لوموکی	ا - هارون	چاپ دوم ۱۳۷۳	پشاور
حقایق پشت پرده، تهاجم اتحاد-	دیگو کوردوویز - و-	چاپ اول ۱۳۷۵	پشاور
شوروی بر افغانستان	سلیگ هرسین		
شبهای کابل	، جنرال عمرزی		پشاور
سرزمین دره ها	شهاب الدین فرخ یار	چاپ اول ۱۳۷۱	تهران

اسم کتاب	نویسنده	تاریخ چاپ	محل چاپ
تجاوز و جنگ اعلان ناشده بر کشور مستقل	دادیدگای-و- ولادیمیر سنیگروف	چاپ اول ۱۹۹۱م	ماسکو (متن روسی)
افغانستان در زیر سلطه شورروی	آنتونی هایمن	چاپ اول ۱۳٦٤	تهران
نگاهی به دموکراسی دوران - دوکتور نجیب الله	مهدی دعا گوی	چاپ اول ۱۳۷٤	پشاور
سالنامه سال ۱۳٦۲ افغانستان		۱۳٦۲	مطبعه دولتی کابل
سالنامه سال ۱۳٦۹ افغانستان		۱۳٦۹	مطبعه دولتی کابل
خاموش مجاهد	دگروال محمد یوسف	۱۳۷۲	لاهور
د جگری عوامل او د حل لاری	گلبدین حکمتیار	۱۳۷۳	پشارر
بهای آزادی (کابل از سقوط تا فتح)	ع. منصور	۱۳۷٤	مطبعه دولتی کابل
نبرد هزاره ها در کابل	ع. افسرده خاطر	۱۳۷۱	تهران
عوامل و نتایج کودتای ۷ ثور	نیازي امیدوار	۱۳٦۸	پشاور
یادنامه مبارز راه آزادی و قهرمان ضد استبداد شهید عبدالخالق	مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان	۱۳۷۲	قم - ایران
بیانیه صبغت الله مجددی هنگام تسلیم قدرت به شورای قیادی	مجددی	۷ سرطان ۱۳۷۱	
مقاله زفترا شماره ٤٦	نور محمد	۱۹۹٤	ماسکو
پیام زن ، شماره ۳۷ نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان		۱۹۹۳	کویته
نگاهی به افغانستان امروز	مرکز مطالعات و تحقیقات انقلاب اسلامی افغانستان	۱۳٦۳	تهران
مجله آسیا - افریقا شماره نهم	و. سپالینکوف	۱۹۹۳	ماسکو (متن روسی)
بیانیه رادیویی ۲٦ سرطان محمد داؤد			
رساله تحت عنوان- انجنیر گلبدین حکمتیار	محمد گل خروتی		

اسم کتاب	نویسنده	تاریخ چاپ	محل چاپ

کتب و آثار ذیل برای نوشتن کتاب مطالعه شده است :

جنگ جلال آباد	شاه محمود خرد	۱۳۶۸	پشاور
پاسخ به چهره های عریان جمعیت	جهادیار	۱۳۶۸	پشاور
ابزار های تداوم سلطهء انحصاری			پشاور
پشتونها در افغانستان	عبدالصمد حقجو	۱۳۷۱	تهران
تلاشهای روسها برای اشغال افغانستان	عبدالکریم محب	چاپ دوم ۱۳۷٤	پشاور
عیاری از خراسان	خلیل الله خلیلی	۱۳۷۰	کابل
جنگ افغانستان و شوروی عامل فروپاشی جهانی کمونیستم	امیر اعتماد دانشیار	۱۳۷۱	تهران
نگاهی به دیروز و امروز	طالب محمد حسین		
افغانستان	قندهاری	چاپ دوم ۱۳۶۲	تهران
ظاهر شاه د قضاوت په تله کښی	محمد حسن ولسمل	۱۳٦٤	پشاور

برخی از روزنامه های شهادت، مجاهد، اتحاد، وحدت و غیره.

مطالبی از رادیوی بی بی سی.

کتب و نشراتی ذیل بعد از رونوشت اول بدستم رسیده و از آن استفاده شده است :

تلک خرس	دگروال یوسف ـس ـ		
	مارک اوکین	۱۳۷٦	پشاور
د سری لښکری په افغانستان کی	جنرال ب : گروموف		
	ژباره : پرنیس مسافر	۱۳۷۵	پشاور
مجلات تعاون – ارگان نشراتی «متاء»		۱۳۷٦	پشاور
اخبار فرانتیر پوست اکتوبر ۱۹۹٦ م			
آغاز بدون انجام	سلیمان لایق		
سقوط سلطنت تا ظهور طالبان	عبدالحمید مبارز	حمل ۱۳۷٦	پشاور
تحلیل وقایع سیاسی افغانستان	عبدالحمید مبارز	۱۳۷٦	پشاور
پنجشیر در دوران جهاد	عبدالحفیظ منصور		
ویکیند پوست		٤ اکتوبر ۱۹۹٦	پشاور

ARMY AND POLITICS

in the last three decades in Afghanistan

IN TOW VOLUMES

By

Great General Mohammad Nabi Azimi